الله حسبي ونعم [illegible]

من كتب الفقير [illegible]

عفا الله عنهما

[illegible]

الملك لله دخل في حفظ عبده
الحاجي بشير آغاء دار السعادة
الشريفة لسنة ثمان وخمسين
ومائة وألف

هذه النسخة الجليلة والمجلة الجميلة من وقف حضرت مولانا صاحب الخيرات الحسان
ساحب ذيل الجود والاحسان منور مصابيح المقاصد بانوار العناية
مفتح معاقد المراصد بمفتاح الكفاية جامع محاسن العلم والعمل
حائز مجامع البر الاكمل الا وهو اغا دار السعادة الحاج بشير
وفقه للخير المزيد والبر الكثير من هو على كل شيء قدير
حرره الفقير الشيخ [illegible] محمد [illegible] المفتش
باوقاف الحرمين المحترمين
عفى له

وانه لكتاب عزيز

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی
علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت
مشتمل بر بشارت که از عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب
سمات مقرب الحضرة السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة
رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین

[illegible] کمال	آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصه [illegible] آنکه هست	والی والا جناب و داور دوران پناه
مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جان و دل	مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه
دولتا و با جهان و رفعتا و با سپهر	فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه
کای جهان از دولت ما هرچه میجویی بجوی	وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه

اعزه الله العزیز بنیل الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین شرف
صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی
بر چهار مجلدات شامل و بر صنوف انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل
دست داده و بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطه
وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر
می افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمایه الهجریه ایمای بلیغ
از عالم لاریبی بخاطر فاتر رسید که فی حین و اعطکا شئی رسید که عجالة الوقت را

لا يأتيه الباطل من

بين يديه ولا من خلفه

ترجمه متن از تکلف سخن آرایی و معرا از اظهار فضیلت نمایی در قرزدهٔ کلک
بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی
کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند که خاطر عاطر را بیش از رسیدن آن
ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوهٔ حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت موهوب
علیه اتسام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایات حضرت باری جل شانه
و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود
بگشاید و عرایس نتایج بر منصهٔ ظهور بجلوه درآید وارجوا من الله منیل المواهب
ورقی لما ینبغی العبد واهب و در ین ترجمه از ملاحظهٔ حذف و اضمار
و تخصیص و تعمیم و مجاز و حقیقت و اضح آن بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد
مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا آنچه اصح و اشهرست بطریق خیر الکلام
سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در محلش صورت تلفیق خواهد
پذیرفت و از قرآات معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار در
اشتهار و رتبهٔ اعتبار دارد ثبت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت
و معنی سخن بسبب آن خلاف تغیری کلی می یابد اشارت میرود و الله الهادی و علی کرمه
اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق
من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت
الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان

تنزيل من حكيم حميد

سورة فاتحة الكتاب سبع آيات

بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیك بخشنده بر خلق بوجود وحيات الرحيم بخشاینده بر ایشان ببقا ومحافظت از
آفات الحمد هر ثنا وآفرینی که از ازل تا ابد موجود ومعلوم بود وهست وخواهد بود جملهٔ آن تمام وکمال لله مر خدایراست که
متعین وموصوفست بهمه اسما وصفات کمالیه رب العالمين آفریننده وپرورنده ودارنده وتربیت کننده وسازنده همه کارهای
عالمیان از ملائکه وجن وانس ووحوش وطیور وسباع وحیوانات آبی وغیر آن الرحمن بخشندهٔ وجود بار دیگر بعد از فنای جهانیان
الرحيم بخشاینده دیگر بار برأفت بر مؤمنان ودر آوردن ایشان بهشت مالك يوم الدين خداوند روز جزا یا متصرف دران روز
بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن وستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که در میان بندگان
بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش اياك نعبد ترا می پرستیم وبس که غیر تو مستحق عبادت نیست واياك نستعين
وخاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو وانجاح سایر حوائج ومهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقيم راه راست
در اقوال وافعال واخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام
وسنت سید انام است علیه الصلوة والسلام وحضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین عبید الله قدس الله سره
العزیز درین معنی نکتهٔ بلند وکلمهٔ ارجمند فرموده اند وآن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار
تا از التفات بخود وبغیر خود آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم وجز تو نه بینیم وجز تو نه دانیم وجز تو نه اندیشیم ویا آنکه
بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که از موجود بآن بدایتی ووجودی نه دارد ونهایت کمال
خود با آن نمی رسد تا در همه جز تو نه بینیم واز توجه بغیر از تو آزاد گردیم صراط الذين بنمای ما راه آنانکه بفضل خود انعمت
عليهم انعام کردهٔ بر ایشان بنعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصالحیت یا راه آنها که از اهل
وبکمال نعمت ظاهر که قبول شریعتست وبجمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقتست ایشان را معزز ومکرم ساختهٔ غير
المغضوب عليهم نه راه آن کسانی که خشم گرفتهٔ بر ایشان یعنی قبل از وجود بمحض غضب تو در آمده اند وبدان سبب بر کفر
اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندت ومکابره وقتل انبیا وتحریف کتب بر ایشان خشم گرفتهٔ
ولا الضالين ونه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه وسبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان
که بواسطهٔ افراط در شان مسیح وتفریط در باب حبیب صلوات الله وسلامه علیهما گمراه گشته اند آمين چنین باد

سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه اسرار قرآنست وهر کس را بر آن اطلاع نیست وگفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا ذلك
آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الكتاب این کتاب کاملست یعنی قرآن لا ريب فيه
هیچ شکی وشبههٔ نیست درین کتاب یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابهٔ ایست که هر که در روا دن تأملی کند از ریب باز ایستد
ودانند که شبهه را در او مجال نیست هدى دلالت کننده است وراه نماینده للمتقين مر پرهیزگارانرا که ایشان بدان منتفع شده اند
الذين آنانکه از صدق وعقیدت يؤمنون میگروند بالغيب بنا دیده که حق تعالی است وملائکه وقیامت یا متعلقات آن

یا بپوشیده که وحی است وگفته اند غیب قضا وقدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند ويقيمون وبپای میدارند وادا میکنند
الصلوة نماز پنجگانه را بشرایط وآداب آن ومما رزقناهم واز آنچه بدیشان عطا کرده ایم ينفقون نفقه میکنند بر اهل
وعیال واقربا وهمسایگان وارباب استحقاق والذين يؤمنون وآنانی که ایمان می آورند بما انزل بدان چیزی که فرستاده شده است
اليك بسوی تو از قرآن وما انزل وبآنچه منزل گشته من قبلك پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف وتوریة وانجیل
وجز آن وبالآخرة وبسرای دیگر که دار الجزاست هم ایشان که یاد کرده شدند يوقنون بیگمان میشوند یعنی بر وقوع آن مستیقن اند
اولئك آن گروه که موسوم بدین صفات وموصوف بدین سمات اند که ذکر ایشان رفت على هدى بر راه راست ونشان درست اند
من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند واولئك وهمان گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
از عقبات عقاب وپیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم
جواب ایشانرا طریق راستکاریست سزای راستکاران رستکاریست این آیتها که گذشت در شان مؤمنان اهل
اسلام واهل کتاب چون عبد الله بن سلام واصحاب او رضی الله عنهم بود بعد از مدح مؤمنان در ذم کافران میفرماید ان الذين
بدرستی که آنانکه از روی عناد كفروا پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرك سواء عليهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم
کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی وتهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی لا يؤمنون ایمان نمی آرند
ختم الله مهر نهاده است خدای على قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند وعلى سمعهم وبر گوشهای ایشان
تا سخن حق نمی شنوند وعلى ابصارهم وبر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نمی بینند ولهم ومر ایشانراست
از روی استحقاق عذاب عظيم عذابی بزرگ در دنیا بقتل واسر ودر عقبی برنج وقهر این دو آیه در شان کفار ومشرکانیست که
حق سبحانه دانسته بود بعلم قدیم که بر کفر میرند چون ابو جهل وکشتگان روز بدر وبعد از مذمت کفار سیزده آیه
در شان اهل نفاق فرستاد که قباحت ایشان بواسطهٔ تلبیس وخداع از کفار اصلی زیادتست ومن الناس واز آدمیان
من يقول کسانند که میگویند آمنا بگرویدیم ما بالله بخدای وباليوم الآخر وبروز باز پسین یعنی قیامت وما هم وحال آنکه
نیستند ایشان بمؤمنين گروندگان وراست گویان يخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدایرا والذين آمنوا وآنانرا
نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وما يخادعون وفریب نمیدهند
الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب بایشان باز میگردد وما يشعرون ونمیدانند که چنین است في قلوبهم
در دلهای ایشان مرض بیماریست وآن نفاق باشد وشك در دین وحقد مؤمنان وحسد بر ایشان فزادهم الله پس زیاده
کرد خدای مر ایشانرا مرضا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شك وشبههٔ ایشان زیاده میشود وحسد وحقد ایشان
روی بازدیاد می نهد ولهم ومر ایشانراست عذاب اليم عذابی دردناك که آنرا انقطاع نباشد بما كانوا بسبب آنچه بودند
که با مؤمنان يكذبون دروغ میگفتند واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قيل وچون گفته شود یعنی گویند
مؤمنان لهم مر منافقانرا لا تفسدوا فساد مکنید وتباهی مکنید في الارض در زمین بکفر ومعصیت وفریب مؤمنان
قالوا گویند انما نحن بجز این نیست که ما مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت وخیر الا بدانید وشنوندگان
انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشانند تباه کاران وفتنه انگیزان ولكن لا يشعرون ولیکن نمیدانند که ایشان
مفسدانند واذا قيل لهم وچون گویند مر این منافقانرا که آمنوا بگروید بدل كما همچنانکه آمن الناس گرویدند آدمیان
از مهاجر وانصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كما آمن السفهاء همچنانکه ایمان
آورده اند جاهلان وبیخردان اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلاء زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را

اعلم واحق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشانرا رد بایشان کرد و کفت الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان
هم السفهاء ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو میکذارند ولکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند که
هیچ نمیدانند واذا لقوا و چون به بینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه
قالوا آمنا کویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق
و مرتضی را رضی الله عنهم دیدند و هر یک را از روی خوش آمد مدحها کفتند مرتضی کفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی کفت
یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرمای که ما همچو شما مؤمن و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنانرا بینند کویند ایمان
داریم چنانچه شما دارید واذا خلوا و چون باز کردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بعضی
ایشان که شیاطین الانس اند بمعرور میشوند قالوا کویند از روی صدق انا معکم ما با شمائیم و بر دین و آیین شمائیم انما نحن
جز این نیست که ما مستهزءون افسوس دارندکانیم و استهزا کنندکان با مؤمنان الله خداوند جزا دهنده یستهزئ بهم جزای آن
سخریة و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه است و اکر نه حق را مستهزی نتوان کفت پس معنی
آنست که خدا مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد و فرو کذارد زمانی دراز ایشانرا فی طغیانهم در کزاف و اسراف و سرکشی و جهل
و کبر تا در آن حالها یعمهون متحیر باشند اولئک آنها که متصف بدین صفات اند الذین آنکسانی اند که از روی نادانی اشتروا بخریدند
و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة کمراهی را بالهدی براه یافتکی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را
باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرساند تجارتهم بازرکانی
ایشان ایشانرا وما کانوا و این کروه نیستند مهتدین راه یافتکان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مثلهم مانند
یا صفت ایشان کمثل الذی مانند وصفت آنکسیست که شب تاریک بر ناکه در بیابان استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه
راه به بیند یا جای قرار معین کند یا از ددان و دزدان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس آن هنکام که روشن کرد بدان آتش
ما حوله کرداکرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشانرا وترکهم و فرو کذارد ایشانرا فی ظلمات
در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نه بینند کرداکرد خود را صم ایشان کرانند از شنودن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند
بکم کنکانند از کفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس کویا که سخن نمیکویند عمی کورانند بدیده
بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نکردند ازین صفتها و برین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی
وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقانست که در شب تاریک تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند
و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده روزکار میکذرانیدند تا بعد از مرک نور اقرار ایشان منطفی کشته در ظلمات حسرت
و ندامت و سخط و عقوبت در ماندند او یا مثل ایشان کصیب مانند اصحاب باران بزرک قطره است که بهیبت تمام بزیر آید
من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن یا در آن ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم و تیرکی
شب ورعد و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود وبرق و روشنی که ازو لامع کردد یجعلون در می آرند اهل این باران
از بیم آن اصابعهم انکشتان خود را فی آذانهم در کوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد
و صاعقه آوازیست هایل که با او آتشی باشد بی دود و زبانه که بهر جا رسد بسوزد پس آن کروه انکشتان در کوش کنند حذر
الموت برای پرهیز و نکاه داشتن خود از خوف هلاک و بیم مرک والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین
بناکرویدکان و افعال و اقوال ایشان بروی پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد
رساند یکاد البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف برباید ابصارهم بینائیهای ایشانرا کلما اضاء هر کاه که بدرخشد

برق و آن درخشیدن روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه در آن روشنی واذا اظلم و چون باز تاریک کردد
راه علیهم بر ایشان بواسطه خفای نور برق قاموا همانجا بایستند و متحیر کردند ولو شاء الله و اکر خواستی خدای ذهاب سمع
و بصر ایشانرا لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوایی ایشانرا بآواز رعد وابصارهم و ببردی دیدهای ایشانرا بدرخشیدن برق
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر توانا است حق سبحانه درین تمثیل تشبیه میکند منافقانرا بکروهی که در شب
تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و بر ایشان فرو کیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه
ساخته از هول آواز صاعقه انکشت بر کوش نهند و در آن ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود و هر کاه برق بدرخشد
و راه پیدا کردد قدمی چند بروند و با آنکه نور برق در کذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرکردان باشند اینجا اسلام را بباران
تشبیه فرموده که سبب حیات قلوبست و ظلمات آنچیزهاییست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک
ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات کفته و رعد مخاوف و شدایدیکه پیش آید و برق غنیمتها
و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام
جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صادر شود پس
میخواستند که کوش از استماع قرآن بر بندند و هر کاه برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان شدی بدین اسلام را بستندی
و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که باسید نعمت دوست
مدح کو بودند و از بیم محنت دشمن عیبجوی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است نظم

بهنکام راحت متابع شوند • بوقت مشقت منازع شوند • چو دولت در آید همه جا کنند • بنکبت ز هر دشمنی بدترند

یا ایها الناس اعبدوا ای مردمان بپرستید و بندکی کنید ربکم پروردکار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن
پروردکاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست کرد اند والذین و بیافرید آنکسانرا که بودند
من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم
و عذاب او الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع و فایده شما الارض زمین را فراشا بساطی
باز کسترده جهت آرام در و حرکت بر و والسماء و کردانید آسمانرا بناء سقفی بر افراشته وانزل و فرو فرستاد
من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی بر فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب یعنی که با خاک
آمیخته شد من الثمرات از انواع میوه‌ها و نباتها رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مکنید
لله مر خدایرا اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید
که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اکر هستید شما فی
ریب در شک و کمان مما نزلنا از انچیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وسلم
و میکویید که آن ساخته و بافته اوست فاتوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بسورة بمقداری سخن یعنی بایه
کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اکر بخود توانا نیستید
معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید
بخوانید من دون الله بجز خدای ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در آنکه این کلام بشراست فان لم تفعلوا
پس اکر معارضه نکردید در زمان کذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده نیز هرکز نتوانید
معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتازاست از سایر آتشها بآنکه وقودها آتش انکیز آن

النّاس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر اُعِدَّت آماده کرده شده است
اینچنین آتشی للکافرین برای ناگرویدگان وبشّر الّذین و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمنوا گرویدند بخدا و رسول و قرآن
وعملوا الصّالحات و بجای آوردند کارهای نیکو از اداء فرایض و سنن مضمون بشارت چیست أنّ لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنّات
بوستانها که در و همه نوع میوها باشد تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الانهار جویهای آب
و شیر و خمر و عسل کلّما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة میوه رزقا روزی ساخته و طعامی
پرداخته قالوا گویند هذا الّذی این آن میوه ایست که رزقنا داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش ازین در دنیا و گفته اند
هم در بهشت و قول اول اشهر است واُتوا به و بیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت متشابها مانند میوهای دنیا برنگ و صورت امّا
بطعم مختلف باشد چه هر چه همه میوها در یک میوهٔ بهشتی هست ولهم و مر اهل بهشت راست فیها در بوستانهای بهشت ازواج
زنان از حور و از انسی مطهّرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وهم فیها
و بهشتیان در آن بوستانها خالدون جاوید باشند کانند إنّ الله بدرستی که خدای لا یستحیی ترک نکند و باک ندارد أن یضرب
آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنوده استهزا
میکردند که این سخنها بسخن خدا چه ماند حق سبحانه این آیه فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگر چه باشد ممثّل به بعوضة
پشهٔ خورد فما فوقها پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فأمّا الّذین آمنوا پس آنکسان که گرویده اند و دانسته اند
که قرآن کلام حقّ است فیعلمون پس بیقین میدانند که أنّه الحقّ آن مثل یا ضرب المثل درست و راست است من ربّهم از پروردگار ایشان
وأمّا الّذین کفروا و امّا آنها که پوشیدند حق فیقولون پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس ماذا چه چیز
أراد الله خواست خدای بهذا بدین که گفت مثلا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یضلّ گمراه کرداند
به بدان مثل کثیرا بسیاری را از کافران و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند ویهدی به و بفضل خود راه نماید
بهمان مثل کثیرا بسیار کسانرا از مؤمنان که در آن تفکر نمایند وما یضلّ به و گمراه نکند خدای بدان مثل که زده الّا الفاسقین
مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری الّذین این فاسقان آنانند که ینقضون می شکنند بعهد و خیانت عهد الله
پیمان خدای را که بر ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریه با بنی اسرائیل بسته اند
بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول فسقه کفار و منافقان
باشند ویقطعون و می برند این بیوفایان و عهد شکنان ما أمر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز أن یوصل که آنرا
به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی
نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود ویفسدون
و همین گروه فساد میکنند فی الارض در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان
در دنیا و عقبی کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بالله بخدای وکنتم و حال آنکه شما بودید امواتا مردگان یعنی اجسامی که آنرا
حیات نبود چون نطفه و علقه فأحیاکم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثمّ یمیتکم پس بمیراند شما را
در وقت انقضاء آجال شما ثمّ یحییکم پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخهٔ صور شما را برای نشور ثمّ إلیه پس بسوی او
ترجعون باز گردانیده شوید برای مجازات هو الّذی او آن خدائیست که بقدرت شامل خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما
ما فی الارض آنچیزها را که در زمین است جمیعا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثمّ پس بعد از
آفریدن زمین استوی قصد کرد إلی السّماء بسوی آفرینش آسمان فسوّاهنّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سبع سماوات

هفت آسمان وهو بکلّ شیء و اوست بهمه چیزها علیم نیک دانا یعنی داند که هر چیز را چون ساخت و برای چه آفرید وإذ قال
و یاد کن ای محمد چون گفت ربّک پروردگار تو للملائکة مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان
إنّی جاعل من آفریننده ام فی الارض در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خلیفة بدل از قوم بنی الجان یا کسی که
در عمارت زمین و عبادت ربّ العالمین خلیفهٔ شما باشد و در امانت حق و اهانت باطل خلیفهٔ من و در بحر الحقایق خلیفه را
باین معنی گفته که خلفاست از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف او بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب
و شهادتست خلاصهٔ عالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق علوی و سفلی همو

نظم

آدمی چیست برزخ جامع ٭ صورت خلق و حق درو واقع ٭ متصل با دقایق جبروت ٭ مشتمل بر حقایق ملکوت

قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند أتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کند و نافرمانی از و
صادر گردد فیها در زمین ویسفک الدّماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان بر این حال یا باخبار الهی بود
یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت خاصهٔ ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه
میسازی ونحن و حال آنکه ما نسبّح بپاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است ونقدّس لک
و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستی قال گفت خدای ملائکه را إنّی أعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه
از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید وعلّم و بیاموخت حق سبحانه آدم مر آدم را که خلیفه عبارت از او بود الاسماء
نامهای مخلوقات کلّها همه آن از علویات و سفلیات ثمّ عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة
بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که
أنبئونی خبر دهید مرا بأسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إن کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان
در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از عجز خود بیان
اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را إلّا ما علّمتنا
مگر آنچه تو در آموختی ما را إنّک أنت العلیم بدرستی که توئی دانای آموزگار الحکیم محکم کار درست کردار قال
گفت خدای بی واسطه یا آدم أنبئهم ای آدم خبر ده این ملائکه را بأسمائهم بنامهای آنان که حاضراند فلمّا أنبأهم پس آن
دم که آدم خبر داد ملائکه را بأسمائهم بنامهای مسمیات قال گفت حق تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب ألم أقل لکم آیا نگفتم
مر شما را که إنّی أعلم بتحقیق که من میدانم غیب السّموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها والارض و آنچه مخفی است
از امور زمین وأعلم ما تبدون و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بودید شما
بزعم خود تکتمون می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین وإذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم للملائکة
مر جمیع فرشتگان را که یکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را بسجدهٔ تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه
إلّا إبلیس مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی ورا ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید
از رحمت خدای أبی سر باز زد از سجدهٔ آدم واستکبر و تکبر و گردنکشی کرد وکان من الکافرین و بود در علم خدای از جملهٔ
ناگرویدگان وقلنا یا آدم و گفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن أنت ساکن شو تو وزوجک و جفت تو یعنی حوا الجنّة
در بهشت وکلا و بخورید منها از بهشت یعنی میوهای او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید ولا تقربا
و نزدیک مگردید هذه الشّجرة این درخت را یعنی بخورید انگور را یا انجیر را و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین درخت
نزدیک شوید من الظّالمین از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فأزلّهما پس بلغزانید و از جای برد آدم

وحوا را الشیطان آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار ببهشت درآمده بود وحوا و آدم را
وسوسه کرده فاخرجهما پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم وحوا را مما
کانا بودند فیه در آن چیز از کرامت و نعمت وقلنا اهبطوا و گفتیم با طاوس و مار و آدم وحوا و ابلیس را که فرو روید از
بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند ولکم و مر شما را
فی الارض در زمین مستقر موضع قرار ومتاع و برخورداری و منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار
فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین واین تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بکوه سرانذیب دویست سال
بگریست حق تعالی این کلمات ویرا تلقین نمود وچون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای قبول نمود و بپذیرفت توبه او را
انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان بر تائبان قلنا اهبطوا گفتیم ما دیگرباره
فرو روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما منی از نزدیک من هدی دلالتی و بیانی
بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند و از پی رود هدای دلالت و بیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از
حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند ولا هم و نیستند ایشان که از تحقق فوت
مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فایز گردند والذین کفروا و آنکسانی که بپوشیدند حق را
وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند
هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای
مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع التی آن نعمتها که از فضل خود انعمت انعام کردم علیکم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوئی
بجای آبا همان نیکوئیست بجای اولاد و فخر و مباهات بدان ایشانرا حاصلست واوفوا و وفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان
پیغمبر امی با شما بسته ام در توریة اوف تا وفا کنم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وایای و از من فارهبون
بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وآمنوا و بگروید بما انزلت بآنچه فرو فرستادم از قرآن مصدقا در حالتی که آن قرآن
موافق است در توحید و وعد و وعید لما معکم مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریة ولا تکونوا و مباشید اول کافر اول گروه
ناگرویدن از اهل کتاب به بقرآن ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی بآیتهای کتاب من که توریة است ثمنا قلیلا بهای اندک را
مخاطب علماء یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه وسلم
می پوشیدند وایای فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب بهای حطام فانی ولا تلبسوا و میامیزید الحق سخن راست
و درست را که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بالباطل بناحق که شما بدست خود می نویسید وتکتموا الحق ومپوشید
حق را که صفت مصطفاست وانتم تعلمون و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او می پوشید واقیموا الصلوة و بپای دارید
نماز مسلمانان را بران وجه که ایشان میگزارند وآتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وارکعوا و نماز گزارید
مع الراکعین با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان اتامرون الناس آیا میفرمایید مردمانرا بالبر به نیکوئی وتنسون
انفسکم و فراموش میکنید نفسهای خود را وانتم و حال آنکه شما تتلون الکتاب میخوانید توریة را افلا تعقلون
آیا جز عقل خود را کار نمیفرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام در آمده بودند
بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانان تحاشی می نمودند واستعینوا و یاری خواهید
بالصبر بشکیبایی کردن در اداء طاعت یا بروزه داشتن والصلوة و بگزاردن فرایض وانها و بدرستی که نماز بطریق

در مقابله ریاضات
نفس عطاها از الطاف
حق برایشان دشین

مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار و گرانست الا علی الخاشعین مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان بر طاعت که مؤمنانند
و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بپرستش مرتاض شده بود **نظم** جهد کن تا نور تو رخشان شود
تا سلوک خدمتت آسان شود
پس در صفت خاشعان میفرماید که الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه
ایشان ملاقوا ربهم رسندگانند بجزای پروردگار خویش وانهم و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار
خویش جهت پاداش گرفتن راجعون باز گردندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی نیکوئیهای مرا
التی آن نیکوئیها که من انعمت علیکم انعام کردم بر شما وانی و آنرا یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شما را
و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا و بترسید از عذاب یوما روزی که در آن
روز لا تجزی حق گزاری نکند و نتواند نفس هیچ نفسی مؤمنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک چیزی را از مکافات یا کفایت
نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل و پذیرفته نشود چیزی منها از نفس کافره یعنی برای و شفاعة
در خواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یؤخذ و فرا گرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد
برای کشیدن عذاب ولا هم و نباشند کافران در آن روز که ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند در
دفع عذاب واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاد
زیرا که حصول ولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون
یسومونکم عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را سوء العذاب سخت ترین و بدترین عذابی یذبحون ابناءکم
میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک
قبط و خرابی ملک بر دست او بود ویستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم
و در این ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را من ربکم از نزد پروردگار شما
عظیم بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای
قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس رهانیدیم
شما را از مضرت آن لشکر واغرقنا و بآب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم و حال آنکه شما تنظرون
می نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند واذ واعدنا
موسی و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده دادیم موسی را بآمدن بجانب طور اربعین
لیلة چهل شبانروز یعنی بعد از انقضاء آن ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدایی من بعده
بعد از رفتن موسی بطور وانتم و شما ظالمون ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثم عفونا
پس عفو کردیم و در گذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین
عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لعلکم مگر شما تشکرون شکر گویید خدای را بر نعمت عفو
واذ آتینا موسی و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الکتاب توریة والفرقان و حجتی جدا کننده میان حق و باطل
لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی و یاد آورید آنرا که گفت موسی
لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم ستم کردید
انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم العجل بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی فتوبوا پس باز گردید بتضرع و زاری
الی بارئکم بسوی آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای خود را یعنی آن کسانی که گوساله نپرستیده اند

بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذٰلِکُمْ این کشته شدن خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بارِئِکُمْ نزدیک
آفریننده شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هرون علیه السلم با دو هزار کس مرد
شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون
فرمان حق قبول کردید فَتابَ عَلَیْکُمْ پس توبه شما بپذیرفت اِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست نه غیر او التَّوّابُ پذیرنده توبه
از عاصیان الرَّحیمُ مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیری رحمه الله فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه
بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبه خاص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب کشف الحقا[یق]
آورده که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود و آن قتل
بقطع آرزوها و مرادها باشد **نظم** نفس خود را کش جهانی زنده کن خواجه کشتنست او را بنده کن
تو طمع داری که او را بی جفا بسته داری در وفا و در وفا هرخسی را این تمنا کی رسد موسیی باید که اژدرها کشد
وَاِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلم بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه
شنوند بعد از شنودن آن گفتند یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ ای موسی تصدیق نکنیم لَکَ مر ترا در این که این سخن که از وراء حجاب
شنیدیم سخن حق است حَتّی تا وقتی که ببینیم سر نَرَی اللّٰهَ به بینیم خدا را جَهْرَةً آشکارا و روی بروی فَاَخَذَتْکُمْ پس فرا گرفت
اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصّاعِقَةُ آتش از آسمان فرود آمده وَاَنْتُمْ و شما یعنی اخیار شما تَنْظُرُونَ
می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند
و موسی علیه السلم متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان هلاک شدند حق سبحانه
ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْناکُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ پس از مرگ شما یعنی بعد از آنکه
میرانیده بودیم بصاعقه لَعَلَّکُمْ تا باشد که شما تَشْکُرُونَ سپاسداری کنید حق را و زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است
وَظَلَّلْنا و سایه بان ساختیم عَلَیْکُمْ بر سر شما الْغَمامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه
مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وَاَنْزَلْنا و فرو فرستادیم عَلَیْکُمْ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوی و مرغی
بر شکل سمانی و آن طایری است در طرفین از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و در تفسیر میر گوید آن مرغان بر شاخهای گیاه
نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی
بودی پاکیزه و بریان و بی دود و بی استخوان بنی اسرائیل برمیداشتند و با ترنجبین می آمیختند کُلُوا گفتیم بخورید مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ
از پاکیزهای آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید که ایشان خلاف کرده ذخیره
می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد وَما ظَلَمُونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلٰکِنْ کانُوا و لیکن بودند که از روی نافرمانی
اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود یَظْلِمُونَ ستم میکردند که برزاق حق اعتماد نانموده با دخار میکوشیدند وَاِذْ قُلْنا و یاد آورید
چون گفتیم شما را ادْخُلُوا در آیید هٰذِهِ الْقَرْیَةَ در این دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبابره است فَکُلُوا پس بخورید مِنْها از این دیه
یعنی میوها و طعامهای وی حَیْثُ شِئْتُمْ هرجا خواهید و هرچه خواهید رَغَداً خوردنی گوارنده وَادْخُلُوا الْبابَ و در آیید ببدری
بدری از درهای این دیه سُجَّداً سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید درخواست ما حطه است
این کلمه لفظ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَکُمْ تا بیامرزیم مر شما را خَطایاکُمْ گناهان شما را بسجود
و دعا وَسَنَزیدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنینَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذینَ پس بگردانیدند از روی استهزا
آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلاً آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَیْرَ الَّذی بجز آنکه قیلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا

حق سبحانه فرموده بود که بگویید حطه ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی
فَاَنْزَلْنا پس ما فرو فرستادیم عَلَی الَّذینَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند بتغییر قول رِجْزاً عذابی و عقوبتی مِنَ السَّماءِ از آسمان
بِما کانُوا بدان چیزی که بودند که بدان چیزی یَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را
بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَاِذِ اسْتَسْقی
مُوسی و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلم آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه
شدند فَقُلْنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِعَصاکَ بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلم بتو رسیده الْحَجَرَ
سنگی معین را و آن سنگی بود مربع بر هیئت سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگی معین نبود پس موسی
بفرمان مولی عصا بر سنگی زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً دوازده چشمه
بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستی کُلُّ اُناسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَشْرَبَهُمْ آب خوردن
خود را کُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده
وَلا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِی الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدینَ در حالتی که شما تباه کارانید وَاِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلی طَعامٍ واحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند
طعام دو بود اما هر روز در هم سرشته یکی میساختند فَادْعُ لَنا پس بخوان از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را و از و
درخواه تا بقدرت خود یُخْرِجْ لَنا بیرون آرد برای ما مِمّا از آن چیزی که او را تُنْبِتُ الْاَرْضُ میرویاند زمین نسبت
انبات بزمین مجاز است چه بحقیقت حق سبحانه و تعالی میرویاند مِنْ بَقْلِها از سبزها و ترهای زمین وَقِثّائِها
و خیار و بادرنگ او وَفُومِها و گندم یا سیر او وَعَدَسِها و دانجه او وَبَصَلِها و پیاز او قالَ گفت خدای تعالی یا که
موسی فرمود که اَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید الَّذی آنچیز را که بحسب واقع هُوَ اَدْنی او فروتر و خوارتر است چون سیر و
بِالَّذی بآنچیزی که فی نفس الامر هُوَ خَیْرٌ او بهتر است و نیکوتر چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اِهْبِطُوا
فرود روید مِصْراً در شهری از شهرهای ارض مقدسه فَاِنَّ لَکُمْ بدرستی که مر شما راست در آن شهر ما سَاَلْتُمْ آنچه خواستید
از بقول وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی لازم گشت عَلَیْهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری
و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْکَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را
در زی محتاجی و بی نوایی بخلق نمایند وَباؤُ و بازگشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند
ذٰلِکَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان کانُوا یَکْفُرُونَ بودند که کافر میشدند
بِآیاتِ اللّٰهِ بآیتهای توریه وَیَقْتُلُونَ و میکشتند النَّبِیّینَ پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام
بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذٰلِکَ آن کفر
و قتل ایشان بِما عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَکانُوا یَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند
و تجاوز از حد فرمان مودی میشد بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آیینه دل بیشتر نشیند
هر گناه زنگیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیاده گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گردد چیرگی
اِنَّ الَّذینَ بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذینَ هادُوا و آنانکه
بیهودیت در آمدند وَالنَّصاری و ترسایان وَالصّابِئینَ و آنها که از دینی بدینی گرایند یعنی از هر دینی چیزی اخذ
کردند ملایکه می پرستیدند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگزاردند و گفته اند صابیان زنادقه اند

یا ستاره پرستان مَنْ آمَنَ هرکه ایمان آورد باخلاص تمام ازین طوایف بِاللهِ بخدای و صفات سلبی و صفات ثبوتی او وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کار ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترس نباشد عَلَیْهِمْ برایشان روز محشر وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهگین
شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فراگرفتیم از شما مِیثَاقَکُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلم
و عمل باحکام توریه وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَکُمُ بر زبر شما الطُّورَ کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از تهاون و
تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن نتوانیم حق سبحانه کوهی از کوههای فلسطین که او را
طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آورده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد
و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای شور پدید آمد چون گریزگاه نبود بروی در افتاده متحیر شدند
حق تعالی گفت خُذُوا فراگیرید مَا آتَیْنَاکُمْ آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجدی تمام و جهدی قوی وَاذْکُرُوا
و یاد گیرید پیوسته یاد کنید مَا فِیهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما به پرهیزید از
ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بگردانیدید از فرمان مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ از پس عهد که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ پس اگر نه
فضل و بخشایش خدای بودی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او بنسبت شما لَکُنْتُمْ هرآینه می بودید مِنَ الْخَاسِرِینَ از جمله
زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ و هرآینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلم اعْتَدَوْا از حد
فرمان در گذشتند مِنْکُمْ از قوم شما در شهر ایله فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت
نموده در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید کُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینگان
خَاسِئِینَ خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن عقوبت را نَکَالًا
عذابی و عبرتی که پند دهنده و بند دهنده باشد لِمَا بَیْنَ یَدَیْهَا مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند وَمَا خَلْفَهَا
و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و بگردانیدیم پندی لِلْمُتَّقِینَ از برای پرهیزکاران از قوم
ایشان یا امت محمد صلی الله علیه وسلم وَإِذْ قَالَ مُوسَی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلم لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بوقتی که
در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که خدای میفرماید
شما را أَنْ تَذْبَحُوا آنکه بسمل کنید بَقَرَةً گاوی را تا بعضی از و بر مرده زنیم و زنده شده بگوید که قاتل او کیست قَالُوا گفتند
قوم موسی أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی
که گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای أَنْ أَکُونَ از آنکه باشم مِنَ الْجَاهِلِینَ از نادانان و
افسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما
مَا هِیَ که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است و سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند
که از نوع بقر این صورت صا[illegible] نشد پس او را جادی مجهولی چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و نفس
الامر سوال از ماهیت نبود بلکه [illegible]رس و سال وی می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلم إِنَّهُ یَقُولُ
بدرستی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاو گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر از کار افتاده وَلَا بِکْرٌ و نه جوان و نارسیده
عَوَانٌ میانه است بَیْنَ ذَلِکَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه شما را
فرموده اند قَالُوا ادْعُ گفتند بار دیگر بخوان لَنَا از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد برای ما
مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن بقره قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که خدای میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن گاویست زرد

فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِینَ آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر
کنندگانرا قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگرباره گفتند بخوان بهر ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا آشکارا کند برای ما مَا هِیَ
آن چه گاو است کار کننده است یا در صحرا چرنده إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاو تَشَابَهَ عَلَیْنَا متشابه شده اند بر ما چه مانند
سال و زردی رنگ بسیارند وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ از جمله راه یافتگان
باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را
نیافتندی قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم شده که
تُثِیرُ الْأَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ
دست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است و تمام خلقت لَا شِیَةَ فِیهَا نیست هیچ رنگی مخالف
رنگ زردی در وی چون بنی اسرائیل این نشان شنیدند قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ
آوردی راستی و صفت تمام روشن بازگفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی پرهیزکار که خدمت مادر کردی
القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بانکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند او را و نکته در کشتن آن سرزنش
گوساله پرستان بود بدیشان نمود که بنی نوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح بود نه لایق عبادت و مدح القصه اول
ذبح کردند وَمَا کَادُوا یَفْعَلُونَ و نمیخواستند که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او وَإِذْ قَتَلْتُمْ و اول قصه آنست
میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِیهَا در آن نفس مقتول
یعنی در کشنده او وَاللهُ مُخْرِجٌ و خدای بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا کُنْتُمْ آن چیزرا که هستید شما تَکْتُمُونَ
آنرا میپوشید از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو
که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیر چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود
بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال و را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان
در حال بیفتاد و بمرد کَذَلِکَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید یُحْیِی اللهُ زنده میگرداند خدای الْمَوْتَی همه مردگانرا
وَیُرِیکُمْ و می نماید بشما خطاب با آن جماعتست که در مجلس احیای عامیل حاضر بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید آیَاتِهِ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّکُمْ
تا باشد که شما تَعْقِلُونَ فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیای همه نفوس
قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُکُمْ دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ از پس زنده شدن عامیل
فَهِیَ پس آن دلها که شما راست کَالْحِجَارَةِ همچون سنگیست در سختی و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخترا است در قساوت
و غلظت از سنگ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی از سنگها هست لَمَا یَتَفَجَّرُ آنچه هرآینه روان میگردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ
از جویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا و بعضی دیگر هست از و لَمَا یَشَّقَّقُ آنچه هرآینه بشکافد فَیَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ
از و آب خورد چون چشمها وَإِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که هست از حجاره لَمَا یَهْبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید
مِنْ خَشْیَةِ اللهِ از ترس خدای وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای غافل عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما ای یهود میکنید
أَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان أَنْ یُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَکُمْ مر شما را در آنچه
میگوئید از نعت پیغمبر و حقیت دین اسلام وَقَدْ کَانَ و حال آنکه بودند فَرِیقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه
یَسْمَعُونَ می شنیدند کَلَامَ اللهِ سخن خدایرا بر کوه طور ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه

دانسته بودند ودریافته چون بمیان قوم در آمدند کفتند ما سخن حق وامر ونهی او شنیدیم ولیکن در آخر کفت که اکر اینها که فرمود
توانید بکنید واکر قادر نباشید بر اداء آن مکنید وباک مدارید **وهم یعلمون** وایشان میدانند که افترا میکنند ودر
ینابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان
در مدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود از اول روز بمدینه در می‌آمدند که ما مسلمانانیم همچون شما وآخر روز
باز کشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی **واذا لقوا الذین آمنوا** وچون ملاقات کنند یهودان آنرا که ایمان آورده اند
از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم **قالوا آمنا** کویند ما نیز کرویده ایم **واذا خلا** وچون خلوت کنند **بعضهم** بعضی از اصحاب
ایشان **الی بعض** بسوی بعضی از اکابر چون کعب بن اشرف وحیی **قالوا** کویند آن اکابر ایشانرا **اتحدثونهم** آیا شما حدیث میکنید
وخبر میدهید اصحاب محمد را **بما فتح الله** بدانچه کشاده است خدای ابواب دانش آنرا **علیکم** بر شما در کتاب شما قولی آنست که
بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب را از نعت وصفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند
ورؤساء ایشان از آن خبر یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت محمد خبر میدهید **لیحاجوکم** تا مخاصمه کنند
وحجت کیرند **به** با آنچه دانسته باشند **عند ربکم** نزد پروردکار شما روز قیامت وکویند حق را دانستید ومتابعت نکردید
افلا تعقلون آیا چرا درنمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد **اولا یعلمون** آیا نمیدانند جهودان که
ان الله بتحقیق که خدای **یعلم** میداند **ما یسرون** آنچه نهان میدارند از عداوت رسول واصحاب او **وما یعلنون** وآنچه
آشکارا میسازند از دوستی پیغمبر وصحابه بنفاق پس هرکه داند که حق سبحانه دانای آشکار ونهانست باید که ظاهر خود را بزیور
برداری آراسته سازد وباطن خود را از لوث ناپاکی وبی باکی بپردازد **نظم** بکن سر وعلن را پاک یکی راست
که دانای نهان وآشکاراست **ومنهم** واز جهودان **امیون** جماعتی اند نانویسنده وناخواننده که **لا یعلمون الکتاب**
نمیدانند توریت را ونمی شناسند که در وچه چیز است **الا امانی** مکر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد
یا وعده‌های دروغ که از علماء خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود وآبا واجداد ایشانرا شفاعت خواهند کرد
وان هم ونیستند ایشان **الا یظنون** مکر آنکه کمان می برند **فویل** پس عذاب یا اندوه **للذین** مر آنانراست که ایشان **یکتبون**
الکتاب می نویسند نوشته محرف را **بایدیهم** بدست خود یعنی خود مباشر کتابت وبدیکری نمیفرمایند **ثم یقولون** پس
میکویند **هذا** این نوشته **من عند الله** از نزدیک خدای است وچرا چنین میکنند **لیشتروا** تا بخرند بواسطه اخذ رشوت
یعنی استبدال کنند **به** بدان کلام تحریف داده **ثمنا قلیلا** بهای اندک را یعنی علماء یهود بجهت اخذ رشوت صفت مصطفی را
صلوات الله وسلامه علیه که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعدموی کندم کون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند
ونوشتند که پیغمبر آخر زمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم باشد واین صفت دجال است
وباعوام خود کفتند که این آن پیغمبر موعود نیست **فویل لهم** پس وای مر ایشانرا **مما کتبت** از آنچه نوشته وتغییر کرده
ایدیهم دستهای ایشان **وویل لهم** ودیکر باره وای بر ایشان **مما یکسبون** از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت واکل
حرام **وقالوا** وکفتند یهود بزعم خود **لن تمسنا النار** ما را مس نکند آتش دوزخ وبما نرسد **الا ایاما معدودة**
مکر مقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل
روز که بدان عدد قوم ما کوساله پرستیده اند **قل** بکو ای محمد مر ایشانرا **اتخذتم** آیا فرا کرفته اید **عند الله** نزدیک خدای **عهدا**
پیمانی که شما را زیاده از آنچه میکویید عذاب نخواهد کرد اکر چنین وعده هست **فلن یخلف الله** پس خلاف نکند خدای **عهده**
وعده خود را دان **ام تقولون** بلکه میکویید وافترا میکنید **علی الله** بر خدای **ما لا تعلمون** آنچه نمیدانید **بلی** نه چنانست که
ایشان میکویند بلکه **من کسب سیئة** هر که بدی کند یعنی شرک آورد **واحاطت به** وفرا کیرد کرداکرد او **خطیئته** کناهان
او یعنی بر او مستولی شود یا بر کفر بمیرد **فاولئک** پس آن کروه مشرکان **اصحاب النار** اهل دوزخ وساکنان آنند
هم فیها خالدون ایشان در آتش دوزخ جاویدمانندکانند **والذین آمنوا** وآنانکه کرویدند بخدا وآنچه از نزد او
آمده است **وعملوا الصالحات** وعمل کردند نیکو وپاکیزه **اولئک اصحاب الجنة** آن کروه اهل بهشت ومستحق آنند
هم ایشان نه غیر ایشان **فیها خالدون** در بهشت جاویدمانندکانند **واذ اخذنا** ویاد کنید چون فرا کرفتیم یعنی در توریت
میثاق بنی اسرائیل عهد وپیمان فرزندان یعقوب را وکفتیم **لا تعبدون** نپرستید شما **الا الله** مکر خدای را که
سزاوار پرستش اوست **وبالوالدین** ونیکویی کنید به پدر ومادر **احسانا** نیکویی کردنی **وذی القربی** ودیکر
به نسبت خویشان **والیتامی** ویتیمان **والمساکین** وبیچارکان **وقولوا** وبکویید **للناس** مر همه مردمانرا **حسنا**
سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا بامردم سخن چنان کویید که دوست دارید که با شما کویند **واقیموا الصلوة** ونماز را بپای دارید
با شرایط آن **وآتوا الزکوة** وبدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم **ثم تولیتم** پس روی بکردانیدید بعد از این پیمان
وبرکشتید از عهد ومیثاق **الا قلیلا منکم** مکر اندکی از شما مر ادبعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند
وانتم معرضون وحال آنکه شما اعراض کنندکانید از حکم توریت که در شان بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده
واذ اخذنا وآنرا نیز یاد کنید که کرفتیم **میثاقکم** پیمان از اسلاف شما واز ایشان عهد بستیدم که **لا تسفکون** نریزید
دماءکم خونهای اقربا وهم دینان خود را **ولا تخرجون انفسکم** وبیرون نکنید کسان خود را بستم **من دیارکم** از خان
ومان خویش وعهد دیکر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را بازخرند **ثم اقررتم** پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید **وانتم**
تشهدون وشما ای یهود مدینه کواهید که آباء شما این عهد نموده اند **ثم انتم هؤلاء** پس شما آن کروهید که
پیمان شکسته **تقتلون انفسکم** میکشید کسان خود را **وتخرجون فریقا** وبیرون میکنید کروهی را **منکم** از قوم خود
من دیارهم از سراها ومنزلهای ایشان **تظاهرون** هم پشت شدید **علیهم** بر آن قوم مغلوب شده از شما **بالاثم**
به بزه کاری **والعدوان** وافزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه ودیکری نضیر که با هم مقاتله کردندی
وقبل از هجرت نیز دو قبیله مشرک بودند یکی اوس ودیکر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند وبنی نضیر با خزرج اتفاق
نمودند وهر فرقه از یهود با حلیف خود با آن دیکری قتال کردندی وبعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی
تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی وچون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید **وان یاتوکم** واکر شما آیند
اساری اسیران بنی اسرائیل **تفادوهم** ایشانرا فدیه میدهید یعنی با اسیر دیکر بدل میکنید **وهو محرم** تعلق بما قبل دارد
یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید وحال آنست که حرام کرده شده است **علیکم** بر شما بحکم میثاق **اخراجهم**
بیرون کردن ایشان **افتؤمنون** آیا میکروید شما **ببعض الکتاب** بپاره از احکام توریه که فدیه اسیرانست
وتکفرون ببعض وکافر میشوید ببعض دیکر که قتل واخراجست **فما جزاء من یفعل** پس نیست مکافات آنکس که
بکند **ذلک** اینچنین عهدشکنی ونافرمانی **منکم** از شما که یهودید **الا خزی** مکر خواری ورسوایی **فی الحیوة الدنیا**
در زندکانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است واجلاء بنی نضیر **ویوم القیامة** ودر روز رستخیز **یردون** بازکردانیده
شوند از حشرکاه **الی اشد العذاب** بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است ویکی از علامات شدت دوام اوست
وما الله بغافل ونیست خدای غافل **عما تعملون** از آنچه عهدشکنان میکنند وحفص بخطاب میخواند ونخطاب
هم یهودند یا خطاب عام است **اولئک الذین** این کروه آنانند که از بیخردی **اشتروا الحیوة الدنیا** خریده اند وبدل کرده

زندگانی محقر دنیا را بالآخرة بنعمت جاویدی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان
عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند
نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب
توریة وقفینا و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی بفرستادگان خود چون یوشع و یونس و داود و سلیمان
و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن
و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وایدناه و نیرومند کردانیدیم او را و قوت دادیم بروح القدس
بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بود علیه السلام یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده کردی یا انجیل که
تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی نظم دل تازگی ز حسن کلامت دارد جان زندگی ز سماع نامت دارد
افکلما آیا هرگاه که از نزد ما جاءکم بیامد بشما رسول فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست ندارد انفسکم نفسهای
شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استکبرتم تعظم کردید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را
از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وفریقا تقتلون و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی
علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلاف یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده
از قبول قول محمد بدین سخن نا امید میکردانیدند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت
حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای ایشانرا رانده است و لطف از
ایشان بازگرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام
و اصحاب او ولما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مصدق گواه
و موافق لما معهم مر آن کتابی را که با ایشان بود در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند
وکانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند
بدین کتاب و بکسی که این کتاب بر وی فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته
گفتندی خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فلما
جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس که شناخته بودند کفروا به کافر شدند بدو جهة ایشانرا گمان آن بود که
پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین
بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکرده اند و عناد ورزیده اند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بئسما اشتروا
بد چیزاست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم نفسهای خود را و آن چیز کدام است ان یکفروا آنکه کافر میشوند بما
انزل الله بآنچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله برآنکه فرو فرستد
خدای من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند
فباءوا پس بازگشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل
و خشمی بانکار محمد و قرآن وللکافرین و مر کافرانراست عذاب مهین عذاب خوار کننده واذا قیل لهم آمنوا
و چون گویند مر یهود را که بگروید بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما میگرویم بما انزل
علینا بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریة ویکفرون و کافر میشوند بما وراءه بآنچه غیر کتاب ایشانست وهو الحق
و آن ماورای یعنی انجیل و قرآن درست و راستست مصدقا در حالتی که آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتابی را که با ایشانست

و از اینجا کفر ایشان بتوریة نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قل بگو ای محمد در جواب آنانکه میگویند
بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون انبیاء الله میکشتید پیغمبران خدایرا من قبل پیش از این ان کنتم اگر بودید شما
مؤمنین گرویدگان بتوریة ولقد جاءکم موسی و هر آینه که آمد بشما موسی بالبینات بنشانهای درست و سخنهای
راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم
ظالمون و شما بیدادگرانید بر نفس خود واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما را ورفعنا و برداشتیم
فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور ابن اسمعیل خذوا گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما دادیم یعنی
توریة بقوة بعزمی درست و جدی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند باشکارا سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم
و پنهانی با خود گفتند وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و بخورانیده شد یعنی
در آوردند فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگوی بئسما یأمرکم
بد چیزیست آنچه میفرماید شما را به بآنچیز ایمانکم ایمان شما و آن کفر است بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وسلم ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما گروندگان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نفرماید و جهودان با این همه رسوایی میگفتند
بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت اگر هست بزعم شما
لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه و خاص من دون الناس
بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه بهشت خاص از آن
شماست چه بی مرگ در آن سرا نتوان رسید و آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومندتر بود بمرگ مشتاق تر
باشد بلقا نظم مرگ هست که دوست را رساند بر دوست • آن کیست که او بمرگ شادان نبود • ولن یتمنوه و آرزو نکنند
جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه فرستاده است از پیش ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی علیه
و علیهم الصلوة والسلام والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران و دروغگویان ولتجدنهم و هر آینه
یابی تو جهودانرا احرص الناس حریصترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آن کسانی که
شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که بر هیچکس زندگانی دنیا دوستر از ایشان نیست
یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة هزار سال و از آن
که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وما هو بمزحزحه
و نیست که رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب
الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه یهود میکنند و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که
صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب
بر آبای ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما با بو القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قل بگو ای محمد
من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یاسریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزاین
وحی باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرو می آرد قرآنرا علی قلبک بر دل تو باذن الله
بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچیز را که پیش از وی نازل شده و حالا
با ایشانست از کتب منزله چون توریة و زبور وهدی و قرآن راه نماینده است بحق وبشری للمؤمنین و مژده دهنده
مؤمنانرا بنجات و درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدایرا وملائکته و فرشتگان او را ورسله و فرستادگان او را

وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب‌اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ دشمنست مر کافرانرا که دشمن ملائکه
و رسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست
یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای أَوَكُلَّمَا آیا و هرگاه
که یهود عَاهَدُوا عَهْدًا عهد کردند عهد کردنی نَبَذَهُ بشکستند آنرا فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از یشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری
از یشان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بتوریه وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از
نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ مر توریه را که با ایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بیفکندند
گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه عطا داده شده اند توریة یعنی علماء ایشان بیند اختند كِتَابَ اللَّهِ توریة را یا قرآنرا
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله است آیة
وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ و پیروی کردند این یهود آن چیزرا که میخواندند دیوان عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهی
سلیمان علیه السلم و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدهای صد رنگ با نیرنگهای کهانت بر آمیخته نوشته بودند
و میان ارذال و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتهارا بیاوردند و در صندوق
نهادند و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد بعد از وفات سلیمان علیه السلم دیوان آنرا از زیر تخت او بیرون آوردند
و جهان وا نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و بعد از ان یهود سلیمانرا بسحر نسبت دادند حق تعالی
ابراء ذمه وی را فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ و لیکن دیوان
زمان او كَفَرُوا کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در می آموختند مردمانرا السِّحْرَ جادوی وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند
آن چیزرا که فرو فرستاده شد از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است
و ایشان بر آدمیان گاه گاه طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز آن حالت که ایشانراست
بودی صدور عملهای بد ترا نا افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق تعالی نفس بشری بر ایشان داد و برای
حکومت خلق بزمین آمدند بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شهوت بخمر و بقتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا
از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب گشته اند و انزال
سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق تعالی در زمان حکومت ایشان قبل از معصیت این علم
بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا جمع زیرکانرا تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت
آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ و نیاموزند این دو فرشته درین وقت که در چاه اند مِنْ أَحَدٍ
هیچکس را جادوی حَتَّى يَقُولَا تا نگویند پیش از آموزانیدن آنکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ بجز این نیست که ما آزمایش خلقیم از
خدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر علم سحر کاهی مترتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا پس می آموزند از آن
دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ آن چیزرا که جدایی افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زنان وَمَا هُمْ و نیستند جادوان
بِضَارِّينَ بِهِ مضرت رسانند بِهِ مِنْ أَحَدٍ بسحر هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا و قدر خدای تعالی وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ و می آموزند
آنچه ایشانرا زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه بتحقیق دانسته اند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که
سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ نیست او را در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکویی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا
و بد چیزیست آنکه فروختند بِهِ أَنْفُسَهُمْ بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند ایشان که
دانند زیان این سودارا وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی

از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هر آینه پاداش از نزدیک خدای خَيْرٌ بهتر است
از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می ستانند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویدید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد علیه الصلوة والسلام
که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته با آن حضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحشه است و مؤمنان بدان معنی
میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگویید وَقُولُوا و بگویید انْظُرْنَا یعنی بنگر بسوی ما
وَاسْمَعُوا و بشنوید بحکم خدا یا بسمع قبول وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست یعنی آنهارا که بر سبیل سخریت این کلمه میگویند
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده اند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه مشرکان أَنْ يُنَزَّلَ آنکه فرو فرستاده شود عَلَيْكُمْ بر شما
مِنْ خَيْرٍ هیچ نیکویی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یهود نمیخواستند که نبوت
با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکانرا داعیه آن بود که پیغامبری بولید مغیره یا نعیم ثقفی رسد وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
و خدای اختصاص میدهد به نبوت و وحی خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند
فضل بزرگست بر هر کرا و رانبوت داده و در وصف فضل بعظمت اشعاریست بآنکه فضل او نصیبست فوق از عدد
لطفا و لطفیست بیرون از شمار مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ هرچه منسوخ میگردانیم از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان
أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها می بریم نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا بیاریم بهتر از ان آیه منسوخه چنانچه مصابرت
یک غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت
با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان
در نسخ مجادله میکردند و میگفتند این پشیمانیست و بخدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل
بودند حق سبحانه میفرماید که ای منکر مجادل أَلَمْ تَعْلَمْ آیا معلوم نداری یعنی میدانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
از محو و اثبات و نسخ و انشا قَدِيرٌ توانایست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ آیا دانا نیستی أَنَّ اللَّهَ بآنکه بتحقیق خداست لَهُ
مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین پس هرچه خواهد بکند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از و بشما نفع رسد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ یا میخواهید
أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَى چنانکه سوال کرده شد موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یهودان
میگفتند که محمد می باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی علیه السلم آورده بود حق تعالی میفرماید که شما از محمد همان نوع مطلبید
از سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام میطلبیدند وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ و هر که بدل کند
کفر را بایمان یعنی هر که کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میان راه راست
وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او
لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه گردانند شما را مراد حذیفه یمانی و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مرایشانرا بیهودیه دعوت میکردند
حق سبحانه فرمود که یهود میخواستند که شما را بگردانند مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا ناگرویدگان حَسَدًا از روی
حسد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نه بفرموده کسی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا آنچه درست و راستست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقیت قرآن و صحت
دین اسلام فَاعْفُوا پس در گذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از زیان حَتَّى

یاتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی از تعذیب
و انتقام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا
و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای نفسهای خود من خیر از مال دنیوی به سبیل تصدقات و نفقات و انواع خیرات
تجدوه یابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب آن بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون
بآنچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت
الا من کان مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت نروند الا جهودان و نصاری گفتند
به بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم
حجت خود را بر دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من
اسلم هر که تسلیم کرد وجهه همه خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله
اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترس نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان
ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک باشند از قصور نوال آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با روسای
یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند حق سبحانه این آیه فرستاد وقالت الیهود
و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان
لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بهیچ چیزی از دین حق که معتد به باشد وهم و حال آنکه همه ایشان یتلون الکتاب
میخوانند کتاب خدای را یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند حق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل
میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بی حاصل اند کذلک همچنین که اینها میگویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون
هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره
ایشان همچنین گفتند که یهود و ترسا بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز
رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آنچه اختلاف میکنند از حق و باطل ومن
اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدای را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود
فیها اسمه در آنجا نام خدای یعنی نگذاشت که در مساجد خدای را یاد کنند و پرستش نمایند وسعی فی خرابها و سعی نمود
در ویرانی آن مساجد و این بخت النصر بابلی بوده یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید
یک مسجد را بلفظ جمع ذکر کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد مسجدیست یعنی محل سجود اولئک آن گروه که در منع ذکر
و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست ایشانرا و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مساجد الا خائفین
مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایانرا قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان
لهم مر ترسایانراست فی الدنیا درین جهان خزی خواری و رسوایی جزیه دادن ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست
در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب و جای
فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف افتاد
و هر کسی تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه
رسیدند باعاده قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه اجازت خواستند این آیه نازل شد که
بعد از آنکه تحری کرده اید اعاده نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آورید فثم وجه الله

پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت
ولایت منقبت خلت خلال هدایت دثار در بیان اشارت بدان میفرماید از نبی اینما تولوا خوان * فثم وجه الله خوش متمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری * تا حق بنه کیش بگزاری * وجه حق کان بود حقیقت او * باشد آنجا بسوی او کن رو
هیچ جا را مکن ز دا استثنا * پس بود عین حق عیان همه جا * عارف حق شناس را باید * که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا * نگسلد از جمال حق قطعا * ان الله بدرستی که خدای واسع بزرگ مغفرت است
و بسیار عطا علیم داناست بمصالح اعمال و احوال بندگان وقالوا و گفتند بعضی از کافران از یهود و نصاری اتخذ الله
فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و دوری است او را بل نه چنانست که ایشان میگویند له
مر اوراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمینهاست و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک
و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و این المملوک عن المالک کل همه
آنچه در زمین و آسمان باشد له قانتون مر او را فرمان بردارند بدیع السموات والارض از نو پدید آرنده آسمانها و زمینها
واذا قضی و چون خواهد تا تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را کن بباش فیکون
پس بباشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمیدانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله
چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تاتینا آیة یا بر یکی از ما پیغام نمی آید کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین
گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند بر انبیا
بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوال
از روی عناد و کدورت قد بینا الآیات هر آینه بیان کرده ایم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای
گروهی که طالب یقین اند نه تابع تهدید و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق براستی و درستی
و گفته اند مع الحق با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مؤمنان ونذیرا و بیم کننده کافران ولا تسئل و پرسیده
نخواهی شد روز قیامت عن اصحاب الجحیم از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی
بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود در عذاب بگشاید و اثر غضب خود
بر ایشان نماید غالبا آنست که از بیم عذاب الیم بمنهج مستقیم باز آیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب
جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالتست و بر ماست حساب اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز
خشنود نشوند عنک از تو الیهود ولا النصاری نه جهودان و نه ترسایان حتی تتبع تا آنکه پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را
قل بگو وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن خدای هو الهدی آنست
راه نمودن بحق شما را به یهودیت و نصرانیت میخوانید و ما را باسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمایی ای محمد
اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب دین بعد الذی پس از آن چیزی که براستی جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که
وحی است در حقیت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی که رهاند
ولا نصیر و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت است و معنی با جماعت الذین آنانکه آتیناهم الکتاب
عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریت بقولی که آیه در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه
بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که در شان مسلمانان
فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن یا متابعت کردن است

اولئك آن كروه يؤمنون به ایمان آورده‌اند بکتاب نه آنها که تحریف کردند ومن یکفر به وهرکه کافر گردد بکتاب واحکام آنرا
تغییر دهد فاولئك پس آن کروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدکان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب
اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم برشما وبر اسلاف شما وانی فضلتکم
وبدرستی که پدران شما را تفضیل کردم علی العالمین برعالمیان زمان ایشان تکریر این آیه بجهت تقریر وتذکیر نعمتهای
الهی است واتقوا وبترسید یوما از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را
از عذاب ولا یقبل منها وقبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او یعنی بدلی که بعوض او معذب کردد ولا تنفعها
وسود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون ونباشند کافران که ممنوع
کردند از عذاب یعنی ایشان را . سودی نکند یاری هر یار که هست واذ ابتلی ویاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد
ابراهیم ربه مر ابراهیم را پروردکار او بکلمات بسخنان یعنی اوامر ونواهی ومناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند
وآن ده فرقست یعنی شکافتن موی سر ودونیم ساختن آنرا که موی دارد ومضمضه واستنشاق ومسواك وچیدن موی لب
وکوتاه کردن ناخن وبرکندن موی زیر بغل وحلق عانه وختنه واستنجا بآب فاتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا وقیام
نمود بدان قال کفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی انی جاعلك بدرستی که من کرداننده توام للناس برای مردمان
اماما پیشوایی در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند وانکه حق سبحانه فرمود پیغمبر ما را که واتبع ملة ابراهیم وامت او را
نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای انجاز این وعده است وچون خدای ابراهیم را بتشریف امامت نوازش فرمود قال کفت با حق
تعالی ومن ذریتی واز فرزندان وخویشان من نیز امامان پیدا کن قال کفت خدای در جواب او لا ینال نرسد عهدی
عهد من یعنی رحمت وبقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو
واذ جعلنا ویاد کن آنکه کردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازکشت یا موضع ثواب للناس مر آدمیان را
یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز کردند وآنجا بثواب بی حساب رسند وامنا وکردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وکس را نکشند
واتخذوا وفرا کیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شهر وحرم دانسته‌اید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست بابراهیم مصلی
نمازکاه وآن موضعیست که در وی حجری وضع کرده‌اند واثر قدمهای مبارك آن حضرت بروست وعهدنا وعهد کردیم
وفرمان فرستادیم الی ابراهیم واسمعیل بسوی ابراهیم واسمعیل ان طهرا آنکه پاك سازید بیتی خانه مرا از اوثان وانجاس
وخباثت ومعاصی وطواف جنب وحایض للطائفین برای طواف کنندکان والعاکفین وبرای مقیمان ومعتکفان
والرکع السجود وبرای رکوع کنندکان وسجود کنندکان یعنی نمازکزارندکان اهل اشارت برآنند که پاك داشتن خانه
دل است که حرم دوستانست از ادناس وتعلقات کونین وکفته‌اند تطهیر بیت از ادناس او زیارتست وتطهیر دل از ملاحظه
اغیار . اکر حریم دل از غیر دوست سازی پاك ، صفای وحدت صرف اندرو کنی ادراك ، واذ قال ابراهیم ویاد کن
آنرا که کفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردکار من کردان هذا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم
بلدا امنا شهری ایمن از قحط وخسف ومسخ یا اهل اورا از جور متغلبان در امان خود دار وارزق اهله وروزی ده
اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب کردانید حکم فرمود تا جبرئیل علیه السلم یکی از دیهای
فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد وهفت بار کرد خانه طواف داده در زمین
تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد واین دیه را بجهت طواف خانه طایف کویند ومیوه اهل مکه از انجاست پس ابراهیم تخصیص
کرد رزق را بمؤمنان وکفت من امن روزی ده هر کرا ایمان دارد منهم از انانکه ساکنان این شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر

وبروز بازپسین قال کفت خدای ومن کفر وهرکه کافر شود فامتعه پس اورا برخوردار کنم قلیلا برخورداری اندك یعنی
همین در دنیا ثم اضطره پس اورا به بیچارکی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر وبد مرجعیست دوزخ
واذ یرفع ویاد کن آنرا که بر داشت ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها واساسها را من البیت از خانه کعبه واسمعیل عطف است
برابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریك بوده هر یکی در طرفی از خانه کار میکردند یا بنوبت دیوار بر می‌آوردند واصح آنست که
اسمعیل سنك جمع میکرده وبدست ابراهیم میداده تا بکار می‌برده القصه بعد از اتمام خانه پدر وپسر دست تضرع برداشته کفتند
ربنا ای پروردکار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انك انت السمیع بدرستی که تویی شنونده دعای ما را العلیم
وتویی دانا بنیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا وکردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام واستسلام یا موحد
ومخلص لك مر ترا ومن ذریتنا وکردان از فرزندان ما امة کروهی مسلمة لك کردن نهاده ومنقاد شده ترا وارنا ونمای مارا
مناسکنا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام وعرفات برای وقوف ومنا برای قربان وتب علینا
واز ما در کذران اکر در عمل قصوری وتقصیری واقع شود انك انت التواب تحقیق که تویی پذیرنده توبه مقصران الرحیم
بخشنده بر کنه کاران ربنا ای پروردکار ما وابعث فیهم وبرانکیز در میان ذریه ما یا امت مسلمه ومبعوث کردان رسولا
منهم فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریه ما را عزی وشرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتك
کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان ویعلمهم الکتاب وبیاموزد ایشانرا قرآن والحکمة ومعانی آنرا یا بیان آنچه
در وست از امر ونهی وحلال وحرام ویزکیهم وپاك کرداند ایشانرا از کناه بسبب شرایع واحکام انك انت العزیز بدرستی که
تویی توانا وغالب وقادر بر اجابت دعاء ما الحکیم تویی دانای محکم کار حق سبحانه وتعالی این دعا را بعز اجابت مقرون ساخته
حضرت رسالت پناه را صلوات الله وسلامه علیه از اولاد اسمعیل مبعوث کردانید ونکته انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدانست
ومن یرغب وکیست که باز کردد واستبعاد وانکار است یعنی هیچکس باز نکردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه مکر کسی که
خوار کرداند نفسه نفس خود را یا هلاك سازد یا سفیه وبیخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفیناه وهر اینه ما برکزیدیم
ابراهیم را فی الدنیا درین سرای بکرم وفتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت وخلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة وبدرستی که او
در آن سرای لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتکانست بصلاح وفلاح اذ قال له یاد کن آن وقت را که کفت مر ابراهیم را ربه
پروردکار او اسلم کردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در همه از مجاری قضا بر تو جاری کردد قال اسلمت کفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را
لرب العالمین مر پروردکار عالمیان را تا هر چه خواهد کند . نظم . فان تشاء احیانی وان تشاء اتلفا
بکذاشته ام مصلحت خویش را بدوست . کز دوست بمن هر چه رسد خود نیکوست ووصی بها ووصیت کرد بملة خود یا بکلمه
اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب ووصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون
وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برکزید لکم الدین برای شما دین مرضی ومشروع
مأمور به که اسلامست فلا تموتن پس ممیرید الا وانتم مسلمون مکر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرك
برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترك اسلامست نه از مرك ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنکام که آمد
یعقوب الموت بیعقوب مرك او یعنی اسباب وعلامات آن ویاد دارید اذ قال آن وقت را که کفت یعقوب لبنیه مر پسران
خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا کفتند نعبد الهك خواهیم پرستید خدای ترا
واله آبائك وخدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق ابراهیم را که جد بود پدر کفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد واسمعیل را
که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب کوید وحرمت او برابر پدر بجای آرد واین نظر باتحاد اصلست الها واحدا

عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ و حال آنکه ما مر این خدای را مُسْلِمُونَ ۞ منقادیم بطاعت تِلْكَ این جماعت
یعنی ابرهیم و اسمعیل و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست
آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ
و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا
ثواب دهند و بکفر ایشان معاقب سازند درین آیه فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشانرا باعمال
شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را كُونُوا هُودًا باشید از جمع یهود أَوْ نَصَارَىٰ و گفتند
ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگوی بَلْ نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ کیش ابرهیم را حَنِيفًا در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها
بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ از شرک آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان دین ابرهیم یعنی
اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به یهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم
بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بسوی ابرهیم که
بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَيَعْقُوبَ و به نبیرهٔ او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان
یعقوب اگرچه با اولاد ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گفته که آن با ایشان نیز منزلست
چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و ایمان داریم بآنچه دادند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر
دلایل نبوت وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ
هیچ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ ۞ گردن نهادگانیم
فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ
اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض کنند فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست ایشان فِي شِقَاقٍ
در مقام خلاف و عداوت اند ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند
از تو بازدارد دشمنی یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوا مقالهٔ موحدان و کافران با اقرار و انکار الْعَلِيمُ ۞
دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت
افکندند با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغتی هست و شما را نیست و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را
بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قایم
مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللَّهِ بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم
صبغة الله را که آن دین خدایست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ
از خدای صِبْغَةً از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهُ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ
پرستش کرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجهٔ محبتست هر کرا برنگ دوستی بر آوردند از همه عالمش بیرنگ آوردند
و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصهٔ رسایل درویشان
و نقاوهٔ عبارات و اشارات ایشان بیان معنی صبغة الله است و تحقیق آن این رباعی که صاحب لوایح خلدت ظلاله
حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد **نظم** بس بی رنگست یار دلخواه ای دل
قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل • اصل همه رنگها ازان بی رنگیست • مَنْ أَحْسَنُ صِبْغَةً مِنَ اللَّهِ ای دل • یهود

و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ما راست که شرف دوستی
و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد نبوت سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو در جواب
ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمه میکنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و در دعوی اولویة در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه
او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون در ربوبیت و همه را لازم است عبودیت او بر همه واجب باشد وَلَنَا أَعْمَالُنَا
و ما راست جزاء کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۞ و ما مر ورا مخلصانیم در
اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ یا میگویید یهود و نصاری و حفص بخطاب خواند یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که این همه پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند بر دین یهودی و این قول
جهودانست أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگوی ای محمد أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا
أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ از آنکس که كَتَمَ بپوشد شَهَادَةً
عِنْدَهُ گواهی که نزدیک او ثابت باشد مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بواسطهٔ کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت
در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ ۞ از آنچه شما میکنید از
کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلوات الله وسلامه علیه تِلْكَ أُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قَدْ خَلَتْ درگذشتند
و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست همان رسیده که خود کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید
وَلَا تُسْأَلُونَ و مسئول نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ از آنچیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیه برای تاکید است و تقریر بر جهت
تنبیه و تحذیر **الجزء الثاني من اجزاء الثلثين** حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه بوقت نماز روی
بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد یهود ازین مبتهج شده میگفتند اگر محمد دین ما ندارد
باری بقبلهٔ ما نماز میگزارد و یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی بردند تا نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از
تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن حال بدین منوال خبر میدهد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان
و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ
از قبلهٔ ایشان الَّتِي كَانُوا آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه
جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده يَهْدِي راه می نماید مَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞ بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابرهیمست علیه السلام وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه قبلهٔ شما را
ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم گردانیدیم أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید
شُهَدَاءَ گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت در روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم عَلَيْكُمْ بر راستی شما شَهِيدًا گواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبلهٔ عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي
آن قبله را که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که
پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکسی که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنه های خود مثلیست در باب کسی که باز گردد
از راهی و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه
هَدَى اللَّهُ خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبههٔ انگیختند در امر قبله و یکی آن
بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته

جو اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللّٰهُ و نیست خدای تعالی با فضل و کرم
لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع کرداند نماز شما را بهر طرف که گزارده اید و تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید إِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای بِالنَّاسِ بمردمان لَرَءُوفٌ مهربانست صلاح ایشان را فرو نگذارد رَحِيمٌ بخشاینده است بر ایشان ضایع نکرداند
قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی تو را فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیه در آن محل نازل
سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد ملول شده آرزو کرد که قبله او کعبه باشد
که قبلهٔ ابرهیم است علیه السلام و اقدم القبلتین است و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد
سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت از پی وی بآسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد این آیه آورد که ما
توجه ترا بآسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه ساختیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ
پس بگردان روی خود را در اثنای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب
در سال دوم از هجرت حضرت خواجه در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره
گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امت را
میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا باشید در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند ایشان را توریة
لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راستست و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پیش پروردگار ایشانست
چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بران بماند کعبه است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل
نیست عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدای که اگر بیایی تو ای محمد الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ برای آنکه
داده شده اند کتاب یعنی یهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ بهمه معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه
بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پی روی نکنند ایشان قبلهٔ ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیز نیستی تابع قِبْلَتَهُمْ مر قبلهٔ ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ
و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پی رونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبلهٔ نصاری شرقیست و از آن یهود
غربی و جمع میان این هر دو متعذر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پی روی کنی بر سبیل فرض أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب قبله
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبلهٔ ابرهیم حق است إِنَّكَ بدرستی که باشی إِذًا آن هنگام که متابعت نمایی
ایشان را لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جملهٔ ستمکاران ظاهر خطاب راجع به پیغمبر است اما معنی آن راجع باتباعست الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
داده ایم ایشان را توریة يَعْرِفُونَهُ می شناسند قرآن را و واضح آنست که پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ همچنانکه می شناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را
در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستی که گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه
می پوشند حق را از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که می پوشند الْحَقُّ آنچه درست و راستست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تست فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب با آنحضرتست و مراد امت یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است
وَلِكُلٍّ و هر گروهی را از خدا پرستان یا از انبیا گرا یا بشرایع اند یا هر متوجهی را وِجْهَةٌ جهتی و قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که او
روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سوی گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در
نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدایی سودایی ظهور کرده که
قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده از توجه بکعبهٔ حقیقی باز مانده مگر محرمان حرم تجرید و محرمان حریم تفرید که از قبله
فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ روی نگردانند **نظم** قبلهٔ شاهان بود تاج کهر ٭ قبلهٔ ارباب دنیی سیم و زر

قبلهٔ معنی شناسان جان و دل ٭ قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ٭ قبلهٔ زهاد محراب قبول ٭ قبلهٔ بدبیتان کار فضول
قبلهٔ تن پروران خواب و خورش ٭ قبلهٔ انسان بدانش پرورش ٭ قبلهٔ عاشق وصال لایزال ٭ قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال
أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز
قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احصا و تمیز قَدِيرٌ تواناست
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر جایی که بیرون روی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق که تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ راست و پسندیده است و فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از نزد
پروردگار تو وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان و در
هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در وقت ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید شما ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را شَطْرَهُ
بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود یا مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی
و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبلهٔ
پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کس را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها که ظلم کردند بر نفس خود بعناد
و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن میکردند
که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه بخانهٔ کعبه وَاخْشَوْنِي
و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا
تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
و دیگر شاید شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا ارسال
رسول کردیم فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده هم از شما که يَتْلُو عَلَيْكُمْ میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما
قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میکرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ و می آموزد شما را
الْكِتَابَ قرآن را وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا آنچه نیستید شما که بخود تَعْلَمُونَ
بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي پس مرا یاد کنید بطاعت أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله میگوید که در اخبار
رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان
تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور شده چون درین جمع
بساط اطناب مطویست بیک دو نکته از نکات محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفته که
لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجهٔ دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست
بلکه ذکر دل و جانست در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا ذکر زبانی از شما کمتر می شنویم فرمود که
زبان بیگانه است در میان نگنجد واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب فرزند اعز
صفی الدین علی را رباعیست **نظم** جز یاد توام از دل ناشاد برفت ٭ و ز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو جانم کر دگر ٭ در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید مر نعمتهای مرا
وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان اسْتَعِينُوا یاری جویید بر قیام نمودن بحقوق
الهی بِالصَّبْرِ بشکیبایی که کلید در نجاتست وَالصَّلَاةِ و بنماز که مجمع عباداتست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست

بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ يُقْتَلُ مر آنکسی را کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد
أَمْوَاتٌ که ایشان مرده‌اند که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بجاده فلان که در روز بدر جان
شیرین بداد و از لذت حیات دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت
وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می‌آزماییم شما را
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ چیز پوشیده نیست و آن آزمایش بچیزهاست بِشَيْءٍ بچیزی اندک مِنَ الْخَوْفِ
از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ و دیگر گرسنگی بقحط و تنگی وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعض مالها که تا باج حادثات رود وَالْأَنْفُسِ
و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب وَالثَّمَرَاتِ و نقصان میوه‌ها با آفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دل‌اند
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و بشارت ده صبرکنندگان را بهر کرامت که ممکن است الَّذِينَ آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشان را مُصِيبَةٌ
دشواری و رنجی و گفته‌اند هر حادثه مکروهه که به بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوا گویند
إِنَّا لِلَّهِ ما از آن خداییم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و ما بسوی حق بازگردندگانیم
اعتراف است ببعث و نشور أُولَٰئِكَ آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ بر ایشان است صَلَوَاتٌ رحمتها
مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمت و گفته‌اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته آنجا که وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ و آنکسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب
ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرموده‌اند و پس اگر نه با یستی که
یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی و عمر فاروق رضی الله عنه چون این آیه گفتی نعم
العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو هم‌تنگ‌اند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سر باریست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که
صفا و مروه و آن دو کوهند در مکه که طواف بدیشان مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خداست فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که
قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ
پس هیچ گناهی نیست بر وی أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند با ایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این
دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می‌آمد حق تعالی امر فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد و نیز دعوت
از شعایر است وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت خویش عملی نیکو بجای آورد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع
فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس خدای جزا دهنده شکرگوینده است عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از علمای یهود
يَكْتُمُونَ بحقد و حسد می‌پوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریه چون حکم رجم
وَالْهُدَىٰ و راه نمودنی بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنکه ما بیان کرده بودیم آن هدی را
لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریه یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان
حق‌اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میراند ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان
لعنت کنندگان یعنی ملئکه یا همه آفریدگان جن و انس یا تمام مسلمانان و لعنت لاعنان سوال لعنت است از حق بر ایشان بر این
وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن‌اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک با بمان یا توبه کردند
از کتمان نعت نبوی وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را وَبَيَّنُوا و بیان کردند از صفات حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم آنچه پنهان میداشتند فَأُولَٰئِكَ پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بر ایشان
برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کننده توبه بندگان الرَّحِيمُ مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلوات الله و سلامه علیه وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و حال آنکه ایشان
کافرانند و کتمان حق أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنها‌اند که بر ایشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلَائِكَةِ
و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان مراد از ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است
خَالِدِينَ فِيهَا و آن ملاعین جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او که احد است در ذات و واحد است در صفات
الرَّحْمَٰنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِيمُ مهربانست بر تقویت ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها
که خیمه ایست بی‌ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط
و مهادی مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و از پی در آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان
در طول و قصر و سواد و بیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و دیگر در کشتیهای گران بار که میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ
بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مِنْ مَاءٍ
از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه کردانید زمین را بآن آب بَعْدَ مَوْتِهَا از پس مردگی و پژمردگی او
وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ
و در گردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدا را بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست یعنی در این همه که گفتیم نشانهاست از صنایع
حکمت و بدایع فطرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات کمارند کفار قریش میگفتند که
ما سیصد و شصت بت داریم و محیط بهستیم و این معبودان کار یک شهر را راست نمی‌توانند ساخت و محمد میگوید من یک خدا دارم
و کار همه عالم میسازد اگر بر این سخن حجتی باید و آیتی و علامتی بما بنما بیا بر راستی او اقرار کنیم این آیه مذکوره نازل شد مشتمل
بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ
و از مردمان کسی هست فرا میگیرد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَنْدَادًا همتایان و شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند
ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه خدا را دوست باید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی‌تر
و ثابت‌ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک بت می‌بیند و دوست میدارد و مومن نادیده دوست گرفته و با میدیدن عمر
میگذارد و دیگر محبت کفار محبتیست فانی نفسانی و دوستی مومنان باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدا
ایشان را دوست داشت یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خداییست مر ایشان را
پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر نه یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی مصرع میل از طرف یار پدید آمد از آغاز
وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند و بدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتی که معاینه عذاب
دوزخ را ببینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز بدانند که خدای شَدِيدُ
الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد دو دنیا از انحراف از عبادت رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ
یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی پی‌روی ایشان کرده‌اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنان که
متابعت ایشان نموده‌اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ
و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها و رابطها که در دنیا

داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان
چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ
تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانچه از ما بیزار گشتند اینجا كَذَلِكَ همچنانچه در آن روز نمود عذاب
بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان
یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و خانه هم را حطه سازند و سبب حسرت ایشان گردد یا اعمال
سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان
بِخَارِجِينَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی جاوید در آن باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید
مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا و نخبیهه را وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی پی روی مکنید مشرکان عرب چیزها بوسوسه شیطان از حلال حرام میکردند چون بحیره و سائبه
و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام برگام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید إِنَّهُ لَكُمْ
بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را
بفریب و غرور بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ
و کار زشت گفته اند سوء گناهان نهانست و فحشا چیز آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت
آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید
آنکه بگویید دروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پی روی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی
قرآن و بحلال و حرام او بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پی روی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بر آن
آبَاءَنَا پدران خود را این سخن بنی اسد و عبد الدار گفتند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند پدران
ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و صفت پند دهنده کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمی شنود إِلَّا
دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی کافران را از بیم کننده و پند دهنده جز آوازی نمی شنوند
و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کراند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگ اند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کوراند از دیدن راه راست
فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان درنمی یابند آنچه پیغمبر با ایشان گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان كُلُوا بخورید
مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس گویید مر خدای را بر روزی
حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص مر او را می پرستید و بعد از امر تمنا و لحلال بیان
آن میکند که چه حرام است و میگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح
نیافته باشد بشرط آنکه از انعام ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون روان را وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او را این
حکم حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ و آنچه آواز برداشته اند بِهِ بآن در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای بنام بتان یا بنام پیغمبران
بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درماند و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بوجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که
ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت محرمات
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة از آن

بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که آنان از علماء
یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریة و احکام آن وَيَشْتَرُونَ
و میخرند یعنی بدل میکنند بِهِ بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را أُولَئِكَ آن گروه مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ
در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر آن نیز مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان
مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس انجام مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست
از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه در بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبایث اعمال یعنی گناه ایشان با آتش سوخته
نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بخریدند یهودیت که محض گمراهیست بِالْهُدَى بایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب
جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشان را شکیبا کرد یا نیک چه شکیبا اند ایشان
عَلَى النَّارِ بر آتش و چون آتش کجا بدلا باد در آن بباید بود ذَلِكَ این عذاب مر ایشان را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلوات الله و سلامه علیه کوشیدند یا قرآن را
فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ
در توریة یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله و اختلاف در آن آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس
اینها اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالتی دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول
این آیه گفتند ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داده ایم و نماز میگزاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه فرمود که لَيْسَ
الْبِرَّ نیست نیکوئی عظیم که از سایر ابواب خیر بر آن اقتصار باید کرد أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز
قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَلَكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی یعنی صاحب
نیکوئی مَنْ آمَنَ آن کس است که بگرود بِاللَّهِ بخدای و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت
دادند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن این هم تعریضست بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را
بخود اختصاص میدادند وَالْمَلَائِكَةِ و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند
وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران
نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال
یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن باز میگذرد و در راه خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبَى خویشان درویش را وَالْيَتَامَى
و بی پدران را که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را که هیچ در دست
ندارند یا مهمانان را وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر تخلیص خود
بنجم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگزارد نماز مفروضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد
زکوة مقرره را آنچه قبل از این در ایتاء زکوة مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوفُونَ و صاحب برانند آنها
که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق می باشد و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ
نصب او بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر
و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقابله با اهل کفر و عناد أُولَئِكَ آن گروه

موصوف بدین صفتها الَّذِینَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند که کمالات انسانیت با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق توحید حق سبحانه و سایر مؤمن به است و حسن معاشرت
مواساة کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکور است پس این
آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موضح از ابو میسره رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای مؤمنان و گرویدگان کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساواة نه تعدی
وستم فِی الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد بود قبل از اسلام جون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله
که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت
رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساواة الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم این آیه و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیة بآیة
النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زنی بزنی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا دارند و امام اعظم رحمه الله بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند
فَمَنْ عُفِیَ لَهُ پس هر که عفو کنند آنرا که قاتل است مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ از برادر او که مقتولست چیزی از قصاص اشارتست بآنکه عفو بعضی از
ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس برقاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و لکن
طوع و رغبت در دادن دیة وَأَدَاءٌ و ادا کردن وجه دیه إِلَیْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بی تعدی و نیکویی نه بمطل و بد خویی
ذَٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیه تَخْفِیفٌ سبکباریست شما را مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش
از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد درگذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستانده
یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا با قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیه داده دیگری را بکشد
فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک وَلَکُمْ و مر شما راست فِی الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَیَاةٌ بقا
و زندگی یعنی جون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس
حکم قصاص سبب بقاء شماست یَا أُولِی الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُمْ تا باشد که شما تَتَّقُونَ بپرهیزید از قتل
بناحق کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ جون حاضر شود أَحَدَکُمُ یکی از شما را الْمَوْتُ اسباب
و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَیْرًا اگر بگذارد مالی مراد مال بسیار است الْوَصِیَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَیْنِ
برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِینَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق و راستی
عَلَى الْمُتَّقِینَ بر پرهیزکنندگان از جهت آن والدین و اقربا در جاهلیت بها و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشان را
محروم میساختند حق سبحانه ایشانرا از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ گشت
و مهم بر میراث قرابت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید
فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول وصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنوده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که
گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل او میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدا
شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِیمٌ دانا است به نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که دریابد و بداند
خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عمدا از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا

یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَیْنَهُمْ میان موصی و ورثه در حال حیات موصی کسی دانست
که وصیت مخالف شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ پس بر وی هیچ وبال و بزه نیست
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است مر موصی را جون بحق باز گردد رَحِیمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت
در نگذرد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروهی که گرویده اید کُتِبَ فرض شد عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ بر شما روزه داشتن کَمَا کُتِبَ
همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند جون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تانیس خاطرها
بیان میکوید که این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از بقیه این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت
طابت و جز روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده
آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این نداء اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان
هلال مشاهده در افطار سموات غیوب و بندایی که مفرح قلوب و مفرج کروبست میکوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک
از جمیع مکونات تا جون که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجب است از مألوفات طبیعت همچنانچه نوشته
شد بر انبیا و اولیاء پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام انس و قربت وعین القضاة قدس سره
در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب
اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب وسقاهم ربهم شرابا طهورا مقرر است که این صوم جز عارفان را دست ندهد نظم
مرد عارف جو یافت لذت قرب نه باکلش کشش بود نه بشرب اکل و شربش جه باشد انس بحق دایم او در حقیقت مستغرق
لقمه از خوان یطعمش بینی شربت از جشمه سار یسقینی أَیَّامًا روزه دارید روزی جند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد
روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و کویند این روزهای ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل روزه رمضان
فرض بوده فَمَنْ کَانَ پس هر که باشد مِنْکُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِیضًا بیمار که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده
میشود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بر سفری بود که در ان قصر باید کرد جون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بروست شمار آن روزها که
افطار کرده روزه داشتن مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِینَ و بر آنانکه ایشان یُطِیقُونَهُ توانند که روزه دارند
و خواهند که ندارند فِدْیَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسْکِینٍ خوردنی درویشانست هر درویشی را بازاء هر روزی نصف
صاعی از کندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده و بعد از ان منسوخ شده
و کفته اند اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتوانند روزه داشتن جون پیران از کار افتاده فدیه
دهند و برین وجه حکم آیة منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع خود خَیْرًا نیکویی را و زیاده از مقدار
فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَیْرٌ لَهُ بهتر است
مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میکوید یا رخصت دادکان را در افطار
خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که
کفتیم ماه رمضانست الَّذِی أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شده فِیهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتداء نزول در وی بود یا تمام
قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از انجا آیه آیه و سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده
و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این کفته اند که جون درین اوقات این کلمات که غذاء ارواح است بشما فرستادیم
پس از غذاء اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مردمانرا وَبَیِّنَاتٍ
و دلائلهای روشن است مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است

میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که
دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید روزه دارد شهر را ومن کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود
و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیهٔ اول
مذکور است بحکم این آیه منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید و نمیخواهد بکم العسر بشما
دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد ولتکملوا العدة و میخواهد تا شما تمام کنید روزهای رمضان را
یا ایامی را که در آن بعذر سفر و مرض افطار کرده اید ولتکبروا الله و تا ببزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت
رویت هلال تا روز نماز از اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هداکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون و مگر که شما
شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مر او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که او را
از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی و مجازات آن را حضرت خود جل ذکره
اختصاص میدهد که و انا اجزی به نظم هر چه بدان شرع بشارت داده است • از همه حرف انا اجزی به است
واذا سالک و چون بپرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت من یا معاملهٔ من با ایشان در وقت دعا فانی
قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار میکرد که یا نبی الله خدای
ما من نزدیکست تا با او بنا زگویم یا دورست تا آواز بلند بر دارم این آیه نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهیچ نوع که مرا بخوانند
بر من پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند و حاجت او را
میسازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند
ولیؤمنوا بی و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که
براه راست بیایند بعضی بر آنند که مراد از عباد داعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل از این آیه حکم
روزهای روزه و بعد از این حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤید این قولست و در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان
تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت تا اجازت مفطرات بود جمعی از صحابه بواسطهٔ غلبهٔ شهوت صبر نتوانستند کرد
و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
رسید و آیه آمد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرتست الی نسائکم
با زنان خود هن ایشان لباس لکم پوششانند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط
و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید
انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت
داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وعفا عنکم و عفو کرد از شما آن جنایت را فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت
کنید با ایشان در لیالی صیام وابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند
مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وکلوا واشربوا و بخورید و بیاشامید
در شبهای صوم حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشتهٔ سفید که کنایت از روشنایی روزست
من الخیط الاسود از رشتهٔ سیاه که اشارتست بتاریکی شب در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشتهٔ سفید و رشتهٔ سیاه بر پای
بسته بمفطرات اشتغال مینمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق پیدا آمدی تا آنگاه که من الفجر که بیان خیط ابیضست
نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام پس باتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب ولا تباشروهن

و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت
مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله تلذذات بر معتکف حرام میدانند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است
در دایرهٔ اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت
چون این سه شرط بجای آوردی هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی پیری را مدعو خادم را گفت مرا بجمعهٔ پاکی نشان ده تا نماز
گزارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا خواهی نماز بگزار و از آن محراب بر رو مگردان اگر در مسجدی و در خراباتی
تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهاییست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده فلا تقربوها
پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چگونه صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود
یبین الله بیان میکند خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامهٔ مردمان لعلهم
یتقون شاید که بپرهیزند و از حد در نگذرند ولا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهایی که واقع است بینکم در میان شما
یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را
نا مشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وتدلوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا
مکنید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید
بحمایت ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا سوگند دروغ یا بگواه زور
وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسالونک سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو معاذ بن جبل
و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهما حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه
باریک می باشد و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را
حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایدهٔ آن فرستاد که قل هی بگو که آن هلالها مواقیت
نشانهای هنگامهای وقتهاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و
و آجال دینها و تحقیق شرطها والحج و علامتهاست برای حج که موسم را بدو بدانند ولیس البر و نیست نیکویی
بان تاتوا البیوت بآنکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی
بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس
خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بری تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود
مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین
خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام از در بیرون آمد و متعاقب او رفاعهٔ انصاری
هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه و سلم از وی پرسید که این
جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من احمسی یعنی
از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسی دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این
قاعده را بر بام نهاده اید این نه بر است ولکن البر من اتقی و لیکن بر یا خداوند بر کسیست که از خشم خدای بپرهیزد
و یا از اعمال ایام جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و در آیید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن
واتقوا الله و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون مگر شما رستگار شوید وقاتلوا
و بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنان را که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا

وا زحد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ دوست نمیدارد ستمکارانرا در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم به نیت عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب و مشرکان بجادله ایشانرا از دخول مکه مانع آمدند و در حدیبیه صلح
واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند
نمود سال دیگر به نیت عمرهٔ قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند
وامر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیتی آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید مقاتلان
خود را حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ هر جا بیابید ایشانرا در حل و حرم وَاَخْرِجُوْهُمْ و بیرون کنید ایشانرا مِنْ حَیْثُ اَخْرَجُوْكُمْ از آنجا که
شما را بیرون کردند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان اَشَدُّ سخت تر است در ناپسندگی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را
در حرم وَلَا تُقَاتِلُوْهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتّٰی یُقَاتِلُوْكُمْ تا وقتی
ایشان کارزار کنند با شما فِیْهِ در حرم و خود هتک حرمت حرم کنند فَاِنْ قَاتَلُوْكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوْهُمْ
پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهادند و ابواب مقاتله گشادند كَذٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكٰفِرِیْنَ پاداش کافران ستمکاره فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدای آمرزنده است
گناهانی را که در زمان شرک مرتکب شده اند رَحِیْمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوْهُمْ
و با مشرکان قتال کنید حَتّٰی لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند وَیَكُوْنَ الدِّیْنُ و باشد پرستش
و طاعت لِلّٰهِ مر خدای را فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن اِلَّا
عَلَی الظّٰلِمِیْنَ مگر بر ستمکاران اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که بعمرهٔ قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه
حرام یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند
شما در این ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان بر آرید وَالْحُرُمٰتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساواة است یعنی هتک حرمت
شما این ماه را بدلالت از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند بابتداء مقاتله با شما
فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ پس شما نیز بر وی ستم کنید یعنی با او قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای ستم او بوی
رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ بمانند آنچیزی که بر شما ستم رفته است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید
وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِیْنَ با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند ما توشهٔ راه نداریم و آنها را که دست رس هست بما چیزی نمیدهند حکم شد که وَاَنْفِقُوْا و نفقه
کنید ای توانگران فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْكُمْ و میفکنید بدستهای خود خود را اِلَی
التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاکت دل است که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار
بخل و خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکش افکند وَاَحْسِنُوْا و نیکویی کنید با غازیان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ دوست دارد نیکوکارانرا وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و واجبات و
سنن و آداب آن تمامی بجا آرید لِلّٰهِ برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته
شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم شدن راحله فَمَا اسْتَیْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْیِ از قربان
و آنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون نیایید حَتّٰی
یَبْلُغَ الْهَدْیُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهٗ بمحل او که مناست فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِیْضًا بیمار در وقت احرام اَوْ بِهٖ اَذًی

یا باشد او را رنجی مِنْ رَّاْسِهٖ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبندگان در دو بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد
فَفِدْیَةٌ پس بر وست فدا دادن کعب بن عجره را رضی الله عنه وقتی که محرم بود جنبندگان بروی بسیار آورده بودند چون مردم قحط
دیده در کاسهٔ سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر آن اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و در درویشان
بخوران گفت یا رسول الله بدان دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِیَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه
دارد اَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من گندم اَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنی آن گوسفندیست
فَاِذَا اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخوردار بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره
در سفر واحد بطریق تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجای آرد
چون حج تمام شود از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجای آورد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این
افضل است یا بطریق قران که در احرام گوید لبیك بحج و عمرة معًا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در ضمن حج است چون وضو
در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه
در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد تا آنکه از درون مکه احرام گیرد به حج و امام احمد حنبل
رحمه الله این قسم را اختیار فرموده درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَیْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْیِ
از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فَصِیَامُ
ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ بر وی روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته فِی الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و در روزه هفت روز دیگر
اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است
و زیادتی اهتمام با تمام آن ذٰلِكَ این حکم هدی یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ یَكُنْ اَهْلُهٗ نباشد اهل او حَاضِرِی الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهره و عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر
حج احرام بعمره نمی توانند گرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
و آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
بر کسی که حفظ امر و نهی نکند اَلْحَجُّ زمان حج اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ماههای مشهورات و معروف یعنی شوال و ذوالقعده و ده
روز از ذی الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله و اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ
پس هر که فرض کرد لازم بر خود فِیْهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله و به نیت
و احرام بقول امام شافعی رحمه الله فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده
نگوید وَلَا فُسُوْقَ و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان
و خصومت ننماید فِی الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله میکردند در منا و هر یک میگفتند حج ما تمامتر است این حکم فرود
آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوْا و آنچه میکنید مِنْ خَیْرٍ از نیکویی یَّعْلَمْهُ اللّٰهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوْا و توشه بر گیرید
قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی
فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی پس بهترین توشها پرهیزکاری کردن است
از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیه اشارتی هست در سفر آخرت است و بهترین زادی
در آن راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدن است از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب است
بستر از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشهٔ درد در راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه ٭ راه ازین کو نه است بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُونِ و بترسید از من
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا
روزی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تا جرانرا که بحج آمدندی میگفتند حاج لا حاج این آیت آمد ﻛﻪ حج
بحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج
باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بحال هم عارف شدند
فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس خدا را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین وَاذْكُرُوهُ
و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ
پیش ازین هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه و سلم لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان ثُمَّ
أَفِيضُوا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی
و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و درافاضه نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود
باز گردید مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفرانرا رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه حج گزارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون
بگزارید و بجای آورید مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما
آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمه
بایستادندی و برفعت نسبی و شهرت حسبی آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدرانرا یاد میکنید خدا را ذکر کنید
أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیراکه او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از
مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر
دنیوی می‌طلبد وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ در آن سرای نصیبی و بهره و اگر داعی کافر است از نعمت آن
سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است چون دیگر مؤمنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که گوید رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای
نیکویی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را
عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم
حور پسندیده و عذاب نار زوجه ناشایسته ٭ زشت خوی بخت کوی ٭ زن بد در سرای مرد نکو ٭ هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار ٭ وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ ٭ أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ
مر ایشانراست بهره ایست مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللَّهُ و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است
بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که
ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین
تا آخر عصر ایام تشریق عقیب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که
شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب
در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جماعتی متاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناه نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که
تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس برو نیز حرجی نیست و مطلقا و زر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را پرهیزد بعد از

ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ که شما إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ بسوی خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست
مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله
و سلامه علیه آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را اظهار دوستی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمد
و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم
و این سخن را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و چون باز گشت و از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را
بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانانرا پی کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن گو
او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح حیات دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچیزی که در دل اوست
یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون
برگردد از حضرت تو سَعَىٰ بود بشتاب فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
و نابود کرد اندکشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایانرا وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد
معصیت و تباه کاریرا وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت
بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ و آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاهی
بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که میفروشد
نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد
ابن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در رجعت رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان
بود و بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب ایشان
کردند خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و ببلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه
با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حیرت فرو مانده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی است که همه
داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیی بخرید نظم
بهر وصلش ار می توانی بخر ٭ که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست ٭ و گویند در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود که
در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرد و جان فدای آنحضرت کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ
به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بنظام او ادْخُلُوا
فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مؤمنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او
بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریه را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند
حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطانرا
یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمایید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست
هویدا که بوسوسهای خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن
مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالبست
و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند
اینان که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ

در سایه بانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کس بوی رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی جزای خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
بازگردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان
جز حق را نبود والامر یومئذ لله سَلْ بپرس بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را خطاب با آن حضرت است
یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس که ما كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند داده ایم بدان ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن
و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ
و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بوی
در توریة فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بود در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب نی منتها
زُيِّنَ آراسته کردانیده اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را که بدان فریفته
میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیاء کبار
قریش بر فقراء صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید که با این
کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم می شکنم اگر کار وی حق بودی بایستی که
سادات عرب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان
و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی باشند
از فردوس برین و کافران در درکات اسفل و در حجیم وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ
بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف
شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس را علیهما السلام و غیر ایشان را مُبَشِّرِينَ
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلم
مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق تعالی پیغمبران فرستاد
وَأَنْزَلَ و منزل کردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ
تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیزی که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ
و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که
ایشان تبدیل و تحریف کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا
و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللَّهُ
پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ
از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود و این اختلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مؤمنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت در افضل
ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی بر امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود
وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست
أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان کرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
آنکه در آیید بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند محنت آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی

پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان محصل آیه آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما نرسید آنچه دوستان خدای
پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی
نقلست که بیان نکته و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین
بلاها متوجه انبیاست و نکته ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ مؤید این قولست نظم زان بلاها کانبیا برداشتند
سر بچرخ هفتمین افراشتند هر که در راه محبت بیشتر بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلم
و مؤمنان محنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ
تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق مَتَى
نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند
حق سبحانه بر رسول ایشان پیغام داد که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید که یاری دادن خدای مؤمنان را قَرِيبٌ نزدیک است
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی
بزرگ و توانگر بود از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق سبحانه فرمود که قُلْ
بگوی مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر باید سؤال
از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام در آن بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که محل خود
واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن جمله
رحم است وَالْيَتَامَى و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت
خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راهگذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکویی با هر که باشد فَإِنَّ اللَّهَ
پس خدای بِهِ عَلِيمٌ بآن چیز داناست و بر آن جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه هست مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را
بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَعَسَى و شاید که شما أَنْ تَكْرَهُوا مکروه
دارید شَيْئًا چیزی را بسبب طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن نیکویی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمرید
و نیکویی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم
مخلد و درجات علیین وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا و شاید آنکه دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی کاهلی نفس که آن تخلف است
از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای حرمان از ثواب غزا
و بعد از درجه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه رضی الله عنهم ببطن نخله فرستاد و در میان ایشان و کاروان قریش
که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمده بود
آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد
و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال کردند جواب آمد که
قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگو که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حکم قتال
بآیة السیف منسوخ گشته و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بدراهی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتن

مردمان را از ایمان وکفر به وناکرویدن بخدای والمسجد الحرام وکفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن ونماز در آن واخراج
اهله وبیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتملست
اکبر عند الله بزرگترست نزدیک خدای از قتال رجب وعقوبت آن بیشتر والفتنة وشرک بخدای اکبر من القتل
بزرگترست از قتل حضرمی ولا یزالون وهمیشه باشند مشرکان که بتعصب وعناد یقاتلونکم با شما ای مؤمنان جنگ
کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلامست ان استطاعوا اگر توانند وقادر شوند ومن
یرتدد منکم وهر که برگردد از شما عن دینه از دین خود ومرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر وحال آنکه او کافر باشد
یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل باشد عملهای ایشان فی الدنیا
درین سرای که ایشان را امان نماند واستحقاق مال نوجه ومیراث از ایشان مسلوب گردد والآخرة ودر آن سرای که مستحق
ثواب نمانند واولئک وآن گروه اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاویدان
ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا ورسول والذین هاجروا وآنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را
وجاهدوا وجهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبد الله بن جحش ویاران او اولئک آن گروه یرجون امید
میدارند رحمة الله رحمت خدا را والله غفور وخدای آمرزنده مؤمنان ومجاهدانست رحیم بر ایشان مهربانست
یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر ومباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب
ومعاذ بن جبل رضی الله عنهما با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است ودر قمار که سبب سلب مال
ودر آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو درین هر دو اثم کبیر گناهی بزرگست ومنافع للناس ومنفعتها
مردمان را ومنافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران وسخاوت
ممسکان وجرات بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع وشرای آن وفواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه
رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند ودر حقایق سلمی آورده است که اثم کبیرست در اشتغال بدانها
ومنافع للناس در ترک آنها واثمهما وگناه خمر وقمار اکبر من نفعهما بزرگترست از نفع آنها ویسئلونک ومی پرسند ترا
ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد
دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید
از نفقه خود وعیال ونزد بعضی علما این حکم بآیه زکوة منسوخ است کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یبین الله
بیان میکند وروشن میگرداند خدای لکم الآیات برای شما نشانهای مهربانی خویش لعلکم تتفکرون تا باشد که شما تفکر کنید
فی الدنیا والآخرة در کار این سرای وآن سرای یعنی دل بر دنیا منهید وآخرت را بهیچ روی از دست منهید سلمی رحمه الله
فرموده که تفکر در دنی وآخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند ومحرمان علی اهل الله

نظم

دنی وعقبی حجاب عاشق است · میل ایشان کی نعاشق لایق است · ویسئلونک ومی پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت
معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که
قیم اموال ایشان بودند ودر آن بمعاملات تصرف می نمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان
بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانیدند وحق سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو که
با صلاح آوردن ومحافظت کردن مال ایشان خیر بهترست از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بخشیدندی
واز جلوس بفراش ایشان احتراز نمودندی وبهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق سبحانه فرمود وان تخالطوهم

واگر با ایشان در آمیزید وطعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین والله یعلم
المفسد وخدای میداند تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله واگر خواستی
خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی وکار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که
خدای غالبست وقادر بر اعنات حکیم دانا در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات وبزنی مخواهید زنان مشرکه را
حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلی الله علیه وسلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی
مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال
بود ودر جاهلیت با هم یاری داشته بودند نزد وی آمد وسلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام میان ما وتو
حایل شده ومواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف بر اجازت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت رسانید وحکم شد که مشرکات را تا ایمان نیاورند
در دایره ازدواج داخل نسازند وهم درین اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی
زده بود واو داد خواهان بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک
فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد وروزه میدارد وخدای ورسول را تصدیق میکند اما ستیزه میکند وزبان نابرندی است
حضرت فرمود که پس او مؤمنه باشد با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد وبخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرد وحال آنکه فلانه زن مشرکه را با مال وجمال بود بدو میدادند آیة آمد که ولامة مؤمنة
وهر آینه کنیزک مؤمنه خیر من مشرکة بهترست از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتکم واگر چه شما را در شگفت انداز دزن
بجهت مال وجمال ولا تنکحوا المشرکین ومدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا ایمان آورند ولعبد مؤمن
وهر آینه که بنده مؤمن خیر من مشرک بهترست از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم واگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک
بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین ومشرکات یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب
سبب رسیدن بدوزخ است والله یدعوا وخدای میخواند بر السنه رسل یا اولیاء خدا میخوانند الی الجنة والمغفرة بسوی
بهشت وآمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند وبهشت رسند باذنه بقضا وارادت او ویبین وهویدا میکند
آیاته احکام خود را از حلال وحرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ویسئلونک
ومی پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان یهود در حال حیض نسوان خود از ایشان مهاجرت کردندی وچشم بر روی ایشان
نیندا ختندی وخوردن طعام وگفتن کلام با ایشان حرام دانستندی ونصاری برعکس این در آن حال با ایشان مکالمه ومواکله
می نمودند بلکه در مباشرت وملاعبه مبالغه می فرمودند ثابت بن دحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض
چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهست یعنی نفس آدمی را از آن نفرت باشد فاعتزلوا النساء
پس دور باشید ویکسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت وبس نه آنکه ترک مخالطه
ومکالمه نمایید بدین جهت تاکید میکوید ولا تقربوهن ونزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن
تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم واین مذهب امام شافعیست رحمه الله وحفص یطهرن خواند بسکون طا وضم ها یعنی
تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد واین قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض
باشد قبل از غسل وطی حلالست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند یا پاک شوند فاتوهن پس بیایید بدیشان من حیث
امرکم الله از آنجا که خدای امر کرده است یعنی ماتی مقرر ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را

از مناهی ویحب المتطهرین ۞ و دیکر دوست دارد پاکیزکان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت شما اند یهود میکفتند
هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانبا و باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بران نوع اقدام نموده بودند حکایت حال
بجناب نبوت عرض کردند وجواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولادند فأتوا حرثکم پس بیایید بکشت زار
خود انی شئتم هر کونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن جون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود
نه محل فرث وقدموا و فرا پیش دارید لأنفسکم برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را وقصد
صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او واعلموا انکم و بدانید که شما
ملاقوه رسندکانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندکانید آنرا که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید
یا مراد از ملاقات عرض بندکانست بر خدای کما قال وعرضوا علی ربک صفا وبشر المؤمنین ۞ و مژدکانی ده مومنان را
به بهشت و رؤیة ولا تجعلوا الله و مکردانید نام خدا را عرضة بهانه و دست آویزی لأیمانکم مر سوکندان خود را
عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوکند یاد کرد که با وی سخن نکوید و در
حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیه فرستاد که مکردانید ذکر خدا را مانع ان تبروا از آنکه نیکویی
کنید با اقربا و احبا وتتقوا و به پرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بین الناس
میان مردمان والله سمیع و خدای شنواست بسوکند شما علیم ۞ دانا بما فی الضمیر سوکند خورنده عبد الله رواحه رضی الله عنه
بعد از استماع آیه از سر آنچه کفته بود در کذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لا یؤاخذکم الله نکیرد شما را خدا
یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده کفتن که واقع شود فی ایمانکم در سوکندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که
کسی بر چیزی سوکند خورد بمظنهٔ آنکه راست میکوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار
بر زبان کسی کذرد در تعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و وی را در ان قصد سوکند نباشد و بهر تقدیر در یمین لغو کفارت
نیست و خدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما
و بعمد سوکند خورید و حانث شوید و آنرا کفارت باید داد و بیان کفارت در سورهٔ مائده بیاید والله غفور و خدای
آمرزنده است بنده را بیمین لغو نکیرد حلیم ۞ بردبار است در سوکند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید للذین یؤلون مر آنانرا
که سوکند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت جون مردی را از زنی میل نبودی و غیرت
داشتی که جون بکذارد دیکری بخواهد سوکند خوردی که جند وقت با وی نزدیکی نکند و او را در ان مدت پای بسته و سرکشته
بکذاشتی و آن بیچاره مدتی تمادی نه بیوه بودی و نه زن که خدایی با سودی خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود که برای
ملاحظهٔ احوال آنانکه جنین سوکند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماهست فان فاءوا پس اکر باز آیند
یعنی سوکند خوردکان رجوع نمایند بسوی زنان و مباشرت کنند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکنندهٔ
سوکند را درین صورت رحیم ۞ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوکند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر
مولی در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند اکر قادر بود بوطی و اکر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بر وی کفارت سوکند
نیست و اکر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود و قول امام شافعی رحمه الله
آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید اکر امتناع
کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وان عزموا الطلاق و اکر قصد کنند طلاق را فان الله سمیع پس خدای شنواست
قول مولی را علیم ۞ داناست بعزم مولی والمطلقات و زنان رها کرده بالغهٔ مدخول بها که حامله نباشند یتربصن

انتظار برند بأنفسهن بنفسهای خود تأکید است در انتظار ثلاثة قروء سه قرء و آن بمذهب امام شافعی رحمه الله و امام مالک
رحمه الله طهارتست و نزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایدهٔ خلاف در معتده ظاهر میشود که جون در حیضهٔ ثالثه شروع
کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرء طهر را کوید و بقول آنکه حیض را کیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضهٔ ثالثه آید
ولا یحل لهن و حلال نباشد زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای
ایشان از فرزند و جون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعت بود پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن اکر هستند که ایمان دارند
بالله والیوم الآخر بخدا و بروز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان
فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اکر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار
رسانیدن بدیشان در ابتداء اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و جون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند
و زن را با خود کرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنانراست بر مردان از حقوق مثل
الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن
آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نکاه داشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که
با او زندکانی بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی در آموزاند وللرجال و مر مردانراست علیهن درجة
بر زنان افزونی و بلندی بانکه مهر ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که
سررشتهٔ اختیار آن بدست رجالست و در حقایق سلمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال
ولایتست و در حدیث آمده است که بسیاری از مردان بکمال رسیدند و از زنان کذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم
و مریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز و خدای غالبست عزیز میکرداند مردانرا و فضل مینهد بر زنان حکیم
داناست بحکمت حکم میکند بر بندکان الطلاق طلاق شرعی که در ان رجعت باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در
جاهلیت مقرر نبوده اکر فرضاً ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک
بانقضاء عدت رجوع نموده دیکر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که بوی ستم
او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیه آمد که طلاق
رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق فامساک بمعروف با خود کرفتنست برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان
به نیکویی یعنی بکذاشتن تا عدت بکذرد بعد از آن اکر خواهد نکاح تازه کند و اکر دیکر باره طلاق دهد بینونه کبری حاصل
آید و تا آن زن بنکاح شوهر دیکر نرسد بران مرد حلال نشود ولا یحل لکم و حلال نیست شما را ای مردان ان تأخذوا
از آنکه فرا کیرید مما آتیتموهن آنچه داده اید زنان خود را شیئا جیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن
خود داده بود زن از وی جدایی طلبید همان کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که روا نباشد جیزی طلبیدن از زنان در میان
طلاق الا ان یخافا مکر آنکه دانند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت
و معاشرت فان خفتم پس اکر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست الا یقیما آنکه آن مرد و زن اقامت
نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدا را فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه
زن فدا دهد بشوهر و بان خود را باز خرد جنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع
حدود الله اندازهای خداست که برای مصالح بندکان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از ان در مکذرید ومن یتعد و هر که
در کذرد حدود الله از اندازهای خدا فاولئک پس آن کروه معتدیان هم الظالمون ۞ ایشانند ستمکاران بر نفس خود

فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ
بعد از طلاق ثالثه حَتّٰى تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهر دیگری را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد خبر
عبد الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمد خواست با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتك فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر
طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و بر
مطلقه اَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه بیکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی اِنْ ظَنَّا اگر میدانند و گمان برند
اَنْ يُقِيمَا آنکه بپای دارند حُدُودَ اللهِ احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللهِ
اندازهای احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان میکند آن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند که از پیش خواست و بدا
بکروند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بنزدیک مدت یعنی با انقضاء عدت
خود فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار اَوْ سَرِّحُوهُنَّ
یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدهٔ ایشان منقضی گردد و مالك نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را
طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت برآید با او مراجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت
کرد حق سبحانه درین آیه از آن نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج
رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانان رساند
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانیدن بزبان صاحب نعت
ملعونست در اخلاق رکینه آورده که در امت موسی علیه السلم مرد را خواستند که دعای بکند کفشدی که بد کودار و دل
باد جه کسی که از اریشه کند زود بوطهٔ هلاکت در افتد **نظم** نکو خواه مردم نباشد بدش
نورز دکسی بد که نیك افتدش شر انگیز هم در سر شر رود • جو کژدم که با خانه کمتر رود • وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید
اٰيَاتِ اللهِ حکمهای خدا را هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که ام
نکاح و طلاق را سست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللهِ نعمتهای خدای را که فایض میکرد اند عَلَيْكُمْ
بر شما خصوصا در شان مناکحات چه در شرایع امم سابقه هیچکس را زیاده از یك زن در رتبهٔ نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را
و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز است و آنان را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اتحاد واست و ما دام که زن مطلقه
زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بنت دیگر جز وی و درین شریعت حلالست وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و دیگر ذکر کنید آن چیز را که
بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بِهٖ بقرآن و منع
میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ و بدانید که خدا
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما داناست وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید
زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید اَنْ يَنْكِحْنَ آنکه
بنکاح در آیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی با یدین عضل مطلقات در میان شما و جود
نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم داده بود و عبد الله وی را طلاق داده هنوز عدت تمام
ناشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و با تا آمده که رجوع
کنی بخدای که هرگز او بتو نیاید و تو بوی نرسی حق سبحانه این آیه فرستاد که مانع نشوید زنان را از رجوع با زوج خود اِذَا تَرَاضَوْا

جون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذٰلِكَ این نهی عضل که کرده شد
يُوعَظُ بِهٖ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذٰلِكُمْ این پند گرفتن شما یا ترك منع و اضرار اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را
از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و بدو دل بسته
باشند وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که زن و مرد خواهان
وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران
و طفلی شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان يُرْضِعْنَ
شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر آنکس را که خواهد اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهٗ و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزی این شیر
دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ
تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی اِلَّا وُسْعَهَا مگر آن را که گنجایش و توانایی آن دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج
نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده
نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر ارضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوت از و باز نگیرند وَلَا مَوْلُودٌ لَهٗ
و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا باید که
ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له
جون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مِثْلُ ذٰلِكَ مانند آنکه
بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَاِنْ اَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از
پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ
و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وَاِنْ
اَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید اَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید جهت شیر دادن اَوْلَادَكُمْ
برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن
اِذَا سَلَّمْتُمْ جون تسلیم کنید بدایگان مَا اٰتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آن را بدیشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و خوشخویی
بی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ و بدانید که خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه بمیرند مِنْكُمْ
از شما وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود اَرْبَعَةَ
اَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزك که عدت او دو ماه
و پنج روز بود فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده اَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ
وزر و وبال نیست بر شما ای ایمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج فِيْمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِيْ اَنْفُسِهِنَّ
در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبولست و حضور شهود
عدول وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيْرٌ داناست ای مطیع جون دانستی که کار ترا
میداند غم مخور که جزاء آن را بتو رساند ای عاصی جون میدانی که گناه تو میداند ترك معصیت کن تا از عذاب برهاند

هر که میداند آنکه در همه وقت حق تعالی بحال او داناست همه کردارهاش باشد چنین همه گفتارهاش باشد راست
ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایت خبر دهید
من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان
مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز
لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گویند او اکننتم یا آنکه بپوشید فی انفسکم در دلهای خود علم الله خدای
دانست بعلم قدیم خود انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن ایشان را
ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا بعملی که آن را پنهان میکنید یعنی بمباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید
الا ان تقولوا مگر آنکه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد مکنید
عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت اجله
بغایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای یعلم میداند ما فی انفسکم آنچه در دلهای شماست
از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای غفور
آمرزنده است آن را که بترسد از عقوبت او حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه و وبالی نیست بر شما ان طلقتم
النساء اگر طلاق دهید زنان خود را مالم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم
رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته ولهذا بواسطه
خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن و باکی نیست طلاق دادن زنان ما دام که فرض نکرده باشید و نام ننهاده برای ایشان
فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید ومتعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست
و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد و این آیه نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که متعها
ولو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه
توانایی او وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دست رس او ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اکثر متعه
خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته ایست و چادری و معجری مگر نصف مهر المثل کم از ین کمتر باشد
و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه توانایی متعه دادنی بالمعروف
بر وجهی که شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاع است یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوفست یعنی خدای واجب کرد این متعه را
واجب گردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران وان طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن
پیش از آنکه مس کنید ایشان را بشهوت وقد فرضتم و بدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف
ما فرضتم پس بر شماست اداء نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه کسی که زنی را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی
چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن وسرحوهن پس بدین آیه حکم آن
منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ
و رشد و عقل او یعفو یا عفو کند آنکسی که الذی بیده عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم
امام شافعی رحمه الله و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمه الله میگوید که مراد ازین کس
شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قول است آنکه میگوید وان تعفوا و آنکه در گذارید شما
که شوهرانید و تمام مهر بدهید اقرب نزدیکتر است للتقوی به پرهیزگاری زیرا که ولا تنسوا الفضل و فراموش مکنید

یا ترک مکنید تفضل را بینکم در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم
و مایوس شده او را بتمامی مهر مسمی دلشاد گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته
اولی آنکه از وی هیچ نگیرم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از نیکویی و فضل بصیر بیناست حافظوا
محافظت کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی
و شرایط محافظت بخصوصیت بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر
و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد اللیل و بیاض النهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهار است
که در آن قصر نمیکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت
آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوات نهاریه است و بروایت فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه
و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح
وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را صلوة وسطی بواسطه آن گفته که دو
نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگری نی و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه دارد و بروایتی از ابن
عباس و قبیصة بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است
و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را
صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز است که
قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی
مذکور است وقوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در حالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز
گزارندگان و گفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه گفته که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه
وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن
مجاهر یا از سبعی ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم
رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد
او رکبانا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن
شوید فاذکروا الله پس نماز گزارید باتفاق اکثر علما مراد از ذکر اینجا نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید
شکر گویید خدای را کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز یا شرایط شکر مالم تکونوا تعلمون آنچه
نبودید شما که آن را دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب
چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزین و تجمل فرو میگذاشتندی
اگر از اهل مدر بودندی در همان خانه یا اولیای شوهر ببردندی یا اولیاء زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی
و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء
شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترکه را بولد
و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند درین محل این آیه نازل شد
و حکم فرموده آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وصیة فرض شده وصیتی خاص بنصیب خوانند یعنی آنست که

وصیت کرده خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِم برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه وکسوت ومسکن از ترکهٔ شوهر
إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ نه بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال ایشانرا نفقه
نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر فِيمَا فَعَلْنَ
در انچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچیزی که بروفق شرع باشد
وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست انتقام کشد از هرکه مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ صواب کارست در انچه حکم فرماید واین حکم بمیراث
زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخست وعدت یکسال بچهار ماه وده روز آمد چنانچه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ ومر زنان
طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه ایست که بدان برخورند از شوهر بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکویی وتوسط در
غلو وتقصیر حَقًّا سزاوار کردانیده است خدای این را سزاوار کردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران مراد متقیان اند
از شرک یعنی بر همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میکرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را
در انچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن وتفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
ای بیننده یا ندانستهٔ وبنظر تعجب نگاه نکردهٔ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها وسراهای
خود وَهُمْ أُلُوفٌ وایشان هزاران بودند امام سدی رحمه الله گوید که در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون پیدا آمد
بعضی بیرون رفتند واکثر بسلامت ماندند وبرخی ایستادند واغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت
هزار یا چهل هزار یا هفتاد هزار بودند یکبار از دیه بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ وبجان میرفتند
تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشانرا خدای مُوتُوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه
وتعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلاء وادی ودیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود مردم
از اطراف وجوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند واخر الامر دیوار در گرد ایشان کشیدند وازانجا درگذشتند مدتی برایشان
بگذشت واز ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده کردانید ایشانرا واین صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل
ابن یوزی که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود بران موضع گذر افتاد وآن تودهای استخوان مشاهده نموده گفت الهی
چنانچه اثر هیبت بدیشان نمودهٔ نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده
کردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند وحق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر اینه خداوند
فضل ورحمتست عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند
خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه میبینند وفرمان حق با کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا وکارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای سَمِيعٌ شنواست قول تخلف کنندگان
از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک نمایند عَلِيمٌ داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ
وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت
ننهد یا طالب عوض نباشد وبحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است وبرین تقدیر مضاف
محذوف باشد ای یقرض عباد الله واصح آنست که اینجا حذف واضماری نیست ومراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را
در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطاء عوض در آن لازم است وقرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدای دهد
یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ
تا خدای مضاعف کرداند وزیاده برزیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار هم کذا ثبت

تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیه که نازل شد یهود بطعنه گفتند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض
میطلبد وچون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معاملهٔ این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه
پیش آمد وگفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که میخواهد که شما را
بواسطهٔ آن ببهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست وبهترین حنینه نام دارد اگر آنرا بقرض
دهم شما پایندان ببهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض
جنت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من ومادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس
دست مبارک رسول صلی الله علیه وسلم گرفت وحنینه در راه حق سبحانه صدقه داد وفی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندانرا
گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندین بستانم وتو وکودکان با من باشید ام الدحداح گفت
خوش سودا یست بارک الله لک فیما اشتریت وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درباره او فرمود که کم من عذق رداح
ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ وخدای فرا میگیرد وتنگ میکند روزی بر بعضی بعلم وحکمت خود وصلاح
حال ایشان انست وَيَبْسُطُ وگشاده میکرداند رزق را بر جمعی بتدبیر وقسمت خود ومصلحت ومنفعت ایشان در انست وَإِلَيْهِ
وبسوی حق یعنی پاداش او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد در معنی قابض وباسط محققانرا سخنانست در کشف الحقائق
گفته فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست ومنت بر فقرا ننهند وبسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند ومنت اغنیا
نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جز وی نه بیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین
فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرده اند ویکی را ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت
قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست وچون بتو در نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست نظم
گاهی که بخود در نگرم پست شوم * گاهی که بتو نگه کنم مست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی وعلم تو منتهی نشد إِلَى
الْمَلَإِ بجمعی از اشراف وارباب رای مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى از بعد وفات موسی علیه السلام
إِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشانرا وآن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از
الیسع به بنی اسرائیل فرستاد وگویند نبی یوشع بن نون بوده ویا شمعون بن صفیه وبر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که
بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت وقوم او وایشان عمالقه بودند از بقیهٔ عاد که همواره بت می پرستیدند وشرک
میورزیدند وبا بنی اسرائیل خصومت داشتند وبنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند ودر میان ایشان ملکی وکار فرمایی
نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود درخواستند پادشاهی وحاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید
از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض کرده اند عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید
قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست مارا وچه بران دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا وبدرستی که
بیرون کردند مارا مِنْ دِيَارِنَا از مواضع ومساکن ما وَأَبْنَائِنَا واز پسران ما یعنی از پسران ما مارا مهجور ساخته اند
جالوت از ابناء ملوک ایشان چهارصد وچهل تن اسیر گرفته بودند وچندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده وبدان
سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار
با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند واز فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان وایشان سیصد وسیزده تن
بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند وچون اشمویل علیه السلام

برایشان حجت گرفت وایشان برسبیل تأکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق تعالی
عصایی وظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هرکه بمنزل تو درآید واین روغن در ظرف غلیان نماید واین عصا بقد وی
برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل علیه السلام این خبر بقوم رسانید وهریک از اعاظم بنی اسرائیل بخانهٔ او تردد
آمدند آغاز نهادند وبرای هیچکدام روغن بجوش درنیامد وعصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا یا از
که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ اشمویل علیه السلام درآمد فی الحال روغن القدس آغاز
غلیان کرد وعصا با قامت وی برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ وگفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ
لَكُمْ بتحقیق که خدای برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ
چگونه باشد وازکجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا برما وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ وما سزاوارتریم بپادشاهی که از
سبط یهوداییم مِنْهُ از وکه از سبط بنیامین است ودران سبط نه نبوت است ونه مملکت وبا وجود آنکه از سبط مملکت نیست
مرد سقاست وَلَمْ يُؤْتَ واو را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری وفراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر نسبت نسب عار نیست
بایستی که صاحب خزاین ودفاین بودی تا تجهیز لشکر وتهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ وافزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی وبسیاری فِي الْعِلْمِ
در دانش یعنی علم حرب وگویند دانا بود بامور سیاسی وتدبیر ممالک وَالْجِسْمِ ودیگر بیفزود او را در جسم او آورده اند که طالوت
مردی نماینده وباجمال بود وبیک سر وگردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي وخدای که مالک الملک علی الاطلاق
میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد ومیداند که او را صلاحیت مملکت داری هست نظم
ملک ده وملک ستان اوست بس ٭ راه بحکمش نبرد هیچکس ٭ وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار فضل است در دادن زمام
اختیار بقبضهٔ اقتدار هرکه خواهد عَلِيمٌ ٭ داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند بادیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود
از طریق ابرام والحاح درآمدن گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی وعلامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری وهواداری او
رغبتی پدید آید اشمویل علیه السلام از خدای درخواست وخدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ وگفت
مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه
وآن صندوقی بود صورت همه انبیا علیهم السلام درانجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ درانجا سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد وگفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه ودو چشم داشت چون دو مشعله افروخته
که کس را قوت دیدن آن نبود واز امیر یعنی علی رضی الله عنه منقولست که روی ومشابه روی انسان بود ودو بال داشت
وبوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی ومانند بادی که بتحت وزد بر روی دشمنان جستی وایشان را متفرق ساختی ولهذا همیشه
بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ ودیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ از انچه بگذاشته
آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی وهرون علیهما السلام آل شخص در لغت نفس او می تواند بود چنانچه إن الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابرهیم ای نفسه ودر حدیث آمده که من مزامیر آل داود ومراد نفس داود است علیه السلام وآنچه از موسی
وهرون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامهٔ هرون وپارهٔ ترنجبین که در تیه برایشان می بارید وریزهٔ الواح
واین تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند ودر هر موضعی که داشتندی آفتی بآن موضع رسیدی
آخر در حوالی مزبله دفن کردند وحق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه فرمود تَحْمِلُهُ
الْمَلَائِكَةُ بردارند ملایکه آن تابوت را وبشما آرند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجت است شما را

بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٭ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت
حکم او را منقاد گشتند وتهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند وهوا بغایت گرم بود
فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل علیه السلام از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرهای
ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ بدرستی که خدای آزماینده
شماست درین هوای گرم بجویی از آب که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مطیع وعاصی را بشما بنماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
پس هرکه بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی برمذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ وهرکه نچشد ونیاشامد آن
آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که او از منست یعنی
پیرو من باشد هرکه آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد از و غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که
حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود جویی آب در راه ایشان پیدا آورد وچون لشکر دران هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند
فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندک از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند
وبیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند وهم مطهرهای ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد وآنانکه زیاده
از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بمثابه غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند وبرکنار
جوی ماندند بالشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا واهل آن
فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس وهوا شده وآن جوی آب مال ومتاع دنیا
هرکه بآن بیارامد وبزیادت از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست
آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد نظم کاسهٔ چشم حریصان پر نشد ٭ تا صدف قانع نشد پر در نشد ٭
وچنین کسی برلب نهر دنی مانده از دولت غزا بالشکر هوا محروم وبی بهره است وهرکه از جوی دنی بغرفه قانع باشد یعنی
بمقدار خورش وپوشش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه او را بقرب خود مؤید گرداند از روی معنی مستغنی سازد
قناعت توانگر کند مرد را ٭ خبر کن حریص جهان گرد را ٭ فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبره کرد وبگذشت
هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنکسانی که ایمان آورده بودند وقول او را تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند با او قَالُوا
گفتند آن دیگران که عبره نکرده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانایی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت
ولشکرهای او وقولی آنست که از لشکر او شصت وشش هزار از جوی نگذشتند واز آن چهار هزار که عبره کردند چشم
ایشان چون بر لشکر جالوت افتاد سه هزار وهفتصد وهفتاد وهفت تن ترسان وبددل شده گفتند ما طاقت حرب
جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه بیقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند
یعنی بینندهٔ جزا دادن خدای را وایشان باقی لشکر بودند سیصد وسیزده تن که گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار از گروهی
اندک مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروهی بسیار از اهل کفر وعدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون ونصرت
ومددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ٭ وخدای با صبر کنندگانست بتایید وقوت وچون خایفان ابا نمودند
ومتخلفان بطرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت صف برکشید وآن لشکر بقول
صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار نخجیر گذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم چو شیران آهن دل الماس چنگ ٭
چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ ٭ وجالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه وشدید الشوکه بود ودر تفسیر امام
حدادی رحمه الله مذکور است که اسلحهٔ جالوت هزار رطل آهن بود واز جمله خودی که برسر می نهاد سیصد رطل بود

وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است از اکثار و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاه دار و پاینده دار پایهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس شکسته شده بهزیمت کردند مؤمنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جَالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود به کشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک خود گرداند پس دختر خود را بدو داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بالاخره تمام مملکت بداود علیه السلام رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را علیه السلام بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای باشد مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به برخی یا اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مؤمنان جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هرآینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در معجزات واضحات بود آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بوجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هرآینه از فرستادگانی بهمه خلایق

الجزء الثالث من أجزاء الثلثين

تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیغمبران و فرستادگان که در این سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص و فضایل عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر مِنْهُمْ از این پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود إِنِّي أَنَا رَبُّكَ و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ پایهای بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره انسان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلام که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست صلوات الله و سلامه علیه که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایل بی پایان چنانکه از مطاوی آیات و احادیث معلوم و مفهوم میگردد نظم

همه انبیا در پناه تواند • مقیم در بارگاه تواند • تو مهر منیری همه اختراند • تو سلطان ملکی همه لشکراند

وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا بیان مبسوط در جواهر التفسیر در قلم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل در مدد وی میداد یا نیرومند گردانیدیم او را بمرافقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ پس از انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب اختلافست و تکرار از برای تاکید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه میخواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هیبت و هول آن روز لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند که منع کننده حق خدایرا از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزای پرستش اوست لَا إِلَهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که آنرا نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خوابی که مبطل حواس ظاهر است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او در روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن زمین و آسمان وَهُوَ الْعَلِيُّ و او برتر است از ضد و همتا الْعَظِيمُ بزرگتر است از اندیشه افهام این آیه شریفه ترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قرائت او در غایت بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیه با آیه قتال منسوخ است زیرا که قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و بافسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه می پرستند بجز خدای خواه بشیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ در زده بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بدستاویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعتست و مر خواص را

مزید عنایت محبت واخص خواص را بجذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند وبانوار اخلاق واجب الوجود باقی
سازد ٭ ودر مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکورست که
طاغوت ما سوی حق است کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکانست وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرموده که الهوی
عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هواه آیا نمی بینی
ای محمد آنرا که هوای خود را بخدایی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست نظم خواجه پندارد که دارد حاصلی
حاصل خواجه بجز پندار نیست ٭ ودر حدیث صحیح آمده است که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجة در هلاکت بنده درم
وبنده زن وفرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی ٭ آنست ترا در دو جهان مونس ومعبود
پس بالضروره از همه چیز می باید برید وبحق سبحانه می باید پیوست اینست فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست که
لا انفصام لها هیچ انقطاع وانفصال نیست مر آنرا والله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود علیم
داناست به نیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوستان کسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار
ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور
بروشنایی ایمان وهدایت یا از نکرت بمعرفت واز شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریه باخلاق ربوبیت
والذین کفروا وآنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مهتران واضح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان
الطاغوت طاغوتند یهود را کعب بن الاشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان وبت پرستانرا اصنام والهه باطله واهل ارتداد را
شیاطین یخرجونهم این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبادت ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافرانرا من النور
از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتوریه داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار اولئک
آن کافران یا طواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید ماندگانند
الم تر آیا ندیدی وبنظر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست ومخاصمه کرد
با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار او واین مجادله کی کرد ان آتیه الله الملک
بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرأت ومجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت واو دست بغی
از آستین طغیان بیرون آورد وسر تکبر از گریبان عصیان بر کرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت
در آن وقت که ابراهیم علیه السلام بتانرا بشکست ورای ارکان دولت نمرود بسوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که او را بیارید چون
حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم جواب
سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یحیی زنده میگرداند واز عدم بوجود می آرد ویمیت ومی میراند
واز منزل بقا بادیه فنا می برد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم وامیت ومیرانم پس زندانی واجب القتل را که سررشته
امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید وآزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم ودیگری را بیگناه طلبیده بقتل رسانید وگفت
اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مگر احیا بعفو است واماته بقتل ونمیدانست که احیا واماته خلق حیات
وموتست در اجساد وآن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست وبر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی
روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یأتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق
از افقی که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جانبی که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد
الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود وحجت او منقطع گشت والله لا یهدی وخدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین

گروه ستمکارانرا او کالذی این سخن مترتب بر آیه اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس را که مر علی قریة
بگذشت بر دیهی وهی خاویة وآن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها
بر آن افتاده واین نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب عزیر بوده علیه السلام که توریة یاد داشت واز اکابر احبار
بود بخت النصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورد وخدای تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود وعزیر
توجه بیت المقدس نموده بقریه سایرآباد یا بدیه عنب که بر دو فرسخی ایلیا بود در رسید موضعی پس ویران دید اما درختان وی میوه دار
بود قدری انجیر بچید ومقداری انگور باز کرد ودر سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد وباقی در سله نهاد وانگور را
بفشرده پاره بیاشامید وبقیه را در خیکی ریخت ودراز گوشی که داشت در پیش خود ببست وتکیه بر دیوار کرده در آن دیه
ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت ویران دید قال گفت انی یحیی چگونه وبر چه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را
خدای یعنی چگونه آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را چه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان واین
نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت این تامل وتفکر مائة
عام صد سال وخر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل وصورت که بود ٭ آورده اند که حق سبحانه او را وطعام
وشراب وحمار او را از نظر خلق بپوشانید وچون هفتاد سال از مرگ او بر آمد وبخت النصر هلاک شد حق تعالی نوشنک
فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بکمال عمارت باز آورد واین دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد
پس عزیر را زنده گردانید وگفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید ودر آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود
پس فرشته بحکم خدای تعالی در آن وقت که عزیر زنده شد وچشم می مالید قال گفت مر او را کم لبثت چند وقتست که درنگ
کردی قال گفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده ام اینجا روزی وچون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پاره
از روز قال گفت آن فرشته بل نه چنانست که تو گمان بردی بلکه لبثت درنگ کردی اینجا تو مائة عام صد سال ودرین صد
سال مرده بودی عزیر با خود آمد ودر نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب وتفکر نمود دیگر باره با او گفت
فانظر پس نظر کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وشرابک وبنگر بشراب خویش یعنی
شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرده آن عصیر وانظر ودر نگر الی حمارک بسوی
دراز گوش خود که استخوانها مانده وباقی اجزا متفرق شده آنگه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما
در نفس تو ظاهر گردد ولنجعلک وتا گردانیم ترا آیة للناس نشانه وعبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک
دارند وانظر الی العظام ونگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه
آنرا حرکت میدهیم وبعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم ثم نکسوها پس می پوشیم مر آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر علیه السلام
در آن استخوانها می نگریست ندایی شنید که ای گوشت وپوست واجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده
صورت بدن او سمت تسویه یافت وجان بجسد او در آمد فی الحال برجست ونعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام
که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا بعیان چنانکه دانسته بودم
قبل از این باستدلال وبرهان ان الله بدانکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا واماته قدیر تواناست پس عزیر
بمیان قوم خود شد وپیران قبیله او را بشناختند وگویند کسی او را نشناخت وامتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا
کرد ونوشتند که بخت النصر کتب ایشانرا سوخته بود واذ قال ابراهیم ویاد کن آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام رب ارنی
ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی مردگانرا سؤال برای شهود کیفیت احیا

فرمودند انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال کفت خدای اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی
ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود میکفتی رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ بَلَی کفت ابرهیم ایمان آورده ام
و بکمال قدرت تو کرویده ام وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ ولیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود قَلْبِی دل من بمعاینه چکونکی آن
در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد
کرده و برخی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیکر بوجود آورده و چون ابرهیم علیه السلام تنوع وجود خلق
دیده بود و دانسته که احیای خلق بعد از موت وجود دیکرست و آن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام
نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از آن دانش آرامش بپذیرد • آورده اند که ابلیس بر لب آب دریایی میکذشت نظر
بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از و پاره می ربودند ابلیس با خود کفت خوش دام حیله یافتم
جمعی کوته نظران سبکسار کران طبع را فریب می توان داد که آخر این اجزاء متفرق را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء نهنکان
و ماهیان چکونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکر کسترده است و سر رشته
زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود را القا کرد ابرهیم علیه السلام
فرمود که چه محل تحیرست همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادرست که دیکر باره از زاویهٔ تفرقه
بساحت جمعیت رساند نظم کوزه کر کر کوزهٔ را بشکند • چونکه خواهد باز قایم میکند • آنکه داند کوزه کردن از نخست
چه عجب کر سازد اشکسته درست • پس ابرهیم علیه السلام زبان سوال بکشاد که الهی بنمای چکونه زنده میکنی تا این طاغی باغی
ملزم کردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قَالَ کفت خدای که اکر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا کیر أَرْبَعَةً
مِنَ الطَّیْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز کفته اند فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ جمع کن ایشان را بسوی
خود یعنی بر دست کیر و در اشکال و هیآت ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بنیهٔ هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده
کردن بر تو مشتبه نکردند یا مجتمع ساز اجزاء ابدان ایشان را با یکدیکر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان را بدست خود
نکاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَی کُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر و توان نهاد چه قسمت این اجزا
بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل ارادهٔ عام است و ارادهٔ خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک تو باشد و توانی
مِنْهُنَّ ازین مرغان متفرق شده با یکدیکر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان ندا
نموده یَأْتِینَکَ تا بیایند بسوی تو و بشتابند سَعْیًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین أَنَّ اللَّهَ انکه خدای عَزِیزٌ
غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلب میکنی حَکِیمٌ محکم کارست و هر چه میسازد القصه ابرهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد
و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحهٔ ایشان را پاره پاره کرده با یکدیکر بیامیخت و کفته اند که
در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بر دست کرفته آواز
داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس بجانب سرهای خود بیایید پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیکری منفصل شده و
با یکدیکر ملتئم کشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن کرفتند و حکمت در دویدن آن بود که
این صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال بیرسیده که با بهایم
ایشان در دست نشده باشند و دیکر آنکه ادراک باصره کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حالت
پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابرهیم علیه السلام میدویدند و آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل شدند
در تاویلات آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی
بیامیزد تا صولت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتابکنان باز آیند
محققان کفته اند در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر
خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص
و آز را بکذار و طاوس را که مجمع زیب و آرایش است سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنی فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این چهار
صفت را بذبح آرد حیات ابدی در زندکی سرمدی یابد و کویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پیدا آمده و ذبح ایشان
بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست سیوم تکاپوی حرص که عادت آبست
چهارم تیرکی امساک که صفت خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده نظم چار مرغ است چار طبع بدن
جمله را بهر دین بزن کردن • پس بایمان و عشق و عقل و دلیل • زنده کن هر چهار را چو خلیل • مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ
نمونهٔ نفقه کردن کسانی که بی شایبهٔ غرض و داعیهٔ عوض بیرون میکنند و صرف می نمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِی
سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد بعضی بر ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این
منفقان کَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه
بران نوع که هفت شعبه از اصل و منشعب کردد و بر هر شعبهٔ خوشهٔ بود فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشهٔ مِائَةُ حَبَّةٍ صد
دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ یُضَاعِفُ و خدای زیاده میکرداند این هفتصد بهفتصد هزار و بیشتر
لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیتها وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده
میدهد عَلِیمٌ داناست بنفقه کنندکان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که
چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند نظم آنکه بشارت بجودت میدهد •
دانه یکی هفتصدت میدهد • دانه با نبازی شیطان مکار • تا یکی هفتصد آید ببار • الَّذِینَ یُنْفِقُونَ
آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد باشد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُونَ پس
از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آن چیزی را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى
و دیکر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لَهُمْ مر ایشان راست أَجْرُهُمْ مزد صدقه
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ترس نیست مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ
و نیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوات ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در کذاشتن
از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَیْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که بست سایل
یَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِیٌّ و خدای تعالی بی نیازست از صدقه آنها که مر
نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِیمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِکُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت
نهادن بر درویش چه مال از آن حقست و توانکر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق
پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار دمیفرمایند نظم باد فقر از فکنی از یک تن • بادی منت منهش بر کردن •
چون عطابخش خدا آمد و بس • به که نادان ننهد منت کس • در کرم حیله کری پیشه مکن • خود را دهکند پیشه مکن •
پس متصدق باید که شکر آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارد نه باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیکر نیست مکنید
صدقات خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بکدایی سرزنش کنید و نه بفعل که دو تر ش کرده حین

درجبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد نظم ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا
که گدایی وی آیینهٔ زرداری تست ۰ حق سبحانه درین آیه جهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان میفرماید که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل
مسازید کالذی همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را
رئاء الناس برای نمودن بمردمان ولا یؤمن و تحقیق نمیکرود بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده
بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرائیات فمثله پس
نمودار صدقهٔ این منافق مرائی کمثل صفوان همچون نمودار سنگی است خاره هموار علیه تراب که بران سنگ خاک خشک است
فاصابه پس بران سنگ رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل ازان زود و بسیار خیزد فترکه پس بگذاشت آن خاک را
از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقیست و خاک بران سنگ نمودار نفقهای
او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام
اعمال اهل ریا همین حال دارد نظم ترا ز آتش فشان برت چه آید ۰ کز و امر وختن تخمی نشاید ۰ لا یقدرون
قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی
و خدای راه نمی نماید یعنی عزم هدایت در دل نمیفکند القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقهٔ آنانکه
باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابتغاء مرضات الله برای طلب
خشنودی خدای وتثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل
جنة مانند میوهٔ بوستانیست که واقع شده باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و دیگر لواقح بروی
بیشتر وزد و بار برند بیشتر و از آفت معمور شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اصابها برسد برو وابل باران
بزرگ قطره فآتت پس بیاورد و بداد اکلها میوهٔ خود را ضعفین دو برابر یعنی بیکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر
بدو سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان میوه باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس برو رسید باران
ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول میدهد مقصود ازین مثل حصول جزای
مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار
والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود
احدکم تمثیلی دیگر است برای صدقهٔ اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکار است یعنی دوست ندارد
ان تکون له جنة آنکه باشد مر او را بوستانی من نخیل از درختان خرما واعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان او جویهای آب له مر صاحب باغ راست فیها در ان بوستان من
کل الثمرات از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص اینها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست واصابه الکبر و حال
آنکه فرا رسد خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر و راست درین پیری فرزندان ضعفاء خردان و ناتوانان
و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید بادی گرم و گویند گرد بادی فیه
نار در ان باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر
و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزد
و ایشان مهجور و محروم مانند نظم نه کاری که یابند مزدی بران ۰ نه حالی که یابند نفعی در ان ۰ ز ابر ریا برق افروخته
همه کشت اعمالشان سوخته ۰ کذلک همچنان بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات

برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در ان تفکر نمایید و در عبادت دیگری با وی شریک
نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزها
و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت ومما اخرجنا لکم من الارض و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین
چون حبوبات و اثمار شمر اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده نو و گزیده تر بودی پنهان یکدیگر در مسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردندی و در گوشهٔ مسجد نهادندی تا فقرآء مهاجرین تناول نمودندی و زنی یکی از مالداران
دو بیست صاع خرما ازان متاع که هیچ نیرزیدی آشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن
متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرده و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث
و قصد مکنید بچیزهای خبیث و ناخوش که از دناءت همت منه تنفقون از آنچیز نفقه میکنید ولستم و حال آنکه
نیستید شما بآخذیه فرا گیرندهٔ چنان چیزی اگر بشما دهند در عوض حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم خود فرو
خوابانید فیه در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای غنی بی نیازست از کسی که تصدق
بمال خبیث کند حمید ستایش کرده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر
گوید یکی از شیاطین انس یا از نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق
از درویشی و محتاجی ویأمرکم و میفرماید شما را بالفحشاء بخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم و خدای
وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزشی منه از خود مر گناهان شما را در عقبی وفضلا و افزونی روزی
و مکافات بخیر در دنیا والله واسع و خدای بسیار فضلست بر منفقان علیم دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل
و مغفرت را یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء هر کرا میخواهد تا داند که چه می باید داد و بکه می باید داد
یا دانشی که میان القاء رحمانی و لمهٔ شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعدهٔ رحمانی مستظهر باشد
ومن یؤت الحکمة و هر کرا حکمت داده شد فقد اوتی پس بدرستی که داده شد او را خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث
رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیی را اندک خواند قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته
که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را
خیر کثیر داده اند و این را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است شعر رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم وللاعداء مال ۰ فان المال یفنی عن قریب ۰ وان العلم باق لا یزال ۰ علم دادند باد ریس و بقارون زر و سیم
شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک ۰ وما یذکر و در نیابد پند نگیرند بدین موعظها الا اولوا الالباب
مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقهٔ اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه
بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب کردانیدید من نذر از نذر
معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله یعلمه پس بدرستی که خدای میداند آنرا و فراموش نمیکند وما للظالمین
و نیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان
در آخرت که عذاب از ایشان باز دارند ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی
پس نیکو چیزیست آن چه دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنایی با اهل حق میل کند
وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا
خیر لکم بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ دنی ناموس محفوظ می باشد

بعضی علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخفا مبالغهٔ عظیم داشته اند
هم در نفقهٔ فرض و هم در صدقهٔ تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة
بکسی ننهند و دیگر دلیل اسارعتست بامر حق تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد
و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که صدقهٔ سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر
تطفئ غضب الرب و از کمال کرم الهیست که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهترست ونکفر عنکم و ما درگذرانیم از شما
و حفص یکفر خوانده یعنی خدای درگذراند من سیئاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون و خدای بدانچه
شما میکنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که
میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة
والسلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند
آیه آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو دعوتست و بس ولکن الله و لیکن
خدای بعنایت خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که تصدقوا علی اهل
الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایزاست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود
فلانفسکم پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان
نظم
کرا وی برد پیش آذر سجود ⁂ تو واپس حرامی بری دست جود
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام ⁂ که روزی درافتد همایت بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ⁂ بناگاه بینی که صیدی کنی
وما تنفقون و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید الا ابتغاء
وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله
وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن تمام میدهند بشما
وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند للفقراء الذین این صدقه و نفقه
برای درویشانست آنانکه احصروا باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون
نمی توانند بواسطهٔ اشتغال بغزا یا بدوام طاعت ضربا فی الارض سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان
درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه کسی نیز نمی
نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان بشب صفهٔ مسجد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی
نه سایهٔ التفات برکسب انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود که یحسبهم الجاهل می پندارد
ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب بازایستادن از سوال و
استغنا از خلق تعرفهم تو می شناسی ایشانرا ای محمد بسیماهم بنشان و علامات ایشان که صفرهٔ لونست و نزاری بدن
و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا یسئلون الناس سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی
الحاح و ابرام و بعضی برآنند که ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت شفقت و مرحمت میکردند تا کار
مردم ردسوال کند و از رستگاری باز مانند که ما افلح من رد السائل وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود
باصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بدان داناست و میداند که بچه میدهید
و از برای چه میدهید الذین آنانکه ینفقون نفقه میکنند در راه حق برمستحق اموالهم مالهای خود را باللیل والنهار
شب و روز سرا پنهان وعلانیة و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که

مرتضی علی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی در شب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه
فرستاد و مصطفی صلوات الله وسلامه از مرتضی پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق
صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنی آنکه یکی از اینها بشرف قبول یافته بموضع رضا رسد
و صاحب کشاف آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار
در شب و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیه صدقات صدیق را بستود فلهم پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه
دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاویدانی است و گفته اند
مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد
ایشانرا ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یأکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله می کنند
و زیاده می ستانند لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه برخیزد الذی
آنکس که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بدو من المس از سودن مراد صرع است و چون زعم عرب آن
بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل ورا مختلط و دماغ او را مخبط میسازد پس حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان بود سخن را
اجرا کرد ملخص کلام آنکه خورندگان ربا روز قیامت بر شکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند
ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربوا
کفار دیگر دم بدم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است میان ربا و بیع فرق نکردند واحل الله البیع
و حال آنکه حق سبحانه و تعالی حلال کرده است بیع را وحرم الربوا و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی
بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست
ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وستان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور
شد وامره و کار او مفوض است الی الله بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته است بحفظ و عصمت حق که توفیق
او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد ومن عاد و هر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام کرده باشد فاولئک
پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن
جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست
میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
هرچه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست ویربی الصدقات
و افزون میگرداند خدای صدقها را یعنی هرچند کم باشد مزد او بسیار خواهد بود والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد
کل کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود اثیم بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه
بگرویدند بامر و نهی وعملوا الصالحات و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را
وآتوا الزکوة و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان در بهشت
ولا خوف علیهم و ایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون و ایشان اندوهگین نشوند بر آنچه
از عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وذروا و دست بدارید
ما بقی من الربوا آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باورداران در حرمت ربوا بنی عمرو ثقفی
و بنی مغیرهٔ مخزومی بر ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو

بشرط آنکه ربواء ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربواء دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره
کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد برآوردند و گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان
گرفتاریم پس قصه خود را بجناب نبوت نوشتند این آیه نازل شد که دست از ربوا بدارید فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه
ربوا را ترک ننمایید فَأْذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول الله
و حمزه فآذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید که لایق حرب خدای که
آتش است و حرب رسول که شمشیر اوست وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ
سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ستم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند که از
سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی
شدند بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل
ابا میکردند آیه آمد که وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ و اگر واقع شود غریمی خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد
فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بغریم مفلس
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح حاجات
وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که شما تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید فِيهِ در آن روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزای
مقرر کرده از ثواب یا عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد
وَهُمْ و ایشان یعنی بازگردندگان بوی لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ
چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده
و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آن را در صحیفه مشتمل بوصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و
مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ
براستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده
عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده منسوخ شده را
ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَنْ يَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله
كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که
املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروی است دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از
خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروی است چیزی را فَإِنْ كَانَ پس اگر
باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروی است حق یعنی در ذمه اوست سَفِيهًا جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین
و مردم مبهوت أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خورد یا پیر بنهایت رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانایی
ندارد و نمی تواند أَنْ يُمِلَّ آنکه املا کند هُوَ او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرضی لکنت در زبانش پدید آید
یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املاء آن حق کند وَلِيُّهُ ولی یکی از اینها که کفیل یعنی
متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف
یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان
بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس باید مرد

وَامْرَأَتَانِ و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نساء در مواضع مستوره مسموع است
و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت
و وصیت و امثال آن مقبول است و گواه باید که گفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آنکسانی که پسندید و راضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان
پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در دو زن یعنی دو زن برای آن باید که أَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن
دو زن معامله را که بر آن گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه رطوبت
صفت نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که
سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای ادای آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشوید
أَنْ تَكْتُبُوهُ آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتی که خورد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید
إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت او که مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ و صواب تر مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است وَأَدْنَىٰ و نزدیکتر است کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا
آنکه بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابت إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله
تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میگردانید آن را بَيْنَكُمْ میان شما یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آن را وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید
و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیه منسوخست بقوله تعالی فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا الآیه وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده
نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول
شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش آنست که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند
و از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد بوقت طلب و یا از نگیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردیم
از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ پس آن فعل نهی نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
و فرمان خدا را خلاف مکنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزد شما را خدای مصالح دین و دنیای شما وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای همه
چیزها عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید در سفر اینجا علی بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که
ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده
شده یعنی فرا ستده فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ
پس باید که ادا کند الَّذِي اؤْتُمِنَ آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ
و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که
پوشیدن آن از گناهان کبایر است وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مند و گنه
کار است دل او و در اضافه اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مر کاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ تر است
از آثام متعلقه باعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست
لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب
و بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما
و مظاهر افعال اند وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ

یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به الله شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع
بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه در قیامت اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه
دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن یشاء مر آنکس را که خواهد بفضل و یعذب من یشاء و عذاب کند هر که را خواهد
بعدل والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی بر آنند که این آیه با آیه لا یکلف الله
نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی بر آنند که محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار
و این آیه خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف الله بعد از این برای آنست که مواخذه در خطرات نخواهد بود زیرا که در
وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند و از صدیق و فاروق
و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
رفته صورت حال بموقع عرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را
تکلیف کاری کرده اند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر
و کدام عمل است گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار ما نیست و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی
در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطرها خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که
یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار ما دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که
مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا تا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع شد بگویید سمعنا
و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینانی تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار
ایشان رو باسانی نهاد و حضرت حق در ثنای ایشان و سبکباری ایشان آیه فرستاد که آمن الرسول گرویده و اعتقاد کرد
رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بما انزل الیه بدان چیزی که فرستاده شده است بدو من ربه از پروردگار او که آن
آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون و مؤمنان نیز از امتان و بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلوات الله
و سلامه علیه بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق بدین جهت کویر مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر
و فرمود کل یعنی همه ایشان از نبی و متابعان او آمن بالله گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات
جلال و جمال و افعال متقنه و احکام کامله او وملائکته و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی
و رسولند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وکتبه و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن اوست غیر
مخلوق ورسله و بفرستادگان او که همه پاک و معصومند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق لا نفرق میگویند
نبی و مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بین احد میان هیچ یک من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف
یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند وقالوا و گفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدا را واطعنا و فرمان
بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند غفرانک ربنا میطلبیم آمرزش
ترا ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار
کنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او مکیست و بی واسطه در شب معراج بر حضرت
نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در شب معراج سه
چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزید هر کسی را از امتش که
شرک نیاورد بخدای در تیسیر آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده

بمنزل قرب رسیدن سوی عالمی شد که عالم نماند و از وجود میان سایه هم نماند بیرون آمد از پرده بود خویش
تکیه کرد بی پرده مقصود خویش بوقتی که بمقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد
حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش نموده فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلی الله علیه و سلم مناجاتی کرد
محتوی بر آنکه مرا شرب این کرامت بی مؤمنان این امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود که والمؤمنون کل الآیه حق تعالی پرسید که
امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود وقالوا سمعنا واطعنا الآیه خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم
لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت
مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها وعلیها ما اکتسبت و بر وی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت در این محل با الهام
الهی آغاز کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما
فوت شد او اخطأنا یا ما خطا کردیم در بی قصدی مرتکب مناهی شدیم ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن
بر ما اصرا بار گران کما حملته همچنانچه بار کردی آن چیز گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بودند
یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة
آن چیزی که طاقت نیست لنا به ما را بآن چیزی که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که آیه را مدنی دانند ناسخ
آیه محاسبه شناسند و بقول دیگر که مکیست مراد استیلاء شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا
یا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط
مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذران از ما خطاها و فراموشیهای ما واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا
و ببخشای بر ما بقبول طاعت انت مولانا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان
علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی
و در خبر است که این دعا را در شب معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میگفت و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه اجابت میفرمود

سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتتح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتست بآلای عمیم حق است و لام بلقاء کریم او و میم بمحبت قدیم او و برکت آلای او در
دنیا همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت نخستین او در هر دو
جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او
الحی زنده که حیات هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه
آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب حضرت عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از
ملاقات ایشانرا باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه قبول دین الهی در گوش
داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از ایمان باز داشته ترسایان گفتند که ما در
نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که در
مذهب شما فنا بر خدای ثابت میکند و فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما
اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود

میگوید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت میکنید و حق سبحانه از این منزه و مقدس است ایشان
ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و اند آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارةً در الوهیت
عیسی بود و تارةً در نبوت حضرت محمد بود صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء لاجرم در اول سوره ذکر الوهیت
حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را
بِالْحَقِّ بدرستی در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتی که موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که
پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد
توریة و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ راه نماینده بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبود
ماسوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَأَنْزَلَ
الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که با
انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسان که نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ
بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق هدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذاب
سخت یعنی پیوسته وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین
و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بهمه موجودات و معلومات و علم عیسی علیه السلم ببعضی از مغیبات بوده و آن نیز بتعلیم
حق پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکسیست
که تصویر میکند شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه ذکر و انثی سیاه و سفید
ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلم برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصور
مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است جل و علا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
نکر بر جهت تقریر وحدانیتست علی رغم انف نصاری که ثالث ثلثه قایلند الْعَزِيزُ بی همتا و بی مانند الْحَكِيمُ دانای محکم کار
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی از این کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهای روشن آیات
و آیتهای مفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآنست وَأُخَرُ
و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نهد بعضی برآنند که محکم آنست که
محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم
میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب
جمل بران بر مدت دولت اسلام استدلال کردند و چون فاتحهٔ هر سوره از مقطعات عرض کرده در حساب تفاوت بسیار
چنانچه الم هفتاد و یکسالست والمص صد و شصت و یک والر دویست و سی و یک والمر دویست و هفتاد و یک آخر طلبت
بر ایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنکسانکه از جهت تقلید و تعصب فِي
قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی می نمایند مَا تَشَابَهَ آنچیزی را که
لفظا و متشابه و معنی او مشکلست مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک
اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب اهل
سنت و جماعت اینجا وقف لازمست یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن
تاویل داخل نکردند چه بتحقیق جز حق سبحانه و تعالی بتاویل آن عالم نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ
در دانش که مؤمنان اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود يَقُولُونَ میگویند آمَنَّا بِهِ ما گرویدیم بمتشابه كُلٌّ
مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد نکنند یا پند نپذیرند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
مگر خداوندان عقول صافیه رَبَّنَا هم قول راسخان علمست و ایشان قومی اند متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند
ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ مپیچان و منحرف مساز قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا بعد از آنکه راه راست
نمودی ما را وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی باستقامت که آن رحمت محض و
رحمتست یا بما ارزانی دار عصمت از شک و شبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا
ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب
روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور
فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را صلی الله علیه وسلم
سرزنش میکردند که درویش است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مباهات میکردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند
و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان می نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها
مباهات می افرازند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای شَيْئًا هیچ چیزی نه در دنیا که محنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی
جهنم رانند وَأُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری
در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه
السلم وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آنکسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند
آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و
غیر آن وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگوای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند
از یهود و شماتت کردند در وقعهٔ احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما وَتُحْشَرُونَ
إِلَىٰ جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش
میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی که بود شما را آيَةٌ علامتی و نشانی در دست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم فِي فِئَتَيْنِ
الْتَقَتَا در قصهٔ دو گروه که بهم روی و هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه وسلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش
انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان
ایشانرا یعنی لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مسلمانان بودند اما حق
تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان برابر دو تن از کافران غالب کرده اند که مائة صابرة يغلبوا مائتين درین محل کفار را
دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکور این بود که
اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در مبداء قتال مؤمنانرا اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند
و در اثناء حرب مؤمنانرا ضعف لشکر ایشان بایشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و برین تقدیر فاعل یرون کافران

باشند وضمیر هم راجع بمؤمنان وعلامت صحت نبوت این بود وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ وخدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری خویش مَنْ یَشَاءُ
هر کرا خواهد اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در تقلیل کثیر وتکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر اینه اعتباریست لِأُولِی الْأَبْصَارِ مر خداوندان
بینائیها را مراد بینائی دلست که بصیرت کویند زُیِّنَ زینت داده شد یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ
دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندکان
باشد و کفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بهترین دام شیطان است
وَالْبَنِینَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای کرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست کاو دینار و درم وَالْخَیْلِ
الْمُسَوَّمَةِ و دیکر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسبست که عیب و هنر او ظاهر میکرداند چون مطلق الیمین وغر المحجل یا شکال
آن و کفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیکر
چهارپایان از شتر و کاو و کوسفند وَالْحَرْثِ و کشتزار یا زمینها برای زرع ذٰلِکَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته
کشته است مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا چیزیست که برخورداری یابند از آن زندکانی در دنیا وَاللّٰهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ
حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکوییهای بازکشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست **نظم**
چند کردی کوه و صحرا در هوس • پیش هو آنه حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُکُمْ بکو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه
بِخَیْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ به بهتر از اینها که کفته شد لِلَّذِینَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک که عامهٔ مؤمنان باشند یا از ارتکاب
فواحش بکذشتند یا متاع دنیا دوست نداشتند چون اهل صفه مر ایشان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان جَنَّاتٌ
بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در وست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا
وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب
خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول را بخوف انقطاع منغص نکردد
وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست جفتها از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق
و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ و دیکر ایشانراست خشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللّٰهُ بَصِیرٌ و خدای
بیناست بِالْعِبَادِ به بندکان و احوال ایشان اَلَّذِینَ متقیان که نازلان منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز
یَقُولُونَ رَبَّنَا میکویند ای پروردکار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما کرویده ایم بآنچه تو فرموده ای فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما
ذُنُوبَنَا کناهان ما را امروز خط کرم بر صحیفهٔ عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نکاه دار
اَلصَّابِرِینَ دیکر صفت ایشان میکند که صبر کنندکانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات
و بلیات وَالصَّادِقِینَ و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِینَ و فرمان برداران ملازم خدا یا در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِینَ
و نفقه کنندکانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِینَ و آمرزش خواهندکانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات
اجابت دعواتست یا نماز کزارندکان در ثلث آخر شب یا ادا کنندکان نماز بامداد بجماعت محققان برانند که اهل تقوی صابرانند
در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج منهاج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور
و منفق صفات و ذاتند از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجهاتست بغیر حق ط کناه آمد شهود ماسوی الله
ازین نوع کناه استغفر الله • و این صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوکست و صدق ابتداء تخلق باخلاق مالک الملوک
و قنوت اشتغال بنقص نفس بالفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبهٔ قبول و مراد از استغفار فناست در توحید و تا استاره

هستی سالک در مغرب فنا متواری شود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع کردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب
و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد شب وجود ما عدا که
نمود بی بود است زایل کشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا
چهره کشاید لمعهٔ نور قدیم تافت ز اکوان • جمله مرادات محدثات بر آمد • صبح وصالش دمید در همه آفاق •
هر طرفی بانک الصلوة بر آمد • در اسباب نزول آمده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم
سوال کردند که بزرکترین کلمهٔ و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه نازل شد که شَهِدَ اللّٰهُ کواهی داد خدای یا حکم کرد
یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست
مکر او وَالْمَلَائِکَةُ و فرشتکان نیز برین وجه کواهی دادند وَأُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر
و انصار یا علماء این امت هم کواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل در اداء شهادت یا خدای
کواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حکم براستی و کفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت
ملایکه اقرار بوحدانیت و کواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان
با شهادت حق معلوم می توان کرد لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار جهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفة ادلهٔ توحید الْعَزِیزُ قویست
و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مکر بر وجه امر چه همه مامورند باظهار کلمهٔ
توحید الْحَکِیمُ داناست در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّینَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای
اسلام است نه یهودیه و نصرانیه وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه وسلم
پیغمبر است بحق آنانکه أُوتُوا الْکِتَابَ داده اند بدیشان توریة إِلَّا مکر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش
بحقیت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْیًا بَیْنَهُمْ از روی حسد
یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرکی قوم وَمَنْ یَکْفُرْ بِآیَاتِ اللّٰهِ و هر که بکرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت
محمد را صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای سَرِیعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد
که ازین عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشانرا جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوکَ پس اکر این جهودان با تو
خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطهٔ عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ
پس بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِیَ همه خود را یعنی خودی خود و کردار و کفتار و نیت و دل خود را سپردم لِلّٰهِ
مر خدایرا وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پی روی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بکوی لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مر آنکسانرا که
کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّیِّینَ و بکو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید
چنانچه من آوردم استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اکر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند
فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اکر اعراض کردند و پشت
با سلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس وَاللّٰهُ بَصِیرٌ
و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندکان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بدرستی که آن کروه که کافر میشوند
بِآیَاتِ اللّٰهِ بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای ایشان وَیَقْتُلُونَ
النَّبِیِّینَ و میکشند پیغمبرانرا بِغَیْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد دین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان
میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد
و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان اجرای امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید و یقتلون
الذین و میکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی بسوی ایشان انبیا
فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناک یا وعیده ایشانرا بجای بشارت اولئک الذین آن گروه قاتلان
یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهه حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میکنند ما
بذیرنده احکام توریه ایم و بر شریعت موسی علیه السلم عمل میکنیم بی شک اعمال ایشان حبطه است فی الدنیا درین سرای که کس
آنرا نمی ستاید والآخرة و در آن سرای که ثوابی بر آن مترتب نمی شود و ما لهم من ناصرین و نیست مر ایشانرا در قیامت انبیا یاری
دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شده اند بهره را
من الکتاب از توریه یعنی اندک چیزی دانسته اند از توریه یدعون الی کتاب الله خوانده میشوند بسوی توریه لیحکم
بینهم تا توریه حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده مذکور خواهد شد و گویند
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علما
دین مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریه که مشتمل بر نعت و صفت منست بیا رید و در بین محکمه آنرا حکم سازید
ایشان از ین قول ابا نموده آیات توریه را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریه میخوانند ثم یتولی پس روی میگردانند
فریق منهم گروهی از ایشان که روساء یهود اند وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض
از حکم توریه مر ایشانرا بانهم قالوا بآنست که ایشان میگویند لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش دوزخ الا ایاما
معدودات مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل و غرهم و فریب داد مر ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا
یفترون آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد
حال ایشان اذا جمعناهم آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لیوم از برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شک نیست در
وقوع آن ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیآت عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه احزاب که
حضرت حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند صلی الله علیه و سلم
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل تایید ربانی ضربی
فرود آورد که آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بادقه آن آتش کوههای مدینه
روشن شده بحدیکه این رهید و کنکرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد و نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن برقی
و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم
بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکهای
جرم بتصرف در آورند و آثار صولت اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت
بر مشارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزاء و سخریه افکنده
زبان طعن گشادند که عجب کاری که این مرد از بیم کار زار دشمنان عرب خندق میکند و بجهت آوازه لشکر دشمن پای از دوازده بیرون
نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و پارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد که قل اللهم بگو بار خدایا مالک الملک
ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک و میستانی ملک

ممن تشاء از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد بدین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه آمد از هر که
خواهد میسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد نظم مفتاح اختیار بدست قضای اوست
از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد
یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس
و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز
دوجهان شد و از قبضه هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام احمد حنبل رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست
و دلها در قبضه قدرت خداوندیست هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحبدلانش نوازد و هر کرا از دلهای
درویشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد وتعز و ارجمند میسازی من تشاء هر کرا خواهی بایمان و معرفت
چون پیغمبر و متابعان او وتذل و خوار و بیمقدار میگردانی من تشاء هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان او
یا مراد عزت این امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار ام یا عزت مؤمنان
بظفر بر یهود و نصاری و ذل ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص
چه استغنای قناعت فقیر را بصدر تمکن رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر
آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا
بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست
فرمود امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی این آیه اینستکه ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ
ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب بیشی و بیشی طلب بخانه چون من گدایی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا
با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد نظم آنکو بقناعت آشنا شد
از فیض تعز من تشاء شد و آنکو ره حرص و آز پیمود مقهور تذل من تشاء شد و نزد محققان عزت بشهود لقا
و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها
از اعطاء ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون نزاع و اذلال بدست قدرت تو است اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد
الضدین چه از وضدی دیگر مفهوم میشود چنانکه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم
علیه السلم فرمود واذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه در مثنوی
میفرماید بد بنسبت باشد این را هم بدان پس بد مطلق نباشد در جهان زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش با آدمی باشد ممات
یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و عدم را با وجود آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در بعضی
از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص
بتهای این سخن ایمایی می نماید آنجا که در نعت خاتم النبیین میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ بلاغ شاهباز نشیمن ما زاغ
داشت چشم سرش جو دیده سر روشنایی ز کحل ینظر بصیر چون بنظاره جهان پرداخت هر بد و نیک را که دید شناخت
کانچه نیک از خصایص قدم است وانچه بد از نقایص عدم است کنت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال توانایی تولج در می آری اللیل شب را
فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب

میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ
و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا
اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که
آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه
مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون
کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلم و مؤمن را چون ابرهیم صلوات الرحمن علیه از کافر چون آزر وَتَرْزُقُ و روزی میدهی
از خزانهٔ رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبهٔ که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند الْكَافِرِينَ کافران را که دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور
خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بیرون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافر را بدوستی نگیرند جمعی از
یاد و ساء یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرمود
از روی تهدید گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آنکس از دین خدای فِي شَيْءٍ
بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ضررهای کافران تُقَاةً ترسیدنی
و حذر کردنی حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و می ترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت
حق سبحانه بی واسطهٔ غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویة او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق تعالی ایراد کنند
مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی جزای خداوندا است بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگو اگر پنهان دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ
آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آن را
میداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از انواع سفلیات وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست و قدرت او
مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند و مکافات آن می تواند داد پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ
آن روزی که بیابد هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد از نیکویی مُحْضَرًا حاضر کرده نزدیک خود
یعنی ببیند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد
میان او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
و حذر میفرماید خدای شما را نَفْسَهُ از خود در فتوحات آورده که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین
تاکید دفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب نظم چه نسبت ذره را با عین خورشید
چه دعوی خاک را با عالم پاک وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لانحن ابناء الله واحباؤه میزنید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید
خدای را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا دوست دارد خدای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهانی را که بر متابعت حق راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان برحمت خاصه خطاب
با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای تعالی امیدواریم ایشان را بگو
اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرمود و مگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ

و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اطاعت خدای و رسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت میکند بر آنکه تولی از طاعت خدای و رسول کفر است
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید آدَمَ آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجود ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا
و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت
عالمیان و بنای خانهٔ کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
زمان ایشان و گفته اند ابن عمران پدر مریم است و آل مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بتقدس و طهارت
و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْ بَعْضٍ از برخی زاده شده مراد
اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر اقوال باطلهٔ یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا مزخرفات
نصاری را که نبیرهٔ عمران را گفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست باغراض فاسدهٔ ایشان از این مقالات إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ
یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود در وقتی که حامله شد رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار
من بدرستی که من نذر کردم لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خاص برای
پرستش و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شرع
ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت ویحک این چیست که کردی
شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه
نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوایی سخن مرا که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانایی بقصد من در این نذر که جز رضای
تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بنذر است یا نذیره قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر
رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ فرزند ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ
بآنچه بار بنهادم حفص وضعتُ خوانده یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ گفت حنه که نیست فرزند نر که
من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزند ماده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ
بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه می آرم او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا
و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسهٔ دیو سرکش رانده شده یا از مس او ببرکت دعای حنه بروزگار مریم
و عیسی سیده از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت
ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از این صورت محفوظ و محروس بودند فَتَقَبَّلَهَا
پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی
نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عفت و سداد و معرفت که چون بسه سالگی رسید
بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تعلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را
به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت دونکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان
بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت تورات
میکردند بکناره نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم
زکریا علیه السلم بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا علیه السلم مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا پذیرد حق تعالی مریم را زکریا
و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را ببیت المقدس در غرفه که جز نردبان

صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داده هر گاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی
و در حفاظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ
هر گاه در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجای بوده وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیک او روزی و آن
میوهٔ تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ
گفت ای مریم أَنَّىٰ لَكِ از کجاست مر ترا هَٰذَا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک
خداست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت یا بغیر
استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در ان وقت که زکریا میوهٔ تازه در غیر هنگام آن مشاهده کرد طبعش افتاد با وجود کبر سن
بوجود فرزندی پس در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي
بخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو ای کریم سَمِيعُ الدُّعَاءِ
شنوندهٔ دعایی یعنی اجابت کنندهٔ آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بود علیه السلام
بجهت تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرده وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگزارد در محراب مریم
یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که
نام پدر بدو زنده شد یا دین پدر بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که
او کلمهٔ ایست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست
وَسَيِّدًا و مهتری بعلم و حلم و تقوی که شرایط سیادتست آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده
از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری باشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق
خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَأَتِي و زن
من یعنی ایشاع وا خواهر مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدا
یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد
بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً نشانهٔ که مرا از
حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ گفت جبرئیل که خدای میگوید آيَتُكَ نشانهٔ تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی یعنی قادر
نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانروز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ
رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی او را بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ در شبانگاه و در بامداد و باقی
قصهٔ زکریا علیه السلام در سوره مریم خواهد آمد وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل علیه السلام یا جمعی
از ملائکه مشافهه گفتند يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا
قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بنعمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که نسا را می باشد چون
حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان بانکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخهٔ جبرئیل مخصوص گرداند يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم
فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجود کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر
با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگزارد با احبار در بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث

مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل
بتو میفرستیم وَمَا كُنْتَ و تو نبودی ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آن هنگام که می انداختند از برای
قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را در جوی اُردن تا بدانند أَيُّهُمْ که کدام از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ پایندان شوند بتعهد مریم
وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدای يُبَشِّرُكِ مژده
میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمهٔ از و مراد حضرت عیسی است علیه السلام و او را کلمه از ان گفت که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر و اگر چه
هر مخلوقی از بنی آدم بواسطهٔ این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود داشته در حق عیسی علیه السلام
لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم
لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه و سلم مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک
وَجِيهًا روی شناس و تمام قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت یا نبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین
محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک گردانیده
شدگانست بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در گاهواره که بجای مهد باشد او را یا در
زمان صغر بوقتی که شایستهٔ گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه
بود و در کهل دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیاء شایسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق
استعظام که ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا و بر چه وجه باشد لِي وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي و حال آنکه مرا مس
نکرده است بَشَرٌ هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند نیاید قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل بر همین حال که
تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ چون خدای حکم کند أَمْرًا کاری را
فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ مر آن چیز را که معلوم او ست كُنْ بباش فَيَكُونُ پس میباشد گفته اند لفظ کن
اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین و یعنی هست کردن خلق بر و دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با اسباب و مواد
همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعةً بی سببی و مادهٔ نظم آنکه از وی پدید گشت سبب. بی سبب آفریدنش چه عجب
قدرتی را که عجز نیست در آن. هست ازین نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده
پیش از و چون صحف شیث و ابرهیم و جز آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است وَرَسُولًا و گرداند او را فرستاده بحق إِلَىٰ بَنِي
إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان أَنِّي با آنکه من قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق آمدم بشما بِآيَةٍ بعلامتی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند
اول أَنِّي أَخْلُقُ بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم لَكُمْ برای شما مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغ
فَأَنْفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده
بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در و میدمید بقدرت باری
طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان بپرواز می آمد و گفته اند در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده
بر زمین می افتاد علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او سیوم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم
شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از برص و چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه

برای دفع الوهیت است از وی زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده
یکی از ایشان سام بن نوح بود علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را
بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب
با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات
و متخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزاست یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام
بشما باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ از توریة که آن کتاب موسی است علیه السلام و من
تقریر کننده شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ
عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه بر دارم وَجِئْتُكُمْ و آمده ام بشما
بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیة بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت
حکم یک آیة دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ
رَبِّي بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمهٔ که
دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی
برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعت صیادان دید که ماهی میگرفتند
عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توجه در دجلهٔ
توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ کنیم در معالم آورده که حضرت عیسی علیه السلام گفت
بیایید تا مردم را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ
گفت عیسی مَنْ أَنْصَارِي کیانند از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان
یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران بودند و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این
خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خداییم یعنی نصرت دهندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای
وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا
ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی بعیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پی روی کردیم فرستادهٔ
ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که گواهانند ترا بتوحید
و انبیاء ترا بصدق و گفته اند کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت پیغمبر ما اند و معنی دعای حواریان این که
خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه و سلم که برکت آنحضرت امتان و از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون
حلوای آخرند و نمک اول نظم هست از پیغمبران او خوبتر، امتش از امتان محبوبتر، وَمَكَرُوا و مکر کردند آن
کسان که عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه که جمعی را بر انگیختند که هر جا که عیسی را بینند بغتة بکشند و اصح آنست که
بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که
یهودا نام داشت بدرون آن خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را علیه السلام بآسمان برده بود همین که
یهودا بخانه در آمد عیسی را ندید حق سبحانه شبه عیسی را بر او افکند و چون بیرون آمد خواست که گوید عیسی اینجا نیست در وی آویختند

و هر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید و از دارش در آویختند و تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان
مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای
بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آن را که گفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که
من فرا گیرندهٔ توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکهٔ خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده
و نجات دهندهٔ تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گردانندهٔ آنکسانم که
متابعت تو کرده اند یعنی مؤمنان امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنها که کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان
بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ معاونت
قیاصره و پیوسته ترسایان بر یهودان غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی
منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و تابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
در آن چیزی که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقد و عیسی و محمد را صلوات الله و سلامه
علیهما منکرانند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء نمیگرویدند و بثالث
ثلثه قائلند و مؤمنان میگویند الله تعالی یکیست و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة و السلام فرستادگان اویند بحق
پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ
پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ
و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مر این کافران را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و نصرت دهندگان
در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس با تمام بدهیم ایشان را و حفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در
دنیا به نیکنامی و در عقبی ببهشت گرامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذَٰلِكَ این کلام که
مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ میخوانیم آن را عَلَيْكَ بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت است
وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردی است محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی
نصارای نجران زبان تعرض گشاده گفتند که ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی مینهی خواجه فرمود که عیاذا
بالله که عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدا و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشان را آتش
غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیة فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ
بدرستی که صفت عیسی و شأن غریبش عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر پیدا فرماید كَمَثَلِ
آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و حال آنکه او را ابن الله نمیگویید
پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف
پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیست خارج از عادت مستمره امام قشیری
رحمه الله میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور
هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح فَيَكُونُ پس بود تنبیه
میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم آدم باش بود را گفتم عیسی باش الْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راستست و منسوب

رسیده من ربک از پروردگار تو بتو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید تر زیادتی یقین و ثبات
بران واضح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم اما مقصود خطاب امت آن حضرتند یعنی ای مومنان
شما مباشید از آنانکه شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده
لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند نظم ز اسرار یقین حرفی نخواندند ⁂ بزندان گمان محبوس ماندند
بدیشان گشته ظاهر آفتابی ⁂ به پیش دیدهٔ ایشان حجابی ⁂ چه بیند چشم نابینا ز خورشید ⁂ چه داند دیو تر جام جمشید
فمن حاجک پس هرکه خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آمد من العلم
از دانستن عیسی که بنده و رسولست فقل تعالوا پس بگوی ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا پسران ما
وابناءکم و پسران شما را ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان
شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنت الله پس بکنیم لعنت خدا را علی
الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وفد
نجران را طلبیده گفت هرچند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعه می فزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم
تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شدند و زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر
دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن را رضی الله عنه گرفته و فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها
از عقب و علی مرتضی رضی الله عنه بعد از و روان شدند و خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید اما نجران
ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم صف برکشیدند چون مهتر ایشان سید عالم را صلی الله علیه وسلم با اهل بیت بدید فریاد برآورد که ای یاران از مباهله
این بگذرید بخدای که من رویهایی میبینم که اگر از خدای درخواهند کوهها را از مواضع آن زایل کردانند و یقین
میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هرساله دو هزار حله بدهند و هر نوبت هزار
و سی زره بسندید تسلیم مسلمانان کنند بدین منوال صلح نامه نوشته و عنان خود باز کشیدند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و جملهٔ اهل
نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصها که مذکور شد لهو القصص الحق
هر اینه آنست خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر خدای که استحقاق معبودیت
او را ثابتست وان الله و بتحقیق که خدای لهو العزیز الحکیم اوست غالب و قوی و محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند
ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بفساد تباه کاران وضع
مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید ظ هرکه بدین ره نرفت راه بجایی نبرد
هرکه ازین رخ بتافت روی رهایی ندید ⁂ قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده
میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تعالوا الی کلمة سواء بیایید بسخنی راست
بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی کلمهٔ که مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است الا نعبد یکی آنکه
نپرستیم الا الله مگر خدا را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی ولا نشرک و دوم آنکه شرک
نیاوریم به شیئا بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است ولا یتخذ سیوم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضا بعضی از ما
بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند

و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود
در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمهٔ عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب ایشانرا
که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما هر دو گروه
مخاصمه میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده
حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و او را جهود و ترسا میخوانید وما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشد
توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند والانجیل و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند الا من بعده مگر بعد از
زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم علیه السلام پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بر دین
پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون
آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید شما هؤلاء آن گروه که حاججتم خصومت کردید
و حجت آوردید فیما لکم در آن چیز که مر شما را به علم بآن دانشی هست یعنی نعت محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریة و انجیل
خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید فیما لیس لکم در آن چیزی که نیست شما را به علم بآن
دانشی یعنی قصهٔ ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین
هیچ یک از شما نبوده وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم علیه السلام
یهودیا جهود ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان و لیکن بود حنیفا پاک و موحد و منحرف از عقاید بد دیده مسلما
مخلص و تسلیم کننده وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد
الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه
آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آورده اند بدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله در آمدند و گفتند
ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب
سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب
رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا
پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد
و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه در استماع قرآن رقت ورزیدند
جعفر را و قوم او را گفت مترسید که هیچ تعرض نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند گفت این
گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود
و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم
حضرت پیغمبر است و اصحاب او والله ولی المؤمنین و خدای دوست مومنان و سازندهٔ کار ایشانست ودت
آرزو می برند طائفة من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم آنکه شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که
یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند وما یضلون و گمراه
نمیسازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وما یشعرون و نمیدانند که زیان آن بخود
میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا بنعت محمد صلی الله

علیه وسلم وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ وحال آنکه شما گواهی میدهید که توریة وانجیل حقست ونعت او در هر دو کتاب هست یَا أَهْلَ
الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید حق وراستی را بِالْبَاطِلِ بکجی وناراستی یا خلط میکنید توریة را با محرفات
خود یا می پوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وچرا می پوشید
سخن راست را که وصف حضرت مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ وحال آنکه شما میدانید که آن حق است
یا میدانید که انرا از حسد می پوشید وبعناد در اخفای آن میکوشید وگفته اند می پوشید ومیدانید که پوشیده نخواهد ماند
چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر دو نفسی منطفی نمیگردد والله متم نوره نظم لشکر باد اگر جهان گیرد
شمع خورشید از آن نمی میرد وَقَالَت طَّائِفَةٌ وگفتند گروهی مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود وایشان دوازده تن بودند
از خیبر وعرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم درایند از روی مکر وحیله وآخر روز نخان برگشتند
که ما در کتاب خویش تامل کردیم وبا علما واحبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین وفساد آیین شما بر ما روشن شد ونشانهای
نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند وگویند اینها اهل کتابند سخن چنین از روی
گزاف نخواهند گفت وبا وجود علم وانصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما
درایند حق سبحانه مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد وآیه فرستاد که بیان یکدیگر کنند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن
که گفته شد آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بآنچیزی که أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است
بر مؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ وکافر شوید وانکار کنید در آخر روز نیز از چیزی که در اول روز
اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ ۝ باز گردند از دین خود وچون
خیبریان دیدند که ذوق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا وتصدیق مکنید إِلَّا لِمَن تَبِعَ مگر
آنکس را که پیروی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ بگو ایشانرا که بدرستی که دین حق هُدَى اللَّهِ دین خدا
یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در قول ایشانرا پس باز تتمه کلام ایشانرا بیان میکند که میگفتند تصدیق
مکنید جز هم دینان خود را وباور مدارید أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ آنکه داده باشند هیچکس را مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند
از علم وفضل وحکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ واین را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصم کنند عِندَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما
زیرا که دین شما درستتر است وحجت شما قویتر ودروشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستی که برتری وبهتری ویا افزونی در
علم وحکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداوندست يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار
رحمت است عَلِيمٌ ۝ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ خاص میکرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَن يَشَاءُ
هر کرا میخواهد ومیداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ وخدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان
وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وازاهل کتاب مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر او را امین سازی بِقِنطَارٍ بهزار ودویست اوقیه از
مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ اداکند آن مال را بتو وآن عبد الله سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار ودویست اوقیه زر
بامانت بوی داده بود عبد الله بن سلام آنرا اداکرد وَمِنْهُم وازیشان باشد مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین کردانی بِدِينَارٍ
بیک دینار زر لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند وباز ندهد بتو آنرا إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا مگر که مادام باشی بر سر وی ایستاده
بجهت تقاضا وآن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بامانت باو داده بودند ودر آن خیانت کرده بود ذَٰلِكَ
این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خوانند
ونویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی وعقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نداند مال او حلال است مال او می خورد

میدانستند ودیگر میگفتند که توریة روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ ومیگویند دین سخن عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل وشرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ وحال آنکه ایشان میدانند که
خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت وحکم اینست که مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ
هر که وفا کند بعهدی که خدای با وبسته در توریة باداء امانت وترک خیانت وَاتَّقَىٰ وبپرهیزد در باب حلال وحرام فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند
وبدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که باخدای بسته اند وآن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وَأَيْمَانِهِمْ وسوگندان دروغ
خود را که در باب صفت مصطفی وتغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندک وآن صاحی چند جو گزی چند کرباس بوده
که از کعب بن اشرف ستانده اند ونعت پیغمبر را تحریف کرده وبرین افتراد پیش عوام سوگند خورده أُولَٰئِكَ آن گروه
عهد شکنان وسوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وسخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بآن خوشدل گردند وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ ونظر رحمت در ایشان نکند يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ وپاک نسازد ایشانرا از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ ومر ایشانرا باشد
عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ وبدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند چون کعب وابو یاسر وحیی
از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته وبر بافته احبار
ایشانست وآن مفتریات را بلغت عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة است
وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وحال آنکه نیست از توریة وَيَقُولُونَ ومیگویند هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ آن محرف ومفتری از نزدیک
خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ ونیست آن از نزدیک خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ومیگویند بر خدای دروغ که
غیر سخن او را سخن او میدارند وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ وایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای
نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده وامت را بعبادت خود فرموده پس در رد قول
ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ هر گز نبود ونباشد ونیست ونسزد مر آفریده را یعنی عیسی را أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ وفهم آن یا فصل امور واقضیه وَالنُّبُوَّةَ وپیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس آنکه بگوید
لِلنَّاسِ مر امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِّي باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِن دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَٰكِن كُونُوا
ولیکن گوید باشید رَبَّانِيِّينَ راستان در دین واستواران در دانش بِمَا كُنتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ
الْكِتَابَ بیاموزید مردیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده وَبِمَا كُنتُمْ وبانکه باشید شما پیوسته تَدْرُسُونَ ۝ بخوانید
ودرست کنید کتاب را از معنی آیه چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده واستفاده وآنکه محمد بن
حنفیه رحمه الله در روز دفن عبد الله عباس رضی الله عنهما فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست
وبزبان اهل معرفت ربانی بجود انند قدم بر سر کونین نهاده واز کمال توکل بغیر حق ملتفت نشده جهار تکبیر بر صفات
نفس فریبنده کرده وروی توجه از خود برتافته وبدوست آورده ریخته باران عرفان از سحاب مکرمتش
شسته نقش حرف غیر از چهره پندارشان در لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای وبوده
در راه خدای قایم بالله وفانی از ماسوی الله شنودن ایشان از حق است وگفتن ایشان باحق وبا او وگویند آنچه از وحی شنوند
وَلَا يَأْمُرَكُمْ ونمی سزد او را که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ
وپیغمبرانرا أَرْبَابًا خدایان تخصیص ملک ونبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را می پرستیدند ویهود ونصاری پیغمبرانرا اکر

آنکس

عیسی وعزیر اند أيأمركم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالكفر بپوشیدن حق وشرک آوردن بعد إذ أنتم بعد از آنکه هستید شما
مسلمون ۞ گردن نهادگان مر دین اسلام را وإذ أخذ الله ویاد کن چون فرا گرفت خدای ميثاق النبيين پیمان وعهد
پیغمبران را وامم در اخذ میثاق تابع انبیا اند واین میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فراستده است که شما وامم شما
ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم ومضمون میثاق چنین است که لما آتيتكم هرچه بدهم شما را من كتاب وحكمة از کتاب
منزل وفهم آن ثم جاءكم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که محمد است صلی الله علیه وسلم مصدق لما معكم
باور دارنده مران چیز را که با شماست از کتاب وحکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آورید بوی ولتنصرنه ویاری کنید
او را بتن خود اگر در زمان شما آید والا باظهار صفات ونعوت او وامم خود را بیاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را
بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءأقررتم آیا اقرار کردید وأخذتم وفرا گرفتید على ذلكم بر این که گفتم إصري عهد مرا
بر آن وجهی که بدان وفا کنید قالوا أقررنا گفتند انبیا اقرار کردیم ومیثاق را پذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای گواه
باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وأنا معكم ومن که خدایم با شما من الشاهدين ۞
از گواهانم بر این اقرار فمن تولى پس هرکه برگردد واعراض کند از ایمان بدین رسول ونصرت کردن وی بعد ذلك
بعد از این عهد وپیمان فأولئك پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ۞ ایشان بیرون رفتگانند از دایره ایمان
یا از مقام عهد وپیمان أفغير دين الله آیا بجز دین خدای تبغون میطلبید دین دیگر وحفص بغیبت خواند یعنی آیا
پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وله وحال آنکه مر خدای را أسلم گردن نهاده من في السموات هرکه در آسمان
والأرض وهرکه در زمین است طوعا برغبت وكرها وبنفرت یعنی اگر خواهند واگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد وگفته اند
اهل آسمان فرمان بردارانند برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است واز آن
ایشان بکره وإليه يرجعون ۞ وبسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طالبان وای کاهنان وحفص بغیبت خواند
یعنی همه اهل آسمان وزمین بوی رجوع خواهند کرد قل آمنا بگوای محمد که ایمان آوردیم ما بالله بخدای که یگانه است در ذات
خود وبی همتا در صفات خود وما أنزل علينا وگرویده ایم بآنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وما أنزل وبآنچه نازل
کرده اند على إبراهيم وإسماعيل وإسحق ويعقوب والأسباط بر ابرهیم ودو پسر او ونبیرگان او وگاه با ایشان
بمان صحف ابرهیم است که ایشان در تحت شریعت او بودند وما أوتي وبآنچه داده اند موسى بموسی که توریة است وعيسى
وبعیسی که انجیل است والنبيون وبآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث وادریس وداود وحیقوق وشعیا که کتب
بر ایشان نازل شده بود من ربهم از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدایی نمی افکنیم بين أحد منهم میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود ونصاری ونحن له مسلمون ۞ وما مر خداوند را گردن نهادگانیم
دیام(?) بهی او ومن يبتغ وهرکه طلبد غير الإسلام دينا جز دین اسلام دین دیگر را فلن يقبل منه پس پذیرفته نشود
آن دین از وی وهو وا وبواسطه ترک اسلام في الآخرة من الخاسرين ۞ در آن سرای از زیان زدگان باشد تهدید
جمعی است که طالب غیر دین اسلامند ودر شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین متین باز داشتند ومرتد
شوند میفرماید كيف يهدي الله چگونه راه نماید خدای استفهام بمعنی نفی است یعنی راه ننماید خدای قوما كفروا گروهی را که
کافر شدند بعد إيمانهم بعد از ایمان که آورده بودند وایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بکفر
پیوستند چون حارث بن سوید وطعمة بن ابیرق ومقیس بن ضبابه وامثال ایشان که اول گرویدند بخدای وشهدوا
أن الرسول وگواهی دادند آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حق حق است وقول او صدق وجاءهم البينات

آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات پیغمبر والله وخدای لا يهدي القوم الظالمين ۞ راه ننماید گروه
ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أولئك آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش ایشان أن عليهم
آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای وآن دوریست از رحمت او والملائكة ولعنت فرشتگان وآن
بیزاریست از ایشان والناس أجمعين ۞ ولعنت همه مؤمنان وآن مذمت کردن است مر ایشان را خالدين فيها
جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لا يخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان
عذاب دوزخ ولا هم ينظرون ۞ ونباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تأخیر عذاب از وقتی
بوقتی إلا الذين تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلك پس از آنکه برگشته اند از حق وأصلحوا
وبصلاح آرند آن چیز را که در آن افساد کرده اند فإن الله پس بتحقیق که خدای تعالی غفور آمرزنده توبه کاران است
رحيم ۞ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیة را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیة خدا
فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغ نشنوده ام وبرادرم نیز بر رسول خدا افترا نمیکند ورسول نیز دروغ بر
خدا نمی بندد وخدای از همه راستگوی تر است پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد وبوقت رجوع همین آیه را
بران یازده تن دیگر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت انداخته ایم واستظار
مغلوبیت محمد وانصار واعوان وی میبریم اگر مطلوب ما حاصل شد فهو المراد والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم
وتوبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان آیة فرستاد که إن الذين كفروا آنانکه کافر شدند بخدا ورسول
بعد إيمانهم بعد از گرویدن ایشان ثم ازدادوا كفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بران
یا بآیة توبه نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وأولئك هم الضالون ۞
وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إن
الذين كفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند وماتوا وهم كفار ومردند وایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن يقبل
من أحدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الأرض ذهبا بپری زمین زر ولو افتدى به
واگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود أولئك آنها که کافر میرند لهم عذاب أليم مر ایشان راست عذابی مشتمل
بر الم بی حساب وما لهم من ناصرين ۞ ونباشد ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان

الجزء الرابع من اجزاء الثلثين

لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکویی را وبدانچه می طلبید
از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حتى تنفقوا تا آنکه نفقه کنید وبدهید صدقه مما تحبون ۞ از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا قوت بدن که آنرا بطاعت مبذول سازید
یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از ناس تعلق بما سوی الله
ببرید وگفته اند هرکه محبوب خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود برسد در عقبی وهرکه از سر دنیی وعقبی بگذرد
بقرب حضرت مولی برسد نظم می صرف وحدت کسی نوش کرد * که دنیی وعقبی فراموش کرد * بعد از نزول
این آیه ابوطلحه انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال واحب آن بنزدیک من
بیرحاست هرجا خدای حکم کند وضع کن وآن باغی بود در غایت مرغوبی ونهایت تازگی وخوبی که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم گاه گاه بدان جا بامدی واز آب ومیوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ إنما ليست

باسود بسیار و حضرت صلی الله علیه وسلم آن باغ را میان اقربای او قسمت نمود وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَيْءٍ از چیزی
خواه اندک و خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود یا غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس خدای بدان چیز دانا است و بر حسب
نیت شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را
آورده اند که چون آیه فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان
طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن را بر ایشان حرام کردیم یهود از ین سخن آشفته شده گفتند
اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرده فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود
إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر تن خود و آن چنان بود یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که
اگر خدای تعالی او را شفا دهد هر طعام و شراب که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید و گوشت
و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی تقربا الی الله و وفاء بنذره بر خود حرام ساخت جهودان
بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان
میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة
و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بیارید توریة صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آن را یعنی آیه تحریم
این اشیا را از آن تلاوت کنید إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان و جهودان از آوردن توریة ابا کردند
افتراء ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در
تحریم و تحلیل مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ پس از آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملت خلیل فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند و هیچ ستم از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست گفت خدای
در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابرهیم و دین او را حَنِيفًا بیان حال
ابرهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ عمارت کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا زیارت
کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه ایست که در مکه واقع شده بکه اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وی است
و از مرتضی علی رضی الله عنه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش
از ین بسی بیوت عبادت بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت
و هدایت ساخت مُبَارَكًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی و طواف
و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایت است لِّلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را به بهشت فِيهِ درین خانه یا در حرم
آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام
بر آن بوده و آن نه یک آیه است بلکه چهار آیه است اول اثر آن سنگ از قدم ابرهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت
تا کعبین سیم بقای آن در مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی وَمَن دَخَلَهُ و هر که در آید
بدین خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از و کوتاه است ما دام که
در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج ایمن است از عقوبات و مکافات جرایم که قبل از حج مرتکب آن
شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی قدس سره گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وقتی صافی دا[illegible]

گفتم خدایا تو فرموده که وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا داخل حرم از چه ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار و جمعی که مقام ابرهیم را
یک آیه دانند و امن داخل حرم را یک آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی
ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر کرده اند چون
میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند
و هرگز بی طواف کردن نباشد و هر که نظر بخانه کند دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی آن حاضر
گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضحه بسیار است **نظم**
هر چه گفتیم در اوصاف تو از روی کمال • همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است • محققان گویند نخستین خانه که
در مکهٔ صدر انسان جهت منظوریه که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانهٔ دلست و جمیع اجزای وجود ببرکت
دل بحق راه یابد چه هرگاه اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح و انوار انشراح از صفحهٔ
وجه او لایح گردد و بصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین
خانه علامات روشن است که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد
یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلتست که هر که بدین مقام در آید از همه فتنها
ایمن گردد و در امن حرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر
قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق زیاده تر نیست **نظم** به تیغم گر زنی باکی ندارم • بهجرانم کشی طاقت
نیارم • وَلِلَّهِ و مر خدای راست عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانایی دارد
إِلَيْهِ بسوی بیت سَبِيلًا از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رحمه الله زاد و راحله است و بسخن امام مالک
صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از آن حاصل شود و اما امام اعظم رحمه الله مجموع زاد و راحله و صحت بدن را
استطاعت گوید و امن طریق نیز شرطست وَمَن كَفَرَ و هر که نگرود و دفع فریضهٔ حج فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غنی
عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همه عالمیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا انکار میکنید
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که در وجوب حج فرستاده وَاللَّهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ
بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل توریة لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که گرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد
عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشان را بکیش خود میخواندند تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا
کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست
و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام
وَأَنتُمْ و حال آنکه شما شُهَدَاءُ گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابرهیم و یعقوب
علیهما السلام دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید این خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم میگوید إِن تُطِيعُوا اگر فرمان برید فَرِيقًا
مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند يَرُدُّوكُم باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
پس از ایمان شما كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس
جهود حقود حسود بود و پیوسته عیب جویی و بد گویی مسلمانان میکردی و خواستی که سنگ تفرقه در جمع ایشان

انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب وقتال دایم قایم بودی چون
مسلمان شدند و آن خصومت بوداد واتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که میان طریق عداوت میان
آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس وخزرج بنشیند و از واقعهٔ بعاث که حربی عظیم بود
بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیدهٔ که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون
ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان
کشودند اوسیان تحمل نکرده آغاز مسبت خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران از طرفین مصاف قتال
و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن وتیغ زدن کرده غبار از معرکهٔ هیجا بر انگیختند **نظم**
زیک جانب گروهی رزم پرداز • زدیگر سوی جمعی در تک و تاز • بگرز و نیزه و شمشیر بران • در افتادند بهم چون شیر غران
فی الحال جبریل علیه السلام بدین آیتها نازل شد وخواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم بمعرکهٔ ایشان در آمده در میان دو صف
قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه من در میان شما ام داعیهٔ رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای شما را باسلام کرامی
ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار
کنان سلاحها بریختند واشک ریزان یکدیگر را کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی می بردند از ایمان بکفر باز می گردید
وحق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب میکند که وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وچگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى و حال آنست که
شما اید که خوانده میشود عَلَيْكُمْ برشما آيَاتُ اللَّهِ آیتهای قرآن وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شما ست رسول او وَمَنْ
يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ وهر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بدرستی که او راه نموده شود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس وخزرج اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ
چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیه منسوخ است چه تقوی بر وجهی که حق آن باشد هیچکس را نمی تواند بود
پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم یعنی پرهیزکاری کنید
بدان مقداری که مقدور شماست وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت
واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدای که
حبل متین است جَمِيعًا همهٔ شما و بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت صلی الله علیه وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید
در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنند راه بمقصد اصلی نتوان برد و نه
بمطلوب حقیقی توان رسید **نظم** حقا که بی متابعت سید رسل • هر گز کسی بمنزل مقصود ره نیافت •
از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند • آنرا که از آستانهٔ او روی دل بتافت • وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از خدمت وی
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام است و قرآن وهجرت پیغمبر به بلد شما
إِذْ كُنْتُمْ یاد آرید آنرا که شما بودید با یکدیگر أَعْدَاءً دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت خواجهٔ انام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای برادران یکدیگر
وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطهٔ ضلالت و جهالت عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ بر کنارهٔ مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی شرف بود بدین
وقوع در آن و اگر مرگ شما را در آن حال دریافتی هر اینه بدوزخ میرفتید فَأَنْقَذَكُمْ پس شما را باز رهانید خدای مِنْهَا از آن
حفره یا از آن آتش كَذَلِكَ همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای و روشن
میکرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلایل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ

وهر اینه باید که باشند از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی باسلام یا با ایتلاف مؤمنان
با یکدیگر وجمعی برانند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وبفرمایند به نیکوئی
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف قرآن وحدیث بود
و نزد محققان معروف خدمت خواست ومنکر صحبت نفس وَأُولَئِكَ و آن گروه که داعی خیر وآمر معروف وناهی منکرانند هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت
چون یهود ونصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه وسامره وعامره ومو شکانیه از یهود وملکانیه
و نسطوریه و ما ریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقهٔ دیگر وَاخْتَلَفُوا واختلاف کردند در دین خود یهود بعد از
سال از موت موسی علیه السلام ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام واین اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَئِكَ و آن پراکندگان ومخالفان لَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن روز که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ
با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که بعد از ایمان به پیغمبر صلوات الله و سلام
علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند
و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از
تمسک بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که
بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ واما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مؤمنان واهل سنت و جماعت
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیهٔ محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت ذوق وصال
وشهود جمال هُمْ آن سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت یا جنت جاویدمانند گانند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره
از اخبار و احکام آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوندست در زواجر وبشایر و وعد و وعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه
وحی بر تو بِالْحَقِّ بدرستی وراستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی لِلْعَالَمِينَ بر جن وانس یعنی بایشان
ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ ومر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وَمَا فِي
الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از موالید و ارکان وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدای باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ
هستید شما خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان
قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم
مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند
لما دعا الله داعينا لطاعته • باكرم الرسل كنا اشرف الامم • چون خدا پیغمبر ما را برحمت خواند امت
افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم • وگفته اند خیریت امت درین سه صفت است که یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که
آنرا شرع مستقبح شمرد وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللَّهِ بخدای و ایمان بخدا متضمن آنست که ایمان داشته باشند
بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ
و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند أَهْلُ الْكِتَابِ علماء بنی اسرائیل آنرا که بر پیغمبر آخر الزمان فرود آمد یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا هر آینه

باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مر ایشان را از کفر و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گروید کانند یعنی ابن سلام و اصحاب او
واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لن یضروکم بشما ضرر نتوانند رسانید الا اذی
مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانان بندند یا اهل ایمان را بقتال بخود بترسانند وان یقاتلوکم واگر
کارزار کنند با شما یولوکم الادبار پشتها بر شما کردانند و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند
یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان
بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است اینما ثقفوا هر کجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثناء
منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را زینها رسید هند بحبل من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است
وحبل من الناس و عهدی از مؤمنان باذن خدای بعد از قبض جزیه وباؤا و باز گشتند یهود بغضب من الله بخشمی از خدا
یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت و زده شد یعنی موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج
یعنی احاطه کرده شد این نشان بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب
حق بانهم کانوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد یکفرون بآیات الله نمیگروند بقرآن یا احکام تورات یا معجزات
محمد صلی الله علیه و سلم ویقتلون الانبیاء و میکشند پیغمبران را بغیر حق بنا سزا و نا واجب و فی نفس الامر قتل انبیا
ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان
و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بران بوده ایشان را در عداد قاتلان می آرد ذلک
این قتل و کفر بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای
آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران و چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهودان زبان طعن گشاده میگفتند
که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیه فرستاد که لیسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب
سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب امة از اهل کتاب گروهی اند قائمة ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحق
الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران
و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و سلم نیز ایمان آوردند
و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان
مغرب و عشا وهم یسجدون و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگزارند در آن ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص
بدین امت شده حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد
و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه در این وقت خدا را یاد نکرده غیر از شما یؤمنون بالله صفت امه قایمه میکند
و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت ویأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق
محمد صلی الله علیه و سلم یا بهمه مامورات شرع وینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات ویسارعون
و می شتابند فی الخیرات در ادراک خیرات و اشتغال بمبرات واولئک و آن گروه یعنی امت قایمه موصوف بدین صفات که
مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانند وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکی فلن تکفروه
پس هر آینه سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیر
ثواب را شکر میگوید فی قوله و کان سعیکم مشکورا و منصف در هر دو جا بیا میخوانند یعنی آنچه میکنند امت قایمه از خیرات که در
سار عند عمل ایشان ضایع نخواهد شد والله علیم و خدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا بدرستی که

انانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم و آن کعب بن اشرف و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان
اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علماء خود را یا آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود ولا اولادهم
و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را واولئک و آن گروه کفار
اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه
نفقه میکنند جهودان بر علماء خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان
در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که
باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم
کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدا نداده اند فاهلکته پس هلاک و نابود کردانید آن باد سرد کشت ایشان را وما ظلمهم الله
و ستم نکرد خدای بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود یظلمون
ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که
نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زارهای برده که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق نا پسندیده
ایشان در هلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در هلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا
فرا مگیرید بطانة دوستی نهانی من دونکم از دون مؤمنان که ابنای جنس شما اند جمعی از اصحاب با منافقان دوستی داشتند
یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار یا رسم صداقت و میکذاشتند
حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند در باره شما
خبالا از روی تباهی ودوا دوست دارند ما عنتم آنکه شما باشید در رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق
آشکار داشته است دشمنی ایشان یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان
میگذرد یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
سخنان فتنه انگیز میگفتند وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضا اکبر
بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما آیتها در لزوم
موالات آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی انصاف تعقلون تعقل کنید و دید باید
مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطاء یاران که با اعدا
دم دوستی میزدند انتم تعبیرات اولاء تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شمایید آن خطا کاران که با جفا کاران طرح
دوستی افکندید پس بیان خطا میکند برین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به بهترین چیزی رسید
که اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است برسید وتؤمنون
و شما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند واذا لقوکم و هرگاه که بشما رسیدند قالوا
آمنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میخایند
و میگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگو ای محمد مر ایشان را که شما موتوا بغیظکم
بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید درون کار میکند رانید تا بوقت
مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهاست
بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه فرموده که بهلاکت ایشان دعا کند پس معنی

اینست که خدای بمیراناد شما را هم در دمان خشم وکینه وحسد و رشک که دارید نظم بمیر ای ز حسد پیوسته غمگین
که جز مرگت نخواهد داد تسکین. إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر رسد بشما نصرتی وغنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ
دل تنگ کرداند ایشانرا و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ واگر برسد بشما غمی والمی چنانچه در حرب احد واقع شد
يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل وفرحناک شوند بدان واین علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان وبشادی کسی غمناک گردند
وَإِنْ تَصْبِرُوا واگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از مخالطه
اعدا لَا يَضُرُّكُمْ شما را زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر وحیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما می کنید
از صبر وتقوی مُحِيطٌ دستش است واحاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ ویاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ
از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده واصح واشهر روز احد است وآن هفتم
شوال سنه ثلث من الهجره بوده. آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت
وبا سه هزار سوار وپیاده که هفتصد زره پوش ودویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد وحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم میخواست که در مدینه توقف کند ودر شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در
باب خروج مبالغه کردند وحضرت صلی الله علیه وسلم با هزار کس از مهاجر وانصار بقتال ایشان توجه فرمود ودر اثنای
طریق عبد الله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود وسید عالم صلی الله علیه وسلم با هفتصد کس
در برابر دشمن صف برکشید وکوه احد را بر قفا وعینین را برابر گذاشته روی بجانب مدینه آورده عبد الله بن جبیر را
رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود وبتوقف در آن مرکز ومحافظت آن
مبالغه بسیار نمود وبنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد واین آن بامداد است که حق سبحانه فرموده که از
منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی ومهیا میکردی بجهت مومنان مَقَاعِدَ جایهای ایستادن لِلْقِتَالِ
برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام رضی الله عنه نامزد کرد ومیسره بمقداد اسود رضی الله عنه داد
وقلب را بحمزه رضی الله عنه سپرد وعلی را رضی الله عنه بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست قولهای شما را که در
باب خروج از مدینه وتوقف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست به نیتهای شما وبعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ
چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه از شما که مسلمانانید بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه
بددلی کنند وباز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت وَاللَّهُ واو حالی است یعنی چگونه گریزند وباز گردند وحال آنکه خدای
وَلِيُّهُمَا یار ونگهدار آن گروه بود وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا ایشانرا
نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ وبدرستی که خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند وآن چاهیست منسوب
ببدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ وحال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک بودید وایشان از جهت شما احسانی
نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای وبکثرت مشرکان وبازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که توفیق یابید وشکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیادت کرد پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر رسید که مدد میگویید
یاد کن إِذْ تَقُولُ چون میگفتی تو لِلْمُؤْمِنِينَ مران گرویدگان را وقتی که درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند
وبسنده نیست شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ
الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستادگان از عالم بالا وبعضی برآنند که وعده ونزول این سه هزار فرشته در
روز احد بوده بشرط صبر وتقوی چنانچه میفرماید بَلَى ایجابست بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید

در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید واشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل در روز بدر فرمود
از حق سبحانه مدد طلبید وخدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید وآخر به پنج هزار چنانچه
وَيَأْتُوكُمْ وبیایند بشما یعنی بدشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ از خشمناکی که ایشانراست یا بفور بیایند وهیچ درنگ نکنند هَذَا
يُمْدِدْكُمْ اینست که مدد کند شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان
نشان کنندگان مر اسبان خود را واین عادت مستمره است میان مبارزان که در حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و
ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی واذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید
وطرها از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ
مگر مژدگانی مر شما را بوعده فتح وَلِتَطْمَئِنَّ وبرای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ ونیست
یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ حکم کننده که نصرت وخذلان او
بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصر کرد دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد ونیست کرد اند طَرَفًا گروهی
بزرگ را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از بنیان ودران واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید
قریش رسید که هفتاد کس کشته وهفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار ونگونسار کرد اند ایشانرا فَيَنْقَلِبُوا
پس بازگردند وبهزیمت شوند خَائِبِينَ در حالتی که بی بهرگان ونا امیدان باشند از نصرت ذکر قصه بدر میان حرب
احد برای آن فرمود که تا صحابه رضی الله عنهم جمع کنند میان صبر وشکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح وغنیمت است وبر آن
شکر باید کرد ودیگری محتوی بر قتل وهزیمت ودران صبر شاید وقصه حرب احد اجمالا بدان وجه بوده که بعد از تسویه
صفین بمحاربه قیام نمودند وعلمداران قریش یکی از پی دیگر کشته شدند ولشکر مکه روی بهزیمت نهادند واهل مدینه در
لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب وغارت کردند جماعت تیراندازان که بمحافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید بر امید تاراج غنایم
روی بلشکرگاه آوردند چندانکه عبد الله جبیر مبالغه نمود واز تاکید حضرت رسالت پناهی ایشانرا آگاهی داد بجایی نرسید
وجمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید توقف کردند وباقی بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت
مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید وخالد ولید وعکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را
از حارسان ومحافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله جبیر تاختند واو را با یاران شهید بقتل آوردند واز عقب
لشکر اسلام در آمدند وقضیه فتح منعکس شد وخبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید بازگشتند واهل ایمانرا که مرکز
محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند وسید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده
برخی دیگر روی بگریز نهادند وجمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه جان کمر را در میان بستند
القصه مهم بدانجا انجامید که بسنگ بدگوهران در شاهوار دُرج لعل آبدار رسید وخار آزرده شد نظم
بود لعلش سهیل رخشنده. سنگ داد رنگ لعل بخشنده. جون سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد
وحضرت در میان کشتگان افتاد وبمدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت وکافران بازگشته روی بمکه نهادند
وچون حضرت از شهادت عم خود حمزه ومثله کردن او وبا بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور
کرد که تیر نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا وجلال این آیه نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ
نیست ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین کفار است شَيْءٌ چیزی یعنی زمام استیصال واستصلاح این طایفه بدست تو نیست

اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ کفته اند اَوْ اینجا بمعنی اِلّا اَنْ است یعنی از تو کاری نکشاید مکر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که او بنا
عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را به یکی از جهار چیز یا شکسته شود رکن
دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند اَوْ يُعَذِّبَهُمْ
یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت سکنند
در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست يَغْفِرُ
لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است دوستان
خود را رَحِيمٌ مهربانست بر بندکان خود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا مخورید مال ربوا را
اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده تو بر تو و کفته اند اضعاف در درایم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت کسی مال خود را
بربوا میداد تا وقتی معین آنکه در اجل و ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مکر شما رستکار کردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید
از عملی که برساند شما را با آتش الَّتِي آن آتشی که اُعِدَّتْ آماده کرده شده است لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا و غیر ایشانرا بالذات
از برای کفارات و بالعرض برای عاصیان تباه کاریا کافرانرا رتعذیب است و مؤمنانرا از تادیب وَاَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان
برید خدا را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت کرده شوید
و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید اِلٰى مَغْفِرَةٍ بآنچه سبب آمرزش باشد شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما
اقامه لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندکانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا اداء فرایض یا تکبیر اولی که
بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای
مقام خود اینست چه آیة در خلال قصه احد نازل شده محققان کویند این مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دلست
این راه بپای تن به پایان نرسد • تا جان ننهد قدم بجانان نرسد • در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بنقد
نظم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که چون بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست
بگذار ره هواپرستی • رو آر سوی خداپرستی • وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی که از روی عظمت
عَرْضُهَا السَّمٰوَاتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْاَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه
وصف طول او در فهم بشر نمیکنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک از این
طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و موصل کردانند این طبقات را با یکدیکر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این
مقدار تواند بود اُعِدَّتْ آماده شده است این چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ از برای پرهیزکاران از شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ در آسانی وَالضَّرَّاءِ و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از منفعتی
یا مضرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و کفته اند منفق اند در توانکری و درویشی یا صحت و مرض یا کرانی و ارزانی
وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و فرو خورندکان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم رحمه الله طبانچه زد امام
فرمود من هم می توانم که ترا طبانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که در سحرکاه
از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میترسم میشود که بقیامت که خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم
نظم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستکاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم
مردی کان مبر که بزور است و پر دلی • با خشم اگر برایی دانم که کاملی • وَالْعَافِينَ و عفو کنندکانند عَنِ النَّاسِ از بندکان

و دوم خریدکان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکارانرا و بهترین
اقسام احسان آنست که نیکویی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله
عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش کرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه
بساط بر آمده کاسه بر سر شه ناده افتاد و بشکست و آشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت حضرت امام از روی تادیب
نه از راه تعذیب در و نکریست بر زبان خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم کفت
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ امام حسین کفت عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند که وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام حسین جواب داد که
از مال خود آزاد کردم **نظم** بدی را مکافات کردن ببدی • بر اهل صورت بود بخردی • بمعنی کسانی که پی برده اند
بدی دیده و نیکویی کرده اند • وَالَّذِينَ معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند
یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند دوم تایبان غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای
نفس اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد
بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم کفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم خطا و عمدا
یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر بعد از آن فاحشه و ظلم
ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که
باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای کناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
و کیست که بیامرزد کناهانرا استفهام بمعنی نفی است یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندکانرا اِلَّا اللّٰهُ مکر خدا وَلَمْ يُصِرُّوا
و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلٰى مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیکر باره بر سر آن فعل نرفتند
وَهُمْ و ایشان که اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت اصرار از عذاب کناه عظیم تر است نزول آیه در شان نبهان
تمار بوده که زنی صاحب جمال بخریدن خرما نزد وی آمد و نبهان او را دل بیعکشش کرده و به بهانه خرمای خوب در کوشه
کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن بآب ملوث
حرام آلوده مکردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال
بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانیده فرمود که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تاکید امید واری
تایبان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد کناه
کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند اُولٰئِكَ آن کروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ
پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش است از پروردکار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدماندکان باشند در آن وَنِعْمَ و نیکو مزدیست اَجْرُ الْعَامِلِينَ
مزد عمل کنندکان یعنی جنت و مغفرت قَدْ خَلَتْ بدرستی که کذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان
جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث آن و قایع یا اهل سنن مراد است
و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند بانواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ
پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانْظُرُوا پس بنکرید بنظر عبرت که بسبب
نافرمانی كَيْفَ كَانَ چکونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندکان هٰذَا این کلام که در قصه احد و بدر
کذشت یا این شرح که از امم کذشته و وقایع روزکار دادیم بَيَانٌ سبب هویدایی سخن راست لِلنَّاسِ برای عامه مردمان

وَهُدًى و زيادتى بصيرت وَمَوْعِظَةٌ و پندى مشتمل بر رهبت و رغبت لِلْمُتَّقِينَ خاصه مر پرهيزكارانرا وَلَا تَهِنُوا
و سست مشويد و ضعف مورزيد چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلى الله عليه وسلم بشعب كوه درآمد ابو سفيان علم تجلد بر
كوه برده خواست كه بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسيد و حضرت عزت تسليهٔ ايشانرا آيه فرستاد كه
وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناك مشويد از جراحات و مصيبات يا فوات غنايم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنكه شما برترانيد كه بايد از يشان بحسب
مكان يا از روى محاربه بر ايشان بيشى و از ايشان پيشى داريد يعنى درجات بهرها برترى شما بآنست كه كشتگان شما در رصد
نعيم اند و از ان ايشان در قعر جحيم يا مقام شما درجات عاليه خواهد بود و از ان ايشان درك الاسفل و حقيقت آنست كه اين
بشارت بوده مر مؤمنانرا بعلو و غلبه يعنى شما منصور و غالب خواهيد شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد گرويدگان بوعد
كه حق فرموده كه وان جندنا لهم الغالبون إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسيد جراحتى و زخمى فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستى كه
رسيده است گروه كفاررا روز بدر قَرْحٌ زخمى و المى مِثْلُهُ مثل قرح و جرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و اين روزها كه مدار زندگانى بر آنست
نُدَاوِلُهَا ميگردانيم آنرا بَيْنَ النَّاسِ ميان مردمان روزى بدولت و عشرت گذرد و روزى بمحنت و نكبت فيوما علينا ويوما لنا
و اين مداوله براى آنست تا پند گيرند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و براى آنكه ببيند خداى يا بداند اولياء او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا كه بدو
گرويده اند وَيَتَّخِذَ و براى آنكه فرا گيرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما گواهان يعنى گواه يكديگر باشيد كه در معركهٔ جهاد كدام جان فدا كرده
و كه روى بگريز آورده وَاللَّهُ و خداى لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نميدارد ستمكارانرا كه مشركانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فايدهٔ ديگر
در مداوله آنست كه پاك گرداند خداى الَّذِينَ آمَنُوا مر مؤمنانرا از گناه چه بلاها كه باهل ايمان برسد مكفر ذنوب ايشانست
وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و ديگر آنكه در نقصان افكند و هلاك سازد كافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آيا پنداريد أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنكه در آييد
ببهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نديد خداى الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنها را كه جهاد كردند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و نديد شكيبايانرا
بر فرمان رسول يا صابرانرا بر هجوم مصايب و وقوع نوايب ملخص سخن آنست كه بى محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسيد
بلبلى كو ستم خار تحمل نكند • بهتر آنست كه ديگر سخن گل نكند • وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستى كه شما بوديد كه از روى اشتياق لقاى
الهى تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزوى برديد مرگ را يعنى شهادت را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پيش از آنكه مشاهده كنيد اسباب آنرا كه حرب است
فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقيق بديديد آنچه ميطلبيديد از مقاتلهٔ كفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنكه شما مى نگريستيد ببرادران
و برادران شما كه مقتول ميشدند يا نظر ميكرديد در پيغمبر صلى الله عليه وسلم و او را تنها گذاشته در خلاص خود ميكوشيديد
آورده اند كه چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم زخم خورده در ميان كشتگان نهان شد ابليس لعين صداى الا
ان محمدا قد قتل در ميان خاص و عام افكند قومى از ضعفاى اهل اسلام خواستند كه بجمع عبد الله ابى بوده التماس كنند كه
از ابو سفيان براى ايشان خط امان بستانند و قومى ديگر بگريختند و بعد از آنكه آنحضرت منهزمانرا ملامت ميكرد كه چرا فرار
بر قرار اختيار كرديد و پشت بر ميدان كارزار آورديد ايشان زبان عذر گشوده گفتند كه ما آوازهٔ قتل تو شنوديم
روزگار بر ما شوريده شد و از غايت ترس بگريختيم حضرت عزت دفع عذر ايشانرا آيه فرستاد كه وَمَا مُحَمَّدٌ و نيست محمد بندهٔ
ستوده إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پيش من قَدْ خَلَتْ بدرستى كه بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پيش از وى فرستادگان
أَفَإِنْ مَاتَ آيا اگر بميرد اين پيغمبر أَوْ قُتِلَ يا كشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز ميگرديد شما عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاى خود يعنى ترك
جهاد ميكنيد يا مرتد ميشويد وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ و هركه برگردد و به پس باز رود بارتداد يا ترك جهاد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس زيان
نرساند بدان برگشتن خود خدايرا شَيْئًا چيزى زيرا كه ورود مضار و منافع برو روا نيست وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ و زود باشد كه
خداى جزا دهد مر سپاس دارندگانرا وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هيچ نفسى را أَنْ تَمُوتَ آنكه بميرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشيت خداى

و فرمان او و نوشته است خداى اين حكم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنى زمان او پيدا كرده شده كه كس پيش از آن نميرد
و از ان نيز در نگذرد و درين آيه تحريض مسلمانانست بر جهاد و دلير ساختن ايشان در معركهٔ مقاتله با اهل عناد چه هركه
داند كه عمر او مقرر و اجل او مقدر است هرآينه دلير خواهد شد در مبارزت معارك و شروع در مهالك و مرتضى علي را
رضى الله عنه درين معنى دو بيتست شعر أَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرّ • يَوْمَ لَا يُقْدَرُ أَمْ يَوْمَ قُدِرْ •
يَوْمَ لَمْ يُقْدَرْ لَا يَأْتِ الْأَجَلُ • يَوْمَ قَدْ قُدِّرَ لَا يُغْنِي الْحَذَرْ • دو روز حذر كردنت از مرگ روا نيست
روزى كه قضا باشد و روزى كه قضا نيست • روزى كه قضا باشد كوشش نكند سود • روزى كه قضا نيست در و مرگ روا نيست
وَمَنْ يُرِدْ و هركه خواهد بجهادى كه ميكند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش اين جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهيم اورا از دنيا آنچه مقدر
كرده ايم وَمَنْ يُرِدْ و هركه خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزاى آن جهانى نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهيم اورا آنچه خواهد آرزو
برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد كه ما پاداش دهيم شكرگويندگانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ
و چند از پيغمبران يعنى بسيار پيغمبر كه در راه حق قَاتَلَ كارزار كرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ و با او بودند سپاه فراوان ربى
نام سپاهيست كه كم از ده هزار نباشد و در عين المعانى گويد ده هزار يا ربى بمعنى ربانى است يعنى فقها و علما و حكما و تقيا
با پيغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستى نورزيدند اين پيغمبران و اصحاب ايشان لِمَا أَصَابَهُمْ بآنچه بديشان رسيد از محنتها
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با كفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعيف نگشتند از بسيارى حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنى نكردند
با دشمنان تعريض منهزمانست و آنها كه التجا بابن ابى نموده از ابو سفيان خط امان ميطلبيدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
و خداى دوست ميدارد صبر كنندگانرا بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربيان بعد از قتل نبى ايشان اگر واقع شده
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنكه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا اى پروردگار ما بيامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را كه سبب منع نصرت و قتل
صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و در گذر از حد در گذشتن ما را فِي أَمْرِنَا در كار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار
قدمهاى ما را در وقت مقاتله با اعداء دين وَانْصُرْنَا و يارى ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرويدگان
فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خداى ايشانرا ببركت دعا و استغفار يا بسبب صبر بر مقاتله كفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش اين عالم
يعنى نصرت بر دشمن و يافتن غنايم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و ديگر عطا كرد ايشانرا نيكويى پاداش آن عالم يعنى نعيم بهشت
يا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خداى دوست دارد نيكوكارانرا يعنى صابرانرا و نزد محققان ثواب دنيا و آخرت
اعراض است از هر دو و توجه بآفريدگار هر دو ع من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروه
گرويدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان بريد كافرانرا آيه در شان جمعيست كه از ابو سفيان طلب امان ميكردند
در كشاف آورده كه منافقان مؤمنانرا ميگفتند اين زمان پيغمبر كشته شد و رايت دولت كفار استعلا يافت شما را ديگر
باره بدين خود رجوع بايد كرد حق تعالى ميفرمايد كه اگر بفرمان منافقان كار كنيد يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ
بر پاشنهاى شما يعنى بكفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس بازگرديد شما خَاسِرِينَ زيانزدگان در هر دو سراى بى فرمان
دشمنان ميبريد بَلِ اللَّهُ بلكه خداى مَوْلَاكُمْ يار و دوستدار و مددكار شماست پس با كفار دوستى مكنيد و نصرت از
غير حق مجوييد وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خداى بهترين يارى كنندگانست سَنُلْقِي زود باشد كه در افكنيم فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهاى كافران الرُّعْبَ ترس و بيم را خداى تعالى بيم در دو ناحيه ترس در دل كفار افكند كه با وجود ظفر
و غلبه بى جهتى ترك قتال گرفته باز گشتند و القاء رعب در دل ايشان بچه جهت بود بِمَا أَشْرَكُوا بآنكه ايشان شرك آوردند
بِاللَّهِ بخداى و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچيزرا كه نفرستاده است خداى بِهِ باشراك آن سُلْطَانًا حجتى و برهانى تا ايشانرا

عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى
الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را
در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا اگر صبر میکردند مظفر می بودند و چون بی صبری کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطن پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن
انکار کردند ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام
که می کشتید کافران را از روی شتاب بِإِذْنِهِ بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او و در اول روز ظفر شما را بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ
تا آنگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید بر امیر خود
عبد الله بن جبیر و ترک مرکز کرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه
شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ از شما مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه
بودند که پای از حزم امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ و از شما هست مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ
آنکس که خواهد رستکاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت
چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و روی شما را گردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که
عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانید وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خداوند تعالی
خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام
که دور میرفتید در هزیمت یا بر بالای کوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یکی از مردمان
یا نمی نگریستید بیکی که آن رسولست صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و رسول شما را میخواند فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما
و میگفت الی الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی
بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد
شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نگردید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است
از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ پس فرستاد خدای بر شما از پس اندوه و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامی
و آن چه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَى می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی
بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران
و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس قوت
ایشان بود و دفع کلال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظنی ناراست و ناسزا
ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار
یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر
نشد و قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری
نیست گفتیم از مدینه بیرون نروید سخن ما قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدای راست

و بفرمان اوست يُخْفُونَ پنهان میسازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود از شکوک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه
آشکارا نمی توانند کرد لَكَ برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات
فاسده ایشان يَقُولُونَ در خلوت با یکدیگر لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر
دین ما برحق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت ما را نمی یافت قُلْ
لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمیخواستید که یاران ما بیرون آیند لَبَرَزَ الَّذِينَ
هر آینه بیرون می آمدند از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَى مَضَاجِعِهِمْ
بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است
بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میکند که بعد از حزن غمی و المی که داشتید امنی
و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در
سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاک گرداند و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیات و عزایم
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از اسرار و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هر آینه آنکسان
که روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آوردند دو گروه یعنی مسلمانان
و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و در آن
می بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشآمت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ بدرستی که
خدای درگذرانید عَنْهُمْ از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است حَلِيمٌ
بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ كَفَرُوا
مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذَا ضَرَبُوا
فِي الْأَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی
لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی
در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا گرداند خدای ذَلِكَ آن مخالفت شما را یا گمان
ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی در دلهای ایشان وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میسازد
نه حذر و تدبیر وَيُمِيتُ و او میمیراند نه سفر و حرب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای گروهی کان از صبر و ثبات
بَصِيرٌ بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید بر خشنودی خدای
بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزشی از خدای تعالی وَرَحْمَةٌ و بخششی از و خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند
از مال دنیا و حفص بغیبت خواند یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را بهتر است از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع
غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی
خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید عرفا گفته اند که اگر مرگ در یابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و
هوا یا شهید کردید بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید
و از اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله
کو مرا در صحرا هراسم ٭ کان راه بتست می شناسم
سر کان بره تو پایمالست ٭ شایسته افسر وصالست
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ پس بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق سبحانه
لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت

با ایشان تغلیظ وتشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی ولوازم خوش خویی نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که
نرم سخنی ونیکوخویی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا واکر می بودی تو درشت خوی یا سخت کوی یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ
سخت دل ونامهربان لَانْفَضُّوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو وبا تو نیارمیدندی فَاعْفُ
عَنْهُمْ پس در کذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وآمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای
حقوق من ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ومشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکم جزم صادر نشده
کلبی رحمه الله کوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه ومقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از
مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل برخدای کن نه بر مشاورت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝ دوست میدارد
توکل کنندکان را متوکل حقیقی کسی که از غیر حق نترسد وجز بخدا امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اکر شما را خدای نصرت دهد
چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ واکر فرو کذارد شما را چنانچه در جنک
احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو کذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ وبر کرم خدای
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ باید که توکل کنند باوردارندکان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ ونباشد وسزاوار نبود مر پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ آنکه
خیانت کند در غنیمت بعضی اقویای صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست می نمودند که ما را از غنیمت که می‌افتد زیاده از
حصه ضعفا چیزی ده این آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست وکویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفه سرخ رنک کم شد
جمعی سفیه کلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله وسلامه علیه کردند حق تعالی ذمه حبیب خود را
خصوصا وذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری کردانید وفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرد ونکند وَمَنْ يَغْلُلْ
وهر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بانکاه آنچه در ان خیانت کرده است یا بیارد آن چیزی را که در ان خیانت کرده
بر کردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وعلی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اکر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی
بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورده آنحضرت قبول نکرد
وفرمود که نکاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در ان روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده
باشد از خیر وشر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ وایشان ستم دیده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پی روی کند رِضْوَانَ اللَّهِ
خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز کردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت
وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وجای او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝ وبد جای بازکشتن است دوزخ هُمْ انبیا واهل امانت که تابع رضوان
حق اند دَرَجَاتٌ خداوند پایهای بلنداند یا مر ایشان راست درجها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست
بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ بانچه میکنند مردمان از امانت داری وخیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر اینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بکرویدکان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ
میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ وپاک میکرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت
برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میکیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بپاکی ایشان کواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ ومی آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ وحدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا وبدرستی که بودند همه
مردمان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ در کمراهی هویدا وظاهر نه حق را میدانستند ونه از باطل دوری
می توانستند تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق کرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرکاه که
بشما رسد مُصِيبَةٌ نابایستی از هزیمت وقتل وجراحت از اعادی وحال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ رسیده بودید از ایشان مِثْلَيْهَا

دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران در روز بدر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند وشما در بدر هفتاد تن را کشته
بودید وهفتاد تن را اسیر کرده با وجود این قُلْتُمْ کفتید از روی جزع أَنَّى هَذَا این از کجا بما رسید وما مسلمانانیم و پیغمبر
در میان ماست قُلْ هُوَ بکو این که شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید واز مدینه
بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح وغنیمت
وقتل وهزیمت قَدِيرٌ ۝ تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ وآنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روز
که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خدای وبقضا وقدر وتقدیر او بود وَلِيَعْلَمَ
الْمُؤْمِنِينَ وتا به بیند خدای ثبات مؤمنان را وظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وتا اظهار کند خصومت آنان را که
نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ وکفتند مر ابن ابی واصحاب او را در وقت بازکشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیایید واز حرب
باز مکردید وبجهت تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر بیکانکان را که
داعیه قتل وغارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا کفتند که اکر ما مراسم حرب میدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه
متابعت میکردیم شما را یا اکر دانیم که آنجا جنک خواهد بود می آییم اما جنک واقع نخواهد شد ومحمد با اقربای خود صلح خواهد کرد
هُمْ این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن روز که این سخن کفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل
کفر اقرب بودند در یاری دادن که با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میکویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در
دلهای ایشان یا آنکه بزبان میکفتند که حرب نخواهد بود ودر دلهای ایشان آن بود که جنک واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای
داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ ۝ بآنچه منافقان می پوشند از حقد وعداوت ومکیدت وحسد الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی
جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ کفتند از برای امثال خود یا اقربا وهم نسبان خود که در احد شهید شده بودند
وَقَعَدُوا وحال آنکه این کویندکان نشسته بودند در خانهای خود وباز ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اکر فرمان بردار
آن برادران ما مارا در انصراف از راه وسکون در مساکن خود مَا قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بکو ای محمد
اختیار مرک بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرک را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝
اکر هستید راست کویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در ان روز که منافقان این سخن کفتند هفتاد تن از ایشان را
مرک رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ ومپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا
که ایشان مردکانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صحابه را کفت که چون برادران
شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند
وبر شاخهای طوبی آشیانه سازند واز جویبار فردوس آب خورند وبوقت استراحت میل ایشان بقنادیل زرین باشد
در پایه عرش آویخته وایشان میکویند خداوندا خبر ده یاران وبرادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد
واجتهاد زیادت کردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی الله عنهما
از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیکر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه
رفته که آمدکان از رجوع ممنوع باشند کفت پس بارخدایا از سعادت حال ونعمت لایزال که مرا داده یاران را خبرکن آیه
نازل شد که شهدا را مرده مپندار بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندکانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار خود بدان معنی که هر سال
ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا نمی شویند ایشان را چون سایر مردکان یا در سلام زایر میکنند
زندکان يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیز که عطا کرده است

خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطایی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که
چون جواهر قدسیه را بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر کردانند نقوش ایشان شاد
بآنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام
وصال و مستغرق شدن تا از نظر بجمال وجه کریم نمی‌تواند بود مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را بمکر آنجا فکنم
وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنانکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بدیشان
مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال
اخرویهٔ اخلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد
آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ و نباشد که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی می‌نمایند
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل
آنچه زاید بر آن به بنده ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ ضایع نکند مزد کار
مؤمنان موحد مجاهد را الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای و رسول را
وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه وسلم آخر همان روز که
شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ احد حاضر
نبوده بدین غزو بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر ایشان
مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز
وانکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می‌ستاید آنها را که اجابت امر خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا پس از آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ
رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانی را که نیکویی کردند مِنْهُمْ از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از
غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ مزدی بسیار و بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از
رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد تا که خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد
آمد و کفتند هراسی در دل ایشان افتاده از روحا روی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافلهٔ تجار یا طایفهٔ از اعراب بادیه را که
متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار نمودند که محمد و یاران را هر جا بینید از ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته
باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را خواسته می‌آیند آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده
بفرمودهٔ ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافته هیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت
بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ کفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ
بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا بدرستی که جمع شده اند و متفق الکلمه کشته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید
از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد این سخن مؤمنان را إِيمَانًا تصدیق و یقین
در کار خود تازه تر شدند وَقَالُوا و کفتند حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
و نیکو کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده
آورده اند که در روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب
او بگویید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر

اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم به یثرب آمده هر چند مقدمات تخویف
آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد در جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود و حضرت با صحاب
احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف نموده و بازارها قایم کشت و در معامله
سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حق سبحانه این آیتها فرستاد و برین تقدیر آن ناس که
در آیه سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمه حال مؤمنان
اینست که فَانْقَلَبُوا پس باز کشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثواب
لا کلام مِنَ اللَّهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسیده مر ایشان را مکروهی
از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت نفس و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پی روی کردند خشنودی خدا را
بفرمان برداری رسول وَاللَّهُ و خدای ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝ خداوند فضل بزرگ است بر جمع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا ذَلِكُمُ
الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می‌ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب
یا اهل قافله یا نعیم میکفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی کردان شوند و آن
صورت سبب شکست کار مسلمانان کردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید
از من در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ اکر هستید شما تصدیق کنندکان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ
و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می‌شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که
از جنگ احد تخلف ورزیدند و ترا فرو کذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرکز زیان نرسانند خدا را
یعنی دوستان خدا را شَيْئًا چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نکرداند مر ایشان را یعنی
ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهانی وَلَهُمْ و مر این مسارعان را عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذاب بزرگ است یعنی بسیار
و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْإِيمَانِ با ایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرکز
زیان نکنند خدای را شَيْئًا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان خواهد عاید کردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و مر ایشان راست
عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنکسانی که کافرانند از یهود و نصاری
و مشرکان و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ که آنچه ما مهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ جز این نیست که
ما درنگ میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند کناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ خدای بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بکذارد مؤمنان را
عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان آشکارا بلکه صراف حکمت الهی
نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلودهٔ نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی
مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعداء دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار
مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی بر سید عالم صلی الله علیه وسلم معلوم کردد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله
مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که امت را بصورت و حلیت
بمن نمودند بهمان شابه که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام
قبول کنند و کدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر میکفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالت دل
متزلزل ما غافلست اکر راست میکوید کو علی التعیین با ما بکو که کدام مخلص و کدام منافق است آیه آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ

وچنان نیست که خدای مطلع کرداند شما را ای منافقان عَلَی الْغَیْبِ بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ
یَجْتَبِی ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِنْ رُسُلِهِ از فرستادگان خود مَنْ یَشَآءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان ایمان
بگروید بِاللّٰهِ بخدای بران وجه که او منفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و نفی
خطاب با کفار و منافقان باشد وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق
فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ پس مر شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ و نه پندارند آنانکه از دنائت همت یَبْخَلُونَ بخیلی میکنند
بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بدانچه خدای از مال دنیا بایشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَیْرًا لَهُمْ که آن بخل بهتر است
مر ایشانرا بَلْ نه چنین است هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق
شداید و اهوال سَیُطَوَّقُونَ زود باشد که گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة
ندادند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده
و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند مال او را روز قیامت بصورت ماری بزرگ که از بسیاری
زهر موی او بر سر نمانده باشد و دو نقطهٔ سیاه بر زبر چشمهای او آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات است پس
آن مار بیاید و طوق گردن او شود هر دو کنارهٔ روی وی و دهان او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده گوید انا مالک
انا کنزک من آن مال توام که در دنیا بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میافکندی
گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم • مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست • وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مِیرَاثُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان
او را مسلم ماند که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ • محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزیرا گویند که بملک کسی
درآید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتست
در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست و لله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت
بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتیست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری
بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد • ای آنکه بخل کیسه را بند کنی • خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خداست صرف کن در ره او • امساک بمال دیگری چند کنی • وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق
و امساک خَبِیرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا سخن آنها را که گفتند إِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ
بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِیَآءُ و ما توانگرانیم چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَکْتُبُ زود
باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِیَآءَ
و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبرانرا بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما میگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از
قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذٰلِکَ این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ بسبب چیزیست که
از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل
و امثال آن وَأَنَّ اللّٰهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون
شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِینَ قَالُوا دیگر بشنید قول آنانرا که گفتند إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَیْنَا بدرستی که
خدای عهد کرده و فرمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده را

حَتّٰی یَأْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْکُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود
آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج
بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بی دود
مهیب از آسمان فرود آمدی و قربانی بخوردی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریه مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید
که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا بدین آیه الزام میکند که قُلْ قَدْ جَآءَکُمْ بگو بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی
فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِی قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند
بدان نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید
ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب
قربان می باید کرد فَإِنْ کَذَّبُوکَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فَقَدْ کُذِّبَ بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِکَ فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان جَآءُوا بِالْبَیِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزها
ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ ناجع و احکام شرعیه وَالْکِتَابِ الْمُنِیرِ و کتابی روشن کنندهٔ حلال و حرام کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
هر نفسی چشندهٔ مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ
و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا
دور کردند از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَیٰوةُ
الدُّنْیَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه کرده که خریدنده
دران غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیی مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد
در دیدهٔ اعتبار خوابیست • بر رهگذر اجل سرابیست • ایمن منشین بگرم و سردش • مشغول مشو بسبز و زردش
لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِی أَمْوَالِکُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه
دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش
تعذیب و تهدید میسوختند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان و تلف
وَأَنْفُسِکُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ
از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا و دیگر می شنوید از آنها
که شرک آورده اند أَذًی کَثِیرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم بنسبت
خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذٰلِکَ
پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارهای دینست و درستی نشانهای آن یا از حقایق
ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای مِیثَاقَ الَّذِینَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْکِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا
توریة و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان
کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه و سلم وَلَا تَکْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را و حفص در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی
میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمانرا وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ
از پس پشت خود این کلمه مثلثست در علم اللغات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا
قَلِیلًا بهای اندک را و آن مأکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُونَ

پس به چیزیست که میخورند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنان را که شاد
می باشند بما اتوا بآنچه آمدند یعنی آنچه کردند از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا و اینها دوست میدارند که ستوده
شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته
بنوعی دیگر جواب آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیهٔ استحسان نیز بوده
این آیه نازل شد یا در شان منافقانی است که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار کشوده توقع تحسین
داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار ای نبی و مؤمنان ایشان را بمفازة که اهل رستن اند من العذاب از عذاب قیامت
یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم ⊙ و مر ایشان راست عذابی دردناک در روز رستخیز
ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله و خدای علی کل شیء بر همه چیزها از مثوبت
ابرار و عقوبت اشرار قدیر ⊙ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزهٔ موسی علیه السلام چه بود ایشان
حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سوال کردند ایشان از احیای موتی
و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت مآب آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو
بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یکانگی معبود تو بدانیم حق سبحانه این آیه فرستاد که اگر شما طالب
آیه وحدانیت اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است والارض و در آفرینش زمین و آنچه
بروی است واختلاف اللیل والنهار و در آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت
لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب ⊙ مر خداوندان خرد را که
عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الذین یاد آنان اولوا الالباب
آنانند که از روی خلوص یذکرون الله یاد میکنند خدای را قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی
جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر خواند و پیوسته در دریای محبتش که
من احب شیئا اکثر ذکره مستغرق   شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست ، بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست
یا مراد از ذکر نماز است که برین هیات سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند
بر قدرت قیام که قوام قدرت معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصور
نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جان اند قیاما در حالتی که قایم اند یعنی متوجه امر الهی وقعودا
و قاعد اند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم و بر جانب اند از ارتکاب مناهی یا قایمند بر آستانهٔ خدمت و قاعد اند بر بساط
قربت و علی جنوبهم و آسوده کانند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار وهم و غرور خیال   حجاب کثرت از هم بر دریده
بخلوتگاه وحدت آرمیده ، ره وهم و خرد بر خویش بسته ، بحق پیوسته و از خویش رسته ، ویتفکرون
و اندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه
نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود
بزبان نیاز گویند ربنا ما خلقت هذا ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفرینش
باطل یا خلق کرده آنرا بعبث و هزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت
لطف خود عذاب النار ⊙ از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار

هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته پس بدرستی که او را خوار کردی یعنی بعقوبت وما للظالمین و نیست
مر ستمکاران را از مشرکان و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار ⊙ هیچ یکی یاری که عذاب از ایشان دفع سازند
ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم نداء ندا زننده را که باشکارا ینادی للایمان میخواند
خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن و این عامتر است چه بسیار کسی دعوت رسول الله صلوات الله
وسلامه علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنوند که بزبان بیان ندا میزند ان آمنوا بربکم برین وجه که بگروید
به پروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز
گناهان ما را مراد کبایر است یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد
صغایر است یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار ⊙ با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و بصلاح
آرنده کار ما وآتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است
یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آن آمرزشی که میطلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند
چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات و چنانچه ابرهیم علیه السلام فرمود رب اغفر
لی ولوالدی وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر کردی که واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة
و رسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد ⊙ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل
میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و چهار خلیفه بزرگوارش رضی الله عنهم
بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مرتبهٔ شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در
مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق صدق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا
ذو النورین در مرتبهٔ رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از سر همت دوی بطلب موعودات کرد که ربنا
وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسید و پروانهٔ رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که
فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را ربهم پروردگار ایشان بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نکردم عمل
عامل منکم عمل هیچ عمل کنندهٔ را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردم که
هر عاملی را اجر نیست این چگونه باشد مردان مهاجر را مناقب بسیار یاد کرده و مهاجرات را از آن نصیبی از زنانی نفرموده این
آیه فرود آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما از برخی
یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنست که شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد
برد ذکورت و انوثت را در آن دخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا
من دیارهم و بیرون کرده شدند از سراها و منزلهای خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند
واوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که
او را بسبب اموال میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد و این عامهٔ مهاجران اند
لاکفرن عنهم هر آینه در گذارم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنات تجری
ببوستانها که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثوابا پاداشی
من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافهٔ ثواب بعندیت و تقیید
باسم الله که دال است بر ذات با مجموع صفات نشانهٔ تعظیم ثوابست والله عنده حسن الثواب ⊙ و خداست که نیکوی پاداش

و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بحسرت میکذرانیدند
در خاطر ایشان کذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلی
ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در و بیشان امت اند لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن
کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندکست و زود زایل شود ثم
پس آنکه که بآخرت روند مأویهم جهنم بازکشت ایشان دوزخ باشد و بئس المهاد و بدا آرامکاهیست دوزخ
لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عقاب پروردکار خود و بمتاع دنیی مغرور نکشتند لهم جنات مر ایشانرا
بوستانهاست بران وجه که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر قصور آن یا درپای درختان آن جویها از آب و شیر
و می و انکبین خالدین فیها جاوید باشند در آن بوستانها نزلا در حالتی که این بهشتها پیشکشی باشد من عند الله از نزدیک
خدای نزل آنرا کویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او بود
نظم
و هرکاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد
توای ناصح سوی باغ بهشتم میکنی دعوت • نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم
و ما عند الله و آنچه نزدیک
خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع فانی و ان من اهل الکتاب و هر اینه از
اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست که میکرود بالله بخدای و ما انزل الیکم و آنچه بر شما نازل شده که قرآنست و ما انزل الیهم
و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین
لله در حالتی که ترسکارانند یا متواضعانند مر خدایرا لا یشترون بدل نمیکنند بآیات الله باحکام توریة یا نعت پیغمبر
ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اولئک آن کروه مؤمن خاشع ستدین لهم اجرهم مر ایشانرا مزد
مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است
بآسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد
با اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا تمام طاعات را شامل باشد و صابروا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان
و قدم استوار دارید در میدان محاربه و رابطوا و سلاحها و آماده باشید در مقاتله اعداء الله مرابطه آنست که لشکر
مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا اذی کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار
نماز است بعد از نمازی و اتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستکار شوید
محققان کفته اند صبر کنید بمجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمایید در مراقبه قلوب بعد الله تسلیم
در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی الله و تقوی ورزید
بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز کردید ببقا از فنا
نظم
کر بقا خواهی فنا شو کز فنا • کمترین چیزی که می‌زاید بقاست
بدولت بقاء بالله

سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا ربکم بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردکار خود الذی آن آفریدکاری که بمحض
قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام

و خلق منها و بیافرید از آن تن تنها زوجها جفت ویرا که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید
و بث و پراکنده کرد و ظاهر کردانید منهما از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء
و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت
از یکدیکر تساءلون حاجت میطلبید و سوکند بر یکدیکر میدهید به بآن خدای و الارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیکر
بمهربانی پیوند کنید ان الله بدرستی که خدای کان هست و بود و باشد علیکم رقیبا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال
و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نکهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عمل
بر ناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد
نظم
هر که موقن بود بآنکه خدای • حاضر و ناظر است در همه جای • در دو دیوار و حاجب و در نیست
در دیدن خدای حجاب • در پس پردهای تو بر تو • کی تواند مخالفت با او • و آتوا الیتامی و بدهید مر
یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که
اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه کوسفند لاغر خود را در رمه ایشان سر داده بعوض کوسفندی
فربه میکرفتند و میکفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب
بمال پاک خود یعنی فرا مکیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که بنسبت شما طیب است
و لا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشانرا الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن
با خیانت در آن کان هست نزدیک خدای حوبا کبیرا کناهی بزرک این آیه در شان یکی از غطفان نازل شده که برادر وی
وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومة اموال او را متصرف شد چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال خود از
عم طلب نموده در ادای آن تعلل میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبویه افتاد و این آیه فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ
بالله من الحوب الکبیر بر زبان راند تمام مال تسلیم برادرزاده نمود و ان خفتم و اکر می ترسید یا میدانید الا تقسطوا
آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که آیه در شان
کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و بولایت تصرف در مال آن صغیره داشت میخواست که او را در عقد نکاح آرد و حق
خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو کذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد
آیه فرود آمد که اکر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور ید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب
لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دو کانه و ثلاث و سه کانه و رباع و چهار کانه نکاح مختار دارید
از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اکر ترسید یا دانید الا تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید
میان زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا سریه کیرید یعنی جاریه که مالک آنست ایمانکم دستهای شما
یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا تسری ادنی نزدیکتر است الا تعولوا بآنکه میل
ننمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید و آتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن
کابینهای ایشانرا در حالتی که هست آنها نحلة هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان طبن لکم
پس اکر این زنان خوش خوی باشند و ببخشند مر شما را و بکذرند عن شیء از چیزی منه از کابین نفسا از جهت نفس یعنی
بطیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا سازکار مریئا خوشکوار در مدارک آورده که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی کناهی نبود و مری آنکه با وی درد و رنج
نباشد و لا تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان و کم خردان اموالکم مالهای خود را خطاب با اولیاء است و سفها زنان و یتامی‌اند

واضافهٔ مال بدیشان جهت تصرف ایشانست در ان بحق ولایت **الّتی جَعَلَ اللهُ** آن مالها که کردانیده است خدای **لَکُمْ قِیَامًا** برای شما
سبب قیام معیشت دنیا و رابطهٔ انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات
وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید **فِیهَا** در ان مالها بقدر کفاف ایشان **وَاکْسُوهُمْ** و بپوشانید
و جامه دهید ایشانرا بقدر حال **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگویید بعد از منع مال مر ایشانرا **قَوْلًا مَعْرُوفًا** سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد
گویید که این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنانرا نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد
وَابْتَلُوا الْیَتَامَی و بیازمایید یتیمانرا اگر مراهق اند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج
و ترتیب امور خانه **حَتَّی إِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ** تا آن وقت که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است **فَإِنْ آنَسْتُمْ** پس اگر دیدید
و دریافتید بعد از بلوغ **مِنْهُمْ رُشْدًا** از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال **فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ** پس بدهید
بدیشان **أَمْوَالَهُمْ** مالهای ایشانرا که در دست شما بود **وَلَا تَأْکُلُوهَا** و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید **إِسْرَافًا**
از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از انکه قاضی فرض کرده باشد **وَبِدَارًا** و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه
شتافتن و پیشی گرفتن **أَنْ یَکْبَرُوا** از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند
و مال از شما باز ستانند **وَمَنْ کَانَ غَنِیًّا** و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر **فَلْیَسْتَعْفِفْ** پس باید که از مال یتیم دست باز دارد
و عفت و خویشتن داری بجای آرد **وَمَنْ کَانَ** و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست **فَقِیرًا** درویش و محتاج
فَلْیَأْکُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقداری که اجرة سعی اوست
فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید **إِلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ** به یتیمان مالهای ایشانرا **فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ** پس گواه گیرید بر اقرار
ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید **وَکَفَی بِاللهِ** و بسنده است خدای **حَسِیبًا** گواه بندگان یا جزا دهنده
بر اعمال ایشان یا حساب کنندهٔ همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را مطلقا و اطفال
خردسال را میراث نمی دادند و میگفتند مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف
تواند آورد چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بمدینه هجرت فرمود و طریق میراث بر همین قانون مستمر بود
تا درین که ام کجه بجناب نبوت آمد فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر
دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او بحیطهٔ تصرف آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم و فانی گذاشته حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند
طریق پیدا را و اجداد را دونق دهند آیه آمد که **لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ** مردانرا اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره ایست **مِمَّا**
تَرَکَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر **وَالْأَقْرَبُونَ** و خویشاوندان نزدیک **وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ** و مر زنانرا نیز
حصه هست **مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** از انچه والدین و اقارب بگذارند **مِمَّا قَلَّ مِنْهُ** از انچه کم باشد از مال گذاشته
أَوْ کَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان **نَصِیبًا** بهره **مَفْرُوضًا** باندازهٔ پیدا کرده **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ**
و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث **أُولُوا الْقُرْبَی** خویشانی که میراث نمی برند **وَالْیَتَامَی** و یتیمان که بیگانه باشند
وَالْمَسَاکِینُ و درویشان و محتاجان **فَارْزُقُوهُمْ** پس بدهید ایشانرا چیزی **مِنْهُ** از انچه مقسوم میکردید تا دل ایشان
خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و با یه
مواریث و وصایا منسوخ شد **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگویید این جماعت را **قَوْلًا مَعْرُوفًا** سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان
شود **وَلْیَخْشَ الَّذِینَ** و باید که بترسند آنانکه **لَوْ تَرَکُوا** اگر بگذارند **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس مرگ خویش **ذُرِّیَّةً ضِعَافًا** فرزندان عاجز

وضعیف **خَافُوا عَلَیْهِمْ** بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن یعنی و شر باید با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان
که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد و عاجز
باشد و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در ایند حرمان ایشان جایز هست یا نی و هر اینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم
خواهد فرمود پس آنچه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جایز نشمارند مصرع میسند بکس آنچه بخود نپسندی
فَلْیَتَّقُوا اللهَ پس باید که از عذاب خدای تعالی بترسند **وَلْیَقُولُوا** و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت **قَوْلًا سَدِیدًا**
سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو **إِنَّ الَّذِینَ** بدرستی که آنانکه از روی جرأت **یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی**
میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمانرا **ظُلْمًا** از جهت بیداد و ستم **إِنَّمَا یَأْکُلُونَ** جز این نیست که میخورند **فِی بُطُونِهِمْ نَارًا**
در شکمهای خویش آتش یعنی آنچه موجب آتش است در انوار از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که حق سبحانه برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله
این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یأکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت
خورندهٔ مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که در درون او مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او
بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل مال یتیمانست پس بدین سخن حمل اکل بر ظاهر انسب است
وَسَیَصْلَوْنَ و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم خواند معنی اینست که زود در آیند
سَعِیرًا در آتشی افروخته **یُوصِیکُمُ اللهُ** امر میکند خدای شما را **فِی أَوْلَادِکُمْ** در کار فرزندان شما و مقادیر میراث
ایشان یا فریضه میکرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که **لِلذَّکَرِ** مر مردی را باشد **مِثْلُ حَظِّ**
الْأُنْثَیَیْنِ مانند بهرهٔ دو زن **فَإِنْ کُنَّ** پس اگر باشند اولاد میت **نِسَاءً** زنان خالص که با ایشان مردی نبود **فَوْقَ**
اثْنَتَیْنِ بالای دو **فَلَهُنَّ** پس مر ایشانرا باشد **ثُلُثَا مَا تَرَکَ** دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است **وَإِنْ کَانَتْ**
وَاحِدَةً و اگر باشد وارث یک دختر و بس **فَلَهَا النِّصْفُ** پس مر او راست نصفی از ترکه متوفی **وَلِأَبَوَیْهِ** و مر پدر و مادر
میت را **لِکُلِّ وَاحِدٍ** مر هر یکی را **مِنْهُمَا السُّدُسُ** از ایشان حصهٔ شش یکیست **مِمَّا تَرَکَ** از انچه گذاشته باشد **إِنْ کَانَ**
اگر باشد **لَهُ** مر آن متوفی را **وَلَدٌ** فرزندی خواه مرد و خواه زن **فَإِنْ لَمْ یَکُنْ** پس اگر نباشد **لَهُ وَلَدٌ** مر آن مرده را فرزندی
وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی همین پدر و مادر او **فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ** پس مادر او راست یک بهره از سه بهره از مال و چون حصه
وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است **فَإِنْ کَانَ لَهُ إِخْوَةٌ** پس اگر باشد مر این متوفی را
برادران پدر و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری **فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ** پس مادر میت را باشد شش یک
از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شد بدیشان میرسد **مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ** از پس وصیتی که **یُوصِی بِهَا**
وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم خواند و مدعی آنکه موصی میت است **أَوْ دَیْنٍ** یا بعد از ادای دینی که در ذمه
مورث باشد **آبَاؤُکُمْ** پدران شما **وَأَبْنَاؤُکُمْ** و پسران شما **لَا تَدْرُونَ** نمی دانید شما **أَیُّهُمْ** که کدام از ایشان **أَقْرَبُ** نزدیکتر
و بکار آینده تر **لَکُمْ** مر شما را **نَفْعًا** از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر شما را
در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث
و فرض کرد این **فَرِیضَةً** فرض کردنی **مِنَ اللهِ** ثابت از نزدیک خدای **إِنَّ اللهَ کَانَ** بدرستی که خدای هست **عَلِیمًا** دانا بمصالح
هر یک از ورثه **حَکِیمًا** حکم کننده در تقدیر سهام ایشان **وَلَکُمْ** و مر شما راست ای شوهران **نِصْفُ مَا تَرَکَ أَزْوَاجُکُمْ**
نیمهٔ آنچه ترکه گذارند زنان شما **إِنْ لَمْ یَکُنْ** اگر نباشد **لَهُنَّ وَلَدٌ** مر آن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما

وخواه از غیر شما خواه مونث خواه مذکر خواه صلبی وخواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هرچند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ
وَلَدٌ پس اگر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس مر شما راست حصه چهار یک مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند
زوجات شما و آن نصف یا ربع که حصهٔ شماست بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا
وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمهٔ ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنانراست چهار یک
مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذارید خواه زن یکی باش وخواه زیاده همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شمارا
فرزند فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ پس اگر باشد شمارا فرزندی بهر وجه که بود خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث
خواه از یشان وخواه از غیر ایشان فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر آن زنانراست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از
اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ
شما باشد وَإِنْ كَانَ واگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از و میراث میگیرند كَلَالَةً کسی که والدین واولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ
یا زنی بود کلاله وَلَهُ ومر این مرد را و زن نیز درین حکم داخلست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ
وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر وخواهر السُّدُسُ شش یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث
یکسانست فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه ذکور
وخواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث واین میراث
بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ
یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که
از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمهٔ وی چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ
نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بنیات شما در نفع وضرر حَلِيمٌ بردبارست
بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشانرا عفو فرماید تِلْكَ این احکام که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح
وقسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خداست که از آن در نباید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که فرمان برد
خدای و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانهایی که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که داخلان درین جنات جاوید باشند در آن وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
واین ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود رستگاری بزرگست وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که نافرمانی کند خدای
و رسول او را چون عیینة بن حصین فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر
مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از آن اندازها
که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتشی و چه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که
جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ ومر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ
مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح
یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت
طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشهٔ این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل بالغ از شما که مؤمنان باشند تا بر ایشان
گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید آن زنانرا و بند کنید
فِي الْبُيُوتِ در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشانرا در خانها

محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت یا استیفاء ارواح ایشان کند مرگ
أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص
یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه مستفسر
شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة وتغریب عام پس حکم این حدیث
امساک ببیوت منسوخ شد و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی دو مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانانید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش و ملامت
کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا
و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان و این حکم نیز بحکم جلد و نفی
منسوخ شد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان
إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور
نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی دمیاطی رحمه الله فرموده که
گناه مؤمن بجهل است یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار وی شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل
عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت می نمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت
یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت و پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش
از مرگ است اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه
بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله
وسلامه علیه فرمود که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ
معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود   غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش
هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش   فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ
توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا وهست خدای دانا بتوبهٔ تایبان حَكِيمًا حکم کننده با آنچه
تایب عقوبت باشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها
میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا موت قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من
تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبهٔ منافقانست و توبهٔ ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در
وقت معاینهٔ مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان قبول نیست زیرا که ایمان بأس است و آن سود نمیدارد
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم
برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد   آورده اند که رسم جاهلیت
چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجهٔ ازو باز ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث
داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان نکاحی که متوفی
مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی و مهر او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس
میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او بدین کس بردی و اگر آن زن

قبل از القاء ثوب برو با هل خود پیوستی و وارث زوج متوفی را برو دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی
تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبشه نام از وی باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبشه را تحت تصرف
در آورده با او معیشتی بطریق مضاده آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبشه صورت حال در حضرت رسالت
بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت
عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند
و گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبشه ما همه بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه
پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا یَحِلُّ لَکُمْ روا نیست شما را أَنْ
تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را کَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان و تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند
که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت جهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی وَلَا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند
خطاب که از زنان خود به تنگ آمده برای آنکه از مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید
زنان را محبوس مسازید و با زمدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بایشان داده اید از مهر
إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول و حفص بکسر یا میخواند یعنی
فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زنان بر تابند از صحبت مرد روا بود که
از و خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم
منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه
و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر
کنید بر آن فَعَسَى أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را وَیَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِیهِ
در آن چیز مکروه خَیْرًا کَثِیرًا نیکویی فراوان یعنی ثوابی عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از
صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَکَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَیْتُمْ
و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مالی بسیار بجهت کاوین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید
مِنْهُ از آنچه بدو داده اید شَیْئًا چیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا
مُبِینًا و بزهی ظاهر و گاهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست که شوهر مهری
که از برای آن زن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان
صریح است وَکَیْفَ و چگونه و بکدام وجه و چه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال آنکه رسیده است
بَعْضُکُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر و افضا کنایه از مباشرتست وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنْکُمْ از شما در وقت
عقد مِیثَاقًا غَلِیظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده کما استحللتم
فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آباء خود را نکاح میکرده اند حق سبحانه از آن
عمل نهی فرموده و گفت وَلَا تَنْکِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میاورید مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ
از زنان بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح
زن پدر کَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل

نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده
وَسَاءَ سَبِیلًا و بد راهی که این راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بآنست دوم قبح شرعی
و مقت عبارت از آنست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُکُمْ
نکاح مادران شما و این امومت عمومی دارد هر زنی که نسبت مهر بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر
پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم
وَبَنَاتُکُمْ و دختران شما این نیز عامست هر زنی که نسبتش بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده
در بنات داخلست وَأَخَوَاتُکُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست
پس خواهر عام باشد پدری و مادری و مادری و پدری یا وَعَمَّاتُکُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا با پدر پدر او
هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مهد نموده او عمهٔ آنکس است و اینجا نیز طرق ثلثه متصور است یعنی پدری
یا مادری یا مادری و پدری وَخَالَاتُکُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در
صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته خالهٔ آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ
و دختران برادر بهر وجه که اخوت ثابت گردد از وجوه ثلثه و بنات او و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور
شوند همان حکم دارد وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز هستا و لا اولاد
و بنات او و اولاد اولاد ایشانست هر چند پایان رود بتمام داخل بنات اخت اند وَأُمَّهَاتُکُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را
اللَّاتِی أَرْضَعْنَکُمْ آنها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر داده
کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه یا ام ولد
رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُکُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابتست و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله
بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِکُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه
از قبل مادر و پدر در نسبت و رضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُکُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ آن دختران که
در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
از آن زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا پس اگر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید
با ایشان این دخول کنایت از مباشرتست فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِکُمُ
و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِینَ مِنْ أَصْلَابِکُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خواندهٔ آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان
آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیه فرود آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده
باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیگر حرامست بر شما آنکه جمع کنید بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
مگر آنچه از پیش گذشته است یعنی قبل از نهی که آن معفو عنه است و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که
یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی
حلال بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای کَانَ غَفُورًا هست آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند
رَحِیمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان

لی بضاعتی را سرمایهٔ تمام است نظم سرمایهٔ عاصیان بیازار امید • غفران تو و رحمت لی غایت تست •

الجزء الخامس من اجزاء الثلثين

وَالْمُحْصَنَاتُ وحرام کرده شده است بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ
از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل کرده که در
حین از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب می‌شناختیم بقید اسیری
در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک
یمین بودند از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه این آیه نازل شد که
زنان کفار را اگرچه شوهر دارند اما چون بسببی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از
دار الحرب نه ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید
فرض خدای را در باب منکحات یا مصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ
و حلال کرده شد برای شما و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه وراء محرمات
مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده است چون نکاح مرأه بر عمهٔ او و بر خالهٔ او و بر خواهرزاده و برادرزادهٔ او
و نکاح مطلقهٔ ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزویج خامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب
فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم
باشند یعنی بنکاح در آرید و بکابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که با آن تزویج متعفف باشید یعنی دین
خود را با آن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر که برخورداری یافته‌اید
بِهِ مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض
ساخته چه مهر در مقابلهٔ استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و دوجانبید فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بِهِ با آن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد
یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر چیزی کم کند و مرد زیاده سازد و گفته‌اند
تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در
مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر کرا استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانایی و توانگری أَنْ يَنْكِحَ
الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک
آنست دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ و خدای داناتر است بگرویدن
شما و تفاضلی که میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ بعضی از شما که عبید و اما اند مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر اند یعنی همه شریکید در ایمان
با شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلم فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری
خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را
بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه در دادن و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که
این کنیزکان نگاه دارندهٔ فروج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان با آشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان
دوستان به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغهٔ
مجهول خواند و معنی آنست که جواری شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم
بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمهٔ آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد

بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب
کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زنا
عبید و اما رجم نیست ذَٰلِكَ این نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای آنکس است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه
در زنا افتد مِنْكُمْ از شما که عزب باشند وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را و باحتیاط
نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَحِيمٌ
مهربانست بر رخصت دادن بندگان در آن يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام
وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسانی که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد ابرهیم و اسمعیل اند
علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف
احکام و غفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درستکار و راست گفتار است
در هر چه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما
گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پی روی میکنند آرزوهای
نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ چون آیهٔ تحریم خواهرزاده و برادرزاده
نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عم و دختر خاله حلالست با آنکه عمه و خاله حرامند پس اگر خواهر حرام است
خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند آیه نازل شد که خدای میخواهد که
شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک گرداند
از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات
و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا نا توان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و گفته‌اند ضعف آدمی
آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را
از میل بدیشان باز دارد ندارد یا در سرا و ضرا و محنت و نعمت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که
با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال
او پیدا آید ضعفی که بر صفحهٔ حال وی کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیهٔ او بظلوم و جهول هم از این مقوله است
من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی • چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنهمه گرویدگان
لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب
و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور الغصه بناحق در اموال یکدیگر
تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان
از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان
هند که خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات می‌افکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل
شما شود و اهل تحقیق گفته‌اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوا یا بمباشرت اعمال که
موجب سخط ربانی است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای امت محمد رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که

سیفرها یا از غایت رحمت است وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ وهر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدّی
وتجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتش مراد آتش دوزخست
وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا سهل و آسان إِن تَجْتَنِبُوا اگر یک طرف شوید و پهلو
تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ درگذرانیم و عفو کنیم
عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُم و درآریم
شما را مُّدْخَلًا كَرِيمًا در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشت است و ملخص آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر را معفو شود
ند بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر
اختلافست بعضی برآنند که هر گناه که خدای تعالی از آن نهی کرده است کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه
من یدخله نارًا یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم ولعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آنرا
از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل که بصحت رسیده آنست که کبیره گناهیست که شارع حدی بر آن
مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات کاشی مذکور است که
اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و صفات قلب
محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمع است
تا کی در تفرقه سوزی چو شمع ، غرقه شود در لجهٔ دریای جمع ، در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را
بواسطهٔ تعلق بامور متعدد پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهدهٔ واحد پردازی   چون تفرقه دلست حاصل ز همه
دل را بیکی سپار و بگسل ز همه ، در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبه محرومند و رجال را وجوه از غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر
نسا از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته در حسرت می برند کاشکی ما را
در دایرهٔ رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مندی شدیم آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید
مَا فَضَّلَ اللَّهُ بدان چیزی که خدای تعالی افزونی داده بِهِ بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی از شما را که مردانند عَلَىٰ
بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را بهره ایست مقرر مِّمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون
جهاد و سایر اعمال الخیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز نصیبی است معتد مِّمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد
چون عفت و اطاعت ازواج پس چون هر یکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو بهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ
و بخواهید از خدای و طلب کنید مِن فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما برآرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد به که دهد جانان با بعضی آن نشاید
کز مفلس و کز توانگرت کرد اند ، او مصلحت تو از تو بهتر داند ، در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را پسر میخواندند
و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق سبحانه از آن نهی کرده و فرمود که وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا گردانیدیم مَوَالِيَ موالی ان
عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک
دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم محالفه و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت
حربک حربی و سلمک سلمی دشمن تو دشمن من و دوست تو دوست من تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو
و این سخن را بسوگند موکد میساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بودی چون آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت

یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمده و هیچ جا سخن معاقده
مذکور نشد این آیه نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و آن کسانی که در محالفت بسته اند دستهای شما اسناد معاقده
بایدی بطریق مجاز است و سبب این اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید
مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه بآیهٔ اولوا الارحام منسوخست إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق متحالفان شَهِيدًا گواه   آورده اند که حبیبه دختر
سعد بن الربیع رضی الله عنها یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی باکی بسیار کرد و شوهر
از غایت اضطراب طبانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آن حضرت بقصاص بر شوهر او حکم فرمود و پدر و دختر
متوجه قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبریل آیه آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کار گزارانند و تسلط یافته
عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه پدر و دختر را آواز داد که
باز گردید ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیر و مفهوم آیه تفضیل مردانست بر زنان چه مردان
ادب کننده و کار فرمایند زنانند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آن چیز که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را که
مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم
و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث
و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرفست وَبِمَا أَنفَقُوا و دیگر فضیلت داد مردان را بر زنان
بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان
شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ نگاه دارندگان
مر غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بآنکه نگاه داشت خدای مر ایشان را
وَاللَّاتِي و آن زنانی که تَخَافُونَ میدانید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گویید ایشان را
بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه گردانید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان
فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را
زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نگرداند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور
نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا
پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر ایشان
راضی شود كَبِيرًا بزرگوارتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین
شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که
حکم کند مِّنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که
صلاحیت حکومت داشته باشد مِّنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت
بداند إِن يُرِيدَا اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ کار سازی کند خدای بَيْنَهُمَا میان زن
و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ
و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید بِهِ شَيْئًا بوی چیزی را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکویی کنید با پدر

وما در نیکویی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی
وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و زکوات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایهٔ خویش و بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ
و با همسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایهٔ کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده‌اند و مطلقا حق همسایگان آزار نا
خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ
بَوَائِقَهُ امام قشیری قدس سره فرموده که هر گاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس که دلست
بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر سفر و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایهٔ دل که روح است نیکویی نمایی و او
از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایهٔ روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و مجالس
مکاشفات مانع شوی و از همه سرا و ارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نکردی و یقین دانی که همسایه و همنشین و همره همه اوست
در دلق گدا و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ
و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت و صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این تواند بود که رفیق سفر باشد
یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر
مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف
شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر که باشد مُخْتَالًا خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین
و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فَخُورًا نازنده و خودستاینده که نه حقوق الهی مودی
سازد و نه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست ندارد خدای آنانرا که بخل می‌ورزند آورده‌اند که جمعی از یهود
انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود بدین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران مهاجر او نفقه مکنید که
اندک زمانی از فرو مانند و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای آنانرا
دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ و امر میکنند مردمانرا به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می‌پوشند از
خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریه و آنرا پوشیدند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده‌ایم
لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می‌پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و برای آنانکه بر عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان و ملاحظهٔ ناموس و ایشان مشرکان که بودند که
بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود خرج ایشان می‌نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه
بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمیگروند از روی
حقیقت بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز باز پسین که قیامتست وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس
لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنیکه اوست در دنیی و همراهیست در آخرت بر ما او خواهد بود قال الله
تعالی فبئس القرین حکیم الهی فرماید هر که اینجا یکه قرین تواست آن سرا نیز همنشین تواست دوستی جو که جان بیفزاید
در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه ضرر بودی بر
ایشان و چه زیان داشتی مر ایشانرا لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال تا تصدیق
کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بدیشان وَكَانَ اللَّهُ

و خدای هست بِهِمْ بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان عَلِيمًا دانا و جزا فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که
خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره‌ای در وزن و ذره مورچهٔ سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر یکی نظاهر
نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نبود و حقیقت
این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسنگ ذره‌ای کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره‌ای خواهد
افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق مقدار ذره‌ای ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در
دیوان بندهٔ مؤمن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از
نزدیک خود بفضل و رحمت نه باستحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطایی بزرگ بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع
آنست و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی
از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ
و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر این گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف
قشیریه مذکور است که چون پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شفیع امت ساخته‌اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است که شهادت
بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وی گواهی انبیا آن روز قیامت است يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوَّىٰ آنکه راست
کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایتست از آنکه ایشان
آرزومند آنند که خاک شوند در زمین چه زمین بخاک ایشان راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از
خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز
مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست
مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت در روزی جمعی از صحابه رضی الله عنهم در خانهٔ عبد الرحمن
عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در ان وقت مباح بوده اشتغال داشتند و در زمان سرانداز و بیهوشی صدای اذان شام
باسماع صحابهٔ کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره‌ٔ کافرون حرف لا را که در چهار موضع است
حذف نموده این آیه نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آن چیز که
در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قومی روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک
مشوید بنماز و قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی هوا هوشیار شده
دانید که چه میگویید و شناسید که سخن با که میگویید که المصلی یناجی ربه نظم ای که در مستی هستی مانده‌ای
دایما در بت پرستی مانده‌ای بر سر ابستان وحدت کی رسی چون تو در زندان پستی مانده‌ای وَلَا جُنُبًا و نزدیک
مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید
و با شما آب نبود در ان محل به تیمم نماز توانید گزارد و دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا
تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته‌اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بر ان باشد
وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد بیماریست که در ان از استعمال آب ضرر برسد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ
یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنانرا امام شافعی رحمه الله برانست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق زنی شود از غیر محارم

واجنبیهٔ صغیره وضوء لامس و ملموس هر دو منتقض کردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضوی شکند
و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله مباشرهٔ فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت را ناقض وضو
میدانند و بر هر تقدیری چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا
طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوهٔ بنی المصطلق است که شبانگاه سپاه اسلام در منزلی
فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها
کم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بر
صدیق رضی الله عنه بردند و او بخیمهٔ عایشه در آمده دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سر مبارک بر کنار وی نهاده در
خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه بگشاد و بر انگشتان نیز طعنه بر تهی گاه او زد ناگاه سید عالم صلی الله علیه و سلم بیدار شد
و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آن حضرت جبرئیل امین در رسید و حکم
آورد که چون آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید جزوی را از اجزای ارض که پاک باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوا
پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام رویهای خویش وَأَيْدِيكُمْ و بساعد دستهای خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ بود
خدای كَانَ عَفُوًّا هست در گذرنده از شما و تخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری
إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهرهٔ از علم توریة يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند
گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم عارف
بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن حضرت انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت
أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَلِيًّا دوست شما و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای نَصِيرًا یاری دهنده
شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیه متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر
میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن خود مراد تحریف نعت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود
یا کتمان آیهٔ رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه می آمدند و جواب
آن حضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را
منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی بعضی آنانکه جیب سخنی از مواضع آن
تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا می گفتند
از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا می گفته
و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه
ذو وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمه اینست که
دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعاء له بود و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو
غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردهٔ نفاق میساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه ذم
بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما
و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و رَاعِينَا
میگفتند یعنی ای شبان ما یا تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالت کردانیدن

و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی یا که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را
از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در
دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام معترف
بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را
وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزاء سید انام و طعن در دین اسلام
وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن براننده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور
کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک
یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون
ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و در اکثر تفاسیر مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم احبار یهود را چون
ابن صوریا و کعب بن اسد طلبیده گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند
میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریة از حال من
خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق گرفته اند ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت و صفت تو
در توریة خبر داریم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید
و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است
لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ
پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر وی نماند فَنَرُدَّهَا
پس باز گردانیم آن رویها را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیأت قفاهای آن یعنی شکل روی را بر صفت پس سر بدل سازیم یا اشیای
مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که
ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود این هیأتیست در نهایت
زشتی و رسوایی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا همچنانچه براندیم
یا مسخ گردانیدیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از حکم خدای سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی
اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا کرده شده بودنی و هر آینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بدو و شریک گیرد در عبادت او وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ
آن گناهی را که غیر از شرک باشد لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ عبادت و عرفان امام
زاهد رحمه الله فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا میخواهد و بعد از عذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید وَمَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا
دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد چون بمضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبدهٔ عجل
و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار ردّ ما گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از
خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند
و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق تعالی ستایشهای ایشان را نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمیدانی و نمی نگری بدیدهٔ
بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ می ستایند و ثنا میگویند أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را باین که نحن أبناء الله وأحباؤه

یا بیا کیزکی و نیکاهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند و کفتند این کودکان را هیچ کناهی هست حضرت فرمود نی ایشان بی کناهاند ایشان سوکند یاد
کردند بخدای موسی که ما نیز در بی کناهی مثل ایشانیم زیرا که کناهان شب ما را بروز میکذرانند و خطیات روز ما را بشب محو
میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای تعالی یُزَکِّی مَنْ يَشَاءُ پاکی یاد کند و ستاید
هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این کروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فَتِيلًا
بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میانهٔ دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیلهٔ از وسخ که در میان دو انکشت پدید آید مراد آنست که
عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید اُنْظُرْ بنکر در این جهودان که از روی
عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و برمی بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که کناهان روز و شب ما را محو میکند
وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان إِثْمًا مُبِينًا ۝ کناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم
الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند
و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند
و با نهاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده در بس استار حرم سینها بر دیوار خانه با نجسپانیده با یمان غلاظ بر حرب
و جدال اهل اسلام سوکند خوردند و خاطر از این مهم فارغ کرده بمعاشرت بنشستند در این مجلس بعضی از قریش از دو
اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجای می آریم و بعبادت
اصنام بطریقهٔ آباء کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را
سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاحد میخواند یهود بعد از استماع این سخنان کفتند دین شما
حق تر است و آیین شما با نسق تر ابوسفیان کفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان
جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقهٔ ایشان خبر میدهد و میفرماید
أَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمی نکری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهرهٔ از توریه که بواسطهٔ
عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ میکروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش را بتست و کفته اند جبت سحر است و یهود
آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت
آرزوهای او وَيَقُولُونَ و میکویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هَٰؤُلَاءِ
این کروه کفار قریش أَهْدَىٰ هادی ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب سَبِيلًا ۝ از جهت
راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ آن کروه متعنت و متعصب الَّذِينَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود وَمَن يَلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر و را نَصِيرًا ۝ یاری که دفع کند عذاب از وی
أَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهرهٔ از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم یهودان آن بود که
ایشان مملکت و نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننک میداشتند و میکفتند آخر منصب ملک داری
و حکم کزاری بما خواهد رسید حق سبحانه فرمود که ایشان را از ملک بهرهٔ نیست و اکر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا
پس آن هنکام لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نَقِيرًا ۝ بآن مقدار کوی که بر پشت دانهٔ خرماست و این
مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنکام تنکدستی و درویشی پیداست که چه چیز
بکس دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بانچه خدای بدیشان داده است

مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم از ایشان و کفته اند مراد از ناس حضرت رسالت است
صلوات الله و سلامه علیه و عرب جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال جمیله را که جمع نشود الا در بسیاری
از مردمان کقوله تعالی إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین بعضی کفته اند فضل آنست که
مبلغ کرد انید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود بر این حال حسد می بردند و طعنه میزدند که اکر او پیغمبر بودی این همه زن
نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اکر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران
صاحب کتاب نیز حسد برند چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا بدرستی که ما عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ
اولاد ابرهیم را که موسی و داود و عیسی علیهم السلام اند الْكِتَابَ کتاب را یعنی توریة و زبور و انجیل وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام
وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا ۝ پادشاهی بزرک چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام
داشتند و کویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشت و سلیمان هزار و درین سخن
تعریض یهود است که اکر حسد شما بر محمد صلی الله علیه و سلم بواسطهٔ کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام
بحسد سزاوارترند با عتقاد فاسد شما و در تیسیر آورده که مراد از آل ابرهیم محمد است صلی الله علیه و سلم و از کتاب قرآن
و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت یا شفاعت در قیامت یا تایید بملایکه فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ آمَنَ کسی بود که
ایمان آورد بِهِ بحدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلی الله علیه و سلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ صَدَّ کسی هست که اعراض کرد عَنْهُ از خبر ایشان
در باب نبوت و تصدیق نکرد آنرا یا دوری نمود از متابعت پیغمبر بکردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيرًا ۝ آتشی افروخته
برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسانی که حق را پوشیدند و بکرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدت یا آیات قرآن
یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که در آریم ایشان را نَارًا در آتشی بچه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هر کاه پخته شود یا بسوزد
جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده
و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود
بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن بربند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل و صفتست نه تبدیل عین و تجدید این حال
بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه میسازد لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن عذاب
دایم باشد إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا ۝ دانا بعقوبت
دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه کرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعات
بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ ببوستانها که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان
یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که او را آخر
نباشد لَهُمْ فِيهَا مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار
و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا ۝ ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود
سخن کسی که میکوید چون در بهشت آفتاب نیست که حرارت او متاذی شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست و نزد محققان
ظل ظلیل اشارتست بحمایت الهی و عنایت پادشاهی که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال
مبراست و از نقص انتقال مقدس و معرا
این سایها زوال پذیرند عاقبت ٭ در سایهٔ کریز که او را زوال نیست
إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ که ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا
باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید

پیش مادر او سلافه بود عثمان نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد
و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده و عثمان مبالغه میکرد و سلافه ابا می نمود و حضرت در مسجد الحرام
انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بدر سرای سلافه آمدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون
آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی به کریم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح را برداشته
نزد آن حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد که تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله جنابچه
سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرمودهٔ حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت
فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت
فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه
از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش آمد و گفت یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت
عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بایشان دادهٔ فی الحال جبریل باین آیه نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری
میفرمایم که نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها
یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید ببرادر خود شیبه داد
و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات
درین حکم داخلست در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که
امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس مجازیست و وجود ظل امانت آفتابست
و در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و باشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ادوا الامانات
الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند و آثار ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی
عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که و الله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با هل آن باز میگردد
و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید ط جمله سرها را به پیش او نهید ٭ ملک ملک اوست ملک او را دهید
خصم هر شیر آمد و هر دو به او ٭ کل شیء هالک الا وجهه ٭ و اذا حکمتم و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید
بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستی که خدای نعما یعظکم به نیکو چیزیست که
شما را بدان پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات ان الله کان بتحقیق که خدای هست سمیعا شنوا بقول
عثمان که گفت بگیر بامانة الله بصیرا بینا بجهت مفتاح بوی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اطیعوا الله فرمان
برید خدای را در فرایضها و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را در سنتها و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان
امرها از شما مراد امراء مسلمانانند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در عهد خود تعیین می نمود و چنانچه در اسباب نزول
هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریهٔ امیر کرد و عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر
یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد گفت مردم قبیلهٔ من فرار نمودند و من باستظهار ایمان در
منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان
داد و بنا بر فرمودهٔ او در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد لشکر بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان
کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانست و بفرمودهٔ من
در امان خالد گفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد و گفتگوی میان

خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت
و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا را و ثعلبی آورده که اولی الامر
ابو بکر و عمر اند که وزیرین صدق بوده اند و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده
شیخ ابو بکر وراق رحمه الله فرموده که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها یا علما یا ارباب عقول و آرای
و نزد عرفا اولوا الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان
لازم است نظم هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد ٭ کی میسر شودش روی براه آوردن ٭ هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد
بایدش پی روی راه نمایان کردن ٭ فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس
باز گردانید آن را بکتاب خدای و الرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم
اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت
مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را و احسن تأویلا
و نیکوتر از جهت عاقبت ٭ آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند
یهودی منافق را بمحکمهٔ نبوت میکشید و منافق یهودی را بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهودی
زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی الله عنه رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رفتند و یهودی
ماجرای دعوی و حکم حضرت صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که
یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوالست اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که
شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رضی الله عنه با شمشیر کشیده از خانه
بیرون آمد و سر منافق را بصحرا انداخت و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید دادن و آن روز
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب نهاد و حق سبحانه این آیه فرستاد که الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی
الی الذین یزعمون بسوی آنکسانی که گمان برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده شده
یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان
ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و باغی است و قد امروا و حال آنکه مامور
بوده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند ان یکفروا به بآنکه نگروند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو
دور شده از رحمت یا سرکشیده از حضرت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا
گمراهی دور که هرگز از آن باز راه راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا
بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رأیت المنافقین
می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت فکیف
پس چون باشد و چون خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبت صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم
بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو
و زبان باعتذار بگشایند تا دیهٔ قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا
نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بترافع بدر خانهٔ عمر رضی الله عنه الا احسانا مگر نیکویی که بما لاحق شود و توفیقا

وتالیف وموافقت بین الخصمین پدید آید أُولٰئِكَ آن گروه منافقان وسوگندخورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که
خدای میداند مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ وپند ده
ایشانرا برملا یعنی منع کن از نفاق ودروغ وَقُلْ لَهُمْ وبگو ایشانرا درخلوة فِي أَنْفُسِهِمْ درباب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا
بَلِيغًا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که ازان غمناک گردند وآن تهدیداتست بقتل یا بحلول مکاره بدیشان
اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ ونفرستادیم ما هیچ فرستاده به بندگان خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللّٰهِ
بامر خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر این منافقان إِذْ ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند أَنْفُسَهُمْ برنفسهای خود بانکار تو یا بتحاکم الی الطاغوت
جَاءُوكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ وآمرزش خواستی لَهُمُ الرَّسُولُ
برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لَوَجَدُوا اللّٰهَ هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا تَوَّابًا قبول کننده توبه گناه کارانرا
رَحِيمًا مهربان بآمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر وحاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد درباب راهی که
هردو ازان ممر مزروعات خودرا آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده
زمین خودرا پس بهمسایه گذار حاطب درغضب شد ازروی نادانی سخنی گفت که مضمون آن مشتمل بود برمیل آنحضرت بجانب زبیر
حق سبحانه آیه فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان
نخواهند آورد ایمان تحقیقی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که ترا حاکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ درانچه اختلاف افتد میان ایشان وتو حکم کنی
ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا شکی یا در دلهای خود تنگی وگرانی مِمَّا قَضَيْتَ ازانچه تو حکم کردهٔ
هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا وگردن نهند ومنقاد گردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان برداری بظاهر وباطن
بی اعتراض ومخالفت آورده اند که چون زبیر وحاطب از محکمهٔ نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان بگذشت وپرسید که حکم
بچه صادر شد حاطب جواب داد که برای پسرعمهٔ او ودرین سخن کردن تاب میداد وروی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت
قاتل الله هولاء این چه گروهند که گواهی میدهند برسالت این مرد وحکم اورا متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی
علیه السلام گناهی کرده بودند وموسی علیه السلام حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدیگررا بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل
یکدیگر مشغول شدند وهفتاد هزار کس کشته شد وپیغمبر خودرا متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که
اگر محمد صلوات الله وسلامه علیه مرا فرماید که خودرا بکش بکشم وعمار یاسر وابن مسعود نیز همین گفتند وحق سبحانه فرمود
وَلَوْ أَنَّا واگر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض میگردانیدیم برایشان که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای
خودرا چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از سراها ومنزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند
مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی ازیشان چون ثابت وعمار یاسر وابن مسعود رضی الله عنهم
وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشانرا پند میدهند وتکلیف می نمایند بآن لَكَانَ
خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بهتر بودی مرایشانرا در عاجل وآجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ونزدیکتر بودی از جهت تصدیق وتحقیق ایمان ایشان
وَإِذًا وآن وقت که تثبیت حاصل شدی مرایشانرا درین لَآتَيْنَاهُمْ هرآینه ما میدادیم ایشانرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ وثوابی وافر که نعیم جنتست وَلَهَدَيْنَاهُمْ وهرآینه راه می نمودیم ایشانرا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
راهی راست که ازان بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول بود صلی الله علیه وسلم
روزی بجناب نبوت مآب حاضر شد زار وضعیف شده ورنگ روی متغیر گشته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
یا ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا تغیر کرده وروی تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نمی نگرم

آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم
بی تو ای آرام جانی زندگانی مشکلست ۰ بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست ۰
حالیا در اندیشهٔ آنم که چون پیک اجل در رسد ومفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم وچه حیله پردازم
از مرگ غم نیست از آن می ترسم ۰ کز پرتو دیدار تو محروم مانم ۰ وسخت ترین محنتی آنکه در آن جهان اگر اهل نیران باشم ترا کی بینم
واگر به بهشت روم بدانجا که درجهٔ رفیع تست چگونه رسم وبعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری را که صاحب اذان ومستجاب الدعوه
بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان وبعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس ومال وولد
من بمن دوستتری ومن امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم از آنکه فردا تو در بهشت بر درجهٔ بلند باشی ومن
در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه وتعالی شکسته دلان فراق را بمژدهٔ
وصال شادمان ساخته آیه فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وهرکه فرمان خدای برد در اوامر ونواهی وَالرَّسُولَ وفرمان برداری
رسول کند در احکام وحدود فَأُولٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند در قیامت مَعَ الَّذِينَ با آنکسانکه أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ
انعام کرده است خدای برایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران ورسل واولوا العزم نیز داخلند وَالصِّدِّيقِينَ وراستگویان که
پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ وکشتگان در راه خدا مراد شهداء احد اند ونزد جمهور عامست وشامل
جمیع شهیدان وَالصَّالِحِينَ وستودگان در اعمال واحوال وایشان نیز عام اند وَحَسُنَ وچه نیکواند أُولٰئِكَ این جماعت
رَفِيقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد وجمع اطلاق میکنند یا آنکه هریک ازینها رفیق نیکواند در معالم فرموده که
مراد از نبیین پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم وصدیقین اشارت بابی بکر صدیق است وشهدا عمر وعثمان وعلی اند رضی الله
عنهم وصالحین سایر صحابه وملخص آیه آنست که هرکه امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
همچو بلبل دوستی گل گزین ۰ تا شوی با خرمن گل همنشین ۰ زاغ چون مردار باشد همنفس ۰ با او مردار خواهد بود وبس
ذٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامتی است از خدای وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وبسنده است خدای تعالی
عَلِيمًا دانا بمقاصد ونیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خودرا
یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا
جَمِيعًا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده بایکدیگر در جهت واحد وَإِنَّ مِنْكُمْ وبدرستی که از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ کسی هست که
درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزو وتاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است واصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند
فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شمارا ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعهٔ چون قتل وهزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ
اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که انعام کرد خدای برمن إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ چه من نبودم با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکهٔ قتال
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ واگر برسد بشما فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نیکوئی زیادت از خدای چون فتح وغنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف
از غزو كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما ومیان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خودرا دور انداخته
وسخن بروجهی گوید که گویا هرگز شمارا ندیده وبصحبت شما نرسیده وسخن او این که يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ کاشکی من درین
غزو بودمی با مسلمانان فَأَفُوزَ تا فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی
فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که دو روزه دنیا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی ونعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ
وهرکه کارزار کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد ودرجهٔ شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید وبر دشمن
مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم اورا یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در صفت نیاید

وَمَا لَكُمْ وچیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل وجهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ که جهاد نمیکنید وبکارزار اشتغال نمی‌نمایید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یاد شما زدین فرمان برداری خدای یعنی برای خدا وَالْمُسْتَضْعَفِينَ وبرای آن بیچارکان
کرفتار در دست کفار وایشان جماعتی بوده اند که در مکه مسلمان شدند وکسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع میکردند
مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام وولید بن ولید وعیاش بن ابی ربیعه وابوجندل بن سهیل وامثال ایشان وَالنِّسَاءِ
واز زنان چون ام شریک وغیرها وَالْوِلْدَانِ واز کودکان ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که من ومادر من مستضعفان بودیم
از نساء وولدان الَّذِينَ واین مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میکویند یعنی دعا میکنند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار
بیرون آر مارا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت است
که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا وبساز برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسی که دوستدار ومتولی کار ما باشد
وَاجْعَلْ لَنَا ودیکر بساز برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزدیک خود یاری ومددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند
حق سبحانه دعاء ایشان مستجاب کردانید بعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی که آنجا مانده بودند ولیکن چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بدیشان فرستاد تا در فتح مکه مهم دلنوازی نموده مهمات ایشانرا سرانجام نمود ونصیر وحامی برای ایشان
تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حکومت مکه بوی داد واو یار ضعیفان ومددکار بیچارکان
بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که کرویده اند بخدا ورسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنکسان که کافر شده اند از وثنی ویهودی ونصرانی يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که
طاغی وباغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان وفرمان برداران شیطانرا
واز مکاید ومصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله ووسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست
وبی قوت زیراکه فریبی است مجرد از حجت وبرهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند
چون عبد الرحمن عوف وسعد بن وقاص ومقداد بن اسود رضی الله عنهم وامثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرک
حرب کنیم که آزار وایذاء ایشان از حد در کذشت وحکم الهی قِيلَ لَهُمْ کفته شد مر ایشانرا که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید
زکوة را بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنکام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب کشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار
کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت کروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنک مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ
چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر واین ترسیدن را حمل بضعف بشریت
باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت وموت ترسند وَقَالُوا رَبَّنَا وکفتند ای آفریدکار ما لِمَ كَتَبْتَ
برای چه چیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نکذاشتی ایمن وفارغ إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است بهمه کس واکر سوال از منافقان صادر شده چندان غریب نیست واکر از مومنان
وقوع یافته از روی خوف وبددلی بخن کفته باشند وباز توبه کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد از نزول آیه قتال
منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند واین سخن ایشان بوده واصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند
نه بر وجه انکار قُلْ بکو ای محمد مر این ترسندکانرا که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میکیرند از دنیا
قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ وسرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا وفاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد
از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا

بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بر وعده استیفاء ثواب مستظهر باشید واز مرک که بضرورت وقوع خواهد
بود برفت میندیشید که هیچ کردن را ازین کمند رهائی نیست ودر هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی
أَيْنَمَا تَكُونُوا هرکجا باشید خواه در مدینه وخواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرک واکرچه باشید وَلَوْ كُنْتُمْ
واکرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده کانه فلک یعنی
بهیچ جا آدمی را از مرک چاره نیست کر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ورکار تو چون سلسله در هم سازند ثم عاقبت این خرم فانی ترا
ترکان فلک سرای ماتم سازند وحکیم سنائی دارد جکنی خانه کل آبادان دل بر اینما تکونوا خوان
چون در آمد اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام وچه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ واکر برسد منافقانرا حَسَنَةٌ
نعمت بسیار وارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میکویند هَٰذِهِ این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک
خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واکر برسد بدیشان بدی چون دست تنکی وقحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود
يَقُولُوا هَٰذِهِ کویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی وبسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در آنوار
آورده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود ونرخها روی بکرانی
نهاد منافقان وجهودان آن حال را نسبت بمقدم آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا
میکوید قُلْ كُلٌّ بکو همه قبض وبسط وکرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا ونداسته بارادت او
فَمَا پس چیست وچه حالت لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این کروه منافقان وجهودانرا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک
نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهایم
می شنوند وفهم نمیکنند واز بی فهمی ایشانست که میکویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه بتو رسید از غنیمت وفتح فَمِنَ اللَّهِ
پس از فضل خداوندداست وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ وآنچه بتو رسید از هزیمت وقتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ پس از
نفس تست وبعضی این آیه را برین فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل وکرم خدا ونداست وهر بلاء که
ترا پیش آید بسبب کناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ وفرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه مقدری که اسناد حسنه وسیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای شَهِيدًا کواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ
الرَّسُولَ هرکه فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای
میخواند یا امر خدای پس فرمان بردار او فرمان بردار حق باشد ودر بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بصفت فناء فی الله وبقاء بالله موصوف بود وکسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله است پس خلافت حق مر آنحضرت را
ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده کما قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وبی شک خلیفه بوده
در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله واطاعت چنین خلیفه
بی شایبه شبهه اطاعت مستخلف است جون تهی کشت از خود وپر شد ز دوست بی شکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش کوید بر ملا که سفکندی تو افکندیم ما تو در افکندن نی جز آلتی فعل فاعل را بود بی علتی
عقل بیچاره ندارد فهم نی چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ وهرکه اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ
پس ترا نفرستادیم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نکاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را
بآیه السیف منسوخ دارند وَيَقُولُونَ ومیکویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان برداری واز تو حکم
فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ بشب با یکدیکر میکویند کروهی مِنْهُمْ از ایشان

غیر الذی تقول غیر آنکه در روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول بمعنی مونث است و فاعلش ضمیری عاید با طایفه یا مخاطب مذکور که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم والله یکتب و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند ما یبیتون آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وکفی بالله وکیلا و بس است خدای قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کنندهٔ مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمیکنند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با آثار اعجاز که این کلام حق است ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا فیه هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم در وی اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه بحسب معنی واذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کاری یعنی مهمی یا خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی و یا نکبت سریه‌ای از سریه‌های مسلمانان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تفریح فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان ولو ردوه و اگر باز گذارندی آن خبر را الی الرسول برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند والی اولی الامر منهم یا بنزد خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لعلمه الذین هر اینه بدانندی آنرا آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بارسال رسول ورحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبرست یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر اینه پی روی میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میمانند یا گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو بن نفیل و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل پس کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان بیم ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت فرمود که اگر چه تنها باشم که میروم این آیه آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و متابعت کن لا تکلف تکلیف کرده نشوی تو در جهاد الا نفسک مگر در نفس خود بل از مخالفت دیگران غمناک مشو وحرض المومنین و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریص است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان باس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع مدینه نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد والله اشد باسا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش واشد تنکیلا و سخت تر در عذاب و عقوبت ایشان من یشفع هر که درخواست کند شفاعة حسنة درخواستنی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر آن شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن ومن یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستنی بد که حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و از خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن

وکان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیزها یا گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلامی فحیوا پس شما نیز تحیت گوینده خود را تحیت گویید باحسن منها به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در آن و برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت و فضل و شرایط سلام و جواب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی برانند که اگر مسلِّم مسلم باشد جواب باحسن وجه باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک ان الله بدرستی که خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیز حسیبا حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد داد الله خداست که بی شبهه لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت که برانگیزاند لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن روز یا در جمع آن ومن اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست از و راست گوی تر حدیثا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغامبر از اسلام خود بمدینه خبر فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قائل بودند و جمعی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و جمعی برانند که بعضی ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در باب اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما را چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید والله ارکسهم و حال آنکه باز گشت داده رد کرد خدای ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا با آنچه عمل کردند و دوری از مومنان بر تافته رجوع بکافران نمودند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر کرا گمراه کرد اند خدای تعالی فلن تجد له پس نیابی تو مر او را سبیلا راهی بحق ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون آنکه کافر شوید شما کما کفروا چنانکه ایشان شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر با یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه خدا هجرتی خالی از غرض دنیا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید شان حیث وجدتموهم هر جا که بیابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنان را که پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیلهٔ خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان معاهده فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید بجوار آن حضرت باشد او جاءوکم یا پیوندند بقومی که آمده اند بشما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم آنرا که با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر اینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر اینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفاء و معاهدان شما فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند

باشما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت و نداد
خدای لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه باین فاذا انسلخ الاشهر الحرم
منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز کردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان
آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که بخوانند ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا
باز کردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب
امان را وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید شان حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ هرجا که بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا
مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نیست و نسزد
و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً الا کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا
خَطَأً و هر که مؤمنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیتی
تمام ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه
تصدق کنند بر قاتل و دیه را از و عفو نمایند نزول آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب
خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او و حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون
و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد حارث بن زید دوری
بر و گذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری
ایذا و آزار کلمه که از و میطلبیدند بگفت و دیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از آن دینی که برگشتی اگر حق بود پس ترک
دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت
بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را
ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمده
و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه نازل شد و حکم
قتل خطا مبین گشت فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و او مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل واجب است آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیه باهل او نشاید زیرا که
میان مؤمن و کافر وراثه نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما
و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیتی
ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده
و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماهه از پی یکدیگر تَوْبَةً
و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی مِنَ اللَّهِ از خدا یست و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا
بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفارت   آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله

بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد بنی النجار
فرستاد که اگر پیدا نمایند که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بر موجب شرع ادا کنید بنی النجار چون از آن
پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را
بران داشت که فهری بی گناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی کشتم و مرا دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه
نهاد و این آیه نازل شد وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد دران وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای
بروی وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخت برای او عَذَابًا عَظِيمًا
عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ   آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سریه بر سر قومی فرستاد
و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خویش بکوهی متحصن بود همین که سریه
گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرد و بزبان بگفت لا اله الا الله
محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت
کرد و گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی خدای تبرا
نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت گفت
فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن او از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا
شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس بنیک بر رسید
و باهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل
اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ
كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ
همچنین بودید شما پیش ازین یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون خود و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید
فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس بنیک روشن و مبین سازید
مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند
نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که باشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ
و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند
وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه
در معرکه مجاهدت جانبازی کند زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمد و در و غیر اولی الضرر نبود
ابن ام مکتوم رضی الله عنه گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان
آثار وحی بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدای
الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشینندگان دَرَجَةً پایه که آن

غنیمت وظفر ونام نیکوست وکلا وهمه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند ونمی توانند ومجاهدان که بخود مباشر آن شدند
وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات وتفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد
بود وفضل الله المجاهدین وتفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما ۞ بمزدی بزرگ
که آن درجات منه پایهاست بلند از خدا در آخرت وگفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب
تیز رو هفتاد سال راه ومغفرة وآمرزشی ورحمة وبخشایشی وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده گناهان کنندگان ایشان
رحیما ۞ مهربان بر ایشان در از دیاد درجات ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکهه وقیس بن ولید وامثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون دو سالار قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر
گشتند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة
جان می ستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک
هجرت ودران وقت فرض بوده وبموافقت باکافران ممنوع بوده قالوا گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشان را که فیم
کنتم در چه چیز بودید از کار دین وبا کدام طایفه بودید از مشرکان وموحدان قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین
ضعیفان وعاجزان فی الارض در زمین مکه وکفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان را الم تکن آیا نبود
ارض الله زمین خدای واسعة گشاده وبسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه
ومدینه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا ۞
وبد بازگشتیست ایشان را دوزخ واین عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی را که بحسب واقع
ضعیف وعاجزاند من الرجال از مردان والنساء وزنان والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلة توانایی چاره
سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا ۞ ونمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه بیچارگان
عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایما میکند بانکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که
مضطر این نمی تواند بود وکان الله عفوا وهست خدای عفو کننده از معذوران غفورا ۞ آمرزنده گناه ایشان ومن
یهاجر فی سبیل الله وهر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع بسیار یعنی آرامگاهها
وسعة وفراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین ودنیا واعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار
ایمان آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید تارک هجرت نازل شد ونوشته آن بمستضعفان مکه رسید
جندب بن ضمره گفت هر چند من پیر وعاجزم اما از جمله مستضعفان نیستم جاده رفتن می توانم وراه مدینه را میدانم ومی ترسم
ناگاه بدست اجل در مانم وبسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت
پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند وبمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندب ظاهر شد دست راست خود را
بر دست چپ خود نهاد وگفت خدایا این دست آن تو واین دست دیگر آن رسول تو بیعت میکنم ترا بآنچه بیعت میکند
رسول تو با تو این بگفت ودرگذشت وخبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی ایمان او کاملتر ومزد او
شاملتر بودی حق سبحانه آیه فرستاد ومن یخرج من بیته وهر که بیرون آمد از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که
هجرت کننده باشد بسوی خدا ورسول او یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق وبموطن
نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله نزدیک خدای وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده
تاخیری که در هجرت کرده رحیما ۞ مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض وچون سفر کنید در زمین

فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید
ان خفتم اگر بترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه دران وقت در حوالی
مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند وحالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند مر شما را
عدوا مبینا ۞ دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم وچون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعدا فاقمت لهم الصلوة
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم معک پس باید که بایستند طایفه
از ایشان با تو ونماز گزارند وگروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند ولیاخذوا اسلحتهم وباید که فرا گیرند آنها که نماز
میگزارند سلاحهای خود را از روی احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فلیکونوا پس باید که باشند
آنانکه نماز نمیگزارند من ورائکم از پس شما در برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند ولتات
طائفة اخری وباید که بیایند آن طایفه دیگر که لم یصلوا نماز نگزارده اند وپاس میداشته اند فلیصلوا معک پس بگزارند
با تو رکعت دیگر ولیاخذوا وباید که بر دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر وخود
وزره واسلحتهم وسلاحهایی که بدان جنگ میکنند چون شمشیر وحربه وتیر وکمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه
کافر شده اند لو تغفلون آنکه غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود وامتعتکم واز متاعهای خود چون البسه
وسایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة یک حمله وهرچه یابند ببرند نقلست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بغزوه رفته بودند بزمینی که بعسفان نزدیک است مشرکان عرب در برابر صفها راست کرده وقتال وجدال را مهیا
شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اهل اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد وسواد لشکر کفار میان
قبله وسپاه مومنان حایل بود حضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه رضی الله عنهم باقامت نماز اشتغال فرمودند وکفار
معاینه رکوع وسجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از ادای نماز کفار حسرت میخوردند که چرا بر ایشان
هجومی نکردیم وتیر کنار شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از سرهنگ کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر
هست که در اعزاز واکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در ان وقت بر سر ایشان رانیم وبکام دل
از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد وکیفیت نماز خوف را بدین
آیه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تعلیم داد وفقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است ودر کتب فقه مذکور
شده ولا جناح علیکم وهیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران کرده اند
اسلحه شما را او کنتم مرضی یا باشید بیماران وناتوانان در حمل سلاح ان تضعوا اسلحتکم آنکه بنهید سلاحهای خود را
وخذوا حذرکم وبهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند وگفته اند مراقب وبر حذر باشید
ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده کرده است برای کافران عذابا مهینا ۞ عذابی خوار کننده فاذا قضیتم
الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را وفارغ شدید از ان فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را قیاما در حالت قیام که
شمشیر میزنید وقعودا ودر حال نشستن که تیر می اندازید وعلی جنوبکم وبر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید
وافتاده گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از
خدای قیاما در وقت تصرف در امور وقعودا ودر حال اشتغال باکل وشرب ومصاحبه با خلق وعلی جنوبکم ودر
زمانی که توجه بمنام کرده اید مژده ان لا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود نظم هر که نه در خوف کم شد هوش او
نشنود جز لا تخافوا گوش او ۞ خایفا از لا تخافوا کشت درس ۞ هر که خوفش نیست جز گو می مترس فاذا اطماننتم

پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن گشتید فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَوٰةَ
بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَّوْقُوتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج از اوقات
آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف منمائید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان
این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه
از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فَإِنَّهُمْ
يَأْلَمُونَ بدرستی که کافران نیز زخم خورده و دردمند اند كَمَا تَأْلَمُونَ بچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید
میدارید مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد
و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همراه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه
یهودی که زید ابن السمین میگفتند برد و بطریق امانت بدو سپرد ما بعد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب
درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را
بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان ودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبویه
صلی الله علیه وسلم رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود با ایشان
بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز بران بود که خیانت بر جهود
ثابت کرده و مسلمان از ان خیانت مبرا باشد بهمین که حضرت قصد عتاب یهودی کرده خواست که بقطع ید او حکم فرماید
آنحضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا شناسا گردانید و وحی فرستاد
وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکسی که بیگناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خائن
وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا
آمرزنده کسی را که آمرزش طلبد رَّحِيمًا مهربان برو وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ
أَنفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست
ندارد مَن كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران أَثِيمًا گناه کار مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ
مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس ازو اولی تر است که ازو شرم دارند و
إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ آن چیزی که نمی پسندد خدای از گفتن دروغ
بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوگند او را که مسلمانست
باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد نمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید
از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ شما اید ای گروه بنی ظفر که
از حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی
دنیا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت
أَم مَّن يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبانی که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب را

از ایشان باز دارد وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَّحِيمًا مهربان بفضل خود
بر وی درین آیه ترغیب فرموده طعمه و قوم او را باستغفار و توبه وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را
بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی
نمیکند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق درع حَكِيمًا حکم کننده در مجازات و بقطع ید وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً
و هر که بکند گناه صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره یا آنچه بعمد ازو صادر شود ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت نهد
بآن گناه بَرِيئًا بی گناهی را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از ان
متحیر و مبهوت میشوند بی گناهان وَإِثْمًا مُّبِينًا و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی
عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام کرد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق
طعمه منصرف ساخت لَهَمَّت طَّائِفَةٌ هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر أَن يُضِلُّوكَ آنکه بگردانند ترا
از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید
بدیشانست وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وَأَنزَلَ اللَّهُ
و فرستاده است خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آنرا وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا
مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از مخفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست بر توحید حق
جل و علا او و شناخت عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است
حق تعالی در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که زیر عرش بودم قطره در
حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو به نبوت
بزرگ که هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که تراست نیست لَّا خَيْرَ نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ در بسیاری از راز
گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورت ها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم تناجیست یعنی هیچ نیکوئی
در ان راز گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکه بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و معروف
آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند اینجا معروف قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان کردن أَوْ إِصْلَاحٍ
بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و دفع کدورات از دلهای ایشان وَمَن يَفْعَلْ و هر که بکند ذَٰلِكَ اینها که
مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ
الْهُدَىٰ مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پی روی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ
غیر آن راهی که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه
و مرتد شد و آنجا نیز نقب در خانه کسی میزد که دیوار خانه فرود آمد و در زیر آن بماند و روز دیگر او را از میان دیوار
بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بینجا آورده
کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول
ساخت و پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر او را بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که در جهازی در دریا
نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف بدان او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را

ذکر میکند که نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وا گذاریم او را در آن سرای که آنچه دوست میدارد در دین مراهی که آن ارتداد است یعنی او را در دایرۀ
کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و درآریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز
شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانید که
یا رسول الله پیرم و در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته‌ام بوی شرک نیاورده‌ام و جز او دوست نگرفته‌ام
و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدا نکرده‌ام و تصور آن نداشته‌ام که بطرفة العینی خدای را بگریختن خود عاجز کرده‌ام
و حالی آمده‌ام و پشیمان از گناه و توبه کنان بر درگاه حق تعالی حال من چگونه می بینی خدای تعالی بدین آیه وی را مژده داد که
همه گناها را امید آمرزش است وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا
بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون
حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده گان را بتان را ماده میگوید بواسطۀ تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین
هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان ساختندی و گفته اند مراد
ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدایند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا
مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ راند
او را خدای و دور کرد از رحمت خود وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا
مَفْرُوضًا بهرۀ مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند از هر کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه
در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه میکردانم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشان را و می آرایم در
چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب
وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس می شکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته
حرام میکردند اشارتست بآنچه عرب داشتند از بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سورۀ مایده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ
و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفرینش خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان
و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرة اسلامست یعنی اسلام یا استعمال
جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه
شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایۀ عمر و قوت از دست
بدهد و از سود بی بهره بود و یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد شیطان ایشان را بآنچه وفا نکند
وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا
مگر غرور و فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَئِكَ آن گروه که پرستندۀ بتان و متابع
شیطانند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا التجا
کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم
ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این داخلان
جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را
حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح رضی الله عنه روایت میکند که

مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده
و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نروند مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما
ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما
ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ
کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بآرزو و هوس بر نیاید این معنی باب دیده و خون جگر تواند بود
مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد بدی را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا این حکم عام است همه عاملان را آورده اند که چون
این آیه فرود آمد اصحاب متالم گشتند و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الایه
بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود که هو ذلک آن
جزا است و در تیسیر فرموده که حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابا بکر تو و اصحاب تو و مومنان را
جزاء گناه در دنیا دهند تا بخدای رسید و شما را هیچ گناهی نبود و دیگران را جزای گناه ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند
حسن بصری رحمه الله میگوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ و نمی یابد عامل سوء لَهُ برای نفس خود
مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد رساند بدو وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را توان ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن
وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد چه عمل را بی ایمان اعتباری نیست فَأُولَئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يُدْخَلُونَ
الْجَنَّةَ درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغۀ معلوم میخواند یعنی درآیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند در ثواب
خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ از آنکس که خالص گردانید نفس خود را لِلَّهِ برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه
او آینده است به نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ و پی روی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابرهیم را حَنِيفًا در حالتی که ابرهیم مایل
بی دو مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابرهیم را دوست یعنی او را
برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابرهیم صلوات الرحمن علی
نبینا و علیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع رجوع بیشتر نمودند
آنچه ابرهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که
معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد و چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز قحط
و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابرهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانستم کرد فاما
شنیده‌ام که بسی فرزندگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی خود و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بدیشان صرف کند
القصه گندم بملازمان ابرهیم علیه السلام نداد و بهای نیز نستد بضرورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتران
خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم بر آن داشتند که شتران خلیل با طعام فراوان از مصر کی رسد شتربانان
در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کردند و بخانه آوردند و احوال را بعرض ابرهیم علیه السلام تقریر نمودند ابرهیم از آن
حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره زوجۀ ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید خرم و خوش
شد سر یکی بگشاد آردی دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرد و نان پخته بعیال و اطفال در پیش ایشان

داد چون ابرهیم از مسجد باز آمد وبوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابرهیم علیه
السلام فرمود که این از نزدیک دوست من اما است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام
بنده است در عموم احوال بحضرت ذوالجلال واین مقام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فنای حبیب است
در محبوب وبقاء او بدو واین مقام محمدی است لاجرم بحبیب مسمی گشت واز ینجاست که ذکر خلت بنظام فرمود که واتخذ الله
ابرهیم خلیلا وذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله ودرین معنی گفته اند عجب آن نیست که محبوب جهانی تو
عجب آنست که جهان تو محبوب باشند خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه هستی وتفرقه است وجذبه علامت
نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین معنی خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین معنی تنبیه کردند که اسری
بعبده لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات والارض قدمگاه حبیب کردانید که دنی فتدلی
خلیل از خیل تاشان سپاهش مسیح از جاوشان بارگاهش ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
وما فی الارض وآنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی برگزیند وکان الله وهست خدای
بکل شیء محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم وقدرت ویستفتونک وطلب فتوی میکنند از تو فی النساء
در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت واعتراض عیینة بن حصین که دختر خواهرها نصف مال میدهی
واو میگفت ما مال نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند وغنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو که خدای فتوی میدهد یعنی
بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم ودیگر فتوی میدهد آنچه خوانده میشود بر شما فی الکتاب
در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنان که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما کتب لهن
آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون ورغبت میکنید ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشانرا اگر
جمیله باشند ومالهای ایشانرا بخورید والمستضعفین ودیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارگان من الولدان
از فرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهند وان تقوموا ودیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمایید للیتامی برای مهم یتیمان
در مهر ومیراث ایشان بالقسط بعدل وراستی وما تفعلوا من خیر وآنچه میکنید از نیکویی در باره یتیمان وکودکان
وغیر ایشان فان الله کان بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا وبران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده اند که
مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد او را وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیگفت مرا
طلاق مده وهر کجا خواهی میرو که ترا بحل کردم وگویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق
دهد همین میگفت که مرا رها مکن ومن نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که وان امرأة واگر زنی خافت
بداند ودریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباز زدنی از صحبت او او اعراضا یا دوری کردن یا بندی از مجالست
ومکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا
بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد
واو را از خود جدا نکند والصلح خیر وآشتی بهتر است از خصومت ومفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سوده بنت زمعه را طلاق داد واو بر سر راه آن حضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید
سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدای سوگند که دوستی مهر در دل من نمانده است ولیکن میخواهم که
فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم ونوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیدم حضرت بوی رجعت نمود
وروز نوبت او در خانه عایشه می بود واین آیه در قصه وی نازل شد واحضرت الانفس الشح وفراهم آورده اند نفسها را ببخل

یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی واز ینست که هر یک از زوجین در مسامحت ومروت بخل میورزند وان تحسنوا واگر
نیکویی ورزید در زندگانی وتتقوا وبپرهیزید از نشوز واعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون
خبیرا بآنچه میکنید از احسان وخصومت دانا ولن تستطیعوا ونمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید
ان تعدلوا آنکه عدل ورزید وراستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود
وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه
عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آن چیز نیست که من مالک آنم از صحبت ونفقه ومواخذه مکن در آنچه تو
مالک آنی ومن نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه ازواج دوستتر میداشت ولو حرصتم
واگر حریص باشید بر ارتکاب عدل وقادر نباشید بران فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل بانکه مرغوبه است
در قسم ونفقه یعنی میل قلب را با میل فعل بیکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس بگذارید آن دیگر را کالمعلقة
مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد ونه شوهردار وان تصلحوا واگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید
از امور زنان در زمان گذشته وتتقوا وبپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان پس بتحقیق که
هست خدای غفورا آمرزنده گناه ماضی رحیما مهربان بر توفیق طاعات در زمان استقبال وان یتفرقا
واگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدای هر یک را من سعته از جود
فراوان وقدرت بکمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را یا بدلی پدید آرد وکان الله واسعا وهست خدای فراخ بخشایش
بر بندگان حکیما محکم کار در افعال واحکام ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از کواین سفلی ولقد وصینا وهر آینه وصیت کرده ایم وفرموده
الذین اوتوا الکتاب آنانرا که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود ونصاری وآنهارا نیز که قبل از ایشان
بوده اند وایاکم وشمارا نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم ان اتقوا الله بانکه بپرهیزید از شرک بخدای وان تکفروا
واگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در
زمینهاست همه مخلوق ومملوک اویند پس بکفر ومعصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان وطاعت شما منتفع
نمیشود وکان الله غنیا وهست خدای بی نیاز از خلق خود او را اگر فرمان برند واگر نبرند حمیدا ستوده در ذات
خود اگر حمد او گویند واگر نگویند ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از ملائکه وستاره وغیر آن
وما فی الارض وآنچه در زمینها بود از ارکان وموالید وجز آن وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کارسازی
مهمات بندگان ان یشأ یذهبکم اگر خواهد خدای ببرد شما را وفانی گرداند ایها الناس ای مردمان ویأت بآخرین
وبیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
دست مبارک بر پشت سلمان زد وگفت آنها قوم اینند یعنی پارسیان وکان الله وهست خدای علی ذلک
بر این ایجاد واعدام قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای
همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خداست ثواب الدنیا والآخرة
پاداش دنیا وآن خسیس است وپاداش آخرت وآن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود واز شریفترین
چیزی باز ماند واگر با شرف بازگردد اخس تابع خواهد بود چه مجاهد که فی المثل برای خدای جهاد کند او را در آخرت
چندان نعمتست که غنیمت دنیوی در جنب آن بغایت چیزی محقر باشد وغنیمت دنیوی نیز بوی میرساند پس توجه باصل باید کرد

فرع خود دریافت وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنند کانزدرا قامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ
لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی اداء شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ واگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که
اقرار کنند بحقی که در ذمهٔ اوست در تیسیر از ابو العالیه نقل میکنند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر بیمن حقیقت
و من بران گواهم و مرا باز میدارد از اداء شهادت الا درویشی و افلاس بیمن این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگر هم
بر نفسهای شما باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک
از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس و
ترحم منمایید فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارترست بتوانگر و درویش اگر دانستی که شهادت بر ایشان برای ایشان مصلحت
نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق
وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از گواهی آن و بپوشید فَإِنَّ اللّٰهَ
كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا و شما را بران مکافات خواهد داد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا ای کسانی که ایمان آورده این خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند
یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و بتوریة و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران
یعنی می شاید مسلمانانرا میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید بر ایمان منافقانرا میفرماید که ای کسانی که ایمان
آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بهمه و آنها
کافرانرا میفرماید ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه و سلم
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاد عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و آن کتابها
نیز که فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل
کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العینی نفی این وجود بشری
باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود نظم وجودک ذنب لا یقاس به ذنب • از حضرت سید الطایفه
جنید قدس سره منقولست که فرموده اند که پنجاه سالست که در ایمان آورده ام و در ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم..
دمی بی حق زدن محض گناهست • بخود مشغول گشتن کفرها هست • ترا هر دم کشد پندار هستی • سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی کفرست نفی خویش کن زود • که جز حق در حقیقت نیست موجود • وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر شود بخدای وَمَلَائِكَتِهِ
و بفرشتگان او وَكُتُبِهِ و کتابهای او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که
گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که
آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس از آن ایمان
آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا پس باز کافر شدند بعیسی علیه السلام و قصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند
کفرها با نکار محمد صلی الله علیه و سلم و حسد بهم لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار
بخاتمهٔ آنست و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و ضلالت و طغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا و نیست که
راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ

بانکه ایشانراست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ منافقان آنانند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافرانرا
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بجز از مومنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ و میطلبند از دوستی ایشان عزتمندی
و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه و هر کرا عزتی دهد از رسول و از دوستان او میشود
عزت داده که ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مومنان فِي الْكِتَابِ
در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن نشست و خاست نکنند و آن این آیه است که
فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ الآیه در مدینه تذکار آن میفرماید و میگوید که خدای در قرآن
فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون شنوید آيَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدایرا از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود
بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّىٰ يَخُوضُوا
تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید آن هنگام که نشست
و خاست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این
راضی اید بصحبت ایشان إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کنندهٔ منافقانست وَالْكَافِرِينَ و ناگرویدگان
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ایشانرا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ آنانکه انتظار می برند بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ
پس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ فتح و نصرتی از نزدیک خدای قَالُوا گفتند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم
با شما و مدد کاری نکردیم پس سهم ما را از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر کافرانرا بهره از حرب
یعنی غلبه کردن بر مومنان قَالُوا گفتند مر کافرانرا که أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم
شما را بشکنیم اما دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان بآنکه
سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید ما را در غنایم خود شریک سازید
فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که غیر از و کسی را دعوی
حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ و نکرداند خدای و ننهد لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان در روز قیامت
سَبِيلًا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ننهد ایشانرا بر مومنان زبردستی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان
يُخَادِعُونَ اللّٰهَ مکر میکنند با دوستان خدای در ظاهر با اسلام و اخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهندهٔ است ایشانرا
بر مکر و فریب ایشان و آن جزا آنست که در روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند چون قدم بر
صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ
افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند کاهلان و گران جانان
چون کسی که از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا دیدی نماز میگزاردند و اگر نه ترک
میکنند يُرَاءُونَ النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا
قَلِيلًا و یاد نمیکنند خدایرا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و آن نسبت با ذکر
دل اندکست در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته
بطمع دنیی و دنی و هرچه در دوست بغایت اندکست و مختصر و ذکر خدا از همه بزرگتر و لذکر الله اکبر و منافقان ریا میکنند
مُذَبْذَبِينَ در حالتی که متحیر و متردد اند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه با گروه مومنانند تا ایشانرا
باشد هرچه آنانراست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و نه با کافرانند تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا

خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو نیابی مر ورا راهی بحق وثواب یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان
لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان
خدای دوستی کنند اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید خدای را علیکم بر شما عذاب خود سلطانا مبینا
حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل
من النار در طبقهٔ زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافراند و کفر را
با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ حکم شود و بدرکات او
در دارند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند مجازی گفته اند ما
در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال هر درکه آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش در دید
و ابد الآباد در آن عذاب باشند ولن تجد لهم و نیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه
بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا و باصلاح
آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر واخلصوا دینهم
و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لله برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فاولئک پس آن گروه که
بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مع المؤمنین با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای
وسوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک
باشند ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گویید مر ورا
بفرمان بوداری وآمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید با آنکه نجات شما بفضل اوست نه
بشکر وکان الله شاکرا و هست خدای ثواب دهندهٔ شاکران علیما دانا بحقوق ایمان **الجزء السادس من اجزاء الثلثین**
لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بسخن بد الا من ظلم مگر آشکارا کردن
کسی که بروستم کرده اند چه اورا رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند مردی از قومی ضیافت خواست و اورا
طعام ندادند آنکس زبان شکایت کشاده هر جا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد و صحابه اورا بران شکایت عتاب
کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وکان الله سمیعا و هست خدای شنوا مر سخن
مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید خیر و طاعت را او تخفوه یا پنهان بجای آرید
آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را شکایت از آن روا باشد و بران مواخذه رسد فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب
ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیه تحریض مظلومانست بعفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت
تظلم داده از سر آن در گذرند ان الذین یکفرون بتحقیق و یقین آنها که کافر شوند بالله ورسله بخدا و رسولان او
ویریدون ان یفرقوا و میخواهند آنکه جدایی افکنند بین الله ورسله میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدا
و کافر شوند برسولان او ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض و کافر می شویم
ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
ویریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای تمام
نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اولئک آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی میطلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا

بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشانرا مؤمن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست معتدبه و معتبر
نیست واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده والذین آمنوا و کسانی که
ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله و بفرستادگان او ولم یفرقوا وجدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در
ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه
مغایبه خواند یعنی بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا که وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده
سیآت ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف
و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری بیکبار کتابی بیاور
چنانچه موسی علیه السلام بیاورد آیة یسألک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند ان تنزل
علیهم آنکه فرود آری برایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان بیکبار چون توریه یا کتابی نوشته بخط سماوی چون
الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یک از ما کتابی باید که تو رسول خدایی
و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلی پیغمبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
که از این سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند
درخواسته اند از موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا
پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای بما خدای را عیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتش از آسمان
آمد و بسوخت ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند
گوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک
پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی و بدادیم موسی را علیه السلام سلطانا مبینا
تسلطی ظاهر بدانکه فرمود بکشید گوساله پرستانرا و ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا فوقهم الطور و برداشتیم
بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا
الباب و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام در آیید بدروازهٔ شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان
از این حال ابا کردند وقلنا لهم و گفتیم مر ایشانرا بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی
السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان از این امر تجاوز نمودند واخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان
در هر یک از این حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم
با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن
وقتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر گفتار ایشان که
دلهای ما اوعیهٔ علوم است یعنی از دانش پرشده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد میگوید ندارد
و نه چنانست که میگویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان
و از دانش محجوب کرده و مدد توفیق تدبر آیات و تذکر از مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون الا قلیلا
پس ایمان نمی آرند مگر اندکی چون عبدالله سلام رضی الله عنه با ایمان اندک غیر معتبر وبکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بسبب
کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم و بگفتن ایشانست بر مریم بهتانا عظیما بهتانی بزرگ را که
انتساب بزنا بوده وقولهم و دیگر بگفتن ایشان انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسی بن مریم عیسی پسر مریم را رسول الله

فرستادهٔ خدا این وصف خدا یست مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ ونکشتند اورا وَمَا صَلَبُوهُ وبر دار نکردند اورا
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شد برایشان وقتی که شبهه و مانندی عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد این قصه در سورهٔ
آل عمران کذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در شان عیسی لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه
در کمان و تردد افتادند از قبل وجه وقتی که مهتر خود را بر او بجستند که این عیسی است و بطلب وی مشغول شدند چون از
خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اکر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی کفته اند شبه عیسی همین بر روی
یهود ا بیش نبوده بود نه دیکر بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آورده کفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
مَا لَهُمْ بِهِ نیست جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مکر آنکه پی روی کمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ
يَقِينًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه بر داشته است او را خدای بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از دفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا ۞ حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده در
مهم عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مکر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهِ
پیش از مرک خود و آن در وقت معاینه موت بود که از ایمان ناچار کویند و هیچ سود ندارد و کفته اند اهل کتاب ایمان
آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرک عیسی علیه السلام و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب
بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت
اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند انکه متوفی شود و بر وی
نماز بکزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ۞ بر اهل کتاب کواه یعنی کواهی دهد
بر یهود بر تکذیب و بر نصاری بر آنکه او را ابن الله کفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شد از انها که کشتند
اند بدین یهودیه حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان
از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سورهٔ انعام بیاید وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیکر به باز داشتن و منع کردن
ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم تورات را و نعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و یا بامردمان
کفتند که بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیکر بکرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال انکه
نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیکر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت
و غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا ۞
عذابی مشتمل بر الم بسیار لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل کشته است پیش از تو یعنی
تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرند بکزارندکان و بپای دارندکان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان
نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندکان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندکان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز آخر که قیامت است أُولَئِكَ آن کروه که متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا ۞
مزدی بزرک که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى
نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت هلاک شدند و بعضی
کفته اند که این بخی جواب اهل کتابست که میکفتند کتابی بیار از حق سبحانه سفرها یکبار تو در وحی همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ

و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
و وحی فرستادیم بسوی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و بفرزندان یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ
وَسُلَيْمَانَ و تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم اولو العزم
است و عیسی صاحب شرع و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُدَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا ۞ کتابی که نام او
زبور بوده مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة بود
وَرُسُلًا و دیکر فرستادیم رسولان که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده ایم و قصه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ
پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان که
خبر ایشان بتو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ و سخن کفت خدای مُوسَى با موسی تَكْلِيمًا ۞ سخن کفتنی
بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اکر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفهٔ نور بود
فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر این خبر هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه
وسلم اطلاع نیافت: موسی بطور اکرچه سخن کفت با خدای ۰ بالای عرش پایه طور محمد است ۰
و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران مُبَشِّرِينَ مژده دهندکان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندکان مر کافران را و ستمکاران را
لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مردمان را عَلَى اللَّهِ بر خدای حُجَّةٌ حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نکویند
ما را پیغمبر نبود که با یمان دعوت کند و از شرک اجتناب نماید وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست
از فرستادن رسل حَكِيمًا ۞ محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری
بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که جمعی از کفار بنزد سید مختار صلی الله علیه وسلم آمده کفتند ای محمد ما احبار یهود را
از دین و آیین تو سوال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمود. ایشان میکویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در
کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود بخدا که
شما میدانید که من پیغمبر خدا ام ایشان کفتند نمیدانیم و هیچ کواهی ندادیم آیه آمد که ایشان کواهی نمیدهند لَكِنِ اللَّهُ
يَشْهَدُ لیکن خدای کواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست
و معجزیست روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنْزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاصه بدو و آن علمیست بتالیف
قرآن بر نظمی که عاجز آیند از آوردن مثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتکان نیز کواهی میدهند بر نبوت تو
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ۞ و بسنده است خدای کواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را یعنی یهود وَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا هر آینه
کمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا ۞ کمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق
آنانکه کافر شدند و پوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او و یا بر مردمان بمنع ایشان
از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا راهی إِلَّا
طَرِيقَ جَهَنَّمَ مکر راه دوزخ و چون بدوزخ در روند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید ان در آن و همیشه ساکن آن وَكَانَ
ذَلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۞ بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما فرستاده بِالْحَقِّ بسخن راست که آن کلمهٔ شهادتست یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد
پروردکار شما فَآمِنُوا پس بکروید بدو خَيْرًا لَكُمْ کرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اکر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ

پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست و زمینها پس بکفر شما زیان نخواهد کشید جناب

با بیان شما سود نخواهد یافت وکان الله وهست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب

خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهودانرا میکوید در طرف نکوهش عیسی

غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاحشه کویید و ترسایانرا میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را

ابن الله خوانید ولا تقولوا علی الله وهیچکدام شما مکویید بر خدای الا الحق مکر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی

و عزیر پسران او نیستند بلکه بندکان اویند انما المسیح عیسی بن مریم جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم رسول الله فرستاده

خداست وکلمته و کلمهٔ او کفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدی القاها برسانید آن کلمه را خدا

الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیکر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط

اسباب فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای و فرستادکان او وخطاب با ترسایانست خاصة ولا تقولوا ثلثة

و مکویید که خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که

الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم

ثلثه میکفتند حق سبحانه فرمود انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی که آن خیر شما باشد انما الله

جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یکانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سبحانه

بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی الارض

مر او راست آنچه در آسمانهاست و زمینها و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس اهل آسمان

و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندکان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه

از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یاد و مدد

در خبر است که نصاری نجران کفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میکویم در شان او کفتند آنرا عیب

بر میداریم کفتند تو میکویی که او بندهٔ خداست و بندکی عیب باشد حضرت فرمود که بندکی خدا عار نباشد و هیچکس

آنرا عیب نشمرد موافق قول حضرت آیه آمد که لن یستنکف المسیح ننک ندارد عیسی و تعظیم ننماید ان یکون عبدا

لله از آنکه بنده باشد خدای را و چون عبده ملایکه نیز ایشانرا فرزندان خدای میدانستند اثبات بندکی ایشان نیز میکند

ولا الملائکة المقربون و نه از بندکی و عار دارند فرشتکانی که مقربان بارکاه ربوبیت اند ومن یستنکف و هرکه ننک دارد

عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا

یعنی مکلفانرا بسوی خود جمیعا همه ایشانرا تا جزای مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات

فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا

ویزیدهم و بیفزاید بر جزای ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا واما

آنکسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک

ولا یجدون لهم و نیابند مر ایشانرا من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری یا ایها

الناس ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و برهانی و دلیلی از پیش پروردکار شما که آن

محمد است صلی الله علیه و سلم یا معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرو فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری

ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آوردند بخدای واعتصموا به و چنک در زدند بکتاب او

یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشانرا فی رحمة منه در ثوابی که از و باز آء ایمان

ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بران از محض انعام و احسان ویهدیهم الیه و بنماید ایشانرا بجود یا بآنچه وعده

صراطا مستقیما راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی آنجا بر انصاری رضی الله عنه

منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و سلم بعیادت من آمد کفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام

یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند است و بس مال خود را چکونه قسمت کنم این آیه نازل شد که یستفتونک

طلب میکنند از تو فتوی در میراث کلاله قل الله یفتیکم بکو که خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله

ان امرؤ هلک اکر مردی بمیرد چنان مردی که لیس له ولد نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اکر دختر باشد

اخت را ساقط نمیکند از درجهٔ وراثت وله اخت و مر ورا خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس مر آن خواهر را

نیمهٔ آنچه میکذارد از مال وهو و آن مرد یرثها میراث میکیرد از خواهر ان لم یکن لها ولد اکر نباشد خواهر

او را فرزندی اکر مراد بمیراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب

برادر نمیکند فان کانتا اثنتین پس اکر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ایشانرا دو ثلث

مما ترک از آنچه کذاشته است مرد وان کانوا اخوة و اکر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء

مردان و زنان فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مثل بهرهٔ دو مؤنث یبین الله بیان

میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا کمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است

برای کراهت آنکه کمراه کردید والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات علیم دانا است

سورة المائدة
بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای آنکسان که ایمان آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیکر میکنید بعقود

چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان

بسته زبان که ازواج ثمانیه اند از شتر و کاو و میش و بز و جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و کاو کوهی و کور خر

یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مکر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره و هو قوله

حرمت علیکم المیتة الآیة غیر محلی الصید نه حلال دارندهٔ صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید

بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مکر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید در حال احرام بر شما حرامست ان الله

بدرستی که خدای یحکم حکم میکند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید

لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج یا نشانهای دین خود را آورده اند که حطم کندی که نام

صریح بن ضبیعه بود و بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت حضرت رسول صلی الله

علیه و سلم آمد و کفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود بآنکه خدای را

یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطم کفت آنچه فرمودی نیکوست

اما مرا امرا و امنا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنانرا با ایشان در میان نهم اکر پسندیده

بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کوید

کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام
القضیه که رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب به عزم قضا توجه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیهٔ حجاج
یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند
تا شتران باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعایر الله
مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ
و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم
یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نرساند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم را که عازم
زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی
بسبب تجارت و کفار نمیطلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند مؤمنان خشنودی خدا و کافران اصلاح معیشت
دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا
پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای
آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد در گذرید و انتقام
آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر در صید کردن در حالتی که از احرام
بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاید امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت
امر است یا پیروی سنت وَالتَّقْوَىٰ و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی
ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شده بر شما
مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک
با همه اعضای او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند
مر غیر خدا را نزدیک ذبح او و مراد ذبیحهٔ کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام
کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا میمرد و میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ
و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد
و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده
و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید از اینها ذبح او را و در آن زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت
دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که بر حوالی بیت الحرام
منصوبست و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بر آن
قربان میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت کشند
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای اقداح ببایند دانست که عرب را
سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفتند و چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه
تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می سپرده اند بر یکی نوشته بود که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی
و سیم که از آن هیچ نگفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزدیک مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی

و او دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر
و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ بیرون آمدی باز رجوع بخریطه کردی و گفته اند مراد از استقسام
جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بودی برای هر کاری
از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذَٰلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که
افتراست بر خدا اگر بهب او را میخواهند یا شرک اگر غیر او را میگویند الْيَوْمَ امروز که جمعه است یا عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا
نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان
وَاخْشَوْنِ و از من بترسید این آیه نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد بر آنحضرت و آنحضرت بر ناقهٔ عضبا
سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین
شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج گزاردید ایمن
و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگزارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام را دِينًا دینی پاکیزه
از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نیافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد
غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی تلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزگار است مر او را درین گناه رَحِيمٌ مهربانست که با کل این مقدار رخصت داده
آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده
گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری میکنیم و سگان آل ذریح
و آل جویریه جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و بر
آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیه آمد که
يَسْأَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
بگو حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلالست شکار آنچه
تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن
مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مؤدب و معلم ایشانید تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه
خدای شما را آموخته از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخوانند او را
باز آیند و شکار را نگاه دارند و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچیزی که جانوران
شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی از فقها در شکار مرغان شکاری این حد شرط نکرده اند چه
تادیب طیور باین حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید خدا را عَلَيْهِ بر آنچیز که تعلیم داده اید در وقت
ارسال و بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهد صدورنا یا بگفت و بسم الله نیز کفایتست وَاتَّقُوا اللَّهَ و
و بترسید از خدای از تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست از حلال
و حرام سؤال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیه أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام
خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن
حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلالست ایشان را در دین ایشان چه شما ذبایح بنام خدای
میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند و این بر سبیل

اولویة است واکرچه امة مؤمنه بهتر حلال است والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که
ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رحمه الله آزادانند پس امه کتابیه حرام باشد
و نزد امام اعظم رحمه الله عفایف اند پس بقول او حرایر و اما از کتابیات مساوی باشند و هم را نکاح توان کرد اذا آتیتموهن
جون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان محصنین در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویید غیر مسافحین
نه مجاهر باشید بزنا ولا متخذی اخدان و نه فراکیرنده دوستان پنهانی ومن یکفر بالایمان و هر که کافر شود بدانچه
ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او
وهو فی الآخرة من الخاسرین و او در آن سرای از زیانکاران است یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اذا
قمتم الی الصلوة جون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشویید رویهای خود را
از منبت شعر سر تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه کوش در عرض وایدیکم الی المرافق و بشویید دستهای
خود را تا مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است وامسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه الله
نظر بظاهر میفرماید که تمام سرها مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میکوید
آن مقدار که اسم مسح بران اطلاق کنند کافیست وارجلکم و بشویید پایهای خود را الی الکعبین تا آن دو استخوان که
بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است و ارجلکم بکسر لام بنظر توجر جوار است همچنانکه عذاب
من رجز الیم و خفض بنصب خوانند عطف بر وجوهکم وان کنتم جنبا و اکر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل
کنید وان کنتم مرضی و اکر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد
منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای یعنی محدث بود او لامستم النساء یا سوده باشید زنان را بمباشرت
فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی و مانعی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک
نفس متیقن باشد یا آب در جاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا
طیبا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیز پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم
رویها و دستهای خود را منه از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یرید الله نمیخواهد خدای در آنچه
فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنک فرا کیرد ولکن یرید و لیکن میخواهد لیطهرکم تا شما را
پاک کرداند از احداث یا از کناه چه وضو کفارت ذنوب است ولیتم نعمته و تا تمام کرداند نعمت خود را علیکم
بر شما بانکه رخصت میکند شما را در تیمم ولعلکم تشکرون و شاید که شما شکر کویید بر نعمتهای او صاحب بحر الحقایق
فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که جون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج شماست
در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشویید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک
از تمسک بعلایق دادن و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت
و قیام با نانیت غسل دهید و اکر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس خود را از معاصی
و دلها را از رؤیة طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که
آلودکی از آن کثیفتر نیست
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز
کین طهارت سالک ره را نمازی میکند
واذکروا و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدای را که انعام کرده بر شما باسلام
و احکام شرایع آن ومیثاقه و یاد آورید پیمان او را الذی واثقکم به آنکه با شما پیمان بست به آن یعنی عهدی که خدای

بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بستید که بر سمع و طاعت
بیعت کردید اذ قلتم جون کفتید سمعنا شنودیم قول ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا و کفته اند مراد بیعت رضوانست
که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این بیعت بمحلش مذکور خواهد شد واتقوا الله و بترسید از خدای
در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او ان الله بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بآنچه مخفی در سینهاست
یا ایها الذین آمنوا ای زمره مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندکان بحق لله برای خدای شهداء بالقسط
کواهان براستی ولا یجرمنکم و بران ندارد شما را یعنی نیارد شما را شنآن قوم دشمنی کروهی از مشرکان علی الا تعدلوا
بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است
بپرهیزکاری و جون عدل با کفار در مرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود
عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل
عدل شاطه ایست ملک آرای
دین و دولت ز عدل ماند بجای
واتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید
از عدل و ظلم وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان آوردند وعملوا الصالحات و عملهای
ستوده کردند و وعده اینست که لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش کناهان واجر عظیم و مزدی بزرک از فضل
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند قرآن را اولئک اصحاب الجحیم آن کروه
اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در غزوه عطفان بحرب جمعی از
محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند
و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده
و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را کفتند دریاب محمد را که تنها در پای آن درخت
تکیه فرموده و یارانش از او دورند و درین محل برو دست می توان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و کفت من
یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت نماید حضرت فرمود که الله یمنعک خدای ترا
منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام دست بر سینه غورث زد جنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد
و سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا برداشته برسر وی رفت و کفت من یمنعک منی آن مرد کفت لا احد یعنی
هیچکس ترا از من منع نکند پس کلمه شهادت بکفت و بمیان قوم باز رفته ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه فرود
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی فرمود
اذ هم قوم جون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او ان یبسطوا الیکم آنکه بکشایند بسوی شما ایدیهم
دستهای خود را بقتل و هلاک فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای ایشان را عنکم از شما و مضرت
ایشان را از شما بکردانید و بعضی برانند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آن حضرت کردند وقتی که بحصار ایشان
رفته بود جهت دیه عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفران این نعمتها
وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و دهاننده از شر اوست
ولقد اخذ الله و هر آینه فرا کرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام
و محاربه با جباران وبعثنا منهم و برانکیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش
احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار جنانکه حق سبحانه

وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن
وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند
و مصر به بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد
کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود نزدیک
اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق
گفتندی درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
در تیسیر آورده که از هشتصد تا هشتاد گز پس باغ ایشان را دیدند یک خوشهٔ انگور آن مقدار بود که پنج کس برمی
توانستی داشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان بگنجیدند نقبا باز گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از
این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی گردد و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار
ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این طایفه ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمدند موسی و هرون را علیهما السلام از
حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو
نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه
در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در میان ایشان پیدا آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای
انی معکم بدرستی که من با شمام به نصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر بپای دارید نماز را
بشرایط آن وآتیتم الزکوة و بدهید زکوة را با رباب استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم
و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجا آرید چه امر ایشان امر خداست والتعظیم لامر الله واقرضتم الله و قرض دهید
خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادنی نیکو لاکفرن عنکم هر اینه در گذرانم از شما سیآتکم گناهان شما را
ولادخلنکم و در آرم شما را جنات تجری بوستانها که جاریست من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر
پس هر که کافر شود بعد ذلک بعد از این شرط موکد منکم از شما فقد ضل پس هر اینه گم کرده است سواء السبیل راه راست را
بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم
براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را
قاسیة سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریة را
یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند
یا کلمات توریة را تاویل میارند تاویلات فاسد ونسوا حظا و ترک کرده اند بهرهٔ تمام را مما ذکروا به از انچه پند
داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولا تزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع میشوی علی خائنة
منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فاعف عنهم
پس در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند واصفح و روی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند
مطلق عفو و صفح بآیهٔ السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را
ومن الذین قالوا و از آنان که گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت دادند بده
نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم
گرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مما ذکروا به از انچه پند

داده شده بودند بدان در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد رسول است علیه الصلوة والسلام فاغرینا پس برانگیختیم بسبب
پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء و بغض پنهان در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز
و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان
وسوف ینبئهم الله و زود باشد که خدای آگاه کند و خبر دهد ایشان را بما کانوا یصنعون بانچه ایشان میکنند
و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که
آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از انچه هستید که آنرا
پنهان میدارید من الکتاب از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه و سلم و آیهٔ رجم و از انجیل چون بشارت باحمد علیهما
الصلوة والسلام ویعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بان چه هیچ مهم دینی بدان
وابسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی
حضرت از و اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت از و روی بگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه
ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شد فی الحال
ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدا نور روشنایی که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالت است
وکتاب مبین و کتابی روشن کننده و بخود روشن و گفته اند نور حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و کتاب مبین قرآن
و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون
آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری و بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور را موجود کردانید
و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق
و آن حقیقت محمدی و نور احمدیست صلی الله علیه و سلم که صورت حضرت واحدی احدیست جامع جمله کمالات الهی
و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل
آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت
لوائی

آنچه شد اول پدید از جیب غیب ٭ بود نور جان او بی هیچ ریب ٭
بعد از ان آن نور مطلق زد علم ٭ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ٭
یک علم از نور پاکش عالم است ٭ یک علم ذریة است و آدم است ٭
نور او چون اصل موجودات بود ٭ ذات او چون معطی هر ذات بود ٭
واجب آمد دعوت هر دو جهانش ٭ دعوت ذرات پیدا و نهانش ٭

یهدی به الله راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پی روی
خشنودی او میکند سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب یا سبل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم
و بیرون آرد ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنایی ایمان یا یقین یا علم باذنه
بارادت و توفیق خود ویهدیهم و راه نماید ایشان را الی صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست
بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان که قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر
مریم است قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست
ظاهر است چه مادر را قدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد
اصغر و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملک بگو کیست که مالک باشد و منع کند من الله از ارادت خدای
شیئا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد ان اراد اگر خواهد خدای ان یهلک المسیح ابن مریم آنکه هلاک مسیح پسر مریم را

وعده داده بود موسی را علیه السلم که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن
وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند
و مصر به بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد
کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود نزدیک
اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق
کفتندی درازی قدش سه هزار و سیصد و سی و سه کز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
در تیسیر آورده که از هشتصد تا هشتاد کز پس بستانی ایشان را دیدند یک خوشهٔ انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نمی
توانستی داشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان میکنجیدند نقبا باز کشته با یکدیگر کفتند که بنی اسرائیل را از
این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی کردد و نا فرمانی کرده بمصر باز کردند پس عهد کردند که اخبار
ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این طایفه ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمدند موسی و هرون را علیهما السلام از
حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو
نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود با بستادند و دغدغه
در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در میان ایشان پیدا آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ و کفت خدای
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر کفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را
بشرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ
و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجا آرید چه امر ایشان امر خداست والتعظیم لامر الله وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید
خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیکو لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در کذرانم از شما سَيِّئَاتِكُمْ کناهان شما را
وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ
پس هر که کافر شود بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این شرط موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه کم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را
بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ
براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و کردانیدیم دلهای ایشان را
قَاسِيَةً سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میکردانند سخنان توریة را
یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند
یا کلمات توریة را ماوّل میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوا حَظًّا و ترک کرده اند بهرهٔ تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از انچه پند
داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ
مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ
پس در کذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بکردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند و کفته اند
مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را
وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از انانکه کفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی کفتند یا نسبت دادند بشهر
نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلم در آن می بوده یا انکه کفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ
کرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهودان کرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از انچه پند

داده شده بودند بدان در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلم فَأَغْرَيْنَا پس بر انگیختیم
بهمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز
و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برانند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان
وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که خدای باکاهاند و خبر دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان میکنند
و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که
آمد بشما فرستادهٔ ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند برای شما كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از انچه هستید که آنرا
پنهان میدارید مِنَ الْكِتَابِ از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه و سلم و آیه رجم و از انجیل چون بشارت باحمد علیهما
الصلوة والسلام وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میکذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن چه هیچ مهم دینی بدان
وابسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم کفت که کدام است آن کثیر که از ان عفو کردی
حضرت از و اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت از و روی بکردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه
ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال
ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدا نُورٌ روشنایی که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالت است
وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابی روشن کننده و بخود روشن و کفته اند نور حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و کتاب مبین قرآن
و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت عدم بیرون
آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری و بعد از ان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود کردانید
و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است
و آن حقیقت محمدی و نور احمدیست صلی الله علیه و سلم که صورت حضرت واحدی احدیست جامع جمله کمالات الهی
و کیانی و واضع میزان همه اشیا باعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل
آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت
لوائی
آنچه شد اول پدید از جیب غیب ٭ بود نور جان او بی هیچ ریب ٭ بعد از ان آن نور مطلق زد علم ٭
کشت عرش و کرسی و لوح و قلم ٭ یک علم از نور پاکش عالم است ٭ یک علم ذریة است و آدم است ٭
نور او چون اصل موجودات بود ٭ ذات او چون معطی هر ذات بود ٭ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ٭
دعوت ذرات پیدا و نهانش ٭
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پی روی کند
خشنودی او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت از عذاب یا سبل دار السلام که طریق بهشت است وَيُخْرِجُهُمْ
و بیرون آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ
بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و راه نماید ایشانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که نزدیکترین راههاست
بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ کفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر
مریم است قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میکویند پسر مریم خداست
ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث را الوهیت نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد
اصغر و چه دور است که اصغر الله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بکو کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ از ارادت خدای
شَيْئًا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک مسیح پسر مریم را

خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا به هر بطنی پسری و دختری می‌آورد چون بزرگ میشدند جاریهٔ یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توأم هابیل را لیوذا میگفتند و چندان جمالی نداشت چون بسن رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده بمن اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین وجه صدور یافته مراد برین جمله اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم هرچه خوبست وی ترا است بوی میدهی آدم علیه السلام فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه می‌توانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر داد اذ قربا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفندار بود برهٔ فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکرد در ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دستهٔ گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر این قربان مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز نمیدارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل است بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشم که قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قال گفت هابیل که انما یتقبل الله جز این نیست که خدای قبول میکند من المتقین از پرهیزکاران که نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط من نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله بدرستی که من می‌ترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی‌تر بود و با شوکت‌تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید بدرستی که من میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی تو باثمی بعقوبت گناه در قتل من واثمک و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربانست و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بوده فتکون پس باشی تو بسبب این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ وذلک جزاء الظالمین و آنست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او و ندانست او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شده مرغی در دست گرفته سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافته سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بآنکه سنگی بروی زد و مغز سر پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیانکاران در دنیا بآنکه بقیت عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ مر او را خواهد بود [illegible] چنانچه امام ثعلبی رحمه الله در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در [illegible] چند و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکسال میکشید تا گنده بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت که بیفکند بخورند او بسیار بتنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را که یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که کیف یواری چگونه بپوشد سوأة اخیه جثهٔ برادر خود را آورده اند که زاغی حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بران می‌پاشید

تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که ای وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانشدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گفته اند ندامت او بران بود که پدر و مادر از وی تبرا نمودند و تمام جسد او سیاه شد و ندایی شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا میدید بیمی میکرد که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده او فساد فی الارض و بی آنکه او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکیست در استجلاب غضب الهی ومن احیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس ولقد جاءتهم و هر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضحه ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک پس از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مرتکب در قتل یا در گذشته از حدود و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند صورت حال ایشان بعرض حضرت رسید آنحضرت ایشان را بمیان شتران شیرداری که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز شیر و بول شتر می‌آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصهٔ آنحضرت را راندند روی بقبیلهٔ خود نهادند یسار که مولای رسول بود صلوات الله وسلامه علیه با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای ببریدند و خار در چشم و زبان وی میزدند تا شهید شد و حضرت از آن حال خبردار شده کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست و گردن بربسته نزد آن حضرت آورد حق تعالی آیه فرستاد که انما جزاء الذین جز این نیست که هست جزای آنانکه یحاربون الله ورسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول او ویسعون و بشتابند فی الارض در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته باشند و مالی نبرده او یصلبوا یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف یعنی دست راست او و پای چپ او اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا من الارض یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهر دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند تا آنکه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم خزی فی الدنیا مر ایشان را خواری و رسواییست در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم

عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه ناخواست مِن قَبلِ اَن تَقدِرُوا پیش از آنکه
قادر شوید عَلَیهِم بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن
همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانست قبل از قدرت
برو توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید حدود از وی افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی که بعینه
نزد او یابند و بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رحمه الله آنست که
قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فَاعلَمُوا پس بدانید اَنَّ اللهَ آنکه خدای غَفُورٌ
آمرزندهٔ گناه هست بتوبه رَحِیمٌ مهربانست بر تائبان یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای
وَابتَغُوا اِلَیهِ الوَسِیلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمهٔ
جامعه درین باب آنست که وسیله کل در تقرب بحضرت الهی ملاحظهٔ اوامر است و نواهی در کشف الاسرار فرموده
در لطایف قشیری گوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب
حظوظ در کشف الاسرار فرموده که وسیلهٔ عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بر سایل
وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که
یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه
در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله
هم تویی و اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم · این طلب از من بی طلب تو داده · گنج احسان بر من بگشاده
این طلب در ما هم از ایجاد تست · دستی از بهر دیار بر داد تست · این قدر احسان که تو بخشیده · تا بدین بس عیبها پوشیده
قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش · متصل گردان بدریاهای خویش · وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ و جهاد کنید در
راه او با اعداء ظاهر و باطن لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال در بحر الحقایق آورده
که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابهٔ نور است
در بدو خلقت و نجات را از حجاب ظلمت شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق
مرضیه است و سالک بدان از ظلمات معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء
لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است
و اثبات هویة و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد · چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب
از ظلمت هستی تو آثار نماند · از چهرهٔ وحدت بفکن پردهٔ کثرت · تا در نظرت اندک و بسیار نماند ·
اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و عجل و غیر آن لَو اَنَّ لَهُم اگر باشد ایشان را مَا فِی
الاَرضِ جَمِیعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن هم یعنی اگر دو باره
آنچه در زمین است از نقد و جنس کالا ایشان را باشد لِیَفتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِن عَذَابِ یَومِ القِیَامَةِ
از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنهُم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُم عَذَابٌ
اَلِیمٌ و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک یُرِیدُونَ میخواهند یعنی طمع دارند یا قصد میکنند اَن یَخرُجُوا
مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش
وَلَهُم عَذَابٌ مُقِیمٌ و مر ایشان راست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد

فَاقطَعُوا اَیدِیَهُمَا ببرید دستهای راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رحمه الله و ده درم نزد
امام اعظم رحمه الله و سه درم نزد امام مالک رحمه الله و زیاده چند انجه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند
چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا کَسَبَا خدای پاداش میدهد
ایشان را پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن تعرض حرمتست در مال مؤمن نَکَالًا مِنَ اللهِ عقوبت میکند خدای ایشان را عقوبت
کردنی صادر از حق تا پند داده شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَاللهُ عَزِیزٌ و خدای غالبست در حکم حَکِیمٌ
دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَن تَابَ پس هر که توبه کند مِن بَعدِ ظُلمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَاَصلَحَ
و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید فَاِنَّ اللهَ یَتُوبُ عَلَیهِ پس بدرستی که
خدای توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود اِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار دستگاه او را رَحِیمٌ
مهربانست بر وکه در محشر او را رسوا نکند اَلَم تَعلَم آیا ندانستی خطابست با آنحضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند یعنی
دانستید اَنَّ اللهَ آنکه خدای لَهُ مُلکُ السَّمَوَاتِ وَالاَرضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَیَغفِرُ لِمَن یَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از
توبه وَاللهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِیرٌ تواناست یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده
خطاب تشریفیست که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم و یا نوح
اهبط یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال یاد کرد چنانچه یا ایها النبی و یا ایها الرسول
لَا یَحزُنکَ الَّذِینَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آنکسانی که از روی عناد یُسَارِعُونَ فِی الکُفرِ می شتابند و خود را
می افکنند در کفر مِنَ الَّذِینَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتنی است بِاَفوَاهِهِم بزبانهای ایشان
وَلَم تُؤمِن قُلُوبُهُم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی
میکردند وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا و بعضی از آنانکه دین یهودیه دارند سَمَّاعُونَ شنوندگانند قول ترا لِلکَذِبِ برای
آنکه دروغ گویند بر تو چه یهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و تشنیع
بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَومٍ آخَرِینَ شنوندگان برای گروه دیگر که لَم یَأتُوکَ نیامده اند
بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بجهت ایشان میفرستادند نزول آیة را سبب آن بود که
زنی و مردی از اشراف خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظهٔ بزرگی
ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست
و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی پیش ایشان فرستید تا حد زانی محصن از و پرسد اگر گوید تازیانه زنید قول او را
قبول کنید و اگر رجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان
آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه آمده از حد زانی محصن
پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلم بحکم آیه رجم نازل شد و حضرت
فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیر بر بندند
تا پشت ایشان سیاه کرد و روی سیاه کرده و باژگونه بر دراز گوش نشانند گرد شهر نازل کرد انجبرئیل علیه السلم
آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت

فرمود که در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناتر
اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود در میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی باشیم حضرت
بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم گفت میان ما و اینها تو حکم باش که داناترین یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوگند داد او را
بدان خدای که توریة را بر موسی نازل کرده اید و دریا برای شما بشکافت و شما را از کید فرعون نجات داد و من و سلوی
بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت اگرنه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد
اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگو که خدای توجه گفته حضرت صلوات الله وسلامه علیه گفت
خدای بر جان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا
گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بجلد و تحمیم
قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حضرت حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که
یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیة رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرده آن را در موضع آن
و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی
محمد بجلد حکم کند فخذوه پس فرا گیرید آن را و قبول کنید وان لم تؤتوه و اگر این حکم بشما ندهند و رجم فرمایند فاحذروا
پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد الله فتنته و هر که خدا خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فلن تملک پس
بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد له برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک آن گروه الذین
آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدای ان یطهر آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار قلوبهم دلهای ایشان را
لهم فی الدنیا خزی مر ایشان راست در دنیا رسوایی بانکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست
در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند از
برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند نزد تو بمحاکمه
فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیه میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند
رسانید بتو چیزی را وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله یحب
المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وکیف یحکمونک و چگونه حکم میسازند ترا
وعندهم التوریة و حال آنکه توریة نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدایست برجم ثم یتولون پس ایشان
بر میگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین
و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریة را
فیها هدی در آن راه نمودنی بحق ونور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند
بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را للذین هادوا برای آنها که متدین اند بدین
یهودیه والربانیون و حکم کرده اند علماء ربانی والاحبار و زاهدان ایشان بما استحفظوا من کتاب الله
بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند
بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در

اجراء احکام حق واخشون و از من بترسید در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی با حکام من ثمنا
قلیلا بهای اندک را که رشوت یا اعتبار و جاه ناپایدار است ومن لم یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه
خدای فرو فرستاده یعنی یهود فاولئک پس آن گروه هم الکافرون ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر
بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس این که یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی النضیر بخلاف حکم
خدای عوض یک تن دو تن میکشند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بر دن دو شنا
در کندن والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوشی بگوشی والسن بالسن و دندان بدندان
والجروح قصاص و جراحتها را قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن اجزا که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب
و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم با رش باید کرد
فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو فرماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفارتست
مر گناهان متصدق را یا کفارت معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و واجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم
بما انزل الله و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرده این و آن جهود انندکه در عوض یک تن دو تن میکشند
فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا
و در آوردیم ما علی آثارهم بعیسی ابن مریم بر پی پیغمبران عیسی پسر مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده
بود لما بین یدیه مر آن چیزی را که پیش از و فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل و دادیم
او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودنی بتوحید ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق
در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آن چیز را که پیش از و بود از توریة وهدی و گردانیدیم او را راه نمای
وموعظة للمتقین و پند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی
بما انزل الله فیه بآنچه خدای فرو فرستاده است در و مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنکه حکم
نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کرده اید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک هم الفاسقون
پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب و فرو فرستادیم بسوی تو
قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتی که مطابق است لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از و بوده از
جنس کتب منزله ومهیمنا علیه و نگهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی
راست میشود یا گواهست مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرستاده
خدای بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم و از پی
آرزوهای ایشان مرو در حالتی که مائل باشی عما جاءک من الحق از آن چیز که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا
منکم مر هر گروهی را از شما ساختیم شرعة ومنهاجا شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب
و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه بساختی شما را
یک امت متفق بر یک ملت ولکن لیبلوکم و لیکن می آزماید شما را فیما آتاکم در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه
مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که
اتباع شرایع است الی الله بخداست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن
بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت وان احکم و دیگر فرستادیم تو را که

حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده است بتو سبب نزول این آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر
از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد شاید که او را از راه ببریم و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس
بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود
در تصدیق ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما و قومی در دماء و اموال خصومتها است و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان
کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن
بفرستادهٔ خدای ولا تتبع اهواءهم و پی روی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان
از آنکه ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض
کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وان کثیرا من الناس
لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان گفتند که لا نرضی بحکمک آیه آمد که افحکم
الجاهلیة آیا حکم جاهلیت را یبغون میطلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن راضی نمیشوند ومن
احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین
و میدانند که احسن کلام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مخاصمه کردند عبادة گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر
توان بود امروز بدوستی خدا و رسول او از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر
روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و استظهار و معاونت یهود که حلفاء منند بگزیرند آدم آیه آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای مؤمنان گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء فرا مگیرید جهودان و ترسایان را دوستان بعضهم
اولیاء بعض برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم
و هر که از شما دوست دارد ایشان را و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جملهٔ ایشان
باشد این سخن غایت تهدید است در موالاة یهود و نصاری ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فتری الذین پس تو می بینی آنان را که فی قلوبهم
مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری جهودان
یقولون میگویند نخشی میترسیم ان تصیبنا دائرة از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود
و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشهٔ ایشان را باطل کرد و فرمود فعسی الله ان یاتی بالفتح
پس شاید که خدای بیاورد فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر
و تیما و فدک او امر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند
منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالاة یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را اهؤلاء این گروه اند
الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان
با شما اند و امروز پردهٔ ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگویند حبطت اعمالهم باطل شد عملهای ایشان
فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و بفوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا

ای گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی
که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمام عرب مرتد
شدند الا اهل مکه و مدینه و عبدالقیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمهٔ کذاب و طلیحه
اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار
و مددکار نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم او دوست میدارد
ایشان را ویحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان
اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان
چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت
بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب
و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما بر آنند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او از
مهاجر و انصار رضی الله عنهم اجمعین که با اهل رده جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم میکند و میگوید که جهاد کنند
فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون و نمی ترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این
صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم خداست یؤتیه من یشاء عطا میدهد به هر که میخواهد والله واسع و خدای
بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما را در باب محبت و چگونگی سخن بسیار است
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت حساب
در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده
آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب حقیقت برآنند که
محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم
هرگاه صدمات سطوات محبت ذوالجلال از سرادق احتشام بجهم وجود فانی محب در بوتهٔ اضمحلال اندازد
و دیگر باره هبوب نفحات انجمن عنایت بجونه رسید آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة
العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیه فی فناء الناسوتیه
و در منازل السائرین فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از وقت اسباب تفرقه و در نهایات
دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیت بفناء رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محب پرسیدند که
محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود که در یک ساعت
با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون
منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طایر آشیانهٔ منه بدا والیه یعود بود در هوای هویت طیران
می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از
التهاب آتش محبت که از فروختهٔ نار الله الموقده بود پر و بالش بسوخت و جان بداد پس که مرغ سحری در غم گل از
جگر لاله بر آن دل شدهٔ زار بسوخت حضرت شیخ قدس سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه و تعالی آن مرغ را
فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و جهت وعظ حاضران و تنبیه مبتدیان
این صورت بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش

جمعاً وتفصیلاً و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذاتی بی توسط کاینات **نظم**

معشوقه که کس سر جمالش نشناخت • در ملک ازل لوای خوبی افراخت • نه طاس سپهر بود و نه مهره مهر • هم خود با خود نرد محبت میباخت

و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر نیحدو کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود می نماید **نظم** جانان که دم عشق زند با همه کس • کس را نرسد بدامنش دست هوس • مرآت شهود او شد ذات وجود باصورت خود عشق همی بازد و بس • یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند **نظم** ای حسن تو کرده جلوها در پرده • صد عاشق و معشوق پدید آورده • بر بوی تو لیلی دل مجنون برده وز شوق تو وامق غم عذرا خورده • و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثار اند کرده متعلق همت و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست • بیرون ز حدود کاینا تست دلم برتر ز احاطهٔ جهاتست دلم • فارغ ز تقابل صفاتست دلم • مرآت تجلیات ذاتست دلم • و از این کلام حقایق اعلام چنان معلوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میلست از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیک در نگری حضرت عزت جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است یحبهم و یحبونه چه افراد آن بزیر پرده مگر خویش را خریدار است زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ خود در وی است پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبیت و محبوبیت که در این آیه انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی تواند برد تامل وافی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم خود را از ما گسسته دارند و ما بواسطهٔ بعد منازل از مجالس اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست **وَرَسُولُهُ** و فرستادهٔ او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکسان که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر رضی الله عنهم ابن سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** آنانکه بپای میدارند نماز را **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوة را **وَهُمْ رَاكِعُونَ** و حال آنکه ایشان خضوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود گفته اند این حال مخصوص صلاتست به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود از غایت حرص که بر احسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در شان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نازل شده در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دید مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که کسی ترا هیچ چیزی داد وی خاتمی از زر بانرم بحضرت نمود و گفت این خاتم بمن داده اند حضرت پرسید که این عطا که کرده درویش اشارت بمرتضی علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سائل گفت اعطانی و هو راکع حضرت صلی الله علیه وسلم تکبیر گفت و این آیه برخواند **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ** و هر که دوست دارد خدا را **وَرَسُولَهُ** و رسول او را **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنان را که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ** پس بدرستی که لشکر خدای **هُمُ الْغَالِبُونَ** ایشانند غالبان

در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام کرده بودند و بآخر منافق شدند و بعضی از صحابه با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گروندگان **لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا** مگیرید آنان را که گرفته اند **دِينَكُمْ** دین شما را **هُزُوًا وَلَعِبًا** باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** از آنانکه کتاب داده اند ایشان را **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی یهود **وَالْكُفَّارَ** و فرا مگیرید کافران را نیز **أَوْلِيَاءَ** دوستان **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای بترک مناهی او **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند **وَإِذَا نَادَيْتُمْ** و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید **إِلَى الصَّلَاةِ** بسوی نماز **اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا** میگیرند منادات یا نماز را بخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر بطریق استهزا میگفتند قاموا لاقاموا صلوا لاصلوا و میخندیدند در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه که هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغگوی شبی خادمه او آتشی بخانه می آورد و وی با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست و خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت **ذَلِكَ** این استهزاء ایشان باذان **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و نافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و آنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل الی آخر الآیه چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و در آخرت آیة آمد که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب مراد یهود اند **هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا** آیا عیب میکنید با ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید **إِلَّا أَنْ آمَنَّا** مگر آنرا که ما ایمان می آوریم **بِاللَّهِ** بخدا **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا** و آنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن **وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ** و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب **وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ** و مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید **قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ** بگو آیا خبر دهم شما را **بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ** بد بتر از آنچه گفتید که دین بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترانند **مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ** از جهت جزایی که ثابتست ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست **مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ** آنکه لعنت کرد خدای او را **وَغَضِبَ عَلَيْهِ** و خشم گرفت بر وی و آن جهود اند که خدای ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورد **وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ** و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بآن صورت چنانچه اصحاب السبت را **وَالْخَنَازِيرَ** و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی را **وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ** و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان بردار وی کرده اند **أُولَئِكَ** آن ملعونان **شَرٌّ مَكَانًا** بدترانند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد **وَأَضَلُّ** و گمراه ترانند **عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ** از میانهٔ راه راست **وَإِذَا جَاءُوكُمْ** و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق **قَالُوا آمَنَّا** گویند ایمان داریم همچون شما **وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ** و حال آنکه در می آیند بکفر **وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ** و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناترست **بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ** بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینهٔ مسلمانان **وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ** و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان **يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ** شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ **وَالْعُدْوَانِ** و در ظلم یا تجاوز از حد **وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ** و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا را **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**

وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوة یا ربا را **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** هر آینه بد چیزیست

بجز بیت آنکه ایشان میسازند و بنهی و منع ایشان نمی پردازند آورده‌اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با نکار
و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده
بگشادند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این
عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از
خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده‌اند از رحمت الهی بگفتن این سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه یدهاء او گشاده است
یعنی جود او وافر و کرم او وافی است ید صفتیست مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آنجا ایمان
و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست و متشابه را بظاهر
تفسیر نتوان کرد بلکه معنی وی را موافق محکم ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه متناوله در
اعطا ید واقع میشود اینجا که عطا را بید نسبت میدهد دلیل است بر آنکه عطاء او اکثر من ان تحصی است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ
روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکرداند بسیاری را
از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان
طاغی و کافراند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از
تناول غذایی که صالح است مر اصحاء را مرض مریض روی با فزونی می نهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف یهود
چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق
و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب که کنند با رسول صلی الله
علیه وسلم أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بیکدیگر نتوانستند پرداخت
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و می شتابند در زمین فَسَادًا برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر جماعه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه
وسلم و متابعت او کردندی وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر اینه مادر میگذرانیدیم
از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر اینه در آوردیمشان یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ
النَّعِيمِ در بهشتهای با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپای میداشتند احکام توریه
و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرود آمد بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد آفریدگار
ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر اینه بخوردندی روزی را از بر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای
خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بسبب باریدن باران و رستن گیاه یا میوهای ایشان چندان شدی که از بر سر بچیدندی
و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند
راست رو و راستکار یعنی آنها که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌اند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد است آنچه ایشان میکنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ تمام آنچه فرود آید بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم
جهاد و غیر آن وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکردی رسالتهای
او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

وخدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان و کس را بقتل بر تو دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نماید کافران را بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که شبها آنحضرت را حراست و پاسبانی
میکردند چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بود بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز
گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و
دیانت حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است
از آن با قایم دارید آن امرها که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلی الله علیه وسلم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ
و تا زمانی که بپا دارید از اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ
كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو
یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا
و آنانکه دین یهود گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى و صابیان و ترسایان هم چنین مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار پسندیده فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین کردند از فوات
ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا هر اینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد صلی الله
علیه وسلم وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ
هرگاه آمد بدیشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه
فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله علیهما وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بودند که می کشتند
چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا و می پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد بلایی و محنتی
ایشان را بتکذیب و قتل انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست
بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای توبه را بر ایشان ببعثت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا
وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان با نکار محمد صلی الله علیه وسلم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی
جهالت و بی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ
و گفت مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار و آفریدگار من و شماست
یعنی من بنده‌ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را
إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ بدرستی که خدای حرام کرد بر وی بهشت را
وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده‌اند
مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری از یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان
که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت
مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها آله اند و خدای یکی از این سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در
وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا

واگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که
کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند الی الله بخدای از قول
بتثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند ازو و باعتقاد توحید استفهام بمعنی امرست یعنی باید که توبه و استغفار
کنند والله غفور وخدای آمرزنده است تایبانرا رحیم مهربانست بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم
که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستادهٔ از خدای قد خلت من قبله الرسل بتحقیق که گذشته اند
پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده چنانچه ایشانرا اعطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز
در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تراست و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود
گشت و آن غریب تراست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد وامه صدیقة
و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها و کتبه
کانا یاکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج
صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف ببین که چگونه نبین لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان
دلایل توحید را ثم انظر پس باز نگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برمیگردانند ایشانرا از دریافتن و
پذیرفتن حق قل بگو ترسایانرا اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بجز خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود
مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که شر خدای برساند
زیانی از بلا و عنا یا اعطا کند سودی از صحت و غنا والله وخدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوا اقوال
باطلهٔ شما را العلیم دانا بعقاید فاسدهٔ شما قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم
غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغهٔ یهود است در مذمت عیسی علیه السلام و افراط نصاری
در مدح او ولا تتبعوا و پی روی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل
گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا و بسیاری را گمراه ساختند وضلوا و ثابت بودند
بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعن الذین
کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود
علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی بن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب
مائده را میمون گشت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون
و بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه
از عمل زشتی که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید
عظیم است آنهارا که نهی منکر نفرمایند بآنچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد
و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن الاشرف که بعد از غزوهٔ بدر بمکه
رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم
انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزاست ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب
هم خالدون و ایشان جاوید باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی
بخدای و پیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه

نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر
ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم و بقرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم از یهود
یا منافقان فاسقون خارجانند از دایرهٔ ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه تو می یابی سخت ترین مردمان عداوة
از روی دشمنی للذین آمنوا با آنکسانی که ایمان آورده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آورده اند
یعنی بدترین دشمنی مومنانرا جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم
و یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری آنانکه میگویند
ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تراست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذلک آن قرب مودت
بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راستگویند ورهبانا و عابدان صومعه نشین اند
وانهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت
با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او یند چه جمعی از نصاری در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانان
مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از بلاد حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد
تن را از علماء مملکت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستاد و چون ایشان باستانهٔ رسالت پناهی رسیدند
آنحضرت سورهٔ یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کردند و با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت تمام
بآنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده مراد از قائلان انا نصاری ایشانند

الجزء السابع من اجزاء الثلثین

واذا سمعوا و چون می شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول
آنچه فرو فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع
میریزند اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از حق راست یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان
آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان آنکه ادای شهادت کرده اند بحقیت قرآن
و به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا ما را از امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند در روز قیامت در خبر است که
یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنند و ما قبول نمیکنیم یا اهل
حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیدی حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند که وما لنا لا نؤمن
بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان یدخلنا
ربنا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را به بهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که
امت حضرت رسالتاند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشانرا بما قالوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن
وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند
آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمهٔ باز می نمود ده تن از صحابه که صدیق و مرتضی
و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند
که بقیهٔ عمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا

کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برایند و بران اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید فرمود که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمایید و بخسبید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا ای گروه گرویدگان حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد آنانی را که از حد در گذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا در حالتی که پاک و حلال باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده اید کاید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیه آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند خدای شما را بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان شما لغو بمذهب شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رحمه الله آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بانکه بربندید سوگندها را یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت شکستن او إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی رحمه الله و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقیها رطل است که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطل باشد و بقول عراقیان دو رطل و در طعام باید مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه اهل خود را طعام میدهید یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با آن نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل و نزد بعضی ازار یا ردا و اگر بزن دهد مقنعه نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده ایست و شافعی رحمه الله درو ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب باید خواه مومن و خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد از این کفارات ثلث فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی نزد امام اعظم رحمه الله تتابع شرط نیست ذَلِكَ این که مذکور شد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شما است إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید خود را و سوگند مخورید كَذَلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بیان میکند و روشن میسازد خدای برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیه نازل کرد اول در مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا و در آن روز حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آن خواند آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل است لایق نیست یکبارگی ترک آن فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان که سعد وقاص رضی الله عنه از ایشان بود حاضر بودند و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود یکی

از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز گشاده و دست دعا برداشته گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام است نرد و کعبه و بیضه و غیر آن را وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای قداح رِجْسٌ پلید است مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطانست فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید از این پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه در افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کرد خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر خطاب رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیه ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخته و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشیده و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفته یعنی پلید و هر چه پلید است حرام بود این نیز حرام باشد چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از و برکنار شوید و هر چه دور بودن از و فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگاری با اجتناب از و منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر خدای باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس نیز حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در احادیث آمده عاقلان را همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند بت پرستنده است

نظم

بی نمکی را از آن جگر آمیخته ، بر جگر بی نمکان ریخته ،
بخود آن مرد که چیزی چشید ، کش قلم بیخودی در کشید ،

وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا آنکه نیست بر رسول ما مگر الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا شهید شده اند چون باشد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل شایسته کردند جُنَاحٌ گناهی فِيمَا طَعِمُوا از آنچه خورده اند آنچه بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثابت شوند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آرند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللَّهُ و خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم میشدند حق سبحانه آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا لیبلونکم الله ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید شما را خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من
الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما وچنان صیدی که تناله ایدیکم میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید
ورماحکم ونیزهای شما چون کبار صید واین ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای یا بدانند دوستان او من یخافه
آنکس را که از وی میترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را ندیده فمن اعتدی پس هر که درگذرد وشکار کند بعد ذلک بعد
ازین ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا
الصید مکشید شکار را وآن بمذهب امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع ومستوحش بود خواه ماکول
اللحم وخواه غیر آن وبمذهب امام شافعی وامام مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود ودر مذهب
سگ گزنده وگرگ وموش وزغن وکلاغ ومار وکژدم در صید داخل نیست پس میگویم غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری
وحشی را بقتل در میارید وانتم حرم وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره ومن قتله منکم وهرکه بکشد صیدی را از شما
متعمدا بعمد یعنی داند که محرم است وقتل صید بروی حرام است مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گوره خری را بنیزه طعن
کرد وبکشت پس تعمد اشارت بدوست واگرنه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس بروی است
جزایی مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود وآن فدا من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر وگاو وگوسفند
یحکم به حکم کند بدان جزا ذوا عدل منکم دو خداوند عدل وعقل ودانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که
مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة رسیده بحرم کعبه یعنی
بحرم برند وآنجا بذبح رسد او کفارة یا بروست کفارت آن قتل طعام مساکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک
صیاما یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی ونحسی کار
خود را بالتزام کفارت بباید دانستن که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد ومماثله نزد شافعی
ومالک رحمهما الله در خلقت وهیات باشد چنانچه مثلا در شتر مرغ شتری ودر گوره خری گاوی ودر آهویی گوسفندی
ودر آهو بره بره وعلی هذا القیاس وبقول امام اعظم رحمه الله آن صید را در موضع قتل قیمت باید کرد اگر بها قربانی
باشد قربانی خرد وبحرم فرستد یا طعام خرد وبدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاعی از گندم وصاعی از غیر آن یا از بدل
طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد ونزد امام شافعی رحمه الله هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله درگذشت
وعفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده ومن
عاد وهرکه باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای انتقام کشد از وی والله عزیز وخدای غالبست در حکم
خود ذو انتقام خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند در معصیت احل لکم حلال کرده شد مر شما را صید البحر
شکار دریا اگر محلید واگر محرم وجمیع میاه از چشمه وچاه درین داخل اند وطعامه وطعام دریا نیز حلال کرده شده یعنی
آنچه آب بکنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما وللسیارة وبرای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وحرم
علیکم وحرام کرده شد بر شما صید البر شکار بیابان ما دمتم حرما مادام که شما باشید احرام گرفتگان واتقوا الله
وبترسید از خدای الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای
کعبه را البیت الحرام که بیت الحرام وخانه محترم است قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قبله وحج
ومناسک بدوست ودر دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب وقتل در دوست والشهر الحرام ودیگر گردانید ماههای حرام نیز
رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در وسازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در آن از قتل وغارت ایمن باشند

والهدی والقلائد وگردانید قربانی وذوات قلاید را هم سبب قیام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد وحرامی ایمن ومصون
ذلک آنچه گفته شد لتعلموا برای آنست که تا بدانید ان الله آنکه بدرستی که خدای یعلم ما فی السموات وما فی الارض میداند آنچه
در آسمانها ودر زمینهاست وان الله بکل شیء علیم وآنکه خدای بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال وحرام
از روی علم وحکمت است اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او کند
وان الله غفور رحیم وبدرستی که خدای آمرزگار ومهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول
الا البلاغ مگر رسانیدن احکام مکلفان تا ایشان را عذری نماند والله یعلم وخدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید
وما تکتمون وآنچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت قل بگوای محمد لا یستوی الخبیث والطیب
مساوی نیست پلید وپاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن ولو اعجبک
واگرچه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت ورداءت دارد نه قلت وکثرت فاتقوا الله پس بترسید
از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید
در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها میکردند
یکی میگفت پدر من کیست دیگری میپرسید که اشتر گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اند
لا تسئلوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را
وان تسئلوا عنها واگر بپرسید از چیزها که اگر پرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا
کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن یعنی از آن چیزها مپرسید که خدای درگذرانید آنرا وبدان تکلیف
نکرد بندگان را آورده اند که چون آیه فریضه حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم اعراض فرمود او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا واگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی
وشما را توانایی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم واین آیه نازل گشت که خدا درگذرانید وبدین سوال شما را مواخذ نساخت والله
غفور وخدای آمرزگارست که عفو میکند حلیم بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سالها بدرستی که پرسیدند از چیزها
قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند وچون حواریان که درخواست مایده کردند ثم اصبحوا بها
کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از شهود معجز بدان نگرویدند وسبب نزول عقوبت شد برایشان پس نیکبخت
آنست که از حال دیگران عبرت گیرد وبقول وفعل فضول اشتغال ننماید ودرین باب گفته اند **نظم**

مگوی آنچه گفتن ضرورت شود * دگر گفتها را فرو بند در * بجا آر فعلی که لازم بود * ز افعال بیحاصل اندر گذر

آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد واز دین اسمعیل
علیه السلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان وتعیین بحایر وسوایب از پیش او بود وآنچه روایت
در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی وآخرین بطن مذکر بودی گوشش را بشکافتندی واز سواری ودوشیدن وبار
کردن وموی بریدن او منع کردندی واز هیچ آب وگیاه دور نساختندی وآنرا بحیره میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی یا مسافر
داشتی بجهت شفاء بیمار وقدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سایبة پس آن ناقه را سر دادی ودر همه چیز حکم بحیره داشتی وآنرا سایبه
گفتندی وگوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست ودر میان رمه
سر دادندی واگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واگر نر وماده بودی نر را نمی کشتند ومیگفتند
وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست وحکم برادر گرفت آنرا وصیله خواندندی وفحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی

میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و علف منع نمی‌نمودند و را حام میگفتند و از زمان
عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اهل این قبایل بر این آیین بودند و داعیهٔ ایشان آن بود که خدای تعالی
بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته
هیچ چیز من بحیرة از ناقهٔ گوش شکافته و لا سائبة و نه ناقه بچرا باز گذاشته و لا وصیلة و نه شاتی که برادر پیوسته بود
و لا حام و نه حمایت کنندهٔ ظهر خود و لکن الذین کفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون افترا میکنند
و می‌بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم را بدو نسبت میکنند و اکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران نمیدانند
حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی‌فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را
که ای برگشتگان تعالوا بیایید الی ما انزل الله با آنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیایید بر رسول که
بیان کنندهٔ آن حکم است قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته‌ایم پدران خود را بر آن اولو کان
آباؤهم آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یهتدون و نمی‌یابند
راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده‌اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم در راه نمای میباید کرد تا کار کنی تحقیق آنجا
از محقق تا مقلد فرقهاست • آن یکی کوه است و این دیگر صداست • منبع گفتار آن سوزی بود • و آن مقلد کهنه آموزی بود •
دست در بینا زنی آیی براه • دست در کوری زنی افتی بچاه • یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان علیکم انفسکم
بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل بیراهی آنکس که گمراه شد اذا اهتدیتم
چون شما راه یافته باشید و از جملهٔ اهتدا آنست که نهی منکر کنید بر حسب طاقت خود و نگویید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد
اگر بینی که نابینا و چاه است • اگر خاموش بنشینی گناه است • این آیه وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند
بر کافران و تمنای ایمان ایشان می‌بردند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مؤمنان مهتدی را
ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون
با آنچه بودید که عمل میکردید • آورده‌اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند و
بدیل نام که مولی عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از
نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود
که ترکهٔ او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزهٔ تصرف در آوردند و آنائی از نقره که بزر منقش ساخته
بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ او برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه
در میان رخوت صحیفهٔ بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند چون آنائی مذکور یافت نشد رجوع بتمیم و عدی
کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی علیه من الصلوات افضلها آوردند این آیه نازل
شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید از آنچه شما را فرموده‌اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان
شما اذا حضر احدکم الموت چون حاضر شود یکی از شما را علامات مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة هنگام
وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عقل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من
غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی‌شنوند باجماع ان انتم چون شما
ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسید فی محصل سخن آنست که چون در
سفر بموت مشرف شوید دو کس را بوصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد

تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را که غیر از شمااند من بعد الصلوة بعد از نماز عصر فیقسمان بالله پس سوگند خورند
بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به ما بدل نمیکنیم بدین سوگند ثمنا
بهایی را که آن مال دنیاست یعنی برای مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم و لو کان ذا قربی و اگرچه مشهود له خویش ما باشد که
سوگند دروغ یاد نمیکنیم و لا نکتم شهادة الله و نمی‌پوشیم گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را بآن فرموده
انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگند براستی میخوریم
و بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن آنا که گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثهٔ
بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه
ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرافعه
نمودند آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده‌اند
گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین من الذین استحق علیهم
از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه اول بودند در ذکر مراد بهم اولیاء
میت‌اند و حفص استحق معلوم میخواند اولیان نیز قرائت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی‌اند بشهادت از آن دو بیگانه
زیرا که خویشاوندند و شناساتر بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه
لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست‌تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده‌اند
و ما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم درین گواهی انا اذا بدرستی که آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده‌ایم پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا عمرو
عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این آنا حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت آنا را بورثهٔ بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد ادنی نزدیکتر است
ان یأتوا آنکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بروجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است بآنکه بترسند
ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان که ایشان خورده‌اند و مدعی سوگند خورد
و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ و اسمعوا و بشنوید
امر خدا را بسمع اجابت و الله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خاینان و گواهان دروغ‌اند
یوم یجمع الله الرسل یاد کن روزی را که جمع کند خدای پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که ما ذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده
شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا جهت اظهار
شهادت انبیاء علیهم السلام بر مؤمنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علمی ما را در جنب علم تو نیست یا هیچ دانشی نیست ما را
بچیزی الا آنکه تو آنرا به از ما دانی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده همه نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه
کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند و اذ قال الله یا عیسی بن مریم و یاد کن
چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم علیک و علی والدتک بر تو و بر مادر تو اذ
ایدتک یاد کن چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته‌اند روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن میگویی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجز تو بود و کهلا و سخن گویی در حالت کهولت یعنی

کلام تو در طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیة استدلال میکنند برنزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما
قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ
و دیگر یاد کن چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيلَ و معانی و حقایق توریة و انجیل
وَاِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا نیز که میساختی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیات مرغ بِاِذْنِی بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا
پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِی پس میشود مرغ زنده بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و از علت بیرون
می آوری کور مادرزاد را و چشم او روشن میکنی وَالْاَبْرَصَ و پاک و بی علت میسازی ابرص را بِاِذْنِی بفرمان من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى
و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِاِذْنِی بامر من وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِی اِسْرَائِيلَ و یاد کن چون باز داشتم شر
بنی اسرائیل یعنی جهودان را عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای
روشن از آنچه مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَا نیست این را و اجا
و سایر معجزات که عیسی می نماید اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادویی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحر است وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى
الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود اَنْ آمِنُوا بِی آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِی و بفرستاده من
یعنی عیسی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهاده گانیم فرمان ترا اِذْ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند علیه السلام يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ
هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعاء ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد برای ما مَائِدَةً
مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان مائده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند
قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ گفت عیسی که بترسید از خدا و مثل این سوالها مکنید اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان
مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ
اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی
یعنی شاهده ما باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که راست گفتی تو با ما در آنکه هر چه از خدا درخواهید
بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا و ما باشیم بر آن مائده مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه بدارید آنگه از خدای
بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد بس
خدای درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام
پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم اَللّٰهُمَّ ای خداوند ما اللهم
کلمه بزرگوارست ابورجاء عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل
کرده اند که هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند
پس گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما اَنْزِلْ فرو فرست عَلَيْنَا بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد ما را
آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِاَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا و آنانرا که پس از ما آیند یا اول
از آن خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من
وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر بر آن وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللّٰهُ
گفت خدای اِنِّی مُنَزِّلُهَا بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را عَلَيْكُمْ بر شما جهت اجابت سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود

بَعْدُ بعد از نزول مائده مِنْكُمْ از شما فَاِنِّی اُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من او را عذاب کنم عَذَابًا عذابی که در هیچ جا نکه لَا اُعَذِّبُهُ آن عذاب
نکنم اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ یکی را از عالمیان پس حق سبحانه دو ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره از
میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین دیگر فرمود که خدایا این
خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل
از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از و میچکید نزدیک سر او
نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر
سیم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی
علیه السلام فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید
و شکر گویید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بنمایی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام
با آن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان الله بجنبش در آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد
پس حواریان از تهدید بالغه ترسیدند نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و معلولان و بیماران را طلبیدند
و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلاست هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آن خوان بود
کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مائده باسمان رفت
و دیگر روز بجاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و بعد از چهل روز غب شد روزی می آمد و روزی نه
همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی مائده مر فقرا را داده نه باغنیا و توانگران از این حکم مضطرب شدند در مائده شک آوردند
و آنرا بر جادویی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز
بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت
مر عیسی را علیه السلام برای توبیخ و تقریع نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی مر مردمان را که بگیرید مرا وَاُمِّیَ
و مادر مرا اِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ دو خدای بجز خدا قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرکت تنزیه کردنی
مَا يَكُونُ لِی نسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِی بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار آن نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که
گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی تو دانسته آنچه در ذات منست وَلَا اَعْلَمُ و من
نمیدانم مَا فِی نَفْسِكَ آنچه در ذات تست یا تو میدانی هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری اِنَّكَ اَنْتَ
بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را اِلَّا مَا اَمَرْتَنِی بِهِ مگر آنچه
تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشان را مگر اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّی
وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان
شَهِيدًا گواه یا نگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که در میان ایشان بودم فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِی پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی
رفع کردی باسمان با بیرا ایدی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان
وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهی و مطلع بر آن و مراقب آن اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر
فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ
و اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب
و عقاب الْحَكِيمُ دانا و محکم کار در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای مراد آنست که گوید یا اراد لفظ ماضی

برای تحقق وقوع است کانه که قیامت قایم شد و خدای گفت هَذَا یَوْمُ این روزیست که درین روز یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ سود
میرساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مر صادقانراست بهشتها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا بناء آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَدًا همیشه تاکید در خلود است
یعنی زمان بودن ایشانرا نهایت نیست رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند
ایشان از و به نیل کرامت ذَلِكَ این دخول جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستکاری بزرکست لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِیهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها قَدِیرٌ توانا است بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارك و تعالی و تقدس

سورة الأنعام

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الَّذِی آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
بیافرید آسمانها را بی جمعی و مددی وَالْأَرْضَ و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها
و روشنی را رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که هر دو مخلوق
منند بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا دوزخ و جنت و در انوار
فرموده که هدی و ضلالت و از ین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که
هدی یکیست در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس را از صفات بهیمی حیوانی
و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با این همه دلایل
و آیات الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یا عدول میکنند از عبادت
آفریدگار خود بپرستش غیر او هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ اوست آنکسی که بیافرید شما را مِنْ طِینٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین
یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَى أَجَلًا پس حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ
و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما
شك می آرید در بعث یعنی بعید از آنکه ثابت شد که بدو خلق از وست پس شك نباید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ
و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدایی نیست یَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند
آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند
آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم
عبادتست از نسبت ظاهری او و صاحب بحر الحقایق آورده که سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی
و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی جسم از عالم خلق است و روح از عالم امر
سر از مرتبه امر بود و جهر از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتی است ذات وجهین در یکی روی
خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر روی نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نگری از همه موجودات بلندتر است
و چون نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر و بیمقدارتر **نظم** چون در خود از اوصاف تو یاد آری ؛
حاشا که بود نکوتر از من دگری ؛ و آن دم که فتد بحال خویشم نظری ؛ در هر دو جهان نباشد از من بتری ؛ پس حق سبحانه

میفرماید که من اسرار خصایص شما در رتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما می کنید
از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانایی سالك را بران دارد که
باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفاء حظوظ حیوانی بذروه استیناس بنعیم روحانی متصاعد گردد
حیف باشد که عمر انسانی ؛ چون بهایم بخواب و خور گذرد ؛ آدمی می تواند از کوشش ؛ کز فرشته بفضل در گذرد ؛
وَمَا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ و نمی آید بکافران هیچ آیتی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود برایشان
معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِینَ از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان
فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ پس زود باشد که
بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود برایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بریشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده
سنیه خیر انام علیه افضل الصلوة والسلام و ظهور آن اخبار بکافران در آخرت روشن است أَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند
و ندانستند که ما بقوت قهاریه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاك کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل
زمانی که در ان پیغمبری بود و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار در هر زمان باشد و غیر از ین نیز گفته اند یعنی صفت
اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ چنان گروهی را هلاك کردیم که ایشانرا در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا در ان ممکن
آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و سعت
مال و استظهار بخدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را عَلَیْهِمْ مِدْرَارًا برایشان پی در پی هنگامی که
محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب که پیوسته تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان
ایشان یا در تحت قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود
می بردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند
فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس ایشانرا هلاك کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا
و بیرون آوردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاك ایشان قَرْنًا آخَرِینَ گروهی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید میکند بهلاك
در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این
کتاب از خدا بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسولی و بین آیه آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ
و اگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِی قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و بشنوند
ایشان در نزول آن کتاب از آسمان منتفع شود لَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا هر اینه خواهند گفت آنها که کافرند إِنْ هَذَا نیست
این که بما آورده إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ مگر جادویی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَكٌ چرا فرو
نفرستند بر محمد فرشته تا با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِیَ الْأَمْرُ
هر اینه حکم کرده شود بهلاك همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را و آنچه طلب کرده اند
اهلاك ایشان لازم بود ثُمَّ لَا یُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بیك چشم زدن و چون مشرکان
میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیم رسول فرشته را
لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر اینه گردانیم اورا متمثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی متمثل میسازیم و این

صورت بجهت آنست قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام که بقوت قدسی
مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا وهر اینه در آن حال پوشیده کردانیم
عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن
وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر
عاطر آنحضرت ننشیند ومیگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ وهر اینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بودند
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند مِنْهُمْ از رسل یعنی با ایشان استهزا
نموده اند مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند واین جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد
ایشان در آمد قُلْ بگو که اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام
ودر دیار عاد وثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام
آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ بگوای محمد وبپرس از ایشان که لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست
از روی خالقیت ومالکیت واگر ایشان جواب گویند واگر نه قُلْ تو بگو که لِلَّهِ مر خدای راست كَتَبَ نوشت خدای عَلَى نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمتی که قبول توبه است وعفو از معصیت در احادیث
حق سبحانه کتابی نوشت وآن نزدیک اوست فوق العرش ومضمونش آنکه إن رحمتی غلبت غضبی وشاید که مراد
رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه وامتنانیه نیز گویند وآن رحمتی است که همه چیزها فرا رسیده ونتیجهٔ آن عطا دادنست
بی سابقهٔ سؤال واستدعا ورابطهٔ حاجت واستحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است نظم

در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان وبرین دانش زدیم • ما نبودیم وتقاضا مان نبود • لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود

لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز
قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزی که در وقوع آن شکی نیست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی
فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند آورد
وَلَهُ ومر خدای راست مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی او راست مالک مکان و زمان
وآنچه زمان ومکان آنرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنوا بآنچه کافران گویند الْعَلِيمُ دانا بآنچه قصد کنند
سبب نزول آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج ومسکنت ترا بدین کار میدارد
که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جملهٔ خویشان خود شوی
بشرط آنکه ازین دعوت رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب و روز بر آن اشتمال دارد از آن خدایست اگر
خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوست
یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که پدید آرندهٔ آسمان و زمین است وَهُوَ يُطْعِمُ واو میخوراند یعنی
روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ وروزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق وخلق بدو محتاج اند کما قال الله تعالى ما أريد منهم
من رزق وما أريد أن يطعمون إن الله هو الرزاق ذو القوة المتين قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مأمور شده ام أَنْ أَكُونَ
أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امة باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
ومرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار
خود وغیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ که قیامتست مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند خدای عذاب را

بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانند عذاب را عَنْهُ از وی يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که حق بر وی بخشایش
فرموده است وَذَلِكَ واین بخشایش خدای الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگاری هویداست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ واگر
برساند بتو خدای سختی چون مرض وفقر فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارنده و برندهٔ نیست آنرا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ يَمْسَسْكَ
بِخَيْرٍ واگر برساند بتو نیکویی چون غنا وصحت فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ پس او بر همه چیز از بیها قَدِيرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ واو
قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلاء وغالبیت او است بقدرت و قهر
بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست محکم کار در تدبیر خلق الْخَبِيرُ دانا بخفایای احوال بندگان نقلست که سفهای
قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند واز احبار یهود و علمای نصاری رسیده ایم که صفت این مرد در کتب
خویش دیده اند اما همه انکار کرده اند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیت کتاب تو آیه آمد که قُلْ بگو در
جواب ایشان که أَيُّ شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از جهت گواهی یعنی کیست بزرگتر از همه گواهها قُلِ اللَّهُ
بگو خدای بزرگتر است از جهت شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ او گواه است میان من وشما یعنی گواه حقیت من وبطلان شما
اوست وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ وبمن وحی کرده اند این قرآنرا لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا شما را بیم کنم بقرآن واگرچه در وی بشارت
نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین وَمَنْ بَلَغَ ودیگرانرا بیم کنم هر که قرآن بدو رسد از عرب و عجم وجن وانس مقاتل
رحمه الله گفته که هر که قرآن بدو رسید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست واز اینجاست که محمد بن کعب قرظی رحمه الله
فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه وسلم أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما گواهی میدهید أَنَّ
مَعَ اللَّهِ آنکه با خدای هستند آلِهَةً أُخْرَى خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو که من گواهی نمیدهم برین قُلْ إِنَّمَا هُوَ
بگو جز این نیست که إِلَهٌ وَاحِدٌ خداییست یگانه ومن برین همه گواهی میدهم وَإِنَّنِي بَرِيءٌ وبدرستی که من بیزارم مِمَّا
تُشْرِكُونَ از آنچه بوی شرک می آرید از اصنام وغیر آن الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب
يَعْرِفُونَهُ می شناسند رسول خدا را بحلیه وصفتی که مذکورست در تورات كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را
بحلیه وصفت ایشان مراد معرفت روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت
تمام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که خدای از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزند است بر چه وجه می تواند بود ابن سلام
رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از تورات دانسته ام
اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداناد ای عبد الله فقد صدقت
وصدقت الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان واهل کتاب فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند وبتان ما را شفیع خواهند بود نزدیک او أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات
او را که قرآنست وآنرا سحر وشعر وکهانه نام نهد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی
کافران وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ویاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی
توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدا میساختید الَّذِينَ كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ آنانکه گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای پروردگار ما سوگند مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ نبودیم شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات وعلو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم

ما نیز نجات یابیم پس سوگند خوردند بخدای که ما مشرك نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان
گواهی دهند که الیوم نختم علی افواههم الآیة انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود
بنفی شرك از آن وضل عنهم وگم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شرك مر خدای را
نقلست که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع
قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوك عجم خوانده بود و اخبار ایشان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانهٔ
پیشینیان میخواند چنانکه احیانا من بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم و از کفار مکه من یستمع الیك کسانی هستند
که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا سخن حق نشنوند وان یروا کل آیة
و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان
و تکذیب ایشان بغایت رسید حتی اذا جاؤك تا چون بیایند بتو یجادلونك جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین
کفروا گویند آنها که کافرند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان وهم
و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وینأون عنه و دور میشوند بنفس خود
از وی یعنی نه خود ایمان می آرند و نه مردمان را میگذارند و گفته اند این آیه در شان ابوطالبست و معنی اینکه نهی میکند
دشمنان را از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجوید وان یهلکون و هلاك نمیکنند بدین عمل الا انفسهم
مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشان را
اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر اینه ببینی امری در غایت شناعت و ایشان را مشاهده کنی که
از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات
ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من المؤمنین و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان
میگویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار و ترحیب حالی برای آنست که بدا لهم ظاهر
شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت
جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع با دنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه
باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرك و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که
ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند و قالوا
و گفتند ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم بر انگیختگان از قبور
ولو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بحکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس
هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست که در دنیا بزبان رسل موعود میشدید بدان قالوا بلی وربنا گویند بلی
بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون
بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب
کردند بدیدن خدای را یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب بعد از ممات حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت
بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا وهم

یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد
و از ایشان منفك نگردد در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوی
و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و آیه
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدینست و چون کافر از خاك بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی
و بدبویی و گوید مرا میدانی کافر گوید ترا نمی شناسم گوید من کردارهای ناپاك توام بسیار بر من سوار شدی امروز من بر تو
سوار میشوم و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارت از اینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بارئیست بارگاه که می کشند
وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان
وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر است برای آنکسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای
باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص
بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر
ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا برما کسی مطلع
نیست که اگر راستی گویی باز خواستی کنند ابوجهل گفت محمد راست گوییست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر
به نبوت او اعتراف میکنیم محمد دوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه
و ندوه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بدیشان باز گردد اشراف قریش و بقیهٔ آل لوی یکبارگی محروم
میمانند و قول ابومیسره آنست که ابوجهل مشافهه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ای محمد ما هرگز از تو دروغ
نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم تحقیق ما میدانیم
انه لیحزنك الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان
لا یکذبونك تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفانند ولکن الظالمین و لیکن ایشان که ستمکارانند بآیات الله
یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت میفرماید ولقد کذبت رسل من قبلك
و بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران را پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند
واوذوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم
صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای
خدای را و کلمهٔ که در نصرت اهل ایمان فرموده اینست که ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
وان جندنا لهم الغالبون ولقد جاءك و هر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان که ما ایشان
چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان کبر
و اگر چنانست که گران شد علیك اعراضهم بر تو روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس
اگر تو می توانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر کرداند که باشد که بدان ایمان
در آیند حق سبحانه این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر تو می توانی که بدست
آری سوراخی در زمین و بدان بجا درآیی او سلما فی السماء یا نردبانی بنهاد کنی و بآسمان برآیی فتأتیهم بآیة پس بیاری
برای ایشان آیتی چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی ایشان را بر هدایت و توفیق

ایمان دادی فلا تکونن پس تو مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت است و در معنی با امت میگوید که مباشید من الجاهلین
از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابستهٔ خذلان و توفیق منست انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت
الذین یسمعون آنانکه می‌شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل و اما کافران مانند مردکانند از ایشان اجابت نیاید بجهة
از اموات والموتی یبعثهم الله و مردکانرا برانگیزاند خدای انگاه بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون
پس بسوی او باز کردانند همه را برای جزا و مکافات وقالوا و کفتند رؤساء قریش لولا نزل علیه چرا فرو نفرستند بر محمد
آیة من ربه آیتی از پروردکار او یعنی معجزی کر ما مطلبیم از و قل ان الله قادر بکو بدرستی که خدای قادر است علی ان ینزل آیة
بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن آیه که مطلوب
ایشانست مستجلب بلا و عناست بر ایشان زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجز طلبند و حق سبحانه ظاهر کرداند
و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب ماید وما من دابة فی الارض و نیست
هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانکه
کویند فلان چیز بچشم خود دیدم و فلان سخن بکوش خود شنیدم یا انکه طیران کنایتست از سرعت مشی باشد پس لفظ بجناحیه قطع
مجاز میکند و محصل کلام انکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم مکر که امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده
شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند وان من شیء الا یسبح بحمده الآیة ما فرطنا
فی الکتاب فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی
ربهم یحشرون پس بسوی پروردکار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا
بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنیدن دلایل ربوبیت وبکم و کنکانند از کفتن سخن وحدانیت
و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای کمراه کرداند
یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد ومن یشأ و هر کرا خواهد یجعله کرداند ثابت و نکاه دارد علی صراط مستقیم
بر راه راست قل ارأیتکم بکو ایشانرا که چه می‌بینید ان اتاکم عذاب الله اکر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران کذشته
آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را میخوانید که
آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اکر هستید راستکویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که
بتانرا خوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع بدرکاه او می‌برید فیکشف پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا
ما تدعون الیه بکشف آنچه میخوانید ان شاء اکر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در وقت دعا و دست باز میدارید
ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلههٔ خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان را الی امم
باستان از ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس کرفتیم ایشانرا بالبأساء
بسختی و تنکی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست
در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند
و روی تضرع و تذلل بدرکاه ما نیاوردند که اکر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست و لیکن سخت شده بود قلوبهم
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلبست وزین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا
یعملون آنچه بودند که بعمل می‌آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث
آمده است ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام

شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از کریبان هستی بر زد سرمایهٔ او همین صفت بود لاجرم سرکشتکان بوادی
غفلت را ازین راه بجاه ادبار می‌اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطهٔ خود
دیدن از حق پرستیدن بازمی‌مانند نظم هر معجب ز اهل دین نبود * هیچ خودبین خدای بین نبود *
بیخبر از جهان و مستی یکیست * خویشتن بین و بت‌پرست یکیست * فلما نسوا پس آن هنکام که فراموش کردند
کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بدان از باساء و ضراء فتحنا علیهم بکشادیم بر ایشان ابواب
کل شیء درهای همه چیز را از راحت و نعمت یعنی چون بلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز
امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل بران بستند
و آنرا سبب استیفاء لذات حسی ساختند بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکرکذاری و لوازم سپاسداری قیام ننمودند
اخذناهم بغتة کرفتیم ایشانرا ناکهان فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمانان
و ناامیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن کروه که ایشان ستمکاران اند یعنی نصرت دادیم
اولیاء خود را و هلاک کردیم تمامی اعداء خود را والحمد لله رب العالمین و حمد مر خدای را که پروردکار عالمیانست
بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالمان از ان روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرکست
و غنیمتی شکرف استهرانه مهلک ایشان مر او را حمد و ثنا خواهد بود قل ارأیتم بکو که چه می‌بینید ان اخذ الله اکر
بکیرد خدای سمعکم شنوایی شما را تا کر شوید وابصارکم و بینایی شما را تا کور شوید وختم علی قلوبکم و مهر نهد
بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به
بیارد برای شما آنچه کرفته است انظر در نکر و نکاه کن که ما کیف نصرف الآیات چکونه میکردانیم آیتها را از
اسلوبی باسلوبی یعنی کاهی در ترهیب و ترغیب سخن کوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران
اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نکنند قل ارأیتکم بکو ای کافران چه بینید و چه کنید ان اتاکم عذاب الله اکر بیاید
بشما عذاب خدای بغتة ناکهان بی مقدمه که تنبیه کند بران او جهرة یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن
ظاهر کرده و کویند بغته آنست که بشب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هل یهلک
آیا هلاک شوند بدان عذاب یعنی هلاک نشوند الا القوم الظالمون مکر کروه ستمکاران یعنی مشرکان وما
نرسل المرسلین و نفرستادیم ما پیغمبران را الا مبشرین مکر بشارت دهندکان اهل ایمانرا بجنت ومنذرین و بیم
کنندکان کافرانرا بدوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آورد واصلح و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف
علیهم پس هیچ ترس نیست ایشانرا از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهکین شوند از فوات ثواب
آن جهانی والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب بما کانوا
یفسقون بسبب آنچه بودند که از دایرهٔ تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بکو نمیکویم شما را عندی خزائن الله
که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم ولا اعلم الغیب و بکو نمیدانم غیب را مادام که وحی من
نیاید تا هر چه پرسید جواب بکویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیکویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی
بکنم بلکه من همچون شما بشرم ان اتبع متابعت نکنم الا ما یوحی الی مکر آن چیزی را که وحی کنند بمن قل بکو از روی تمثیل هل
یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر باشد کمراه با راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون
آیا هیچ تفکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وانذر به و بیم کن بآنچه که بتو وحی میکند الذین یخافون

آنکسانرا که می‌ترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند ایشانرا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان
اگرچه پند قرآن همه را عام است اما تخصیص کرده بترسندگان زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت‌شنو ایشانراست لَيْسَ لَهُمْ
نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشانرا
از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که به پرهیزند از گناه ● آورده‌اند که صنادید قریش
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال
و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست
و خاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت‌پناه علیه صلوات الله فرمود که من مؤمنانرا
از صحبت خود راندن نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشانرا عذر خواهی
تا بهره‌مند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم فاروق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله چنین می‌توان کرد تا به بینیم که مهم بکجا
میکشد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین مواعده وثیقه التماس
نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت
آورد آیه آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میکنند بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر را يُرِيدُونَ میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ رضای
خدای را و گفته‌اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید
چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه قسم است
اول ارادت دنیاء محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی آن بنقصان دین راضی
بودن و از درویشان مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها
سعیها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت بر روی درویشان
گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود
و خلق آزاد گشتن نظم ما را خواهی خطی بعالم در کش ● در بحر فنا غرقه شو و دم در کش ● مَا عَلَيْكَ نیست بر تو
مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ و نیست از حساب عمل تو بر ایشان
چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا پس بهیچ وجه مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ● که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ
و چنانکه پیش از تو آزموده‌ایم فقرا را با اغنیا همچنان فَتَنَّا آزموده‌ایم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از اشراف را ببرخی از ضعفا
در امر دین و مقدم ساختیم این ضعفا را بر اقویاء عرب در سبقت بایمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا
این گروه‌اند که بنعمت ایمان یا احسان یا توفیق هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ منت نهاده است خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا
از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ ● بشکرگویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا
جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام
بر شما باد مراد همان درویشانند که حق تعالی از دور کردن ایشان نهی کرده بعد از آن هر کدام که بخدمت حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم آمدندی آنحضرت سلام بر وی پیشی کردی و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل
الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده‌ایم و جرایم بی شمار ارتکاب نموده‌ایم تدبیر اعتذار و چاره
استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه علیه نبوت بازگشتند فی الحال

این آیه نازل شد که چون مؤمنان گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده‌اند بسوی تو آیند برایشان
سلام گوی که بشارتست بسلامت دنیوی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده‌ای که از شایبه خلف مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی که
هر که بکند از شما سُوءًا کار بدی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعه آن و نداند عقوبتی که بر آن
متفرع است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بدان
گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبانرا رَحِيمٌ ● مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که
اگر ملک بر تو زلت می‌نویسد ملک برای تو برخود رحمت می‌نویسد پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت
وقتی کتابت ازلی را باطل نمی‌تواند کرد این آیه شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بشربت پرهیز است یعنی توبه و استغفار
دردمندان گنه را روز و شب ● شربتی بهتر ز استغفار نیست ● آرزومند وصال یار را ● چاره غیر از ناله‌های زار نیست
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف
مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ● راه گناهکاران یعنی حق از باطل
اشیا زیابد نقلست که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بدین آبا دعوت کردند آیه آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ
بگو بدرستی که مرا نهی کرده‌اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می‌پرستید بدون خدا
یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را
قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ● و نباشم از جمله راه یافتگان
آورده‌اند که نضر بن الحارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت
می‌توانی بما برسان و بیش ازین ما را مترسان آیه نازل شد که قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی و دلیلی روشنم
مِنْ رَبِّي از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب
میکنید آن دلیل مرا مَا عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می‌نمایید بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ
نیست حکم در تعجیل و تاخیر إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ●
و او بهترین داورانست با بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان
شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده
بودمی و میان ما و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِالظَّالِمِينَ ● بستمکاران و وقت عذاب
کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب
و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس از تعجیل و تاخیر عذاب وابسته
بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلی الله علیه و سلم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیز است که کسی نداند آنرا
مگر خدای بعد از آن این آیه خواند که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و معنی آیه در سوره لقمان مذکور خواهد شد
وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران
آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند
خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ ازو باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت بر زمین چند نوبت برپشت
و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکیهای زمین

مراد تخمیست که در زمین افتد ولا رطب و نه تریست ولا یابس و نه خشکیست الا فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن
ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی
نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیست و یابس عبارت از عالم جسمانی و همه در لوح دفتر ثبت یافته و هو
الذی یتوفاکم و اوست خداوندی که می خوابانند شما را و متوفی میکرداند باللیل بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام
لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن
از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدین است و یعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم
یبعثکم پس بر انگیزاند شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیحات در توفی لیقضی اجل مسمی
تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ
ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن آنست که جزا خواهد داد
شما را بکردارهای شما و هو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو میفرستند
بر شما حفظة فرشتگان نگاهبانان که مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند
پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیر نگردد و از هیبت
خطاب اقرأ کتابک عملی بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نشود نظم بنه اندیشی از آن روزی که در وی
جگرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی مکن بد و نکو کن یاد در آن کوش
که اندر نامه نیکی بیش بینی و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان خواهد بود حتی اذا تا وقتی که بیاید احدکم الموت
یکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند
هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت اند و هفت دیگر ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمنان قبض کند بفرشتگان
رحمت سپارد و چون جان کافران بردارد بملائکهٔ عذاب دهد و هم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض
ارواح تاخیر نمی نمایند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند همه بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق آنکه
خداوند ایشانست و حقست یعنی درست کوی و داشتکار الا له الحکم بدانید که مر اوراست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال
حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن
گوسفندی شما همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست
قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و البحر
و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است هر دو مانده کی و گم شدن در دشتها و کشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده
خود را تضرعا از روی زاری و باشکارا و خفیة و به پنهانی لئن انجانا و میگوئید که اگر نجات دهد خدای ما را من هذه
ازین شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از شکر گویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد که
خدا نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون
پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث
علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگباره که بر سر قوم
لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو
رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند

و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی را سودایی و تمنایی و آرزویی و هوایی
بخلاف آن دیگر تا آن مخالفه بمقاتله انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند خدای بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی بعضی مراد
سیوف مختلفه است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الآیات میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لعلهم یفقهون
تا باشد که ایشان بدانند و کذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق
و آن وعدهٔ عذاب یا کتاب حق و صدقست قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاهبانی که مهم شما را بمن گذاشته
باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر مر هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن
وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزاییست و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آنرا و اذا رأیت الذین
و چون به بینی تو آنکسانرا که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی می نمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که
قرآنست و بر آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند
فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموشی کرداند شیطان بر تو اعراض کردن را
از ایشان خطاب بحضرتست و مراد امتان اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی نهی خدای را
مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول
این آیه آن بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا
کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون بینید که کفار شروع در تکذیب و استهزا کردند برخیزید و از ایشان
دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران پیوسته
بر در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع
نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه آیه آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم
از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء چیزی و لکن ذکری و لیکن بر ایشانست که پند دهند ایشان را باید داد
و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون تا باشد که پرهیز
کنند از این عمل و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا و لهوا دین
خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر
و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست
بلهو و لعب میگذرانند و غرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار بعث و حشر
میکنند و ذکر به و پند ده ایشانرا بقرآن ان تبسل تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد و یا گرفته نشود
نفس بما کسبت نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله
جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد و ان تعدل
کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا فرا نگیرند از و
اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنکسانند که سپرده شده اند بهلاکت و عذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح
افعال لهم مر ایشانراست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند و عذاب
الیم و عذاب دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند
قل بگو ای محمد اندعوا من دون الله آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت

دادیش ولا یضرنا و زیان نرساند اکر فرو کذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر ونرد و آیا باز کردیم علی اعقابنا

بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام و از

مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اکر از دین حق برکردیم باشیم مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که بهره بردند

او را دیوان فی الارض در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنند حیران متحیر مانده نه راه میداند و نه جای

کار خود می تواند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را الی الهدی

بسوی راه راست و میکویند ائتنا بیا بجانب ما دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز کشتن

اکر اجابت شیطان میکند در ورطهٔ هلاک می افتد و اکر سخن اصحاب می شنود به رهنمونی ایشان به نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که

هر که مرتد شد مشابه است بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده و در بادیهٔ خطر برده اند و رفیقان

کاروان که مؤمنانند او را بار راه شارع که منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اکر

برکردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اکر با دیوان ماند در کفر و زندقه بمیرد قل ان هدی الله

بکو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه راست وامرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا کردن

نهیم لرب العالمین مر پروردکار عالمیان را وان اقیموا الصلوة و دیکر فرموده اند که بپای دارید نماز را و اتقوه

و بترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی الیه و اوست آن خداوندی که بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد

روز قیامت وهو الذی خلق السموات و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها را والارض و زمین را بالحق برای اظهار حق

جه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اویند ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای کوید یعنی هر چیز را که تکوین

او خواهد امر کند که کن بباش فیکون پس باشد آن چیز مراد روز قیامتست و تکوین حشر اموات و احیای اشیا آن

قوله الحق سخن او راستست وله الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در آن روز که در دمند

در صور و آن شاخیست که در وخواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید عالم الغیب اوست یعنی خدای داننده غیب که

عالم ملکوتست والشهادة و داناى شهادت که عالم ملکست وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر

خلایق الخبیر دانا بآنکه کی برانکیزد و بر چه وجه حشر کند واذ قال ابرهیم و یاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابرهیم را

علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصهٔ او آنست که کفت لابیه

آزر مر پدر خود را آزر و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر هر تقدیر

کفت مر او را که ای پدر اتتخذ اصناما الهة آیا فرا میکیری بتان را که خود تراشیده بخدایی انی اریک بدرستی که من

می بینم ترا وقومک و کروهی را که متابع تواند فی ضلال مبین در کمراهی هویدا وکذلک و همچنانکه بدو نموده بودیم

کمراهی قوم او را همچنان نری ابرهیم نمودیم ابرهیم را ملکوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها را

و کفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و بحر حق سبحانه ابرهیم را بر صخره برآورد و آسمانها و زمینها را

از ذروهٔ عرش تا تحت الثری بر و منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ حق سبحانه ولیکون من الموقنین

و تا باشد از بی کمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در

بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلد طلوع نمود که در شعشعهٔ نور جمال او نور آفتاب و ماه ناپدید کشت

از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی

خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود

از مستقر صلب به مستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را

موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و معتمدان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد

و او از انجا حامله شد بامدادش کاهنان با نمرود کفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم کرفته بفرمود

تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اکر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حمل بودند چون بر مادر ابرهیم علیه

السلام اثر حمل ظاهر نبود از و در کذشتند و دیکر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که

اکر پسر زاید ناکاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت

در آن غار ابرهیم را بزاد و در خرقهٔ پیچید همانجا کذاشت و در غار بسنک استوار کرد و آزر را که از قصهٔ حمل خبردار کرد

کفت ای آزر از ترس کماشتکان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاکش دفن کردم و باز کشتم آزر باور

داد فی روز دیکر بغار در آمد دید که ابرهیم انکشتان خود را می مکد و از یکی شیر و از دیکری عسل بیرون می آمد خوشوقت شد

و بشهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید روزی چند آن

می بالید که کودکی دیکر در ماهی و بماهی چندان نه در بیشه که دیکری در سالی چو ماه نو که با روی دل افروز

بود زاینده نورش روز تا روز چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل کشت و از غار بیرون آمد و کفته اند

هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابرهیم بزرک شد ادنی با آزر کفت که پسر تو که آن

خبر مرک او بدروغ دادم جوانی رسیده در غایت خوبرویی و نیکوخویی پس آزر را بغار آورد و ابرهیم را علیه السلام بوی نمود

آزر را جمال پسر بغایت خوش آمد و مادرش را کفت این را از غار بیرون برده بخانه آور که بلا زمت نمرود بریم آزر برفت

وادنی ابرهیم را از غار بدر آورد نماز شام بود و در پای آن غار کلهاء اسب و شتر و رمهای کوسفند جمع بودند ابرهیم

از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر و برا خبر داد ابرهیم کفت هر اینه اینها را پروردکاری باشد که او اینها را آفریده

و حالی روزی میدهد پس مادر را کفت هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدکار او باشد و بمدد تربیت او پرورش

یابد پروردکار من کیست مادرش کفت من پروردکار توام کفت پروردکار تو کیست کفت پدر تو کفت خدای او کیست کفت نمرود

ابرهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانک بر وی زد که مثل این سخنها مکو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره

و ماه و آفتاب را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد

فلما جن علیه الیل پس چون شب بر وی در آمد تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری کفته اند

نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده آوردند قال کفت ابرهیم هذا ربی اینست پروردکار

من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم فلما افل پس آن هنکام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین کفت دوست

نمیدارم فرو روندکان را زیرا که زوال و انتقال پروردکار عالم روا نباشد پس قدری دیکر راه برفتند و شب جهان را درهم بود

طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار کشت فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا برآینده و تابنده

و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قال هذا ربی کفت آیا اینست پروردکار من فلما افل پس آن وقت که

روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال کفت ابرهیم لئن لم یهدنی ربی اکر راه

ننماید مرا پروردکار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر اینه باشم من القوم الضالین از کروه کمراهان پس از انجا

در کذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای

الشمس پس چون دید آفتاب را بازغة برآینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی کفت اینست که آفتاب پرستان

میکویند پروردکار منست هَذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرکتراست در جرم وبیشتراست در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان
زوال وانتقال برو ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ کفت ای قوم من إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ ازانچه شما با انبازی میکیرید
با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود متوجه ساختم لِلَّذِي مر آنکسی را که از محض
قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا درحالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ونیستم من از شرک آورندکان در تفسیر زاهدی مذکوراست که چون ابرهیم علیه السلم بشهر آمد اورا به پیش نمرود بردند
و او مردی که بهی منظر بود ابرهیم اورا بدید بر تخت نشسته وغلامان ماه منظر وکنیزکان پری پیکر کرد تخت او صف زده اند
ما در پرسید که این چه کس است که مرا بدین جا آورده کفت خدای همه اوست پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت که اند
کفت آفریدکان اویند ابرهیم علیه السلم تبسمی فرمود وکفت ای مادر چکونه است که این خدای شما دیکران را از خود خوب تر
آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم پیوسته مذمت بتان کردی وپرستندکان ایشان را دشنام
دادی وقوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق تعالی خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ وحجت جستند بروی قوم وی ومخاصمه کردند
در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي کفت آیا با من حجت باطل میکویید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای ومیخواهید که بر من غلبه کنید
وَقَدْ هَدَانِ وحال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان اورا تخویف کردند که با معبودان ما استهزا مکن که
ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابرهیم علیه السلم فرمود وَلَا أَخَافُ ونمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ ازانچه شما شریک آورده اید
بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که ضرر بکسی نمی توانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ مکر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردکار من چیزی را
از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردکار من واحاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیکنید وپند نمیکیرید و میان عاجز وقادر وعالم وجاهل تمیز نمی نمایید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ
وچکونه ترسم ازانکه شما با انبازی کرفته اید وَلَا تَخَافُونَ ونمی ترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ازانکه شریک می آرید بخدا و شریک او
میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیز را که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی و حجتی فَأَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ پس کدام این دو کروه موحدان ومشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید آنرا که ازو باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع وضر آنکه حق سبحانه از سوال ابرهیم
علیه السلم جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوا ونیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ
ایمان خود را بشرک أُولَئِكَ آن کروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ وایشانند
راه یافتکان وَتِلْكَ وآنچه کذشت از استدلال ابرهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت وبرهان ما بوده که از [illegible]
آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا با برهیم تا حجت کفت بدان عَلَى قَوْمِهِ برقوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ برمیداریم پایهای بلند
مَنْ نَشَاءُ هرکرا میخواهیم در علم وحکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در برداشتن وفرو کذاشتن
بندکان عَلِيمٌ دانا باستحقاق هرکس در رفع وخفض وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر ابرهیم را إِسْحَاقَ پسری اسحق نام که
پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ ونبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا وهر یک را ازین دو راه نمودیم وَنُوحًا
هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وراه نموده بودیم نوح را پیش از ابرهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ وهدایت دادیم از ذریۀ نوح علیه السلم و بعضی
کفته اند از ذریۀ ابرهیم واول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریۀ ابرهیم نبوده اند و باقی که
از ذریۀ ابرهیم اند هم از ذریۀ نوح اند زیرا که ابرهیم از ذریۀ نوح است باتفاق پس حق سبحانه میکوید از ذریۀ نوح راه نمودیم
دَاوُدَ داود را که پسر ایشا است از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان را وَأَيُّوبَ وایوب را که پسر اموص است از اسباط

عیص بن اسحق وَيُوسُفَ ویوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ وموسی وبرادر او هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی
ابن یعقوب وَكَذَلِكَ وهمچنانکه ابرهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را از فراخور استحقاق
ایشان وَزَكَرِيَّا ودیکر راه نمودیم زکریا را واو پسر آذن بن مسلم است از اولاد رجیم بن سلیمان وَيَحْيَى وپسر او یحیی را
وَعِيسَى وعیسی که پسر مریم است ومریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند وکفته اند که عمران پسر اشهم بن
آموزن است از اولاد سلیمان وازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر نیز صحیح است چه عیسی را در ذریۀ نوح یا ابرهیم
یاد کرده وحال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن وحسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول الله باید دانست
و بنو امیه درین مضایقه میکردند وَإِلْيَاسَ ودیکر الیاس را که بقول اصح پسر یاسین بن فنحاص بن عیذار بن هرون است وآنکه
کفته اند مراد ادریس است دور می نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران
از پسندیدکانند وَإِسْمَاعِيلَ ودیکر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ والیسع را که پسر اخطوب است
و با بن العجوز مشهور وَيُونُسَ ویونس بن متی را وَلُوطًا ولوط را که پسر هاران بوده وهاران برادر حضرت ابرهیم
صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا وهمه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ
بر ملایکه وجن وانس وَمِنْ آبَائِهِمْ وهدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ وبرخی را از فرزندان ایشان
وَإِخْوَانِهِمْ وبعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وبرکزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
وراه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را بر راه راست ذَلِكَ آن دینی که این انبیا بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ
دین خداست يَهْدِي بِهِ راه می نماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا
واکر این پیغمبران شرک آرندی بخدای با وجود این همه فضل وکمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل کردد ونیست شود از ایشان مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیه تهدید عظیم است مر مشرکان را أُولَئِكَ آن کروه
یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ وداده ایم حکمت و فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ
و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اکر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هَؤُلَاءِ این کروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس
بدرستی که ما بر کماشته ایم ومهیا کرده برای ایمان بدینها قَوْمًا کروهی را که از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند
بدین چیزها کافران مراد پیغمبران ومتابعان ایشانند وکفته اند این قوم اشارت بانصارست واهل مدینه چون در وقت
نزول این سوره هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن کروه انبیا
آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقۀ ایشان اقتدا کن مراد آن چیزهاست که
بدان متفق بوده اند از توحید واصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه حضرت
مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن واحوال ایشان را پی روی نمای اشارتست بآنکه
بر وصف وسیرت همه ایشان مطلع شده اجود واحسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید
چه در آن تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعتها وناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف
خواهد بود واز صفات سنیه وخلال رضیه هرچه با همه ایشان متفرق بوده تر دا و تنها مجتمع است پس از همه افضل واکمل
باشد   هرچه بخوبان جهان داده اند   قسم تو نیکوتر ازان داده اند   هرچه بنازند بدان دلبران   جمله تراهست وزیاده بران
قُلْ بکو ای محمد با کافران که لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از خدا أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبر
از امتان مزد دعوت نطلبید إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ مکر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ

وتعظیم نکردند جهودان خدایرا حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آدمی قدیم را با حدوث چه نسبت و خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کلما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک هرچه آن برهم نهاده دست عقل و حس و وهم کبریایش سنگ بطلان اندر آن انداخته

و حضرت حقایق پناهی خلافت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق را سبحانه زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و برداء کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت ازین وجه اضاعت بضاعت وقت است

بخیال در نگنجی تو خیال خود مرنجان ۰ و امام علامه قدس الله روحه در ارشاد التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال است و عبادت از تو و بال نظم کنه خردم ره بخود اثبات تو نیست ۰ دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست ۰ و گفته اند معنی آیه اینست که وما وصفوا الله حق وصفه ۰ آورده اند که مالک بن الضیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد آن حضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدایی که توریة را بر موسی منزل کرد اینکه در توریة دیدی که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تنی بود و خود در بیست توشه او در غضب شده گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیه آمد که اینها خدایرا چنانچه می باید وصف نکردند

اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیزی از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی که بفرستاد آن کتاب را که جاء به موسی آمد بوی موسی یعنی توریة نورا در حالتی که بود روشنایی دهنده وهدی للناس و راه نماینده مردمانرا تجعلونه قراطیس میگردانید آنرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میسازید ازان بسیاری را چون نعت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آیه رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شده ایدای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام ما لم تعلموا آنچه ندانستید انتم ولا اباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که گفت که فرستاد توریة را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود و بگذار ایشانرا که پیوسته فی خوضهم یلعبون در باطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس سره در کلمهٔ قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بین و ماسواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار و شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ماسواه نظم چون تفرقهٔ دلست حاصل ز همه ۰ دل را بیکی سپار و بگسل ز همه ۰ وهذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستادیم آنرا مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب ولتنذر و تا بیم کند این کتاب و حفص تا خواند یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر کرا گرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و مغرب قری جمع قریه است و اورا ازین گرفته اند که بمعنی جمع است پس هرجا که مجتمعی باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت یا بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبلهٔ اهل قریات و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست و خوف سبب تدبر و تفکر در آنچه نجات در آنست و نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد وهم و ایشان که بنبی و کتاب میگروند علی صلوتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانهٔ ایمان و ستون دین نمازست آورده اند که مسیلمهٔ کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند

١٠١

و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بسبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکه افترا کرد و بر بست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت من پیغمبرم او قال یا گفت اوحی الی وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات برهم می بست و میگفت این وحی است که بر من فرو می آید و اسود عنسی نیز میگفت بر من شخصی ظاهر میشود بر حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند ومن قال و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرد آورده اند که گوینده این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و لحم و عظم ملاحظه میکرد بعد از کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بروی می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید ولو تری و اگر به بینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان و در تیسیر گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید نفسهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود وکنتم عن آیاته و بودید از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظم می نمودید و در آن تامل و تدبر نمی نمودید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شماست و نه فرزند نه خدم و نه حشم نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانکه آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه وترکتم ما خولناکم و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتند وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود بردا شتید وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم الذین زعمتم شفیعان شما را آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و حفص بنصب نون میخواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافندهٔ تخمست تا از وی نبات برویند والنوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید یخرج الحی بیرون می آرد زنده را یعنی نبات را که نشو و نما و حیاتی دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از و فالق الاصباح شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی بدر و روشنایی آرد وجعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرام گاه مخلوق تا از تعب حرکات روز برآسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی اشارا ادوار مختلف و سیرهای

متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین کردد ذلک این کار که تدویر و تسییر شمس و قمر است برای حساب تقدیر
العزیز تقدیر خداوند غالبست که حکم او بر همه جاری است العلیم داناست بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن
خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب
آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت
سما و رجم شیاطین وغیر آن و در تیسیر آورده که ذکر این منفعت کرد که درینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را
بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن
و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون • برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشأکم و اوست
آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام فمستقر پس شما را قرارگاهیست ومستودع و جای
ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا
آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت
آخرت را دار القرار گفته اند و محققان را درین آیه اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول اند
قومی که حقایق و معانی گویند • با خلق کجا سر نهانی گویند • اسرار غم عشق تو دلها با هم • هر دم بزبان بی زبانی گویند •
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامت وحدانیت خود را لقوم یفقهون • برای گروهی که فهم کنند وهو الذی
و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بآن آب نبات کل
شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب خضرا چیزی سبز یعنی
گیاه که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است نخرج منه بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانهٔ بر یکدیگر نشسته
شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون آریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچهٔ وی قنوان شاخها دانیة بیکدیگر
نزدیک یعنی بهم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون
و بیرون آریم بآن باران درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند
در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگراند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و برخی ترش شیرین
انظروا الی ثمره بنگرید بمیوهٔ هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خورد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدگی
و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفع و لذتی در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که در اینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست
بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون • برای گروهی که بگروند وجعلوا و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که
ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدا شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک خداست و هر چه
خیر است خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و حال آنکه او
آفریده است این کبرا را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بر می بافند
بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را
بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست خدای وتعالی و برتر است عما یصفون • از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند
هست بدیع السموات والارض اوست پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را
فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زن
کفاءت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانستی نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق

مانند نیست وهو بکل شیء علیم • و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل
و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت
اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفرینندهٔ همه چیزها فاعبدوه
پس او را پرستید وهو و او با وجود این همه صفتها علی کل شیء بر همه چیزها وکیل • نگاهبانست و متولی امور بندگانست
لا تدرکه الابصار در نیابد او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد دیدها را و ندیدها را این آیه دلالت بر نفی
ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیة بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند
تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه رؤیة در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و او
نیکوکار است الخبیر • دانا باسرار در ینابیع آورده که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه
وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که
ببیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بروست
وما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ • نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بدان شما را جزا دهم و بر من همین تبلیغ است
و بس وکذلک و مثل آن تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف
برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا و تا نگویند اهل مکه که درست خواندی و تعلیم گرفته
از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میگرفت
و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میگوید که تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این
نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای آنست که بیان کنیم قرآن را لقوم یعلمون • برای گروهی که
میدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه بدین آبا دعوت
میکردند این آیه نازل شد که اتبع ما اوحی الیک پیروی آن کن که وحی کرده شده بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقهٔ
توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین • از شرک آرندگان
و باقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک
نمی آوردند وما جعلناک و نگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا بر این کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل •
بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما در بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم
آیه آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنان را که می پرستند من دون الله بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید
فیسبوا الله که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدا را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل کنند
از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست
کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشان را از
نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان
فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون • بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که کافران قریش
با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب
جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمای تا بتو ایمان بیاریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند

میخواهیم که کوه صفا بدعاء تو زر کردد حضرت فرمود که اکر معجزه تحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد
کردند و بسوکندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که اکر این معجزه بنمایی ما بموافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم
آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را
زر سازم اما سنت ما بران جاری شده که چون امم از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیه بظهور رسد اکر از عهد
عهد بیرون بیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اکر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اکر خواهی
بکذار تا توبه کنند حضرت قسم اخیر را اختیار کرد و آیه آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوکند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین
سوکندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اکر بیاید بدیشان نشانهٔ از انچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر اینه ایمان آرند بدان
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بکو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و او بر اظهار انچه
او خواهند قادر است وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا کردانید شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر کردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ
بدرستی که چون معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نخواهند کروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و میکردانیم دلهای
ایشان را از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان
نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ و میکذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ تا در بیراهی خود سرکشته میروند

الجزء الثامن من اجزاء الثلثين

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اکر چنانچه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی این کافران فرشتکان را چنانچه میکویند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا
الْمَلَائِكَةُ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و اکر سخن میکفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند که فَأْتُوا بِآبَائِنَا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اکر جمع
میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا کروه کروه تا کواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت
رسالتپناهی مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مکر آنکه خدای خواهد وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار يَجْهَلُونَ نمیدانند که اکر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا ما کردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ کردنکشان از انس
و جن شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت حق يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی ازیشان یعنی شیطان
جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای بعضی دیکر یعنی شیاطین انس را وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ
الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته غُرُورًا از برای فریب وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اکر خواستی پروردکار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوهُ
نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بکذار ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و ازینجا معلوم شد که
وسوسهٔ شیطان در سخنان رنکین حاصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و برای آنکه میل کند بان أَفْئِدَةُ الَّذِينَ
دلهای آنکسان که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیکروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا و برای آنکه کسب
کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب کننده آنند از کناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ بکو ای محمد آیا بغیر خدا أَبْتَغِي حَكَمًا
میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ و او است آنکه فرو فرستاد بر شما قرآن را مُفَصَّلًا بیان
کرده شده در حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسانکه داده ایم مر ایشانرا کتاب چون علماء یهود و نصاری يَعْلَمُونَ
میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش
مخاطب امتانند یا هر احدی یعنی چون دلالت بر حقیقت قرآن ظاهر شد مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آرندکان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ و تمام شد حجت آفریدکار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَعَدْلًا و از روی عدالت

در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچکس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را
زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا کفتار همه را
الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اکر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار
و جهله و کویند مراد ارض مکه است یعنی اکر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ کمراه کردانند
ترا از راهی که بخدا میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند این کروه إِلَّا الظَّنَّ مکر کمان خود را و کمان ایشان آن بود که
پدران ایشان برحق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میکویند بر خدای در تحلیل مرده را
و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که آفریدکار تو او داناترست
مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بانکس که کم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتکان فَكُلُوا
پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از انچیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ برو در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما
بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام کرویدکان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه
نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از انچه یاد کرده اند نام خدا را عَلَيْهِ برو در وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که تفصیل
کرد خدای و بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در ان آیتست که حرمت علیکم المیتة الآیة
و حفص حرم بفعل معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مکر آنچه بیچاره شده باشید
و محتاج کشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضروره وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان
لَيُضِلُّونَ کمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی
و حجتی بران إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بمتعدیان که از حد در کذشتکانند
وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای کناه وَبَاطِنَهُ و پنهانی آنرا یعنی ترک کنید همه کناهانرا زیرا که کناه یا
آشکارا باشد یا پنهان و کفته اند نکاح محارم میکنند و بزنا مایل میشوند بعضی برانند که کناه ظاهر آنست که بجوارح
میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم سبیل نعمتهای
عقبی جهد و سبب مشغولی میشوند از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا کناه ظاهر
میل است بمشتهیات نفس بجوارح و کناه باطن محبت و آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع
افتد و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که کناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب آن دست میدهد و کناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه نفس را
ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل روحانی کناه را نیز ظاهریست و آن قولی و فعلی باشد موافق طبع و مخالف
شرع و باطنی که آن صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال طبع را
باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمهٔ نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره میکوید
چون نعمت ظاهره و باطنه تو ارزانی داشته که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً اینجا میکوید که وذروا ظاهر الاثم و باطنه
یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک کناه ظاهر و باطن است در ترک کناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و در
ترک کناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان **نظم** ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث کناه
تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند کناه را ظاهرا
و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بانچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان

عرب که مردار را حلال میدانستند میکفتند ای محمد کوسفندی که میمیرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او کفتند عجبا من
یاران او میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر
ضعفاء اهل اسلام افتاد آیه آمد که وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او
امام احمد رحمه الله حرام دانند متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف
این میکویند که ذبیحهٔ مسلمانان حلالست اکرچه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه رحمه الله فرق میکند میان عمد و نسیان اکر
ترک تسمیه بعمد کرد حرام است والا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که
دیوان لَيُوحُونَ وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هرچه
خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میکذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اکر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشانرا
در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان غیر او
شرک است أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیدیم او را باسلام
یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ
میرود بآن نور در میان مردمان بر راه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او
آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته ایم ایمانرا در دل مؤمنان زُيِّنَ
لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضی الله عنه و ابو جهل
شد در وقتی که ابو جهل لعنه الله از روی جهل و جرات نسبت با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بی ادبی کرده بود
ذکر آن لایق نبوت و موافق استماع مخلصان نیست حمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابو
جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک برسر آن بی باک ناپاک رفت و کمان برسر او زد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند پس زنده
شد باسلام حمزه است و کرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و کفته اند در بارهٔ عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابو جهل فرود
آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز کردان و دعاء
آن حضرت در بارهٔ فاروق سمت اجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان کفته اند موت
بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکرتست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیکرست
و حیات بشریت دیکر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هرکز حیات معرفت بسر نیاید که فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و اینجاست که المؤمن حي في الدارين
نمیرد هر کرا جانش تو باشی ، خوشا جانی که جانانش تو باشی ، شاه کرمانی قدس سره این آیه بخواند که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا
فأحييناه کفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل بزرکی این معنی را
نظم فرموده **نظم** بر روی خلایق در صحبت مکشای ، می باش بکلی متوجه بخدای ، غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان
تا زنده جاوید شوی در دو سرای ، وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرکان کنه کار هستند جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آفریده ایم در
هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرکان که کناه کاران آن موضع اند یا کردانیده ایم بزرکان هر دیهی و شهری را مجرمان آن تا هر آن
لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤساء مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند
در موسم هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند کویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ
و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند

ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ آورده اند که ابو جهل و متابعان او میکفتند ما
با بنی عبد مناف در همه شرفی که داشتند شرکت داریم اکنون که میکویند که در میان ایشان پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمیشویم
تا بما وحی فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از
قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ کویند ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که
بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان
فرود آمد امام ثعلبی رحمه الله کوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب همُوست و این بر سبیل
تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد او را به یا ایها الرسل خطاب نفرمود
هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
کفت که اکر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم جهت آنکه من بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که
نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ آنجا که می نهد پیغام
خویش را سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوایی عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان
و می سکالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هرکرا خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا کند
يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ بکشاید دل او را برای قبول اسلام وَمَنْ يُرِدْ و هرکرا خواهد خدای أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو کذارد
او را و از طریق ایمان بکرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ بکرداند دل او را ضَيِّقًا تنگ حَرَجًا سخت بمثابه که سر باز زند و از سخن
حق ابا کند كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ کوییکه بالا میرود فِي السَّمَاءِ در آسمان یعنی میکریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این
غایت تباعد است در کریختن كَذَٰلِكَ همچنانکه تنگ میکرداند دل کافرانرا يَجْعَلُ اللَّهُ میکمارد خدای الرِّجْسَ عذاب
یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر دل آنها که نمیکروند و توحید را تصدیق نمیکنند وَهَٰذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ
راهیست پسندیدهٔ پروردکار تو مُسْتَقِيمًا در حالتی که راستست و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان
کردیم آیات قرآنرا لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای کروهی که پند میکیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مر این پند پذیرانراست بهشت عِنْدَ
رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خداوند ایشان وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی امور ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بسبب آنچه کردند از تصدیق کلام پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم
خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِيعًا همه ایشان پس کوید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای کروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که
بسیار یافتید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان که باغوا ایشانرا بخود ساختید وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ و کویند دوستان شیاطین مِنَ الْإِنْسِ
از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردکار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما
ببعضی دیکر برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیکرند دیوان
آدمیانرا بکناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند وَبَلَغْنَا و میکویند که الهی باستماع رسیدیم أَجَلَنَا
الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انکیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما
چون خواهد شد قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ کوید خدای جل و علا که آتش است آرامکاه شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که شما
جاوید باشید در آن آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که

پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در آنچه کند بجن و انس عَلِيمٌ ۝ داناست باعمال و احوال ایشان وَكَذَٰلِكَ و چنانکه
فرو میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّي مسلط میکردانیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضی از ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا وا میگذاریم
برخی را بر برخی مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که نیست میکردانم
دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشانرا بدوستان خود و آنچه آنست که تولیه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را
با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمی توانند رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝
بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی باز دیگر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه
دیوان و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما یعنی آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر از آدمیان بوده اما چون انس را
با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برآنند که رسل جن نذر
گویند و ایشان رسل رسولان اند بجن چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بقوم خود
رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ در هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامد بشما رسولان که برای دعوت
يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز که
روز قیامتست قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق
عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند
و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا و گواهی دادند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا
كَافِرِينَ ۝ آنکه ایشان بودند کافران ذَٰلِكَ این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو
مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ۝ و حال آنکه
اهل آن شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبر بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان
گفته اند استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
آیاتک چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ و هر عمل کننده را دَرَجَاتٌ مراتبیست در ثواب و عقاب
مِمَّا عَمِلُوا از برای عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ بیخبر از آنچه مردمان میکنند
وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از طاعت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست بر ایشان و تکلیف طاعت
جهت تکمیل ایشانست و گفته اند غنی بی نیازست از طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد
خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ
هر کرا خواهد از آفریدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ۝ از ذریه قوم دیگر که پدران شما
بودند إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه شما را وعده داده اند از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر اینه بودنی و آمدنیست بی شبهت
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را در بعث و حشر قُلْ بگو ای محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من مراد کفار قریش اند
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ عمل کنید هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید
امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ آنکس که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که بهروزی و رستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین روزی بدانید که دنیا گذارند
و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را برای کرامت چون میخوانند و خواجگان صاحب اقبال را بسوی زندان

ندامت چون دانند باش تا گل پای آنها را که امروز زند جز و باش تا گل یعنی آنها را که امروز نخارد تا کی از دار الغرور ساختن دار السرور
تا کی از دار الفرار ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه
برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایانرا نیز قسمت نمودندی بعضی را برای خدا و برخی را برای بت
آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهر بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی اگر
حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود گذاشتندی و اگر
چیزی از نصیب خدای در میان بهر بتان افتادی برنداشتندی و اگر از نصیب بتان چیزی در میان نصیب خدای افتادی
برداشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان با نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی
و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان فقیراند و محتاج حق سبحانه از این حال خبر میدهد و میفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ
و مقرر کردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان
نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدایراست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل یعنی گفتار دروغ
ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ
پس آن نصیبی که باشد برای بتان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ
و آن نصیبی که مر خدایراست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند
و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝ بد حکمیست که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده در قسمت
قربات زَيَّنَ بیاراید لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ
شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندانرا در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند
ایشانرا یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده کردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش
اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتَرُونَ ۝ پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیبه آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نچشد و نخورد آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه
و مردان و مطلق زنانرا دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این
چهارپایان ما آنند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر
چهارپایان آنند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند نام خدایرا عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند
افْتِرَاءً عَلَيْهِ در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها را خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای
جزا دهد ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای
این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلال مر مردان مارا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا
و حرام کرده شده بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ
شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریکند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشانرا
که دروغ بر می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ ۝ داناست بمصالح
بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی
بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که مبادا

در صغر سن باسیری افتد چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر نه هلاک شوند جهاز و مایحتاج عروسی بایشان بحق سجانه
میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا
خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افتراء علی الله بر بافته اند افترایی بر خدای قد ضلوا بدرستی که گمراه شدند اندر راه
ضلالت وما كانوا مهتدين ۝ و نیستند راه یافتگان بطریق حق وهو الذي و اوست آنکسی که برای شما أنشأ
پیدا کرد جنات بوستانها از انگور معروشات برداشته و جفت بسته وغير معروشات و بر زمین افتاده و بی جفت
و گفته اند معروشات آنست که مردمان ببستن خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و دشت رسته باشد
والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب است مختلفا أكله در حالتی که
مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیأت و کیفیت والزيتون و دیگر پیدا کرد زیتون را والرمان و انار را متشابها
در حالتی که مانند یکدیگر است برگهای او وغير متشابه و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی
میان آن و این كلوا من ثمره بخورید از میوهای هر یک إذا أثمر چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد
وآتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید يوم حصاده در روز درودن زرع و بریدن نخل و چیدن
میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداء آن اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقاتست نه زکوة
مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آیه مدنیست آورده اند
که ثابت بن قیس را رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد که
ولا تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار تصدق مکنید در معالم گفته که منع صدقه
مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی
اسرافست اگر همه یک حبه دانه بود و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود إنه بدرستی که خدای لا يحب
المسرفين ۝ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی عمل ایشانرا نمی پسندد ومن الأنعام و اوست که بیافرید از چهارپایان
حمولة آنرا که بار کشند چون شتر و گاو وفرشا و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار
انعام اند و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیک است مانند فرش كلوا بخورید مما رزقكم الله از آنچه شما را خدای
روزی داد و حلال کرد بر شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشيطان گامهای شیطانرا یعنی راه او مروید
در حلال را حرام ساختن بقول او إنه لكم بدرستی که او مر شما را عدو مبين ۝ دشمنیست آشکارا ثمانية أزواج و از چهارپایان
بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج
میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد اند هر یکی زوج دیگری من الضأن از آنچه پشم دارند و ایشانرا
میش خوانند اثنين دو زوج یکی نر و دیگری جفت او ومن المعز و از آنها که موی دارند و آنها را بز گویند
اثنين دو زوج یکی نر و دیگری ماده قل بگو آلذكرين حرم آیا دو نر را حرام کرد خدای أم الأنثيين یا دو ماده را حرام
ساخت أما اشتملت عليه یا آنرا حرام کرده است که مشتمل است بر او أرحام الأنثيين رحمهای دو ماده خواه آنچه
در رحم است ماده باشد خواه نر نبئوني خبر دهید مرا بعلم بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است
إن كنتم صادقين ۝ اگر هستید راستگویان که تحریم از نزدیک اوست ومن الإبل اثنين و از شتر دو زوج نر و ماده
ومن البقر اثنين و از گاو نیز همان سوال دو زوج قل بگو آلذكرين حرم آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد
أم الأنثيين یا دو ماده را از ایشان أما اشتملت عليه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا أرحام الأنثيين

رحمهای هر دو ماده أم كنتم یا بودید شما شهداء حاضران و مشاهده کنندگان إذ وصاكم الله بهذا آن هنگام که وصیت
کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیه آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد گفت
ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما آنرا حرام کرده بودند حرام
نمیشود عوف گفت خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه
برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکورست
یا از قبل انثی عوف بن مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور را باید حرام بود و اگر باعتبار
انوثت است پس تمام اناث را باید که در حرمت دخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحم است برجنین پس همه باید که حرام
باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت
این آیه برو خواند فمن أظلم پس کیست ظالمتر ممن افترى از آنکس که افترا کند على الله كذبا بر خدای دروغ را و نسبت
دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا را ليضل الناس تا گمراه کرداند مردمانرا بغير علم بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قواعد
این رسم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که من اورا دیدم
در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند إن الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الظالمين ۝ راه
نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است
آیه آمد که قل بگو ای محمد لا أجد نمی یابم فيما أوحي إلي در آنچه بمن وحی کرده اند محرما حرام کرده شده على طاعم يطعمه
بر خورنده که بخورد آنرا إلا أن يكون ميتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار أو دما مسفوحا یا خونی ریخته شده مراد خونیست
که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از و بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أو لحم خنزير یا گوشت
خوک و آنچه از و توان خورد فإنه رجس پس بدرستی که او پلید است أو فسقا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که
أهل آواز برداشته شده است لغير الله برای غیر خدای به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق
گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که بیچاره گردد مانده بود غير باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل
خود ولا عاد و نه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت فإن ربك پس بدرستی که پروردگار تو غفور
آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحيم ۝ مهربانست که بیچارگانرا در آن رخصت دهد
وعلى الذين هادوا و بر آنکسانی که یهود اند حرمنا حرام کردیم كل ذي ظفر همه جانوری را که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور
و گفته اند هرچه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان
حرام بود ومن البقر والغنم و از گاو و گوسفند حرمنا حرام کردیم عليهم بر ایشان شحومهما پیهها که در درون ایشان
بود چون گرده پیه و غیر آن إلا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون أو الحوايا یا آن چربی که بودی متعلق بر رودهای ایشان أو ما اختلط بعظم یا آنچه
آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه با گوشت و مغز استخوان ذلك این تحریم جزيناهم ببغيهم پاداش داده بودیم
جهودانرا بسبب ظلم ایشان وإنا لصادقون ۝ و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیزها فإن كذبوك
پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام فقل پس بگوی ربكم پروردگار شما ذو رحمة
واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ولا يرد بأسه
و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمين ۝ از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که اگر امهال هست

اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرك آوردند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست
که از ما آمدن خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرك نمی آوردیم ما ولا آباؤنا
و نه پدران ما این سخن درستست اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست با آنکه استهزا
میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع و مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرك
نمی آوردیم ولا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی اوامر کرده تحریم اینها کذلک همچنان این تکذیب که قوم تو میکنند
کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند یعنی
دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیك شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود
فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کرد اینها را برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن
مگر گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قل بگو ای محمد که اگر شما را هیچ
حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم
اجمعین هر اینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون آنانرا که
گواهی دهند ان الله حرم هذا که خدای حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا
پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن ولا تتبع
و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال
و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم و ایشان
بربهم به پروردگار خود یعدلون برابری میکنند بتانرا قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم
ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام
او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله ان لا تشرکوا آنست که شریك مسازید به شیئا
بخدای چیزی را وبالوالدین احسانا و نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی در زنا و بلاغت فرموده که توحید و احسان
با الدین را در یك سلك انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و در واسطه آنکه حق تعالی
ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من
املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم و ایشانرا پس حذر رزق اولاد سبب
نه برشما حرام مرتکب قتل بناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها
گفته اند فواحش زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا میکردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بران اقدام
نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان
بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زناست و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت ولا تقتلوا النفس
التی و مکشید آن نفس را که حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم
زانی محصن ذلکم این چهار امر و یك نهی وصیکم امر کرد خدای شما را به نگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر
دریابید و بدانید که راه راست آنست ولا تقربوا و نزدیك مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی
هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکس مدهید
حتی یبلغ اشده تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام به پیمایید کیل را در مکیلات والمیزان و ترازو را

در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در دینا بیع آورده که بعد از نزول این آیه
صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زیاده تر از روی ما باد و پله چنان برابر باشد که بیك موی میل نکند
حق سبحانه این آیه فرستاد که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر
در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت رعایت عدل بود آنرا عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که
چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له
و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیك وبعهد الله و بعهد خدای که تادیه احکام شرعست
یا نذری که کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و یك نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون
باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بر شما میخوانم حکم دیگر را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل
توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تا بهشت فاتبعوه پس متابعت کنید
وی و روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای باطل را و ادیان مختلفه را فتفرق بکم
که آن راهها جدا کرد اند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصیکم به فرموده است خدای
بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود رضی الله عنه نقل
میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست
پس بکشید خطها از چپ و راست آن و فرمود که این راههاست بر هر راهی از آن دیوی موکل که میخواند مردمانرا بآن
پس این آیه خواند که وان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط تعیین بکرد در الایمان بدایتی و نهایتی و عارف
داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست حضرت شیخ صدرالدین قنوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که
احاطه حق بهمه اشیا ثابتست والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت
هر سالك خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور
هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود گفتیم مگر سوی که راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود
ثم پس بخوان بر ایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریة تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن
بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل
وهدی ورحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات
جزاء او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارك بسیار نفع
فاتبعوه پس پیروی کنید آنرا واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب
متابعت وی ان تقولوا فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست فرستاده
شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما هستیم
عن دراستهم از قرات ایشان مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت
ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانکه بر جهود
و ترسایان لکنا اهدی هر اینه ما می بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم
حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قران که بلغت شما بوده فرود آمد وهدی و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد
و مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مؤمنانرا و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد

از ان حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه که کواه است و هدی و رحمت نیز اوست یعنی خداوند هدایت
و رحمت است مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از انکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را
وصدف عنها و اعراض کرد از ان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا بر میکردند از
آیات ما سوء العذاب شدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذاب باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که
اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر
الا ان تأتیهم الملائکة مکر آنرا که بیایند فرشتکان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بدیشان او یأتی
ربک یا بیاید امر پروردکار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است
و از جملهٔ وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول حضرت عیسی علیه السلم و ظهور مهدی و بیرون آمدن
یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یأتی بعض آیات ربک یا آنکه بیاید بعضی از ان آیتهای پروردکار تو که
برای قیام قیامت نصب کرده یوم یأتی روزی که بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردکار تو که بقول اکثر
مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبح آن از مغرب بر آید دراز باشد آنرا متهجدان و اهل اوراد
دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کمان افتند دیکر باره ورد باز کیرند و چون
تمام شود و اثر از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه کاه شهادت می آید بتضرع و زاری
و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی بر آید و او را نوری نبود و همه خلق
آنرا مشاهده کنند و چون این کار عظیم ظاهر کردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع سود
نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین یا نبوده
ایمان آورده او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل
کسیست که ایمانرا مجرد از عمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمانرا بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را باین بعد و بعضی کویند
مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافران در ان روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد و امام
حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها فرو کذاشته باشد و خیر نا کرده
چون این آیه معاینه بیند و آنکاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که در ان روز ایمان کافران و توبه
فاسقان مقبول نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند
قل بکو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما
و خوشا حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و به بعضی
کافر شدند وکانوا شیعا و کشتند کروه کروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند
لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این آیه بآیه سیف منسوخ است و
مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله
با خدایست اکر خواهد ایشانرا عقوبت کند در دنیا و اکر خواهد دین را مهلت دهد و در آخرت عذاب کند و اکر خواهد
توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید
بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی ده نیکوی امام ماتریدی رحمه الله کفته که مراد
تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه بدل از ان

تا بان حسنه می تواند آمد حسنهٔ ایجاد کردن از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت در رزق و بعثت رسل و انزال کتب
و تبیین حسنات و سیات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نکیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد
ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مکر بمانند آن یعنی یکی بیکی
وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بکو
مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند انّنی هدانی بدرستی که راه نمود مرا ربی پروردکار من الی صراط مستقیم
براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملت ابرهیم است علیه السلم حنیفا در حالتی که ابرهیم از همه
دینها بدین دین مایل بود وما کان و نبود ابرهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام از یهود
و نصاری قل ان صلاتی بکو بدرستی که نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای و زندکانی من یعنی اجر من بر انچه در زندکی
ومماتی و آنچه بران میمیرم از ایمان و طاعت لله مر خدایراست رب العالمین آفریدکار عالمیان لا شریک له هیچ انباز
نیست مر و را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکردانم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در
حج بوقت تلبیه دیکری را با وی یاد نمی آرم بخلاف اهل جاهلیت که میکفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و کفته اند
مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی هرچه کویم و کنم و دارم همه برای خداست وبذلک امرت و
بدین مامور شده ام وانا اول المسلمین و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باشد بر اسلام امت آورده اند
در وقت مبالغهٔ کفار مر ان حضرت را صلی الله علیه وسلم در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد که قل اغیر الله بکو آیا بجز خدای
ابغی ربا طلبم پروردکاری را و در عبادت او شریک سازم وهو رب کل شیء و حال آنکه خداست آفریدکار همه چیزها پس ماسوی
او مربوب و مخلوق باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها
مکر که وبال آن برو باشد ولید مغیره میکفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و کناهان شما در کردن من حق سبحانه فرمود
ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیکری را یعنی هر کس عذاب کناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی
پروردکار شماست مرجعکم باز کشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید که در ان
تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم
و او است آنکس که کردانید شما را خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفهٔ امم
کذشته ساخت ورفع بعضکم و بر داشت بعضی از شما را فوق بعض زبر برخی دیکر درجات پایهای بلند در بزرکی و توانکری
و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فی ما آتاکم در انچه بشما داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر
فقرا ان ربک بدرستی که پروردکار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را
وانه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران

سورة الاعراف | بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارت باسمیست از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی
کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال
و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکردانم

در تاویلات کاشی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفة علم و میم کنایت از جامعیت است
آن را معنی محمدی کویند صلی الله علیه وسلم و صاد صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس رضی الله عنهما که ص
جبل بمکة علیه عرش الرحمن ایمایی بدین معنی میکند در حقایق سلمی کوید الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد
اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال کنجایش است و نه انفصال را محل نمایش
این جه راهست این برون از فصل و وصل ، کاندرو نه فرع میکنجد نه اصل ، نی معانی نی عبارت نی عیان ،
نی حقایق نی اشارت نی بیان ، برتراست از مدرکات عقل و وهم ، لاجرم کم کشت در وی فکر و فهم ،
جون یکی بود کفت و کوی نیست ، هیچکس را جز خموشی روی نیست ، کتاب انزل الیک این کتابیست فرو فرستاده شده
الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنکی منه از تبلیغ او یعنی باید که دل تنک نباشی
از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را
وذکری و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچیز را که
فرستاده اند بشما من ربکم از پروردکار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنکاه داشتن اوامر و نواهی او ولا تتبعوا و پیروی مکنید
من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را
در کمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میکیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وکم من قریة و بسیار از دیهها
و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فجاءها پس آمد باهل آن شهر و قریه بأسنا
عذاب ما بیاتا در شب هنکام مانند قوم لوط علیه السلام او هم یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان قائلون
خفتکان در نیم روز جون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و بصور
و توقع عذاب در آن نیست پس بلیهٔ غیر منتظر صعب است و سخت تر جنانجه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است فما کان پس
نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا مکر آنکه کفتند
انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بکناه خود و مظنه
ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف متقارن یکدیکر اند
پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار منفعتی نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند جنانجه در تقریر ذکر خواهد
یافت فلنسألن پس هر اینه خواهیم پرسید در روز قیامت الذین ارسل الیهم آن کسانی را که فرستاده شده اند بدیشان
پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است ولنسألن
المرسلین و هر اینه بپرسیم فرستاده شدکانرا یعنی پیغمبرانرا از اداء رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف است
و تقریب و کفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر اینه بخوانیم
علیهم بر رسل و امم ایشان کفتار و کردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک جه کردند و کفت
و شنود ایشان جه بود وما کنا و نبودیم ما غائبین پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن
و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درستست و بودنی و کفته اند صحایف اعمال را وزن کنند
بمیزانی که آنرا عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق آنرا نکرند و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل میکند که درازی عمود میزان بنجاه هزار ساله راهست و کفتین او یکی از نورست و یکی از ظلمت
حسنات را در پله نور نهند و سیآت را در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که کران بود موازینه اعمال سنجیده او

برین تقدیر موازین جمع موزونست و اکر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال کرانی
میزان بطاعتست و آنانرا که میزان ایشان کران بود فاولئك پس آن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران
و رسیدکان بنجات ومن خفت و هر که سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود
فاولئك پس آن کروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع
ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند بآیاتنا بر ذکر کردن آیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را
در محل تصدیق ولقد مکناکم و بدرستی که ممکن کردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و کفته اند
خطاب با قریش است میکوید شما را دستکاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم
و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندکانی از مکاسب و تجارات و آنجه سبب سعت معیشت باشد قلیلا ما
تشکرون اندک شکر میکویید با وجود تخصیص جنین نعمتی یا از شما اندکیست که برسم شکر کزاری و سپاس داری قیام می نمایند
نعمت بی و شکر کذاران اندکیست ، کوینده سپاس الهی زصد یکیست ، ولقد خلقناکم و هر اینه تحقیق که بیافریدیم
شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد
شما کردیم یا بیافریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس کفتیم ما للملائکة مر فرشتکانرا اسجدوا
سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملایکه او را وی فرمان برداری الا ابلیس مکر
ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندکان مر آدم را قال کفت خدای مر ابلیس را که
ما منعك جه جیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتك جون فرمودم ترا بسجده او قال کفت
ابلیس انا خیر من بهترم منه از آدم این جواب با نجیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود جون
او کسی فرماید پس مانع آنست که من از او بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانی است
وخلقته و آفریدی آدم را من طین از کل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را
باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اکر اعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که ونفخت فیه
من روحی اشارتست بدان در نکریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را ، زآدمی ابلیس صورت دید و بس
غافل از معنی شد آن مردود خس ، که جرا من خدمت این طین کنم ، صورتی را من لقب جون دین کنم ،
نیست صورت جشم را نیکو بمال ، تا ببینی شعشعه نور جمال ، و قیاس شیطان در فضیلت نار از خاک نا مستقیم
افتاده است زیرا که آتش خاینست هر جه بدو دهند نیست کرداند و خاک امینست هر جه بدو سپارند نکاه دارد و امین
از خاین بهتر باشد آتش متکبر و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر بود جنانکه آدم نقش معرفت
پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد جنانجه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه
تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست نظم صورت خاک ار جه دارد تیرکی در ذات خود
نیک نیکو کر ده معنی صفا اندر صفاتست ، این همان خاکست کاندر وصف او صاحب دلی ، نکته کفته است کز وی دیده جان را جلاست [?]
جستن کوکرد احمر عمر ضایع کردن است ، روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست ، قال کفت خدای مر ابلیس را فاهبط
پس فرود رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و کفته اند تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که
داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لك پس سزاوار و روا نباشد ترا
ان تتکبر فیها آنکه کردن کشی کنی در آسمان و تعظم نمایی بر فرشتکان که همه خاشعانند و مطیعان یا نشاید معصیت کنی در

بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انّک من الصاغرین بدرستی که تو از خوار شدگانی
در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و باش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین
صورتها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که
برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انّک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی
ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا نفخهٔ صعقه او را
امان داد چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز معلوم که
زمان رسیدن نفخهٔ صعقه است یعنی تو داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت
ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردی از رحمت لاقعدنّ لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم
صراطک المستقیم بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشانرا راه زنم و بر صراط مستقیم
نگذارم ثمّ لآتینّهم پس بیایم بر ایشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر نیست و بهشت و دوزخ
نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و در آیم از راست ایشان
یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان
شیرین گردانم و لا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم شاکرین بیشتری فرزندان آدم را شکر گوینده گان یعنی کافران
باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را که اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءومًا در حالتی که
نکوهیده باشی و عیبناک مدحورًا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که پیروی تو کند منهم
از اولاد آدم لأملأنّ جهنّم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و تابعان تو و یا آدم اسکن
و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو که حواست الجنّة در بهشت
فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید و لا تقربا و نزدیک
مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فتکونا پس باشید من
الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما
تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده کرده بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات
ایشان و آن چنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا ندیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده
نمیکردند و گفته اند حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از
تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان
ملایکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمده بود و بصورت دیگر
برآمده و قال و گفت مر آدم و حوا را ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربّکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن
این درخت الّا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا او
تکونا یا نباشید شما من الخالدین از جاوید ماندگان در بهشت و یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چون
با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد و قاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم
و حوا و گفت انّی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم از این درخت بخورید
تا مینید آدم علیه السلم گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد و بدان سوگند فریفته شد فدلّیهما پس ابلیس

داد بدین سوگند ایشانرا و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکندشان بغرور بفریب و وسوسه فلمّا ذاقا الشجرة پس
آن هنگام که بچشیدند از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشانرا سوآتهما
عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت
ایشانرا ندید و ایشان از این صورت منفعل شدند و طفقا پس در ایستادند و قصد کردند بر برگهای انجار یخصفان
می چسبانیدند برگی بالای برگ و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنّة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که
از برگ انجیر بهم بستند تا چون هیأت ازاری شد و عورت خود را بدان پوشیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند
و ناداهما و ندا کرد ایشانرا ربّهما آفریدگار ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این
درخت و اقل لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که انّ الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شما را عدوّ
مبین دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت اِبا از سجود آدم بر همه ملایک روشن شده بود آورده اند که وقت
گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارًا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلم گفت بل حیاءً منک این گریختن من
بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربّنا ای پروردگار ما
ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی و ان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و ترحمنا
و نبخشایی بما لنکوننّ هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و طاوس و مار
و ابلیس را اهبطوا فرود روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدوّ مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس
همه دشمن یکدیگراند و لکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقرّ قرارگاهی و آرام جایی و متاع و برخورداری
الی حین تا هنگام رسیدن نهایت آدم علیه السلم غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال گفت
خدای فیها تحیون در زمین میزیید و فیها تموتون و در زمین می میرید و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده
میشوید برای جزا آدم علیه السلم از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عامّست
مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم بر شما لباسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها
بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است که و انزل لکم الانعام پس بیان فایدهٔ لباس میکند و میفرماید
یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را و ریشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند
لباس آنست که عورت را بپوشاند و آنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که
لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش متعهٔ خانه است و لباس التقوی و پوشش
تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و مکلّف
که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهٔ حربست چون زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از زخم تیغ و تیر و نیزه
و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس
التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن
مفوض است بامر شریعت و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فتوی همین بدن بهره مند است که ستر
سوأهٔ او شود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یک [illegible] پوشیده میگردد بهرهٔ دل از لباس
تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوأهٔ طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است
سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوأهٔ تعلق بغیر مولی و نصیب سرّ از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده

شود سوأة رؤیة ماسوی و بهرهٔ خود ازین لباس بقای اوست بهویت حق و بدو پوشیده کردد سواة هویت خلق یعنی همه
تعینات مضمحل و متلاشی کردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملك الیوم بر غرفهٔ وحدت
قهاری جلوه نماید ملك ملك اوست او خود با مالك است غیر ذاتش کل شیئ هالك است کل شیئ ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم ما طل هالك آمد پیش وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذٰلِكَ این فرو فرستادن
لباس مِنْ آیَاتِ اللّٰهِ از نشانهای تفضل و رحمت خداست که بدان سواة آدمیانرا بپوشید و ایشانرا از خصف برگ درخت
مستغنی کردانید لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یَا بَنِی آدَمَ ای فرزندان آدم
لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ بر حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون
نبرد کَمَا أَخْرَجَ چنانچه بیرون آورد أَبَوَیْکُمْ پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت یَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکشید از ایشان لِبَاسَهُمَا
جامهٔ ایشانرا لِیُرِیَهُمَا تا بنماید بدیشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العوره
کشته و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس یَرَاکُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِیلُهُ او و
لشکر او مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید
و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم تراست إِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا
الشَّیَاطِینَ کردانیده ایم دیوانرا أَوْلِیَاءَ دوستان لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت
و مناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عملی زشت را چون
بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی ایشانرا از آن نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَیْهَا یافته ایم
برین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ أَمَرَنَا و خدای فرموده است ما را بِهَا باین فاحشه پس تقلید را با افترا
جمع کنند قُلْ بگو ای محمد إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای لَا یَأْمُرُ نمیفرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنت الهی
بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن خلال أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما عَلَی اللّٰهِ بر خدا از روی افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّی فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست
وَأَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد
از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید تا آن جهت
که در مساجد خویش گزارید وَادْعُوهُ و پرستید خدایرا مُخْلِصِینَ در حالتی که پاك کنندگان باشید لَهُ الدِّینَ برای خدای
طاعت را کَمَا بَدَأَکُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی تا بنا با جزا دهد شما را بر عملها یا جنانکه
شما را از خاك بیافرید باز بخاك عود خواهید کرد فَرِیقًا هَدَیٰ کروهی را راه نمود بانکه توفیق داد بایمان وَفَرِیقًا و کروهی را
بحذلان چنان کرد که حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل اسمایشاء إِنَّهُمُ بدرستی که
این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ فرا گرفتند دیوانرا أَوْلِیَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خدای
وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند و فی تفسیر الامام یا بَنِی آدَمَ
بعضی بر آنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمومنان جه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که
مرد و زن ایشان برهنه طواف میکردند و بدان تجرید بر بری شدن از ذنوب تفاول نمودندی و بنی عامر در ایام احرام
از خوردن حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی که
اهل اسلام کنند ما باحیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خُذُوا فرا گیرید زِینَتَکُمْ

جامهای خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میگزارید و مراد از زینت
نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله
میگوید مراد زینت سرایر است نه آرایش ظواهر در کشف الاسرار آورده که زینت زبان علم ستر عورتست برای نماز و زینت دل
کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز نظم در وقت طاعت حضور دل باید هیچکس طالب حق را دل حاضر بیند که ای تن
وَکُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا
و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شره در خوردن آن إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ دوست نمیدارد
اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است
و از بعضی سلف نقل میفرمایند که اسراف آنست که آدمی هر چه آرزو کند بخورد و ادنی ترین مردمان آنست که همت و همه وی
باشد بفکر شراب و طعام و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است نظم خواجه را بین که از سحر تا شام
دارد اندیشهٔ شراب و طعام شکم از خوشدلی و خوشحالی کاه پر میکند و که خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ
جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام خواجه عبد الله الانصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا لقمه سازی
و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی بیك جو انرا که خرد ایم داشت
پند میداد راهبی در دیر کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است
زِینَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِی آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ
برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّیِّبَاتِ
مِنَ الرِّزْقِ و دیگر که حرام کرده است پاکیزها از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات
آن چون بحیره و سایبه و جز آن قُلْ هِیَ بگو که این زینت و طیبات لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنکسانست که ایمان آورده اند یعنی
برای مومنانست فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی
اهل ایمانرا خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریك یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز کَذٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را
نُفَصِّلُ الْآیَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلایل توحید را مبین میسازیم لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی که
دانند و میدانند قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّیَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ کارهای کبیره را که موجب
عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد گناهی را
که بر آن حدی مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْیَ و حرام ساخت ستمکاری را یا کبر را بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر
بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِکُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریك آرید بِاللّٰهِ بخدای و شریك گیرید در عبادت مَا لَمْ یُنَزِّلْ آنچیزرا که
خدای نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ و افترا
کنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه میدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت وَلِکُلِّ أُمَّةٍ و مر
هر گروهی راست أَجَلٌ مدتی که خدای تقدیر کرده است حیوة ایشانرا و گفته اند مراد امتیست از غیر مومنان و مدتیست که
در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاك ایشان یا چون آن مدت
مقرر بسر آید لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف قصیر اوقات را گویند و مراد زمان
مبهمانست وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل اجل چون فرود آید از پیش و پس پس و پیش نگذارد یك نفس
یَا بَنِی آدَمَ گفته اند خطاب بمشرکان عربست إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ چون بیاید بشما رُسُلٌ مِنْکُمْ پیغمبران از زبان شما و اصح آنست که عام دارند

یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب و احکام خبر دهند
شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب واصلح و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ
ترس نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و ایشان اندوهناک نشوند بلکه بهر چه امید میدارند برسند
والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما واستکبروا و کبر آوردند
و تعظم کردند یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلیل وحدت اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش اند هم فیها
ایشان در آن آتش خالدون باقی اند بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد علی الله کذبا
بر خدای دروغ را بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزلهٔ او را و این انکار نبوت
نیز هست اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهرهٔ ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی
آنچه بقلم تقدیر بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای بحر نوشته شده است در دفتر عمل ایشان
یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت
و اعوان او بند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع
اینما کجا اید آن بتان که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا من دون الله بیرون خدای تا امروز
منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان
بما نرسید وشهدوا و گواهی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا بآنکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان
قال گوید خدای یا ملکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت میان امتان که درگذشته اند من قبلکم
پیش از شما یعنی پیش از شما بر دین شما و آیین شما من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که خدای سبحانه و تعالی
گوید در آیید با هم فی النار در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و کبر بیشتر باشد او را بیشتر با آتش در آرند کلما دخلت
هرگاه که در آیند امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند در کیش و ملت یکدیگر
مثلا چنانچه جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا و علی هذا القیاس حتی اذا اداركوا
تا بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند آنها که پس رو اند و از پی در آمدگان لاولیهم برای آنها که
پیشوا بوده اند یعنی درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را فآتهم پس بده
ایشانرا عذابا ضعفا عذابی چندان که ما راست من النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن
دیگران قال گوید خدای لکل ضعف مر همه را عذاب دو باره است پیشوایانرا بجهت ضلال و اضلال و پس روانرا بسبب
کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید از عذاب یکدیگر خبر ندارید
وقالت اولیهم و گویند پیش روان لاخریهم مر پس روانرا فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان
استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند
بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان برداری آن
لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال
و ارواح ایشان درهای آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زمین هفتم است و برای روح و عمل مؤمن بگشایند
و آنرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل

تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز ببهشت نرود وکذلک
و مانند این پاداش منکر نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ
مهاد فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان
آتش بود وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار
و احکام کتاب تمام آن فوق طاقت بشر است میفرماید که لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمی فرماییم نفسا هیچ نفسی را الا وسعها مگر
آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان
آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت
خالدون باقی و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهٔ بهشتیان بود من غل از کینه و حسد
و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور
ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر خدایرا که بفضل خود هدانا
راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه
می توانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت
ادا کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد
گر بدرقهٔ لطف تو نماید راه از راه تو هیچکس نگردد آگاه و آنکه که بره رسند و باید رفتن توفیق رفیق او نشود وای بلا
لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما
بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده
داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت
و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر
آمده که هیچ کس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنانرا میراث گیرند در
دوزخ و منازل کافران میراث بمؤمنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار
اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما
از مثوبتها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود پروردگار شما
از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذن پس
آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان
لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین
یصدون آنانکه باز میداشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها و میطلبیدند از برای راه حق
عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان مر سرای آخرت کافرون ناگرویدگان
بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پردهٔ ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون باروی شهر که
اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند ما مر زاهد نموده که
اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا

بشناسند این رجال همهٔ اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه همهٔ بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان
سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف‌اند از احوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا اقا
مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد و از آنجا منازل خود را در بهشت
می‌بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می‌باشند و در تفسیر امام
ثعلبی رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر رضی الله
عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیدی روی و دشمنان خود را دانند به تیرگی و سیاه رویی و
بر اعراف کسان باشند که حسنات و سیآت ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی نه یا موحدان باشند مقصر
در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا کنند اصحاب
اعراف اصحاب الجنة اصحاب جنت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم
تحیت خدای بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت در
نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخر کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند
و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیآت اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت
می‌نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت
اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای
ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب النار
بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین
با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا
یعرفونهم مردانی را که بشناسند بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقهٔ عین و آن شناختگان روسای کفره
باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار
و صهیب را به بهشت در آرد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان را بر ما تفضیل نکند قالوا
گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم جمع مال که میکردید یا کثرت
انصار شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس
اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و کافران را گویند
اهؤلاء الذین این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز نرساند
بخشایش خود را بدیشان حالا برحمت حق در جنت‌اند و چون اصحاب اعراف از این سخن فارغ شوند حق سبحانه بکرم خود گوید
ایشان را ادخلوا الجنة در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد ولا انتم تحزنون
و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند
دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را در بهشت خویشانند دستوری ده تا ما با ایشان سخن کنیم
حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما
دوزخیان ایشان را بشناسند و نام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید
ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنرا که بریزید علینا بر

من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما ببرد او مما رزقکم الله یا بعضی ما را از آنچه روزی کرده است خدای
شما را از سایر اشربه و انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدای حرمهما
حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین بر کافران الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید
خود را لهوا ولعبا مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می‌آمدند و دست میزدند و بازی میکردند
وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا
غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده نظم در دیدهٔ اعتبار خوابیست ٭ بر رهگذر اجل سرابیست ٭
مشغول مشو بسرخ و زردش ٭ اندیشه بکن ز گرم و سردش ٭ سرمایهٔ آفتست زینهار ٭ خود را ز فریب او نگهدار ٭
فالیوم ننسیهم پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند
لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا و چنانچه بودند که از روی عناد بآیاتنا یجحدون بنشانهای قدرت ما
یا علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را انکار میکردند ولقد جئناهم و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکتاب
فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم
بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده ورحمة و خداوند بخشش لقوم یؤمنون برای گروهی که
میگروند هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمی‌برند و منتظر نیستند الا تأویله مگر عاقبت کتاب و حقیت
او را از وعده و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست
میشود یا نه یوم یأتی روزی که بیاید تأویله عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعید و وعده و آن روز قیامت باشد
یقول الذین گویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش از این در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن
نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادگان
آفریدگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطایی عظیم بود فهل لنا پس آیا هستند ما را من شفعاء
درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد یا آیا باز گردانیده میشویم ما بدنیا فنعمل
پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه بشرک پس نه
کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیاشان باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایهٔ
عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و میگفتند
که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدا نظم روزی دو ز بود دلم امیدی میداشت ٭ امروز برفت و نا امیدم بگذاشت ٭
ان ربکم بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات اوست
آنکه آفرید آسمانها را والارض و زمینها را فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین
روز که ساعتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که شش شبانه روز از ایام آخرت که هر
روزی هزار سال دنیاست و قول اول اصح است و اشهر و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمهٔ کن
دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارتست برعایت تأنی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکتهٔ العجلة
من الشیطان والتانی من الرحمن مؤید این سخن است و فی المثنوی المعنوی ط مکر شیطانست تعجیل و شتاب
خوی رحمانست صبر و احتساب ٭ با تأنی گشت موجود از خدا ٭ تا بشش روز این زمین و چرخها ٭ ورنه قادر بود کز کن فیکون
صد زمین و چرخ آوردی برون ٭ این تأنی از پی تعلیم تست ٭ صبر کن در کار دیر آی و درست ٭ ثم استوی پس قصد کرد

عَلَى الْعَرْشِ بر آفرینش عرش یا مستوی شد امر او بران یا مستولی گشت بران و تخصیص استیلای حق بر وی جهت آن باشد که
عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهات
قرآنست ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق وا میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز
روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفاءً باحد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید روز را
یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را
وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدای راست آفرینش بدیع وَالْأَمْرُ
و فرمان نافذ یا امر و راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت
و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری
وَخُفْيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع نشانهٔ اخلاص است و نهان داشتن
دلیل اخلاص و محتاج مخلص را دوری نا امیدی نیست نظم نومید نیم که نا امیدی کفر است إِنَّهُ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعاء بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا فریاد
کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبهٔ انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا
و فساد مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان و عدل وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را
خَوْفًا از بیم خوف و وَطَمَعًا و بامید ثواب إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیک است
به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بغایت و فضل بی نهایت
اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند
من اگر جفاست کاردم بتو بس امیدوارم ❊ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وَهُوَ الَّذِي و او آنست که يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ
تا چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گران بار را گفته اند باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند و باد شمال ایشان را
جمع کند و باد جنوب باریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد در برم تقدیر چون ابرها را
بردارند سُقْنَاهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را
بران زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه‌ها كَذَٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را بدان
آب زنده میگردانیم و از وی انواع میوه‌ها بیرون می آریم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بیرون می آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیای ارض که
نمودار احیای موتی است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شما دریابید بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی
استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون
می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای خویشتن و مشیت او که بیرون می آرد بآسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ و آن
زمین که ناپاک و شوره ناکست لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندک که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که
حق سبحانه ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره
پس هرگاه باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد
و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید نظم
زمین شوره سنبل بر نیارد ❊ درو تخم عمل ضایع مگردان كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ

میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آورند
و درین مثلها تفکر فرموده بهرهٔ اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن ملک بن متوشلخ
ابن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند
فَقَالَ پس گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان او برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ
گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را
از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان که يَا قَوْمِ ای گروه
من لَيْسَ بِي نیست بمن ضَلَالَةٌ هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و راه صواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من رسولم مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَأَنْصَحُ لَكُمْ
و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند و چون نام پیغام و وحی شنیدند تعجب
کردند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب می آید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی
و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند
شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما بخشند
بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و نوح دعا کرد بهلاکت قوم و خدای حکم فرمود
تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام
با اهل سفینه سالم ماند چنانچه میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانرا که با وی
بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلایل وحدت ما یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ گروه کوران که از نشانهای وحدت نابینا شدند و باقی قصهٔ نوح علیه السلام
در بعضی آیات و سور خواهد آمد وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند
ایشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن
نوح است و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از
ابناء عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر
نبود و مردم بسیار بودند و مال او فر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان
فرستاد پس هود علیه السلام میان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ
بپرستید خدای را و بیگانگی او قائل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند
أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او و اما کافران
گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث

می آری وَاِنّا لَنَظُنُّکَ و بدرستی که ما گمان می‌بریم ترا مِنَ الکاذِبینَ از دروغ گویان در آنچه میگویی قالَ یا قَومِ گفت هود
علیه السلام که ای گروه من لَیسَ بی سَفاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت وَلکِنّی رَسولٌ ولیکن من فرستاده‌ام مِن رَبِّ
العالَمینَ از فرستادگان آفریدگار عالمیان اُبَلِّغُکُم میرسانم بشما رِسالاتِ رَبّی پیغامهای آفریدگار خود را وَاَنا لَکُم
و من شما را ناصِحٌ نصیحت کننده‌ام اَمینٌ راست گوی و بی خیانت اَوَعَجِبتُم آیا عجب می‌آید شما را اَن جاءَکُم آنکه بیاید بشما
ذِکرٌ مِن رَبِّکُم پندی یا بیانی از نزد پروردگار شما عَلی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنکُم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را
داند و سبب فرو آمدن ذکر برو آنکه لِیُنذِرَکُم تا شما را بیم کند از عقوبت الهی وَاذکُروا و یاد کنید نعمت خدا را اِذ جَعَلَکُم
چون گردانید شما را خُلَفاءَ پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِن بَعدِ قَومِ نوحٍ از پس هلاک
قوم نوح علیه السلام وَزادَکُم فِی الخَلقِ و بیفزود شما را در آفرینش بَسطَةً قوتی یا زیادتی داد شما را بر آفریدگان غلبه
و گفته‌اند مراد ببسطه طول قامتست که مقدار کوتاه‌ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز
فَاذکُروا پس یاد کنید آلاءَ اللهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّکُم تُفلِحونَ شاید که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه
مر هود را علیه السلام اَجِئتَنا آیا آمدی بما لِنَعبُدَ اللهَ تا بفرمایی که ما بپرستیم خدا را وَحدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست
بداریم و از پرستش بگذریم ما کانَ یَعبُدُ آن چیزها را که بودند که می‌پرستیدند آباؤُنا پدران ما از بتان و ما هیچ وجه
عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب می‌ترسانی فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اِن کُنتَ اگر
هستی تو مِنَ الصّادِقینَ از راست گویان در نزول عذاب قالَ گفت هود علیه السلام قَد وَقَعَ بدرستی که واجب شد
عَلَیکُم بر شما یا فرود آید بر شما مِن رَبِّکُم از پروردگار شما رِجسٌ وَغَضَبٌ عذابی و غضبی اَتُجادِلونَنی آیا مجادله میکنید
با من فی اَسماءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده‌اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود
باران از ایشان می‌بارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه نگاهبان در سفر ایشانند و بعضی را رازقه و سالمه و
الفاظ اسما بودند بی مسما چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال
میکنید در این چیزها که از روی جهالت سَمَّیتُموها اَنتُم نام نهاده‌اید ایشان را شما وَآباؤُکُم و پدران شما ما نَزَّلَ اللهُ
نفرستاده است خدای بِها بجواز عبادت اینها مِن سُلطانٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر مکابره و
اصرار می‌نمایید فَانتَظِروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را اِنّی مَعَکُم بدرستی که من نیز با شما مِنَ المُنتَظِرینَ
از منتظرانم آورده‌اند که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هرگاه بلیه
نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که موحد و مشرک رجوع
بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات در طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از محن و فتن خلاص یافتندی پس قوم
عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عتر و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معویه بن بکر
از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت
طلبیدند خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع متعین روند مرثد که یکی از رؤساء عاد بود و به هود علیه
السلام ایمان داشت فرمود که بدعاء شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمایید و از در توبه و
در آیید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معویه درخواستند تا او را بند کرده نگذارد
بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آمد
یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را

اختیار کرد که باران او بیشتر می‌باشد پس از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهادند چون بوادی مغیث که از
مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل
خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آن را باد صرصر گویند و در هفت
و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنا
آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَاَنجَیناهُ پس نجات دادیم
هود را علیه السلام وَالَّذینَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می‌نمودند بِرَحمَةٍ مِنّا آن رهانیدن
بخششی بود از ما بر ایشان وَقَطَعنا و ببریدیم دابِرَ الَّذینَ کَذَّبوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرویدند بِآیاتِنا
بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و بیخ و بنیاد ایشان بر انداختیم وَما کانوا و نبودند قوم عاد مُؤمِنینَ
گرویدگان بوحدت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام وَاِلی ثَمودَ و بفرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله
بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن ایشان
زمینی بود که آن را حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می‌پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اَخاهُم
صالِحاً برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام و صالح به پنج پشت بثمود میرسید قالَ گفت صالح چون برسالت
بدیشان آمد یا قَومِ اعبُدُوا اللهَ ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک ما لَکُم مِن اِلهٍ نیست شما را معبودی که
استحقاق الوهیت داشته باشد غَیرُهُ بجز وی قوم ثمود بجهت کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جثه تکذیب
صالح علیه السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیه
میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بصحرا خواهیم آورد تو از خدای خود
چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد
صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند از انجاح بظهور نیامد صالح خجلت
زده و درسواشده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد
در صحرا افتاده بود و آن را کاثبه میگفتند و گفت ای صالح از برای ما از این سنگ بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی
بسیار موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری
از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند که میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و بر این شرط سوگند یاد کردند صالح دو
نماز بگزارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت
زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بر آن وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد
بچه مانند خود مردم در آن می‌نگریستند جندع را مدد توفیق الهی رفیق شده فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف ثمود
در بادیه خذلان سرگردان ماندند دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند یکی بنور عنایت ره هدایت یافت
یکی بوادی خذلان بماند سرگردان یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر یکی ز پی روی حق گرفت ملک جهان
القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاهها بطریق نوبت میخورد صالح علیه السلام
بعد از ظهور این معجزه روشن گفت ای قوم قَد جاءَتکُم بَیِّنَةٌ بتحقیق که آمد بشما معجزه روشن مِن رَبِّکُم از پروردگار
شما که دلیل است بکمال قدرت او و صحت نبوت من هذِهِ ناقَةُ اللهِ این شتر خداست اضافه از جهت تخصیص خواهد
بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را بقدرت از صخره کاثبه تا باشد لَکُم آیَةً مر شما را برهانی بر پیغمبری من فَذَروها

پس بگذارید این ناقه را و مانع مشوید وی را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد و بچرد در زمین خدای گیاه را و شما را در خوردن
آن هیچ مؤنتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ که فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه
دلیل عتو ایشانست بر کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جانشینان در زمین
مِنْ بَعْدِ عَادٍ پس از هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جا داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا میگیرید مِنْ سُهُولِهَا
از زمینهای نرم قُصُورًا کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ
بُيُوتًا خانها برای زمستان فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایت مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان
از جواب صالح علیه السلم اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی کردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلم لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنکسانی را که از ضعفا
شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مر آنکسانرا که گرویده بودند مِنْهُمْ از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا
مُرْسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند ضعیفان
إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بآنچیزی که صالح را بآن فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و به پیغمبر او إِنَّا تحقیق که ما بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بآنچیزی که شما گرویده اید
بآن كَافِرُونَ ناگرویدگانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب
چاهها می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی
میرفت چه ظهر وادی سردسیر بود و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرمسیر بود و چهارپایان قوم از او هراسان
شده بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و زنکه ایشانرا عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند
این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کنند چنانچه تفاصیل آن
مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان حق سبحانه میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند
ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ
ائْتِنَا ای صالح بیار برای ما بِمَا آنچیز را که تَعِدُنَا وعده میکنی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الْمُرْسَلِينَ
از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از صیحهٔ عظیم فَأَصْبَحُوا
پس بامداد کردند یعنی گشتند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ بروی افتادگان و بر جای مردگان فَتَوَلَّى عَنْهُمْ
پس روی بگردانید صالح از ایشان در وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحهٔ جبرئیل و بزلزله
هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت از روی تحسر يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام
پروردگار من که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ و لیکن دوست
نمیدارید و بوی نمیکنید شما النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان
منع کنند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هاران بن آزر بن ناحور را که برادرزادهٔ ابرهیم بود علیه السلم آورده اند که چون
ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی او را
پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بود دیگر عامورا و دادوما و صابورا

و صعورا و گویند صعر و در هر شهر چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلم بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت
کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود و بخیر اتمام پیغمبر بود و از فواحش نهی می نمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود
حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر اهل سدوم را که لوط علیه السلم در میان ایشان بود أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی لواطه
مَا سَبَقَكُمْ کسی پیشی نگرفت بر شما بِهَا بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعَالَمِينَ
از عالمیان أَئِنَّكُمْ آیا شما و حفص انکم خواند بطریق خبر یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان
شَهْوَةً از روی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بیرون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بَلْ أَنْتُمْ
بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم
لوط علیه السلم بازای این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط
و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی سدوم إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او
أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب
از ایشان نپسندید و عذاب بدیشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم لوط را علیه السلم از ان وَأَهْلَهُ و کسان او را از اهل بیت مؤمنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واهله نام داشت
و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر احوال لوط اغوا مینمود كَانَتْ بود آن زن مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در دیار
خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم
لوط علیه السلم مَطَرًا بارانی وجه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ پس در نگر
ای بیننده که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار گناهکاران وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین بن
ابرهیم خلیل بود صلوات الرحمن علیه أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قَالَ
گفت يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ معبودی بحق غَيْرُهُ جز وی
قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور
نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگوید معجزهٔ شعیب
علیه السلم آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعیب علیه السلم بآسانی بران صعود
کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی
و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلم ایشانرا گفت که من شما را بخدا میخوانم و آیتی روشن بشما
می نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آلت کیل را وَالْمِيزَانَ و آلت وزن یا در کیل و وزن راستی کنید وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مر مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا
و فساد مکنید بکفر و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح ببعثت انبیا و انزال کتب ذَٰلِكُمْ
عمل بآنچه میفرمایم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب
علیه السلم در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس چنانچه ایشانرا از بخس منع کرد
از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ میترسانید
مر مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلم رود او را تخویف

کردندی پس شعیب علیه السلم فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا وبجویید برای راه خدای عِوَجًا
کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندک از جهت عدد
و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد این شما را خدای بانکه برکت داد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابرهیم علیه السلم
دختر لوط را علیه السلم بخواست و خدای ایشان را فرزند بسیار داد و توالد کرد اند پس شعیب علیه السلام این نعمت را
با یاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران یا نام
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلم روی بمؤمنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ
و اگر جنانچه گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِي بآن چیزی که أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بدان وَطَائِفَةٌ
و گروهی دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلم ایمان آوردند و جمعی بگرانکار
نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و
سعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبائی کنید
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که خدای حکم کند بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ و خداست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان

الجزء التاسع من اجزاء الثلثين

که در حکم او میل و مداهنه نیست قَالَ الْمَلَأُ گفتند
بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلم بعد از انکار
دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که گرویدند بتو
مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست
صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند که تو با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر
و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبود و آن مؤمنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت ما
و لهذا شعیب علیه السلم جواب بر همین وتیره داد قَالَ گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اگرچه باشیم
كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آنرا کاره ایم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را
شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بربسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بر آن طریق باشند و بدین
سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب علیه السلم فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ما مودبهاست
افترا باشد بخدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما
بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید
و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا پروردگار ما
ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردگار
كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار هر کس
از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی که می نمایید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه
عَلَى اللَّهِ برخدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود با وی گذاشتیم پس شعیب علیه السلم روی از معاندان بر تافته
و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان

قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف
قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلم با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان
آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَيْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستی که
إِذًا لَخَاسِرُونَ آن هنگام از زیانکاران باشید شما که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از دوش بدر را
بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما
بر کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود علیه السلم مذکورست که اهل مدین بصیحه هلاک
شدند علما گفته اند که صیحه منکر آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که
زلزله بی صیاح و زلزله نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلم فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه
در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتاده
جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا که هرگز
نبوده اند فِيهَا در آن شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند
ایشان زیانزدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبه و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام آثار
عذاب مشاهده کرد از آن بلده بر خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت
از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را
وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بوده چنانچه
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از
اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ
كَافِرِينَ بر هلاک قوم کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران
تهدید می نماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را
تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر و دیه را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و برنج
و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون
بلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ
بجای بلا و مرض و شدت سلامت و راحت و صحت حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال ایشان آغاز
کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این امنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ
مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحطی
بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمانست پس ما
بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا
بَغْتَةً ناگهان در حالتی که امن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد
و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آنرا دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى و اگر چنانکه
اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی

از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه میگشادیم عَلَيْهِم بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بقبول دعوات ایشان یا بباریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین برویانیدن حاجات و رستن نباتات وَلَٰكِن كَذَّبُوا و لیکن ایشان
تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر
و معاصی در حقایق سلمی آورده که اگر بندگان بگروند بمواعید من و حذر کنند از مخالفت من یا بترسیدندی از تهدید
من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود ما راسخ
که برکت ارض عبارت از انست. در زمین و آسمان درهای جود میگشایند از پی اهل بجود. از زمین بر اطاعت پا ذکن
و بسمای معرفت پرواز کن. أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن بعد از آن بیان که در عذاب کافران
کردیم أَن يَأْتِيَهُم از آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ ۞ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی
شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل شهرها أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا از آنکه
بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۞ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بسر رفته در مهمات دنیا که
بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه
بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعداد است از استدراج بنده و گرفتن او
بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۞ مگر گروه زیان کاران که بکفر
و نفاق و ترک اعتبار زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای
آنکسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی تمکن شده اند در آن مِن بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت
رسالتست صلی الله علیه و سلم که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد أَن لَّوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم
أَصَبْنَاهُم بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را وَنَطْبَعُ
و مهر نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۞ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب
چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود در می یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل
این سخن از گوش دل باید شنود. گوش گل اینجا ندارد هیچ سود. گوش سر با جمله حیوان همدم است. گوش سر مخصوص نسل آدم است
گوش سر چون حاجب گوینده است. گوش سر را مهلتست اگر اکنده است. پس بجهت تسلی آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه میگوید
تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم
بر تو مِنْ أَنبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن رُسُلُهُم پیغمبران ایشان چون صالح و هود
و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن
رسل بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند
بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر بجهت که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد
خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۞ بر دلهای کافران مراد کفار قریش اند که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم ما
لِأَكْثَرِهِم مر بیشتر امم مذکوره را مِّنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت
میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِن وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را لَفَاسِقِينَ ۞ شکنندگان
عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِن بَعْدِهِم بعد از پیغمبران مذکور مُوسَىٰ موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که
او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملوک

مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سلاطین روم و فرس و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم
او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت
وضوح آن بود که بآن بگروند فَانظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون از مصر فرار نمود در مدین
بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد در آورده عزم مراجعت بامصر فرمود و در اثنای طریق
بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در
اثناء سور آینده مذکورست حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیامد بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز
دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِّن رَّبِّ
الْعَالَمِينَ ۞ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی
و مستقر و راسخم عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخنی راست قَدْ جِئْتُكُم بدرستی که آمده ام بشما
بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست
فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه
که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که
چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمده بمانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب
و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب
بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت
نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده زر خریده
کسان ما بوده و شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت
ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِن كُنتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده
معجزه و آیتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۞ اگر هستی تو از راستگویان بنمای معجزه خود را
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ۞ اژدها
شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آن که آن اژدهاست و در روایت آمده که آن عصا اژدها شد و دهان
گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب او
آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق هنگام فرار بیست و پنج هزار
آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده تو را که عصای خود را
برگیر و من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد
و فرعون باز آمده بر سریر خویش نشسته گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست را
بگریبان بزیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ
سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِينَ ۞ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه
السلام مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور

اما بغلبه کردی و در مدارك آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد و بیرون
آورد بیضای نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز دست بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حال اول بود
القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم خود را طلبیده در باب موسی علیه السلام مشاورت کرد قال
الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از قوم فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر علیم جادوییست دانا
یعنی سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را بیضا بیرون می آورد یرید میخواهد این ساحر
ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد
و فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس شما چه میفرمایید و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه
حبس کن او را واخاه و برادر او هرون را یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منمای وارسل فی المدائن و بفرست
در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یاتوك بكل
ساحر بیارند بتو هر جا ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندان
ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و دو ساحر سحر بافن بودند در صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در
مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود و چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را
گفتند که ما را بسر قبر پدر بر چنان کردی پس رفتند و پدر خود را آواز دادند جواب ایشان را باز داد و گفتند یا ابتاه
ملك مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار دبدبه و تمکن آورده ایشان را عصاییست که چون
می افکنند اژدها میشود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر
جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر اژدها
میگردد بدانید که آن جادویی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال برین منوال باشد شما
بلکه هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نباشد القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند
و در زاد المسیر گوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاء السحرة
و آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند
ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال گفت فرعون نعم
آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هرگاه که خواهید نزد من در آیید آورده اند که
مهتر این جماعت چهار تن بودند دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده که
این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سوال خود و جواب پدر با قوم
خود گفتند و ایشان از خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی
علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان
میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام
یافت ساحران عصا و رسن چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره جمع
شدند و هفتاد هزار ساحر بر یك طرف صف بر کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام بر یك جانب ایستادند جادوان بطریق
ادب پیش آمدند قالوا گفتند یا موسی ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه باشیم
نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصی خود را قال گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می بود

القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادویی کردند
چشمهای مردمان را بنمودن چیزی مخیل که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاءوا بسحر عظیم
و آوردند جادویی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف تافته و بافته بودند و بزیبق مطلی کرده و چوبهای
دراز را میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده و چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها
و چوبها بشکل مار بر یکدیگر بپیچیدند و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته
چون حرارت آتش در تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد اشکال در حرکت آمدن چنان نمود که همه میدان پر از مار است
واوحینا و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاك آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا را
بیفکند اژدهایی شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود تلقف فرو میبرد ما یافکون آنچه تزویر میکردند
و بدروغ بخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب را و گویند که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی
بنظاره کنندگان آورد و مردم گریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاك شدند پس موسی علیه السلام او را بگرفت
همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصی را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام
وبطل و نابود شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی
بایستی که جادوییهای ما را باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالك آنجا که موسی علیه السلام غالب شد
یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و باز گشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و نا امید
و بی مرادان فالقی السحرة پس افکنده شدند جادوان بروبهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدای را قالوا گفتند
آمنا ایمان آوردیم برب العالمین به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند نه
تو که باشی رب العالمین رب موسی و هرون پروردگار موسی و هرون است قال فرعون گفت فرعون با جادوان
ءامنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لكم مر شما را در آن ان
هذا بدرستی که این عمل لمکر هر اینه تدبیر خفی است که شما مکرتموه ساخته اید آن را فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون
آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته اید لتخرجوا منها تا بیرون کنید ازین شهر
اهلها اهل آن را که قبطیانند و این ملك شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر اینه ببرم ایدیکم دستهای راست
شما را وارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر دار
بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن
چه دهی ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار خویش
منقلبون باز گردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته اندر آب و گل
چون رهند از آب و گلها شاد دل ¤ در هوای عشق حق رقصان شوند ¤ همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برافتاد از روح ¤ از لقای دوست دارد صد فتوح ¤ میزند جان در جهان آبگون
نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون ¤ وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمیشوی منا از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان آمنا
مگر آنکه ما بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست
موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیدند و متوجه حق شده گفتند ربنا ای آفریدگار ما افرغ علینا بریز بر ما

صبر اشکیبایی در بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین ۞ و بمیران ما را مسلمانان ثابت قدم بر ایمان وقال الملأ و گفتند
مهتران من قوم فرعون از گروه ملأ زمان فرعون أتذر موسی وقومه آیا میگذاری و دست باز میداری موسی
و قوم او را لیفسدوا فی الأرض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند ویذرك و پرستش تو بگذارند
وآلهتك و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند و گفته اند فرعون خلق را به پرستش خود میفرمود
و خود پرستنده کوکبی بود و اصح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک را از قوم بتی داده بود که این را
پرستید تا او و شما را بمن نزدیک کرده اند و ازین سبب گفتا انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند و من خدای بزرگتر
القصه اعیان [illegible] فرعون او را تحریض کردند و ترغیب نمودند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او را بر قتل
موسی علیه السلام قادر نیست قال گفت سنقتل زود باشد که بکشیم أبناءهم پسران ایشان را جا بجا پیش ازین میکردیم
تا نسل ایشان منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وإنا فوقهم و ما بر ایشان
قاهرون ۞ غالبانیم و ایشان زیر حکم ما اند چون تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند و بطریق استغاثه
روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا
بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إن الأرض لله بدرستی که زمین مر خدای راست یورثها
میراث میدهد آنرا من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود و درین سخن وعده هلاک قبطیانست و
در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین ۞ قالوا
مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل این کفایت که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت کرده
گفتند أوذینا ما را امیر بخانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند من قبل أن تأتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نیم روز
ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر آزاد میکردند ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی
و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قال
گفت موسی علیه السلام از روی صریح عسی ربکم شاید که پروردگار شما و عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای
أن یهلك عدوكم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است یا قوم او ویستخلفكم و خلیفه گرداند شما را بعد از
هلاک ایشان فی الأرض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس ببیند خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت
کیف تعملون ۞ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از شکر و کفر و طاعت و معصیت تا شما را بر آن جزا دهد
آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند ولقد أخذنا و هر آینه ما گرفتیم آل فرعون تبع
و خدم فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات و بنقصان بعضی از میوهای ایشان لعلهم
یذكرون ۞ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فإذا جاءتهم الحسنة پس چون
آمدی بدیشان نیکویی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وإن تصبهم
و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و غلا یطیروا بموسی ومن معه فال بد میگرفتند بموسی و آنانکه
با موسی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشآمت ایشان بما میرسد ألا بدانید إنما طائرهم جز این نیست که
خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شآمت
آن عملها در ایشان رسیده ولكن أكثرهم و لیکن بیشتر ایشان یعنی قبطیان لا یعلمون ۞ نمیدانند که آنچه بایشان
میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شآمت اعمال است وقالوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تأتنا به

هرگاه بیاری بما هرچیز که بیاری من آیة از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها
تا سحر کنی ما را بدان فما نحن پس نیستیم ما لك بمؤمنین ۞ ترا از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت
انکار در پیش آمدند فأرسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفانرا و آن چیزی باشد که طواف کند بر
اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا شپشه
والضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا
شده یعنی مدت میان هر دو آیه یک ماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردنکشی کردند از فرما
نبرداری وكانوا قوما مجرمین ۞ و بودند گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند
ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی ازینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی
تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربك آفریدگار خود را بما عهد عندك بآنچه عهد کرده است و آن عهد
نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل گردانی
عنا الرجز از ما این عذاب لنؤمنن هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لك مر ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم
معك بنی إسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی علیه السلم
و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان عذاب و تاخیر کردیم إلی أجل تا مدتی از زمان که بی شبهه هم بالغوه ایشان
رسنده کانند بدان تا معذب کردند در آن إذا هم ینكثون ۞ پس ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در دیار مصر
هفت شبانه روز باران بارید و بظلمت ابرهای تیره [illegible] در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای
ایستادند و کودکانرا بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل با منازل
ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی
بموسی علیه السلم آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی
مندفع شد و آب از روی زمین فرو رفت و مزروعات ایشان ظاهر شد بنا به نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت
ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخورد و دیگر بار زنهار
بموسی آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای بگروند حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون
رفت و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متوجه شدند ایشان دیدند که مقداری
از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده را بفرستاد تا آنچه از
زرع باقی مانده بود بخورد پس دیگر باره التجا بکلیم الله آورده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان از آن عذاب نجی
آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشت که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ فرستاد تا
بجامه خواب ایشان در می آمدند و بدیگهای ایشان در می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی و باز
تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون کرد بنسبت
همین که سبطی میخورد در آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب میشد و اگر از یک ظرف خود دو تنی
هر یک همین حال واقع بود اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف
ستدیم و داد انتقام کردیم منهم از ایشان که قبطیانند فأغرقناهم پس غرق ساختیم ایشانرا فی الیم در دریای قلزم
بنزدیک مصر بأنهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وكانوا عنها و بودند

از تامل دران غافلین ⁂ بیخبران وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را اَلَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف
و زبون کرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در بهانه بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او
میراث دادیم مَشَارِقَ الْاَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از ان زمین اَلَّتِی بَارَکْنَا آن زمین که
برکت پیدا کرده ایم فِیهَا دران بارزانی و بسیاری محصولات یا با قدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
وَتَمَّتْ و تمام شد و بوفا رسید کَلِمَةُ رَبِّکَ وعده پروردکار تو اَلْحُسْنٰی وعده نیکو عَلٰی بَنِی اِسْرَائِیلَ بر بنی اسرائیل که آن
نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره
وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و کروه او از
کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا کَانُوا یَعْرِشُونَ ⁂ و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح
هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِی اِسْرَائِیلَ و بکذرانیدیم بنی اسرائیل را اَلْبَحْرَ از دریا بسلامت فَاَتَوْا پس بیامدند و بکذشتند
عَلٰی قَوْمٍ بر کروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یَعْکُفُونَ اقامت میکردند عَلٰی اَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را
بود چون بنی اسرائیل قوم را مجاور بتکده دیدند قَالُوا کفتند یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما اِلٰهًا خدایی یعنی
تمثالی بساز که ما آنرا پرستیم کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند قَالَ کفت موسی علیه السلام که اِنَّکُمْ
قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ⁂ بدرستی که شما هستید کروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید در دین که توهم جواز عبادت غیر خدای
دارید اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که این کروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِیهِ با آنچه ایشان در اند یعنی
دین و آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهد کشت وَبَاطِلٌ و ناچیز و مضمحل
مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ⁂ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قَالَ کفت موسی علیه السلام اَغَیْرَ اللّٰهِ آیا بجز خدای
اَبْغِیکُمْ اِلٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَکُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَی الْعَالَمِینَ ⁂ بر عالمیان زمان
شما و با نواع نعم تخصیص فرمود وَاِذْ اَنْجَیْنَاکُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متبعه تبع فرعون
یَسُومُونَکُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب یُقَتِّلُونَ اَبْنَاءَکُمْ میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ و زنده میکذاشتند دختران شما را بجهت خدمتکاری و بندکی خود وَفِی ذٰلِکُمْ و در
رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا در ان عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ ⁂ از پروردکار شما محنتی بزرک
آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق
تعالی که هر چه شما را باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافته و فرعون غرق شد طلب آن کتاب
نمودند و موسی علیه السلام از خدای در خواست که آن کتاب بفرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس آنکاه بطور آی
تا ما با تو سخن کوییم موسی علیه السلام سی روز روزه بداشت در روز سی ویکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه
با حق تعالی سخن کوید از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن را بچه مسواک کرد ملایکه کفتند ما از تو بوی مشک شنیدیم
آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا چرانه آزاده روز دیکر روزه بداشت چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسٰی
و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِینَ لَیْلَةً سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور
عرب بر رویت هلالست و آن بشب پیدا میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَاَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیکر
از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِیقَاتُ رَبِّهِ وقتی که پروردکار او مقرر فرموده بود اَرْبَعِینَ لَیْلَةً بچهل شبانه روز
وَقَالَ مُوسٰی و کفت موسی علیه السلام لِاَخِیهِ هَارُونَ مر برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم

اُخْلُفْنِی تو خلیفه باش فِی قَوْمِی در میان قوم من وَاَصْلِحْ و بصلاح آور هر کاری که شایسته اصلاح باشد از امور
ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی مکن سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ ⁂ راه تباه کارانرا وَلَمَّا جَاءَ مُوسٰی لِمِیقَاتِنَا و آن هنکام که
آمد موسی بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن با وی کفت پروردکار وی یعنی بشنوانید او را
کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن کوید فرمود تا
هفت فرسخ کرد اکرد طور را ظلمت فرو کرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد و شیطان او را از و
براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانرا بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش
عظیم بر وی ظاهر کشت پس حق تعالی با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید
و بروایتی دیکر هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف کفته که حق سبحانه چهل شبانه روز با موسی
علیه السلام سخن کفت چون موسی سخن حق بشنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت بچشید فراموش
کرد که در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ کفت موسی
علیه السلام رَبِّ اَرِنِی ای پروردکار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیدن اَنْظُرْ
اِلَیْکَ نظر کنم بسوی تو قَالَ کفت خدای لَنْ تَرَانِی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بران وجه واقع شده که هر که
در دنیا بمن نظر کند بمیرد در مدارک آورده که بعین فانی مرا نمی بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کردن
و آن دیدن در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز رویت است چه اکر رویت محال
بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار کوید مقام موسی
علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالیتر بود از ان وقت که کفت ارنی زیرا که این ساعت
در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود و قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود **نظم**
لن ترانی بیرهد از طور موسی را جواب ⁂ هر چه آن از دوست آید سر بنه کردن متاب ⁂ اکرچه زخم لن ترانی
رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان کفتم که لن ترانی وَلٰکِنِ
انْظُرْ و لیکن نظر کن اِلَی الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر
فَاِنِ اسْتَقَرَّ پس اکر این کوه قرار کیرد و ثابت ماند مَکَانَهُ در جای خود بهنکام تجلی من بر و فَسَوْفَ تَرَانِی
پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد و اکر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تماشای
این کار در کذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آن هنکام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردکار موسی یعنی ظاهر کردانید از نور خود یا از نور
عرش بمقدار سوراخ سوزنی لِلْجَبَلِ بر ان کوه بعد از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را
دید در عین المعانی از سهل ساعدی رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار
درمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود بهوش آمد و هر بیمار که سر بر بالین مرض داشت
شفا یافت عرصه زمین در قهر سبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف کشت بتان بروی در
افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ کردانید خدای مر ان کوه را دَکًّا ریزه ریزه در تبیان
نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره کشت و شش کوه دیکر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیکر ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسٰی و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا ⁂ بیهوش
از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند

فلما افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانك گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست باپاکی میدانم ترا از انکه مرئی شوی در دنیا تبت الیك بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وانا اول المومنین و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو با آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست **نظم**

ای آنکه زیك لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود • چه عجب ار دشت کلی عاجز و بیچاره شود • چه سر هیبت که کوه بدان عظمت طاقت تجلی دیدار نداشت و دل انسان را بحکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد دل بپذیرفت آنچه کوه اش بر نتافت • دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت • پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارك المی که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت حق جل و علا که ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیة بجهت صلاح حال و بقاء ذات تو اندوهناك مباش انی اصطفیتك بدرستی که ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی وبکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فخذ پس فراگیر ما آتیتك آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وکن من الشاکرین و باش از شکر گویندگان بر آن عطا وکتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بتعلیم ذکر و مداد نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت یا نه یا ده بود و در زاد المسیر ده آورده و این موافق اهل کتابت و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بود و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که از رخام در دو کنده بودند و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد موعظة پندی وتفصیلا و بیان کردنی لکل شیء مر هر چیز را از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم موسی را علیه السلام که فراگیر الواح را بقوة بجدی تمام و عزمی درست وامر و بفرمای قومك گروه خود را تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن یعنی حسنات و مکتوبات الواح همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را باشما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایرهٔ فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منزل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوند خالی مانده تا عبرت گیرید بدان **نظم**

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد • تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب • پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت • جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب

ساصرف زود باشد که بگردانم عن آیاتی از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنان را که تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده

حیف است چنین گنج در آن ویرانه • وان یروا و اگر ببینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آن حضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست

و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وان یروا و اگر ببینند سبیل الغی راه بیراهی و گمراهی را یتخذوه سبیلا آنرا راه گیرند و پی روی کنند ذلك این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را وکانوا و بودند عنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافلین نا آگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت باطل شد و تباه گشت اعمالهم عملهایی که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل میکردند • واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و تابعان او من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریه گرفته بودند عجلا گوساله یعنی بهیات گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو • آورده اند که بنی اسرائیل شبی از مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه برانگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال می نماییم و از هر یك از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایهٔ بعاریه بستدند و بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون علیه السلام آمد گفت این پیرایها که عاریه در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و در آن تصرف حرام است هرون علیه السلام بفرمود تا آنرا جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایها زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و شخصی بصورت گوساله ساخت اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که از او آوازی بر آمد چون آواز گاو • آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسبی و از زیر سم اسبش قبضهٔ خاك برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از این خاك در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بفرمایید آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمع بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند ولا یهدیهم سبیلا و نه بنماید ایشان را راهی که بجایی رسند اتخذوه فرا گرفتند او را بخدایی وکانوا ظالمین • و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف قشیری رحمه الله آورده که چه دور است میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند

آنرا که تو ساختی نسازد کارت • سازندهٔ تست در دو عالم یارت • ولما سقط و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را بمجوز یافتن کسی که چیزی بدست خود آورد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او ورأوا انهم و دیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما ویغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که ما باشیم من الخاسرین • از زیانزدگان و هلاك شدگان ولما رجع موسی و آن هنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناك یا جزع کننده • آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناك و اندوهناك بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بئسما خلفتمونی بد نیابت

کردید از من مِن بَعدِی از پس مفارقت من أَعَجِلتُم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمرَ رَبِّکُم بر فرمان پروردگار
خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلقَى الأَلوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلم لوحها را که احکام الهی بر
نوشته بود و آن غضب نیز برای خدای کرد در تبیان آورده که الواح را نیفکند اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی
از دست بیفکند و جمهور بر آنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سُبع و هرچه بر ان مکتوب بود باسمان
بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سُبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلم بعد از معاتبه با قوم الواح را
القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأسِ أَخِیهِ موی سر برادر خود را یعنی هرون علیه السلام را یَجُرُّهُ إِلَیهِ بطرف خود می کشید
او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلم آن بود که مگر هارون در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ
یَا ابنَ أُمَّ گفت ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را
یاد کرد پس گفت إِنَّ القَومَ استَضعَفُونِی من تقصیری نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و زبون
گرفتند وَکَادُوا یَقتُلُونَنِی و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فَلَا تُشمِت پس شادمانه
مگردان بِیَ الأَعدَاءَ بمن دشمنانرا و چنان مکن که از روی ایشان از اهانت من حاصل شود وَلَا تَجعَلنِی و مدار مرا مَعَ القَومِ
الظَّالِمِینَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میار قَالَ گفت موسی علیه السلم بعد از استماع این سخن
رَبِّ اغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر درشتی کردم یا در آنکه الواح بیفکندم وَلِأَخِی و بیامرز برادر مرا
اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه وَأَدخِلنَا و در آر ما را فِی رَحمَتِکَ در بخشایش خود گفته اند در پناه عصمت خود
در دنیا و بامن جنت خود در آخرت وَأَنتَ أَرحَمُ الرَّاحِمِینَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر
بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو • تو بر اهل عطا انعام کردی • که بر بیچارگان انعام کردند
بهر جا جوی از رحمت روانست • ز دریاهای جودت وام کردند • إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا
العِجلَ فرا گرفتند گوساله را بخدایی سَیَنَالُهُم زود باشد که برسد ایشانرا غَضَبٌ خشمی مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان
و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشانرا خواری فِی الحَیَاةِ الدُّنیَا در زندگانی
دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَکَذَلِکَ و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستانرا نَجزِی المُفتَرِینَ
جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعانرا وَالَّذِینَ و آنانکه عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ کردند بدیها از صغایر و کبایر یا شرک آوردند
ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِن بَعدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را
به یگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه
گناه کارانرا قبول میکند إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو مِن بَعدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است گناهان
ایشانرا رَحِیمٌ مهربانست برایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَکَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن شد عَن مُوسَى
الغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلم بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بران اغرا
کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند برآنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه
پس گویا آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمثابهٔ سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست أَخَذَ الأَلوَاحَ
فرا گرفت بقیهٔ الواح را که افکنده بود وَفِی نُسخَتِهَا و آنچه مکتوب بود در آن هُدًى راه نمودنی بود از گمراهی وَرَحمَةٌ
و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِینَ هُم برای آنکسان که ایشان لِرَبِّهِم مر عقاب پروردگار خود را یَرهَبُونَ
ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلم

جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلم با قوم خود گفت و ایشان
قبول کردند وَاختَارَ مُوسَى و برگزید موسی علیه السلم قَومَهُ از قوم خود سَبعِینَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِیقَاتِنَا از برای
میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفهٔ از بنی اسرائیل گفتند که خدای را موسی سخن نکرده و آنچه
بر لوح است سخن موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب با خود بیار تا کلام من بشنوند
و بران گواه باشند موسی هفتاد تن با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل
شد و موسی علیه السلم بپردهٔ غمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی علیه السلام
سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلم بیرون آمد و فرمود که
شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم پیدا نبود ما وقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا
به بینیم مقارن این سخن صاعقهٔ پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلم مضطرب شده آغاز نیاز کرد جناب
حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجفَةُ صاعقه و بسوختند
و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد
بمثابهٔ که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلم ترسید که بمیرند و او را نزدیک بنی اسرائیل
بقتل ایشان متهم کنند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَو شِئتَ اگر میخواستی أَهلَکتَهُم هلاک میکردی
ایشانرا مِن قَبلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِیَّایَ و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که
ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهلِکُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه
کرده اند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرات این قوم در طلب رؤیت إِن هِیَ نیست این کردار از ایشان
إِلَّا فِتنَتُکَ مگر آزمایش و ابتلای تو بندگانرا یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله
آواز پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس سره در جامعه مذکور است که حق سبحانه موسی را
علیه السلم در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال بدین جرات اقدام فرمود و دلال در مرتبهٔ
محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده که و من دلال المحبین من المستانسین مناجات برخ الاسود الی قوله
یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست
گفت و گوی عاشقان در کار رب • جوشش عشقست نه ترک ادب • هر که کرد از جام حق یکجرعه نوش • نی ادب ماند در وی نی عقل و هوش
و هم از مقام بسط موسی علیه السلم این سخن گفت که تُضِلُّ گمراه میگردانی بِهَا بدین فتنه و ابتلا مَن تَشَاءُ هر کرا خواهی
که گمراه شود وَتَهدِی و راه می نمایی هم بدان مَن تَشَاءُ هر کرا میخواهی که راه یابد أَنتَ وَلِیُّنَا تویی یار و متولی کار ما
فَاغفِر لَنَا پس بیامرز ما را وَارحَمنَا و بخشای بر ما وَأَنتَ خَیرُ الغَافِرِینَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاکتُب لَنَا
و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را فِی هَذِهِ الدُّنیَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه است یا توفیق
طاعت یا روزی حلال وَفِی الآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیت إِنَّا هُدنَا
بدرستی که ما باز گشتیم إِلَیکَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِی عذاب من از صفت او آنست که أُصِیبُ بِهِ میرسانم او را
مَن أَشَاءُ بهر که میخواهم یعنی بکفار وَرَحمَتِی وَسِعَت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است کُلَّ شَیءٍ بهمه چیز
یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق
ارزانی داشته تا بدان با یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده است

وهمه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا ونزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا
مطلقه وامتنانیه کویند وآن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرمود ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجهٔ آن عطا دادن است
بی سابقهٔ سوال سایل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی
ای بداده رایگان صد چشم وگوش • بی ز رشوت بخش کرده عقل وهوش • در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان وبرین دانش زدیم
ما نبودیم وتقاضا مان نبود • لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود • دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند وآن هم از رحمت
ذاتیه فایض شده واستحقاق بنده مران رحمت را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت وطاعت بنده
دعوت استحقاق وجود ازلی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده وقابلیت استفاضه داده ورحمت
وجوبیه را مقیده جهت آن کویند که مقید است بشرطی چند از افعال واقوال چنانچه فرمود فساکتبها پس زود باشد که
ثابت کردانیم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة مفروضه را
والذین هم وبرای آنانکه ایشان بایاتنا بآیات منزلهٔ ما یؤمنون • میکروند قتاده رحمه الله کوید که یهود ونصاری
تمنای این رحمت نموده کفتند ما بآیات ایمان داریم وزکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشتهٔ
امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین ست تخصیص داد وفرمود که متقیان ومؤمنان که رحمت برای ایشان
می نویسیم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی
پیغمبری نانویسنده وناخوانده ووصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از
معجزات او می تواند بود • نکار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت • بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد •
در بحر الحقایق آورده که عرب اصل ومنشأ را ام کوید چنانکه مکه را ام القری کویند که مبدأ ومنشأ دیهها وشهرهاست
ولوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت را صلی الله علیه وسلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل
موجودات واول مکونات اوست ونکته لولاک لما خلقت الکون مؤید این معنی است • تو اصل وجود آمدی از نخست •
دکر هرچه باشد همه فرع تست • الذی یجدونه آن پیغمبر که می یابند اسم وصفت او را مکتوبا نوشته عندهم
نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میکوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشملة تا آخر والانجیل
ودر انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یأمرهم
میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پیرو او شوند بالمعروف به نیکویی که توحید است وینهیهم وباز میدارد ایشانرا
عن المنکر از منکر که شرک است وکفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صلهٔ رحم یا انصاف ومنکر مساوی اخلاق است
یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم وحلال میکرداند برایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت
حرام کرده بودند چون بحیره وسایبه وجز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم ویحرم وحرام میسازد علیهم
الخبائث برایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون ولحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون رشوت وربوا ویضع
ودور می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار کران ایشانرا یعنی سخت میکرداند بر متخود را وضاع شرع را
وکویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بود چون قطع عضو که
کناه از وصادر شود وقطع آن مقدار از جامه که نجاست بدان رسد وجز آن والاغلال ودیکر سخت میکند پیدا از
ایشان غلها وبندها التی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود برایشان وآن قتل نفس بوده است در توبه
وقصاص بی عفو ودیه واحراق غنیمت وغیر آن فالذین آمنوا پس آنانکه بکرویدند به بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه

وتعظیم کردند او را ونصروه ویاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا وپی روی کردند النور الذی آن نوری که انزل
معه فرو فرستاده اند با نبوت او ومراد قرآنست وکفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است
وبا او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرو دآمد واکثر آنرا باز بآسمان بردند ونکته در آنکه قرآنرا
نور کفت بغایت روشن است چه امور دین ودنیا از ومنفصل است وهویدا اولئک آن کروه که ایمان آوردند وتعظیم
ونصرت ومتابعت کردند هم المفلحون • ایشان رستکارانند از عذاب وفایزند برحمت وثواب قل بکوای محمد
بر سبیل عموم یا ایها الناس ای مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه بعضی
دون بعضی چنانچه رسل دیکر بودند الذی آن خدایی که بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
وزمینها وتدبیر وتصرف در آنها لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مکر او یحیی ویمیت زنده
کرداند ومیمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدایی که صفت او شنودید ورسوله وبکروید بفرستادهٔ او
النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبری که میکرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته وبسخنان فرستادهٔ
او بر انبیا واتبعوه وپی روی کنید این پیغمبر را وفرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون • باشد که شما راه راست
یابید ومن قوم موسی واز قوم موسی علیه السلام امة کروهی هستند که ایشان یهدون راه می نمایند خلق را
بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه وبحق وراستی یعدلون • عدل میکنند در میان خلق کفته اند مراد ازین
امت عبد الله سلام واصحاب اویند رضی الله عنهم ومشهور آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام وفوت خلیفهٔ وی
یوشع علیه السلام هرج ومرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد وبکفر وقتل انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند کروهی
از ایشان به نیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی
در زمین کشاده کردانید وایشان بدان راه درآمدند از ما وراء دریا چین بیرون آمدند وآنجا منازل ساخته
ساکن شدند وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در شب معراج ایشانرا دید وده سوره از قرآن برایشان خواند وایشان بوی
ایمان آوردند وحالا مسلمانانند وبقبلهٔ ما نماز میکزارند وزکوة مال میدهند وهمه جمعه بپای میدارند واین آیه
در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم موسی اخبار میفرماید ومیکوید وقطعناهم وجدا کردیم قوم
موسی را وکردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را اسباط سبط وسبط ولد
ولد را کویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوب اند امما کروه کروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم
امت امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی ووحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه قومه چون آب
خواستند قوم او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه حیران وسرکردان شدند واز حرارت آفتاب متاذی شده تشنکی
بر ایشان غالب شد از موسی علیه السلام طلب آب نمودند ووحی کردیم خدای بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر
بعصای خود آن سنک را که چون بتیه در آمدی با تو بسخن درآمد وکفت مرا بردار که ترا بکار آیم وتو بر داشتی
وحالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بر آن سنک زد فانبجست پس شکافته شد وکشاده کشت
منه از آن سنک اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان
از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را وبآبشخور دیکری میل نکردند وظللنا وسایه بان ساختیم علیهم الغمام برایشان
ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا وفرو فرستادیم علیهم المن برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین
والسلوی ومرغی مشابه بسمانی وکفتیم کلوا بخورید من طیبات ما از پاکیزهای آن چیزی که بمحض عنایت رزقناکم

روزی دادیم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد کشت وَمَا ظَلَمُونَا
وستم نکردند بر ما در ان ذخیره نهادن وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ
ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون کفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربهٔ جباران وظفر بر ایشان که اسْكُنُوا
ساکن شوید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوه ها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ
از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بکویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن کناهان ما را از ما وَادْخُلُوا
الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان باشید یا منحنی شدکان از تواضع نَغْفِرْ
لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ کناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۞ زود باشد که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را
یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ کفته شده بود ایشان را یعنی بدل حطه کفتند حنطة
فیها شعیر و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندکان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که
صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۞ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند
وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیهی و واقعهٔ آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک
دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و کفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین
و عینونا و بر هر تقدیر اهل ایله متشرع بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در ان
روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام
ملعون کشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در کذشتند از احکام الهی و تجاوز کردند از نهی که
مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمد بدیشان
حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که در ان مهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا
ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور
نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود از حضرت عزت مر ایشان را که
چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بکذشتی برفتندی و تا شنبه
دیکر کسی ماهی ندیدندی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندکان کنیم بِمَا كَانُوا با آنچه هستند که از سر جهل
يَفْسُقُونَ ۞ بیرون میروند از دایرهٔ فرمان چون اهل ایله در روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر
کردن دشوارتر متردد کشتند و با نواع تدابیر و حیل تمسک جستند در طلب و چارهٔ آن کار بودند آخر الامر رای ایشان
بران قرار کرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند و در روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را
بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان انجا بماندندی و در روز یکشنبه بکرفتندی و چند
نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شدند از سر تعظیم سبت بکذشتند و اهل آن دیه سه کروه شدند قومی مباشر
این فعل بودند و کروهی ایشان را نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی کرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت
میکردند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب خبر آنانرا که کفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ کروهی از اهل ایله که
متوقف بودند در فعل و نهی مر کروه ناهی را که لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا کروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ

خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی
سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا کفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة
بنصب خوانده یعنی پند دادن ما از برای معذرتست از ما إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردکار شما یعنی امر معروف و نهی منکر
بر ما واجب است ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۞ و تا باشد نیز که ایشان بپرهیزند
از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنکام که بکذاشتند فرقهٔ صید کنندکان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده
میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا الَّذِينَ برهانیدیم آنانرا که يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ نهی میکردند از بدی
و نافرمانی و ترک تعظیم وَأَخَذْنَا و بکرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی
سخت بِمَا كَانُوا با آنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ ۞ خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقهٔ
متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم [illegible]
فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنکام که کردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از ان یعنی صید ماهی قُلْنَا
کفتیم لَهُمْ مر ایشان را که كُونُوا کردید قِرَدَةً بوزینکان خَاسِئِينَ ۞ دور شدکان و نا امیدان از رحمت ۰ آورده اند که
ناهیان بعد از انکه از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند
و دری بر محلهٔ خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان
بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینهٔ کرد کسان خود کریه کنان میکشت و روی در
جامهٔ ایشان می مالید سه روز زنده بودند و روز چهارم بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون اکاهی داد رَبُّكَ
آفریدکار تو یا سوکند خورد لَيَبْعَثَنَّ که برانکیزد عَلَيْهِمْ بر یهود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ
کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه کفته اند که بخت النصر بابلی بقتل
و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را اسیر کردانیدند و بلج میکرفتند تا زمانی که حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شده حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت
باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافران را وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ و بدرستی که او
آمرزکارست هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ ۞ مهربانست که بعد از توبه بکناه نکیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده
کردیم بنی اسرائیل فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ
بعضی از ایشان شایستکانند که بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت کرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ
ذَلِكَ فروتر از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها چون عیش و غنا
و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۞ شاید که باز کردند
بخدای و از معصیت بطاعت کرایند ایشان را در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و کفتند
إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر می بایست کرد آغاز ناسزا کرده کفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بر محک
اختبار تمام عیار بیرون نیامدند ۰ خوش بود کر محک تجربه آید بمیان ۰ تا سیه روی شود هر که در و غش باشد
فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحان را خَلْفٌ پس آمدکان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث کرفتند توریة را
یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ فرا میکیرند عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست

مراد احبار زمان حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم حق تعالی میگوید که در حکم رشوت میگیرند وَيَقُولُونَ و میگویند
سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزند ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز
آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه میدانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ
خواستهٔ از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار
بر اخذ رشوت و اکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا گرفته نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة
أَنْ لَا يَقُولُوا آنکه نگویند عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در ذنب
بحق سبحانه و تعالی نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست وَدَرَسُوا و خواندند مَا فِيهِ
آنچه در وست و این حکم در وی مدون اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و رستگاری سرای دیگر که عقبی است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنیا
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ برخدای أَفَلَا يَعْقِلُونَ ۞ آیا تعقل نمیکنند
و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَالَّذِينَ و آنانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ
نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و کتاب درین آیه قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که
نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن خانهٔ دین خویش را چو خدا ۰ بر ستون نماز کرد بنا
بی شکی تا ستون بجای بود ۰ خانهٔ دین حق بپای بود ۰ إِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۞
مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن برای یهود زمان خود
چون بکسستیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوییا که کوه سایه بانیست بر سر ایشان وَظَنُّوا
و دانستند أَنَّهُ آنکه کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای ازین خبر داده بود
خُذُوا گفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجدی تمام وَاذْكُرُوا و یاد کنید پیوسته مَا فِيهِ
آنچه در وست از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۞ شاید که پرهیزکاری کنید و از زمرهٔ شقیان نباشید وَإِذْ أَخَذَ
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان
ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا وَأَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را
بر بعضی گواه ساخت و گفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه
ذریة آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم
بود که بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که خدای فرا گرفت میثاق از ذریة آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینیست
در ولایت هند و بعد از خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت در مدارک میگوید که جمهور مفسران برانند که بعد از
خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت هست و عرض آن سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریة
آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و بوسیلهٔ خود را
با ایشان عرض کرد ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما باقرار خود و گفته اند چون ذریة بلی گفتند
حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی رحمه الله گوید که این خبریست که حق سبحانه و تعالی

از خود و فرشتگان خبر میدهد که ما در اقرار ذریة گواه شدیم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویند روز قیامت که
إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم عَنْ هَذَا ازین اقرار غَافِلِينَ ۞ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا آنکه نگویند إِنَّمَا أَشْرَكَ بجز این نیست که
شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا
بدیشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۞ بآنچه کردند تبع روان
و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی بر هر احدی از ذریة واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیه مذکر عهد الست است
تا بیخبران سر کوچهٔ غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند
الست از ازل همچنانش بگوش ۰ بفریاد قالوا بلی در خروش ۰ در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را
قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم که گویی دی بود شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری بروح الله
روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است
روز امروز ستای صوفی وشان ۰ کی بود از دی و از فردا نشان ۰ آنکه از حق نیست غافل یکنفس ۰ ماضی و مستقبلش حال است و بس
از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس هم مخاطب
و مجیب بغایت نازک است تو در میانه هیچ نه ای هر چه هست اوست ۰ هم خود الست گوید و هم خود بلی کند ۰
وَكَذَلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را
تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۞ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد عَلَيْهِمْ
بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم او را آيَاتِنَا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن
ابی الصلت بوده از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد
و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد بر وی
کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بطرف نهاد کما قال تعالی فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات بواسطهٔ
کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس در پیوست شیطان با او و او را پی روی خود
فرمود فَكَانَ پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِينَ ۞ از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر در کتب الهی دیده بود و او را
شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده و بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان
و جباران که صحف ابرهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه
ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام
و قوم او دعا کند در اول ابا کرده در آخر باغواء زن فریفته شد و رشوت قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او
نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم را از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر آینه ما
بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که
ابرار و مساکن اخیار است وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطهٔ دناءت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بتخصیص
رذالت وَاتَّبَعَ و پی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست
كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است در اخس احوال او إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ بر وی و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهان بیرون

افکند اَوْ تَتْرُکْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی یَلْهَثْ همان زبان از دهان بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت
او را دخواب نمود ند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن سر زجر نشد و وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند
در از کوشی که بر وی سوار بود در با وی بسخن در آمد که ازین راه برگرد و از سر این عمل در گذر هم تنبیه نگشت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که تا با د تقدیر از کجا در آید و چه بو العجبی نماید اگر از جانب فضل وزد ز نا دبهرام گبر را کمر عشق باز ی بر ه دین بر بندد
و اگر از طرف عدل وزد دم توحید بلعم را بر انداخته بپاس سگ خسیس برابری دهد آنرا بری از صومعه دردیر کبران کشد
وین یاکشی از سکر سر حلقه رندان کند چون وجرا در کار تو عقل زبون را که رسد فرمان ده مطلق توئی حکم که خواهی آن کنی
ذَٰلِكَ این مثل که کفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا در دروغ میشمردند
آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبرها را و گفته اند مراد ازین قوم
یهود اند که تکذیب آیات توریة کرده اند در کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که قصهٔ بلعم را
بر ایشان خوان که احوال او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که
ایشان تفکر کنند و فکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ
بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید
بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس
آن گروه گمراه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که بیافریدیم لِجَهَنَّمَ
برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم
اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردانند و آن آینه را از زنکار دو غفلت بصیقل تصدیق
و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا دوی حق نمی بینند بدان سبب که
نظر اعتبار در مخلوقات نمی کنند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق را آن نمی شنوند
زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که مشاعر خود را متوجه نا سباب تعیش
دارند و مقصور بلذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت
بنعم باقی و لذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست أُولَٰئِكَ آن گروه
که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف
مامور با مر و گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی و هم عقلانیست و هم شهوانی پس
اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملایکه افضل است و اگر خرد ش مغلوب هوا شد از بهایم اخس وارذل است و درین
معنی گفته اند بهره از ملکست هست و نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ و مر خدا راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ
الْجَنَّةَ در آن باب وارد شده و در تاد المسیر آورده که سبب نزول آیه آن بود که مردی خدای را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن
نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند آیه نازل

شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست و او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای تعالی را صفات نیکوست چون
عدل و احسان و خیر و رحمت و فی شلی و امثال آن او را بدان اوصاف بستایید و گفته اند تخلق شوید باخلاق او یعنی
متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید و متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکج
فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که از شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب خوانند یا ابا
المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق
اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند
ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر
اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند
رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی کفار یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که
ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری
رحمه الله فرموده که استدراج اعطاء بر است و انساء شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان
فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم ایشانرا مدتی پس بگیرمشان إِنَّ كَيْدِي
بدرستی که گرفتن من مَتِينٌ سخت است کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را جهت آنکه در ظاهر احسان
و در باطن خذلانست کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمد و یک یک
از گروه قریش را از عذاب خدای می ترسانید یکی از صنادید قریش گفت که این یار شما دیوانه شده است که تا بشب
فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست
مر صاحب ایشانرا یعنی محمد را صلوات الله وسلامه علیه مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقلست که او را
قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتید بعد از آنکه حق را آشکارا کرد چرا او را دیوانه میخوانید إِنْ هُوَ نیست او
إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیدهٔ
استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما
نجوم است و شمس و قمر و ملکوت زمین بحور است و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و بنگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ
از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَىٰ و دیگر نظر نکردند
در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت عمرهای ایشان یعنی چرا نظر
نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که
موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد ز ان پیش کاجل رسد فرا تنگ وایام عنان ستاند از چنگ
بر مرکب فکر خویش نه زین مردانه در بای در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن
يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیاست و مجمع مبانی صورت
و معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای گمراه کرد او نیز بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را
براه آورد وَيَذَرُهُمْ و میگذاریم ما گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرگردان

و تحیر میکردند تا نکرد دید هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند * کروهی از قریش و اصح
آنست که یهود کفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اکر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحان
بود زیرا که میدانستند که جز خدای کسی نمیداند این آیه آمد که یَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت
ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم میشود یا حساب خلایق
در وی کرا از ساعتی وقوع یابد یا روز بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا
کی است بپای کردن و پیش آوردن او قُلْ بکوای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک
پروردکار منست که هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بران اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا
در وقت او إِلَّا هُوَ مکر او کردانست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا کران و عظیم است دانستن آن
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آسمان و زمین از ملایکه و ثقلین کرانست از
جهت هول و هیبت او و کویا که حکمت در اخفای او اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مکر ناکهان
يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو کویا تو وقت آنرا بران وجه که كَأَنَّكَ حَفِيٌّ کویا که مهربانی و دوست میداری عَنْهَا
سوال از آن و حال آنکه ترک کردی از آن سوال جه موقنی بانکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بکو دیکر باره از روی تاکید
و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که اورا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه کفتند ای محمد خدای تو چرا ترا خبر نمیکند
بنرخ کی ارزان و کران میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در کرانی بفروشی و در آن سود کنی آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ
بکو نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جلب منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر آنچه خدای خواهد مرا دران
تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اکر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر اینه طلب بسیار کردمی
مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت
إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای کروهی که بکروند بمن و آنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وی است یعنی خدای آنکسی است که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا
جفت اورا که حواست و این آفریدن جهت آن بود که لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا تا آرام کیرد آدم علیه السلام با وی و الفت پذیرد
فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنکام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار کرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا بار سبک که
آن نطفه آدم بود بر رحم او در آمد فَمَرَّتْ بِهِ پس میکذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنکام
کران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند نزدیک شد و حوا کران بار کشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم و حوا
خدایرا رَبَّهُمَا که پروردکار ایشانست و کفتند خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اکر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که شایسته
ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد قولی آنست که
چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر کشت و کفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که من نمیدانم
ابلیس کفت شاید بهیمه یا بهیمه باشد انکه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا کفت مرا معلوم نیست ابلیس کفت از
دهن یا از کوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا ترسید و صورت ماجرا با آدم علیه
السلام در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیکر باره خود را بصورت دیکر با ایشان ظاهر کرده از سبب ملال

ایشان پرسید حال باز کفتند ابلیس کفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام و از خدا در خواهم که این
حمل را مثل شما بشری راست خلقت کرداند و خروج او باسانی باشد بشرط آنکه اورا عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان
ملایکه حارث بود و حوا این شرط را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنکام که خدا عطا کرد بدیشان صَالِحًا فرزندی
صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهُ کردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ انبازان و شرکتی یعنی شریک ساختند در نام نه در عبادت یعنی
بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم و حوا را فرزندی شایسته ایشان
غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکاء میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدا را فِيمَا
آتَاهُمَا در آنچه داد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحد قصی است از اجداد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدای او را از جنس او یعنی عربی و قرشی که اسم هود و زن و شوهر شرط کردند که
اکر خدای ایشانرا فرزندی شایسته دهد بشکر کزاری و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند
داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند
فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میکیرند قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر
یشرکون شامل است همه مشرکانرا أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ آن چیز را که نیافریند شَيْئًا
چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازانی که میکیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق
خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمی توانند بتان لَهُمْ برای پرستندکان خود نَصْرًا یاری دادنی در جلب منفعت ایشان
یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا
می شکند یا بالواث و اوساخ آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اکر بخوانید ایشانرا یعنی شرکا را و دعوت کنید إِلَى الْهُدَى
بسوی دین حق که اسلام است لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ اکر بخوانید
ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره
چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم ماندند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و ایشانرا آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندکانند یعنی مملوک و مسخر فرمان اند أَمْثَالُكُمْ مثال شما
یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و قبضه حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
باید که اجابت کنند شما را إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَادِقِينَ راست کویان در آنکه آلهه اند چه آله بحق آنست که
دعاء بنده و نداء پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا این بتانرا پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ
بِهَا بروند بآن چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ آیا ایشانرا دستهاست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا میکیرند بآن
أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ آیا ایشانرا است چشمها که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بآن چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
آیا ایشانرا کوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید و خود قایلید که ایشانرا
پای روا و دست کیرا و چشم بینا و کوش شنوا نیست و شما راهست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت
جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف
کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بالهه خود و کفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا رنجی و آفتی بتو رسانند
حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بکوای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید
در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت ندهید

وبکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ وحمایت الهی واز قصد ومکر شما نه اندیشم **نظم** اگر همه جهان خصم کردند
نترسم چون نگهبانم تو باشی ۞ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من وشولی کار من الله است الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آن الهی که
فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَهُوَ وخدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۞ دوست دارد وکار سازد بندگان
شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنان را که شما میخوانید ومی پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
نَصْرَكُمْ یاری دادن شما وَلَا أَنْفُسَهُمْ ونه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ۞ یاری کنند بوقت کسر وحطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ
واگر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست که اسلام است لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ ومی بینی
تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ وحال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ ۞ نمی بینند ترا
ببصر بصیرت وبحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ
ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش
دوزخ بر او حرام شد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن نگفت واو را کفار وجهود ومنافقان میدیدند حضرت
شیخ فرمودند که این رؤیت را حمل بر رؤیت ظاهری مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان چند
کس دیده باشند ودر وقت بایزید نیز چندکس بحال ودیدار او رسیده باشند **نظم** برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید
که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیه جامع اخلاق حسنه پیغمبرهاست یعنی فراگیر آسانی را در کار مردمان
ومجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را واز سر گنه کاران درگذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را
وآنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن وبر این معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ وبفرمای
دیگران را بِالْعُرْفِ به نیکویی در افعال واقوال وگفته اند عرف خصلتیست که آنرا عقل پسندد وشرع قبول کند وَأَعْرِضْ وروی بگردان
عَنِ الْجَاهِلِينَ ۞ از نادانان وسفیهان وستیزه مکن با ایشان ابوجعفر بغدادی قدس سره فرموده
نفس جاهلترین جاهلانست واو سزاوارترست با آنکه از او اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه بعد از نزول این آیه از جبریل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که
پروردگار تو میگوید پیوند کن با کسی که از تو ببرد وعطا ده آنرا که ترا محروم سازد وعفو کن از کسی که بر تو ستم کند **ع**
نفس الامر مکارم اخلاق همین است **ط** هر که زهرت دهد ببوده قند ۞ وانکه از تو برد در وپیوند ۞
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ وهر گاه که برانگیزاند واز جای ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرتست صلی الله علیه وسلم ومراد امت اند
وهریک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی وآن در حالت
غضب می تواند یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنواست آنرا که بزبان گویی عَلِيمٌ ۞ داناست آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند
از شرک ومعاصی یا بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ چون مس کند ایشان وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا
یاد کنند خدا را وا ز وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را وبدان
بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند وبطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ وبرادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ می کشند
کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی وغوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۞ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان
ودست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ وچون نیاری بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن متعاندان طلب ایشان قَالُوا
گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی وبرنگزیدی آن آیه را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها

قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث وانشا نکردی چنانچه دیگر
آیتها را این آیه نازل شد که قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آنچیزها که وحی کرده
میشود بمن مِنْ رَبِّي از پروردگار من ومن بربافنده وسازنده قرآن نیستم هَٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها وحجتهاست که
بدان حق دین وراه صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى وراه نماینده است وَرَحْمَةٌ
وبخشاینده یا هدایت ورحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۞ برای گروهی که بگروند بخدای ورسول وی در اسباب نزول
آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد وهرجا آنحضرت قرات میفرمود او نیز میخواند
آیه آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ وچون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا وَأَنْصِتُوا
وخاموش باشید تا امام تلاوت تمام کند لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۞ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب
استماع قرات قرآنست هرجا خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلوة مستحب است وگفته اند مراد انصات است
برای خطبه امام در جمعه وخطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ ویاد کن رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ
در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً وبترسکاری یعنی بزاری با امید فضل وترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
وبخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند وآشکارا یعنی میان سر وجهر بِالْغُدُوِّ در بامدادان وَالْآصَالِ وشبانگاهان
مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانه روز است وَلَا تَكُنْ ومباش خطاب با حضرت پیغمبر است
ومراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ ۞ از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند
از سجده مر خدای را وتنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه وتعالی میفرماید که ای محمد اگر
کافران از سجده ما سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از ملائکه اعلا که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو
یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ وتنزیه میکنند آنرا
او را از آنچه لایق آن حضرت نباشد وَلَهُ ومر او را خاص يَسْجُدُونَ ۞ سجده میکنند تعریض کافرانست وتنبیه مؤمنان
ولهذا بعد از تلاوت این آیه سجده می باید کرد سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن واختلاف در دو موضعست
یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی وامام احمد رحمهما الله سجده هست وبمذهب امام اعظم رحمه الله نیست ودوم در سوره
ص بمذهب امام اعظم سجده هست وبمذهب باقی ایمه نی ونزد امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده وشنونده در نماز
وغیر نماز واجبست در حال واگر فوت شود قضا لازم است وبمذهب ایمه دیگر سنتست وبعد از فوت قضا لازم
نیست وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را ملائکه گفته وفرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص
ملکی فیض خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد
بر منصه ظهور چهره می گشاید و رمز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی می نماید سجده طاعتست
خاص بل افسر بیت زینده مفارق اهل اخلاص **نظم** ز نیت تو بس کمربندگی ۞
تاج تو در سجده سر افکندگی ۞ شرم تو باد که ببالا و پست ۞ سجده طاعت بردش هرچه هست ۞
تو کنی از سجده او سرکشی ۞ به که از این شیوه قدم درکشی ۞ حضرت شیخ الاسلام
خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سره العزیز فرموده اند که سری که در وی سجود نیست
سفچه ایست وکفی که در وی جود نیست کفچه ایست ونعم ما قال **نظم**
شرف مرد بجود است وکرامت بسجود ۞ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ۞

سورة الانفال

بسم الله الرحمن الرحيم

يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که بر این امت حلالست یانی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ترا مدعا آن بود که ما حرب کرده ایم و غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و عون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید داد یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیهٔ اجر در غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو حکم غنیمتهای کفار لِلَّهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستادهٔ او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و نزاع منمایید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواساة با یکدیگر عبادة بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاف ما از مرتبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلفاء خود را با صلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ بر ایشان آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرد آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد با ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر رسعهٔ روزنهٔ دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قرائت کشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس در تحت سطوات غلبهٔ نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید **نظم** هر که او در بحر مستغرق شود • فارغ از کشتی و از زورق شود • غرقهٔ دریا بجز دریا ندید • غیر دریا هست در وی ناپدید • الَّذِينَ این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أُولَئِكَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال الجوارح که صلوة و زکوة جمع کردند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند مؤمنان بایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر کرا صفت نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ مر این مؤمنان راست دَرَجَاتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیر ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیک صافی بود از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد **نظم** تو ز روزی ده بروزی مانی • از سبب بگذر مسبب بین عیان • از سبب بهر چه هر چیز • نیست ز اسباب و وسایط ای پسر

اصل بیند دیده چون اکمل بود • فرع بیند دیده چون احول بود • آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آن حضرت صورت حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه در روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمد متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوستتر میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب ما است حضرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام از این معنی متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آن حضرت فرمود که گویا بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آن حضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید که خدای ترا بموضع بدر که مصارع کفار دست خواهد بود كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ چنانچه ترا بیرون آورد پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانهٔ تو که مدینه است بِالْحَقِّ بدرستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر آینه کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از زحمت سفر و بی برگی نه کراهت بطریق مخالفت يُجَادِلُونَكَ جدال میکنند با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمنان ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ و گوییا که ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کفار أَنَّهَا لَكُمْ که آن شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیاتی که در باب محاربهٔ ذات الشوکه فرستاد یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ و ببرد و بر کند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را و مستاصل سازد همانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر شرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید رَبَّكُمْ پروردگار خود را و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعا کرده که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی در آینده کان

مراد ازین الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه بودند یا وجوه واعیان ایشان در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه وخمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شد جهت بشری بوده و در وسیط میگوید الفی بودند بعد از الفی تا پنج هزار رسیدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونکردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی بنصرت لَكُمْ مر شما را وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ وتا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس وقلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ ونیست قدرت ونصرت وظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملائکه وغیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست مر دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ داناست کادان دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب را بسبب آنکه صحابهٔ کرام در آن شب که روزش التقاء فریقین بود در غم عظیم در دست داد جهت آنکه منزل ایشان ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه وتعالی خواب را بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی مِّنْهُ حاصل از نزد وی در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید گزارد وبعضی محدث شدید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا زانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر آب تا در و شما میگویید ما دوستان خداییم وپیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه وتعالی در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم وفرستاد بر شما مِّنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِّيُطَهِّرَكُم تا پاک کرداند شما را بِهِ بدان باران از حدث وجنابت وَيُذْهِبَ عَنكُمْ وببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت بچه سبب بهم جمع نشود آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابهٔ کرام غسل کردند ووضو ساختند وچهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه زایل گشت وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وتا به بندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ وبرای آنکه ثابت کرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بزمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و زمین سخت که منزلگاه کفار بود دلای عظیم پیدا آمد وگفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده بودند و مضمون وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمایم در امداد واعانت یا ناصر ونگاه دار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف مؤمنان میرفتند ومیگفتند بشارت باد که شما غالب شدید وخدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان اندک اند ونصرت شما راست پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را بپوشیدند الرُّعْبَ ترس وبیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن انباری رحمه الله علیه نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید از ایشان یعنی بزنید كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان وگفته اند مراد تمام دست وپاست ذَٰلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را وَمَن يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که خلاف کند خدای ورسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ

سخت عقوبتست بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری ودر آخرت بخواری ذَٰلِكُمْ اینست عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلاً وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ وبدرستی که مر کافرانراست آجلاً عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه کرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند زَحْفًا انبوه ودر هم پیوسته برای حرب فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن را از ده کافر وزیاده نشایستی گریخت و بآیه الآن خفف الله عنکم منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور گردد وَمَن يُوَلِّهِمْ وهر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردنده باشد برای جولان یا برای کر و فر لِّقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس وهر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز گردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وبازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای بازگشتی است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد ولشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عریش آغاز دعا کرد وگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد وگفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک وسنگریزه برداشت وگفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک وسنگریزه را در چشمهای مشرکان بیخت تا بخود مشغول شدند وملایکه آغاز حرب کردند ومؤمنان بکارزار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند وهفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم وآن میگفت اسیر گرفتم آیه آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ولیکن خدای ایشانرا بکشت باین که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط کردانید وَمَا رَمَيْتَ ونیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون افکندی وافکندن تو بمثابه بود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ولیکن خدای آنرا بیفکند یعنی آنرا بچشم همه رسانید اضافهٔ فعل بعبید از راه کسب است وبحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه در اول صحابه را رضی الله عنهم بفنای افعال در سلب فعل از ایشان واثبات آن مر خود را پی فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقاء بالحق بود سلب کرد فعل را از وی در وما رمیت ونسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت واثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افادهٔ معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمدا صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه وبصره وبی یبصر اذ الله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین واین کلام در مرتبه قرب نوافلست ودر نفحات الانس مدت رواج انفاس جامعه مذکور است که بنابر کمال حال مصطفی صلی الله علیه وسلم که استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا واولیا بوده وچون حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه مستغرق مقام فناء فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانهٔ فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نینداختی خدای انداخت وهم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود وقتل داود جالوت ای داود جالوت را کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی ودیگر پیغمبران صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین وفرق بسیار است

میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه دهد که محل آفات و حوادث است و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافه فرماید وی سبحانه
و تعالی قدیم و منزه از آفات و حوادث   ما رمیت از رمیت گفت حق ٭ کار حق بر کارها دارد سبق
گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ٭ ما کمان و تیر اندازش خداست ٭ تا نشد مغلوب بکسل این سر نهان ٭ گر تو خواهی از طرف باید
از مثنوی معنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت و ما رمیت از رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان
در جواهر التفسیر بسط لایق بمنتهی تحریر یافته ولیبلی المؤمنین و کرد خدای آنچه کرد تا دین اظهار کرده اند و تا عطا دهد
مؤمنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطاء نیکو که آن نصرت است و غنیمت در حقایق سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که بلاء حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی کرده اند و بعد از فنا بهویه خود شان باقی سازد
امام قشیری قدس سره گوید بلاء حسن آنست که مبتلی شاهد کند مبلی را در عین بلا   چو دانستی که این درد تو از دوست
ز درد خویشتن میباش خرم ٭ گر او زهرت دهد خوشتر ز شکر ٭ و دار زخمت زند بهتر ز مرهم ٭ ان الله سمیع
بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعاء شما را شنود علیم دانا به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرموده
ذلکم اینست کار که دیدی وان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین
مکر و حیله کافران را   آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی
بقوم محمد داریم نصرت ده از بین دو لشکر آنرا که راه یافته تراست و دین او فاضلتر و بتو دوستر و در روز جنگ نیز
ابوجهل بهمین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم
و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که
بمن دوستر است و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول
فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه
مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی از بلا
ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت و ان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت
و معاونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا و رسوله و فرستاده او را
ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا از وی مگردانید از رسول
چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق سبحانه تنبیه است بر آنکه
طاعت حق تعالی در طاعت رسول وست پس از امر رسول سر متابید و انتم تسمعون و حال آنست که شما می شنوید
من میگویم که او پیغمبر منست یا می شنوید مواعظ قرآنرا ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا سمعنا
گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان
نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند   مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی ٭ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند
از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت
آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات گشت روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته
در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن
حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که انتفاع است بآیات قرآنی لاسمعهم

هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن ارزانی فرمودی ولو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی
لتولوا هر آینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که
کفار مکه گفتند که ای محمد برای ما زنده کن قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم
ما نیز بگرویم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنوانیدی ایشانرا کلام قصی هم ایمان نمی آوردند یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مؤمنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا وللرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند
شما را رسول لما یحییکم بآن چیزی که شما را زنده کردانند یعنی علوم دینیه که حیات دلها ازوست یا عقاید صحیحه
و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه
کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قران که محیی قلوب مؤمنانست و اعلموا
و بدانید ان الله آنرا که خدای یحول جدا کند بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که
تمثیلی است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه است بر آنکه وی سبحانه و تعالی مطلع است بر مکنونات دلها
و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت به تصفیه دل
و خلوص آن پیش از آنکه حق سبحانه جدا کند میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کردد و گفته اند
جدایی افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند و لمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را کم کنند یحول بین المرء و قلبه
عبارت از آنست و در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب دیدارست   بین پیش همی بیش اندر دل خویش
دل نیز حجاب بود بر داشتم از پیش ٭ وانه و آنرا نیز بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید
شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود و اتقوا و بپرهیزید فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن
الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد
و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی
منکر و تکاسل در جهاد و اعلموا ان الله و بدانید که چون خدای عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت
بر کسی که ضد ظلم او و تعدی بغیر باشد و اذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنرا که شما اندک بودید
مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت تخافون می ترسیدید ان یتخطفکم الناس
از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که از مکه که بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فآواکم
پس جای داد خدای شما را در مدینه و ایدکم و تقویت کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بعطا هم انصار یا با مداد
ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده لعلکم
تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند
حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسان که ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول
خیانت مکنید با خدا و رسول و در اظهار اسرار او و قولی آنست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابولبابه را
رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند
محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال

دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او قبول
یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول در تقصیر سنت
وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت منمایید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال
خیانت بسیار است یا می‌شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ
و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می‌آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را بر ورع
در داشتن ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و فرزندان را فتنه گفته تا از فتنه بیکسو روند
و ما پیوسته آن فتنه را زیادت میخواهیم جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخردمند
وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال
و حب فرزندان را بمانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باورداریدگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را
شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما و بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی
در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات
یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد در بحر الحقایق آورده که
حق سبحانه و تعالی بسبب تقوی افاضه کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان
حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و تابعان او چنان معلوم میشود که متقی
آنست که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال حق فانی شده
و صفت او در صفات حق مستهلک گشته گم شده چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه کرام عزیمت
مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند قریش ازین حال
متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان
بوی میداد تا بمیرد ابلیس این صورت را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه ایمان آورده اند و یاران وی بیشتر
آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند و دیگری گفت
که او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا برود مردم فریفته وی میشوند جمعی را
فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفاء ایشان
یک کس بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود
بالضروره بدیه راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را
بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت علی را کرم الله وجهه بر فراش خود
بخوابانید با صدیق رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ
و یاد کن آن را که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدا لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا
بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا وَيَمْكُرُونَ و ایشان می سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا دهد خدای ایشان

را بمکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان
رد میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگری کنده اند می افکند هر که در راه کسی چاهی کند
خویش را آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه
رستم و اسفندیار بنحو بین و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام بهتر از افسانها که محمد ما را
میخواند و حق سبحانه و تعالی از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و تابعان او
آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه
بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی عرب را فرمود که فأتوا بمثله و ایشان
عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این بیارم و دیگر گفت إِنْ هَذَا نیست این
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان که نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع این
سخن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و منزل من عند الله نضر در مقابله
این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آن را که گفت نضر و تابعان او متفق بودند
که بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ
عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل باراندی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ بعذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان و بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی
و سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی
وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار
میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا بفرض که استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست
از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقی ماند آنکه رفت حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و آنچه ماند استغفارست ای عزیز استغفار رافع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو
و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفرونی اغفر لکم نظم
گفت حق کامرزش من میطلب کان طلب عفو را باشد سبب از پی هر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاکی قوی
وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را وجه چیست آنکه أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه عذاب نکند خدای ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه
ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا و نیستند
ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد در قول کفار دست که میگفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما بشکار و صاحب اختیار حرمیم
حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیه مسجد حرام إِلَّا
الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق
ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعاء مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدا
إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف
میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد
ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز ماموربه باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ

پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بما کنتم تکفرون
بآنچه هستید که کفر می ورزیدید باعتقاد و بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از
اشراف عرب مقرر کردند که هر یک از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر تنی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روز
میکشت حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه میکنند
اموالهم خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لیصدوا عن سبیل الله تا باز دارند مردمان را
از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب را مزدور گرفت برای جنگ احد
سوی لشکر که بخود می آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گرفتند سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال
طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها پس
زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثم تکون پس باشد آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پشیمانی و غمی چه مال رفته
باشد و مقصود حاصل نا شده ثم یغلبون پس مغلوب کرده شدند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل
اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ
یحشرون رانده میشوند لیمیز الله و این مغلوب شدن کافران برای آنست که تا جدا گرداند خدای الخبیث
من الطیب ناپاک را که کافر است از پاک که مؤمن است ویجعل الخبیث و جمع کند و با هم افکند کافران را بعضه
علی بعض برخی با برخی فیرکمه جمیعا پس با هم چسپاند همه را فیجعله فی جهنم پس در آرد همه را در دوزخ اولئک
آن گروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود قل للذین کفروا
بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او ان ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یغفر لهم
بیامرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشته است از گناهان ایشان وان یعودوا و اگر باز گردند بمعادات
و مقاتله پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت الهی در پیشینیان
که بر پیغمبر لشکر کشیدند و بآخر مستاصل شدند گو ایشان نیز همین چشم دارند وقاتلوهم و کارزار کنید ای مؤمنان
با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرک یعنی شرک نماند از وثنی و اهل کتاب ویکون الدین کله
لله و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش لله مر خدای را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
بایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و مناسب آن
عمل پاداش خواهد داد وان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فاعلموا
ان الله پس بدانید آنکه خدای مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیک یاریست خدای که دوستان خود را
ضایع نگذارد ونعم النصیر و نیک یاری دهنده ایست که مؤمنان را بر کافران غالب سازد

الجزء العاشر من اجزاء الثلثین

واعلموا و بدانید ای مؤمنان انما غنمتم آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق
توان کرد فان لله پس بدرستی که مر خدای راست خمسه پنج یک آن وللرسول و مر رسول را ولذی القربی و مر خویشان
رسول را که بنی هاشم اند و بنی المطلب والیتامی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند والمساکین و درویشان محتاج را
از اهل اسلام وابن السبیل و مسافران مسلمان را یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدا
برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج قسم شده برای رسول صلی الله
علیه و سلم و چهار طایفه مذکوره متقربات و حالا سهم رسول را صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف

باید کرد یا بامام یا بید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام خمس ثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن
مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ابو ربیع رحمهما الله متفردند بدین قول که
خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدای را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که بامر
حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان
و غیر ایشان در کتب فقه است و بما بندای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است پس
بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید ان کنتم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان
آورده اید بخدای وما انزلنا و بآنچه فرو فرستاده ایم ما از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت علی عبدنا
بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و سلم یوم الفرقان روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود یوم
التقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان
در سنه ثانیه از هجرت والله و خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار
غالب ساخت اذ انتم یاد کنید آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی
بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید وهم و ایشان یعنی دشمنان بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی
دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند والرکب و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او
بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق ساحل بحر قریب بساحل بودند
ولو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحه ایشان خبر مییافتید لاختلفتم هر آینه که خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما
اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح ولکن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعاد لیقضی الله
تا حکم کند خدای و تمام سازد امرا کاری را که آن کان مفعولا بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود
و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک هر که هلاک میشود عن بینة
از حجتی روشن قایم ویحیی و زنده ماند من حی هر که زید عن بینة از حجتی هویدا ای مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه
هر که مشاهده نمود اگر می میرد و اگر می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند
یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت
ماند حقیت او مقرر و معین وان الله لسمیع و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را علیم
داناست باحوال ایشان در تفسیر کشف مذکور است که کوهر شب افروز عقل را بمجانیه در حقه سینه دوستان
می سپارند در آستین دشمنان تو دامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی بارقه
نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان
استضاءة پذیرد بسبب اختطاف ابصار دیده بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا نظم
خنک آنکس که عقل رهبر اوست * هر دو عالم بطوع چاکر اوست * عقل کان رهنمای حیله تست * آن نه عقلست کان عقیله تست
نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آن شب که روزش جنگ بدر واقع بوده در واقعه دید لشکر
قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از

از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه و تعالی یاد کرد این نعمت میفرماید که
یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آنرا که چون بنمود خدای ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی اگر
اصحاب خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم و اگر خدای بنمودی ایشانرا کثیرا
بسیار و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بددل میشدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر
در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ولکن الله سلم و لیکن خدای تعالی بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع
یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور ● بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و
و تسلیم واذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای دشمنانرا بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید
فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندک تا دل شما قوی شود بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای
اندک کردانید برای ثبات ایشان و تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود
رضی الله عنه در وقت التقاء الصفین باکسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت
نزدیک بصد کس هستند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندک کردانید شما را فی
اعینهم در چشمهای ایشان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیهٔ اسباب جنگ کما
ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل میگفت که باسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بریسمانها بربندید و چون بحرب
مشغول شدند حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب
دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل را
کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و سیصد
عدد و هر آینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در بهرهٔ
رؤیة لیقضی الله تا برانید خدای امرا حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع
الامور ● باز کردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا لقیتم چون به بینید فئة
گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پا بایستید و از مقاتلهٔ ایشان روی متابید واذکروا الله کثیرا
و یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون ● مگر باشید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از
ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعاء بدبر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیه تنبیه است
بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدای باز ندارد تو بهر حالی که باشی روز و شب ● یک نفس خالی مباش از ذکر رب
در خوشی ذکر تو شکر نعمت است ● در بلاها التجا با حضرت است ● واطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله
و فرستادهٔ او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید
وتذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است
در هبوب و نفوذ او و گفته اند ● اذا هبت ریاحک فاغتنمها ● بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت
نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه و تعالی از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر گویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا
واصبروا و شکیبایی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین ● با صابرانست بحفظ و نصرت ولا تکونوا
و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و رئاء الناس
و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت

و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابد است از آنکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازهٔ ابهت و مهابت
ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای مؤمنانرا میفرماید که از دیار خود
چون کفار بیرون میائید که ایشان بعجب بیرون آمدند و ریا میکنند ویصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله
از دین خدای والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید محیط ● عالم است و بآنها جزا خواهد داد آورده اند که
چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند
خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمد و با ایشان ملاقات نمود و گفت شما
نیکو حمایتی میکنید بیرون روید من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی
از شیاطین روی به بدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد که واذ زین و یاد کنید آنرا که بیاراست لهم
الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در جنگ
سلمی در آمد فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند وقال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم
هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وانی جار لکم
و بدرستی که من فریاد رس و زینهار دهنده ام شما را از قوم کنانه فلما ترائت الفئتان پس آن هنگام که ببینند هر دو
گروه لشکر یکدیگر را نکص بازگشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنهٔ خود و این عبارتست از هزیمت بمکر و حیله
آورده اند که چون در روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست
حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وقال و گفت
انی بریء منکم من بیزارم از زینهار شما انی اری بدرستی که من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی می بینم که
فرشتگان بمدد مؤمنان می آیند انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
دروغ گفت آن دشمن خدای اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی والله شدید العقاب ● و خدای سخت
عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را خبر فرستادند که لشکر ما را تو
منهزم کردانیدی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما خبر نیافتم پس همه را معلوم شد که
آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نمود اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان
مدینه والذین فی قلوبهم و آنانکه در دلهای ایشانست مرض شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح
آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشده بودند و در وقت خروج
قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون ترک
هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن در ایشان رسید قلت مؤمنانرا مشاهده نموده گفتند
غر بفریفته است هؤلاء این گروه مؤمنانرا دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین
لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که ومن یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار
خود را باو گذارد فان الله پس بدرستی که خدای عزیز غالبست متوکل را فرو نگذارد حکیم ● حکم کرده است که
اهل توکل را یاری کند ولو تری و اگر ببینی ای محمد اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح آنانرا
که کافر شدند الملائکة فرشتگانی که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه
و نبیه و منبه ابناء الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرموده که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه

بوقت قبض روح ایشان یَضْرِبُونَ میزدند بعمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ برویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و میگفتند بچشید عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امری
منکر و کاری پرهول و دیگر میگفتند ملائکه ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که پیش فرستاد
أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترا بمجهت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ
بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
میگوید که عادت مشرکان عرب با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنانکه پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت
چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
بدرستی که خدای با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این گرفتن
و عقوبت پشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود که دگر گرداننده و تبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
عَلَىٰ قَوْمٍ نعمتی که انعام فرموده است آنرا بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حالرا
در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن تمهید بقریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مهمانداری بود بمعادات
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تکذیب قرآن و استهزا ایمان و ایذا و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که
خدای سَمِيعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکانرا عَلِيمٌ داناست بعقاید باطلهٔ ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که
کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ
اتباع فرعون را وَكُلٌّ و همه که وی از غرقیان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود
بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود
چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و اضراب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدتر
دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بسته با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد
میکنند در تبیان آورده که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول الله صلی الله علیه و سلم را یاری ننمایند روز بدر
مشرکانرا بسلاح مدد کاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق
با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان نمی پرهیزند از نقض عهد یا نمی ترسند از
عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر یابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بِهِمْ
بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان
بکش که هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله تو برمانند لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود

فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو
و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد
خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان
سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد کریختگان بدرند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که عاجز گشتیم از عقوبت
ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص و لا یحسبن بغیبت میخواند
یعنی بباید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای قصد ان
عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت یابد و عقبة بن
عامر رضی الله عنه میفرماید که ما شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ بعضی
علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره
فرموده که درین آیه گفته ان القوة الرمی است یعنی چنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن
به تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابوعلی رودباری
قدس سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بر عنایت او گر اعتماد تو بر اسباب و لشکر است و سلاح
مر استی که مردوست عتماد تمام و گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت
دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ
دشمن خدایرا وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باین اسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ
دُونِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشانرا اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران
یهودند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که کفره جن اند که صهیل اسب جن را میترسانند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه
نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقهٔ اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ
تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا
و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال
ایشانرا الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان کار در
جانب فرمود وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ
اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن
ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمهٔ مؤمنان و اصح آنست که با نصار وَأَلَّفَ و پیوند افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای
ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت یکدیگر
اشتغال می نموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر الفت داد لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی جهت اصلاح
احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی
بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن
خدای بحکمت بالغهٔ خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او قادر است و غالب هر چه
خواهد بکند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ

واتا آنکه پیروی تو کرده‌اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ آورده‌اند که این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و تسلیهٔ خاطر صحابه رضی الله عنهم و گفته‌اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام یافت عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که سبب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای رفیع قدر
باخبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار
إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کننده کارزار در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست
نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابلهٔ ده تن از دشمنان شکیبایی ورزد و فرار ننماید وَإِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ و اگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند
و این غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۞ گروهی‌اند که نمیدانند خدای را و روز قیامت را
نمی‌شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقابله قوت و ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول
این آیه مؤمنان از مقابلهٔ یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ کردانید و فرمود
الْآنَ اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ سبک کرد خدای عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ و دیده بود و دانست أَنَّ
فِيكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرطیه بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند و نگریزد
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر بود از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و یاری او
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۞ و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند ۞ صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید ۞ از چمن صبر رخ متاب که روزی
باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید ۞ آورده‌اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در باب ایشان با اکابر صحابه مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم
اقارب و عشایر دارند توانند که هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند
و حالا عدد و سد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفراند همه را بفرمای تا گردن
زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی کردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رضی الله عنه و اصح آنست که
سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بآتش تیغ بسوزیم حضرت صلی الله علیه وسلم بقول
صدیق میل نمود و فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ پیغمبری را که باشد
لَهُ أَسْرَى مر ورا اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّى يُثْخِنَ تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین چرا این
صورت سبب قلت و ذلت کفار است و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ
الدُّنْيَا خواستهٔ دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت
و نعمت لا یزال است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ ۞ داناست در آنچه باید
کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی و فرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است در لوح محفوظ و مکتوب گشته که بی نهی
صریح عقوبت نکند یا نادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه برسید
مر رسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ ۞ عذابی بزرگ در روایات آمده است که حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو
بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بر دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوا پس
بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است و عفو کرد گناهان شما را
رَحِيمٌ ۞ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود بادای فدای نفس خود و دو برادرزادهٔ او عقیل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخواستگاری
درویش وار دست پیش خویش و بیگانه دراز کند من این همه مال از کجا آرم حضرت فرمود که کو آن بدرهای زر که
بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی و چنین و چنین گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نهفته گفته بودم ترا
که خبر کرد گفت آفریدگار من بمن پیغام فرستاد پس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس
فدای خود و سه کس دیگر بداد آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آنکسانرا که در دست شما اند
مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکویی از ایمان
و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را خَيْرًا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا گرفته‌اند از شما یعنی زری که فدا داده اید
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی که در وقت شرک واقع شده است رَحِيمٌ
مهربانست که شما را توفیق اسلام داده ۞ آورده‌اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده
بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته‌اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست
هزار دینار تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستتر میدارم و وعدهٔ دوم مغفرت است
امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست ۞ خلاف وعده محالست کز کریم آید
لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید ۞ وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده‌اند خِيَانَتَكَ خیانت کردن
با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر
فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای تعالی توانایی داد ترا با ایشان تا در روز بدر در دست تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که
ترا ممکن کرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمآل بندگان حَكِيمٌ ۞ حکم کننده باحوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا و جهاد
کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال
شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان قوم مهاجر اند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا
و نصرت کردند رسول را صلی الله علیه وسلم مراد گروه انصار اند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان بعضی دیگراند و متولی در میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث
گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان
در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت
کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ
پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ

عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهد مکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن
بَصِیرٌ بیناست وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرانند در
مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَکُنْ فِتْنَةٌ
حاصل شود فتنهٔ و جه فتنهٔ فِی الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ کَبِیرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست
یکدیگر نباشند و هم را یاری نکنند مهم ایشان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنهٔ بزرگتر از این نتوا
بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت
ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا
و جهاد کردند فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای وَالَّذِینَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را
وَنَصَرُوا و یاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان أُولٰئِکَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی
لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو بی رنج و منت وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا
و جهاد کردند مَعَکُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولٰئِکَ پس آن گروه مِنْکُمْ از جملهٔ شمااند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُوا الْأَرْحَامِ و خداوند خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
سزاوارترند ببعضی از میراث گرفتن فِی کِتَابِ اللّٰهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ و این آیه ناسخ توارث آن جماعتست
که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِکُلِّ شَیْءٍ همه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار هجرت و نصرت
اوّلاً و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً عَلِیمٌ داناست کسی را بر چون و چرا نرسد نه در احکام او سنجون و چرا نه در افعال و چگونه و چند

سُورَةُ التَّوبَةِ مَدَنِیَّةٌ مِائَةٌ وَثَلاثُونَ آیَةً

این سوره را براءة و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورهٔ عذاب نیز گویند و ترک بسمله در وی بجهت آنست که بسم الله
سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه
یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو
سوره را قرینتین گفتند در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ
بعنعنه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمهٔ یسئلونک عن الانفال و فاتحهٔ براءة من الله
من بودم و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود • آورده اند که چون این
سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یا چهل آیه از اوایل سوره با بوبکر صدیق رضی الله عنه داد و او را
امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را کرم الله وجهه
طلب فرمود و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از عقب صدیق فرستاد و امر کرد که آیات برائت از وی گرفته خود قرائت کند
چون از این حال رسید بجواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی
رضی الله عنه با بوبکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود
و در روز نحر علی کرم الله وجهه نزدیک جمرة العقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللّٰهِ

از خدای وَرَسُولِهِ و از فرستادهٔ او إِلَى الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِکِینَ
از شرک آورندگان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با بعضی از مشرکان عهدها بسته بود
هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد مضمونش
برائتست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدا
نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشانرا فَسِیحُوا پس سیر کنید فِی الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید
و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و گو
آنست که آیه در اوایل شوال فرود آمده پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی
معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود
مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری
نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا
أَنَّکُمْ و بدانید که شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه آیند که عاجز کنندگان باشید خدای را از عذاب خود هرچند شما را مهلت داد
وَأَنَّ اللّٰهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِی الْکَافِرِینَ رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن
وَأَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ
در روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و حلق و رمی در روز است یا اکبر باعتبار آن بود که
اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر تقدیر
مضمون اعلام کدام است أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی و تقدس بَرِیءٌ بیزار است مِنَ الْمُشْرِکِینَ از مشرکان و عهد ایشان
وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ پس آن باز گشت خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است
مر شما را از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ پس بدانید آنکه شما غَیْرُ
مُعْجِزِی اللّٰهِ نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا و بجای بشارت
بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره
و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِینَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کرده اید
با ایشان مِنَ الْمُشْرِکِینَ از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ پس ایشان کم نکردند شَیْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی
نشکستند پیمان شما را وَلَمْ یُظَاهِرُوا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَیْکُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا
إِلَیْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار
ماه مهلت مدهید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ دوست میدارد متقیانرا و از جملهٔ تقوی وفا
بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل
المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است **نظم**
متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن • ثانیا آنچه دست رس باشد • بر فقیران و بیکسان بدهد
عهد را با وفا کند پیوند • هر چه باشد بدان شود خرسند • و چون حکم معاهدان مشرکین مبین شد در باب مشرکان
غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی بیست روز ذو الحجه و تمام محرم
و تولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه

و محرم دوست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ
انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون ماههای منقضی
گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
هر جا که یابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان از طواف مسجد الحرام
وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته کردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد
و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
اموال خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن گردد فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید
از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته ایشان را
اگر چنین کنند رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض
ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهند از تو فَأَجِرْهُ پس امن ساز او را و زینهار ده
حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا بشنود سخن خدای را که قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بخانه او که
موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله کن ذَٰلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ
گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ
يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکارست یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بود با ایشان
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد
خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشید بر عهد مشرکان
وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنست که ایشان اگر ظفر یابند بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق قرابت
وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند
بایمان و طاعت و سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل
ایشان با زبان یکی نیست   ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست   دل در خیال غدر و زبان در ادای عذر
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفته اند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بد نامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که قرآنست ثَمَنًا قَلِيلًا
چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد
ایشان بتکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از
طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج و خانه خدا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بد کاریست که میکنند تولی آنست که مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شکستند و آیات توریة را
باندک چیزی فروختند و مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهود
فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مؤمنی إِلًّا قرابتی یا سوگندی وَلَا ذِمَّةً و نه عهدی وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن گروه

ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند
نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان را است
آنچه شما را باشد و بر ایشانست آنچه بر شما بود وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ و اگر بشکنند مشرکان سوگندان و پیمانهای خود را
مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ از پس آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و طعنه زنند در دین شما و عیب جویند در
احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوان کفر را و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر ایشان را پیمان درست بودی نشکستندی از راه نیافتی پس
مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ
آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی
از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قریش آن بود که حلفاء یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر
مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که حلفاء ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول
بودند صلی الله علیه و سلم جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در وز احزاب ابو سفیان
و قوم او را مددکاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن پیغمبر صلی الله علیه
و سلم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن
کردند که رسول را صلی الله علیه و سلم جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف اخراج
کنند و بقول ثانی مراد یهودند که قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان
ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا می ترسید از محاربه و کارزار با ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ
أَنْ تَخْشَوْهُ پس خدای سزاوارتر است از آنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار دین بجهت ایشان اشتغال
کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید
با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهایی که در دست شماست مقتول
شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا کرداند ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان
وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنی خزاعه را جمعی را که از یمن آمده
اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم رسانیده بودند فرموده بود که أَبْشِرُوا فَإِنَّ الْفَرَجَ قَرِيبٌ وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بعضی بر شما کفار
غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای
و باز کردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد
چنانچه ابو سفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره بید
و گفته اند خطاب بمنافقانست میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند بر این حال که هستید
وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی که

افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض از عملها وی را معلوم است

آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد حرام قیام می نماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم آیه نازل شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایه حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت میکند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای درست نیست الا بایمان برسول وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای این گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان عسی و لعل پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود

جایی که شیر مردان در معرض عتاب اند ‖ روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد

و دیگر منع مؤمنانست از اغترار باعمال خویش که هر که بعمل خویش مغرور شد از فیض ازل مهجور است نظم

مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ‖ بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

آورده اند که بعضی از اهل حرم در موسم حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی رضی الله عنه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مسجد الحرام مباهات می نمودند و علی کرم الله وجهه باسلام و جهاد مفتخر بود و حق سبحانه و تعالی بتصدیق علی را رضی الله عنه آیه فرستاد که أَجَعَلْتُمْ آیا میگردانید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ آمَنَ بهچون آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي راه ننماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و آنچه آمده است از نزدیک خدا وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیئه اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و در نفسهای خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت

مسجد الحرام کنند و جامع این صفات نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان با مانی دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمت فایض از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها که لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایماییست بآنکه زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا در آن بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیی در جنب آن حقیر باشد و جهه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت او از آن اعظم است

گنه ما فزون تر است ز قیاس ‖ عفوت افزون تر از گناه همه
قطره ز ابر رحمت تو بس است ‖ شستن نامه سیاه همه

آورده اند که چون حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان بر محبت فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشانرا رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر بر گزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید و چون این آیة فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم ضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و بی کس و بی مال بمانیم آیه دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد تارکان هجرت را إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا نا روایی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوستتر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری که نه طبیعی دوستتر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان در این آیة تهدید عظیم و توبیخ بزرگ است و قول بیشتر ایمه تفسیر راجح است بآنکه از این آیه رایحه نا امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در آن مقامند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستتر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند

تا در دعوی دوستی صادق باشد   انکس که ترا شناخت جانرا چکند · فرزند و عیال و خانمانرا چکند ·
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین
و از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره روزی پیش پدر و مادر نشسته قصهٔ
قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قران بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم
احمد برخاست و گفت الهی جز تو کسی ندارم و روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود
قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که من
علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش از این ما را فرزندی بود و را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با
ما چکار   ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم · جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم · ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون
و اینها که کرده ایم برای تو کرده ایم · لقد نصرکم الله بدرستی که خدای یاری کرد شما را ای مؤمنان فی مواطن
کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواضع حرب و مواقع کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه
و روز احزاب و صلح حدیبیه و فتح خیبر و فتح مکه و غیر آن ویوم حنین و در روز موطن حنین و آن وادیست
میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود
و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت که
لن نغلب الیوم من قلة   ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت
رسید نپسندید و بسبب این عجب در اول حال بر لشکر اسلام شکست آمد پس حق تعالی این قصه را بیاد مؤمنان
میدهد که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما
فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شیئا چیزی را از صولت دشمن وضاقت و تنگ شد علیکم الارض
بر شما زمین آن وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب
مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید   آورده اند که تمام لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت
در آن روز بر استری سوار بوده چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآن حضرت آوردند ایشان
استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله می نمودند و میگفتند   انا النبی لا کذب · انا ابن عبد المطلب
و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمیان دشمن در آید و از این صورت
بر کمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه وسلم استدلال می توان نمود که در چنان حال بر استری که در معرکهٔ حرب کر و فر
ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت را
نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب را بخوان عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا
رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة مردم بآواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید
بملازمت حضرت رسیده پذیرای حملهٔ کفار شدند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الآن حمی الوطیس
و بتلاوت دعاء موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان
ملهم شد و از استر فرود آمد یا بجانب سواره مشت خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید گفت

شاهت الوجوه   در بطرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که
چشم و دهان او از آن خاک و سنگ پر نشد و شکست بر دشمن افتاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی
ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست علی رسوله بر فرستادهٔ
خود تا ایشانرا داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وعلی المؤمنین و بر مؤمنان تا بندای عباس باز
گشتند وانزل جنودا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنها ملائکه
بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ و علامه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان
پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده وعذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه
بسیاری از ایشان کشته شدند و شش هزار کس از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر
و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلک و آنچه واقع شد جزاء
الکافرین پاداش ناگرویدگانست ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای و فضل میکند من بعد ذلک از پس
این جنگ بتوفیق اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که
بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف
اسلام معزز گشتند والله غفور و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگانرا رحیم مهربانست که بعد از توبه
مواخذه نکند یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند
بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام
بمسجد الحرام که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس از این سال که سنهٔ براءتست و آن سنهٔ تاسعه بود
از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود و امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفار است از حج و عمره در آمدن
بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام
شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصة وان خفتم و اگر میترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی
بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر از این می ترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش
شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء
اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال
آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت که تا با انواع
تجارات آنجا میروند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده بتحقیق اعمال ایشان
اگر دری در بندد دری دیگر بگشاید   گمان مبر که اگر ضایعم تو بگذاری · که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب ·
بروی من در احسان اگر تو در بندی · دری دگر بگشاید مفتح الابواب   بعد از ذکر مقاتله و نفی محاربه کفار
امر میکند و میفرماید که قاتلوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یؤمنون بالله ایمان ندارند بخدای
یعنی یهود که به تثنیه قائل اند و نصاری که تثلیث را معتقدند ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز قیامت
یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر

چنانچه باید باشد ولا یحرمون وحرام نمیدارند ونمیدانند ما حرم الله انچه حرام کرده است خدای از خمر وخنزیر ورسوله
وانچه حرام کرده است رسول وی یعنی محرم نمیدانند انچه حرمت آن بکتاب وسنت ثابت شده ولا یدینون ونمی پذیرند
دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب یعنی توریة وانجیل بدیشان
عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه
یعنی انچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شده بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون وحال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند ونه نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند وگردن ایشان
بسیلی فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب ومجوس با جون شبهه اهل کتابست ملحق اند باهل
کتابین وامام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند وامام اعظم رحمه الله فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر مشرکان
عرب که حکم ایشان تیغ است یا اسلام وامام مالک رحمه الله گوید که از همه کفار بگیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است
وقالت الیهود وگفتند جهودان عزیر ابن الله عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که
عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است علیهما السلام از سبط لاوی وبچهار ده پشت بهرون بن عمران میرسد
مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت وبیت المقدس را
منهدم ساخت وهر که توریة میدانست همه را بکشت وباقی را برده گرفت وعزیر از جمله اسیران بود وتوریة میخواند
اما چون خورد سال بود از خواندن وی حساب نکردند واو بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافت روی به بیت المقدس
نهاد وحق تعالی در اثنای طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید وبعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره
گذشت چون عزیر میان قوم آمد او را تصدیق ننمودند واو را بخواندن ونوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام
ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم را با صابع دست راست وی بستند وبهر پنج انگشت کتابت میکرد از ظهر القلب
تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة داند وخواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریة هست یا نه
مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت النصر توریة را
در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهادم جمعی با آن مرد بطلب آن رفتند وتوریة را از آن محل برداشته
بمجمع آوردند وبا آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شدند گفتند حق سبحانه
توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر آنکه او پسر خداست پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند وگویند
بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وقالت النصاری وگفتند
ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست واین نیز سخن جمعی از ایشان بود که وجود فرزند بی پدر مستحیل شمردند
یا آنکه از او ابراء اکمه وابرص واحیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام نمودند ذلک آنچه مذکور شد قولهم
گفتن ایشانست بافواههم بزبانهای ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند وحقیقتی ندارد
یضاهئون مشابه میسازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی بسخن
که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات وابو العزی میخواندند قاتلهم الله
لعنت کناد خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بمعنی تعجب است
اتخذوا فرا گرفتند یهود ونصاری احبارهم علماء خود را ورهبانهم وعباد خود را اربابا خدایان من دون الله
بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشان را در تحلیل وتحریم چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را والمسیح ابن مریم

وعیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند وما امروا وحال آنکه عیسی واحبار ورهبان فرموده نشده اند یا فرا گیرندگان
ایشان بخدایی مامور نیستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر آنرا که فرمان برند وپرستند الها واحدا مگر یک
خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست مستحق عبادت الا هو مگر او سبحانه پاکست عما یشرکون
از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان وترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله
نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت روشن بر تنزیه وتقدیس او از زن وفرزند
بافواههم بباد دهنهای خویش یا تکذیبی که بر زبان میرانند ویأبی الله ونمیخواهد خدای ونمی پسندد الا ان یتم
مگر آنکه تمام گرداند نوره دین روشن خود را باعلاء اعلام توحید ولو کره الکافرون واگرچه کاره باشند
آنرا کافران ودرین معنی گفته اند شعر یرید الجاحدون لیطفئوه ٭ ویأبی الله الا ان یتمه ٭
چراغی را که ایزد برفروزد ٭ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ پس بیان اتمام نور میکند ومیفرماید هو
الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه
وسلم بالهدی بقرآن که محض هدایت است ودین الحق وبدین درست که اسلام است وارسال برای آن بود
لیظهره تا ظاهر وغالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها ومنسوخ سازد احکام آنرا وآن بعد از نزول
عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره المشرکون واگرچه کراهت دارند
مشرکان مر این صورت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار
والرهبان از علما وزهاد یهود ونصاری لیأکلون هر اینه میخورند اموال الناس مالهای مردمان را بالباطل
برشوت در حکم ویصدون وباز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام
والذین وآنان از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص وبخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة
ونقره را ولا ینفقونها ونفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند حدیث آمده است که
ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی را که وعید مترتب باشد نیست ووعید آنست که
فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذاب الیم بعذابی دردناک یوم یحمی
روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ
کرده شود بها بدان دینارها ودرمهای سوزان جباههم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقیران گره بر آن
زده اند وجنوبهم وپهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وظهورهم وپشتهای ایشان را که بر درویشان
گردانیده اند وگفته اند که اشرف اعضا ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ ودل وجگر است
دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ وگویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید
لانفسکم برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت شما شد فذوقوا ما کنتم تکنزون پس بچشید
وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحات در اما لی امام ظهیر الدین
دلواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند
تو دمو نا سرا باقیه جوی ٭ یکدم کان زدهی بدرویشی ٭ بهتر از گنجهای مهراست ٭ ز آنچه داری تمتعی بردار ٭
کان دگر روز کی دگرانست ٭ چون اعیاد ومتعبدات اهل کتاب دایر بر ماه قمری وسال شمسی است وسال شمسی
سیصد وشصت وپنج روز وربع روزی باشد تقریبا وسال قمری سیصد وپنجاه وچهار روز وکسری پس در هر سالی

سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمری
نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدة و غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد او فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ
بدرستی که عدد ماههای پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماهست فِي كِتَابِ اللَّهِ
در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که بیافرید آسمان
و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه
و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم
مکنید فِيهِنَّ در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما
برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک مقاتله ان اهل شرك
اگر چه در همه اشهر ترك معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها شنیع تر است
بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرام و غیر آن كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ
با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ . آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در
ماههای حرام قتال نمیکردند چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی ترك تاراج و غارت را
تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال
گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین
سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت او را
تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص شهر
حرام را فرو گذاشته بمجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم
ما احل الله کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکردانند حفص بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی گمراه
کردانیده میشود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند
نسی را از اشهر حرام عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سالی
دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال
میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که
ایشان اشهر حرام را چهار میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است
خدای بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانیده شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان سُوءُ
أَعْمَالِهِمْ بد کرداریهای ایشانرا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشاد و هدایت ندهد
ناگرویدگان را در دینا بیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان
خود ایمن میگذاشتند مؤمنان مؤدب بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا
و آزار خلق بربسته و زبان فروگذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار
آزار دل خلق مجوی ای عجبی تا بر نکشند یاد دین نیم شبی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و این را بتبی

لقلت که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عازم غزوهٔ تبوك شد هوا در غایت حرارت بود
و اهل مدینه بسبب خشك سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب بکار جهاد در میان اجتهاد
بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا
بکراهت طبعی در رفتن تکاسل می ورزیدند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید مَا لَكُمْ چیست شما را
که برای اعلای کلمهٔ دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گویند شما را که بحکم خدای تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیده و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل
کنید بمزروعات ارض و ثمار آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ
از ثواب آخرت و مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری زندگانی
دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقلی بزرگتر از دست ندهد
برای خردتر متاع این جهان فانی و معیوب . نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقی بگذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده است يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند
خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناك با آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شما را هلاك کند
وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فرس وَلَا تَضُرُّوهُ
شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید بچیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از تبدیل و تغییر قَدِيرٌ تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید
پیغمبر او را دور باشد که خدای او را یاری دهد در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت
فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند
کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد إِذْ هُمَا
بوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلاء جبل ثور از طرف دست جانب یمنی از مکه بمسیر
ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی آنجا نمیرسید و رعات و اهل صحرا از آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه از خانهٔ صدیق رضی الله عنه برفاقت او بیرون آمده بدان غار
توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوته فرمود و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بر در غار آوردند حق
سبحانه و تعالی در همان ساعت درخت مغیلان بر در غار برویانید و جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه
گرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار بتنید کما قیل ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلَىٰ
خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَلَمْ تَحُمِ شد دوسه تار که عنکبوت تنیدش پرده آن غار پرده دار محمد
القصه کفار بر در غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و ابوبکر
صدیق رضی الله عنه میگفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات
فرمود که مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا و حق سبحانه از این حال خبر میدهد که إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ چون گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم مر یار خود را رضی الله عنه لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَنَا با ماست بنصرت
یاوری و عصمت از عوادی فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ
بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رضی الله عنه بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ

فریدالدین عطار در بابت قول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده **نظم** خواجهٔ اول که اول یار اوست •
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست • چون سکینه شد ز حق منزل بر او • گشت مشکلهای عالم حل بر او • وَأَيَّدَهُ
و قوت داد پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای ملائکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا در
حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائکه منزل اند در بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و کردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا
کلمهٔ آنهارا که کافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفره را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ
و کلمهٔ خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای
غالبست عزیز کردانندهٔ اهل توحید را حَكِيمٌ داناست خوار سازندهٔ اهل شرک را مقصود از ایراد غار در اثنای امر بغزوهٔ
تبوک آنست که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانکه در محلی که با او یک کس بیش نبود و تمام
صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح
نصرت بقبضهٔ قدرت منست وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ **نظم** یاری از من جو نه از خیل و سپاه •
راز با من گوی نه با میر و شاه • هر کرا یاری کنم برتر شود • هر کرا دور افکنم ابتر شود • انْفِرُوا بیرون روید
بغزوهٔ تبوک خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه مراد
سواران و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا شترداران و خدمتکاران یا درویشان و توانگران
یا بی سلاحان و متسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان سلمی رحمه الله دو حرف میگوید سبکباران دو جهان
بار تکالیف طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله میفرماید که خفاف آنانند که از شهود
ماسوی آزادند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدانند و در نجم الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند که از
کشش عنایت براه سلوک در آمده اند و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبهٔ حقانی شده هر دو طایفه
در راه اند اما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپای میرود در قدمی حالی باز پس کند و آنکه
ببال اقبال میپرد بدمی بساط شاهد ماسوی طی کند • مرد عارف چون بدان پر می پرد • در دمی از نه فلک میبگذرد
سیر زاهد هر دمی یک روزه راه • سیر عاشق هر زمان تا تخت شاه • در اسباب نزول آمده که جمعی بهانهٔ ضایع شدن
ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد
و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از مال و منال و آنها که گرانید باحمال اشغال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشرت کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را • آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مردمانرا
بغزوهٔ تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمانرا بسمع اطاعت شنودند و آنها اکابر
مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفاء مؤمنانرا گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند
و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد لَوْ كَانَ اگر بودی
آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عَرَضًا قَرِيبًا خواستهٔ دنیاوی نزدیک بفرا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه
آسان لَاتَّبَعُوكَ هر اینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان
مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که

قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر
توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لَخَرَجْنَا هر اینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و موافقت و مرافقت می نمودیم
يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند إِنَّهُمْ که ایشان لَكَاذِبُونَ هر اینه دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ دعا است حق تعالی پیغمبر خود را میگوید
عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی چنانچه
مثلا یکی تشنهٔ را آب دهد او میگوید غفر الله لک یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مستاذنانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرد خدای
از تو لِمَ أَذِنْتَ چرا دستوری دادی در باز ایستادن لَهُمْ مر ایشانرا و عذرهای حیلت آمیز ایشانرا شنودی بایستی که
باجازت مبادرت نمی نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن میشد لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در
اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تو میدانستی دروغ گویانرا لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز باز پسین أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا
يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری جویند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدای و روز باز پسین وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند
فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این
منافقان بیرون آمدن بغزو لَأَعَدُّوا هر اینه آماده میکردند لَهُ برای خروج عُدَّةً آن ساز و برگی که در سفر بکار آید
یعنی استطاعت خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ ولیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیختن ایشانرا
درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان کماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که
بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویندهٔ این سخن
پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند در صحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع
مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرده و چون لشکر اسلام از آن منزل
با منزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود اعراض نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم رسید فرمود که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی منت خدایرا که از شر او خلاص شدید و حق سبحانه
موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ اگر بیرون آمدندی در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را
إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر اینه در میتاختند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی و نمامی
و افساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ
در میان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر اینه طلبیدند فتنه را
یعنی تفرق اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق گفتند
یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو
انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای مرکار ایشان یا دین تو بلند گشت

وَهُمْ كَارِهُونَ ٭ و ایشان ناخواهانند دولت و نصرت ترا اما چون خدای میخواهد کراهیت ایشانرا اثری نیست
چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه ٭ از تغیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ٭ آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لك في جهاد بني الاصفر تتخذ منهم سراري و وصفاء هیچ شاید که بقتال
اهل روم میل کنی و از ایشان سریهای خوب و کنیزکان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم
بنسائی ترسم که چون زنان بنی اصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان
مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف این غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندا
أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که اسباب
دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده است و احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ ٭ نا گروندگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد ترا
ای محمد در بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشانرا از فرط
حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد ترا در برخی جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد
يَقُولُوا گویند از روی خود پرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستی که گرفتیم أَمْرَنَا اختیار کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی
دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ ٭ و ایشان شادمان
باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگو ای محمد لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ مگر آنچه نوشته است خدا
لَنَا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما و سازنده کار
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٭ باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای
حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا
آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است
اگر بکشیم و شهادت اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه
برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزد خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاك شوید أَوْ
بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما
میخواهید إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٭ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن
قیس با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما لشکر
ترا بمال خود مدد کاری کنم آیه آمد که قُلْ بگو در جواب او أَنْفِقُوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید
طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ قبول کرده نخواهد شد مِنْكُمْ از شما
إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ ٭ گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست
وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ
مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و در نمی آیند بنماز
جماعت بهیچ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا
يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدای إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ٭ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند
زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترك آن از عقاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب
با آنحضرت است و مراد امتانند مومنانرا میفرماید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ

و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبالست مر ایشانرا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که خدای میخواهد
لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال
و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدن
بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ ٭ و ایشان کافران باشند یعنی بکفر بمیرند نه مال ایشانرا دستگیرد و نه فرزند
بفریاد ایشان رسد ٭ چون مرگ کشد کردن گردان نزد ٭ نتوان بستیزه جست از آن خم کمند ٭
در آن لحظه که دست اجل از پای فکند ٭ نی مال بفریاد رسد نی فرزند ٭ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدا
إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ آنکه ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر
وَلَكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٭ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان قتل و اسر آن کنید که با مشرکان
میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه
یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها که در کوههاست یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ ٭ و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند
چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب
خود را می بینید که صدقات شما را براعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ
يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و گفته اند آیه در شان ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص
ابن زهیر که سر خوارج بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جهت تالیف قلوب
نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بر آن طعن کرد یا طلاء غیر خالص که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن
فرستاده بود حضرت آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود و او جرات نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت
إعْدِلْ یا رسول الله حضرت در جواب او فرمود که وَيْلَكَ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ فَمَنْ يَعْدِلُ و آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را
و قوم او را مارقین لقب نهاد و در بعضی مذکور است که علی را رضی الله عنه فرمود که تو با این قوم قتال کنی و امام ثعلبی
رحمه الله در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه
با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده
که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جر نفع خود بوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا
از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند
از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ٭ آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان
بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه دهد ایشانرا خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند
وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده است و بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند بیشتر از این که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ
بدرستی که ما بسوی خدای رَاغِبُونَ ٭ باز گردندگانیم و امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا
بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلطان ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد
از غم و ملال باز رست ٭ رضا بداده بده وز جبین گره بگشای ٭ که بر من و تو در اختیار نگشاده است ٭ و در همین
معنی فرموده است ٭ بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ٭ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ٭ پس ...

مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه آنحضرت در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات
یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند
بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی رحمه الله
برعکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگانراست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف
دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر
بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عیینة
ابن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مولفهٔ قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام
و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در کشادن گردنهای
بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بدین است که خود را از خواجه باز میخرد و در اداء نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد
و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که
برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف کردن در راه خدای
بانکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز از این جمله است
وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را
فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ و خدای عَلِيمٌ داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت
بر وجهی که شاید و باید حق تعالی چون در قسمت کشاده هر کسی را آنچه میبایست داده نیست واقع اندر آن قسمت غلط
بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود در خلاء آنحضرت را بچیزهایی که زیبا
حدادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش که اگر بسمع آنحضرت رسد شما رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد
ما هرچه میخواهیم میگوییم چون پیش او سوگند میخوریم که نگفتیم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار
مسلمانانرا پیوسته با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد هر سخن شنواست ما نفی و اثبات هرچه میگوییم
قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ
أُذُنٌ او مردی سخن شنواست که هرچه او را میگویند استماع میکند قُلْ بگو ایشانرا که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیرات
شماست یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کنندهٔ نیکوییست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق
میکند خدای را در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنانرا و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب
خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که
بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما برنمیدارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید
وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدای را لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستیم لِيُرْضُوكُمْ تا شما را
خشنود کردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان
وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذا و رضای رسولست و گفته اند خدای را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاین دارد

یعنی خشنودی خدا وابستهٔ خشنودی رسول است پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای
وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد درگذراند فَأَنَّ لَهُ پس سزاوار است بانکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ
خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرگ است
در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را بسخن ازمای و منسوب در رای میگفتند و فسوس
واستهزا بسخنان او میکردند و بعضی از ایشان تمنا میبردند که چه بودی که ما را صدتا زیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی
که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود
آمده شود بر مؤمنان سُورَةٌ سورهٔ از قران تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره مؤمنانرا و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگوی ای محمد ایشانرا که افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است
یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مُخْرِجٌ ظاهر کننده است
مَا تَحْذَرُونَ آنچیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شماراست آورده اند که
در غزوهٔ تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفتند و میگفتند
به بینید این محمد را که حصار شام بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آن
حضرت ظاهر شد عمار یاسر را رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار کن که
چه میگفتید اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتید عمار رضی الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت
آمده اعتذار نمودند که سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب رهگذریانست میگفتیم آیه آمد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
و اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتید لَيَقُولُنَّ هرآینه گویند که إِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که ما بودیم همچون مسافران
نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل
توبیخ أَبِاللَّهِ آیا بخدای وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا
میکنید و استهزا بآنها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که
اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله علیه وسلم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید
إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ از گروهی مِنْكُمْ از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد
و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم
طایفهٔ دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران باصرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که
سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخ
دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت
یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق
و متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات
و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات سلمی رحمه الله فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ
ترک کردند فرمان برداری خدای را فَنَسِيَهُمْ پس فروگذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل خود را از ایشان
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ وناگرویدگان را
از مرد وزن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ ومر ایشانراست عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده
در آخرت که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی که پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است **نظم**
ای آنکه ز بیترم حالی و بد روزی در باطنت آتش نفاق افروزی در هر نفست شعلهٔ غم بیشتر است میسوزد دران شعله که خوش میسوزی
كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت‌تر
از شما قُوَّةً از جهت توانایی وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وبیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان
ایشان پیش از شما بوده فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیوی از مال و فرزند بهره برداشتند
فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع گرفتند
آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در باطل كَالَّذِي همچون
خوضی که گذشتگان خَاضُوا خوض نمودند و بران رفتند أُولَئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای
ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثواب آن عملها مترتب نگشت
وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان در دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بایشان یعنی منافقان که
بلذت دنیا مغرور دند و از تحصیل لذات باقیه مهجور دند نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر نکال و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند
قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که باد صرصر هلاک کشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه
و صیحه بمردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم که بانواع عذاب هلاک شدند و نمرود به نیش پشه ذم هلاک چشید
وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند علی نبینا و علیه السلام بعذاب یوم الظله معذب گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ
و اهل دیههای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچه نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بایشان فرستادگان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی‌جرم بر ایشان
عذاب فرستد وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم میکردند بکفر و تکذیب تا مستحق
عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان
برخی دیگرند در تعاون و تناصر يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز میدارند از بدی که کفر و کینه کاریست وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را بشرایط آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان می برند خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور
أُولَئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند بر ایشان خدای إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست هر چه خواهد
کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر شیء در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان مؤمن را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان
مانند دران وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده
جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم دران می باشد یا اعلی درجات بهشتست امام ثعلبی رحمه الله گوید نهریست
در جنت که بوستانهای او بر هر دو کنارهٔ اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنانرا أَكْبَرُ بزرگترست
از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزتست و موجب نیل وصال و فوز

بلقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان درگاه را در گاه و بیگاه و شام و سحرگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست
یکی میخواهد از تو جنت و جود یکی خواهد که از دوزخ شود دور ولیکن ما نخواهیم این و آن جنت مراد ما همین خشنودی تست
چو تو خشنود گشتی در دو عالم همین مقصود بس والله اعلم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که
یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که
خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر
ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی
خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَلِكَ
آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب او محقر بلکه بهشت با ذاءِ آن
مختصر است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت
و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و باز گشت
اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک
جلاس بن سوید بر در از گوشی سوار از جانب قبا می‌آمد و از برای تنفیر مردمان از آن سفر گفت اگر آنچه
محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوش که بران سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رسانید آن حضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سؤال فرمود و جلاس سوگند یاد
کرد که من نگفته‌ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خود آیتی نازل کن تا از آن که صدق سخن من از آن معلوم کرد
حق سبحانه آیه فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مطلقا مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا
و هر آینه که گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند
و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت
بر سر ابن ابی نهند و به پادشاهی بردارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر
آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش
بودند چون قدم مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند
پس موجب عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلی الله علیه و سلم
بفرمود تا دوازده هزار درهم بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درهم زیادت بر دیه از فضل و کرم رسول بود صلی الله
علیه و سلم اینجا بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق
يَكُ باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر روی گردانند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ
عذاب کند خدای ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشانرا در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دستگیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز
دارد نقلست که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جملهٔ مخلصان امت گشت آورده اند که ثعلبه انصاری که
از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده التماس نمود که آن حضرت از خدای درخواهد
تا او را توانگر گرداند چند انچه آنحضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سود نداشت نیفتاد و حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بطلب او مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او
برکت داد تا حدی که در حوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی به بادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد و جز دو نماز
بمدینه نمی توانست آمدن تا آخر از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوات نزد
وی رفت و زکوة طلبید بجهت مال دوستی که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد از ما میطلبد جزیه است
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید صحابه متعجب گشتند و این آیه نازل شد وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق
مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی هست که با خدای عهد کرد که لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ اگر بدهد ما را خدای از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ
هر اینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر اینه که باشیم متصدق مِنَ الصَّالِحِينَ ✻ از جمله نیکان و شایستگان
فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشانرا مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدا
ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ ✻ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ
پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نِفَاقًا نفاقی متمکن فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد
إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف
کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده
يَكْذِبُونَ ✻ دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند سِرَّهُمْ آنچه پنهان
ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة نیست جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ
و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ ✻ داننده نهانها و پوشیدهاست درین آیه تهدیدی عظیم است **نظم**

مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند ✻ مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند ✻

نقلست که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود و صدیق رضی الله عنه از دنیا هر چه داشت
بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر مکمل
جهاز بسته بداد و مرتضی علی رضی الله عنه سه هزار مثقال طلا نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد و عبد الرحمن بن
عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن
مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد پیغمبر صلی الله علیه مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که
دو هزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری رضی الله عنه صاعی خرما آورده گفت امشب
تا صبح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما اجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده ام
حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند
عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول را از صاع ابو عقیل بی نیازست اما او خواسته که خود را بمردم نماید
تا از صدقات چیزی بستاند آیه آمد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ آنانکه عیب میکنند افزون دهندگانرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گروندگان فِي الصَّدَقَاتِ در دادن صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل را میگویند خدا و رسول
از صاع تو مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد
خدای ایشانرا بسخریه ایشان وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ أَلِيمٌ ✻ عذابی دردناک برای سخریه و استهزا در آورده اند
آورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت و از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود

از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله درخواست آن نمود که از برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی
استغفار کرد آیه آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه
برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ
مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نمی آمرزد خدای ایشانرا ✻ آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم
آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذَلِكَ
آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او
وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ✻ راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش
فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ برخلاف رسول
خدای وَكَرِهُوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
بمالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مر مؤمنانرا
لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید بدین غزو فِي الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قُلْ بگو ای محمد
مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت
مستحق سوختن در آن حرارت شدند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ✻ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است
فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت
کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه ایشان کنایت از
فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور جَزَاءً پاداش دهند
ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ✻ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ
پس اگر باز آرد خدای ترا بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری
طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو که بیرون نمی آیید خبرست بمعنی نهی
یعنی بیرون میایید مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار نکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که
شما رَضِيتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس
بنشینید دیگر بار مَعَ الْخَالِفِينَ ✻ با واپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان نه جهاد کار
مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامنی این کار نیاید و نامردی درد مبارزت معرکه جهاد را نشاید

یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر ✻ یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن ✻

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند
و بدفن من حاضر شده بر من نماز گزار و مرا آمرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که
نماز گزارد فاروق رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی وی باز یاد آنحضرت میداد چون نماز شروع
نماز بروی آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگزار عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بر هیچ یکی از منافقان
مَاتَ بمیرد أَبَدًا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گویند ظرف مات است یعنی چون کسی که بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است
نه برای تمتع پس گویا نه همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَى قَبْرِهِ بر سر گور وی برای دفن

وزیادت یا دعا واستغفار ذلک بانهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله وبفرستاده
وی که فرمان برداری نکردند وماتوا وبمردند وهم فاسقون وحال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان
ولا تعجبک وباید که متعجب نسازد ترا وخطاب با آنحضرت است یعنی در عجب نیندازد ترا اموالهم
مالهای منافقان اگرچه بسیار است ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان اگرچه قوی وبا اقتدارند انما یرید الله جز این نیست که
میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال ومحافظت آن
پیوسته در رنج باشند وبرای رونق احوال اولاد وتهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت ومشقت کشند
خلاصش ز دام مشقت مباد • که از بهر دنیا مشقت کشد • وتزهق انفسهم وبیرون رود روحهای ایشان
بحدت تمام وهم کافرون وایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند در درویشی مسکنت اغنیا اشتغال
مال دنیی جمع میکنند بانواع پریشانی وزحمت ونگاه میدارند باصناف بلیات ومشقت وآخر میروند ومیگذارند
بصد هزار حسرت وندامت • با دل چو خواهی کنی جمع مال • بسی رنج بر خویش باید گماشت •
پس از بهر آن تا بمانند جای • شب وروز می بایدت پاس داشت • وزین جمله این حال مشکلتر است • که آخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت سورة وچون فرستاده شود سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه بعضی سوره را بر همه اطلاق میکنند
بر وهم تقدیر چون سوره نازل شود ان آمنوا بالله بآنکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله وجهاد کنید در
پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال وتوانایی منهم از منافقان
وقالوا وگویند ذرنا بگذار مارا وبا خود بلشکر مبر نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستگان در خانها رضوا
خرسند شدند وراضی گشتند بان یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان وپس ماندگان وطبع ومهر نهاده
شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزها که در جهاد است
از انواع سعادت وآنرا که در تخلف است از انواع شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین آمنوا وآنانکه
ایمان آورده اند معه با او یعنی در صحبت او وجاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای خود
واولئک وآن گروه لهم الخیرات مر ایشانراست نیکیهای هر دو سرای غنیمت ونصرت در دنیا وبهشت وکرامت
در عقبی واولئک وآن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان وبمقصود رسیدگان اعد الله لهم
آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویها
خالدین فیها جاوید باشندگان اند در آن ذلک الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ وپیروزی تمام وجاء
المعذرون وآمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی بنی اسد وغطفان
که عذر کردند از قلت مال وکثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا می آییم بنی طی اهالی ومواشی
ما را غارت میکنند این عذرها کردند لیؤذن لهم تا دستوری دهند ایشانرا در تخلف وقعد الذین وبنشستند آنانکه
کذبوا الله دروغ گفتند با خدای ورسوله وبا رسول ودر دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند واعتذار
نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذابی پر الم که
قتل است در دنیی وحرق در آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان وعاجزان ولا علی المرضی ونه بر بیماران
ومعلولان ولا علی الذین لا یجدون ونه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود واسباب راه سازند
چون قوم جهینه ومزینه یعنی برین طایفها نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزا اذا نصحوا چون پند خواهی نمایند

وفرمان برند لله ورسوله مر خدا ورسول را ودر نصح صلاح فعل است یا اخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر
نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی وملامتی والله غفور وخدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزو باز ماند
رحیم مهربانست که معذوران را رخصت قعود میدهد ولا علی الذین وهیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی
اذا ما اتوک چون بیامدند بسوی تو واز تو درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا دستوری دهی وبا خود بحرب بری
قلت تو گفتی که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بران تولوا برگشتند از پیش تو
واعینهم وچشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حزنا
از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند در آن سفر واین قوم را بکائین گویند
وایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است وپیاده ماندهایم
مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شویم وبغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم
ایشان گریان از پیش سید عالمیان صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند وابن عمر وعباس وعثمان رضی الله عنهم ایشانرا
زاد وتوشه ومرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه وتعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی نیست
انما السبیل جز این نیست که معاتبت وملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونک از تو دستوری
میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء وحال آنکه ایشان توانگرانند وزاد ومرکب ایشان آماده است رضوا
بان یکونوا راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان وکودکان وطبع الله ومهر نهاد خدای از خذلان علی
قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند عاقبت خود را وعقوبتی که بران نافرمانی مترتب است

الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلثین

یعتذرون الیکم اعتذار خواهند کرد منافقان
بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک الیهم بسوی ایشان وبمدینه باز آیید
قل بگو ای محمد مر ایشانرا که لا تعتذروا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت
وشما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبانا الله تحقیق که خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار
واحوال شما که چرا نیامدید وقصد شما چه بود وسیری الله وببیند خدای عملکم کار شما را ورسوله وفرستاده او که
خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بران ثبات میورزید ثم تردون پس باز گردانیده خواهید شد در روز قیامت
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده وآشکارا که مطلع است بر ضمایر وظواهر فینبئکم پس خبر خواهد
داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق واظهار وفاق وآن اخبار بتوبیخ وعقاب
خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز گردید از سفر
الیهم بسوی ایشان واز اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس وامثال او که
بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی گردانید از عتاب وسرزنش ایشان فاعرضوا
عنهم پس اعراض کنید از ایشان وبگذارید ایشانرا انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدانند ونکوهیده وتوبیخ وملامت
سبب میل بتوبه وانابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر نیست وماواهم جهنم
وجای ایشان دوزخ است وعتاب وعقاب آن خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که
کسب میکردند از کفر ونفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم برای شما لترضوا عنهم تا بدان خشنود شوید

از ایشان واز تعرض شما ایمن شوند وابن ابی بعد از رجوع آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوگند یاد کرد که در هیچ سفر از
رسول خدا صلی الله علیه وسلم تخلف نکند وعبدالله بن ابی سرح نیز بحضور رفا دوق رضی الله عنه بهمین نوع سوگند
خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر
خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَى خشنود نمیشود
عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشانرا سود ندارد و مراد
ازین آیه نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند وبعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان
مراد بنو تمیم وبنو اسد وغطفان واعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا
سخت ترانداز روی کفر ونفاق یعنی نفاق وکفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه مستوحش اند وسخت دل
وبا اهل علم نشست وخاست نکرده اند وَأَجْدَرُ وسزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا آنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهای
خدای تعالی فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض وسنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست باحوال ایشان
حَكِيمٌ حکم کننده است بآن حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که
فراگیرد یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند وصدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی وزیانی یعنی صدقات خود را غبنی
وغرامتی میشمارد چه بر آن امید ثواب ندارد وبریا وتقیه انفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ وانتظار می برد بِكُمُ الدَّوَائِرَ
شما گردشهای روزگار یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود وروزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص
یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست مر آنرا
که بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسانی هستند
که میگروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه وگفته اند عبدالله ذی البجادین رهط
اویند که بخدا وقیامت میگروند وَيَتَّخِذُ وفرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ
اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا
بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ وبدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر وبرکت دعا میکند وآمرزش میطلبد
کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکیست
مر ایشانرا بارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که در آرد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که
محل نزول رحمتست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است متصدقانرا رَحِيمٌ مهربانست برایشان
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وپیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده ند وبمدینه آمده مراد اهل بدرند یا آنها که قبل از هجرت ایمان آورده اند
یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ واز انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که
اهل مکه را یاری کرده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق بیعه واهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا
آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ وآنانکه متابعت کردند
سابقانرا بِإِحْسَانٍ با یمان وطاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر وانصار که بعد وی سابقان کردند وگفته اند هر که
متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعات ایشان
سابق ولاحق اندرین رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه ودنیویه

وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرد خدای مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندگان در آن أَبَدًا همیشه تاکید خلود است ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست پیروزی بزرگ
ودرسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ واز آنانکه گرداگرد شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند
چون اسلم واشجع وغفار وقومی از جهینه ومزینه که کلمات شهادت میگویند ونماز وروزه قیام می نمایند وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ واز اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند واقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی
ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت وصدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را
در سویدای دل خود پنهان دارند وآثار ایمان واحسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ
دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا ودیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان وتکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس باز گشته
شوند در قیامت إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است وبحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از آستان
ازدرگاه عزت ومحجوبیت ایشان از نور لقا ورؤیت وهیچ عذابی از نکبت حرمان ومشقت هجران بدتر نیست
از فراق تلخ میگویی سخن ، هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن ، در فراق غیر یک پایه نیست ، تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست
جور دوران وهر آن رنجی که هست ، سهلتر از بعد حق وغفلت است ، از فراق این خاکها شوره شود ، وز فراق این آبها تیره شود
دوزخ از فرقت جان سوزان شده ، بید از فرقت جانان لرزان شده ، گر بگویم از فراق چون شرار ، تا قیامت یک بود آن از هزار
آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری از غزوه تخلف ورزیده بودند وچون از تهدیدات الهی که در
باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که
نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک
رجوع فرموده بمدینه نزول نمود برعادت معهوده بمسجد در آمد وایشانرا دید خبر نمود که چه کسانند صورت حال
بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار راند که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم
تا وقتی که امر در رسد آیت آمد که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا وقومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اعتراف کردند بِذُنُوبِهِمْ بگناهان خود ومقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوها
با تفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا وعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند
فَعَسَى اللَّهُ پس شاید که خدای أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشانرا در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای
آمرزنده است مر تائبانرا رَحِيمٌ مهربانست بفضل بر ودود تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت
بقاء نور استعداد است وعدم رسوخ ملکه خطیات وبدان استدلال میتوان کرد برآنکه معترف را دیده بصیرت
گشاده شده وقباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد ورذایل در طبیعت راسخ شود
مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند ودر عذاب خذلان بماند حکیم سنایی فرموده
چون بدی گناه را دانی ، گشت ترا جانب پشیمانی ، ور ندانی گناه را که بدست ، آن نشان شقاوت ابدست
القصه بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا ایشانرا بگشادند وآن آزاد شدگان
بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناهی صلی الله علیه وسلم آوردند وگفتند یا رسول الله ما بسبب
این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر ودر راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وسلم

فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیة نازل شد که خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ فراگیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة
فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک کردانی ایشانرا از کناهان یا از حب مال که مودی بطغیان وعصیانست یا از نجاست بخل
وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی ونشو ونما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی بر ایشان
و آمرزش طلب اِنَّ صَلَوٰتَكَ بدرستی که دعاهای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای
شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آنرا اَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که
توبه نمیکنند نمیدانند اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندکان
خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وفرا میکیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَاَنَّ اللّٰهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای
هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرندهٔ توبه الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا و بکو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از
قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میکوید ای کروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدیدست
فَسَيَرَى اللّٰهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار وکردار شما را از خیر وشر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ
و کروهی کانرا نیز بینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز کردانیده شوید بعد از مرک اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای
نهان وآشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس بیاکاهاند شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید وآکاهی بمجازات باشد
بدان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن کذشت وسه کس دیکر
کعب بن مالک وهلال بن امیه ومرارة بن ربیع بودند ایشان خود را برستون نه بسته بودند اما پیش آنحضرت آمده
بکناه خود معترف شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومجالسه نکند ودر شان ایشان نازل شد که
وَآخَرُونَ و دیکران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدکانند و باز داشتکان لِاَمْرِ اللّٰهِ برای فرمان خدای درباره
ایشان اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اکر اصرار کنند بران کناه وَاِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشانرا اکر
ندامت ورزند از ان تردید برای عبادست واکرنه عند الله تردید نیست وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بر جای ایشان
حَكِيمٌ حکم کننده بار جای ایشان • آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب ونبتل بن حارث و ودیعة بن
ثابت واضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند وابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود
ودر علم توریة وانجیل مهارتی تمام داشت وپیوسته نعت وصفت سید عالم صلی الله علیه وسلم با اهل مدینه میکفتی
چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته وفریفتهٔ کمال وجمال او شدند از صحبت ابو عامر برمیدند و
پروای او نکردند • با وجود لب جان بخش توای آب حیات • حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان کفتن • ابو عامر را عرق
حسد در حرکت آمده بسخن آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست ودر حرب احد حاضر
شد و اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را فاسق نام نهاد ودر حرب
حنین حاضر شد واز انجا فرار نموده بنزد هرقل که سلطان روم بود رفت ومیخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنک
مسلمانان آید نامهٔ نوشت بمنافقان که در مقابله مسجد قبا در محلهٔ خویش مسجدی بسازید برای من که چون بمدینه آیم
آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان
مسجد آمده کفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان وبیچارکان ووقت سرما وبارندکی مسجدی ساخته ایم والتماس میرود که
دران مسجد نماز کزاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی کوید
مسجد واصحاب مسجد را نواز • تو مهی ما شب دمی با ما بساز • تا شود شب از جمالت همچو روز • ای جمالت آفتاب جان فروز •

ای دریغا کان سخن از دل بدی • تا مراد آن نفر حاصل شدی • القصه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان
فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز آییم وچون بوقت بازکشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل آن
مسجد همان استدعا نمودند جبریل علیه السلام آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا کرفتند و بنا نهادند مَسْجِدًا مسجد
ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان وستیزهٔ ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه
انداختن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَاِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ مر کسی را که
حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ و بر رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد بجنک حاضر شد
وَلَيَحْلِفُنَّ و هر اینه سوکند میخورند چون کسی کوید چرا این مسجد ساختید اِنْ اَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد اِلَّا
الْحُسْنٰى مکر خواستنی نیکو که نماز است وذکر وتوسعه بر ضعفا وَاللّٰهُ يَشْهَدُ وخدای کواهی میدهد اِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ کویانند در سوکند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ دران مسجد اَبَدًا هرکز لَمَسْجِدٌ
هر اینه مسجدی که اُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوٰى بر پرهیزکاری مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واشهر واظهر مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود ودران ایام اساس مسجد قبا افکند
وآن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در انجا نماز کزارده ودر تشویق الحرمین از
ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر دوشنبه سوار شده یا پیاده بمسجد قبا
آمدی ودر انجا دو رکعت نماز کزاردی ودر روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه
میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقویست اَحَقُّ سزاوارتر است اَنْ تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام کنی دران از برای نماز
فِيهِ دران مسجد موسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند اَنْ يَتَطَهَّرُوا
آنکه پاکی ورزند از انجاس واحداث یا پیوسته با طهارت باشند وکفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که
بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه بران
بر شما ثنا کفت جواب دادند که آب از پی در می آریم احجار ثلثه را در استنجا ونزد بعضی مراد تطهیر است از معاصی
وخصال مذمومه وَاللّٰهُ وخدای يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندکانرا اَفَمَنْ اَسَّسَ آیا هر کس که
اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلٰى تَقْوٰى بر ترسکاری مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٍ وطلب خشنودی او
خَيْرٌ بهتر است اَمْ مَنْ اَسَّسَ یا آنکس که اساس نهاد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلٰى شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که
زیرش برود سیل تهی کشته وظاهرش بجای ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده نزدیک بافتادن واینچنین زمینی
سست ترین قواعد باشد وچون برو بنا کنند فَانْهَارَ پس آن زمین سست که در رود در افتد بِهِ با بنا یا بانی آن
فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ واین مثلست از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند وما آل مهم ایشان
رجوع باشد بدوزخ وَاللّٰهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمینماید کروه ظالمان را بر آنچه مقصود
ایشانست لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بنیان ایشان آن بنیانی که بَنَوْا بنا نهادند آنرا بر اغراض فاسده
رِيبَةً بسبب شک ونفاقی که فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شکی ونفاقی که دارند وکفته اند مراد بمسجد
بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید ونماز کزارد آیه آمد که
لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکنند و بسوختند وحکم شد که آن موضع

مزبله اهل مدینه باشد تطم پس نبی فرمود که آنرا برکنند، مطرح خاشاک وخاکستر کنند، حق سبحانه میفرماید
که باشد همیشه خرابی بنای ایشان واسطهٔ تزاید شک ونفاق ایشان یعنی پیوسته درغم وحسرت ونفاق وریبت
خواهند بود بسبب آن تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت
ادراک دران نماند وگفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ در قبر یا در دوزخ وقول جمعی آنست که
بتوبه واستغفار وندامت برمثل این امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بود
حَكِيمٌ حکم کننده است بخرابی آن بروجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب بن قرظی نقل میکنند که چون در لیله
العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه
رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای
آنکه او را بپرستید و بدو شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسهای خود و مالهای خود را نگاه
میدارید گفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند
رَبِحَ الْبَيْعُ لَا نُقِيلُ وَلَا نَسْتَقِيلُ خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم کرد
حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است برای اثابهٔ مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت
اشترا زیرا که بیع و شری جایی وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست و هرچه هست همه از حق است
العبد وماله لمولاه پس این تحریض است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا
دادن بهشت بی زوال نفس مایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب در راه ما فدا کن
و بهشت مرغوب بستان سنگ بیندازو گهر می ستان، خاک زمین میده و زر می ستان، در عوض فانی خوار حقیر
نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر. در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میگذشت و آن حضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیض ملکوتی ساخته
پرسید که هَذَا كَلَامُ مَنْ حضرت فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که
در روز میثاق که ذرات دریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانید اعرابی گفت والله بیعٌ مربحٌ لا نُقِيلُ
ولا نستقيل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر هم نزنیم
بلکه نفس و مال خود را در آن بازیم آن بیع را که در روز ازل با تو کرده ایم، اصلا در ان حدیث اقاله نبود،
عزیزی فرموده است که هرکه بنده بخرد و بعیب او دانا شود او را رد تواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیوب
ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند امیدکه از فضلت مردود نکردم من، چون شد بهر عیبی لطف تو خریدارم
و در نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند، تو بعلم ازل مرا دیدی، دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان، رد مکن آنچه خود پسندیدی. و در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری
گفت و ما را بایع و نفس و مال را بلکه اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکرد مذکران و محققان را عبارات
عجیبه و اشارات غریبه است و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته هر که خواهد که زین بر دو بوی
کو تماشای آن گلستان کن. و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله الشری میکند و میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند

مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنانرا
وَيُقْتَلُونَ وگاهی کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع و شری
وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ دلیل است بر آنکه اهل
توریة و انجیل مأمور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَى وکیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که
کریم است و کریم خلاف در وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي
بَايَعْتُمْ بِهِ آن مبایعه که کردید بآن وَذَلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگ است در
مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویشتن را
مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیی مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی معنوی آورده
خویش را نشناخت مسکین آدمی، از فزونی آمد و شد در کمی، خویشتن را آدمی ارزان فروخت،
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت. التَّائِبُونَ این مؤمنان یاد کرده که آنند از معاصی بازرجوع کنندگان بحق
سبحانه بتمامی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص با قیام بشرایط خدمت الْحَامِدُونَ ستایندگان حق را
بدانچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظهٔ و طرفهٔ السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر
کنندگان در طلب علم یا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس و روندگان بر منهل انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز
یا خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان تقرب رفیع الدرجات الْآمِرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت
جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیٔ واحد اند و هر یک با دیگری باید که منضم باشند وَالْحَافِظُونَ و نگاهدارندگان
لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام خدای را و سلمی رحمه الله گوید نگاه دارندگان اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسرار را دوالح وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنانرا که بدین صفات موصوف اند وضع مظهر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان
داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و در
استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند این آیه آمد که مَا كَانَ صحیح نبود و روا نباشد لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته اند که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم برای تو
مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آن حضرت جهت
ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا از برای آبا و اقربای خویش استغفار نکنیم و حال آنکه ابرهیم صلوات الله وسلامه
علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا
برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند این مشرکان أُولِي قُرْبَى خداوند قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ارباب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ
إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابرهیم علیه السلم لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر برای وفا کردن
وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در ینابیع

آورده که وعده داده بود پدر ابرهیم مرو را که من ایمان آرم پس استغفار ابرهیم علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت کنم
برای تو وقتی که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابرهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ انکه پدر او دشمن است
مر خدا را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که او ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ
بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابرهیم بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت
قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ ۝ بردبار بود بر اذیتی که پدر میکرد لأرجمنك او جواب میداد که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي
پس در آیه تالیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کرده اند بدان مواخذ نخواهند شد
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع کرداند و تباه سازد یا ایشان را بکیرد چنانچه اهل ضلالت را
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از انکه ایشان را راه نمود باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند برایشان مَا يَتَّقُونَ
آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و کفته اند در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در کذشتند یا پیش از تحریم خمر
ساغر اجل نوشیدند میفرماید که برایشان از آن کارها که کرده اند کرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه
چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ ۝ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مرو راست
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کرداند مرده کانرا وَيُمِيتُ و میمیراند زندکان را
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ ۝ و نه یاری و مددکاری
و می شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امر نیست که حکم عقاب از شما دفع
کند و جز او یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز کشت عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکند از تعلق بذنوب
کما قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا حث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار
نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کسی را مقامیست که ما دون او بنسبت وی ناقص خواهد بود پس توجه بما دون آن مقام
از آن توبه لازم باشد و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بابنست و نزد محققان آنچه ذکر
مناسب مرتبهٔ انحضرت نیست چه توجه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بغیر حق مقصود نبوده پس سلمی رحمه الله میکوید
توبهٔ نبی برای آنست که تا مقدمهٔ توبه امت باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و برهم تقدیر در پذیرفت خدای تعالی
توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوهٔ تبوک را تابع
ند بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پی روی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرة و تنکی لشکر تبوک را جیش العسرة
میکفتند جهت انکه عسرة عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند هم در قوت که روزی دو کس یک خرما بسر
می بردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و برطوبات اجواف و امعاء آن دهن خویش را تر میساختند
و هوا بغایت کرم میکذشت پس حق سبحانه صفت میکند که در آن زمان تنکی متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکردند
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس انکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای کروهی مِنْهُمْ
از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا از متابعت رسول صلی الله علیه و سلم دست باز دارند بواسطه
شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای در کذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِمْ
بدرستی که خدای با ایشان رَءُوفٌ بسیار رافت جون توبه کند رَحِيمٌ ۝ مهربانست بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ
الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیکر توبه داد و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف

الحکم الهی بود و قبل از این سبق ذکر یافت که مرهم کعب و هلال و مراره در تا خیر افتاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بجهت آنکه
مردی پیر و ضعیف بود نامزد کشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنک آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنک شد
عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادکی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی
وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ و تنک شد بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه
نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ انکه پناهی نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مکر هم بوی و آمرزش خواستن
از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون در ماندند و به بیچارکی خود دانا شدند توفیق توبه داد ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه
کردند و بحق باز کشتند و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد و در قبول نکشد توبهٔ هیچ تایب در دست نبود
کر لطف تو یاری ننماید رخنست ۝ هم توبه شکسته است و هم پیمان سستست ۝ چون توبه بامید پذیرفتن تست
تا تو نه پذیری نشود توبه درست ۝ القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته کشت
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کنندهٔ توبه از تایبان الرَّحِيمُ ۝ متفضل است برحمت بر ایشان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کروه مؤمنان بترسید از خدای در مثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت
مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ و باشید با راستکویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیکر که
راست کفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که مَنْ صَدَقَ نَجَا دولت نجات یافتند ۝ از نجی انبئکم و کاستی
از همه غم رستی اکر راستی ۝ راستی خویش نهان کس نکرد ۝ بر سخن راست زیان کس نکرد ۝ و کفته اند این خطاب
با اهل کتابین است یعنی ای کروه یکان بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه و سلم و باشید با صادقان
که اصحاب اخیار راست ترند کوا روند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ
و آنانکه کرد ایشان اند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا انکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
از حکم رسول خدای نهی است بصیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج
آن حضرت بطریق تبوک وَلَا يَرْغَبُوا و نرسد ایشان را که رغبت کنند بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی
خویشتن داری کنند و باز پس روند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه
انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت رسول صلی الله علیه و سلم بکذشت روزی
بخانهٔ خود در آمد و آن روز بغایت کرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند و آن را در
و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامی نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نکر
آن ترتیب ملاحظه نموده کفت روا باشد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بیابان بشدت حرارت و باد کرم در مانده
بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوشبوی معاشرت کند بخدای سوکند
در هیچ عریشی نیایم و از این آب و طعام نخورم تا زمانی که بآنحضرت ملحق نشوم پس اندک زواده برداشت و روی براه
آورد و در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشان را تشنکی وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه کرسنکی فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مکانی را از امکنه کفار بسم اسب یا کف پای شتر یا بپاهای خود
آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و نهب و اسر

ومن بيتہ و جراحتی الا کتب لہم مکر نوشتہ شود برای ایشان بہ بآن عمل صالح کردار شایستہ یعنی بہر یک از اینہا کہ بدیشان
رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی اللہ عنہما فرموده کہ بہر ترسی کہ از دشمن در دل ایشان درآید ہفتاد حسنہ در دیوان
او می نویسند ان اللہ بدرستی کہ خدای لا یضیع ضایع نمیکرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا یعنی
مجاهدانرا و لا ینفقون و نفقہ نکنند نفقۃ صغیرۃ نفقۂ اندک و خرد چون علاقۂ تازیانہ یا نعل اسب یا صاع خرمایی کہ
بدهند چون ابو عقیل رضی اللہ عنہ و لا کبیرۃ و نہ نفقۂ بزرگ چنانچہ ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف دادند رضی اللہ
عنہما و لا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند
الا کتب لہم مکر نوشتہ شده برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لیجزیہم اللہ تا جزا دهد خدای ایشانرا احسن
ما کانوا نیکوترین آنرا کہ بودند کہ در راه حق یعملون عمل میکردند و چون احسن را جزا دهد جزای حسن را نیز بدان الحاق
کند بجهت توفیر اجر در تیسیر آورده کہ اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همہ نیکوتر بود حق سبحانہ آنرا ثواب
عظیم دهد و نهصد و نود و نہ دیگر بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت
مجاهدان بر همہ کس ظاهر شود ❊ مجاهدان شرف این چنین از آن دارند ❊ کہ در غزا گر جهد بر میان دارند ❊
آورده اند کہ انواع تهدیدات کہ در باب متخلفان نازل شد مؤمنان نادم شدند بر آنکہ چون نفیر جهاد برآید همہ عازم
آیت آمد کہ و ما کان المؤمنون و روا نیست و نشاید مؤمنانرا لینفروا آنکہ بیرون روند بغزا کافۃ همہ ایشان چہ امر معیشت
مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقۃ از هر جمعی کثیر منہم از ایشان مراد قبیلہ و اهل بلاد اند طائفۃ
گروهی اندک بجهاد و باقی توقف نمایند لیتفقہوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقہ آموزند و از عبد الرزاق
ابن همام مرویست کہ مراد اصحاب حدیث اند و لینذروا و تا بیم کنند فقہا قومہم گروه خود را اذا رجعوا الیہم
چون باز کردند از غزو بسوی ایشان لعلہم یحذرون ❊ تا باشد کہ ایشان حذر نمایند از آنچہ بیم کرده میشوند از آن
یا ایہا الذین آمنوا ای کسانی کہ گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکہ یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از کافران
مثل یهودی کہ در حوالی مدینہ می باشند و گفتہ اند اهل روم مراد اند کہ در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینہ است
و بہر تقدیر قتال کنید با دشمنان و لیجدوا و باید کہ یابند کافران و فهم کنند فیکم غلظۃ در شما درشتی نسبت بخود یعنی
در مقاتل قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتلہ یا شجاعتی در حین محاربہ و اعلموا ان اللہ و بدانید کہ خدای
مع المتقین ❊ با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است کہ حق سبحانہ مؤمنانرا بقتال کفار
اقرب بیغمبر باید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافرتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست کہ اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک پس بقتال او کہ عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب مینماید و الیہ الاشارۃ فی المثنوی
ای شهان کشتیم ما خصم برون ❊ ماند خصمی زو بتر در اندرون ❊ قد رجعنا من جهاد الاصغریم ❊ این زمان اندر جهاد اکبریم
سهل شیری دانکہ صفها بشکند ❊ شیر آنرا دانکہ خود را بشکند ❊ و اذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورۃ سوره
پاره از قرآن فمنہم من یقول پس از منافقان کس هست کہ گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان
گویند ایکم زادتہ کیست از شما آنکہ بیفزاید او را هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی آنکس کدام است کہ از این سوره او را
ایمان زیاده گردد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکہ گرویده اند براستی فزادتہم ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشانرا
یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطۂ تدبر در این سوره ایمان باین سوره منضم گشت با ایمان
ایشان بسورهای دیگر و ہم یستبشرون ❊ و ایشان شادمان میشوند بنزول آن کہ سبب کمال و واسطۂ ارتفاع حال ایشانست

و اما الذین و اما آنانکہ فی قلوبہم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و بغض اسلام است فزادتہم پس
زیاده میکند این سوره ایشانرا رجسا الی رجسہم شکی منضم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس
شک ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر و ماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت
این صفت در ایشان تا وقتی کہ بمردند و ہم کافرون ❊ و ایشان کافران بودند او لا یرون آیا نمی بینند این منافقان
انہم یفتنون آنکہ ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کفر ایشان ظاهر
میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرۃ او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس از ظهور آن توبه
نمیکنند از نفاق و لا ہم یذکرون ❊ و نہ ایشان پند میگیرند و اذا ما انزلت و چون هرگاه فرستاده شود سورۃ
سوره از قرآن کہ در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضہم نظر کند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بخشم
یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریہ بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود بتغامز عیون
ایما میکنند بفرار از مجلس و با هم میگویند ہل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید
پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نبینند برخیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و سلم
صرف اللہ قلوبہم باز گرداند خدای دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول قرآن و اصح آنست کہ از همہ نیکوییها
این کلام خبر است و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد دلهای ایشانرا از خیرها بانہم بسبب آنکہ ایشان قوم
لا یفقہون ❊ گروهی اند کہ در نمی یابند و فهم نمیکنند لقد جاءکم بدرستی و راستی کہ آمد بشما ای آدمیان رسول
فرستادۂ بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطۂ جنسیت مخالطہ نمایید و افاده
و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما ابن عباس رضی اللہ عنہما فرموده کہ هیچ
قبیلۂ نبود در عرب الا کہ مصطفی را صلی اللہ علیہ و سلم در آنجا نسبتی و قرابتی پیوستہ بود بدان و در قراءۃ شاذه من انفسکم
خوانده اند یعنی فاضلترین شما هم در حسب و هم در نسب عزیز علیہ دشوار بر او ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی که
بر لفظ عزیز وقف کرده اند آنرا صفت رسول دانند و معنی علیہ ما عنتم برین فرود آرند کہ بر وست آنچہ بکنید از
یعنی اعتذار آن بر ویست در قیامت کہ بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و در این معنی گفتہ اند نظم
نماند بعصیان کسی در گرو ❊ کہ دارد چنین سیدی پیشرو ❊ اگر در فترات از کنہ پاک نیست ❊ چو او عذرخواهست بو چاک نیست
حریص علیکم صفت دیگر آنکہ حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم ❊ مهربانست و بخشاینده
حق سبحانہ هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرموده کہ ان اللہ بالناس لرؤف
رحیم و در بارۂ او گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجہ تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر اینست علیہم الصلاۃ والسلام
فان تولوا پس اگر بر گردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فقل پس تو بگوی حسبی اللہ
بسنده است مرا خدای کہ شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا الہ الا ہو هیچ معبودی بحق نیست مگر وی
علیہ توکلت بر وی توکل کردم و کار خود بوی گذاشتم و ہو و اوست رب العرش العظیم ❊ خداوند عرش بزرگ
مراد ملک عظیم است یا عرشی کہ قبلۂ دعا و مطاف ملایکہ باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی
آن خدایی کہ عرش را بدان همہ عظمت کہ هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده و از هر قاعده تا قاعدۂ
سیصد هزار سالہ راه همہ آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله خود نگاه میدارد قادر است کہ مرا نیز از
منافقان در پناه دارد کہ حافظ بندگان و ناصر سر افکندگان اوست ❊ اد فخواه یاری کہ یاری ده اوست ❊ بدو التجا کن کہ ایمان بہ اوست

کی پاک او آورد در پناه * چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه * مطالعهٔ لطایف و اشارات این دو آیه حواله است با درائق جواهر التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر

سورة یونس

بسم الله الرحمن الرحیم

الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سوراند و علم الهدی قدس سره فرموده که خدای تعالی نام نهد سوره را بهرچه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب خود صلی الله علیه وسلم میگوید سوگند میخورم بآلاء من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من مر ترا تا ابد جواب قسم چیست تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه دفتر نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم تاکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای بر عالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابوطالب اختیار کند حق سبحانه فرمود که أکان للناس آیا هست مردمان را عجبا شگفتی أن أوحینا آنکه ما وحی کردیم إلی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیلهٔ ایشان و مضمون وحی ما چیست أن أنذر الناس آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی نباشد از صفتی که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را با هل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود وبشر الذین آمنوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أن لهم بانکه مر ایشان راست قدم صدق پیشی نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق عز و علا داده در نجات مؤمنان و سلمی گوید که مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعاء ملایکه در بارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بحکم فحوای نحن الآخرون السابقون انا النجم سید هذا با شفیع صدق که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله برای مرد با بر شفاعت آنحضرت نیست

کفتی کنم شفاعت و عاصی عذر خواه * دل بر امید آن کرم افتاده در کناه *

قال الکافرون گفتند کافران بعد از آمدن پیغمبر ایشان و نمودن خوارق عادات إن هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا إن ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت کامله بی عجز و حکمت بی قصور خلق السماوات والأرض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام عالم اند فی ستة أیام در شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الأمر میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إلا من بعد إذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت درین ما دون ذلکم الله آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را با او شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی بپرستید أفلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إلیه مرجعکم جمیعا بسوی اوست بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او

وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست و درست إنه یبدأ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرداند وی را مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بعدل ایشان یعنی برعایت عدلی که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویم است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم مر ایشان راست شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب ألیم و دیگر ایشان را بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس ضیاء کرد آفتاب را ضیاء خداوند هر شیء والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و در انوار آورده است که حق سبحانه درین آیه تنبیه فرمود بانکه آفتاب بذات خود نیر است و قمر بعرض نیر میشود در آن مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیات مبین شده وقدره و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را منازل منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرده برای قمر منزلهای بیست و هشتگانه که معاین و مشهود است و قمر قریب بشبانه روزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد إلا بالحق مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان حق یفصل الآیات روشن میکنیم و حفص یفصل خوانده یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند إن فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و در آنچه آفریدست خدای فی السماوات والأرض در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بپرهیزند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال اهل آن و معاد براندیشند و از رسوایی حشر ترسان گردند چون اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر إن الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکر آخرت اند که محل لقاست ورضوا و خشنود شدند بالحیاة الدنیا بزندگانی دنی و پسندیدند آن را واطمأنوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گوییا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظة فلحظة دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست * پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
گو میخ مزن که میخ می باید کند * گو رخت منه که بار می باید بست *

والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون ناآگاهان و بیخبرانند أولئک آن گروه که یاد کرده شد مأواهم النار جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک إن الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بإیمانهم بسوی ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید

بسلوک سبیلی که مؤدی بادراک حقایق باشد تجری من تحتهم الانهار میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی
جنات النعیم در بهشت با نعمت یا در بوستانهای پر نعمت دعویهم خواندن بهشتیان مر خدا را فیها در بهشت
آنچه آرزوی ایشانست طلبید آنست که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ
بوده نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر کرده و تحیتهم و درود ایشان
بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سلام سلام بود وآخر دعویهم و آخر دعای ایشان
ان الحمد لله آن باشد که گویند حمد خدای را رب العالمین که پروردگار عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان بهشت
در آمده انوار عظمت و کبریای حضرت عزت را مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند
و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کردند و طایفه حمد و ثنای الهی بجای
آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید
ذوق نام شه عاشق مشتاق را ، از بهشت جاودانی خوشترست ، گرچه در فردوس نعمتها بسیست ، وصل او از هرچه دانی خوشترست
و در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بند اسیری را سست کرد اینمعنی آن اسیر
بگریخت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ولو یعجل
الله و اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان باجابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست
بسرعت اجابت دعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر
دعاهای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که
من بشرم پس هر مؤمنی را که برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او
ساز از گناهان و وسیله قربتی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفار بنزول عذاب
استعجال می نمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا که لا یرجون
امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در نافرمانی
ایشان یعنی بطر و استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند واذا مس الانسان
الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرانست یا ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری
بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج
او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا بر انواع اصناف آلام و مضار فلما
کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه از وی ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مر برود بر همان راه که
بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه
بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگانرا که از حد
تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعملون میکنند
ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که
ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه آمده بود بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن
یا معجزهای آشکارا وما کانوا لیؤمنوا پس نبودند ایشان که ایمان آرند تا گر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد

استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا کذلک همچنین که ایشانرا جزا دادیم باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی
القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را
ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفهای گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم از پس قرنهائی که
هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون
چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم از خیر گنجی و از شر آفتی نظم
چنان آیینه ایست گویی ، که در وی هرچه کردی می نماید ، چو کردی نیکویی نیکی به بینی ، و گر بد کرده بد پیشت آید
در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند آیتی باید که سادات عرب را از عبادت لات
و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه
آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند
رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان مکه بعد از فرستادن قرآن گویند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائت بقرآن
بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد
او بدله یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آن حضرت متابعت
هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا
ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس یعنی بخود نمی توانم که قرآنرا تغییر کنم و در آن بزیادت
و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی در نمی روم الا ما یوحی مگر آنچیزی را که وحی کرده شود الی بسوی من
از حق تعالی بی زیادت و نقصان انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود
به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را که قیامتست قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای
ما تلوته نخواندمی آنچه بر من منزل شده است علیکم بر شما ولا ادراکم و ندانیدی شما را دانا کردی خدای به بقرآن
پس اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فقد لبثت فیکم پس بدرستی که من
درنگ کردم در میان شما عمرا عمری را که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که
مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا خرد در نمی یابید و تعقل نمیکنید که
کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحاء
عرب از جمال بلاغتش حیرانند و بلغاء دیوان را از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان هر آینه بتامل در این
صورت استدلال می توان نمود بر آنکه اتیان کلام چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله
دلالت باشد ، امی دانا که بعلم فزون ، راند دفتر برونق کاف و نون ، بی قلم و کاغذ و آب سیاه ،
معجزه آورد ز وحی اله ، بی خط و قرطاس ز علم ازل ، مشکل لوح و قلمش گشت حل ، مضمون آیه سابق آنست که
من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را آن
کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند مجرمان یعنی کافران ویعبدون و می پرستند من دون الله
بدون خدای ما لا یضرهم چیزیرا که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود نرساند ایشانرا
اگر همه اوقات بپرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضر قادر نباشد و حال آنکه

معبود باید که قدرت او باتقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندکان باید جلب نفع و دفع ضرا و را پرستند وَيَقُولُونَ
و میکویند عبدهٔ اصنام هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا این بتان شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا مارا شفاعت
میکنند و از خدای در خواست می نمایند تا مهمات ما کفایت کند یا اکر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را
از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بکو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ با آنچیزی که نمیداند
فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی میکویید که خدا را شریک
هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدا وند که عالم است بجمیع معلومات این نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت
نخواهد بود و کویند کلمهٔ یعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سُبْحَانَهُ پاک است خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه ایشان شریک او میدادند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند
آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مکر امتی یکانه یعنی متفق در دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از واقعهٔ طوفان که جز
نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بر کفر در زمان بعثت ابرهیم صلوات الرحمن علیه فَاخْتَلَفُوا
پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام
متحد بودند پس مختلف شدند در زمان عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اکر نه کلمه ایست سَبَقَتْ
که پیشی کرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفریدکار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان مختلفان
و اکر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آنچیزی که ایشان در ان يَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میکویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه
لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ معجزهٔ مِنْ رَبِّهِ از پروردکار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است
و اسقاط سما و بواقی آیات در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بکو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است
و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدای راست شاید که در ضمن آیات مقترحهٔ شما مفسدهٔ باشد که باز دارد
آیتها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
از منتظرانم تا به بینم که عذاب بر شما می آید یا آیتها که مطلوب شماست نازل میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم
مردمانرا یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنکی و قحطی
إِذَا لَهُمْ چون در نکری مر ایشانراست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنندهٔ آن و در بارهٔ پیغمبر کید نمایند
آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از ایشان آن بلیه نمود
بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود که
قُلِ اللَّهُ بکو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زود تراست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما تنزول عذاب
بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادکان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ
آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفای شما از فرشتکان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون
این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ
در خشکی بمرکب چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید فِي الْفُلْكِ
در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها روند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم می وزد فایدهٔ از خطاب بغیبت التفات
یعنی کویا که این صورت تذکره داستهم غیر مخاطبان انتزا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشانرا

بباد راست که بر اندازهٔ صلاح کشتی می وزند میبرد وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بدان باد جَاءَتْهَا ناکاه آید
بران کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را در شور آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
از همه مکانی یعنی از جمیع جوانب پیش و پس کشتی موج دریا وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو کرفته است
بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندکان
باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه
و شیطانیه زایل کردد و کویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اکر ما را نجات دهی مِنْ هَٰذِهِ از این اهوال و بلایا لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم
مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاسدارندکان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشانرا از آنچه میترسند
إِذَا هُمْ چون به بینی ایشانرا يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک
و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است یا باعتقاد ایشان چه میدانند که در ان عمل مبطل اند
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما
هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند و کفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است و خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندکانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود
بکذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خواند و مصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند برخورید
برخوردنی از زندکانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازکشت شماست در قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر میکنیم شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست
که مثل زندکانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست یعنی باران که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم
آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ کیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ
النَّاسُ از انچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از انچه میخورند چهارپایان چون
کیاههای تر و خشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا کرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایهٔ خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته
شد بمحصولات کوناکون و ثمرات رنکارنک وَظَنَّ أَهْلُهَا و کمان بردند اهل آن زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادرند
عَلَيْهَا بر درودن کیاه و چیدن میوههای آن أَتَاهَا ناکاه آمد بدان زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن
در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا در روز فَجَعَلْنَاهَا پس کردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه درو
باشند یا از اصل کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ کویا که هیچ نبوده بِالْأَمْسِ دی روز كَذَٰلِكَ همچنین که در این تمثیل تفصیل کردیم
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومی که تفکر کنند
در ضرب المثل و بدان نفع کیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را با نقراض نعیم و زوال اموال و ظهور ادبار
بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال کیاه زمینی که بعد از تازکی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود
چنانچه اول کیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیا نیز نوازش و دولتست و منتهای آن
کدازش نکبت و حسرت • منکر بانکه روی زمین فصل نو بهار • مانند نقش خانهٔ مانی منقش است
وقت خزان ببرک ریاحین چو بکذری • منصف شوی که لایق بر باد دادن است • و کفته اند مثل آب باران است
و تمثیل مال جهان و در وجه شبه مال دنیا با آب باران سخنان کفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه مال دنیا
و حظوظ آن با آب باران از ان روست که باران بحیله و تدبیر آدمی نازل نشود بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی

دوی نماید مال دنیی نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نکردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید نظم
رزق مقسوم است از اول مقرر کرده اند هیچکس را بیش ازان حاصل نمیکردد بجهد هر چه می آید ز پیش و کم بدان خرسند باش
کابجز خواهی ز آسمان نازل نمیکردد بجهد و دیگر انکه آب باران مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزکی موسوم باشد اما
جون در موضعی مکث نماید و مدتی بیکجا بپاید رنک و بوی و طعم او متغیر کردد و مواد انتفاع ازو انقطاع یابد مال دنیی نیز
تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان کردد پسندیده و مقبول باشد و جون در مضیق بخل و امساک بخیلان
بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده مال جون آبست تا باشد روان فیض یابند ازو اهل جهان
جند روزی جون کنی یکجا درنک کندد و بی حاصلست و تیره رنک و در عرائس حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست
جون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل کردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما جون از اندازه
بکذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرکردانی بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بمقدار احتیاج بدست
مقاصد دین و دنیی بانجاح مقرون کردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما جون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار
بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تعلق بر ادانی و اقاصی شود إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ
توانکری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز و دیکر آنکه جون باران بنهال
کل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و جون بخاربن کذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیی نیز جون بمصلح رسد
صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اکر بدست مفسدی افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد
زد محک امتحان آمد کران نقد حال هر کسی که دعیان جون کریمی را بدست افتد زری از زرش آسوده کردد کشوری
عام باشد کارسازیهای او روح باشد دلنوازیهای او سفله کر راه یابد سوی کنج خلق را از وی نباشد غیر رنج
کفته اند جون آب باران بزمین رسد قرار نکیرد بلکه باطراف و جوانب روان کردد مال دنیی نیز بیکجای قرار و بیک کس
آرام ندارد بلکه هر روز در دست دیکری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را
بقایی کنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سراییست بهر جا کرو
کهنه و اندر کرو نو بنو در تیسیر آورده که حق سبحانه بندکان خود را نمی خواند بدنیا که محل آفاتست بلکه
دعوت میکند که منزل سلامتی از همه آفاتست جانجه فرمود وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بندکان خود را إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ
بسوی دار سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت باشد بهشت را دار السلام بجهت آن کفت که
تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیکر سلام است یا سلام نام حق باشد و اضافه بهشت بدان بجهت تعظیم
جون اضافت بیتی باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرایی که اولش بکاستن و
عنا و آخرش فناست بسرایی که مبداش عطا و میانه اش رضا و منتهاش لقاست والله یدعوا مده آزادی زندانیان
زندانیان غمکین شده کویی بزندان میکشی شاهان سیمها را همه در بند و زندان میکشند تو از جه زندانشان سوی کلستان میکشی
همه را به بهشت میخواند وَيَهْدِي و راه می نماید مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که
منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت
خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا بر مسند قبول نشاند
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانرا که نیکویی کرده اند یعنی ایمان آورده اند الْحُسْنَىٰ
حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کویند حسنی

یکی بیکی و زیاده یکی بده و هر یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت و در مدارک آورده که زیاده محبت است
در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و کفته اند که تجلیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر
خواهند با ایشان باشد و جمهور محققان برانند که زیاده لقای حضرت پروردکارست که بمحض کرم بهشتیان را
بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ و نپوشید و کرد ندارد وُجُوهَهُمْ رویهای بهشتیانرا قَتَرٌ کردی و غباری وَلَا ذِلَّةٌ
و نه خواری و رسوایی یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد أُولَٰئِكَ آن کروه محسنان أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان
بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ جاویدمانندکانند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال
پذیرد بخلاف زخارف دنیوی و امتعهٔ غرور که در صدد فنا و زوالست وَالَّذِينَ و پاداش آنانکه كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
کسب کردند بدیها جون شرک و کفر و نفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ پاداش بدیست بِمِثْلِهَا بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده
وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا کردد مَّا لَهُم نباشد مر ایشانرا مِّنَ اللَّهِ
از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نکاه دارنده یعنی هیچکس ازیشان عذاب باز ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ کوییا که پوشیده
شده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه کردد
رویهای ایشان از غم و اندوه جون شب تیره أُولَٰئِكَ آن کروه که کاسبان سیئاتند یعنی مشرکان و منافقان أَصْحَابُ النَّارِ
ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاویدمانندکان باشند یعنی هرکز روی رهایی از
عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدانرا جَمِيعًا همه ایشانرا ثُمَّ نَقُولُ پس کوییم
لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ بایستید بجای خود أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما که بودند
می پرستیدید ایشان یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم فَزَيَّلْنَا پس جدا کنیم بَيْنَهُمْ میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم
از کافران که جرا پرستش بتان کردید کویند ایشان مارا بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وَقَالَ
شُرَكَاؤُهُم و کویند شریکان ایشان یعنی اصنام مَّا كُنتُمْ نبودید شما إِيَّانَا تَعْبُدُونَ که مارا پرستیده باشید بلکه هوای
خود را پرستش میکردید أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ در ینابیع آورده که کافران آغاز جدال نموده کویند نه چنین است
بلکه شما مارا به پرستش خود امر کردید بتان کویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس بسنده است خدای کواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما
إِن كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و فهم و عقل
نداشتیم هُنَالِكَ در آن مقام تَبْلُو بیازماید یعنی بیابد و بجشند كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّا أَسْلَفَتْ جزای آنچه پیش
فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضر آنرا معاینه بیند وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ و باز کردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب
و عقاب خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُم و کم کردد از کافران
مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنجه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و از ایشان بیزاری می نمایند قُلْ مَن يَرْزُقُكُم بکو کیست که
شما را روزی میدهد مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران می باراند وَالْأَرْضِ و از زمین که کیاه میرویاند أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ
آیا کیست که خداوندی کند کوش را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نکاه دارد وَمَن
يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانست یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نبات وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند
کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و جون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره
کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس کویند در جواب این همه که پرسیدی که الله است و جون این اقرار کردند حجت است در بطلان

طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگوی ای محمد ایشان را که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت
چنین خداوندی و تبار را شریک او میسازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتهاست الله است ربکم الحق پروردگار شما که ثابت است
ربوبیت او ثباتی که شک را در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیز است بعد الحق از پس راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی
فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق راست او را ثابت شد
حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی عذاب الهی واجب شد علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره
اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست
از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می پرستید من یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده
پس باز زنده سازد بعد از فنا پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را منکر بودند
و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قل الله بگوی ای محمد که خدای یبدؤ الخلق کسی است که
آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید
از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال
رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام
قل الله بگو خدای یهدی للحق راه نماید خلق را بحق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع
سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را در
تیسیر راه هدی آورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که برابر بود
آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی فما لکم پس چیست و چه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید که
برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاجست و یکسان میشمارید قادر و عاجز را حکم شما ای فرمود
عجز و قدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید که یکسان شوند عجز بر خلق پیدا بنده پوست قادری بر کمال حضرت او
وما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی که سست
بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز
نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند ظن کفار آن بود که
بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شیئا چیزی ان الله
علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان می برند و اعراض از حجت
و برهان می نمایند وما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بر بافته
شود و کسی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن مفتری بشر باشد ولکن ولیکن خدای فرستاد
او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز
هست و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی و نشاید که
باشد چه منزل است من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند ام یقولون بلکه میگویند
افتریه بر بافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر اینچنین سخن را بر میتوان بافت فأتوا پس بیارید شما و بربافید بسورة
مثله سوره مانند او در فصاحت و بلاغت چه شما در نظم و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمده دوران اید اگر بخود معارضه
نمی توانید استعانت نمایید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سوره بمثل قرآن من استطعتم هر کرا توانید

از وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددکاری کنند و بسازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر
هستید راست گویان که محمد از خود میسازد بل کذبوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بما لم
یحیطوا بآن چیزی که فرا نرسیدند بعلمه بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که
بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند ولما یأتهم و نیامده بدیشان یعنی منکشف
نگشت بر ایشان تأویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه [illegible]
در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر اینه خواهد آمد
و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد پس از دیدن پشیمان کردی اما
پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک همچنین تکذیب که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیاء خود را
آنانکه بودند من قبلهم پیش از اینها فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انتهای
کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد در این آیه تسلیه خاطر رسول الله صلی
الله علیه و سلم و تهدید با اهل کفر و ضلالت مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی هست که میگرود
بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان
کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین
به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از
کفر توبه کنند و برخی آن باشد که از این سعادت محروم مانند و بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا
یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نومید شوی خاطر خود را ملول مدار فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای
کردار من ولکم عملکم و مر شما راست پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مما اعمل از آنچه من
میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی ما خود بعمل شما
نخواهیم شد نزد بعضی علما این آیه بآیة السیف منسوخست ومنهم و از ایشان یعنی از کفار [illegible]
من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا
استهزا کنند بدان افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران گوش را استفهام بمعنی نفی است یعنی باسماع ایشان قادر
نیستی ولو کانوا و اگر چه هستند با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته
مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از لطیف صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل
هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال بود ومنهم من ینظر و از ایشان کسی باشد که نظر کند الیک بسوی تو
و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت نمی بیند
افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا و اگر چه هستند با وجود
عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر
و ایشان از آن محرومند بلکه محض سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که
اعمی صاحب بصیرت در یابد بسی چیزها که بینای احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا
ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی یعنی سلب نکند حواس و عقل ایشان را ولکن الناس و لیکن مردمان انفسهم یظلمون
ستم میکنند بر نفسهای خود و حس و عقل را که آلات ادراک آیات قدرتست در مصالح استعمال نمایند و فواید آن در کار

از ایشان فایت کردد • چشم از برای دیدن آیات قدرتست • کوش از پی شنیدن اخبار حکمتست •
هر که حق نه بیند وحق نشنود کسی • کور وکرست بلکه از انهم تبر بسی • ویوم نحشرهم و یاد کن روزیرا که جمع
کنیم وحفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آن روز سخت بودن در دنیا و در قبر مر ایشانرا کویا ما
نماید کان لم یلبثوا کوییا که درنک نکرده اند الا ساعة مکر زمانی اندک من النهار از روز وتیسیر در تفسیر زاهدی
آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده کویند اکر کفار در قبر معذب بودندی مدت لبث بدین درازی
ایشانرا ساعتی ننمودی وجواب میکوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال روشن تا احوال قیامتست که مدت عذاب قبر
در جنب آن یکساعت نماید وچون از قبر برانکیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیکر یعنی هم را بشناسند
کوییا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از ان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف
انقطاع یابد واز یکدیکر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله
تکذیب کردند مر لقاء خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا ونبودند مهتدین • راه یافتکان با یمان واما
نرینک واکر بنماییم ترا بعض الذی برخی از انچه نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب وآن هلاک جمعی از ایشان بود
در بدر او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءت آن تو بدانکه آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اکر انتقام
نکشیم از ایشان در دنیا وتو ندیدی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازکشت ایشان وترا در اخرت بنماییم عذاب ایشانرا
ثم الله پس خدای بعد از اراءت آن یا پس از توفی تو شهید کواهست علی ما یفعلون • بر انچه ایشان میکنند
و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة ومر هر کروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت
میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان وتکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد
میان رسول ومکذبان او بالحق براستی یعنی رسول نجات یافت واهل تکذیب هلاک شدند وهم وایشان یعنی رسول و
مکذبان لا یظلمون • ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند ودر عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم
نفرمایند آورده اند که بعد از نزول این آیه واما نرینک الایه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل
شد که ویقولون ومیکویند کافران از روی استبعاد واستهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به وجزا فرود
می آید ان کنتم صادقین • اکر هستید راست کویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ومؤمنان
اهل شریعت را تخویف میکردند قل بکو لا املک مالک نمیشوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا ونه سودی را
یعنی قادر نیستم بر دفع ضری وجر نفعی برای خود الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای پس چکونه استعجال کنم در طلب
ضرر برای شما ونزول عذاب وعقوبت بر شما لکل امة مر هر کروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون
بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستاخرون واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون
و پیشی نکیرند بران تهدید مشرکانست بانکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید وشامت تکذیب در روزکار شما رسد
وبعد از حلول عقوبت اظهار حسرت وندامت سود ندارد • نظم تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا •
هر چند که فریاد کنی سود ندارد • قل بکو ای محمد ارایتم آیا دیدید ودانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اکر
بیاید بشما عذابه عذاب خدای که در نزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا
یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشتست هر اینه پشیمان شوید از استعجال چون حال برین منوال است
ماذا چه چیزرا یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند المجرمون • کناه کاران

یعنی مشرکان وحال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است ودر تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار کفتند باور نمی داریم
عذابرا وتعجیل میکنیم پس اکر بما فرود آید بدان ایمان آریم این آیه آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع
شود عذاب ومعاینه ببینید آمنتم به ایمان آورید بوی پس بکوی با ایشان الآن آیا اکنون ایمان می آورید وقد
کنتم وبدرستی که بودید شما که از روی تکذیب واستهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون • شتاب می نمودید
ثم قیل پس کفته شد بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وتکذیب که ایمان یاس
مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده
میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم الا بانچه بودید که همه عمر تکسبون • کسب میکردید از کفر وعصیان
آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بمکه رفته بود چون بحرم رسید وطنطنه دعوت
سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد وبعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد اجاد انت
ام هازل این که دعوی میکنی بجد است یا بهزل واین کلام که میخوانی براستیست یا بازی حق سبحانه آیه فرستاد که
ویستنبئونک وخبر می پرسند از تو در باب قرآن وادعاء نبوت احق هو آیا حقست وراستست این وکفته اند
مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حقست یانی جواب آمد که قل ای وربی بکو آری بحق پروردکار من
انه لحق • بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث موعود حقست وراست ودرست وما انتم بمعجزین • ونیستید شما
عاجز کنندکان مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد وشما عذاب از خویش باز نتوانید داشت ولو ان
واکر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اکر کافری را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است
از مال ومتاع لافتدت به هر اینه فدا دهد بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد واسروا الندامة وبپوشند
پشیمانی خود را از اتباع وهواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش وملامت شنوند یا انکه مبهوت شوند از هول
عذاب وبر نطق قادر نباشند ودر تاج التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت وندامت در درون نهاد خویش وکفته اند
اسرار بمعنی اظهارست واین از لغات متضاده باشد مضمونش انکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا
العذاب آن هنکام که ببینند عذابرا وقضی بینهم وحکم کرده شود میان مؤمنان وکافران یا رؤساء واتباع یا ظالمان
ومظلومان بالقسط بداد وراستی وهم وایشان لا یظلمون • ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب
الا بدانید ان بدرستی که لله مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض وآنچه در زمین است پس بغدای
کافر احتیاج ندارد وبر ایصال ثواب وعقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید که وعده خداوند در مثوبت وعقوبت
حق راستست ودر او خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر وظلم لا یعلمون • نمیدانند بجهت انکه بدنیا
مغرورند واز شناختن عقبی دور • نظم ماند در تنکنای این مجلس • غیر دنیا ندید دیده حس •
چشم دل کو که پردها بدرد • جانب ملک آخرت نکرد • مرغ چون در قفس زبون باشد • چه شناسد که باغ چون باشد
هو یحیی اوست که زنده کرداند ویمیت ومیمیراند والیه ترجعون • وبسوی او باز کردیده خواهید شد برای بعث
یا ایها الناس ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردکار شما
وشفاء وشفایی ودوایی لما فی الصدور مر آنچیزرا که در دلهاست از امراض جهالت وغوایت وهدی وراه نماینده
بسوی حق ورحمة ومهربانی للمؤمنین • مر کرویدکانرا یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع جمیع مواعظ
محاسن اعمال ترغیب میکند واز مقابح افعال تنفیر می نماید مشتملست بر حکمت علمی ومعانی وکه از امراض شکوک وشبهات

واسقام عقاید فاسده با ذیرها اند منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود
ذهی کلام تو محض هدایت و حکمت ۰ ذهی پیام تو عین عنایت و رحمت ۰ کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ۰ ز شوره زار خساست بگلشن همت
وگفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است و شفای صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار ویا موعظه است مر عوام را و شفا
مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبهٔ خود رسیده اند قل بگو شادی کنید
بفضل الله بفضل خدای که قرآنست وبرحمته و برحمت او که دین اسلام است وگفته اند فضل توفیق است و رحمت عصمت
در حقایق سلمی رحمه الله آمده که فضل مغفرتست و رحمت توفیق در یافتن آن و در عین المعانی آورده که فضل نعمت ظاهرست
و رحمت نعمت باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف
الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید بندهٔ من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد بر
جز بفضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایهٔ مؤمنان فضل من هر کس را خزانه ایست و خزانهٔ
مؤمنان رحمت من ۰ گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ۰ درویش را خزانه همین لطف دوست بس ۰ بعضی بر آنند که
معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند
برای آنکه هو خیر او بهترست مما یجمعون ۞ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فناست قل بگو
مشرکان عرب را ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایانی که
خوردن ایشان حلالست فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا حرامی و حلالی یعنی
بعضی را از آن گفتید که حرام است چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال ما فی
بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بگو ءآلله اذن آیا خدا دستوری داد لکم مر شما را در تحریم و تحلیل
ام علی الله تفترون ۞ یا بر خدای افترا میکنید و میگویید والله امرنا بها وما ظن الذین و چیست گمان آنانکه یفترون
بر می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند
یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است ان الله بدرستی که خدای
لذو فضل هر آینه خداوند رحمتست علی الناس بر آدمیان با نزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتری ایشان لا یشکرون ۞ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن در کاری
از کارهای خود وما تتلوا و نخوانی منه از آنچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید شما ای آدمیان
من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر آنکه هستیم ما علیکم بر شما شهودا گواه یا نگاهبان اذ تفیضون آن وقت که خوض
میکنید و در می آیید فیه در آن کار وما یعزب و پوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة
هم سنگ مورچهٔ خرد یا مقدار هبائی فی الارض ولا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان ولا اصغر و نیست خردتر
من ذلک از آن ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین ۞ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
ملخص آیه آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود
پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبة و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از آنجا تا اهل ایمان
خبر میدهد و میفرماید الا ان بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از
رسیدن مکاره و شداید ولا هم یحزنون ۞ و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی
فرموده که اولیا جماعتی اند که لقاء ایشان موجب یاد کرد خدای باشد در بحر الحقایق آورده که اولیاء الله اعدا نفوس باشند

در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعتاند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع
آراسته و باطن ایشان بانوار فقر برافروخته ۰ رخش نپیدا از ذل تاخته ۰ کوی بچوگان ابد باخته ۰
معتکفان حرم کبریا ۰ شسته ز دل صورت کبر و ریا ۰ راه نوردان شکسته قدم ۰ راز گشایان فرو بسته دم
و گفته اند اولیا جمعی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام بس که وجبت محبتی
للمتحابین فی ۰ و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیمة و نزد بعضی
اولیا مؤمنان پرهیزکارند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویدند
بما جاء من عند الله وکانوا یتقون ۞ و هستند که پرهیزکاری میکنند از محارم الله لهم البشری مر ایشان را است
مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته
و بقول بعضی مراد رویای صالحه است که مؤمنان بینند یا برای مؤمن ببینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت
ملائکه مر ایشان را وقت نزع در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک
آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وفی الآخرة و مر ایشان را مژده هست در آن سرای و آن سلام
ملائکه باشد بر ایشان سلمی رحمه الله فرموده که بشارت دنیا وعدهٔ لقاست و مژدهٔ آخرت تحقیق آن وعده حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که فی الله و بنا رتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای مهر و مجاهده
و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا ۰ از نعمت این جهان ثنای تو بس است ۰
وز دولت آن جهان لقای تو بس است ۰ لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدای را یعنی در وعدهای او
خلاف نیست ذلک این تبشیر موعود به هو الفوز العظیم ۞ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد
و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار در اشراک و در تکذیب نبوت
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو میگویند ان العزة بدرستی که غلبه لله جمیعا
همه مر خدای راست دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشان را
هر چه بجد و هزل میگویند العلیم ۞ دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند فرا خور آن ایشان را جزا
خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدای راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه ومن فی
الارض و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکناتند همه ازان او باشند در رقیت و عبودیت
پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کنند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وما یتبع و هر چیز را که متابعت میکنند
الذین یدعون آنانکه میخوانند و می پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه
خدای را می پرستند آنان را که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پیروی
نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن مگر گمان را یعنی بگمان شرکت حق برده اند وان هم و نیستند ایشان
الا یخرصون ۞ مگر که دروغ میگویند در نسبت اثبات شرک و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت
تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانکه میگوید هو الذی
اوست آنکسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب کار
روز برآسایید والنهار مبصرا و روز را روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن

شب وروز و نور وظلمت ایشان لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر کروهی را که بشنوند
قرآنرا بکوش هوش ودران تفکر کنند و تدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ کفتند جمعی از بنی مدلج که فرا کرفت خدای وَلَدًا
فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی کرفت سُبْحَانَهُ پاکست خدای تعالی از کرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیازست از اتخاذ
ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت یابد یا فقیری که تا باعانت او روزکار کذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت
و شرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامات احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد
هرآینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا کوییم که ولد بعضی از والد است پس باین صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی
ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بحضرت او راه نباشد لَهُ مر او راست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ
نیست نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی بِهَذَا باین که خدا فرزند فرا میکیرد أَتَقُولُونَ آیا میکویید
عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بکو ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند
و بربندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستکاری نیابند یعنی از
دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست بر خورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت
دارند و سهل فرصتی بکذرانند و بکذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازکشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم
ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دایم بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما يَكْفُرُونَ
کافر میشدند وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر را علیه السلام إِذْ قَالَ
یاد کن چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای کروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ اکر هست که بزرک شده و کران
کشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است که حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه
سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود چون جفای قوم بغایت رسید کفت ای قوم من اکر
بر شما شاق میکذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت
خدای و تصدیق نا نموده مرا میرنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا
فَأَجْمِعُوا پس کرد آیید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید یا جمع کنید خداوندان امر را مراد رؤسای قوم اند
وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شریکان حق میدانید ملخص آیه آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید
ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بنظام متوجه شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ
پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاصی
یابد از مشقت مقام و محنت کلام من این سخن دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده
و وثوق تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که امتان و بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود
ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اکر روی بکردانید از قبول قول
من و اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من نخواستم از شما بمقابله اداء رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت شده
باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدای و مرا بدان ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید
و خواهی اعراض نمایید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام من أَنْ أَكُونَ آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از کردن نهادکان مر حکم خدای را
پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود از غیر او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر نوح را

یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت برایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدن
وَمَنْ مَعَهُ و آنانرا که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور
و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و کردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ باشندکان در زمین از پس هلاک شدکان وَأَغْرَقْنَا و غرق
کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ
پس در نکر ای نکرنده و ببین عبرت ببین که كَيْفَ كَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبت بیم کرده شدکان یعنی
مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیه خاطر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانکیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادکان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر
رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابرهیم را علیه السلام با هل بابل
و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان بامتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن
و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا
بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نکرویدند بِهِ بآن مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند
قبل البعث پس بعد از بعث بر همان وتیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین
یعنی در روز میثاق كَذَلِكَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَى
قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از حد در کذرندکان یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس
برانکیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَى وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلام إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن
چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس کردنکشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا
مُجْرِمِينَ کروهی جرم آرندکان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و متهاون بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن هنکام که آمد بدیشان
الْحَقُّ سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق برایشان القا فرمود
و معجزه بدیشان نمود قَالُوا کفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَذَا بدرستی که این چه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ
مُبِينٌ هرآینه جادوییست آشکارا قَالَ مُوسَى کفت موسی علیه السلام مر قائلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میکویید
لِلْحَقِّ مر سخن راست را و معجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنکام که آمد بشما که این سحر است أَسِحْرٌ هَذَا آیا سحر است این که
من بشما نموده ام استفهام استبطالی انکاری یعنی این جادویی نیست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و پیروزی نیابند ساحران
و بمراد نرسند قَالُوا کفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بکردانی ما را عَمَّا
وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را مراد عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون
باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما لَكُمَا
مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندکان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و کفت فرعون با جمعی از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ
سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سورهٔ
اعراف کذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته در روز موعد بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنکام که
آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَى کفت مر ایشانرا موسی علیه السلام أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ
آنچه شما افکننده اید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب

حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ کفت موسی علیه السلم مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه آورده اید
شما آن جادو نیست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میکویند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَيُبْطِلُهُ زود باشد که
تباه کرداند سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ
کار تباه کارانرا وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت کرداند خدای راستی را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ یعنی بسخنان خویش
بحکم قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که بامن فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اکرچه کراهت دارند کافران و دشوار
آید برایشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی
اشارت بدین معنی هست حق تعالی از غم و خشم خصام • کی کذارد اولیارا در غرام • مه فشاند نور و سگ وع وع کند
سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خساند میرود بر روی آب • آب صافی میرود بی اضطراب • مصطفی مه می شکافد نیم شب
ژاژ میخاید ز کینه بولهب • آن مسیحا مرده زنده میکند • آن جهود از خشم سبلت میکند • فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان
نیاوردند بموسی علیه السلام در مبدا امر إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مکر فرزندان از قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی
از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرکان اجابت نکردند و بعضی از جوانان بوی کرویدند
عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ و از ترس کروه خود یعنی زیددان و روساء قوم مراد آنست که
جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلم با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه فرعون
عذاب کند ایشانرا یا رجوع کنند باکروه ایشان بفرعون تا باز کردانند ایشانرا بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون
متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از حد برندکان
در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندکی کرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و کفت موسی علیه السلم مر ایمان
وقتی که آثار خوف از ایشان شاهده نمود يَا قَوْمِ ای کروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اکر هستید شما که کرویده اید بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید
که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود را باو کذارید إِنْ كُنْتُمْ
مُسْلِمِينَ اکر هستید کردن نهاد کان مر احکام قضای اورا • دیانوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست
چه معلق بایمان وجوب توکلست و مشروط باسلام حصول آن و محققان کفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست
از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و کفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق
و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در دست
غاسل **نظم** هر که در بحر توکل غرقه کشت • همتش از ماسوی الله در کذشت • این توکل کرچه دارد رنجها •
فهو حسبه بخشد از بی کنجها • و چون موسی علیه السلم ایشانرا بتوکل فرمود فَقَالُوا پس کفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او
تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعاء متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده کفتند رَبَّنَا
ای پروردکار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مکردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای کروه ستمکاران یعنی ایشانرا
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاص ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ از کروه ناکرویدکان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان • آورده اند که بعد از ایمان
این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در
اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع فرمود حق سبحانه موسی را علیه السلم بفرمود تا درون خانهای
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نکردند چنانچه فرمود وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ

بموسی و برادر او علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا کیرید جای بازکشت خود لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا
خانها که رجوع کنید بآن بجهت پرستش خدای تثنیهٔ ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بامر
قوم و دیان بمحل امام ایشان موسی و هرون بود علیهما السلم وَاجْعَلُوا و دیکر حکم کردیم که بسازید هر دو برادر و قوم
شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که کرفته اید قِبْلَةً مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلم نماز بجانب کعبه
کزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر برای آنست که اتخاذ مسجدها و اقامت صلوة تعلق
بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مؤمنانرا بنجات دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر اشارتست بآنکه
بشارت وظیفهٔ صاحب شریعتست و آن موسی بود علیه السلم وَقَالَ مُوسَىٰ و کفت موسی علیه السلم در دعای خود
رَبَّنَا ای پروردکار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و کروه او را زِينَةً چیزی که بآن
آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و داده ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندکانی دنیا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها بود که در آن معادن
ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در این مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ
تصرف و ضبط قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان کشت پس موسی علیه السلم
بعد از آنکه در دعای خود کفت که ای پروردکار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیکر باره برای الحاح در تضرع
تکرار کرده فرمود که رَبَّنَا ای آفریدکار ما ایشانرا اینها داده لِيُضِلُّوا تا کمراه کردانند بندکانرا عَنْ سَبِيلِكَ
از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردکار ما اثر محو فرست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان
یعنی بصورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیکر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله کفته که دینار و درم ایشان
همه سنک شد بهمان شکل و نقشی که داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از اطعمه و نقود و اشجار و اثمار
همه سنک شد این یکی از آیات تسعه بود و دیکر موسی علیه السلم دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فرا کیر
بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیارند موسی علیه السلام بوحی معلوم
فرموده بود که ایشان نخواهند کروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت سازد تا بایمان منشرح نشوند و ایمان
نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب دردناک را که غرق است در بحر قلزم قَالَ کفت خدای
قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعاء شما هر دو برادر • آورده اند که موسی علیه السلام دعا
میکرد و هرون علیه السلم آمین میکفت و آمین کوینده در دعا شریکست از این جهت کفت که دعای هر دو مستجاب شد
فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد
رسید کویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پی روی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانکه
از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن کار دعا موقوف وقت آمد نکهدارند
و چون وقت عذاب این قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را
هنکام عذاب آمد موسی علیه السلم با بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنارهٔ دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از
عقب رسید و بدعاء موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سورهٔ شعرا سمت ذکر خواهد یافت
القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بکذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بکذرانیدیم فرزندان
یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او

بغیاً برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدواً و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند و اسب فرعون
بسوی مادیانی که جبرئیل علیه السلام بران سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده خود را در دریا افکندند و فرعون
نمیخواست که بدریا درآید و چندانکه لجام اسب میکشید که نرود اما مرکب او را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت
او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم انه بانکه لا اله نیست معبودی
مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدایی که بعوث موسی علیه السلام آمنت به بنوا اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل وانا
ومن من المسلمین ○ از جمله گردن نهادگان مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت
تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مرغ واحد کافی باشد و بعد از آنکه
فرعون این سخن گفت حق تعالی یا جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که آلآن آیا ایمان آری اکنون که اختیار نماند وقد
عصیت وحال انکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر نشنیدی وکنت و بودی من المفسدین ○
از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان وغیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم
فرعون این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یافته و بنعمت
او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان معطی خود نبرد فرعون بدست
خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و در نعمت او کافر
گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و درین محل که فرعون بگرداب افتاده اظهار
ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آن خط را بوی نمود و گفت بفتوی تو بتو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز
بیرون هانیم ما ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب می آریم آورده اند که چون فرعون
و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشد و در مبدم گشتن ها ساز کرده لشکر از دریا بگذراند
و از عقب ما درآید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل
تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از اینجاست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بالای آب با آنکه
طبع مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند
غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که
فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بزمین افکند چنانچه همه کس او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک
فرموده اند که نلقیک علی النجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک
برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که ازو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور در دست از دعوی مالکیت و قاهریة
بنده که خود را از گرداب فنا نرهاند نجا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند ○ عاجزی که ابر خواب خود دست
لاف قدرت زند چه بیخبر است ○ انکه در نفس خود زبون باشد ○ صاحب اقتدار چون باشد ○ وان کثیرا و بدرستی که بسیاری
من الناس از مردمان عن آیاتنا از علامت قدرت ما لغافلون ○ بیخبرانند ایشان را نه در آن فکرتی و نه از آن عبرتی
ولقد بوأنا و بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق
جای سبز و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزد یا آن ولایت شام بود یا بعد از آن مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را
من الطیبات از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند صلی الله علیه وسلم که ایشان را
در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بایشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در

محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند تاویل یا زمانی که
عالم شدند بمبعوث احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که
فرود آمد و سبب اختلاف یهود شدند ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة
روز رستخیز فیما کانوا در آن چیز که بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون ○ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم
توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه ما فرو فرستادیم
بر تو از قصص و احکام فاسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلک
پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و ثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای
زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو
فلا تکونن پس مباش تو من الممترین ○ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب
متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم اما مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم است و محفوظ از شکوک
و شبهات در آنچه بروی نازل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش از آنانکه
تکذیب کردند بآیات الله مر آیتهای خدا را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین ○ از زیان
زدگان ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که
در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر بمیرند و ملائکه را از آن خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملأن جهنم
یا هولاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ○ ایمان نمی آرند زیرا که
کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصل مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد مفقود است مطلقا ایمان
نیارند ولو جاءتهم و اگرچه بیاید بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم ○
عذاب دردناک که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم
ماضیه را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ماء نافیه است یعنی
نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رساند اهل آن
دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لما آمنوا آن هنگام که
ایمان آوردند کشفنا عنهم برداشتیم و برهدیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوایی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا ومتعناهم و برخوردار گذاشتیم ایشان را الی حین ○ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که
گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با یمان باین مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیه که
فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا وجمعی برانند که معنی آیه اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه
عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول او تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات
عذاب مشاهده کردند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول او و ایمان آوردند و بدین تقدیر استثنا منقطع باشد
و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را بر اهل نینوی فرستاد از ارض موصل
و او ایشان را مدتی بخدای دعوت کرده و ابا نموده و را میرنجانیدند آخر بتنگ آمده گفت الهی قوم من تکذیب کردند
فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز تا چهل روز عذاب

فرود آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد و چون زمان موعد
نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی
بجای آورد و آن سموم بصورت ابری سیاه با دودی غلیظ و شراره آتشین بیامده گرد مدینه نینوی فرو گرفت و اهل
شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفت روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام
طلب کنید چندانکه طلب کردند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقی است
و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی
در پوشید و رعایا برهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکانرا
از مادران جدا کردند و بیکبار دلهای خود را خالص ساخته آواز برداشتند که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول
ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و در دمندی و بیچارگی بموقف
عرض میرسانیدند ۞ جاده ما ساز که بی یاوریم ۞ گر تو برانی بکه روی آوریم ۞ بی طمعیم از همه سازنده ۞
جز تو نداریم نوازنده ۞ پیش تو گر بی سر و پا آمدیم ۞ هم بامید تو خدا آمدیم ۞ قومی میگفتند خداوندا یونس
علیه السلام ما را گفته بود که خدای من گفته بندگانرا بخرید و آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن
جماعتی دیگر می نالیدند که الهنا ما را یونس علیه السلام خبر داد که تو خداوندی فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری کن
ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر عرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از تو
میفرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا
میکردند که خدایا یونس علیه السلام میگفت که پروردگار من گفته است که سائل را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه
کرم تو آورده ایم ما را رد مکن ۞ ما تهی دستان براوردیم دستی در دعا ۞ نقد فیضی نه برین دست کنه کار دهمه ۞
قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی ۞ پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه ۞ القصه روز چهلم که آدینه بود
و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب میغ
گشته ابر رحمت سایه رأفت و راحت بر مفارق ایشان افکند پس یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی
شد میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد و ملال بسیار برو غلبه کرد
با خود گفت که من ایشانرا بعذاب می ترسانیدم عذاب برحمت مبدل گشت اگر من درین شهر روم تکذیب نسبت بمن دهند
روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هرآینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ
جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند
غبار ملال بر آیینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بسته فرمود که
أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۞ تا گردند مؤمنان بی مشیت من این آیه
منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تنی را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادة
و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگذاریم عذاب یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفص بیاء میخواند
یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ ۞ تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد
مشرکانیرا که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا بملاحظه کنید ببینید مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست

در آسمان از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و قدرت
و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب
الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۞ از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس
چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایام را یعنی وقایعها مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار
برید که عذاب بر شما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۞ از منتظرانم هلاک شما را
ثُمَّ نُنَجِّي پس برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هنگامی که عذاب بر مکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات
دادیم آنانرا که ایمان آورده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل و تابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا
وعده راست و درست از ما که بوقت هلاکت مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ۞ نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد اند
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است
إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ
پس نمی پرستم آنانرا که تَدْعُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملایکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ و لیکن
پرستش میکنم خدایرا الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدایی که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات که
شرکت میعاد عذاب ایشانست وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ از گرویدگان باحکام
الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر مرا امر کرده اند یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای
دین من خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞
از شرک آورندگان این خطاب بغیر آنحضرت است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیزی را که
سود نکند ترا خواندن آن وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن تو فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی اگر بخوانی
اینچنین چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع
کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده
نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
پس هیچ دفع کننده نیست مر آن فضل را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر
بر بندگان بی استحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود
وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ ۞ مهربانست پس بطاعت امید
برحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعت آن عاید بدوست وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب
فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ ۞ بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد در معالم رحمه الله فرموده که آیه السیف ناسخ این آیاتست وَاتَّبِعْ
و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن در دعوت
بر ایذایی که بتو رسد و شکیبایی ورز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و نبی جزیه

کتابی وهو و اوست خیر الحاکمین ● بهترین حکم کنندگان زیراکه در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج
به بینه و گواه ندارد ، از سفیدی تا سیاهی باز تا لوح و قلم ، یک ذره از خط حکمش و هو خیر الحاکمین ،

سورة هود — بسم الله الرحمن الرحیم

الر در احقاف فرموده که حروف مقطعه در اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موقوف
این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله
اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است
بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او آنکه احکمت استوار کرده شده است آیاته آیتهای او بحجج و دلایل یا
منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است
سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در و آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزد
حکم کننده یا حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آنکه نپرستید الا الله مگر خدای را اننی لکم بدرستی که
من شما را منه از وی یا بوی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وبشیر ● و مژده دهنده بمثوبه بر توحید
و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای
گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخورداری دهد شما را
متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی در ایمنی و تن
درستی باشید الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بدانچه
دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری نیکو
آنست که حاجتمند ماند بر دستوری گذارده شود ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در دین
فضله ثواب و جزاء فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات
فاضل باشد از سیئات او و جوزجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازلی بنام او نشان فضل نوشته
باشند و هر آینه بعد از وجود بدان نشان خواهد رسید ع آنرا که بداد ندازو باز نگیرند ، وان تولوا و اگر شما
ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما عذاب یوم
کبیر ● از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار
بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مرداری میخوردند الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما وهو علی کل
شیء و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قدیر ● تواناست آورده اند که جمعی مشرکان نبی باک عداوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند و نیز با یکدیگر ملاقات
نموده گفتند چون پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت محمد کسی که حکو
بر آن اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد که الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند
سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا دو تا کردن سینه عبارت از پوشیده داشتن راز دل است
یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای الا حین بدانید که از هنگام که ایشان

یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را و بر فراش قرار گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میکنند
در سینها وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست انه
علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور ● باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلها است
و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند **نظم** ای که در دل نهان کنی سری ، آنکه دل آفرید میداند ، در اسباب نزول
آورده اند که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده لاف هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش خلاف باطن بود درونش
تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیه آشکار کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش
غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه ماریست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار **نظم**
صورت نظام نمی آید بکار ، باطنی باید مبرا از غبار

الجزء الثانی عشر من اجزاء الثلثین

وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانا تند الا علی الله مگر که بر خداست رزقها
روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که مفید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول روزیست
و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدایست یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر
خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض فرماید ویعلم و میداند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات در
حین حیات ومستودعها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است
از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد
از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فی کتاب مبین ● در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را فی ستة ایام در شش روز
یعنی از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخرش آدینه وکان و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او
بر آب و در برخی از تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در و نگریست آن
جوهر آب شد حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آن جای داد و در وقوف عرش بر آب
و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و باد و آب را
لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر است از روی
عمل یعنی شکر که بیشتر است بر من نعمت یا تصدیق که کاملتر است در وقوف عرش بر آب و وقوف آب بر باد ولئن قلت و اگر
گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن
الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگویی الا سحر مبین ● مگر مانند
سحر آشکارا در فریب یا در بطلان ولئن اخرنا و اگر تأخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة
معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد
عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یأتیهم بدانید که آن روزی که آید بدیشان عذاب که روز بدرست لیس مصروفا
نباشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد در دنیا
فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است مستهزیان را تا بحکم مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد در سوره
حجر مذکور خواهد شد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است

یعنی کویا فراکرفته است جهات ایشانرا ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به یستهزئون بدان استهزا میکردند و
بوقوع آن استعجال می‌نمودند ولئن اذقنا الانسان واکر بچشانیم یعنی اکر بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که
دریابد لذت آنرا ثم نزعناها پس بازستانیم آنرا منه ازو انه لیؤس بدرستی که او نا امید است بجهت بیصبری و عدم
اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است در نعمت کذشته ولئن اذقناه واکر بچشانیم اورا نعماء نیکویی چون
صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر اینه کوید ذهب السیئات
برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی می‌آمد و رسید عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بدان
فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر اورا غافل ساخته اند از شکر و قیام بحق آن الا الذین صبروا مکر آنانکه
صبر کردند در محنت و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا
اولئک لهم آن کروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست مغفرة آمرزش کناهان واجر کبیر و مزدی بزرک
که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده
انوار لقا ما را بهشت بهر لقای تو در خور است • لی پرتو جمال تو جنت محقر است • آورده اند که کفار عرب از روی
تعصب و عناد اقتراح آیات از سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند و با کتاب کریم و کلام قدیم بطریق
استهزا و تهاون سلوک می‌نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا کنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت و استهزا و تخویه ایشان تنکدل میشد حق سبحانه و تعالی برای تهییج
آن حضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد که فلعلک پس شاید که تو تارک ترک کننده باشی
امام ماتریدی رحمه الله میکوید که استفهام بمعنی نفی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده است
الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای شرکا نست از سب الهه ایشان وضائق به و تنک است باظهار آن صدرک
سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه کویند لولا انزل چرا فرستاده نشده است علیه کنز بر وی کنجی که نفقه کند بر مردمان
و بسبب آن تابع او شوند او جاء معه ملک یا چرا نیامده بوی فرشته بجهت کواهی بر نبوت او و بسبب این مقالات
از اداء رسالت بازممان انما انت نذیر جز این نیست که تو بیم کننده برتو انذار است و بس و بیان تقصیر بجای بیش چرا
از رد و انکار ایشان تنکدل باید شد • در شب مهتاب مه را بر سماک • از سکان و وغ وغ ایشان چه باک •
والله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها کواه است یا کارکزار آنکه کار را و کذارد و نکاه دارد آنکه خود را بدو سپارد
پس توکل بر وکن و از کفت و کوی هر حسود و عنود باک مدار ام یقولون بلکه میکویند کافران افتریه محمد بر می بافد
آنچه میکوید یعنی قرآنرا از خود میسازد قل فأتوا بکو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن در بیان حسن
نظم مفتریات بربافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود بر می‌توان بافت و من این کلام میبرهیکنم از خود
میسازم شما فصحاء عرب پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف
بر قصص و اخبار و تعود شما بر انشاء اشعار وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا
توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون
ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیه دیکر آمد که فأتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه
کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اکر اجابت نکردند لکم مر شما را در آنچه کفتید از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و کفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

و میکفتند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم مفتری میکوید شما نیز با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که
اکر ایشان در معرض جواب نیایند فاعلموا پس بدانید که انما انزل آنچه فرو فرستاده شده بعلم الله بعلم خداست یعنی
ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار باید در معاش و معاد وان لا اله و بدانید
آنکه نیست معبودی بسزا الا هو مکر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم پس آیا
هستید شما مسلمون ثابتان بر اسلام استفهام را بمعنی امر نیز میتوان داشت یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز
قرآن نزد شما متحقق شد من کان هر که باشد که از دناءت همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندکانی دنیا را وزینتها
و آرایش آنرا در مقابله اعمال الخیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که
عام است مر جمیع مردمانرا که هر که از ایشان باحسان اعمال برخورداری دنیا خواهد نوف الیهم تمام باز کذاریم بدیشان
اعمالهم جزاء کردارهای ایشانرا فیها در دنیا از صحت و دولت و سعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در
دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن کروه آنانند که لیس لهم
نباشد ایشانرا فی الآخرة در آن سرای دیکر الا النار مکر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزدی که بر صور اعمال
ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبتست مانده وحبط
و تباه کشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص
نبوده اند وباطل و ناچیز است فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن
افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردکار خود که اورا دلالت کند بطریق صواب ویتلوه
و از پی در آید برهانی را که دلیل عقلی است شاهد منه کواهی از خدای که بصحت آن کواهی دهد و آن قرآنست
برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه ثواب کند کفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن
مخلص و شاهد پیغمبر است یا ملکی که حافظ او بود یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت که
هر که بدیده انصاف در و نکریستی او را بحق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا
این حسن چه حسن است تقدس و تعالی • بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه بمعنی یقراه و شاهد جبرئیل علیه السلام
یا لسان حضرت صلی الله علیه وسلم یا اعجاز نظم او و اکر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است در زاد المسیر
آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و شهادت اکرچه قبل از نزول شده ومن قبله و پیش از انجیل یا قرآن
تابع او بوده کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة او نیز در تصدیق نبی امی بوده و بشارت بوجود تابع آنست
یعنی موافق مر قرآنرا اماما در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم
اولئک آن کروه که صاحب بینه اند یؤمنون به میکروند بقرآن ومن یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب
از کروه چند که اهل مکه اند که حزب ایشانست عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فالنار موعده پس آتش دوزخ
وعده کاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تک پس تو مباش فی مریة در کمان منه ازین موعد انه الحق
بدرستی که این وعده درست و راستست من ربک از پروردکار تو ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون
نمیکروند و بآن تصدیق نمیکنند ومن اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری علی الله کذبا از آنکس که بر بندد
بخدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن کروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد
در موقف علی ربهم بر پروردکار خود ویقول الاشهاد و خواهند کفت کواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران

برای همانستی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ
گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی
بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِينَ آنانکه يَصُدُّونَ باز میدارند
مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدایرا عِوَجًا بکجی و انحراف
از راستی وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بعالم سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست
باخرت أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود در زمین دنیا
وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ
افزوده شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا و نبودند که در دنیا
يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستند شنید یعنی حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که بیننده
یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان
کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردید وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که
افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک و شبهه ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ
الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از زیانکاران چه پرستش بتانرا به پرستش خدای خریده اند و متاع دنیی فانی را بر نعیم
عقبی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است نظم مایهٔ دین را بدنیا دادن از دون همتی است
زانکه دنیی جملگی رنجست و دین آسایش است • نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی • اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض
و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر ورا و برای او از ماسوی
منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بوستان جان خَالِدُونَ
دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه که مؤمن اند و کافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند
بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابرند این دو تن مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید
بدین مثلها و تامل نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهدهٔ او مر آیات قدرت را و بناشنوا بسبب
تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن به بصیر و سمیع بجهت آنست که حال مؤمنان در بصر و سمع بر ضد احوال کافرانست
در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه حق را باطل و باطل را حق شنود و بصیر کسی است که
حق را بیند و پیروی کند و باطل را بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود
و از آن حذر نماید و بتحقیق بصیر کسی است که دیدهٔ بصیرتش بکحل بی یبصر جلا یافته و سمیع کسی که گوش همتش بگوشوارهٔ
بی یسمع آراسته بود هر که بخدا بیند جز خدا نه بیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود نظم
گوشی که بحق باز بود در همه جای • او هیچ سخن نشنود الا از خدای • و آن دیده که نور پذیرد او را • هر ذره بود آینهٔ دوست نمای
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستیکه ما فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت نوح علیه السلام مر ایشانرا
إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم
أَنْ لَا تَعْبُدُوا بانکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدایرا که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ بتحقیق که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما
عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی که مولم است عذاب در وی و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او

فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا
إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بوده بنبوت و بر ما واجب گرداند
اطاعت ترا از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند نظم
همسری با انبیا بر داشتند • انبیا را همچو خود پنداشتند • گفته اینک ما بشر ایشان بشر • ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی • در میان فرقی بود بی منتهی • هر دو گون زنبور خوردند از محل • زان یکی شد نیش و زان دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب • زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب • هر دو نی خوردند از یک آبخور • آن یکی خالی و دیگر پر شکر
صد هزاران این چنین اشباه بین • فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا
إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر الرای یعنی بتو ایمان
آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد رذالت در ایشان
مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما
باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان می بریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروانت را در علم بصدق تو
قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا
مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی
از نزدیک خود که نبوتست فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده
کرده اند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را
بر قبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتداء بر آن وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ
و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی
الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند
یکی را بخوانی که مقبول ماست • یکی را برانی که مخذول ماست • بد و نیک امر ترا بنده ایم • بتسلیم حکمت سر افکنده ایم
وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت که بیتغیر کوه دست مَالًا خواسته که مزد
کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا بخت بود اگر ادا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدا
آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا بتو مجالست کنیم نوح علیه السلام
در جواب ایشان میفرمود که وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا و نیستم من رانندهٔ آنها که ایمان آورده اند إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا
وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي
کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشانرا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی
یابید که التماس طرد ایشان نمی نمایید کنند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند
و بباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من
خزینهای علم خدا و قدرت وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ
و نمیگویم که من فرشته ام تا شما گویید ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان
می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشانرا اراذل میگویید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشانرا خَيْرًا

نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللّٰهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است
بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که
من باشم در آن هنگام لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا
ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردی جدال را و با ما در دور دراز کشیدی فَأْتِنَا بِمَا
تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان در وعید خود
قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست که يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ بیارد بشما خدای عذاب را إِن شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا
وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود بآنکه بگریزید یا بستیزید وَلَا يَنفَعُكُمْ و سود
نمیدارد شما را نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدتُّ اگر خواهم أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ
اگر هست خدای که میخواهد أَن يُغْوِيَكُمْ آنکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش اینکه اگر خدای
اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند بشما هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما و متصرف در شما
بر وفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد و باعمال خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ
بلکه گفتند افْتَرَاهُ بر می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را علیه السلام گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته ام
وحی را فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر منست وبال آن گناه کردن من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه شما گناه
میکنید و اسناد افترا بمن می نمایید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَىٰ نُوحٍ بسوی نوح علیه السلام أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ آنکه ایمان
نخواهند آورد مِن قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش
بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان
نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح کمر اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت
یا باعین ملائکه که موکل و مددکار تواند وَوَحْيِنَا و بوحی کردن ما بتو در ساختن ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد که بسازد چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که
ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان رسید
تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند
و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال
فرمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هر گاه که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ
گروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بوجه کشتی در بیابانی میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی که
آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و بآخر نجار شدی قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام گفت اگر سخریه میکنید
با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ پس بدرستی که ما افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانچه شما افسوس میدارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید مَن يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کرد او را در دنیا که آن غرق است
وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر وی عَذَابٌ مُّقِيمٌ عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت
دو سال طول او سیصد گز و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه گز و بقولی ششصد و ارتفاع او سی گز و بقولی
سی و سه گز و فیما بینهما نیز گفته اند و او را سه طبقه مرتب ساخته بقیر مطلی گردانید و بحکم خدای تعالی از هر نوع

از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در
وسطی جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب تمام این مهام مشغول بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا تا وقتی که آمد عذاب ما
یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشید تنور یعنی آب از تنور بجوشید و آن تنوری بود از سنگ که حوا رضی الله عنها
در آن نان پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشد پس چون
امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را بردار فِيهَا در کشتی مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو جفت از حیوانات
یعنی از آنها که جفتی میکنند اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده و حفص تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بردار
وَأَهْلَكَ و کسان خویش را بکشتی در آر إِلَّا مَن سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول ما یعنی حکم ما
بهلاکت وی مراد کنعانست و واغله که پسر و زن نوح علیه السلام بودند وَمَنْ آمَنَ و بردار در کشتی هر کسی را نیز که
ایمان آورده وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده مَعَهُ با نوح علیه السلام إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی
از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو مرد و زن غیر ایشان
که مجموع هشتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشانرا بنزدیک کشتی آورد
و سرپوشی که ترتیب کرده بود بر بالای کشتی بپوشید و از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا
فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا و گفت حضرت نوح علیه السلام با قوم که سوار شوید در کشتی در حالتی که
گویید بِسْمِ اللَّهِ یعنی بنام خدای برید مَجْرَاهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا و هنگام باز داشتن آن و گفته اند
بنام خداست رفتن و ایستادن او در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی
و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام ایشانرا برین وجه تعلیم تسمیه داد
و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده مؤمنانست رَّحِيمٌ مهربانست برایشان که
از بلاء طوفان نجات میدهد وَهِيَ و کشتی تَجْرِي بِهِمْ می برد ایشانرا فِي مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ
مانند کوهها وَنَادَىٰ و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح علیه السلام پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بوده وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ
و حال آنکه بود بر کناره از کشتی و پدر او را از مسلمانان می پنداشت پس از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من ارْكَب
سوار شو در کشتی مَّعَنَا با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ و مباش با کافران که غرقه گردی آن پسر
منافق بود با پدر اظهار اسلام میکرد و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود
باشد که باز گردم و پناه گیرم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن
در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
از عذاب خدای إِلَّا مَن رَّحِمَ مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة
راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بروی بخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان
اشتداد یافت وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت
از جمله غرقه شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه یا هند یا از عین ورده که موضعیست در جزیره که در کشتی
نشست عاشر ماه رجب تا دهم شهر محرم کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق
شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که
بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین

وَقُضِيَ الْأَمْرُ و کزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار کرفت کشتی عَلَى
الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا از شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ بُعْدًا و کفته شد
دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞ مر کروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلم با قوم از کشتی بیرون
آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است
و در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن کفته اند و درر
بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده جون در این ترجمه ساحت
میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق و رقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر میرود
ومن الله التوفیق   یغوص البحر من طلب اللآلی   کوهر طلبی برو بسوی دریا کن   وَنَادَىٰ نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلم
رَبَّهُ پروردکار خود را فَقَالَ پس کفت رَبِّ ای پروردکار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من یعنی کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود
و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهیم او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعدهٔ تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ ۞ و تو حکم ترین حکم کنندکانی حکمت درین چیست امام ماتریدی قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلم
از کفر پسر خود خبر نداشت که اکر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون
سوال فرمود قَالَ کفت خدای يَا نُوحُ ای نوح إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ
بدرستی که او خداوند عملیست غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و نه شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا
بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی چیزی که پرسیدن آنرا ندانی میپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن
إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از انکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ۞ از نادانان بسوال غیر
جایز قَالَ رَبِّ کفت نوح علیه السلام که ای پروردکار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که من پناه میکیرم بتو بعد ازین أَنْ
أَسْأَلَكَ از انکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ یعنی بجواز سوال آن دانشی وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اکر نیامرزی
مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ کفته شد که ای نوح
فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از نزد ما بتو وَبَرَكَاتٍ و زیادتیها عَلَيْكَ
بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را
عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود
وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر کروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از انها که با تواند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تواند یعنی مومنان
وَأُمَمٌ و از انها که با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار کردانیم ایشانرا
در دنیی بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشانرا مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ ۞ عذابی دردناک در آخرت مراد
کفارند در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت الا که داخل
درین سلام و برکت و هیچ کافر نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ
الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که ما بواسطهٔ جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا
نبودی تو که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس
شکیبایی کن بر ایذاء قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ ۞
مر پرهیزکاران راست در دنیی بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستکیهاست

و شکیبایی علاج خستکیها نتیجهٔ شکیبایی ظفر هست و کار ذی صبران هر روز بهتر **نظم** صبر است کلید کنج مقصود
بی صبر در مراد نکشود ٭ کر صبر کنی مراد یابی ٭ ور پای درافتی از شتابی ٭ کر صبر کنی بصبر بی شک ٭ دولت بتو آید اندک اندک
وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت است چنانچه در سورهٔ اعراف
کذشت قَالَ کفت هود علیه السلام يَا قَوْمِ ای کروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را به یکانکی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را
معبودی غَيْرُهُ بجز او و شما مر او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ ۞ مکر افترا کنندکان
بر خدا باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی و مقرر است که مجموع رسل
قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالهٔ تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن
زمان فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد   طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی ٭ طمع بکسل و هر چه خواهی بکوی یعنی که
لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلم فرمود إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي مکر بر آن خدای
بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق
از باطل تمیز کنید   آورده اند که عادیان دعوت هود را علیه السلم قبول نکردند حق سبحانه تا سه سال
باران از ایشان باز داشت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز
داشتند برای زراعت باران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلم فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا
و ای کروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار خویش بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز کردید إِلَيْهِ بدو از عبادت
غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر زراعات شما مِدْرَارًا باران پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و زیاده
کند شما را قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بدفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید
وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مکردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ ۞ در حالتی که مصر باشید بر کناهان قَالُوا کفتند
يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی روشن کنندهٔ دعوی تو یعنی نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت
دعوی تو و حال انکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاورده انکار مینمودند
و کفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندکان عبادت خدایان خود عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که میکویی خدایان
پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ ۞ کروندکان إِنْ نَقُولُ ما نمیکوییم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ
مکر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و کزندی و علتی و کویند مراد جنونست
عادیان کفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو
شنوده میشود قَالَ کفت هود علیه السلم إِنِّي بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ کواه میسازم خدای را وَاشْهَدُوا و شما نیز
کواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ بدانکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ ۞ از انچه شما انباز میکیرید مِنْ دُونِهِ بجز خدای یعنی در عبادت
او دیکری را شریک میسازید فَكِيدُونِي پس اجتماع کنید بر کید بنسبت من جَمِيعًا همه شما و خدایان شما در هلاک من
اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ ۞ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید بکنید در قصد من که مرا باک نیست و بحمایت
و عصمت الهی از مضرت شما نمی اندیشم و این از جملهٔ معجزات هود بود علیه السلم که تن تنها در مواجههٔ جمع کثیر از جباران
و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده
بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بوی
عاجز شدند و نعم ما قیل **نظم** تو خدا را شو اکر جملهٔ عالم دریاست ٭ بخدا اکر سر مویی بتو تر کردد

وچون هود علی نبینا وعلیه السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بخدای رَبِّي
وَرَبِّكُمْ که پروردگار من وشماست ومهم خود را بوی گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر خدای فرا
گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا موی پیشانی او را یعنی مالک اوست وقادر وغالب برو اخذ نواصی تمثیل مالکیت وقدرت وقهر است
إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ● بر طریق عدل وحق است هر کس برو توکل کند او را ضایع نگرداند
در عرائس الحقائق آورده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال عز وجل وان الی ربک المنتهی ودر نقد
النصوص قدس سره جامعه مذکورست در باب احدیت افعال وبیان تاثیر موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه
مصدر جمیع افعال وموثر در تمام منفعلاتست بحکم تربیت هر یک را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست
سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم **نظم** کش کشانست میکشد کانا الیه راجعون واین مقولات قول قائل
چون همه راه او سپار نجب ونبات، تو بهر ره که میروی او را آنست، چون از و بود ابتداء همه، هم بدو باشد انتهاء همه
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من واعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستی که رسانیدم شما
مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچیزی که من فرستاده شده بودم بآن إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم وبر شما حجت گرفتم
وچون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ وجانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی
غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا وزیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من وابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که
پروردگار من عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ ● نگهبانست یعنی افعال واقوال واحوال همه را نگاه میدارد ومجازات آنها
از وفایت نمیشود وچون کفار قوم هود علیه السلام از این سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت
وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وآن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا
وآنکسانی را که گرویدند مَعَهُ با او وایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشش وبخشایشی از ما
یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ وبرهانیدیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ● از عذابی درشت وآن سموم
دوزخ بود که بمناخیر ایشان در آمدی واز ادبار ایشان بیرون شدی اعضای ایشان پاره پاره میساخت وَتِلْكَ عَادٌ
وآن عاد است یعنی اثرهایی که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جَحَدُوا انکار کردند وکافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ وعاصی شدند در فرستادگان او وعصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست
وَاتَّبَعُوا وپی روی میکردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند کسی که ایشانرا بحق دعوت
میکرد ومطیع گشتند آنانرا که ایشانرا بکفر وضلالت میخواندند وَأُتْبِعُوا واز پی در آمده شدند فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این سرای
لَعْنَةً لعنت را که بعد هلاک گشت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ودر روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد
كَفَرُوا رَبَّهُمْ نگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دورند بعضی گفته اند
دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت ودعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاکت ایشان دلیل استحقاق عذاب وعقاب ایشانست
قَوْمِ هُودٍ ● عطف بیانست عاد را یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان
مبعوث گشته بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَى ثَمُودَ وفرستادیم بسوی
قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را علیه السلام مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای گروه من بپرستید خدا را وبوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هیچ یک از معبودی بجز وی هُوَ
أَنْشَأَكُمْ او بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست ومواد نطفها که نسل او از آن آفریده میشود

از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ وزندگانی وبقا داد شما را فِيهَا در زمین در مدارک مذکورست که سال عمر هر یک از قوم
ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل رفیع ساختید وبحفر انهار وغرس اشجار
اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع
کنید بپرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من قَرِيبٌ نزدیکست باصحاب رحمت مُجِيبٌ
اجابت کننده دعا بفضل ومنت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی فِينَا
مَرْجُوًّا در میان ما امیدوار یعنی نشانه رشد وسداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَذَا پیش از ینکه دعوی نبوت کنی
ومیخواستیم که ترا ملک ومستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما شوی حالا بدین سخن که میگویی
امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند که می پرستیدند
پدران ما وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ وبتحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید وترک عبادت
اصنام مُرِيبٍ ● شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد ودل را آرام نمیدهد وعقل را
شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا وفرض کنید که إِنْ كُنْتُ اگر باشم
عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ وداده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي
پس کیست که یاری کند وباز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر فرمانی نکنم او را در تبلیغ رسالت یعنی شما را
بخدای میخوانم وشما مرا بدین خود دعوت میکنید وبا من مجادله می نمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ
جز زیان کاری نسبت کردن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود
بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند وچنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد
صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت ودر باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ وگفت ای قوم من هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ
این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ آن برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید
او را تَأْكُلْ تا بخورد وبچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست ونفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسُوءٍ ومرسانید بوی بدی وآزاری که اگر ببدی قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ ● عذابی
نزدیک یعنی متعاقب آزار او وعذاب که دیر ومهلت نیابد فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را وتفصیل آن در سوره
قمر بیاید وبعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوهی بر آمد وسه بانگ کرد صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم نبود
چون بیامد وحال بدید تفریع کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزیید وبرخوردار از حیات خود فِي دَارِكُمْ در سراهای خود
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهارشنبه وپنجشنبه وآدینه است ودر روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذَلِكَ وَعْدٌ این وعده است
غَيْرُ مَكْذُوبٍ ● نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد وپنجشنبه سرخ گشت وآدینه سیاه
گردید وشنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم
صالح را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وآنانرا که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل وبخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان
یعنی بفضل ورحمت خود صالح ومومنانرا از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ واز رسوایی آن روز ومی شاید که مراد
روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيزُ ● غالب بر
دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وفرا گرفت آنانرا که ستم کردند بخود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد
صیحه جبرئیل است علیه السلام در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده

تبرها کنده ومنتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طلوع نمود وعذاب بنا بر از منازل بیرون آمده یکدیگر را تحنیط
کردند ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پایش بر زمین وسرش بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب بتمامی رنگ
وی زرد وبالها سبز ودندانها در سفید وبراق وپیشانی با جلا ونورانی ورخساری برافروخته وموی سر او سرخ
برنگ مرجان ظاهر شد وافق را بپوشید وثمود آن حال مشاهده نموده روی بمساکن خود نهاده بقبور در آمدند
جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند وزلزله در خانها افتاد وسقفها
بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان بر زمین چسبیدگان
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا هرگز نبودند فِيهَا در ان سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد انرا
از قوم ثمود بود در مشارق ومغارب وسهول وجبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی واز حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا
رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست از رحمت لِثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ
جَاءَتْ وهر اینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند در دیباطی
که سه فرشته بودند یعنی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند
إِبْرَاهِيمَ بسوی ابرهیم علیه السلام بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی
مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ
الله ابرهیم خلیلا در آخر نیز بدوام خلت بشارت داده واز قطیعت ایمن ساخت وهم در حقایق آورده که آن مژده بود
بظهور حضرت سید انبیا علیهم السلام از صلب وی وبانکه او خاتم پیغمبران وصاحب لوای حمد است وجه بشارت
در مقابله آن توان بود که پدر را با چنین پسری باشد **نظم** خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش زان صدف که چنین پرورد گهر ‌ آبا از و بمکرمت ابنا از و عزیز ‌ صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر
در دیباطی آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود واسرافیل علیه السلام ببشارت ولد ابرهیم علیه السلام
ومیکائیل بمحافظت لوط علیه السلام واهل وی واخراج ایشان از مؤتفکات العقبه چون بنزد خلیل آمدند قَالُوا
سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابرهیم علیه السلام که جواب من سلام است بر شما ابرهیم
ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ
گوساله بریان کرده بر سنگ گرم خوان بگسترد وصلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام
که دید ابرهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند
نَكِرَهُمْ انکار کرد از ایشان یعنی منکر شد وَأَوْجَسَ ودر دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در ان زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی وچون ایشان از ان طعام نخوردند ترسید که دزدان باشند وضرری بدو رسانند
وچون ملایکه احساس خوف نمودند از وی قَالُوا گفتند ای ابرهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم
إِلَى قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ وزن ابرهیم ساره بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در
پس پرده وسخن ملایکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده چه ساره عمر یافته بود وپیر گشته از ان
کس روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ پس بخندید از جهت فرح وسرور وفرح او بجهت زوال خوف
ابرهیم بود یا برای هلاک اهل فساد وگویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان

یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابرهیم از سه تن با وجود بسیاری خدم وحشم وبر هر
تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملایکه بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ
وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ واز پس اسحق به یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت وسرور زنان بفرزند
بیشتر است دیگر آنکه ابرهیم علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام وساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند
شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى گفت ای عجبا أَأَلِدُ من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ وحال آنکه من پیرزنم ودر ان وقت نود ونه سال
از عمر وی گذشته بود وَهَذَا بَعْلِي واین شوهر من شَيْخًا در حالتی که پیر است صد وبیست ساله یا صد ودوازده ساله
إِنَّ هَذَا بدرستی که این خبری که میگویید لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجبست استعجاب او از راه عادت بود نه از روی قدرت
قَالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا شگفت میداری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست از صنع بی آلت
وفضل بی علت که از میان دو پیر فرزند بیرون آورد ‌ قدرتی را که بر کمال بود ‌ کی از ینها از و محال بود
رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ وبرکتهای او یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شما است ای اهل بیت
محققان بر انند که مراد از برکات الهی آن بود که اسباط جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه واز
ساره رضی الله عنها پیدا شدند إِنَّهُ بدرستی که خدای حَمِيدٌ ستوده است باعطاء نعم مَجِيدٌ بزرگوار است باظهار کرم
فَلَمَّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابرهیم علیه السلام ترسی وفزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى
وآمد بوی بشارت اولاد يُجَادِلُنَا در ایستاد ومجادله می نمود با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط علیه السلام
آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه که در وی صد مؤمن باشند گفتند نی هلاک نمیکنیم همچنین ده ده کم
میکرد تا بده رسید وبه پنج پس به یکی ملایکه گفتند در هر دیهی که یک مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست
ابرهیم علیه السلام فرمود که إِنَّ فِيهَا لُوطًا نه که لوط وبنات او در انجا اند فرشتگان گفتند ما لوط را واهل او را
بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابرهیم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران
أَوَّاهٌ آه زننده وتاسف خورنده بر مردمان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد
بانکه حامل بر مجادله ابرهیم علیه السلام با ملایکه رقت قلب وفرط ترحم وی بود وامید داشته که عذاب آن قوم
در توقف افتاده شاید توبه کنند ملایکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابرهیم روی بگردان ودرگذر عَنْ هَذَا از این
جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ وبدرستی که آینده است
بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذاب باز نگردنده بجدال ودعا پس ملایکه ابرهیم را وداع کردند وروی بمؤتفکه
نهادند وآن چهار شهرستان بود در هر یک صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام
در انجا بود چون نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش وی رفتند وسلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
وآن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطًا بسوی لوط علیه السلام سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ
ذَرْعًا وتنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوش وصورتهای
دلکش از بدخویی وناپاکی قوم اندیشید وَقَالَ وگفت لوط علیه السلام هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روزی سخت است
بر من ‌ آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک
مکنید لوط مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر وکار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را شرم
آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل میکائیل را اشارت فرمود که اینک یک شهادت پیش لوط علیه السلام

با ایشان روی بشهر نهادند پس چون بدروازهٔ شهر رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر درآمدند دیگرباره اعاده
نمود و چون بخانه رسید باز اعادت کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند و خبر
با دیگران رسید یا زن لوط علیه السلام اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانهٔ لوط علیه السلام نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ
و آمدند بلوط علیه السلام قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتاب زده رانده شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش از این وقت نیز
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا
نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانهٔ لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي
اینک دختران منند ایشان را بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه‌ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در بعث
وی تزویج مؤمنات با کفار توانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و رحمت و کرم دختران را فدای مهمانان
کرد و گفته‌اند مراد به بنات نساء ایشانند چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان
بخواهید که شما را حلال است و مباح فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مسازید فِي
ضَيْفِي در شأن مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست شما را رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و باز دارد از عملهای
بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بتحقیق که تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ
هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بدرستی که تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي کاشکی باشد مرا بِكُمْ قُوَّةً بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه دفع کنم شما را
أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیرت و قبیله که بمدد ایشان دفع شما توانم کرد
در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید
یعنی بخدا پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست آستانش که قبله‌گاه همت است
از همه آفتی پناه همه است • هر که دل در حمایتش بنشست • از غم هر دو کون وارستست • آورده‌اند که لوط علیه السلام
در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می‌نمود ایشان دیوار را بشکافته خواستند که بخانه در آیند
لوط بغایت مضطرب و اندوهناک شد چون ملایکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ
گفتند ملایکه که ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توییم و بعذاب ایشان نازل شده‌ایم
دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نمیرسند باضرار و ایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان
ایشان بیرون نه و ما را با ایشان گذار جبرئیل علیه السلام پیش باز شد و پر خود بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند
و از خانهٔ لوط بیرون دویدن میگرفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ
ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پاره‌ای از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات
نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که کافر است إِنَّهُ مُصِيبُهَا
بدرستی که رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بایشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از
غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب
ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام فرمود که أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ
آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان و جبرئیل را فرمود
تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان زد و بر دو برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان را شنودند

پس حکم کردیم تا بیفکنند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا عَالِيَهَا گردانیدیم زبر آن شهر را سَافِلَهَا زیر آن یعنی سرنگون ساختیم
وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگها مِنْ سِجِّيلٍ از گل متحجر سجیل معرب
سنگ گل است و آن گلی باشد که بآتش پخته شده باشد چون آجر یا سجیل کوهیست که در جهنم باشد یعنی آن سنگ باران
بر ایشان از آسمان بود و یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده شده
مخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرة و در زاد المسیر آورده که مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید
برو نقطهای سیاه و برخی سیاه برو نقطهای سفید یا نام هر کس برو نوشته بود یا آماده گشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزانهٔ
پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان تا و برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی
قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند هر کجا از ایشان کسی بود سنگ مقرر بنام او بر سرش
آمد و هلاک شد آورده‌اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده تا چهل روز آن سنگی که نام او بود در هوا معلق
بایستاد همین که از حرم بیرون رفت آن سنگ بروی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ
بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد جو عالم از ستمگر ننگ دارد
عجب نبود که بروی سنگ بارد • ستمگر را سنگ در خور دست بسیار • جو ظالم را به بینی سنگ بر دار • و گفته‌اند
ضمیر هی راجع است بقریهٔ کاینست هم مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار بر آن میگذرند
پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آرند
وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را به یگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای جز او وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ
و مکیالها بند و کم مکنید پیمانه را در پیمودن وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که
من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید
رسم حق گزاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستی که من
أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی که در آید توصیف یوم
باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در وی یعنی در آن روز عذابی که بر شما فرو گیرد که هیچکس راه رهایی نیابد
مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت
مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمامی بپیمایید کیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید
موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و این قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز
میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند در آن باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ
چیزهای ایشان را یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از درم و دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجویید فِي
الْأَرْضِ در زمین بلاد خود مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای
شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
باور دارندگان مر اقوال مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما را از قبایح نگاه دارم یا از غلط
محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسانم و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال • آورده‌اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود

جون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی ایشانرا عرب نفر مودند و شعیب علیه السلام از انجمله بود که از کثرت
قوم را همه روز موعظه میکفت و خود همه شب نماز میکزارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند قوم که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ
آیا نمازهای تو میفرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بتکلیف انکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیدن انرا پدران ما از بتان
أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از انچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا با
کوفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردباری الرَّشِيدُ ۝ راه یافته بزعم خود
یا این سخن از روی تهکم میکفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میکفتند که تو با انکه با حلم و رشد
موسوم و موصوفی چرا این سخنان میکویی قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای قوم من أَرَأَيْتُمْ چه می بینید و چه
میکویید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اکر باشم بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردکار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا
مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت و بخس و تطفیف یا مراد
کمال و تکمیل ارزانی داشته بود و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ
أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ از چیزی که منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه
از هرچه باز میدارم خود نیز از ان باز می ایستم إِنْ أُرِيدُ نمیخواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ مکر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ
مادام که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن به منهج صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مکر بهدایت
و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝ و بسوی او
باز میکردم در همه چه نیت میکنم وَيَا قَوْمِ و ای کروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِي دشمنی و ستیزه کاری با من
أَنْ يُصِيبَكُمْ انکه برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند انکه برسید قَوْمَ نُوحٍ قوم نوح را علیه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ
یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا قوم صالح را علیه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند
کروه لوط علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ۝ از شما دور یعنی در مکان و زمان با شما نزدیک اند اکر از امم کذشته عبرت
نمیکیرید از یشان عبرت کیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردکار خود با یمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع
کنید بعبادت او از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفرانست وَدُودٌ ۝ دوستدار
تایبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی نیکانرا دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی نیکان او را دوست دارند حضرت قطب
الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود برین وجه آورده اند که دوست دارنده نیکی بهمه خلق
و دوست دلهای خلق یعنی او نیکانرا دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع
دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نکرند اصل حسن و احسان که سبب دوستی و محبت می باشد غیر او را ثابت نیست
پس بخود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظر عیان جلوه نموده شد و للولد
الاعز ربدت حقایقه صنیعاً **نظم** ای حسن تو داده یوسفانرا خوبی ۰ و ز عشق تو کرده یوسفان محبوبی ۰
کو نیک نظر کند کسی غیر تو نیست ۰ در مرتبه محبی و محبوبی ۰ قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ
ما فهم نمیکنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از انچه تو میکویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل
و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میکفتند اکر نه چرا فهم کلام او نکردندی او خطیب الانبیا بود علیهم السلام
و دیکر کفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و ما می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ
و اکر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشانرا عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هر اینه ما ترا سنکسار میکردیم وَمَا أَنْتَ

عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝ و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم شود قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام ای کروه من
أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزترند بر شما و دوستتر نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و کرفته اید شما
امر خدای را وَرَاءَكُمْ پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچو متروک فراموش شده یعنی حق تعالی را من نکاه میدارید و فرمان پروردکار من
پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید مُحِيطٌ ۝ اکاهست بروجهی که برو هیچ چیز پوشیده
نیست و بان شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای کروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالهای خود از کفر
و بخس إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ انکس را که
بیاید برو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام او را هلاک کند وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و انکس را که او دروغ
کویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میکویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ
بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنکام که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
و بکرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا کفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ
پس کشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ ۝ مرده کان و بر زمین افتاده کان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کوییا هرکز اقامت ننموده اند
فِيهَا در ان دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت باد قوم مدین را و دوری از رحمت كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۝
همچنانکه هلاک شدند و ملعون کشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت انکه عذاب هردو قوم صیحه بود و در تیسیر
آورده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام
اما ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ
بِآيَاتِنَا موسی را علیه السلام با معجزات ما که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر و واضح که آن
عصا بود و افراد عصا بذکر جهت وضوح است إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و کروه اشراف از قوم او
فَاتَّبَعُوا پس پی روی کردند آن کروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ ۝ برنهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ
قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آرد ایشانرا در آتش
وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۝ و بد مکانیست در آمده شده در و یعنی آتش دوزخ چه ورد که آبشخورست برای تبرید جکر
و تسکین عطش باشد و آتش موردیست بر ضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً
درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز نیز لعنت در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝ بد عطائیست
داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذَٰلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ از اخبار دیههای هلاک شده است
نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا بعضی از انها قَائِمٌ باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ
و بعضی از ان مفقود است یا خراب چون کشت درو ده و کفته اند قایم آنست که آثار آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود
و حصید انکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها بهلاک
ایشان وَلَٰكِنْ و لیکن ایشان ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ
پس هیچ سود نکرد یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان عذاب را آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایانی که از روی جهل يَدْعُونَ
میخواندند و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان از ایشان باز نداشتند مِنْ شَيْءٍ چیزی از عذاب ایشان

لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان خداوندکار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ
جز زیان کاری و هلاک وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى چون بگیرد
اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک
و سخت است و از آن گرفتن کسی را دو خلاصی و راه رهایی نیست **نظم** کسی کز صرصر ظلمش دمادم ∗
چراغ عیش مظلومان بمیرد ∗ نمی ترسد از آن کایزد تعالی ∗ اگر چه دیر گیرد سخت گیرد ∗ إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که
درین چه یاد کرده ایم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَلِكَ
يَوْمٌ روز قیامت روزیست رستخیز مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند
وَذَلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم آن
روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر برای گذشتن مدت شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نکرد يَوْمَ يَأْتِ
روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچکس بسخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای
و این در موقفی خاص باشد در موقف دیگر باشد که در وا اجازت سخن گفتن نیز نبود يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ
فَيَعْتَذِرُونَ فَمِنْهُمْ پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَسَعِيدٌ و نیکبخت
باشد که بموجب وعد بهشت جای او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج
چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل
و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار
عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بکار بر آورده و دیگر حکم ازلی بسعادت
و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که
شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ **نظم** آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کار ∗ وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ∗
عدل او میبراند این را سوی اصحاب شمال ∗ فضل او میخواند آن را سوی اصحاب الیمین ∗ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فاما آنان که
بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در آن آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ
و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر
نهیق مستعمل می باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشند در آتش مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ همیشه تا آسمانها و زمینها بجایست این کلمات در عرف عرب
عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص داله بر تابید دوام
اهل نار و انقطاع ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ
خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد
یا عذاب دیگر غیر عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا
از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است
هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم يَوْمَ
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات

آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد نیست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است
چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا سما گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت
باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنان بدولتی رساند زیاده از آن که رتبه بهشت
و رضوان یا بنعمتی که کنه آنرا ندانند مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
مؤید این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ سمت ذکر یافته و بباید دانست که علماء
تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در زاد المسیر آورده که استثنا و لا یفعله در معالم فرموده که خدای بدین
استثنا دانا ترست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که از ل... باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون
عَطَاءً عطا دادن ایشان را عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ
در گمان مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ
هَؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالیست مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت
گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل
شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین باطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ
و بدرستی که ما با تمام رسانیدگانیم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب
کاسته نباشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن
یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی بدان کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی
میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو
لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمان اند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ گمانی در ریبت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب و عقل را شوریده
کند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از آنجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو
أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان را بعضی ان را نافیه میدارند و لما را بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خدای تعالی جزای
عمل او بر وجهی که باید بوی رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که جزء در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید که
برین وجه و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نبود این مقدار بسط مناسب نمود این وجه
بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه
و ما زایده تقدیرش چنین که و ان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست هیچ چیزی
از وی فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد بهمه کارهای دانا و بمکافات همه توانا است فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش
كَمَا أُمِرْتَ همچنانچه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند یاران که مستقیم گردند آنانکه از گشته اند
از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است
که از راه حق بر نگردد تا بمنزل وصال برسد در حقایق سلمی رحمه الله از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت
مباش جوینده استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز که ببود او همه نیکوییها نیکو شود و به نبود وی همه
زشتیها زشت شود استقامتست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را شنیده و گفته که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش
فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ای عزیز هر گاه بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت ابو علی نوری رحمه الله فرموده که

حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم گفتم یا رسول الله سبب شیب تو از سورهٔ هود چیست فرمود که فاستقم
کما امرت ای عزیز هر کرا قدم مترسخ نباشد رنج ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله فرموده که استقامت آنست که
بهر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده **نظم**

کسی را دانم اهل استقامت * که باشد بر سر کوی ملامت * ز اوصاف طبیعت پاک مرده * باطلاق هویت جان سپرده
تمام از کرد تن دامن فشانده * برفته سایه و خورشید مانده * ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون
بصیر بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بیناست ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند
یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری رحمه الله
فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسد در ظلم ایشان
شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک نزدیک شده بود او را آب توان داد فرمود
دعه یموت **نظم** آنچنان بد ز ندگانی مرده به * پس حق تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید فتمسکم
النار که پس برساید شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای من اولیاء
دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را
طرفی النهار در دو طرف نهار وزلفا من اللیل و در ساعتهای از شب نماز طرف اعلی دو نماز بامداد است
و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اول مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما میفروخت
زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه هست چون زن بخانهٔ وی در آمد عمرو وی را
تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و گریان گریان حال گذشته
بعرض رسانید آیه فرود آمد که ان الحسنات بدرستی که نیکویها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات ببرند و محو کنند
بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت از عمرو پرسید که نماز عصر را با ما گزاردی گفت آری حضرت فرمود که همی کفارهٔ آن
نماز کفارت این گناه هست گفت یا رسول الله این حال مراست خاصه گفت نی برای عموم مردم است و مؤید این قولست آنچه
در حدیث آمده که از نمازی تا بنمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند
واسطی رحمه الله درین آیه فرموده که انوار طاعات ظلمت معاصی را محو میسازد در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه
در طرفی النهار و زلف اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن
کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین
پندیست مر یاد کنندگانرا واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع
ضایع نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکارانرا عدول از مضمر اشارت بآنست که شکیبایی از احسانست فلولا
کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از دوری
جرم ینهون باز داشتندی مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباهکاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا
لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنانکه نجات دادیم ایشانرا از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند
واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیز را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوها
نفس کرده و تمام اهتمام تحصیل اسباب شهوات مصروف کرده یا بر آنچه از ما ورای آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین
و بودند کافران وما کان و نخواست ربک پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک

واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند
تا فساد ظلم بآن منضم نگردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو
لجعل الناس هر اینه گردانیدی مردمانرا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون و همیشه
باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند
پروردگار تو برو و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر
و یکی درویش مگر آنکه خدای او را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمانرا
یا برای رحمت آفریده است یا فتنگانرا وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمهٔ که با ملایکه گفت و آن اینست
لاملأن هر اینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان
وکلا نقص و هر چه میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما نثبت به آنچه
ثابت میگردانیم و برجای میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی فایدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید
و بر ادای رسالت ثبات نمایی و بر ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه
درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند
هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها راست است وموعظة و پندیست وذکری و یاد کردی
للمؤمنین مر گرویدگانرا وقل و بگو ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم
بر حالاتی که برو متمکنید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید بما
انقلاب زمان را انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظرانیم نزول عذاب را بشما ولله و مر خدایراست غیب السموات
والارض علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد کارها همه و حفص
یُرجع مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است وتوکل علیه
و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعد از آن رسد و توکل مجرد کفاد بی اعتبار بود
وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند
و مخاطب همه مردمانند در تیسیر از کعب الاحبار رضی الله عنه نقل میکند که فاتحهٔ توریه آیهٔ اول از
سورهٔ انعام است و خاتمهٔ آن آیه آخر از سورهٔ هود علیه السلام والحمد لله اولا و آخرا

سورة یوسف | بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مواد ترکیب اسماء
حسنی است اگر کسی داند چنانکه از الر و از حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصراتست از اسماء الهی چنانچه الف از
الله و لام از لطیف و را از رؤف و یا از صفات او چنانچه الف انفراد است و لام لطف و را رحمت گویا قسم
یاد میکند بدین وجه که بانفرادم در ربوبیت و بلطفم در رعایت لطایف حیات و برحمتم بر کافهٔ بریت
جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز او
یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علماء یهود

بعضی اشراف عرب را کفته که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بود این سوره نازل
شد که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرانی تازی بعضی از قرآن را
قران کفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت
بر شما لازم شود چه اکر بلغت دیکر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ
بهترین قصه که خوانده شود در معالم کوید بهترا است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین
المعانی آورده که این قصه از قصهای احسن است چه صاحبش از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص کوید
صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اکر تاویل کنند یوسف را بدل
و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حس را به برادران یوسف حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را با حوال
انسانی تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات و با نکات
و دقایق که در هر آیه کفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و درینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید
آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم کفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم
بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ
بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره مقرو را وَإِن كُنتَ و بدرستی که بودی تو مِن قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ
الْغَافِلِينَ از نا آکاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت خبر مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ
یاد کن وقتی را که کفت یوسف علیه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب را علیه السلام کویند یوسف علیه السلام در سن
دوازده سالکی شب آدینه برکنار پدر در خواب بود ناکاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب کفت ای پسر ترا چه رسید
کفت يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که دیدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و بر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارکان و مهر و ماه
فرود آمدند و من در ایشان می نکریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندکان یعقوب علیه السلام
دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه او که ستارکان اشارت بدیشانست با یعقوب
و زوجه او که خاله یوسفست و شمس و قمر عبارت از ایشانست عزت و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اکر برادران
یوسف این قصه بشنوند و ایشان در تعبیر و توقف دارند هر اینه قصد او کنند قَالَ يَا بُنَيَّ کفت ای پسرک من تصغیر از روی
شفقت و محبتست لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا
که حیله کنند لَكَ برای هلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که شیطان که ابلیس است
لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برکزیدند
بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد کزید پروردکار تو بفرمان
روایی و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تاویل خوابها یا تاویل غوامض کتب الهی
وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب بنبوت
ایشان را پیغمبر میکویند یا بر نسل یعقوب علی نبینا و علیهم السلام که انبیا را از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانکه تمام کرد نعمت را
عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِن قَبْلُ پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ یعنی بر ابراهیم
بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که

پروردکار تو عَلِيمٌ داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لَّقَدْ كَانَ
بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف علیه السلام وَإِخْوَتِهِ و در حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهای قدرت
یا دلایل حکمت لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندکان را و غیر ایشانرا یوسف را علیه السلام یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر
اعیانی بوده و شش دیکر علاتی که پسران خاله یوسف بودند یهودا و روبیل ولاوی و شمعون و دیالون و یشجر
و چهار دیکر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام
خواب مذکور را بپدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد
بعضی از زنان برادران او شنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد
بحرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شد إِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که کفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیکر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ
هر اینه یوسف و برادرش یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوسترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما
جماعتی توانا و کار کزاریم و ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را
بر ده مرد قوی اختیار کرده إِنَّ أَبَانَا بدرستی که پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در دوری ایشان دیست آشکارا از راه صواب
یعنی رای او درین کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری
بر ایشان ظاهر شد کفت یوسف میخواهد که شما را بنده کیرد کفتند ای پیر تدبیر چیست کفت اقْتُلُوا يُوسُفَ
بکشید یوسف را و کویند کوینده این سخن دان بود کفت او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید بزمینی دور از عمارت
یا موضعی که در آن سباع باشد یعنی او را غایب کنید يَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون او
نباشد پدر روی بشما آرد بتمامی بر شما اقبال کند وَتَكُونُوا و باشید مِن بَعْدِهِ از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او
قَوْمًا صَالِحِينَ کروه شایستکان یعنی توبه کنندکان و آن نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان بادیه آرزو را
از روی تسویف میکوید که **نظم** امروز کنه کنید و فردا توبه ۞ آخر تا مل نمی نماید که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر
اعتمادی نیست **نظم** کار امروز بفردا انکذاری ز نهار ۞ چون بفردا برسد نوبت کار دکرست ۞ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ کفت
کوینده از ایشان لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بی کناه عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِي غَيَابَتِ
الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ فرا کیرند او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از راه کذریان که بدانجا رسند و بمنزلی با جایی دیکر
برند و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن او است برین وجه می باید کرد إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اکر هستید شما کار
کنندکان بمشورت من پس همه بران امر متفق شدند و نزد پدر آمده کفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده
سنبل بهار نافه باز کرده ۞ کل دست برود دراز کرده ۞ سیرابی سبزهای نوخیز ۞ از لؤلؤتر زمرد آویز ۞
چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تماشا بکذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخساد
یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود و روا مدارید که شما در کلزار باشید و من بخار هجران کرفتار باشم **نظم**
حریفان در بهار عیش خندان ۞ من اندر کنج غم چون دردمندان ۞ فرزندان از یعقوب در ماندند پیش
یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده کفتند موسم کل دو سه روز بیست غنیمت دار
که دکر نوبت تاراج خزان خواهد بود ۞ یوسف علیه السلام تمام تماشا شنید خاطرها دکش متوجه شد و با برادران
پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رساند **نظم**
زین تنکنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد ۞ کز بوستان باد سحر خوش میرسد پیغام را ۞ یعقوب علیه السلام

در تفکر دور و دراز افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَکَ چیست ترا لَا تَأْمَنَّا ایمن
نمیداری ما را عَلَىٰ یُوسُفَ بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مرورا لَنَاصِحُونَ نیکخواهانیم
و بغایت بروی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا یَرْتَعْ تا در سعت و فراخی معیشت نعمتها
و میوها خوریم وَیَلْعَبْ و بازی کنیم به تیر انداختن و شتر دوانیدن و حفص بصیغهٔ غیبت خوانده یعنی یوسف میوها
خورد و بازی کند وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مرورا لَحَافِظُونَ نگاهبانانیم از مکاید یا از سباع و هوام قَالَ گفت
یعقوب علیه السلام إِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت
مفارقت او بر من بسیار سخت است و صبر از مشاهدهٔ وی کم وَأَخَافُ و دیگر می‌ترسم أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد
گرگ چه در آن زمین که شما میروید گرگان در دشت بسیار می‌باشند مبادا که گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ و شما عَنْهُ غَافِلُونَ
از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم کز و غافل نشینید
ز غفلت صورت حالش نه‌بینید ۰ درین دیرینه دیر محنت انگیز ۰ کهن گرگی بود دندان کند تیز ۰
قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ بخدای اگر بخورد گرگ او را وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه
ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هریک از ما باده شیر مقاومت می‌تواند کرد إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنگه که برادر را بگرگ دهیم
لَخَاسِرُونَ هر اینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغهٔ فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه
السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن
یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامهای نو بپوشانیدند و قمیص ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه که جبرئیل
از بهشت آورده بود و بوقت القا در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب علیه السلام رسیده چون
تعویذی بر بازوی وی بست و بمشایعهٔ فرزندان تا شجرة الوداع که بر دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد و یوسف را
علیه السلام در کنار گرفته گریه کنان وداع کرد نظم روز وداع گریه نه در خورد دیده بود ۰
طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود ۰ یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار
باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قضیه بسمع آن نور دیده رسانید نظم
میان بعزم سفر بسته بر سر راهی ۰ سرشک دیدهٔ من میرود که راه بگیرد ۰ ای یوسف از ین رفتن تو رایحهٔ اندوه
عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام بکجا خواهد کشید لا تنسانی فانی لا انساک یعنی مرا فراموش مکن که
من ترا فراموش نخواهم کرد نظم فراموشی نه شرط دوستانست ۰ پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام
مبالغهٔ بسیار نمود و ایشان یوسف را بدوش گرفته روی براه آوردند یعقوب علیه السلام در ایشان می‌نگریست
و از شوق لقای فرزند ارجمند می‌گریست بیت هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور ۰ دل از تصور دوری چو بید لرزانست
و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آن هنگام که برادران بردند یوسف را
و کردند آنچه خواستند و وصایای پدر بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعنه نموده میگفتند ای صاحب
رؤیای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه
شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان بیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید یاد دهید کز در او دور گشته‌ام
رحمی کنید کز غم او نا رمانده‌ام ۰ القصه سخن او را التفات نانموده طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک خواری [illegible]

و تشنه بر روی خاک میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت
خود گرفت و گفت دست تعرض در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان
تسکین یافت و از سر کشتن او درگذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ یَجْعَلُوهُ با آنکه او را بیفکنند فِی
غَیَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود
و پایان او گشاده هفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان میزد
دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کردند و بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن یوسف بسنگی که بر سر چاه بود درآویخت
پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر
آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف علیه السلام بته چاه رسد بوی
رسید و او را با جنحهٔ مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در ته چاه بود بنشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داده
پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل علیه السلام
یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم و برادران ترا محتاج گردانیده
نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر اینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا بآن کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ
لَا یَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و بعد زمانی را این صورت دست داد که
بحضرت او آمدند و او را نشناختند اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد برادران یوسف باز گشته بر رمه رفتند
و بزغاله را کشتند و پیراهن یوسف را بخون او آلوده کردند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً شبانگاه
بدروغ یَبْکُونَ میگریستند یعقوب علیه السلام آواز گریهٔ فرزندان شنید از خانه سراسیمه بیرون آمد و گفت ای فرزندان
شما را چه شد و یوسف من کجاست که او را نمی‌بینم قَالُوا یَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی
گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَکْنَا یُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بارهای
خود فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا ما را یعنی سخن ما باور نمیکنی وَلَوْ کُنَّا
صَادِقِینَ و اگر چه ما راستگویانیم در همه کارها اما اینجا بجهت گمانی که بنسبت ما داری ما را دروغگوی می‌پنداری
و دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِیصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ کَذِبٍ
بخون دروغ یعنی آورده اند پیراهن یوسف را بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلود دید علامت
هلاک یوسف بر دلش پدید آمد اما چون دید که اطراف پیرهن درست بود فرمود که عجب گرگی بود که یوسف را خورد
و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب قَالَ بَلْ گفت یعقوب علیه السلام با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید
بلکه سَوَّلَتْ لَکُمْ آراسته است برای شما أَنْفُسُکُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف
فَصَبْرٌ جَمِیلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر بخدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست که یاری
خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که
سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود و صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَیَّارَةٌ و آمد کاروانی
نزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین عزم مصر داشتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی چاه و وارد کسی را
گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد
فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی بیوسف علیه السلام رسید که در دلو نشین نظم

یوسف آخر بهرهست این دلو در چاه آمد ٭ یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق
یوسف علیه السلام بگریستند در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران ماند چه دلو بغایت گران بود نگاه بچاه
فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَى مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را
برای اعانت طلبید و گفت هَذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف از چاه برآمد نظم
جوان ماه جهان آرا برآمد ٭ ز جانش مالک یا بشری برآمد ٭ بشارت کز چنین تاریک چاهی ٭ برآمد بس جهان افروز ماهی
وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن متاع
نمودیا پنهان ساختند امر او را و با کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند
ضمیر اسروه راجع به برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود که از حال
یوسف خبر یافته بسوی کاروانیان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام با پدر و مادر با کاروانیان از اخفای یوسف علیه السلم ٭ آورده اند که
چون برادران یوسف را علیه السلم بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم
پس یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و مالک را گفتند این بنده ما گریز پاست و نافرمان و در دل محبت ندارد و او را
میفروشیم با از ما بخر و با خود بشهری دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشته ام بضاعت
خریده ام و با من درمی چند مانده است ما نرم کنند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم بهر چه داری پس
یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک ناقص باعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ
درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بوده که مادون چهل درم را می‌شمردند و مافوق آن را وزن میکردند
مالک درمهای خود را شمرده هفده عدد یا بیست بود هر برادری دو درم برداشتند در وسیط آورده که یهودا هیچ
نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِينَ ٭ از بی‌رغبتان
یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی‌رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را
بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطیفر مصری که
او را عزیز گفتندی باز داده بود و چون خبر کاروان مدین بمصر آمد مشتکان عزیز بسر راه کاروان آمدند یوسف را دیدند
از لمعه جمال و آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که
او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز
خبر یوسف علیه السلم بشنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد روزی دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته
ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد نظم آراسته آن یار ببازار برآمد ٭
فریاد و فغان از در و دیوار برآمد ٭ خریداران بمن یزید درآمدند هر کس در بها چیزی اضافت میکردند تا بدانجا که
هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد ٭ خریداران دیگر لب به بستند ٭
بر زانوی خاموشی نشستند ٭ عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آن کس که خرید یوسف را
مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایتست از
نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا
شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزند گوییم

ز عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد بر بشره او ظاهر است وَكَذَلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز
جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ
و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَى أَمْرِهِ بر کار
خود چه هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف علیه السلام که
برادرانش را در و خواهشی بود و خدا را خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست ٭ بود هر کسی را دگرگونه رای ٭
نباشد مگر آنچه خواهد خدای ٭ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ٭ نمیدانند که زمام امور
بقبضه قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که یوسف رسید أَشُدَّهُ بقوت خود بهژده سالگی و گویند
میان سی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا حکمی که نبوتست یا حکمت و آن علمی باشد موید بعمل وَعِلْمًا و دادیم او را دانشی در
دین وَكَذَلِكَ و مانند این نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٭ پاداش میدهیم نیکوکاران را ٭ آورده اند که چون یوسف علیه السلم
بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد نظم
زلیخا چون بروی دید بگشاد ٭ بیک دیدارش از پا درافتاد ٭ ز حسن صورت و شکل و شمایل ٭ اسیرش صد دل نه بیک دل ٭
بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان آورد وَرَاوَدَتْهُ و در
خواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ
از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و بر بست درها را وَقَالَتْ و گفت زلیخا هَيْتَ لَكَ بشتاب و بیا پیش آی که من تراام یوسف که این
حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای پروردگار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ
نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست و ترا به نیکو داشت من فرموده پس من حرمت او را
در حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٭ رستگار نشوند
ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند و گفته اند زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال
یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند ٭ زهی خجلت که فردای قیامت ٭ چو افتد بر زناکاران غرامت ٭
جزای آن جفا کیشان نویسند ٭ مرا سر دفتر ایشان نویسند ٭ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن
بمخالطه یوسف وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلم بدفع او بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر ندیدی یوسف بُرْهَانَ
رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسف
بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در آن
حال خود را نگاه داشت كَذَلِكَ همچنین کردیم او را ثبات دادیم لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی را یعنی خیانت در
حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ٭ از بندگان خالص ماست یعنی
پاک کرده شده از هر ناشایست و ناپایست ٭ آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد و بهر دری بسته که
میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد و زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف
و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف در رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدرید و کشیدن قَمِيصَهُ
پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا و یافتند سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون
عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه عزیز بتفحص مشغول

کرد در زلیخا چشم درستی کرد و دلیرانه بسخن درآمد قالت کفت ما جزاء من اراد جیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا
بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابراء ذمه خود کند از کناه و جنان فرا نماید که جرم یوسف است
پس کفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند جه جیز تواند بود الا ان یسجن مکر آنکه بزندان کرده شود یعنی باداش او زندان
او عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه جون یوسف علیه السلام این سخن بشنید که
بزندان و عقوبت تهدید میکند قال کفت هی راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی در ندادم
واز و میکریختم عزیز کفت راستی این سخن جه دانیم هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف کفت دران خانه کودکی جهار
ماهه در کهواره بود کواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز کفت کودک جهارماهه جه داند
جکونه سخن کوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای بر قادرست بر آنکه او را بسخن آرد در لطایف سنین آورده که
عزیز از آن کودک پرسید که تو جه میکویی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد کفت یوسف راست میکوید وحق تعالی
ازین قصه خبر میدهد درین کلمات که وشهد وکواهی داد شاهد من اهلها کواهی دهنده از کسان زلیخا و کفته اند
کواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت ای عزیز ان کان قمیصه اکر هست که کریبان پیراهن یوسف قد من قبل دریده شده
از پیش فصدقت پس زلیخا راست میکوید وهو من الکاذبین و یوسف از دروغ کویانست جه این صورت دلیل است
بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که کریبان او از پیش دریده شده وان کان قمیصه و اکر هست پیراهن یوسف قد
من دبر دریده شده از پس فکذبت پس زلیخا دروغ میکوید وهو من الصادقین و یوسف از راستکویانست جه این دلالت
بر ان دارد که یوسف از وی کریخته و او در پی آمده او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فلما رای پس آن هنکام که دید عزیز
قمیصه پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قال کفت عزیز انه من کیدکن
بدرستی که این کار را از مکر و حیله شما زنانست ان کیدکن بدرستی که کید شما زنان عظیم بزرکست زود در دل می آورد
و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار کفت یوسف اعرض ای یوسف در کذر و اعراض کن عن هذا
ازین مهم و پنهان دار واستغفری و ای زلیخا تو آمرزش طلب لذنبک از برای کناهان خود در تفسیر زاهدی کفته که
عذرخواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از کرده کناه کاران
تذکیر برای تغلیب است   آورده اند که اکرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند شمه ازین واقعه
در السنه و افواه افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت درکار
نه سودای سلامت   نسازد عشق را کنج سلامت   خوشا رسوایی و کوی ملامت   غم عشق از ملامت تازه کردد
و زین غوغا بلند آوازه کردد   وقال نسوة و کفتند کروهی زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک
ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دواب که با یکدیکر نشسته کفتند فی المدینة در شهر مصر موضعی که
عین الشمس کویند مضمون سخن ایشان این که امراة العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را
عن نفسه از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد قد شغفها بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حبا
از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل وی درآمده انا لنریها بدرستی که ما می بینیم آن زن را فی ضلال مبین
در کمراهی هویدا و خطاء روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته مردم خریده کرده فلما سمعت پس جون
بشنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میکفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که
بدعوت وی حاضر شوند   آورده اند که جهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کر در میان ایشان بودند پس جون منزل وی

درآمدند مراسم اعزاز بجای آورد و اعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکا تکیه کاهی از بالشهای لطیف یا مهیا
کرداند طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام جه در خبرست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وآتت و بداد کل واحدة
منهن هر یکی را ازین زنان سکینا کاردی تا کوشت بریده کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد جامه مرصع در وی پوشانید
و تاج مکلل بر فرقش نهاد وقالت اخرج و کفت بیرون آی علیهن بر این زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه
افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد   نظم   ز خلوتخانه آن کنج نهفته   برون آمد جو کلزار شکفته
فلما راینه پس آن هنکام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرک یافتندش در جمال بیکبار همه شیفته دیدار وی کشته خود را
فراموش کردند وقطعن و ببریدند ایدیهن دستهای خود را و بالم آن محس نشدند در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که
حق سبحانه بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در رویه مخلوقی بدان مرتبه رسد که احساس الم قطع ید نمیکند
در شهود پرتو جمال الخالق باید که هیچ بلا و عنا متالم نشوید   نظم   که با تو دمی دست در آغوش توان کرد
بیاد تو سهلست فراموش توان کرد   القصه زنان مصر از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بکشادند وقلن و کفتند
حاش لله پاکست خدای از ضعف در آفریدن جنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام آدمی زیرا که جنین جمال معهود
بشر نمی باشد   نظم   تو از سلاله کل نه ز آب و خاک نژادی   که از قبیله روحانیان حور نژادی   ان هذا نیست او
الا ملک کریم مکر فرشته کرامی نزدیک خدای جه جمالی بدین زیبایی و کمالی بدین غایت و عصمتی درین مرتبه جز از
خواص ملایکه نیست   نظم   جو بیندش که جز والا کهر نیست   براید بانک از ایشان کین بشر نیست
نه جون آدم ز آب و کل سرشتست   ز بالا آمده قدسی فرشتست   صاحب وسیط رحمه الله باسناد خود از جابر انصاری
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و کفت خدای ترا
سلام میرساند و میکوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم
و ما خلقت خلقا احسن منک   یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور
کمال محمدی زنارها قطع یافت   نظم   از حسن روی یوسف دست بریدن سهلست   در پای دلبر ما سرها برید باشد
از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده   نظم
لوامی زلیخا لو راین جبینه   لآثرن فی قطع القلوب علی الایدی   زنان مصر هنکام جلوه یوسف
ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند   مقررست که دل پاره پاره میکردند   اکر جمال تو ای نور دیده میدیدند
القصه جون زلیخا حیرت زنان و شیفتکی ایشان مشاهده کرد قالت کفت فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی
ملامت کردید مرا فیه در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته و بدرستی که من مراوده
کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویش را نکاه داشت و سر بمن در
نیاورد ولئن لم یفعل و اکر جنانجه نکند ما آمره آنجه بفرمایم او را از بجا آوردن مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده
شود ولیکونا و باشد من الصاغرین از خوارشدکان یعنی داخل زندان و بی باکان یوسف که این سخن بشنید
روی از مجلس بتافت و زنان در عقب او بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت
کردند یوسف از مقالات ایشان به تنک آمده قال رب کفت ای پروردکار من السجن احب الی زندان دوسترست بمن
مما یدعوننی از آنجه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان   نظم
عجب درمانده ام در کار ایشان   مرا زندان به از دیدار ایشان   والا تصرف و اکر نکردانی عنی از من کیدهن

مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را وَأَكُنْ مِنَ
الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد لَهُ مر دعای او را رَبُّهُ پروردگار او فَصَرَفَ
عَنْهُ پس بگردانید از و كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر دعاء کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ
داناست بحال کسی که در دو رو برد آورده اند که بعد از نا امیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی
بزندان باز داری شاید بسبب ریاضت رام کردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد **نظم**
چو کوره سازد زندان را بر و کرم ٭ بود زان کوره کردد آهنش نرم ٭ زلیخا این سخن را قبول کرده نزدیک عزیز آمد
و گفت این غلام عبری بدنام کشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا
مردم کمان برند که او گناه کار است و من از ملامت باز دهم عزیز را این سخن مقبول افتاد حکم فرمود و بزندانش بردند
ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد براءت
یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع ید یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بر آن قرار گرفت که
برای صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ هر آینه در زندان کنند او را حَتَّى حِينٍ تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند
و زندان را بدان سرو قامت گلرخسار رشک گلستان کردند **نظم** چو آن دل زنده در زندان در آمد ٭
بجسم مرده گویی جان در آمد ٭ در آن محنت سرا افتاد جوشی ٭ بر آمد زان گرفتاران خروشی ٭ وَدَخَلَ و در آمد
مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ با او بزندان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که یونا گفتندی و دیگر طباخ
او که مجلث خواندندی ملک بر ایشان کمانی برده بود که او را زهر دهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه
السلام در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این
دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام امتحان
کردند قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي بدرستی که من دیدم خود را یعنی در خواب که در باغی یک اصل
تاکست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بر دست من أَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در و انگور را تسمیه عنب
بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي من می بینم خود را که در مطبخ ملک أَحْمِلُ
بر میدارم فَوْقَ رَأْسِي بر زبر سر خود خُبْزًا نان را و آن سه سفره نان است تَأْكُلُ الطَّيْرُ میخوردند مرغان مِنْهُ از آن نان
و می ربایند نَبِّئْنَا خبر ده ما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر خواب إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما ترا می بینیم مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران
با اهل زندان پس نیکویی کن با ما بتاویل رویای ما یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان بروی باز گوید چه دانست که روی
متوجه بود بیکی پس از خواب ایشان اعراض نموده قَالَ گفت لَا يَأْتِيكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ خوردنی که روزی
داده شوید بوی إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا
پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف
علیه السلام فرمود این معجزه منست نه عرافت و کهانت ذَٰلِكُمَا این که گفتم مِمَّا عَلَّمَنِي از آن چیزهاست که بیاموخت مرا رَبِّي
پروردگار من بالهام و وحی إِنِّي تَرَكْتُ برای آنکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ کیش گروهی را که
نمیگروند بخدای وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تأکید
کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پیروی کرده ام مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ روا نیست و نشاید لَنَا

ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را بلکه او را پرستیم به یگانگی ذَٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ
اللَّهِ از فضل خدایست عَلَيْنَا بر ما بوحی که ما را آگاهی داد وَعَلَى النَّاسِ و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را علیهم السلام
بارشاد ایشان فرستاد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمیکنند آن فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر
و نقره و آهن و سنگ و چوب با اعلی و اوسط و ادنی خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات
الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی چیزی چند را با
نامهای بی حجت و برهان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است
خدای بِهَا به پرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی را
إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا
آنکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را ذَٰلِكَ اینست الدِّينُ الْقَيِّمُ دین حق و روشن و درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان میشوند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران
زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر را خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشامد تربیت کننده
خود را خَمْرًا شراب چنانچه بیشتر بود وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که طباخ است فَيُصْلَبُ پس بر او یخته شود بر دار و مدتی
او را بگذارند تا مضمحل شود فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کله سر وی ایشان با یکدیگر ایشان
گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي حکم کرده شد و محکم ساخته گشت
کار آن خواب که شما فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت
یوسف علیه السلام لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکسی را که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنکه او رستنی است مِنْهُمَا از آن هر دو یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِي
عِنْدَ رَبِّكَ یاد کن مرا نزدیک مربی خود یعنی نزدیک ملک ریان چون روی و تقرب بوی کردی یاد کن مرا و بی گناهی من بعرض
ملک رسان تا مرا ازین محنت رهاند **نظم** بگو هست اندرین زندان غریبی ٭ ز عدل شاه دوران بی نصیبی ٭
جبینش بی گنه مسند نجور ٭ که هست این از طریق معدلت دور ٭ آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد
تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین بدو
دادند اما چون او برتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ
پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف
علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عددی مبهم است میان سه و نه و گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت
سال دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده و در معالم التنزیل از حسن بصری
قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین
چیست که ترا در منزل گنه کاران فرود آمده می بینم جبرئیل علیه السلام فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی میدانی و بغیر استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا
چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خشنودست یوسف علیه السلام گفت
اذا لا ابالی اکنون که او راضیست من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی **نظم** پس جزای آنکه دید او را معین ٭
ماند یوسف حبس در بضع سنین ٭ گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب ٭ تا تو یاری خواهی از ریگ سراب ٭ اما چون مدت

تخت برآمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک یعنی ریان
إِنِّي أَرَى بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن يَأْكُلُهُنَّ
بخوردند و فرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهاشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم
هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ
خشک یعنی رسیده و بدرود آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال زیر کردند ایشان را
و بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ فتوی دهید یعنی جواب گوئید
مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ۝ مر خواب مرا تعبیر میگوئید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم
که نجا طبعی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابهای شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ به تعبیر این نوع
خوابها بِعَالِمِينَ ۝ دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان
متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا مشکل من که گشاید و تعبیر این واقعه که نماید یار با این جواب ایشان را تعبیر حیرت
ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکس که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن
دو تن زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بعد از زمان دور و دراز
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ به تعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ ۝ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که
علم تعبیر نکو میداند ملک از این خبر شادمان گشته فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شد و بزندان آمد و گفت
يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک نیک راستگوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت
گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخوردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشهٔ سبز
وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشهٔ دیگر خشک که بر ایشان پیچید و خشک ساخت همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی
لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمانش وَلَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ۝
شاید که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف علیه السلام که شما
تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت است بآن دَأَبًا زراعتی بر عادت مستمر خود
فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشهٔ او یعنی چوب پاک مکنید
تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی قدر بحاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ ۝
از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که
سبع عجاف عبارت از آنست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده
باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ ۝ از آنچه نگاه دارید و ضبط
کنید برای تخم و زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که در او يُغَاثُ النَّاسُ
فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده شوند وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ ۝ و بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل
انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان
گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد و ساقی باز گشته بخدمت ملک
آمد و در محفل عام آن تعبیر را بوجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان
یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ

پس آن وقت که بیامد بوی فرستادهٔ ملک قَالَ ارْجِعْ گفت بازگرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس از وی یعنی
درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ ۝ داناست یوسف علیه
السلام خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا کرده تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون
فرستاده باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام برسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند
پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت ملک ریان با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب
میکردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی میجستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای
از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف از هیچ بدی اندک
و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز
یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه راست و درستست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ
از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝ از راستگویانست در آنچه باعزیز گفت که
هی راودتنی ٭ بجرم خویش کرد اقرار مطلق ٭ برآمد ز و صدای حصحص الحق ٭ بگفتا نیست یوسف را گناهی ٭
منم در عشق او گم کرده راهی ٭ نخست او را بوصل خویش خواندم ٭ چو کام من نداد از پیش راندم ٭ ملک بیوسف
علیه السلام پیغام فرستاد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف علیه السلام
فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت
نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي
راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ ۝ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام
خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق
الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات آید داود

الجزء الثالث عشر من اجزاء الثلثین

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمیکردانم نفس خود را
یعنی نمیگویم که نفس من از آرزوها مبرا و معراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی
بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر آنرا که ببخشد پروردگار من و از فرمان نفس در امان دارد إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار
غَفُورٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید رَحِيمٌ ۝ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک
سخن یوسف باز گفتند آرزومندی او بدیدار یوسف زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید
یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات خود بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد
حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را از زندان بیرون
آوردند در تبیان آمده است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می‌آمد زندانیان که بدیدار روی مستأنس بودند جزع
برآوردند و یوسف ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و [illegible] علیهم الشهاد
و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال نمود **نظم** ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ٭
باستقبال او چون بخت بشتافت ٭ کشیدش در کنار خویشتن تنگ ٭ چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ ٭
به پهلوی خودش بر تخت بنشاند ٭ بپرسشهای خوش با وی سخن راند ٭ فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت

و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزد یک ما
مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي
گفت یوسف که کردان مرا حاکم کستن عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد
از نقود و اطعمه خازن کردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزی از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا ام بمصالح
ملک هرچه سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید   آورده اند که یوسف
علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر
بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار ملک
اقتدار او باز داد و عزیز را نیز عزل نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد اندک زمانی را عزیز درگذشت و ملک
بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منیشا و افرایم و تفاصیل این حالات در
جواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را
در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ تا بود که جای میگرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در
چهل فرسخ عرصه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هرجا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم برحمت خود از نعم دینی و دنیوی
وصوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیکردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکارانرا
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هرآینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهتر است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند بخدای وَكَانُوا
يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر چاه بر تخت جاه رسید
دینی و عقبی کسی بدر یافت که او جانب صبر و تقوی شتافت   القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی در پیش گرفت
حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد نقد گندم
چیزی بمردم میداد و باقی را بخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد و مردم
مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی و زیور و در سال سیوم
بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط
بندگی باز دادند یوسف علیه السلام حال بر ملک عرض کرد ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار ایشان تراست یوسف
علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و ضیاع و عقار هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد
و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خریدن و فروختن در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را
طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخن ناسزا نرسد   آورده اند که از قحط در زمین کنعان رسید
کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد پسران یعقوب علیه السلام گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که قحط
زدگان را و کار غریبان و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد **نظم** ز احسانش آسوده برنا و پیر
و زو گشته خوشدل غنی و فقیر   بخششش را بر بهاری فزون   صفات کمالش ز غایت برون   اگر فرمایی
برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاوریم یعقوب علیه السلام اجابت کرده بنیامین را جهت خدمت خود باز
گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی بمصر آوردند و یک شتر جهت بنیامین با بضاعت او
همراه بردند وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا
عَلَيْهِ پس در آمدند بر وی و رسم خدمتکاری بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت ایشانرا در نظر اول وَهُمْ لَهُ و ایشان مر اورا
مُنْكِرُونَ ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف
علیه السلام از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشانرا پرسید که شما چه کسانید جواب
دادند که ای ملک معاذ الله که بیران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده
پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشت و ماده تن بملازمت آمدیم یوسف
علیه السلام فرمود که اینجا کسی هست که شما را شناسد گفتند مردم مصر ما را نمیدانند گفت یکی از شما اینجا باشد
تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را بایستاد و یوسف
علیه السلام فرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بایشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که
یوسف ساخت کار ایشانرا و هر یک را یک شتر بار گندم داد ایشان گفتند یک شتر وار دیگر جهت برادر ما که در خدمت
پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشما در مردم میدهم نه بشتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت
یوسف بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ به برادری که شما راست از پدر شما یعنی علانیست نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید
أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسانرا باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین
فرو آرندگانم یعنی در انزال مهمان و احسان و اکرام با ایشان دقیقهٔ فرو نمیگذارم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید
بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من مکیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک من مشوید
و در ولایت من میایید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وی را بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ
و بدرستی که ما کنندگانیم این چیز را که بگوییم وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ مر غلامانرا که بکیل غلات تعلق
بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بار ایشانرا که بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفشی چند بود یوسف علیه السلام
نخواست که گندم ببها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر
دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از آن جهت گفت لَعَلَّهُمْ
يَعْرِفُونَهَا شاید ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس
آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دگر طعام بر ما نه پیماید اگر بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا
پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل را برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق که ما او را لَحَافِظُونَ
هرآینه نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین
دارم عَلَيْهِ بر وی یعنی بر بنیامین إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین و من
بمحافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهتر است حَافِظًا از جهت نگاه داشتن و حفظ حافظ خواند
یعنی اوست بهتر در هر حالی که نگاه دارنده است پس توکل بروی میکنم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ و او أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد وَلَمَّا
فَتَحُوا و آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده
بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند بسوی ایشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما
مَا نَبْغِي چه چیز میطلبیم از احسان زیادتی این که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت ما و خزانه
رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را

وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ بودن شتری یعنی بار شتر وار
بمصاحبت برادر زیاده بیاریم ذَٰلِكَ این شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ پیمکیل اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد
کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ نفرستم بنیامین را با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا
مِنَ اللَّهِ پیمانی موکد بدانکه خدای در تبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم النبیین
و سید المرسلین است لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که باز آرید بمن او را إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و بهم هلاک
کرد بدیشان قبول فرمودند و بمنزلت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فَلَمَّا
آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب که خدای عَلَىٰ مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد
و پیمان وَكِيلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من
لَا تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر مِن بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی برادران همه از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد
بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیبت و شوکت ببینند وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ
از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول مهم پدری بجا آورد
کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد که گفت وَمَا أُغْنِي عَنكُم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِّنَ اللَّهِ از قضای
خدای مِن شَيْءٍ چیزی زیرا که حذر دفع قدر نمیکند • و فوق تدبیرنا لله تقدیر • من جهد همی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست • إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ و بر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه
توکل است بر و و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَّا كَانَ يُغْنِي سود که دفع کند عَنْهُم از ایشان
رای یعقوب علیه السلام مِّنَ اللَّهِ از قضای خدای که در باره ایشان واقع بود مِن شَيْءٍ چیزی بلکه تهمت دزدی بر بنیامین
افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب علیه السلام
فایده نداد إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قَضَاهَا
ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بدان وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لِّمَا عَلَّمْنَاهُ مر آن چیز را که
بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وما اغنی عنکم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند سر قدر را یا جاهلند بانکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتواند کرد **نظم** تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تقدیر خداوند به تدبیر نماند • وَلَمَّا دَخَلُوا و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَىٰ يُوسُفَ
بر یوسف علیه السلام و بارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که
کیستید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آورده ایم
یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته
پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک
خوان نشستند و بنیامین تنها ماند گریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام فرمود تا گلاب
بر روی او زدند چون بهوش آمد یوسف پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که
هر کس با برادر عیانی خود طعام خورد مرا برادری بود مادری پدری که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم که اگر او

بودی با من برین خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف
علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان ویرا برداشتند و در پس پرده
آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ جا داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست
بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست پرسید که باز این گریه چیست گفت این چه ماننده است
این دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف این کلمه بشنید طاقتش نرسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین
قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستی که من برادر توام فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه
کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش رفت
و با خود آمد دست در گردن یوسف علیه السلام افکند و بزبان حال گفت • این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب • آنگه دست در دامن یوسف زده گفت دیگر از تو مفارقت
نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشأن تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت شود اگر
مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت من از آن باک ندارم پس یوسف علیه السلام فرمود
با نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند
فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار سازی ایشان کرد جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه
بود از نقره یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی و بجهت عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته
بودند یوسف بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر او و بارهای دیگر مکمل کردند و ایشان را
اجازت رفتن دادند چون از شهر بیرون رفته در راه در آمدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان
رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما
دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر دزدیدید و گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت القصه چون
این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم و روی آوردند بدان جمع که شما
مَّاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید و چه میجویید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را که پیمانه
غله بوده وَلِمَن جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ شتر واری طعام مقرر است وَأَنَا و من که منادی ام بِهِ
زَعِيمٌ کفیلم و پایندان بآن شتر طعام قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُم که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی
که در بار ما نهاده بودید در کره اولی چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم
تا از زرع مردمان نخورند مَّا جِئْنَا نیامده ایم از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال
مردم بناحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نیستیم و نبوده ایم ما سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا
فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغگو یا زد را برآء
ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود دانسته مکافات خواهد بود
قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزای سرقه مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ
پس همو ست جزای وی یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین پاداش میدهیم
ستمکاران یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیدند بمصر آوردند و بر در بارگاه باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد
مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ بارهای ایشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از بار برادر او

برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از بار دان برادر او كَذَٰلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ
تعلیم دادیم یوسف را با الهام برادران یوسف از جواب هر چه پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند مَا كَانَ نبود یوسف
یعنی نشایست و سزاوار نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ که فرا گیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در
باب سرقه ضرب و تعزیر بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست خدای و بدستور یعقوب و
نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر هر خداوند
دانشی عَلِيمٌ داناییست درجهٔ او بلندتر انکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عملست که از شما صادر شد نمیکشند که
ما بشمر بادکانیم قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ گفتند اگر دزدی بکند بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده است أَخٌ لَهُ
برادر عیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانهٔ یعقوب علیه السلام ماکیانی بود
سایلی بدر خانه آمد هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را بسائل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند
و اقوال دیگر هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد
آنرا لَهُمْ برای ایشان قَالَ گفت با برادران خود که أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا شما بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدید
جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُونَ بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکمان خود بیرون
و برادران در استخلاص او چندانچه سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از
جامه بیرون کرد گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه فریادی میکنم که هر حامله در این شهر باشد از هول آن بار بنهد
یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خرد خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست وی بپشت روبیل
رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی به برادران کرده گفت شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود بخدای که درین بلد تخمی
از آل یعقوب هست چه هر گاه یکی را ازیشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم
آورده که دیگر باره در غضب شد آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را بگرفت
در ربود و بر سر دست آورده او را بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور بودید و بقوت خود معجب شده اندی بندار ید که
کس بر شما غلبه نتواند کرد نظم خدایی که بالا و پست آفرید • زبردست هر دست دست آفرید • ایشان دیدند که مهم بزور
پیش نمیرود از در زاری در آمدند قَالُوا گفتند يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستی که بنیامین را أَبًا پدریست شَيْخًا كَبِيرًا
بزرگ و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو الفت و انس دارد فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ پس فرا گیر یکی را از ما بنده
بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران به نسبت ما پس احسان خود را با تمام
رسان نعم الاحسان الّا بالتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از انکه بگیریم إِلَّا مَنْ
وَجَدْنَا مگر آنکه یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام
لَظَالِمُونَ ستمکارانیم در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف در استنقاذ
برادر را بدیشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا با یک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت
بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ أَخَذَ
عَلَيْكُمْ بتحقیق که فرا گرفت بر شما مَوْثِقًا عهدی و پیمانی مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بر ستودی در محافظت بنیامین و نیز شما
سوگند خورده بید بمحمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در شان او غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد
وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس جدا نمیشوم از زمین مصر

یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لی
برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل
و مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ شما باز گردید بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگویید ای پدر ما
إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی نمیدهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بانچه میدانیم که
صاع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نیستیم ما لِلْغَيْبِ مر باطن حال را حَافِظِينَ نگاه دارندگان یعنی
بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع بعد تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند و یا خود
او مباشر این امر بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل دیهی که كُنَّا فِيهَا بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست
وا از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از کاروانیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان
و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم
فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض
رسانیدند قَالَ گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا
کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملک مصر چه میدانست که جزای سارق استرقاقست فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس
بر منست شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای باز آرد بِهِمْ جَمِيعًا بمن ایشانرا همه یعنی یوسف و بنیامین و آن
برادر دیگر که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ راستکار است در آنچه میکند
پس یعقوب علیه السلام از غایت ملالت توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان
وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ و گفت ای اندوه من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه
السلام جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد مادر مرده حضرت سوال کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد
صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت
فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیده گشت
وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان
یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد نظم درد بیست درون دل که گفتن نتوان •
وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوان • اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر مشاهده نمودند
قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای تَفْتَأُ که همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که
بیمار شوی بیماری مشرف بمرگ أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جملهٔ هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا
أَشْكُو جز این نیست که من شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که
کبی یکسان و جارهٔ بیچارگان اوست ط حاجتی را که از تو میجویم • با کسی نه که با تو میگویم •
راز گویم بخلق خوار شوم • با تو گویم بزرگوار شوم • در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام
گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله حق تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده
بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو رسانیدمی و ازین مژده بود که یعقوب گفت وَأَعْلَمُ و من
میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و گویند دونی

ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام بدو سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب
علیه السلام بدان امیدواری گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه
از حال یوسف و برادر او و لا تیأسوا و نومید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که
نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام
نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد
ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کرده‌اند جدم ابراهیم را علیه السلام دست و پا بربسته در آتش نمرود افکندند
و حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوسترین
همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود بمن آوردند و گفتند او را گرگ بخورد و من در فراق او
چندان گریستم که چشمم سفید شده او را برادری بود که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته
مانند آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزند
هفتمین تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده
ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی بدرگاه یوسف نهادند
فلما دخلوا علیه پس آن هنگام که در آمدند برادران بر یوسف علیه السلام قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز
مسنا رسیده است ما را و اهلنا الضر و کسان ما را سختی و بی‌نوایی و گرسنگی و جئنا ببضاعة و آورده‌ایم بضاعتی
مزجاة اندک و بی‌اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما
یا بزیادت از بهاء متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش میدهد نیکویی آنانرا که از روی تفضل
تصدق می‌نمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه
بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست داده قال گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف
و اخیه با یوسف و برادر او و بر سبیل اجمال گفتند از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آن
بود که او را خوار و بیمقدار و کم اعتبار داشتندی تا مرتبه‌ای که با هیچ یک سخن نمیگفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف
فرمود آیا دانسته‌اید قبح آنانرا که با یوسف و برادر او کرده‌اید و آیا از آن توبه فرموده‌اید اذ انتم جاهلون
چه آن وقت شما نادان بودید نورسیده و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف
علیه السلام این سخن را از روی مناصحت گفت نه بروجه معاتبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت و ایشان را که
نظر بران شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریریست یعنی البته تویی یوسف که این جمال
و کمال دیگری را نتواند بود **نظم** که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری ۰ تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری
قال انا یوسف و هذا اخی گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا
بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله
پس تحقیق که خدای لا یضیع ضایع نمیکند اجر المحسنین مزد کار نیکوکاران او وضع مظهر موضع مضمر تنبیه است بر آنکه
محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر و چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف را
ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمده ایشانرا در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت
و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا بر ما و ان کنا و بدرستی که هستیم ما لخاطئین هر آینه

گناهکاران بدان عملها که کرده‌ایم قال گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم
الیوم بر شما امروز هرگز گناه شما را بروی شما نیارم یغفر الله بیامرزد خدای لکم مر شما را که اعتراف کرده‌اید بگناه
خود و هو ارحم الراحمین و او بخشاینده‌ترین بخشایندگانست **نظم** با آهی بسوزد جهان گناه ۰ اش
با شکی بشوید درون سیاه ۰ بدرماندگی تخت شاهی دهد ۰ بدرماندگان هر چه خواهی دهد ۰ پس چون بنواز
بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دلنواز پرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا
و آن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده بود و وحی بدو رسیده بود که او را بکنعان فرستد فرمود که
ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول باز رود
و اتونی و بیایید بمن باهلکم اجمعین شما همه بکسان خود از احفاد و خدم آورده‌اند که یهودا گفت ای یوسف
پیراهن خون آلود پیش پدر من برده‌ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص
کند یوسف پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر
بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان شد و لما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان
از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب
علیه السلام رسانید قال ابوهم گفت پدر ایشان یعنی یعقوب جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که
من می‌یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید که پیر شده و
خرافت رسیده قالوا تالله انک گفتند ایشان سوگند بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت
قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او و بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر
پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا برادران را نداشت و سر و پای برهنه دویدن
آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک آمد القاه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا
پس گشت بینا و با احفاد خود قال گفت الم اقل لکم نمیگفتم شما را انی اعلم آنکه من میدانم من الله از الهام خدای
ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس همه راه نموده هر که در ایشان
پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده و در دست و پای پدر افتاده قالوا گفتند
یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از خدای ذنوبنا گناهان ما را انا کنا خاطئین بدرستی که
هستیم ما گناهکاران قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما
ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است بمحو ذنوب الرحیم مهربانست بر
بندگان بکشف کروب پس تاخیر کرد تا شب جمعه تا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف
علیه السلام از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب نماز برخاست و بعد از
تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادرانرا در عقب او و وی دعا کرد و فرزندان آمین
و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان
و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه
و آراستگی میکرد جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را علیه السلام گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا
نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون

و بخود بود پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت باش تا پدر
تا سلام کند و در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بجمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب
الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی گریستند نظم چه خوش حالیست روی دوست دیدن
پس از عمری بیکدیگر رسیدن • شراب خوشدلی را نوش کردن • بشادی دست در آغوش کردن • بکام دل زمانی آرمیدن •
بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن • ز عاشق دفتر غم باز کردن • ز دلبر حال عجز آغاز کردن • پس در نزدیکی مصر موضع
بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند و یوسف در آنجا نزول فرموده فلما دخلوا پس آن هنگام که
در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادر
بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرستش فرمود و برادران را نوازش کرد و قال ادخلوا مصر و گفت
در آیید بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا و
استثنا از داخل است در امن نه از دخول چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد و رفع و برداشت
ابویه پدر و خاله را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود و خروا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را
سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند و تحیت و تعظیم در آن زمان سجده بود یوسف علیه السلام که آن حال مشاهده
نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تأویل رؤیای تعبیر خواب
منست که دیدم من قبل پیش از این در ایام صبی قد جعلها بدرستی که گردانید آنرا ربی پروردگار من حقا راست و قد
احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده است بمن آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان و گر چاه نکرد
تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که
یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا
از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد ان از پس آنکه نزغ الشیطان
افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف
رساننده نیکی است لما یشاء مر هر کرا خواهد انه هو العلیم بتحقیق که اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در
تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این واقعه بگذشت یعقوب را علیه السلام وفات
رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام در واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای تو ام بشتاب
و تا سه روز دیگر نزدیک من آی یوسف برادران را طلبیده وصیت کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدو
سپرد و بطریق مناجات فرمود رب ای پروردگار من قد آتیتنی بدرستی که دادی مرا من الملک پادشاهی و مملکت را که
و علمتنی و بیاموختی مرا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات و الارض ای بی‌آفریننده و آفریننده
آسمانها و زمینها انت ولیی تو یاری منی و متولی کار من فی الدنیا و الآخرة در این سرای و در آن سرای توفنی مسلما
بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران و الحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدران
شایسته من آورده اند که بعد از سه روز واقعه که دیده بود در وی نمود و بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت
حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که بلباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده
وفات یوسف را علیه السلام بدین نمط ذکر میفرمایند بکف جبریل حاضر داشت سیبی • که باغ خلد از آن میداشت زیبی
چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد • دماغ آن سیب را بوسید و جان داد • بلی زان نکهت باغ بقا یافت • از آن نکهت بسوی باغ بشتافت

ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام من انباء الغیب از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور دلایل
اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که
جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند به یعقوب علیه السلام و چون تو
آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته
و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگر چه حرص نمودی بر ایمان ایشان بمؤمنین
گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد و ما تسئلهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا
برخواندن قصص قرآن من اجر مزدی چنانکه قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدا
للعالمین مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از معجزه دوری میکردند و کأین من آیة و بسا نشانهای قدرت
و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او هست فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان یمرون
علیها میگذرند بر آن و هم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گردانانند نه در آن فکر کنند و نه از آن عبرت
گیرند و ما یؤمن اکثرهم و نگروند بیشتر ایشان بالله بخدای الا و هم مشرکون مگر که ایشان شرک آرندگان باشند
گویند مراد از این گروه کفار مکه اند که گفتند بنات الله و از پی در آوردند که ملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آوردند
بخدای و گفتند عزیر بن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح بن الله افأمنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم
از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم
الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی
نکرده باشند قل بگو ای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و بیننده تا بتم ادعوا میخوانم خلق را الی الله
بخدای علی بصیرة بر بیان هویدا و حجتی روشن انا من تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا و من اتبعنی و میخواند بخدا
هر که پیروی کرده است مرا و سبحان الله و پاکست خدای از شرکتی که شما او را وصف میکنید بدان و ما انا و نیستم من
من المشرکین از شرک آرندگان امام ناصر الحق رحمه الله آورده که کافران گفتند خدایرا فرشتگان هستند چرا
آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود و ما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک
پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانی که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان حفص نوحی میخواند یعنی ما
وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله
نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری نفرستاد بخلق از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح که
که دعوی نبوت میکرد گفته اند نظم اضحت نبیتنا انثی نطوف بها • و لم تزل انبیاء الله ذکرانا •
افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که
بگذرند فینظروا پس ببینند بنظر عبرت کیف کان چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنان از مکذبان و منکران
که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند و لدار الآخرة و هر آینه
سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر بهتر است از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک
و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است از لذات فانیه دنیا
چه نسبت چاه سفلی را بنزهتگاه روحانی • چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی • پس باید که معاندان تو
بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیأس الرسل تا آنگاه که

نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا و گمان بردند رسولان أَنَّهُمْ آنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا تحقیق که مکذب شدند
یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا ما خواستیم
یعنی پیغمبر و تابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۞ از گروه کافران وقتی که
بر ایشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ
اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۞ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل
میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار از این قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینه دل اهل ال ایشان
روی نماید ‌ دلی دریا بر اسرار معانی ‌ که روشن شد بنور جاودانی ‌ مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى
سخنی که بربافته باشند وَلَكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آن چیزی که بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی یعنی
مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا
وَهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۞ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سُورَةُ الرَّعْدِ ‌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر حروف مقطعه مختصر است از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند الف الائی وست و لام
لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال و را رافت بر کمال او و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارد و بعضی
بر افعال و چنانچه در المر یعنی انا الله اعلم و اری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه
فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست چنانکه در آن نقصان و بدل
عمل کن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ ۞ نمیگروند بدان بجهت عدم تفکر در معانی آن
اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که قائم باشد بدان
تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها بی ستونی که شما می بینید پس لازم می آید
که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمانها بدان مرفوع می باشد در فواید السلوک آورده که باری تعالی
سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک توانند نمود برافراشت و بی ستونی که شاهد توانند بود
بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفیست و قائمه موجود است و لیکن غیر مرئیست و آن عدالت تواند بود که بالعدل
قامت السموات ‌ آسمان و زمین بعدل بپاست ‌ خوش شاهان بغیر عدل نخواست ‌ که نباشد ستون خیمه بجای
کی بود خیمه بی ستون برپای ‌ ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ با فریدن عرش یا استولی شد برو با قهر و نفاذ
حکم یا عرش ملک باشد و قصد فرمود با آن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح
عباد را بجه خواست از حرکات ایشان بر حد معین كُلٌّ هر یک از ایشان يَجْرِي میرود و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام
برده شده یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماته يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند
آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ

بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزایی که خواهد بود در قیامت تُوقِنُونَ ۞ بی گمان گردید و دانید که هر که قادر است
بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب
یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم پای برجا که
میخ زمین بود وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا
بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ دو صنف مثلا سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بستانی
و امثال آن اثْنَيْنِ تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در میکشد
شب را بروی روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود و از اینجا در می توان یافت که تغشیه روز نیز در شب تا
هوا بعد از تیرگی روشن گردد از وست إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۞ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکون این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست
بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته بیکدیگر این نیز از دلائل
قدرتست که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعتست و برخی شوره زار و قدری ریگناک و قطعه
سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بیا وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرما بنان
صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و درختان یکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ
رسته يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند این همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم
بعضی را از آن عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که
در این چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضحه است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۞ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که
اختلاف میوها با اتحاد با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این
مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیآت و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکیست و در مدارک
گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دل باشد موصوف بانکار
و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار و بفکر قادر مختار که و تطمئن
قلوبهم بذکر الله ع ‌ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ‌ وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران
بدلایل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند أَإِذَا
كُنَّا آیا آن وقت که ما باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از مردن ما خاک شویم أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۞ باشیم در آفرینش نو
یعنی باز ما را زنده کرد اند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که
هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود ‌ آنکه پیدا ساختن کارش بود ‌ زندگی دادن چه دشوارش بود
أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ آنانند که نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و
نشر وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ و آن گروه هستند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلالت
و ایشان را امید خلاصی نیست یا در قیامت غلهای آتشین بر گردنهای ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این
باشد وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ ۞
جاویدانند در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال العذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه و تعالی میفرماید که
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت

حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آن حضرت را صلوات الله وسلامه علیه تا حشر فرموده و با قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجبست از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای خود مثل آن میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ مر مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشانرا عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر و شرک چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت است مر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرتست بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران با نکار و استکبار و محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت نا امید نشوند و عقوبت کننده تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندندی ○ ز حق میترس تا غافل نگردی مشو نومید تا بد دل نگردی ○ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس ترا در اظهار آیات هیچ اختیار نیست وَلِكُلِّ قَوْمٍ و مر هر گروهی را هَادٍ ○ راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و در آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ ○ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون کرده اند در جثه ولد از اعضاء زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام شافعی رضی الله عنه نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء و یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیز عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ ○ باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ ○ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخن را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بِالنَّهَارِ ○ بروز یعنی مطلقا هیچ جز از قول و فعل سرا و علانیة بر وی پوشیده نیست لَهُ مر خدای راست مُعَقِّبَاتٌ ملایکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال و روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از و صادر

میشود می نویسند و ایشانرا حفظه و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی ملایکه را موکل آدمیان نکردی همانا جنیان ایشانرا در ربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان در قلم ذکر خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی رحمه الله گوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهند دل را از بود خود و مادام که دل را با او راستی دارند و غفلت نورزند آثار فیض بر ایشان متصل بود ○ گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ○ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن نیست مرآنرا یعنی کسی نتواند که آنرا از خود یا از دیگری رد کند وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ ○ کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای برق را می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافران و کسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ○ ابرهایی که بآب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید منضم میسازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه ○ آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدین محمد میرویم چون من او را بسخن مشغول کرده باشم تو از عقب وی در آی و بشمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت را بسخن مشغول کرد اربد و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد ترا بروم و لشکر بسیار در آرد از سوار و پیاده بر سر تو بیارم این بگفت و با اربد بیرون آمد و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت آن همه وصیت کجا شد اربد گفت هر گاه که اراده تیغ زدن کردم ترا میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه میفرستد بهر که خواهد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را بآن وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ○ و خدای سخت عقوبتست بر مجادلان لَهُ مر خدایراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر و راست سزاوری آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت

مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وآنانرا که میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتانرا که مشرکان میخوانند
لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نکنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون اجابت کسی که بکشاید
هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه بر سر چاهی رسد و با او دلوی و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی چاه
بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ ونیست آب بِبَالِغِهِ بدهن او رسنده
زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند
واصنام نیز بنسبت داعیان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ ونیست خواندن کافران بتانرا إِلَّا فِي ضَلَالٍ
مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده کنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست
وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده
کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند وَظِلَالُهُمْ
و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ
و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنست که امتداد ظل در این اظهر باشد این سجده
دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود
الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا در این خبر و سجده آرد و در باب دوم
از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا که او را سایه ایست و آن سایه ساجد است
مر حق را و قایم است بعبادت او بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل
خود در آن سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت
آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنانکه قهار لم یزل تخم خذلان
در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان کاشته   بران زخمی زند کین بی نیازیست   برین مرهم نهد کین دلنوازیست
قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین
کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدایست چه ایشانرا جز این جواب نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود
الزام کن ایشانرا قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون
میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید و بتان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند
و نمی توانند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمی توانند و بر دفع ضرری
از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَى بگو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستندهٔ خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
یا برابری کنند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنایی توحید و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدا
شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازان که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ
بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریدهٔ شرکا کدام حاشا که ایشان شریکان نکو شد برای خدا که
مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت
باشند چنانچه او هست قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریک ندارد در آفریدن تا شریک او
باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و او یگانه است در الوهیت الْقَهَّارُ غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ

از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر وادی
بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازهٔ که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ
السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره‌ها دم
می افروزند و حفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر وی در آتش یعنی میگدازند از فلزات
چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا اوانی و آلات محاربه و ادوات سلاح
زَبَدٌ کفی است مِثْلُهُ مثل آن کف که بر روی آبست كَذَلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ
وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و
بفلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب
و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب و خبث بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالتی که مطروح
و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلزی گداختهٔ بی غش فَيَمْكُثُ
فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذَلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای
تعقل و تامل در این آیة علماء تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیارست بعضی برآنند که مراد از این آب قرآنست که
حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فرا خور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس
شیطانی است و آب صاف منتفع به سخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد
ممکن که در مطالعهٔ همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت
نمودند لِرَبِّهِمْ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَى پاداش نیکوست یا دار حسنی که بهشت است وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
و آنانکه اجابت نکردند لَهُ مر خدایرا لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از
نقود و اجناس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و امتعه در دنیا
هست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند
أُولَئِكَ آن گروه لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ مر ایشانراست بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشانرا قبول نکنند و سیئات
ایشان بیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاهیست دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ
آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه هر چه فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است
یعنی حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه كَمَنْ هُوَ أَعْمَى همچون کسی است که نابینا باشد و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضهٔ وهم
الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند
آن پیمانرا وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآنچه أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود
یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ
و خوف میکنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا یا بر جهاد
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا
و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بایشان داده بودیم یعنی آنچه واجب بود بر ایشان سِرًّا نهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا
وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم

مقابله نمودند وبخشن را بسلام ومنکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که
أتبع السيئة الحسنة تمحها وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند ودر برابر آنکه
ایشانرا محروم ساختند عطا دادند واکر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند **نظم** کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنکت زند ثمر بخشش، از صدف یاد کیر نکتهٔ حلم، هر که برد ت کهر بخشش، أُولَٰئِكَ آن کروه که بدین صفات
موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ ۞ سرانجام نیکو یعنی جزاء عمل در دنیه وعاقبت وآن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ
بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ ودر آیند هر که شایسته باشد بایمان وطاعت
مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ وفرشتکان
در آیند بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ ۞ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا
سه نوبت نزد ایشان آیند وکویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارتست بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنکه
صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیه وفقر دوسترین صنعتیست نزد خدای چنانچه در اخبار
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را کفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی که فقرا از همه مقبول ترند
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۞ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ وآنانکه می شکنند عَهْدَ اللَّهِ پیمان
خدایرا مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف وقبول وَيَقْطَعُونَ وآنانکه ببرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای
فرموده است آنچیز را أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران وکتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وتباهی میکنند
در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انکیزی أُولَٰئِكَ آن کروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَلَهُمْ
ومر ایشانراست سُوءُ الدَّارِ ۞ بدی عاقبت بدنیه وآخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ
برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ وتنک میسازد برکسی که اراده میکند وَفَرِحُوا وشادمان اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندکانی
دنیا وآنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندکانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلَّا
مَتَاعٌ ۞ مکر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی وبقایی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا وکویند
آنانکه بکرویدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بمحمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردکار او برآن وجه که ما میخواهیم
قُلْ إِنَّ اللَّهَ بکو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ کمراه میکند هر کرا خواهد مرادر آنها اند که اقتراح آیات کرده اند بعد از
ظهور معجزات یا اکر خواهد با وجود شهود هزار آیه کمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ وراه نماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیه
مَنْ أَنَابَ ۞ هر که باز کردد بوی وآنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بکرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ وآرام می یابد
قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ دلهای ایشان بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس کیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید او
مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر
حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد رحمه الله فرموده که مراد اصحاب رسولند صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم سلمی
رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح وثنا باشد واطمینان دل خواص بصفات علی وآرامش دل علماء ربانی
بحقایق اسماء وحینئذ اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدة لقاء وهو المقصد الاعلی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه کرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندکانی خوش است ایشانرا وَحُسْنُ مَآبٍ ۞ ونیکویی بازکشت
طوبی اشارتست بشادی وخرمی وخوشحالی یا نام بهشت است واشهر آنست که درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل

حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ودر هیچ غرفه وقصری نباشد که شاخی از آن نبود وچشمهٔ سلسبیل وکافور از زیر آن منبع
باشد كَذَٰلِكَ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ ترا فرستادیم فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که کذشته است مِنْ قَبْلِهَا
أُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیکر لِتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن
وَهُمْ يَكْفُرُونَ وحال آنکه ایشان نمیکروند بِالرَّحْمَٰنِ بخدایی که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا
کفتند که سجده کنید رحمن را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ ودر صلح حدیبیه نیز حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را کرم الله
وجهه فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم سهیل بن عمرو کفت ما ندانیم ما الرحمن ما نمی شناسیم رحمن را قُلْ
هُوَ رَبِّي بکو رحمن آفریدکار منست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر ونه بر غیر او
توکل کردم در یاری کردن ومرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ وبسوی اوست بازکشت من آورده اند که جمعی
از قریش کفتند ای محمد اکر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما کشاده کردد ودیکر
زمین را بشکاف تا چشمها وجویها پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن کلاب را زنده کردان تا بیدان ما تا در باب تو
با ما سخن کوید آیه آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا واکر کتابی بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ روان شدی بوی کوهها یعنی
در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وخواندندی
أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا بسخن آورده شدی از برکت تلاوت او مردکان هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز ونهایتست در
تذکیر وانذار بَلْ نه چنانست که کافران میکویند که بقرآن یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست
همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر کاه که خواهد این آیتها ظاهر کرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نومید نشدند آنها که کرویدند
یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ از آنکه اکر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ
جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه را صاحب کشاف کفته که یأس در لغت علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیئه
باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا وهمیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کرده اند
از تکذیب وعناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده وداهیهٔ از بنیاد برکننده أَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی قَرِيبًا بموضع
نزدیک مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشآمت تکذیب آنحضرت در بلا
بودندی وسرایای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی ایشانرا غارت کردندی پس حق سبحانه
فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعدهٔ خدای تعالی که موت یا قیامت
یا فتح مکه است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۞ خلاف نکند وعده را پس برای تسلیهٔ آنحضرت میکوید
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ وبدرستی که استهزا کردند بِرُسُلٍ به پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ
پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که بکرویدند ومدتی بکذاشتم در راحت وتن آسایی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بکرفتم ایشانرا
بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود عِقَابِ ۞ عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم وتهویل است
أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کس که او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نکاهبان بر هر نفس پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از
نیکی وبدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نکاه دارنده وسازندهٔ کار بندکانست برابر نیست با آنکه عاجز وضعیف
وناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا ومیسازند کافران لِلَّهِ مر خدایرا شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستند قُلْ
سَمُّوهُمْ بکو نام نهید ووصف کنید این شرکا را باسما واوصاف لایق ایشان وبنکرید که استحقاق شرکت واهلیت عبادت
دارند یا نی مراد آنست که حق را حی وقادر وخالق ورازق وسمیع وبصیر وعلیم وحکیم میکویند واطلاق هیچ یک از این اسما

براصنام نمی توان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک
خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتانرا شریکان بظاهر سخن بی معنی
بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند مکرهم
کید و کذب ایشانرا وصدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هر که
فرو گذارد خدای او را در ضلالت فکنند فما له من هاد پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید او را لهم مر کافرانرا
عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل واسر وقحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن
سرای اشق سخت تر و دشوارتر است بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاه دارنده که
نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعد المتقون
وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت
مساکن بهشتیان جویها اکلها میوهٔ آن بوستان دائم همیشه باشد و منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وظلها
و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانکه سایهٔ دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل
رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت اند که پیوسته ظل ظلیل است

نظم

سایهٔ دولت او در دو جهان جاویدست ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او

تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین
اتقوا سرانجام و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کرده اند وعقبی الکافرین و عاقبت مهم کافران النار آتش دوزخ است
والذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او
از یهود و هشتاد تن از نصاری که جهل نجرانی بودند و هشت یمنی و دو حبشی این جماعت یفرحون شاد میشوند
بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده میشود بر تو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کتاب
چون حیی بن اخطب و کنانه ابن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری من ینکر کسی هست که
انکار میکند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام
ان اعبد الله بآنکه پرستم خدایرا به یگانگی ولا اشرک به و شریک نیاورم بوی چنانچه شما آورده اید عزیر و مسیح را
بخدایی که فتید الیه بخدا نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه
فرستادیم کتب را بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم بتو قرآنرا حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد
یا حکم کند میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت کنی
اهواءهم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودانرا که ترا برجوع بقبلهٔ خود میخوانند بقبله
بعدما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان دین بت پرستانرا یا نسخ صلوة
یهود را اگر پی رو ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند و منع کند ولا واق
و نه نگاه داری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و میگفتند
همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است و همواره بازدواج و استزواج شعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از
اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا
لهم و دادیم مر ایشانرا ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان و نباشد و نشاید لرسول مر فرستاده را
یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بآیة آنکه بیارد معجزه که از او اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای یا بتقدیر او و جواب

مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد که بقدرت
خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن
حکم بظهور آید یا هر اجلی از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحو الله
محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک او
ام الکتاب اصل کتابست که لوح محفوظ است و هیچ چیز نباشد الا که نوشته بود در وی گفته اند الله محو کند از دیوان
حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه بهر چه از بنده صادر شود از اقوال
و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثواب و عقاب بر آن
متفرع نیست محو کند و باقی مثبت بگذارد یا سیئات تایبانرا محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از
احکام و شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات
کند پژمردگی و ضعف و پیری را علماء دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که دست محو بدان نرسد
سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در تیسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست یکی
ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دارد اما تغیر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی الله عنه از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که هیچکس غیر از وی در
نظر نمیکند و هر چه خواهد در وی ثبت کند و هر چه خواهد از وی محو کند در فصول فرموده که محو کند در قوم انکار
از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی رحمه الله از محمد رازی قدس سره نقل میکند که شنیدم از شبلی
قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوازم آن
در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند
جود ثابت میسازد شره بر میدارد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل راجی احتیاج می برد و تسلیم
می نهد تفرقه محو میکند جمعیت می آرد از دل محب رسوم انسانیت می سترد نعوت ربانیت می نهد امام قشیری
قدس سره فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد
یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید تا خانه خدا
با دل خود بود با آخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت
بگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا با آخر همان شد که باول بود

محنت همه در نهاد آب و گل ماست ❊ پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست
در عالم غیب خانهٔ داشته ایم ❊ رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست

وان ما نرینک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم وعده داده ایم
کافرانرا از عذاب او نتوفینک یا ترا بمیرانیم پیش از آن فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن
پیغام و تبلیغ احکام است و بس وعلینا الحساب و بر ماست پاداش و حساب ایشان اولم یروا آیا نمی بینند
اهل مکه و نمیدانند انا نأتی الارض بدرستی که ما می آئیم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار ننقصها میکاهانیم باده
یاده من اطرافها از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند
این سخن راجع بیهود است که حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود بمسلمانان
میدهیم والله یحکم و خدای حکم کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان

لا معقب هیچ رد کننده و باز پس کرداننده نیست لحکمه مر حکم او را وهو سریع الحساب و او شتابنده حساب یعنی بزودی
حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند
آن جهودان و مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس مر خدایراست یعنی
نزدیک اوست جزای مکرهای ایشان یعلم میداند ما تکسب کل نفس هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده
میسازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار
مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود
که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگوی خدای بسنده است
شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح
محفوظ و آن جبرئیل است علیه السلام که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند و در زاد المسیر آورده که
علی مرتضی است رضی الله عنه یا علم توریة و آن عبد الله سلام است و اضراب او رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابراهيم — بسم الله الرحمن الرحيم

الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را
و خدای بندکانرا بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف اسامی قرآنند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن
کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری تو مردمانرا بسبب دعوت
کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین
یا سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردکار ایشان امام قشیری رحمه الله کفته از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر
و در بحر کوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت
یا از ظلمات حجب استناد افعال و استناد صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی را بر نیندازد هستی نیست
چون زنکار این تیرکی از آیینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده کردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن
پرتو افکند و سالک را از وجود زحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه عدم شعور نیز بخود داند
یا رب بمددی کز خودی خود برهم و ز مدبری و ز بدی خود برهم در هستی خود مرا ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهم
و کفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بمعونت قرآن مردمانرا از کمراهی
برهانی و براه راست برسانی از زینست که میکوید الی صراط العزیز بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه
خداوند غالب الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه
له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض و آنچه در زمین است از مبدعات
وویل للکافرین و رنج و مشقت مر ناکرویدکانرا بقرآن من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین
کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و بر میکزینند زندکانی دنیا را علی الآخرة
بر آن سرای ویصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن
ویبغونها و میطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میکویند این راه کجست و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن کروه که

بدین صفتها موسوم اند فی ضلال بعید اند در کمراهی اند دور از راه حق بعد فی الحقیقه صفت ضالست و وصف ضلال
بدو از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که قریش میکفتند که چه حالست که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده
و کتابی که محمد می آید عربیست آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مکر بلسان
قوم او یعنی کروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر را اول دعوت
نزدیکان خود باید کرد پس حق تعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان
اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نکویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و کفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست
صلی الله علیه و سلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده آنرا بلغت
منزل علیهم و در لباب کوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مکر بلسان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان
قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسی که کوید که پیغمبری که مبعوث با مم مختلفه است بایستی که بر وکتب متعدده متعدد
السنه فرود آمدی کفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ
و معانی لغتی که زبان ایشانست و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضلست و عین
حکمت فیضل الله پس کمراه کرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو کذارد تا کمراه شود ویهدی من یشاء
و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم راستکار
که اضلال و هدایت او بر وجه حکمتست ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا
بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و کفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک کروه خود را که بنی اسرائیلند
من الظلمات از تاریکیهای کفر و جهالت و شبهه الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان
مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزهایی که حق سبحانه عذاب کرد
کافران کذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که در آن کرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک
بدرستی که درین چه یاد کردیم لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را در بلا شکور
شکر کوینده بر آلاء واذ قال موسی و یاد کن آنرا که کفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را
یا قوم اذکروا ای قوم من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدایرا که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانید
شمارا من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم میچشانیدند شمارا سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد
بشما میرسانیدند و به بندکی کرفته کارهای سخت میفرمودند ویذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شمارا که
منجمان کفته بودند که از بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون و زنده
میکذاشتند نساءکم دختران شمارا تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم و در آن محنت و مشقت بلاء
آزمایشی بود شمارا من ربکم از آفریدکار شما یا در آن نجات نعمتی بود شمارا از حق تعالی عظیم بزرک واذ
تأذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آکاه کردانید شمارا ربکم پروردکار شما لئن شکرتم اکر
شکر کنید بر نعماء من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم و اکر ناسپاسی نمایید بر آن ان عذابی
لشدید بدرستی که عذاب من هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع
عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما نقل میکند اکر شکر کنید بر نعمت
اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اکر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کردانم باحسان و اکر بدان شکر کویید زیاده سازم

بمعرفت واکر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واکر آنرا شکر کویید بالا برم بدرجهٔ قربت وبشکر آن نعمت در دارم
بخلوتکاه انس ومشاهده واز این کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بود درجات
وفی المثنوی المعنوی شکر نعمت نعمتت افزون کند * کس زبان بر شکر کفتن چون کند * شکر باشد دفع علتهای دل
سود دارد شاکر از سودای دل وقال موسی وکفت موسی علیه السلام ای کروه من ان تکفروا انتم اکر کافر شوید
یا ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا وهر که در زمین است همه ایشان از پری وآدمی فان الله لغنی پس بدرستی که
خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما حمید ستوده است بی ستایش خلق ودر ذات مخلوقات نعت او ناطق اند
والسنهٔ جمیع اشیا بتسبیح وحمد او جاری بذکرش جمله موجودات کویا * همه او را ز روی شوق جویا *
الم یأتکم آیا نیامد بشما تتمهٔ کلام موسی است علیه السلام یا ابتداء سخن است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمده نبأ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح کروه
نوح علیه السلام وعاد وقبیلهٔ عاد وثمود وقوم ثمود والذین من بعدهم وآنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم
نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری الا الله مکر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرد
وآثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان
عدنان وابرهیم صلوات الرحمن علیه سی قرن کذشته واز اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم
آوردند به پیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا
ایدیهم باز کردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود یعنی ایشان دستهای خود بدندان کرفتند از خشم
رسل یا دست بر دهنها نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید وکفته اند ایدی خود در
بافواه رسل نهادند که سخن خدای مکویید وقالوا انا کفرنا وکفتند ما نکرویده ایم بما ارسلتم به بآنچیزی که شما فرستاده
شده اید بآن بزعم خود وانا لفی شک وبدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید
وایمان مریب شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم
کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست وحال آنکه از
کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدایی که آفرینندهٔ آسمانها وزمینهاست یدعوکم
میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبکم بعضی کناهان شما را که
قبل ایمان بوده ویؤخرکم وتا باز پس دارد وعذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده
آخر اعمار شما بود قالوا کفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مکر آدمی مثل ما در صورت
وهیأت وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید به نبوت از میان ما تریدون میخواهید
ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد از آنچه بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام
فأتونا بسلطان مبین پس بیارید بحجتی روشن بر صحت دعوی خود یا باستحقاق بفضیلت نبوت ومزیهٔ رسالت
کویا که ایشان معجزهٔ که میدیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح معجزات دیکر میکردند چنانچه معاندان
زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قالت لهم رسلهم کفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم
مکر بشری مثل شما یعنی شارکت در جنسیت مسلم میداریم ولکن الله ولیکن خدای یمن منت می نهد بنعمت نبوت وکرامت
رسالت علی من یشاء برهر که میخواهد من عباده از بندکان خود وما کان لنا ونیست ما را ونمی توانیم ان نأتیکم بسلطان

آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزهٔ که میطلبید الا باذن الله مکر بفرمان خدای ومشیت او یعنی از پیش خود بی خواست خدای
کاری نمی توانیم کرد ومهمی نمی توانیم ساخت نظم ناتوانی وعجز لازم ماست * قدرت واختیار از آن خداست
کارها را بحکم راست کند * او توانا است هرچه خواست کند * وعلی الله وبر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل
کنند کرویدکان وما لنا وچیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم علی الله بخدای وقد هدانا وحال
آنکه راه نمود ما را سبلنا راههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را ودیدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست
ولنصبرن وبخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب ومخالفت وعلی الله وبر خدای
فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان
خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید
با ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران
ربهم پروردکار ایشان وسوکند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کردانیم ستمکارانرا یعنی کافرانرا
ولنسکننکم الارض وساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم بعد از هلاک ایشان ذلک این امر مقرر
واین وعده راست است لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت او را
در موقفی که من حکم میکنم بر بندکان باز دارند وخاف وعید وبرای آنکسی که ترسان کردد از وعید من بعذاب
واستفتحوا وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود واعادی
یا انبیا وامم طلب حکم کردند یعنی کفتند که هر که از ما باطل است عذاب برو فرود آید خدای حکم فرمود وانبیا ومومنان
نجات یافتند وخاب ونومید ماند وبی بهره کشت از خلاصی کل جبار هر کردن کشی عنید ستیزنده با حق
یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدانجا خواهد بود بر آنکه
که او را در آن افکنند ویسقی وبیاشامانند من ماء صدید از آبی مخلوط با ریم وزرداب که از تن دوزخیان چکد
وکویند آبی مثل صدید یتجرعه بتکلیف ورنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا ولا یکاد یسیغه ونمی تواند که بکلو فرو برد
از تلخی وکندکی ویأتیه الموت ومی آید بدو الام وشداید مرک من کل مکان از هر جانبی یا از هر جایی از اعضای
تا آنکه از بیخ مویها ومیان انکشتها وما هو بمیت ونیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی آورده که
روح او در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد ونه بتن باز کردد تا زنده شود بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی
میان مردکی وزندکی بیکذرانند ومن ورائه ودر پیش اوست با وجود چنین سختی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی
از آن بدتر وآن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند
بربهم بآفریدکار خویش وصفت او اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچون خاکستریست که سخت
بکذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است وزمان را بدو صف
کردن غایت مبالغه باشد ملخص سخن آنست که عملهای کافران که در صورت خیر می نمایند چون صلهٔ رحم وآزاد کردن
بنده واکرام مهمان وامثال آن مانند تودهٔ خاکستر است که بادی سخت بران وزد وبهوا برده در اطراف پراکنده
سازد هیچکس بر جمع آن قادر نباشد واز آن نفع نکیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا
از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشد وهباء منثورا کشته ومطلقا اثری از ثواب او
پیدا نی ذلک آن پندار ایشان که ما نیکویی کرده ایم هو الضلال البعید او کمراهی دور است یعنی در غایت بعد از

از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنرا که خدای خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را
بالحق بوجهی که حق آنست در آفرینش ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند ویأت
بخلق جدید و بیارد آفرینشی نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله
بعزیز بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت را اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت او
بهمه مقدورات یکسانست کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش قدرت جلی یکسان بود ● وبرزوا و ظاهر شدند
ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها لله برای حکم خدای
و محاسبه او جمیعا همه مردگان از کفار و مؤمنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین
استکبروا مر آنانرا که تکبر کرده اند از رؤساء و اشراف قوم یعنی آنانکه پی روی ایشان کفر کرده باشند ایشانرا گویند انا کنا
بدرستی که ما بودیم در دنیا لکم تبعا مر شما را پی روان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما
مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم تابع شما بودیم درین عالم
چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدانا الله اگر خدای
بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر اینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اکنون طریق خلاصی مسدود است و شفاعت
ما برین درگاه مردود ایشان نا امید شده گویند بیائید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند و راه
خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند سود ندارد گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد
پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بخروشیم و جزع نمائیم
ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده بما نرسد ما لنا نیست ما را من محیص ● هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ
وقال الشیطان و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر آن هنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند
و حکم الهی نافذ گردد بآنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت
بر ابلیس دراز کنند ابلیس بمنبری از آتش بر آید و گوید یا اشقیاء انس و جن یعنی ای ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که
خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده
دروغ که نه قیامتست و نه حسابست و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده کج دادم شما را
تبیین خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته ام وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان
هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم
بوسوسه و فریب بی حجت و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید مرا بزودی و تامل نمودید در دعوای من خود
فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که کردم مستحق ملامت نیستم
چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید
و قول خدای را که فرمود یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده و فریادرس شما را
از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت بدرستی که امروز من کافر شدم بما اشرکتمون
بآنچه شریک میکردید شما مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرکت شما ان الظالمین
بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان لهم عذاب الیم ● مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود وادخل
الذین در آورده شوند آنانکه آمنوا گرویدند بما جاء من عند الله وعملوا الصالحات و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفته

جنات تجری در بهشتهایی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند
در آن و در آرند مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بر ریاض دار السلام در آرند باذن ربهم
بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام
سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر که مستحق خطابست پیغمبر یا یکی ندیدی و ندانستی
ای بیننده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و کرد اینه کلمة طیبة کلمه پاکیزه را
که توحیدست یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت
بیخ او در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در هر
وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بران تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهست از وقت شکوفه او
تا پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد باذن ربها باراده و تکوین آفریننده خود
ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون ● شاید که ایشان
در یابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آیینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول بمحسوس ومثل کلمة خبیثة
و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخ است
و ناخوشبوی و مکروه طباع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت اجتثت جنبانیده شده و برکنده گشته من فوق
الارض از روی زمین ما لها من قرار ● نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد بزمین و نه شاخی در هوا
نه بیخ گران باشد او را مدار، نه شاخ که گرد دیوان سایه دار در کجا هیست افتاده بر روی خاک پریشان و بیحاصل و خارناک
حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمانرا که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال و بجانب علی علیین مرتفع و ثواب او
در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت
رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد بجهت عدم حجت و برهان ثباتی ندارد
و عملی نیز که بمصعد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری نظم
نهال سایه ور شرع میوه دارد، جنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست ● درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه
که پیش هیچ کسش هیچ اعتباری نیست یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام
میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته گفته اند
قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله که خدای بران ثابت میدارد مؤمنانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا تا در زمان ابتلاء و افتتان ایشان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون ذکریا و یحیی و جرجیس
و شمعون و امثال ایشان از انبیاء علیهم السلام و گویند ثبات دهد مؤمنانرا در دنیا نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان
برین کلمه باشد وفی الآخرة و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تا جواب منکر
و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف حساب ویضل الله الظالمین
و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر ویفعل الله و میکند خدای
ما یشاء ● آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه
بدلوا تبدیل کردند نعمت الله کفرا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را
بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند

حق سبحانه ایشان را سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق را بر ایشان کشاده بنعمت وجود با جود حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند خوار و بیمقدار کشته شدند و بعضی
از ایشان در جنگ بدر مقتول و مخذول شدند و از فاروق و مرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد این قوم دو قبیله اند
که فاجر ترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم
خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است
يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد جایگاهیست جهنم وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا برای خدای
مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ
از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخورید از بتنوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت اصنام امر تهدید است
یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ با آتش دوزخ است قُلْ بگو
ای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید یا ایشان
بامر تو يُقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز گزارند وَيُنْفِقُوا و نفقه کنند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم با ایشان سِرًّا نفقه کردن پنهان
مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً و آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بگوی
مرا بگوی تا نماز گزارند و نفقه کنند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در و خرید و فروخت نباشد
تا مقصر بخرید چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و نه در آن روز دوستی بود نیز که از دوستان طلب نفع
توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللَّهُ خدای الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی مراد بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون
آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت
برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر کرد
مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کردانید برای انتفاع
و استضاءة شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمر اند در سیر خود یا بجد و تعب در سیر ایشان و اثارت خود میکوشند
و فتور و قصور در آن ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر بیند
یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ هر چه خواستید و هر چه
نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شماره کنید
نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شما نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای آن ندارید سلمی قدس سره
فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که سفیر برکتی و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق
اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال او و شرح انوار جلال و جمال آن حضرت از حیز تصویر بیرون و از اندازه
تفکر و تامل افزون است نظم بر ذروه مدایح قدر رفیع تو ❊ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ❊ إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که انسان لَظَلُومٌ ستمکاریست كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست و کفران میورزد
که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در جمع
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابرهیم علیه السلام در مناجات خود که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَذَا الْبَلَدَ
این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره وَاجْنُبْنِي و دور کردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

اگر پرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعاء حضرت خلیل صلوات الله
علیه بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود که او را نام نهاده کرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است
پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور و جه بی شبهه قریش از نسل
اسمعیل علیه السلام بوده اند و بت پرستی ایشان مشهور است رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ
گمراه کردند كَثِيرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کسی شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا
در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون
شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده رَحِيمٌ ❊ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان
بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از
فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن
خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابرهیم را علیه السلام فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را بموضعی که
در و آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم
بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را تنها
در رفتی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینان را ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بر رود خانه که خداوند زرع
نیست یعنی آب ندارد که در و کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید
و قتال یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه حرام است که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلام بوده
و اگر نه بوقت دعاء ابرهیم صلوات الرحمن علیه خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را در بن
مسکن ساکن کردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس کردان أَفْئِدَةً مِنَ
النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان و حق سبحانه دعای آنحضرت را
مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر کفته جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام
پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجا در تزاید است محققان بر آنند که
اگر من بعضی در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار
سوخته شعله آن شمع شدندی نظم آنرا که جان بجمال باشد ❊ گر دل بدهد حلال باشد ❊ وانکس که بدان جمال
عاشق نشود و بال باشد ❊ دیگر حضرت ابرهیم دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ
از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ❊ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه
مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و پیدا میشود در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه
و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون بکرار در دعا دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرمود که
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم
یعنی پنهان و آشکارا ما میدانی وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیزی فِي الْأَرْضِ در زمین
وَلَا فِي السَّمَاءِ ❊ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست نظم
آنچه پیدا و آنچه پنهانست ❊ همه با دانش تو یکسانست ❊ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ثنا و ستایش آن خدای را که بمحض فضل خود
وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بخشید

دو پسر اسمعیل و اسحق اسمعیل را علیه السلام در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را علیه السلام در نود سال
یا صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات
اشعار است بآنکه فرزندانرا بدعا از خدای خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده
نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بر آن ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلام
جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود تا روز قیامت رَبَّنَا ای آفریدگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و فرا پذیر و اجابت کن
دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند شود دعاء غفران مر ایشانرا
قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست علیهما السلام
وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر که بتو آید مؤمن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب بخلایق ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلی الله علیه وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا
بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست
چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرتست
و مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشانرا و حفص بغیبت خواند یعنی خدای تاخیر میکند لِيَوْمٍ
تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ در آن روز دیدها از مشاهدهٔ اهوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان
این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بعرصهٔ محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان
سرهای خود ببالا لَا يَرْتَدُّ باز نمیگردد إِلَيْهِمْ بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز نمانند بر وجهی که نتوانند
در خود نگریست وَأَفْئِدَتُهُمْ و دلهای ایشان هَوَاءٌ خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ
النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است
یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار ما را
یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم
خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خوانند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان ترا أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند
فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش از این در دنیا که شما پاینده خواهید بود
مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود
وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد
و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شده مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان
آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که
کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ و نزدیک خداست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ
مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از آن
مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات
و رسوخ چون جبال راسیاتست زایل گردانند و این محالست هست باد مکر ایشان که ربایدکی تواند کوه را بردن زجای
در معالم از مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیه در قصهٔ نمرود جبار است که چون سلامتی ابرهیم را علیه السلام
از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابرهیم که او را از چنین آتشی برهانید من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم

اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت بلند و مرتفع است بر رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند
بغایت بلند بمدت سه سال و چون بر انجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن
در سورهٔ نحل ذکر خواهد یافت القصه چون آن صرح از پا در آمد و خلایق بسیار کشته شد نمرود خشم گرفته گفت
بر آسمان روم و با خدای ابرهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی
چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در او راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توان بست
تعبیه نمود پس کرکسانرا چند روز گرسنه بداشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرد و اطراف صندوق را بر تن کرکسان
بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از یک شبانه روز نمرود در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمانرا بهمان حال دید که از زمین
میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشاد و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرده جواب داد که بغیر از آب چیزی نمی بینم
بعد از یکشبانه روز دیگر که در فوقانی بکشاد حال همان بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بکشود
فرمود که بغیر از تاریکی چیزی مشهود نشود در عین وقت ندا رسید و نیزها را با مردارها سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند
و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از اجنحهٔ کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود
زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهِ خلاف کنندهٔ وعدهٔ خود رُسُلَهُ پیغمبران خود را یعنی
وعدهٔ نصرت که با رسل فرموده انجا که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا و لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر
دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی
خواهندهٔ کینهٔ اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر
وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها متبدل کرده اند باسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویهٔ جبالست و انهار و اشجار و تبدیل
سما تکویر شمس و تناثر ستارگان در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا باسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه
آنست که بیارند روز قیامت زمینی از نقرهٔ پاک که بر آن هیچ گناه نباشد مؤید این نقل است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان
از گورهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران را یعنی
مشرکانرا يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را
با دیوی که موسوس او بوده فِي الْأَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطرانست و آن
چیزی باشد سیاه و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگن طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند قطران بر جلود دوزخیان اندایند
تا عین و شدت و وحشت لون و نتن و رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معتبر کرده اند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ
و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندایند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد
و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در آن پیچد لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است به برزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را
مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب کننده است بهمه کار زیرا که حساب یکی وی را از
حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا
بِهِ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرت که در مذکور است أَنَّمَا هُوَ جز این نیست که او إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه
وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند از ناسزا و قیام نمایند باوامر الهی

الجزء الرابع عشر اجزاء التنزیل

سورة الحجر مكية — بسم الله الرحمن الرحيم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی برآنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک جرأتست در ینابیع آورده که
فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم فرمود که وما انا من المتکلفین و بعضی گویند که هر حرف اشارتست باسمی چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله
ولام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسید تلک این آیتها که می آید آیات
الکتاب آیتهای سوره است وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و گفته اند کتاب و قرآن
یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است ربما ای بسا وقت که در آن
یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی که بودندی مسلمانان و این آرزو
در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ بدیشان یا در قبر یا در دوزخ یا بوقت حساب یا وقتی که
عصاة مؤمنان را از دوزخ بیرون آورند و درهای جهنم برایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند
که کاشکی که ما از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشانرا امر تهوین و تحقیر است یعنی کافرانرا در حساب مدار ایشانرا
بگذار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا و برخوردار یابند از ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول کرداند ایشانرا
آرزو یعنی توقع طول امل و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کار را و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا
ولها مگر آنکه مر هلاک ایشانرا کتاب معلوم زمانی بود مقدر نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد هلاک
کی بود ما تسبق پیشی نگیرد من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز پس نمانند از آن
یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وقالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکسی که
فرود آمده است علیه الذکر بر وی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد نسیه میخوانی این کلام بطریق
تهکم واستهزا بود چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لو ما تاتینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بما بالملائکة
فرشتگانرا بگواهی برسالت خود ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگویی که
پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق سبحانه و تعالی در جواب ایشان میگوید ما ننزل الملائکة
فرود آمدن نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه خواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا الا بالحق مگر بوحی
یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در
زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس بیند وما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم
منظرین از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که
یادکرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست وانا له و ما او را لحافظون
نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اویم از تطرق خلل
بدو یا نگهدار او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم یعنی نگهبان وییم از
مضرت اعادی
اگر جمله جهانم خصم گردند ° نترسم چون نگه دارم تو باشی ° ز شادی در همه عالم نگنجم °

اگر یک لحظه غمخوار تو باشی ° ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین
در گروههای اولیان وما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی عناد به پیغمبر
یستهزؤن استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی از
میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بودند کذلک همچنانکه در آورده ایم استهزا را به انبیا در
دلهای مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همانرا فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند
بقرآن وقد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی همچنانکه از ایشان
هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده بعد از ظهور
معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که ولو فتحنا علیهم
و اگر بگشاییم برای متعنتان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه
یعرجون در آن در بالا میروند و از آن در بزیر می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما
سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته اند یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته
عجایب آنرا مشاهده نمایند نخواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما
قوم مسحورون گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد ما را جادویی کرده چنانکه در ظهور دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر
مستمر ولقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیات
و صفات و خواص مختلف یکدیگر وزیناها و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به نیرین و سایر کواکب للناظرین
برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها و نگاه داشتیم آسمانرا
من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده تا نتواند که بدان صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود الا من استرق
السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی در آید
او را و بدو رسد و بسوزدش شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه اخبار لوح المحفوظ
درس می نمودند سخنان می دزدیدند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا
از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه وعلی آله افضل صلوات المصلین دست داد
از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقبه متقرر شد و ابواب کهانه بکلی مسدود گشت **نظم**
مهی برآمد و بازار دیرکی بشکست ° گلی شکفت و هیاهوی خار آخر شد ° والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم
بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای بر افراخته پای برجای
وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین
بر وجهی که مقتضای مشیت بی علتست یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین
چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کثیره کلیه از اشجار و مزروعات وجعلنا لکم و بساختیم برای شما فیها در زمین معایش
اسباب معیشت یعنی آنچه معیشت شما بوی است از مطاعم و ملابس ومن لستم و هم از برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما
له برازقین مر ورا روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب وان من شیء و نیست هیچ چیزی که
آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست خزائنه خزینهای وی یعنی ما قادریم بر ایجاد

وتکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار خود تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج
آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و نمیفرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازهٔ دانسته شده که نه
کم از آن شاید و نه زیاده بران باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرو فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان یا بر یعنی بردارندگان
ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن باران است
فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما لَهُ مر آن آب فرو فرستاده را
بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رحمه الله در تاویلات فرموده که
نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ
و بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن وَنُمِيتُ و می‌میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات از آن
در لطایف قشیری قدس سره مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و می‌میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا
میسازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده احیای قلوب
اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتهٔ نفوس ایشان مینماییم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس
وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق جمیع اشیا را که بعد از مردن یکی بدیگری رسد پس
در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف بصفات بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیشی کیرندکان را مِنْكُمْ از شما
در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که میدانیم واپس افتادکان را یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که
آدمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده و هر که
بخواهد زاد از آیندکان یا دانسته‌ایم قرون کذشته را و میدانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنرا که مقدم است در
صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از ایشان در اسباب نزول آورده که زن جمیله در عقب حضرت پیغمبر
نماز میکزارد در صفوف نساء بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می‌آمدند تا در وقت
رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که متقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر ما پوشیده
نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردکار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزاء هر یک بدو رساند إِنَّهُ
حَكِيمٌ بدرستی که او راست کارست عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارست وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسان
یعنی آدم را علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشک که چون دست برو زنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ و این کل بوده از کل سیاه
مَسْنُونٍ بوی کرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان کفته که حق سبحانه
و تعالی آدم را علیه السلام از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک ریخت تا کل شد و مدتی بکذاشت تا حماء کشت پس از آن
تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است یا آنکه بکذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر
پریانست بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ کند و صواعق
از آن آتش متکون میکردد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان را از آن آفرید
وَإِذْ قَالَ و یاد کن از آنکه کفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردکار تو مر فرشتکان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده‌ام
بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشک که کاین است مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم
صورت و هیات او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در دمم در وی مِنْ رُوحِي از روحی که آفریدهٔ منست و او بدان زنده کردد فَقَعُوا لَهُ
پس بیفتید او را سَاجِدِينَ سجده کنندکان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتکان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مکر

ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندکان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ کفت خدا
که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بود أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندکان قَالَ کفت لَمْ أَكُنْ
لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدهٔ مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه
بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدهٔ که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی
کثیف برد ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را دید و ندانست که کنج اسرار در این خرابه
مدفونست کنجیست درین خاک که در کونین نکنجد آن کنج خراب این کنج بهانه است فی الجمله هر آنکس که درین خانه ره یافت
سلطان زمین است و سلیمان زمانه است قَالَ کفت خدای مر ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجدهٔ آدم که فَاخْرُجْ پس
بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملایکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس
بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری و راندکی إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ
تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ
کفت ابلیس ای پروردکار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانکیخته شوند مردم غرض ابلیس
آن بود که غصهٔ مرک نچشد چه میدانست که بعد از بعث مرک نیست حق سبحانه و تعالی اجابت نکرد قَالَ فَإِنَّكَ کفت بدرستی که تو هستی
مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادکان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه
کویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد
بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنکه باز انکیخته شود قَالَ رَبِّ کفت ابلیس ای پروردکار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوکند میخورم
باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ که هر آینه بیارایم برای آدمیان کناه را فِي الْأَرْضِ در زمین چه زمین که دار غرور است
آورده که ابلیس دو نوبت سوکند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که
بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوکند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت
و عزت یمین است و سوکند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف
باشد هر چه در عرف مردمان آنرا سوکند توان کفت یمین است و الا فلا و برخی بر آنند که باء بما اغویتنی باء سببیه است
یعنی بسبب آنکه مرا کمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را بکمراهی در آرم
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مکر بندکان ترا از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدکان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در
ایشان اثر نباشد قَالَ کفت خدای هَٰذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ
راستست چه کجی ندارد و رونده بمنزل میرساند و کویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي
بدرستی که بندکان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا
مَنِ اتَّبَعَكَ مکر آنکسی که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از کمراهان که تو بر او مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که
دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده کاه ایشانست یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت
در است لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از کمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره‌ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست
و برای هر طبقهٔ قومی مقرر شده جهنم جای کناهکاران از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست
سعیر از آن صابیانست سقر مقر کبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل کویند نام منافقانست امام ابو منصور
رحمه الله در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه نباشد

پس طبقهٔ اول نامزد دهریه است و دوم از ان ثنویه و مشرکان عرب و سوم از ان براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم از ان
یهود پنجم از ان نصاری ششم از ان مجوس هفتم از ان منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد حروف ما را هفت در است
حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در تیسیر مذکور شده که دوزخ را هفت در از انست که اعضای
هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پایست هفت در از ان کشوده و هر عضوی را از بابی طریق تو کردند
هفت در دوزخ است در تن تو · ساخت نفس ان در دو در بند · هین که در دست تست قفل امروز · در هر هفت محکم اندر بند
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن
چشمهای روان بود از شیر و خمر و جز آن ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان متقیان را که در آیید بدین بوستانها بِسَلَامٍ مقرون
بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا آمِنِينَ ۞ در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِمْ
آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که
امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر
رشک نبرند إِخْوَانًا در یابند در بهشت در حالتی که برادران باشند با یکدیگر در مهربانی و دوستداری عَلَىٰ سُرُرٍ
نشسته بر تختهای از در مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ ۞ روی بها با یکدیگر آورده آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر
نه بینند چه هر جا سیر روند و روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر
می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای نعم و راحتست وَمَا هُم و نیستند
ایشان مِنْهَا از بهشت بِمُخْرَجِينَ ۞ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که ما لی اریکم تضحکون
چیست مرا که شما را خندان می بینم صحابه به رایحهٔ عتاب این سخن استشمام نمودند و آنحضرت در گذشت و هنوز بحجر
نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده
بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ ۞ بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي
و بآنکه عذاب من بر عاصی که از طریق توبه و استغفار منحرفست هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ۞ آن عذابیست دردناک
محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعد و لطف و تاکید صفت عفو
کو جرم من از عدد بیش است · سبقت رحمتی از ان پیش است · چه عجب که عذاب ننماید · بر گنه پیشگان ببخشاید
وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابرهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا ده که
به بشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام بر وی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا
پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابرهیم علیه السلام إِنَّا مِنكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ۞ ترسانیم
و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت در سرای او آمده بودند و یا آنکه ما حضری پیش آورد و نخوردند و فرشتگان این سخن شنوده
قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا بشارت میدهیم بِغُلَامٍ به پسری اسحق نام عَلِيمٍ ۞ دانا یعنی
وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ گفت أَبَشَّرْتُمُونِي آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ بعد از آنکه
رسیده است مرا الْكِبَرُ پیری که بحال متعجب شد از آنکه پیری بصد ساله را پسری بوجود آید یعنی باز جوان کرده یا برهمان
پیری که هستم این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چه گونه تُبَشِّرُونَ ۞ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند
مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و بی شک و شبهه فَلَا تَكُن پس مباش مِّنَ الْقَانِطِينَ ۞ از ناامیدان یعنی بدین

مژده امیدوار باش که الله قادر است بخلق بشر بی پدر و مادر هر آینه توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قَالَ گفت
ابرهیم علیه السلام که من ناامید نیستم از رحمت پروردگار خود وَمَن يَقْنَطُ و کیست که ناامید شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ
از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ ۞ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم
و قدرت را ندانسته اند و چون ابرهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت
رسانیدن یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۞ ای فرستادگان و بچه میروید قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ
بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او را
إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ ۞ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا قضا کرده ایم ما
که آن زن إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ۞ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد بلا بخود نه تقدیر بخود دادند با آنکه
فعل الله است از جهت قرب و اختصاص توانند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط علیه السلام
الْمُرْسَلُونَ ۞ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ۞ گروه
ناشناختگانید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآنچیزی که بودند قوم تو
که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ۞ در ان چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را بیم داده بودی و ایشان
در ان شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۞ و بدرستی که
ما راست گویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بشب بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب
بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنكُمْ
أَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ۞ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام
یا مصر یا صغر که شهرستان نجاتست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ
بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ
بریده و بر کنده است در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و خبر آمد
چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم
بدر خانهٔ لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ ۞ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان
قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ ۞ پس مرا رسوا مکنید
بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ ۞ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان
قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ ۞ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشهٔ ایشان مخصوص
بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت خود را بمنزله پدر است
یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ ۞ کنندگان آنچیز را که من میگویم لَعَمْرُكَ
بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود يَعْمَهُونَ ۞ سرگردان میشدند
یا از مستی غفلت گمراه میگشتند و در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهیچ چیز از مخلوقات قسم یاد نکند که آن
مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی هیچکس را گرامی تر
از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نیافریده و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات محمد صلی الله علیه وسلم ... آورده

سوگند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه وسلم زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود **نظم**
چون بحر ز هستی خود بهره نیافت ◦ فرق پاکش از لعمرک تاج بیافت ◦ داشت از حق زندگی در بندگی ◦ شد لعمرک حلهٔ آن زندگی
آورده‌اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت
جبرئیل شهرستان ایشان را و نزدیک آسمان برد و نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس ما گردانیدیم عَالِيَهَا زبر آن شهرستانها را
سَافِلَهَا زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بباراندیم بر ایشان و گفته‌اند بر قومی از ایشان که غایب بودند
از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ منضود از گل محکم شده یا سنگی نوشته شده نام هر کسی که نامزد او بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست را
که بنیکو در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة
المؤمن فإنه ينظر بنور الله   آورده‌اند که خواجهٔ بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز
روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشهٔ بنشست
و بعد از زمانی برخاست و گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الحدیث سر این حدیث چیست
حضرت خواجه قدس سره فرمودند که سر آن اینست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه
بخادم اشارت فرمود خادم خرقه از سر جوان برکشید زنار پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه
فرمودند که ای یاران بیایید که تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان
برآمد در قدم خواجه افتادند و تجدید توبه کردند   توبه چه باشد پشیمان آمدن ◦ بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را توبه ز کار بد بود ◦ خاص را توبه ز دید خود بود ◦ وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ
بر راهی دایم السلوک است یعنی بر راهیست که قافلها میروند و آثار آن می‌بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم
لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه‌ایست گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه
یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند بلد ایشان را باعتبار
آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب
وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و تفصیل آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم
و ایکه یا مدین و ایکه لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ بر راهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می‌بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که
تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از
تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ما ثمود را آيَاتِنَا آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل
بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده‌اند و خروج ناقه از سنگ معجزه‌ایست مشتمل
بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت وی نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه قوم ثمود را
کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب روز نوبت او و خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم
فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می‌بریدند و می‌تراشیدند
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا ایمن پنداشتند که آن خانها

حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحهٔ عذاب
مُصْبِحِينَ در حالتی که در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه
در سورهٔ هود علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند
از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا
بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت
لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدا انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر در گذشتنی نکو
یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیة السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفرینندهٔ خلایق و اخلاق الْعَلِيمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان دید از آن بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و
جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش دیگر روز در مکه در آمدند با
مطاع بسیار و ملابس بی شمار و بر این تقدیر بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه
خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر آورده که در خاطر مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان
گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیه آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
هفت آیه از مثانی که قرآنست و این هفت آیه بهتر از هفت قافله است مراد از هفت آیه فاتحه است و گفته‌اند که مراد هفت سوره است
از اول قرآن که سبع الطوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده
یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ است و ثواب قرائت او بسیار
عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع الطوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن
عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آن چیزی که ما برخورداری دادیم بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از
کفار یعنی از روی رغبت است نه از نظر یعنی اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبدهٔ اصنام آنچه دادیم مایل مشو که
آن بغایت حقیر و قلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از فضایل و کمالات **نظم**
پیش دریای قدر و حرمت تو ◦ نه محیط فلک حبابی نیست ◦ داری آن سلطنت که در نظرت ◦ ملک کونین در حسابی نیست
وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهگین مشو بر یاران خود به بی نوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع
کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته خفض جناح کنایتست از خوش خویی و [illegible]
که خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست نیامد **نظم** ذات ترا وصف نکوخوییست
خوی تو سرمایهٔ نیکوییست ◦ روز ازل دوخته حکم حکیم ◦ بر قد تو خلعت خلق عظیم ◦ وَقُلْ و بگوی إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ
بدرستی که من بیم کننده‌ام الْمُبِينُ هویدا یعنی ببیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید عذابی بر
شما فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابی که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند
قرآنرا عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا و بچندین وصف باز نمودند از شعر و سحر و کهانت و مفتری و اساطیر
الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و دیگری نمل را میگفت و دیگری عنکبوت را بجهت
اختصاص میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا
بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم متنفر گردانند

ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که
هر اینه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که
فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ
الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و التفات مکن بایشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلی الله
علیه وسلم بسیار کوشیدندی و هر جا که وی را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول
شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را از تو کفایت کنم پس اشارت بساق ولید بن مغیره و کف پای
عاص وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب کرد و هر پنج از ایشان باندک زمانی
هلاک شدند ولید به پیکان تیر تراشی بگذشت و پیکان در دامن او آویخت از روی عظمت سر فرو نکرد تا از جامه باز کند
آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و در آن شریان از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش
ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخار و خاشاک میزد
تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بدر آمد آیه نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را
وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند
از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد
پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله وبحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز گزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که
ما از تنگدلی تو آگاهیم و آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز درآی که میدان مشاهده است و با
دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی
پرسیدم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی و نالیدی گفت ای شیخا معذورم دار که معشوق در برابر بود و می دید که مرا برای او
از نظاره روی یا لم زخم شعور نداشتم * تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل * نظاره میکنم آن چهره نگارین را *
وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است
چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سورة النحل مكية — بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَى نزدیک رسید أَمْرُ اللَّهِ فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید و مشتاب بدان تا
وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت
یا عذاب این آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شفیعان ما که بتان اند ما را
از آن خلاصی دهند حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و برترست از آنچه ایشان انباز میگیرند

یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریک باشد و دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را
بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملایکه را با روح میفرستد در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیاید الا که
روح با اوست و رقیب بود چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند و بر همه تقدیر فرود آمدن ملایکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان
خدای تعالی عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملایکه متنزله
بانبیا گوییم أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید و برسانید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای مستحق
عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بپرهیزید از من و جز مرا پرستش مکنید **نظم**
مرا بندگی کن که دارا منم * تو از بندگانی و مولی منم * خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ
بحکم درست یا بحکمت یا بجهت یا بحق تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ برترست خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی
خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و سیالی که وضع و شکل نپذیرد پس او را
فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که
سخن خود را بحجت ثابت کند مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم آورد و گفت مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که او در اول جمادی بود ما او را حس و نطق
دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند از ابدا باعاده که هر که بر آن قادر بود هر اینه برین نیز قدرت دارد
وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا بیافرید لَكُمْ برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را
فِيهَا دِفْءٌ در ایشان پوستیست گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان
منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت وجز آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن
و پنیر یا میخورید از ایشان چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است وَلَكُمْ فِيهَا
و مر شما راست درین چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی یعنی دردهای خانه شما دو وقت بدین انعام زینت می یابد حِينَ
تُرِيحُونَ هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون میبرید بچراگاه
خود بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و بر میدارند بارهای گران یا ابدان شما را إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بَالِغِيهِ
رسنده بدان بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که برسد بنفسهای شما در سفر اهل مکه را میگوید با امتعه
تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه وتعالی شما را نعمت انعام انعام فرمود
إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که نعمت داد بی سابقه خدمت رَحِيمٌ مهربانست که بارها و سختیها
وکار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید آنها را
وَزِينَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و بیافریند بجز اینها آنچه مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچیزها که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشتی است یا ملایکه یا حافات
و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه وتعالی میفرماید که مَا لَا تَعْلَمُونَ
اولیست وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست یعنی بر اوست قَصْدُ السَّبِيلِ بیان راه یعنی راه راست که موصلست بحق یا بر دوستانش
طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مرور است راه حق یعنی دین اسلام
وَمِنْهَا و هست بعضی از آن راه که خلقان میروند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملت کفر یا هوا و بدع وَلَوْ شَاءَ
و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر اینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه بایمان متصف

السبیل رسید بنزدیکی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب
بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما راست از وی آشامیدنی و منه شجر و از این باران باشد درخت مراد گیاهیست که از
زمین روید نه نباتی که آنرا ساق باشد فیه تسیمون در آن نبات می‌چرانید چهارپایان خود را ینبت
میرویانیم بنون ابو بکر و حفص بیا میخوانند یعنی میرویاند خدای لکم برای شما به الزرع بآن باران کشت را مراد حبوب غاذیه است
که زراعت میکنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرمابنان را والاعناب و تاکها را و من کل الثمرات
و بعضی از میوه‌ها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در این رویانیدن
حبوبات و اشجار لآیة هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند
و تامل نمایند در آنکه دانه که در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای آن منشق گشته ساقی از و در هوا
تصاعد نماید و اسفل او شکافته بیخ او در زمین منتشر شود و نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که
ازهار و انوار میوه پدید آید و هر میوه را شکلی و لونی و نوع دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم
نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی — در صنع جان بخش که جان آفرید — باغچهٔ کون و مکان آفرید —
کرد ز هر شاخ گل و برگ و بار — جلوهٔ او نقش دگر آشکار — و سخر لکم و رام کردانید برای انتفاع شما اللیل و النهار
شب و روز را یکی را برای آرایش و دیگری برای آسایش و الشمس و القمر و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و ادراک
زروع و معرفت حساب سنین و شهور و النجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در
حالتی که هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستی که در اینها لآیات هر آینه
علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال اینها تا بدانند که خالی
از خفایی نیست تفکر فرمود در این دلالات که بغایت ظاهر است که عقل کرد و ما ذرأ و دیگر رام کرد آنچه
آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها
از مطاعم و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک
بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند
و هو الذی و اوست آنکه سخر البحر مسخر کردانید دریا را بحیثیتی که شما تمتع کنید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید میکنید
لتأکلوا تا بخورید منه از و لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی و تستخرجوا و دیگر غوص می‌نمایید در و تا بیرون آرید منه
از و حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید یعنی استخراج میکنید آنچه از و پیرایه میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می‌پوشند آنرا
زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد و تری الفلک و می‌بینی کشتیها را مواخر
روندها و شکافنده آب فیه در دریا و لتبتغوا و دیگر تسخیر بحر شما را برای آنست که بجویید بر کوب در کشتی من فضله
از سود او که سبب معیشت ذو قوت است و لعلکم تشکرون و شاید که شکر گویید خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این
نعمت عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها
آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید
کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشست از
دریای شغل بساحل فراغت رسید و هر که بکشتی رضا در آمد از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند
از دریای حرص بساحل زهد در آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توجه در آید

از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بتحقیق تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خودان در مهلکهٔ تفرقه اند و بیخودان
در مرتبهٔ جمع — بحساب بیخودی قلم در کش — در ده بیخودی علم بر کش — تا بجاروب لا نروبی راه — کی رسی در حریم الا الله
و القی فی الارض و بیافرید و بنهاد در زمین رواسی کوههای بلند بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک
و مضطرب نگردد و شما را سرگردان نکند در خبر است که چون حق تعالی زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند
این بساط مقر هیچکس نمی‌تواند بود حق تعالی بر و کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد
بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه و تعالی فرشته را که او را صاعدیائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد
و زمین بگرانی پای او قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد و انهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها
چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و سبلا و دیگر بیافرید و پدید کردانیدیم در زمین راهها گرد
از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود و علامات و دیگر پدید کرد
نشانها برای راه روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن و بالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین
و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می‌یابند اگر چه بنجوم
مسافران را اهتدا میسر است اما ایشان مشهور بودند برحلة الشتاء و الصیف با آنکه راه را بستاره از همه مردم
بهتر می‌شناسند افمن یخلق آیا کسی که می‌آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق باشد همچون کسی که نمی‌آفریند
مراد آنها اند که ایشان را بعضی خدای می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست افلا تذکرون آیا یاد نمیکنید تا
یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را و ان تعدوا و اگر خواهید که بشمار دید نعمة الله نعمتهای خدای را که
بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید
نمود ان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رحیم مهربانست که
بتقصیر شکرگزاری نعمت از شما باز نمیدارد و الله یعلم و خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان میدارید از عقاید و ما
تعلنون و آنچه آشکارا میکنید از اعمال و الذین یدعون و آنان را از آلههٔ باطله که میخوانند کفار مکه و می‌پرستند
من دون الله بجز خدای لا یخلقون شیئا نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند آفرید و چگونه آفرینند و هم یخلقون
و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق بود محتاج باشد در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود
پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیر احیاء نه زندگانند یعنی بسان جماد
نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمیگویند و ما یشعرون و نمیدانند ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا
عبدهٔ ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که
بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا در میباطی فرموده که روز قیامت بتان را بیانگیزند و ارواح
تا از عبدهٔ خود تبرا کنند الهکم خدای شما اله واحد خدای یکتا و یگانه است فالذین لا یؤمنون پس آنکسانی که نمیگروند
بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده
و هم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم
هر آینه راست و درستست ان الله یعلم آنکه خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میسازند از مکر برسول خدای
و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمه با وی انه بدرستی که خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد

مستکبرانرا که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی میکنند وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گویند متکبرانرا یعنی اتباع و سفله پرسند
از رؤسا و اشراف که مَاذَا أَنزَلَ چه چیز فرستاده رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان
بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوا گفتندی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر اولین است کفار بدین سخن قومی را
گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بارگناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُم گمراه ساخته اند ایشانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یا آن مقدار
که حصهٔ اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه
کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بد بار است مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند آنانکه
بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُم بآن بناها که برافراشتند یعنی
امر خدای بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدی که بنا بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ
السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِن فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارتست
بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنجهزار گز
و گویند دو فرسخ و غرض او آن بود که ترصد امور آسمانی کند و برخدای ابرهیم صلوات الله و سلامه علیه مطلع شده با وی
مقاتله نماید و بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی رحمه الله آورده که
سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و از مهیبی آن پدید آمدن زبان قوم متبلبل شد یعنی هم
سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیهٔ آن شهر که کوثا نام داشت ببابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان
همه مردمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پیدا آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند
و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پیدا آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم که
پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ از انجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود در وسیط رحمه الله آورده که مراد ازین
عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در کتاب فرموده که خدای نمرود را مبتلا کرد اینده به پشه که در بینی او
رفته در ام الدماغ او جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در انجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند
تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار روح الله روحه در توحید منطق الطیر آورده که نیم پشه بر سر دشمن گماشت
بر سر او چارصد سالش بداشت ۰ چون کند حکمش ضعیفی را مدد ۰ سبلت خصم قوی را بر کند ۰ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا کند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب کرده اید بافتادن صرح و استیلای
لشکر بعوضه وَيَقُولُ و گوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید که شریکان
منند الَّذِينَ كُنتُمْ آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبران و مؤمنان فِيهِمْ در شان ایشان
قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید خوانده اند
إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ
آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشانرا قبض کنند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکار اند
بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در اندازند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق

یا کردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِن سُوءٍ هیچ بدی از ظلم و کفر و شرک و معصیت را منکر شوند حق
سبحانه فرماید بَلَى یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که
عمل میکردید بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوا پس در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ
یا بدرکاتی که آماده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر اینه بد
مقامی و بد آرامگاهیست متکبرانرا جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم حج کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای
گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفتند لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ
چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیراتست و مستجمع جمیع حسنات
و برکات اوست و نیکوییهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی نتیجه اند لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکویی کردند
در اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از
عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهترست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ
الْمُتَّقِينَ و نیکو سراییست مر پرهیزکارانرا بهشت و گفته اند نیک سرایست دنیا که در و تهیهٔ زاد آخرت می توان کرد
و نکته الدنیا مزرعة الآخرة موید این قولست بزرگان گفته اند نذرع یومک حصاد غدک بکوش امروز تا تخمی بپاشی
که فردا برجوی نادر نباشی ۰ گر اینجا کشت کردن را نورزی ۰ در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی ۰ جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای
متقیان بوستانهای اقامتست که در قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر بناء
آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید
شاید بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که
موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند كَذَلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ
پاداش میدهد خدای متقیانرا الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ در حالتی که
پاک باشند از شوایب شرک و عصیان و خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم
يَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام خدای بر شما باد و می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند که
فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که
میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان كَذَلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان
آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلَكِن كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آنچه بد
کردند وَحَاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا
میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ
نمی پرستیدیم بجز خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمیکردیم مِن دُونِهِ بی حکم خدای
مِن شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت

حسین بن فضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب
نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال
و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده
طریق حق را ولقد بعثنا و هرآینه ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم
و فرموده ایم همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را واجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید و یکسو روید
از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بعد از خدای پرستند فمنهم پس از ایشان من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را
و توفیق ایمان داد ومنهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بر وی گمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا
پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین
منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر عبرت در آن نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که
آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوشی و حریص شوی ای محمد علی هدیهم بر راه
یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهی او وما لهم و نیست گمراهانرا
من ناصرین هیچ یاری دهندگان که دفع عذاب کنند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود و تقاضای آن
دین میکرد در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت که تو امیدواری که بعد از مرگ زنده
شوی مسلمان گفت بلی کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از مرگ زنده نشود آیه آمد که
واقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند
لا یبعث الله برنه انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی خواهد برانگیخت ایشانرا وعدا وعده
کرده است وعده کردنی علیه که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند لیبین حق تعالی برانگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون
آن چیزیرا که اختلاف میکنند فیه در آن از امور بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم
کانوا آنکه بودند کاذبین دروغگویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه
چون خواهیم آفریدن او ان نقول آنست که گوییم له کن مر آنچیز را که باش فیکون پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین
ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ابدای چیزی هرآینه قدرت او از
اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
چون در آورد از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود والذین هاجروا و آنانکه ببریدند از اوطان خود
فی الله در کار دین حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب
رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هرآینه جای
دهیم ایشانرا فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی مدینه معظم علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند
غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة و هرآینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند
که فاروق اعظم رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجرانرا عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا برکت دهد هذا ما وعدک الله
فی الدنیا وما ادخر لک فی الآخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجرانرا دهد و
مزد میدهد هرآینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت

الذین صبروا مهاجران آنانکه صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون
توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای ما از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد
بلکه فرشتگانرا مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در رد قول ایشان این آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما پیغمبران
من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانرا از آدمیان که بزبان ملایکه نوحی الیهم وحی فرستاده میشد
و حفص بصیغه متکلم نوحی اند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت
فرستد نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشانرا ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید
تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بام و فرستاده گشته بالبینات با معجزات روشن
والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر بسوی تو قرآنرا که سبب یاد کرد خداوند است سبحانه
و تعالی لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از
اوامر و نواهی ولعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین
آیا ایمن شدند آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند
که بنسبت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند ان یخسف الله از آنکه فرو برد
خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یأتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب
الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط علیه السلام آمد او یأخذهم یا آنکه بگیرد
فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب
از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان خدایرا از عقوبت خود او یأخذهم یا ایمن اند از آنکه
بگیرد خدای ایشانرا علی تخوف بر ترس از پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند و در آن
ترس همان عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرؤف مهربانست که بردباری میکند با بندگان
رحیم بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده
خدای من شیء از چیزی که او را شخص است یتفیؤا ظلاله میگردد سایهای او عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی
از همه جانبی سجدا سجده کنان لله مر خدایرا وهم داخرون و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع اند در
زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران سر بسجده نکنند سایهای ایشان را خضوع و خشوع میکنند ولله یسجد
و مر خدایرا سجده میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است من دابة
از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طاعت در سجده و مؤید این قولست آنکه میگوید وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او
صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است
و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست و درین آیه سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآن
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند
پس بنده باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یخافون میترسند ملایکه
ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون و میکنند بطوع و رغبت ما یؤمرون
آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدا را بخدایی

اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازمهٔ الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت
شرکت بر نتابد چنانچه با دلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه
اشیا از وظاهر بوده و او بی اشیا قایم باشد از همه در صفات و ذات خدا لیس کمثله شیء ابدا • فَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا
لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزاء دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بغیر خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است
مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خدایست ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد شما را سختی چون
مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو می نالید و تضرع و زاری میکنید بدرگاه او ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ
بردارد آن سختی که از آن می نالیدید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ همی گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود
شریک آورند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسبابست یعنی از مسبب غافل شده مر چیزی را از وصول عطا و دفع بلا سببی
باز بینند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردید امر تهدید است
یعنی ای کافران نعمتها چند روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر
خود را این سخت ترین وعیدیست اهل کفران را وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که
نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان نَصِيبًا
بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام
نصیبا الآیه و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشته تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ برمی بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب زروع
و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند و میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که
ملایکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرده و ملایکه متولد شد سُبْحَانَهُ پاکست خدا
از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند یعنی پسران
وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختری یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم
بر زن که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بدان یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزاد و در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ
آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و مذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده
در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدا است مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند یعنی دختر را که پیش ایشان
قدر و حرمت ندارد بخدا نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت
بدات یعنی احتیاج بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدای راست صفت بلند یعنی
وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و قادر بر هلاک کفار
الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ

بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد در روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر ایشان وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس
دارد ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت
مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند
ساعتی بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم میکنند لِلَّهِ مر خدای را یعنی برای او
مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ
الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ آنکه ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو که کافران میگفتند که
اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بودن إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه میفرماید که دروغ
میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ
و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بدا عتبار ان و بعد از منت شرکان و مآل کار ایشان بجهت
تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی
امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ
کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو
دوستی میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس
و ایشان را فردا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ
مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیزی که اختلاف کردند فِيهِ در آن از امر
توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنْزَلَ و خدای فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید
بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه کردانید زمین را بباران پس از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد
از آسمان قرآن را که سبب حیات مؤمنانست پس بدان زنده کردانید دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه مذکور شد
لَآيَةً هر آینه نشانه ایست آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم
نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ یعنی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ
از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته گردد و سه طبقه در وی پیدا شود اسفل او
فرث است و اوسط او لبن و اعلی او دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر در پستان میرود و فرث از ممر خود
بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم
زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمی شوند بلکه خلاصهٔ اشیاء ماکوله را که بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند
و ثفل آن را که فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند
آنها را با عضا بحکمتی که قادر حکیم در و ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید
از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر امزجهٔ اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید
با بعضی از آن به پستان میرود و بجهت آنکه گوشت پستان غدودی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد

وآنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف بیزاست خروج آن با آن صفا و لطافت
از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضحست بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی ○ از خون سرخ شیر سفید آورد برون
و ز خارهای خشک گل تر کند پدید ○ در قوت القلوب آورده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو ضمن فرث و دم باشد نعمت تمام نشود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث
ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل غرایت خفیست و صفای عمل
بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست **نظم**
طاعت آلوده نیاید بکار ○ مشک جگر سوده نیاید بکار ○ هر چه نه ز آلودگی افتاد پاک ○ می نبود پیش نظر تابناک ○
ومن ثمرات النخیل و مر شما راست از میوهای خرمابنان والاعناب و تاکهای انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از او
سکرا مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز کنند ابو عبیده رحمه الله فرموده که
سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک
بدرستی که درین میوهای تر و خشک و فواید آن لآیة هر اینه دلیلی روشن است بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون ○
مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند واوحی ربک و الهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل
یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنکه فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس متساوی آراسته
بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته
باشد ومما یعرشون ○ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی اماکنی که شما جهت کندو و غیر آن ثم کلی پس بخورید
من کل الثمرات از همه میوهای که خواهید تلخ و شیرین مراد انوار و ازهار است فاسلکی پس بروید سبل ربک براههای
پروردگار شما یعنی طرقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون
زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین و اما نی کنند برای خورش
زمستان و اینست که حق سبحانه میگوید یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی که
یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی عسل سفید که از زنبوران جوانست و زرد که از میانه سالانست و سرخ
از پیرانست و سیاه و زرد نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه در آن شراب شفاء
للناس شفا است مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که
عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا
رسول الله برادرم می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت
دیگر باره بدان فرمود و همان حال اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله
وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وی شفای دلهاست
چنانچه جای دیگر فرموده که وننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفائین
القرآن والعسل آری عسل شفای امراض ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطنه آن یکی مرضهای قالب را زایل کرد
و این یکی بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصلست
هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل **نظم** دیگر اگر بسیار شد کی غم خورم
چون شفای جان بیمارم توئی ○ ان فی ذلک بدرستی که در امر نحل و عسل لآیة هر اینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی

لقوم یتفکرون ○ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر اینه اینها وجود نگیرد الا
از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نگردند
امانتی که میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را
خلاف نکنند تمکینی که فرسنگها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند
صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانه مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم
ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهلست دست دهد ○ شربت فکر ار بکام جان رسد
چاشنی آن بماند تا ابد ○ فکر دل را نیک با تمکین کند ○ کام جان را چون عسل شیرین کند ○ والله خلقکم و خدای بیافرید
شما را و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند دیگر باره شما را بعدم باز برد ومنکم و از شما من یرد کسی هست که
رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است
لکیلا یعلم تا نداند آن پیر خرف بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان [illegible]
فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را از یاد نکند عمر الا کرامت و عقل ان الله بدرستی که خدای علیم داناست و
بر دانایی او طاری نشود قدیر ○ تواناست و عجز بر توانایی او راه نیابد والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم
برخی از شما را علی بعض بر برخی دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش و یکی مهتری یافت
یکی چاکری فما الذین فضلوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر
و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند برادی رزقهم باز گرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخش کننده
علی ما ملکت ایمانهم بر آنها که مالک شده دستهای ایشان ایشانرا یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند
که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند ولاة و موالی در مال برابری یکسان
در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه میگفتند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک
حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بندگان مرا شریک
من باشند در الوهیت افبنعمة الله آیا بنعمت خدای یجحدون ○ انکار میکنید و حفص بغیبت میخواند یعنی
کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد
والله جعل و خدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان آرام میگیرید وجعل لکم و آفرید
برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة و دختران یا اولاد اولاد را یا دامادان یا فرزندان زنان که
از شوهران دیگر اند ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها و لذیذها افبالباطل آیا به بیهوده
یؤمنون میگروند این مشرکان وبنعمت الله و بنعمت خدای هم یکفرون ○ ایشان میگروند باطل عقیده ایست که
بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است به یگانگی یا باطل آنچیزیست که حرام کردند از
بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای برای ایشان حلال کرده این و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو میگروند و نعمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بدو ایمان نمی آرند ویعبدون و می پرستند من دون الله بجز خدای ما لا
یملک آنچیز را که مالک نیست یعنی ندارد لهم برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران والارض
و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمی توانند روزی دادن شیئا چیزی را
به پرستندگان از مطر و نبات ولا یستطیعون ○ و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقررست که پرستش اینها

خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفرینش و روزی دادن نیست و این دو صفت خدایراست نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدا مثلها بران وجه که قیاس کنید تا نظیر او و شریک هستید با او من لا له المثل لا تضرب له المثلا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید و اگر دانستید بدین اشراک جرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که چگونه مثل می باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل آورد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده در دم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانایی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و حر که در و تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرد زوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کس نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بنده کالائی اختیار با خواجه صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقانند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی ٭ از شرک و شریک هر دو خالی ٭ آن بنده که عاجز است و محتاج ٭ کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله در آمدم وی را دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیی بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال میکند که تا درین ایجاد سیده استم از نیجا نمی توانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از واجب خبر نتواند داد نیست با هست چون زند پهلو ٭ قطره با بحر چون کند دعوی ٭ و گفته اند این مثل برای مؤمن موفق است و کافر مخذول و مراد از مؤمن ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و از کافر ابو جهل الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها و ثناها مر خدایراست که مولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی و بر عایت حال او در مانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که فرستد او را و متوجه گرداند بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از فهم الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایتی تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلبی که توجه نماید بمقصد و مقصود در رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مؤمن و کافر است مؤمن حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر سید بن ابی العیص ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذی النورین رضی الله عنه و کافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله منع میفرمود او را ده کفار قریش از روی استهزاء استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که وَلِلَّهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از آسمان و زمین و محسوس شما نمیشود یا مراد مطر و نبات است وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در آن در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ

مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه با سفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن آسان تر است از آنکه شما دیده برهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و دفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانکه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و دادم شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش داد شما را تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها مباینات و مشارکاتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس دوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل تمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گویید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا إِلَّا اللَّهُ مگر خدای و اگر نه ثقل ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر برای طیران لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدان چه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده است که طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با آشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میرسانند نگر از ین خانه فراز تک کشد ٭ سوی سراپرده راز تک کشد ٭ وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بساخت لَكُمْ برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که مبنی بر سنگ و چوب و خشت باشد سَكَنًا آرامگاهی که شما بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساختم شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُوتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آنرا بر داشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت نزول شما وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را باشد وَأَشْعَارِهَا و مویها که بز را باشد أَثَاثًا رختها از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و بر خورداری از خرید و فروخت آن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلَالًا سایه تا بآن از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و نقبها در آن سکون ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت از برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میکرداند نعمت و نیکویی خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تا شاید که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند

واعراض کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَیْكَ پس جز این نیست که بر تو است اَلْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ رسانیدن پیغام آشکارا چون پیغام بدیشان
رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند یَعْرِفُوْنَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترف اند که
آنها از دوست ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت تحقیق
می شناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و بیشاید که نعمت الله نبوت حضرت رسالت بود صلی الله علیه
وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَاَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُوْنَ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان نه غیر مجانین
وصبیان ناگرویدگانند وَیَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزی که برانگیزیم مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیْدًا گواهی
بایمان وکفر ایشان مراد پیغمبر آن امتست ثُمَّ لَا یُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شده اند در عذر
یا درجوع بدنیی وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای را یعنی عملی
کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا
دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَی و چون به بینند روز قیامت الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنانکه
شرك آورده اند اَلْعَذَابَ عذاب را و در آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند و از مالك تخفیف عذاب طلبند فَلَا یُخَفَّفُ پس سبك
کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ و ایشان مهلت داده نشوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند
و بی عذاب نگذارند وَاِذَا رَاَی و چون به بینند در آن سرای الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا آنانکه شرك آورده اند شُرَکَاۗءَهُمْ انبازان خود را یعنی
بتان که ایشانرا شریك خدای میکنند قَالُوْا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هٰۤؤُلَاۗءِ شُرَکَاۗؤُنَا این گروهند شرکاء ما الَّذِیْنَ
کُنَّا نَدْعُوْا آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُوْنِكَ بجز تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَاَلْقَوْا پس بیفکنند
بتان اِلَیْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا گویا کرداند تا ایشانرا جواب دهند و گویند اِنَّکُمْ لَکَاذِبُوْنَ
بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرموده بیم بپرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش
میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنو ملیح عیسی و عزیر و ملایکه را علیهم السلام در بهشت بینند در دوزخ که
خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینانرا می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید
وایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند وَاَلْقَوْا اِلَی اللّٰهِ و بیفکنند بخدای
یَوْمَئِذِ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام
آرند و هیچکدام سود ندارد چون کار از دست رفت غم با چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان یعنی زایل و باطل
شود مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان نه بجای شفاعت از ایشان
شناعت بینند الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان
بحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زِدْنٰهُمْ بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا کَانُوْا
بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام یُفْسِدُوْنَ تباهی میکردند یك عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع
از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران عظیم خلقت و کژدمان بزرگ چند بر ایشان گمارند و ایشان ازان
گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در نار المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش بطرف ایشان روان
کرده و سه جوی ازان معذب شوند در مقدار ساعات شبی از شبها و بدو جوی دیگر در مقدار ساعات روزی از
روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد وَیَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ
در میان هر گروهی شَهِیْدًا عَلَیْهِمْ گواه بر کفر او و کفر ایشان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان

مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاوریم ترا شَهِیْدًا عَلٰی هٰۤؤُلَاۗءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو یا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب
مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْكَ الْکِتَابَ بر تو قرآنرا تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ بیان روشن برای همه چیزها امور دین
بتفصیل و اجمال صاحب مدارك فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است
و آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها بقرآنست چه در ان مامور بیم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که
واطیعوا الرسول و حث کرده است ما را بر اجماع بتهدید بر ترك آن وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ و فرموده است
بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًی
و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایشی بر همه اگر بدو بگروند وَبُشْرٰی و مژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِیْنَ مر مسلمانانرا خاصه
اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط
میان تعطیل و تشریك و قایل شدن بکسب که متوسطاست میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که
متوسطاست میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسطاست میان جبن و تهور وَالْاِحْسَانِ و میفرماید به نیکوی
در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودای الاحسان ان تعبد الله کانك تراه اذا ان
خبر سیدهد وَاِیْتَاۗءِ ذِی الْقُرْبٰی و امر میکند بعطا دادن خویشان نزدیك و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند
وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاۗءِ و باز میدارد از عمل زشت که آن افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن
وَالْمُنْکَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل النفس و غصب اموال وَالْبَغْیِ
و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استیلا و استعلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر
بر ایشان یَعِظُکُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ شاید که شما پند گیرید این آیتیست جامع خیر و شر
هیچ خیری نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نیست الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت
آنکه موعظه ایست جامعه جمیع خطبا روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که
گفت من در بدایت حال اسلام بیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در
دل من قراری نداشت تا روزی که نزدیك آن حضرت بودم و این آیه نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام
تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمدم آیه را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت
ان له والله لحلاوة وان له لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول بشر و ابو جهل بعد از استماع
این آیه گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در دلائل الصفا فرموده است که سبب اسلام اکثم بن صیفی که
از اکابر عرب و حکماء ایشان بود همین آیه است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل
کلمه شهادتست یا خلع ایذا یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل
و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده
در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای خود
کاره می شمرد و ایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت و اگر درویش است
و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشانرا در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا کند در
ایشان و فحشا زناست یا آنچه بپوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع
حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرك است یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد

یا هرچه بدان وعید من عند الله متفرد بود یا آنچه خدا برانجشم آورد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظم و تطاول کبر
یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه
آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمرهٔ دارد ثمرهٔ
عدل ظفر و نصرتست و نتیجهٔ احسان ثنا و محمدت و فایدهٔ صله رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست
و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست
و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن صلوات بروی و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیتست و دعاء صحابه
رضی الله عنهم و در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس باید که مگر آنچه صفت عدل بروی صادق
آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر سخنی
در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه تو
داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و اموال همه در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است
و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولاً و فعلاً با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر
از همه با تو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا جز نیست که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلالت و بدعت
بود و بر وی ترتیب بود و بغی سودهٔ صفات نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت باید شکست تا قواعد سلوک درست باید
زیرا که بحکم اعدا عدوک بدترین دشمنان نفس است   این سگ نفس شوم بدکاره * که هم آغوش تست همواره *
بدترین قاصدیست جان ترا * میخورد مغز استخوان ترا * پیش از آن کو ترا بسوزد جست * محکمش بند کن که دشمن تست *
و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیه در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدا
إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الستست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در
شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده
کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست تا ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه
ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود
كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا
و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی
استحکام آن أَنْكَاثًا در حالتی که رسنها تابها داده است یعنی محکم و قوی   آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه
دیباطی که نبی خیطه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا او را کنیزان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار با ایشان
خود میرشت و کنیزانرا رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا از رسنهای رشته تاب باز میکردند تا خراب و ضایع
میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن
حمقا رسن تاب دادهٔ خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سررشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم و اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا یابند   گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند * نگاه دار سر رشته تا نگه دارد *
تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید سوگندها و عهد خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور و مکر در میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند
گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر

و مال ایشانرا وافرتر دیدید میخواهید بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بوفا
عهد تا مردمانرا معلوم شود که چند باعتصام در حبل وفا میزنید و بعهد خدا و پیغمبر وفا میکنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه
پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ خلاف میکنید در شان بعث
و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَٰكِنْ يُضِلُّ
و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه می نماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند
وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا
أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد از شارع اسلام بَعْدَ
ثُبُوتِهَا پس از استواری آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستید عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از راه وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدید آیت
مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند که از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع
بدین ما کنید ما بدین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ عهد خدای
و بیعت پیغمبر او را ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندک یعنی چیزی چیزی از مال دنیی که قریش شما را وعده دهند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ
بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهتر است شما را از آنچه قریش
وعده میکنند شما را إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی يَنْفَدُ سپری شود
و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدا است از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز
نوشته است که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج او را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور
نور حق در صورت مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و از این حیثیت که
ایشان را ممکن میگویند و خلق می نامند و جمیع نقایص موجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند   نظم
از ره صورت همه یکسر دو است * چون نظر کردی همه یکجا او است * ز آن یکی ما عندکم ینفد شنو * جز یکی ما عند الله باقی مشنو *
ما عندکم ینفد اشارتست باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارتست باعتبار اول   ای بوصف بیان ما همه هیچ *
همه آن تو آن ما همه هیچ * هرچه بیند خیال ما همه نقش * هرچه گوید زبان ما همه هیچ * وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ
صَبَرُوا آنانرا که صبر کردند بر فاقه یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیت
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که بر بی نوایی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که نعیم بهشتست یا ثواب
مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که
اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة و صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد
ثواب آن یکی که نیکوتر است بتمامی بدهیم و باقی هم بپذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتری برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق
ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی
داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوتست در طاعت یا قناعت بکفاف یا عمل صالح با عافیت
یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا بی شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان برآنند که
حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناختن خدای و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوای

خدای در حقایق توسلی مذکورست که خیوط طیبه استغناست بالله عما سوی الله — چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و هر آینه دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست
و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابیست و باختیار جمعی از کبراء دین بر سبیل ایجاب بود و در تفسیر امام وسطی
قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتدا بدو بر سبیل سنت است
و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویدند انجه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او
توکل می نمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را
قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شریک آرندگانند بخدای آورده اند که کفار مکه
بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد یاران خود را امروز بچیزی امر میکند و فردا ایشان را از آن نهی مینماید غالب
آنست که او افترا میکند بر خدای و از تلقاء نفس خود سخن میگوید آیة آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی
ناسخ را بجای آیه منسوخه وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا
گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده برخدای و از خود سخن میگویی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند
بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ
الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت
دهد آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد بآنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند در رعایت صلاح
و حکمت او تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت
مر مسلمانانرا ببهشت در خبرست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار که
شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریة و انجیل خواندندی و چون حضرت صلی الله علیه و سلم بر ایشان
بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گفته اند عویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا قیس
یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمدی و قرآن تعلیم کردی قریش گفتند
محمد از این غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند
إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند بشری یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را
با او میکنند یعنی گمان میبرند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر بینا است یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ
مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بانشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید
پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت را کلامی در این بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ
الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کلام خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ
راه نمی نماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنات وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان
بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند
دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند که بر بافته محمد است وَأُولَٰئِكَ و آن

گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که گفتند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و بتحقیق دروغ گفتن صفت ایشانست
در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض پیغمبر صلی الله علیه و سلم با آلهه باطله ایشان با یذاء و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند
چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند
آن جماعت بطریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفا شکیبایی نمودند تا وقتی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار
از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید که
عمار کیش کفار اختیار کرده و از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار را ایمان پر است و ایمان
بگوشت و خون او برآمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفتن و گویی هرزه گویی تفاوت پذیرد عمار
رضی الله عنه گریه کنان بجناب نبوت آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که
تا چیست إن عادوا لك فعد لهم اگر باز گردند بتو باکراه تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه حق سبحانه این آیه فرستاد که
مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال
ایشان در معرض غضب الهی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده
باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رضی الله عنه وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا
بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش راضی بوده بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ
و مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم ایشانرا بِأَنَّهُمُ
اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت
وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمیخواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگانرا یعنی
مرتدانرا بامری که موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وَأَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان تا آثار
قدرت حق نبینند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و بیخبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا و در این هیچ
شبهه نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ در سرای دیگر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده
در بازار دنیا سودی بدست نیاورده اند و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود
قیامت که بازار مینو نهند • منازل باعمال نیکو دهند • بضاعت بچند آنکه آری بری • وگر مفلسی شرمساری بری
که بازار چندانکه آگنده تر • تهی دست را دل پراکنده تر • ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ
هَاجَرُوا مر آنانراکه هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا
از پس آنکه معذب گشته بودند از کفار و ایذاء تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و صبر و شکیبایی
نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است
عفو کند از ایشان گناهان گذشته رَحِيمٌ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن
روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند نفس خود را در اشتغال
عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی
نفسی وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند
در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و پیدا کرد خدای مثلی قَرْيَةً كَانَتْ دیهی که بود آمِنَةً ایمن از تزلزل و قیام و حیات

مُطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَأْتِيهَا می آمد بدان دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای
و شکر نگزاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را از برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد
یعنی حق سبحانه و تعالی چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که نعمت نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم کافر شدند خدای بدل کرد آن فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند
از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای حضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر و ابعث
علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد باین بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که
از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد بدیشان
رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت
ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که
قریش کس بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کرده اند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط
میمیرند رخصت ده حضرت صلی الله علیه و سلم دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فَكُلُوا پس بخورید ای زنان
و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حَلَالًا طَيِّبًا بی شبهه و پاک و گویند که
خطاب با مؤمنانست ایشان را میفرماید که حلال خورید وَاشْكُرُوا و سپاس داری کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ
اگر هستید که خدای را تَعْبُدُونَ می پرستید یا فرمان او می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ
بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را بجز او توان خورد وَمَا أُهِلَّ و آنچه آواز برآورده شود
لِغَيْرِ اللَّهِ از برای غیر خدای بِهِ بدان در وقت ذبح آن یعنی نام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد
بخوردن یکی ازین محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَلَا عَادٍ و نه خورنده بالای سیری فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ
آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربانست در رخصت او وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ مر آنچیزی که وصف
میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگویید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگویید و آن
دروغ کدام است آنکه گفتند هَذَا حَلَالٌ این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلالست بر مردان ما وَهَذَا حَرَامٌ
و این حرام است یعنی آنکه مذکور شد نا روا است بر زنان ما مگویید که این حلال و آن حرام است لِتَفْتَرُوا بدرستی که بر بندید عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ بر خدای دروغ را إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی که آنانکه بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را لَا يُفْلِحُونَ
رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيلٌ آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود منقطع گردد و در دیگر
وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهود درآمدند
حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلَكِنْ كَانُوا
و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ
پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب

امور ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از عمل بد وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناه را بسبب توبه رَحِيمٌ مهربانست که قبول میکند
توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابرهیم خلیل صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه كَانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع
کمالات و فضایل بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
جانا تو یگانه و لیکن ذات تو هست مجموعه آنا دکمالات همه گویند پیش از القاء وی در آتش بر روی زمین غیر
از وی مؤمنی نبود پس تنها او امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار مر خدای را و قایم بامر او حَنِيفًا مایل از ادیان باطله بدین
حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شَاكِرًا سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ
مر نعمتهای خدای را اجْتَبَاهُ برگزید خدای او را به نبوت وَهَدَاهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ براه راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ و دادیم او را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است
یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر و ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم از نسل اوست یا آنکه صلوات او مقرون بصلوات سید عالم است اللهم صل علیه و علی آله کما
صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم وَإِنَّهُ و بدرستی که ابرهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان
مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را داده در دنیا آنرا کرم نخواهد که دارد حسنات او
در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم أَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم پاک که
مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری
و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است
پس اتباع آن حضرت مر ابرهیم را علیه السلام بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده
چه بحکم انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت
از مجموع اصفیا اجزل تا شمل تفاصیل و ابی طفیل تواند نوشاهی و مجموع خیل تواند وَمَا كَانَ و نبود
ابرهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جمله مشرکان تعریض کفار قریش است که میگفتند که ما کیش پدر خود ابرهیم داریم
آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که بنی اسرائیل را بگو که تا روز جمعه از اشتغال
بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید آنرا قبول کردند و بسیاری همگی نمودند و میان
ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند روز شنبه اختیار میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده
و قومی بدان رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتداء آفرینش خلق کرده است خداوند تعالی بشآمت نافرمانی
و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرمود چنانچه میگوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ
جز این نیست که نهاده شده تعظیم سبت یعنی نوشته گشته بفرضیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ
در و و تعظیم سبت آنکه در و کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و جز پرستش حق ننمایند
و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که روز شنبه
بر داشته بجایی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در جایی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء او را
میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ و بدرستی که خداوند تو حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی در و ستمگرها برای عبادت

در تبیان فرموده که انحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما
بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد ادْعُ
بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات و شبهه را زایل کند و اند
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که او نیکوتر است یعنی برفق و خوشخویی و ترتیب مقدمات ظاهر گفته اند حکمت برای دعوت خواص است
و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت بمراتب
ثلثه وصول است یعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید
و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه
مفتوح گشت اول باب حکمت و آن موهبت حق بی وساطت جبریل فایض شد و حقیقت عبارتست از کمالی که خلق را در آن
مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم
طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخوییست اولی می نماید سوم باب مجادله بالتی هی
احسن و آن مختص است براه شریعت که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد
و براهین محتاج است و بحجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن مر طوایف خواص
و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ فریدالدین عطار است قدس الله تعالی سره نظم
نور او چون اصل موجودات بود ۰ ذات او چون معطی هر ذات بود ۰ واجب آمد دعوت هر دو جهانش
دعوت ذرات پیدا و نهانش ۰ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ بانکس که
گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان و بر تو که
محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نحر سید
الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد خدای مرا بر ایشان
هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید یا داش کسی که
با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بِهِ بدان
یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان
بگذرید لَهُوَ هر آینه آن صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهتر است مر صابرانرا از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر بجهت
ثنای خدای تعالی بر ایشان مر ایشانرا که صابرانند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه
ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در انچه بر تو از ناحیت تو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبایی تو إِلَّا
بِاللَّهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ
و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت
مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ و با آنانکه ایشان مُحْسِنُونَ
نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت
بر خلق خدای و مدار کار اسلام برین دو صفتست ۰ ز احسان خاطر مردم شود شاد ۰ بتقوی خانه دین گردد آباد ۰
بسوی این صفتها گر شتابی ۰ رضای خلق و خالق هر دو یابی ۰ الجزء الخامس عشر من اجزاء الثلثین

سورة بنی اسرائیل

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي پاک و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم لَيْلًا
شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که مکه و حرم او مسجد اند
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجدی دورتر از مسجد اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهُ
بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیی که محفوف گردانیدیم
او را بانهار روان و بسیاری میوه ها و فراخی معیشت در زمانی پس بدانجا محمد را بردیم لِنُرِيَهُ تا بنماییم وی را مِنْ آيَاتِنَا
از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر تعلمات
ایشان حاصل کرده و بعجایب و غرایب آسمان اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده
و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب
و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب
باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد نظم
شاهد معراج نبی والاست ۰ آنکه مقر نیست بدین کافرست ۰ دست که سلطنت این وصال ۰ نیست بپا مردی خیل خیال ۰
عقل چه داند چه تماشاست این ۰ عشق شناسد که چه داستان این ۰ و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت
بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود در باب معتقد منکر
قدرت ۰ آنکه سرشت تنش از جان بود ۰ سیر عروجش بتن آسان بود ۰ و در آن شب جبریل علیه السلام با جوقی از
ملایکه آمد آن حضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار
ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید ۰ شبی رخ تافته زین دیر فانی ۰ بخلوت در سرای ام هانی ۰
رسیدش جبریل از بیت معمور ۰ براق برق سیر آورد از نور ۰ فروی نشست و گران سیر و سبک خیز ۰ ببیند و در بین وقت شد
روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دید و ایشانرا امامت کرده
از صخره بمعراج یا بر براق یا بر پر جبریل علیه السلام و در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سیوم یوسف
و در چهارم ادریس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابرهیم را علیهم السلام دید و بر ایشان سلام کرد و
جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة منظر او در آمد جبریل نزدیک
از مرافقت او باز ماند و گفت لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ حیان کو مرد تبه قرب براند که در سدره جبریل از وی بماند
و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش
رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید و در هر نوبتی آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر تخت
دنی نهاده از آنجا بر منظره فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص قاب قوسین او ادنی در آمد اسرار فاوحی الی عبده ما
استماع فرمود ۰ کلام سرمدی بی نقل بشنید ۰ خداوند جهان را بی جهت دید ۰ ببین آنجا زحد دیدن برون بود ۰
مپرس از ما ز کیفیت که چون بود ۰ و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات
بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام است خود را

داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **نظم** چو کرده وعدهای لطف در گوش •
نکرد امت خود را فراموش • و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند
و هدیهٔ نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شد کاروانهای قریش را دید
و مدت این سفر سه ساعت بود و بقولی چهار ساعت راه زاندازه برون رفته • پی نتوان برد که چون رفته •
عقل درین واقعه حاشا کند • عشق نه حاشا که تماشا کند • آورده اند که چون بامداد همین شب حضرت قصهٔ
معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق فرمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند و نشانهٔ بیت المقدس پرسیدند و آن
مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هرچه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان
آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود و القصه حق سبحانه و تعالی آن حضرت را بمعراج برد
تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و دیگرانکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ السَّمِيعُ**
اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب **الْبَصِيرُ** بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر یعنی سمیع و بصیر
یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه و سلم کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بآن حضرت
دارند در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد صلوات الله و سلامه علیه شنوا بود مر انچیز را که بدان خطاب کرده شد و بینا
بود مر انچیز را که بوی نمودند در بحر الحقایق فرموده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجمال و جلال ما انه هو
السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا **نظم** چو در مکتب بی نشانی رسید • حکویم که آنجا چه دید و شنید •
ورق در نوشتند گم شد سبق • شنیدن بحق بود و دیدن بحق • و چون در مرآت الصفا فی صفات المصطفی قصهٔ
معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادلهٔ قاطعه بر اثبات آن و قمع و منع منکران
بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر والله علیم خبیر **وَآتَيْنَا** و دادیم ما
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة **وَجَعَلْنَاهُ** و ساختیم کتاب یا موسی را **هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** راه نماینده مر فرزندان
یعقوب را علیه السلام و گفتیم مر ایشان را **أَلَّا تَتَّخِذُوا** انکه فرا مگیرید **مِنْ دُونِي** بجز من **وَكِيلًا** پرورد کاری که مهم خود
بوی گذارید **ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا** ای ذریهٔ انکسی که برداشتیم او را در کشتی **مَعَ نُوحٍ** با نوح علیه السلام مراد سام است که ابرهیم
علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید
و شکر آن بگذارید **إِنَّهُ** بدرستی که نوح **كَانَ** بود **عَبْدًا شَكُورًا** بندهٔ سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس
و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریه را باقتدای پدر در شکر نعمت الهی که موعود مزید است
لئن شکرتم لازیدنکم **وَقَضَيْنَا** و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم **إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ** بسوی بنی اسرائیل **فِي الْكِتَابِ** در توریة
و بیان کردیم که بخدای که شما **لَتُفْسِدُنَّ** هر اینه افساد کنید و تباهی از شما پیدا آید **فِي الْأَرْضِ** در زمین شام **مَرَّتَيْنِ** دو بار
افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بود و افساد ثانی قتل
قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت افساد خواهید کرد **وَلَتَعْلُنَّ**
و بلند خواهید شد **عُلُوًّا كَبِيرًا** بلند شدن بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فرمان من
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید **وَعْدُ أُولَاهُمَا** وعدهٔ عقاب افساد اول از ان هر دو **بَعَثْنَا** برانگیزیم و مسلط کنیم **عَلَيْكُمْ** بر شما
عِبَادًا لَنَا بندگانی که ما را هستند و اضافه تخلق است نه اضافه مدح چه مراد بخت النصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده
یا بخاریب یا رئیس عمالقه پس صفت آنها میکند که **أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ** خداوندان کارزار سخت و سطوتی گفته که مهیب باشد

آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق **فَجَاسُوا** پس در آیند **خِلَالَ الدِّيَارِ** در میان سراهای شما برای قتل
و غارت و اسیر **وَكَانَ** و هست این حکم **وَعْدًا مَفْعُولًا** وعدهٔ کرده شده یعنی لابد است از انکه بشود **ثُمَّ رَدَدْنَا** پس باز
گردانیم **لَكُمُ الْكَرَّةَ** برای شما دولت را تا غلبه کنید **عَلَيْهِمْ** بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور سازید ایشان را
وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را **بِأَمْوَالٍ** بمالها از هر نوع **وَبَنِينَ** و بزیادتی پسران **وَجَعَلْنَاكُمْ** و سازیم شما را **أَكْثَرَ**
بیشتر از پیشتر **نَفِيرًا** از روی عدد یعنی زیاده سازیم از انچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شوید و توانید با خصمان
مقاومت کردن **إِنْ أَحْسَنْتُمْ** اگر نیکویی کنید **أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ** نیکویی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما
رسد **وَإِنْ أَسَأْتُمْ** و اگر بدی کنید **فَلَهَا** پس وبال آن مر نفس شما را باشد و بس در مدارک از مرتضی علی رضی الله عنه نقل
میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکردم و بدی نیز بکسی نرسانیدم پس این آیه خواندند یعنی هرچه کسی میکند با خود میکند **نظم**
در جهان گر نیک و گر بد کرده • هرچه کردی جمله با خود کرده • **فَإِذَا جَاءَ** پس چون بیاید **وَعْدُ الْآخِرَةِ** وعدهٔ
عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بود حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون وعدهٔ
عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی ططوس رومی و قوم او را برانگیزیم **لِيَسُوءُوا** تا آن فرستادن و برانگیختن
بد سازد **وُجُوهَكُمْ** رویهای شما را یعنی آثار رغم و اندوه در بشرهٔ شما ظاهر کند و حفص لیسوء میخواند یعنی تا آن
قوم رویهای شما را بد سازند **وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ** و تا در آیند به بیت المقدس **كَمَا دَخَلُوهُ** چنانچه در آمده بودند **أَوَّلَ**
مَرَّةٍ اول بار یعنی چنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نیز در آیند **وَلِيُتَبِّرُوا**
و تا هلاک کنند و نیست سازند **مَا عَلَوْا** آنچه غالب شوند بران **تَتْبِيرًا** هلاک کردنی درین قصه خلاف بسیار است
و هر مفسری نقلی که بوی رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در محاسن القصص و غیر آن از کتب که در اخبار انبیا علیهم
السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام
و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول بخاریب که
ملک موصل بود بیامد و متعاقب او سلمایا رشاه اذربیجان برسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر
محاربه آغاز کردند آتش قتال در میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد •
سپه داران سپه در هم فکندند • صلای مرگ در عالم فکندند • زبیکان عالمی را آذ اله بگرفت • زخون روی زمین لاله بگرفت
عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد
دیگر پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار که از دهم تیغ زن و نیزه گذار بود در بیت
المقدس جمع شدند و چون رتبهٔ سلطنت شرکت بر نتابد با ایشان نیز آغاز نزاع کرده با لشکر آرایی و رزم آزمایی قیام
و اهتمام نمودند **نظم** درافتادند بچون شیر غران • بگرز و نیزه و شمشیر بران • بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل
الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و ناگاه نکبت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خاکساران
پاشید و هزیمت را غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند نه جای قرار دیدند نه راه ستیز
نهادند ناگاه رو در گریز • اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت بی لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف
در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آوردند و دست تغلب از آستین
طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هرچند ارمیاء پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت از انچه در توریة
مقرر شده این افساد اول است که میکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه و تعالی بخت النصر مجوسی را که

کاتب بخارب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد
و مسجد را خراب کرد و توریة را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش
همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت و بیت المقدس را بنا و سایر عمله با خود آورد
و بیست سال بعبادت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی
باز دیاد نهاد باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک
عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد و اموال
ایشان بغارت برد و حق سبحانه و تعالی در توریة بعد از وعده این دو عقوبت با ایشان گفته بود که عَسَى رَبُّكُمْ شاید پروردگار
شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید بتحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ انکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر
باز گردید نوبتی دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما نوبت سیوم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان حَصِيرًا ۝ زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند
بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن
يَهْدِي راه می نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست تر و پاینده تر از همه راههاست یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان را که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بانکه ایشان راست
أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد بانکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت
أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده‌ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا ۝ عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارتست ثواب ایشان و عقاب
اعداء ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود
دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعا خواست که امطر علینا حجارة
من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا ۝ شتاب کننده در دعا بی تامل در دعا و عاقبت آن یا تعجیل دارد در انتقال بانچه
بحالی نه در سرور تحمل دارد نه در ضرر او نه در گرما شکیباست و نه در سرما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را
آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب است
یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در و همه چیز
ببینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیه روز آفتاب است
و آیه شب ماه و محو آیه شب نقصان نور ماهست از بدر تا محاق و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که پیش ازین ماه
و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد که پر خود
بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود ماند پس معنی آیه بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را
روشن گذاشتیم تا شما روز از پی معاش خود روید وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ
شمار سالها و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کرده‌ایم
آنرا در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته تَفْصِيلًا ۝ بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام
کرده‌ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تعبیر کرده اند در دو نازل از ذکر او را و لازم ساخته‌ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را
ناچار ست از ان و ملازم اوست چنانچه طوق ملازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را
کاغذی بسته در گردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی است یا سعید و بعضی بر آنند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا از چپ تفأل میکرده اند

از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شمال را بشآمت نسبت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه
سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه
آنست که عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه
عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ۝ که بیند آن کتاب را باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او
بپیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز
همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است
نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا ۝ شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع یاداشتی عمر بن خطاب رضی الله
عنه فرموده که حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چه ساخته
و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل
در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خود را گفت امروز هر چه با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز شام
با من بگوی و حرکات و سکنات خویش را بر من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفتی تمام یکروزه گفتار و کردار خود با پدر باز
گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت زینهار ای پدر هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را
بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که ترا درین کار دینی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که
ترا یکروزه حساب دادن با پدر طاقت نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی دادن
تو نمیدانی حساب صبح و شام ۝ پس حساب عمر چون گویی تمام
زین عملهای نه بر وجه صواب ۝ نیست جز شرمندگی روز حساب
مَنِ اهْتَدَى هر که راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او را منفعت
خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی
او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَى گناه نفس دیگر و ولید بن مغیره کافران را
میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتَّى نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا ۝ فرستاده بدیشان
تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم که أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک کردانیم
اهل شهری و دیهی را أَمَرْنَا بسیار کردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان
برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا
در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب
عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا ۝ خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم
عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا صد که اعمار اهل عصر از ان در نگذرد وَكَفَى بِرَبِّكَ
و بسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان بندگان را داند بَصِيرًا ۝ بینا که
خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت
بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه و تعالی فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد که از روی خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهنده
این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت آنرا عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهُ برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ

از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید در دوزخ
مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت وَسَعَىٰ لَهَا
و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد
بایمانی خالی از شایبه شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست
شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند
نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم
بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء خداوند تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطاء آفریدگار تو مَحْظُورًا
منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت
كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن
و بعضی را تنگی یا تفضیل داده ایم بعضی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر بعضی که جوینده دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ
بیشتر است از روی درجات وَأَكْبَرُ و بزرگتر است تَفْضِيلًا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که
تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است از درکه
تا درکه زیرتر از همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ که بنشینی
در دوزخ مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکویها وَقَضَىٰ رَبُّكَ و حکم
کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان أَلَّا تَعْبُدُوا آنکه مپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است
و نشاید مگر کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر آنکه نکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی عبادت
خود را باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب ظاهراند در وجود و تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد
عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج
خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ پس مگوی مر ایشان را اف و آن کلمه ضجر است که چون کسی از چیزی به تنگ آید یا برو گران گردد
یا بناپاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه و تعالی فرموده که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را
گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا
كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناه کار در عاجزی
با خواجه خشمناک درشتخوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرا گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی
در تربیت و ایشان محتاج تو اند امروز در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشا بر ایشان
كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پرورده اند مرا صَغِيرًا در حالتی که خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که
اگر مؤمن اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان و خشنودی الهی برضای والدین باز بسته است
مَنْ رَضِيَ عَنْهُ وَالِدَاهُ فَأَنَا عَنْهُ رَاضٍ پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق پیش نباید رفت

نظم

آنکه تنت باده از جان اوست • قطره از چشمه حیوان اوست • آب از دیده نهال برت • شیر از خورده بنان ترت
در چو بشیریت فتوت بود • خونش خوردن چه مروت بود • رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناترست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ
بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بمادر و پدر

فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستی که هست خدای لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق وست از نفقه و حسن معیشت با او و امام اعظم رحمه الله فرموده که حق
اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند صلی الله علیه
و سلم و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام
علی بن حسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ جواب داد که خوانده ام و گویا که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام
فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ
و پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد فرموده که اگر با بر کوه احد در وجوه خیر
صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان
كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر گاه التزام عادت
جهالت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم   آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و
یک مهمان را شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ
و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر است که
بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آن حضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض نمودی آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردگار خود امید
میداری آن را فَقُلْ لَهُمْ پس بگو ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن برای ایشان باسانی کشیدن یا رفق
یا وعده ده ایشان را   آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که
رزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گفتگو بستند و مضمون در هر آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم از موسی کلیم سخی تر است و جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر
من از شما پیرهنی میطلبد حضرت فرمود که تا زمان برسد ساعتی دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من
آن پیرهن میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال
قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز
دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بر بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن ید کنایت است از امساک وَلَا
تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن بسط ید عبارت از عطاست و کل البسط اشارتست باسراف یعنی
اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا
میفرماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع مینماید در مجمع البحرین برقومی قطعه در معنی این آیه آمده و هی هذه
مبند از سر امساک دست بر کردن • که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهی • مکن بجانب اسراف نیز چندان میل
که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها • چو در میانه این هر دو راه چندانی • تفاوتست که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست در جمیع امور • بدان دلیل که خیر الامور اوسطها • إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَبْسُطُ
الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد برهر که ارادت و اقتضای که

واین بسط وقبض از محض حکمت است وکس را هیچ اعتراض نرسد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود
خَبِيرًا بَصِيرًا دانا وبینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ومکشید فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ
نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ وشما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که او جان دهد نان دهد
إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطایی بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل وانقطاع بنی نوع
وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ونزدیک مشوید بزنا وگرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا
وبد راهیست ودر تیسیر راهی آورده که راه مغان وکبرانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي ومکشید آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدای قتل آنرا وآن اهل ایمانند وذمی ومعاهد که ایشانرا نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص
بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ وهر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی
مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا
تسلطی وقوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص
بر او لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی
بلکه مهتر قبیله قاتل را قتل کردی حق سبحانه ازان نهی فرمود که باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا
هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا وحکام وَلَا تَقْرَبُوا ونزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیمان در دخل بکنید
إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعا وعرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر بود ونیکوتر یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند وربح آن بر
معاش او نشیند واین معنی را التزام نمایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد وآثار رشد بروی ظاهر
باشد وَأَوْفُوا ووفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ
بدرستی که صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن ووفای بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله
آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب وبر نفس او باداء فرایض وبر دل او بخوف وخشیت وبر روح او
بآنکه از مقام قرب دور نشود وبر سر او بآنکه مشاهده ما سوی نکند واز هر عهدی خواهد پرسید تا کسی از عهده این عهدها چون بیرون آید
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وتمام بپیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید کیل را برای دیگری وَزِنُوا وبسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ
بترازوی راست یا قپان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن وراست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از جهت
عاقبت وَلَا تَقْفُ واز پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آن چیز را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانایی یعنی بتقلید وگمان از پی چیزی مرو
تا ندانی مگوی که دانستم وتا ندیدی مگو که دیدم وتا نشنوی مگو که شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیه فرموده که گواهی
دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ وچشم وَالْفُؤَادَ ودل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک ازینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود
مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی وچرا
شنیدی وچشم را گویند که چه دیدی وچرا دیدی واز دل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ ومرو در زمین
مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را
بپای در وی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ ونرسی بکوهها طُولًا در درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید وبا کوه
همسری نتواند نمود او را تعظم وتکبر چرا باید کرد • ز خاک آفریدت خداوند پاک • پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیه لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا مذکور گشت وآن یازده امرست
وچهارده نهی است وابن عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ

هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است ازان عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ ازان چیزیست که وحی کرده إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است لذاته
ودانستن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ وفرا مگیر مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل
همه احکام است ولهذا در مفتتح ومختتم این امور نهی فرمود از شرک ودر اول نتیجه که بر آن مرتب باشد ذکر کرد که فتقعد ملوما
مخذولا ودر آخر عقوبتی که بر آن مترتب خواهد شد در عقبی ایراد نمود که فَتُلْقَىٰ اگر شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ
در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه آسمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که رانده شده باشی
ودور مانده از رحمت خدای وبعد از نهی از شرک خطاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله ومیگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ
آیا برگزید پروردگار شما شما را بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ وفرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران
این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده واز دختران ننگ میدارید وبه پسران مینازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که
شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه ونفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را
بخود ومکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم برائت خود را از ولد فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا پند گیرند ودریابند وَمَا يَزِيدُهُمْ ونمی فزاید ایشانرا تکرار این سخن إِلَّا
نُفُورًا مگر رمیدن از حق ودور شدن قُلْ بگو ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا تَقُولُونَ
چنانکه شما میگویید ای مشرکان وحفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه خدایان طلب کردندی
إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا بسوی خداوند عرش یا مالک راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه
آنها بعیب ونکوهش ایشان میفرستند اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی وعیب
وعجز را از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ وبرتر است عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا
برتری بزرگ در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد جناب الارت رضی الله عنه گفت که محمد حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنیدند واز روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک
چگونه تسبیح میگوید این آیه نازل شد که تُسَبِّحُ تسبیح میگوید لَهُ مر خدا را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان
وزمین وَمَنْ فِيهِنَّ وهر که در ایشانست از ملایکه وجن وانس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست هیچ از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان وستایش می نماید بصفات
کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویند زندگان از اهل آسمان وزمین بزبان قال وباقی از ایشان بزبان حال
یعنی دلالت میکنند بامکان وحدوث خود بر صانع واجب قدیم واین تنزیه است مر او را از لوازم امکان وتوابع حدوث
پس اشیا مسبح وی باشند وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما را نظر صحیح
وعقل صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آورد در حقایق از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند
که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما آنرا نشنود وفهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل وی گشاده باشد
بنگر تا هر چه بینی در خروش است • دلی داند درین معنی که گوش است • نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست • که هر خاری بتسبیحش زبانیست
در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال گویند پس در ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فائده
نباشد ودر باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت وبا ما خطاب

کرد چون مخاطبهٔ عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی را در دنیا برود در بحر الحقایق آورده که هر ذرهٔ از ذرات موجودات را
زبانیست ملکوتی که بتسبیح و حمد خداوند ناطق است و بدان زبان حصی در دست مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح کنند و شهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود و تتمهٔ سخنان درین باب از جواهر التفسیر
مطالعه توان نمود والتوفیق من الله المنان المعبود   آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم بوقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
و چون میخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و می آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند
بدان سرای حِجَابًا پردهٔ مَسْتُورًا ۝ پوشیده از جن تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول
سورهٔ تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و خواست که بر آنحضرت زند او را در خانهٔ ابو بکر صدیق
رضی الله عنه نشان دادند بیامد و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده
تا از وی انتقام کشم ابو بکر گفت او شاعر نیست که زبان بهجای مردم بگشاید گفت پس فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ چیست و او
چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که از وی بپرس که در خانه غیر تو کسی را
می بیند صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت مرا استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم
بجز ابن ابی قحافه را پس بازگشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و می پوشیم مطلق
می افکنیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان
و فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت لفظ
و معنی پس از برای منکران اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ و چون یاد کنی
پروردگار خود را فِي الْقُرْآنِ در قرآن وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی از پس روند
نُفُورًا ۝ در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنست که آلههٔ ایشان را با الله خود ذکر کنی نَحْنُ
أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه می شنوند قرآن را بِهِ بسبب آن بجز و برای آن از سخریه و هزو مراد آنست که قرآن را برای استهزا
و طعن در آن شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَى و وقتی که ایشان راز گویانند یعنی
پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی شعر است یا سحر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان
گفت من بعضی از سخنان وی راست میدانم ابو جهل مجنونش گفت ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این
در شان این جماعت است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد که چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ
متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝ مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور
بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف کردند
بمجنون و شاعر و کاهن و ساحر فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝ پس نمی توانند یافتن راهی
بسوی هدی و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بوجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده در وصف تو
سخنان نقیض میگویند گاهی شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است
وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا
و خاکهای خرد ریزه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا ۝ آفرینش نو و تازه استبعاد کردند که
خاک ریخته مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو که بدین شما امر تمثیل است یعنی اگر فرضا تبدیل کرده شوید بتن خود حِجَارَةً سنگ

أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفرینش از آن چیزها که بزرگ است و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینههای شما مانند آسمان
و کوه و هر چه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده کرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا
کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید
پس آنکه خاک را توانست جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ پس زود باشد که حرکت
دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه از تعجب کسی سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر
خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَى هُوَ کی خواهد بود این حشر و بعث قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۝ بگو شاید که باشد
نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند خدای
شما را برای محاسبه با اسرافیل در نفخهٔ اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس اجابت کنید خدای را عز وجل یا اسرافیل را
علیه السلام بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر است که خلایق از قبور بر آیند خاک از سرها می افشانند و می گویند
سبحانك اللهم وبحمدك و در تفسیر بصایر بحمده را بمعنی امر داشته چنانچه در آیه فسبح بحمد ربك ای صل بامره پس معنی آیه
چنین بود که خدای بخواند شما را و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ
درنگ نکردید إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه به بینند درنگ خود را در دنیا اندک شمرند نسبت با آن پس
باید که خردمند آگاه امروز زینت حیات دنیا را در جنب نعم عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند
تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند **نظم** بعمری توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت خوری
کسی گوی دولت ز دنیا برد * که با خود نصیبی بعقبی برد   آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه قولا و فعلا تقصیر
نمیکردند مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسانیدند جدال و قتال ایشان دستور
طلبیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه در بارهٔ ایشان بهیچ امر نفرموده آیه آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي
و بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان
درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی مر فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و نیز خواست که در مقابله
شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان
بر آنند که کلمهٔ نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که
دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی از ناء درشتی موجب فتنه و عناد گردد و دیوان صورت
سواد و فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که دیو هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا ۝ دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او
نجوید و جز بهلاک او نکوشد رَبُّكُمْ پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید إِنْ يَشَأْ
يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای بخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار
بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کفار است
بیغمبر میگوید که اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیوی در تأخیر افکند و اگر خواهد در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب
دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا ۝ نگاه بان که
ایشان را از کفر نگاه داری یا بیداری که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیه آن باشد که نفرستادیم ترا
بر مؤمنان کفیل که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است
بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بآنکسی که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار

فرموده که قریش استبعاد کردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیه فرستاد که ما
دانا تریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ
بعضی پیغمبرانرا عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را
بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بمعراج و رؤیت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم
داود را زَبُورًا ● زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام
و حدود و فرایض نیست همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و ستایش امت او و سند کرد
زبور تنبیه است بر فضیلت آنحضرت چه در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیه و لقد کتبنا فی
الزبور ایمایی بدین صفت هست ای وصف تو در کتاب موسی وی نعت تو در زبور داود مقصود تویی ز آفرینش
باقی بطفیل تست موجود آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شد حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد که
قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید ایشانرا که خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا
از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا ● و نمی توانند
تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه را و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود
ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند آیه آمد که أُولَئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران
ایشانرا و معبود ایشان هستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت
و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان بارگاه اند از ملائکه و جن بوسیلت
میجویند بحق سبحانه پس غیر مقرب چون بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت بدست آرد یعنی آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند
وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و میترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب
آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا ● سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون سایر
بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا هلاک
کنندهٔ اهل آنیم بمرگ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کنندهٔ آن بقحط و قتل و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالحند و اگر کافر و فاسق كَانَ ذَلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا ●
نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد
و جبال را از مکه محو کند تا زمین گشاده گردد و صالح زراعت شود و جویها روان شود تا باغ و بستان سازند حق سبحانه این
آیتها بدیشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را
إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه قریش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست
پیغمبران ظاهر کردیم و آنکه تکذیب کردند ما ایشانرا استیصال کردانیدیم پس اگر اینها این امت بیطلبند از معجزات بظهور
آریم میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر اینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل
نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه با فرزند ایشان
مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی آنچه هلاک کردیم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح علیه السلام معجزه طلب کردند
و خدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک گشتند
وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا ● مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال

پس اگر بعد از نزول بکفر باقی باشند هر اینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که غم مخور إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد کرد اینها قریش را تعبیر
بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
مگر فتنهٔ آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیاء عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که
عمره گزارد و خانه را طواف نمود و سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرموده بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان
طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آتیه بظهور آید و قومی از علما
درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه
حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه دید که قومی از بنی امیه
بر منبر او دویدند و بجای او بر می جستند همچو بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت
دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تردیدی که بسبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل
اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده اند که چون شنیدند کافران ذکر
درخت زقوم شنیدند که در دوزخ است متعجب شدند ابو جهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید
که از و درخت میروید این بغایت عجب است و عجب ازیشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله تعالی جعل لکم
من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت سبز ودیعت نهاد چه عجب که درخت در آتش برویاند
با قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت کند و احشاء شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن
نگاه میدارد توانا است بر اثبات شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت
متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی شجره را تاویل کرده اند
با بو جهل یا حکم بن ابی العاص که پدر مروانست و ابن الکبر گفته که آن شجره یهودند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چون نار و سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ● مگر
سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد بیرون و چون آن تکبر ایشانرا بجهت وسوسهٔ ابلیس است آنرا
در تعاقب این آیه خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگانرا که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را
جهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی
قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر کسی را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای بر و لعنت کرد و از درگاه
قرب براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را
عَلَيَّ بر من یعنی چرا فضل دادی او را و از خاکست و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر اینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندانرا و دلالت اغوا و خذلان سازم که بعذاب تو مستاصل
شوند إِلَّا قَلِيلًا ● مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کرد بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مرو که
برو امر اهانتست و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت دیگر مهم خود در فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که متابعت تو کند
و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریه آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و از ایشان تغلیب
کرده است مخاطب را بر غایب یعنی تو و همه تابعان ترا جزا دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا ● جزایی تمام یعنی عذابی بدوام وَاسْتَفْزِزْ

واز جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر کرا توانی لغزانید منهم از ایشان بصوتك باواز خود یعنی خواندن بفساد و کویند
صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که هر آوازی که نه در رضای خدای
از دهان بیرون آید آواز شیطانست واجلب علیهم و برانگیزان بر ایشان بخیلك ورجلك سواران و پیادگان خود را
یعنی هر یاری که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال
در مالها تا از حرام جمع کنند یا بباد دهند یا در معصیت صرف نمایند والاولاد و در فرزندان نیز شریك شو تا از زنا حاصل
کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا
تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان الا غرورا
مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید ان عبادی بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت
آفریده شده اند لیس لك نیست ترا علیهم بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی بر کسی که توانی فریفت مگر بندگان مرا
امام قشیری رحمه الله فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید **نظم**

تو چون در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی • که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی •

وکفی و بسنده است بربك
پروردگار تو وکیلا نگاه دارنده بندگان خود را از اضلال ابلیس ربکم آفریدگار شما الذی اوآنست که بقدرت کامله یزجی میراند
روان میکند لکم الفلك برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را
و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما
بشما مهربانی که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب مایحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم الضر و چون برسد شما را
سختی یعنی خوف غرقه شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر کرا میخوانید و می پرستید
الا ایاه مگر او که خداوندیست یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید فلما نجاکم پس آن
هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید الی البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی به بتان
خویش آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا نیك ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم آیا ایمن شدید که از
دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر بکرانه زمین یعنی آنکه قادر است که شما را در آب
فرو برد توانا است بر آنکه در خاك پنهان کند او یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که
شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند ام امنتم آیا ایمن
شدید ان یعیدکم آنکه باز گرداند شما را و در آرد فیه در دریا تارة اخری بار دیگر یعنی آرزوی دریا در دل شما افکند تا دیگر بار
در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس بفرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند
فیغرقکم پس غرق کرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بر ما به
بآن غرق کردن تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه ما گرامی کردیم بنی آدم
فرزندان آدم را وحملناهم و برداشتیم ایشانرا یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بر کشتیها
ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا
بر بسیاری از آنجه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی عظیم در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و در ترجمه
بقول جامع الکتاب صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسدانی و روحانی جسدانی تمام قامت
ایشانرا باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و دراکی

و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوائب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت
و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و کافر در آن شریك اند چون تخم نور
در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ذرا باپدید
بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار
آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنانرا بدان گرامی ساخته
از نبوت و رسالت و ولایت و ایمان و هدایت باسلام و ارشاد و اکمال او با خلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله
و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر نیاید
محمد بن کعب رحمه الله گفته است که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشانست **نظم**

ای شرف دودهٔ آدم بتو • روشنی دیدهٔ عالم بتو • کیست درین خانه که خیل تو نیست • جیست برین خوان که طفیل تو نیست
از تو صلایی بالست آمده • نیست بمهمانی هستی آمده •

در حقایق سلمی رحمه الله آمده که گرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت
و توحید و برداشتیم ایشانرا در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه
مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجسام بود و بحر عالم ارواح و برداشتن انسان
در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر
بیشتر مخلوقات بانکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملائکه اند یا خواص ایشان و علما را در
تفضیل ملك و بشر مباحث بسیار در و روز بازست آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنستکه رسل بنی آدم فاضل تر اند از
رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از اولیاء بنی آدم و اولیاء بنی آدم شریفتر اند از اولیاء ملائکه و صلحاء اهل ایمانرا
فضلست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فساق مؤمنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم
مؤمنانند چه کفار را بنص ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر
ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور ساخت و چنانچه کافه مؤمنانرا تکریم
عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله
عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله آیه دلیل فضیلت
و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی بمرا وست جنانچه از مضمون این ابیات
حقایق سمات فهم توان فرمود

آمد آینه جمله کون ولی • هیچ آینه نکرده جلی • صورت ذو الجلال و الافضال
بنمود اندرو بوجه کمال • زانکه بود این تفرق عددی • مانع از سر جمعی احدی • گشت آدم جلای این مرآت
شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات ازو لامع • شد تفاصیل کون را مجمل
بر مثال تعین اول • بود این دایره مکمل شد • آخرین نقطه عین اول شد •

یوم ندعوا یاد کن روزی را که
بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده جنانچه گویند
یا امة موسی و یا امة عیسی و یا کتابی که بر ایشان منزل شده جنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل
یا مقتدیی که در مذهب متابعت او نموده باشند جنانچه ندا زنند که یا حنفی یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند جنانچه یا مسلم
یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی و اظهار شرف امام
حسن و امام حسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکنند که

دران روز بخوانند هر قومی را با امام زمان ایشان و کتب منزله بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قولی آنست که تعلق انساب برین کرد
و نسبت اعمال با نهر که وی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ أُوتِيَ پس هر کرا داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
نوشته عمل او بدست راست او فَأُولَئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و سرور نوعی
بعد از نوعی چه دران نامه عملهای نکو بینند وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند در مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتیلی که از وسخ
بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند
از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند وَمَنْ كَانَ و هر که هست فِي هَذِهِ درین دنیا أَعْمَى نابینا یعنی دیده دلش راه صواب
نه بیند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابینا از جهت
زوال استعداد و فوات فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا در
توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند   آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال
ما را به بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه معظم محرم گردانی و ما را در نماز از رکوع
و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای مرا بدین فرموده است آیه آمد که وَإِنْ كَادُوا و نزدیک بود که
خواستند ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ آنکه بگردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ از آنچیزی که وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی و بر بندی
عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه وحی کردیم یعنی بگویی که مرا خدای امر کرده است وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ و آنگاه که چنین کنی فرا گیرند ترا
خَلِيلًا دوست و گفته اند قریش با آنحضرت گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت
باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشتند بخاطر شریف خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را
کاره‌ام این آیه آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا
ثابت داریم بر راستی به برکت عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی آن آرزوی ایشان شَيْئًا
قَلِيلًا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند معنی آیه آنست که تو در صدد میل
بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است بآنکه
میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن ایشان
نکنند این آیه آمد که إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میل میکردی هر آینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندگی در دنیا
وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيرًا یاوری
بسبب اعزاز امام ثعلبی رحمه الله آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
الهی در بر خود دار ما را   دمی با نفس ما مگذار ما را   آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و کار
ایشان بآن قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت بضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد که
وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ
مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو حفص خلافک
خواند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آنچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند
و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیاء پیشین شام بوده
اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این
آیه فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین شهر بدر افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت فسخ عزیمت

نمودند و اندک زمانی قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند پس برین قول آیه مدنی باشد و بقول اول مکی پس پیغمبرها یک سنت
نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما
و آن سنت هلاک ایشان است بتکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا مر سنت ما را تغییری و تبدیلی
أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است
و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت
قرآن درو فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده و در وی شده یعنی می بینند او را
ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را شاهده میکنند و در آخر اعمال شب ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و در افتتاح
دیوان اعمال نهار درج میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی عبادت
بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که
خدای ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام
شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم دران مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد
و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث
اینست یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیة را همان معنی میگویند که عندیت را دران آیه که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ
رَبِّكَ یعنی مراد مکانت نه مکان و منزلت نه منزل امام ثعلبی رحمه الله آورده که استواء حق سبحانه بر عرش نه بر وجهی
نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه بر همان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود جدا ازلا و ابدا قایم بذات خود
پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه و سلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش
تکریم و تعظیم آنحضرتست و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند و قولی
آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او
الا که در تحت لوای وی باشند   نی همین زیر لوای دولتش مایم و بس   آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست
صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است
بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقایق
فرموده که محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود داشت
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود   نام تو محمد و مقامت محمود   وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي و بگوای پروردگار من
در آور مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی راست و ستوده وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر مرا از وی مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی
ستوده و باکرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر در مکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین
یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بمبعوث نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي و بده مرا مِنْ
لَدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق
یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن طلوع
کند شیطان مخفی گردد   دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند   إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا
هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل آنکه برای غیر بود صاحب

برانست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی ابدیست و باطل وجود شیء امکانی که قابل فنا و زوالست و چون
اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر کرد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود **نظم**
همه هر چه هستند از آن کمترند • که با هستیش نام هستی برند • چو سلطان عزت علم برکشد • جهان سر بجیب عدم در کشد
وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ آنچه که او شِفَاءٌ شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا
یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانی دادند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی
و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایش است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را که بدو نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن مر ستمکاران را
إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم عَلَى
الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است که چون خدای نعمت دهد او را
کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهره و باطنه اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی
تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بطرف دود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا
باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل الهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید
فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَى شَاكِلَتِهِ بطریقی که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت
یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یأس دارد و مؤمن در نعمت سپاس داری و در ضرر شکیبایی نماید و گفته اند شاکله
طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا استعداد و قوت بر طاعت و معنی همه راجع بدانکه • هر کسی آن کند کزو سزد •
هر کسی آن کند کزو شاید • از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است فرمود که کل یعمل علی
شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا و عطا و
از کریمی او سزد • از من کنه آید و من اینم • و ز تو کرم آید و تو آنی • فَرَبُّكُمْ پس آفریدگار شما أَعْلَمُ داناتر است
بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَى سَبِيلًا راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که
کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را
استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که
زمان ظهور پیغمبری نزدیک شده و از سخنان شما رایحهٔ احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که
طواف مشرق و مغرب که بود و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر این هر سه سوال را
جواب دهد یا هیچکدام را جواب نهد او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید بدانکه او پیغمبر است ایشان
بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال نمودند حضرت آن دو سوال را جواب فرمود و در قصه روح این آیه
نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن ایجاد شده بی ماده و از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای
و غیر حق سبحانه کس بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت
با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندک که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریة است
نزدیک ما و به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر
خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم
ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بباز آوردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند

و سینها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ
فَضْلَهُ بدرستی که فضل او كَانَ هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کرده و لوای
حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قُلْ بگو ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ
اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بمانند این
قرآن یعنی بیارند مثل آن را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند
مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد
که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که انس و جن مثل این نتوانند گفتن
وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بتحقیق
گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوع
و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند مردمان
و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی که انکار حق است • آورده اند که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش
گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها
قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را بر صدق
دعوی تو بفرستد و ترا کوشکهای از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سرها فرود آرد تا از عذاب او کافر
شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان با جمعی از قرآن این آیتها و عبد الله بن امیه
مخزومی گفت ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم
و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان می برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که
وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ و گفتند متعنتان قریش که تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ
از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمهٔ آبی که هرگز کم نگردد أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان
خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب خِلَالَهَا در میان آن بوستانها
تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمانرا كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی و وعیده کردی که
او تسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر سرها كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را
قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما بنمایی یا بیاری ایشانرا گواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد مر ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ
خانهٔ از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ یا بروی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ و تصدیق نکنیم مر برآمدن ترا
بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا تا وقتی که فرود آری بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاک است پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و آنچه شما
از من میطلبید جز وی کسی بر آن قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده بچون
سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزهٔ که مناسب قوم ایشان باشد و اظهار آیات با دست قدرت
خواست نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله
ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله ولو انزلنا ملکا و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان
اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آرند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم

الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا از
ایمان که بشریت مانع استناد رسالت و ایشان خطا میکردند زیراکه تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول
از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان بیاید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید
حق سبحانه در شبهه ایشانرا میفرماید که قل لو کان بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که
مانند آدمی یمشون میرفتند بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه
میفرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشتهٔ پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بریشان میفرستادیم تا باهم
مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرطست و چون سکنهٔ زمین آدمیانند
پس رسول ایشان نیز آدمی باشد او بشر فرموده خود را مثلکم تا بجنس آید و کم کردند کم زانکه جنسیت عجایب جاذب است
جاذب جنس است هر جا طالبیست در لباب آورده که کافران گفتند گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قل کفی بالله بگو
خدای بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما شهادت خدای اظهار معجز است بر دست آنحضرت چه معجز بزبان
حال ناطق است بانکه محمد صلی الله علیه وسلم رسول او ست پس گواهی معجز جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او انه
کان به درستی که خدای هست بعباده به بندگان خود خبیرا دانا که احوال پوشیدهٔ ایشانرا میداند بصیرا بینا که اعمال
آشکارای ایشانرا می بیند ومن یهد الله و هر کرا خدای راه نماید یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فهو المهتد پس او
راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو مر گمراهانرا
اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشانرا من دونه بجز خدای ونحشرهم وحشر کنیم ایشانرا یوم القیمة روز رستخیز علی وجوههم
بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند
که چگونه روند بر رویها فرمود که آنکس که ایشانرا برد بر قدمهای ایشان قادرست که ببرد بر رویهای ایشان اما آنست که
ایشان پرهیز میکنند از هر بلندی و خاری عمیا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد
چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند وبکما و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیراکه در دنیا سخن حق
نمیگفتند وصما و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند ماویهم
جهنم جای ایشان دوزخ است کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشانرا
بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چه آنجا آتش دیگر نیست پس از سوختن هیمه زدناهم بیفزاییم ما برای ایشان
سعیرا آتش سوزان یا برافروزیم آتش را بانکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا بار آتش در ایشان بچسپد ذلک آن عذاب
جزاؤهم پاداش ایشانست بانهم کفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بایاتنا بدلالتهای واضحهٔ ما بر صدق پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که معجزات اوست یا بآیات قرآن وقالوا وگفتند ائذا کنا عظاما آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها ورفاتا و خاک
ریزه شده ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم خلقا جدیدا آفرینش نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در
ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب بکشند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند
ان الله الذی آنرا که آن خدای که بقدرت خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت ماده
قادر توانا ست علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشانرا دیگر باره بمثل تعبیر از نفس شیء کنند چنانکه مثلک لا تفعل کذا ای انت
پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادرست که باز بینش نو کهنه شده را باز آرد وجعل لهم و بدرستی که خدای مقرر کرده است
برای فنای ایشان اجلا مدتی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگست یا برای اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که

قیامتست فابی الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق الا کفورا مگر انکار بعث و حشر را
قل بگو ای محمد مر کافرانرا لو انتم تملکون اگر شما مالک شوید و در تصرف آید شما را خزائن رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار
مرا که بخلقان میدهد اذا لامسکتم آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خشیة الانفاق از ترس درویشی یا از
خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعیم ربانی شود هر اینه جود او
با جود الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید
و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است وکان الانسان و هست آدمی قتورا بخیل و جمع کننده ولقد آتینا
موسی و بدرستی که ما دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیه روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا
و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب
از حجر و دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و انحلال عقده از زبان و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را
و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند
و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایه و سحر و قذف محصنات
دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده اند که
خاصهٔ شما که یهودید آنکه روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فاسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء
ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود اذ جاءهم چون آمد موسی بدیشان که
چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که من گمان
می برم ترا ای موسی مسحورا جادوییکرده و عقل تو مختلط شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بتحقیق که تو
دانستهٔ بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هؤلاء نفرستاد این آیات تسعه را الا رب السموات
والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر آیتهای روشن که هر یک دلیلیست بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون
و بدرستی که من یقین دانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون
ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرقه کردانیدیم او را
ومن معه جمیعا و هر کرا که با او بود تمامی وقلنا من بعده و گفتیم پس از غرقه شدن فرعون لبنی اسرائیل فرزندان
یعقوب را علیه السلام که شما اسکنوا الارض ساکن شوید در آن زمین که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا
جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعدهٔ سرای آخرت یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشانرا و شما را بحشرگاه لفیفا
جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا وبالحق و بدرستی انزلناه فرو فرستادیم قرآنرا وبالحق نزل
و براستی فرود آمد در تبیان آورده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد است صلی الله علیه وسلم یعنی و علی محمد نزل
در مدارک آورده که محمد بن السماک رحمه الله بیمار شد قاروره او را بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامه
پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود سبحان الله در مهم دوست خدای از دشمن خدای استعانت
میکنید باز گردید و با ابن السماک بگویید که دست خود بر موضع وجع نه و بگوی بالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم
غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفت
آنکس خضر بود علیه السلام   نی اثر حکمت و اهیست این ٭ کار طبیبان الهیست این   وما ارسلناک
و نفرستادیم ترا که محمدی الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعانرا بثواب ونذیرا و بیم کننده عاصیانرا بعقاب

سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده آنراکه از ما روی بگرداند بیم کننده آنراکه روی بما آرد یعنی بدکارانرا بشارت ده بسعت رحمت
وکمال عفو ما تا روی بدیشان آرند ونیکوکارانرا انذار کن از اثر هیبت وجلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا
فَرَقْنَاهُ وبیان کردیم فرستادیم قرآنرا یعنی آیه آیه وسوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ
بطریق درنگ ومهلت چه از برای حفظ آسان تر است وبفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ وفرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث
تَنْزِيلًا فرستادنی در مدت بیست وسه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید
امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بعدد کمال وی نمی افزاید واز عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه
آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند وحقیقت وحی شناخته
وامارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان وابو ذر
وورقة بن نوفل واضراب ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی
بروی‌ها سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال
محمد صلی الله علیه وسلم وانزال قرآن وَيَقُولُونَ ومیگویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستیکه
هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آن پروردگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقع است لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ ومیافتند بر رویهای خود
یعنی در سجده ذکر ذقن جهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست گفته اند سجده اول برای شکر است
واین سجده برای تاثر از موعظه قرآنی لاجرم در دین سجده فرموده که يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ وزیاده کند استماع قرآن ایشانرا
خُشُوعًا فروتنی وتضرع این سجده چهاردهم است از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره این را سجود العلماء خوانده
وفرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر وباطن یا بر هردو وچون خبر داد که
خشوع ایشان زیاده میشود وخشوع نمیباشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد وبدان تقدیر این
سجود تجلی بود وساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد وخشوع وخضوع او بیفزاید انما تجلی الله لشیء
الا خضع له

لمعه نور تجلی از قدم ... بر صومعه فانی فرو برد زدم

پس خضوع ایجاد زوال هستی است ... وآن بلندی موجب این پستی است

آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان
با یکدیگر گفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند وخود دو خدا را میخواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید
خدایرا أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات واحد اطلاق میکنند ومقصود از هر دو یک ذات است
وبعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده وتو این اسم کم یاد میکنی
آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را بخوانید نیکوست وبدان حق را خوانده باشید فَلَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال وبرخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه
فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرات بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة میکرد در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک
بلهو ولغو وصفیر وتصدیه مشغول شدندی تا شاید آن حضرت در غلط افتاده ترک قراءة کند حق سبحانه فرمود که وَلَا تَجْهَرْ
بِصَلَاتِكَ وآشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وآواز فرو مدار بآن
تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگزارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ وبطلب میان جهر ومخافت سَبِيلًا راه میانه چه
اقتصاد در همه امور محبوبست

آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند ومیگفت با خدای مناجات میکنم
وحاجت میداند وفاروق رضی الله عنه بلند میخواند ومیفرمود که شیطانرا میرانم وخفته را بیدار میکنم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلند ترکن وعمر را امر کرد که قدری آواز خود را فرود آر
وگویند معنی آیه اینست که جهر مکن در همه نمازها واخفات مفرما در همه ومیان هر دو راهی پیدا کن یعنی در صلوة یومیه اخفا
ودر لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وبگو ستایش وثنا مر خدایرا الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد قول یهود ونصاری
وبنی ملیح است که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ونیست مر ورا شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انباز در پادشاهی رد کافرانست
که بتانرا شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ونیست مر ورا وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست
عزیز گردد در علم الهدی فرموده که حق سبحانه دوستی نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوستی گیرد تا بلطف وی از
حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ وتعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان
ومعرفت عارفان

فکرها عاجز است از اوصافش ... عقلها هرزه میزند لافش
عقل عقلست وجان جانست او ... آنکه زان برتر است آنست او

وگفته اند معنی کبره آنست که بگوی الله اکبر امام ثعلبی رحمه الله از فاروق رضی الله عنه
نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا وما فیها آیه آخرین را ازین سوره آیة العز گویند و هر
کودکی از بنی عبد المطلب که بسخن درآمدی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این آیه بدو آموختی

سُورَةُ الكَهْفِ — بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ ثنا وستایش لِلَّهِ مر خدایرا الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الْكِتَابَ قرآنرا
ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن از اعظم نعمتهای ملک منانست که به بندگان ارزانی داشته
وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ ونتهاد در وی عِوَجًا چیزی از کجی با اختلاف لفظ وتفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وکردانید
او را قَيِّمًا راست یعنی راست معتدل که میانه افراط وصفت تفریط یا معتمد علیه ومرجع الیه یا قایم بمصالح عباد ودر
آورده که ضمیر له راجع بعبد است ومعنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی یعنی خود کرد اینرا وراه مستقیم در جمیع احوال لِيُنْذِرَ
تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم یا قرآن مر کافرانرا بَأْسًا شَدِيدًا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی
صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای که معذب ایشانست نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ وتا مژده دهد پیغمبر یا قرآن گرویدگان
الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یا داشتی
پسندیده وتمام مَاكِثِينَ در حالتیکه مقیم باشند فِيهِ در آن اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع وانتقال سلمی رحمه الله آورده که
عمل صالح آنست که جز برای خدای نبود واجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ وبیم کند آنانرا که از روی جهل
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی قائلان این کلام یهودند ونصاری وبنو ملیح مَا لَهُمْ نیست این
گویندگانرا بِهِ بفرزندی یا بدین سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ
ونه دانش بود پدران ایشانرا دین باب اگر تقلید آبا میکنند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی جرأت
تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از بهر قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است
بر تشبیه وتشریک واحتیاج واتصاف بصفات حدوث إِنْ يَقُولُونَ نمیگویند إِلَّا كَذِبًا مگر دروغی اما بزرگی دروغ غلست
که نزدیک رسید که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد وکوهها از جا برود چنانکه تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع این کلمات غمناک شد

وامیدی که بایمان ایشان داشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشندهٔ نفس خودرا علی آثارهم بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر وغم بردل مشغول منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن ورنجی کفر وعصیان ایشان خودرا هلاک مساز اسفا ⊙ از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب انا جعلنا بدرستی که ما کردانیدیم ما علی الارض آنچیزرا که بر زمین است از معادن ونباتات وحیوانات زینة لها آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است ومراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشانند وجمعی گویند آرایش زمین بجمال اساست از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند

روی زمین بطلعت ایشان منورست • چون آسمان بزهره وخورشید ومشتری •

وگفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات ومحرماتست که حق سبحانه فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر کرد که ایهم کدام از ایشان احسن نیکوترست عملا ⊙ از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وانا لجاعلون وبدرستی که ما سازندگانیم ما علیها آنچیزرا که بر روی زمین است از کوه ودرخت وبناها صعیدا جرزا ⊙ زمین هامون بی گیاه یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید بزینت ناپایدار وفریفته مشوید

جهان از رنگ وبو ساز دارست • ولی نزدیک ارباب بصیرت
نه رنگ دلکشش را اعتبارست • نه بوی دلفریبش پایدارست •

آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسند با یکدیگر میگفتند که قصهٔ جوانان پس عجبست عجب از روی که جواب او راند حق سبحانه آیه فرستاد که ام حسبت نه چنانست که میگویند آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار ورقیم که سیصد ونه سال در خواب مانده کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا ⊙ چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض وسماست چندان عجیب وغریب نیست مراد از کهف غاریست بخرم نام واقع در کوه تباخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده ورقیم نام قریهٔ ایشانست یا وادی که کوه تباخلوس در آنجاست وگفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسماء اصحاب کهف بران رقم کرده بودند واز در غار آویخته وحدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده بودند وسنگی بر در غار فرود آمد وپوشیده گشته هر یک توسل بعملی خیری کرده چون توفیهٔ مزد اجیر ومخالفت هوای نفس وبر والدین از حق سبحانه نجات خواستند وآن سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند ودر باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست در ترجمه آنچه اصح واشهر است مذکور میگردد

آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید وآنجا مذبحی برای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت وهر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیدهٔ خدای پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بودند بعبادت مشغول گشتند واز حق سبحانه در خواست نمودند که ایشانرا از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید وباحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود وایشان بطریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی وحللی که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند وگفت شما جوانید وخردسال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید وببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر بتوجه موضعی دیگر شد جوانان رفتن را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند ورای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت نفقه وزاد برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان رسیده بدین ایشان در آمد

قدم مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان روان شد آغاز کرد هر چند بجد منع کردند ممتنع نشد وخدای او را بزبان آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من در این کوه غاری میدانم که بدو پناه می توان گرفت پس باتفاق وی روی بغار نهادند وحق سبحانه از رفتن ایشان بغار خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازگشت کردند جوانان وپناه بردند الی الکهف بغار بجزم فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا ومهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفارست رشدا ⊙ راستی ونیکویی وصواب فضربنا پس نهادیم علی آذانهم برگوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فی الکهف در غار سنین عددا ⊙ سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشانرا لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته بودیم یا تا بدانند بندگان ما که در این قصه ای الحزبین کدام از این دو گروه مراد اهل کهف اند یا مؤمن وکافر یا متقدمین ومتأخرین وبرهر تقدیر معلوم کرد که کدام از ایشان احصی شمارنده ونگاه دارنده ترست لما لبثوا امدا ⊙ اندازهٔ مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند وشمارهٔ کدام راست ترست نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشانرا بالحق براستی انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش وزدناهم وبیفزودیم ایشانرا هدی راه نمونی یعنی ثبات ویقین وربطنا وبربستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا وقوت دادیم بر اظهار حق وحراست از زلل داشتیم در سخن بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی وا ایشانرا به پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها وزمینهاست لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آن هنگام که دیگری پرستیم شططا ⊙ سخنی خطا ودروغ هؤلاء قومنا اینگروه که کسان ما اند از نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس وبیم قتل من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیگر که بر باطلند لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان واستحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن وبرهانی ظاهر یعنی دقیانوس وعبدهٔ بت مردمانرا تکلیف بت پرستی میکنند نه بحجت وبرهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند وبربندد علی الله کذبا ⊙ برخدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی قبل از این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد وایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم وچون یکسو شدید از اهل تهدید ودوری جستید از ایشان وما یعبدون واز آنچه می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدایرا معبود میدانستند وبتان را در عبادت شریک میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان ومعبودان باطل ایشان برکرانه شدید فأووا الی الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار ودر وی جای گیرید ینشر لکم تا بگستراند برای شما ربکم آفریدگار شما وبسیار سازد من رحمته از بخشایش خود در هر دو سرای ویهیئ لکم وبسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا ⊙ آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین ودنیا

آورده اند که چون جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند وشبان ایشانرا بغار در آورد وجمله در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا بخفتند دقیانوس بعد از سه روزی با فسوس باز آمد از حال جوانان پرسید وچون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشانرا باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی از اموال ما برده وبدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بعقب ایشان برفت وایشانرا در آن غار تکیه کرده یافت بپنداشت که

پیدا کردند فرمود که در غار بسنگ برآرند تا هم در اینجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی
و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بآنجا رسد و از احوال ایشان
خبردار گردد غار ایشان بطرف جنوبی کوه بنا خلوس بود و جرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت و عفونت
او را تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد و در درون غار در نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نکرداند
جناب حق سبحانه میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ و می بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ
از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی دست راست آینه چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده بود وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب
کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ نکرده وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در
بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذَلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل قدرت خدا است مَنْ
يَهْدِ اللَّهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری ایشان را بیدار ازان رو که
چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال عود را بجواهر در
طریقت است چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه گرند در میدان اعمال و چون سرایر ایشان دریابی بینی که فارغ اند در بوستان
لطف ذی الجلال باطن مستغرق بنظاره هشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار **نظم** ظاهری با من و آن در ساخته
باطنی از جمله وا پرداخته ، ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اصحاب کهف را هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا از
آنچه بر روی زمین است از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا میگردانند و بر تقدیر تقلیب ایشان ثابت
کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ به بهشت است وَذَاتَ الشِّمَالِ
و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گستراننده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه
و آن سگی زرد بود ، یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در تیسیر آورده که سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید بود و دمش
ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی آورده که هر که این کلمات وکلبهم
باسط ذراعیه بالوصید با خود دارد از سگ متضرر نشود لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان
لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان
ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده
و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند و صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم و مراد غیر وی اند القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد
اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش در هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال را تلاشی شد ط در چند نفر دو ناچیز شد
زمانه نخند بر کین نیز شد ، و بعد از چند ملک دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس و گویند
تندوسیس رسید و او مردی مؤمن خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسمانی شبهه افتاده و منکر آن شدند
هر چند ملک ایشان را نصیحت کرده و پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیل بر حشر جسمانی بدیشان نماید اصحاب کهف را
از خواب بیدار کرد چنانکه گفت وَكَذَلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار
کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان زخم سوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و بیقظه
در آوردیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان بکمال قدرت ما بیفزاید

قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکشلمینا که بسن از همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود
آن بود که تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون بیدار گشتند آفتاب را
بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یا پاره از روز اگر در همین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر خود را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ
گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه شما درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید
أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ بدین درم که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد
أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَى طَعَامًا پاکیزه ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر است و پاکیزه تر است
چه در زمان ایشان کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد
بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار
نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ
اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ
در کیش خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین در آیید و روی نجات نه بینید أَبَدًا همیشه یعنی
پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدر دروازه رسید
اوضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافته حیرت بروی
غلبه کرد آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش
بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را باز آوری دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد و بشحنه رسید
یملیخا را طلبید و تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنج نیافته ام دیروز این زر را از خانه پدر برداشته ام
فامروز بازار آورده ام نام پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و ویرا تکذیب نمودند و از غایت
دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال
شد که مرده است و تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم
و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرد
ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک
برسید و آن لوح که در دیوار غار بود خوانده اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و باقی در غار در آمد ایشان را دید با رویهای
تازه و جامهای نو متغیر نیافته بر ایشان سلام کرد ایشان جواب دادند و حق سبحانه از این حال اخبار فرموده وَكَذَلِكَ
و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند
أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای ببعث و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث
مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع
داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی
میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد
که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را
از تخلل و تغیر نگاه دارد و پس از سالها ارواح بکید با آن قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساك اجزاء ابدان ایشان

و دیگر باره فرستادن ارواح بآن پیش قدرت کار دشوار نیست، عجز را با قدرت حق کار نیست، آورده‌اند که
جوانان سلام را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد. در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که
حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام فرمود که یا رسول الله
تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار قوم خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود
چگونه فرستم و کجا بفرستم فرمایم جبرئیل علیه السلام گفت ردای مبارک خود را بگستر و صدیق و فاروق و مرتضی
و ابوذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک بر طرفی نشینند و باد رخا را که مسخر سلیمان بود علیه السلام بطلب که خدای مطیع
تو کرده است و بفرمای تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیدند سنگی برداشتند
سگ ایشان روشنی دید و بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت
کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد
تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم شما را سلام
رسانید ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول
نمودند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم سلام رسانیدند باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر در خروج مهدی که
از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث
گردند القصه چون تندروس و قوم این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند
بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند ربهم پروردگار ایشان
اعلم بهم داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت می‌نمایند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی
امرهم بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که
مردمان در آن نماز گزارند سیقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلثة سه تن بودند
رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة پنج تن بودند سادسهم کلبهم
ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاریست که بی‌دیدار و اخبار
خود میگویند و یقولون و میگویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه و سلم سبعة ایشان هفت تن اند و ثامنهم کلبهم
و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو آفریدگار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان ما یعلمهم نمیداند عدد ایشان را
الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده‌اند و اسماء ایشان اینست
یملیخا، مکسلمینا، مشلینیا، مرنوش، دبرنوش، شاذنوش، و اسم راعی مرطونس و اسم کلب قطمیر، و در روایات دیگر
در اسامی ایشان هست و آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که چون آتش در
موضعی افتد این اسما را بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن
بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار احوال ابدال و سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم است و کلب نفس
حیوانیه و کهف خلوتگاه ایشان بود و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل فطری و معیشی و قوت قدسیه و سر خفی که
تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر بود فلا تمار پس جدال مکن
ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف با اهل کتاب که با تو جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منما در مجادله و بر ایشان

خوان آنچه در قرآنست و بر رد و تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان
منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده‌اند که چون سوالات ثلثه مذکور را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز
کردند و غبار ملال بر مرآت دل حق‌نمای آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد ولا تقولن و مگوی لشیء مر چیزی
و کاری که قصد داری انی فاعل بدرستی که من کننده‌ام ذلک آنرا غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی بگوی
اگر خدای خواهد واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو
ان شاء الله و یاد کن پروردگار خود را حقیقت ذکر فناء ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در مذکور شود و جان وی در نور خبر عیان گردد و عیان از میان دور بلکه **نظم**
نه بیان در گنجد اینجا نه عیان ٭ نه من و نی ما و نی نام و نشان ٭ ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام ٭ جملگی مذکور گردد والسلام
و قل عسی و بگو شاید ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب بآنچه که نزدیکترست من هذا از نشان
اصحاب کهف که می‌پرسید رشدا راه صواب و چون عیسی از حق سبحانه الا بدانست او را راه نمود بذکر جمیع قصه
اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبا از نوازل و حوادث آتیه ولبثوا و درنگ کردند جوانمردان فی
کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا و زیاده کردند بر آن
نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد شمسی بود و نه سال بهوا افزوده‌اند تا سال قمری شود چه تفاوت بین السنین در هر صد
سالی قریب یازده روزست بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد در خبرست که
ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله بگوی خدای اعلم بما لبثوا داناترست
بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات والارض پوشیده‌های آسمان و زمین یعنی مخفیات عالی آن
ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه
بجز وی من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک و انباز نمیکند خدای فی حکمه در فرمان و قضای خود
احدا یکی از موجودات علوی و سفلی واتل و بخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب
ربک از کتاب آفریدگار تو که قرآنست لا مبدل نیست هیچ تغیر کننده لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف
فرو فرستاده و لن تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا کفره حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم گفتند این پشمینه پوشان فقرا را چون صهیب و عمار و خباب که بوی خرقه‌های ایشان
ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم این آیه آمد که واصبر نفسک و باز دار تن خود را و
شکیبایی کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم میپرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه مراد
طرفی النهارست یا صلوة عصر و فجر یا جمیع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند
رضای او را و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنیه است و سبب نزول آن بود که جمعی از مولفة قلوب چون
عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان
همنشینی نمی‌توانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن بر صحبت
ایشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای به پرستش میگذرانند ولا تعد و باید که در نگذرد عیناک عنهم
چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن تزید میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی

دنیا بیا آید انست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز بدنیا و زینت او میل ننموده بلکه معنی آیه آنست که مکن عمل کسی که مایل
بزینت دنیا است جه مایل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا که غافل کرده‌ایم
قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کرد ما و آن کس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عتبه و اشیاع او که آن حضرت را بطرد و منع
فقرا امر فرموده‌اند حق سبحانه فرموده که ما دل او را غافل کرده‌ایم وَاتَّبَعَ و پی روی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ
أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت وَقُلِ و بگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده‌ام
یعنی قرآن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و درست است از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد که گرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که
بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد نا گرویدن فَلْيَكْفُرْ کو بگرو امام ناصر رحمه الله آورده که امر توعید و تهویل است نه اجازت
و اباحت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این امر بمعنی اخبارست یعنی هر کرا خدای خواهد که ایمان آرد هر اینه ایمان آرد و
خواهد که کافر شود بی شک کافر گردد و ما تشاءون الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا و از
صفت تبدیل معراست إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده‌ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ
آتشی که بگرد در آورد ایشانرا سُرَادِقُهَا سراپرده‌های آن تشبیه کرده آتش را که محیط است بکافران بسراپرده که مشتمل باشد
بما حالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق بارو‌ها و دیوارهاست که غلظت هر یک از آن
چهل ساله راهست بگرد کافران در امده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند
بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که بیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از
فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ و بد است آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق ما
ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس را که نیکوترست عَمَلًا از روی عمل و کردار أُولَئِكَ آنگروه مؤمنان و پسندیده کاران
لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در ان مقیم باشند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر
منازل ایشان یا بامر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در ان بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای ساخته شده
مِنْ ذَهَبٍ از زر و در تاتار المسیر از جبیر رضی الله عنه نقل میکند که هر یک از بهشتیان راسه دستوانه بود یکی از زر و یکی
از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ
و دیباهای سطبر فراخور آرزوی هر کس مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت
متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداش است بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه
یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن کدام است رَجُلَيْنِ
دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا ملیخا نام و مؤمن بوده و دیگری قرطوس یا قطرس نام و کافر بوده و هشت
هزار دینار از پدر بایشان میراث رسیده هر یک چهار هزار تصرف کرده‌اند و کافر بدان ضیاع و عقار و رخانه خرید و مؤمن
همه را در وجوه خیر صرف کرده حق سبحانه از مآل حال ایشان خبر میدهد جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مر یکی از ایشان یعنی قرطوس را
جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف کردانیدیم آنرا بخرما بنان یعنی درختان
خرما گرداگرد آن در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات
و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بیاورد میوه و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکرد یعنی کم نساخت
مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص و همیشه میوه آن باغ تمام آمدی

وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان جویی آب تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ
همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر بر سبیل غالبیت بوده آورده‌اند که مؤمن را
محتاج شد و در جوع ببرادر نموده از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد قرطوس گفت زر من و تو برابر بود من این باغ و متاع
پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان زرها باغ و متاع دنیا خریدی
و من بوستانهای بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک
جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قرطوس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست
دادی و خود را خوار و محتاج کردانیدی فَقَالَ پس گفت قرطوس لِصَاحِبِهِ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و او جواب میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو
مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و خدم و حشم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد
بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستمکار بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ
گفت گمان نمی‌برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این بوستان هرگز یا مظنه من نیست که این
دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی‌برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَى
رَبِّي بسوی پروردگار خود چنانکه تو میگویی و مرا بیافرینند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر ازین بوستانها مُنْقَلَبًا
جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ گفت یهودا
مر قرطوس را صَاحِبُهُ برادر او وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی و ایمان نیاوردی
بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل و ماده تست مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده
نزدیک تست یا خود ماده اصل ترا ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس برابر راست کرد مرد رسیده و درست اندام لَكِنَّا لیکن من میگویم
هُوَ اللَّهُ اوست خدای بحق رَبِّي پروردگار من آفریدگار من از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیگردانم بِرَبِّي أَحَدًا
بخدا و بر خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ بوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی آنچه خدا
خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز باد فنا بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی کردانید
و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت
باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمدد کاری لطف حضرت باری جل جلاله إِنْ تَرَنِ أَنَا اگر می‌بینی مرا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر
از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهت مال و فرزند فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَيْرًا
مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان بسبب کفر تو
حُسْبَانًا صاعقه‌ها یعنی عذاب سخت مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان صَعِيدًا زمینی هامون زَلَقًا
بی گیاه که پای برو بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَاؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو
لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز
آوردن خود چگونه توانی بود آورده‌اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست کردانید و عذاب هلاک و استیصال
بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و ثمار آن و خراب
کشت هر بنا که در ان باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قرطوس و آن حال مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ با چیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت

آن باغ وَهِيَ و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شده بود پس جدران
بروی افتاده یا جفته که بسته بود بیفتاد آنگه تاکها بروی فرود آمده و بر هم تقدیر چون فرطوس مشاهده آن عذاب میکرد
دست بر دست میزد وَيَقُولُ و میگفت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی لَمْ أُشْرِكْ انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختم بِرَبِّي أَحَدًا ∘ به پروردگار
خود دیگری را تا بوستانهای من بسبب شرک خراب نمیشد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ و نبود مر ورا فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند
در دفع عذاب از باغ او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او بران قادر بود و او را نصرت نکرد وَمَا كَانَ و نبود فرطوس
مُنْتَصِرًا ∘ یاری دهنده خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا موطن
جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن و یاری کردن مر خدا راست بس الْحَقِّ خدای راست گوی و درست کار هُوَ خَيْرٌ او بهتر است
ثَوَابًا از جهت پاداش مر آنانرا که بدو امیدوار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا ∘ و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او
بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهوا و دنیا که
مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زروع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب مثل امتحان دارد و در موضع
بیان آن جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان در این جهان كَمَاءٍ
أَنْزَلْنَاهُ مانند آبیست که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از سحاب فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ پس بیامیخت
بآن آب آن گیاه رسته از زمین و قوت نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد روز دیگر
گشت آن گیاه تازه زیبا هَشِيمًا خشک شده و در هم شکسته یعنی بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکردانید
او را بادها و از زمین بر میکند و بهر طرفی میبرد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقْتَدِرًا ∘ توانا
تشبیه کرد زندگانی را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بیالد و بکمال نمو رسد و چون وقت آن در آید که از وی نفع گیرند کار
آب از وی منقطع گردد و خشک و بی فایده ماند همچنین آدمی زندگی که دارد خوش یا بد همین که نامهٔ عمر او از عنوان بپایان رسد
متقاضی اجل دامن نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزوی او را بباد نیستی بر دهد **نظم**
بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ∘ ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی ∘ دو سه گروه عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند
و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بانکه درویش است و فرزند ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران
زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ راه معاد چه باندک زمانی در معرض تلف و هدف زوال خواهند
شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهتر است نزدیک
پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا ∘ و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از
حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی علما برانند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه اعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله
و صلی الله علی محمد و آله و سلم یا سخنان خوش که سبب فتح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا بنات صالحات
که بحکم هن ستر من النار سبب خلاص والدین باشند امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که
مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود رُوَیم قدس سره فرموده که
خلوص عمل آنست که رویت عمل از وی مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بیند وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که
برانیم کوهها را و از بیخ برکنیم و زیر و زبر کرده در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و ببینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر
کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ

أَحَدًا ∘ از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَى رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا ∘ ایستاده و صف کشیده
و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر اینه آمدید بما برهنه و تنها و بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه نسازیم لَكُمْ
برای شما مَوْعِدًا ∘ وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است
وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ
پس ببینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش
کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا ای وای بر ما مَا لِهَٰذَا
الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناهان خرد و نه بزرگ را إِلَّا
أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا و بیابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش
آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا ∘ بر کسی بنقصان حسنهٔ او وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ و یاد کن
آنرا که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد كَانَ
مِنَ الْجِنِّ بود ابلیس از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن که وی از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بوده
و غیر ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیه او را ذریه اثبات میکند و ملائکه را ذریه نیست
و دلیلی دیگر آنست که میگوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود فا برای سببیه است یعنی
عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و ذریهٔ او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي
بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و دشمن عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریهٔ او لَكُمْ عَدُوٌّ
مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است ستمکاران را ابلیس و ذریه او بَدَلًا ∘ بدلی از خدا و بعضی گویند ذریه بمعنی اتباع
و تسمیهٔ ایشان بذریه از قبیل مجاز بوده باشد و اکثر برانند که او را ذریه هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را
براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که آوه نام داشت بیافرید و او را بشما دیگرهای با او فرزندان زاند و از اولاد او یکی
مُرّه است که کنیت بدو یافته و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است
و ولهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او و صاحب اسواق است که بدروغ گویی
و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده
طعام که بسم الله نگوید شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علماست که ایشانرا بامور مختلفه مبتلا دارد مَا أَشْهَدْتُهُمْ
حاضر نکردانیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم
یا مدد کاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی
مطلع اند حق سبحانه و تعالی نفی آن میکند و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانسته
و از آفرینش نفسهای خویش بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز من میگیرید وَمَا كُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ
الْمُضِلِّينَ فرا گیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریه اویند عَضُدًا ∘ یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم
از یار و مددکار وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا برای
دفع عذاب از خود نَادُوا بخوانید باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا آنکه گمان بردید که ایشان انباز من اند
اضافت شرکا بمن بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع نیز می شاید فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند

فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشان را و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و کردانیم میان کفار و آلههٔ ایشان مَوْبِقًا
جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکهٔ عظیم باشد و همه ایشان را در ان معذب سازیم و از عبدالله بن
عمر رضی الله عنهما منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوای ایشان وَرَأَى
الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا
در افتادنی اند بآن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از ان آتش مَصْرِفًا مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاهی نیابند بجهت آنکه از همه
جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل کردانیدیم درین قرآن
لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب
ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید حق تعالی بمحض فضل عظیم • درین کتاب کریم و حکیم قدیم • آنچه مر جهله را بکار آید
گفته است آنچنان که می باید • وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از همه چیز که خدای آفریده است جَدَلًا
از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد
اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است
صلی الله علیه و سلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار
خود بعد از ایمان بوی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ و یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم
فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی
وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله کنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و جز آن چنین
میکنند لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی صلی الله
علیه و سلم وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آن چیزرا که بیم کرده شدند ازو بدان
از قیامت یا عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُوًا افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از ان و قبول
نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده از کفر
و معاصی و تفکر نمیکند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ
تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ
و اگر خوانی ایشان را إِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آن هنگام که دعوت کنی
یعنی بدعوت تو براه نیایند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ
و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را
بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از گناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را
در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مر کافرانراست مَوْعِدٌ وعده گاهی یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا
نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى و این دیهها که قصهٔ ایشان بر تو خواندیم چون حجر
و احقاف و مؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله

و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر کردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسد از ان پیش و پس
نیفتند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی باز نمی آیند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله
سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده نیکبخت آنکسی بود که دلش • آنچه نیکی در دوست بپذیرد •
دیگرانرا چو پند داده شود • او از ان پند بهره برگیرد • آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از هلاک
فرعون و فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبهٔ خواند که فغان از مستمعان برآمد و همه در اداء آن کلمات و تأمل در
معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام
گفت نمیدانم در همه حال از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت بگذشت بی آنکه بدان تلفظ کند حق سبحانه
بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی
و با خود ماهی تازه همراه برکه او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیهٔ نموده روی براه آورد
وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یوشع بن نون را علیه السلام
که بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی
بحر فارس و روم بوده و گویند آن موضع از افریقیه است و در دار المسیر طنجهٔ مغرب آورده و در بعضی تفاسیر آن نهر
گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمان دراز
هشتاد سال باشد و بهیچ روی از سفر بر نمی تابم تا او را نیابم مصرع دست از طلب ندارم تا کام من برآید •
ای یوشع با من موافقت نمای در طلب این بندهٔ صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و در رفاقت ترا مغتنم می شمارم
خوش است آوارگی اما که همراهی چنین باشد • پس یوشع علیه السلام توشهٔ چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق
موسی کلیم علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره
بر کنارهٔ چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت و یوشع علیه السلام در آن چشمه وضو ساخت و قطرها
از دستش بر آن ماهی بریان چکیده فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی علیه السلام از خواب
در آمد تفقد حال یوشع و ماهی نا نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را
فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در ان توان رفت هر جا که ماهی میرفت
آب بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس آن وقت که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ
گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان خود یوشع را علیه السلام که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را
تا بخوریم که گرسنه شدیم و دمی بر آساییم لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی
چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی یادش آمد گفت قَالَ گفت یوشع علیه السلام أَرَأَيْتَ خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ
چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی قصهٔ او را که
با تو بگویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه
یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راهی عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد
و زمین دریا بر خشک میگشت قَالَ گفت موسی ذَلِكَ این قصهٔ ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم ما که میطلبیدیم چه حق سبحانه
بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که میطلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلَى آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود
قَصَصًا از پی رفتنی تا برسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک در ان در آمدند

فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه رحمة دادیم اورا رحمتی بخششی من عندنا از نزدیک
ما که وحی است و نبوت بقول آنکه اورا پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنانکه به نبوت او قائل نیستند وعلمناه و بیاموختیم
اورا من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی رحمه الله از ذو النون مصری
قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه
کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند این علم محقق است از یافته بحق گویند در فتوحات از سلطان
العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفته اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا من الحی الذی لا یموت
گلشنی کز نقل روید یکدم است . گلشنی کز عقل روید خرم است . گلشنی کز گل دمد گردد تباه . گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه
علم چون بر دل زند یاری بود . علم چون بر گل زند باری بود . آورده اند که چون بجای خضر رسیدند اورا دیدند تکیه کرده
و جامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد و خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من
موسی ام گفت موسی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم فرد جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت
چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسولی یا نبیکه اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع
دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلیم او منافی نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قولست قال له موسی
گفت موسی مر خضر را علیه السلام هل اتبعک آیا پی روی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت
از آنچه بتو آموخته اند رشدا علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر بدرستی که تو لن تستطیع
نمی توانی معی صبرا با من شکیبایی کردن موسی علیه السلام گفت چرا استفهام کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر
شاید از من عملی صادر شود در نظام که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه آنرا ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وکیف تصبر
و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آن چیزی که احاطه نکرده به یا آن چیز خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
قال ستجدنی گفت موسی که زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو بینم ولا اعصی
و نا فرمانی نکنم لک امرا مر ترا در هیچ کاری قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پی روی کنی مرا فلا تسالنی
پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد در وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای
تو منه ذکرا از آن چیز ذکری بیانی که تو در یابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان
میرفت فانطلقا پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی یا از اهل آن استدعای رکوب در آن کردند ملاحان در اول راضی
نشدند و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا چون نشستند فی السفینة در کشتی و بمیان دریا رسیدند
خضر تبری بر داشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی علیه السلام که آیا سوراخ کردی کشتی را
لتغرق اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه لقد جئت
بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر که آیا نگفتم که تو لن تستطیع
نمی توانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تواخذنی مواخذه مکن
مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مرسان مرا من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر
و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند
و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خشنود یا جیسور و نام پدرش سلاس یا کازردی و نام مادرش
شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون ببینند پسری را که ذکر کردیم

خضر علیه السلام اورا از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فقتله پس بکشت اورا بتیغ یا خناق قال اقتلت گفت
موسی آیا بکشتی نفسا زاکیة نفسی پاک را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص
چگونه اورا کشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده

الجزء السادس عشر من اجزاء الثلثین

قال الم اقل گفت خضر آیا نگفتم لک انک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع توانائی نداری و نتوانی معی صبرا
با من بر فعلهای من شکیبایی ورزیدن قال گفت موسی علیه السلام ان سالتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر
شود مثل این افعال منکر بعدها بعد ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی
من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی
و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی علیه السلام که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر جا بجا صبر کردی
با مصاحب خود درنگ نمودی هر اینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس در کشتی شدند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند
اهل قریة باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله یا بصره یا جروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بر زمین با اهل آن دیه
چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیدند
خواستند که بدیه در آیند ایشان دروازه نگشودند استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن دیه را و گفتند ما اینجا
غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعامی جهت ما بفرستید فابوا پس سر باز زدند
اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان شب گرسنه در بیرون دیه بودند و بامدادی روی براه
نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی آن دیه جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض
آنکه بیفتد و [illegible] ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساسش را
بشکست و گل استحکام داد قال گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعامی نیز نفرستادند پس بجهت
دیوار ایشانرا عمارت میکنی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت هر آینه فرا میگرفتی علیه بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال
گفت خضر هذا اینست فراق بینی وبینک جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من صحبت مدار
اینک وقت فراق رسید سانبئک زود باشد که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی آنچه نتوانستی علیه صبرا
بر آن شکیبایی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین مر محتاجان را که
ده برادر بودند پنج از بیماری بجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکردند در
دریا فاردت پس خواستم که بحکم خدای ان اعیبها آنکه اورا سوراخ سازم و عیبناک کنم وکان و حال آنکه هست وراءهم
در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که اورا جلندی بن کرکر گویند یاخذ میگیرد کل سفینة هر کشتی درست که می بیند غصبا
بغصب یعنی از کشتی بانان بازمی ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا اورا غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند
گر خضر در بحر کشتی را شکست . صد درستی در شکست خضر هست . واما الغلام و اما پسر کشته فکان ابواه
پس بودند پدر و مادر او مؤمنین گرویدگان فخشینا پس دانستیم یا ترسیدیم ان یرهقهما آنکه در رساند بدیشان طغیانا
بی باکی وکفرا و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و فسق او در رسانند یعنی از روی مهربانی که والدین را با ولد است و آن
در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشانرا ربهما پروردگار ایشان
خیرا منه فرزندی بهتر از او زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه منزه باشد واقرب
رحما و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر . آورده اند که حق سبحانه ایشانرا بعوض آن پسر دختری داد

وپیغمبری او را بعقد خود درآورده از نسل او هفتاد پیغمبر پیدا آمد آن پسر را کشتن خضر بی‌حلق سر آزاد دریا به عام خلق

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست پس عدا و تها که آن یادی بود پس خرابیها که معماری بود

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار پس هست لِغُلَامَيْنِ برای دو کودک یَتِيمَيْنِ یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند

فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در زیر دیوار وَكَنْزٌ لَهُمَا گنجی مر ایشان را گر دیوار فرو افتادی

آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته نام او کاشح و گفته‌اند

میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده و خدای ایشان را بجهت آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست

آفریدگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً

بخششی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او

خواست که گنج بمستحقان رسد آورده‌اند که آن گنجی بود از زر و نقره و گویند کتب علمیه بود و اشهر آنست که لوحی بود

از زر جدو بر و نوشته که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود

و شگفت میدارم از آنکه یقین است بر آنکه روزی حق جل خود داد در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق بر آنکه کنجا شادمان

گذراند و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب و قیامت برای چه غفلت ورزد و عجیب از کسی که دنیا و تقلب او و انقلاب

احوال دنیا را بود آنجا دل دد و بندد لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه ذَٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی

عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن آورده‌اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود

آوردند و محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب عرائس الحقایق در بیان دقایق آداب مرید صادق و اشفاق

پیر محقق بعبارت خوش و تقریر دلکش آورده بعضی از آن در جواهر التفسیر توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و باز می‌پرسند ترا مشرکان

مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذی القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذو القرنین گفتند که بکرانه‌های شرق

و غرب طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حسیب بوده

یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو صفیره داشته یعنی دو گیسو یا دو جانب سر او و اشهر آنست که

این اسکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده‌اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا

از وی خبری بیان إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما تمکین کردانیدیم یعنی دست رس دادیم لَهُ مر او را باستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ

و عطا دادیم و را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج باشند یا آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا

یاد دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده‌اند که حق سبحانه

نور و ظلمت را مسخر او کردانید و در ذاد المسیر آورده که سحاب را مسخر او کرد تا بر و سوار شده هر جا میخواست میرفت و روزی

از دو مرید و لشکر آمده مصر را مسخر ساخت و با ذیگا نحرب کرده بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی

در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن

آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که تَغْرُبُ فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم

و بعضی حمیه میخوانند یعنی چشمه آب گل آلود سیاه و یافت عِنْدَهَا نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی

قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی ناودر باهیبت لباس ایشان پوست

حیوانات و طعام ایشان گوشت حوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی

بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بزبان پیغمبر زمان او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنکه

عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاوردند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی که

بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بکفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب

کنیم یعنی من و حشم که با منست بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس بازگشته شود بسوی جزای پروردگار

خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا

مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً

الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوییم مر و را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه ما فرماییم يُسْرًا کاری آسان

فرا خور طاقت او آورده‌اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زینها بخواستند

بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده

و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر

یمن بود مسخر کرد بهمان نوع که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ

بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبداء عمارتست از جانب مشرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می‌آید

و شعاع او می‌افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که ما لَمْ نَجْعَلْ نکردانیده بودیم و پیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب

در وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجب باشد جا ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان

بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی چون آفتاب طلوع کردی بسرداب‌ها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس

ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ

همچنان که اسکندر با ایشان که باهل مغرب کرده بود با همچنان آتباع سبب کرده و بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید

ایشان را تاویل خواندند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ

بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وجمع شده بود همه محیط بودیم

و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا راهی و طریقی دیگر را از شرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید

در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش

آن دو کوه قَوْمًا گروهی را بهیأتهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا

دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی‌یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت

ای ذا القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که

از پس این کوهها بیرون آیند آنچه از گیاه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود با خود ببرند و تمام انعام ما را میکشند و میخورند

و اگر چهارپا نیابند آدمی را عوض آن بکار میبرند و ایشان دو قبیله‌اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در

عین المعانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا و علیه السلام از آن خاک

اندوهناک گشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده مبنی بر ابو البشر بیافریدند بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام

محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده‌اند از مرتضی علی رضی اللّٰه عنه منقولست که

قامت بعضی از ایشان بر مثال شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در بحر شیآمده که صنفی از ایشان بر مثال نخچیر اند و بعضی

درختی‌اند و در شام طول او صد و بیست گز و صنفی با طول و عرض مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش و از دیگری

فرش سازند و در صفت ایشان گفته‌اند نظم بگو تاه چشمی سگ جیفه جوی بگوش دراز از خران برده گوی

نه شیری و نه پیلتنی دلنواز • دو ان چشم کوتاه و گوش دراز • بهنگام خفتن بخفتند سیر • یکی گوش بالا و دیگر بزیر •
شکن بر شکن چین ابرو نشان • کشان ریش تا زیر زانو نشان • برون آمده اشکشان چون گراز • شکم پهن و باخرد و دندان دراز •
چو بوزینگان آسیه در وجود • مژه زرد و روسرخ و دیده کبود • ندارند جز خواب و خور هیچ کار • نمیرد یکی تا نزاید هزار •
القصه آن قوم با اسکندر گفتند ما ازین قوم به تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم برای تو و بیرون
آریم از میان مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بر شرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و ایشان سَدًّا بندی که منع کند
ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه دست رس داده مرا فِيهِ رَبِّي در ان آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است از آنچه
شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا یا بچیزی که بدان قوت یابیم درین
کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی دیگر مرکب باشد آتُونِي بیارید
برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن بساختند [illegible] زدند •
همه روز و شب خشت آهن زدند • انگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند
تا باب رسید پس در ته زمین و بر روی آب یک صخره از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا
سَاوَىٰ تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان دو کوه برهم و تا هیمه بسیار بر بالای آن ریخته در میان
بجوانب آن ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا گردانید آن خشتهای آهن را
نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت اسکندر که بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای این خشتهای گرم شده قِطْرًا روی گداخته
بهر روی فرشی که انگیختند • بروی روی حل کرده بر ریختند • و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز ارتفاع بر آمد مانند کوه
یکپاره و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع
و املاس وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن قَالَ گفت ذو
القرنین بعد از ساختن آن هَٰذَا این جدار و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخشایشی است مِنْ رَبِّي از پروردگار من بر آنها که
می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده پروردگار من بخروج یاجوج و ماجوج
جَعَلَهُ کرداند خدای این سد را دَكَّاءَ زمین هاموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعده
پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه از ماورای السد یکی از علامات قیامتست و در آخر سورة انبیا
ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا و بگذاریم بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده
يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن در روی یکدیگر
در اضطراب بهم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا
جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای
ناگرویدگان عَرْضًا ظاهر کردنی با ظهار آن بر ایشان قبل از دخول در ان جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ آن کافران که
از فرط غفلت كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ هست چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی مشاهده آیات
که بان یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت نا شنوایی سخن لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمی توانند سَمْعًا شنودن کلام من یا مجیب مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تعالی واذا قرأت القرآن
جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا • چون تو قرآن خوانی ای صدر انام • گوششان را پرده سازیم از کلام
چشمشان را نیز سازم چشم بند • تا نه بینند و کلامت نشنوند • أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا پندارند آنانکه نگرویدند أَنْ يَتَّخِذُوا

عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان
محض یعنی آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدایی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار
یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم جَهَنَّمَ دوزخ را
لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزلی و ماوایی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را
عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقری باشد قُلْ بگو ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا
بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب
کفر آن همه عملها باطل است و بران ثوابی متفرع نیست گفته اند مراد خوارج اند یا اهل بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند
و اشهر آنست که چون از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده فرمود
وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکویی میکنند صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر
کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ
و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در ان وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل ایمان را فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان
که در صورت نیکویی بود و بر آن جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی
نخواهیم داد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود ذَٰلِكَ آنست کار که گفته شد
از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه نگرویدند وَاتَّخَذُوا
آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده و شایسته
كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر انجیر که اکثر آن
تاک بود نُزُلًا پیش کشی در تبیان آورده که خدای تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و هر روز پنج بار در وی
دمی پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید ازدادی طیبا وحسنا لاولیائی افزون ساز حسن و جمال را تا زکی و پاکیزگی
خود را برای دوستان من و اینجا سخن لطیف نزل دوستان میگوید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم بهشت بازای آن
محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا **نظم** نعمت فردوس را هر دو دار و ما را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت والای اوست • و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرموده که فاذا سألتم الله فاسألوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسماء جنانست که اهل ایمان در انجا فرود آیند
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در ان لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از ان بهشتها حِوَلًا تبدلی یا نطلبند از و
تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در ان مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل
ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ
الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه
برسد و نماند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم پروردگار من جهت آنکه او غیر متناهیست پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نتواند
وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر چه بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بران افزاییم گویند این آیه آن وقت نازل شد که

یهود مر مسلمانان را گفتند در کلام خود میخوانید که وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند
پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان بود حق سبحانه
درین آیه فرمود که علم حق نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کمی تواند بود **نظم**
علمها از بحر علمش قطره ۀ ◦ آن چو خورشید است ما را ذره ۀ ◦ گر کسی در علم صد لقمان بود ◦ پیش علم کاملش نادان بود ◦
قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ بجز این نیست که من آدمی ام مِثْلُکُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که
بواسطهٔ جبرئیل یُوحیٰ اِلَیَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک
فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا پس هر که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پرورد گار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از دیدن حق یعنی باز کشتن
بعد روز رستخیز فَلْیَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلاً صَالِحاً کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای در بجا آورد که عمل صالح
متابعت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن
بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی نگشودن کما
قال تعالی ما زاغ البصر وما طغی   دوی از همه بر تافتم و سوی تو کردم ◦ چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم ◦
آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای
خدا میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شد خوشدل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک باشد قبول نکند
حق سبحانه تصدیق پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم آیه فرستاد که وَلَا یُشْرِکْ و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک
نیارد و روا نداند و انباز نگیرد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پرورد گار خود اَحَداً یکی را یعنی بریا و تصنع عمل
نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کنندهٔ عمل است نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل ◦

سُورَةُ مَرْيَمَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

کٓهٰیٰعٓصٓ در مواهب صوفیا یاد دیده از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده
منقولست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم سه صورت ثابت یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم و دوم ملکی چنانچه
فرمود که لست کاحدکم ابیت عند ربی سیم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی الخ و ازین روشن تر من رانی فقد
رای الحق و حق سبحانه را با او در هر صورت سخنی بعبارت دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مفهمه چون قل هو الله
احد و در صورت ملکی حروف مفرده چون کهیعص و اخوانه و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی
در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ◦ زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگر است ◦ پس حروف مقطعه رمزیست میان
حق سبحانه و تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص از انجمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه اند
و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه میخوانند که یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی
و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند یا ممیست بانکه ید الله
فوق ایدیهم در خبر آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و بعضی بر آنند
که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب بر وی یعنی این سوره ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ یاد کردن خدا و ندست بر بنده خود عَبْدَهُ زَکَرِیَّا
پنج خود زکریا بن آزر از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بوده پیغمبری عالی شان بود و مهتر احبار بیت المقدس

و صاحب قربان و بخوان یاد کن اِذْ نَادیٰ رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پرورد گار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب
بقربان نِدَاءً خَفِیّاً خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که
در نود و نه سالگی با وجود زن کلان سال نا زاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند
میگفت کس نمی شنود و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پرورد گار من اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست
شده استخوانی که ستون خانهٔ بدنست مِنِّی از من چون استخوان که صلب ترین اعضاست سست شود باقی بر بن بطریق
اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ و سپید شده است موی سر من شَیْباً سپید شدنی و گفته اند تشبیه کرده است شیب را در روشنی
با تش و فرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شده سر من از پیری وَلَمْ اَکُنْ و نبوده ام بِدُعَائِکَ رَبِّ
بخواندن من ترا ای آفریدگار من شَقِیّاً بی بهره و نا امید یعنی هر گاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده ام
وَاِنِّی و بدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِیَ می ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم جهودند و اقامت دین تهاون ورزند که خلاف
من در امت من نیکو بجای نیارند مِنْ وَرَائِی از پس مرگ من پس مرا خلفی باید وَکَانَتِ امْرَاَتِی و حال آنکه زن من هست عَاقِراً
نا زاینده و در سن نود و هشت سالگی است فَهَبْ لِی پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْکَ از نزدیک خود وَلِیّاً فرزندی که متولی امور دین
باشد و از روی استحقاق یَرِثُنِی میراث برد از من و جهودان را از من وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ و میراث گیرد علم و حکمت
از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود وَاجْعَلْهُ رَبِّ و گردان فرزند
مرا ای آفریدگار من رَضِیّاً شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع
مینمود که نادی کرد بانی از روی وعده اجابت دعای وی گفت یَا زَکَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا
بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ یَحْییٰ نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر او را مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً پیش از وی نامی در نام او آورده
و جه فضیلت وی نه از آن رویست که قبل از وی کسی مسما بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از وی کسی
نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیهٔ او نموده به پدر و مادر حواله نکرد امام ثعلبی آورده که کس
قبل از او نبود که بعد از وی کسی بظهور خواهد آمد آورده که او را بچندین اسم خاص اختصاص داده و اسم سامی او را از نام همایون
فرجام خود مشتق سازد   وشق له من اسمه لیجله ◦ فذو العرش محمود و هذا محمد ◦ ای خواجه که عاقبت کار امت
محمود از آن شد است که نامت محمد است ◦ و گویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ام در آنکه هرگز عصیان نورزد قصد عصیان
از وی بظهور نرسد قَالَ گفت زکریا که یا رَبِّ ای خداوند من اَنّیٰ یَکُونُ چگونه باشد لِی مرا غُلَامٌ پسری وَکَانَتِ امْرَاَتِی و حال آنکه
هست زن من عَاقِراً نا زاینده وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام مِنَ الْکِبَرِ از بزرگ سالی عِتِیّاً بتباهی و نخافت و ضعف
اعصاب و قوی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را چوان خواهی ساخت یا هم درین پیری دایت قدرت
خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته بامر خدای که ای زکریا کَذٰلِکَ همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قَالَ رَبُّکَ گفت
خدای تو هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ این کار که آفریدن فرزندست درین سن از این دو شخص عَلَیَّ هَیِّنٌ بر قدرت من آسانست وَقَدْ خَلَقْتُکَ
و بدرستی که بیافریدم ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی وَلَمْ تَکُ شَیْئاً و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود
گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد
اما ندانست که عنقریب بوجود خواهد آمد یا بعد از مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِی ای پرورد گار
گردان برای من یعنی بنمای مرا آیَةً علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم کردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را علیه السلام
آیَتُکَ نشانهٔ تو اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلٰثَ لَیَالٍ سه شبانروز سَوِیّاً بی دردی یعنی

بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بسته
شد بوجهی که تحریک آن مجال نماند فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آن روز که در آن شب ایشاع حامله شده
بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلای خود فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بدیشان أَنْ سَبِّحُوا آنکه نماز گزارید یا تسبیح گویید خداوند
خود را بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا ۝ و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود آمد و یحیی بعد از سنی چند
متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق رهابنت موافقت می نمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد
و از حق سبحانه خطاب رسید که يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بِقُوَّةٍ بجد و جهد یا قوتی تمام وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ
و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریة صَبِيًّا ۝ در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی
در سه سالگی او را گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم در این سخن پند عظیم است
بیخبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز را ببازی میگذرانند و مدام فیما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشعوف
می مانند عمر ببازیچه بسر میبری بازی از انداده بدر میبری به که ز بازی جهان باز کشی طفل نه چند ببازی خوشی
وَحَنَانًا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما وَزَكَاةً و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک
خلایق وَكَانَ تَقِيًّا ۝ و بود پرهیزکار یا فرمان بردار یا مجتنب از جرایم وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر
یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عَصِيًّا ۝ و نبود عاصی
مر ام پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که
میمیرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۝ و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد
از غمز شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و بکاء یحیی در غایت اشتهار است
وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ قصه مریم بنت عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی و بوقت عذر
بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند
و حق سبحانه از آن خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و کرانه گرفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم او
مَكَانًا شَرْقِيًّا ۝ در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود
آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد
از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم إِلَيْهَا بسوی او رُوحَنَا روح مارا که جبرئیل است اضافه
روح بخود جهت تشریف و تخصیص است فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا ۝ آدمی تمام خلقت
یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مرد بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ
پناه میگیرم بخدای بسیار بخشایش مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۝ اگر هستی تو پرهیزکار و غایت مبالغه است در عفاف
یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق می برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در آن
زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر او ست از حق سبحانه پناه برد اما چون
جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ گفت إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ جز این نیست که من فرستاده خداوند
توام که بدو پناه میگیری مرا بدان فرستاده لِأَهَبَ لَكِ تا بخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا ۝ پسری پاک و ستوده قَالَتْ
گفت مریم أَنَّى يَكُونُ چگونه بود لِي غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق
مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ و نبوده ام من بَغِيًّا ۝ زناکار و در جوین تجویز قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل علیه السلام چنین است که

تو میگویی هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که اعطاء ولد است بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ
بر من آسانست ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم او را آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان
که بتدبر در آن توانایی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بگروند وَكَانَ و هست
خلق او بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا ۝ کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلام
نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام
فَانْتَبَذَتْ پس بیرون شد و دور گشت بِهِ بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا ۝ مکانی دور از شهر ایلیا
گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از شهر ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه
وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل رحمه الله گوید
یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم بدرخت خرمای
خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه
درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي مِتُّ ای کاشکی من مردمی قَبْلَ هَذَا پیش ازین صورت
وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا ۝ چیزی فراموش کرده شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حسابی نداشتی حالا مردم
بیت المقدس مرا می شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده
و شوهر نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت این حال ندانم چکنم نظم هر چند بروی کار در می نگرم
محنت زده چو خود نمی بینم من فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او بود یعنی در شکم او بود مراد
عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و غمناک مشو مراد مکن و حفص مَنْ تَحْتَهَا
میخوانند یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که بیافرید و روان
کرد آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا ۝ جوی آب که تو از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي و بجنبان و میل ده
إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تُسَاقِطْ خواند بی تشدید
یعنی تا درخت بیفکند عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا ۝ خرمای تر و تازه فَكُلِي پس بخور از رطب وَاشْرَبِي و بیاشام از آب
وَقَرِّي و روشن ساز عَيْنًا چشم را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و خرما دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه
قادر است بر اطعام رطب از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق سبحانه و تعالی ملایکه
فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم
نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست
فَقُولِي پس تو بگوی إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا برای خدا روزه را و روزه ایشان ترک
کلام و طعام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا ۝ با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق
مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت ازین خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد
مریم را در محراب او نیافتند بتفحص او مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او
بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را دید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود
تَحْمِلُهُ برداشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا ۝
چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون گویند او را برادری بود هرون

نام بود یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند
ای شبیه هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرأ سوء پدر تو مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و از اشراف
احبار بوده و ما کانت امک و نبود مادر تو چنانچه بنت فاقود بغیا زانیه فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه
السلام که با او سخن گویید و جواب از و شنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان با آنکه هست فی المهد در گهواره
یعنی در خرد گهواره صبیا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت
چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب
داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل من دهد و تعلیمی آورده داشت تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وجعلنی
نبیا و کرده است مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی و ساخت مرا مبارکا با برکت و نفع
اینما کنت هر جا باشم واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و بایتاء زکوة مادمت حیا مادام که تا
زنده و برا و کرده است مرا نیکوکار بوالدتی بمادر من و مهربان برو ولم یجعلنی و نکرده است مرا جبارا گردن کشی متعظم که با خلق
تکبر کنم و ایشان را برنجانم شقیا بدبختی که فرمان او نبرم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام بود
یوم ولدت روزی که بزادم و یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک
عیسی بن مریم آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق گوییم
گفتن درست و راست الذی آن گفتنی که جهودان فیه یمترون در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست
میکنند یا ترسایان در آن جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند ما کان نیست و نشاید لله مر خدا را ان یتخذ من ولد
آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سبحانه پاکست خدای از اتخاذ ولد اذا قضی امرا
چون حکم کند و خواهد که کاری بسازد یعنی چون اراده احداث شیء نماید فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر آن
شیء را که باش فیکون پس باشد بی درنگ وان الله و بدرستی که خدای ربی وربکم پروردگار من و شماست فاعبدوه پس
او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا اینست صراط مستقیم راه راست که بمنزل جنت رساند فاختلف
الاحزاب پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان
طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله
گفتند یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه ثالث ثلثه قائل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنان که کافر شدند و استیعا
نمودند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامتست یا از شاهده اهوال آن روز اسمع بهم چه شنوا
باشند کافران وابصر و چه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده
کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدیدست یعنی در آن روز چه شنوا باشند
مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هول لکن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم امروز فی ضلال مبین در گمراهی
هویدا اند وانذرهم و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان
حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق
فی الجنة وفریق فی السعیر این چنین روزی در پیش است وهم فی غفلة و ایشان در غفلت و بیخبرند از آن وهم لا یؤمنون
و ایشان یعنی کافران نمیگروند بآخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث بریم زمین را ومن
علیها و هر کرا که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم والینا و بسوی ما یرجعون باز گردانیده شوند

بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست به بقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت بر
اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار را از دامن قدرت بفشاند و لجام اعدام بر سر همه مرکب وجود کند
نداء کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت عز قدسه
و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزید خس و خاشاک تعین همگی باد برد
هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد واذکر و یاد کن برای قوم خود فی
الکتاب ابرهیم در قرآن قصه ابرهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بنسبت او
مباهات میکنند پس از توحید و خبر ده ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا بود راست گوی و مبالغه کننده در
راستی کار و در دست گفتار نبیا پیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود آزر
بن تارخ را یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نمی شنود دعا و ثنای ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع
و خشوعی که نسبت بدو میکنی ولا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از مکاره یا نفعی نمی رساند ترا در
دفع مضار و جذب منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم
یاتک آنچه بتو نیامده فاتبعنی پس متابعت من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست و درست که
سالک خود را زود بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی
خدای ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للرحمن عصیا مر خدا را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه
آدم را علیه السلام سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من می ترسم ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن
عذابی از خدای بسبب متابعت تو مر شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان ولیا مر شیطان را
دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال گفت پدر ابرهیم مر او را اراغب انت آیا روی گرداننده تو
عن الهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من ای ابرهیم و ترک کننده ایشانی لئن لم تنته اگر باز نه ایستی از مخالفت
یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم واهجرنی و دور باش از من ملیا
زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابرهیم علیه السلام که سلام بر تو یعنی میروم
و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و با ایمان در آید و در اخبار مذکورست
که چون ابرهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت از رفتن ملول مباش که توفیق خدایی دادی تا فرو نخواهد
گذاشت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام بایمان او امیدوار شد بر و سلام کرد و فرمود که سأستغفر لک زود باشد
آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعای توفیق است برای ایمان ایشان که سبب مغفرت
بیمان توانند بود انه بدرستی که خدای من کان هست بی حفیا بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داد واعتزلکم
و کناره میگیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید دوری میجویم از همه شما وما تدعون و از آنچه
میخوانید و می پرستید من دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم خداوند خود را و می پرستم به یگانگی
عسی ان لا اکون شاید آنکه نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن خدای خود شقیا نا امید و بی بهره تنبیه است
بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم حاجت ز کسی خواه که محتاج
بی بهره نگرداند از انعام عمیم در بحر الحقایق تفسیر کتاب المسطور آورده که ابرهیم علیه السلام از بابل بکوهستان
فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدرش مرد و بتخانه تعلق بعضی ها ذکر رفت باز ببابل آمد

بنان آغاز کرد و درین نوبت تا را بشکست و آتش نمرود بر وی سرد شد و با ساره و لوط علیه السلام عزیمت شام فرمود و حق
سبحانه و تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد ابرهیم علیه السلام از بت پرستان و بگذاشت ایشان را
وَمَا يَعْبُدُونَ و آنها ئی که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره إِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
یعنی فرزندی و پس از و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشان را مِنْ رَحْمَتِنَا
از بخشش خود و کفته اند مراد از رحمت اموال و اولادست که بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را لِسَانَ
صِدْقٍ سخن کفتنی مشتمل بر صدق یا ذکر نیکو عَلِيًّا بلند و سایر میان مردمان اشارت باجابت دعاء ابرهیم است علیه السلام
حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن مُوسَىٰ قصه موسی را علیه السلام إِنَّهُ بدرستی
او كَانَ مُخْلَصًا پاک کرده شده از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده از نزد حق نَبِيًّا خبر دهنده خلق را
از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن کفته اند که اول او را خدای فرستاد پس و خلق را خبر داد
وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبیر الْأَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک ساختیم او را
بمرکاه قرب نَجِيًّا در حالتی که راز کوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علی نبینا و علیه السلام
بالا بردند از آسمانی بآسمانی و از حجابی پس حجابی دیکر تا بجایی که آواز قلم که توریة بدان نوشته میشد استماع کرد امام ثعلبی
آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی علیه السلام مکر یک حجاب صاحب کشف الاسرار کوید حضرت موسی را علی نبینا و علیه
السلام هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او ولما جاء موسی لمیقاتنا و عبارت از کشش او وقربناه نجيا سالک تا
در روش است خطر دارد و چون در کشش رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب نفس هست و جذبه محض
جمعیت است **نظم** تا خود روی بحاصلی چون او کشش رسد واصلی دفتر کجا بردن بکجا این سیر ربانیست این وَوَهَبْنَا
لَهُ و بخشیدیم مر موسی را و عطا دادیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن برادر او هارون او را
بوزارت و تدبیر مهم نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قرآن قصه اسمعیل را علیه السلام
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق
آورده اند که کسی با وعده داد که من درین مکان تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت
جز پوست درخت خوردنی نداشت هر که ازین پایه وفایش کم است آن نه وفا بلکه فریب و دمست
نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر پس دیکر باره در صفت اسمعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ
و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را و کفته اند امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ
و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزدیک آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت استقامت
اقوال و افعال وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ قصه ادریس را که پسر نبیره شیث و جد پدر نوح است علیهم السلام
و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن کفت و خیاطه
کرد وی بود و سی صحیفه بر او نازل شد در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم علیهما السلام متولد
شده إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راستکوینده با خلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و بر داشتیم او را
مَكَانًا عَلِيًّا بمکانی بلند که شرف نبوتست در درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث
معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرمود و در بعضی از
اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس علی نبینا و علیه السلام حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که

الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب هست از حرارت و باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل او ست چه
حال باشد خدایا بار آفتاب بر وی سبک کردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار **نظم**
از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعای وی مستجاب کردانید و
روزی دیکر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت
استدعا نمود خطاب آمد که بنده من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم آن فرشته استجازه نموده بزیارت
ادریس علی نبینا و علیه السلام بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر و بال خود نشانده بآسمان برد و نزدیک
مطلع آفتاب رسانید و باستدعای ادریس علیه السلام کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل
علیه السلام در دیوان اعمار نکاه کرده فرمود که حکم الهی درباره این کس آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود
چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده
در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین
آمد و با او دریافت و بامر الهی و التماس ادریس جان وی بر داشت و باز حق سبحانه جان بوی داد و عزرائیل او را بآسمان برد
و دوزخ بدو نمود و از آنجا ببهشت رفت و دیکر بیرون نیامد أُولَٰئِكَ آن کروه انبیا که مذکور شدند از ذکریا تا ادریس
علیهم السلام الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ آنانند که انعام کرد خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب
صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم
ادریس است و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریه آنانکه برداشتیم ایشانرا در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام و آنها
غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابرهیم علیه السلام وَإِسْرَائِيلَ و از ذریه یعقوب علیه السلام
وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا و بر کزیدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوت إِذَا
تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدا در کتب منزله بر ایشان خَرُّوا بر روی در افتادند
سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا و کریه کنندکان بودند مر خدای را از خوف وی که کریه باستماع و تلاوت
کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بکریید و اکر نتوانید خود را بتکلف بکریه در آرید صالح
مری رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة
فاین البکا کلام دوست که مهیج شوقست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته کردد از دیده آب حزن ریختن
کیرد که وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ **نظم** ای دریغا اشک من دریا بدی
تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق کوهرست و اشک پندارند خلق این سجده سجده نجم است
از سجدات کلام ربانی حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات ربانی وقوع می یابد از سجود انعام
عام کرفته و کریه که متفرع بر وست آنرا کریه فرح و سرور دیده از وجه رحمت رحمانیه مقتضی لطف و رافت است
و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسیدند از پس ایشان خَلْفٌ
فرزندان بد که از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو کذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ
و پی روی نمودند آرزوهای نفس خود را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که ببینند
غَيًّا جزای کمراهی و تباه کاری یا عذاب بزیان یا کویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن پناه
جویند و بقولی بعضی وادیست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و شرابخوران آرزو را بدانجا برند

الا من تاب مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها وآمن وایمان آورده بدل وزبان وعمل صالحا وکرده کردارهای شایسته
فاولئک پس آن گروه تایب مؤمن یدخلون الجنة درآورده شوند وحفص وعمل معلوم خوانده یعنی درآیند در بهشت
ولا یظلمون وستم دیده نشوند شیئا در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند وآن چه بهشت باشد که ایشان را
درآرند جنات عدن بوستانهای اقامت التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای آن عباده بندگان خود را
بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشان را وعده داده به بهشت وآن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایب‌اند وچون وعده هست
از غیبت باک نیست انه کان بدرستی که هست وعده مأتیا وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است
آمدنی است ومؤمن بدو رسیدنی لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها در آن بهشتها لغوا سخن بیهوده وتباه الا سلاما
مگر بشنوند سلام از خدای یا از ملائکه یا از یکدیگر ولهم ومر ایشان راست رزقهم روزی ایشان از نعم بهشتی فیها در بهشت
بکرة وعشیا بامداد وشبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز از روزهای دنیا ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه
عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام خوردن یا مراد دوام رزق باشد وتوالی آن در بهشت اگرچه شب وروز نخواهد
بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل ونهار دانسته شود در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها
وبستن درها معلوم شود وزمان نهار برفع حجاب وفتح ابواب ودر تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت
مؤمنان کنند ودر زمان روز غلمان وولدان تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث میدهیم
من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا هر کرا پرهیزکاری باشد آورده‌اند که چون حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
از اصحاب کهف وذوالقرنین وروح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم واستثنا نکرد یازده روز یا دوازده
روز یا بیست وپنج روز جبرئیل علیه السلام نیامد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از نزول با او گفت دیر آمدی من منتظر بودم
جبرئیل جواب داد وحکایت قول او در قرآن اینست که وما نتنزل وفرو نمی‌آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان
وبدستور پروردگار تو له مر او راست ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وما خلفنا وآنچه از پس ماست از
امور گذشته وما بین ذلک وآنچه در میان ماکان وما سیکون هست یعنی در حال یا مر او راست حکم در ابتداء آفرینش
وانتهاء آجال ما وآنچه در مدت حیات ماست وما کان ونیست ونبود ونخواهد بود ربک نسیا پروردگار تو
فراموشکار یعنی از حال تو آگاه هست وهرگاه که خواهد ما را بتو فرستد رب السموات والارض اوست آفریدگار آسمان
وزمین وما بینهما وآنچه در میان ایشانست پس آفریننده ارض وسما وپرورنده اهالی آن نشاید که فراموشکار بود
فاعبده پس پرستش کن او را واصطبر وشکیبا باش لعبادته مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده
بعبادت خود ثابت باش وبا بطاء وحی دلتنگ مشو هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که او را الله
توان گفت یا بهنامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بود که هیچکس از اهل شرک معبود
خود را الله نگفتند بلکه اله میگفتند عزت احدیت وغیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار دور داشت وتسمیه آن
در حفظ امان محفوظ داشت وزبان اهل بیان را در نعمت ومحنت وسرا وضرا بتکرار آن نام نامی جاری کرد …
الله الله چه طرفه نامست این حرز دل ودرد جانست این بر بود نزد صاحب معنی حسبی الله گواه این دعوی
ویقول الانسان ومیگوید انسان یعنی در میان ایشان میگویند ابی بن خلف استخوانهای ریزه شده می‌آورد وبطریق
استهزا میگوید ءاذا ما مت آیا چون بمیرم من لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا
زنده استفهام بمعنی انکار است یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میفرماید

اولا یذکر الانسان آیا نمی‌اندیشد ویاد نمیکند ابی بن خلف یا همه آدمی انا خلقناه آنرا که ما آفریدیم او را من قبل
پیش از این ولم یک ونبود شیئا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی بایستی تذکر کردی این معنی را که ایجاد معدوم شگفت‌تر است
از جمع مواد بعد از تفریق آن فوربک پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم ایشان را یعنی
کافران را والشیاطین با دیوان یعنی با قرنا از شیاطین که در دنیا داشته‌اند هر یکی با قرین او در سلسله مقید ساخته
ثم لنحضرنهم پس حاضر گردانیم ایشان را وبعضی گفته‌اند همه آدمیان را حول جهنم گرداگرد دوزخ جثیا بزانو در آمده
از هول حساب واحصاء ایشان برحوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا بدانند که از چه بلیت خلاص یافته‌اند وسرور
ایشان بیفزاید واشقیا امکنه خود را از دوزخ به بینند وملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن پس بیرون آریم
من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کرا باشد اشد سخت‌تر وبسیارتر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی
وجرات یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر وبا فرمان‌تر بوده باشد جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم
بآنانکه ایشان اولی سزاوارترند بها باتش دوزخ صلیا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را
در آتش افکنند وان منکم ونیست از شما ای آدمیان هیچکس الا واردها مگر رسنده وگذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان
بر وی گذرند آتش مرده وافسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق ما را وعده فرموده بود
که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها وهی خامدة بدرستیکه شما
گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود … مؤمن فرو نشاند آتش دوزخ را
سوزش در وی نماند که در جوی نور روشن کان هست ورود بر دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما جزمی وقطعی مقضیا
کاری حکم کرده شده بدان یعنی وعده ایست که البته واقع شود ودر آن خلاف نیست وجمعی برآنند که ورود بمعنی دخول است
چه جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ورود دخول است وهیچ بری
وفاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مؤمنان سرد وباسلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام ومؤید این
قول است آنکه حق سبحانه میفرماید ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ
ونذر الظالمین وبگذاریم ستمکاران را فیها در آتش جثیا بزانو در آمدگان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم
بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا وروشن معانی آن یا دلایل یا اعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه کافر شدند
از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا از فقرا که گرویدند یعنی توانگران درویشان را گویند ای الفریقین کدام از دو گروه
مؤمن وکافر خیر بهترند مقاما از جهت مکان وموضع یعنی بار ما منازل نزه است وهمه اسباب معیشت در وآماده
وشما را نه گوشه ایست معین ونه توشه ایست مهیا وفی الحقیقه مراد از خیریة مقام حسن حال وسعت معیشت است
ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنان را میگفتند از ما دو گروه کدام خوشحال‌تر اند واحسن ندیا ونیکوتر از جهت مجلس یعنی
آراسته‌تر چه در مجمع ما همه صنادید واشراف عرب‌اند ودر مجلس شما همه موالی وضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار ومباهات
ایشان را در هم شکسته فرمود که وکم اهلکنا وچند هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن گروهی را که مجتمع بودند
در زمان واحد وبحسب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت متاع بیت که آرایش منازل
بدان باشد ورئیا ونیکوتر از ایشان در هیأت ومنظر نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کردند نه آن جمال عذاب از ایشان
باز داشت … بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند واین را به تبی قل بگو ایشان را که بمال ومنال
مفتخر ومستظهراند که عزم مشوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست در گمراهی ودوری از راه حق فلیمدد

پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند که الرحمن مر او را خدای و باز میکشد عمر او را مدا ۝ باز کشیدنی
یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حتی اذا رأوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه بیم کرده شده اند
بدان اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسر واما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فسیعلمون
پس بدانند من هو شر آن را که بدتر است از آن دو گروه مکانا از جهت مکان نه جای مؤمنان در درجات جنان باشد
و ماوای ایشان در درکات نیران واضعف و بدانند آن را که ضعیف تر است جندا ۝ از جهت سپاه یعنی دوستان و مدد کاران
چه اهل ایمان را از خدای و ملایکه و انبیا یاری و مدد کاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین
من انصار ویزید الله و می افزاید خدای در دنیا الذین اهتدوا آنان را که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودنی یعنی
گرویده اند با آنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند
والباقیات الصالحات و عملهای شایسته باقی از صلوات خمس یا کلمات اربعه و غیر آن خیر ایشان را بهتر است
عند ربک نزدیک آفریدگار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر مردا ۝ و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا
جاه و مال است در آخرت نکال و وبال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت
و هم حسن المآب ۰ بدنیی سرفرازند و نامدارند ۰ بعقبی کامران و کامکارند ۰ آورده اند که خباب الارت را
رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد وی گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی
خباب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن
روز که برانگیخته شوی بیا و وام خود از من بستان اگر آنچه میگویی حق است من آنجا نیز از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند
من بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که افرأیت الذی کفر آیا دیدی آن را که کافر شد بایاتنا با آیتهای ما یعنی بقرآن و دلایل
و حجت وقال و گفت یعنی عاص که فردای قیامت لأوتین هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آن روز مالا وولدا
مال و فرزند را اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده این سخن از آنجا میگوید ام اتخذ
یا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا ۝ نزدیک خدای عهدی و پیمانی بدین صورت کلا نه چنانست که میگوید سنکتب
زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم ما یقول آنچه میگوید تا او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند ونمد له و دراز
کنیم برای او من العذاب از عذاب مدا ۝ دراز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذابی بر بالای
عذابی بعد سازیم ونرثه و میراث گیریم یعنی باز ستانیم از او در روز رستخیز ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد
یعنی مال و فرزند ویأتینا و بیاید بما بوقت مردن یا روز رستخیز فردا ۝ تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او واتخذوا
و فرا گرفتند مشرکان قریش من دون الله بجز خدای آلهة خدایان چون اصنام و ملائکه لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا
مر ایشان را عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان معزز گردند نزدیک خدای کلا نه چنانست که عزیز گردند سیکفرون زود
باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان ومعترف باشند بعبادتهم به پرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت درآیند
کردند منکر شوند پرستش بتان را ویکونون و باشند علیهم بر معبودان خود ضدا ۝ دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان الم تر
آیا ندیدی و ندانستی انا ارسلنا الشیاطین آنکه ما فرستادیم دیوان را علی الکافرین بر ناگرویدگان یعنی بر ایشان مسلط
ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تؤزهم می جنبانند ایشان را ازا ۝ جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب
معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای انما نعد
جز این نیست که می شماریم لهم مر ایشان را ایام آجال ایشان را عدا ۝ شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان

فردا آیا آنچه مقرر شده یوم یاد کن روز را که ما نحشر المتقین فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای
بخشاینده وفدا ۝ در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را به درگاه ملوک
می برند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنانکه بر مراکب طاعات
باشند بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند
جنان جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی در پیش وی
ایستاده دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت فرمای ممشاد بانگ برو زد که ای غافل سی سالست که بهشت را
با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت برو نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت جوی
آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی ۰ باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا ۰ بی جمالش روضه جنت بکار آید مرا
ونسوق المجرمین و برانیم کافران را الی جهنم بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وردا ۝ تشنگان پیادگان یا تشنها
ماندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم در خواستن هیچ شفیعی الا من اتخذ مگر آنکسی که فرا گرفته
باشد عند الرحمن نزدیک خدای عهدا ۝ پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را
شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وقالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتخذ
الرحمن فرا گرفت خدای ولدا ۝ فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوی مر ایشان را ای محمد لقد جئتم
بدرستی که آوردید شیئا ادا ۝ چیزی زشت یعنی سخنی ناخوش و نا دلپسند تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها یتفطرن
شکافته شوند منه از عظمت آن سخن وتنشق الارض و پاره شود زمین وتخر الجبال و بیفتد کوهها و بشکند
هدا ۝ شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا از آنکه خواندند للرحمن ولدا ۝ مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند
وما ینبغی و نسزد و لایق نباشد للرحمن مر خدای را ان یتخذ ولدا ۝ آنکه فرا گیرد فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است
زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان
و استظهار و تزیین با ایشان ان نیست کل من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست الا آتی الرحمن مگر
آینده در قیامت بسوی رحمن عبدا ۝ در حالتی که بنده باشد لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است و بر ایشان احاطه
کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند وعدهم و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را عدا ۝ شمردنی نیکو
وکلهم و همه ایشان آتیه آینده اند بوی یوم القیمة روز رستخیز فردا ۝ تنها بی اتباع و انصار ان الذین آمنوا بدرستی که
آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای
ودا ۝ دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه
بنده را دوست دارد جبرئیل را علیه السلام گوید من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد
و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما نیز دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند
آنگاه محبت او وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست دارند فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم
قرآن را بآنکه منزل ساختیم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی
به المتقین بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به و بیم کنی بآن قوما لدا ۝ گروهی ستیزه کاران
سخت خصومت را وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از
مشرکان بهلاک رسانیدیم هل تحس منهم هیچ می یابی و می بینی از آن هلاک شدگان من احد یکی را او تسمع یا می شنوی لهم

مر ایشان را دیگر آوازی پوشیده یعنی عذاب بدیشان فرود آمد و مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی به بیند و نه آواز
بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در نساخته و همه را بستیزه در دام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا و لم یکونوا
کو آثار از سروران تاج‌بخش کو نشان از خسروان تاجدار سوخت دیهیم شهان کابجوی خاک شد تخت ملوک کامکار

سورة طه مکیة — بسم الله الرحمن الرحیم

طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند
اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمیست از اسماء حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد و حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست بدو اسم آن حضرت که طالبست و هادی
یعنی طالب هدایت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدا[یت]
او بشر بحق در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی و ها رمزیست بانکه
هدایت یافت بقرب مکون سر هدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم بهما اند و هر یک اشارتست بچیزی در تبیان گوید قسم بطهار[ت]
و هدایت الهیست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که
طه سوگندست بطهارت اهل بیت رسول الله لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی قسم است بطوبی و هاویه که اشارتست
بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیانست و ها
هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است
بازاء یا رجل بلغت عک یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلایقکم و دیگری گفته
هتفت بطاها فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسول باشد صلی الله علیه و سلم در بعضی تفاسیر آورده که
طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدر در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن
این خطاب مندرج است که ای ماه چهارده و منادی حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و ببدریه اشارتست بکمال مرتبه جامعیت
آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء ماه چون کامل شود انور بود زانکه او مرآت نور خور بود کاه ماه بدری و گه شاه بدر
صدر تو شرح و کارت شرح صدر در شب تاریکی کفر و ضلال از مهت روشن شد انوار جلال و گویند طه در اصل
طأها بوده که همزه را حذف کرده اند طا امر است از وطأ یطأ و ها کنایتست از ارض کانیست غیر مذکور در بدایت حال که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتهجد برخاستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل
شد و امر فرمود که طه یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل و اضراب او
حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم گفتند تو بترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامد
مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه ای مرد که چون تو هیچکس قدم در میدان نمی نهاده ما انزلنا
نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام بنماز الم و ورم بپایها
محنت رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم ویرا بر توجهت پند دادن لمن یخشی مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی بآنکه
تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بدان تنزیلا فرو فرستاده شده و فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس که بیافرید زمین را
والسموات العلی و آسمانهای بلند را الرحمن اوست بسیار بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او

و اضافه استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بهمه موجودات مستولیست جهت آن تواند بود که عرش اعظم مخلوقاتست و در
تاویلات امام ماتریدی مذکورست که عرش یعنی ملک آید حق سبحانه بر ملک خود مستولی و غالبست در فتوحات آورده که
شیخ ما قدس سره درین آیه بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست تاویل نجویم که تاویل درین طغیانست بظاهر قبول
کنم و بباطن تسلیم آورم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست که اوست بردار[نده]
و نگهدارنده عرش نی مکان ره یافت سویش نی زمان نی بیان دارد خبر زو نی عیان این همه محکوم حکم داورست
خالق عالم ز عالم برترست له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه و ما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملایکه و طبقات ناری و هوایی
و ما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه ترابیست از طبقات ارض و آن موضعیست که صخره صما بر بالای اوست
در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و قدم
فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت بر بحر و بحر
بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما
تحت الثری جز حق تعالی نداند و ان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او یعلم السر میداند
پوشیده را و اخفی و آنچه پوشیده تراست از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه بنده نداند که
دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود نهان دارد الله اوست خداوندی که لا اله الا هو
نیست معبود سزای پرستش مگر او له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده و هل اتیک
و آیا آمده است بتو حدیث موسی خبر موسی بن عمران یعنی تو قصه او را دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن
اذ رای یاد کن چون دید موسی علیه السلام نارا آتشی را در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری طلبید که
بمصر رود و مادر و برادر خود را بیند شعیب اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف باریده
ایشان راه گم کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل پدید
آمد با آتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید
فقال پس گفت موسی علیه السلام لاهله امکثوا مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درین موضع که
انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بقبس از آن آتش شعله در سر چوب
یا نی گوفته یا جمع خود را ازان یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر آن آتش
هدی راهنمایی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام
بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نی موسی علیه السلام
متحیر شد از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا ربک
بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر متکلم برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام
فاخلع نعلیک پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار و گفته
صحیح آنست که از جلد بقر بوده و ظاهر اما حق سبحانه او را بخلع آن فرمود تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام تراب ارض
مقدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسد محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین

نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیره پای برهنه سیر میفرمودند کنجی که زمین و آسمان طالب آنست
چون در نکوی برهنه پایان دارند وگفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ ساز امام قشیری رحمه الله
فرموده که فکر دنیی و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم بر دو کون نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش
فرادار لِمَا يُوحَىٰ مر آن چیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا
نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت
که کمال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای ذکر
مرا یا دکنی در آن تا من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که
پنهان دارم وقت آنرا جهت تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست تا مردم ترسان باشند و اگر اخفا بمعنی سلب خفا دارند
معنی آنست که نزدیکست که ظاهر گردانم آنرا لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه می شتابد از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت
مَنْ لَا يُؤْمِنُ آن کسی که نمیگرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پی روی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس بصدود انکسار از راه
مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب با موسی است علیه السلام و مراد امتان وی اند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله
برآنند که از اینجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و برین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی
علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرده و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است
بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی علیه السلام و دفع هیبت با وی سخن گفت
و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب به بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام
هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول ده گز در سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشان
و نامش علیق بود یا نبعه از آدم علیه السلام میراث بشعیب علیه السلام رسیده بود و از وی بموسی رسید القصه جواب
داد و جهت تعداد نعم الهی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم عَلَيْهَا بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که
بر سر رمه می باشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا
در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی و از سباع و هوام او را
نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بهر چاهی که رسیدی تنه او حبل
و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درخت سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و علیه السلام بودی
بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدای
أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند
آنرا از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز پس نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود
تَسْعَىٰ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بر قدر عصا بعد از آن بزرگ شد با بر شتر بختی و دراز
گشت بر جا و قائمه سطر کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان کاردهای دهن او هفتاد ذراع یا چهل گز بود و در دهان او دندانها
بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی
چون موسی علیه السلام ویرا دید ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر او را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی

سَنُعِيدُهَا زود باشد که گردانیم و برگردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیأت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب
الهی بموسی رسید روی بآن اژدها روان شد و دست خود را در دهان او کرد و لحیین او بگرفت همان عصا شد در دو شعبه
دست وی دل موسی آرام گرفته دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و بر دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی
خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه
سفید درخشنده و باشعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ یعنی کردیم
تا بنماییم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ برو بعین دو معجز إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت
کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از حق تعالی
تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي
سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای من
أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن
مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام در زمان طفولیت برکنار داشت موسی دست بریش مرصع او
کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون را خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی نموده فرمود که این
کودک جوهر درخشان دید بدان متوجه شد و اگر جمر آتش بیند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر از آتش و طبقی
پر از یاقوت پیش موسی علیه السلام آوردند موسی علیه السلام خواست که دست بجانب یاقوت دراز کند جبرئیل دست
او را بگرفت و بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته بر دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر آن بماند و سخنش نیک
مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده از لسان او منحل گردد و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي و گردان برای من
مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا باربردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی
أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا
بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو گشته
هستی بِنَا باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانایی بآنچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای که بتحقیق داده شد
سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهاده ایم
عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ
آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند
بکار تو رهنمون شده بود ما ملهم ساختیم او را یا بزبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن
موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در و نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن
تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امرست و معنیش خبر یعنی دریا او را
می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره دریا يَأْخُذْهُ تا او را فرا گیرد عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون
تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده به بحر های نیل افکند
و جویی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون
صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست

چشم نرگس چکنم خشم تو رعنا ترا زوست ٭ قتاده رحمه الله فرموده که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر که
او را میدید دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ
عَلَيْكَ و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتیم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده
شوی عَلَى عَيْنِي بر دیدن من یعنی بعلم و اراده من در خبر است که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بترتیب تعیین مهد او و
دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کناره نیل میرو و چشم
بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را بباغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد
مادرش شیر کسی نمی‌ستاند خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یاد کن چون میرفت خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ
آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان
نمایم پس مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَى أُمِّكَ
بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد
بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی تو کسی را یعنی آن قبطی که بنی اسرائیلی از وی استغاثه کرده بود و فرعونیان دانستند و قصد
قتل تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و الهام کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ
و آزمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلا افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی و قصه ولادت موسی علیه السلام
و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می‌آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل
مدین و آن هژده یا بیست سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى بر اندازه که مقدر کرده بودم
ای موسی و اینجا با تو سخن کنیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم
اذْهَبْ أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو هرون بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر
من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد در گذشت
فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت
هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته‌اند
بکنیه خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته‌اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند
گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَى یا بترسد از عذاب خدای تذکر بهمه محقق است و خشیه حصه متوهم پس موسی علیه السلام
ازین محل متوجه مصر شد با سر اهل بیت خود نرفت و در تفسیر آورده که کسان موسی شب انتظار کشیدند و نیامد و در روز
از وی خبر نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند صفورا را بشناختند پیش پدر بردند
و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه موسی علیه السلام بمصر توجه نمود و وحی آمد بهرون
علیه السلام که باستقبال برادر براه مدین بیرون شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند موسی تمامی شرح قصه
باز گفت و وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود اعلام فرمود هرون گفت ای برادر
شوکت و سطوت فرعون از آنچه دیدی بودی زیادت شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی اندیشناک
هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای آفریدگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما می‌ترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون
پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو بنماییم أَوْ أَنْ يَطْغَى یا آنکه زیادت کند طغیان خود را
و نسبت با حضرت تو سخنی چند نابایست گوید قَالَ گفت خدای که ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا

بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت أَسْمَعُ می‌شنوم دعاء شما را یا آنچه او گوید نسبت با من وَأَرَى و می‌بینم آنچه کند با شما
یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نگذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بگویید
إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ بتحقیق که ما هر دو فرستادگان پروردگار توییم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کن
مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده‌ایم ترا نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزدیک آفریدگار تو
وَالسَّلَامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى بر آنکس است که پیروی ایمان کند و راه راست رود
یا سلامت هر دو سرا مر او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده‌اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ
بآنکه عذاب دنیوی و آخرت عَلَى مَنْ كَذَّبَ بر آنکس است که تکذیب کند آنرا که آورده‌ایم وَتَوَلَّى و پشت بر آنکه داریم و از آن
اعراض نماید پس موسی و هرون علیهما السلام بحکم الهی بارگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد
گفتند ما رسولان پروردگار توییم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ
گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید نگفت ربنا که موسی را به
تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان او عقده هست و سخن وی نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قَالَ
گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَى داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ
صورت و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست
ثُمَّ هَدَى پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه در نظیر او در
صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته‌اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این که داد آفریدگان
خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد فرعون که این بشنید ترسید که
مبادا قوم او بعبادت چنین خدایی میل کنند سخن را بجایی دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون
فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدای را نپرستیدند
این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی علیه السلام عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه
عِنْدَ رَبِّي نزدیک آفریدگار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّي
پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنکه
مرا از آن خبر دهند و گفته‌اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نشوند
موسی علیه السلام جواب داد که جز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز سر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت
پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرشی گسترده که بر آن می‌نشینید و مسکن
میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بدان راهها از زمینی بزمینی میروید و بمصالح
خود قیام می‌نمایید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب
آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون می‌آریم
بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى از رستنیهای پراکنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف
آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده‌ایم هر چه خوردنی است شایسته شما و حبوب

وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاههایی را که خوردن شما را نشاید ان فی ذلک
بدرستی که در این که مذکور شد لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت سبحانی لاولی النهی مر خداوندان خرد را که
عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما
را اول مواد ابدان شما از زمین آفریدیم در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد
بود قدری برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد و آنکس از آب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک
مدفون میگردد چنانچه حق فرمود و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم شما را بعد از مرگ و منها نخرجکم و از زمین بیرون آریم
شما را تارة اخری باری دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی فرماید نظم بخاکت درآرد خداوند پاک ،
که کرده برون آرد از زیر خاک ، بر آن حال کایی بخاک اندرون ، بر آن گونه از خاک آیی برون ، اگر پاک در خاک گیری مقام
برآیی از او پاک و پاکیزه نام ، پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها
شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و منکر و بیجا بود حق سبحانه فرمود
و لقد اریناه و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزها که بموسی علیه السلام داده بودیم فکذب پس
بدروغ نسبت جادو موسی را و ابی و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد قال گفت فرعون
اجئتنا آیا آمدی بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک یا موسی بجادویی خود
ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را تمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان
فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاوریم برای تو جادویی مثله مانند جادویی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند
که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا و بینک میان ما و تو موعدا وعده بجهت معارضه چنانکه
بهیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آنرا نحن و لا انت نه ما و نه تو و چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در جای
مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در و پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد
قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعدهٔ شما یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آن روز عیدی بود مر اهل
مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا و ان یحشر الناس و آنکه جمع کرده
شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف
و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس بخلوت در آمد و جهت جمع کردن سحره رای زد و کسان
فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آنچیزی را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با ساحران
قال لهم موسی گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید
و مبندید علی الله کذبا بخدای دروغی که آیات او را سحر گویید و خواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید
دیگری با او فیسحتکم که مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را بعذاب بعذابی که نازل گرداند و قد خاب و بدرستی که
بی بهره و نومید ماند من افتری هر که افترا کرد بخدای فتنازعوا پس گفت و شنود کردند جادوان امرهم در کار خود
بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن بسخن ساحران نمیماند و اسروا النجوی و پنهان
داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و قرار برین دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت وی باید کرد آورده اند که فرعون
از غرفه بدید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند و ساکت میکنند پرسید که این چه میگویند ایشان از ترس قالوا گفتند ان هذان

بدرستی که این دو مرد لساحران جادوانند یریدان میخواهند ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما
بجادویی خود و مملکت مصر را در تصرف خود آرند و یذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما را که افضل مذاهب است
و دین و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند
و علما را در لفظ هذان اختلافست گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه را در هر سه حال اعراب بالف می باشد و این حروف
موافق ایشان واقع شد یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا خبر لساحران و صاحبها الناقه و حفص که ان بتخفیف میخواند
او را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه فرعونیان از سحره شنود که موسی و هرون علیهما السلام
ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان از مصر دارند بر آشفت و گفت فاجمعوا کیدکم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات
کید خود را یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان
غالب شوید و قد افلح الیوم و بدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که برتر آمد در سحر
پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان ایستادند سحره
بقولی سیصد خروار عصا و رسن میان تهی کرده و بر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا گفتند یا موسی
ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو بیفکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند
موسی علی نبینا و علیه السلام از روی مقابلهٔ ادب با ادب یا از وجه لا اعتبار بآن و بی حسابی از آن قال بل القوا گفت
بلکه شما بیفکنید ایشان جادویهای خود بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در حرکت و اضطراب آمد فاذا حبالهم
و عصیهم پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده میشد بموسی من سحرهم از جادویی و کید ایشان که
گویی انها تسعی بدرستی که آن میرود و می شتابد فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی
از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه تفرقه کردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی طاری شد
قلنا لا تخف گفتیم مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت انک
انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان و الق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست
تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو برد
ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر فریب جادوست و لا یفلح الساحر
و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حیث اتی هر جا باشد و هر جا رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
عصا بیفکند فی الحال اژدهایی عظیم شد و دهن خود کشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس وی رو
بگریز آوردند موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را
باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزهٔ موسی است فالقی السحرة پس درافکنده شدند ساحران یعنی بی تامل این معنی ایشان را
در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هرون
و موسی به پروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس آیاتست فرعون که این
صورت مشاهده کرد قال آمنتم گفت آیا ایمان آوردید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید
و تصدیق کردید له مر موسی را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید انه بدرستی که
موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی علمکم آنکه بیاموخت شما را السحر جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است
شما با هم ساخته اید و میخواهید که ملک مرا از ما زایل کنید فلاقطعن پس هر آینه ببرم ایدیکم و ارجلکم دستها و پایهای

شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگری از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بردار کنم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ
بر تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام
از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده‌اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت‌تر است از روی عذاب وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر از جهت عقاب
ساحران از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تجلیات الطافات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده
خورده یک جرعه از کف ساقی ۰ هر چه فانیست کرده در باقی ۰ دامن از فکر غیر افشانده ۰ لیس فی الدار غیره خوانده
لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ گفتند ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچه که آمده ما را مِنَ الْبَيِّنَاتِ
از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آنرا بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه
دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را آفرید فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ پس بکن هر چه هستی کننده
آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین زندگانی
دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه میخواهی میکن که در آخرت که بهتر است و پاینده‌تر از حکم تو دور
و بهم خود مشغول خواهی بود ۰ امروز بجور هر چه خواهی میکن ۰ فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند ۰ إِنَّا آمَنَّا
به هستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا
و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بدان چیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادویی ۰ آورده اند که فرعون مردمانرا بر آموختن سحر
اکراه میکرد تا جادوان او باشند و ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند
زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذ بوده اند از امت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ
وَأَبْقَىٰ و خدای بهتر است از روی پاداش و پاینده‌تر از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد
و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَن يَأْتِ به هستی که هر که آید رَبَّهُ نزدیک پروردگار خود
مُجْرِمًا مشرک یعنی بکفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس به هستی که مر وراست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد
وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد که بزندگانی خوش گذراند وَمَن يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
بتحقیق که کرده کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای
بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست تَجْرِي میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار [illegible]
آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ
پاداش آنکسی است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود بطاعات تا اعمال الخیر تا اینجا کلام سحره است
و چون قصهٔ ایشان بشرحی لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات
اقتصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از دو به معجزه
متأثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون
بکناره دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بایشان پدید آید فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی یعنی فرمود
که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در و آب و گل نبود لَّا تَخَافُ نترسیده
دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت
بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را بیرون برد از مصر و دیگر روز قبطیان خبردار شدند ما در خانهٔ هر یک از ایشان
مصیبتی عظیم افتاد که بخود در ماتم بودند روز دیگر لشکرها جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ

فرعون با لشکر خود بکنار دریا پی برده رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِيَهُم پس
دریافت ایشانرا مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشانرا
که کس کنه آن نه بعد یا بلفظی با ادای آن وضع توان کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را از دین
وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشانرا هدایت فرعون تهکم است چه او میگفت وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ و گفته اند
فرعون قوم خود را گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم به هستی که
برهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت
انزال توریه برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین
وَالسَّلْوَىٰ و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها و حلالها
که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره
منهید برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است نظم
شکر منعم واجب آمد در خرد ۰ ورنه بگشاید در خشم ابد ۰ و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین
کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر وی غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ
پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و به هستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِّمَن تَابَ مر آنکسی که
توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ
پس راه راست یافت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت
راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم ۰ کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن ۰ هر خوره در چشم من همچون سنان تیر باد
کو ستایی زندگی خواهد زمانی بی سنن ۰ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا
نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی علی نبینا و علیه السلام درین باب با حضرت
ذوالجلال در باب درخواست نیاز نمود که خطاب آمد که با جمعی از بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم
موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و با جمعی قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که
چهل روز دیگر می آیم و کتاب می آرم چون بنزدیک طور رسید قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت
زودتر بکلام وی کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی
عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه تو ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که ایشان یعنی گروه مردان اینک می آیند عَلَىٰ أَثَرِي
بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و شتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی از من
به امتثال امر موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من نه بجهت تعظم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا
گفت خدای که پس به هستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ بتحقیق که در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِن
بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد ایشانرا سامری یعنی سبب گمراهی ایشان
شد و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرما و نه از قوم بنی
اسرائیل بود بلکه از جمع گوساله پرستان بود و در موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است و در وقتی که
فرعون ابنای ایشانرا کشتی متولد شد و مادر او بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام
امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او را مهیا کرد اند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در بود غرق شدن

فرعونیان اندیم اسب وی قبضهٔ خاک برداشته و محافظت نموده در این وقت که موسی بطور رفت سامری نزد هرون
آمد گفت پیرایه که از قبطیان بعاریه گرفته ایم با ما است و در آن ما را تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا نگه
و بیفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند هرون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفرهٔ
آتش در آن زدند و سامری نیز در کنجی جا کرد بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود و آن زر گداخته را در آن
ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس الحیوة میگفتند در دهن
وی ریخت و فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد و آواز در داد و گویند زنده نشد لیکن همان که باد در جوف آن
بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل او را سجده کردند و حق سبحانه موسی را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از رفتن
تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی علیه السلام بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت
إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگین از عمل ایشان چون بمیان قوم رسید بانگ
و خروش شنید که گرد اگرد گوساله میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من
أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ راست و نیکو که توریة بشما دهد و من از
قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان روز وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت
عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا
گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا
و لیکن برداشته بودیم و حفص حُمِّلنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند
تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایهٔ قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم
آنرا در آتش بحکم هرون فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند
فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری از برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود
فَقَالُوا پس گفتند سامری و تابعان او هَٰذَا این گوساله إِلَٰهُكُمْ خدای شما است وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی علیه السلام فَنَسِيَ
پس فراموش کرده موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت و این قول عبدهٔ عجل است و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک
کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند
گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخنی یا هر چند او را بخوانند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی تواند برای ایشان
ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزی که داعی خود را جواب
ندهد و با انتفاع و ضرر ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ و هر آینه بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را
هرون علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ ای گروه من جز این نیست که
مبتلا شدید بِهِ بگوساله یعنی به پرستش او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستی که آفریدگار شما بسیار بخشنده است فَاتَّبِعُونِي پس
پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا و گردن نهید أَمْرِي فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ گفتند ما
پیوسته باشیم عَلَيْهِ بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران و مقیمان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما
موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون موسی علیه
السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی بهارون آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدست و محاسن او

بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قَالَ گفت يَا هَارُونُ ای هرون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ
ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدا و حمایت دین یا از آنکه
در پی من در آیی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي یا سرکشیدی از فرمان من قَالَ گفت هرون از روی استعطاف
يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر پدری و مادری بودند اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و بملایمت گفت
لَا تَأْخُذْ فرا مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان
یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ آنرا که تو گویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدایی افکندی میان بنی اسرائیل
وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم که و اصلح چه صلاح نگاه داشتن جماعت و مدارا با ایشان
موسی علی نبینا و علیه السلام این عذر را مسلم داشته و روی بسامری آورده قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت موسی
علیه السلام چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا
بآنچه بینا نبودند بنی اسرائیل بِهِ بآن چیز یعنی جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک
مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک از زیر سم اسبش گرفتم و با خود
داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و با آواز آمد
وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس من در باب مذکور
موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و جود از
خلق را منفعت بوده نوع حیات تا نو باز نتوان گرفت و سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض در اینجا ظاهر میشود
هر نهالی که برگ دارد و بر ؛ باد زاب حیات تازه و تر ؛ و آنچه بی میوه باشد و سایه ؛ به که گردد تنور را مایه ؛
قَالَ گفت موسی علیه السلام مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس
بدرستی که هست ترا عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگی تو أَنْ تَقُولَ آنکه گویی هر که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مس مکن مرا و دور شو
چه مقرر بود که هر که نزدیک وی شود او را و آنکس را هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متفرق شدند و تنها چون وحشیان
در صحراها میگشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری در این
زمان همان حال دارند القصه موسی علی نبینا و علیه السلام سامری را حکم فرمود برفتن و گفتن لا مساس و فرمود که این
عقوبت دنیا است وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر عذاب تراست مَوْعِدًا وعدهٔ در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکند
در آن بلکه بوفا رساند وَانْظُرْ و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا بودی پیوسته بر پرستش او
مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این قول کسی است که گوید آن کالبد را گوشت و پوست بوده یا بسوهان او را
ریزه ریزه سازیم و این بران قول بود که او جسدی بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر او را
یا براده او را فِي الْيَمِّ نَسْفًا در دریا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و بر هم توان ساخت
صفت الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق
عبادتست اللَّهُ الَّذِي آن خدایست که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقه جز وی وَسِعَ فرا رسیده است دانش او
كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که اگر
نیز باشد مثل است در غباوت و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکسترش در دریا
باد دست و سوی جز ندس سامری كَذَٰلِكَ همچنانکه این قصهٔ موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد

مِنْ أَنْبَاءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت
تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا از نزدیک ما یادکردی
که موجب شرف تو باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت
یا قرآن فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری که کفر است خَالِدِينَ فِيهِ در جای
که جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید ما عرض حمل است بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشانرا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی
اسرافیل علیه السلام در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم گناهکارانرا یعنی آنهارا که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا
در آن روز کبود چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گویند حشر کنیم ایشانرا
تشنگان و کوران چه غالبا چشم در عمی کبود میشود و از غایت تشنگی نیز بزرقت میل میکند و چون حشر کنیم ایشانرا
يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانه روز یا در
دنیا این مقدار بیش نبوده پس بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیارا نَحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ
داناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامترین ایشان از روی عقل إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید
در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانه روز بیش نبوده گفته اند
هول قیامت بر ایشان فراموش کرده اند زمان بودن ایشانرا در دنیا و قبرها بنسبت درازی آن روز عمر دنیارا کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد ع عمری که بدان سان گذرد گو نه به ؞ آورده اند که مشرکان
یا یکی از ثقیف از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه
خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از مآل حال آن فَقُلْ پس بگوی در
جواب ایشان که بقدرت يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنرا رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی در تبیان آورده که بر میکند
آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه ریزه کرده اند چون ریگ پس باد بر بود را بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوه
از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار
لَا تَرَى فِيهَا نه بینی در آن عِوَجًا پستی و مغاکی وَلَا أَمْتًا و نه بلندی و پشته يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ
پی روی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بمحشرگاه لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میلی و کجی نیست مر داعی را یعنی
هیچ مدعی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند
و کافرانرا براند تا بمحشر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَنِ برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و
مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آواز نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر
يَوْمَئِذٍ آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی کسیرا إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَنُ
مر شفاعت او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش
ایشانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع
عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو
و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشفا و بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم جز بر آنکه ذاتا و مقتضی عدم
احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه

و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایت اوست ؞ بجا دریابد او را عقل چالاک ؞ که بیرونست از سرحد ادراک
تماشا یکن اسما و صفاتش ؞ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ؞ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ خوار و فروتن شوند اصحاب وجوه یعنی
یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران
و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بر داشت
ظلم را یعنی با دشرک بر گرفته بموقف حشر آید وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه او مومن باشد چه ایمان در صحت طاعات و قبول خیرات شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ
پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیآتست وَلَا هَضْمًا و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات است
یعنی از حسنات مومن چیزی کم نکنند و نه بر سیآت وی افزایند وَكَذَلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه
بر وعید را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتابرا قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ
در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان
و بترسند از آنکه آنها بر ایشان فرود آید أَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا پندی چون استماع وحی
کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکیزه تر از اقوال مشرکان
الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند
چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی آیتی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از
خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرات میفرمود آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْآنِ
بقرات قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بسوی تو وحی آن ماوردی فرموده که سوال
انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآنرا مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و در زاد
از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت از آن حکم متوقف شد تا آیت
الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای
پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم
آنچه بمن وحی میکنی یا بیفزا علم بعد از علم در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده
علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند و چون طلب پیغمبر ما دعای زیادت علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد
تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد هرآینه در درسگاه و علمت علم
تعلیم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق تواند رسانید ط علمهای انبیا و اولیا ؞
در دلش رخشنده چون شمس الضحی ؞ عالمی کاموزگارش حق بود ؞ علم او پس کامل مطلق بود ؞ وَلَقَدْ عَهِدْنَا
و بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَى آدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان و فرمودیم او را که درخت منهیه
نخورد و از آن نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا
نه بعمد صورتی از و صدور یافت یا نبود او را ثبات بر نهی عنه تصدی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
مر ملایکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ملایکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو
دور مانده از رحمت أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این دیو عَدُوٌّ لَكَ

دشمن است مر ترا و لزوجک و مر جفت ترا که حوا است فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما
نشود من الجنة از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش
پیدا باید کرد ان لک بدرستی که مر تراست در بهشت ان لا تجوع فیها آنکه گرسنه نمی شوی در وی که همه نعمتها در وا آماده است
و لا تعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست و انک لا تظمؤا و بدرستی که تو تشنه نمیشوی فیها در وی که
عیون و انهار دایم است و لا تضحی گرد آفتاب نمی یابی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها
میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس انهای وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه در بهشت در آمد حوا را
و از مرگ بترسانید و حوا با آدم باز گفت و آدم نیز از مرگ ترسان شده با ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده
رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد
هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد و ملک لا یبلی
و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس راهنمون شد آدم و حوا را
بشجرهٔ منهیه فاکلا منها پس بخوردند از آن درخت فبدت لهما پس آشکارا شد ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی
لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند و طفقا یخصفان و در ایستادند و می چسبانیدند علیهما بر عورات خود
من ورق الجنة از برگ درخت بهشت و عصی آدم و خلاف کرد آدم ربه امر پروردگار خود را در خوردن آن درخت
فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاویدانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و بحضرت رسالت را
صلی الله علیه و سلم بشفاعت آورد ثم اجتبه ربه پس برگزید او را خدای او فتاب علیه و قبول کرد توبهٔ او را
و هدی و راه نمود او را بثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت
با هم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو مر برخی را دشمن بود جا بجا که لا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم
و ابلیس اند عداوت ذریه هر دو با هم ظاهر است فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزد من
هدی راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پی روی کند آن هدی مرا فلا یضل
پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود و من اعرض و هر که روی
برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق که مر او راست معیشة ضنکا
زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و بدام حرص در مانند
و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم در دوزخ و نحشره و حشر کنیم آن معرض را یوم القیمة اعمی در دوزخ
نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قال رب گوید آن معرض که ای پروردگار من لم حشرتنی اعمی
چرا مرا برانگیختی نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در اینجا فعل ماضی اشارتست بتحقق وقوع این قضیه و قد
کنت و حال آنکه بدرستی که من بودم بصیرا بینا وقتی که سر از قبر بر آوردم قال گوید حق سبحانه کذلک کار همچنین است که
دانستی اتتک آیاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدانیت فنسیتها پس چشم بر هم نهادی
از آن و ترک کردی آن را و کذلک و همچنین ترک کردن تو آن را در دنیا الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی و بماندی
در عذاب و کذلک و همچنانکه دوری کرد از آنچه از کتاب خدا دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد درگذرد
یعنی شرک آورده و لم یؤمن و نگروید بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود و لعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آن سرای اشد سخت تر است از تنگ عیشی این سرای و ابقی و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد

افلم یهد لهم آیا راه نمود قرآن مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه کم اهلکنا چند هلاک
کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود یمشون فی مساکنهم میروند
بوقت تجارت در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که
در آن هلاک لایات هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لاولی النهی مر خداوندان
عقول ناهیه را یعنی عقلها که نهی کنند ارباب خود را از تغافل و لولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت پیشی گرفته و پیش رفته
من ربک از پروردگار تو که عذاب منکران بآخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمن بیرون آرد لکان هر آینه بودی عذاب
ایشان لزاما لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی و اجل مسمی و وقتی نام برده شده
یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبا
باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر
بآیه السیف منسوخ است و سبح و نماز گزار بحمد ربک نمازی مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز گزار در وقتی که حمد گویی
خدای را بر توفیق و هدایت قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد و قبل غروبها و پیش از فرو رفتن شمس
یعنی نماز دیگر و من آناء اللیل و در بعضی از ساعتهای شب فسبح پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا و اطراف النهار و در
طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک نصف است و آن آخر طرف اول است از نیمهٔ دو طرف او اول نصف آخر روز
جمع اوجهت امن است از التباس یا باعتبار تنصیف پس در این اوقات ادا کن نماز را لعلک ترضی شاید و البته
که خشنود کرده شوی و حفص برناء فاعل میخواند یعنی خشنود شوی در وی اقاویل بکرامتی باشد که خدای ترا
عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویهٔ این قول میکند نظم
امت همه جسم اند و نبی جان همه ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودی تو جست خدا و نبخشد خشنود نه مگر بغفران همه
ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان
توانستی نمود حاضر نبود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله میگوید مهمانی بمنزل ما نزول
فرموده و غنی باید نزدیک خود آنچه بدان شرط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب
چون وقت برسد بها بفرستیم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت من نمیدهم و معامله نمیکنم مگر با آنکه چیزی در گرو
من بنهد من با حضرت مراجعت نموده صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض
اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهت تسلیهٔ دل
مبارک او نازل شد و لا تمدن عینیک و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر الی ما متعنا به بسوی آنچه که
برخوردار کردانیدیم بدان نجی ازواجا منهم صنفها را از کفار چون قبطی و کتابی دادیم ایشان را زهرة الحیوة الدنیا
زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لنفتنهم تا بیازماییم ایشان را فیه در آن یا آن را فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب
کنیم در روز قیامت ایشان را بسبب آن و رزق ربک و روزی پروردگار تو از دوزخ بود یا آنچه در وی داده ترا در نبوت
و هدایت خیر بهتر است از مالهای فانی در اعتبار ایشان و ابقی و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت
شکوفه است حق سبحانه دنیا را شکوفه خوانده که تر و تازه باشد و دو سه روزه بیش نباشد و آنکه فرصتی یابد پژمرده گردد
و نیست شود مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست کامل بحلوه دل بر باید ز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت
بخاک ره شود چو خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دمبدم زپی است آفت زوال

وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر کن کسان خود را بِالصَّلَوٰةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم
از تو رِزْقًا روزی دادنی یعنی نمیگوییم که خود و کسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای
نماز و تهیئه اسباب نماز فارغ دل باش وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوی راست
در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی بعضی از اهالی آن حضرت رسیدی صلی الله علیه وسلم ایشانرا
بنماز فرمودی و این آیه خواندی وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ وگفتند مشرکان مکه چرا نمی آرد برای ما آیتی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار
خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیکرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه
در کتابهای پیشین است از عذاب که متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند
یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه وسلم و بشارت
قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست و فرمود
آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده او امی است که از صحف را
ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از اتیان بمثل سوره از آن عاجزند و با وجود چنین معجزه واضح
آیتی طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما
بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر اینه گفتندی
ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواند فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ
پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی میفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و بی وَنَخْزَىٰ
و رسوا کردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشانرا بپیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی
از شما و ما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال دیگری یا یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا
پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ
الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که راه
یافته بود و هم راه نماینده ، راه دان و راه بین و راهبر ، در حقیقت نیست جز خیر البشر الجزء السابع عشر من اجزاء الثلثین

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ — بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ نزدیک آمد لِلنَّاسِ مر مردمانرا حِسَابُهُمْ وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند
یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب
یا مواخذه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان
مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند بدان و استهزا مینمایند با آن می شنوند آنرا
ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل اند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی
رحمه الله از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول باحوال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى
و پوشیده میدارند راز گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا هست این که

شما را دعوت میکند یعنی محمد إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و رسول
باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر شاور کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که
شما میدانید که هرچه میخواند سحر است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که
مهم او در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاوره خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قُلْ بگو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر
در جواب کافران گفت که رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین اگر
بجهر گویند و اگر بستر وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا
اضراب است از آنچه گفتند که قرآن سحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانست چون خواب پریشان یعنی پراکنده
از هرجایی و آن نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده برخدای و آنچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ
بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت
پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه متحیر و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن
میخواندند و میگفتند اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ
همچنان معجزه که فرستاده شده بودند با آن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که
مَا آمَنَتْ نگرویده بودند با آیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و با نکار و تکذیب هلاک شدند
أَفَهُمْ آیا صنادید مکه يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر این آیتها بیاوریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل ترند
از مشرکان گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو به پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی
فرستاده شده اند و حفص نوحی خواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبود و همه بشر بوده اند
تا میان ایشان و امم ایشان بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر
بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را که باخبار انبیا دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که دعوی
باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا اجساد
جسدی که با آن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی ماندگان در دنیا که نمیرند ثُمَّ
صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم وعده ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت
مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مؤمنان یعنی کسانی را که در بقاء ایشان حکمتی بود
وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر اینه فرو فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه
قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل
نمیکنید تا شما را بران دارد که بدو بگروید این آیه اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن
موید و موکد این اجلال و اکرام **نظم** اهل قرآنند اهل الله و بس ، اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس ،
اهل باشد جنس و جنس این کلام ، نیست جز مرغی که بر پرد ز دام ، هر که اندر دام نفس است و هوا ، اهل شیطانست نی اهل خدا
آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که او را حضور یا حاضورا گفتندی حضرت حق عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و او را آزرده
ستم و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهادند و ندایی از آسمان آمد که

یا لیتنا یا ویلنا ای قصاصات پیغمبران بیا یعنی وقت تمادی امل ایشان نادم شدند و ندامت دران وقت نفعی نکرده بتمام
هلاک کشتند کما قال وَكَمْ قَصَمْنَا و چند درهم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً دیهی را که بود ستمکاره یعنی هلاک کردیم
و معذب ساختیم اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک بود بنیاد کرد ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پیدا کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن
موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکنند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان
توانا است بر هلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضور ربان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را
و مشاهده کردند یعنی که لشکر بخت النصر کرد ایشان در گرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ * همی بیرون
میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب
خدای مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ سوی آنچیزی که متنعم شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای
خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند دخلاصی را
وجهی نیافتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ * ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم
فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که کردانیدیم
ایشانرا حَصِيدًا گیاهی درود و یعنی چون گیاه با داس درونده ایشانرا بشمشیر درو دند ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ * مردگان
و افسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ * در حالتی که
بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش چنین کردانیدیم بانواع بدایع
و غرایب و اصناف صنایع و عجایب نظم بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش * در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست
لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ که فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و بوی او مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ
هر آینه فرا میگرفتیم او را مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بوجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا
فَاعِلِينَ * اگر می بودیم کنندهٔ این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ
بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را
فَإِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و نابود گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل کلمهٔ حسرت و ندا
یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ * از آنچه صفت میکنید خدایرا بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ
و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان
و زمین مخلوق و مملوک وی اند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزدیک او اند یعنی ملایکه افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است
فرشتگانی که مقرب درگاه الوهیت اند و شما ایشانرا میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا
يَسْتَحْسِرُونَ * و هیچ مانده نمیشوند از عبادت تا انقطاع میورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستایش
مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته تعظیم امر حق میکنند دائما لَا يَفْتُرُونَ * سست و ضعیف نمیشوند
أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً یا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمین مصنوع اند
چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ * ایشان زنده کنند مردگانرا
شرکان میکنند یعنی شما ایشانرا آلهه میگویید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشانرا قدرتی نیست با وجود
این عجز دست از عبادت ایشان باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در زمین و آسمان آلِهَةٌ خدایانی که تدبیر امر آنها کنند
إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شوند آسمان و زمین که کارها درهم شکنند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چنین فرض

بر یک مقدور طاری کردد کار دیگر مخالفت نماید در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید بحجت حضرت الله شاید
در دو جهان فاد یکتا توئی * جمله ضعیفند و توانا توئی * چون قیامت بانگ بر ابلق زند * جز تو که آرد که انا الحق زند
فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ * از آنچه وصف میکنند
از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنکه
هر چه کند عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ * و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند بجهت آنکه مملوک اند
و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک باز کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً
خدایان و مامور بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بیرون خدای عقلا و نقلا هَٰذَا اینک
ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت من یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و اینست یاد کرد آنکه پیش از من بودند یعنی توریة
و انجیل و سایر کتب سماویه و در آن نگرید و از آنها که بدانها دانا اند بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان حق و باطل تمیز نمی توانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ
پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدا و متابعت رسول وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بدو و حفص نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای
بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ * پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ و گفتند مشرکان که فرا گرفت خدای بسیار بخش وَلَدًا
فرزندی از ملایکه سُبْحَانَهُ پاکست او و منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانی اند مُكْرَمُونَ * گرامی داشتگان
و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن
قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای
يَعْمَلُونَ * کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش از این کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس از این کنند وَلَا يَشْفَعُونَ
و درخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای پسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ و فرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس
عقوبت الهی مُشْفِقُونَ * لرزانند یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملایکه و سایر مخلوقات
إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَٰلِكَ پس آن قائل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که
مدعی ربوبیت را جزا دهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ * پاداش خواهیم داد ستمکارانرا به پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
آیا نمی بینند یعنی ندانستند آنانکه کافر شدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته
یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشیدیم ایشانرا از یکدیگر بتنویع و تمیز یا آسمانها
بود و با تحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز با اختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع کردانیدیم
یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی بر هم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا بمیان در آوردیم و ایشانرا از هم جدا
ساختیم در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش طبقه بیرون
تا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود و از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آسمانرا
بباران و این را بگیاه گشاده کردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات
از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع ایشان از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه
آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلبست یا مبالغه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ * آیا نمیگروند مشرکان

با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ
تا نجنبد زمین و بگرداند آدمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای
کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمانرا
سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون
وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای که در آسمانست که دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال او در غایت ظهور است
مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در وی
آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معاش تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک می‌شتابند چون شناکننده شناور بر سطح آب در کشف الاسرار
آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست گاهی یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از
نهاد او برآرد و گاهی یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب
توجهاتست بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل
تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی به پرواز نور
جامعیت بمرتبۀ بدر برسد گویا در کلام حقایق انجام پیر رومی قدس سره اشارتی بدین معنی است **نظم**

چون ز دوی برتابی ز من گردم هلالی ممحق • ور در دوی سوی من گذشته چون بدر بی نقصان شوم • تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم بود و نیست
که در محاق افتم من و که شمع نور افشان شوم • و حضرت شیخ ابو القاسم انوار روح الله روحه میفرماید • نیم سوز هجرانت ز مو با دیگر گردم
چو در وصل یار آدم شوم در حال از آن فربه • آورده‌اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت میگفتند
نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردباد حوادث برآید و بادبان محمد را مستغرق ساخته او را در ورطه هلاک
اندازد حق سبحانه تسلیۀ آنحضرت را میفرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو بقای
دائم أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پاینده گان خواهند بود و از دام
مرگ رهایی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندۀ مرگ است هر که قدم از دروازۀ عدم بفضای
صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید **نظم**

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود • آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود • وَنَبْلُوكُمْ و می‌آزمائیم شما را بِالشَّرِّ به بدی
یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکویی و عطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما
معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبۀ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر
شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردید خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده‌اند که بوقتی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این
بنی عبد مناف است آیه آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون به بینند ترا آنانکه نگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا
هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این
آنکس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
بیاد کرد خدای و او را بیکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا اولی‌تر بحقیقت
ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب بغایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی

در نمود گویا که مخلوق از شتابست و از جملۀ شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل
عقوبت میکرد حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت خود را در دنیی واقعۀ بدر بود
و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته‌اند مراد از انسان آدمست
علیه السلام و عجلۀ او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل
در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدۀ عذاب
یا وعدۀ قیامت که با ما میگویید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
و صحابۀ او رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافرانند حِينَ
لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ
ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خویش زیرا که آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری
داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد دنیا بند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین
عذاب را تعجیل نکنند بوقوع آن یا در انتصدیق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً
ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آنرا
از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نظر
در ایشان و نه در زاری ایشان نکنند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده‌اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ به رسولان پیش از تو
حق سبحانه تسلیۀ دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته و استهزاء معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان
جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد عذاب بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه تسخر کردند مِنْهُمْ
از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا
میکردند پس بکسانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد مستهزیان را که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه
میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد شما را بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ
ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظۀ آن مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند یعنی ایشان از عقوبت
الهی چگونه ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشانرا خدایانند که از راه توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند
از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته‌اند درین آیه تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که ام لهم
آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهۀ ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند آنانکه بزعم ایشان الهه اند
نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قطع و تلویث و امثال آن از خود
دفع نتوانند کرد پس چگونه عیب خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد کسی
مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زینهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه
مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانی
و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهند بود و ندانستند که دمبدم بنای بقای عیش در هم خواهد شکست
و اساس عمر منهدم خواهد شد **نظم** مغرور مشو که دمبدم دست اجل • برهم زند این بنا که افراشته • أَفَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنکه ما می‌آییم یعنی می‌آید فرمان ما بزمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم
آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعۀ میگیرند و منزلی بحوزه تصرف در می‌آرند

أفهم الغالبون آیا ایشانند غلبه کنندگان بر پیغمبر و مؤمنان قل إنما أنذركم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متأثر نمیشوید ولا یسمع الصم الدعاء و نمی‌شنوند کران خواندن را إذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند کفار را در عدم انتفاع بدانچه شنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود ولئن مستهم و اگر برسد بکفار نفحة اندک چیزی من عذاب ربك از عذاب پروردگار تو یعنی اندکی ازانچه ایشان را بآن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما إنا كنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را لیوم القیامة برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران برانند که میزان عبارتست از عدلست یعنی وضع موازین تمثیلیست از برای محافظت حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برانند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شأن اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت با حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس گویا هر یک را میزانی باشد و جمعیت او باضافه باجمع است و جمعی برانند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود که اعمال او بدان بسنجند فلا تظلم پس ستم دیده نشود نفس هیچ نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیکی و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وإن كان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه‌ای من خردل از سپندانی که اصغر حبوبات است أتینا بها بیاریم آن را و نزد ترازو حاضر سازیم وكفى بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کنندگان مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست ولقد آتینا و بدرستی که دادیم ما موسى وهارون الفرقان موسی و هارون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که تا بعد از آن براه از ظلمت حیرت و جهالت باز رهند وذكرا للمتقين و پندی مر پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه میترسند ربهم از عذاب آفریدگار خود بالغیب پوشیده یعنی خدا را نادیده از وی ترسند و عذاب ناشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسکارند به نهانی جایی که اظهار خوف میکنند یا آشکارا در موضح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وهم و پرهیزکاران من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندگانند وهذا و این قرآن ذکر مبارك سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه و سلم أنزلناه فرو فرستادیم او را و او را نه خود بر بافت أفأنتم آیا شما له منكرون مر قرآن را انکار کنندگانید ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم إبراهيم رشده مر ابراهیم را راه یافتن او بوجوه صلاح من قبل پیش از موسی و هارون یا قبل از محمد علیه و علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وكنا به عالمین و بودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فرا خور استحقاق او نوازش فرمودیم إذ قال یاد کن چون گفت لأبیه مر پدر خود آذر را وقومه و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را ما هذه التماثيل التي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أنتم لها شما بران یعنی بر پرستش آن عاكفون مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید بود بت بوده و برخی از آن را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما آباءنا پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم علیه السلام لقد كنتم أنتم بخدای که بودید شما

وآباؤكم و پدران شما في ضلال مبين در گمراهی روشن و خطایی آشکارا قالوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أجئتنا بالحق آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد أم أنت یا تویی من اللاعبين از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آباء خویش قال گفت ابراهیم علیه السلام بل نیستم بازی کننده ربكم آفریدگار شما رب السموات والأرض آفریدگار آسمان و زمین است الذي فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین را یا تماثیل شما را وأنا على ذلكم و من بر این که او پروردگار من و شماست و آنها من الشاهدين از گواهانم یعنی از روی تحقیق اداء شهادت می‌نمایم آورده‌اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در وقت بازگشتن به بتخانه درآمدندی و بتان را آراسته بزمزمها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهادندی و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود بازگشتندی چون ابراهیم علی نبینا و علیه السلام با جمعی از ایشان نزدیک باب فرمود گفتند فردا عید ماست با ما بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت روز دیگر که بیرون رفتند خواستند که او را بیرون برند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از او باز داشتند و برفتند ابراهیم پنهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من لأكيدن هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم که بشکنم أصنامكم بتان شما را بعد أن تولوا بعد از آنکه برگردانید روی از ایشان یعنی برویید بعیدگاه و باشید مدبرين پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و تماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه درآمد فجعلهم پس کرد ایشان را یعنی بتان را جذاذا پاره پاره إلا كبيرا لهم مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگترین را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاد لعلهم إليه يرجعون شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگتر بازگردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که بتان را که شکسته چه از ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم علیه السلام از این عمل تبکیت قوم بود و گفته‌اند ضمیر الیه راجع با ابراهیم است یعنی وی بتان را شکست تا شاید که رجوع بدو کنند و حجت بحجت قاطع بر ایشان اثبات کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند و از وقوع آن صورت متحیر شدند قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بآلهتنا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است إنه بدرستی که او لمن الظالمين هر آینه از ستمکارانست بآلهه چه ایشان را تعظیم می بایست کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکه کلمه تالله لأكيدن أصنامكم از ابراهیم علیه السلام شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بسمع نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتى شنودیم جوانی که به بدی يذكرهم یاد میکرد بتان را يقال له إبراهيم میگویند مر ورا ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و امراء او فأتوا به پس بیارید او را على أعين الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم يشهدون شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را علیه السلام گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا أأنت گفتند آیا تو فعلت هذا کردی این کار را که می بینیم از کسر و قطع بآلهتنا يا إبراهيم بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را كبيرهم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم که با ایشان داشت که با وجود من چرا ایشان را پرستند فاسألوهم پس بپرسید از ایشان که که شکسته است شما را إن كانوا ينطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا إلى أنفسهم پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی از ایشان مر بعضی را إنكم أنتم الظالمون

بمرتبه‌ای که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی
سرها در پیش افکندند و از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بمرتبتی که تو دانسته‌ای که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ این بتان سخن
نگویند جواب مهملی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز الههٔ خود قَالَ گفت ابرهیم أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش
میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را
اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی مر شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آن چیزی را که می‌پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی‌یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه عاجز شده نقل کرده قَالُوا حَرِّقُوهُ
گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هولست وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن
كُنتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند
ارتفاع آن شصت گز و قریب یکماه هیزم گرد کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در آن
آتش در آن زدند و ابرهیم را صلوات الرحمن علی نبینا و علیه غل بر گردن و بند بر پای نهاده از بالای منجنیق با آتش
جبرئیل علیه السلام در هوا بوی رسید و گفت هل لک حاجة هیچ حاجت داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم
ولی بتو نه جبرئیل گفت بمن که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل خلیل علیه السلام بخدای جلیل
و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند برودت
و سلامت بر ابرهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی که سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابرهیم از سرما بیفسردی
وَأَرَادُوا و خواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابرهیم مکری در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما گردانیدیم ایشانرا
زیانکارتر که سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان فعل ایشان   آورده‌اند که چون ابرهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس پدید آمد و چشمهٔ آب
شیرین روان شد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم در بوستانی خوش و گلستانی نغز
دلکش است و با ملک الظل سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو
قدرت او درین مرتبه است که می‌بینم بزرگ خداییست و من برای او قربان کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن
قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده است که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء
ابرهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی بردا با آتشیست که در کانون دل خلیل بوده
آتش داد دل من آتش دارد ۰ و آن آتش دل دل مرا خوش دارد ۰ یعنی شعلهٔ شوق و محبت خلیل نزدیک آتش نمرودی
رسیده خواست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهود سرد شو بر آتش
نمرودی و بسلامت باش با ابرهیم چه ما حکم کرده‌ایم که در آتش معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بنمایی
بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر با ابرهیم بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد و قاعدهٔ دعوت بر افتد
و از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر و غالب نبود   عشق آن شعله است کو چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت ۰ وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا
و برادرزادهٔ او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشانرا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا
لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیانرا و آن ولایت شام است و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری
نعمت و ارزانی   آورده‌اند که ابرهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان آن دو

موضع مسافت یک شبانه روز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ اسحاق نام
وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال و یعنی و پسری از ما طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره
وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان
خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی
اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند مارا عَابِدِينَ پرستندگان با خلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را
دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن دیه میکردند عملهای ناپاک
و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال می‌نمودند و ره میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم
إِنَّهُمْ كَانُوا بمرتبتی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ
و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در آوردیم در بهشت که محل رحمت است
إِنَّهُ بمرتبتی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از ستودگان و شایستگانست و قصهٔ لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته
وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد ربه پروردگار خود را مِن قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا
فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت
او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم
او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را إِنَّهُمْ
بمرتبتی که قوم نوح علیه السلام كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر نجه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ
يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت   آورده‌اند که چون داود علیه السلام در محکمه نشستی سلیمان بر در
محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا
گفتندی و دیگری گوسفنددار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا شب رمهٔ خود را
بچرانیده بکشت زار من در آمده‌اند و تمام خورده‌اند و قولی آنست که ببوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را
خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده است داود علیه السلام حکم
کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند
این قضیه مر سلیمان را علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد و دست بسینه ساخته و سالکی و با پدر فرمود که اگر حکمی چنین بودی
اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توانکرد سلیمان علیه السلام جواب داد که گوسفندان را تسلیم
ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه
رساند که اول بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچکدام را ضرر
نماند داود علیه السلام بدین منوال الحکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام
بدین قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون شب رفته بود فِيهِ در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ
الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکمین را بر ایشان گواهی شَاهِدِينَ دانندگان یعنی دانستیم آنچه داود و سلیمان

با ایلیا و یوحنا حکم فرموده‌اند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت را سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانید
تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از نفع گیرند و بدان تلافی روزگار خود کنند و باغ را بصاحب گوسفند دهند
تا عمارت کند بنماید و بمرتبهٔ نخستین رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود
علیه السلام صادر شد و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنص که ناسخ آن حکم شد و داود علیه السلام بعد از اطلاع
بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک را از پدر و پسر دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا
و دانش با مور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را با تفاق در
تبیان آورده که بران منوال که ذکر از داود می‌شنودند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجز آن حضرت بود وَالطَّيْرَ
و مسخر کردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می‌نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندهٔ مر امثال اینها را
و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته‌اند یعنی هرجا
داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت
نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جملهٔ اشیا بهمان زبان
بتسبیح الهی ناطق‌اند پس وجه اختصاص با داود چه تواند بود مؤمن موقن باید که اعتقاد کند بدین وجه که کوهها در
بموافقت داود علی نبینا و علیه السلام بر وجهی تسبیح میگفته‌اند که همه سامعان ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم
میشد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست ❊ هرکجا قدرتش علم افراخت ❊ از عدم هرچه خواست بساخت ❊
قدرتی پاک نیست نقصانش ❊ کارها جمله هست آسانش ❊ وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره
لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد شما را و محفوظ سازد یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل
و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام
یعنی شکر گوئید خدای را بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند رونده
و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بردی یکماهه راه بیکروز تَجْرِي بِأَمْرِهِ بود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او
إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا در آن زمینی که برکت کرده‌ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود
تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و بازنماز شام باد ویرا بآنجا آوردی
و در تحفة القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه در کابل رفتی و روز دیگر
از کابل بیرون آمدی چاشتگاه در اصطخر بودی و شام را به تدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا
وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او جهت استخراج
نفایس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنایی و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را
حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و وی پسر اموص بن رازخ
ابن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم است علیهم السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده
بولایت بثنیه فرستاده و بوی بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی تقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد
برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و وسعت عیش و مال بسیار و فرزندان بزرگوار شکر دارد و اگر او را
بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی در دار راه تو بر کردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی
او ما را بنده ایست پسندیده اگر همه را باز کرده ابتلاش بگدازیم بمحک امتحان تمام عیار خواهد آمد نظم

چنان در عشق بگرویم که گر تیغم رود بر سر ❊ بود زامتحان با شم چو شمع استاده پا برجا ❊ در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که
ابلیس از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی
ابلیس را بر ظاهر او تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا باهلاک آن اشتغال نمودند و در احقاق آورده که برین سخن در
کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده‌اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بروی
گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندانش
بسبب سیل بگرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر او در زیر دیوار آمدند و قروح
بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته کرمان در آن پیدا گشتند و مؤمنان از وی متنفر شدند و ویرا از ده بیرون بردند و منزلگه میکردند
میکردند زن او رحمه دختر افرایم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف خدمت او میکرد و مدت هفت سال و
ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین بلا مبتلا بود و سیزده یا هژده سال نیز گفته‌اند حق سبحانه برای تسلیهٔ دل مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را إِذْ نَادَى
رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه فرا رسید مرا رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشنده‌ترین
بخشندگانی مفسران گویند که حق سبحانه درباره ایوب علیه السلام فرموده که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ و نکتهٔ انّی مسنی
الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی‌صبریست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید
چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا برهانم و ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خود
در عرایس حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت
دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شد که بعرض نماز و عرض نیاز قیام نمی‌توانست نمود این
سخن تکلم نمود یا سیاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید و تحمید بود از فوات آن بشان رسید آن
کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شد آواز انّی مسنی الضر
برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد
و گفته‌اند آنکه کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده برخاک کرم میطپید ایوب او را برداشته با جای خود نهاد
چون این کار باختیار تمام شد جان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند همه بی‌جهی بی واسطه
ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب رسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق
این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و با آن بیماری خوش بود ❊ گر برسر بیمار خود آیی بعیادت ❊ صد سال امید تو بیمار تو آن بود
در بیماری آن روز که مهم راحت پرسید بتحفهٔ این خطاب سر افراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او
نه از او بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از ضر جسمانی متألم بود اما روحانیتش بناظر جمال مبتلی شده کمال عنایت در بلا
میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است
که این سخن نه بروجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی عجز و ضعف بشریست چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد
و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه گویم گفت جبرئیل علیه السلام فرمود که بلا را در خزاین حق بسیار است و تو طاقت نیاری
از حق عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای ویرا فَكَشَفْنَا پس بردیم مَا بِهِ
مِنْ ضُرٍّ آنچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ
فرزندان وی که با عیان ایشان زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اولاد و اموال و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و باری بی ملخ پا سفید بفرستاد تا ملخ زر
بروی بارید و در احقاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کار بنسبت ایوب کردیم
بایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند
چنانچه وی یافت نظم هر که او در بلاها صابر شود * بمراد خویشتن قادر شود * صبر باید تا شود یکسو حرج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج * وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب را که
الیاس است یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او
دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست و در تحفه آورده که الیسع از الیاس علیهما السلام
متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذا الکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب تبیان
آورده اند که بیکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پاسدار
شود تا که شبها ذکر ادا و فتور نورزد و روزها روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی
خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل عرض کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لك بهذا
پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا کرده خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذا الکفل خواند كُلٌّ این همه پیغمبران که اسمعیل
و ادریس و ذا الکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل علیه السلام
بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس علیه السلام روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و ایمان نیاوردند
و ذو الکفل شکیبایی نمود بر آنچه متکفل شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از ستودگان و فرمان برندگان اند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را
إِذْ ذَهَبَ چون رفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم
گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن وی صادر نشده بود و گفته اند ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب
دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعلی
صادر شد که گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ آنکه تنگ نخواهیم ساخت بروی راه رفتن را پس ما او را بجز آوردیم و در شکم ماهی
بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند ما را أَنْ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا أَنْتَ بآنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی ترا از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ
الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل
میکند که هیچ مکروبی خدایرا بدین دعا نخواند الا که اجابت کنمش و در فَاسْتَجَبْنَا پس ما اجابت کردیم لَهُ مر دعای یونس را
وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ما فرمان دادیم ماهی را تا او را از شکم خود بیرون افکند
بساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ می رهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصه ماهی
در سوره صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن ذکریا بن آزر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را و گفت
رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین
وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی مالک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را پسری
یحیی نام که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او را ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از
عقر او و گفته اند او را خوش خوی کردانید برای ذکریا بعد از آنکه سیء الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا

يُسَارِعُونَ بودند که می شتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها وَيَدْعُونَنَا و میخوانند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا
و از جهت ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان برداران یا نیازمندان محققان گویند
نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند
بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین نشان ناز و من مثلی و رب العرش معبودی نظم گدای بیکسم اما بیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم * وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال
و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عصمتش نرسید فَنَفَخْنَا فِيهَا
پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را امر فرمودیم تا در دمید در پیرهن وی یا در دهن وی مِنْ رُوحِنَا از روح ما که آن بامر ما است مجمل
سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصه وی وَابْنَهَا و خبر پسرش عیسی را آيَةً
حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا
بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که
شما را استقامت بر آن أُمَّةً وَاحِدَةً ملتیست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل توحید
همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ و بدرستی که من آفریدگار شما ام فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند
امم ماضیه أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند كُلٌّ
همه این فرقها إِلَيْنَا رَاجِعُونَ بسوی ما باز گردندگانند و ما ایشانرا فرا خور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَنْ
يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدا و رسول فَلَا كُفْرَانَ
پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ نویسندگانیم
یعنی اثبات کنیم در صحیفه عمل او و مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نگردد
لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین * وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم اهل آن
دیه را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت
تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را صله دانند نزد این گویند معنی آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع
ننمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب
شوند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا وقتی که گشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی تا ایام قیامت که فتح سد یاجوج
و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ از هر بلندی می شتابند و میدوند تا همه
عالم را فرو گیرند و آب دریاها را تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر
علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست حضرت عیسی علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج
باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور در بعضی احادیث وارد شده که بروند
تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا بکشیم هر که بر آسمانهاست پس تیرها بطرف
آسمان افکنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او دشوار شود دعا کنند حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله
بیک دفعه همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فَإِذَا هِيَ پس آنگاه
قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان
میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز و ازین حال

بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از دیوان و بتان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخ اید أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بدوزخ وَارِدُونَ درآیندگانید
کذرندگانید و درآیندگان در آن دوزخ بیان کنند که حکمت در آیراد بتان بر دوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست در
چه با آنها آتش افروخته کرده و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشانست چه آنها را پرستیده اند که حالا با ایشان
آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانچه کمان می‌برند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه
خدای معذب باشد نه معذب وَكُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ جاویدمانندگانند هیچ ایشان را
از آن بیرون خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ
نمی‌شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد آتش غضب
در شرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت
ای محمد قد خصمتك ورب الكعبة تو میگویی که هرچه ما دون الله می‌پرستند همه در دوزخ خواهد بود حال آنکه عزیر و عیسی
و ملایکه معبود یهود و نصاری و بنو مليح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند کو بتان ما نیز باشند آیه آمد که إِنَّ
الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ از ما سابقهٔ نیکو که سعادت است و توفیق
طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند
عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدگانند صاحب بحر فرموده که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت
هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعهٔ ابد بروید بعیان لَا يَسْمَعُونَ نمی‌شنوند آن دور شدگان از دوزخ
حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می‌یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ
الْأَكْبَرُ اندوهگین نمی‌کرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که
گویند وامتازوا اليوم ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع
اکبر وقتی خواهد بود که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بیارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار خلود ولا موت
و یا اهل الجنة خلود ولا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان بافرح گذرانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را
فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزیست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند امروز جزای شماست عارفان را خطاب
رسد که امروز تماشای شماست بیت مردان را نعیم اندر نعیم • عشق بازان را لقا اندر لقا • حصهٔ اینها وصول حور عین
بهرهٔ اینها جمال کبریا • يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار
لِلْكِتَابِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشته‌ها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم و گویند ملکیست که چون کوام الکاتبین نامه‌های اعمال بوی سپارند در هم پیچد كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم
أَوَّلَ خَلْقٍ نخست آفریدن را بی ماده و مدتی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریدیم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از
عدم و هر دو نزد قدرت ما یکسانست وَعْدًا وعده دادیم باز دادهٔ وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا کردن بدان إِنَّا كُنَّا
فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده آنیم بی‌شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت
برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریة یعنی بعد از آنکه

در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ
بندگان شایستهٔ من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند عامهٔ مؤمنان إِنَّ فِي هَٰذَا بدرستی که در این که یاد کردیم
از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگان را مراد امت محمد
رسالتاند صلی الله علیه وسلم که خبر و موعظهٔ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمتست مر مؤمنان را که بدو
راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند که وما کان الله
ليعذبهم وانت فيهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی آنکه امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکهٔ معظمه
بود و اگر در مدینهٔ زاهره و اگر در مسجد مطهر بود و اگر در حجرهٔ طاهره و همچنین بر ذروهٔ عرش و مقام قرب قاب قوسین
یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی •
عاصیان پر کنند در دامن آخر زمان • دست در دامان تو دارند و جان در آستین • تا امید از حضرت با نصرتت نتوان بریدن
چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین • قُلْ بگو ای محمد مر کافران را إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود
بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما
مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ آذَنْتُكُمْ بگو آگاه کردم شما را عَلَىٰ
سَوَاءٍ برسویت یعنی من و شما در آنچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده اند
و بر شما روشن شد و مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیک است أَمْ بَعِيدٌ
یا دور دست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبهٔ مسلمانان إِنَّهُ بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ
میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ و میداند آنچه می‌پوشید از حسد بر
پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال
بشما آزمایشی باشد لَكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می‌اندازد وَمَتَاعٌ و شاید برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ
تا هنگامی که اجل مقدر برسد قَالَ رَبِّ احْكُمْ بگوای پروردگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت
بر ماست الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از وی خواهند عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید
و میگویید عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی‌آید یا رایت اسلام در بدیم نگونسار نخواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید
و ما از خدا بر آن یاری میخواهیم و امیدواری عون تا رخصتی تا ابد دادیم مراد خویش در درگاه پادشاهی جو که هیچ کس نشود نا امید از آن درگاه

سورة الحج مدنية
بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطابست با عامهٔ مکلفان میگوید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ
السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعت مجاز است
و این زلزله از علامات قیامت باشد در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین سخت لرزان شود و ندایی از آسمان برآید که
یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید در طبقات فلک افکند بیم • زلزلة الساعة شيء عظيم •

يوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده
عما ارضعت از آن فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه با رضیع وتضع وبنهد کل ذات حمل هر زنی که
خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زن باردار حملها فرزند خود را وتری الناس وببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز
سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری ونباشند ایشان مستان بتحقیق زیرا که
زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد واگر چه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب الله
شدید و لیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که
جدال میکند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت
حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار نماید حشر را بغیر علم بی دانشی و معرفتی و برهانی و حجتی ویتبع و پی روی کند در مجادله
یا در عامه احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش گمراه که در ازل کتب علیه نوشته شده است بر آن دیو در
لوح محفوظ انه من تولاه آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند وی را فانه یضله پس آن دیو گمراه کرداند تابع
خود را ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن دارد که
مکافات آن در دوزخ بود در احقاف آورده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال کننده که
هر که بر پی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است یا منکران حشر را میگوید ان کنتم
اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در
اول حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم بیافریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع وی اید ثم من نطفة پس
آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقداری خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند
مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وغیر مخلقة و نا تمام که در بعضی اجزای وی نقصان باشد یا مصوره
و غیر مصوره و در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد و بعضی از مصور و یکی تمام صورت یافته
ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما را تا استدلال
کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد ونقر و قرار میدهیم فی
الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقت نام برده که
زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتواند
نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است
ومنکم من یتوفی و از شما کس باشد که متوفی گردد در نزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن ومنکم من یرد و بعضی از شما بود که رد
کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم بعد از دانستن شیئا
چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت به بدایت اشارتیست بآنکه
قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر بار جهت استدلال بر بعث میفرماید که وتری الارض
و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق چون مرده فاذا انزلنا پس ما چون فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن
زمین آب باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت و بیفزاید و بر دمد وانبتت و برویاند من کل زوج
از هر صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده کرداند تواناست
بر آنکه اجزای موتی را جمع سازد و بهمان حال که بوده باز برد الکه بی دانه نهال انداخت دانه را هم شجر تواند ساخت

کرده تا بود را بقدرت بود جز عجب که ره هم بود وجود ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار
مختلف و تحویل ایشان با حوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق او ثابت
در ذات خود و مستحق صفات کمالست وانه و بجهت آنست که او یحیی الموتی زنده میکرداند مردگان را چنانکه نطفه
مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساخت وانه علی کل شیء و برای آنست که او بر همه چیزها قدیر تواناست
چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبتها و بهمه مقدورات متساویست پس چون شاهد قدرت بر احیای بعضی از اموات
دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برای آنست که تا بدانند که قیامت
آینده است لا ریب فیها هیچ شک نیست در آمدن او وان الله و بدانند آن نیز که خدای یبعث بر می انگیزد من فی
القبور کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان
من یجادل کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای یا قدرت او تکرار برای تاکید است یا مراد از مجادل
اول کفار اند چون نضر و ابی و امثال ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکنند
بغیر علم بی دانشی که بعد داده باشند ولا هدی و نی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و نی کتابی روشن که
بدان صواب از خطا تمیز کرده یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید
و تقلید محض ثانی عطفه در حالتی که بپیچند دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در کشد
پس این مقلد متجبر جدال میکند لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری
له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة روز
رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده و گوییم ذلک این خزی و عذاب بما قدمت یداک بسبب آنچه است که
از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای لیس بظلام
نیست ستم کننده للعبید بر بندگان خود را در صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه
آمده شرف اسلام دریافتند پس هر که از ایشان که مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسب او کره خوب آورد و مواشی
نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی است مرا سبب قبول و نیکوییها پیش آمد دل و با سلام آرمیده شد و اگر قضیه
بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شد که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله
کسی هست که پرستد خدای را علی حرف بانحراف و اضطراب یا بطرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن ماوردی
رحمه الله فرموده که در نعمت دون محنت فان اصابه خیر پس اگر برسد او را نیکویی چون صحت و غنا اطمان قرار گیرد
بدین و ثابت شود بدان به بسبب آن چیز وان اصابته فتنة و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقلب برگردد
علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد شود و از دین اسلام دست باز دارد
و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت من دین
اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد که خسر
از دین برگشت خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید والآخرة و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد
ذلک زیان هر دو سرا هو الخسران المبین آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهرست که زیانی از آن عظیم تر نیست
نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین نه لامعه صدق و نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
البته زیانی بود بدین تا... یدعوا میخواند و پرستد مرتد یا مشرک من دون الله بجز خدای ما لا یضره آنچه زیان نرساند که

بدو ضرر نرساند اگر نپرستند او را وَمَا لَا يَنفَعُهُ و سود نرساند اگر او را پرستش کنند ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ
آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستند لَمَن ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن او که ذل دنیوی و عذاب اخرویست أَقْرَبُ نزدیکتر است
مِن نَّفْعِهِ از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ
و بد مصاحبی است و بد آمیزگاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته بجای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار و
جویها و غایت نزهت باغ و بوستان بآب رواناست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از اکرام
موحد و شرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی که
میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که مَن كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَن لَّن
يَنصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ
و در آخرت بعلو درجه و قبول شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو کشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف
خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در حلق خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بعبیر دیگر رسن در گردن
افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دو دست بدان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع
نصرت از پیغمبر جهدی تمام نماید فَلْيَنظُرْ پس در نگرد و بنظر تأمل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ
فعل حیله آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر و منظنه انکه شاید که منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و چنانکه
بیان کردیم این کار را روشن کردانیدیم أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآنرا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار
تا بر شما هویدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای يَهْدِي راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَن يُرِيدُ هر کرا خواهد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهودی شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصَارَىٰ
و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا
کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدا
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست و از حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی بیندانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای
يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر ورا مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَمَن فِي الْأَرْضِ
و هر که در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه
بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختها
بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بحمایت کیف وَكَثِيرٌ و بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان سجده کنند و را سجده طاعت وَكَثِيرٌ
و بسیاری از ایشان که ابا کردند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان بعذاب در آخرت و فرموده که در حقیقت
وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از دوری استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمارند بلکه
سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم خدایرا خاضع و خاشع اند بلسان
حال که افصح است از دلالت مقال
در نگر تا بینی ز عین شهود • جمله ذرات جهانرا در سجود •
این سجده هشتم است
باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده شاهد و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیان این تبعیض
نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقتراب اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند
وَمَن يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا خوار کرد خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست او را مِن مُّكْرِمٍ هیچ کرامی

کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يَشَاءُ
آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما
قدیمست و ما بحقیقت سزاوارتریم از مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود را و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود
و کتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب
شما حق سبحانه آیه فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ
در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورد بخدای که این آیه در شان شش کس است
که در روز بدر مسابقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده
رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده که نزلت الآیه فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط
آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و نصاری و صابیان و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و مؤمنان یک
گروه خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ
لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار ریخته ایشان ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ جامها از آتش که جسد ایشانرا فرا گیرد چون احاطه جامه
بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سرهای ایشان الْحَمِيمُ آب گرم که از
غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ
و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُم و مر تعذیب ایشانرا مَّقَامِعُ گرزها است
در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که کفار خواهند أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش
مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا دریافته باشد أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بدان گرزها فِيهَا در دوزخ یعنی چون بکناره
دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرزها بر ایشان میزنند و باز میگردانند بدرکات و میگویند وَذُوقُوا
و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده را إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق که خدای در آرد آنانرا که گرویدند
بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر مساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ آراسته کردانند و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ دستوانها
مِن ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بیارایندشان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامها که پوشندشان در بهشت حَرِيرٌ
ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد آنرا مراد مردان امت اند که لبس حریر
بر ایشان حرامست وَهُدُوا و راه نموده شدند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ به پاکیزه از قول یعنی بسخن پاک
راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان به بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون
به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی
صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما
و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب که گفتن کلمه شهادتست یا قرآن یا استغفار و سلمی رحمه الله
آورده که قول طیب ذکر اساست یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مردمانست یا دعاء مؤمنان یا امر معروف
و نهی منکر و در لطایف قشیری مذکور است که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای
حضرت الهی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب و روی و ریا نزدیک
و سهل تستری رحمه الله فرموده که در این کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدیم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی

نیافتم ایمن آباد ستاین راه نیاز ۰ ترک ناز تکبر و با این ره بساز ۰ در ترک دعوی و دعوت بکو ۰
راه حق ز کبر و از نخوت مجو ۰ وَهُدُوا و راه یافته شده اند اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ ۝ براه خداوند ستوده
که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نکرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَن سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر روز حدیبیه آنحضرت
که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان
مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ مقیم در و وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری
در قضای مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این بودن و برین قول مراد از مسجد نفس
باشد و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و بقول امام اعظم و امام مالک و امام احمد حنبل رحمهم الله مراد از مسجد
حرم است و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مجاور و مسافر یکسانست یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند فرود
نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی فرمودی که درهای سرایها
مکه در نه بندند تا آینده کان هر جا خواهند فرود آیند وَمَن يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق
یعنی هر که در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ از عذاب دردناک
الحاد در حرم بقولی استحلال حرم است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام
و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه
برو نویسند و اگر نه فلا و در حرم که اگر اندیشه گناهی کند تا آنکه بفعل آرد آنرا خطیئه بروی می نویسند ابن مسعود رضی الله عنه
فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد او را از عذاب الیم خواهد چشانید امام علم الهدی
فرموده که چون مکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نماز در وی با چندین نماز در غیر او برابرست پس جزای سیئات
در وی کلی تر است از سایر مواضع خبر إنَّ که در اول آیه گفت محذوفست تقدیرش آنکه ایشان هلاک شدند و زیانکار گشتند
وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت
ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بمقدار زمین را روفت و او
خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَن لَّا تُشْرِكْ آنکه شریک میاور و انباز مکن بِي شَيْئًا بمن چیزی را که من از شریک مقدس
و منزهم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان گرداگرد وی از
آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلد و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝
و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا ویرا طواف کنند و در و نماز گذارند این قول بلسان
اهل علم است اما بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بروی راه مده
که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام
برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود علیه السلام کفت وای بیت یسعک کدام خانه است
عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مؤمن است داود علیه السلام فرمود که او را چگونه پاک کردانم گفت آتش
عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد ۰ خوش آن آتش که در دل بر فروزد ۰ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد ۰
ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که
آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در مقام یا بر کوه ابو قبیس برخاست

و ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات
ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گزارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت
فرمود و قصه تاذین خلیل اینست که حق سبحانه فرمود وَأَذِّن و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان
و بخوان ایشانرا بِالْحَجِّ بحج خانه خدای و در عین المعانی آورده که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو رِجَالًا پیادکان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر
شتری لاغر گشته و نزار شده که بجهت تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ۝ از هر راهی دور و یعنی تو
دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِّيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشانراست
یعنی بمنافع دینی و دنیوی رسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ در روزها
دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم
بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست
که بنام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مؤمنانرا که بنام من
قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن این امر اباحتست و در قربانی تطوع واقع شده چه اگر قربانی در کفارت
باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۝ و بخورانید از وی درمانده
محنت کشیده محتاج تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس باید که بگذارند یعنی بحج می آیند تا خدایرا یاد کنند
و قضا نمایند تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجا آرند مناسک حج را یا زایل کنند از خود چرک و شوخ و لوث را از خود بگرفتن موی
لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند به نذرهای خود از نیکوییها وَلْيَطَّوَّفُوا
و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۝ بخانه آزاد از تملک مردمان یا آزاد از
تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول است مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خداست وَمَن يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدایرا که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ
داشتن خَيْرٌ لَّهُ بهتر است مر او را عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شده لَكُمُ
الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده شده است بر شما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک
و خرس و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بیکسو روید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا
قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود
حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدا را و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شریک آرندکان
بوی وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شریک آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست که گویا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی
زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اعضا و اجزای او
متفرق و متمزق میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا برد فکند باد او را از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ۝ در جای
دور از فریادرس و دستگیری این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای
نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود بمحض کلام هلاک
شرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودم از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَن يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ
نشانهای خدا را که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستی که

بزرگ داشت آن من تقوی القلوب ۞ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها رستگاری
بود از موجبات غضب الهی لکم فیها مر شما را در انعام منافع سودهاست از شیر و پشم و سواری و بار کردن و [illegible]
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان نحر است ثم محلها پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود الی البیت العتیق
بسوی خانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار ولکل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما
بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح
آنچه دادیم مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما
فالهکم پس خدای شما و ایشان اله واحد یک خدایست فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک
آمیخته مسازید وبشر المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنان را پرهیزکاری که آن سرایا ترسکاران را برحمت بی‌نهایت
سکلی دحرالله فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده از این فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین
میگوید الذین آنانکه اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان
از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال
بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه حضرت قدیم بدوزند **نظم** دیده از غیر تماشای تو دوخته باد ،
از آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد ، پس با نجاح مطلوب مژده ده ایشان را والصابرین و دیگر صبر کنندگان را
علی ما اصابهم بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن والمقیمی الصلوة و بپای دارندگان نماز را و ادا
کنندگان در اوقات آن ومما رزقناهم و از آنچه عطا داده ایم ایشان را ینفقون ۞ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف
مینمایند بمصارف پسندیده والبدن و شتران و گاوان که برای هدی رانی این جعلناها لکم ساختیم آنها را یعنی
کشتن آن مر شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدا لکم مر شما را فیها خیر در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیاویه
فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن صواف در حالتی که بر پا ایستاده باشند شتران را ایستاده
ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و الیک فاذا وجبت
پس چون بیفتند بر زمین جنوبها پهلوهای ایشان بوجهان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از
گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است واطعموا القانع والمعتر و بخورانید درویش قناعت کننده را و خواهنده
و سوال کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کرد
کیفیت نحر ایشان را سخرناها رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا میگیرید و می‌بندید
و میکشید لعلکم تشکرون ۞ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدا را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون
قربانیهای خود را بر دیوار کعبه می‌مالیدند و آن را سبب تقرب می‌پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همان را عزم
سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق سبحانه ایشان را نهی کرد و فرمود لن ینال الله نرسد بخدا
لحومها گوشتهای قربانی که صدقه میدهید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید ولکن یناله
التقوی منکم و لیکن میرسد بمحل قبول وی آنچه مصاحب است با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است
و تقرب بدو بقربان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله تا تکبیر گوئید
نزدیک ذبح یا بزرگی یاد کنید خدا را علی ما هدیکم بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وبشر
المحسنین ۞ و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غائله مشرکان

و فتنه ایشان را عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند یعنی بنصرت دهد ایشان را بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدا
دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است کفور ۞ ناسپاس است بر نعمت او که بعض انعام
انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آمده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند
و هر ساعت یکی از صحابه سر شکسته و دست بربسته بحضرت نبوت آمده شکایت می‌نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمود که صبر کنید چه من بقتال ایشان مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که
در آن باب نازل شد این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنانرا که خواهند کارزار کرد
با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که
کافران با ایشان کارزار میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری دادن
مظلومان که اصحاب پیغمبرند لقدیر ۞ هر آینه تواناست الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم
از سراهای خود که بمکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند و تحقیق چیزی از ایشان صادر نشده بود که
سبب بیرون کردن بودی الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خداست ولولا دفع الله الناس
و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی غلبه مؤمنان بر کافران لهدمت هر آینه
ویران کرده شدی باستیلاء کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای راهبان وبیع و کلیساهای ترسایان وصلوات
و کنشتهای جهودان ومساجد و مسجدهای مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند
در جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله و هر آینه که یاری دهد خدای من ینصره کسی که
یاری دین او میدهد ان الله لقوی بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عزیز ۞ غالب است
بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای درین آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال
و دیار [illegible] و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میفرماید الذین ایشان آنانکه
برحمت شامله ان مکناهم اگر جای دهیم ایشان را فی الارض در زمین و دستگاه و اختیار یابند اقاموا الصلوة
بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من واتوا الزکوة و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف
و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آن را حسن گویند ونهوا عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل عقل
آن را قبیح شمرند ولله و مر خدای راست عاقبة الامور ۞ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد
این دولت و مال و جاه [illegible] میخواهد ، وان گلشن و باغ و حوض و جوی میخواهد ، از حق همه کس حال نکوئی خواهد ،
آنست سرانجام که او میخواهد ، وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص
تو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده اند قبلهم پیش از ایشان دیگر قوم نوح گروه نوح مر نوح را علیه السلام
وعاد و گروه عاد مر هود را علیه السلام وثمود و گروه ثمود صالح را علیه السلام وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم مر ورا
وقوم لوط و گروه لوط لوط را علیه السلام واصحاب مدین و اهل مدین شعیب را علیه السلام وکذب موسی
و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم
للکافرین مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر
و صیحه و لشکر بعوضه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فکیف کان پس چگونه بود نکیر ۞ ناپسندیدن
من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم بمحنت و زندگی را بهلاکت و عمارت را بخرابی فکاین

فکاین من قریة پس چند دیه و شهر که ما اهلکناها هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وهی و حال آنکه آن دیه ظالمة ستمکار بودند
یعنی اهل آن شرک و ظلم بودند فهی پس آن دیه خاویة افتاده است علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقف آن بناها
بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وبئر معطلة و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شدند و کس
نیست که بعمارت آن پردازد وقصر مشید ٭ و چند کوشکی بلند بگچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کردیم در اکثر
تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بقلهٔ آن کوه در کنار آورده که بانی آن قصر
پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از
مؤمنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بدو حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس
ابن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت و بنجار بن سواده دادند و بر سر این چاه که بئر معطله
اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا برگشتند
و بخواری و زاری حنظلة بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان
معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری سلیمان غضب کرده خواست که او را بکشد
وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند
آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت صفا
و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد ٭ در دمی چون شیرهٔ شاخ نبات ٭ در خوشی همشیرهٔ آب حیات ٭
ایشان آن چاه را کشاده ساختند از پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره بر آوردند و به پرستش پروردگار مشغول گشتند بعد از
مدت متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه بر ایشان زنان را دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند
و دیگر باره بشکل پیری زاهد بایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان باتیان بهایم فرمود و چون این
دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظله یا محاقه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد بدو نگرویدند
آب ایشان غایر شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق سبحانه فرمود که بعد از هفت سال
و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره
و بیواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل علیه
السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دود سیاه متعفن از آنجا بر می آید و در آن نواحی
ناله هلاک شدگان می شنوند افلم یسیروا آیا نرفتند و سیر نکردند قوم تو و سیر نمیکنند فی الارض در زمین یمن و شام
تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشانرا قلوب یعقلون دلها که
تعقل کنند بها بآن چیز که سبب استبصار یا موجب اعتبار باشد او آذان یسمعون بها یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند
بآن خبر امم ماضیه و وقایع ایشانرا فانها پس قصه اینست که لا تعمی الابصار نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در چشم
ایشان خللی نیست همه چیزی می بینند ولکن تعمی و لیکن نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار القلوب التی آن دلها که
هست فی الصدور ٭ در سینهها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت
نمیگیرند ٭ چشم دل بگشا به بین بی انتظار ٭ هر طرف آیات قدرت آشکار ٭ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید
چشم سر در مغز هر چیزی رسید ٭ ویستعجلونک و شتاب از تو میطلبند کافران مکه چون نضر بن حارث و امثال
او یعنی تعجیل می نمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن یخلف الله و خلاف نکند خدای وعده وعدهٔ خود را که

انزال عذاب بایشان فرمود وان یوما و بدرستی که روزی از روزهای شما عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند
هزار سال است مما تعدون ٭ از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدا یکروز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بروی جاری
نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد او برابر باشد هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد ٭ تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست ٭ هر چند کنی جهد بجایی نرسد ٭
وکاین من قریة و چند از دیهها یعنی اهالی آن که من محض رحمت رحمانیت املیت لها مهلت دادم اهل
آنرا بتاخیر عذاب وهی ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در وی ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه
کنند و بحق باز گردند ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا والی المصیر
و بسوی منست باز گشتن در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگو ای آدمیان انما انا لکم
جز این نیست که من مر شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کنندهٔ آنچه بدان بیم میکنم فالذین آمنوا پس آنانکه
گرویدند بآنچه گرویدنی بدان واجبست وعملوا الصالحات و کردند طاعتهای نیکو لهم مر ایشانراست مغفرة
آمرزش گناهان گذشته ورزق کریم ٭ و روزی نیکو در حال یعنی رزق بی رنج و محنت یا بهشت در آخرت والذین
سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگان اند بر ما
بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب
الجحیم ٭ ملازمان دوزخ اند در بعضی تفاسیر قصهٔ القاء شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر وجهی آورده که
مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب
سلت انوار رجال سولفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون
سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف
میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه افرایتم اللات والعزی و مناة الثالثة
الاخری متوقف شد و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند و امید شفاعت ایشان می توان داشت کفار
باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خوانده و بتان ایشانرا ستایش کرده
لاجرم در آخر سوره که آن حضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود
آمده صورت حال بعرض آن حضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از آن سبب اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیهٔ
خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و سلم آیه فرستاد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از فرستادن تو
من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع او و در آن
شرع چون لوط که بشریعت ابرهیم دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول
داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل هر دو را و دیگر آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عامتر است از رسول
و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل
نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بوی فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند بر تقدیر
میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند شیطان
فی امنیته در تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم شیطانی که او را ابیض گوید

بعجا را واز حضرت این کلمات برخواند وجمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم فَيَنسَخُ اللَّهُ پس نا یل
وباطل کرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه درافکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت کند خدای
آيَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق برایشان لِيَجْعَلَ
والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه را که القا میکند شیطان فِتْنَةً
آزمایشی وابتلایی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مر آنانرا که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک وتردد است یعنی منافقان
وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ومر آنانرا که دلهای ایشان بسیار سخت است یعنی کافران مراد آنست که منافق ومشرک از القاء شیطان
در شک وحیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبدرستی که ستمکاران یعنی این گروه وضع مظهر موضع مضمر حکم است بر ایشان
بظلم یعنی فرقه کفر واهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هرآینه در خلافی دور ودراز وستیزه وعنادی بی پایانند
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ ودیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ
الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِن رَّبِّكَ نازل از پروردگار تو وشیطانرا مجال تصرف در آن نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان
آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان واحکام او را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ وتحقیق که
خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا هرآینه راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه
بر مؤمنان مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح وفکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وهمیشه باشند آنانکه نگرویدند فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطان که چرا دیگر نشد چه
محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا بیاید بدیشان قیامت یا مرگ
که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ
عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر وگفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از وی روزی نخواهد بود الْمُلْكُ
پادشاهی وفرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ آن روز مر خدایراست بی مدعی ومنازع یعنی امروز ملوک وسلاطین را دعوی سلطنت وملک
داری هست در آن روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند وتاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها منقطع گردد وکار بهامن تفرع
مالک الملک بخت تجلیات وتصورات ملوک را در بقعه دریای عدم افکنند ورسوم توهمات وتفکرات سلاطین را بصدمه
لمن الملک الیوم درهم شکنند همه را خاطرها بعبودیت واقرار بعجز وبیچارگی حاده باشد آن سرکه صیت افسرش تا چرخ برکشت
روزی بر آستانه او بخاک در شود • وچون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ میان بندگان
از مؤمن وکافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستانهای ناز ونعیم بی رنج ومحنت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند مر آیتهای ما را
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُّهِينٌ عذاب خوار کننده ورسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وآنانکه
هجرت کردند واز دیار خود بیرون شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای واز برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند
در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هرآینه روزی دهد خدای ایشانرا
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن ونه زحمتی بود در تناول آن ونه دغدغه انقطاع باشد
در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما جمعی برادران دینی بجهاد میرویم وایشان
شهید میشوند وبعطیات الهی تخصیص می یابند اگر ما بمیریم وشهید نشویم حال ما چون باشد آیه فرود آمد که چون همه در
نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هرآینه بهترین روزی

دهندگانست که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُم هرآینه درآرد ایشانرا به بهشت مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ درآوردنی که پسندند
آنرا یعنی ملایکه را باستقبال ایشان فرستند وبتعظیم تمام در بهشت درآورند وبر ایشان ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ وبدرستی که خدای داناست باحوال ایشان واعادی ایشان حَلِيمٌ
بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان
قتال کنند واهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند پس
مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر ومنصور شدند واین آیه از آن خبر میدهد ذَٰلِكَ آنست حکم الله که گفته شد
در باب مؤمن وکافر وَمَنْ عَاقَبَ وهر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او
عقوبت کرده اند یعنی قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبت میگوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ بر وی یعنی
معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی ومنتقم است لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ هرآینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ
تحقیق که خدای لَعَفُوٌّ هرآینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام
بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیه در بیان جراحتست یعنی کسی مجروح
ساختند او را وی برجارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازاء این جرح بر مجروح اول باز جرح کردند حق سبحانه
او را یاری میکند ذَٰلِكَ آن نصرت مظلوم بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند
واز جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ درمی آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز وساعتهای او را میافزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز
وَيُولِجُ النَّهَارَ ودرمی آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب وساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل
می آرد وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب را بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذَٰلِكَ آن وصف
حق با کمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود بذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ
وبجهت آنکه آنچه شما میپرستید ومحض یا میخوانند یعنی آنچه میخوانند ومیپرستند کافران مِن دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ
اوست باطل ومعدوم در حد ذات خود در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود ودیگران اگرچه موجودند وجود
ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله وبدین سبب حضرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که اصدق بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل
ودر مثنوی معنوی فرموده نظم این دویی اوصاف دید احولست • ورنه اول آخر آخر اولست
کل شیء ما خلا الله باطل • ان فیض الله غیم هاطل • ملک ملک اوست او خود مالکست • غیر ذاتش کل شیء هالکست
وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ بزرگتر است از نسبت شریک وهمتا
أَلَمْ تَرَ آیا نبینی وندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد
از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقاء اثر مطر
میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته زمین هست بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی وخشکی
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا از آن روزی دهد خَبِيرٌ
داناست بحال رزق ومرزوق لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینها باشد
خالق ومالک همه اوست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ
ستوده وستاینده یا سزاوار ستایش بصفات وافعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی یعنی دانسته آنکه خدای

سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان والفلک
و مسخر کرد است مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او و یمسک السماء و نگاه میدارد خدای آسمان را
ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه خواهد بیفتد ان الله بالناس
بتحقیق که خدای با مردمان لرؤف رحیم مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار
از ایشان دفع کرد و هو الذی احیاکم و اوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس
بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور
هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا
معین ساختیم دینی و شریعتی که بآن هم ناسکوه ایشان پذیرنده اند آن دین را فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند
با تو ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد مصرع
در نور آفتاب چه جای تامل است . وادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک
بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راستی راه راستی وان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو
و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حکم لازم گشته فقل الله اعلم پس بگو خدای داناتر است بما تعملون
بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد در زاد المسیر فرموده که این آیه بآیة السیف منسوخ است
الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان مؤمنان از شما و کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید
شما که در وی تختلفون اختلاف میکنید در امر دین و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرد و کافر را
در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانستی یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه
در آسمانست از عجایب علویات والارض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان
ذلک بدرستی که همه آنچه در سما و ارض باشد نوشته شده فی کتاب در لوح محفوظ و آن نزدیک او ثبت است ان ذلک
بدرستی که علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست و یعبدون
و می پرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آن چیز را که نفرستاده خدای به بپرستش او سلطانا حجتی و برهانی
وما لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشانرا به علم بآن چیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش
ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند و ما للظالمین و نیست مر مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب
کند از ایشان و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که این آیتها
روشن اند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف می شناسی فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه
نگرویدند المنکر انکار و ناشناختن را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان بینی از فرط
عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بالذین یتلون
بزدن آنانکه میخوانند علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قل افانبئکم بگو آیا خبر کنم شما را بشر من ذلکم به بدترین از آنکه
میخواهید بتالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وعدها الله
وعده داده است خدای بآن آتش الذین کفروا آنانرا که نگرویدند و وعده بر آن وجه است که ایشانرا در وی افکند و بئس
المصیر و بد موضع بازگشتی است آن آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل بزده شده است مثلی برای عبادت بتان
کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت

فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل کنید ان الذین تدعون بدرستی که آنانرا که میخوانید
بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید من دون الله
بجز خدای لن یخلقوا نیافرینند ذبابا مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا و اگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند
له برای آفریدن او وان یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند
لا یستنقذوه نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند داشت آن چیز را منه از مگس رسم ایشان آن بود که بتان را
بعسل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند
روز که اثر طیب و عسل بر آن بتان نبود شادی می نمودند که آلهه ما آنها را خورده اند از عجز و ضعف بتان چه از آفریدن
نه بر آفریدن مگسی قادر بودند و نه بر دفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتوانستند آنچه
مگس از او ربوده والمطلوب و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از او استرداد کنند یا سست و عاجز اند
پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجز را بنده اند . چون نکوکاری نیم شهره اند
عجز و امکان لازم یکدیگرند . پس همه خلقان ز هم عاجزترند . قوت از حق جو که قوت خلق ازوست . آن او مغز است و آن خلق پوست
آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید مانده
شد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیه فرستاد که ما قدروا الله نشناختند یهود
خدای را حق قدره سزای شناختن او و یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب بدو نسبت دادند و قولی آنست که
آیه در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را آلهه نام نهادند
محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفه او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه بمعرفت او راه نبردند زیرا که
دورباش ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بغیب هویه خود هیچ راه برو راهنما را
نمیدهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را اجزا و نداند و پی بمعرفت او
جز او بی نبرد میان او و ماسوی هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت بی مناسبت
از قبیل محالاتست ما للطین و رب العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک . ان الله بدرستی که خدای
لقوی هر آینه تواناست بخلق اشیا عزیز غالبست بر همه چیزها الله یصطفی خدای برمیگزیند من الملائکة
از فرشتگان رسلا فرستادگان که همه واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی و من الناس
و می گزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی ان الله سمیع بتحقیق که خدای شنواست مقاله پیغمبران را
در وقت تبلیغ بصیر بیناست بحال امتان در رد و قبول دعوت یعلم میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست
یعنی عملها که کرده اند و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد و الی الله و بسوی خدای ترجع
الامور باز گردانیده میشود کارها یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود
کنید در نماز در اوائل اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیه آنست که
نماز گزارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم اند از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله درین
آیه سجده نمیکنند زیرا که رکوع و سجود با هم ایما میکنند بآنکه مراد نمازست و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده میکنند
و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده
مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رحمه الله سجده هفتم باشد از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته

وفعل خیر را که بعد ازین مذکور میکردد حمل میکنند بر مبادرت بسجود وَاعْبُدُوا و بپرستید رَبَّكُمْ پروردکار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ
و بکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید یا بمقصود و مطلوب رسید
وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدای حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی باخلاص نیت خالص و
دوام یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیکر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بعد از رجوع غزوهٔ تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر **نظم** ای شهان کشتیم ما خصم برون •
ماند خصمی زو بتر در اندرون • کشتن این کار عقل و هوش نیست • شیر باطن سخرهٔ خرکوش نیست • و ازینست که امام قشیری
قدس سره فرموده که جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه ایستد زیرا که ازو ایمن نمی توان بود و برو اعتماد نمی توان
کرد و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدینست هُوَ اجْتَبَاكُمْ او آن خداوندیست که برکزید شما را برای نصرت
دین خود وَمَا جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنکی یعنی بر شما تنک فرا نکرفت در احکام
دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود بوقت ضرورت رخصت داد چون قصر و تیمم و افطار در سفر و مرض پس پی روی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابرهیم را چون اکثر عرب از ذریهٔ ابرهیم علیه السلام بودند تغلیب کرده بر همه امت هُوَ خدای سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ
نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَذَا و در قرآن نیز یا ابرهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را مسلمان
خواند در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس
ملازم دین او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ کواه برای شما بقبول
دعوت و متابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا و باشید شما شُهَدَاءَ کواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت را بدیشان
فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بکزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ
و چنک در زنید بفضل خدای یعنی در جمیع امور خود اعتماد برو کنید و یاری ازو طلبید یا بکتاب متمسک شوید سلمی قدس سره
فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بر حد اوامر و نواهی و اعتصام
بالله خلو اسرار است از سوی حضرت الهی هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یاری دهندهٔ کاران و متولی کار درماندکان فَنِعْمَ الْمَوْلَى پس نیکو کارکذار است او
وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری بیاری عیبها بپوشد و بمددکاری کناهان ببخشد یاری از وجوی که از یاری درماند
و مددکاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود • از یاری خلق بکذر ای مرد خدا • یاری طلب آنجا که از دوی وفا
کار تو تواند که بسازد همه وقت • دست تو تواند که بکیرد همه جا • الجزء الثامن عشر من اجزاء الثلثین

سورة المؤمنون | بسم الله الرحمن الرحیم

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستکار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز
خود خَاشِعُونَ ترسکارانند چشم بر سجده کاه نهاده و بدل بر درکاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیة نازل شد نظر بموضع سجود کماشت و در لباب فرموده که
در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد مکر بمکهٔ معظمه که در خانهٔ مکرم را بین نکریست و کفته اند خشوع آنست که مصلی
نداند که بر چپ و راست او کیست واسطی قدس سره فرموده که خشوع اداء نماز است لله فی الله بی ملاحظهٔ اغراض و اعواض
و در عرائس الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند و دیده را از التفات بجانب چپ و راست منع کند

و دست راست بر دست چپ نهد و قراءة او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقب خود باشد
و در بحر شهود مستغرق کشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال بکدازد. محققی فرموده است که در نماز از اول
از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید کشت **نظم** یار بنما دست از تو تا تو یی •
اول از خود خویش را بیزار کن • کز تو یکذره باقی مانده است • خرقه و تسبیح را زنار کن • خویش ترک هر دو عالم کیر و رو
ذرهٔ مندیش و چون عطار کن • وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسان که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ
اعراض کنندکانند امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه برای خدای نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است
و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزی را کویند از اقوال و افعال که
بهیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب از مال خود فَاعِلُونَ ادا کنندکانند و کفته اند زکوة
فطر یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حَافِظُونَ نکاه دارندکانند
إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مکر از زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا از آنانکه مالک شده است ایشان را أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان
که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نکاه دارندکان فرج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان
بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشند و در غیر مأتی بهیچ وجه نشاید فَمَنِ ابْتَغَى پس هرکه جوید برای مباشرت
وَرَاءَ ذَلِكَ غیر زنان و کنیزکان فَأُولَئِكَ پس آن کروه جویندکان هُمُ الْعَادُونَ ایشان در کذرندکانند از حلال
بحرام یا کاملاند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین کروه اند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای
خود را یعنی آنچه ایشان را بآن امین ساخته اند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل
جنابت وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند رَاعُونَ رعایت کنندکانند یعنی نکاه داشت آن قیام
می نمایند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَى صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بر آن مداومت
نموده بشرایط و آداب آن در اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست
اشارتست بتعظیم شان نماز أُولَئِكَ آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان
یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ آنانکه از روی استحقاق يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند
فردوس را که بلندترین درجات بهشت است کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند چه هر یک از مؤمنان و کافران را
در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان را از دوزخ اضافه منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزلهای
مؤمنان افزایند در تبیان المسیر آورده که بهشت را بنظر کفار در آرند و مقام ایشان که اکر ایمان آوردندی بدیشان
نمایند تا حسرت ایشان زیاده کردد **ط** نظر از دور در جانان بران ماند که فردا • بهشت از دور بنمایند کافر نسوز دکر باشد
هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ جاوید ماندکانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما
آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوهٔ بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون
آمده از کل که آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از
نطفه و بر تغییر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای کرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارکاه استوار یعنی رحم و چهل
روز او را سفید نکاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم نطفهٔ سفید را عَلَقَةً پارهٔ خون سرخ بسته چهل
روز دیکر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار کوشت که بیکبار بخایند کوشتی بی استخوان
پس از چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشت را عِظَامًا استخوان با آنکه محکم کردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین

فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشانیدیم استخوانرا لَحْمًا گوشتی یعنی برو رویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق واعصاب واوتاد
وعضلات برو ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم اورا خَلْقًا آخَرَ آفریدنی دیگر در بطن ام یعنی روح دروی دمیدیم تا زنده شد
بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان وموی دادیم ودایه پستان برو بگماردیم واز مقام رضاع بفطام رسانیدیم
بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بروی جاری گردانیدیم وبر مراتب شباب وکهولت
وشیوخت بگذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ◉ نیکو نگارنده ترین نگارندگان است
ای عزیز حق سبحانه عرش وکرسی ولوح وقلم وملایکه ونجوم وسموات وارضین بیافرید وذات مقدس را این نوع ثنا که
بعد از آفریدن انسان فرموده نفرموده واین دلیل تفضیل وتکریم انسانست نظم بر ورق روی تو لطف خدا
آیه حسن است که تحریر کرد وفی المثنوی المعنوی نظم ای رخ چون زهرهات شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها
تاج کرمناست بر فرق سرت طوق فضلناست آویز برت هیچ که ما شنید این آسمان که شنید این آدمی پر غمان
احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای نوجوان گر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع
بعضی از اهل وجدان گویند که چون در این آیه احوال بنی آدم وترقی از مقامی بمقامی بیان فرموده دانست که او را از کمالات
مراسم حمد وثنایی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او بیان نموده گفت فتبارك الله
احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ ◉ هر آینه مردگانید یعنی بالمال
بمرگ خواهید کشید وساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه ومجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ وبدرستی که آفریدیم زبر شما سَبْعَ طَرَائِقَ
هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا ونیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ از این مخلوق که
آسمانست غَافِلِينَ ◉ بیخبر که امر او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان
غافل نیستیم وبر خیر وشر وکفر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ
باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آبرا در زمین در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت ببال جبرئیل علیه السلام نهاده
از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست وجیحون که نهر بلخ است وفرات ودجله که نهرهای عراقند ونیل که نهر مصرست
وآنها را بجبال ودیعت داده وبقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند واینست که میفرماید که آبرا در زمین
ثابت وساکن ساختیم وَإِنَّا وبدرستی که ما عَلَى ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب وزایل ساختن لَقَادِرُونَ ◉ توانائیم چنانچه
بآخر الزمان قادر بودیم وگفته اند که بعد از خروج یاجوج وماجوج جبرئیل علیه السلام بزمین آید وقرآن وحجر الاسود
ومقام ابراهیم وتابوت سکینه واین انهار خمسه را بآسمان برد وبر روی زمین هیچ خیر وبرکت نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم
لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب آن آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ واز تاکها وتخصیص این دو درخت
جهت اختصاص اهل مدینه بخرما واهل طایف بانگورست ونخل وعنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می باشد
لَكُمْ فِيهَا مر شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوههای بسیار غیر تمر وعنب وَمِنْهَا واز آن بوستانها یعنی از
ثمار وزرع آن تَأْكُلُونَ ◉ میخورید یا مال بمعیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ ودیگر بیافریدیم برای شما درختی که
بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر وایله وگویند اول درختی که بعد از
طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ ونان خورش لِلْآكِلِينَ ◉

مر خورندگانرا یعنی درخت زیتون بیرون دهد چیزی که جامع است در هیئت وصنعت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت
وهم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ وبدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل وبقر وغنم
لَعِبْرَةً عبرتی که بدان اعتبار گیرید وبر قدرت الهی استدلال نمایید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا
از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا ومر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را
سوار میشوید وبرخی را بار میکنید واز بعضی نتاج میستانید واز پشم وموی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
واز ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول میکنید یا از ایشان وبسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وبر آنها یعنی
بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ وبر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ ◉ برداشته میشوید یعنی شتر وکشتی شما را برمیدارند
واز موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وهر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی
فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدایرا پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ نیست شما را
معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ ◉ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید وبعبادت غیر او
میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان
وعوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین ودعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند
مَا هَذَا نیست این کس که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن وآشامیدن وغیر آن
يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما مهتر گردد وشما را محکوم ومتبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
واگر خدای خواستی که رسولی به بنی آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگانرا تا مرسل از مرسل الیه
ممتاز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَذَا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدا تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ◉
در میان پدران ما که نخست بوده اند واین سخن را از فرط عناد میگفتند یا میان ایشان وادریس علیه السلام مدتی
مدید گذشته بود ونشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ
مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی بدانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار
برید وی را وچشم دارید حَتَّى حِينٍ ◉ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی او بمیرد واز وی باز رهیم یا از جنون
با هوش آید وترک گفتن این سخنان نموده بحال خود گردد قَالَ گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان
ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا وانتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ
بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا
بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا وبامر ما وتعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فَإِذَا جَاءَ
پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ وبجوش شد تنور یعنی بوقتی که
زن تو نان میپزد از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا پس در آر تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر صنف از حیوانات
که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دوتا یعنی نر وماده در تیسیر گوید بکشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند وبیضه می نهند
وَأَهْلَكَ ودیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت ومؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ
الْقَوْلُ بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مراد یک پسر ویک زن او بود وَلَا
تُخَاطِبْنِي وخطاب مکن با من یعنی دعا مکن فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
بدرستی که ایشان غرقه شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ پس چون برنشستی بوقت ظهور عذاب برای مدد تو وَمَنْ مَعَكَ وهر کس که با تست

علی الفلک بر کشتی و داشت بنشستی فقل الحمد لله پس بگوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد ما را من القوم
الظالمین از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وقل و بگوی در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا
منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میدارد یعنی
فرود آوردنی با برکت فرود آوردنی وانت خیر المنزلین و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه قولی آنست که امر بدین دعا
در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سرهما نقل میفرماید که
منزل مبارک آن منزلست که در او از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد
هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر نظم در منزلی که یادی دوزی رسیده باشد
با ذرهای خاکش داریم سر جانی ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لآیات
هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین آزمایندگان مر آن قوم را و ابتلا دهندگان به بلای بزرگ
یا امتحان کنندگان همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر کردد ثم انشأنا پس پیدا کردیم من بعدهم از پس قوم نوح
قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از نشان
که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را ما لکم نیست
شما را من اله غیره هیچ خدای که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او
یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی بزرگان من قومه از قوم آن
رسول الذین کفروا آنانکه کافر بودند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند رسیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر را باور
نیاوردند واترفناهم و نعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند
بعضی کافران پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعم کذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بحق دعوت میکند
الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یأکل میخورد مما تأکلون منه از آنچه شما میخورید ویشرب
و می آشامد مما تشربون از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات
ملک بودی نخوردی و نه آشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست
انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیانزدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خودی میسازید ایعدکم
آیا وعده میدهد شما را این رسول انکم اذا متم بدرستی که چون شما بمیرید و کهنه شوید وکنتم ترابا و باشید خاک وعظاما
و استخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان
هیهات هیهات چه دور است چه دور است لما توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد
ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا نموت میمیریم ونحیی و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی
میزاید وما نحن و نیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح علیهما
السلام الا رجل افتری مگر مردی که بر می بندد علی الله کذبا بخدای دروغ و میگوید مرا فرستاده است بشما و شما را بعد از مرگ
زنده خواهند کرد وما نحن له و نیستیم ما مر او را بمؤمنین گروندگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر بعد از استماع
این قول و یاس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب کردان بعذاب بما
کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای عما قلیل از زمانی قلیلی یعنی اندک وقتی را لیصبحن کردند
کافران و مکذبان نادمین پشیمانان از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام

فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان شکافت و بمردند و جمعی که این قوم را قوم ثمود گفته اند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه
مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح علیه السلام قصه
عاد آورده و اینجا نیز بهمان قرینه مراد عاد است و بدین قول هر عذابی که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هم
تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم پس کردانیدیم
ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشه که سیل باطراف افکند
و سیاه و کهنه کرده فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشأنا
پس پیدا کردیم من بعدهم از پس ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر یعنی با قرنیم اهل قرنها چون قوم لوط و شعیب
علیهما السلام ما تسبق پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی اجلها بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده
بودیم وما یستأخرون و نه باز پس مانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا
پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را
و آنچه گفت از قول توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت
تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را
مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب کردانیدیم وجعلناهم و ساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق
کردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم
افسانه وار میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان بماندی به بودی بزرگی گفته نظم تفنی و تبقی عنا احدوثة
فاجهد بان تحسن احدوثة و در ترجمه آن فرموده اند نظم پس از تو این عمر چون فسانه خواهد ماند
در آن بکوش که نیکو بماند افسانه فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند
بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی را واخاه هرون و برادر او هرون را بآیاتنا
بمعجزها و پیغامهای ما وسلطان مبین و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی علیه
السلام آن بود و چند معجزه دیگر چون قهر بودن جادویها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت
پس موسی و برادر او را علیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام
برسانیدند فاستکبروا پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت ننمودند پیغمبران را وکانوا قوما عالین
و بودند گروهی کردن کش و زبر مردمان بقهر و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم
لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وقومهما و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا
عابدون ما را پرستندگانند یعنی در فرمان ما چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل
فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند قوم فرعون و قوم او موسی و هرون را
فکانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتینا
و بدرستی که ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن
یهتدون راه یابند باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم و ساختیم پسر مریم یعنی عیسی را وامه و مادر او را
آیة حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم با استدلال پسر را با آنکه در مهد سخن گفت و مادر را بآن که بی مساس بشری
بچنان پسری بزاد وآویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه

از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که برو
آرام توان گرفت ومعین ۝ وخداوند آب ظاهر جاری در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم گیرید
این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده   آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان
دوازده سال در آن موضع بسر بردند وطعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی بود که مادرش میرشت و میفروخت یا ایها
الرسل خطابست با عیسی علیه السلام میفرماید بر سبیل تعظیم که بخورید کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال
واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه
آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هرچند تخم پاکتر برش بهتر در مناهج آورده که
هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدتست در وسرایت کرده پس هر که
آنرا تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع بدان غذا همراه است در نفس و بهمه اعضا پیدا آید و حینئذ در ادای عبادت نرم
و منقاد شود ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدینست و هرچه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن
مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا همراه بود و اگر همه یک لقمه باشد و حینئذ حکم انحراف آن غذا
بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان وارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث
آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا   صاحب روضة الانوار فرموده که نظم دست در دل از ذم مرو کوثر شوی
واب زمزم چشمه تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال ز نفزاید همه مکر و ضلال قطره باران تو چو نم پاک نیست
گوهر دریای تو شفاف نیست   وگفته اند یا ایها الرسل خطابست با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه
مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل
باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واورا بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که سید همه انبیاست
وذات معلای او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده نظم وقیح الرحمن فیك مفاخرا آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
ودر موضعی آورده که خطاب با آن حضرتست میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال بخورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که
من بما تعملون بآنچه شما میکنید علیم ۝ دانا ام وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة
ملتی یکانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی متحد اند متفق با ایمان و توحید وانا ربکم و من آفریدگار
شما ام فاتقون ۝ پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس بر هم زدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار
دین خود را در میان یکدیگر زبرا پاره ها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم
بآنچه نزد ایشانست از دین فرحون ۝ شادان و نازان اند و اعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد کافران
مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند
مشرکان که انما نمدهم آنچه ما عطا میدهیم ایشانرا و مدد میکنیم به بآن من مال وبنین از مال و فرزندان نسارع لهم
می شتابیم و سعی مینماییم برای ایشان فی الخیرات در نیکویها یعنی گمان می برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعتیست
از ما برای ایشان در نیکویی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است که
می پندارند بلکه لا یشعرون ۝ نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذین هم به درستی که آنانکه
ایشان من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ۝ ترسانند عذاب را خشیه گفت چه آن سبب خشیت والذین هم
وآنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت یؤمنون ۝ میگروند والذین هم

وآنانکه ایشان بربهم بخداوند خود لا یشرکون ۝ شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین یؤتون وآنانکه
میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل می نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة
و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند انهم الی ربهم راجعون ۝ آنکه ایشان
به پروردگار خود باز گردندگانند اولئك آن گروه که بدین صفتها موصوفند یسارعون می شتابند فی الخیرات
در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها وایشان
بسوی خیرات سابقون ۝ پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت
ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش وی یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب و نزدیک ما
کتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست و یا نزد ماست نامه
اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ۝ ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب
و نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی غمرة در غفلت و حیرتست من هذا از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه
یا از قرآن ولهم اعمال و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاها من دون ذلك بجز این خطای عظیم که بر آنند یعنی شرك
مراد آنست که غیر از شرك گناهان دیگر هست که هم لها ایشان مر آنرا عاملون ۝ کنندگانند بحسب حکم قضاء و لا راد
لقضائه و ایشان درین غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا بالعذاب
بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون ۝ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لا تجأروا الیوم
فریاد مکنید امروز و طمع فریاد رسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون ۝ یاری کرده نخواهید شد
یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تتلی علیکم خوانده
میشود بر شما فکنتم پس هستید که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون ۝ باز میگردید یعنی
بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظم می نمایید به
بحرم مکه و میگویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون ۝ هذیان میگوئید
یا در میگذارید قرآنرا یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگویید و بدو می نازید و طواف نمیکنید افلم یدبروا
القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حقست ام جاءهم یا آمد بایشان از کتاب
ورسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین ۝ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر
نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابرهیم را علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نیارند قال تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا
و کرم و مروت و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس تا ایشان مر ورا منکرون ۝ منکران و ناشناسندگان
یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند بیگانه است و ما حقیقت حال اورا نمیدانیم ام یقولون
یا میگویند به جنة بدو دیوانگیست که از سخن و حساب نمی دانند بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد بایشان
بالحق بدین درست یعنی اسلام یا بسخن راست که قرآنست واکثرهم و بیشتر کافران للحق کارهون ۝ مر حق را ناخواهندگانند
که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار را زشت توبیخ مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق ولو اتبع
الحق واگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافرانرا در وجود الهه شتی یعنی اگر بفرض خدایان زیاده بودی
لفسدت السموات والارض هر اینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین است

از ملایکه وجن وانس وجز آن چنانچه کویم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا کذشت وکفته اند مراد از حق دین اسلام است
اکر متابعت آن دین کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی وآسمان وزمین واهالی آن تباه
شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دبدبه عزت وصیت شرف ایشان در آنست
فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب بزرکی ایشان در دنیی وآخرت آنست معرضون روی کردانیدکانند
ام تسألهم یا آنکه تو خواهی از ایشان بر اداء رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت
فخراج ربک پس مزد پروردکار تو که روزی دنیی وثواب عقبی است خیر بهتر است از مزد ایشان وهو وخدای خیر
الرازقین بهترین روزی رسانانست وانک لتدعوهم وبدرستی که تو میخوانی ایشانرا بی مزدی الی صراط مستقیم
براهی راست که دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون وبدرستی که آنانکه نمیکروند بالآخرة بسرای دیکر یعنی بقیامت وتعلقات
آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون کردنده کانند ومیل کنندکان به بیابان کمراهی ولو رحمناهم واکر بخشایم
بر ایشان وکشفنا وبرداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه
ستیزندکی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرکشته میروند وتردد مینمایند یعنی اکر بلا از ایشان دفع کنیم
همچنان از روی ستیزه وعناد بر کفر وتکذیب ثابت خواهند بود • ستیزندکی کار دیو دد است • ستیزه را دشمنی با خود است •
آورده اند که چون مردم قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده ومردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کفت نه تو کمان میبری که رحمت عالمیانی واهل مکه برحمت دعای تو درمانده اند پدران ایشانرا بشمشیر بکشتی
وفرزندانرا بآتش کرسنکی بسوختی حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد اخذناهم وبدرستی که ما کرفتیم اهل مکه را بالعذاب
بعذاب بقتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردکار خود را وما یتضرعون وتضرع وزاری
نمودند بلکه همچنان بر سرکشی ونافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بکشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید
خداوند عذاب سخت که آن جوع است وشدتش از قتل واسر بیشتر است اذا هم آنجا ایشان فیه در آن عذاب مبلسون
نا امیدان وفرو ماندکان واندوهکان وسرکردانند تا حدی که اغنیاء ایشان از تو طلب عاطفت ومرحمت مینمایند
وهو الذی واوست که بیافرید وپیدا کرد لکم السمع برای شما کوش را تا میشنوید بدان شنودنیها والابصار ودیدها
تا می بینید بآن دیدنیها والافئدة ودلها تا تفکر میکنید بآن واستدلال مینمایید از مسموعات ومبصرات بر قدرت
فاطر مبدعات وشما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میکزارید وعمده در شکرکزاری آنست که استعمال کنید
این آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم واوست آنکه بیافرید شما را ومنتشر ساخت
فی الارض در زمین والیه تحشرون وبسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا واعضا
وهو الذی یحیی واوست آنکه زنده میکرداند ویمیت ومی میراند وله اختلاف اللیل والنهار ومر او راست
یعنی بامر اوست مخالفت شب وروز در ازدیاد وانتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیکر را افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید
قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده وبعث نیز از آن جمله است جمیع را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس
چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بل قالوا بلکه کفتند بی تدبر وتفکر مثل ما قال الاولون مانند آنکه کفته بودند
پیشینیان از کفار قالوا کفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا وباشیم خاک وعظاما واستخوانهای خالی کهنه
ءانا لمبعوثون آیا ما برانکیخته شدکانیم استفهام بر سبیل انکار است وتکرار از برای تاکید آن یعنی چون خاک
کردیم حشر وبعث چکونه بما راه یابد لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شدیم ما وآباؤنا وپدران ما هذا این نحن را من قبل

پیش از آمدن محمد یعنی ما را وپدران ما را بوعده حشر ونشر تخویف کردند واین وعده راست نشد ان هذا نیست این قول الا
اساطیر الاولین مکر افسانهٔ پیشینیان واکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند وکذاشته اند قل بکو ای محمد مر این
منکرانرا که بکویید لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها وآنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک وخالق اهل زمین کیست
جواب دهید مرا ان کنتم تعلمون اکر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بکویند در جواب تو که زمین وآنچه
در ویست لله مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدکار زمین واهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند
قل افلا تذکرون بکو آیا پند نمیکیرید ودر نمی یابید که کسی که اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد دوم
ایشان عاجز نخواهد بود قل بکو دیکر باره که من رب السموات السبع کیست آفریدکار آسمانهای هفتکانه با عظمت
قدر وشکل عجیب وهیات غریب آن ورب العرش العظیم وکیست پروردکار عرش بزرک که اعظم مخلوقات است
سیقولون زود باشد که کویند آسمانهای رفیع وعرش عظیم لله مر خدایراست ورب همه اوست قل افلا تتقون
بکو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی وبعضی از مخلوقات او را شریک میسازید قل من بیده بکو کیست آنکه
بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی در موضح کوید مضرت ومنفعت اشیا
یا خزاین آن وهو یجیر واو زینهار دهد وبفریاد رسد ودر نکاه دارد واین کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد ولا یجار
علیه وزینهار داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند ودر پناه آرد وزینهار دیکر در جواب کویید
ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید سیقولون زود بود که کویند این صفات که تو کفتی لله مر خدایراست که
مالک ملکوت ومجیر هر کانست قل فانی تسحرون بکو پس از کجا فریب یافته میشوید وچکونه از راه حق بر میکردید
وبا وجود ظهور نور توحید وتنظام دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را کذاشته بکجا میروید **نظم**
ای کرده نفس وهوا میروی • راه نه اینست خطا میروی • راهروان زان ره دیکر روند • پس تو بدین راه چرا میروی •
منزل مقصود بدانجانبست • پس تو ازین سوی کجا میروی • بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید
ووعده حشر ونشر وانهم لکاذبون وبدرستی که ایشان دروغ کویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در
نسبت اتخاذ ولد وشریک بباری تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نکرفت خدای هیچ فرزندی وما کان معه
ونیست با او من اله هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود چه اکر او را شریک باشد در خدایی وخدای باید که
آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اذا آن هنکام لذهب کل اله بما خلق ببردی هر خدایی
آنرا که آفریده بود ودر آن مستقل ومستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای
از مخلوق آن دیکر ومشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدایی
نیست وحده لا شریک له ودیکر اکر با او خدایی بودی وچنانچه کفته شد مخلوق خود را جدا کردی وملک او از ملک
این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع وحرب میان ایشان پدید آمدی چنانکه از حال ملوک دنیا معلوم است ولعلا
وهر آینه برتری جستندی وغلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی از آلهه بر برخی وباجماع واستقرا معلوم شده که
این تحارب وتنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه انبازان
وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ ولد وانباز عالم الغیب والشهادة اوست دانای پوشیده وآشکارا فتعالی
پس بزرکتر وبرتر است عما یشرکون از آنچه شریک میکیرند برای او پس بدلخوشی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد ومیفرماید قل بکو ای محمد بطریق دعا رب اما ترینی ای پروردکار من اکر بنمایی مرا یعنی بنمایی

مِمَّا يُوعَدُونَ ۞ آنچه وعده داده شده‌اند کافران از عذاب دنیی و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مگردان مرا
فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکستگی است
یا تنبیه است بر آنکه شومی ظلم می‌تواند که بغیر ظالمان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وَإِنَّا و بدرستی که ما که خداوندیم
عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده داده‌ایم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ ۞ هر آینه توانائیم اما
تأخیری که در آن میرود سبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که
بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نکوتر است السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق اتم و اکمل و اشرف و اکرم
آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نکوتر است بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین
نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را
بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت
قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم

چو طی گشت تیه حوادث از آنجا • بملک قدم را بیلت حمله محمل • در آن قلزم نور شو غوطه زن • فرو شوی انجو نشین ظلمت ظل
یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو • سوی الله واسه دور و باطل •

نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا
از شعر و سحر یا بآنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ ولد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای آفریدگار من أَعُوذُ بِكَ پناه میگیرم بتو
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت‌اند یا از در انداختن ایشان مردمان را بفریب
و غرور در مهالک وسوسهای وی وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای آفریدگار من أَنْ يَحْضُرُونِ ۞ آنکه حاضر شوند
نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا برنج رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ متعلق است
بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا ببدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود
تا کرده و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ۞ ای آفریدگار من
باز گردانید مرا بدنیی صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران برآنند که خطاب با ملک الموت و اعوان او ست
اول بکلمه رب استغاثه می‌نماید بخدای و بکلمه ارجعون رجوع می‌نماید بملائکه که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید که من بکنم
صَالِحًا عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچیزی که بگذاشته‌ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم كَلَّا ردع است
از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست او كَلِمَةٌ سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر و
هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس مشرکان بَرْزَخٌ مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند
بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞ تا روزی که برانگیخته شوند از آن فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخه
ثانیه یا نفخه ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ
در آن روز یعنی علقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی بر کس خود رحم ننماید یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که
امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقیکم
وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ۞ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن
حال یکدیگر می‌پرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او
باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۞ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان
بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان

فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر را بغفلت بر باد دادند
و استعداد حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ
خَالِدُونَ ۞ جاویدمانندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش
كَالِحُونَ ۞ ترش روی باشند یا از شدت احتراق زشت روی باشند و ابوسعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در تفسیر این آیه روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او
تا برسد بمیان سرش و فرود افتد لب زیرین او تا برسد بناف و در موضعی آورده که میان شفتین او چهل ذراع بود
پس حق سبحانه گوید ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیی تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما
فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ ۞ تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما
غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده
یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ ۞ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر
و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۞ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید
خدای اخْسَئُوا خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ ۞ و سخن مگویید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بر من
نمی برم یا عذاب از شما بر نمیدارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بود جمعی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار
و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای آفریدگار ما آمَنَّا گرویدیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا
پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۞ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید
شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که باو سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّىٰ
أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من
وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ ۞ میخندیدید از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا دادم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ
آنکه بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خویش یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او
مر کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه
خواهیم بود در دنیی و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسد که چند درنگ داشتید عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها
یعنی چند سال بودید در دنیی زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
یا پاره‌ای از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را بنسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت
بودن ما در دنیی مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ۞ پس بپرس ای پرسنده
زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملایکه که حفظه اعمال و انفاس ما بوده‌اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ
نکردید در دنیی إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافه با ایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی که شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۞ هستید که بدانید که
تمام دنیی در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می‌پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریدیم
عَبَثًا بازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید که شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ ۞ باز گردانیده نشوید بجای
مجازات یعنی شما را برای عبادت آفریده‌ام و مکافات کردار شما مقرر کرده‌ام در لطایف قشیری مذکور است که عبث

مشغول باشید بچیزی که از حق باز دارد و خدای ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره در زیر این
آیه میخواند فرموده که نفی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه
او را ره برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه وسلم آفریدم چه در ازل مقرر شده
بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع و بعین نظم هفت و نه و چار که پرداختند
خاص نبی موکب او ساختند • اوست شه و آدمیان جمله خیل • اصل وی و جمله عالم طفیل • در بحر الحقایق آورده
شما را برای آن آفریدم تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفریدم تا مظهر قدرت باشند
و آدمیان را خلق کردم تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماویه هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدم
و شما را برای خود سر کنت کنزاً مخفیاً اینجا ظهور تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره نظم ای ظهور تو بکلی بود نور
گنج مخفی از تو آمد در ظهور • گنج مخفی بد زپری چاک کرد • خاک را تابان تر از افلاک کرد • گنج مخفی بد زپری جوش کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد • خویش را نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی • خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت • ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش • تو چرا خود را ارزان فروش • فتعالی الله پس برتر آمد
خدای و برتر از آنکه بعبث بیافریند الملک الحق پادشاهی سزا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او رب العرش الکریم • آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات از او نازل میشود ومن یدع
و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الهاً آخر خدای دیگر که لا برهان له هیچ حجتی نیست مر او را به
پرستش آن انه لا یفلح الکافرون • بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند کافران وقل رب اغفر
و بگو ای آفریدگار من بیامرز امت مرا وارحم و ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعه خود وانت خیر
الراحمین • و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی

فانما حسابه عند ربه پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او نزد پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد

سورة النور مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم در وی
احکامی که در وی ست وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتهای روشن از حدود و احکام لعلکم تذکرون
شاید شما پند پذیر شوید و از محارم بپرهیزید از جمله احکام اینست الزانیة والزانی زن و مرد زنا کننده چون غیر
محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای امیر و حکام کل واحد هر یکی را منهما ازین هر دو مائة جلدة صد تازیانه این
حکم خاص است بآنانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت است و بلوغ
و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول اما امام شافعی رحمه الله اسلام را شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود
جلد یکسال جلا میفرمایند و امام مالک و امام احمد رحمهما الله در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله متفق اند چه حدیثی درین
باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین آیه منسوخ است
ولا تأخذکم و فرا نگیرد شما را بهما باین دو زنا کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای یعنی بخشایید
بایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحه منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم الآخر
بخدای و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای آن میکند که جد و جهد کنید در اقامت حدود او ولیشهد و باید که حاضر شوند

عذابهما در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طائفة من المؤمنین • گروهی از مؤمنان تا تشهیر
ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بامثال آن عمل و بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از چهار کس کم
بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایتست و زیاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله
عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صاحب رایات بود در مواخیر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آن کس را
تمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه
مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزانی مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مگر زن زنا کننده را او
مشرکة یا مشرکه را چه غالب آنست که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة و زن پلید کار
لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان مگر مرد پلید کار او مشرک یا مشرکی را زانه جنسیت علت ضم است و شاکله سبب
الفت • هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار • بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار • در تبیان آورده که بغایا
از یهود با مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کرده دری و مردم را بخود دعوت
نموده اجر گرفتندی ضعفاء مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی بر ایشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که
ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرده فرمود که
وحرم و حرام کرده شد ذلک تزوج بزوانی علی المؤمنین • بر گروندگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام
بوده و بآیه وانکحوا الایامی منسوخ شد والذین یرمون المحصنات و آنانکه تهمت میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن
نیز درین داخل است و احصان اینجا بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این
پنج صفت موصوف باشند بزنا دشنام دهند ثم لم یأتوا پس نیایند نزدیک حکام باربعة شهداء بچهار گواه عدل
یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند باثبات آنچه دعوی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشان را ثمانین جلدة
هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف و زنا
و حد شرب خفیف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شد چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم
و سبب حد قذف محتملست مر صدق را ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده اند و تازیانه
خورده اند شهادة گواهی در هیچ حکمی ابداً همیشه تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه اولئک آن گروه قاذفان هم
الفاسقون • ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند
من بعد ذلک از پس این قذف و دیگر قذف نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان
اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله مؤبد باشد و نزد شافعی و احمد رحمهما الله
رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده گناه بندگانست رحیم •
مهربان بر گروه توبه کنندگان • آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید
از ما یکی مردی را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است
و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این خود چگونه باشد حضرت صلی الله علیه
و سلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید گفت ای عاصم من
شریک بن سحما را بر شکم زن خود خفته دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم باز گشته صورت حال بدان
سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید حضرت خوله را طلبیده از وی پرسید انکار کرد و آیه لعان نازل شد که والذین یرمون

وآنانکه دی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشانرا گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان
فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او
یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است
وَالْخَامِسَةُ و گواه پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر او إِن كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان
ودر دعوی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راستگویم در آنچه دعی کردم این زن را بدان
و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه دعی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این
لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند و فرقت طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقت
فسخ بقول شافعی رحمه الله و حد زنا بر زن ثابت کرد بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه
او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس را یا حد را أَن تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد
أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواه بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویانست
در آنچه دعی کرده مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر باشد مرد از راستگویان در دعوی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغگوست
در آنچه مرا بدان دعی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راستگوی باشد این مرد در دعوی و هر بار اشارت بمرد کند
در موضح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد
مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمین گفت و قوم در آن اتفاق
کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما
وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده بحدود و احکام هر آینه
شما را فضیحت کردی و دروغگوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی با جز عقوبت
شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل شما منقطع شدی و مردم یکدیگر را
هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بار دیگر امیدی که دارند میشدید پس شما را بمدد رفیق توبه
بسر منزل رجا رساند • گر توبه مددکار نبودی او را • که بسر حد کرم راه نمودی • ور توبه نبودی که در فیض کشودی
زنگ غم از آینه عاصی که زدودی • بعد از این آیتها در باب قصه افک است و برائت ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها
و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد
و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعض
منازل بعض وقت از هودج بیرون آمد عقدی از جزع ظفار گم کرد و بطلب آن از منزلگاه دور شد در زمانی که افتاد
در آن حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ کردند و عایشه صدیقه باز آمد و منزل خالی دید همانجا
توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر رسول صلی الله علیه و سلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه بشتر او سوار
شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان سوار دیده سخنی که نه لایق حرم محترم رسید حالی باشد
بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و از این معنی
خبر نداشت اما از آن حضرت عدم التفاتی دریافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته
مرضش بعد از یاد رنجها دو شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود نظم چشم ز گریه بر سر آبست روز و شب •

جانم زناله در تب و تابست روز و شب • و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بتفحص حال عایشه رضی الله عنها توجه فرمود
از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش می نمود و همه بطهارت ذیل و اقامت شهادت میکردند روزی آن حضرت
بخانه صدیق در آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه
از ابوین در خواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در آن صدد نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان
خبری در افکنده اند من هر چه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که یعقوب گفت فصبر جمیل والله المستعان
صبری کنیم تا کرم او چه میکند • با این دل شکسته غم او چه میکند • مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شد
آیات برائت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شأن عایشه رضی الله
عنها عُصْبَةٌ مِّنكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح
بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را
شَرًّا لَّكُم بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و عایشه و صفوان را میفرماید که آن
دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در باب
شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعیدی کلی در باره دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ
مِّنْهُم مر هر یکی را از این متکلمان بافک مَّا اكْتَسَبَ جزای آنچیز است که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده
چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش بر گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّىٰ و آنکس که فرا گرفت
كِبْرَهُ معظم آن سخن و تشنیع را مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنه الله لَهُ عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِيمٌ
بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند که حسان بوده که با آخر عمر نابینا شده
یا مسطح که دستهای او شل گشته لَّوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که می شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
گمان بردندی مردان و زنان گروندگان بِأَنفُسِهِمْ بهم دینان خویش خَيْرًا نیکویی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول
از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که
مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وَقَالُوا و گفتندی یعنی مردی متیقن که بر حال او
مطلع باشد گوید هَٰذَا این سخن إِفْكٌ مُّبِينٌ دروغی روشن است و حق سبحانه ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثل
این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَّوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی
دهند برانچه ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهار گانه
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر
و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا
ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب باشند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما
وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی
شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که
حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه که فرا میگرفتید آن
سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم و میگفتید بدهنهای خود
مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پندارید آن چیز را که

کفتید هَیِّنًا سهل وآسان که هیچ تبعه بران مترتب نباشد وَهُوَ وحال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای عَظِیمٌ
بزرک است وعقوبت بسیار بران مترتب جه الحاق عار است باهل بیت نبوت وتکذیب قرآن واستخفاف بمنصب رسالت
در احقاق مذکور است که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما با او کفت شنیدهٔ سخنی را که مردم در باب
عایشه میکویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام وآن دروغ است جه تو نسبت من این فعل روا میداری ام ابو ایوب کفت لا
والله ابو ایوب کفت والله که عایشه بهتر از تست پس نسبت با پیغمبر این عمل کی روا دارد واین بهتان عظیم است
حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ وجرا نه جون شنیدید آن سخن را قُلْتُمْ میکفتید یعنی جون این سخن استماع کردید
جرا نکفتید جنانکه ابو ایوب رضی الله عنه مَا یَکُونُ لَنَا نمی سزد ما را ونمی رسد أَنْ نَتَکَلَّمَ آنکه سخن کوییم بِهٰذَا بدین قول
سُبْحَانَكَ پاکست خدای از انکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هٰذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِیمٌ افترایی است بزرک
بر بافتهٔ منافقان یَعِظُکُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از انکه باز کردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرکز
یعنی مادام که زنده باشید إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اکر هستید کرویدکان جه ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا
امهات مومنان وَیُبَیِّنُ اللّٰهُ وبیان میکند وروشن میکرداند خدای لَکُمُ الْآیَاتِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر
محاسن اداب تا بدین کیرید در اظهار بقیهٔ آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِیمٌ داناست بطهارت ذیل عایشه حَکِیمٌ حکم کننده
ببراءت ذمت او از عیب وعار • تا کریبان دامنش پاکست از لوث خطا • وز منت عیب جو آلوده از سر تا بپا
وجه زیبا کفته است • کرا رسد که کند عیب دامن پاکت • که همچو قطره که بر برک کل جکد پاکی • إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ
بدرستی که آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد زشتنامی یعنی نسبت فاحشه فِی الَّذِینَ آمَنُوا
در شان آنانکه ایمان آورده اند وخواهند که مردم آنرا در زبان کیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک
فِی الدُّنْیَا در دنیا بحد قذف وبدنامی وَالْآخِرَةِ ودر آن سرای بآتش وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای میداند سر آنجه خوض کرده اید
در ان وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واکر نه فضل خدای بودی برد باری عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ
وبخشایش او ومهربانی در پروردکاری وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ وانکه خدای مهربانست بر براءت ذمت مقذوفه اظهار کرد
رَحِیمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در کذرانید هر اینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای آنکسانی که کرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ کامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت وپی روی
او را در قذف عایشه وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وهرکه پی روی کند کامهای او را متابعت کند فَإِنَّهُ یَأْمُرُ پس بدرستی که
شیطان میفرماید پیرو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف عقل وَالْمُنْکَرِ وبعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ
واکر نه کرم الهی بودی عَلَیْکُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت کناه است وَرَحْمَتُهُ وبخشایش وبتطهیر شما
مَا زَکَیٰ مِنْکُمْ پاک نکشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جویی وبدکویی وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یُزَکِّی ولیکن
خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد وَاللّٰهُ سَمِیعٌ وخدای شنواست بمقالات مردمان عَلِیمٌ
داناست بهمه نیتهای ایشان کویند صدیق رضی الله عنه سوکند خورده بود که بر پسر خالهٔ خود مسطح که یکی از متکلمان بود بافک
نفقه نکند ومطلقا با او نیکویی ننماید حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَا یَأْتَلِ وباید که سوکند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان
فضل در دین مِنْکُمْ از شما وَالسَّعَةِ وخداوندان دستکاه وتوانایی وفراخی در مال مراد ابو بکر صدیق است رضی الله عنه حق
سبحانه فرمود که خداوند باید که جنین سوکند نخورد أَنْ یُؤْتُوا برانکه ندهند نفقه أُولِی الْقُرْبَیٰ خویشاوندانرا وَالْمَسَاکِینَ
ودرویشانرا ومحتاجانرا وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ومهاجرانرا در راه خدای ومسطح هم خویش است وهم مسکین وهم مهاجر

وَلْیَعْفُوا وباید که عفو کنند جرمیرا که از ایشان صادر شده است وَلْیَصْفَحُوا ودر کذرند از انتقام واغماض
فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را ببخشد از سر کناه دیکران درکذرید
وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است بکمال القدرت بر انتقام رَحِیمٌ مهربان بر اصحاب جرایم وآثام وشما نیز متخلق باخلاق
او شوید علما از این آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب حقایق فرموده ویحتج ان الفضل المطلق له
وحکیم سنایی درین باب فرموده نظم بود جندان کرامت وفضلش • که اولو الفضل خواند ذو الفضلش
صورت وسیرتش همه جان بود • نان نجشم عوام پنهان بود • روز وشب سال وماه در همه کار • ثانی اثنین اذ هما فی الغار
إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از انجه قذف میکنند
ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ کرویدکان بخدا ورسول مراد ازواج پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم در وسیط کوید خاصه عایشه
صدیقه مراد است وکفته اند در شان مهاجرات است وبعضی عام میدارند وبر هم تقدیر آنها که قذف جنین جماعتی
میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام نکو ودر آخرت از رحمت یعنی در دین عالم
ملعون ومردود اند ودر آن سرای معروض ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشانراست عذابی عَظِیمٌ بزرک بجهت
کناه بزرک وآن عذاب ایشانرا بود یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ در روزیکه کواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان
بافک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَیْدِیهِمْ وکواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ وپایهای ایشان
بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بانجه بودند که کسب کرده اند از جرایم ومآثم یَوْمَئِذٍ آن روز یُوَفِّیهِمُ اللّٰهُ تمام بدهد خدای ایشانرا
دِینَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار است بدیشان وَیَعْلَمُونَ وبدانند در آن روز أَنَّ اللّٰهَ انکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ
اوست ثابت بذات خود وپیدا بالوهیت وقدرت وتوانا بر عقاب وثواب الْخَبِیثَاتُ سخنان ناشایسته ناپاک
لِلْخَبِیثِینَ ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر کردد وبدان متکلم شوند وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وپلیدان نیز
شایسته اند مر سخنان پلید را جه طباع ایشان بدان مایل است از حیثیت خباثت وَالطَّیِّبَاتُ وکلمات پاکیزه
لِلطَّیِّبِینَ مر مردان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ وپاکیزکان نیز درخورند
سخنان پاک را • مصرع • از کوزه همان برون تراود که در وست • کُلُّ إِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیهِ • وکفته اند زنان ناپاک برای
مردان ناپاک اند ومردان ناپاک راغب بدیشان وزنان پاک برای مردان پاک اند ومردان پاک مایل بدیشان یعنی
یعنی انکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجودات است محرمی پاکیزه جون عایشه صدیقه رضی الله عنها
نیز درجه جنسیت سبب الفت وصحبت است والیه الاشارة فی المثنوی نظم اهل حق از اهل حق سرخوش شوند
اهل باطل باطلانرا میکشند • ذره کاندر همه ارض وسماست • جنس خود را همجو کاه وکهرباست
ناریان مر ناریانرا جاذبند • نوریان مر نوریانرا طالبند • طیبات آمد بهر طیبین • للخبیثین الخبیثات است هین
ذکر فضایل وخصایل حضرت صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها در رسالهٔ مرآة الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر
یافته لاجرم اینجا بترجمهٔ آیات اقتصار نمود أُولٰئِكَ آن کروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعایشه رضی الله عنها
وصفوان رضی الله عنه مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدکانند یعنی منزه ومبرا اند مِمَّا یَقُولُونَ از انجه میکویند ارباب افک
منصب رسالت از ان عالی تر است که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث جنین شبهتی آلوده کردد وصفوان مردی
پاکیزه از اولیاء صحابه بود او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ کَرِیمٌ
وروزی نیکو یعنی بی رنج وبسیار وپایدار مراد نعیم بهشت است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که کرویده اید بخدای ورسول

لَا تَدْخُلُوا در میایید سر زده بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید
حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَىٰ أَهْلِهَا بر اهل آن خانه در روایت آمده
بگویید السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی رحمه الله آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در
خود بصفتی می‌باشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می‌آید و ما را نه بوجهی که شاید
می‌بیند حق سبحانه این آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ذَٰلِكُمْ این استعلام و استیذان خَيْرٌ لَّكُمْ
بهتر است شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته‌اند آنکه کسی که بر عیال خود در می‌آید باید که بکلمهٔ یا با واز پایی یا تنحنحی اعلام کند
تا اهل آن خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید
فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در آن خانهای غیر خود أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید
در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن
کسی محل تهمت سرقه است وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید بی توقف و الحاح فَارْجِعُوا
پس باز گردید و بر در خانه منشینید که آن نفرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَىٰ آن باز گشتن پاکیزه و پسندیده‌تر است
لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از استجازه و ابرام عَلِيمٌ داناست و بران مکافات خواهد داد
بعد از نزول این آیه ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق
می‌افتد که در خان و رباط بساط اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که
لَّيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَن تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست
یعنی کسی در آن اقامت نمیکند بلکه می‌آیند و میروند چون کاروانسرای و رباط فِيهَا در آن خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ بهره‌ای و کالای
و نفع است لَّكُمْ مر شما را از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می‌پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُل بگو
ای محمد لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرید و بپوشید مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر
سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن
خود ساکن اند تا چیزی بدیشان نمی‌رسد با ستدراک آن مشغول نمی‌توانند شد اما دیده حاسه‌ایست که از دور و نزدیک ابتلا
و آثام را صید میکند
این همه آفت که بتن میرسد • از نظر دیده شکن میرسد • دیده فرو پوش چو در در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سرها را از محارم و دیده دلها را از ماسوی الله
وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از شرم تا ذکیه ذَٰلِكَ آن پوشیدن
چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه‌تر است و سودمندتر لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای آگاه است
بِمَا يَصْنَعُونَ ۝ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال الجوارح در طاعات و آثام وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان
گرویده را که از وی صفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن
إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب
در کف و گفته‌اند مراد از زینت موضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ
مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی کردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان

پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را جز سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج
و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست أَوْ آبَائِهِنَّ
یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند أَوْ
أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند پایین باشد درین داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود
چه ایشان در حکم پسران اند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که
حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم
رضاعی نیز همین حکم ثابتست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که
موضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ
یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمؤمنات نمایند در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه
و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل
اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد
زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آن را دستهای ایشان یعنی پرهیز نکنند
زنان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نسا داخلند اینجا
ذکر کرد تا معلوم شود که از امهٔ غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زنانند از اما و عبید و فتوی
آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بر زن شاید و الا فلا و در کشاف آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که
مغرور نکرداند شما را الفاظ و ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست
نظر او و مولی او مولاة و نه بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا پی روندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوند
حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می‌آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی
رغبت شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین و ابلهانی که مطلق از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان
جز مقصور بطعام نیست و اکثر ائمهٔ حنفیه برانند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت در نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را
آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی ندارند أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَىٰ
عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت ایشان بیخبر اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ
و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان کرده اند
مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان
نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ
رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود که هیچیک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده
محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود
تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را
رسوا نمیخواهد پیداست که در عقبی نیز رسوا نکند
چو رسوا نکردی بحشر از خطا • درین عالم پیش شاه و گدا •
در آن عالم هم بر خاص و عام • بیامرز و رسوا مکن والسلام •
وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران
مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که بی شوهر است بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ

ودیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشأن ایشان
و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت بمانند إِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان
و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقر و بسط بساط روزی و کند
وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر
و نفقه حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا
توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آنرا دستهای
شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست و مکاتبه آن باشد که
خواجه بندهٔ خود را گوید ترا مکاتب کردانیدم باین مقدار مال پس چون بنده آن مال را ادا کند آزاد شود آورده اند که
صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه
طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب
و قدرت بر اداء مال یا آنکه بجهت کتابت مال از مردم سوال نکند چه آن بس مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت از در ها بستاند
از سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت
میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخورانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی
از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار
بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رحمهما الله میگویند و آتوهم خطابست با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب
بخشیدن امام احمد رحمه الله ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رحمه الله بقول تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و امام
مالک رحمهما الله آنرا واجب نمیدانند میفرمایند که خطاب و آتوهم با جمیع جماعت مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را
و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و کردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک رقبه
میگویند و از عقبهٔ عقوبت بدین توان گذشت ● بشنو از من نکتهٔ ای زنده دل ● در پی هر کو به بستگی یاد کن
که بلطف آزاده را بنده ساز ● که باحسان بنده را آزاد کن ● آورده اند که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت
ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفتند که اگر این کار ما میکنیم
خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمدند صورت حال بعرض رسانیدند و آیه آمد
وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا
باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید
شما اکراه مکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان
و در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از زنی بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند
کنیزکان را بزنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده گناه
ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه رَحِيمٌ مهربان با ایشان و وزر و وبال ایشان ثبت میکرد در گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ
أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و مفصل که بیان میخواند یعنی
کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما

یعنی قصه عجیبه مانند قصهٔ ایشان و آن قصهٔ عایشه است رضی الله عنها که مانندگی دارد بقصهٔ مریم رضی الله عنها در تعلق
تهمت و قصهٔ یوسف در براءت ذمت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی در این آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص
جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآنی اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور
نامیست از نامهای حق سبحانه امام زاهد رحمه الله فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بمعنی روشن نشاید گفت
چه روشنی ضد تاریکیست و خدای آفریدگار این هر دو ضد است و باید دانست که نور متعارف کیفیتیست که باصره
اولا او را دریابد و بوساطت او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام
کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر
مضاف چاره نیست و از نیست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض و صاحب نور آسمان و زمین
و یا نور را هالی آن هرچه از اجزاء عالم هستی در مناظر بلند و مغاک پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض او
در ظلمت عدم همه بود دیر بخبر ● نور وجود شهر شهود از تو یافتیم ● یا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون
زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده سمواتست بملایکه مقربین و نوردهنده
زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش آیینهٔ دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که
آراینده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخی در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای
و دلگشای مؤید این قول است آنکه امام نسفی رحمه الله در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس
که اماکن طاعات ملایکه کرامست و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر
و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مؤمنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین را به تلبیهٔ حاجیان
و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه فایض النور روا فوالسرود و گفته اند مدبر السموات والارض
امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او
سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر ● نور القبایل ساکب بن محلم ● و برین تقدیر اوست که
کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون بلطف عمیم بنوازد نظم
ای نهفته نه احسان تو هرجا همه کس ● کل حزب فرحون اند ز فضل عمیم ● در تبیان آورده که منور السموات والارض
جه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مراکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت
و علم و حکمت او ● ففی کل شیء له آیه ● وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که
هادی السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او بهشت خود راه برند و بارشاد او مصالح دین
و دنیا شناسند در لطایف حیصی از خواجه ابو سهل انماری رحمه الله روح نقل میکند که سر نور اهل السموات والارض
تاریکی موجب ملال و غم و سبب حزن و وحشتست و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی رسد فرح و بهجت و نشاط
و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهیست ● جو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و
جو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو ● بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرداند چیزها را تا باصره ادراک کند
و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بیعد راه بوده ایم پس او را
نور توان گفت صاحب حقایق رحمه الله آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند
و قبیح از صبیح باز نداند و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرند وجودات و کیفیات ظاهر کردد

وصفوا انکه وعرض انجوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استفاده این دانش وتمیز بنور کرده اما در ادراک نور
متحیر باشند چه داند که عالم از نور مملوست و او مخفی الظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بنور او ادراک
یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات
بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده اند که هر چه ادراک کنی اول هستی
مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه
ضیاییست که محیط است بآنها و شرط است در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود
و بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا
و الوان و اشکال و بیننده بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء بی ادراک او محالست اگر چه از ادراک او
غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهورست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک
موجودات امر دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده **نظم** هستی که بذات خود هویداست چو نور
در ذات مکونات ازو یافته ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در
حق الیقین آورده که هستی حق تعالی پیدا تر از همه هستیها ست زیرا که بخود پیداست و پیدایی همه هستیها بدوست الله
نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض است و مبداء ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک و هم از جانب
و هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند
همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان
مثل نوره صفت نوری که منسوب باوست کمشکوة مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت از خارج راه
ندارد چون طاقی فیها مصباح در ان طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که
در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة
در قندیلی آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کانها کوکب گوییا ستاره ایست دری درخشنده
چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در روست توقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت
با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتون است در زمین مقدسه رسته و هفتاد پیغمبر بر وی دعای برکت خوانده اند از جمله
ابرهیم علیه وعلیهم الصلوة والسلام لا شرقیة نه در جانب شرقست از معموره چون کنگدر و دیار چین و خطا ولا
غربیة و نه در طرف غربا ازان چون طنجه و طبرستان و ولایت قیروان بلکه منبت او باوسط جبال شام است یا نه
پیوسته در آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از رعایت آفتاب بهره مندست و هم از
حمایت و رعایت سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره را از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این
عالم نیست که وصف شرقی و غربی بهر اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد
بنفس خود ولو لم تمسسه و اگر چه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی درخشندگی و براقی روغن بمثابه ایست که بی آتش
روشنی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران
افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارست یهدی الله راه نماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء
هر کرا میخواهد ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند
للناس برای مردمان تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای به همه چیزها از دقایق

معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم دانا ست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة
العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه تشبیه میکند سینه
مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکب
درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال زوال رجا بهره دارد و نزدیک است که
فیض کلمه بی انکه بزبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار و آن بزبان جاری شد و قصد جنان با آن یار
نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت
آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ در
خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتو بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد همین منوال نور ایمان دل را روشن
کرده اند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات باعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم
سیمای هر کس از دل او میدهد خبر و تشبیه فرموده دل مؤمن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که
آبگینه شکسته هر کجا رسد ببرد و زخم که دل شکسته زند مرهم نپذیرد **نظم** چون آبگینه این دل مجروح نازکم
هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف
و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم که نه شرقیست
و نه غربی بلکه مکیست و مکه سره عالم است و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان
کرد و قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوق
و نه مختلق نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون بدان قرائت کند نور علی نور باشد
و در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابرهیم که نه یهودیست تا [illegible]
چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه نصرانیست چه نصاری بسوی شرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یا مشکوة ابرهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت رسالت و شجره نبوت که نه کذبست و نه هزل یا مشکوة
سینه منشرح آنحضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه بر جانب غلو
و افراطست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آن
و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نورست **نظم** بی نور و پیر نور نیست مشهود
ازینجا فهم کن نور علی نور بواقی نکات متعلقه بآیه النور در جواهر التفسیر ببسط لایق مذکور و مسطورست و الی الله
تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدایرا در خانهایی که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته
شود قدرها و بتعظیم یعنی او را رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند دران آوازها یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها
دران بیوت ویذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در آن خانها نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع
مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیی و کلام ما لا یعنی محترز باید بود یا بیوت
انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع
ابرهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که
بسعی خلیل و ولد او اسمعیل علیهما السلام تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود بوده و اتمام آن
بر دست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و قبا که هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده

يسبح تسبيح گفته شود يا نماز گزارند له مر خدايرا فيها در ان بيوت بالغدو والآصال بامداد و شبانگاه رجال
مسبحان يا مصليان مردانند كه از غايت استغراق در مقام شهود لا تلهيهم مشغول نميسازد و باز نميدارد و ايشانرا مانع
نشود تجارة بازرگانى يعنى خريدن متاعى كه از ان توقع سود بود ولا بيع ونه فروختن آنها يعنى داد و ستد و خريد و فروخت
ايشانرا مانع نشود عن ذكر الله از ياد كردن خداى وإقام الصلوة و از برپاى داشتن نماز وإيتاء الزكوة و از دادن زكوة
محققان برانند كه چون بيع و شرى كه اعظم اشغال دنيويست ايشانرا از ذكر مانع نشود باقى اشغال بطريق اولى و صاحب كشف الاسرار
فرموده كه ظاهر ايشان با خلق است و باطن ايشان در شهود اسما و صفات حق و تحقيقت اين روش خواجگان ما وارد آمده
آورده اند كه ملك حسين كورت كه والى هراة بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدين نقشبند قدس الله سره
پرسيد كه در طريقه شما ذكر جهر و خلوت و سماع مى باشد فرموده اند كه نمى باشد پس گفت بناء طريقه شما بر چيست فرمودند
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق   از درون شو آشنا و از برون بيگانه وش   اينچنين زيبا روش كم مى بود اندر جهان
آنچه حق سبحانه ميفرمايد لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اشارت باين مقامست و حضرت حقايق پناهى قدس سره در بيان
اين طريقه انيقه فرموده اند كه **نظم** سر رشته دولت اى برادر بكف آر ◦ وين عمر گرامى بخسارت مگذار ◦
دايم همه جا با همه كس در همه كار ◦ ميدار نهفته چشم دل جانب يار ◦ يخافون مى ترسند اين مردان با وجود چنين
توجه و استغراق يوما تتقلب از روزى كه بگردد فيه القلوب در ان روز دلها يعنى از هول متحير گردد و صفت
آرامش باضطراب متغير شود والابصار و بگردد ديدها و از هر طرف مى نگرد تا به بيند كه نامه اعمال او از كجا مى آيد
ليجزيهم الله متعلق است بيخافون يعنى مى ترسند تا جزا دهد خداى ايشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نيكوترين
آنچه كرده اند يعنى بهشت موعود ويزيدهم و زياده كند در پاداش ايشان من فضله از فضل خود يعنى وراء جزاء موعود
ايشانرا عطاها كرامت كند كه هرگز در خاطر ايشان خطور نكرده باشد والله يرزق و خداى روزى ميدهد در بهشت
من يشاء هر كرا ميخواهد بغير حساب بى حساب يعنى بران روزى حساب نكند يا زياده از ان دهد عقلى كه بحيز شمار
آيد والذين كفروا و آنانكه پوشيدند حق را و نگرويدند بدان اعمالهم عملهاى ايشان كه در صورت نيكو نمايد چون صله
رحم و عتق بنده و اطعام فقرا مثال آن كسراب مانند سرابيست بقيعة بزمينى هموار و سراب آنست كه شعاع
آفتاب در نيم روز بر زمين مستوى افتد لمعان آن درخشنده در نظر آيد چون آبى مواج يحسبه الظمآن بپندارد آنرا
تشنه ماء آبى صافى در وى روى آورد حتى إذا جاءه تا چون برسد بموضعى كه توهم آب كرده لم يجده شيئا نيابد آن مظنون
و متصور خود را چيزى ووجد الله و يابد عقاب خدايرا عنده نزديك كردار خويش يا خدايرا حساب كننده خود يابد
فوفيه پس تمام بدهد خداى او را حسابه جزاى كردار او را بوجهى كه حساب اقتضا كرده باشد والله سريع الحساب
و خداى زود حساب است حساب يكى او را از حساب ديگرى باز ندارد تمثيل كرده اعمال كفار را بسراب و او را بتشنه جگر سوخته
پس همچنانكه تشنه از سراب نا اميد شده تشنگى زياده ميشود كافر نا اميد از پاداش خود چون نيابد حسرت و خيبت
افزون ميگردد او كظلمات يا كردار ايشان باشد چون تاريكيهاى متراكمه في بحر لجي در دريائى عميق كه دمبدم يغشيه
موج مى پوشد آن دريا را موجى من فوقه موج از بالاى آن موج موجى ديگر من فوقه از زبر موج ثانى سحاب
ابرى كه انوار نجوم را بپوشد ظلمات اين تاريكيهاست بعضها فوق بعض بعضى بالاى بعضى متراكم شده يعنى ظلمت بحر
و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانى و ظلمت ابر إذا أخرج چون بيرون آرد كسى يده دست خود را كه اقرب اعضاى مرئيه است بچشم
لم يكد يراها نزديك نيست كه به بيند آنرا بيان تاكيد شدت ظلماتست يعنى دست را نه بيند و نزديك نيست كه بيند ومن لم يجعل الله

له نورا مر او را روشنى در وقت قسمت ازلى فما له پس نيست مر او را من نور
هيچ روشنى اين تمثيل ديگر است عملهاى كفار را ظلمات افعال ايشانست و بحر لجى دل او و موج آنچه دل او را مى پوشد
از جهل و شرك و سحاب مهر خذلان بران پس كردار و گفتارش ظلمتست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او روز
قيامت هم بظلمت بر عكس مؤمن كه او را نور على نور است اين را باشد ظلمات بعضها فوق بعض **نظم**
مؤمنان از تيرگى بيرون آمدند ◦ لاجرم نور على نور آمدند ◦ كافران تاريك دل را منكرست ◦ حال و كارش ظلمت اندر ظلمت است
ألم تر آيا نمى بينى و ندانستى أن الله آنكه خداى يسبح له تسبيح ميگويند مر او را و پاكى ياد ميكنند بمقال و يا بدلالت
حال من في السموات والارض هر كه در آسمانها و زمينهاست والطير صافات و مرغان نيز تسبيح گويند در حالتى كه
بال گشاده باشند در هوا و صف كشيده و تخصيص طير بآنست كه او ميان زمين و آسمانست يا دلايل صنع در و
ظاهرتر است چه اجرام ثقيله را كه اصلا مايل حركت ندارد اعطاء قوت ميل بمحيط و قدرت توقف در هوا و الهام
بسط اجنحه بوقت صف كشيدن با آنكه در جناح صفت قبض نيز هست برهانيست قاطع بر كمال قدرت صانع كل هر يك
از اهل آسمان و زمين يا مرغان يا مجموع مذكور قد علم بدرستى كه دانسته است صلوته دعاى خود را وتسبيحه
و تنزيه خود را يا دعا و تسبيح خدا را يا خداى داند نماز و نياز ايشان را والله عليم و خداى داناست بما يفعلون
بآنچه ميكنند همه از طاعت و عبادت ولله و مر خدايراست ملك السموات والارض پادشاهى آسمانها و زمينها
چه خالق و فاطر آنها اوست وإلى الله المصير و بسوى خداست بازگشت همه ألم تر أن الله آيا نمى بينى آنكه خداى
يزجي سحابا ميراند ابر را و برمى انگيزد از قطعه قطعه ثم يؤلف بينه پس تاليف ميكند در ميان او يعنى انضمام
ميدهد بعض او را با بعضى ثم يجعله ركاما پس ميگرداند او را بر هم بسته و بر هم بسته فترى الودق پس مى بينى
باران را يخرج من خلاله بيرون مى آيد از ميان آن ابر وينزل من السماء و فرو ميفرستد از ابر من جبال فيها
از كوهها كه در وست يعنى از قطعهاى ابر بزرگ كه مشابه كوهها اند در عظمت من برد از تگرگ كه كاين است در ان
مفعول محذوفست تقديرش چنين كه ميفرستد از تگرگ كه در او است تگرگ را و گفته اند اينجا سما آسمانست نه ابر و در
آسمان كوههاست از تگرگ چنانچه در زمين كوههاست از سنگ و حق تعالى از ان تگرگ نازل ميگرداند فيصيب به
پس ميرساند آن تگرگ را من يشاء بكشت و زرع و باغ هر كه ميخواهد ويصرفه و باز ميدارد آنرا عمن يشاء
از ميوه و محصول هر كه ميخواهد يكاد سنا برقه نزديكست كه روشنى برق آن ابر يذهب بالأبصار ببرد ديدها را
و بربايد از فرط روشنى و اين قوى تر دليلى است بر كمال قدرت كه شعله آتش از ميان ابر آبدار بيرون مى آرد
يقلب الله ميگرداند خداى الليل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن از پى يكديگر يا بنقصان يكى در زياده
ديگرى يا بتغير ميسازد احوال ايشان از حرارت و برودت يا بنور و ظلمت إن في ذلك بدرستى كه در آنچه مذكور شد
لعبرة هر آينه دلالتى و اعتباريست لأولي الابصار مر خداوندان بصر و بصيرت را والله خلق و خداى بيافريد
كل دابة هر جنبنده كه در زمين است من ماء از آب كه جزء ماده اوست يا از آبى مخصوص كه نطفه است و اين بر سبيل
تغليب است چه بعضى حيوانات از نطفه مخلوق نيستند در تبيان از ابن عيسى نقل ميكند كه حق سبحانه جوهرى آفريد
و نظر هيبت بدو افكند بگداخت و آب گشت بعضى از انرا تقليب فرمود با آتش و از ان جن را فرا پديد و برخى را تقليب
كرد بباد و از ان ملايكه را مخلوق ساخت پس تقليب نمود مقدارى را بخاك از ان آدمى و ساير حيوانات را خلق كرد
و اصل همه آبست فمنهم پس از ين جنبندگان من يمشي هست آنچه مى رود على بطنه بر شكم خود چون مار و ماهى و ساير هوام

وَمِنْهُم مَنْ يَمْشِي و از ایشان هست که مشی میکند عَلَى رِجْلَيْنِ بر دو پا چون انسان و طیور وَمِنْهُم مَنْ يَمْشِي و از ایشان
هست که میرود عَلَى أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد
بی آلت مشی پس آنکه بدو پای رود و آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات آنچه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر
قوایم او بیش نیست يَخْلُقُ اللَّهُ می‌آفریند خدای مَا يَشَاءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرموده با اختلاف
صور و اعضا و هیآت و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده اوستاد بر هر چه خواهد
هر چه خواهد کند که حکم او راست • نقش بند برون گلها اوست • نقش دان درون دلها اوست • إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ ۝ توانا است پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا بخدای که
فرو فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و هویدا وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده‌اند که میان بشر منافق و یهودی
خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکمه محمد بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه آیه و
وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان که ما آمَنَّا بِاللَّهِ گرویده‌ایم بخدای وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَأَطَعْنَا و فرمان برداری
کرده‌ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس بر میگردند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان و امتناع می‌نمایند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس اقرار بایمان و طاعت وَمَا أُولَٰئِكَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان دیگر
میان مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة بن وایل مخاصمه بود در آب و زمین چندانکه علی کرم الله وجهه خواست که او را نزد
رسول صلی الله علیه و سلم برد میسر نشد و گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوی حق تعالی آیه فرستاد که اقرار
بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدا و رسول سر می‌پیچند در دعوی تا بند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
آنگاه گروهی از ایشان که بشر است یا مغیره مُعْرِضُونَ ۝ اعراض کنندگانند از محاکمه علیه نبویه وَإِنْ يَكُنْ و اگر باشد
لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ ۝ فرمان برندگان و انقیاد
کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود
سر باز زننده‌اند أَفِي قُلُوبِهِمْ آیا در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری است یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده‌اند
در باب پیغمبر و از وی تهمتی مشاهده کردند که بر او اعتماد و راستی نماند أَمْ يَخَافُونَ یا می‌ترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ آنکه حیف کند
خدای در نزول حکمی و جور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او در حکومت بَلْ نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا
و رسول او حیف کنند بلکه أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود
با امتناع از حکم رسول او إِنَّمَا كَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بسوی پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت أَنْ يَقُولُوا آنکه گویند
سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی • وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که
چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را در فرایض وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ
و بترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ ایشانند فوز یابندگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که

عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود علماء زمان بدین آیه اتفاق کردند که حصول فوز و فلاح جز بهمان خشیت
و تقوی متصور نیست **نظم** اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی • وینک عمل از رضای مولی طلبی • وَأَقْسَمُوا
و سوگند خوردند منافقان بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانکه
بی شبهه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند و لحظه
توقف ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما فرمان برداری است
مَعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن قُلْ بگو أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
و طاعت کنید رسول را بصفای طویت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم مَا حُمِّلَ آنچه بر و حمل کرده‌اند از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده‌اید از
انقیاد و امتثال وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
و نیست بر فرستاده بجمیع إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ مگر رسانیدن آشکارا در دعوت واضح و پیغمبر آنچه بر و بوده بجای
آورده و آنچه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنان را که گرویدند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اکثر فقرای مهاجرین‌اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش
با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه
انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس میگذرانیدندی روزی با یکدیگر
گفتند آیا زمانی باشد که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این آیه نازل
گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه ایشان را خلیفه گرداند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از
عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانچه خلیفه کرد آنان که شدند و حفص استخلف فعل معلوم میخواند یعنی همچنانکه خلیفه کرد
خدای آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانچه
ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را بوعده مؤمنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان
ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و انحاء مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان
شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید **نظم** در مبلغ صیت کمال و دولت خدا مراو •
عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت • شاهباز همتش چون بر گشاید بال قدر • از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت
این آیه دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود
وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ دین ایشان را الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده است
مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر سایر ادیان غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شریک
نسازند بِي شَيْئًا با من چیزی را یعنی اخیا روح را ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد
در این نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ ایشانند کاملان
در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذوالنورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید

لعلکم ترحمون ۝ شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن الذین کفروا مپندار ای محمد آنان را که کافرند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را
از عذاب کردن فی الارض در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت
کنند و مأواهم النار و بازگشت ایشان آتش دوزخ است و لبئس المصیر ۝ و بد بازگشتیست آتش در اسباب نزول
آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق رضی الله عنه
فرستاد مدلج بی اجازت در آمد عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضای او دور شده و قولی آنست که بیدار بود در
نوعی خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام بدلوی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه
فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سرا مور مخفیه مطلع نشوند
و بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد این آیه نازل شده بود که یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان لیستأذنکم
باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از
غلام و کنیزک و الذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان
نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانه روزی من قبل صلوة الفجر
یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت بپوشد و حین
تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامه خود را من الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت که نیم روز است
و من بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثلث عورات لکم که در
این سه وقت عورت کم مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما و لا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه
در ترک استیذان بعدهن پس از این سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان علیکم بر شما برای خدمت
پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم در می آید بعضی از شما علی بعض بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کذلک مانند این
روشن کردن یبین الله روشن میسازد و بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما دلایل حق و احکام شرع را و الله علیم و خدای
داناست بمصالح عباد حکیم ۝ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن عباس را
رضی الله عنهما پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم در وی تهاون می ورزند
و اذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند احتلام
روشن تر دلیلیست بر بلوغ فلیستأذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استأذن الذین همچنانکه دستوری
میطلبیدند آنانکه بالغ شدند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان نیز حکم سایر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان
کرد این حکم را یبین الله مبین کرده اند خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را و الله علیم و خدای داناست باحوال شما
حکیم ۝ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیه متعاقب جهت مبالغه و تاکید است و القواعد
و نشستگان در خانها و باز ماندگان من النساء از زنان اللاتی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی
طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن آنکه
بنهند ثیابهن جامهای ظاهر خود را چون چادر و روسرا از آنکه بالای مقنعه می پوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که
ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سرو گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد و ان
یستعففن و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خیر لهن بهتر است ایشان را و دورتر از تهمت و الله سمیع و خدای
شنواست مقالات ایشان را با مردان علیم ۝ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله آورده که در ستان

صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا طباع سلیمه را
از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه را بارباب عاهات باز دادندی
تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردندی یا آنکه کسی
ایشان را بمأدبه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه
آیه فرستاد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه و تنگی و لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی و لا علی المریض
حرج و نه بر بیمار گناهی و لا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و غیره در آن ان تأکلوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلاء من بیوتکم
از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز در این داخل است بحکم این حدیث که انت
و مالك لابيك و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست و ان ولده من کسبه او بیوت آبائکم
یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود
او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدر خود او بیوت عماتکم
یا خانهای خواهران پدر خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادر خود او بیوت خالاتکم یا خانهای
خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای آنها که مالک شدید خزاین آنرا از نقود و امتعه ابن خطاب
با وکلاء و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست و جز خانه اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است
او صدیقکم یا خانهای دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او
بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی
بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و خوب
در نگارستان آورده شبی گفتم جهان فرسوده را ۰ که بود آسوده در کنج رباطی ۰ ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت ۰
میان دوستداران انبساطی ۰ در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یاری خود را گوید که اعطنی من مالک وی
در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوستی
جانی بهتر است از مال فانی و در این باب گفته اند ای دوست برو بهر چه داری ۰ یاری بخر و بهیچ مفروش ۰
و لله در من قال یاران بجان مضایقه با هم نمیکنند ۰ آخر کسی بمال جدایی چرا کند ۰ بسیار جد و جهد بباید که با کسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند ۰ شرط است بعد یافتن یار آشنا ۰ کز مهر او بعهد محبت وفا کند ۰ و بقول اول که
سبب نزول آیه تنفر صحابه بود از مواکله با اهل علل علی را بمعنی فی باید داشت یعنی نیست در مواکله با ایشان
حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خان نهاده
طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که
مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بطعام پرهیز نمودندی این
آیه آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تأکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا با هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده
فاذا دخلتم پس چون در آیید بیوتا بخانهای که مذکور شد یا بخانه خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم
پس سلام گویید بر هم دینان خود که المؤمنون کنفس واحدة و در خانهای خود بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند
که اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر همه تقدیر سلام باید کرد تحیة
سلام کردنی من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار خیر و برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان

خوش شود کذلک همچنانکه بیان سلام فرموده یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن و حق و صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که گرویدند بخدای ورسوله و رسول او از صمیم قلب واذا کانوا و چون باشند معه با رسول صلی الله علیه وسلم علی امر جامع بر کاری جمع آورنده یعنی مهمی که در شرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حرب و مشاورت و نماز استسقا لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله ورسوله بخدا و رسول او و تصدیق می نمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیه فاذا استأذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گوییا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را رحیم مهربانست بتخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا مسازید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول را بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و نیز روا باشد که دعاء او را بر شما یا بر شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بی شک مستجابست و مقبول درگاه ارباب یا ندا کردن شما و خواندن مر رسول را باید که چون مناداة یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بندای جلا منتخطاب کرده و حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بندای کرامت

نظم

یا آدم است با پدر انبیا خطاب ، یا ایها النبی خطاب محمد است ،

آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای آنان را که از روی کراهت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که کراهیت است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جایر یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است و شتاب نا شدن از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک او و بنده و مملوک اوست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روزی را که بازگردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزاء او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بانچه کرده اند از بدیها و بران مکافات کند والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست هیچ چیز بر وی مخفی نماند آنکس که با وی پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدای جهان

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی حق سبحانه دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت مهتری و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیوم آنکه دایم و ثابتست و این عبارتست از دوام ذات او و ثبات لم یزل ولا یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم لیکون تا باشد بندهٔ او للعالمین مر آدمیان و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمانی ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انباز در پادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او معاونت تواند کرد وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از او میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و گرفتند کفار من دونه بجز خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدایی را نشاید پس بتانی که عبدهٔ ایشان اشیا را می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمی توانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی به سودی بخود نمی توانند رسانید و نه زیانی از خود باز نمی توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمی توانند آلههٔ باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیات او ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه بگرویدند ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد جاءوا پس بدرستی که آمدند این قوم ظلما وزورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این بقیهٔ کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوندست میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهٔ پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویسد آنرا چه خود نمی تواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر وی میخوانند یا یاد میگیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید که این وحی است قل بگو در سخن ایشان را که انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکسی که یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمان و زمین بدان دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصهٔ حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از اتیان بمثل این عاجز اند و چنین کلام جز از نزدیک ملک علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که بدو گرویده بر جای بندگان رحیما

مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه و عاص
و امثال ایشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که
مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ و میرود برای طلب معیشت چون دیگران در بازارها
اگر دعوی او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت
غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان با مور جسمانی باشد وندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی نسبت
تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است تحصیل نپوندد جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرد جن با جنس انس
القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی و اگر ملک نیست لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو نفرستاده اند إِلَيْهِ مَلَكٌ سوی او فرشته
فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد با وی نَذِيرًا ۞ بیم کننده و یاری دهنده در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ یا آنکه افکنده شود بسوی او كَنزٌ گنجی
از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا
بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع
ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران دین سخن که مؤمنان را گفتند إِن تَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا
مَّسْحُورًا ۞ مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده در تفسیر ماورد دی مسحورا
یعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوی میکنید شما را سحر میفرماید انظُرْ در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندان
كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنان ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف
متنبی و معلم علیه ستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ماسوی فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۞ پس توانایی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بدانچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوارست
آن خدایی که بمحض فضل إِن شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ سازد و بخشد لَكَ ترا در دنیا خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ بهتر از گنج و بوستانی که
ایشان میگویند و آن چه باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَل
لَّكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا ۞ کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون نهال آزار
قریش حضرت رسالت بالصلوات الله علیه بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایش روضات جنانست با این آیه نازل
شده و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید که مفاتیح خزاین دنیا درینجاست آنرا بستان تصرف
تو بستانی بی آنکه از کرامتی و نعمتی که نامزد تو کرده ام در آخرت مقداری پشه کم گردد حضرت نظر فرمود که ای رضوان مرا بدنیا
حاجت نیست فقر را دوست تر میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانه علو
همت آن حضرت نه همین بود که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نمیکند آنرا بلاو حظه
باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و عرصه غرایب جبروت التفات نفرمود
تا عبارت از آن این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی نظم ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ ❋ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ
نظر چون بر گرفت از نقش کونین ❋ قدم زد در حریم قاب قوسین ❋ بَلْ نه فقر و احتیاج تو مانع گفار است از ایمان
بتو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب کردند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست وَأَعْتَدْنَا و آماده
کرده ایم لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ مر آنکسی را که تکذیب ساعت کند سَعِيرًا ۞ آتشی افروخته و گویند سعیر نام چیست از نامهای
دوزخ إِذَا رَأَتْهُم چون به بیند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جایی دور که صد ساله
و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر آتش را تَغَيُّظًا اما نجوشیدنی از خشم وَزَفِيرًا

و بانگی چنانکه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برآنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب ابوار در بوده
چون نزدیک ما جوی مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که بیند و خشم گیرد و بجوشد
وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جایی تنگ که موجب زیادتی کربت
در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که بن آهن بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ بیفکنند مُقَرَّنِينَ
مقرنین کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان به زنجیر با هم یکی را با قرین او از جن بسلسله آتشین بهم دیگر باز بسته
دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِكَ در آن مکان ثُبُورًا ۞ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه
و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که در
دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی پوشند و آنرا بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریت او از عقب
او فریاد یا ثبوراه برکشیده میروند حق سبحانه میفرماید که لَّا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا
یک بار وَادْعُوا و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ۞ ثبور بسیار یعنی بیک بار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که
شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری خواهد بود قُلْ بگو آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند
أَذَٰلِكَ آیا گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهتر است أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۞
وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن كَانَتْ هست در علم خدای لَهُمْ مر متقیان را آن بهشت جَزَاءً پاداش بر اعمال
ایشان وَمَصِيرًا ۞ و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَّهُمْ فِيهَا مر ایشانرا در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از
بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مؤمنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب
حال خود جویند یابند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند در بهشت كَانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلَىٰ رَبِّكَ
بر پروردگار تو وَعْدًا وعده مَّسْئُولًا ۞ خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند
که ربنا و آتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ
و یاد کن روزی که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشر کند خدای مشرکان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ
بجز خدای عام است هم معبود انرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب
سازد فَيَقُولُ پس گوید أَأَنتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان مرا این گروه أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا
السَّبِيلَ گم کردند راه را با خلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو ما ترا
بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا نیست ما را و نسزد و روا نباشد أَن نَّتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که
ما را پرستد مِن دُونِكَ بجز تو یعنی ترا بنرهستند ملخص سخن آنکه ایشانکه عبادت تو را دست بدادند و ما را پرستند نرسد ما را که
بگیریم ایشانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ و لیکن تو ایشانرا برخوردار کردانیدی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا
باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا بدان دعوت
میفرمودند وَكَانُوا و بودند در حکم ازلی تو قَوْمًا بُورًا ۞ گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا
مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میگویید که ایشان شریک
خدااند و ایشان مرا منزه از شریک دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمی توانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب
از شما وَلَا نَصْرًا ۞ و نه یاری کردن شما بنجات و حفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن
و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَمَن يَظْلِم و هر که ستم کند یعنی شرک آرد مِّنكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ

بخشانیم او را عذابا کبیرا ۝ عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن وما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو کسی را
من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانی که ایشان لیاکلون الطعام هر آینه بخوردند خوردنی ویمشون و بروند
فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وجعلنا و گردانیدیم بعضکم برخی از شما را لبعض برای برخی دیگر فتنة
آزمایشی همچون آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است
پس از مخالفت احوال مردمان در وی چاره نیست و ما بدان می‌آزمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند
آورده‌اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند
آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه آیه فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که ما می‌آزمائیم شریف را
بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می‌نمائید وکان ربک و هست پروردگار تو بصیرا ۝
بینا بصبر کننده و جزع نماینده

الجزء التاسع عشر من اجزاء الثلثین

وقال الذین و گفتند آنانکه لا یرجون
لقاءنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث‌اند یا نمی‌ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه‌اند که میگفتند لولا انزل
چرا فرو فرستاده نمیشود علینا الملائکة بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از تصدیق محمد او نری ربنا یا چرا نمی‌بینیم ما آشکارا
پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و تصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای
خود یعنی تعظم ورزیدند و جرأت نمودند در این تحکم وعتوا و در گذشتند از اندازهٔ خود عتوا کبیرا ۝ در گذشتنی بزرگ
که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیت ملایکه و لقای خدای تعالی کردند و ایشان اند و هنالک شوند یوم یرون الملائکة
روزی که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری هیچ مژده نیست یومئذ آن روز للمجرمین مر کافران را
اهل مکه دو چیز طلبیدند لقاء ملایکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملایکه را به بینند و وعید لا بشری شنوند ویقولون
و گویند ملایکه ایشان را که لقاء خدا بر شما حجرا محجورا ۝ حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملایکه
بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان و در تاج المصادر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که
از وی ترسیدندی میگفتند حجرا محجورا تا از شر او ایمن شوند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شر مرگ و هول قیامت خلاص
خواهند یافت وقدمنا و قصد کنیم الی ما عملوا بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ
رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس گردانیم آن عمل را
هباء منثورا ۝ مانند ذرها پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد برداده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را
زیرا که شرط قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر ۝
مستقرا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند واحسن مقیلا
و نیکوتراند از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست زیرا که در بهشت خواب نباشد ویوم و یاد کن روزی را که
در آن تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظت وی برابر
همه سموات است و او گرانتر است از همه آسمانها و حق سبحانه او را امروز بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند
و بهر آسمان که رسد آن آسمان شکافته گردد ونزل الملائکة و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بزمین تنزیلا
فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملایکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند بای بمعنی عن است
یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده که فی ظلل من الغمام
و در عین المعانی آورده که این غماییست که ظلهٔ بنی اسرائیل بوده در تیه الملک پادشاهی یومئذ در آن روز الحق ثابت

للرحمن مر خدای بخشاینده راست مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وکان و باشد آن روز یوما علی
الکافرین روزی بر کافران عسیرا ۝ دشوار از شدت اهوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض
الظالم میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه متحیران میکنند مراد جنس ظالم است
و گفته‌اند عقبة بن ابی معیط از سفرها آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را طلبیده بود
آن حضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با ابی بن خلف که با عقبه
دوستی داشت رسید بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد می‌شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار
داشتم که مهمان طعام نخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نیندازی عقبه بنزد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم آمد و آن حضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حوالهٔ روی دلارای وی کرد و در ترجمهٔ اسباب
نزول آورده که آب دهن او در شعلهٔ آتشین جانسوز گشت و بدان حضرت نرسیده بر روی وی باز گردید و هر دو
کرانهٔ روی وی بسوخت و تا زنده بود آن داغها می‌نمود القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه ندیدم مگر که
سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوهٔ بدر اسیر گشت حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد و بدست مرتضی علی رضی الله عنه کشته
و این آیه در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت **نظم** بسیار بخاید بسر انگشت ندامت ۝ صاحب کشاف
فرموده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره دست وی برویاند و دیگر باره میخاید
و خبر ندارد یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتم مع الرسول با پیغمبر سبیلا ۝ راهی که وی فرا گرفته
راه نجاتست یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا فلان یعنی ابی را خلیلا ۝ دوست وار
نمی‌شناختم لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر
بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان و هست دیو و رمانده از رحمت یعنی گمراه کننده که شیطان
الانس است للانسان مر آدمی را خذولا ۝ فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون
در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از وی بیزاری میکند وقال الرسول و گفت رسول یعنی محمد
صلی الله علیه و سلم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند
هذا القرآن این قرآن را مهجورا ۝ متروک بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی‌آرند و از استماع او اعراض
میکنند وکذلک و همچنین که این کفره را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم و مقرر ساختیم هر پیغمبری را عدوا من
المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی بربک
و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی ونصیرا ۝ و یاری دهنده بر دشمنان وقال
الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القرآن
بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه توریة و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت
تا ثابت گردانیم و قوت دهیم به بایصال وحی در هر وقتی فؤادک دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بحفظ آن ممکن سازیم
ورتلناه و بر تو خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی ترتیلا ۝ خواندنی بمهلت و تانی تا انقطاع بعید این اعتراض مشرکان
هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بانکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت
حفظ چه موسی و داود علیهما السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود
اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و سبب

زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه بهر آنچی که قوم می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول
جبرئیل علیه السلام آناً فاناً موجب تسلی خاطر آن حضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر اینه ناسخ متاخر
از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمیگویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ
مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که برهانی ساطع قول ایشان را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آن چیزی را که
نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین
نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا بترانند از روی مکان یعنی مکان ایشان بتر است
از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً وَأَضَلُّ سَبِيلًا
و گمراه ترند و ناصواب ترند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر اینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ
موسی را علیه السلام توریة بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او
هرون را وَزِيرًا یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید هر دو إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه
قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق
دعوت کردند و ایشان با واستکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را تَدْمِيرًا هلاک کردنی و نیست
کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران
کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک
پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ
و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ
برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام
وَثَمُودَ و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس نام چاهیست بیمامه یا بادربیجان
یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا جشمه و نخلستانی بوده از بنی اسد یا همان اخدود است
که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بوده اند
پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان
آمد یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که
داشتند مجتمع شدند و بایذاء شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل
و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجر صنوبر داشتندی و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل
یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند و از صاعقه بیرون
آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند بجا نجه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان
علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغی در از گردن که اجنحه او بهمه
الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی
و کودکان و مواشی خرد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید
کننده روزی دختری نزدیک رسیده بیلوغ از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت به پیش پیغمبر آورده شرط کردند که

اگر شر او بکفی کرده ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او ببر گردان دعای پیغمبر باجابت
رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از او اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در عجزهای نایاب بدو مثل
زدند کما قیل نظم منسوخ شده مروت و معدوم شد وفا ۰ و زهر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ۰ و صاحب لمعات
از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد ط عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ۰ عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست
القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند وَقُرُونًا و قرنها که بوده اند
بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای آنرا کس نداند وَكُلًّا و هر یک
از این آدمیان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان را ایشان و بیم کردیم
ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را
تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر اینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي
أُمْطِرَتْ بر آن دهی که باران شد بر او مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد از این ده سدوم است که شهر بزرگ
بوده از مؤتفکات و لوط علیه السلام در آنجا نشستی بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باران بر اهل آن و کفار
قریش بر آن دیار میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدهای خود و اثار
آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا
بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون به بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزوء
یعنی کسی که با و استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا
بر انگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار
دلایل بر مدعای خود لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که
صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ آن هنگام که به بینند عذاب که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر ضلال سبیل
محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ
و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ
اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی از روی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت
کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند او را پرستد
در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس
آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر
آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شده در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت
جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشانست از هوا مدد می یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب
و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد عبادی که جز در میان ره اوست ۰ چگویم که هم یوسفی با چه اوست
قوت غلبه او تا حدیست که نکته الهوی اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او
فرموده که افرایت من اتخذ الهه هویه گویی که اصل هواست و الهه باطله همه فرع اویند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب
وصول بجنة المأوی است سر ز هوا تافتن از سروریست ۰ ترک هوا قوت پیغمبریست ۰ أَفَأَنْتَ تَكُونُ

آیا می باشی تو عَلَیْهِ بر آنکس که هوای خود را خدای خود ساخته وَکِیلًا نگاهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است
بآیه قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان می بری أَنَّ أَکْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان یَسْمَعُونَ می شنوند بگوش هوش أَوْ یَعْقِلُونَ
یا تعقل میکنند دلایل توحید را بعید اکثر عاقل معاندانند و آنها که ایمان نخواستند آورد در خارج اند إِنْ هُمْ نیستند
ایشان إِلَّا کَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در دلائل قدرت و علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان
أَضَلُّ سَبِیلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا
می نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب
که اعظم منافع است میگریزند و در سیآت که موجب اشد مضارست می آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی إِلَىٰ رَبِّكَ
بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب
و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق
نور باصره و در آن محل هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ
هر آینه کردانیدی آن سایه را سَاکِنًا ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس کردانیدیم آفتاب را عَلَیْهِ
بر شناختن سایه دَلِیلًا راهنمایی چه سایه جز با آفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فراگرفتیم سایه را إِلَیْنَا
بسوی خود قَبْضًا یَسِیرًا فراگرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بجهت ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فراگرفتیم
چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظل
و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه
آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید که تتبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن
دلیل را که شمس است قبض کرد باقول تا باز شب در آمد و این دو زمان را بجهت آرامش و آرایش خلق معین کردانید در عین المعانی
آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس منور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة
والسلام از افق اکرام طالع کشت و اکرنه آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنی آگاهی نرسیدندی
کرنه خورشید جمال یار کشتی رهنمون • از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون • صاحب کشف الاسرار کوید این آیه
از روی ظاهر معجز مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه و بفهم اهل تحقیق اشارتست بقرب و کرامت و معنی ما بیان
معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه
درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود کردانید چنانکه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند
و این آیه نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ
لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که نمی بینی و در من نمی نگری که چه خواهی ظ فرقست میان آنکه یارش در بر
تا آنکه دو چشم انتظارش بر در • و در حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال انوار عصمت است بر حضرت
رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط در لمعات
مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت
آخر نظری بسوی ما نمیکنی • الم تر الی ربک کیف مد الظل و در استدراد و مرا نه بینی غ کز خانه بکدخدای ماند همه چیز
قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما
از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که هست سایه آفتاب شود آفتاب بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر کیرد

در صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت • نتوان نفسی سایه بدان صحرا شد • در تفاسیر حقایق این آیه بسیار است مطالعه
بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر است و من الله المعونة والمدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما
شب را لِبَاسًا پوششی تا در او آرام گیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ
و کردانید روز را نُشُورًا جای برخاستن و در طلب معیشت پراکنده شدن و کفته اند نوم مشابه موتست و نشور
بانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعثت مواتست بعد از مرگ در حکم لقمان علیه السلام مذکورست که کما تنام
فتوقظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندکان
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر را و آن آن
وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم
بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده را یعنی موضعی که در و خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده کشته
وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب را مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان
بسیار را از اهل بوادی چه ارباب قری و مدائن را انهار و ینابیع هست که بدان از انتظار باران مستغنی اند
وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و به تحقیق که مکرر کردانیدیم ما باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای
متفاوت بعضی بهنک قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت مرا
و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلَّا
كُفُورًا مکر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر دیهی و مجتمعی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا
بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافرانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند
وَجَاهِدْهُمْ و جهاد کن با ایشان بِهِ بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردن
بزرک یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِي و او آنکسی که بقدرت و حکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم کذاشت دو دریا را
یعنی مجاور و ملاصق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یکی آب شیرین تشنکی نشانند وَهَٰذَا مِلْحٌ
أُجَاجٌ و این دیکر شور و تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس وَجَعَلَ و بساخت بَيْنَهُمَا میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی
از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حدی سترپی یا کردانیدیم حرام و ناروا که یکی بر دیکری غلبه کنند در لباب کوید عذب فرات
جویهای بزرکست چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرهاست و اهل
تحقیق بر آنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن هیچیک بر دیکری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه
لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و او آنکسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب
آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزویست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ
پس کردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث
که مصاهرت با ایشان وجود کیرد و کویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وَكَانَ رَبُّكَ
و هست آفریدکار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنات و بنین وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند اکر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که
باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ و هست کافر عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا همپشت شیطان و معاون

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبة الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران
بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که
خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت
مؤمنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری مقررست و ثابت گشته که هر پیغمبر را بر عباد و صلحاء امت او ثواب خواهد بود
وَتَوَكَّلْ و توکل کن در استیفاء اجر خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بر آن زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگانی دیگر بموت
ایشان ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و پاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف
کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارا بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع
الَّذِي آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست
از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ
بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا
دانایی را یا سوال کن از خلق و استوا کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید
لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمی او را نمی‌شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن
بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیدانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا
مر آنچیز را که میفرمایی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافرانرا نُفُورًا رمیدن از
ایمان و دور شدن از او محل این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات
این سجده را سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور
پس این سجده را سجده امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدایی که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید
در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان یا در بروج
سِرَاجًا چراغی وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی بخشنده وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بحکمت تام جَعَلَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر
در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است لِمَنْ أَرَادَ مر آنکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاس داری و شکر گزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب
شب و روز از آنجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است
در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و این بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ
آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا بسیر و نبرد با بان و نیکوکاران
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند ایشانرا نادانان و بسخنان ناخوش با ایشان در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب
سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله
و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی: اگر گویند زراقی و سالوس، بگو هستم دو صد چندان و میرو
وگر از خشم دشنامی دهندت، دعا کن خوش دل و خندان و میرو. و چون از مجامله ایشان با خلق در صحبت خبر
داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانکه شب بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار
خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان

آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی تضرع که رَبَّنَا اصْرِفْ
ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا
هست دایم و لازم یعنی جاویدیست إِنَّهَا بتحقیق دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد است آرامگاه هیئت وَمُقَامًا و بد جای بودنی
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کنند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف ننمودند و از حد نبرند یعنی در معاصی و محرمات
صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل ننمودند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان
بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است
احتراز نمودند نظم: وسط را مکن هیچ کنار کف دها * که خیر الامور است اوسطها * آورده اند که بعضی از مشرکان
بجناب رسالت پناه آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر
این خدای که تو ما را به پرستش او میخوانی از سر این گناهان در میگذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیه آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند
آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل
که آن ردتست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در محجوبین
از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه همتا
گویی خدای را و حال آنکه او ترا بیافرید گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش گفتم پس دیگر کدام فرمود
آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام نخورد تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیه آمد که بندگان
پسندیده شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ و هر که بکند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ ببیند
أَثَامًا جزای بزه کاری خود گفته اند اثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چاهیست
سیلان میکند از اجساد دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام موضعی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ
دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کسی را این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ
در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکسی که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود
بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ
بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشانرا به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات
بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دیدن
بدل کند کفر او را با یمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان
توبه رَحِيمًا مهربان بایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک
و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی
تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا باز گشتنی یا رجوع میکند
بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ و بندگان رحمن آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعیدهای مشرکان و یهود
و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بر
چیزی ناپسند مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بزرگواران و بر هر کاری که نهی کنند گذرند وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و بندگان حق
آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بر روی

در نیفتادند بدان یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند سخن را آن را وَعُمْیَانًا ۝ و نه کوران که نه بینند
انوار آن را بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آن را دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل ننمودند
وَالَّذِینَ یَقُولُونَ و آنان که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّیَّاتِنَا و فرزندان
قُرَّةَ أَعْیُنٍ کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالح اند چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند
دل او شاد و چشم او روشن شود وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا ۝ برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان
پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم أُولَٰئِکَ آن گروه که مذکور شدند یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند
بغرفهٔ بهشت یعنی بلندترین موضعی از آن و گفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبدالوهاب آورده که غرفها
برجها [illegible] نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و امثال این منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت دین
و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض وَیُلَقَّوْنَ و ملاقی کرده شوند یعنی یابند و حفص یَلْقَوْنَ
بتشدید و بصیغهٔ مجهول خوانده یعنی عطا داده شوند فِیهَا در بهشت تَحِیَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا ۝ و سلامتی از آفات
یا دعای زندگی و سلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملایکه یابند و سلام از خدای شنوند
خَالِدِینَ در حالتی که جاوید باشند فِیهَا در بهشت یا در غرفهای جنت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهیست بهشت وَمُقَامًا
و جای بودنی قُلْ بگو ای محمد مر مکیان را مَا یَعْبَأُ بِکُمْ رَبِّی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لَوْلَا
دُعَاؤُکُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد و ما جز فرا انسان نشناخت و عبادت فَقَدْ کَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما
تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ یَکُونُ پس زود باشد که تکذیب شما لِزَامًا ۝ ملازم شما که ترک
نکنید یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بعذاب رسانند و این جزا ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر است والله اعلم

سورة الشعراء
بسم الله الرحمن الرحیم

طسم در معالم از قتاده نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآن اند و لهذا در اغلب بعد از این حروف ذکر قرآن می آید و گویند
اسمیست از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند اشارتست بطوبی و سدره و محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طایر اند بالله و سین
عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایر اند الی الله و میم ایمای میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند فی الله و
یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و شاهد منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند
بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تِلْکَ این سوره آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ۝
آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین یعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن که
روشن است حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد چون قریش آن چنین
کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت
بر خاطر مبارک او شاق آمد حق سبحانه بجهت تسلی دل مقدس وی آیه فرستاد که لَعَلَّکَ مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَکَ هلاک کننده
و کشندهٔ نفس خود را أَلَّا یَکُونُوا با آنکه نمی شوند ایشان مُؤْمِنِینَ ۝ گرویدگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم ما نُنَزِّلْ
عَلَیْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آیَةً نشانهٔ از آیات قیامت یا بلیهٔ از بلایای قاهره و قامره فَظَلَّتْ

أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان ایشان شوند لَهَا مر آن آیه را خَاضِعِینَ ۝ فروتنان
و انقیاد کنندگان وَمَا یَأْتِیهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِکْرٍ هیچ موعظهٔ مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو
فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا کَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِینَ ۝ از آن روی گردانان
فَقَدْ کَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فَسَیَأْتِیهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان
نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا کَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ ۝ استهزا میکردند
و باور نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم امروز بدان مصلحت خویش که فردا
دانی و پشیمان شوی و سود ندارد أَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند مکذبان و نمی بینند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که
بمحض قدرت کَمْ أَنْبَتْنَا چند برویانیدیم فِیهَا در و بعد از مردگی و افسردگی وَمِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه کَرِیمٍ ۝
نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که در این رویانیدن لَآیَةً هر آینه دلالتیست بر کمال قدرت و حکمت
رویاننده وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِینَ ۝ گرویدگان با وجود مشاهدهٔ چنین
علامتها وَإِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِیزُ اوست غالب و توانا بانتقام از کافران الرَّحِیمُ ۝
مهربان به بسط بساط عطا برای مؤمنان وَإِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّکَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ
بانکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ ۝ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل
بجور و بگو ایشان را أَلَا یَتَّقُونَ ۝ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را
بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّی أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ یُکَذِّبُونِ ۝ از آنکه مرا تکذیب
کنند و رسالت مرا باور ندارند وَیَضِیقُ صَدْرِی و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا یَنْطَلِقُ و نگشاید لِسَانِی
زبان من و عقدهٔ که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در انا آن فَأَرْسِلْ پس بفرست
جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی هرون برادر من تا او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون روم وَلَهُمْ عَلَیَّ
و مر ایشان راست بر من ذَنْبٌ دعوی گناهی هست مراد قتل قبطیست و بزعم ایشان گناه میگوید فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ یَقْتُلُونِ
آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قَالَ گفت خدای کَلَّا باز ایست از این گمان که ایشان بر تو دست نیابند
فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآیَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَکُمْ
بدرستی که ما با شماییم مُسْتَمِعُونَ ۝ شنوندهٔ آن چیزی که میان شما و فرعونیان رود یعنی هرچه شما و ایشان گویید و کنید
بر ما پوشیده نیست فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ ۝ ما فرستادهٔ
پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین
شام روند که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمدند و بعد از
یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّکَ
نه ترا پروردیم فِینَا در میان خویش وَلِیدًا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِینَا
در منزلهای ما مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ ۝ سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَکَ
الَّتِی فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی قانون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْکَافِرِینَ ۝ و تو از ناسپاسانی
مر نعمت مرا که قصد یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی علیه السلام که کردم آن کردنی را إِذًا آن هنگام وَأَنَا
مِنَ الضَّالِّینَ ۝ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ پس بگریختم

از شما لمّا خفتکم آن هنگام که بترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم فوهب لی ربی بخشید مرا ربّی پروردگار من بوقت رجوع
از مدین حکماً علم و فهم یا نبوت وجعلنی و گردانید مرا من المرسلین ۞ از فرستادگان خود یعنی داخل در زمرهٔ
پیغمبرانی که بخلق فرستاد ۞ وتلک نعمة و آن نعمتی که تو تمنّها علیّ منت می نهی آن بر من ان عبّدت آنست که بنده
گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و مرا بعزّ بندگی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که
بدان بر من منت می نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشان را تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم
من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را
بگردانید و از روی امتحان قال فرعون گفت فرعون وما رب العالمین ۞ و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است
سوال از ماهیت کرد قال گفت موسی در جواب او رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان
ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین ۞ بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود
از جواب از ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت و آثار قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر آنان را که گرداگرد
او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند با زیورها بسته و بر کرسیهای زرین نشسته الا تستمعون ۞
آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر میدهد قال گفت موسی دیگر باره ربکم
خدای آفریدگار شماست ورب آبائکم الاولین ۞ و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات
بناظر و اوضح آن بر متامل قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستادهٔ شما بسبیل سخریه او را رسول خواند
الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما لمجنون ۞ هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قال گفت موسی
رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغربست وما بینهما و آنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم
تعقلون ۞ اگر هستید شما که فهم کنید دریابید که جواب شما جز برین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچکس را بتحقیقت حق سبحانه آگاه شدن
ممکن نیست چه هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه این محدث را
و محدث چون ادراک محدث نتواند کرد ۞ آنکه او از حدث باشد و دم ۞ چه شناسد که چیست قدم ۞ علم را سوی حضرتش ره نیست
عقل نیز از کمالش آگه نیست ۞ قال گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره در ماند لئن اتخذت اگر فرا گیری ای موسی الهاً معبودی غیری
بجز من لاجعلنک هر آینه گردانم ترا من المسجونین ۞ از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بتر بود زیرا که زندانیان را
میفرمود تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده ۞ موسی علیه السلام چون ذکر سجن
شنید قال گفت اولو جئتک آیا این کنی با من اگر بیارم ترا بشیء مبین ۞ بچیزی روشن یعنی با دم معجزهٔ هویدا قال فأت به
گفت فرعون بیار آن چیز را ان کنت من الصادقین ۞ اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود فالقی عصاه پس
بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا پس از افکندن ثعبان مبین ۞ اژدهایی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او
ظاهر بود فرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمانی که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته
گشت ونزع و بیرون آورد یده دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بفرعون نموده بگریبان در آورده بود فاذا هی
پس آنجا دست او بیضاء سفید درخشنده بود للناظرین ۞ مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست او را درکش مثابه
بود آفتاب دیدها را خیره ساختی قال گفت فرعون للملأ حوله مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند ان هذا بدرستی که
این مرد لساحر علیم ۞ جادوییست دانا فرعون ترسید که کسان او بموسی علیه السلام ایمان آورند چنین گفت و گفت که
این جادوییست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما بجادویی

بسحره بجادویی خود فماذا تامرون ۞ پس چه فرمایید شما مرا در کار او و معجزهٔ موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض
مشاورت با قوم افکند تا از دعوی انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید
قالوا ارجه گفتند حبس کن او را و اخاه و برادر او را یا در توقف افکن و تعجیل در قتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در گمان نیفتند وابعث و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرهای مملکت خود حاشرین ۞ جمع کنندگان یعنی
ایلچیان روان کن بهر شهری یاتوک بکل سحّار تا بیارند هر جا که جادوییست علیم ۞ دانا برآمده در فن سحر فرعون کسان
بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم برای هنگام روزی معلوم دانسته شده
و وعده داده که یوم الزینه بود وقیل و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان یعنی اهل مصر را هل انتم آیا
هستید شما مجتمعون ۞ فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید که ما باتفاق نتبع السحرة پی روی کنیم
جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پی روی دین ایشان کنیم ان کانوا اگر باشند هم
الغالبین ۞ ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هرون فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون
و ایشان را دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند فرعون را ائن لنا آیا باشد ما را لاجراً مزدی
از نزدیک تو ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ۞ ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد
شما را وانکم اذا و بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین ۞ از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی اول کسی که بر من در آید
و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوییهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت
معلوم مقرر برابر موسی علیه السلام صف برکشیدند گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما می افکنیم قال لهم موسی
گفت موسی علیه السلام مر ایشان را القوا بیفکنید ما انتم ملقون ۞ آنچه شما افکنندگانید مر آن را فالقوا پس
بیفکندند حبالهم وعصیهم رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساختهٔ خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار
عصا بود وقالوا و گفتند بعد از آنکه عصاها و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از دم در غرور برخاست بعزة فرعون
بعزت و قوت و غالبیت فرعون انا لنحن الغالبون ۞ بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون فالقی موسی
پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی پس آنجا عصای اژدها شده تلقف
فرو می برد ما یافکون ۞ آنچه تزویر میکردند و بصورت مار تخیل می نمودند فالقی السحرة پس بروی افکنده شدند
ساحران ساجدین ۞ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا
آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین ۞ بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رب موسی وهرون ۞ آفریدگار موسی و هرون
تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید
و حفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید له مر موسی را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی
انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر اتفاق کرده اید در هلاک من
و فساد مملکت من فلسوف تعلمون ۞ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت
کرد لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی
یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید ولاصلبنکم اجمعین ۞ و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا باعث
و سایر مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ
نترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود منقلبون ۞ باز گردندگانیم انا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم

أَنْ يَغْفِرَ لَنَا آنکه بپوشد برای ما رَبُّنَا پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا گناهان ما را أَنْ كُنَّا برای آنکه ما بودیم از اهل این
محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ اول گروندگان بخدای آورده‌اند که فرعون بفرمود تا دست‌ها و پایهای آن مؤمنان ببریدند
و ایشان را از دارهای بلند بیاویختند و حضرت موسی علیه السلام بر ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته
قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت ۰ جادوان کز دست و پا دور باختند ۰ در فضای قرب مولی تاختند
گر برفت آن دست و پا برجای آن ۰ دست از حق بالهای جاودان ۰ تا بدان پرها بپرواز آمدند ۰ در هوای عشق شهبازان آمدند
پس موسی علیه السلام بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بایشان می‌نمود و روز بروز
عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود
کما قال وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بر شب ببر بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که بجانب نجات
شما و هلاک کفره در دانست إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ۝ بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند
شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در تبیان آورده که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از
قبطیان ببهانه آنکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارائیم عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان
شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان برین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت شد
دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف علیه السلام دعا کرده که تا بنی اسرائیل تابوت وی را با خود بیرون
نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام بخود
ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه بشرط
آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در معبر دریای نیل است پس باخراج آن اشتغال نموده و قمر که
قمر بوسط السما رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر دو نخر خروج ایشان بقبطیان رسید صبح می‌پنداشتند که بنی اسرائیل
بتهیه اسباب عید در خانها اقامت نموده‌اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان بروند در هر خانه قبطی یکی از اعزه قوم
بمردند و بتعزیت او مشغول شدند و در این روز فرعون بجمع کردن لشکر اهتمام کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ
در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ ۝ جمع کنندگان لشکر را و گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل
لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۝ گروهی اندک‌اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و بشصت
نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شباب هزار هزار و دویست هزار
و کسری اما فرعون ایشان را به نسبت لشکر خود اندکی شمرد و گفت این گروه بسیار اندک‌اند وَإِنَّهُمْ لَنَا و ایشان ما را لَغَائِظُونَ
بخشم آرندگانند چه از ما گریخته‌اند و پیرایهای ما را برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه یعنی لشکر ما حَاذِرُونَ ۝ سلاح داریم و
دانندگان مراسم حرب‌ایم تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون
آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از
چشمه‌سارها وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝ و از منزلهای نیکو كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا
و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از
هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان داود و سلیمان علی نبینا
و علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار مرد بر مقدمه
لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار را در ساقه

لشکر مقرر کرده خود با خلق بسیار بی‌شمار در قلب قرار گرفت ۰ یکی لشکری پر از ترک و جوشن ۰ شده در موج چون دریای آهن
چو چشم دلبران پر کین و خونریز ۰ بقصد خون مردم تیغها تیز ۰ فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند یعنی بنی اسرائیل را
مُشْرِقِينَ ۝ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق
آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده
تدبیر مرور و عبور میکردند ناگاه آثار فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند دو گروه یکدیگر را
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ۝ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند
یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی كَلَّا نه چنین است که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِيَ بدرستی که
با منست بیاری و مددکاری رَبِّي پروردگار من سَيَهْدِينِ ۝ زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد
محققان گفته‌اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام
مریدست و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبه مرادست مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند
این یکی با روی او در روی دوست ۰ وان دگر را روی او خود روی اوست ۰ آورده‌اند که چون لشکر فرعون نزدیک
بنی اسرائیل رسید حق سبحانه تجلی از ابر میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت
فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یابد بخار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا
از پیش و لشکر از عقب ایشان بکجا توانند گریخت نظم بکجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری ۰ اما بنی اسرائیل اضطراب
بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیه بخوان و برو
حکم فرمای جناب فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای
خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمد عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس
بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از آن كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ۝ همچون
کوهی بزرگ و فی الحال بادی در تک دریا وزید و گل و خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا
و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ ۝ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بحوالی فرعون
و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفیهای قوم را فریبد هلا گفت ای قوم چون نمی‌بینید
که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مساره با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی و آنجا است
زینهار بدریا در میایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را
پیش فرعون بدریا افکند و فرعون با بغری نر سوار بود از پی بوی مادیان شتابید و عنان تمالک از دست فرعون
بیرون برده روی براه نهاد و لشکریان فوج فوج براهی در آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکری آمد و ایشان را
میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود دیگر آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان
غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَى و نجات دادیم موسی را
وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۝ پس غرقه گردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در نجات موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه علامتیست روشن و دلالتیست هویدا بر قدرت
الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ ۝ گروندگان چه از تمامی قبطیان جز حزقیل که مؤمن آل فرعون

بود کویند کسی ایمان نیاورد واو با موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ
اوست غالب وکسی با قدرت غلبه برو نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت نمیکند مکر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان
عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابرهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهر اند
إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که کفت ابرهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود را وَقَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل را واز ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ
چیست آنچه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ کفتند می پرستیم أَصْنَامًا بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه باشیم لَهَا مر انرا عَاكِفِينَ
مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آن مداومت میکردند
قَالَ کفت ابرهیم که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ ایا می شنوند خواندن شما إِذْ تَدْعُونَ چون بخوانید ایشان را و خوانده را اجابت
میکنند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود می رسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند
بشما اکر اعراض کنید از عبادت ایشان وایشان را نکوهش نمایید قوم ابرهیم علیه السلام نتوانستند او را بنعم جواب دهند
بهانه تقلید پیش آورده قَالُوا کفتند نی بلکه از ایشان نفعی دریافته ایم اما بَلْ وَجَدْنَا دریافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان
كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی ایشان را پرستش می نمودند و بران مقیم بودند قَالَ کفت ابرهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید
و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید آنرا أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران
دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندکان ایشانید تصور
امر کرده دشمن خود بر سبیل تعریض ایشان جه آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان نه عبده خود را ظاهر است
جه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی انست که من دشمنم ایشان را جه هر کرا دشمن دارند او نیز
دشمن است یعنی دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست
من پروردکار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه می نماید مرا براستی
براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه می نماید بدعوت خلق وَالَّذِي و آنکه او هُوَ يُطْعِمُنِي میخوراند مرا اغذیه که
قوام اجزای تن بدانست وَيَسْقِينِ و می نوشاند بشرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضاست در عین الحیات
آورده که مراد طعام الفت و شراب ذوقست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیتست که دلها بدان زنده بود و شراب طهور
تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه کردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام
معرفتست واین شراب شراب محبت واین بیت خوانده اند شراب المحبة خير الشراب وكل شراب سواه سراب
و از فحوای کلمات محققان بشمه از اسرار کلام حقایق نظام أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي بی می توان برد
تا نواله دمادم ز خوان يطعمني ترا بیاله مدام از شراب يسقيني مرا توقبله دینی از آن سبب کفتم
بمردمان که لكم دينكم ولي ديني وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام
جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم بکناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است
و شفا بمشاهده انوار واحد القهار در بحر آورده که بیماری تعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق آن و آن وابسته
بجذبه عنایتست که چون در رسد سالك را از همه منقطع ساخته بیکی پیوندد هد یعنی بشر تجرید از مرض تعلقش باز رهاند
حکومیتست که جه خوش آمد ای مسیح صفت بیکنفس همه درد مرا دوا کردی وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا
بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی رحمه الله کفته که
بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و کفته اند اماته بمعصیتست و احیا بطاعت یا اماته بجهلست و احیا بعقل یا اماته

بطمع است و احیا بورع یا اماته بفراقست و احیا بتلاق در حقایق سلمی رحمه الله آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده کرداند مرا
بخود و نزد بعضی محققان اماته و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند
مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیت و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده کرداند بصفات ربانیت
و تحقیق آنست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از انست نظم
نخواهم عمر فانی را تویی عمر عزیز من نخواهم جان پر غم را تویی جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ و آنکسی که طمع میدارم
أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مر اخْطِيئَتِي کناهان مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد کناه بخود با وجود عصمت نبوت
جهت کسر نفس است و تعلیم امت و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از
جلیل استدعاء غفران آن نمود رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بدان مستعد خلافت
حق و ریاست خلق کردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستکان تا ره دبر زبر
درکاه وَاجْعَلْ لِي و کردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبانی راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدکان
یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی و ذکر من بر زبان کسانی که پس از من آیند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود
و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میکویند و کفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی
آیه این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کویی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم
وَاجْعَلْنِي و کردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از انها دار که در منازل
نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست مِنَ
الضَّالِّينَ از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانکیخته شوند مردمان از قبرها
خود این دعا نیز تعلیم امتانست و الا انبیا را خواری و رسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و بکار نیاید مَالٌ
خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مکر کسی را که بیاید بخدای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر
و معصیت جاه و مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه خدا ارشاد نموده و هر اینه آن مال و فرزند
او را نفع رساند و کفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دلی سلیم
از حب دنیا کویند از حسد و خیانت و در تیسیر کوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنهم امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله روحه فرموده که
درو نه آفات دنیی کنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت از سید الطایفه قدس سره منقول است که
سلیم مارکزیده بود و مارکزیده را پیوسته قلق و اضطراب است پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست که مدام
در مقام جزع و تضرع و زاریست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل میکریم و کردستم دهی روزی
نیم هجر میکریم که تا که در کمین باشد تمام از کریه خونین و سوز دل بکو چندین ندانستی که حال عشق با تا این چنین باشد
وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند
و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و حاضر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای کمراهان تا در ان
نکرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و کویند مر ایشان را یعنی فرشتکان بحکم حق سبحانه از ایشان
پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ می پرستیدید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجا اند
خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ

یا نکاه میدارند خود را از حلول عقوبت بر ایشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ
و کمراهان یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس
أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا کویند کافران وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی
عبده اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میکویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی هویدا
إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردکار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و کمراه
نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مکر بدان و بدکاران و مهتران ما از دیوان فَمَا لَنَا پس نیست ما را
اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندکان چنانچه مؤمنان را هست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان
و با شفقت در قوت تا تعلق آورده که حمیم در اصل همیم بوده که ها را بحا بدل کرده اند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذ است
از اهتمام یعنی یاری که در ان دو نیا زی و اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین انکه کافران از روی تحسر کویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازکشتی بدنیا فَنَكُونَ
تا می بودیم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندکان و کرویدکان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خبر ابرهیم و احتجاج او با قوم لَآيَةً
هر اینه علامتیست که عقلا بدان عبرت کیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابرهیم مُؤْمِنِينَ کرویدکان چه از اهل
بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که
سطوت او مردود نکردد الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندکان رد نکند و بی احتجاج با ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ
تکذیب کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ کروه نوح فرستادکان را نوح علیه السلام از رسل کذشته خبر داد و قوم او باور نکردند
إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون کفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید
از خدای که ترک عبادت او میکنید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای و بت میرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر اداء
رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست اجر رسالت من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر پروردکار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت جهت تاکید است چه قوم
نوح علیه السلام بغایت سخت دل بودند و نی آدم قَالُوا کفتند در جواب نوح علیه السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم
و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ وحال آنکه پی روی تو کرده اند سفلکان و فقیران و ایشان بظاهر ترا متابع اند
و بباطن مخالف قَالَ کفت نوح علیه السلام وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که می کنند
یعنی حکم من بظاهر است ایشان بظاهر عمل مؤمنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ
نیست حساب باطنهای ایشان إِلَّا عَلَى رَبِّي مکر بر پروردکار من که مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اکر دانید که عالم
الغیب اوست پس دانید که من راست میکویم پس قوم کفتند این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم
نوح علیه السلام کفت وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده
مُبِينٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا کفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
يَا نُوحُ اکر باز نه ایستی ای نوح از انچه میکویی یعنی از دعوت ما اندار لَتَكُونَنَّ هر اینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از رانکان
یا کشته شدکان بسنک قَالَ کفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردکار من
إِنَّ قَوْمِي بدرستی که کروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان

فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و برهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و اسعه و ماکولات
ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانیدن او دیکران را از قوم او إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در صبر او
با ایذاء قوم لَآيَةً هر اینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر است کا دتوا از صبر نکوتر شود هر که شکیبات مظفر شود
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤْمِنِينَ کرویدکان بخدای و پیغمبر او بلکه از ایشان هشتاد
تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ
مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج با ایشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند
عَادٌ الْمُرْسَلِينَ عاد فرستادکان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن آنرا که کفت
مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر ایشان در نسب هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی
خایف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بوحی در رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای و ترک مخالفت او کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
و نمیطلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر
آفریدکار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضعی بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ
بازی کنید بآن بنا یعنی بنای بسیار زیبود دران ساکن نمیشوید کویا عبث است و کویند بر سرها جاها بنا میساختند
و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بکذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وَتَتَّخِذُونَ و فرا میکیرید مَصَانِعَ
حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ کویا که جاوید خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ
و چون سخت میکیرید و حمله میبرید بَطَشْتُمْ میکیرید بسختی جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سر کشان یعنی بی شفقت
و نامهربان یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکارانه میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که
نه لایق شماست بکذارید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه سبب نیک سود شما دینی است وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ
و بترسید از آن خدای که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه می شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را
بچهارپایان چون شتر و کاو و کوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مددکار
شما اند وَجَنَّاتٍ و ببوستانها که از میوه آن منتفع میشوید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که مهم سقیا و نشو و نمای
زرع بدان باتمام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اکر بر کفران ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روز بزرک که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قَالُوا کفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سَوَاءٌ
عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندکان یعنی باطریقه خود
از دست ندهیم إِنْ هَذَا نیست این کار که ما بر اینیم از بت پرستی و تجبر و عمارتهای مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
مکر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدکان بر این عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند
رسالت هود را علیه السلام فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک قوم
عاد لَآيَةً هر اینه عبرتیست وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ کرویدکان چه اندکی از ایشان بقبیله با هود
علیه السلام در حظیره بودند و باقی در معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ بتحقیق پروردکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کفار
باک ندارد الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ

المرسلین ۞ قبیلهٔ ثمود فرستادگان خدایرا یعنی صالح و انبیاء سابق بر او علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا
اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابه صالح صالح بن عبید علیه السلام الا تتقون ۞ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بعد
شرک می آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین ۞ مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید
و حذر کنید از عذاب خدای و اطیعون ۞ و فرمان برید مرا در امر و نهی و ما اسئلکم و نمیطلبم شما را علیه بر نصیحتی که
میکنم من اجر هیچ جزایی که من دهید و من بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین ۞ مگر بر خدای
عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد یعنی شما را بخواهند گذاشت فیما ههنا در آنچه هستید اینجا در دنیا از نعما
و مساکن آمنین ۞ ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها و عیون ۞ و چشمه سارها چه قوم ثمود را چشم
و نهر بوده و زروع و کشتها و نخل و خرما بستانی که طلعها شکوفه درختان وی هضیم ۞ نازک و نرم و لطیف است
و تنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین ۞ در حالتی که ماهرید در تراشیدن
سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امل دور و دراز پیش مگیرید و اطیعون ۞ و فرمان برید مرا در احکام
و لا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین ۞ فرمان کافرانرا که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون فی
الارض آنانکه تباهی کنند در زمین بجور و لا یصلحون ۞ و بصلاح نمی آیند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه
السلام کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام
انما انت جز این نیست که تو من المسحرین ۞ از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار بجادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب
شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت قوم صالح علیه السلام از حقیقت حال
محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر هست **نظم** چند صورت بینی ای صورت پرست •
جان بی معنیست کز صورت نرست • در گذر از صورت و معنی نگر • زانکه مقصود از صدف باشد گهر • و چون قوم
ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت
چرا میکنی و چون ترک بیکری و دین دعوی مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی تو
من الصادقین ۞ از راستگویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند
که ازین سنگ معین ناقهٔ با این هیات بیرون آید و چون مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه
ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب و لکم و مر شما راست شرب یوم معلوم ۞ آبشخور
روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روز دیگر از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید و لا تمسوها و مس مکنید
ویرا بسوء به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم ۞
عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین ۞ پس گشتند
پشیمان از نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در
نازل شدن بثمود لآیة دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست و ما کان و نبودند اکثرهم
مؤمنین ۞ بیشتری قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس و ان ربک و بدرستی که
آفریدگار تو لهو العزیز او ستغالب که مغلوب نشود الرحیم ۞ مهربانی که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط
تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین ۞ پیغمبرانرا چون ابرهیم و لوط علیهما السلام اذ قال
لهم چون گفت مر ایشانرا اخوهم لوط برادر ایشان لوط علیه السلام ایشانرا از جهت شفقت الا تتقون ۞ آیا نمی ترسید

در ارتکاب معاصی از خدای انی لکم برای شما رسول امین ۞ رسولی ام امین یعنی نیکو خواهم شما را فاتقوا الله
پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من و اطیعون ۞ و فرمان برید مرا در قبول موعظه و ما اسئلکم علیه و نمی طلبم
شما را بر پندی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العالمین ۞
مگر بر تربیت کنندهٔ عالمیان اتأتون الذکران آیا می آیید بمردان من العالمین ۞ از ما عدای خود مراد عزبانند
یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان و تذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما
پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون ۞ گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج
بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی
ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن هر آینه باشی من المخرجین ۞ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل
مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط که بتحقیق من لعملکم مر عمل شما را من
القالین ۞ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من
باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا مما یعملون ۞ از شامت آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم او را و اهله و اهل
بیت او را اجمعین ۞ همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهایی یافتند الا
عجوزا مگر پیرزن لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین ۞ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن
با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت دامن امرا که بمن رسد آنچه بقوم میرسد ثم دمرنا الآخرین ۞ پس هلاک کردیم
دیگرانرا و امطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان مطرا بارانی از سنگ کبریت و آتش فساء پس بد است مطر المنذرین ۞
باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت
نافرمانان و ما کان اکثرهم و نبودند اکثر آن قوم مؤمنین ۞ گرویدگان که جز دو دختر لوط علیه السلام نگرویدند
اصح و دو داماد و بقول بعضی بحضرت لوط نگرویده بودند و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز او ستغالب بر
هر که خواهد نشود الرحیم ۞ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب الایکة
المرسلین ۞ یاران ایکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بوده بقرب مدین و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار در میان طی
آورده اند که اصحاب ایکه قوم حرام بودند و چهار دبیر داشتند شعیب و بدا و غزو و فالس حق سبحانه شعیب را
علیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشانرا
شعیب که ای قوم الا تتقون ۞ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بر شرک می آرید انی لکم بدرستی که من شما را رسول
فرستاده ام امین ۞ بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای
و اطیعون ۞ و فرمان برید مرا در ترک مناهی و ما اسئلکم و نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی من اجر پاداشی ان
اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین ۞ مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را و لا
تکونوا و مباشید من المخسرین ۞ از کاهندگان و زیان رسانندگان حقوق مردمان و زنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم ۞ بمیزان راست و لا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان
و لا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین ۞ در حالتی که قصد
فساد دارید و اتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را و الجبلة الاولین ۞
و گروه پیشینیانرا قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین ۞ از جادو کرده شدگانی یعنی از آنکه

ایشانرا ترم نمودیم جادویی کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی بیان
تهی و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ و نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما
تفضل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان
در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خودرا بگوی تا بیفکند عَلَيْنَا برما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان
که در وی عذابی باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان که برما عذاب فرود خواهد آمد قَالَ گفت
شعیب علیه السلام رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام
و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم
مهلت ده روزه ظالم ببین ، فتنه بر بین دمیدمش در کمین ، اول حالش همه عیش است و ناز ، آخر کارش همه سوز و گداز
آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانه روز حرارت
بحت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بیرون خانها در آمدند
حرارت زیادت شده روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما بخته میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا
پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید که در زیر سایه بان این
آسایشی کنیم همچنین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ
پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله و ظله در لغت
عرب سایه بانست و آن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید
حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن تا بهای خنک پدید آمد ایشان
پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَلِكَ بتحقیق که درین عذابی که ایشانرا آمد با آتش سوزان بیرون آمد لَآيَةً
هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ و نبود أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد
همه ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان
ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده انبیا بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ
مهربان با انبیا و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار
صلی الله علیه وسلم درین سوره مذکور شد و تهدیدیست مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند
معذب شدند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده
پروردگار عالمیانست نَزَلَ بِهِ فرود فرستاد خدای بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل
علیه السلام تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص تخفیف نزل و رفع روح و نون از روح
الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعاء آن شد و این بمثابه آنست که
گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ
بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل بوده اند علیهم السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن
یا بعث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان
عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در ان کنشتی قبول کرده بحجت

میدانستند حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله
علیه وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سابقه
گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم قرآن را عَلَى بَعْضِ
الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن عجمی قرآن را عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان
و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ
نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را
باعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران عرب میگویند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی یابیم كَذَلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ
در می آریم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بقرآن حَتَّى يَرَوُا تا وقتی که
به بینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب
بدیشان بَغْتَةً ناگاهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ
آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ
شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فائتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ
آیا دیدی و دانستی که ما إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید
بدیشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَى عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب را
مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب
نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری بوده رحمه الله روزی او را در طواف خانه
کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیة برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت
پند دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بیوفاییست مردم فریب ، که از دل رباید قرار و شکیب
نگر تا بجاهش نگردی اسیر ، نیفتی بدامش اندر زحیر ، که آندم که مرگ اندر آید براه ، نه مالت کند دستگیری نه جاه
وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ اهل هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مگر اهالی آنرا مُنْذِرُونَ بیم کنندگان بودند ذِكْرَى
از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند
و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا و نیستیم ما ظَالِمِينَ ستمکار که قبل از انذار هلاک
کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند که دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان
کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرو نیامدند بِهِ الشَّيَاطِينُ بقرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي و نشاید و روا نبود لَهُمْ مر ایشانرا
فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند و قادر نباشند بران چه شهب و ملایکه ایشانرا از رفتن آسمان
مانع اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملایکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدگانند و باز داشتگان
فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب آنحضرتست و مراد غیر او هر یک از امتانرا میگوید مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا
آخَرَ خدای دیگر فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدگان وَأَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت
میفرماید بترسان از عذاب خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر خود را آنحضرت بعد از نزول آیه
بکوه صفا برآمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق
میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق

کشتند و ابو لهب بازداری برخاست وَاخْفِضْ و فرا گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از گرویدگان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت نمایند فَقُلْ إِنِّي پس بگو که من بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ از آنچه شما میکنید مرا با آن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ ۝ مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آن هنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ ۝ در میان نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ ۝ دانا به نیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که بمواره عَلَى مَنْ بر که از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۝ فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلی الله علیه و سلم بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرود می آیند دیوان عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوی أَثِيمٍ ۝ بزه کاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش با سخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها با آن اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ۝ و بیشتر ایشان دروغ گویانند و در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرکان چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و ابیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۝ پی روی ایشان میکنند سفهاء عرب یعنی رواة ایشان در تیسیر از امام علم الهدی نجم الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ ۝ سرگردان میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا يَفْعَلُونَ ۝ آنچه نمیکنند یعنی بفسق اقرار کرده برخود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه و جمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمدند بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم که بدین وصف باشیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیرها این آیه نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرا متبوع سفیهان و در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدا را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده اند که هرچند قادر حکیم جل ذکره در کریمهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعراند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته گاه در غرقاب بحر و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسیلهٔ بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیهٔ نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است نظم شاعرانرا گرچه غاوی خواند در قرآن خدای

هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشعر که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۝ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود

سورة النمل مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد جا بجا اینجا طس ختم شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسناء عز اسنا یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهای قرآنست وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۝ و آیتهای کتاب روشن کننده مر حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هُدًى این کتاب راه نماینده است وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر گرویدگانرا الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ ۝ بی گمان میشوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشانرا یعنی زشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۝ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانکه مر ایشانراست سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ۝ ایشانند زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآنرا یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک خداوند راستکار عَلِيمٍ ۝ دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی افروخته سَآتِيكُمْ زود باشد که بیارم مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بیارم أَوْ آتِيكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعلهٔ آتش فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۝ شاید که شما گرم شوید بآن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام که آمد موسی بنزدیک آن آتش نوری بود بی احراق افروخته از درختی سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ باینکه برکت داده باد مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملایکه وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بگوی پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ پروردگار عالمیان آورده اند چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَى إِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا زننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ منم خدای غالب الْحَكِيمُ ۝ حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون موسی دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا که ماریست باریک تیز رو در اول حال چون ماران خردی بوده و در آخر اژدهای شده

و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بهر وجه چون موسی آن
صورت مشاهده نمود **وَلّى** روی بگردانید **مُدْبِرًا** در حالتی که گریزان بود از خوف آن **وَلَمْ يُعَقِّبْ** و باز نگشت ما در یک
ندا رسید که **يَا مُوسَى لَا تَخَفْ** ای موسی مترس از غیر من **إِنِّي لَا يَخَافُ** بدرستی که منم که نترسند **لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ** نزد یک من
فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بیم عاقبت نیست تا از آن بترسند و باید نرسید ستمکاران را **إِلَّا مَنْ ظَلَمَ** مگر کسی که ستم کند
ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی **بَعْدَ سُوءٍ** بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه **فَإِنِّي غَفُورٌ** پس بدرستی که
من آمرزنده ام گناه بانرا **رَحِيمٌ** مهربانم بر ایشان **وَأَدْخِلْ يَدَكَ** و در آر دست خود را **فِي جَيْبِكَ** در گریبان پیراهن خود
پیراهن حضرت موسی علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن **تَخْرُجْ** تا بیرون آید **بَيْضَاءَ** سفید
و درخشان و نورانی **مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** بی علتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد
و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیه را ظاهر کن **فِي تِسْعِ آيَاتٍ** در جمله نه آیه که معجزات تست و برو برسالت
إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و گروه او **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که ایشان هستند **قَوْمًا فَاسِقِينَ** گروهی بیرون رفتگان
از دایرهٔ فرمان **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ** پس چون بیامد بفرعون و قوم او **آيَاتُنَا** دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی **مُبْصِرَةً**
روشن و هویدا **قَالُوا** گفتند فرعونیان **هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ** این جادویی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است
وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزها را **وَاسْتَيْقَنَتْهَا** و یقین کان بود بدان **أَنْفُسُهُمْ** دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند
که آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند **ظُلْمًا** از روی ستمکاری **وَعُلُوًّا** و بزرگی و سرکشی **فَانْظُرْ**
كَيْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ** آخر کار تباه کاران که در دنیا بغرق شدند و در عقبی باتش خواهند
سوخت همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و بدرستی که ما دادیم
دَاوُدَ داود پیغمبر را **وَسُلَيْمَانَ** و پسر او سلیمان را **عِلْمًا** دانشی از احکام شرایع ما و در دیگر گفته که علم کیمیا **وَقَالَا** و گفتند
بعد از عطاء علم **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي** ستایش و ثنا خدای را که بسبب دانش **فَضَّلَنَا** افزونی داد ما را **عَلَى كَثِيرٍ** بر بسیاری **مِنْ عِبَادِهِ**
الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده خود **وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ** و میراث گرفت سلیمان **دَاوُدَ** از داود نبوت را و علم را و گفته اند
ملت را با آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود هر یک داعیه ملک داشتند
حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد
بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر کردانید و مسئلها بر فرزندان
عرض کرد که بگویید که نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه بدو انس بیشتر است و چیست آنکه
وحشت فزاید و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت او
نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب آن عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد من
جواب گویم داود علیه السلام وی را دستوری داد گفت اقرب اشیا بادمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیی و انس اشیا
جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان
موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم است در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب
و چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود ملک
بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات نمود و سلیمان بتخت نشست **وَقَالَ** و گفت **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **عُلِّمْنَا** آموخته
شدیم ما **مَنْطِقَ الطَّيْرِ** گفتار مرغان را هر جماعتی را از طیور آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض میکنند و حق تعالی

سلیمان را علیه السلام آموختند آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید
بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدایی میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله
اعلم سلیمان فرمود که میگوید من ام خورده نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیی و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی
این خلایق مخلوق نشدندی و نیز از سلیمان علیه السلام منقولست که ورشان میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید
برای خراب شدن و طاوس میگوید هر چه بکنی مکافات بیابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند برو رحم نکنند و خطاف
میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قطا
میگوید هر که خاموش کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید
سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گناه کاران و حدا میگوید کل شیء هالک الا وجهه
و هزار دستان میگوید سبحان الله الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند
از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید
اذکروا الله یا غافلین و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا
لعنت کن بر دشمن محمد و آل محمد و سار میگوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی
العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجز سلیمان بود علیه السلام از آن سبب فرمود که منطق الطیر بما
در آموختند **وَأُوتِينَا** و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** از هر چیزی که بدان محتاج بودیم **إِنَّ هَذَا** بدرستی که
این عطا **لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ** او افزونی است آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان علیه السلام را
تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس
و بر یسار دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن
نشستندی و بر چپ او بهمین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی
و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی **وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ**
و جمع کرده شد برای سلیمان **جُنُودُهُ** لشکرهای او **مِنَ الْجِنِّ** از دیوان **وَالْإِنْسِ** و آدمیان **وَالطَّيْرِ** و مرغان **فَهُمْ** پس ایشان
لشکر **يُوزَعُونَ** داشته شدندی بوقت سیر اول را باز داشته بودندی تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده
با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود
پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ
برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند
یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود
نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده
سیر فرمود **حَتَّى إِذَا أَتَوْا** تا وقتی که بیامدند **عَلَى وَادِ النَّمْلِ** بر وادی نمل یعنی از بر آن وادی که در حوالی طایف است در آمدند
قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچهٔ لنگ که آنرا منذره یا طاحنه یا سلاحنه یا خرمی نام بوده و دو بال داشت و در کشف
ثعالبی آورده که برابر خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نجه گفته و در احقاف مساوی گرگی و او مهتر
مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید بر بلندی بر آمد و گفت **يَا أَيُّهَا النَّمْلُ** ای مورچگان
ادْخُلُوا در آیید **مَسَاكِنَكُمْ** در مسکنهای خود **لَا يَحْطِمَنَّكُمْ** تا بیکدیگر در هم نشکنند شما را **سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ** سلیمان

ولشکرهای او ومراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقف بحیثیتی که عرصهٔ تلف شوند وهم ولشکریان سلیمان
لا یشعرون ۞ ندانند که شما را پایمال سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید
فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار آن مورچه وگویند شادمان وخرم بود بادراک
مقال نمل آورده اند که سلیمان اورا طلبید وگفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما مهتر این
قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من
نه آن بود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که تا نظر بدبدبه وکبکبهٔ تو کنند وبنظارهٔ لشکر تو مشغول شده
از ذکر خدای باز مانند ودر میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو ببینند وآرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید
ودنیی مبغوضهٔ حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چندست گفت من چهل
هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک چهل هزار نقیب است وزیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را
بیرون نیاوردی جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم وبر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما نداند
آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهایی که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب من ساخته غدوها شهر ورواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیی چون باد دست در آید ونپاید ودرین معنی گفته اند
نه بر باد رفتی سحرگاه وشام ۞ سریر سلیمان علیه السلام ۞ باخر ندیدی که بر باد رفت ۞ خنک آنکه با دانش وداد رفت
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورد وقال وگفت رب اوزعنی ای پروردگار من مرا
الهام ده ان اشکر بآنکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمت ترا که بمحض کرم انعمت علی انعام کردی بر من وعلی والدی
وبکرم محض انعام فرمودی بر مادر وپدر من چه نفع آن نعم راجع بمن بود وان اعمل صالحا وبآنکه بکنم کردار شایسته که
بفضل خود ترضیه بپسندی آنرا وادخلنی ودر آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین ۞ در
در میان بندگان شایسته خود به بهشت در بحر الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیی ونمله
بنفس لوامه وسلیمان را بقلب ومساکن را بحواس خمس واز تأمل این قصه باقی بخشان مالک را که زبان مرغان هوای عشق
می شناسند ظاهر است نظم چون ندیدی همی سلیمان را ۞ تو چه دانی زبان مرغان را ۞ آورده اند که در همین سفر روزی
بی آب رسیدند ووقت نماز در آمد سلیمان علیه السلام خواست که وضو سازد آب نبود ودلیل لشکر بر آب هدهد بودی
واورا طلب کردند نیافتند وگفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلهٔ طیور پدید آمد آفتاب بر روی او
افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد وتفقد الطیر وباز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود
فقال پس گفت ما لی چیست مرا که در خیل طیر لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را آیا چشم من بر وی نمی افتد ام کان یا هست
من الغائبین ۞ از غایب شدگان از این مجمع لاعذبنه هر آینه عذاب کنم اورا بجهت تادیب ومصلحت عذابا شدیدا
عذابی سخت که پرهای وی برکنم واورا در آفتاب افکنم یا میان او وجفت او جدایی حکم کنم یا اورا با ضد او در قفس محبوس
سازم یا از خدمت خودش برانم او لاذبحنه یا بکشم اورا برای عبرت دیگر مرغان او لیأتینی یا بیاید بمن بسلطان
مبین ۞ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید نه زمانی دیر ودور وباز آمد
سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فقال پس گفت هدهد احطت مشاهده کردم ورسیدم بما لم تحط به
بآنچیزی که تو مشاهده نکرده وبدان نرسیده وجئتک وآمدم بتو من سبإ از شهر سبا که مارب گویند بنبإ یقین
بخبری محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام وخبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود وبا من عظمت

پادشاه خود وخوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس تماشای آن نموده رفتم ودیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه
ایشان کیست ودین او ورعیتش چیست هدهد گفت انی وجدت امرأة بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از
اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را واوتیت وداده شده است آن زن من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را
بکار آید ولها ومر آن زن را عرش عظیم ۞ تختی بزرگست بنسبت او یا با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز
در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض وسمک آن تخت بود از زر ونقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها یافتم آن زن را
وقومها وگروه اورا که از روی جهل یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را ومی پرستند من دون الله بجز خدای
وزین ودر آراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشانرا از عبادت شمس وسایر
اعمال قبیحه فصدهم پس باز داشته است دیو رهکش ایشانرا عن السبیل از راه راست فهم پس ایشان لا یهتدون ۞
راه نمی یابند بطریق حق وشیطان ایشانرا از راه راست باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدایرا الذی آن
خدایی که بتوانایی یخرج الخبء بیرون می آرد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها وزمینها یعنی قطرات امطار را
از آسمان ظاهر میگرداند ونباتات را از زمین اخراج میکند ویعلم ومیداند ما تخفون آنچه پنهان دارند آدمیان در
دلهای خود وما تعلنون ۞ وآنچه آشکارا سازند بزبانهای خویش وحفص در هر دو فعل بخطاب خوانده یعنی آنچه
شما پنهان وآشکارا کنید الله خدایی بحق لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او رب العرش العظیم ۞ آفریدگار
عرش عظیم است آن عرشی که محیط است بکرسی وکرسی احاطه کرده مر آسمانها وزمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت
با عظمت این عرش چه تواند بود نظم چه نسبت است سها را بآفتاب درخشان ۞ این سجدهٔ هشتم است بقول امام اعظم
ونهم بقول امام شافعی رحمهما الله در فتوحات این سجده را سجدهٔ خفی میگوید وموضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از
قرائت وما تعلنون سجده میکنند وبرخی بعد از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام
رسانید قال گفت سلیمان علیه السلام سننظر زود باشد که در نگریم وتأمل کنیم که درین سخن أصدقت آیا راست گفتی
ام کنت یا بودی من الکاذبین ۞ از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت وگفت اذهب بکتابی هذا
ببر این نوشتهٔ مرا فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان ثم تول پس روی بگردان عنهم از ایشان وبیک گوشه رو
وتجسس کن فانظر پس ببین که ایشان ماذا یرجعون ۞ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع باهمدیگر
رجوع میکنند وسخن را بچه قرار میدهند در باب قصص آمده که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالک بود وچهل
پدر شراحیل در مملکت یمن پادشاهی کرده بودند واورا با جن وصلت افتاد وفارعهٔ جنیه ودر عین المعانی گفته بلعمه
بنت شیصبان را بخواست وبلقیس از وی متولد شد وبعد از پدر مملکت را فرو گرفت وخویشان مادری او از جن
مددکاری کردند وبرای او تختی بزرگ ساختند واو با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان علیه السلام
رسانید وی نامهٔ نوشت ومهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد ودر مجمعی که
بلقیس بر تخت بود وارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت پرواز آمد ومردمان در وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند
وقول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت ودرها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد
ونامه را بر سینهٔ او افکند بلقیس برجست ونامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او
حاضر شدند ونامه در دست بیرون آمد ومتوجه ایشان شده قالت گفت یا ایها الملأ ای گروه اشراف انی القی الی
بدرستی که افکنده شده است بسوی من کتاب کریم ۞ نوشتهٔ بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستندهٔ او که پیغمبر

بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امری غریب الشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که
بزرگ بدان واسطه بود که در وی طمع سلطنت نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی
بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد **نظم** ای نام تو بهترین سر آغاز ؛ بی نام تو نامه کی کنم باز ؛
آرایش نامهاست نامت ؛ وآسایش سینها کلامت ؛ القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت
پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمانست وَإِنَّهُ و بدرستی که مضمون آن اینست
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ برمن بزرگی مکنید و گردن مکشید وَأْتُونِي و بیایید بمن مُسْلِمِينَ
گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد حال بر ایشان بگردید مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و ایشان
سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت مملکت که هر یک برده هزار کس حکم کردندی بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که
أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح باشد با من بگویید مَا كُنْتُ نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده
کاری حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ
ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت و هم لشکر و هم شجاعت وَالْأَمْرُ
إِلَيْكِ و کار مفوض بتست و رای رای تو فَانْظُرِي پس درنگر و ببین که مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه
اگر جنگ خواهی بر آوریم ؛ دل دشمنان را بدرد آوریم ؛ و گر صلح جویی تو ما بنده ایم ؛ بتسلیم حکمت سر افکنده ایم
چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نپسندید و گفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر
ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرصه تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستی که پادشاهان
إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا و گردانند
أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بیمقدار یعنی عادت کنند و اسیر گیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین
میکنند تاکید قول اولست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که سبب
صلح است فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که از آنجا بِمَ بچه چیز يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ باز میگردند فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول
کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزی غلامان برآراست
و هزار خشت زرین و تاجی مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در وی دری ناسفته و مهره جزع کج سفته
فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب
در تو نگرد بدانکه او پادشاه هست و اگر بتازه رویی و خوش خویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت او
آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا
برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند
و میدانی که هفت فرسخ طول او بود بدان فرش انداختند و در هر دو رسیدی منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان
بداشتند و هیبت از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان در هوا
بر در پر بافتند ؛ با صد هزار دین فلک در هزار قرن ؛ مجلس بدان تکلف و خوبی نبوده بود ؛ منذر بکنار
میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دید از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید
آن حضرت با روی تازه تبسم کرد و ویرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در وی دری ناسفته و مهره کج سفته است

پس آن رشته را فرمود تا در عذار آن سوراخ کرد و ده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بسوراخ آن مهره بگذشت
و رشته در وی کشید و آب طلبید غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه روی بشویید مردان آب برداشته فی الحال
روی شستن آغاز کردند و زنان آب از ظرف در یک دست ریختند و از آن دست بدست دیگر ریختند و روی شستن
بنیاد کردند و بدان نکته میان ایشان امتیاز نمود و هدیه ایشانرا رد کرد خدای حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ
پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ گفت آیا مدد میدهید مرا بِمَالٍ بخواسته
و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرده مرا خدای از ملک و نبوت و علم خَيْرٌ مِمَّا
آتَاكُمْ بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ بهدیه خود شاد میشوید
دمی با زیب دنیا که جز حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست **نظم** اگر پیدا کند جانب علوی چو همای
دنی الله نظر همت او مردار نیست ؛ ارْجِعْ ای رسول باز گرد إِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند و اگر نیایند
فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر اینه بیایم بدیشان بلشکرها که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ طاقت مقاومت نباشد ایشانرا
بِهَا بآن لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر اینه بیرون کنیم ایشانرا مِنْهَا از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند
وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرده
تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و در خانه مقفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه بارگاه
سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال الحسن و جمال العقل الثابتة
با ذوق او میل کند او سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال
و کمال او تا عیبناک او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند
عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف که دیدن و پای او مانند سم حمار انگشت نهاد سلیمان علیه
السلام در اندیشه افتاد و او خواست که عقل او را آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ گفت ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام شما
يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ مسلمانان چه هر گاه که مسلمان آمدند
گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی پرسد که این سریر تو هست یا نی و بجواب آن بر عقل
او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم بتو آنرا
قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از مقام خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار
در مجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستی که من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ توانایم أَمِينٌ امینم بر جواهر آن یعنی در آن خیانت
نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت آنکسی که نزدیک او بود عِلْمٌ
دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس خضر بوده علیه السلام یا ضبّه
ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده علم من الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت
سلیمان بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را بملیخا گفتندی یا ذو النون و یا اسطوم یا ملکی بوده که مؤید
سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام و بران تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب
لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ
أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم
سلیمان او را دستوری داد و او بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت

یا ذا الجلال والاکرام در برم تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العینی را پیش تخت سلیمان
از زمین بر آمد در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد نمود فلما رآه پس آنهنگام که
دید سلیمان آن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل آفریدگار منست
لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این مورد ءأشکر آیا شکر میگزارم أم أکفر یا ناسپاسی پیش میآورم ومن شکر و هر که
سپاس داری کند نعمت خدا را فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت
و سبب مزید آنست ومن کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی
مردمان کریم کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید لها برای بلقیس
عرشها تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بدان وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهرش را
تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سوال ازو أتهتدی آیا راه می‌یابد
بدو و می‌شناسد تخت خود را أم تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه راه نمی‌یابند بچیزها و نمی‌شناسند
فلما جاءت سلیمان پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش سلیمان نهاده بود قیل گفته شد او را أهکذا
آیا همچنین است عرشک تخت تو قالت گفت کأنه هو گویا که این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که
تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت وأوتینا العلم و داده شده‌ایم ما علم بکمال قدرت الهی و صحت نبوت
سلیمان من قبلها پیش ازین معجزه وکنا مسلمین و هستیم گردن نهادگان حکم ویرا وصدها و باز داشت خدای بلقیس را
بمدد توفیق ما کانت تعبد از آنچیزی که می‌پرستید او را من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب انها کانت بدرستی که
بلقیس بود من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان آورده‌اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهت امتحان پای
فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سفید و صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان
در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می‌نمود پس سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند و چون بکوشک
رسید قیل لها گفتند مر ورا ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر فلما رأته پس چون بدید زمین قصر را حسبته لجة
پنداشت آنرا آب بسیار وکشفت و برکشید دامن جامه عن ساقیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای
بپای آدمیان می‌ماند قال گفت ای بلقیس جامه برمکش انه بدرستی که آنچه تو می‌پنداری صرح ممرد عرصه‌ایست ساده و هموار
من قواریر از آبگینه قالت رب گفت بلقیس ای آفریدگار من انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی بر نفس خود به پرستش
آفتاب واسلمت و اسلام آوردم مع سلیمان با سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم لله مر خدای را رب العالمین
پروردگار عالمیان و در تزوج سلیمان علیه السلام ویرا و مآل کار او سخن بسیار گفته‌اند و در جواهر التفسیر بتفصیل مذکور است
صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوه متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده
علم من الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعه بدنیه و تطبیق حکایات مفوض بفهم دوستانست نظم
آنکس که زشهر آشناییست * داند که متاع ما کجاییست * ولقد أرسلنا و هر اینه ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود
أخاهم صالحا برادر ایشان صالح را أن اعبدوا الله بآنکه پرستید خدا را فاذا هم پس آنگاه ایشان فریقان دو گروه شدند
مؤمن و کافر یختصمون بر جنگ و خصومت در ایستادند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف مذکور یافته و چون
کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید میکنی از عقوبات قال یا قوم گفت صالح ای گروه من
لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید آن آورده‌اند که

ثمود میگفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید
و با ایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب بر شما فرود نیاید قالوا اطیرنا
گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن معک و بهر که با تست از مؤمنان تا تو آغاز دعوت کرده قحط پدید آمده و محن بما روی آورده و حرج
در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست
نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهت من تبدیل نگردد قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد
بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروهی آزموده شده‌اید یعنی شما را می‌آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی
وکان فی المدینة و بودند در شهری که صالح علیه السلام می‌بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اغنیای ایشان
و از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج بوده باشند عقر ناقه بوده‌اند یفسدون تباهی میکردند بکفر
و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی‌آوردند کار خود را یعنی افساد داشتند خالی از اصلاح
چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدا
یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر اینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و بر کسان وی و میکشیم ویرا ثم لنقولن
پس میگوییم لولیه مر ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک
اهله هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان
چه خبر داشته باشیم وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گوییم که ما نکرده‌ایم و خبر نداریم ومکروا مکرا و اندیشیدند
اندیشیدنی ومکرنا مکرا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک
ایشان ساختیم وهم لا یشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده‌اند که صالح علیه السلام مسجدی
داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان گفتند که وعده عذاب ما سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح
بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشند ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمده
و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام مردند
فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم و بنگر که ما هلاک کردیم این
نه تن را در غار وقومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین
حجر بنگر بدیشان خاویة در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند ان فی ذلک بدرستی که
در آنچه با ثمود کردیم لایة هر اینه عبرتیست لقوم یعلمون مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وانجینا الذین
آمنوا و برهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب
نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را أتأتون الفاحشة
آیا می‌آیید بعمل زشت یعنی لواطه وانتم و حال آنکه شما تبصرون میدانید زشتی آنرا یا می‌بینید از یکدیگر مباشرت آنرا
یعنی بطریق اعلان میکنید و آن اخبث است أئنکم آیا شما لتأتون الرجال می‌آیید بمردان شهوة از روی شهوت
من دون النساء بجز زنان که بجهت شهوت مخلوق‌اند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروه مردمید که نمیدانید
عاقبت فعل خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اخرجوا آل لوط
بیرون کنید کسان لوط را با لوط من قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم بدرستی که ایشان اناس یتطهرون مردمانند که
پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را واهله و کسان او را

یعنی دختران او را اِلَّا امْرَاَتَهٗ لیکن زن او قَدَّرْنٰهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغٰبِرِيْنَ از باقی ماندگان در عذاب وَاَمْطَرْنَا
و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن موتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَآءَ پس بد بارانیست
مَطَرُ الْمُنْذَرِيْنَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ گفتیم لوط را علیه السلام بگو که
ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلٰمٌ عَلٰى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِيْنَ اصْطَفٰى آنانکه برگزیده است ایشان را
بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم
که حق سبحانه درین سوره قصهای که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل با یات کبری چون قصه
سلیمان و مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط علیهما السلام بوی فرستاد و وقوف بران
نعمتی بزرگست پس ویرا بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند علیهم السلام یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم
یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام که دل ایشان سالم است از نوشعلایق و سر ایشان خالی از ذکر علایق
امروز سلام بواسطه شنوند فردا اسلام بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم هر بنده کاو کشت شرف بسلامت
البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن و بنواز مرا بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت

الجزء العشرون من اجزاء الثلثين

آللّٰهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهتر است اَمَّا يُشْرِكُوْنَ یا آنکه انباز میگیرند مشرکان
اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَاَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد
برای شما مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص
فعل است بذات او یعنی ما توانایم و بس که برویانیم بآب باران حَدَآئِقَ بوستانهای با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خرمی
یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را اَنْ تُنْۢبِتُوْا انکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را
ءَاِلٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَّعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین
بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَّعْدِلُوْنَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای و او را عدیل اثبات میکنند
اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَّجَعَلَ خِلٰلَهَآ اَنْهٰرًا
و پیدا کرد در خلال زمین جویهای آب وَّجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ و بیافرید برای استحکام زمین کوههای [illegible]
[illegible] وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ و گردانید میان دو دریای عذب و مالح [illegible]
حَاجِزًا [illegible] ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَّعَ اللّٰهِ با الله [illegible] بَلْ اَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر از اهل شرک لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند [illegible]
بهتر است اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند [illegible] اِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوْٓءَ و برطرف میکند بدی را [illegible] وَيَجْعَلُكُمْ و میگرداند شما را
بهتر است آن خدایی که شما را خُلَفَآءَ الْاَرْضِ جانشینان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد در زمین

از پس ایشان متصرف شما داده ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا خدایی دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید
قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند می پذیرید یا خدا را اندک یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید خدا را
و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهترند اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ یا کسی که راه می نماید شما را فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان
و دریا وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ و کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ پیش از رحمت او که باران است
ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعٰلَى اللّٰهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه
انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر باشد اَمَّنْ يَّبْدَؤُا
الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد
در قیامت وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ و آنکه روزی دهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب
سماوی و ارضی بشما روزی بخشد ءَاِلٰهٌ آیا هست خدایی مَّعَ اللّٰهِ شریک با خدای که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید
بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان در آنکه
الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمان و زمین است الْغَيْبَ نا آمده و پوشیده را اِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای میداند پس چنانکه
قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بهوا اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند مشرکان اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ
که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی هل است و در باب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی
نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی
بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِيْ شَكٍّ در گمانند مِّنْهَا از وقوع آن بَلْ هُمْ مِّنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُوْنَ نابینایانند یعنی چشم
دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی
دیده بصیرت ءَاِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرٰبًا خاک وَّاٰبَآؤُنَآ و پدران ما نیز خاک شوند اَئِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ آیا ما بیرون
آورده گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده شدیم
هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این وعده دادند و تحقیق نه انجامید
اِنْ هٰذَآ نیست این وعده اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که محمد نخست نه حقیقت
قُلْ سِيْرُوْا بگو بروید فِي الْاَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس
بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ سرانجام گناهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض
مشرکان وَلَا تَكُنْ و مباش فِيْ ضَيْقٍ در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل
نگاه داشت تو منم ط غم مخور زان دو که غمخوار تو منم و زهمه بد ها نگهدار تو منم از تو کر اغیار بر تابند روی
این جهان و آن جهان یار تو منم وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این
عذاب موعود اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار را تحذیر
می نمودند قُلْ عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ پیوسته بشما و از پی در آید شما را بَعْضُ الَّذِيْ برخی
از آنچه تَسْتَعْجِلُوْنَ شتاب میکنید بنزول و حلول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلاء وَاِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق
آفریدگار تو لَذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بمعاصی
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُوْنَ سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَاِنَّ رَبَّكَ

و بتحقیق آفریدگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن آنچه پوشد صدورهم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون
و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وما من غائبة ونیست هیچ پوشیدهٔ از حوادث و نوازل فی السماء
والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا
القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر
آن چیزی که از جهالت هم فیه ایشان در آن چیز یختلفون اختلاف میکنند و مخالف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه
یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام
وانه و بدرستی که قرآن لهدی هر آینه راه نمونی است ورحمة و بخشایشی للمؤمنین مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند
بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی بینهم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست و درست خود
وهو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم داننده بآنچه حکم میکند فتوکل پس توکل کن
علی الله بر خدای و از دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشنی یعنی راه تو درست است
و کار تو درست انک تحقیق که تو لا تسمع الموتی نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن تو نمی توانند
کرد ولا تسمع الصم الدعاء و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت کردگان یعنی ایشان
از گوش دل کر اند و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا
کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل اسماع او مشکل است و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند وما انت
و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا به بصیرت و ایشان بدان راه برند
ان تسمع نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گروندگان فهم مسلمون
پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و متخصصان عالم ایقانند **نظم** گوش جان را نهاده بر فرمان
دیدهٔ دل گشاده بر عرفان ٭ زنده از نفخهای گلشن قدس ٭ معتکف در فضای عالم انس ٭ برده اند مضایق لا شیء
به قل الله ثم ذرهم نرسیده واذا وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب علیهم
بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده
از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان ان الناس انکه مردمان کانوا هستند که بآیاتنا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر
یا بآیات قدرت و دلایل حکمت ما لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی بدان متیقن نیستند بباید دانست که خروج دابة الارض
نشانهٔ ایست از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون تعالی دینی نزدیک رسد حق سبحانه دابهٔ از زمین بیرون آورد
چنانچه ناقهٔ صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب نزدیک بیکدیگر
باشد هر کدام که پیش بود آن دیگری بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی بهم چنان معلوم میشود که از اشراط ساعات اول آیات
سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و آن جانوریست طول او شصت گز و چهار قوایم دارد و دو بال
زغب باشد و دو بال دارد و در تیزروی هیچ هاربی از او فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم
بود اما در غایت روشنی و درخشندگی و در تفسیر ابن الزبیر رضی الله عنهما نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد
و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل
لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی بوده و دمش چون دنبهٔ قوچ
و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا وادی از وادی تهامه یا از حرم سدوم

و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن خانهٔ کعبه
بدر آید و مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی بر آنند که
جز سر و گردن او از زمین بر نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام
با او بود در روی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران نهد روی ایشان سیاه
شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را بهشتی گویند
ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از نیست که بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما
بتمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم ویوم نحشر و یاد کن روزی را که حشر کنیم من کل امة
از هر امتی فوجا گروهی که رؤسا و اشراف باشند ممن یکذب از آنها که تکذیب میکنند بآیاتنا بآیات کلام ما یا بدلایل
قدرت ما فهم یوزعون پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حتی اذا جاؤا
تا چون بیایند بمحشرگاه قال اکذبتم بآیاتی گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال ولم تحیطوا
و احاطه نکردید بها بدان آیتها علما از جهت دانش یعنی در آن تأمل نکردید و بکنه آن نرسیدید اما ذا کنتم تعملون
آیا آن چه چیز بود که شما میکردید یعنی هر کار که کردید بعد از آن بخدا و رسول ایمان نیاوردید ووقع القول و واقع شود
یعنی فرود آید عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فهم لا ینطقون
پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعذاب نامتناهی الم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر
انا جعلنا اللیل آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت والنهار مبصرا و ساختیم
روز را روشن تا در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لآیات هر آینه
نشانهاست بر بعث و نشور لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از
یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است
استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی ویوم ینفخ و یاد کن روزی را که دمیده شود فی الصور در صور ففزع
پس ترسد از هول و هیبت آن من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمینهاست ایراد
فزع بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین الا
من شاء الله مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر
گوید که آن ادریس است علیه السلام وکل و همه مردمان اتوه داخرین آیند بموقف و حفص آتوه خوانده
بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان وتری الجبال و ببینی کوهها را در آن
روز تحسبها پنداری آن را جامدة برجای ایستاده وهی و حال آنکه جبال تمر میرود و سیر میکند مر السحاب در
رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست
چنانچه در سیر سحاب مشاهد میرود و محقق فرموده که اولیا نیز در میان خلق در صدد سوم واقف اند و خلق از حرکات
بواطن ایشان که بیک دم هزار عالم طی کنند غافل **ط** تو مبین این پایها را بر زمین ٭ ز آنکه بر دل میرود عاشق یقین
از ره و منزل ز کوتاه و دراز ٭ دل چه پیدا نکه هست آواره نواز ٭ آن دل از کوتاه و صاف نیست ٭ رفتن او دلچ دیگر رفتن آب
دست فعه پای فی دو تا قدم ٭ آن جا آنکه تاخت جانها از عدم ٭ صنع الله بکرد خدای کردنی الذی اتقن آن خدایی که

استوار کرد کل شیء آفریده همه چیزها و بپا داشت بروجهی که شاید انه خبیر بدرستی که او داناست بما تفعلون بآنچه شما
میکنید من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکویی فله خیر پس او را جزا نیست بهتر منها از آن زیرا که کار نیکی ده
تا ند و یکی یا هفتصد عوض یابد و اکر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مر ورا خیری حاصل است از آن کلمه وهم
و نیکویی کنندکان من فزع از ترس و هول یومئذ آن روز یعنی قیامت آمنون ایمن اند ومن جاء و هر که بیاید بالسیئة
به بدی که آن شرک است فکبت پس نکون کرده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را نکونسار در
دوزخ افکنند هل تجزون و کویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا نداده اند شما را الا ما کنتم مکر آنچه بودید که در دنیا تعملون
میکردید انما امرت جز این نیست که فرموده شده ام من ان اعبد انکه پرستش کنم رب هذه البلدة خداوند این شهر را که
مکه است الذی آن خداوندی که بجهت حرمت حرمها حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نبرند و حشیش او را ندروند
و صید او را نرمانند وله و مر خداوند این بلده راست کل شیء همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک ویند وامرت و مامور
شده ام ان اکون انکه باشم من المسلمین از ایستادکان بر ملت اسلام وان اتلو القرآن و بانکه تلاوت کنم قرآن را
و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف کردد فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت دین او را کس
فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میکردد ومن ضل و هر که
کمراه شود بجهت مخالفت دین امور فقل پس بکو ای محمد انما انا جز این نیست که من من المنذرین از بیم کنندکانم و بر من
جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیکری بمن نمیرسد وقل الحمد لله و بکو ثنا و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا
عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سیریکم زود باشد که بنماید خدای شما را آیاته نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض
و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است فتعرفونها پس بشناسید آن آیتها را
ولیکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند وما ربک و نیست آفریدکار تو بغافل بیخبر عما تعملون از آنچه میکنند مشرکان و در حفص
خطاب خوانده یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان نه بیخبری است بلکه بر حکمتیست که مراد او را میداند و بس

سورة القصص

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن کردانیده از تطرق سمات زیاده و نقصان
و سر شاد الیه در آیه وانا له لحافظون این حروف خواست امام قشیری رحمه الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان
از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار
موحدان از شهود غیر خدا سلمی رحمه الله روحه کوید سین سر نیست از اسرار الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات
و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق کفته که میم ایمائیست بمنت خالق بر کافه خلایق در قیام بکفایات مهمات
بر قدر حاجات و مرامات و کفته اند این حروف ثلثه قسمیست بطور سینا و سکندریه و مکه جواب قسم این که تلک این سوره
یا این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نتلوا میخوانیم یعنی میخوانانیم
بفرمان ما جبرئیل علیک بر تو من نبإ موسی وفرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون
برای کروهی که تصدیق میکنند ان فرعون بدرستی که فرعون علا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر وجعل
و کردانید اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا کروه کروه و هر کروهی را بکاری نامزد کرد یستضعف

بود که زبون کرفت و مقهور ساخت طائفة منهم کروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را
که کاهنان کفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار از پسران
بنی اسرائیل کشتند ویستحیی و زنده میکذاشت نساءهم زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبط انه کان بدرستی که
فرعون بود من المفسدین از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزار ایشان را به بندکی میکرفت ونرید
و میخواستیم ما ان نمن انکه منت نهیم علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون کرفته شده بودند و بیچاره کشته فی
الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بانکه برهانیم ایشان را از بلا و مشقت فرعون ونجعلهم و سازیم
ایشان را ائمة پیشوایان در امر دین و خوانندکان بخیر و صلاح ونجعلهم الوارثین و کردانیم ایشان را وارثان
اموال و امتعه و املاک فرعونیان ونمکن و جای دهیم لهم ایشان را فی الارض در زمین مصر و شام ونری و بنماییم
فرعون وهامان فرعون و وزیر او هامان را وجنودهما و لشکرهای ایشان را منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون
آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند آن صورت را وقتی که در دریا
علامات غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم
و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارکان بمراد رسیده غالب و سرافراز کشتند و سر یوم المظلوم
علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد. ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه * که تا شوی ظلم افکندت از جاه بچاه
انکه اکنون بحقارت نکری جانب وی * بشماتت کند آن روز بسوی تو نکاه . آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل
ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیکر را نیز با ایشان موکل کردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که
بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد و موسی علیه السلام را فرا کرفت و در روی نکریسته فریفته
جمال وی کشت و محبتی عظیم از آن مولود در دل وی پدید آمد کفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را کویم
آن بچه دختر آمد مرده و او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایکان نه بیند مادر موسی
سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر
موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن کروه بجد نادیده از آن خانه بیرون رفتند
و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش کل و ریحان شده و موسی علیه السلام با آن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش
میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیاده از پیشتر بتفحص و تجسس مشغول شدند درین
وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه بخبر میفرماید واوحینا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی رحمه الله فرموده است که
شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن الی ام موسی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علیه السلام
نام او نوخابذ بنون در اول اسم و در تیسیر و عین یوخابذ کفته بیاء مثناة تحت در اول بهر تقدیر الهام دادیم او را
ان ارضعیه انکه شیر ده و به پرور او را فاذا خفت پس چون بترسی علیه بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او
خواهند کرد فالقیه پس بیفکن او را فی الیم در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده باشی
باب نیل افکن او را ولا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد ولا تحزنی و اندوه مبر در فراق او انا بدرستی که ما
رادوه باز کرداننده اوییم الیک بسوی تو اندک زمانی بر وجهی که دلخواه تو باشد وجاعلوه و کرداننده ایم او را
من المرسلین از فرستادکان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان
در تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرمود که انشای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد

وآن نجار حزبیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی
دارد و میخواهد که در صندوق کند و از موکلان بگریزاند نزدیک شد که فرعون آمده خواست که صورت حال اظهار نماید
زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و غمازی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که
کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال از دین بعد ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را
بقیر بیندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت
برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز از رود نیل انسانی خرد سال یافت شود و این علت از بدن او
زایل کرده و در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار نیل آمده انتظار ایشان موعودی بردند که
ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند و بیارند فالتقطه پس فرا گرفتند
موسی را آل فرعون کسان فرعون لیکون تا گردد و باشد لهم مر فرعونیان را عدوا دشمن مردان را که بسببش غرق شوند
وحزنا و اندوه برانگیزنده زنان را که ایشان را برده گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را ان فرعون بدرستی که فرعون
وهامان وجنودهما و هامان و لشکرهای ایشان هر دو کانوا خاطئین ● بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که
چون سر تابوت گشادند موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون در غرغر کرد که این مولود چگونه
از قتل جسته بنا بر آنکه آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه
فرعون می ترسید خاطر جمع شده است دست از این طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن
وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت ● وقالت امرأت
فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او
عمه موسی علیه السلام بود بر هر تقدیر با فرعون گفت قرت عین آن کودک روشنی چشم است لی مرا ولک و مر ترا که بسبب او فرزند
شفا یافت لا تقتلوه مکشید او را و لفظ جمع برای تعظیم است عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات
برکت بر جبین او مبین و لایح است او نتخذه یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را با آسیه بخشید
و آسیه بتربیت او مشغول گشت وهم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون ● نمیدانستند که هلاک
ایشان در دست اوست واصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی فارغا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که
آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شد ان کادت بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لتبدی به آشکارا کند
قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکش و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند خوشحال و فارغ شد
از غم و اندوه و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم
علی قلبها بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن زن من المؤمنین
از باور دارندگان مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت و گفت مادر موسی علیه السلام لاخته
مر خواهر موسی را و اصح آنست که نام او کلثوم بوده و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قصیه
بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثوم ببارگاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را عن جنب از دور
در کنار آسیه وهم لا یشعرون ● و ایشان ندانستند که او خواهر ویست وحرمنا و حرام کردیم ما علیه المراضع بر موسی
شیردایگان را من قبل پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانه روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او
بیچاره شدند اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر از آن بیرون می آمد و میخورد چون کلثوم را

آسیه برای دایه مضطرب است فقالت پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت بر اهل خانه که از روی شفقت
یکفلونه در پذیرند این کودک را لکم برای شما وهم و آن اهل بیت له ناصحون مر او را نیکخواهان باشند و در ادای
و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که او از کدام
خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون اند از آن کودک
پس او را دلداری داده گفتند برو و آنکسی را که گفتی بیار کلثوم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود
هر چند دایه می آوردند و موسی را برمیداشت موسی روی از وی می تافت و شیر او نمی ستد و چون او را بکنار مادر نهادند
و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت و پستانش فرا گرفت نظم بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا نفس آشنا شنید ● فرعون گفت تو کیستی که رضیع بپستان تو میل کرد گفت زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن
و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیاید الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجر او مقرر کردند
و موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود ببر و در هفته یکروز پیش ما آر مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل
روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او
کی تقر عینها تا روشن شود چشم او بفرزند ولا تحزن و اندوهناک نشود بفراق او ولتعلم و تا بداند بعلم شاهده
ان وعد الله آنکه وعده خدای حق راستست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون ● بودند که نمیدانستند
ولما بلغ و آن هنگام که رسید موسی اشده بغایت قوت و کمال جوانی که از سی سالگیست تا چهل سالگی واستوی و راست شد
و بکمال رسید عقل او و در این سن مراد او بچهل سالگیست یعنی چون بدین سن رسید آتیناه دادیم او را حکما نبوت وعلما
و دانش در دین وکذلک و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین ● پاداش میدهیم نیکوکاران
ذکر آیات نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر او رسانیدیم نبوت هم دادیم
ودخل المدینة و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا بلده حابین و در فرهنگ مصری
یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اشهر آنست که بمصر در آمد علی حین غفلة بهنگام
غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول اند و گفته اند
وقت قیلوله در آمد فوجد پس یافت فیها در آن شهر رجلین دو مرد که ایشان یقتتلان خصومت میکردند هذا
آن یکی من شیعته از پی روان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند میخا وهذا و آن یکی دیگر من عدوه
از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاقون یا فلیقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیلی را تکلیف هیزم کشیدن
میکرد چون موسی آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من شیعته آنکسی که از گروه او بود علی الذی
بر آنکسی که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت
دست از وی بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را و گفته اند
حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس برهم موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال هذا گفت این کار من عمل الشیطان از عمل
کسی است که شیطان او را اغوا کند بر عمل ایشان انه بدرستی که شیطان عدو دشمنیست مضل گمراه کننده مبین
هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و کان
بنسبت رتبه ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انی
ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر تو فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید

خدای وی را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربانست برایشان قَالَ
رَبِّ گفت ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کردهٔ بر من بمغفرت وغیر آن که توبه میکنم فَلَنْ أَكُونَ پس
نباشم هرگز ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاونت
سبطی که مودی باشد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار
می برد و مترصد می بود که مردم کسی او را طلبد و قصاص کند فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب یاری میکرد از وی
بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ بآواز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَى گفت موسی مر آن بنی اسرائیلی را
إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ مردی گمراهی مُبِينٌ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام
که خواست موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکسی که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیلی را
و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه
بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا
گردن کشی یا مهربانی بی عاقبتی خون ریزی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ
از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او
با ارکان دولت مشاورت کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شد متوجه موسی
علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک
کنار شهر بود يَسْعَى شتاب میکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ مشاورت
میکنند و تدبیرها می انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر إِنِّي
بدرستی که من لَكَ مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکخواهانم و مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در زمان از دم بی زاد و راحله و در
مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که
جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو و او را بر سر راه آورد و موسی قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام
که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابرهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه
علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی علیه السلام راه نمیدانست قَالَ گفت عَسَى رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي
آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانه روز میرفت و جز گیاه خودرو نداشت
سلمی رحمه الله فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و سالک بیداء مدین را بهمراهی شوق لقا
می پیمود ٭ عنایت یار در شد روی در راه عدم کردم ٭ خوشا تنهاروی آنرا که همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام
که برسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که
آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان
امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که میراندند گوسفندان خود را تا با رمهٔ دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا
می باشد پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت موسی مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن
و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ
تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضلهٔ که از مواشی ایشان بماند باغنام خود دهیم زیرا که ما مرد

ندادیم وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند ایشان دختران
برادرزادهٔ شعیب بودند علیه السلام که او را یثرون گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر ایشان صفورا
نام داشت و خردتر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت
این عجوزگان را انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود روند ایشان از روی تهکم
گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را نظر بر بیان دو بر روی گی
فتاده تر سیدند و بطرف رفتند بنظاره بایستادند موسی علیه السلام پیاده بود و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه
هشت شبانه روز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر سر چاهی دیگر رفت و سنگی که
چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل کس کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَى پس آب داد لَهُمَا برای
ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّى پس بازگشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ
پس گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ برای آن چیزی که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی
کم و بیش هر چه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیی
بسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم ٭ ما فقر بسازیم که الفقر فخری است ٭ که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست
اما دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید و قصه تمامی عرضه کردند شعیب
خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا بود
تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر شرم داشتی چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا
لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لَنَا برای ما موسی علی نبینا و علیه السلام بجهت
زیارت شعیب علیه السلام و تقرب آشنایی وی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آمد جامهٔ صفورا
از بعضی اعضای او برداشته میشد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من آی و مرا بسخن دلالت بر راه میکن فَلَمَّا جَاءَهُ
پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب علیه السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را
و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رها یافتی مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او و چه ایشان را برین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعام
حاضر کردند موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیی نفروشیم یعنی سقی اغنام
برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام گفت که این طعام نه مزد کارتست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما
رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروت مقتضای آن میکند که رد نکنی
که مهمان سخن میزبان قبول کند ٭ موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا
گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ
بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدور توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی را قوت
و امانت هست ٭ آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصهٔ کشیدن
دلو و صورت مراقبت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافته قَالَ گفت إِنِّي أُرِيدُ
بدرستی که من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلَى أَنْ
تَأْجُرَنِي بر آنکه اجازت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدم

مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین آیة که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً
و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم رحمه الله بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفته اند که معنی آیه اینست که
مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت
سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وَمَا
أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال
یعنی ترا کار فرمایم بروجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای
مِنَ الصَّالِحِينَ ● از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَلِكَ گفت موسی
علیه السلام که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و تو قایم است که هیچکدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام از این دو مدت
که هشت سال و ده سالست قَضَيْتُ بگزاردم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و افزونی جستن نیست تا عَلَيَّ بر من
یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ و خدای بر آنچه میگوئیم و شرط میکنیم وَكِيلٌ ● گواه هست یا برانچه گفت
و شنید میرود کار ساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده این عهد بیرون آئیم **نظم**
کو لطف تو یاری نماید ز نخست ؛ هم عهد شکسته است و هم پیمان سست ؛ فَلَمَّا قَضَى پس آن هنگام که بگزارد موسی
الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود
در چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان خود را
در شب سرد تاریک که راه گم کرده بود و زنش با وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برق و باد و رمه متفرق شده
و از مقدحه آتش نمی جست آنَسَ ببدید مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی را قَالَ لِأَهْلِهِ گفت مر کسان خود را
امْكُثُوا درنگ کنید إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی را لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش
یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پاره بیارم از آتش لَعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ ● شاید که شما خود را گرم سازید بدان فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون آمد بدان آتش نُودِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را
ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ از کناره رود و آن کناره که بر دست راست موسی بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ
در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا عوسج یا عناب أَنْ يَا مُوسَى آنکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستی که
منم خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ ● پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بلند بر نگریست شعله
آتش شوق لقاء معبود شاهد بود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد **نظم**
هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست ؛ این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر ؛ موسی از ندای انی انا سوخته
عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین
و دیگر وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت مار شد فَلَمَّا رَآهَا پس آن هنگام که دید
عصا را که بسرعت تَهْتَزُّ حرکت میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ گوئیا که او ماریست جهنده که در عرف آنرا تیرمار گویند وَلَّى
برگشت مُدْبِرًا هزیمت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا
رسید که يَا مُوسَى أَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس از این مار إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْآمِنِينَ ● از امان یافتگان
اسْلُكْ يَدَكَ در آر دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان جامه خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید درخشنده مِنْ غَيْرِ
سُوءٍ بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ و جمع کن بسوی خویش جَنَاحَكَ

بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه
مردم ترسناک کنند فَذَانِكَ پس این دو یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانَانِ دو حجت و علامت اند مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
بر رسالت تو ببر و بدین دو معجزه إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا قَوْمًا
هستند گروهی فَاسِقِينَ ● بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی ای آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ
بدرستی که من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه بکشند مرا بقصاص او
وَأَخِي هَارُونُ و برادر من هارون هُوَ أَفْصَحُ او فصیح تراست مِنِّي از من لِسَانًا از جهت زبان [illegible] فَأَرْسِلْهُ
پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْءًا یار و مددکار يُصَدِّقُنِي مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها
یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ ● از آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان
من بوقت مناظره یاری نکند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بیفزائیم نیروی تو
بِأَخِيكَ ببرادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان
إِلَيْكُمَا بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد بر و بر هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب
آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ● و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان
زیرا که رایات آیات ما عالیست و امداد و اعانت ما مر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى
بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان آیتهای ما را یعنی معجزات بَيِّنَاتٍ روشن و هویدا قَالُوا گفتند مَا هَذَا نیست
این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادوئی مُفْتَرًى بربافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ایم وَمَا سَمِعْنَا و نشنوده ایم
بِهَذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ● در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت
آن گفتند که در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من
داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که آمد براه نمودن از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و میداند که
من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ و داناست بکسی که باشد مر ورا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیی یعنی ختم
با یمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ●
فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ
ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَهٍ هیچ خدائی که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي بجز من و موسی گوید خدای دیگر
هست که آفریدگار آسمانست فَأَوْقِدْ لِي پس برافروز آتش از برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود
در دیار او را استحکامی بود آورده اند که اول کسی که به پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را فرمود که خشت
پخته بساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مر ورا پایها باشد چون نردبان تا بسطح آن روم لَعَلِّي
أَطَّلِعُ شاید که دیده ور شوم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع گردم و ببینم چنانچه هست که موسی میگوید
وَإِنِّي و بدرستی که من لَأَظُنُّهُ گمان می برم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ ● از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که
حق سبحانه جسم و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود که **نظم**
با مکان آفرین مکان چکند ؛ آسمان گو با آسمان چکند ؛ نه مکان ره برد نه زمان ؛ نه بیان زو خبر دهد نه عیان
صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن
چوب و دفع بنا امر فرمود و بنائی بر آورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی ساخته بود

چنان بلند بنایی که عقل نتوانست • کمند فکر کند در بگوشهٔ بامش • و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام
رسید فرعون بالای آن برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را
از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون
خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بران صرح زد و سه پاره
ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر در دریا افتاد و دیگری
بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او
روی باز دیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکرهای او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا يُرْجَعُونَ
باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشور فَأَخَذْنَاهُ پس بگرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس در افکندیم
ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای طبریه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم ایشان را درین جهان
أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را يَدْعُونَ میخوانند إِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول
در آتش باشد چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری
عذاب از ایشان باز نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بر ایشان پیوند دادیم فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در
سرای لَعْنَةً لعنت را تا ملایکه و مؤمنان بر ایشان لعن کنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت هُمْ ایشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
از زشت رویان یا راندگانند وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَهْلَكْنَا
الْقُرُونَ الْأُولَى هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام
بَصَائِرَ در حالتی که آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت بگشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى
و راه نماینده باحکام شرع وَرَحْمَةً و بخشایشی برای تابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُمْ شاید ایشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند
وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی
علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گزاردیم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ
و نبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان بامر ما در سال و سوی فرعونیان وَلَكِنَّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو
برای آنکه ما أَنْشَأْنَا بیافریدیم پس از موسی قُرُونًا قرنهای مختلف که هر یک بعد از دیگری فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس
نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود
وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتْلُو بخوانی عَلَيْهِمْ بر ایشان
آيَاتِنَا آیتهای ما را در قصهٔ موسی و شعیب چنانچه شاگردان با استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم
گیری وَلَكِنَّا و لیکن ما كُنَّا مُرْسِلِينَ هستیم فرستندهٔ تو و خبر کننده ترا ازین قصها وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی تو
حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را و توریة بوی دادیم در زاد المسیر از ابو هریره رضی الله عنه
نقل میکند که ندا کرد امت حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام
گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده موصوف و متزین اند ایشان امت کدام پیغمبر

خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی آرزو برد که ایشان را به بیند حق سبحانه گفت که اکنون هنگام
ظهور ایشان نیست اگر خواهی آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم
لبیک جواب دادند و چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید بخواست که بتحفه باز گردند فرمود که عطا دادم
شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص
ایشان بخصیصهٔ رسالت و قرآن بدین وجه مژده یافته اند **نظم** حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است
وین بهتری از همه است که او نیز از آن ماست • و چون این چنین بشارتی مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت
صلوات الله و سلامه علیه لاجرم او را میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم وَلَكِنْ و لیکن ترا
خبر دادیم رَحْمَةً از جهت بخششی که واقع است بر تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو ترا این قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ
تا بیم کنی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ گروهی را که نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی در ایام
فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بوده علیهما السلام و اگر نه اسمعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودند و مدتی
تمادی گذشته بود درین زمان آن حضرت را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَنْ
تُصِيبَهُمْ و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است
أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی بعملهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت فَيَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول
عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس متابعت کردیمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودیمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودیمی از
گروندگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوف است یعنی اگر نه آنستی که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که
پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر اینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم از یهود سوال کردند و ایشان به نبوت وی اقرار نموده نعت و صفت وی از توریة خواندند مشرکان
انکار توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که
آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستادهٔ راستگوی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم یا پیغامی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما قَالُوا گفتند لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى مانند آنچه داده شد بموسی از معجزات یعنی چرا
محمد را نیز ید بیضا و عصا ندادند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابناء جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ
مُوسَى بآنچه داده شد موسی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین از آیات تسع قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادو اند سحر یعنی موسی
و هرون تَظَاهَرَا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگرند یعنی توریة
و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان
كَافِرُونَ نا گرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدای که باشد هُوَ آن کتاب
أَهْدَى راه نماتر مِنْهُمَا ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید شما راستگویان که توریة و قرآن سحر است فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکنند لَكَ ترا و کتاب نیارند
فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی
وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمونی و بیانی
و بصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل خیر نرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

کروه ستمکارانرا که تابع هوای نفس خود ند ولقد وصلنا وبتحقیق پیوند دادیم و در دم پیوستیم لهم القول برای ایشان
سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و موعظت را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبر یا قرآنرا پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی وسورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیر کردند و در دو تامل کرده بدو بکروند
الذین آتیناهم الکتاب آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون
میکروند بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد
چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آوردند و چون این
سوره مکیست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مکر کویند آیه مدنیست واذا یتلی وچون خوانده شود
قرآن علیهم بر ایشان قالوا آمنا به کویند ایمان آوردیم بوی و دانسته که کلام خداست انه الحق بدرستی که او راست
و درست فرود آمده من ربنا از نزد آفریدکار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وحی مسلمین
کردن نهادکان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیت آنرا شناخته اولئک آن کروه
از اهل کتابین یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة
یا انجیل و ایمان بقرآن نیز ویدرؤن و دفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان
ترسان ابوجهل و اضراب او ایشانرا دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید
یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان بنرمی جواب میدادند حق سبحانه صفت ایشان
کرد که دفع میکنند به نیکو سخنی قول سفها را ومما رزقناهم و از آنچه داده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در راه ما
واذا سمعوا اللغو وچون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض مینمایند
از آن و خاموش میشوند از تعرض بدان وقالوا و میکویند مر لغو کوینده کانرا لنا اعمالنا ما راست کردارهای ما از حلم
و صفح ولکم اعمالکم و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را دین شما سلام علیکم سلامت است شما را
از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و کفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی
الجاهلین نمیجوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی دنیی و بدفرجامی عقبی است
از بدان بکریز و با نیکان نشین ۰ یار بد زهری بود بی انکبین ۰ آورده اند که آن حضرت بایمان عم خود ابوطالب
بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده کفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای
از برای تو ابوطالب کفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست کویی اگر سرزنش زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرک
ترسیده کلمه کفت من بکفتن این کلمه ترا شاد میساختم آیه آمد که انک بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی
بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هر کرا
میخواهد وهو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتکان یعنی آنانکه مستعد هدایتند یا آنها که حکم ازلی
بهدایت ایشان صادر کشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و هدایت لم یزلی ۰ هدایتی که دادند از بدایت ۰
بود همراه باشد تا بنهایت ۰ آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده کفت ای محمد ما میدانیم که قول تو
حق و سخن تو راستست و آنچه میکویی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو
موجب مخالفت تمام عربست می ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد وقالوا و کفتند بعضی از کفار که ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریق رشاد را

معک با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین دیار بربایند و بیرون کنند اولم نمکن
آیا جای ندادیم لهم مر ایشانرا حرما آمنا حرمی ایمنی که کسی بر ایشان دست نداد یجبی کشیده میشود الیه بسوی این
حرم ثمرات کل شیء میوههای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی دادیم ایشانرا
در این وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا
ایمن و مطمئن میداریم اگر ایمان آرند چکونه ایشانرا از تخوف و تخطف در امان نداریم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر
ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته را و در نمی یابند وکم اهلکنا و بس که هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بناز
بطرت کافر شدند معیشتها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیانرا
هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نشسته اند در آن من بعدهم
از پس هلاک ایشان الا قلیلا مکر اندکی از رهکذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و برونروند باز خالی بکذارند
در خانه دنیی چو نشستی برخیز ۰ کین خانه بدان خوش نشست کاین در و بوند ۰ وکنا نحن الوارثین و هستیم ما
وارث آن مساکن بعد از هلاک اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردکار تو مهلک
القری هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که برانکیزد فی امها در معظم آن دیار و اهل آن بلاد چون مکه
سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند لاجرم آنجا برانکیزد رسولا فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان
آیاتنا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب
سازنده دیهها بعقوبت الا واهلها مکر که اهالی آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق
وما اوتیتم و آنچه داده شده اید شما من شیء از چیزی که اسباب دنیی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست از
زندگانی این جهان وزینتها و آرایش این سرای که در مدت حیات بدان اعتبار کنید و بدان مباهات و افتخار کنید وما عند الله
و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذتیست آن خالص است
از کدورات مشقت و محنت وابقی و پاینده تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را
بفانی و مرغوب را بمعیوب ۰ نظم ۰ حیف باشد لعل و زر دادن زچنک ۰ پس کرفتن در بها برخاک و سنک ۰
در خبر است که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کرده ند در باب دین و کفته اند عمار یاسر رضی الله عنه
با ولید مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد که افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در
دنیی وعدا حسنا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آنکس در یابنده آن موعود است
یعنی علی و حمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم او را متاع الحیوة الدنیا
از متاع زندگانی دنیا که منحتش آمیخته محنتست و دولتش مودی به نکبت و مالش در صدد زوال و جاهش
بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیمة روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدکان باشد برای عذاب
یا حساب مراد از این کس ابوجهل است یا ولید مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافرانرا فیقول
پس کوید این شرکائی کجایند شریکان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که کمان میبردید که شریک منند
قال الذین حق کویند آنانکه واجب شد علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیت وعید یا کلمه لاملأن جهنم
و آنان روسا و ضلالت باشند یا دیوان که کویند ربنا ای آفریدکار ما هؤلاء الذین این کروه یعنی ضعفا و اتباع
آنانند که ما اغوینا کمراه کردیم ایشانرا و بشرکت خواندیم اجابت کردند اغویناهم کمراه کردیم ایشانرا کما غوینا چنانکه

خود گمراه بودیم تبرأنا بیزاری کردیم إلیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا ایانا یعبدون نبودند
ایشان که در الواقع ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند
کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک ما ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم
پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را جهت عجز از اجابت و نصرت ورأوا
العذاب و به بینند عذاب تابعان و متبوعان لو أنهم تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که
راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد آر
روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا أجبتم المرسلين چه جواب دادید فرستادگان مرا که
شما را دعوت بحق کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الأنباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا
فراموش کنند حجتها را یومئذ در آن روز و ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه
جواب گوییم بجهت آنکه سائل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فأما من تاب
اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود بخدا و رسول وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی أن یکون پس شاید که
باید که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت سؤال از جواب فرو نمانند و رستگاری با جابت حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه باز بسته است نظم مرنبی رضای محمد نفس ده رستگاری همین است و بس
آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی بمردی که
از اهل مکه و طایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که
وربک و پروردگار تو یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد از موجب و مانع ویختار و بر میگزیند هر که را میخواهد
برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برگزید ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافران را چون ولید
مغیره و سایر طاعنان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار
قادر مختار است مصرع هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر خدا راست از آنکه کسی را با او
اختیار او اختیاری بود وتعالی و برتر است خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند
وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینه های ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت
پیغمبر و کینه مؤمنان وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله
و اوست خدای مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی سزا نیست إلا هو مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الأولی
والآخرة در این سرای و در آن سرای چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست کارگزاری وإلیه
ترجعون و بوی باز گردید در روز نشور قل بگو ای محمد أرأیتم آیا چون می بینید إن جعل الله اگر
کرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده إلی یوم القیامة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد
یا بر حوالی افق ها بر حرکت دهد من اله کیست خدایی غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرت یأتیکم بضیاء
بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنید أفلا تسمعون آیا نمی شنوید موعظه را
بگوش تدبر و اعتبار قل أرأیتم بگو چه بینید إن جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا
و پاینده إلی یوم القیامة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله
غیر الله کیست خدایی بجز الله که از راه رحمت یأتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فیه در او از رنجها

اشغال استراحت کنید أفلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش
خود جعل بیافرید لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجوئید
در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون و شاید که شما سپاس داری کنید
خدای را بر نعمت روز و شب نظم چرخ را دور شبانروزی دهد شب برد روز آورد روزی دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بجانان خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام
ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را و تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است فیقول پس
گوید أین شرکائی کجایند انبازان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند و دروغ
میگفتید ونزعنا و بیرون آریم من کل أمة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان
بگواهی آریم فقلنا هاتوا پس بگوییم مر امتان را که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند
آن هنگام أن الحق لله آنکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست وضل عنهم و گم کرد از ایشان
ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند إن قارون
بدرستی که قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بوده و گفته اند وی
حرام زاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن
قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور
خواندندی و در قرائت توریه اقرا بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار است در زمان تقوی و احتیاج مردی متورع
و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی
و خواست که همه در تحت حکم او باشند وآتیناه و عطا کردیم او را من الکنوز از مالهای گرد کرده ما إن مفاتحه
آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لتنوء هر آینه گرانی میکرد بالعصبة بگروهی مردمان أولی القوة خداوندان
توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام فرا گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی میکشیدند
در کشاف مذکور است که هشتاد استر مفاتیح خزاین وی میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاح از اصبعی زیاده
نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است
و آن چهارصد هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بود إذ قال له یاد کن چون گفتند مر قارون را قومه
گروه او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت که ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا إن الله بدرستی که خدا
لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که دنیا مبغوضه حق است ط دنی دنی چیست سرای سپنجی
افکنده هزار کشته در هر قدمی کو دست که هر کرا شادی نکند و در فوت شود دینار زد بغمی وابتغ
و طلب کن تتمه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده است ترا
خدای الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن
جهانی نظم بهی توانی که عقبی خری بخر جان من ور نه حسرت خوری ولا تنس و فراموش مکن نصیبک
بهره خود را من الدنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت از این جهان کفنی خواهد بود و بس پس آن حال
بر اندیش و بمال و منال مغرور مشو نظم که ملک تو شام تا یمن خواهد بود و در شهر چه دوم تاختن خواهد بود
آن روز که زین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهره خود را

یعنی با آن مقدار مال که ترا کفایت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ و نیکویی نمای با بندگان خدای كَمَا بجنانکه أَحْسَنَ اللَّهُ نیکویی
کرده است خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری و بیداد کری و تکبر فِي الْأَرْضِ
در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند
قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي
بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم یا بان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا دانا بوده
بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و آنرا بر داشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام
بخواهر نهادهٔ خود اموخته بود و او قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده
و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِن قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ
الْقُرُونِ از اهل روزگار مَنْ هُوَ کسی که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا
و بیشتر از روی مال ملخص یعنی آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد و با وجود آنکه میداند که
از و قویتر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهند شد عَن ذُنُوبِهِمُ
الْمُجْرِمُونَ از گناه ایشان گناه کاران یعنی شرکار آنجا ایشانرا بسیمای ایشان خواهند شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ
یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیراکه بی حساب در دوزخ
خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که
زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف
آورده که نود هزار تن که همه جامهٔ معصفر داشتند با وی بر نشستند و مردم پیش از آن ذلك معصفر ندیده بودند
و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بود با استران سفید و زین زرین و جامهٔ ارغوانی و موزهای سفید چون قارون
بدین زینت بر عیان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا و بدان راغب
بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بودی مارا از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او
لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهرهٔ بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشانرا
علم با حال آخرت یادانا بودند برکت قناعت و عزت توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنی طلبان
ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مال دنیا لِّمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند
کردار شایسته وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا
الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند توفیق ندهند بمباشرت اعمال
صالحه مگر صابرانرا نظم اهل صبر از جمله عالم برترند • صابران از اوج گردون بگذرند • هر که کارد تخم صبر اندر جهان
بدرود محصول عیش جاودان • آورده اند که قارون را بر موسی و هرون علیهما السلام حسد و حقد تمام بود
چنانچه روزی بموسی گفت تو رسالت بردی و منبر بهرون رسید من برچه منصبی چند صبر کنم القصه دایم در دل بدعا
موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح
کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل و خست راه بر و گرفته جمعی از بنی اسرائیل
طلبیده گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی هرچه میفرمایی گفت
میخواهم که اورا در میان قوم رسوا کنم تا دیگر سخن وی نشنوند پس زنی فاحشه را که در تبیسیری آورد که نام او سبرا بود طلبید

دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام
در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببرید و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنید و محصن را
سنگسار کنید قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت آری اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه
زن زنا کرده موسی گفت معاذ الله اورا حاضر کنید سبرا بمحفل آمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدایی که دریا
شکافته و توریة فرو فرستاده که راست بگوی زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو خریطهٔ زر
برشوت بمن داده تا در بارهٔ تو افترا کنم و من با وجود گناهها و بدکرداریهای خود چگونه پسندم که بر تو تهمت
نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون را دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی
روی بر خاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هرچه میخواهی موسی
گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای قرار گیرد و هر که با منست گو بر کناره
رود کافهٔ بنی اسرائیل از ان محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد
بگیر ایشانرا زمین پایهای ایشانرا تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید و موسی
علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثهٔ ایشان در دل
موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا تمام فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علی نبینا و علیه السلام
خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که
یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفیهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی
دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعهٔ او تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست تا حق سبحانه سرای و گنج خانهٔ
او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون و سرای ورا بزمین صاحب
لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور را بزمین سفلی
خواهد رسید نظم گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز • خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست • فَمَا كَانَ
پس نبود لَهُ مر قارون را مِن فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنصُرُونَهُ یاری کردندی اورا مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدا
وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنتَصِرِينَ از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست
باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ منزل و جاه اورا بِالْأَمْسِ دی روز یعنی
آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی که آیندگان بصلاح يَقُولُونَ میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک
بمعنی ویلک باشد و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ
برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد
بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای منت
نهاد عَلَيْنَا بر ما و بما نداد از دنیا آنچه تمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا هر اینه بزمین فرو برده بودی مارا و حفص بفعل
معلوم خواند یعنی خدای مارا بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی کلمهٔ ندم است و کان برای تشبیه و در لباب از طیبی
نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی ندانی و نمی بینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری
نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته
مراد بهشت است نَجْعَلُهَا ساخته ایم آنرا لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ نمیخواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِي الْأَرْضِ

در زمین با اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست صاحب بحر فرموده که سرای بقا مر جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت باستصراف مالک الملوک باز گذارند بملکیت و مالکیت تام تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشانرا بر زبان اعتراض نبود ع هر چه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید بانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر و راست خَيْرٌ نیکوئی مِنْهَا از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهترین از آن در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه بمثل آن و وضع مظهر موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات ط هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیه فرود آمد إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده است ترا إِلَى مَعَادٍ بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فناء فی الله در احدیت ذات و بقاء بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و در رسالت مستنبر اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میکردد چون از و بدایت و آنجا انتها هم بدو باید که باشد انتها بوده باشد بی که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بگو ای محمد رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که آورد در راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و بآنکسی که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشته باشی أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس نفرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت بخشایشی مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگانرا یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشانرا اجابت منمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَى رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر زیرا که لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدایی سزاوار خواندن مگر او و مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد امت اند و فایده خطاب بآنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیز هَالِكٌ فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطلست مگر آنکه بآن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو و نه از تو بکس همه از تو بتو پس همه تویی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع

و رسوم باطلست و اسباب مضمحل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی و در شرح عوارف مذکور است که بکشف هلاک ذات معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او ازهاق کشت چه از شاهده این حال بظهرا در حق محو از نسبتهم بود و نه بعیدا و نه بر قریبا با وجود تو زمین ...

سورة العنكبوت

بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از ادراک معرفت این کلام آگاه نی ط خرد عاجز و فهم در وی کمراست و در حروف اوائل این سوره گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید یعنی میفرماید که الله منم بوی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت من و مکذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در شان جمعی از مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار و قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه بر گردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیه فرستاد که تصور نمی باید کرد که نی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود عاشقانرا در دل بسیار می باید کشیدند جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بتیر عمار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر او از فوت مهجع جزع و فزع بسیار مینمودند حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کار ایشان پیش نمی رود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در رنج انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از ین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بود و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میکرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یا می نماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میدانند از صدق و کذب با ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بروی تند گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها از کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات ایشان بر مساوی سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند کسانی که بسیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد نظم گر گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است مَنْ كَانَ يَرْجُو هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدای یا در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض بر خدای گو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هر آینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر گفتار بندگانرا الْعَلِيمُ دانا بضمایر و احوال ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند

با کفار یا با هوای نفس خدا از فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهِ برای خود جهت ثواب آن عاید بدو است
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَغَنِيٌّ هر اینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادت
جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ
هر اینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر اینه پاداش دهیم ایشان را أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر
عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه
در فضیلت مساوی آن نیست بهمان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی به ده و زیاده تا هفتصد
زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیازم مصرع دهم باشد که غنی چیزی دهد محتاج را ● آورده اند که چون سعد ابی وقاص
رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هیچ
مایه زندگانی بهره مند نشوم و طعام و شراب تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال را بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم رسانید این آیه نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ به پدر و مادر او
حُسْنًا نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو
لِتُشْرِكَ بِي تا شریک آری بمن و انباز گیری مَا لَيْسَ آن چیزی را که نیست لَكَ بِهِ ترا به الوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از
الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی
الواقع الوهیت ثابت نیست چیزی را فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست
إِلَيَّ بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاه کنم شما را وقت جزا
دادن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ● بانچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کردارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر اینه داخل کردانیم ایشان را فِي الصَّالِحِينَ ● در زمره شایستگان
یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای
مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه خدای
بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گردانید یعنی داند و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمان را
كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب
خدای وَلَئِنْ جَاءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند إِنَّا
بدرستی که ما كُنَّا مَعَكُمْ هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ
دانا تر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ● بانچه در دلهای آدمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق
وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر اینه بیدا سازد خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند بدل وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ● و پیدا سازد منافقان
ایشان را در دنیا تمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان در بلا چه محنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش
عیار زر و نقره معلوم میگردد نظم بشکل و هیأت انسان ز ده مرد مشو نهار ● توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد
اگر نه پاک بود از بلا بخواهد جست ● و گر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد ● در لباب آورده که ابو سفیان و ابیه
خلف عمر خطاب و خباب رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد بر گردید و متابعت ما کنید که ما در قیامت و هر چه آید
و اگر قیامت بود بدین آبا کما بی باشید ما آنرا بر داریم و شما را در ذیل با گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش

پیدا آن باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که ما برداریم خَطَايَاكُمْ گناهان شما را اگر هست در تأویل خبر یعنی اگر متابعت ما کنید خطاهای
شما برداریم وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند کافران بِحَامِلِينَ بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُمْ از گناهان مؤمنان مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ ● دروغ گویانند در سخن خود که میگویند با خطای مؤمنان برداریم و قادر
بر حمل آن اندک و بسیار نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند
کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر اینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَأَثْقَالًا
و بارهای گران دیگر را مَعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام
و جرایم ایشان خواهد شد بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَلَيُسْأَلُنَّ و هر اینه سؤال کرده خواهند شد با نعمان
و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ● از آنچه هستند که بر می بافند از اباطیل و حیلی که سبب اضلال
خلق میشود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد
فِيهِمْ در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال بعبارت
اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه السلام چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از
طوفان شصت سال بزیست در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بوده و صاحب
عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و
پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه السلام بوقت قبض نوح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر
دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آید و بدیگری بیرون رود نظم
گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد ● آخر روی چنانکه فرمان باشد ● در بودن خود بی و بیرون رفتن از او ● یک روز و هزار ساله یکسان باشد
ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلی سید انام است علیه الصلوة و السلام و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم
و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و بجان دعوت میفرمود
و کسی میگروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بگرفت قوم او را طوفان از عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ ● و ایشان ستمکاران بودند
بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه
در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی را یا واقعه نوح را آيَةً دلالتی یا عبرتی لِلْعَالَمِينَ ●
برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابرهیم را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را
از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوهُ و بترسید از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است شما را از دین و آیینی که دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ● اگر هستید که تمیز کنید خیر را از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ
جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و بر می بافید إِفْكًا دروغی که او را خدا
نام میکنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنانکه پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند
و قدرت ندارند که روزی دهند لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی
را زیرا که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان فَاعْبُدُوهُ و او را پرستید به یکانگی وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر او را
شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ● بسوی او باز گردانیده خواهید شد تا اینجا سخن ابرهیم
بود صلوات الله و سلامه علیه آنکه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میگوید وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید ای اهل
مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ جماعتها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود

وصلح علیهم السلام واز تکذیب ایشان مر پیغمبر را ضرری نرسید بلکه مضرت آن به ایشان لاحق شد که مستحق عقوبت گشتند

و آخرت شدند پس از تکذیب شما نیز عجیب مدار چه زیان **وما علی الرسول** ونیست بر فرستاده **الا البلاغ المبین**

مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید وبه بیم وامید شما را دعوت کرد واز عقوبت آخرت ترسانید وشما بعث ونشر را

منکر شدید **اولم یروا کیف** آیا نمی بینند وحصر بعثت میخواهند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه **یبدئ الله الخلق**

آشکارا میکند خدای آفرینش را واز نیست هست میکند **ثم یعیده** پس باز انشا نماید بعد از موت باز گرداند بحیات

ان ذلک بدرستی که ابدا واعاده **علی الله یسیر** بر خدای آسانست **قل** بگو ای محمد مر این منکران را که اداه تفکر و استدلال

سیروا بروید **فی الارض** در زمین **فانظروا کیف** پس بنگرید که چگونه **بدأ الخلق** بیافرید است خدای خلق را با اختلاف اشکال

و افعال و احوال **ثم الله** پس خدای **ینشئ** ظاهر کرداند **النشأة الآخرة** آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید

وبدانستید که خالق همه را ابتدا اوست جهت لازم شود بر شما که اعادت و بعث وقت دانید که آنکه مبدی خلایق است

می تواند که معید ایشان باشد **ان الله** بدرستی که خدای **علی کل شیء** بر همه چیز از ابدا و اعاده **قدیر** تواناست بجهت آنکه

قدرت صفت ذاتی اوست وذات او نسبت به همه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأه اولی قادر است هر اینه از نشأه

اخری عاجز نخواهد بود **یعذب** عذاب کند **من یشاء** هر کرا خواهد عذاب او **ویرحم من یشاء** وببخشد بر هر که خواهد

بخشش او **والیه تقلبون** وبحکم او باز گردانیده خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان

وببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست ورحمتش از راه فضل هر کرا خواهد پاکی

عدل کند واز پیش براند وآنرا که خواهد بر وی فضل نماید وبلطف خویش بخواند **نظم** اگر برانی زراه عدل رانی

وگر خوانی زروی فضل خوانی مرا با راندن وخواندن چه کارست اگر خوانی وگر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که

عذاب بزشتخویی است ورحمت بخوش خلقی ونزد بعضی عذاب ورحمت میل دنیاست وترک آن یا بحرص وقناعت

یا متابعت بدعت وملازمت سنت یا بتفرقه خاطر وجمعیت دل امام قشیری رحمه الله فرموده که عذاب آنست که

بنده را با او گذارد ورحمت آنکه خود متولی کار او شود **ع** تا تو بنا نشی یار ما رونق نگیرد کار ما **وما انتم** ونیستید شما

ای مردمان **بمعجزین** عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود **فی الارض** در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم

او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید **ولا فی السماء** ونه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید عاجز کنندگان نباشید

وگفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای **وما لکم** ونیست شما را از عذاب خدای **من**

دون الله بجز خدای **من ولی** هیچ دوستی که نگاه دارد **ولا نصیر** ونه یاری که بصدد دفع آن در آید **والذین کفروا**

وآنانکه نگرویدند **بآیات الله** بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت او **ولقائه** وبلقاء او یعنی بسرای آخرت وبعث

اولئک آن گروه **یئسوا** نا امید شدند **من رحمتی** از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت وتعبیر بماضی

جهت تحقق وقوعست **واولئک** وآن گروه **لهم** مر ایشانراست **عذاب الیم** عذابی دردناک یعنی دائم بسبب کفر

ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام میکند ومیفرماید **فما کان** پس نبود

جواب قومه جواب قوم ابرهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی وبعد از ذکر برهان **الا ان قالوا** مگر

آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که **اقتلوه** بکشید او را **او حرقوه** یا بسوزانید وبر اتفاق نمودند بر سوختن او و در آتش

انداختند **فانجاه الله** پس برهانید او را خدای **من النار** از ضرر آتش وآنرا بر وی سرد وسلامت کرد **ان فی ذلک** بدرستی که

درین رهانیدن **لآیات** نشانهای قدرتست از خمود آتش وترک احراق و رستن گل وریحان از آن **لقوم یؤمنون**

برای گروهی که میگروند چه ایشان متفحص آن ان وتامل در آن نفع میگیرند **وقال** وگفت ابرهیم علیه السلام **انما اتخذتم** جز این

نیست که فرا گرفتید **من دون الله** بجز خدای **اوثانا** بتان را بخدایی **مودة بینکم** برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان

بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید این دوستی

باقیست **ثم یوم القیمة** پس روز قیامت **یکفر** کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد **بعضکم** بعضی از شما که متبوعانند

ببعض مر بعضی را که تابعانند **ویلعن بعضکم** ولعنت کند برخی از شما یعنی پیروان وارذال **بعضا** مر برخی را که پیشوایان

و اشرافند **ومأواکم النار** و باز گشت همه شما دوزخ است **وما لکم** ونیست شما را در آن روز **من ناصرین** یاری دهندگان

که خلاصی یابید به مدد ایشان از آتش وچون حضرت ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد

فآمن پس بگروید وتصدیق کرد **له لوط** مر او را لوط که خواهرزاده وبقولی برادرزاده او بود **وقال** وگفت ابرهیم مر ساره را

که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود **انی مهاجر** بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم **الی ربی** بآنجا که امر پروردگار

منست **انه هو العزیز** بدرستی که او غالبست مرا مغلوب دشمنان نسازد **الحکیم** داناست و بحکمت کار من

پس لوط وساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند واز آنجا بولایت شام در آمد ابرهیم

بفلسطین نزول فرمود ولوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در

همین سال خدای تعالی اسمعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود وچون سن مبارک آن حضرت

بصد و دوازده یا صد وبیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه فرمود **ووهبنا له** وما بخشیدیم

مر او را در سن پیری **اسحق** فرزندی اسحق **ویعقوب** و نبیره یعقوب **وجعلنا** و نهادیم **فی ذریته النبوة** در فرزندان

او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل **والکتاب** وکتابها را یعنی توریه وانجیل وزبور وفرقان **وآتیناه اجره** ودادیم

او را مزد هجرت او **فی الدنیا** درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه از دانی

داشتیم و پیغمبری وکتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق ومحبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی

درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر یا در دیگویند مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی بجای آنکه

در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص وعام از مائده فواید او بهره مند اند

وانه وبدرستی که او **فی الآخرة** در آن سرای **لمن الصالحین** از جمله شایستگان و پسندیدگانست **ولوطا**

و یاد کن لوط را علیه السلام **اذ قال** چون گفت **لقومه** مر گروه خود را از اهل مؤتفکه **ائنکم** آیا شما **لتأتون**

الفاحشة می آیید بر آن کار زشت وحصر انکم میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت

زشتست و بسبب قباحت آن **ما سبقکم** پیشی نگرفت بر شما **بها** بآن فاحشه **من احد** هیچ یکی **من العالمین**

از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر است ونفوس پاکیزه این کار را کاره **ائنکم لتأتون الرجال** آیا شما

می آیید بمردان بطریق مباشرت **وتقطعون السبیل** ومی برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشانرا میگیرید

وایشانرا میکشید یا غریبانرا بدین عمل اکراه میکنید وبدین سبب مردمان آمد شد را ترک کرده اند وراه بسته شده

وتأتون ومی آیید **فی نادیکم المنکر** در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که عقلا وعرفا نیکو نیست

چون دشنام دادن ومزاح بفحش وصفیر زدن وسنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن ومهرها از کمان گروهه

بر رهگذریان انداختن و شرب خمر وضرب باوتار ومزامیر وسخریه با مسافران وامثال آن **فما کان** پس نبود

جواب قومه جواب قوم وی مر سخن وی را **الا ان قالوا** مگر آنکه گفتند **ائتنا بعذاب الله** بیار عذاب خدای را بر ما **ان کنت**

اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی
ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبر اویی پس بگو عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام
از ایشان نا امید شد قال گفت از روی مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین
بر گروه تباه کاران ولما جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه ابرهیم بالبشری بسوی ابرهیم
بجهت بشارت فرزندی قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه سدوم را که
مکن بیاد دادهٔ تو میگفتند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات
قال گفت ابرهیم علیه السلام ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوط است و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملائکه
نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس که در وست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رهائی
خواهیم داد واهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب
یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان و پیروان وی مگر زن او که
در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط
سیء بهم اندوهناک شد بدیشان وضاق بهم و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی دل تنگ گشت که مبادا که از قوم
او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند فرشتگان آثار ملال بر جبین مبارک لوط علیه السلام مشاهده
کرده او را تسلی دادند وقالوا و گفتند لا تخف مترس ولا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهانندهٔ توایم
واهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان
انا منزلون بدرستی که ما فرو آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگباران
بما کانوا بسبب آنکه بودند که پیوسته یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای لوط علیه السلام با اهالی خود
خلاص یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شدهٔ ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید ولقد
ترکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانهٔ روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل
کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا حجارهٔ سجیل که در آن زمین یافت میشود یا آبهای سیاه که
هنوز هست والی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان در نسب شعیب را فقال پس گفت
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را وارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب روز بازپسین یعنی
عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض
در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی که قاصد فساد باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را
علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحهٔ جبرئیل علیه السلام
دلها بدان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای خود جاثمین بزانو در آمدگان
وعادا وثمودا و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشانرا وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاک
ایشان مر شما را من مساکنهم از منزلهای ایشان بجاهٔ روی که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وزین
لهم الشیطان و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت
ایشانرا عن السبیل از راه راست که انبیا ایشانرا بدان میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی تمکن
بودند از نظر و فکر و ملاحظه بینش بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود تمیز از

نا مقبول پنداشتند وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم موسی
و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی
کردند فی الارض در زمین مصر و تعظم ورزیدند وما کانوا و نبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای
بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا پس همه را که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان
فمنهم پس بعضی از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا بر وی بادی سخت که در او سنگ ریزه بود یعنی
قوم لوط ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین ومنهم
من خسفنا و کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق
ساختیم ایشانرا در آب چون قوم نوح و فرعون وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم
ایشانرا عقوبت کند ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان که بجهل و عناد انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند
و خود را بکفر و معصیت مستحق عذاب میساختند **نظم** ای که حکم شرع را رد میکنی • راه باطل میروی بد میکنی
چون تو کردی بد بهر یابی جزا • پس بدیها جمله با خود میکنی • مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فرا گرفتند من دون الله
بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوتست که برای خود اتخذت بیتا فرا گیرد خانه
وان اوهن البیوت و بدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار
نه گرما باز دارد نه سرما لو کانوا یعلمون اگر باشند که فرا دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلیست از برای دین
ایشان چنانچه خانهٔ عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بیمقدار است و از هیچ بکار نیاید
صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد
پس خانهٔ او محبس اوست اینها نیز که بعد از خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند
بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکهٔ نیران و درکهٔ بعد و حرمان
افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل **نظم**
از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است • رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت • ان الله یعلم بدرستی که خدای
میداند ما یدعون آنچه میخوانند یعنی می پرستند من دونه بجز وی من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب
وهو العزیز و او غالبست و در ملک خود شریک ندارد الحکیم محکم کار است بحکمت عقوبت شرکا را تاخیر میکند
وتلک الامثال و این مثلها نضربها للناس میآریم و بیان میکنیم برای مردمان وما یعقلها و در نمی یابند نفع
و فایدهٔ آنرا الا العالمون مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خلق الله بیافرید خدای تعالی السموات
والارض آسمانها و زمین را بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن لآیة
نشانهٔ ایست روشن یا در ضرب المثل عبرتیست للمؤمنین مر گروندگان را اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده
میشود بتو من الکتاب از قرآن واقم الصلوة و بپای دار نماز را ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد عن
الفحشاء از کاری که نزد عقل زشت بود والمنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن باشد از معاصی
چه مداومت بر او موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که
جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد و هیچ نوع از فواحش نبود که
مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال بموقف عرض رسانیدند آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ان صلوته ستنهاه

دور باشد که نماز او را از آن باز دارد از آنکه زمانی با توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه گشت و در وسیط باسناد خود
از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا
و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل
و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق
و اخلاق ردیه و هیآت مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور فضول و فور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بما
سوی حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة خفی نگذارد سالک را از شهود ا
و ظهور انانیت یعنی برو ظاهر گردد که از روی حقیقت نظم جز یکی نیست نقد این عالم • باز بین و بعالمش مفروش
و لذکر الله و هر اینه ذکر خدای اکبر بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست
یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او را بشناسد یا بزرگتر است از آنکه ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند
مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت
فحشا و منکر باقی گذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته است
با غراض و ذکر خدای صافیست از کدورات علل و اعواض یا ذکر بنده حالیست فنا پذیر و ذکر خدای باقیست و زوال
بدو راه نیابد ذو النون مصری قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که ترا و را یاد کنی مگر بعد از آنکه
ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر خدا در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در این وقت او را در نفحات از حضرت شیخ
ابو سعید ابی الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند که ذکر او
بزرگتر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود نظم تو یاد کنی خدا را در خور خود • او یاد کند ترا ولی در خور خویش •
والله یعلم و خدای داناست ما تصنعون ۝ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد داد

الجزء الحادی والعشرون من اجزاء الثلثین

و لا تجادلوا و پیکار مکنید و جدال منمایید
اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر است
یعنی خشونت ایشان را بخوش خویی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه ستم کردند یعنی عهد
بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفتند اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزند میکنند مر خدای را سبحانه و قولوا
و بگویید با ایشان که بصدق تمام آمنا ایمان آورده ایم بالذی انزل بآنچیزی که فرو فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی
قرآن و انزل الیکم و بآنچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل و الهنا و خدای ما و الهکم و خدای شما واحد
یکیست و نحن له و ما مر او را مسلمون ۝ گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار
و رهبان و کذلک و همچنانکه فرو فرستاده ایم بانبیا کتب خود را انزلنا فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را
کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم الکتاب داده ایم ایشان را علم کتاب متقدم چون ابن سلام
و اصحاب او رضی الله عنهم یؤمنون به میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بقرآن گرویده بودند چو قس بن ساعده و بحیرا و سطورا و ورقه و اضراب ایشان و من هؤلاء و از این گروه عرب من یؤمن به
کسی هست که میگرود بقرآن یا محمد و ما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را الا الکافرون ۝ مگر ناگرویدگان
از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی و ما کنت و نبودی تو که تتلوا بخوانی من قبله
پیش از قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله و لا تخطه و نمی نویسی کتابی را بیمینک بدست راست خود تا کسی را دست در نفی

کتابت یعنی هرگز نخواندی و مطلقا خط ننوشتی که اگر چنانچه خواننده و نویسنده می بودی اذا لارتاب المبطلون
آن هنگام مردد شدندی و در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و می نویسد پس او قرآن را از کتب
پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان
امی باشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل
معجز آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و درایت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز
بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون عبد الله نقل میکند که ما مات
رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیه نفی کتابت را مقید ساخته بما
قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول عمر تا آخر عمر بصواب اقرب است نظم بتعلم کو نرسید انگشتش
بود لوح و قلم اندر مشتش • از سواد خط اگر دین ببست • بکمالش نرسید هیچ شکست • بود او نور و خط تیره ظلم
نشود نور و ظلم جمع بهم • بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشن است فی صدور الذین در سینه آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی مؤمنان از اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد
و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه این امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی آنست که
هو باجاست بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی محمد و کارهای او و علم بآنکه او امی است آیتهای روشن است مر آنانرا
که دانا اند بکتب الهی و واقف بر سمات و صفات حضرت رسالت پناهی و ما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند مر آیتهای ما که
محمد است و قرآن الا الظالمون ۝ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز و قالوا و گفتند
کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة نشانه من ربه از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه
صالح و عصای موسی و مائده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله
نزدیک خدا است هر گاه که خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست و انما انا
و جز این نیست که من نذیر مبین ۝ بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما در یابید اولم یکفهم آیا بسنده نیست
ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح انا انزلنا آنکه ما فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا و پیوسته یتلی علیهم خوانده
میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی
کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن
نمی پردازند معجزی روشن تر از این کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از سخنان
یهود نوشته با خود آورده بودند و میگفتند که میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که
از آنچه نبی ایشان آورده بدانچه رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیه نازل شد که کفایت نیست ایشانرا قرآن
که بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که در این کتاب لرحمة هر اینه بخشایشی است و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند
و ذکری و پندی و نصیحتی لقوم یؤمنون ۝ مر گروهی را که تصدیق کنند قل کفی بالله بگو بسنده است خدای بینی و بینکم
میان من و شما شهیدا گواه بر صحت من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات و الارض آنچه
در آسمانها و زمین است پس حال من و شما بر و مخفی نخواهد بود و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند بالباطل بناحق چون یهود
و نصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل و کفروا بالله و کافر شدند بخدای بحق اولئک آن گروه هم الخاسرون ۝
ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان و یستعجلونک و شتاب میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب

چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بی شک خواهد آمد آن عذاب بر ایشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۞ و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بنزول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ۞ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ یاد کن روزیرا که فرو گیرد ایشانرا عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیانرا که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞ جزای آنچه بودید که میکردید در دنیا از عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه اینجا کاشته اید اینجا میدروید ۞ تو تخمی بیفشان که چون بدروی ۞ بمحصول خود شاد و خرم شوی

آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا محبت اخوان هجرت نمیکردند و تن بر رهاس پرستش خدای می‌نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید از اهل شرک بیکسو روید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی‌توانید کرد إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ بدرستی که زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ ۞ پرستش نمایید خالصا گفته اند

سفر کن چو جایت ناخوش بود ۞ کزین جای رفتن بدان ننگ نیست ۞

و اگر از دوستی اهل و ولایت بسته بلد شدن این بود نه مفارقت ضروری خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و بمرگ از همه جا و هر کس خواهید برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ ۞ باز گردانیده خواهید شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردانیده خواهید شد بجزای نماین بر دار الشرک اقامت نماید که در دوری بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه فرود آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بمنزلهای بلند غرفهای ارجمند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ در حالتی که جاودان باشند فِيهَا در آن غرفها یا در بهشت نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۞ نیکو مزد است مر عمل کنندگانرا خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بر غیر او يَتَوَكَّلُونَ ۞ توکل میکنند و کار خود بدو می‌سپارند مؤمنان مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت مدینه نمودند و بعضی دیگر را اندیشه دست داد که ببلدی که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیه آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبنده که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ بر نمیدارد رِزْقَهَا روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جنبندگان آدمیست و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعض سلف نقل میکند که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بال خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای روزی دهد ایشانرا وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس ز عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید

هست فیض کرم ذو الجلال ۞ شرب ارزاق بر آب زلال
شاه و گدا روزی ازو میخورند ۞ مور و ملخ قسمت ازو می‌برند ۞

وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ ۞ داناست بانکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی اهل مکه را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای در این مسئله معقول قرار گرفته که واجبست که انتهاء ممکنات بیکی واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سماوات

فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۞ پس از کجا گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا دوری از راه حق میجویند و بسلوک باطل میشتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای میگستراند و فراخ میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر کس که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میسازد مر او را که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور و جه تعمیم دالست بر آن و گفته اند موسع و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر که خواهد گاه فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از قبض و بسط عَلِيمٌ ۞ داناست و مصلحت بندگان بر او مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده کرد و تازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردگی و افسردگی آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه میگویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر و سپاس مر خدایرا که از این ضلالت مرا و تابعان مرا نگاه داشته بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ ۞ در نمی‌یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیی إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی و بیکاری وَلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده گشته متفرق شوند و چه زیبا گفته اند

نظم

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ۞ بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند ۞

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی آنجا پاینده خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۞ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیی فانی را بر سرای جاودانی فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدایرا مُخْلِصِينَ در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدایرا و در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشانرا از بحر و بیرون آرد بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُونَ ۞ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخوردار زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۞ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمانرا میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ ۞ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرکست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ آن هنگام که بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ ۞ مر ناگرویدگانرا وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نماییم ایشانرا سُبُلَنَا براههای خود وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۞ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا شامل باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم ایشانرا راه وصول بدولت لقا

سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت و امام قشیری رحمه الله گفته
آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه فرموده که
هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در نفحات آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت ما
الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند نظم

انا المعبود فاطلبنی تجدنی ◦ انا المقصود فاطلبنی تجدنی ◦ اگر در جستجوی من شتابی ◦ مراد خود بزودی زود یابی

سورة الروم

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست
بمعنی که حق بدان ثنا گوید چنانچه الف از این کلمات کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند
الف اشارتست بنام الله و لام بنام جبرئیل و میم بنام محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله وسلامه علیه
غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که عرب را
باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کسکر یا میان اذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز
شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایات روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند
در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شدند از روی شماتت
با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما
غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیه فرستاد و بیان کرد وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان
سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه مشرکان را
گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت دروغ میگوئی
و ما با تو گرو می بندیم پس بر ده شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند و صدیق صورت حال بعرض حضرت رسالت
پناه علیه افضل صلوات الله رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است برو در مال و مدت بیفزای
ابوبکر رضی الله عنه باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که
مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و صدیق
رضی الله عنه صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت رسول
صدقه ده القصه این آیه اخبارست از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنیست لِلَّهِ الْأَمْرُ
مر خدایراست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غلبه شدن روم بر فارس یعنی در
همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار وست در کشف الاسرار گفته که قبل از لست و بعد ابد
یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ
الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه دین
صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه و گفته اند فرح
بآنست که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم

غالب گشتند پرویز بعضی از ایشان بغرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی بر دست دیگری هلاک کند و هر دو
بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسایی اختیار نمودند شهرها لشکر روم
شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بستن انتقام کشند از جمیع الرَّحِيمُ مهربان بستن غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللَّهِ وعده
کرد خدای غلبه روم یا فرح مؤمنانرا وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ خلاف نمیکند خدای وَعْدَهُ وعده خود را چه دروغ
بروی ممتنع است بلکه راست میسازد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را
يَعْلَمُونَ میدانند ظَاهِرًا چیزی آشکارا را مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیی یعنی مال و متاع و جاه و دولت و اسباب
معایش و تجارات و در تیسیر میگوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجراء انهار و قنواتست که اکثر اهل دنیا
قواعد آنرا میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غَافِلُونَ ایشان
غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکیداست أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمیکنند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرآت
ممکناتست یعنی هرچه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمینمایند تا از ابداء خود
بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان
و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت ملخص سخن آنکه آفرینش ارض و سما نه
بازیست بلکه آفرینش آن بجهت استدلال بر توحید باریست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و برای وقتی نام برده که چون آن زمان
برسد بنهایت رسد مراد روز قیامتست وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لَكَافِرُونَ نا گروید گان و منکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا به بینند که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر از اهل
مکه قُوَّةً از روی توانایی یعنی عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را بجهت زراعت
حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه
عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیی بیشتر از اعمار قریش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند
بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه
دمار از دیار و روزگار ایشان بر آورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان یعنی بی ارسال رسل و
کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کند وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود
ستم میکردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ پس هست سرانجام آنانکه أَسَاءُوا بدی کردند یعنی کافر شدند السُّوأَى نتیجه بد ترکه
عقوبت و عذابست و گفته اند سوای اسم جهنم است چنانچه حسنی بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد
أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت
وَكَانُوا بِهَا و بودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میکند و برمی انگیزد بعد از ممات ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ
باز گردانیده میشوند و حفص تا میخواند بطریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ
خاموش شوند مشرکان خاموشی که منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان

یعنی خدایانی که شریکان نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که الهه ما
شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان
كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد
ساعت رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آرند
و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بدرجه وصلت یکی در درکه فرقت آن بسر منزل محنت این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب
و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان و برخی در آتش فراق گدازان ط یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد محنت
یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای
پسندیده کرده فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار يُحْبَرُونَ شادمان کرده شده باشند
چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در حقایق
گفته که متوّج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد در خبر رسیده که
اشجار در بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت است از ابو درداء رضی الله عنه
مغنیات بحجر تغنی کنند فرمود که بالتسبیح انجی معاذ را دیدم پرسیدند که از آوازها کدام دوستتر داری فرمود که ...
انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت
در میان ریاض انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید بداود علیه السلام که
بدان نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو توریة تلاوت کن ای عیسی تو قرات انجیل آغاز کن
ای درخت طوبی آواز دلربای تسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل کرده که هیچکس خوش آوازتر
از اسرافیل علیه السلام نیست چون او تغنی کند فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریفترین
لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع مناسبتیست که
در ماندگان بیابان ترکها افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد ط مؤمنان گویند کاواز بهشت
نغز کرد اینهمه آواز زشت ما همه اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
یاد مان آید از آنها اندکی پس غذی چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند
جن و بگذارند سوی گل روند وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که نگرویده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده باشند بآیتهای
ما یعنی قرآن یا دلالت قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ
مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر شدگانند فَسُبْحَانَ اللَّهِ مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید خدا را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید
حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ و در هنگامی که در بامداد در آیید
مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است
حمد او میگویند وَعَشِيًّا و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در می آیید بوقت
ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح نفس صوتست پس اتصال او بصلوة جهر خالی از نسبتی نیست و حمد
چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب می نماید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد خدای زنده را مِنَ الْمَيِّتِ
از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا

پس از مردگی و افسردگی آن وَكَذَٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ
و از نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا
أَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُونَ پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت
وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات توانایی او أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنست که بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ هم از شما یعنی از جنس شما أَزْوَاجًا
زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت است
و مخالفت واسطه منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ
بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پیدا آورد میان شما
و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بجهت تزویج است و رحمت بسبب زادن
فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیرزالان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان
در بشریت لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند
وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلالتهای قدرتش خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی
و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دو است نوزده در
اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی
و سفیدی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیأت و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی
دیگر نیست حتی توأمین که با وجود توافق مواد و اسباب با ایشان البته در بعضی از جزها مخالف خواهند بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهای قدرت و حکمتست لِلْعَالِمِينَ
مر عالمانرا یعنی بر همه عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که دیدن اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر
برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خوانده یعنی
این دلالت مر دانایانراست که در آن نظر کنند و بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله اوست
مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و تقویت قوای طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ
و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا
بروز و در آیه تقدیم و تاخیری هست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ دلالتها
و عبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ
آنست که می نماید بشما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم برای باران
وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهت آسمان یا ابر آبی فَيُحْيِي پس زنده میگرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را
تا از گیاه تر و تازه میرویاند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ
هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کاینات چون با ایشان
ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که می ایستد
آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی بنگاهداشتن او مر ایشانرا ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون
بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ

از زمین اذا انتم آنگاه شما تخرجون ● بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست
وله و مر او راست من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق و مملوک و مربوب ویند کل له
همه مر او را قانتون ● فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در این احوال از حکم تمرد نمی توانند ورزید
وهو و اوست الذی یبدأ الخلق آنکه اول بار پیدا میکند خلق را آنکه بمیراند ثم یعیده پس باز زنده کند او را وهو
و باز آوردن اهون آسانترست علیه بر خدای یعنی آنکه نخست آفریدن یا اعاده کردن باعتقاد شما آسان ترست
چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست ظ چون قدرت او منزه از نقصانست
آوردن خلق و بردنش یکسانست ● نسبت من و تو هر دو دشوار بود ● بر قدرت بکمال او آسانست ●
وله المثل الاعلی و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات
فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعادهٔ او الحکیم
دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضرب لکم بیان میکند خدای برای شما مثلا من انفسکم مثلی فرا گرفته از
احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست شما را ای آزادان من ما ملکت ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین اند من شرکاء
هیچ انبازان فیما رزقناکم در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فانتم پس شما و ایشان فیه در آن چیز سواء یکسان
باشید یعنی جا بجا شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تخافونهم ترسید از ایشان که در تصرف مستقل
شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما آزادان انفسکم از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا هیچکدام از
شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال
ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این آیه بر صنادید
قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید پس چگونه آن بندگان را که بندگان خدااند در ملک او شریک میسازید نظم
خلق چون بندگان هر درویش ● مانده در بند حکم خالق خویش ● جمله هم بنده اند و هم بندی ● و سزد بنده را خداوندی ●
کذلک مانند این تفصیل نفصل الآیات تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را لقوم یعقلون ● برای گروهی که عقل
در تدبر اشیا بکار برند اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبراند بل اتبع الذین بلکه پیروی میکنند آنانکه
ظلموا ستم کردند بر خود بشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود را بغیر علم بی دانشی فمن یهدی پس کیست که راه نماید
من اضل الله آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وما لهم و نیست مشرکان گمراه را من ناصرین ●
یاران و هواداران که از عذاب و زخشان خلاص دهند فاقم وجهک پس راست دار ای محمد روی خود را للدین
برای عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش را حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو
بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فطرت الله دین خدای را التی آن فطرتی را که بحکمت فطر الناس بیافرید مردمان را
علیها بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن عهد الست است که در میثاق حاصل شده پس میفرماید که
ملازم آن عهد باشید که بر آن مفطور شده اید لا تبدیل نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مکنید لخلق الله مر خلق
خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذلک آنست الدین القیم کیش راست
و دین مستقیم ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ● نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج
طبع و عدم تدبر منیبین حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردانیدگان باشید

الیه بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق بحق و منیب او را گویند که
جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد نظم تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ● کرم تو در نپذیری کجا روم چکنم ●
واتقوه و بترسید از او واقیموا الصلوة و برپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من المشرکین ● از مشرکان که
بترک نماز متعمدا خطاب با امتست در تیسیر از محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسید که هر جا از حدیث
روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم
بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم این آیه یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین
و مباشید از آنانکه فرقوا دینهم جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه مراد از مشرکانند
که اسلام را گذاشتند یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره و یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج
و ابو امامه را رضی الله عنه در آن باب حدیثی مرفوعست یا اهل بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم بآنچه نزد ایشانست
از دین فرحون ● شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست نظم هر کسی را در خور معتقد از خویش
هست نوعی خوشدلی در کار خویش ● میکند اثبات خویش و نفی غیر ● چه امام صومعه چه پیر دیر ● واذا مس
الناس و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون بشدت
در مانند دعوا بخوانند باری ربهم پروردگار خود را منیبین الیه باز گشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم
پس چون بچشاند و برسد ایشان را خدای منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند
اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون ● بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا
چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را فتمتعوا امر تهدیدیست یعنی ای کافران بر خوردار شوید
دو سه روزه از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون ● پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت خواهد
باشد ام انزلنا آیا فرستاده ایم ما علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسول ذو سلطان یا فرشته که با او
برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به
یشرکون ● بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم
مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و وسعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بآن وان تصبهم و اگر برسد بایشان
سیئة زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا
برسد بشآمت کردارهای بد که کرده اند اذا هم یقنطون ● آنگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر
میگزارند در نعمت و نه صبر دارند بر محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده
میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که خواهد ان فی ذلک بدرستی که در این
بسط و قبض لآیات هر آینه دلایل عبرتست لقوم یؤمنون ● برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط
شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بناء کار مؤمن و اساس ایمان بر این دو صفت است فآت پس بده ای محمد
ذا القربی خداوند قرابت از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت و فیء و گفته اند صورت خطاب با حضرت
رسالتست صلی الله علیه و سلم و همه اهل ایمان در این داخلند میفرماید که بدهید خویشان را یعنی صلهٔ رحم کنید باحسان
و انعام و اکرام امام اعظم رحمه الله بوجوب نفقهٔ ذوی الارحام بدین آیه استدلال میکند والمسکین و بدهید
حق محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه گذریان را آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذلک این ایتان حقوق

خیر بهتر است از اسباب للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقای خدا را یا رضای او بجویند یا مراد ایشان
وجه تقرب است بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض و اولئک و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند
رستگاران و فیروزی یابندگان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید
مال شما فی اموال الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن او توقع میکنید تا مال شما افزون
گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای و برکت از آن برمیخیزد یا آنچه میدهید از زیادت حرام
در معاملات یعنی سود ربا تا زیادتی در مال سود خواران پدید آید چنان نمیشود و برکت در آن نمی‌ماند وما آتیتم من زکوة
و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن نجات دارند تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک پس آن
گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی شدن یا یابند
افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی
داد شما را تا مادامی که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را و برانگیزد
در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدایند هست من یفعل کسی که بکند
من ذلکم ازین خلق و رزق و اماته و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچکدام این کار
نیاید پس ایشان را شریک کردن نشاید سبحانه پاکست خدای وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک میآرند
ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشکی سال و مردن دواب و طواعین والبحر و در دریا بطوفان و جور
و غرق شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما
بر آنند که مراد از فساد دریا آنست که وقتی که باران نبارد در دریا صدف در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد
نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته‌اند فساد در آن بود که فاسقی
کشتی و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها غصب کرد و بعضی مراد از فساد داشته‌اند یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان
با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر تقدیر حضرت ملک قدیر اظهار فساد اسباب رسوی
آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا بعضی از جزای آنچه کرده‌اند و تمام آن در آخرت خواهد بود
لعلهم شاید ایشان بجشیدن این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و برخی محققان
مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که چون بحر دل از مراقبه فاسد کرد ظاهر
فساد در بر نفس او و امام قشیری قدس سره آورده است که فساد نفس با زبکاب محظورات است و فساد دل با خلاق ذمیمه
و وقوف بر رسوم و عادات و در حقایق سلمی مذکور است که بر لسان علماء ظاهر است و بر زبان اهل تحقیق فساد لسان
علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله **نظم** ماه نادیده نشانها مید هد •
روشنایی را بدان پنجی نهد • از برای مشتری در وصف ماه • صد نشان نادیده گوید بهر جاه • قل سیروا
بگو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام
آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین و شرک آرندگان
فاقم پس راست کن وجهک همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست من قبل ان
یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست باز گرداننده مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی خدای آنرا
باز نگرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردمان و دو گروه شوند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر

هر که کافر شود فعلیه کفره پس بروست جزای کفر او که آتش جاودانست ومن عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم
پس برای نفسهای خود یمهدون بگسترانند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تعزیت بندگان روز قیامت فایده آنست
لیجزی تا خدا جزا دهد الذین آمنوا آنانرا که گرویده‌اند وعملوا الصالحات و کرده‌اند کارهای شایسته من فضله از بخشش
خود ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد
کافران را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان
یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان بباران تا بفرماید شما را
ولیذیقکم و تا بچشاند شما را من رحمته از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت ولتجری الفلک بامره و برای
آنست تا بسبب بادها بروند کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا بجویید بتجارت در دریا من فضله
روزی که خدای بمحض فضل میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها ولقد ارسلنا و هر آینه
فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاءوهم پس آمدند
رسولان با قوم خود بالبینات بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام و بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند
و برخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری
کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان حقا علینا و هست سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مؤمنان نجات ایشان
مستحق نصرت اند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس بر انگیزانند
بادها ابرها را و بهوا بر آرند فیبسطه پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء
در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد روان یا ایستاده ویجعله و گرداند آنرا گاهی که خواهد کسفا پاره پاره
هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی باران را که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر هم وقتی که
متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را من یشاء
در ارض و بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم انگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل
میشوند وان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان باران من قبله
پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس بنگر الی آثر رحمت الله بنشانه رحمت خدای یعنی
باثر مطر بنگر تا ببینی که کیف چگونه خدای بآن اثر یحیی الارض زنده میکرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نبات
بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن حفض بخرمی میخواند یعنی به بین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را
زندگی بخشد ان ذلک بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر آینه زنده کرداننده
مردگانست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوای نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد
ایشان بوده از قوی و غیرهم وهو و خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست چه قدرت او نسبت بجمیع
مکونات یکسانست در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی بدانست و در باطن ذکر اوست
که حیات دل بدوست در بحر الحقایق فرموده که رحمت نشانه عجیبه ایست که زمین دل بدان زندگی می‌یابد و نزد
بعضی جود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این بحث یاد فرموده •
صوفیی در باغ از بهر گشاد • صوفیانه روی بر زانو نهاد • پس فرو رفت او بخود اندر فضول • شد ملول از خواب او آن بو الفضول •
که چه خسپی آخر اندر رز نگر • این درختان بین و آثار خضر • امر حق بشنو که گفتست انظروا • سوی این آثار رحمت آر رو •

گفت آثارش دلست ای بوالهوس ∙ آن برون آثار آثارست و بس ∙ باغها و میوها اندر دلست ∙ عکس لطف او برین آب و گلست ∙ چون حیات از حق بگیرد ای روی ∙ پس غنی گردد ز کل در دل روی ∙ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا واگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست و بر زروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی و بهلاک نزدیک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ● پس از زرد زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته یا بستیزه الحاج کردندی و از رحمت او نا امید شدندی ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول تو قبول نمایند فَإِنَّكَ پس به درستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و کفار در حکم ایشان اند زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمی توانی شنوانید کران را الدُّعَاءَ خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِينَ ● کریزندگان از متکلم قید تولیه و ادبار در مبالغه تأکید است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگر چه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از ان مقدار در یافتن نیز محروم است وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِ الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی شرکا را إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آن را که گرویدنی است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ ● پس ایشان گردن نهادگان اند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانایی یعنی جوانی و برنایی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و اوست دانا باحوال بندگان الْقَدِيرُ ● توانا بر تغییر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ● سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این بر گشتن از راستی در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که با نکار حشر و نشر يُؤْفَكُونَ ● بر گردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در این سرای و در آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند ایشان را دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی مؤمنان و علما از ملایکه و انس گویند جواب دروغ میگویید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطورست فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضای او یا آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ ● نمیدانستید که بعث حق است پس کافران اقرار نمایند و عذر آورند و برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ ● خوانده شوند بعتبی که ازاله عتاب ایشان کنند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که میطلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان إِلَّا مُبْطِلُونَ

مگر تباه کاران و دروغ گویان و بر بافندگان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ● نمیدانند و در طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حَقٌّ راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ و ترا بسبکباری ندارند آنانکه لَا يُوقِنُونَ ● بی گمان نمیشوند در امر معاد و یا ترا بر آن ندارند که تعجیل کنی در در خواستن عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد [illegible] که هر کاری بوقتی باز بسته است

سورة لقمان مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند در البحر گفته اند الف اشارتست با و لام به ولی و میم به مبین یعنی انا ولی جمیع صفات الکمال و مبین الغفران والاحسان تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در و تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش از خدای لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران را الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ● ایشان بی گمان اند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موسوم اند عَلَىٰ هُدًى بر راه راست اند مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ● ایشان اند رستگاران و پیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده و در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانه را باعتبار لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین و یا باز دارد از استماع و قراءت قرآن بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و برهانی وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد راه خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذابی مُهِينٌ ● خوار کننده که سبی و قتل است در دنیا و عذاب و خزی در آخرت و گفته اند آیه در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باسماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش و با تکبر بود یعنی التفات بآن نکند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنیده كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گویا در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی است فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ● بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح یعنی شایسته لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتُ النَّعِيمِ بهشتهای با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالبست که هیچکس او را از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ ● داناست که هر چه کند بطریق حکمت بود **نظم**

نه در وعده اوست نقض و خلاف ∙ نه در کار او هیچ لاف و خلاف ∙

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ

بی ستونی ترونها می بینید شما آنرا برداشته والقی و بنهاد فی الارض در زمین یعنی پیدا کرد در و رواسی کوههای بلند
با بیدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین در روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات
آرام یافت در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای باستاد از جمله کوه قاف است
و ابو قبیس و جودی و لبنان و ثبیر و طور سینا وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده وانزلنا
و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص نعمتست بفاعل یعنی غیر ما نفرستند و ما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان
ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین با آن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو و بسیار
منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق الله آفرینش خدا است فارونی پس بنمایید
بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز بیافریدند الذین من دونه آنانکه بدون وی مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق کردند
حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال
مبین در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند هر که هست آفریده او بنده است
بنده در بند آفرینش ماست پس کجا بنده که در بند است لایق شرکت خداوند است آورده اند که قصه لقمان حکیم
و وصایای او نزدیک بود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع بر ایشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل
زدندی حق سبحانه انحال وی خبر داد و فرمود ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن باعورا را حکمت که
قول صایب و عمل کاملست یا شناخت توحید و نفی شرک و در حقایق گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان
برسل و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه با آن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که
پیغمبر بوده و مراد از حکمت در این آیه نبوتست و او خواهرزاده ایوب علی نبینا و علیه السلام بوده یا پسر خاله او بوده
و در تیسیر گوید پسر باعورا بن ناخور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده
کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس
علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده
و شبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده در بنی اسرائیل قضا میکرده و بقول امام مجاهد بنده ای از بندگان
تو به بوده مرد اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر وی
سلام کردند جواب داد و ایشانرا پرسید که شما کیستید گفتند ما فرستادگان پروردگاریم ترا خلیفه روی زمین میسازیم تا حکم
کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار در این کار سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم که
مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را از این سخن شگفت
آمد و حق سبحانه قول او را بپسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه حکمت از او منقولست که هر کلمه بعالمی می ارزد
یکی از عظماء بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که
ای لقمان تو آن نیستی که شبانی فلان میکردی گفت هستم فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز
سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن در تفسیر امام ثعلبی از حکم لقمان می آرد که روزی خواجه وی
او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارد غلامان میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه
بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم کردد گفت
بانکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم اندرون هر که میوه بیرون آید خاین او ست و بعد معنوی قدس سره

در مثنوی این حکایت آورده و در دو سه بیت که مشتمل بر نکته ایست از آن ابیات ایراد افتاد نظم گفت ساقی خواجه از آب حمیم
مر غلامانرا و خوردند آن زبیم بعد از آن میراندشان در دشتها میدویدند آن نفر تحت و علا در قی افتادند ایشان از عنا
آب می آورد از ایشان میوها چونکه لقمانرا در آمد قی ز ناف می برآمد از درونش آب صاف حکمت لقمان چو این تاند نمود
تا چه باشد حکمت رب الوجود یوم تبلى السرائر کلها بان منکم کامن لا یشتهی چون سقوا ماء حمیما قطعت
جملة الاستار مما افظعت هر چه پنهانست پیدا میشود هر که او خاین بود رسوا شود در لباب آورده که روزی داود
علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که فی یدی غیری مرا در قبضه فضل و عدلست داود در سخن او
تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان در این محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه
حق سبحانه فرمود که ما لقمانرا حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدایرا بر نعمت حکمت ومن یشکر و هر که
شکر گوید فانما یشکر پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو
ومن کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیاز است از شکر کسی حمید سزاوار حمد است و اگر
کسی حمد نگوید یا محمود است که همه کاینات بلسان حال و قال ثنا گوی حضرت ویند واذ قال و یاد کن چون گفت لقمان لابنه
مر پسر خود انعم را و گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا اشکم یا شکور بوده وهو و لقمان یعظه پند میداد او را و میگفت
یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میار بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم
عظیم هر آینه ستم بزرگست چه تسویه میکند مخلوق را با خالق ووصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم
بوالدیه به نیکویی پدر و مادر او از موجبات نیکویی یکی آنست که حملته برداشت فرزند را امه مادر او چند وقت
میشد در حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وفصاله و باز کردن او از شیر
فی عامین در گذشتن دو سال در این مدت او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بانکه شکر گوی مرا
ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست باز گشت آدمیان و بر شکر و شرک ایشان را جزا
خواهیم داد وان جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو علی ان تشرک بی بانکه شرک آری بمن و شریک گیری ما لیس
لک آن چیزی را که نیست ترا به علم باستحقاق شرکتی او دانشی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشانرا وصاحبهما
و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود
واتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی که باز گشته است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله
علیه وسلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم باز گشت شما فانبئکم پس آگاهی خواهم
داد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول این آیه در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در
سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که
مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که اگر او را هفتاد
نفس باشد و یک یک از تو قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام بر نمیگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان
خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که آن خصلت یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر
ان تک اگر باشد در خردی مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حبوبات فتکن پس باشد آن
فی صخرة در صخره سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود
رفعت و سعت آن یا در بالای سموات او فی الارض یا در زمین در مکانی پنهان یأت بها الله بیارد خدای آنرا و حاضر کند

کرده اند و بر آن حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ به درستی که خدای باریک دانست و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ داناست بکار
هر چیز يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای به نیکویی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ
و شکیبایی کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی إِنَّ ذَٰلِكَ به درستی که آنچه فرموده شد
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ و بمگردان از روی تکبر خَدَّكَ لِلنَّاسِ
روی خود را یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا
برای نازیدن و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ به درستی که خدای دوست نمیدارد
كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران بود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ
و میانه رو فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی بآهستگی و بطو میرو که دویدن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن
نشانه تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرو دار و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی
فریاد کنندن و نعره زنندن و دراز زبان و سخن گوی مباش إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ به درستی که زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
آواز حماریست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت اسماعست
در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بر ایشان تفاخر ایشانرا و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهیر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان را زیرا که چون
با من مناجات کنند آوازهای خود را بخوابانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص
انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند آواز او نزد عرب مثلست در
کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطانست و در حدیث
آمده کما اذا سمعتم نهيق الحمار فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم فانه رای شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی
قدس سره وجه انکریة صوت حمار چنین نقل کرده که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا حیف
در بار کوش دیگر و صدایی که از غلبه بهیمی و سبعی زاید زشترین صداها باشد اینجا معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق
ربانی و ملکی آید خوشترین نداها خواهد بود ط نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش آنست
أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه می برید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان
و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً نعمتهای آشکارا
وَبَاطِنَةً و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و بعضی نعمه میخوانند بجمع و در نعمت ظاهره
و باطن علما را سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت
ظاهره حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهره و باطن حسن خلق و نیکویی خلق
یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت ملکات علم یا حفظ قرآن و فهم آن
یا جهاد و دلیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا حسن بنان و دفع شیطان
یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر او بیارین نسب ما و بندی گفته که
نعمت ظاهره انصاف گدایان دادن است و نعمت باطنه انصاف گدایی دادن است نسب و باقی وجوه علما و عرفا در

جواهر التفسیر مثبت است و مذکور والله الموفق و الیه مرجع الامور کوشتی کنده مری آنحضرت کار ندارد یا بی صدفها بر کیسه
وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فِي اللَّهِ در کار خدای یعنی نضر بن حارث که
میگفت فرشتگان دختران خدایند و در عین المعانی آورده که یهودی از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که خدای تو از
چه چیز است فی الحال او را صاعقه فرو گرفت و این آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى
و بی بیانی از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید آنچه فرمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند
مر ایشان را که بمصطفی اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قَالُوا
گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمیکنیم آنرا بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیزی که یافتیم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی
سلوک بر طریق آبا میکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا إِلَىٰ عَذَابِ
السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص
سازد دین یا عمل خود و با خلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بسوی خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد
فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدستاویزی محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن
و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشهر رعایت طریقه سنت است و جماعت وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوند است
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلایق اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که
نگرود و جحود دعوت و نفی پیغمبر فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن او إِلَيْنَا بسوی ماست
مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کنیم ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ به درستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه هاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخوردار میکنیم
ایشانرا بنعمت و سرور قَلِيلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا به بیچارگی یعنی ناچار
بیایند إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی کافرانرا که
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه دلایل مانعه از اسناد
آفرینش بغیر او بسیار روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد سپاس خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان
اعتقاد ایشانست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که بدین اقرار ملزم شوند لِلَّهِ مر خدایراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت
نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ به درستی که خدای اوست بی نیاز از عبادت خود بیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات
خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان و حمید بی ستایش ایشان ای غنی در ذات خود از ماسوی حمیدی
خود تو میگویی بحمد و ثنای خویشتن در اواخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جایی
میگوید که شما را حکمت خیر بسیار دادیم و جایی میگوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا
الآیه و درین سوره نیز تأکید آن خبر میفرماید که وَلَوْ أَنَّ و اگر بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختان
أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی بحر محیط را مِنْ بَعْدِهِ پس از فنای آب او
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ پس نرسیدی و بپایان
نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و آنچه آفریند در عقبی یا حکم و فرمان او
یا نعمی که در دار دین بر بندگان افاضه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهیست و آنچه مذکور شد نامتناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

بمعنی که خدای غالبست در حکم و فرمان بی‌نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست
آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه
در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددکار از آن محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دم او همه خلایق از گورها بیرون آیند ان الله
سمیع بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بصیر بیناست همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز راه نیست
قدرت عجز را بدو هیچ کس قدرت عجز تو داری و بس الم تر آیا نبینی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل
در می‌آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این وقتیست که شب دراید ویولج النهار و داخل میکند روشنایی روز را
فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز بیفزاید یعنی مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را که
سبب منافع خلق اند کل یجری هر یک از این میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که روز قیامتست و جریان
ایشان منقطع گردد وان الله و دانستی آنکه خدای بما تعملون بآنچه میکنید خبیر داناست و کنه امور را می‌شناسد ذلک
این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وان
ما تدعون و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می‌پرستند من دونه الباطل بجز خدای باطل
و بیهوده و ناحق است وان الله و دیگر بسبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگ که از
بزرگتری نیست الم تر آیا نبینی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمت الله بنعمت و احسان او که آب را بر
آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و بر
از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که در کار کشتی و دریا لآیات هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت
لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلای او شکور شکر گوینده بر نعمای او واذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را
و از زبر ایشان در آید موج کالظلل موج دریا که در بزرگی مانند سایه‌بانها یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله میخوانند خدای را
مخلصین در حالتی که پاک کنندگانند له الدین برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که مانع فطرت‌اند
زایل کرده باشد و ایشان را بجانب فطرت اصلی باز برده فلما نجیهم پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت
الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد عدل یعنی راست روند بر طریق توحید و بعضی باز میل کنند از راه حق یعنی مومنان
از اهل کشتی ثابت‌اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان بجا برو منکراند وما یجحد بآیاتنا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را الا کل
ختار مگر هر غدر کننده و عهد شکننده کفور ناسپاس مر نعم پروردگار را یا ایها الناس ندای عامست یعنی ای همه مردمان
از اهل کشتی که ثابت بر دعا و نیاز خود و غیرهم اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها واخشوا
و بترسید یوما لا یجزی روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده پدری از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی که
هو جاز او باز دارنده باشد عن والده از پدر خود شیئا چیزی را از عذاب گفته‌اند این خطاب خاص است بکفار چه اولاد و آبای
مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بثواب و عقاب حق راستست و در آن خلاف
نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی متاعهای دنیوی و زینتهای آن
فریفته مشوید ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او الغرور شیطان
فریبنده یعنی شما را بباطل دور و دراز امید بر دو بر معاصی دلیر گرداند و گوید که امروز گنه کنید فردا توبه شما را که مغرور
نشوید که عذر فردا را عمر فردا باید و کسی بدین برفنا را آن نیست کار امروز بنیم جا مگذاری نهاد دون چون یافته کار کن و عذر

آورده‌اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخم در
زمین پاشیده‌ام آمدن باران غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصور حمل او از اشکال ذکور
و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی بر چه وجه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولود خود را میدانم
کجاست ندانم در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیه فرستاد که علم این پنج علم در خزانهٔ مشیت آفریدگار است
و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن هنگام قیامت
وینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده ویعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در
رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص وما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکار ماذا تکسب چه چیز کسب کند غدا
فردا از خیر و شر وما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی که او بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد و در کدام وقت وفات
یابد ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون خواهد آشکارا کند خبیر آگاه از غیبها و چون خواهد پردهٔ کرم بپوشد

سورة الم السجدة — بسم الله الرحمن الرحیم

الم مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته‌اند
الف از اقصی حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن از اوسط مخارجست و میم را از شفه گویند
و آن آخر مخارج است و این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه
مستانس باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی منزلست بی‌شبهه
من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزد حق است ام یقولون
افتریه یا میگویند بر بافته است آنرا محمد از پیش خود بل نه چنین است که میگویند بلکه هو الحق قرآن درست و راست
فرود آمده من ربک از پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که در زمان تواند و نیامده است
بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو یهتدون راه یابند الله خداوند بحق
آنست الذی خلق السموات والارض آنکه بیافرید آسمانها و زمین را وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است فی ستة
ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو
بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع
و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید افلا تتذکرون آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی
یدبر الامر میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکلست بآن من السماء از آسمان الی الارض
بسوی زمین پس ملک می‌آید و آن کار را بجای می‌آرد ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی آسمان فی یوم کان در روزی که
هست مقداره اندازهٔ او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرو می‌آید
و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی بود آنچه بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راهست پس مقدار
نزول و عروج هزار سال بود ذلک آن خداوندی که تدبیر امر میکند عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و پیداست
یعنی دانای امور دنیی و آخرت یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربانست

بر بندگان خود در تدبیر الذی احسن او آنکس است که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی که
بمقتضای حکمت کردنی آنچه در جهان شاید · کرده آنچنان که می باید · از تو درونق گرفت کار همه · که تویی آفریدگار همه
نقش زیبا بلوح خاک از تست · دل دانا و جان پاک از تست · وبدأ و آغاز کرد خلق الانسان آفرینش آدم علیه السلام
من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء
مهین از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سواه پس راست کرد قالب آدم را ونفخ فیه ودمید در وی من روحه از روح
خویش این اضافه بکویر و تشریف است و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است وجعل وساخت لکم برای شما السمع گوش تا بشنوید
والابصار و دیدها تا ببینید والافئدة و دلها تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاس داری میکنید بر چنین
نعمتها وقالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی
خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءانا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش نو
خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو ما تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنانست که
میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود کافرون ناگروندگانند یعنی با آخرت که سرای لقاست ایمان ندارند
قل بگو ای محمد منکران بعث را که زود زود یتوفیکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ عزرائیل است علیه السلام
الذی وکل بکم آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون
بازگردیده شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن
فرماید امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که ملک الموت را دو بیست از آتش که بدان روی بر کافران نظام کرده روح ایشان
قبض کند و روی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد و روی دارد شبیه روی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان قبض
کند و روی بسیار و نا از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملایکه رحمت و عذاب اند و عجب از آدمی که
با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش میزند · اسودگی بجوی که در صدمت اجل · کس را نداد امان برات مسلمی
ولو تری و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان ناکسوا رؤسهم فکنده کان نشانند سرهای خود را یعنی از
خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزد پروردگار خود در موقف هر آینه به بینی کاری بر هول تعبیر آن زمان گویند
ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران را هول رستخیز دیدیم و آواز
صور شنیدیم فارجعنا پس باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون بدرستی که ما یقین کارانیم
برای عقبی زیرا که شاهده کردیم و ما را شبهه نماند آنگه حق سبحانه گوید ولو شئنا و اگر میخواستیم لاتینا هر آینه میدادیم
کل نفس هر نفسی را هدیها آنچه راه یافتی بدان بسوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول و لیکن ثابت شده است این حکم منی از من
لاملأن هر آینه پر میسازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از کافران دیو و آدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس
بچشید شما عذاب را بما نسیتم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان
نیاوردید بلقاء این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب
الخلد عذاب جاودانی را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای
کلامها الذین اذا ذکروا بها آنانکه چون پند داده شوند بآن آیتها خروا بروی در افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه
کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیح متعترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه
کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده وهم لا یستکبرون و ایشان گردن کشی

نمیکنند از ایمان و طاعت و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم و دهم بقول شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره
این سجده را سجده تذکر گفته و ساجد باید که تذکر کند در آنچیز را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که
آن دلالتها در همه اشیا موجود است · ففی کل شیء له آیة · تدل علی انه واحد · همه ذرات از مه تا بماهی
بوحدانیتش داده گواهی · همه اجزای کون از مغز تا پوست · جو وابینی دلیل وحدت اوست · آورده اند که منازل
بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجه انام علیه الصلوة والسلام
ادا کردندی همچنان تا وقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا ادای نماز صبح بجماعت
آنحضرت دریافتندی حق سبحانه در شان ایشان این آیه فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن
المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا و با امید خشنودی او ابو الدرداء
رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان است و شب
که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سرها بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم
نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل بن یمنی او یس قرنی منقولست که در شبی میگفت
هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و شبی دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح میرساند گفتند
ای اویس چون طاقت داری که شبهای بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل
تا بابد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردی و در آن سجده نالهای زار و گریهای بی شمار کردمی · بیمیم شبکه همه ست خواب
من و خیال تو و نالهای درد آلود · ومما رزقناهم و از آنچه عطا کردیم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر
یعنی شب بر درگاه ما دارد گدایی و روز در درگاه ما داد گدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب
ونه نبی مرسل ما اخفی آنچه پنهان شده است لهم برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها
یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آنست که از آن نعمت سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی
قلب بشر دو گواه اند برانکه دعوی در یافت آن لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جزاء جزا دادنی بما کانوا
بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت و صدق طویت یعملون عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهانی کردند جزا
پنهانی نیست تا جانب که بر طاعات ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد · روزی که دوم همه جانان بجمن
فی لا لدو کل بینیم وفی سهو و یمن · داری که میان من و او گفته شود · من دانم و او داند او داند و من · آورده اند که
ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو تیزتر است و زبان من از
زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلت حق سبحانه و تعالی بتصدیق
علی را رضی الله عنه آیه فرستاد که افمن کان آیا آنکس که هست مؤمنا گرونده بخدا و رسول یعنی علی باشد کمن کان مانند
کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند در شرف و رتبت و اذ در جزا
و مثوبت اما الذین آمنوا اما آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشانراست
جنات المأوی بوستانهای که ماوی حقیقی است و گفته اند جنت الماوی بهشتی است بر یمین عرش و جای مؤمنان
نزلا در حالتی که پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند و نعم کلید پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد
بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند واما الذین فسقوا و اما آنانکه

بیرون رفتند از دایرهٔ فرمان فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مؤمنان را باشد
ایشان را در آتش مأوی دهند كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا هرگاه که خواهند بیرون آیند از آتش دوزخ أُعِيدُوا باز گردانیده
شوند فِيهَا در آن آتش آورده‌اند که آتش در وقت جوشش فاسقان را بالا افکند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون
آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشان را میزنند و بقعر دوزخ می‌افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را بجهت اهانت که
ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمی‌داشتید
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است یا قحط
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ غیر عذاب بزرگتر که خلود است در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ
باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب فروتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب
قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب از تفسیر ثعلبی
نقل کرده که ادنی غلاء اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته‌اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن
در گناه و دور افتادن از درگاه قرب اله
دور ماندن از وصال و عذاب اکبر است — آتش سوز فراق از همه عذابی بتر است
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا
پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده‌ایم بهلاک
و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریه چنانچه ترا دادیم قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش
در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که پیش
از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تأکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی در شب
آن حضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل
بموسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که
خلق را راه نمودند باحکام توریه بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات
یا از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی علامتی که بموسی علیه السلام داده بودیم يُوقِنُونَ بی‌گمان بودند
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه
بودند در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب او جزا دهد
أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند اینها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان
و بر آن میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این هلاک امم قرون ماضیه را لَآيَاتٍ هر آینه
عبرتهاست مر امتی را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی‌شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند
و ندیده‌اند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما ابر را میرانیم یعنی باران و سیل میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته‌اند
اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ
پس بیرون می‌آریم بِهِ بدان آب زَرْعًا کشت زاری گفته‌اند مراد غلات و اشجار است تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ
چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینند تا
این قدرت را استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد

بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مکه مَتَى هَذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند الله
سیفتح لنا على المشركين یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب گفتند که این فتح که وعده دادید که خواهد بود زود بما بنمایید
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در دعوی خود قُلْ بگو ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ
الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنان را که نگرویده‌اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح‌اند که در حال قتل
ایمان ایشان را فایده نداد زیرا که ایمان یأس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت
و عذاب در توقف افتند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف
وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان منتظرانند که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب کرد و ایشان را الحق یعلو و لا یعلی
منتظر باش تا ز الطاف الهی که شود علم دین تو همه روز بر افراخته‌تر — حرب را ساختگی کن که بود هر روزی کار احباب تو از روز دگر ساخته‌تر

سورة الاحزاب — بسم الله الرحمن الرحيم

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق
ابن ابی نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم امان طلبیده استدعا
نمودند که ما را بلات و منات باز گذار و بگو بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود
کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمده روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف
عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق را رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره نمود
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای عمر ایشان را بجان امان داده‌ام و نقض عهد روا نیست آیه آمد که يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران
مکه را چون ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
عَلِيمًا دانا بمقالات ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَى إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده
میشود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بخدای یعنی کار خود با وی گذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا
کارساز و مهم گذار و نگهبان و کفایت کنندهٔ مهمات نظم
چون ذره لطف عنایت کند — جمله مهمات کفایت کند
آورده‌اند که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود با دها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه
محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی نعلین در دست و یکی در پای
ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول‌اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی
در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بر آن حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما في رجلي حق سبحانه
او را دروغگوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این باب آیه آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مر مردی را
مِنْ قَلْبَيْنِ دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح
حیوانی یکیست و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه
فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ و نساخته است أَزْوَاجَكُمُ زنان شما را اللَّائِي تُظَاهِرُونَ

مِنْهُنَّ آنانکه ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگویید انتِ علیّ کظهر امّی مادر شما نساخته است
زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات می تواند بود
وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صوری
عارضیست پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث می برده حق سبحانه
فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیت و امومت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود
ذَٰلِكُمْ این که مظاهر را مطلقه و داعی را ابن میخوانید قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است که بزبان خویش میگویید و حقیقتی ندارد
وَاللَّهُ و خدای يَقُولُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه می نماید بطریق حق
این آیه از برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله
عنها خدیجه او را بحضرت بخشید و آن حضرت او را آزاد کرده چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند
حق سبحانه و تعالی فرمود ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندانرا و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ
راست تر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که ما کنا ندعوه الا زید بن محمد تا این آیه
آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشانرا که نسبت دهید بآنها فَإِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگویید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما اند در خطاب گویید
یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کردید با آن چون گفتن زید بن محمد وَلَٰكِنْ
مَا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا
غَفُورًا آمرزنده آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ پیغمبر سزاوارتر است بِالْمُؤْمِنِينَ
بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشانست بخلاف
نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید که آن حضرت دوستر باشد بمؤمن از نفس او و در حدیث آمده که
نگرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا نباشم من دوستر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانانرا بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم
آیه آمد که او اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازمتر شمارند و شناسند و در
عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت خود با دیگران نظم امنان زاد دو عالم اوست دوست
دوستی دیگران بر بوی اوست • دوستی با اصل باید کرد و بس • فرع را بهرچه دارد دوست کس • اصل داری فرع گو هرگز مباش
تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش • وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی
تعظیم چه دیدن ایشان روا نبوده و نسبت و وراثت نداشته اند و در مصحف ابی و قراة ابن مسعود رضی الله عنهما چنین
بوده که وهو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات
و مواخات میراث میگرفته اند حق تعالی نسخ آن حکم را میفرماید وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیه مواریث
و حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ
با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکویی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ هست ذَٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد از اولویت

پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا
و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشانرا بدانکه خدایرا پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند
و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند و هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از او خواهد بود و این میثاق از پیغمبران
در روز الست گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از این همه پیغمبران
اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم
مِنْهُمْ از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راستگویانرا یعنی پیغمبرانرا
عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشانرا وَأَعَدَّ و آماده کرد یا ساخت خدای لِلْكَافِرِينَ
مر کافرانرا برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدایرا که انعام فرموده بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه
و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و
لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرًا بینا در بیان این آیه بیان غزوه
احزابست آن قصه اجمالا چنان بوده که بعد از جلاء بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته با ابوسفیان و اتباع او
بر مقاتله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند
و خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده معسکر همایون در پیش کوه سلع
مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه
از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین را
قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت نیز بنفس خود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن
از مغاک میشد و یارانرا وعده ظفر میداد و کلمات اللهم لا عیش الا عیش الآخره فاغفر للانصار و المهاجره بر زبان
معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پیدا آمد که تبر و میتین بدو کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند
بسر سنگ آمد میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد دو دانگش بشکست و نوری مانند برق از وی جست
و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة و السلام بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند
نوبت دوم که ضربه بر آن صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن منظر انور آنحضرت
در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست و نوری که از آن درخشان
شد کوشکهای کسری بر آن حضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند
این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند القصه بعد از
شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصن با بنی اسد و غطفان
و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در رسیدند و ابوسفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف
غربست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب
عهد بشکسته مددکار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام
از جای برفت حق سبحانه فرمود إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلای
وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد

از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از سنوت دوم منتفخ میکردد و قلب بالا میرفت
تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ وکمان بردید بِاللَّهِ الظُّنُونَا بخدای انواع کمانها مخلصان را مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را
غالب کرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را کمان آنکه لشکر اسلام تا بحرب احزاب نیاورده مستاصل کردند هُنَالِكَ
ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مؤمنان و نا بت قدمان از اهل اسلام از اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا
وجنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا ۝ جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بدد لان عزم سفر آیر المفر می‌نمودند
و نا شکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق مکرر مطالعه می‌نمودند آرام از دل شد و دل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای
وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ویاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ و آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان
بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ و پیغمبر فرستاده او در فتح شام و یمن إِلَّا غُرُورًا
مگر وعده بفریب یعنی بحیله که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ و آنرا نیز یاد کن که گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون
اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب آن زمینی است که مدینه طیبه و طیبه طاهره در
ناحیت او واقع شده و بعضی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن
نیست شما را در لشکرگاه محمد یا ایستادن با محاربه و جهاد فَارْجِعُوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه
اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری بجوع
میطلبند فَرِيقٌ گروهی مِنْهُمُ النَّبِيَّ از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستیکه
خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خالیست و استحکامی ندارد وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست
بلکه استحکام تمام دارد إِنْ يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین دستوری إِلَّا فِرَارًا ۝ مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر درآمده
شود بمدینه یعنی لشکر کفار در آیند بر عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه
درآیند و کرد اکرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک
یا مقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر اینه بر هند فتنه را یعنی اجابت کنند بحرب ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بِهَا باجابت
فتنه إِلَّا يَسِيرًا ۝ مگر اندکی بلکه زود مرتد شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستیکه بودند بنو حارثه
و بنو سلمه که از روی ثابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز
لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر نکردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای مَسْئُولًا ۝ پرسیده شده یعنی
سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفای بدان جزا خواهند داد قُلْ بگوی ای محمد که بهیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود ندارد
شما را گریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در
وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَإِذًا و آن هنگام که بگریزید یعنی اگر شما را نفع کند و هم شما در تأخیر افتید
لَا تُمَتَّعُونَ برخوردار نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشید بنسید و خرقه فوا نه پوشید
که می‌نهد قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی‌آرد قُلْ بگو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نگاه دارد
شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و مصیبتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما
نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نمی‌یابند مردمان برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که
نفع رساند وَلَا نَصِيرًا ۝ و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که جمعی از لشکرگاه حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه
و سلم تا بمدینه رفت بازار عیانی خود را پیدا سباب طرب آماده ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفتندی باد نوشا

در طرب کذرانی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیزه و شمشیر جولان کند باز جواب دادند که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب
بلا فرو گرفته است و محمد هرگز از این ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشته کفت بروم و آنحضرت را ازین حال
نو اخبار کنم چون بنزدیک آنحضرت رسید جبرئیل علیه السلام بر وی پیشی گرفته این آیه آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بتحقیق
میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز دارندگان را از نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران
خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را
میگفتند خود را در معرض تلف میفکنید بعد از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی شده از جنگ بهیچ گونه
میکردند چنانچه میفرماید وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی‌آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر آمدن اندک
با کارزار قلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَيْكُمْ بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت
مر شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ایشان را که از غایت بد دلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند
بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان از بیم و هراس كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مانند کسی که بیهوش
باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس
سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را و بخنان سخت گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند
عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده‌اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ
پس باطل کرد اینرا است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان
عمل ایشان را وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا ۝ آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این گروه می‌پندارند
احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشته‌اند یعنی ترس و بد دلی منافقان بمثابه‌ایست که با وجود
آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز نمی‌پندارند که کردا کرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ
و اگر بیاید این لشکر نوبتی دیگر يَوَدُّوا دوست دارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند آنکه ایشان بَادُونَ صحرانشینان
باشند فِي الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
يَسْأَلُونَ می‌پرسند آینده و رونده را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ كَانُوا
و اگر باشند فِيكُمْ در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله دست دهد مَا قَاتَلُوا کارزار نکنند إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر اندکی
لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فِي رَسُولِ اللَّهِ در افعال پیغمبر خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای
پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او
برای اقتدا خصلتی نیکوست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که هست که امید میدارد در ثواب خدای یا لقای او وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
و نعیم روز پسین را وَذَكَرَ اللَّهَ و مر آنکس را که یاد کرد خدای را كَثِيرًا ۝ بسیار بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه و سلم
خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که با جتماع ایشان کار بر شما سخت کردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان
وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الْأَحْزَابَ لشکرها را روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند
قَالُوا گفتند هَٰذَا اینست مَا وَعَدَنَا اللَّهُ آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین
خلوا من قبلکم وَرَسُولُهُ و آنچه فرموده بود رسول و گفته بود که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ۝ مگر باور داشتن
مواعید الهی را و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت را هر آینه که سعادت دو سرای در آن تسلیم مندرج است نظم

هر که دارد چون قلم سر بر خط فرمان او • می نویسد بخت طغرای ظفر بر دشان او • آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده
بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حرب کاهی که ملازم حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم باشند ثبات قدم ورزند کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند ارام نگیرند حق سبحانه
در صفت ایشان میفرماید من المؤمنین از گروندکان رجال صدقوا مردانی اند که راست کرده اند ما عاهدوا الله آنچه را
عهد کرده بودند با خدای علیه بر آن چیز مراد ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضی پس از ایشان
کس هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کار زار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم ومنهم
من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وما بدلوا تبدیلا ۝ و تغییر ندادند
عهد را تغییر دادنی و سخن خود را بدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستکویان یعنی وفا کنندکان
بصدقهم براستی یعنی بوفای ایشان ویعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند
او یتوب یا باز کردد بتوفیق توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا
آمرزنده آنکه توبه کند رحیما ۝ مهربان بر کسی که بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست و روز یا بیست و هفت
روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و در روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین حمله تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون
کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شدی با جمعی از صحابه و بمنع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو بن عبد ود
که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش آمدند
و مبارز طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنکسار کردند و علی از عقب آن سه تن
بدوید و زد و دل کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد
فتح دعا بر احزاب کرد روز چهارشنبه دیگر میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کار
فرستاد ۝ باد صبا ببست میان نصرت ترا • دیدی چراغ را که کند باد یاوری • صبا زلزله در آن لشکر افکند و آتشهای
ایشانرا کشتن کرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان می بریدند و میخها میکندند ایشان روی بهزیمت
نهادند نجمیه صحیفه مال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت • بود در سر هزیمت و آمد شمشیر
آن فتح که مفتاح امان بود برآمد • ورد الله و باز کردانید خدای از مدینه الذین کفروا آنانرا که کافر بودند یعنی
احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی وکفی الله و کفایت کرد
المؤمنین القتال مؤمنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث
هرچه خواهد عزیزا ۝ غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته ملحق با
احزاب شده بودند لشکر اسلام ایشانرا پانزده روز محاصره کردند کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه
فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان
قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود
حق سبحانه از این واقعه خبر میدهد که وانزل الذین و فرود آورد خدای آنانرا که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و دشمن
ایشان گشتند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود قریظه و فرود آورد من صیاصیهم از قلعههای ایشان
وقذف و انکند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فریقا تقتلون گروهی را میکشید
ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتند وتأسرون فریقا و برده میکیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان

واورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق ودیارهم و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع
واموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وارضا لم تطؤها و داد بشما زمینی را که نرفته اید در آن بامال
آن نبوده اید مراد خیبر است یا ممالک فارس و کفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام در آید تا قیامت در این داخلست وکان الله
و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیرا ۝ توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر ملازمان سید عباد
لشکر عزم تو را فتح و ظفر همراه است • لاجرم هر نفس اقلیم دکر میکیرد • ارباب سیر برانند که در سال نهم از هجرت
سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت نموده سوکند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که
از وی نفقه و کسوه زیاده از معهود می طلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف
آن حضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر ملول کشته از ایشان اعتزال نمود و بعلیه که
در مسجد خزانه وی بود تشریف نمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیت
تخییر فرود آورد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که
میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم دنیا را وزینتها و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف
فتعالین امتعکن پس بیایید که بدهم شما را متعه طلاق واسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا ۝
رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وان کنتن تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدا را ورسوله
و خشنودی رسول او را والدار الآخرة و نعیم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی که خدای اعد آماده کرده است
للمحسنات مر نیکوکاران را منکن از شما یعنی آنها که اختیار دنیا تا نکنند اجرا عظیما ۝ مزدی بزرگ که زخارف دنیا
در جنب آن محقر و مختصر باشد • آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه
رضی الله عنها و بعد از او بقیه بود یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده
مبینة پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه و سلم
یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود مر او را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زن دیگرانرا باشد چه گناه شما زشتتر است
وکان ذلک و هست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا ۝ بر خدای آسان الجزء الثانی والعشرون من اجزاء الثلثین
ومن یقنت و هر که مداومت کند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لله ورسوله مر خدا و رسول او را
وتعمل صالحا و بکند کار شایسته و پسندیده نؤتها اجرها بدهیم او را مزد او مرتین دو بار یکبار برای اطاعت خدای و یکبار
برای خشنودی پیغمبر واعتدنا لها و آماده ساختیم برای آن زن رزقا کریما ۝ روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او
یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار است
بر سایر نسوان ان اتقیتن اگر بترسید از خدای و فرمان نبرید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنید بالقول
در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی پس طمع کند در شما آنکسی که فی قلبه مرض در دل او بیماریست یعنی نفاق
یا دوستی فجور وقلن و بگویید قولا معروفا ۝ سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وقرن و آرام گیرید فی بیوتکن
در خانههای خویش ولا تبرجن و اظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین
که آنرا جاهلیت جهلا کویند و آن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما السلام و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان
ابرهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان
عیسی و محمد است علیهما السلام و بعضی معنی آیه برین وجه کفته اند که مخرامید در رفتن خود چون خرامیدن جاهلیت اولی

وَأَقِمْنَ الصَّلَوٰةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است وَآتِينَ الزَّكَوٰةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است
وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدا را در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا
پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیه دلیلست بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی‌اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند
مراد از اهل بیت ازواج و یند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در میان ایشان بوده و در تا دالمسیر قولی آورده که عام است هم ازواج و اولاد را و در دا حقایق از ابو منصور ماتریدی
همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر بران دلالت دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه
و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده
بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و جهت پدر سنبوسات با گوشت پخته آورد و حضرت فرمود که ای فاطمه علی
و هر دو فرزندت را بخوان تا بر این خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم فضلهٔ آن
گلیم را بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیه نازل شد
و من سر خود را در زیر گلیم بردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انت علی خیر و ازین جهت است که آل عبا بر
پنج تن اطلاق میکنند آل العباء رسول الله و ابنته ۰ والمرتضی ثم سبطاه اذا اجمعوا ۰ و در تیسیر و بعضی دیگر
از تفاسیر نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون وقت نماز بر در خانهٔ فاطمه رضی الله عنها
بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر
مَا يُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پیغمبر که محض
حکمت است این آیه حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست لَطِيفًا نیکوکار بر شما خَبِيرًا
دانا با قوال شما بعد از نزول آیه در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند بادی برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه
آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان گردن نهادگان حکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان گردن نهادگان وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و باور دارندگان از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ
وَالصَّادِقَاتِ و راستگویان در قول و عمل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها
از مرد و زن وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه
کنندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران از برای خدای فرضا یا نفلا از رجال و نسا
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارندهٔ فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان
ذکر کویندهٔ مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کنندهٔ مر ورا أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُم مر ایشان را
از ذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا ۞ و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرموده و زینب
بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر
عم پیغمبر بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز در بن با با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورنده یعنی زینب

إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدا و رسول او أَمْرًا کاری یعنی نکاح زینب بزید أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی و کزین بینند مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب شود که اختیار خود را تابع اختیار
خدا و رسول سازد وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدا و رسول او را یا از حکم کتاب
و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا مُّبِينًا ۞ گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی عناد
کند کفر است بعد از نزول آیه زینب و برادرش راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم خبر کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد
بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما قال تعالی وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آنرا که میگفتی
لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بر وی باسلام و بتوفیق خدمت و متابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کردی
بر وی به پروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسولست که أَمْسِكْ عَلَيْكَ
نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای در کار او و از دوری جستن طلاق ترس بر
وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدای پیدا کنندهٔ آنست یعنی آنرا که زینب داخل
ازواج طاهرات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و می ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ
أَن تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از و ترسی در آنچه باید ترسید و معلوم است که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیه بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء و بحکم انا اعلمکم بالله
از همه عالمیان اخشی بوده خوف و خشیه نتیجهٔ علم است ۰ هر کرا علم بیش خشیه بیش ۰ هر کرا خوف شد رفیق در پیش
باشد انجمله ره روان و ریش ۰ آورده اند که زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت
زید را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی
سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایستهٔ و کرم او
بوده فی الحال دعاء او مستجاب شد و آیه آمد که فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا
بحاجتی که داشت در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود را زو بیافت یعنی طلاقش داد و عدت
بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی
یا اثمی و بالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون بر سند
بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا ۞
بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه بخانهٔ زینب آمد بی دستوری
و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان
فخر میکرده که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده‌اند مَّا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر
مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای لَهُ برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانی که گذشتند مِن قَبْلُ پیش از محمد مرادا انبیا و دیگر
خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرد ایزد بر ایشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَّقْدُورًا ۞
حکمی گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنکسانی که میرسانند
رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدا را با امتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و می ترسند از و وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسند از هیچکس إِلَّا اللَّهَ

مکر از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا ۞ کافی در سنجیدن کارها و شمار کننده کارها و جون شما در بیست و ست
باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعهٔ زینب رضی الله عنها زبان طعن در بیان دراز شد که این مرد حرمتها را ضایع میکند زنان
پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید را با آنکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میداشتند حق سبحانه آیه
فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله وسلامه علیه أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما و اگرچه پدر
طیب و طاهر و قاسم و ابرهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس و را فی الحقیقه پسر صلبی نیست که میان وی و آن زن
حرمت مصاهرت باشد وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن او فرستادهٔ خدا است وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده
در نبوت و پیغمبرانرا بدو ختم کردند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی او سپس آخر انبیا است بظهور بجای اول ایشان بود
نود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۞ بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود
در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتاب بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت
حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف و بزرگواری کتاب بمهر اوست شرف جملهٔ انبیا نیز
بدان حضرتست و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و جون
کتاب را مهر کردند کتاب در باقی شد جون نبوت بدان حضرت ختام یافت در نبوت بسته کشت و دیگر جون از همه انبیا
بهر نبوت مخصوص بود بختمیت انبیا نیز اختصاص یافت و صف المثنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود
مثل او نه بود و نه خواهند بود ٭ جونکه در صنعت برد استاد دست ٭ نی تو کویی ختم صنعت بر ویست ٭ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تحمید
و تمجید و تکبیر و تهلیل وَسَبِّحُوهُ و تسبیح کویید او را یا نماز کنید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۞ بامداد و شبانکاه هم نماز
صبح و شام اشق است از دیگر اداء سلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست جه دوام ذکر بدل ممکن است و بزبان ممکن
نیست در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید جه پیغمبر فرموده است که من احب شیئا
اکثر ذکره نظم نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند
در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ٭ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ٭ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست خدای که درود میدهد و رحمت
میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند کناهان شما را این درود خدا و ملائکه
لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت
و استقامتست بر خروج جه در وقت درود خدا و ملائکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده اند و کفته اند اخراج از
ظلمت معصیت بود بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تیر بشهود نور تقدیس و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات
بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ۞ بگروندگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند
و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مؤمنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند سَلَامٌ سلام است که
مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و کفته اند ضمیر عاید است بملک الموت که تحیت عزرائیل است روزی که ببینند
با ایشان سلام کوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا ۞ مزدی
که بهشت است و نعیم او يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر نداء کرامتست إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا شَاهِدًا کواه بر تصدیق
و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدا
و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او و بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۞ و چراغی روشن با خدا و نت هراج منیر کرد

یعنی تا الی آن دل را بآیات باهرات آورد که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود
آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت ٭ جراغی روشن از نور الهی ٭ جهانرا داده از ظلمت رهایی ٭
دیگر هر چه در خانه کم شود بسوی چراغ توان یافت و حقایقی که از مردم پنهان و پوشیده بود بنور این چراغ بر متقبسان
انوار معرفت روشن کشت نظم ز جانرا بدانش آشنایست ٭ دو چشم جهانرا روشناییست ٭
در کنج معانی برکشاده ٭ و زان صاحبدلانرا مایه داده ٭ دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحتست و دزد
واسطهٔ خجلت و عقوبت آن حضرت نیز دوستانرا وسیلهٔ سلامت و منکرانرا موجب حسرت و ندامت است
و نیز تاکیداست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها کاهی مرده باشد و کاهی افروخته و تو از اول
تا آخر روشنی چراغها باد منقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
و الله متم نوره دیگر چراغها بشب نور دهند و تو بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت
نیز از پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شب دنیا رخش چراغ افروز ٭ شب ما کشت از التفاتش روز ٭
باز فردا چراغی افروزد ٭ که از آن جرم عاصیان سوزد ٭ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ
خواند وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را سراج کفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این
چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و کلست و این چراغ جان و دل بطلوع
آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بر صدکاه وجود آمده اند نظم
از ظلمات عدم راه که بردی برون ٭ کر نشدی نور تو شمع روان همه ٭ و اشارت بهمین معنی فرموده است
ز اقلیم عدم می آمدی عیش رو آدم ٭ جراغی بود بر دستش هم از روز نخستینت ٭ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده
مؤمنانرا بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست مِنَ اللَّهِ از خدای فَضْلًا كَبِيرًا ۞ بخششی بزرک زیاده از مزد کار ایشان یعنی
دولت لقا که بزرکتر عطایی و شریفتر جزایی است وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناکرویدکان و منافقانرا
یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بکذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که تو میرسانند یعنی در صدد
انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل بر خدای کن در دفع ایشان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای
وَكِيلًا ۞ کار ساز و مهم پرداز یا نکاهبان یا ضامن مر وعدهٔ نصرت و غلبت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که
کرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ جون بخواهید زنان کرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشانرا مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله میفرماید که مس کنایت از مباشرتست و نزد امام اعظم رحمه الله
خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس جون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را
عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عده که شما [illegible] ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید
ایشانرا بچیزی که مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوبست نزدیک امام اعظم
و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر حال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و کذارید ایشانرا سَرَاحًا
جَمِيلًا ۞ بکذاشتنی نیکو یعنی از منزل خود بیرون کنید جون عده نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان
مرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستی که ما حلال کرده ایم لَكَ برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي
آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشانرا تقیید احلال باعطای مهر جهت اشارت بطریق افضل است نه برای
توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است آن دست تو یعنی مملوکات ترا

مِمَّا أَفَاءَ اللّٰهُ از آنچه باز گردانید خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم شرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ
و دختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو وَبَنَاتِ
خَالَاتِكَ و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان از مذکورات که هجرت کردند
با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آن حضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول الله
خطبه کرد و بعد ازین آیه من برو حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قولست وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی مؤمنه
إِنْ وَهَبَتْ اگر بخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح آرد
او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال و خالص شدنی لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات
آن حضرتست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد اما امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر
لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده‌اند اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند
یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب
بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آن حضرت بوده و در ربیع الآخر
در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد دریافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما
دانسته‌ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده‌ایم بر امت از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود
و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حرم وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر بدان و ما
حلال کرده‌ایم زنانرا بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا
آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار است رَحِيمًا ⊙ مهربان بتوسعه جایی که مظنه حرج باشد تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ
هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان
در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آن حضرت ساقط شده در زاد المسیر میگوید میان همه ازواج غیر از سوده
رضی الله عنها که نوبت خود بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود آن حضرت رعایت قسم فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که
ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویره و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد میان ایشان
هر گاه که میخواست بوجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن
وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی و دلجویی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که بکناره نهاده ازیشان و ارجا کرده
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذَلِكَ آن معزولات را باز طلبی و در رشکانرا از دیگر خود خوانی أَدْنَى
أَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ
و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب
و تبعید بفرمان خداست ملول نمیشوند و گردن می نهند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای
شماست از رغبت و کراهت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا ⊙ بردبار که تعجیل نکند
بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تواند تسعه در
حق آن حضرت چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ
از زنان دیگر یعنی یکی را ازیشان طلاق دهی و بجای او دیگری نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ
خوبی ایشان إِلَّا استثناء از نساست یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک

آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک یمین تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا ⊙
مهربان نگهبان و کسی که از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است
و در نهان و آشکارا با دب حرمت زیستن ط چو دانستی که حق دانا و بیناست . نهان و آشکارا خویش کن راست
آورده‌اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را
طلبیده دعوت مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار
نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس
همچنان سخن میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که خلوت شد
انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من خواستم که در آیم پرده بر در کشید فرو گذاشت و آیه حجاب
نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغمبر
إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند إِلَى طَعَامٍ بخوردن طعام و آن هنگام در آیید
غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت نگاه میداشتند
چون در مطبخ اثر دود طعام میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ ولیکن چون
خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید و مکث مکنید
وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن با یکدیگر إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از طعام
و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید برخیزید و بروید
وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر مَتَاعًا
رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَلِكُمْ
آن سوال از وراء حجاب أَطْهَرُ پاکیزه‌تر است و پاک دارنده‌تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشانرا
از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول در آیه حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید
لَكُمْ مر شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللّٰهِ فرستاده خدا را و بکنید آنچه وی آنرا کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا
و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او و بعد از آنکه طلاق داده
باشد که ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستی که
ایذاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدای عَظِيمًا ⊙ گناهی
بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در اداء حقوق و تعظیم یکسانست
چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتدال ایشان دوخته‌اند نظم
قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست . که جز بقامت اقبال او نیامد راست . آورده‌اند که یکی از صحابه گفته بود که
اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من عایشه را بخواهم و دیگری را بخاطر رسیده بود و بزبان نیاورده آیه آمد که إِنْ تُبْدُوا اگر آشکار
کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان را و بزبان گویید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید
فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِيمًا ⊙ دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد
در خبر است که بعد از نزول این آیه حجاب حکم شد که همه زنان پرده نشین شوند پدران و برادران و خویشان گفتند که ما را
از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد در این آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ

در نمودن روی به پدران خویش وَلَا أَبْنَائِهِنَّ ونه به پسران خویش وَلَا إِخْوَانِهِنَّ ونه برادران خویش وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ
ونه به پسران برادران خویش وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ ونه به پسران خواهران خویش وَلَا نِسَائِهِنَّ ونه به زنان ایشان یعنی
مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ونه بآنچه مالک است آنرا دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و اصح آنست که کنیزکان و تتمه
این بحث در سورهٔ نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب
قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای و پردهٔ شرم از پیش بر مدارید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چیزی از افعال و اقوال شما شَهِيدًا ۝ گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم دیده بپوشید از نامحرمان •
دور شوید از ره وسم و گمان • در پس زانوی حیا و وقار • خوش بنشینید بصبر و قرار • ای عزیز چون از نحاوی آیات
گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم مفهوم میشود از آنکه در آنها را بآیتی که شرافت
بکمال عنایت درباره آنحضرت و فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای درود میگوید وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او يُصَلُّونَ درود
میفرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گویید بر و
وَسَلِّمُوا و سلام گویید بروی تَسْلِيمًا ۝ سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است
و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد آنست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت
و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین
و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و الملائکة و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوة
بر آنحضرت در این آیه محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار واجبست
و زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد است یعنی در نماز بعد از تشهد و بمذهب امام شافعی
رحمه الله در تشهد آخر واجبست و بمذهب امام اعظم رحمه الله سنت و برخی از ائمه شافعیه رحمهم الله در وقت گفتن
و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلاف است بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند
در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود
واجبست و باقی سنت و در کیفیت احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نماید
میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارد بدین وجه که اللهم صل علی محمد
عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابرهیم و بارک علی محمد النبی الامی و ازواجه و ذریته
کما بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابی که
در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعهٔ رسالهٔ تحفة الصلوات است نظم یا سید الانام درود و دعا بتو •
در در زبان ماست همه وسال و صبح و شام • نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور • در دست ما همین صلواتست و السلام
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزد خدای مکروه است از نسبت فرزند یا
و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَرَسُولَهُ و میرنجانند پیغمبر او را و او را ساحر و شاعر میگویند و فعلا کرا هم بر روی و دندان
مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرد ایشان را خدای از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیی و آخرت
وَأَعَدَّ و آماده کرده لَهُمْ برای ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا ۝ عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه
میرنجانند مردان مؤمنین را چون صفوان سهمی رضی الله عنه وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه
رضی الله عنها بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه بر میدارند

این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را وَإِثْمًا مُبِينًا ۝ و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر میشوند
و گفته اند این آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی را رضی الله عنه میرنجانیدند و در اسباب نزول
آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بکاری داشت ملامت کرد که ملکه ادب نموده منزجر ساخت
کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهة بفاروق گفت و این آیه درباره او نازل شده و گویند
در شان زنانی است که شبها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و سفری میفرمایند که در آن
وقت علامت حرایر آن بود که رویها سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان
تحاشی می نمودند لاجرم آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را
وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ
بر رویها و بدنهای خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بدان بپوشند ذَٰلِكَ این پوشیدگی
سر و روی أَدْنَىٰ نزدیکترست أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلَا يُؤْذَيْنَ
پس ایذا کرده نشوند یعنی بدکاران تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان گذشته را
چون توبه کنند رَحِيمًا ۝ مهربان که مصلحت ایشان بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نه ایستند منافقان
از نفاق وَالَّذِينَ و اگر بطرف نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی ایمان از قصد زنا
و میل بفواحش وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بی معنی نکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه
از لشکرهای اسلام و معاشر مسلمانان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه ترا بر گماریم بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل
ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر زمانی اندک یعنی زود از
شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ رانده گان و دور مانده گان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که
بگیرند ایشان را وَقُتِّلُوا و بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری و زاری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای
سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از شما یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم
کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدا را تَبْدِيلًا ۝ بدل کردنی و تغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ می پرسند ترا
یعنی کفار بامتحان و استهزاء عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا
بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا ۝ باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ و آماده کرد لَهُمْ
برای عذاب ایشان سَعِيرًا ۝ آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه
در آتش معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَلَا نَصِيرًا ۝ و نه یاری دهنده که
عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش از
جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی در افکنند يَقُولُونَ و ایشان میگویند يَا لَيْتَنَا کاشکی که ما
أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان می بردیم خدای را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا ۝ و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوا و گویند باتباع و اذلال
تو مرکز رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان را
فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ۝ پس گمراه کردند ما را از راه یعنی ما را از راه ببردند و با فسون و افسانه فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار

حکم کن بیان مَا آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که ما را داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن
ایشان را لَعْنًا كَبِيرًا ۞ یا لعنت بزرگ که بان خوانند نباشد و مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند
هر کرا قهر تو براند که تواند خواندن • و انکه را لطف تو خواند که تواند راندن • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر محمد را صلی الله علیه وسلم مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل
موسی را علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و تمه آن در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک کرد
او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند زنی را که رشوه داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که هرون
علیه السلام بکوه طور رفتند و هرون آنجا وفات یافت گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را
از قبر بیرون آورده در میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده کردانید تا برائة ذمة برادر او
کرد یا میگفتند که او عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سر سنگی نهاده بود در آب در آمد آن سنگ با جامه
روان شد میان قوم در آمد و موسی علیه السلام برهنه از پی وی میدوید بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست
وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا ۞ باجاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول وَقُولُوا و بگوئید
قَوْلًا سَدِيدًا ۞ سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی مکنید
در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند
و قول جامع درین باب آنست که قول سدید درین باب سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل
و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا باصلاح آرد خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا اصلاح حسنات
قبول دهد و بران ثواب بهتر بسازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان
خدا برد وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را بجا فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا ۞
فیروزی بزرگ که لقاست یا بهشت إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعتست یا حدود شرع و در کشف
فرموده که نماز و روزه و زکوه و حج و ادای امانت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت و بر هر تقدیر
عرض کردیم آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان
آفریده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و ترسیدند از آن و گفتند ما
مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم نه توانا بر کشیدن عذاب یا باهل آسمان که ملایکه اند و بساکنان
زمین و جبال و حیوانات بری و بحری این عرض کرده ابا کردند از راه مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ
و برداشت آنرا آدمی ضعیف بنیت و ناتوانا إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام
عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرده جَهُولًا ۞ نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود
و عرض امانت کرده لِيُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را به تضییع امانت
وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خدای برحمت
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده
تا پایان رَحِيمًا ۞ مهربان بر ایشان نعمتها و عرفا درین آیه سخن بسیار گفته اند و از انجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی
آیه را بران فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کند بر این اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک

باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر
و ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد از راه همت نه از روی قوت **نظم**
آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعه فال بنام من دیوانه زدند • امام قشیری قدس سره آورده که امانت بر
عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند و شیخ خجندی قدس سره
فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش کردانید لاجرم
لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان
همه ترا برداشتم وحملناهم فی البر والبحر ط داه او را بدو توان پیمود • بار او را بدو توان برداشت • صاحب ارشاد
آورده که می شاید که مراد بامانت عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان
بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلاء قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده
عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل آن
و گفته اند از شان انسانست ظلم و جهل چنانچه گویی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت بحقیقت این دو صفت
نوع انسانست باعتبار اغلب افراد در احقاف آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه
پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه امانت را با اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد و ابا کردند از حمل آن بجهت
عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند
ذات خود را در هویت مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات
فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی
و جهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعترافست بجهل و عجز از معرفت العجز عن درک الادراک ادراک
و حضرت امیر قاسم انوار در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل است
اما معنی اذا جاوز الشی حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه که این دو صفت
از حد تجاوز کردند ضد اینها بضد خود مبدل خواهد گشت در روح الارواح میگوید ظلوما جهولا اینجا مدح است
نه ذم آدم علیه السلام با بهمت برداشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که با دگر است
گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در کواکب آورده که
آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند هم سایه پرورد
و محبت درد را قدر و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت تجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان
و سمت انه کان ظلوما جهولا بر پایه روزگار ایشانست عاشقی را درد بی درمان خوشست • عاشقانرا سوز و ناکامی خوشست
آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا صفت رفعت ثابتست زمین گفت مرا بسطت
واقعست کوه گفت مرا ثبات قدم حاصلست تحمل این بار ندارم نشاید که آفتی بما باز رسد و این صفتها از ما باز ستانند آدم
خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیچ از افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته
نعره هل من مزید زدن آغاز کرد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او میگفت که بار گران بمدد یار
مهربان می توان کشید آن بار که از بردن او عرشها ابا کرد • با قوت تو حامل آن بار توان شد • القصه خلعت حمل
امانت جز بر قامت با استقامت انسان نشسته و انی جاعل فی الارض خلیفة بر نام نامی او نوشته اند راست نیامده چون

کاوی بدین عظمت و مهمی بدین بهت نا مزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند
سپندانه انه کان ظلوما جهولا بر اتش غیرت افکندند   ناکور شود هر انکه نتواند دید •

سورة السبا ۔ بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر خدایراست الذی له آن خدایی که مر و راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ذوات
جلال نعم وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر و راست ستایش فی الآخرة در ان
نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا
دار المقامة وگفته اند مجموع اهل آخرت مر و را حمد گویند دوستان و را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند
وهو الحکیم و او ست کار دان الخبیر ◉ دانا با حوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب
باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانسته آنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه
بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و فلزات وما ینزل و میداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب
و مقادیر ارزاق و امطار وما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و نامهٔ اعمال بندگان و دعوات و کلمات
طیبه و ارواح طاهره در عرایس التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات
و آنچه بالا رود از انفاس اصفیا در سحر اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر که
بوی آشنایی می آید بهمانجا منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا رود ناله تایبانست
و انین مذنبان که چون سحرگاه از خلوتخانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت نهاده آید فی الحال رقم قبول بروی کشند که
انین المذنبین احب الی الله من زجل المسبحین   فلغلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک • آه درد آلود رندانرا قبولی دیگر است
وهو الرحیم و او ست مهربان در اتمام نعمت الغفور ◉ پوشنده گناهان بپردهٔ رحمت وقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی نه چنانست که شما میگویید آید
وربی بحق پروردگار من در کتاب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه و تعالی فرمود که
تو هم سوگند خور که بحق و پروردگار من که بر وجه ثبت لتأتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی آنکه دانا
پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او مثقال ذرة هم سنگ مورچهٔ خرد یا بوزن ذرهٔ از ذرات هوا
فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر
و نه بزرگتر از آن الا مکتوبست که مکتوبست فی کتاب مبین ◉ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت
کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک
آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیات ورزق کریم ◉ و روزی بزرگوار یعنی بی تعب
و طلب والذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال او سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان
یا کوشندگان در تعجیز مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم عذاب
مر ایشانراست عذابی من رجز الیم ◉ از سخت تر عذابی دردرساننده ویری الذین و دیگر انبیا اثبات در لوح محفوظ برای

آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم یا مؤمنان
اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل آن چیزرا که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو
من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق او راست و درستست ویهدی و راه مینماید یعنی آن منزل راه نماید الی صراط
العزیز براه خداوند غالب الحمید ◉ ستوده بر نعم رغایب وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند یعنی از منکران بعث
بعضی مر بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد که میگوید
اذا مزقتم چون پاره پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شما را کل ممزق هم پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه
شود در خاک انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید ◉ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر
گفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله آیا می بندد بر خدای کذبا دروغی شعر ام به جنة یا بوی جنونی هست
میگوید خبری که نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند بآخرت بیان سرای فی العذاب
در عذاب بدان جهان والضلال البعید ◉ و در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صف ضلال بعد از قبیل
اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند و نمی نگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه پیش ایشانست
وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و زمین ان نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم
ایشانرا بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعهٔ از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را
ان فی ذلک بدرستی که در نظر کردن باسمان و زمین یا در تامل با قتدار خسف و اسقاط لآیة هر اینه دلالتی و عبرتیست
لکل عبد منیب ◉ مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می نمایند در دلایل قدرت و دقایق حکمت ولقد
آتینا داود و هر اینه ما دادیم داود را منا از نزدیک ما فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی
یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر محتاجین و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جز بارگاه او
ملجاء و پناهی نبست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هر گاه داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول
گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز وی کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب
گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی   ز صوت دلکشش جان تازه گشته • روان از ذوق بی اندازه گشته
سپهر چنگ پشت ارغنون ساز • از ان پرحالتر نشنوده آواز • و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از ین میگوید
یا جبال گفتیم ما که ای کوهها اوبی باز گردانید آواز خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید
یا سیر کنید با او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزهٔ داود بود علیه السلام که هر گاه خواستی کوه با او
روان شدی والطیر و مسخر کردیم برای مرغان تا در وقت ذکر با او موافق بودندی   آورده اند که چون داود
علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا در آمده دادندی و مرغان بر سر وی صف کشیده با الحان دلاویز امداد
نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی جو کرد در مطرب من نغمه پرداز • ز شوقش مرغ روح ابدی پرواز
روزی فرشتهٔ بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفهٔ اویی و لی آنست که طعام تو از کسب
باشد داود از خدای پیشهٔ طلبید و امر شد که زره گری کند والنا بروی آسان کردانیدیم چنانچه میفرماید والنا
له الحدید و نرم کردانیدیم مر داود را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دستش بمثابهٔ موم نرم بودی و در روی هر چه
خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل بآنکه بساز سابغات زرههای فراخ دامن کشاده وقدر و اندازه نگاهدار
فی السرد در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روزی زرهی تمام کرد

وبشش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد هزار زره
در خزانه او بود **اعْمَلُوا** و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید **صَالِحًا** عملی شایسته یعنی خالص از اعراض
إِنِّي بدرستی که من **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه شما میکنید **بَصِيرٌ** بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد **وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ** و مسخر کرده
م سلیمان را باد **غُدُوُّهَا شَهْرٌ** رفتن او بامداد یکماهه راه **وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ** و شبانگاه نیز مسیر شهری و صباح از تدمر
بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه را بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی **وَأَسَلْنَا** و جاری کردیم
لَهُ برای او **عَيْنَ الْقِطْرِ** چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بمغرب صنعا
و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هرچه میخواستند میساختند **وَمِنَ الْجِنِّ** و رام کرده شدیم را از دیوان
مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ کسی که کار کردی پیش او **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که **وَمَنْ يَزِغْ** و هر که بگردد و مایل
شود **مِنْهُمْ** از دیوان و سرکشی کند **عَنْ أَمْرِنَا** از فرمان ما و از اطاعت سلیمان **نُذِقْهُ** بچشانیم او را **مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ**
از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشت مقرر شد که موکل باشد بر دیوان
و هر که از فرمان سلیمان علیه السلام سرکشید آن تازیانه آتشین بروی زدی و او را بسوزد **يَعْمَلُونَ لَهُ** میکردند برای سلیمان
مَا يَشَاءُ آنچه میخواست **مِنْ مَحَارِيبَ** از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محاریب منزلها را گویند که
بمرجه برو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند دیوان برای سلیمان
علیه السلام در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و صرواح و هنیده و فلقوم و غمدان
و امثال آن **وَتَمَاثِيلَ** و میساختند تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت بوده اند
تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که
تمثالها از آهن بر صورت آدمیان میساختند و حق سبحانه وقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی
و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان
خواستی بتخت بالا رود آن دو شیر بازوهای خود را بر افراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان
بالهای خود وی را سایه کردندی **وَجِفَانٍ** و میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن **كَالْجَوَابِ** مانند حوضها
بزرگ **وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ** و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ بود که در این دیگها
طعام پختندی و هنوز در بعضی ولایت شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است **اعْمَلُوا** و گفتیم عمل خیر کنید **آلَ دَاوُودَ**
ای آل داود **شُكْرًا** برای سپاس داری چنین نعمتهای ثابت بانی قدس سره فرموده که آل داود علی نبینا و علیه السلام ساعات
لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودند بشکر الهی و عبادت پادشاهی **وَقَلِيلٌ** و اندکی **مِنْ**
عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندگان من سپاس دارند شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر
گزاری ادا کند و با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکر
دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر حد شکر حق نداند هیچکس حیرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزرگی گفت با خود در نهان کای پدید آرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت
پیک حضرت داد از بر در پیام گفتش از تو این بود شکر مدام چون تو دیدی که این قدر بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی
آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرده بود و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیها
بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان علیه السلام در آمد طلب ودیعت روح کرد سلیمان وصیت

کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد با تمام رسد
چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشستند و بر وی نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان و پریان از
دور وی را زنده می پنداشتند و همان کار که نامزد ایشان شده بود قیام می نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای
او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد و فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب
جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی **فَلَمَّا قَضَيْنَا** پس آن هنگام که قضا کردیم **عَلَيْهِ الْمَوْتَ** بر سلیمان
مرگ را و او را بر عصا تکیه دادند **مَا دَلَّهُمْ** دلالت نکرد مر دیوان را **عَلَىٰ مَوْتِهِ** بر مرگ او **إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ** مگر چوب خواره
که از زمین بر آمده **تَأْكُلُ** میخورد **مِنْسَأَتَهُ** عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان **تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ** دانستند
دیوان **أَنْ لَوْ كَانُوا** آنکه اگر بودندی دیوان که البته **يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ** دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند
و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه ظاهر ساخت که اگر ایشان بغیب دانا بودندی **مَا لَبِثُوا** درنگ نکردندی یکسال
فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود **لَقَدْ كَانَ** بدرستی که
بود **لِسَبَإٍ** مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را **فِي مَسْكَنِهِمْ** در مسکنهای ایشان **آيَةٌ** علامتی و دلالتی بر وجود
صانع و قدرت کامله او در مجمع آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب در ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه
از اعلی تا اسفل آن منزل مجموع فرسخ و شرب ایشان را علی وادی بود از چشمه در پایان کوهی که بودی که فاضل آب
از ولایت بجهر با آب ایشان منضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود در خواست کردند که تا سدی بست
در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و نایدا بجا جمع میشد و سه ثقبه بر آن سد ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی بگشایند و ما
مزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و آخر سفلی را ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل
بر درختان میوه دار کما قال تعالی **جَنَّتَانِ** آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود **عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ** از دست راست
و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می نموده **كُلُوا** گفت پیغمبر ایشان
مر ایشان را که بخورید **مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ** از روزی پروردگار خود که کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی
و بزیر آن درختان بگذشتی از آن طرف پر میوه شدی چنانکه بدست باز کردی پس پیغمبر ایشان گفت از این نعمتها بخورید
وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر خدای را **بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ** این شهر که سرای شما است در آن روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای
تن درست و آبی شیرین و خاکی پاک **نظم** شهری چو بهشت از نکویی چون باغ ارم تازه رویی در اینجا پشه گزنده
و کژدم و موذی و شپش در جامها نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامه وی بمردی **وَرَبٌّ غَفُورٌ**
و پروردگاری روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند **فَأَعْرَضُوا** پس ایشان روی بگردانیدند
از پیغمبر خود و شکرگزاری ننمودند و در خبر است سیزده پیغمبر پیش ایشان آمدند و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان
پادشاه ذی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار رنجانیدند
حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شبی که مردم در خواب بودند
بند شکسته شد و سیل در آمد منازل و دیوان ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه
فرمود چون اعراض کردند **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ** پس فرستادیم بر ایشان **سَيْلَ الْعَرِمِ** سیل صعب و گفته اند عرم بند است
یا نام وادی که آب از وی آمد یا اسم موش دشتی که بند سوراخ کرد **وَبَدَّلْنَاهُمْ** و بدل دادیم ایشان را **بِجَنَّتَيْهِمْ** بباغهای ایشان
جَنَّتَيْنِ دو باغ **ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ** خداوند میوهای تلخ **وَأَثْلٍ** و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله

وَشَيْءٍ وچیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی درختان شوده نار رها اندک میوه کنار ماندیم تا یاد کنند از آن میوهای نوت
شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي
و آیا عقاب کرده میشود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس و محض مجازی خوانند نعل شکل معلوم و کفور را منصوب سازند
یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار است اورده اند که بقایای
سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای
آریم که هیچ قوم نکرده باشد حق سبحانه دیگرباره درهای نعمت با ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَيْنَهُمْ میان
سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا در آن از ولایت شام چون فلسطین و اردن
و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل بیکدیگر در عین المعانی آورده که از مارب که منزل اهل سبا بود
تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ در آن دیهها رفتن و آمدن ایشان بر مقدار
مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا بروید فِيهَا در دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها آمِنِينَ ایمنان از
دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند
چاشت در دیهی و شام در دیهی توانگران را بر درویشان حسد آمد که میان ایشان و درویشان هیچ فرق نیست پیاده و مفلس
راه را بهمان نیروند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیا آن ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری فکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا
میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از هر منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی
تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی یکی
از ایشان در مارب ماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و جذام بتهامه
و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست
لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشی
و فارغبالی میگذرانیدند بسبب صبر بر عافیت و ناشکر بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید در کار عافیت شکر کردم لاجرم
دستی که در آغوش بود اکنون بدندان می برم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و امثال آن گمان
کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بنی آدم را بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان
نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او درباره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در کفر و معصیت
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ و نبود لَهُ مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنانکه گمان او در ایشان
محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای
مِمَّنْ هُوَ از کسی که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمانست یا تا بدانند اولیاء ما یا اهل ایمان ارباب گمان را وَرَبُّكَ و آفریدگار
تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگاهبانست قُلِ بگوای محمد بمشرکان مکه ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنان را که گمان
برده اید ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در حین نزول بلیه مدد و نفع کار تعریح
مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست بایشان که فرا بگو که بخوانید الهه خود را تا هیچ اجابت
میکنند شما را و حکونه اجابت کنند که مطلقا لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه از خیر و شر
فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان یا فرشتگان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ

هیچ شرکتی نه در آفرینش و نه در تصرف کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ هیچ
یاری و مددکاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کسی عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا با اصنام
دارید محقق نخواهد شد زیرا که در خواست نفع نکند إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعت
کردن یا ماذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع و در ترس و فزع گذرانند
تا از حضرت عزت چه فرمان رسد حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت
دهند قَالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن
راست و درست گفت و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنید ندکافران را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای برتر است و بزرگوار
از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو که روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها
بباران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات قُلِ اللَّهُ و هم خود بگوی که روزی دهد خدای چه آن سؤال را بجز این جوابی نیست
و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل مقرانند وَإِنَّا و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی
گوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جمادی را که در مرتبه امکانیه فروتر از نیست با واجب الوجود شریک میسازید
لَعَلَىٰ هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد عَمَّا
أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از هدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید بلکه هر کسی را از
عمل او سؤال خواهند کرد و جزا مناسب آن خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ
يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان و بال وَهُوَ الْفَتَّاحُ
و او است حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيمُ دانا بچگونگی حکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمایید بمن آنان را که أَلْحَقْتُمْ
پیوسته اید بِهِ بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت تا نزا شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا این
انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خدای غالب بر همه پس که با او دم شرکت تواند زد الْحَكِيمُ دانا با حکم
صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبه شرکت توان داد ط وحده لا شریک له صفتش
و هو الغرضا حاصل معرفتش شهید را سوی وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش آگه نی هست درراه کبریا و جلال
شرکت نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادن عام و شامل لِلنَّاسِ
مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر بعامه خلق و این از خصایص فضیلت آنحضرت است صلوات الله و سلامه
علیه که مبعوث بوده بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نشده نظم
ترا داد منشور سعادت وزان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس انگاهی سلیمان آفریدند
و گفته اند هاء کافه برای مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک
بَشِيرًا مژده دهنده کسی را بفضل که بتوحید اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعدل آنانکه بر شرک اصرار کنند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد وَيَقُولُونَ
و میگویند از فرط جهالت که مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما ای
رسول و متابعان صَادِقِينَ راستگویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را مِيعَادُ يَوْمٍ وعده روزیست که چون برسد لَا تَسْتَأْخِرُونَ
باز پس نباید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندک زمانی وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرید بران آورده اند که
کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و پیغمبر بحق است

ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل
کتاب را که لَنْ نُؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهَذَا الْقُرْآنِ بدین قرآن که بمحمد فرود آمد وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده
بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه ببینی امری صعب و کاری پرهول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند
برخی از ایشان إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم دیگر میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی اتباع و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سرکشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه می بودیم ما
گرویدگان اما شما ما را اکراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آیا ما صَدَدْنَاكُمْ باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَى از قبول
هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناه کاران و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سر میکشیدند بَلْ نه چنین است
که ما خود کافر شدیم بلکه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در شب و روز باز دارندهٔ ما بود از ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید
ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بآنکه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا و فرا گیریم مر و را همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و هر گروه
بعد از گفت و شنود پشیمان شوند و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش در نمانند بعضی اسرار را
بمعنی اظهار رانده‌اند و این لغه از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و ما بکنیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان
ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشانست هَلْ يُجْزَوْنَ
آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بآنچه باشند که عمل میکنند پس تسلیه حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ
مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا منعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبران را إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه فرستاده شده‌اید
بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم
از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما
بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت کرامی کرده پس محنت نخواهد
ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه
میخواهد از اهل شرکت و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند بر هرکه میخواهد از اهل حکمت
خود نه بجهت مذلت او وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان می برند که کثرت اموال
و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالهای که بشما داده‌ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ
و نه فرزندانی که بشما ارزانی داشته‌ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَى نزدیک
گردانیدنی مگر تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر
کسی را که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد
خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو

یعنی زیاده بر زیاده یکی بده و بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای
بهشت آمِنُونَ ایمن‌اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند
فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای ما یعنی قرآن و بزبان طعن میگشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان برند که ما را عاجز
توانند ساخت از تنزیل آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولَئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
در عذاب دوزخ حاضر آوردگانند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میسازد روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض رحمت وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میگرداند
بر هر که میخواهد از کافر و عاصی خود بر وفق مشیت و حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست
در راه خدای فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است
که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده
و دیگری دعا میکند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک را عوض تلف ساز بعد در راه حق تا موجب عوض و ثمره
منه بر روی هم کاندک زمانی را تلف گردد وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهندگانست یعنی اگر
چیزی بکسی میدهد بواسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که
جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم و حفص در هر دو لفظ یا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید
لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگانرا أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه‌اند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند
و این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملایکه قَالُوا گویند فرشتگان سُبْحَانَكَ پاکی تراست
از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت
خود را روا داریم یا تویی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما پرستش
ایشان رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوانرا یعنی
فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افکندند
که اینها ملایکه‌اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر آدمیان بِهِمْ بدیوان مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند
فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا
سودی را وَلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبود باطل برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست
وَنَقُولُ و گوییم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ الَّتِي
آن عذاب آتشی که كُنْتُمْ بِهَا بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده
شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن قَالُوا گویند مَا هَذَا نیست این کس یعنی
محمد إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچیزی که بودند که پیوسته
يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آیینی که احداث
کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند مَا هَذَا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی
مُفْتَرًى بربافته و بخدای اضافه کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را
لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان
از کجا میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده‌ایم ایشانرا مِنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا

بخوانند آنرا و از انجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستاده ایم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی
در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ ● هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ
مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک از انچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیانرا
عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند
پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ● انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب
کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد
میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ تَقُومُوا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم لِلَّهِ برای خدا و برای الله
شوید مَثْنَى دو دو تا با یکدیگر مشاوره کنید وَفُرَادَى و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا
پس تفکر کنید در امر محمد از مبدا حال او تا این غایت این اطوار را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار
شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و میدانید که نیست بر صدق
قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ ● عذابی سخت که عذاب
آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو انچه میطلبم شما را مِنْ أَجْرٍ از مزد بر اداء رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما را یعنی هر مزدی که
بر اداء رسالت میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سوالست یعنی هیچ اجر نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من إِلَّا عَلَى اللَّهِ
بر خدای وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ ● گواهست قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ
می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا حق را استوار و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشاء دین
اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ ● اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر و مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ
بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس وَمَا
يُعِيدُ و باز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزم بیم از راه حق چنانکه گمان
می برید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلَى نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن عاید بمن است وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر
بر راه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته
بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست دعاء بندگانرا قَرِيبٌ ● نزدیکست با همه یا نزدیک به ایشان وَلَوْ تَرَى
و اگر به بینی کافرانرا إِذْ فَزِعُوا چون بترسند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر هر آینه بینی امری عجیب یا هولی
فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه بحصنی یافتن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گرفته شوند
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ● از جای نزدیک یعنی از روی زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه در بعضی تفاسیر آمده که
این آیه در شان سفیانی و قوم اوست که در اخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا
ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که تحت اقدام خود با خود
کرده شوند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که از ناحیه جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر خسف
قوم بسفیانی رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای
یا به پیغمبر یا بحشر باز گردانیدن یعنی وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا باز گشتن و حصول چیزی که همواره میخواهند
و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ● از موضع دور که آن عالم آخرتست

و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باس آخرت مشهود شد پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه بگرویدند به
بخدا یا رسول و یا به بعث مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکنند بِالْغَيْبِ بپوشیده یعنی
سخنان لایعنی بگمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ● از جایی دور یعنی
دور بودند از انچه میگفتند و غیدا نستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
و میان آنچه آرزو می بردند از ایمان و رجعت بدنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِمْ باشباه
ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان باس ازیشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ● در گمانی تهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة الملائكة بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایشی که شاید و ثنایی که سزاوار بود مر خدایرا که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو سازنده
و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ کردانندهٔ فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت
بانبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی یا بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت
فرشتگان میکند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنَى دو دو برای طیران وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار
برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر این چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام شش صد بال
دارد يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی اجنحه ملائکه می افزاید یا از
چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم
یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری
رحمه الله فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و تحمل
در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِيرٌ ● تواناست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ بر مردمان و فرو
بندد بر ایشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ پس بازگیرنده نیست لَهَا
مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ
پس از باز گرفتن آن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در باز گرفتن الْحَكِيمُ ● صواب کار در فرستادن صاحب کشف
الاسرار گوید ارباب فهم برآنند که این آیه اشارت بفتوح مومنان اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب بی جستن
و نا خواسته آید و آن دو قسمست یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی
نا آموخته با شریعت موافق نا شنیده بدلا آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم نا آموخته
کاه در آن غرقم و گاه از آن سوخته ظ دست لطفش نقطهٔ علم و حکم ٭ بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم ٭
علم اهل دل نه از مکتب بود ٭ بلکه از تلقین خاص رب بود ٭ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا ای آدمیان یاد کنید
نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدایرا که انعام فرموده است عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ
آفریننده غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ بجز خدای که روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او فأنّی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وان یکذبوک واگر دروغ دارند ترا
اهل مکه فقد کذبت پس به درستی که تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو وایشان صبر کردند تو نیز اقتدا
بدیشان کن در شکیبایی والی الله وبسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب
جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله به درستی که وعدهٔ خدا در حشر و جزا حق راستست و در خلف نباشد فلا
تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که فریفته
نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند
واگر چه این ممکن است اما مشابهتی ناولد هرست باید دفع طبیعت مرانرا با مقاومت با آن بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید
ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبهٔ بنده را در تاخیر افکند و گوید فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده نظم
توبه با فردا فکندی عمر فردا را که دید   امشب همه شب یار می و شاهد باش   چون روز شود توبه کن و زاهد باش
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ع توبه با فردا فکندی عمر فردا را که دید
ان الشیطان لکم به درستی که شیطان مر شما را عدو دشمن است بعداوت قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما
او را دشمن و از وجه بوده در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطانرا دشمن گیریم گفت
از پی آرزو مروید و تابع هوای نفس مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که می خواند
شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه خود را یعنی پیروان و فرمان برداران را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من
اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطانرا اجابت کردند
لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند
وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزشی از پروردگار ایشان واجر کبیر
و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس دید آن
عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبح و هر یک را بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده
مراد ابو جهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است و در دیگری گوید مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل
عناد و مکابرهٔ ایشان باشد با سید عالم صلی الله علیه وسلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس
به درستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه گرداند من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه نماید و توفیق دهد من یشاء
هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای
متوالی و تاسفهای که تا اکنون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی زحمت بخود بر ایشان
و جان در سر کار ایشان مکن ان الله به درستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بانچه میکنند و بر آن ایشانرا
جزا خواهد داد والله و خدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب فتثیر
پس بر انگیزند ایشان سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است فسقناه
پس برانیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم الی بلد میت بزمینی مرده و فرو مرده
یعنی باحیای آن فاحیینا پس زنده کردیم به الارض بآبی که از ابر نازل شده بود زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی
او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صحت مقدوریت یکسانست
من کان هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا

پس مر خدایراست عزت تنها و بعزت او رسول او و مؤمنان مشرف اند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در ملازمت او
و مذلت در مخالفت او   عزیزی که هر که از درش سر بتافت   بهر در که شد هیچ عزت نیافت   الیه بسوی رضای او
یا بارگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در و مکتوب است یعنی صعود میکند
والعمل الصالح و عمل شایسته یرفعه بر می برد آنرا بمحل قبول میرساند مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است
نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقهٔ مساکین و دعا را باجابت دعوات تصدق است یا کلم الطیب دعاء
ایمانست و عمل صالح تامین جماعت است یا کلم تکبیر غزاست و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفار است و عمل ندم و در این همه
صور بردارندهٔ کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید
بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و بیت وجه در کشاف آنست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قبول و مرتبهٔ او
رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کار دیگر با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر
و بیمقدار تراست نظم گر تو هیچ اخلاص در بوم نیست   از تو درکس چون تو محروم نیست   زر قلب آلوده بی قیمت است
زر اگر خالص بود حرمت است   والذین و آنانکه یمکرون السیئات پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد
مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در بارهٔ ایشان
از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشانرا یعنی ماکرانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت
ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر
شما را من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها مردان
و زنان که مزاوجه کنید وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد یعنی از فرزند هیچ زن ولا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی
نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت زمان هر یک معلوم است نزد او وما یعمر و زندگانی داده
نشود من معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد
آنست که نیست زیادهٔ عمر و نقصان او الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقدر و مقرر
شده ان ذلک به درستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران
و مساوی نیست دو دریا هذا عذب فرات سائغ آن آب شیرین گوارنده خوش شرابه آشامیدن او وهذا
و آن دیگر ملح آب شور اجاج با تلخی گزاینده ومن کل و از هر یک از ین دو دریا تاکلون میخورید لحما طریا گوشتی تازه
یعنی ماهی وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها می پوشید یعنی
می پوشند زنان شما آنرا بعضی برآنند که این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نه بندد
چه یکی از حلاوهٔ ایمان عین عذب عرفانست و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان نظم
آن آب حیات آمد و این نقش سرابست   این عین خطا باشد و آن محض صوابست   وتری الفلک و می بینی
کشتیها را فیه در هر یک از ان دو دریا مواخر شکافندگان آب و روندگان بر آن لتبتغوا تا طلب کنید من فضله
از بخشش خدای یعنی سود در تجارت ولعلکم و شاید که شما تشکرون سپاس گویید خدایرا بر چنان نعمتی
یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت میکرد
از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است ویولج النهار و داخل میگرداند روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات
روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب افزون بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است

وسخّر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخّر فرمان خود ساخت کلٌّ یجری هر یک از ایشان میرود لاجلٍ مسمّی با
وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذلکم الله آن خدایی که خالق
و فاعل این اشیاست ربّکم آفریدگار و پروردگار شماست له الملک مر او راست پادشاهی والذین تدعون و آنانکه
میخوانید و می‌پرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیرٍ ● پوست خسته خرما پس مالک نفع علی
الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جلب
یا دفع ضری لا یسمعوا نمی‌شنوند دعاءکم خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوایی نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبیل
فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره ویوم
القیمة و روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند
پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون ولا ینبئک و خبر نکند ترا از حقیقت کار هیچ خبر کننده مثل خبیرٍ مانند دانا
بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل بخدا جایز نیست پس آن مثلیست در
کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مجربی که سخن او در نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد یا ایها الناس
ای مردمان انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدا یعنی ببودنی او و بآمرزش او و خشنودی او و بهشت او والله و خدا
هو الغنی او بی نیاز است بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الحمید ● ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل
و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند تعالی علی ما انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بحسب کمال
ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنیست والله هو الغنی عبارت از آنست و چون ظهور کمال اسامی موقوف
بر وجود اعیانی ممکنات است در ایجاد آن که نعمتیست کبری که مستحق حمد است و ثنا کلمه الحمید بدان ایما میکند و ازین
رباعی پی بدین معنی توان برد **نظم** تا حق که بود بجمله اوصاف عیان ● واجب باشد که ممکن آید بمیان
ورنه بکمال ذاتی از آدمیان ● فرد است و غنی چنانکه خود کرد بیان ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را
از روی زمین یعنی هلاک کند و یأت بخلقٍ و بیارد آفریدگان جدیدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی
بیاورد که کس ندیده و نشنیده بود ● و ما ذلک و نیست بردن شما و آوردن دیگران علی الله بر خدای بعزیزٍ
دشوار ولا تزر و بر ندارد وازرةٌ نفسی گناه کننده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر وان تدع و اگر بخواند مثقلةٌ نفسی
گران بار گناه دیگری را الی حملها ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل برداشته نشود منه شیءٌ از گناه او چیزی یعنی
مدعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد ولو کان ذا قربی و اگر چه باشد خداوند خویشی یعنی هر چند که گناهکار خویشان
خود را بخوانند و در خواست کنند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت نکند زیرا که همه بخود در مانده باشند
انما تنذر الذین جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم می‌ترسند از پروردگار خود بالغیب بی‌آنکه
یعنی در خلوت تنها از خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب را از ایشان پوشیده است و می‌ترسند
از آن نادیده آنرا واقاموا الصلوة و برپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان بانذار از جهت
آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزکّی و هر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکّی پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه
برای نفس خود زیرا که نفع او بدو عاید است والی الله المصیر ● و بسوی خداست باز گشتن پاکیزگان را بر تزکیه
ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر و بینا یعنی مومن
یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه روشنایی یعنی

حق یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور ● و نه حرارت یعنی عذاب
یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء و برابر نیستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات
نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدای می‌شنواند و تفهیم میکند من یشاء هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت
وما انت و نیستی تو بمسمع شنواننده سخن من فی القبور ● آنانرا که در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل
کفار است باموات ان انت نیستی تو الا نذیر ● مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو ابلاغ و انذار است و بس
نیست بر پیغمبران الا البلاغ ● انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است بشیرا
مژده دهنده بمثوبت ونذیرا و بیم کننده از عقوبت وان من امة و نبود هیچ گروهی از امم سالفه الا خلا مگر آنکه
گذشت فیها در میان ایشان نذیر ● پیغمبری بیم کننده و یاد ایشان آگاهی دهنده وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا
معاندان قریش عجب مدار فقد کذب الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بوده
پیغمبران خود را جاءتهم آمده بودند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای
هویدا وبالزبر و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابرهیم علی نبینا و علیهم السلام وبالکتاب المنیر ●
و بکتابهای روشن کننده یعنی بیین حلال و حرام چون توریة یا انجیل ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب
گرفتم آنانرا که نگرویدند فکیف کان پس چگونه بود نکیر ● انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب الم تر ان الله
آیا نمی‌بینی آنکه خدای انزل فرو فرستاد من السماء ماءً از آسمان آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول از تکلم
جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانیم که بیرون آریم به بدان آب ثمراتٍ از همه میوها مختلفا الوانها در حالتی که
مختلفست رنگهای آن یعنی گوناگونست اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیآت آنست ومن الجبال
و از بعضی از کوهها جددٌ راههای مختلف اللون است و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط متلونه بیضٌ
سفیدها وحمرٌ مختلفٌ الوانها و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ
و بعضی از آن فروتر وغرابیب سودٌ ● و سیاههای بغایت سیاه ومن الناس و از آدمیان والدواب و از
جنبندگان والانعام و از چهارپایان مختلفٌ هست آنچه بود گوناگون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف
ثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدا را بر آفرینش اشیا و عالم شود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای نترسد
انما یخشی الله جز این نیست که می‌ترسند از خدای من عباده العلماء از جمله بندگان او دانایان زیرا که شرط خشیة دانستن
مخشی است و علم بصفات و افعال وی پس هر کرا دانش بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرموده که انا اخشاکم بالله ان الله عزیزٌ بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از و غفورٌ
آمرزنده است ترسکاران را ان الذین یتلون بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدا را
قرآنست واقاموا الصلوة و برپای داشته اند نماز را با رعایت شرایط آن وانفقوا و نفقه کرده اند
مما رزقناهم از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد وعلانیةً و آشکارا
سبب رغبت دیگران کرده در تصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه یرجون امید میدارند
عملها تجارةً لن تبور ● بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز قیامت متاع اعمال ایشان
رواجی تمام یابد واین عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام کرده اند خدای یعنی تمامی بدیشان رساند اجورهم مزدهای
کردار ایشان ویزیدهم و زیاده کند ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان

وایشانرا مرتبهٔ شفاعت دهد و در کتاب آورده که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش
إِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر گناه‌کارانرا شَكُورٌ ۝ مزد دهنده مر سپاس‌دارانرا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا وآنچه
وحی کرده‌ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست است مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر آنچیزرا که پیش از او بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندگان
خود لَخَبِيرٌ داناست ضمایر ایشانرا میداند بَصِيرٌ ۝ بیناست ظواهر ایشانرا می‌بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن
و مکذبان آن کنند برو پوشیده نیست آنکه فرمود که ثُمَّ أَوْرَثْنَا ماکتابهای متقدمه را بامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم
الْكِتَابَ قرآنرا یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده‌ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطارا میراث خواندیم میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه
قرآن بی جستجوی مؤمنان بمحض عنایت منان بدست ایشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست همچنان
نیز از قرآن بی‌بهره‌اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان
و کسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهره‌های اهل قرآن متفاوتست هر کسی بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از
حقایق قرآن بهره‌مند شود مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
ستمکارست بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بمقتضای آن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان
در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده‌اند به نیکویی‌ها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن
بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او ذَلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۝ اوست
بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیه فرمود که
سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها آند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنکه حساب
ایشان سبک کنند و ظالم آنانکه محتبس در موقف حساب مانند و حق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند و ذوالنون
رضی الله عنه فرموده که سابق ما اهل جهادند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم
اهل بادیه که نه بجهاد روند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل از هجرت
ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمد و اهل تفسیر
و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته‌اند برای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که
در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته که اول آن جاهلند
و متعلم و عالم و گفته‌اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر
بر ذنوب یا تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه
معاد او بر معاش بچربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا
و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل شبهه و خورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر
و متوجه بمذکور یا محروم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشند
و آنکه حسنات او بر سیئات او راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان
او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیاده از قوت

طلبد و آنکه همین چو بقدر قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه
صاحبان سخا و جود و ایثارند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و
از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات رحمه الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب
غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت
بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد و سابق آنکه از منعم بمنعم یعنی بمشاهدهٔ منعم در سازد و از
نعیم هر دو جهان سکسته بر باعرض ۝ دل از بیانه تمنا ندارد الا دوست ۝ حق سبحانه هیچ امت را از امم سالفه
این نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت و رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا
نکردد و برحمت بی غایت امیدوار باشد سابق از آن نکرده طاعتی خالص ۝ ولی برحمت فضلت امیدواری هست
و گفته‌اند تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد
و تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل نکند و بطاعت
معجب نگردد که عجب آتشیست که چون افروخته شود هر ذخیرهٔ عبادت بسوخته شود نظم
ای پسر عجب آتش عجاست ۝ کرم سازش ربوهب است ۝ هر کجا شعلهٔ از او افروخت ۝ هرچه از علم و زهد بود بسوخت
جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه در آن يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا
در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین
المعانی آورده که دستوانهٔ زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج
پادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ ۝ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی در بهشت
در بافته کس نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از زحمت دوزخ برهند و بروضهٔ هشت بهشت برسند
الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش و ثنا مر خدایرا الَّذِي أَذْهَبَ آن خدایی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ یا خوفی که از رد طاعت
داشتیم بقبول آن از ما مندفع کرد و گفته‌اند مراد همه اندوه دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضیق جوع
و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده است گناه‌کارانرا
شَكُورٌ ۝ جزا دهنده سپاس‌دارانست الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که
جنت است و از و انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را
فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنج جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را
در اینجا لُغُوبٌ ۝ ماندگی و ملالی جهت کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست آتش دوزخ لَا يُقْضَى حکم کرده
نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ
و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کنند
احراق و التهاب او را كَذَلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي پاداش میدهیم كُلَّ كَفُورٍ ۝ هر ناسپاسی را که در کفر و کفران
بنهایت رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ و میگویند رَبَّنَا
ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بده فرصت نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ
بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذابرا معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرماید

اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم وعمر دراز ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر آن مقدار که پند گیرد فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند میان بیست و شصت است و در زاد المسیر گوید هفده سالست که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هر راست مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم تا آنکه متعظ و متنبه گردید وجاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا واکثر علما برانند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشانده شعله حیاتست و موی پیری زنگ فزاینده آیینه ذات نظم نوبت پیری چو زند کوس درد • دل شود از خوشدلی عیش فرد • موی سفید از اجل آرد پیام • پشت خم از مرگ رساند سلام • در تن و اندام چو آید شکست • لرزه کند پای ز سستی چو دست • در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و گویند خدایا ما را بیرون فرست تا عمل کنیم غیر آنچه در زمان دنیا و بدیع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای فرماید فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فما للظالمین پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده هاست که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآن چیزی که مضمر است در سینه ها هو الذی جعلکم اوست آنکسی که گردانید شما را خلائف خلیفه ها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و معالیق تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگ است فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بروست جزای کفر او ولا یزید الکافرین و نیفزاید مر کافران را کفرهم کفر ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی ایشان تواند بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند نا گرویدگان را کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد ارأیتم آیا دیدید شرکاءکم انباز ان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشانرا و می پرستید من دون الله بجز خدای ارونی بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه بروی است ام لهم آیا هست ایشانرا شرک انبازی فی السموات در آفرینش آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینات بر حجتهای روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا غرورا مگر از روی فریب ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا و علیهما السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشانرا من احد هیچ یک من بعده پس از زوال و با جای نیارد انه کان بدرستی که خدا هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت قایل شود و بدانکه لم یلد و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبود است و واحد • نگوید کس که مولود است و والد • کسی کو را نباشد کفو و مانند • بدو نسبت نشاید کرد فرزند • روسای قریش شنوده

بودند که اهل کتاب تکذیب پیغمبران خود کرده اند با یکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بدانکه مکذب پیغمبران خود اند بخدا که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر اینه باشند اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او ایشانرا الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا و نیز بر دایشان مکر کردن کشی از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیئ و آنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدن در هلاک کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیئ و باز نگردد مکر بد الا باهله یعنی مکر هر مکاری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده نماید حافظ بن عین را درین باب قطعه است این دو بیت از انجا ثبت افتاد نظم در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس • دمها زدند و کوره تزویر تافتند • دعما لا نفهم همه نیکی بمن رسید • و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند • فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی انتظار نمی برند و چشم نمیدارند الا سنة الاولین مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت در باب مکر است فلن تجد پس نیابی تو لسنة الله تبدیلا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد ولن تجد لسنة الله و نیابی مر سنت خدای را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و مکاران بدیگری حواله ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا کیف کان تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وکانوا و بودند ایشان اشد منهم سخت تر از مکیان قوة از روی توانایی با وجود آن از عذاب رهایی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست خدای که عاجز کرداند او را من شیء هیچ چیزی فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین پس هر چه خواهد کند کسی در حکم او بیشی نگیرد انه کان بدرستی که او هست علیما دانا با احوال همه اشیا قدیرا توانا بتصرف در آنها ولو یؤاخذ الله و اگر مواخذه کردی خدای الناس مردمانرا بما کسبوا بجزای آنچه کسب کرده اند از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند ولکن یؤخرهم و لیکن باز پس میدارد ایشانرا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت هلاک ایشان فان الله پس بدرستی که خدای کان بعباده هست به بندگان خود بصیرا بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد آنرا بلوامع رضا نوازد وین را بنوایر غضب بگدازد • کس را بقضا و قدرش کاری نیست • آنست صلاح خلق که او میسازد

سورة یس مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یس در تیسیر آورده که هر حرفی از حروف مقطعه رمزیست از خزانه غیب که حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه وسلم

بران اطلاع داده بعد از آن جبرئیل بدان نازل شد و جز خدا و رسول کسی بر آن وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند
اسم قرآنست و در حقایق سلمی فرموده که نامیست از نامهای الهی و گویند نام سوره است و حدیث ان الله قرأ طه و یس
قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام تایید این قول میکند در تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تایید این سخن میکند
لله در کم یا آل یاسینا ، امام قشیری قدس سره فرموده یا اشارتست بیوم میثاق و سین بعبادت از سر او یا احباب
از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی برانند که معنی او یا انسان است
بلغت طی و در اصل یا انیس بوده بجهت کثرت ندا بشطری از وی اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند حقیقت
آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که
حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن بقولی که گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی باشد صلوات الله
وسلامه علیه که صفت کمال انسانیت مر آن حضرت را ثابتست و می شاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر
و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویست اعتدالیه هست
که میان زبر و بینات او توافق و تساوی بسیار هست و هیچ حرفی دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت
ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد **نظم**
تراست رتبه اعتدال در همه حال ، که در خصایص توحید اعدل از همه ، تمکن است ترا در مقام جمع الجمع ، برین فضیلت مخصوص افضل از
انبیای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام می توان نمود خدایت لشکری داده ز قرآن
پس انگه قلب آن لشکر ز یاسین ، در جامع الاصول ترمذی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکنند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب
ده بار قرائت قرآن و این سوره را منعمه گویند که تمام میکرد اند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرای و دافعه خوانند
دفع کنند از وی بلیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهای او را ، آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو
فرستاده خدا نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت
إِنَّكَ بدرستی که تو بی شک و شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ◉ از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ◉ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق با استقامت که راهیست موصل بمقصود
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرستاده خدای غالبست و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در
ملک خود الرَّحِيمِ ◉ مهربان بر خلق خود و ترا فرستاده شد کانی لِتُنْذِرَ قَوْمًا تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی
قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران ایشان نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم
کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ ◉ پس ایشان بجز آنند
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس
اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ◉ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای دانسته که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته
شوند چون ابوجهل و اضراب او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردن ایشان غلها فَهِيَ
پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بر زنخدانهای ایشان و نمیگذارد که سرها بالا کنند فَهُمْ مُقْمَحُونَ ◉ پس ایشان
سر در هوا مانندگانند و چشم بیم نهادگان تمثیل کرده شد کافرانرا بجمعی که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند که

ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در نماز ببیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آن حضرت نماز
میگزارد سنگی برداشت و نزدیک وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بسوی وی زند دستش در گردن وی چسبید و سنگ بر
دستش و چسبیده در گردنش بماند و این آیه آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند
گویند قومی بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن وی جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را
بکشم چون بنزدیک آن حضرت آمد نابینا شد و این آیه آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان
سَدًّا دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس بپوشیدیم چشمهای ایشانرا
فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ◉ پس ایشان نمی بینند محققان گفته اند که سد پیش طول امل است و سد پس غفلت از جنایات
گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند
راه فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشانرا
لَا يُؤْمِنُونَ ◉ نمیگروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم کنی و آگاه
آگاهانیدن که فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ آنرا بسمع قبول شنود وَخَشِيَ
الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در نهان از وی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد با آنکه
غایبست از وی یعنی مر او را خوی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ◉
و مزد بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است
اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگانرا به بعث
یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه یا طالحه وَآثَارَهُمْ
و بنویسیم پیها یعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان مکفر خطیات ایشان
خواهد بود و بهر قدمی دقتی از عنایت بر صحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد گشت وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها را أَحْصَيْنَاهُ
نگاه داشته یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ◉ در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول
این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند
در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند
آثار راه استنان نکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر موضعی خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط
و مسجد یا سیئه چون اشاعه باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه سفرها یدتا همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب
هر اثری جزا خواهد داد از مکافات عمل غافل مشو ، گندم از گندم بروید جو ز جو ، انجیل گفته است پی معنوی
کانچه کاری ای برادر بدروی ، وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی مثل اهل دیه انطاکیه
إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ◉ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع
یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا تادوس و ماروس و ثعلبی گفته
صادق و صدوق با نطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند پیری که گوسفند
میچرانید بر وی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند که رسولان عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت بمنزل هدایت
میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیمارانرا شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت
سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر

با این وی ایمن دعا کردند و فرزند وی صحت کامل یافت ط قدم نهادی و بر هر دو دین جا کردی بیکنفس دل بیمار را دوا کردی
پس ایمان آورد و او حبیب نجار است که صاحب یاسین گویند و ششصد سال قبل از زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گرویده
و یکی از ستاق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند
ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیخس روی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان
منع بت پرستی بود و اقرار بتوحید آیت لکن مطلع شد ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمد با خواص ملک
آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اذ ارسلنا یاد کن
چون فرستادیم ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی با شمعون فرستادند بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند
اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فعززنا پس ما غالب کردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت
دادیم بثالث بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فقالوا پس گفتند این
فرستادگان با اهل انطاکیه که انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام
یا از پیش خلیفه وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در اکثر صفات
بشریت پس بچه مزیت شما را برسالت اختصاص داده اند و ما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیزی از وحی
و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران که خدای ما
یعلم انا میداند بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستاده شدگانیم و ما علینا و نیست بر ما الا البلاغ
المبین مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید
قالوا انا تطیرنا بکم گفتند که ما فال بد گرفتیم بکم با آمدن شما که تا این بلا آمده اید باران نبارید و بمرض و عاهات ما خسته
شدیم لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه شما را سنگ بکشیم و لیمسنکم و برسد شما را
منا عذاب الیم از ما عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب شامت عقاید
فاسده و اعمال باطله شماست ائن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بل انتم بلکه شما
قوم مسرفون گروهی گزافکاران و از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و بت را
سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش میکند ملک بوی اعتماد تمام کرد و بی مشاورت وی هیچ مهم اقدام نکردی
روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که
ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کردانند که گفتار ایشان
عجب است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل شدند و دیروار بنشستند شمعون پرسید که
شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا
میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینایی حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگویید تا این نابینا را بینا سازد
دعا کردند و فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت
ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بهیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما
دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک
مدتی از مرگ وی بر آمده بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مؤمنان
و پیغمبران کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد حق سبحانه فرمود

وجاء و آمد من اقصی المدینة از دورتر جایی از آن شهر رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی بود که می شتافت تا برسید قال
یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین پیروی کنید فرستاده شدگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که
نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت و هم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا

الجزء الثالث والعشرون من اجزاء الثلثین

و ما لی و چیست مرا که از روی صدق لا اعبد
الذی فطرنی نپرستم آنکسی را که بیافرید مرا از عدم بوجود آورد و الیه و بسوی حکم و جزای او ترجعون باز گردیده
خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود داظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه در تهدید و زجر
ءاتخذ آیا فرا میگیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای مرا بضر
بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لا تغن عنی کفایت نکند از من شفاعتهم شیئا درخواست بتان چیزی را
از آن یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند و لا ینقذون و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد
بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم انی اذا بدرستی که من
آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی
به پیغمبران آورده گفت انی آمنت بدرستی که من بگرویدم بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا
تا فردا بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار
انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای او را زنده کردانید و به بهشت برد و حسن بصری رضی الله عنه برآنست
چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را باسمان برد و از روی کرامت قیل گفتند او را که ای حبیب ادخل الجنة در آی
در بهشت و چون به بهشت در آمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا شوند بما غفر لی بآنچه بیامرزید مرا
ربی پروردگار من و جعلنی و گردانید مرا من المکرمین از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مؤمنان
کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته شد یا باسمان برفت و ما انزلنا و نفرستادیم ما علی
قومه بر قوم حبیب من بعده پس از قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای هلاک کافران و ما کنا
منزلین و نبستیم ما فرو فرستندگان لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بیمقدارتر بودند که هلاک ایشان را
لشکری باید و انزال لشکر ملایکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلوات الله و سلامه علیه نه آنکه لشکر
در حساب بوده باشند ان کانت نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام
هر دو باز وی شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس آنگاه ایشان خامدون فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جمیع
فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندگان ما یاتیهم من رسول نیامد بایشان
هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که با او یستهزءون استهزا میکردند الم یروا آیا نمی بینند و ندانستند که ما کم
اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم الیهم و شاهده نکردند آنکه هلاک شدگان
بسوی ایشان لا یرجعون باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند و ان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر همه جمع
شده لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کرده ایم از پیشینیان از آن
مخالفان و اپس ماندن همه در عرصه گاه محشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند
یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در محبس حرمان و مضیق خذلان محبوس ابد و مهجور سرمد
خواهند گشت مصرع ز نعمت جنانی محروم جاودانی و آیة و نشانه از نشانهای قدرت ما لهم الارض المیتة

مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشک و بی‌گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم ازوی
حَبًّا دانه‌ء دروی حبوب غاذیه است فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ
بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از
چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ و از آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان مثل دوشاب
و غیره و حمزه و حفص ما عملت میخوانند و ما را نافیه میدارند یعنی میخورند از میوها که دستهای ایشان آن عمل نکرده است بلکه بمحض
قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بازاء این نعمتها و منعم را پرستش نمی‌نمایند صاحب بحر الحقایق ورده
معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن
غذا می‌یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا انانیّت از مکاشفات و مشاهدات
تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده‌اند از صدقات و خیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس می‌باید داشت برین نعمت ظاهر
و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم · گر شکر کنی زیاده گردد نعمت · وز دل ببرد [illegible]
پس زود به منزل مقصود رسی · از منبع شکر اگر نلغزد قدمت · سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ
الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ
و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ
و علامتی دیگر ایشانرا شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در کشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از وی روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان مُظْلِمُونَ در آیندگان در تاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیتی دیگر آفتابست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راست
در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب بتحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حدی معین است که دور او بدو منتهی شود
ذَلِكَ آن رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر حکم خداوندیست غالب بقدرت خود بر همه مقدوری الْعَلِيمِ
دانا بهمه معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را مقدر و مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشتگانه
از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب بمنزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او
می‌افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقویس میکند حَتَّى عَادَ تا وقتی که گردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
مانند چوب شاخ بکمال از خرمابن که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر ویرا
و شاید أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول
سنه از وضع خود بگردد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ و نه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است
بر روز بآن معنی که غلبه کند روشنی را و بهمه اوقات شب گردد بلکه متعاقب اوست و گفته‌اند مراد شب و روز آیتین ایشانند
یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که حال شمس از روی سرعت قمر را در نمی‌یابد و قمر نیز از روی ضیا بآفتاب سبقت نمیکند وَكُلٌّ
و همه کواکب از نیرین و جز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلکی بکشادگی میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر
مر ایشانرا أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشانرا یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم
و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام و گفته‌اند مراد از ذریه اولادند یعنی چون فرزندان خود را بوقت سفر بسته
خشکی بنشستن برای ایشان کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سوار
میکنند بآن چون زورق و صندل و نا و امثال آن و گفته‌اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ

غرقه سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ و نه ایشان
يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از مرگ إِلَّا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخوردار
دهیم ایشانرا برخورداری إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل بدیشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که
بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسید وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت
آید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عنا در افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان
مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا
مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه
کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ از آنچه روزی داده است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده‌اند بصانع یعنی معطله عرب
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی کافران از روی تهکم با مؤمنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنانرا که
اگر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون طعام
دهد چون نداد ما نیز طعام نمیدهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا
که ما را بخلاف مشیت میفرمایید و این سخن از ایشان خطا بود بدرستی که خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی درویش
گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره‌مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را
با نفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین جفاست · درویش را خدا بتوانگر حواله کرد · تا کار او بسازد و فارغ کند دلش
از روی بخل اگر نشود ملتفت بدو · فردا بود ندامت و اندوه حاصلش · وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَى کی است
هَذَا الْوَعْدُ این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان مَا يَنْظُرُونَ
انتظار نمی‌برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد که تَأْخُذُهُمْ بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است
دریابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدل و خصومت مشغول باشند
و هم درین میان باشند که یکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردنی با حاضران وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی مجال آن از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ می‌شتابند
و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی
بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از گورهای ما ملایکه جواب دهند که هَذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ آنچه وعده کرده بود خدای
از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند
و شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شدند
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگانند فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه بعقوبتی زیاده از استحقاق
در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچیزی که بودید که میکردید از خیر و شر
إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ شادان و نازان
و میوه خوران و لذت کنندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی خدای بودن یا شغلی باشد

ایشان را به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول کرد ایشان را بچیزی که
فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغیص عیش است در عرایس الحقایق گوید که مراد از اصحاب
جنت طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعیم جنات بود حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول کرده اند و این حال اگر چه نسبت
با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان حق بغایت فرو می نماید و از بجا بسیار اکثر اهل الجنة البله می توان برد
گویند این آیه نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که از که
مشغول مانده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که مشغولی بنعمت
بهشت از ان عامه مؤمنانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند
دوزخی که مرا وصل تو در چنگ آید • از حال بهشتیان مرا ننگ آید • و بی تو بصحرای بهشتم خوانند • صحرای بهشت بر دل من تنگ آید
هم ایشان یعنی اصحاب جنت وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین فی ظلال در سایهای قصور یعنی در مواضع
از حرارت آفتاب دور علی الارائک بر تختهای آراسته متکئون تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است
لهم فیها مر ایشان راست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع ثمر و لهم و مر ایشان راست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو
برند در احقاف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر
بیند و مر ایشان را باشد سلام سلامی یعنی تحیتی قولا خطابی بی واسطه من رب رحیم از پروردگار مهربان بر [illegible]
معالم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند
ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة سلام پادشاه شنیدن
سعادتست و سلامت بوصل یار رسیدن فضل است و کرامت وامتازوا الیوم و جدا شوید امروز ایها المجرمون
ای مشرکان از موحدان وای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میبرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند
الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان
آنکه مپرستید شیطان را یعنی فرمان او را مبرید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا
و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است و ان اعبدونی و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوستتان ام هذا این پرستش من
صراط مستقیم راهی راستست به بهشت و لقد و بدرستی که اضل منکم گمراه کرد شیطان از شما ای آدمیان
جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید که شما تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هذه
جهنم این دوزخ التی آن دوزخیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعید کرده میشدید بدان اصلوها الیوم
در آیید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الیوم نختم امروز
مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار کنند که شرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم
و تکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بانچه بودند که
در دنیا یکسبون کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند
اعضای اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده
اورا شرمسار کرده عبادت و خیرات خود را برشمار حق سبحانه اعضای ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتی انامل
گواهی بر تسبیحات دهند کما قیل فانهن مسئولات مستنطقات و لو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه
نابینا کنیم یعنی در قمر محو کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیش گیرند راهی که عادت سلوک آن داشتند

فانی یبصرون پس چگونه ببینند آنرا و لو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم که مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم
علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا همانجا فسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش
و لا یرجعون و باز نگردند و نتوانند بازگشتن از عقب یا بصورتها اولا باز نروند و من نعمره و هر که را عمر دراز دهیم
ننکسه بر گردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری افلا یعقلون آیا در
نمی یابند که هر که بر تغییر و تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود نظم نزد قدرتت کارها دشوار نیست
کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه در رد قول ایشان میفرماید که و ما علمناه الشعر و نیاموختیم ما محمد را شعر
و ما ینبغی له و نشاید مر ورا شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بلیغی در امری که قدرتست بر نظم قرآن و انصاح بدان
از قوت فطانتست که در شاعری دارد پس حق سبحانه ویرا شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آنحضرت
بیتی بر سبیل تمثیل ادا نمودی زبان مبارکش بوجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که
کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا • صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قائل گفته کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا
حضرت همان نوع که در نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار نمود ابو بکر فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمک
الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات رسول آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب • انا ابن عبد المطلب
بی تکلف و قصد بوده ان هو نیست آنچه ما بدو آموختیم الا ذکر مگر پندی و ارشادی و قرآن مبین و کتابی روشن
در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام لینذر من کان حیا تا بیم کند آنکس که زنده است بایمان چه جاهل بمثابه مرده است
یا آنرا که مؤمن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمانست و تخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاعست بدان
و یحق القول و واجب میشود کلمه عذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند او لم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند
اینان انا خلقنا آنرا که ما آفریدیم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و کار کن
یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلست که هر که کاری تنها کند گوید من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی
دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخود بی مشارکت غیری انعاما چهارپایان
چون شتر و گاو و گوسفند فهم لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگانند و تصرف در آن کنندگان و ذللناها
و رام کردیم و رام کردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بر آن سواری میکنند
چون شتر و منها یاکلون و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند و لهم فیها و مر ایشان را در چهارپایان منافع
سودهاست از پشم و موی و پوست و مشارب و آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند نعمت خدای را
که انعام آفریده و رام گردانیده و منافع بزرگ از ان بدیشان میرساند و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله
بجز خدای آلهة خدایان لعلهم تا شاید که ایشان ینصرون یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنست که آن بتان
لا یستطیعون نمی توانند نصرهم یاری دادن ایشان را زیرا که جمادند و ایشان را شعور و قدرت نیست و هم و ایشان یعنی بت پرستان
لهم مر بتان را جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبانان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان
حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میگویند از اتخاذ
اولاد یا در باره تو میگویند از نسبت سحر و شعر انا نعلم بدرستی که ما میدانیم ما یسرون آنچه نهان میدارند از حقد
و بغض و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را نظم
باشکار و نهان هر چه گفتی و کردی • جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان • آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل

واشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد و بعضی از صنادید
قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق و اعضاء متمزق را جمع ساخته دیگربار زنده کرداند حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که آفریدگار تو این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده کرداند و بدوزخ برد و این آیه نازل شد که
اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست آدمی انا خلقناه آنکه ما آفریدیم او را من نطفة از آب منی و آنرا علقه ساخته بعد
مرتبه ترقی داده اند تا در بطن جنین شد و بیرون آمد و از طفولیه ببزرگی رسید و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو
پس آنگاه او خصیم مبین ● جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال در آمد وضرب و بزد لنا مثلا برای ما مثلی یعنی امر
عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالید و خاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه و فراموش کرد آفریدن ما مر ورا
قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده کرداند استخوانها را وهی رمیم ● و حال آنکه او پوسیده و تباه گشته باشد
بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد یحییها الذی زنده کرداند آنرا کسی که بقدرت بر کمال انشأها
بیافرید آنرا اول مرة نخست بار از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بهمه آفریدها علیم ● داناست تفاصیل
مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد بر جمع و انضمام آن قادر است الذی جعل آنکه
آفرید و پیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس آنگاه شما منه از آن درخت توقدون ●
می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار در شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش
بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که دو مایه است متضاده با جوهر نار
قادر است بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده اولیس الذی آیا نیست آنکس که خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با
اجسام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق العلیم ● و اوست آفریننده بسیار خلق و داناست بکیفیت
احوال مخلوقات انما امره جز این نیست کار او اذا اراد چون خواهد شیئا آفریدن چیزی ان یقول له آنست که گوییم ورا
بحکم کن باش فیکون ● پس می باشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مراد او بامر مطاع در مطیع در حصول
مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سرعت نفاذ امر است در تکوین اشیا باسرع وجهی که ممکن باشد
نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد **نظم**
حرفیست کاف و نون ز طوامیر صنع او ● وز قاف تا بقاف بدان حرف گشته دال ● فسبحان الذی پس پاکی و منزهی آنکسی راست که
بیده بدست اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون ● و بدو باز گردیده خواهید
شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که ایمان را اشد العقابست و آنانرا طوبی لهم وحسن مآب

سورة والصافات — بسم الله الرحمن الرحيم

والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت صفا ● صف برکشیدنی فالزاجرات پس رانندگان
یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا ● راندنی فالتالیات پس خوانندگان ذکرا ● وحی خدا بر انبیا حق سبحانه سوگند
یاد میکند بملایکه در صف ایستاده میان هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمؤمنان که
در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند

پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات که پیوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر حمل غزات کنند زاجرات ایشان
رانندگان اسپان باشند یا طرد دشمنان و تالیات ایشان اداء تکبیر و تهلیل و اگر مؤمنانند با نوار خدمت زاجر دیوانند و در اداء
نماز تالی قرآنند و اگر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند
بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید
شاهد صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند و بانواع ذکر زبانی یا قلبی یا سری یا روحی را
بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام
از مناهی و خواص را از رؤیت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره
بیاد حق سبحانه ذاکر اند **نظم** ای یاد تو ام مونس جان در همه حال ● بی ذکر تو آرام دلم هست محال ●
جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز ● جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال ● آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که
محمد همه خدایانرا با یک خدای آورده است خدای درین آیه قسم یاد کرد که ان الهکم بدرستی که خدای شما در ذات خود
لواحد ● یکیست و یگانه و یکتا رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و پروردگار آنچه میان
ایشانست ورب المشارق ● و آفریننده شرقهای کواکب چه هر کوکبی را شرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق
آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلف است هر روز بمغربی دیگر مخفی شود و بذکر
مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را
یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بزینة الکواکب ● بآراستن ستارگان را و حفص باضافه خواند یعنی بیاراستیم آسمان را
بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن
از اشکال چهل و هشتگانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب آنست وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل
شیطان از برآمدن هر دیوی مارد ● سرکش و نافرمان لایسمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن
ندارند الی الملأ الاعلی بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر
میگویند ویقذفون و انداخته میشوند بر ایشان یعنی می افکنند شهب را و رانده میشوند من کل جانب از هر طرفی که قصد
صعود بر آسمان میکنند دحورا راندنی با خواری ولهم و مر دیوانراست عذاب واصب ● عذابی سخت در آخرت
یا پیوسته در دنیا و ایشانرا توقع استماع کلام ملایکه نیست الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید ربودنی یعنی
بشنود سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب ● کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم ساختنی
سازد یا بسوزد یا ایشان بهجوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر
و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش اندر وی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند
حق سبحانه آیه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان اهم اشد آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی
آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریده ایم از ملایکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب انا خلقناهم بدرستی که ما
آفریده ایم پدر ایشانرا من طین لازب ● از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام
جزء مائی با جزء ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است
ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه
بر ضم این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات

یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع
جلوه در آیند کاینات زعدم سوی وجود آمد ابر ◦ در معالم آورده که کمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان بود که
هر که قرآن بشنود بدان بگرود مشرکان شنیدند و بدان استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد آیه آمد که بَلْ برای قطع کلام
اولست و در زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از نا گرویدن ایشان
بقرآن وَيَسْخَرُونَ ۝ و ایشان سخریه میکنند با آن با تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان
افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و داب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ ۝ یاد نکنند
آنرا و بدان پند پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقال تست چون انشقاق قمر
يَسْتَسْخِرُونَ ۝ یکدیگر را بسخریه میخوانند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَٰذَا نیست این که ما دیدیم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝
مگر جادویی هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝ و پدران نخستین ما قُلْ بگو ای محمد نَعَمْ آری
برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ۝ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فَإِنَّمَا هِيَ
پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان زنده شده و از قبرها
يَنْظُرُونَ ۝ می نگرند وَقَالُوا و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ۝ اینست روز پاداشتی که ما را وعده میدادند
گویند ملایکه آری هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روزی که بودید شما که
با آن تُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق فرمان رسد بملایکه که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید
و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را
با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند
بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آنست که ایشانرا محشور دارند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار و ربا خوار با
ایشان از ملا زمان و مددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک پرسید که من خیاطم و احیانا
برای ظلمه جامه میدوزم ناگاه از اعوان ایشان باشم عبد الله مبارک فرمود که نی تو از اعوان ایشان نیستی بلکه از ظلمه
اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند **نظم** یار ظالم مباش تا نشوی ◦ روز حشر از شمار ایشان
و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ۝ و آن چیزها نیز که بودند که
پرستش میکردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عام است تخصیص یافته بآیه ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا با دلالت کنید إِلَىٰ صِرَاطِ
الْجَحِيمِ ۝ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ
و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ۝ چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید
ایشان جواب نهند و حق سبحانه با ملایکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت نهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ
گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی
رؤسا قوم و ضعفه ایشان يَتَسَاءَلُونَ ۝ از یکدیگر می پرسند که این چه حالست که ما را پیش آمد یا سرزنش میکنند
یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسا قوم را که إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ ۝ از روی نصیحت

ونیکخواهی و یمین بمعنی قوت شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم
قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان یعنی شما را
راست نبود دید که ما شما را اکراه کرده باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا ما را عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ قوتی و قدرتی که
باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ ۝ گروهی از اندازه
در گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ ۝
بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ۝
ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد **نظم**
من ستم خواهم که تو هم مست نشوی ◦ تا بمحنت سوخته از دست نشوی ◦ حق سبحانه فرمود فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که
تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝ در کشیدن عذاب انباز ان باشند چنانچه در غوایت
شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا
قِيلَ لَهُمْ هستند که چون ایشانرا گویند که بگویید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بزبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ ۝ سرکشی
مینمایند از گفتن آن یا تکبر می ورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم
عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ۝ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام بکنیم کفار حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم بشعر و جنون نسبت میدهند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه آمده محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ۝ و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از او بودند إِنَّكُمْ
بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ۝ هر اینه چشندگانید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک
و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ مگر جزای آنچیزی را که هستید که عمل میکنید
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ ۝ پاک شدگان از آلوایش شک و شرک و جزای ایشان مضاعف
خواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۝ روزی دانسته شده یعنی ظاهر
نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ و آن رزق میوه هاست از هر گونه از برون
وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۝ و ایشان نواختگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای آراسته
مُتَقَابِلِينَ ۝ روی بروی یکدیگر تا ببینند و بهم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی
ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ جامی پر می مِنْ مَعِينٍ ۝ از خمری طاهر شده بر چشمها یا جاری شده
از چشمها بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت و خوش خوار لِلشَّارِبِينَ ۝ مر آشامندگانرا
لَا فِيهَا غَوْلٌ نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتبست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع
و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ۝ و نه اهل بهشت از آن شراب مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود
وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ
فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گوییا ایشان بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۝ بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حورانرا در ملاست
و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه چه مقرر است که شترمرغ بیضه را بپر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند بیضه
ایشان سفید باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان نزد عرب آن بوده فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند برخی
از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ ۝ می پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ

کوینده‌ای گوید ﴿مِنْهُمْ﴾ از اهل بهشت مر یاران خود را که ﴿إِنِّي﴾ بدرستی که من بوقتی که در دنیا بودم ﴿كَانَ لِي﴾ بود مرا ﴿قَرِينٌ﴾ ۞ یاری همنشینی که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند که در سورهٔ الکهف ذکر ایشان هست یهودا مؤمن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس نام که در دنیا سرزنش کویان ﴿يَقُولُ﴾ میگفت ﴿أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴾ ۞ آیا تو از باور دارندگان مر حشر را ﴿أَإِذَا مِتْنَا﴾ آیا چون بمیریم ﴿وَكُنَّا تُرَابًا﴾ و کردیم خاک ﴿وَعِظَامًا﴾ و استخوانهای کهنه ﴿أَإِنَّا لَمَدِينُونَ﴾ ۞ آیا ما از داد کان باشیم یعنی باز ما را زنده کنند و پاداش دهند ﴿قَالَ﴾ گوید یهودا مر اهل جنت را ﴿هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ﴾ ۞ آیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند که تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ ﴿فَاطَّلَعَ﴾ پس فرو نگرد یهودا ﴿فَرَآهُ﴾ پس به بیند قطروس را ﴿فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾ ۞ در میان دوزخ ﴿قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ﴾ گوید یهودا که بخدای که بتحقیق که نزدیک بودی تو که از راه اضلال ﴿لَتُرْدِينِ﴾ ۞ هلاک کردانی مرا بوسوسه و از راه ببری ﴿وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي﴾ و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنهٔ تو نگاه داشت ﴿لَكُنْتُ﴾ هر آینه بودی ﴿مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾ ۞ از حاضر کشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر را و آن شنود ﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ﴾ ۞ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که جاودان خواهیم بود و نه خواهیم مرد ﴿إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى﴾ مگر مردن نخستین در دنیا ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ ۞ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هر که نعیم بهشت یافت نه میرد و معذب نشود ﴿إِنَّ هَٰذَا﴾ بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب ﴿لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ۞ او رستگاری بزرگست ﴿لِمِثْلِ هَٰذَا﴾ از برای مثل این نعمتها ﴿فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ ۞ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیی که بی شرف نوالست و صدد اشتغال **نظم** کر با دکنی یاد بکار دیدی یاد کن
ودکار دکنی برای یاری یاری ۰ در روی بخاک راه خواهی مالید ۰ بر خاک ره طرفه سواری باری ۰ انکه حق سبحانه گوید ﴿أَذَٰلِكَ﴾ آیا آنچه مذکور شد از نعیم بهشتیان ﴿خَيْرٌ﴾ بهتر است ﴿نُزُلًا﴾ از روی پیش کش ﴿أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾ ۞ یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایت تهامه که برکهای خورد دارد و میوهٔ او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوهٔ آن نزل دوزخیان باشد و با کاه بدلشان خورانند بدین اسم مسمی کرد ابنده فرموده که ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا﴾ بدرستی که ما کردانیدیم درخت زقوم را ﴿فِتْنَةً﴾ محنت و عذاب ﴿لِلظَّالِمِينَ﴾ ۞ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیی چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختیست در دوزخ گفتند این چون تواند بود و حال آنکه آتش آهن را نرم میسازد و فهم نکردند که انکه قادر است بر خلق حیواناتی که آتشی چون سمندر تواناست بر آنکه این شجر را از آتش حفظ کند از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد می ترساند ما را بزقوم و آن را بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست و کاه بر عهده ما بخانه آورد و گفت کنیزک خود را زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبده و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقوم بیست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ﴾ بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید ﴿فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ ۞ در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات میرسد ﴿طَلْعُهَا﴾ خوشهٔ آن درخت ﴿كَأَنَّهُ﴾ گوییا که او ﴿رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾ ۞ سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهای قبیح پر هول است و گفته اند سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که انرا رؤس الشیاطین میگفتند ﴿فَإِنَّهُمْ﴾ پس دوزخیان ﴿لَآكِلُونَ مِنْهَا﴾ خورندگان اند از آن درخت زقوم ﴿فَمَالِئُونَ﴾ پس پر کنندگان اند ﴿مِنْهَا الْبُطُونَ﴾ ۞ از آن شکمها را از غایت جوع یا بخورانندش با کراه ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ﴾ پس بدرستی که دوزخیان را ﴿عَلَيْهَا﴾ بر خوردن آن ﴿لَشَوْبًا﴾ آمیختنی است ﴿مِنْ حَمِيمٍ﴾ ۞ از آب گرم چنان که

امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته گردد ﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ﴾ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم ﴿لَإِلَى الْجَحِيمِ﴾ ۞ بسوی دوزخ است و آنها پیشکش و ماحضری بود ﴿إِنَّهُمْ﴾ بدرستی که ایشان ﴿أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ﴾ یافتند پدران خود را ﴿ضَالِّينَ﴾ ۞ گمراهان ﴿فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ﴾ پس ایشان بر پیهای ایشان ﴿يُهْرَعُونَ﴾ ۞ می شتابند یعنی بتقلید ایشان میکنند ﴿وَلَقَدْ ضَلَّ﴾ و بدرستی که کمراه شدند ﴿قَبْلَهُمْ﴾ پیش از قوم تو ﴿أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ﴾ ۞ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا﴾ و بتحقیق ما فرستادیم ﴿فِيهِمْ﴾ در میان ایشان ﴿مُنْذِرِينَ﴾ ۞ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانیدند و ایشان قبول نکردند ﴿فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ﴾ پس درنگر که چگونه بود ﴿عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾ ۞ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بر ایشان فرود آمد ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ﴾ مگر بندگان خدای ﴿الْمُخْلَصِينَ﴾ ۞ پاک کرده شدگان که با نذار منتفع کشتند ﴿وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ﴾ و بتحقیق بخواندند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم ﴿فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ﴾ ۞ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ﴿وَنَجَّيْنَاهُ﴾ و نجات دادیم او را ﴿وَأَهْلَهُ﴾ و کسان او را ﴿مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ ۞ از اندوه بزرک که غرقست یا از اذا قوم ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ﴾ و ساختیم آن فرزندان سه گانه او را ﴿هُمُ الْبَاقِينَ﴾ ۞ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در جمیع کسی از اهل سفینه جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنک و بربر ﴿وَتَرَكْنَا﴾ و باقی گذاشتیم ﴿عَلَيْهِ﴾ بر نوح ثنای نیکو ﴿فِي الْآخِرِينَ﴾ ۞ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم یا آن را بگذاشتیم که آیندگان آخرین میگویند ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ﴾ سلام بر نوح ﴿فِي الْعَالَمِينَ﴾ ۞ در میان عالمیان قولی آنست که ابتداء کلامیست و خدای سلام میگوید بر نوح و میفرماید که ﴿إِنَّا كَذَٰلِكَ﴾ بدرستی که ما چنین که نوح را جزا دادیم ﴿نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ۞ پاداش میدهیم نیکوکاران را ﴿إِنَّهُ﴾ بدرستی که نوح ﴿مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۞ از بندگان گرویدهٔ ماست ﴿ثُمَّ﴾ پس از دعاء نوح ﴿أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾ ۞ غرقه کردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ﴾ و بدرستی که از پی روان نوح ﴿لَإِبْرَاهِيمَ﴾ ۞ ابرهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی رو او بود در لباب از فرا رحمه الله نقل میکند که ضمیر شیعته عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کنایه غیر مذکور و ابرهیم صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع اوست زیرا که بمحوزنی پی روان بفضل او معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا و ابعث فیهم رسولا الآیه **ظ** پیش از تو امدند همه انبیا و تو کز آخر آمدی همه را پیشوا تویی ۰ خوان خلیل هست نمکدان خوان تو ۰ بر خوان اصطفا نمک انبیا تویی ۰ ﴿إِذْ جَاءَ رَبَّهُ﴾ یاد کن آن را که ابرهیم آمد پروردگار خود را ﴿بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ۞ بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرگاه عزت بادلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ﴾ یاد کن چون گفت ابرهیم مر پدر خود آزر و گروه خود را ﴿مَاذَا تَعْبُدُونَ﴾ ۞ این چه چیز است که می پرستید ﴿أَئِفْكًا﴾ آیا از روی دروغ ﴿آلِهَةً﴾ خدایان را ﴿دُونَ اللَّهِ﴾ جز خدای ﴿تُرِيدُونَ﴾ ۞ میخواهید ﴿فَمَا ظَنُّكُمْ﴾ پس چیست گمان شما ﴿بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۞ به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابرهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم و بحوالی بتان مینهیم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعام را قسمت کنیم تو بیا و بجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه در آی تا زیب و زینت اصنام و صیانت اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت **ظ** گویی که زعاشقی چرا بیخودی ۰ تو روی بتم ببین و معذورم دار ۰

ابرهیم علیه السلام جواب نداد دوز دیگر پدر و یاران او گفتند ای ابرهیم بیا تا برویم فنظر پس درنگریست نظرة نگریستنی فی النجوم
در ستارگان و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وبود درنگریست و چون قوم او علم
نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان فرمود فقال پس گفت انی سقیم من بیمارم یعنی استدلال میکنم بانکه مرا طاعون
درخواهد یافت آن گروه از طاعون بترسیدند فتولوا عنه پس برگشتند از و مدبرین روی گردانندگان از خوف انکه
چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان سرایت نکند چون قوم ابرهیم را گذاشته بصحرا رفتند آن حضرت روی
به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان تا نزدیک آراسته و خوانهای طعام در پیش
ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استهزا الا تاکلون آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی
تهکم دیگر باره گفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیگویید و مرا جواب نمیدهید فراغ علیهم پس پنهان درآمد
بر ایشان و بزد بتان را ضربا زدنی بالیمین بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوگندی که خورده بود و فرمود که تالله لاکیدن
اصنامکم القصه ابرهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمدند
و صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابرهیم است فاقبلوا الیه پس بعضی آوردند بسوی او یزفون
شتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثهٔ بسیار که شمهٔ از آن سبق ذکر یافت قال گفت ابرهیم
اتعبدون آیا میپرستید ما تنحتون آنچه میتراشید از سنگ و چوب بدست خود والله خلقکم و خدای آفریده است
شما را و ما تعملون و آنچه شما میکنید ببتهای خود درین آیه دلیل است بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار
و چون ابرهیم ایشان را الزام کرد قالوا ابنوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن ابرهیم بنیانا بنایی و از هیزم
بر ساخته آتش در آن زنید فالقوه پس درافکنید او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند نمرودیان
به با ابرهیم کیدا دستانی و فتنه که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس ما گردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر
چه آتش ایشان را بر وی گلستان ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وقال و گفت ابرهیم چون از
آتش بسلامت بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من روندهام الی ربی بجای که پروردگار من فرموده یعنی بزمین شام
سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و اخروی و ابرهیم علیه السلام روی بشام نهاد و دوستان
را هاجر بنت ساره خاتون افتاد و آنرا با برهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردگار
من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت
فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از هاجر
بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی که ابرهیم از شام
بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که گفتند فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابرهیم اسمعیل را همراه
داشته روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون رسید ابرهیم معه السعی با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند
مراد مشی است بکوه منا قال گفت ابرهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت است انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی
المنام در خواب انی اذبحک انکه من ترا ذبح میکنم یعنی یا می بینم در خواب که میگویند فرزند را ذبح کن فانظر پس درنگر
تا درین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قال گفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه
فرموده شده بدان ستجدنی زود یابی که مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصابرین از صبرکنندگان بر ذبح
یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آن هنگام که گردن نهادند حکم خدای را ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر چه واقع شد آنچه واقع شد

وتله و بیفکند ابرهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد با تمام رسید در معالم آورده که چون ابرهیم قصد
ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل گفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید که جامهٔ مبارک تو
خون آلوده گردد و من نبینم نجاحی بنام شوم شرط اگر خونم بریزی غم ندارم تا نمی ترسم
که تا گرد او را پاک شود از خون آلوده دیگر چون باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بوی ده تا
تسلی یابد سوم روی مرا بخاک نه تا بوقت تیغ راندن ناگاه نظرت بر من نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در حرکت نیاید
تا کار در امر الهی تاخیری و تقصیری نشود ابرهیم بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد چون سحاب
صفحهٔ مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او نمی برید و باز در دست
میشد پس حق تعالی میفرماید که ما عمل ابرهیم را پسندیدیم ونادیناه و ندا کردیم او را ان یا ابراهیم انکه ای ابرهیم قد صدقت
الرؤیا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت و از خون
ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت انا بدرستی که ما کذلک همچنین بفرج از شدت نجزی المحسنین
جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو البلاء المبین هر اینه او آزمایشی است هویدا که بان مخلص از
غیر او متمیز گردد وفدیناه و فدا دادیم اسمعیل را بذبح عظیم بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخدار بوده که چهل
سال در مراتع بهشت چرا کرده بود و گویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای بپذیرفت قبول فرموده در کوه
بپرورید پس بامر الهی از کوه بثیبر آمد و در پیش ابرهیم علیه السلام بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان
آورد و قصهٔ قربان با توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میگردد وترکنا و باقی گذاشتیم
علیه بر ابرهیم ثنای نیکو فی الآخرین در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان گویند
سلام علی ابراهیم سلام بر ابرهیم یا ما سلام میگوییم بر و کذلک همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکو
کاران را انه بدرستی که ابرهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان راستا گرویدگان وبشرناه و مژده دادیم
او را یعنی ابرهیم را بعد از اسمعیل باسحاق بفرزندی اسحق نام نبیا من الصالحین پیغمبری از ستودگان وبارکنا
علیه و برکت دادیم بر ابرهیم در اولاد او وعلی اسحاق و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون
ایوب علیه السلام بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن نیکوکار است در عمل خود یا بایمان و طاعت
وظالم لنفسه و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا ستم و یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکو
کار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا و هر اینه ما منت نهادیم علی موسی وهارون بر موسی و هرون
بنعمت نبوت ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم
از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان ونصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا
پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی و هرون را الکتاب المستبین
کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست که رسانند بمقصود
وترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که
سلام علی موسی وهارون سلام بر موسی و هرون یا ما میگوییم سلام بر هر دو انا بدرستی که ما کذلک همچنین نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستی که موسی و هرون من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده
ما اند وان الیاس و بدرستی که الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هرون لمن المرسلین از جمله

فرستاده شد که نسبت بدعوت خلق إذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را ألا تتقون آیا نمی‌پرهیزید از عذاب الهی
أتدعون بعلا آیا می‌پرستید بعلا بعل با خدایی و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینی است از شام
و چون بعل در و بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را وتذرون و میگذارید
أحسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصوران اند الله خدای ربکم پروردگار شماست
ورب آبائکم الأولین و پروردگار پدران پیشین شما ایشان او را پرستیدند و بدعوت میاور دین حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک
فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر با غوای زن خود از اهل بت پرستان شد
و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود درخواستند
الیاس فرمود که ایمان می‌باید آورد و بیگانگی حق اقرار کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیت
دین من و شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود بخوانم و شما بتان بخوانید هر کدام که اجابت نماید سزای پرستش باشد ایشان بدین
رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش بسیار کرده از وباران طلبیدند تا اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی الحال
باران آمد و قوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فإنهم لمحضرون پس ایشان حاضر شدگانند در عذاب
إلا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از شایبهٔ شرک و نفاق آورده اند که الیاس ملول شده از
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رو و هر چه بر تو ظاهر شد
بر آن سوار شو الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت فرسی اسبی از آتش پیش وی آمد بر آن صورت سوار
الیسع را خلیفهٔ خود ساخت و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از وی سلب کرده با فرشتگان پرواز
در آمد و در صفت او گفته اند که هم انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها
و در عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار میکنند و جمعی از صلحاء امت ایشان را می‌بینند
وترکنا علیه و بگذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در میان پسینیان ثنا و درود فراوان یا آن گذاشتیم که گویند سلام علی إل یاسین
سلام بر قوم الیاس و گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین إنا کذلک بدرستی که ما همچنین
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را إنه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدهٔ ماست ایمان
اسمیست جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفیست خاص برای اختصاص اگر بندهٔ خویشم خوانی مرا
به از ملکت جاودانی سرا شهانی که با تخت فرخنده اند همه بندگان ترا بنده اند وإن لوطا لمن المرسلین
و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است إذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم او را وأهله أجمعین
و اهل بیت او را همه إلا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود جا و قرار گرفت فی الغابرین در باقی ماندگان بعذاب و با لوط
علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم
وإنکم لتمرون و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین
در حالتی که داخلید در صباح وبالیل و بشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید در روز و شب أفلا تعقلون آیا تعقل
نمیکنید و اندیشه نمی‌نمایید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمیکشد وإن یونس و بدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین
از جملهٔ فرستادگانست او را حق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند
و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب رفع شد
و یونس علیه السلام از این حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس اندیشه کرد که مردم او را بکذب

نسبت کنند روی بجانب دریا نهاد إذ أبق یاد کن آنرا که گریخت یونس از مردم خود إلى الفلک المشحون بسوی کشتی که
مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی را دید که کشتی بر آب افکنده سوار میشدند یونس
نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته در این کشتی هست که کشتی نمیرود
یونس علیه السلام فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی و صلاحیت از بشره
تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و دأب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان
میشد چون یونس در آن باب سخن بسر حد اطناب رسانید و قوم نمی‌شنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد
با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه برافتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام او بر آمد
اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا باشد تا پیش کشتی آمد
دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند ماهی آنجا پیدا آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند فالتقمه الحوت
پس فرو برد او را ماهی وهو ملیم و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که
او را طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او گردانیده ام باید که ترکیب اعضای او نیازاری ماهی در نگاه داشت او همان حال
که مادر با فرزند رعایت می نمود و سر از آب بر آورده می‌رفت و یونس در درون او نفس میزد سه روز یا هفت
روز یا شهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را
نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام غرایب و عجایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق
اشتغال داشت فلولا أنه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه در شکم ماهی بود از ذاکران
و نماز گزارندگان بودی للبث هر آینه درنگ کردی فی بطنه در شکم حوت إلى یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته
شوند مردمان اما برکت ذکر به روزگار او رسید و زود ازش خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان
دادیم تا او را از درون برآورد و بیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی صحرایی که درو درخت و گیاه و بنا و کوه نبود
او را در چنین موضعی بیفکند وهو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر
متولد شود وأنبتنا و برویانیدیم علیه بروی بر سر او شجرة من یقطین درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه
در زاد المسیر فرموده که خاصیت برگ یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه او را بدرخت یقطین پوشید
از آفت و تاب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می‌آمد و پستان در دهان یونس می‌نهاد تا وقتی که
پوست وی محکم شد و گوشت وی بقرار اصلی رفت وأرسلناه و فرستادیم او را دیگر باره إلى مائة ألف بسوی صد هزار
مرد أو یزیدون و زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس علیه السلام باهل نینوی رسید
ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فآمنوا به پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند
فمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را إلى حین تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه مقتضی اجل باستیفا در آید
روح متوجه گردند بدار فنا ابطال منع او میسر است و نه بمبذل اموال دفع او متصور روزی که اجل دست گشاید
و ذبه هلاک برکشد خنجر تیز نه وقت حیل بود نه هنگام رحیل نه روی مقاومت نه یارای گریز
فاستفتهم پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن
ألربک البنات آیا مر پروردگار ترا دختران اند ولهم البنون و مر ایشان را پسران أم خلقنا الملائکة آیا ما آفریدیم

فرشتگان را اناثا زنان وهم شاهدون و ایشان حاضر بودند بوقت آفرینش ما مر ایشان را الا انهم بدانکه ایشان من
افکهم از دروغ و افترای خود لیقولون میگویند ولد الله بزاد خدای یعنی برای او بزاد فرزندان وانهم و بدرستی که ایشان
در انتساب والدیت بخدای لکاذبون هر اینه دروغ گویانند اصطفی البنات یا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شمااند
علی البنین بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند ما لکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم
میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است
از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او وی شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبیه مقدس است ام لکم
یا مر شما راهست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر آنکه ایشان
فاتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که
بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده و ملایکه از ایشان متولد
شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدا و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وجعلوا و ساختند بینه میان خدای وبین
الجنة و میان پریکه دیو از ایشانست نسبا خویشی و نسبتی ولقد علمت الجنة و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز
قیامت انهم ایشان یعنی قائلان این سخن یا همه ایشان لمحضرون حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن
ملائکه اند چه هر دو از دیده پوشیده باشند عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند
دختران ویند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان
جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا سبق ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای عما یصفون
از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت و بیزار است او از مقالهٔ کفار و اشرار و همهٔ ایشان خدای را
بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از آلایش شکوک و شبهات که ایشان
بسزا ستایش وی می نمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون و آنچه می پرستید از بتان ما انتم نیستید همه شما علیه
بآنچه می پرستید بفاتنین گمراه کنندگان و تباه سازندگان الا من هو مگر آنکس را که او صال الجحیم در آینده است
بدوزخ یعنی علم ازلی تعلق گرفته بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر
اعتراف ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وما منا و نیست از ما هیچکس الا له مگر آنکه مر او را مقام معلوم
مقامیست در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آنجا در نمی توانیم گذشت شیخ ابوبکر وراق قدس سره
فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان
صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در اداء طاعت
و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدا را و تنزیه کنندگان از هر چه لایق
ذات مقدس او نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر و مؤمنانست که میگویند هر یک را از ما بمقامی معلوم در
بهشت و امروز در صف ایشان ایستادگانیم بنماز و پاکی یاد کنندگانیم مر خدای را و تاکید این دو جمله بان و لام
و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعات و دوام ذکر بی شایبهٔ قصور و فتور خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه
بنسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان الملک العلام وان کانوا
و بدرستی که بودند کافران قریش قبل از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی
کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی

لکنا هر اینه می بودیم ما عباد الله المخلصین بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که
اشرف کتب سماویست فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت
و مغلوبیت است ولقد سبقت و هر اینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لعبادنا المرسلین
برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران ما و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال تعالی کتب الله لاغلبن انا ورسلی
انهم بدرستی که پیغمبران لهم المنصورون هر اینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا و بدرستی که لشکر ما یعنی تابعان
انبیا لهم الغالبون هر اینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبهٔ کفار بر ایشان بر سبیل ندرتست
فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگام مرام مهلت ایشان یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز
فتح مکه وابصرهم و ببین حال ایشان را در آن روز فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند دیدنی نصرت ترا و در آخرت
علو و رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیه آمد که افبعذابنا
آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند وقت نزول آن می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم
به پیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب
قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتی همه شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان
در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسر و تاراج بر گشاده قوم را مستأصل ساختندی و از این سبب که اغلب غارت در صباح
واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هر چند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیه تشبیه کرد عذاب را
بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بغارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که
در آن صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت
خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید که وتول و دیگر باره
روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که آیهٔ السیف نازل شود وابصر و به بین عذاب که بدیشان
فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیی و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو
رب العزة خداوند غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین و سلام بر
فرستاده شدگان والحمد و همه ستایشها لله رب العالمین مر خدای را که پروردگار عالمیانست درین آیه بندگان را تعلیم
تسبیح و تسلیم و تحمید داده امام محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر وی پیمایند مزد و ثواب را به پیمانهٔ بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد

سورة ص مكية | بسم الله الرحمن الرحيم

ص ابو روق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهت تبکیت کفارست که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت
در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز مانند
و دین حروف مخصوصه گفته اند که نام خدایست یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد
یا اشارتست بصدق الله یا صدق محبت و در اخفا فرموده که اسم محمد است صلی الله علیه و سلم مرتضی علی رضی الله عنه

فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش خدای بروست یا دریاییست که حق سبحانه و تعالی
بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رحمه الله گفته که
قسم است بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمدیه و در بحر الحقایق آورده که قسم یاد میکند
بصفای محبت دوستان و بصاد صمدیه او در ازل و بصاد صبوریه او تا ابد و بصاد صنع او فیما بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق
قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این که نه آنست که کفار میگویند
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدا
و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندین که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته
بجهت استکبار و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد وَلَاتَ و نیست
آن هنگام حِينَ مَنَاصٍ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار در پیشان
و زار شدندی گفتندی مناص مناص یعنی بگریز بگریز حق سبحانه خبر میدهد که بهنگام حلول عذاب در بهر مناص مناص خواهند
گفت و آنجا گریز نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ
از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این بیم کننده
سَاحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادات بما مینماید كَذَّابٌ دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای
چه تیره رایی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصیرتی که انوار اشعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد
گشته طالع آفتابی بچنین عالم فروز ❊ دیده خفاش را یکذره از وی نور نه ❊ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر
تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نه ❊ آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی
اضطراب نزد ابوطالب آمدند گفتند ای ابن عبد مناف تو بزرگتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادر زاده خود حکم
فرمایی که یک یک از سفهای قوم را میفریبد بدین محدث و آیین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه
در مجلس جمع ما افکنده است و نزدیک بآن رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابوطالب آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم طلبید گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو مدعایی است یکبار دیگر طریق انصاف مرعی دار و در مدعای
ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری
و سب آلهه ما فروگذاری تا ما نیز متعرض تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق باشید
تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلی الله علیه
و سلم فرمود که لا اله الا الله بیکبار اشراف از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد
خدایانرا إِلَهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَذَا بدرستی که یگانگی خدای لَشَيْءٌ عُجَابٌ چیزیست نیک شگفت چه سیصد
و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ
الْمَلَأُ و بشتابیدند مهتران از خانه ابوطالب بزرگان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید
وَاصْبِرُوا و شکیبایی ورزید عَلَى آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود إِنَّ هَذَا بدرستی که مخالفت محمد با ما لَشَيْءٌ يُرَادُ چیزیست که
خواسته اند از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلایی که مدعای محمد است چیزیست که خواسته میشود
یعنی همه کس میخواهد که مرتفع و مستعلی بود مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنوده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای فِي الْمِلَّةِ
الْآخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را بدان یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان

به تثلیث قایلند نه بتوحید إِنْ هَذَا نیست این توحید که او میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغی که بنفس
خود بر می بافد أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بوی قرآن مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص
باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در گمانند
مِنْ ذِكْرِي از ذکر من بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و در آنچه
هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا کرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد
داد أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت پروردگار تو الْعَزِيزِ پروردگار غالب که
مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هر چه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف
ایشان نیست تا ببعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهر که
خواهد نظم چون ز حال مستحقان آگهی ❊ هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی ❊ دیگرانرا این تصرف کی رواست
اختیار این تصرفها تراست ❊ أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان مالک این ملک اند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ
در سببها که بدان بر آسمان میروند در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن
اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست
باید که بر روند بر آسمان و بر عرش قرار گیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که
خواهند بدهند و این سخن از غایت تهکم است جُنْدٌ مَا ایشان لشکری اند چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارتست
بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکری شکسته شده مِنَ الْأَحْزَابِ از آن گروهها که لشکر میکشیده و با رسول
جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مغلوب
و منهزم خواهند شد و چنان بود كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر او را علیه السلام
وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را علیه السلام ذُو الْأَوْتَادِ خداوند
میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت شده است تشبیه کرده ملک را بخیمه که اطنابه آن باوتاد استحکام
یابد و گویند مراد چهار میخ است که مؤمنانرا بدان تعذیب مینمود وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام
در نکت العیون آورده که تکذیب قوم صالح مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح علیه السلام قوم را دعوت
فرمود همه ایمان آوردند چون وی وفات کرد همه مرتد شدند حق سبحانه بار دیگر او را زنده کرد او را بدیشان فرستاد و دیگر
نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب می نمودند و بسبب عقر ناقه
همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر او را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را علیه السلام
أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود
هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگانرا فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت
بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمی برند هَؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولست و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی
کس نتواند که او را رد کند و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و امثال او که
پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده بما صحیفه اعمال ما

تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ملول میشد حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند این حکم منسوخ است
بآیه السیف واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما را داود علیه السلام ذا الاید خداوند قوت در دین و بار دیگر در
مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد
انه اواب بدرستی که او بازگردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هر جا که
میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانگاه والاشراق و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب
کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه غریب و بدیع نیست
و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان
قطرات باران از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین سالست که
خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعاء او
بعز اجابت پیوست و مژده امان در سنگ رسید و ولی بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت
اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون امن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف
عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
در سر گریه دارم دو رود را زندانم که از حسرت کریم یا از ناز نظم از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است
و ز کوه ناله بین و مگو کان صداست والطیر و مسخر کردیم مر داود را مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی صف
زده بالای سر وی کل هر یک از کوهها و مرغان له مر داود را اواب مطیع بودند یا باز گرداننده آواز خود را با وی
بتسبیح وشددنا و محکم کردیم ملکه پادشاهی او را بدعاء مظلومان یا بوزراء نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظالمان
از رعیت یا بالقاء رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان
چه هر شبی سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده استحکام ملک او بدان
بود که حق سبحانه از آسمان زنجیر فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود بایستاد و از خصمین هر که بر حق بودی دست او
بسلسله رسیدی و آن دیگر باخذ آن قادر نبودی وآتیناه الحکمة و دادیم او را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل
وفصل الخطاب و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه بی اشباع ممل
و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر
و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میگردد و بباید دانست که در قصه داود علیه السلام و
زن اوریا اختلاف بسیارست بعضی مفسران آن قصه را بروجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکنند
و آنچه بصحت اقرب می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسید که با وی عقد کنند و اولیاء زن
با وی خرسند شدند اما دختر بوی ندادند و حضرت داود جهت خود خطبه فرمود و ویرا نود و نه زن بود و آنرا نیز بخواست
و در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن
بدین وجه است که وهل اتاک و آیا آمد بتو نبؤ الخصم خبر گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل
و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود روزها
قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال

نمودی روز عبادت بالا خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از در آمدن بوی منع کردندی ملائکه
آن روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام در آمدند و بعبادتخانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا
المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام و ایشان را
دید ففزع پس بترسید منهم از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود
خصمان ما دو گروهیم خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرده اند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن
میان ما بالحق براستی ولا تشطط و جور مکن در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه
که آن عدالت و راستی است داود علیه السلام فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان
هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت له تسع وتسعون نعجة مر ورا نود و نه میش است ولی
و مرا نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت اکفلنیها آنرا نصیب من گردان و تملیک من کن وعزنی و غلبه کرد
بر من فی الخطاب در سخن گفتن و بگذاشت که تعلل کنم در آن قال گفت داود علیه السلام که اگر حال برین نهج است
لقد ظلمک بخدای که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن الی نعاجه با میشهای
خود وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم
علی بعض برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا
الصالحات و کرده اند عملهای ستوده وقلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان شریک خود چون داود علیه السلام
این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وظن داود و گمان برد
داود انما فتناه آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد داود دریافت فاستغفر پس طلب مغفرت
کرد ربه از پروردگار خود وخر راکعا و بیفتاد بروی در حالتی که سجده کننده بود واناب و باز گشت بخدای
این سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجده عزیمت است و میگوید تلاوت کننده سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد
امام شافعی رحمه الله از عزایم نیست و از امام احمد رحمه الله دو روایتست و این سجده دهم است بقول امام اعظم
رحمه الله و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان
داود سجدها شکرا فغفرنا له پس بیامرزیدیم مر داود را ذلک آنچه از وی استغفار کرده بود وان له و بدرستی که
مر ورا عندنا نزدیک ما لزلفی قربتیست بعد از مغفرت وحسن مآب و نیکویی بازگشت در بهشت مر ورا
گفتیم که یا داود انا جعلناک ای داود ما ترا گردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت روی زمین
بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق
براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فیضلک که گمراه گرداند هوا ترا عن سبیل الله
از راه خدای ان الذین بدرستی که آنانکه یضلون عن سبیل الله گمراه میشوند از راه خدای یا از دلایلی که برای خود
نصب کرده است لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یوم
الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که نیکو پادشاهی چه عجب کاریست
و نیکو پیچیده گران باریست که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلالت رتبه رسالت بتحمل اعبای
چنین امری مامور گردد و بخطاب متعال چنین خطابی مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق
معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای بر جاده حق نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت

مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید نص قرآن شنو که حق فرمود
در مقام خطاب با داود ٭ که ترا زان خلیفگی دادیم ٭ سوی خلق جهان فرستادیم ٭ تا دهی ملک را ز عدل اساس
حکم رانی بعدل بین الناس ٭ هر که رانی ز عدل دستور است ٭ از مقام خلیفگی دور است ٭ انکه گیرد ستم ز دیو سبق
عقل چون خواندش خلیفهٔ حق ٭ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
ارض و سماست بَاطِلًا آفریدن باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلکه برای انکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله
و حکمت شاملهٔ ما ذَٰلِكَ انکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند
فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ ٭ از آتش دوزخ آورده اند که
کفار قریش مؤمنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد آیه آمد که أَمْ نه چنانست آیا
نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا میگردانیم آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کرده اند در جزا و عطا
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تبهکاران در زمین أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ آیا میگردانیم پرهیزکارانرا كَالْفُجَّارِ ٭ مانند
بدکاران و نابکاران یعنی نمیگردانیم كِتَابٌ کتابیست یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ
برکت داده و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن
وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ ٭ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را
علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی آن فرزندی که سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ ٭ بدرستی که او
رجوع کننده بود بخدا در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب
از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث بسلیمان رسید و در
معالم گوید اسبان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند و بر هر تقدیر سلیمان علیه السلام
خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت
بازماند و همه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان علیه السلام
بِالْعَشِيِّ باخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ سم از قائمهٔ چهارم و این صفتی پسندیده است در
اسب الْجِيَادُ ٭ اسبان تیزرو و بنظارهٔ ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ
حُبَّ الْخَيْرِ بدرستی که من دوست داشتم دوستی مال بسیار یعنی اسبان بحری که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد کردن پروردگار
خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ ٭ به پردهٔ شب گفته اند
حجاب کوهی سبز است محیط بکرهٔ زمین رُدُّوهَا باز گردانید اسبانرا عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد
میسود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ ٭ و بگردنهای ایشان
یعنی می برید سرهای ایشانرا در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آنرا در راه خدای برای قربان ذبح کرد و بعضی علما برانند که
مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام باذن خدا
ملائکه را که موکل بودند بآفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند
و بموضع وقت عصر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در صهبای خیبر بعد از
غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا علی رضی الله عنه نماز گذارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی در شرح آثار حدیث
فرموده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این

زیرا که از علامات نبوتست نظم که دعوتش گرفته گریبان آفتاب ٭ بالا کشیده از جهت مهر بر آسمان ٭
که قرص مهر را بسر کرد خوان چرخ ٭ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان ٭ آورده اند که حق سبحانه سلیمانرا
علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بحوزهٔ تسخیر در آرد اجماع نمودند
بر قتل او و اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت و را بسحاب سپرد تا بر رضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن
باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام انداختند چنانچه حق سبحانه خبر داد که وَلَقَدْ
فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمانرا وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او
جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان ازان آگه کرده بود تا دم شد ثُمَّ أَنَابَ ٭ پس بازگشت بخدای و بر عالمیان
ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف
بدنش روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت و مشهور آنست که
بواسطهٔ ترک ادب انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان نشست و بعد از آن خاتم
بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت بازگشت و از دوری انابت باستغفار اشتغال نموده قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي
ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد وَهَبْ لِي مُلْكًا و ببخش مرا ملکی که لَا يَنْبَغِي نسزد و نشاید لِأَحَدٍ
مر یکی را مِنْ بَعْدِي از پس من تا چنین ملکی بجز من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در تصرف بوده که مرا
ملک ده مخصوص تا دیگری هوس طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه
ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٭ بدرستی که تو بخشنده هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمه الله
گفته که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمالک دنیی التفات نخواهد
فرمود و بجهت آن برین دعا جسارت نموده و زبیسته صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه
السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نرسد چه بالقوه حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آن
ملک حاصل بوده چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که عفریتی بر کاه من در آمد
تا نماز بر من قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید از او تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد
بر بندم تا شما در و نگرید پس یاد کردم دعای سلیمانرا علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم
تا بی بهره و ناامید بازگشت فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمانرا باد را بفرمان او تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرود بفرمان او
رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ ٭ هر جا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر و را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ
هر بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند
وَآخَرِينَ و دیگرانرا مسخر ساختیم مر و را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ ٭ در بندها یعنی هر کدام
از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی و جمعی را که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس
گفتیم ویرا که هَٰذَا این چنین ملکی که بتو داده ایم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه هر کرا خواهی و او را
از آن محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ ٭ بی حساب در منع و امساک
یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست و بر آن محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمانرا عِنْدَنَا نزدیک ما
لَزُلْفَىٰ قربتیست بقبول طاعات یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا
داشته وَحُسْنَ مَآبٍ ٭ و مر و را است نیکویی بازگشت یعنی درجات جنان وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بندهٔ ما ایوب را

إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي بآنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج
وَعَذَابٍ و الم و آن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد و مر ایوب را علیه السلام سرزنش می نمود که چه کردی که حق سبحانه فوا...
نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اشیاع او را تا همه را از دیار خود بیرون کردند و بر
از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سورهٔ انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه دعاء او را اجابت فرموده جبرئیل را علیه السلم
بنزد وی فرستاد و جبرئیل بیامد و مر او را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک
بر زمین زد دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل گفت که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمهٔ گرم جای
غسل کردنست یا آبیست که بدان غسل کنند و این چشمهٔ دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آب سرد است و آشامیدنی پس ایوب علیه السلم
در آن چشمهٔ حاره غسل کرد جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمهٔ سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند
چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ
کسان او را یعنی فرزندان او را زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد ایشان دو برابر شدند که بودند
رَحْمَةً مِّنَّا برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار
فرج کشند بصبر در دار دنیا و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است الصبر مفتاح الفرج **نظم** بدید
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ❊ هر آینه در گنج مراد بگشاید ❊ بشام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای ❊ که در سپیدهٔ دم صبح از پرده روی نما
آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجهٔ او در مهمی رفته بود و دیر ماند و ایوب سوگند خورد که او را صد چوب
زند چون نبایشر صبح صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند
خود را است کند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دستهٔ از چوب اذخر یا از حشایش خشک شده که
عدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زوجهٔ خود را بدان دستهٔ گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ
بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در بلا بنفس و مال و ولد او و بدو رسید نِّعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ
بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیهٔ خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابرهیم خلیل الرحمن را
وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد از
شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از اعمال که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدید از معارف که اقوی مبادی آن
ابصار است یا مراد از ایدی قوت است در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشان را
بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوایب معایب یا بنعمتی خالص از لوث شائبه که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست
جه مطمح نظر انبیا جز فوز بلقاء حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران عِندَنَا نزدیک ما
لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جملهٔ برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن
که خلیفهٔ الیاس بوده علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی یا که بشر بن ایوب بوده
و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده در تبیان فرموده که او پسر ایوب است علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد
بقومی از شام و خدای او را ذا الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که با
دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه ازین نام بردگان بودند مِّنَ
الْأَخْيَارِ از گزیدگان خلق هَٰذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کرد نست ترا که محمدی و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که
مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکو بازگشتیست و بازگشتی نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست مُّفَتَّحَةً

در حالتی که گشاده باشد لَّهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان باشند بر تختها
فِيهَا در آن باغها جنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخواهند و میخوانند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ
میوهٔ بسیار در آنجا تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند
وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی
زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ هم زادان یعنی همه ایشان در یک سن باشند و گفته اند تمام ازواج بهشت
و زنان در سن مساوی باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در
حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضلی نبود در آن تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله نفور گردد هَٰذَا گویند ملائکه
بهشتیان را که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بدان لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت
از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این چه ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق
منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِن نَّفَادٍ هیچ کمی و انقطاعی هَٰذَا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ
لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر نافرمانان یعنی کافرانراست لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ
دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ هَٰذَا چنین است فَلْيَذُوقُوهُ
پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون بیش لب رسد روی را بسوزد و چون بخورند
رودها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زمهریر که دوزخیانرا بهر دو بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند
چیزی گندیده را گویند بلغت ترک و اینجا زیمراست که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند
آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ و ایشانرا عذابی دیگر هست مِن شَكْلِهِ از مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ
نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما همه متشابه یکدیگرند به تعذیب و ایلام آورده اند که چون روساء
کفار بدوزخ در آیند تبعهٔ ایشانرا نیز با ایشان در آرند و ملائکه روسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ
در آیندگانند در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان صَالُو النَّارِ در آیندگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه ایست که برای
اکرام مهمان میگویند و سامرهتابعان نفرین کنند بلا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا
گویند بَلْ أَنتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد مر شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید
موجبات عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب ضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد
قرارگاهیست دوزخ آنگاه همه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَن قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت
برای ما هَٰذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي
النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان
گمارد وَقَالُوا و گویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مردانی که
بودیم که میشمردیم ایشانرا در دنیا مِّنَ الْأَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ
نگرند و فقراء مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریر
یعنی ما ایشانرا فرا گرفتیم مسخره بهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در دنیا در ده اند أَمْ زَاغَتْ یا در دوزخ اند
و میل کرده عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در اینجا ... که حق سبحانه آن گروه فقرا را بوغرفات

بهشت جلوه دهد تا کفار به بینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هرآینه
راستست و آنست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا
جز این نیست که من مُنذِرٌ بیم کننده ام و ترساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ
الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدانیت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای
آمال را بقواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل
و متلاشی سازد ط غیرتش غیر در جهان نگذاشت • وحدتش رسم این و آن برداشت • گر شود جمله ظلمت پندار •
نزد انوار واحد القهار • رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن
قُلْ هُوَ بگو آنچه گفتیم شما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست أَنتُمْ شما عَنْهُ مُعْرِضُونَ
از وی روی گردانید که از غایت غفلت یا نبوت من شان بزرگ دارد و شما از ان اعراض می نمایید آخر در نگرید که اگر من نبی
نبودمی وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروه برترین یعنی ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ
آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام که اتجعل فیها الآیه یعنی بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر میخواهید
که قصهٔ ملائکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعهٔ کتابی و بی تعلیم استادی إِن يُوحَىٰ
وحی کرده نمیشود إِلَيَّ بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده
موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي مر فرشتگان را که من خَالِقٌ بَشَرًا آفریننده ام
آدمی را مِن طِينٍ از گل مراد آدم است علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی
بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در او مِن رُّوحِي از روح خود حق سبحانه روح را تشریف و تکریم ساخت بشرف اضافه بخود
جهت طهارت و نظافت او و ملخص سخن آنست که چون روح تعالی بسوی در آدم و زنده کرد در فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید
از برای او سَاجِدِينَ سجده کنندگان از برای تکریم و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان تمام مر آدم را بعد از نفخ روح در او إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد
وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ
چه چیز باز داشت ترا أَن تَسْجُدَ از انکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیزی را که آفریده ام بِيَدَيَّ بید دست خود ذکر دست
برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریده ام بی توسط مادر و پدر در اوراد
آورده که ذکر بیدیّ تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرتست و ید نعمت
و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود
پس لابد است از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع
هر دو صفت است مناسب می نماید در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات
الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی
الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانکه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر
قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته و درین معنی گفته اند نظم
آمد آیینه جمله کون ولی • همچو آیینهٔ نکرده جلی • گشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات

مظهری گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات ازو لامع • القصه حضرت حق سبحانه با ابلیس گفت چرا سجده نکردی
مخلوقی بدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق آن أَمْ كُنتَ یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برتران که استحقاق
تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم از ان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که
خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِن نَّارٍ از آتش و او را لطافت و نورانیت است وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی او را مِن طِينٍ از گل که
در وی کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شمهٔ از ان در سورهٔ اعراف مذکور است در کشف الاسرار فرموده
آتش سبب فرقتست و خاک وسیلهٔ وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوست تا خلعت
ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمودهٔ فاهبط منها مردود گشت روزی شوریدهٔ با سلطان
العارفین گفت چه بودی که اگر این خاک پاک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته
نشدی و سوز سینهها و آب دیدهها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی
ای خاک چه خوش طینت قابل داری • گلهای لطیفست که در گل داری • در مخزن کنت کنزا هر نقد که بود • تسلیم تو کرده اند و در دل داری
قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملک
فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو رَجِيمٌ رانده از رحمت و دور شده از رتبهٔ کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستی که بر تست لَعْنَتِي
راندن و خشم من إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من فَأَنظِرْنِي پس مرا مهلت ده چون
براندی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ
گفت خدای که بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روزی که در وقت
معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه که
توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هرآینه گمراه کردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ از ایشان پاک کرده شدگان از لوث شرک و عصیان قَالَ گفت خدای فَالْحَقُّ پس براستی و راستی که
ازمنست وَالْحَقَّ أَقُولُ و درست و راست میگویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هرآینه پر سازم دوزخ را مِنكَ از تو وَمِمَّن تَبِعَكَ
و از آنها که پی روی تو کنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ بگو ای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ
بر تبلیغ وحی و اداء رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلف کنندگان إِنْ هُوَ نیست
قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه درو ست
از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ پس از هنگامی که آن حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر | بسم الله الرحمن الرحيم

تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم مِنَ اللَّهِ از خدایست الْعَزِيزِ خداوند غالب در تقدیر الْحَكِيمِ
دانا در تدبیر إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که فرو فرستادیم ما إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتابی که قرآنست بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان
حق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس بپرست خدای را مُخْلِصًا در حالتی که پاک کننده باشی لَّهُ الدِّينَ برای وی پرستش خود را مخاطب حقیقی نیست
و مراد امت که مامورند بانکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند أَلَا لِلَّهِ بدانید که مر خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ
پرستیدن پاک از شرک یعنی لایق و سزاوار اوست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت وَالَّذِينَ

اتَّخَذُوا و آنانكه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خداى أَوْلِيَاءَ دوستان يعنى خدايان كه بسيار دوست ميدارند ايشانرا اعم است از
ملائكه و اصنام و غير آن و ميگويند مَا نَعْبُدُهُمْ نمى پرستيم ايشانرا إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر براى آنكه نزديك كردانند مارا إِلَى اللَّهِ
بسوى خداى زُلْفَى نزديك كردانيدنى يعنى درخواست كنند مارا يا بشفاعت ايشان منزلتى بنديك يابيم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستيكه
خداى حكم كند بَيْنَهُمْ ميان اين مشركان فِي مَا هُمْ فِيهِ در آنچيزى كه ايشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف ميكنند از معبودان
امروز يكى ملت را پرستش ميكند چون بنى مليح و يكى بشر را چون يهود و نصارى و بعضى شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن
و آتش را مى پرستند و هر يك را مى رها آنكه معبود او حق است و باقى باطل حق سبحانه روز قيامت ميان ايشان حكم كند و بطلان
هر يك ظاهر كرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بتحقيق كه خداى توفيق هدايت ندهد مَنْ هُوَ كَاذِبٌ آنكس را كه او دروغ كويد و ميگويد
كه آلهه شفاعت خواهند كرد كَفَّارٌ ناسپاس كه منعم حقيقى را انكار مى نمايد لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستى خداى أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا
آنكه فرا گيرد و لدى چنانچه ايشان گمان مى برند لَاصْطَفَى هر آينه اختيار كردى مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه مى آفريند مَا يَشَاءُ آنچه خواستى
از اعز اشيا نه از اخس و از اكمل تنونت نه از انقص كه بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نيست و ميان والد و مولود
مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ پاكيست مر او را از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خداى يكانه
بوحدت ذاتيه كه منافى مماثلت است با ماسوى الْقَهَّارُ قهر كننده و در هم شكننده توهمات و تصورات اهل شرك
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بيافريد آسمانها و زمين را بِالْحَقِّ براستى نه بباطل و بازى بلكه در آفرينش هر يك صد هزار آثار
قدرت و اطوار حكمت تعبيه است تا ديدان از وى اعتبار را در قلم معرفت آفريدگار بر صفحات آن دلايل مطالعه نمايند
نوشته است بر اوراق آسمان و زمين خطى كه فاعتبروا يا اولى الابصار يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در مى آرد شب را عَلَى النَّهَارِ
بر روز و بپرده ظلمت آن نور اين را مى پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در مى آرد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب و شعله روشنى اين
تاريكى آنرا مختفى ميسازد و در مى افزايد از شب بروز وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام كرد آفتاب و ماه را تا سير ميكنند بفرمان
او كُلٌّ يَجْرِي هر يك از ايشان ميرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان اجل نام برده كه منتهاى دور او ست در سير هر روز و هر ماه و هر
سال يا تا وقت انقطاع سير او يعنى در قيامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانيد كه خداست غالب بر همه چيزها و مجموع مكونات
مغلوب و مقهور و بند الْغَفَّارُ آمرزنده كه سلب اين نعمتها نميكند از آدميان با وجود وقوع شركت و معصيت
از ايشان خَلَقَكُمْ بيافريد شما را اى فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تن تنها كه آدم باشد ثُمَّ پس خبر كرد شما را آنكه خَلَقَ
مِنْهَا بيافريد از او يعنى از جنس و يا از استخوان پهلوى چپ او زَوْجَهَا زن او را يعنى حوا و گفته اند اول اخراج ذريه
كرد از ظهر او پس حوا را بيافريد وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع و ايجاد كرد براى شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهار پايان ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت
صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و ميش و بز تا از ايشان نفع ميگيريد صاحب لباب آورده كه انعام را از بهشت
آورده بزمين يَخْلُقُكُمْ مى آفريند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شكمهاى مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفريدنى بعد از آفريدنى
يعنى نطفه را علقه ميسازد و آنگه مضغه آنگه عظم عارى پس استخوان پوشيده بلحم پس جسدى مستوى فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ
در سه تاريكى كه ظلمت مشيمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذَلِكُمُ اللَّهُ آنكه اين فعلها ميكند خدا است رَبُّكُمْ آفريدگار شما
لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهى مطلق كه زوال و فنا بدان راه نيابد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نيست معبودى بسزا مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ
پس كجا كردانيده ميشويد از راه حق با وجود اين دليلهاى روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر كافر شويد اى اهل مكه فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس
بدرستيكه خداى بى نيازست عَنْكُمْ از ايمان و پرستش شما وَلَا يَرْضَى و نمى پسندد و نمى فرمايد لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان
خود را كفر و عدم رضاى او بكفر نه براى ضرر يست كه لاحق شود بدو بلكه نمى پسندد حلول ضرر آنرا به بنده وَإِنْ تَشْكُرُوا

و اگر سپاس دارى كنيد بر نعمت توحيد يا شكر گوييد بر نعمت دعوت محمد يَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آن مر شما را زيرا كه سبب فلاح
شماست وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسى بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس ديگر را بلكه هر يك بردارنده وزر خود باشند
ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوى پرورد كار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوديد
كه عمل ميكرديد و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ بدرستيكه او عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در
سينهاست از نيات و عزايم وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد كافرانرا كه عتبه بن ربيعه است يا ابو حذيفة بن مغيرة
ضُرٌّ سختى چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پرورد كار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ باز گردنده بسوى وى و فرياد خواه
از وى و ترك كننده پرستش صنم و خواهش از وى ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خداى او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتى از نزديك
خود و آن سختى از وى ببرد نَسِيَ فراموش كند مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ آنچه را كه بود كه ميخواند خدا را الَيه بكشف و دفع آن مِنْ قَبْلُ
پيش از اين نعمت يعنى آن سختى را فراموش كند يا بعد از راحت دست بازدارد دعا و زارى خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و گرداند مر
خداى أَنْدَادًا همتايان يعنى بتانرا شريك وى سازد در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از راه
خداى كه اسلام است قُلْ بگو اى محمد مر آن كافر را كه تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بكفر خود قَلِيلًا اندك زمانى در دنيا
اى تهديد است يعنى از تنعمات هرچه خواهى استعمال كن إِنَّكَ بدرستيكه تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخ
و لذتهاى دنيا در جنب شدت عذاب دوزخ بغايت محقر است پس ميفرمايد كه آيا چنين كافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ يا كسى
قَانِتٌ فرمان بردار است چون صديق و فاروق يا عمار يا سلمان يا عبد الله مسعود و امثال آنست كه رضوان الله تعالى عليهم
عنهم و بر هر تقدير قانت است يعنى ايستاده بوظايف بندگى و مواظب بر مراسم سپاس گذارى آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهاى
شب سَاجِدًا سجده كننده مر خدا را وَقَائِمًا و ايستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ مى ترسد از عذاب آن سراى وَيَرْجُوا
و اميد ميدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفريدگار خود را يعنى با وجود بسيارى طاعت و التزام طريق مجاهدت متردد است
ميان خوف و رجا يعنى زمانى كه در كعبه خوف طواف ميكند و ساعتى بسوى رجا سير مى نمايد و مرغ ايمان جز بدين دو بال
اقبال در هواى كمال طيران نتواند نمود كه لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا كرچه داند كه طاعتى از هيبت او
در كند كارى نيض رحمتش دل بر ندارد نيك ترسان شو كه قهر او ست بيرون از قياس باش هم خوش دل كه لطف او ست افزون
قُلْ بگو اى محمد هَلْ يَسْتَوِي آيا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانكه ميدانند معالم توحيد را چون ارباب فضايل وَالَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ و آنانكه ندانند يكانگى حق را چون اصحاب رذايل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز اين نيست كه پند پذير ميشوند بدلايل قدرت
مِنْ أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهاى خالص از آلودگى وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگو اى بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه
كرويده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسيد از پرورد كار خود و بپرهيزيد و علامت تقوى طاعتست و اجتناب از معصيت لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا مر آنانراست كه نيكويى كردند بگفتار كلمه شهادت فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در اين دنيا حَسَنَةٌ مثوبه نيكو در آخرت كه
بهشت است يا آنانراست كه احسان نمودند بالتزام طاعات در دنيا پاداش نيكو كه صحت است و عافيت يا آنانكه عبادت
بطريق مشاهده كردند حسنه ايست در دنيا كه شهود انوار تجليات جماليست و چون بقول بعضى از علما اين آيه در شان
مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابى طالب و اصحاب رضى الله عنهم اجمعين پس احسانرا بهجرت تفسير كرده اند يعنى آنانكه
هجرت كردند راحتست از اعدا و نجات از بلاى ايشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمين خداى براى هجرت وَاسِعَةٌ كشاده است
مر كسى را كه اراده هجرت كند إِنَّمَا يُوَفَّى جز اين نيست كه تمام داده ميشوند الصَّابِرُونَ صبر كنندگان بر مفارقت اوطان
يا كربت غربت يا بر مشقت عبادات يا بر تحمل اذيات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بى شمار يعنى بمرتبه كه در شمار نيايد

قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه پرستم خدای را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک
یعنی موحد باشم وداعی بتوحید وامرت ومامور شده ام من لان اکون بانکه باشم اول المسلمین اول کردن نهادکان از این
امت زیراکه من بیشتر وابیشانم در دین وآخرت قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم
در پروردگار خود دو شرک آدم ودین شما کیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگست او وبسیار است اهوال او
قل الله اعبد بگو خدا را پرستش میکنم مخلصا پاک کننده له برای او دینی کیش خود را از شرک یا خالص میسازم عمل خود را
از ریا فاعبدوا ما شئتم پس پرستید شما انچه خواهید من دونه بجز خدای امر تهدیدست وتنبیه بر خذلان وحرمان ایشان
وبآیة السیف منسوخ شده آورده اند که مشرکان بعد از سماع این جوابها کفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران
خود این آیه نازل شد که قل ان الخاسرین الذین خسروا بگو بدرستی که زیان کاران آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای
خود که کمراه کشتند واهلیهم ودر کسان خود یوم القیمة روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی واهلی در بهشت آفریده پس هرکه فرمان بر خدا ورسول او را بهشت بدان منزل
واهل او برو دهند وهر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند واهل ومنزل او را بدیکری دهند که مطیع باشد پس کافران روز
قیامت زیان دارند در منزل واهل الا ذلک بدانید که آنست هو الخسران المبین آن زیان هویدا که بر هیچ کس از
اهل موقف پوشیده نماند لهم مر ایشان را که زیان کارانند من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایه بانها از آتش ومن
تحتهم ظلل واز زیر ایشان نیز سایه بانهاست جمع دیگر راکه در درکه زیرتر اند از ایشان ومقرهاست که در درکه زیر تر اند مر
منافقان راست واینجا مراد کافرانند یا مراد از ظل فراش ومهاد است وذکر ظل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذلک
آن عذاب که مذکور شد یخوف الله به میترساند خدای بدان عباده بندکان خود را تا پرهیزند از چیزی که ایشان را بدان
مبتلا کرداند چون شرک یا عباد ای بندکان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا
آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدکار اقرار کردند چون سلمان فارسی وابوذر غفاری وزید بن عمرو بن
نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا وآنانکه پرهیز کردند ویکسو رفتند الطاغوت
از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی هرچه بغیر خدای پرستند ایشان برطرف شدند ان یعبدوها از انکه پرستند آنرا
واتابوا وباز کشتند الی الله بفرمان خدای بتمامی ودر وی دل خود بحق آوردند لهم البشری مر ایشان راست مژده در
زبان ملایکه بوقت مرگ ودر عقبی بحضرت کاهان وجنت جاودان در اسباب نزول آورده که چون صدیق بدولت
تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرافراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن زید
وسعد بن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف با او ملاقات کرده از حقیت اسلام استخبار نمودند واز سخنان که او فرمود
رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودر باره ایشان نازل شد که فبشر عباد پس مژده ده بندکان مرا الذین
آنانکه یستمعون القول می شنوند کفتار ابی بکر را رضی الله عنه فیتبعون پس پی روی می نمایند احسنه نیکوتر آنرا
مراد از احسن نیکوست چه قول او همه حسن بوده وکفته اند استماع قول واتباع احسن عمومی دارد ومراد از قول قرآنست
واحسن آن محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت ودر حقایق آورده که در قرآن مقابح اعدا ومدایح اولیاست
ایشان متابع احسن می نمایند که مثلا طریقه موسی است علی نبینا وعلیه السلام دون سیرت فرعون وعلی هذا ودر لباب
کفته که مراد اقاویل اهل ملل است واحسن ملت اسلام باشد واشهر آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس ومحافل
کذرد اهل دل متابعت احسن اقوال میکنند در امثال آمده که خذ ما صفی ودع ما کدر قول کسی چو بشنوی دروی تامل کن تمام

صاف را بردار ودردی را رها کن والسلام • در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدا وملک وانسان وشیطان
ونفس اما انسان حق وباطل ونیک وبد کوید وشیطان بمعاصی ونفس بآرزوها ترغیب کند وملک بطاعت دعوت
نماید وحضرت عزت بخود خواند که وتبتل الیه تبتیلا پس بندکان خالص آنانند که احسن اقوال راکه خطاب رب
الارباب است واز زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پیروی کنند اولئک آن کروه که متابع سخنان
نیکوترند الذین هدیهم الله آنانند که راه نمود خدای ایشان را بمنزل مقصود واولئک هم وآن کروه ایشانند
اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام وخالیه از عوادی عادات افمن حق آیا آنکسی که واجب
شد علیه بروی کلمة العذاب کلمه وعید که خبر است بعذاب چون لاملان جهنم وهولاء فی النار ولا ابالی چون کسی است که
واجب نشده باشد بروی این کلمه افانت آیا تو ای محمد تنقذ من فی النار میرهانی دوزخیان را ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب است وپسرش عتبه لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند ربهم از عذاب
پروردکار خویش وبایمان وطاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشان راست منزلهای بلند در بهشت من فوقها از زبر
آن غرفها غرف مبنیة غرفها بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تجری من تحتها الانهار
میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد
خلاف نکند خدای وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله انکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی یعنی
باران فسلکه پس درآورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین است ودر کاریزها ثم یخرج به پس بیرون
می آرد بدان آب زرعا کشت را مختلفا الوانه مختلف رنکهای او چون اخضر واحمر وجز آن یا جدا جدا اجناس او
چون جو وکندم وامثال آن ثم یهیج پس خشک شود آن زروع بعد از سبزی فتریه پس می بینی مصفرا زرد شده
بعد از تازکی وسبزی ثم یجعله پس میکرداند خدای آنرا حطاما ریزه ریزه ودرهم شکسته ان فی ذلک بدرستی که در
رویانیدن باران واخراج کیاه لذکری هر آینه یاد کردیست لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یا دیدن نبات
مر خردمندان را که تشبیه نمایند حال دنیا را بدان کشت تازه وبدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را آن طراوت در
بی رونقی نهد وبداس حوادث درووده شده عرصه تلف کردد نظم بود مال دنیا چو آن سبزه زار
که بس تازه بینی بفصل بهار • چو بروی وزد تند باد خزان • یکی برک سبزی نیابی از آن • افمن شرح الله
آیا کسی که کشاده کرده است خدای صدره سینه او را للاسلام برای قبول اسلام وانقیاد فرمان ملک علام
ومتابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینه او از قبول حق تنک است فهو پس او کشاده سینه
علی نور بر روشنی معرفتست من ربه از پروردکار خود یا بر یقین وبصیرت در اسباب نزول آورده که این آیة در
شان علی وحمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشان را بنور معرفت روشن کرداند پس در باره ابولهب وفرزند
لحا دربا وکفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده است
من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی از آن اولئک آن کروه غافلان وسنکدلان فی ضلال مبین در کمراهی آشکارا
یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهمی دارد ظاهر است آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که علامت شرح
صدر ونشان کشادکی دل باز کشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت وتباعد از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن
از دنیا وساختکی کردن برای مرک پیش از نزول آن وعزیزی در این معنی فرموده است نظم نشان آن دلی کز فیض اسلامست نورانی
توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی • ز دنیا دوری کردن و فکر آخرت کردن • که چون مرک اندر آید خوش توان مردن بآسانی

آورده‌اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام استدعا نمودند که لو حدثتنا چه شود که برای ما سخنی گوید
و کام طوطیان ارواح مستمعان را حلاوتی از لب شکربار شیرین گردانید **نظم** سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را
در دیت حکایتی از لب شکرفشان تست • آیه آمد که الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا
متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و مشابه بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن
مصدق برخی دیگر است و در و تناقض و اختلاف نیست مثانی دو باره و دو تو کرده یعنی مشتمل است بر زوجان چون
امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تقشعر منه می‌لرزد از وی یعنی از خوف
وعیدی که در وست جلود الذین پوستها بر تنهای آنانکه یخشون ربهم می‌ترسند از پروردگار خود ثم تلین پس نرم میشود
و آرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای امام قشیری
رحمه الله فرموده که می‌لرزد از خوف الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و گفته این لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دست
دهد یا بسبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر صفت مبتدیان است و تلین جلودهم و قلوبهم
صفت نواختگان لطف الله ذلک آن کتاب که قرآنست هدی الله راه نمودن خداست یعنی ارشاد ویست مر خلق را از خدای
یهدی راه می‌نماید به بوی من یشاء هر کرا میخواهد ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای در بادیهٔ ضلالت افکند
فما له پس نیست مر او را من هاد ● هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود
سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی زبانهٔ آتش یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در
گذرانند در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که
از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین و گویند ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون ● وبال آنچه بودید که میکردید
از تکذیب پیغمبر کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب
پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون ● از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید
ایشانرا خدای الخزی خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف ولعذاب
الآخرة و هر اینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده اکبر بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دایم است و قطع نخواهد شد
لو کانوا یعلمون ● اگر هستند که بدانند هر اینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند ولقد ضربنا و بدرستی که ما
بیان کردیم للناس برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید
در امر دین لعلهم یتذکرون ● شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآنرا فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب
غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس
رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانید لعلهم یتقون ● شاید ایشان بسبب تأمل در معانی آن بپرهیزند
از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کراست رجلا فیه شرکاء مردی که
در و انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در و شریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی ناسازکار هر یک
او را کاری فرمایند و هیچ کدام را با تمام نتواند رسانید و هیچ یک از و راضی نباشند ورجلا سلما و مردی باز رسته و سلم
شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در ان منازعت نکند و هر اینه این بنده بکلیه
خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی
مانندگی یعنی صفت باشند چه یکی بتنازع خواجگان در مانده باشد و همه ناراضی و دیگری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند

از و خشنود اول مثل مشرکانست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر
و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که پرستد و دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید ندارد **مصرع**
یک یار بسند کن چو یک دل داری • الحمد لله همه ستایشها مر خدا یرا که در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم
بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون ● نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق   آورده‌اند که کفار مکه میگفتند نتربص به
ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و ما از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت مرده
خواهی شد وانهم و بدرستی که مشرکان میتون ● مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه
از موت ایمن نیستند عین جهالتست ثم انکم پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران یوم القیمة روز رستخیز عند
ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون ● خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته‌اند
مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هر یک بحق خود برسند

الجزء الرابع والعشرون من اجزاء الثلثین

فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ
گوید علی الله بر خدای و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وکذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست
اذ جاءه چون بوی آید و گفته‌اند مراد نبی الصدق است یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم چون بوی آید تکذیب کند
الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین ● منزل و مقام کافرانرا والذی جاء و آنکه
آمد بالصدق بسخن راست وصدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ● ایشان
پرهیزکارانند آینده جبرئیل است علیه السلام که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه و سلم که تصدیق نمود
کرد و گفته‌اند جائی پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مصدق ابو بکر رضی الله عنه در تبیان از مجاهد نقل میکند که
مصدق علیست رضی الله عنه و گفته‌اند همه مؤمنان مصدق‌اند لهم مر ایشانراست ما یشاءون آنچه خواهند
و تمنا کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین ●
پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم
از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء برای مبالغه است یعنی هرگاه که انرا می‌پوشد
غیر آن بپوشیدن اولی است ویجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی به نیکوترین آنچه
کانوا یعملون ● بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته‌اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهد و مزد
باقی عملهای ایشانرا بران دستور عطا فرماید الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بندهٔ خود
یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی و نصرت خواهد داد و یرا بر مشرکان
و غالب خواهد ساخت دین و یرا بر همه ادیان   آورده‌اند که چون حضرت صلی الله علیه و سلم معایب الهه باطله
کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه
فرمود که ویخوفونک و می‌ترسانند ترا مشرکان بالذین با آنانکه پرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله
و هر کرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را با آنچه جمادیست لا ینفع ولا یضر فما له پس نیست آن گمراه را من
هاد ● هیچ راه نماینده که با راه آرد ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای تا جز از وی نترسد فما له پس نیست
آن راه یافته را من مضل هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده
بر دشمنان ذی انتقام ● خداوند کینه ستاننده از کافران ولئن سألتهم و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که من خلق

السموات والارض که کیست آنکه بیافریدا آسمانها و زمین را لیقولن الله هر اینه گویند خدای چه برهانی واضح و دلیلی لایح است
بر تفرد او بخالقیت قل بگو افرایتم آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتان را که می پرستید
ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره دفع کنندگان زیان آن سختی را
که خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته
باز دارندگان زیان نعمت از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان این سوال کرد ساکت شدند
حق تعالی فرمود که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه برو نه بر غیر او یتوکل
المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز میگذارند مصرع تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر آن حالها که دارید که از روی توکل انی عامل بدرستی که من هم
عامل بر حالتی که دارم فسوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را از ما و شما که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که
اورا رسوا گرداند و یحل علیه و فرود آید برو عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل غلبه ان دیگری
بود و حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته شدند
و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند مصرع این سر بباد داده و آن دستها به بند انا انزلنا بدرستی که ما
فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط
مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فلنفسه پس مر او راست
فایده آن و من ضل و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود
چه وبال آن بر وست و ما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان
در اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند نفسها را حین موتها هنگام
موت ایشان والتی لم تمت و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فی منامها در خواب او امام محیی السنه قدس سره در معالم
فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس
تمیز زایل میگردد بوقت خواب و نفس تمیز نیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زایل نمیشود و در اخبار
از ابن جبیر رحمه الله نقل میکنند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنایی با نشان میدهند فیمسک
التی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قضی علیها الموت قضا کرده است برو مرگ را و یرسل الاخری و میفرستد
دیگر نفس را که از آن زندگانیست بابدان ایشان ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و بابدان فرستادن
لایات هر اینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر
کنند در امر اماته که مشابه نوم است و احیا که مماثل است بیقظه و در توریة مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب
میروی میمیری و چنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله
بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که
هیچ گونه لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را
یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگو مر خدای راست
شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستور او کسی شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر وراست پادشاهی
آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله وحده و چون

یاد کرده شود خدای وحده یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانکه گویند لا اله الا الله اشمازت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین
دلهای آنانکه لا یومنون نمیگروند بالاخرة به دیگر سرای و اذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند
من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی ایشان از حق و مشغولی
بباطل اما که دل مومن بر عکس اینست از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوی غمگین است نظم تا منت شنوم دل از فرح زنده شود
قال من از اقبال تو فرخنده شود * و ذکر تو همه جا سخن آید بمیان * خاطر بهزار غم پراکنده شود *
قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة داننده
پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که
یختلفون اختلاف میکنند از امر دین و لو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فی الارض
آنچه در زمین است از مالها جمیعا همه آن و مثله و مانند آن همه مالها معه با آن لافتدوا به هر اینه فدیه دهند بآن
یعنی فدا کنند تا خود را بآن باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود
مر ایشانرا من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله
شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقوبت گرفتار گردند ورای پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسد یکی از مشایخ
بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم چیزی ظاهر گردد که من آنرا در حساب نمیداشتم
و از سفیان ثوری قدس سره منقولست که چون این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریا نظم پنداشت مرایی که عملهاش نکوست
مغزیست که بود خلاصه کار در دوست * چون پرده ز روی کار برداشته گشت * بر خلق عیان شد که نبود الا پوست
و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا سیات ما عملوا (کسبوا) عذاب بدیها که کرده اند و حاق بهم و بگردد بدیشان ما کانوا به
جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس
الانسان پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و جمعی حکم داشته اند همه کافرانرا یعنی چون کافری را برسد
ضر سختی و فقری دعانا بخواند ما را در دفع آن از ما درخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دهیم ورا نعمة بخششی
مالی و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قال میگوید انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند
این مال را علی علم بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای دانست که
من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مر ورا تا ظاهر گردد که شاکر است
یا کافر ولکن اکثرهم و لیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی پس باز نداشت
عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید ایشانرا
سیات ما کسبوا وبال بدیها که کرده بودند با مالها بزمین فرو رفتند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند
من هولاء ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیات ما کسبوا پاداش بدیها که
کرده اند و ما هم و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از تعذیب خود یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا
آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد نه برای رفعت
قدر او بلکه بمحض مشیت و یقدر و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت ان فی
ذلک بدرستی که در قبض و بسط روزی لایات هر اینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یومنون برای گروهی

میکروند بخدای دوزخ و میدانند که هرچه دهد و بهر که دهد مصلحت کلی در ضمن آنست **نظم** هرچه باید بهر که می شاید ۞
تو دهی آنچنانکه می باید ۞ تو شناسی صلاح کار همه ۞ که تویی آفریدگار همه ۞ در معالم مذکور است که قومی از اهل
شرک که ارتکاب قتل و زنای بسیار نموده بودند ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بروی روزگار خود گشوده بحضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که
گناهان ما را مغفرت میشود یا نی آیه آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای بندگان من الَّذِينَ أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده اند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای
این آیه امیدوارترین آیتیست از قرآن در خبر آمده است که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیه چه این آیه
از دنیا و هرچه در دنیا باشد بهتر است در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکنند که بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر
آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میگردانی مردمانرا مگر نخوانده آنرا که سبحانه بگفت
قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه در فصول آورده که تمام ترجی در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و
یا ایها العصاة دوم در خور در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیوم تنبیه بر اسباب که فرمود که لا تقنطوا چه لا تقنطوا
نهی است و هرچه حق سبحانه از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست **مصرع**
نومید مشو که نا امیدی کفر است ۞ إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه آنرا اگرچه بسیار
باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر آیت
و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه و سلم که فرمود
ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ ۞ مهربان بر بندگان
حقایق این آیه و وجوه تأکیدات او در جواهر التفسیر بسبطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیانرا
شربت راحت جز در این دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز بمدد این آیه
میسر نگردد **نظم** ندارم هیچ گونه توشه راه ۞ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ۞ تو فرمودی که نومیدی میارید
ز من لطف و عنایت چشم دارید ۞ بدین معنی بسی امیدواریم ۞ ببخشا زانکه بس امیدواریم
امید دردمندانرا دوا کن ۞ دل امیدواران را روا کن ۞ وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت و یاد عا و ضراعت إِلَىٰ
رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید امر ویرا یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۞ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد
وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین آنچیزیرا که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما
یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را ازپی روید نه منسوخ را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً پیش
از آنکه بیاید بشما عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءه وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۞ و شما ندانید آمدن
او را تا در مقام تدارک آیید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر آنچیزی که
تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او وَإِنْ كُنْتُ و بتحقیق کار او آنست که بودم
لَمِنَ السَّاخِرِينَ ۞ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمؤمنان در سلسلة الذهب در معنی این آیه فرموده
روز آخر که گرگ مردم خوار ۞ کند از خواب غفلتش بیدار ۞ یادش آید که در جوار خدای ۞ سالها از جرم و عصیان بار
هرچه در شصت سال یا هفتاد ۞ کرده از خیر و شر به پیش افتاد ۞ یک بیک به پیش چشم او دارند ۞ آشکارا بروی او آرند

بگذارند گذشته و لاله ۞ بانگ واحسرتی و واویلا ۞ حسرت از جان او بر آرد دود ۞ آن زمان حسرتش ندارد سود ۞
أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر اینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِينَ ۞ از پرهیزکاران
و بشرک و معصیت آلوده نمیشدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي
ای کاش مرا بودی كَرَّةً بازگشتی بدنیی فَأَكُونَ تا بودم و باشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۞ از نیکوکاران و فرمان برداران پس
این گوینده را که گفت مرا راه ننمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بَلَىٰ یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد بتو
آيَاتِي آیتهای و کتاب من که قرآنست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی
و سر کشیدی از ایمان بدان وَكُنْتَ و بودی مِنَ الْكَافِرِينَ ۞ از ناگرویدگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى بینی
الَّذِينَ كَذَبُوا یعنی آنانرا که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدا را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند وُجُوهُهُمْ
رویهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیانست کما یعرف المجرمون بسیماهم
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی البته هست مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ۞ مقام و جای آرام متکبران و گردن
کشانرا که فرمان خدا و رسول نبرده اند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کرده اند
از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاریهای ایشان یعنی باسباب خلاصی که ایمان و احسانست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد بایشان
هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ و نه ایشان يَحْزَنُونَ ۞ اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست
وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی وَكِيلٌ ۞ خداوندیست متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن
ممکن نی بخزانه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن با وست و در خبرست که ذو النورین رضی الله
عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آنحضرت فرمود که
تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله لا حول ولا قوة الا بالله هو الاول
والآخر والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است
هر که بدان تکلم کند بمقصود فیض آن خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها
بدست تصرف اوست هرگاه خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نبات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ۞ ایشان زیان
کارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بدین آباء او
دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو با ایشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدایرا تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمایید مرا که پرستش
کنم بعد از ین همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ۞ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بتو
وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است که
لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال والاصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد
امت ایشانند هر یک را میفرمایید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر اینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان
واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر اینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی
بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۞ و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا محمد دانسته که

خدای روز قیامت آسمانرا بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیه آمد که ما قدروا الله وصف نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد والارض جمیعا زمین و همه آن قبضته بدست گرفته وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده بیمینه بیمین وی در معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود که حق سبحانه آسمانرا در پیچد روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون پس در پیچد زمین را فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه آیات از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیه آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیراکه امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن باید گذشت سبحانه پاکیست خدایرا از وصف جواهر و اعراض وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک می آرند و شریک وی میسازند ونفخ و دمیده شود فی الصور در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخه صعق گویند که چون در دمند فصعق پس بیهوش بیفتد و اصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری نوبتی دیگر و این نفخه را نفخه بعث خوانند و بدین نفخه همه مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کناره قبور خود ینظرون می نگرند از هر طرف چون بیهوشان یا انتظاری برند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض و روشن گردد عرصه روی زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی بنوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ عمال وجیء بالنبیین و آورده شود پیغمبرانرا برای دعوی ابلاغ بر امت والشهداء و گواهانرا برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلی الله علیه وسلم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند در فیق پیغمبران بجهت شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب یا فزونی عقاب ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهو و خدای اعلم داناتر است بما یفعلون بآنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد وسیق الذین کفروا و رانده شوند آنانکه نگرویده اند در نخست الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی حتی اذا جاؤها چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود ابوابها درهای هفتگانه برای در آمدن ایشان وقال لهم و گویند مر ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما را قالوا گویند کافران بلی آری بما آمدند و ما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشانرا که در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان در آن فبئس پس بد آرامگاهیست مثوی المتکبرین متکبرانرا دوزخ وسیق الذین اتقوا و رانده شوند آنانکه پرهیزیدند ربهم از عذاب پروردگار خود را اندک بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشانرا در رفتن الی الجنة زمرا بسوی بهشت گروه گروه

بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق از دواج است یا مراکب ایشانرا برانند جهت تسقیه ایشانرا سواره به بهشت خواهند برد حتی اذا جاؤها چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام نایز کردند وفتحت ابوابها و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وقال لهم و گویند مر ایشانرا خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون بهشتیان به بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و در این محل گویند ملایکه پاک شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس در آیید به بهشت خالدین جاویدماندگان در آن وقالوا و گویند مؤمنان چون به بهشت در آیند الحمد لله همه ثنا و ستایشها مر خدایرا الذی صدقنا آنکه راست کرد با ما وعده وعده خود را بثواب واورثنا الارض و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکن نتبوء جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر جا میخواهیم فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و ببینی تو ای محمد مر فرشتگانرا یعنی در روزی که در مقعد صدق و رتبه قرب باشی و هر طرف می نگری ببینی ملایکه را حافین فرو گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون تسبیح میکنند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده و بتسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند بروی وقضی و حکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کسی را بمقام او فرود آرند وقیل و گفته شود یعنی ملایکه یا مؤمنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدایرا که آفریدگار عالمیانست بحمد ابتداء خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش هم ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست در خورد ستایش سود غیر تو کس هر جا که ثنا بایست ثنا زیبد و بس

سورة المؤمن بسم الله الرحمن الرحیم

اول سوره است از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خواهد تا چرا کند در روضات بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون در آل حوامیم می افتم گوییا که افتاده ام در بوستانها که بزمین نزه واقع شده و تعجب در آن می نگرم و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن میگفته اند حم حروف مقطعه بقول بعضی علما قسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا اشارت بحکم حق است که حطرد و منع بر آن کشیده نشود و میم ایمائیست بملک او که روی زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن العلیم دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناهان مر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله

وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرندهٔ توبه از کوینده کلمه شَدِیدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِی الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدایی که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای کتاب خدای بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه پوشیده‌اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بلد در سیار کرد ایشانرا مهلتی و فرصتی هست که عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح علیه السلام مر نوح را وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه بر روی دل کشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر گروه از اینها بِرَسُولِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده بایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و هر ایذایی که خواهند بوی رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهودهٔ خود لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند و ناچیز کنند بِهِ الْحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشانرا وَكَذَٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ‌اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند ذیرا که در ملک وی غیر بسیار پرستنده و ثناگوینده او بسیار است از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشرف ملائکه‌اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را امر فرموده تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرد اگرد عرش‌اند از کروبیان که ایشانرا طوافان گویند و ایشان هفتاد هزار صف‌اند عرش را در میان گرفته يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را یاد میکنند بمجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت‌اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و میگروند به پروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده‌اند و میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده‌ای كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنانرا که توبه کرده‌اند و بتوبه بازگشته وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده‌اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاه دار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر ایشانرا و پیروان دین با همه مؤمنانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا وَمَنْ صَلَحَ و در آر با ایشان در بهشت هر که عمل شایسته کرده بود مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام کردد إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی بر همه چیز و مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانایی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان بدیها یعنی جامی الحرددنی وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر که باز داری از وی بدیها را يَوْمَئِذٍ امروز در این جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی بر وی در آخرت وَذَٰلِكَ و آن نگاه داشت

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهیست فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته‌اند نظم امروز کسی را که درایی به پناه • فردا بمقام قرب تش بخشی راه • وانرا که رهش نداده بردرگاه • فردا چکند گر نکند ناله و آه • إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شده‌اند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار به دوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار بایمان نیاوردند ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و خدا شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدا و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و کفر ورزید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران ای آفریدگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردانیدی دو بار اماتهٔ اولی بوقت انقضای اجلست در دنیا و احیای اول در قبر و اماتهٔ ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریهٔ آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید اماتهٔ نخستین است و در رحم که نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده کردانید و بر هر تقدیر کافران باماته و احیا اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته گویند ذَٰلِكُمْ آنچه شما در آنید از خلود بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند خدا را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر میشدید به یگانگی او و میگفتید أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می‌آوردند بوی یعنی شرکا بدو اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگروید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار کردن حکم مر خدا راست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوارتر از آنکه غیر را بوی مساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می‌نماید شما را آيَاتِهِ نشانهای دلالت بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که بازگردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کارهند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بدان نعمت دعوت شاکر و میان شما منافات است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارندهٔ درجهای بندگان در دنیا هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابرهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلی الله علیه و علی جمیع انبیائه بشفاعت سلمی رحمه الله فرموده که درجه هر که خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر آورده که بردارندهٔ درجات محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است لا یوجد البقا الا الفنا تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی • بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی • که نادراه بقا درد خراباتست • ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار • که فانی ره عشاق باقی الذاتست • ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت يُلْقِي الرُّوحَ می‌افکند وحی را بر کسی

بفرمان خود یا فرستد جبرئیل را علیه السلام عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبهٔ نبوت عطا
میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمانرا يَوْمَ التَّلَاقِ روز بیکدیگر رسیدن یعنی روزی که
ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان
یا هر عاملی ملاقی شود بعمل خود را يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی خلق بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده
لَا يَخْفَى پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ بر خدای مِنْهُمْ از احوال و اعمال داعیان و بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه
همه را داند و بر وفق عمل خود جزا دهد و منادی کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و کار گذاری امروز پس همه
بندگان باتفاق بیکدیگر جواب دهند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدایراست که یگانه است در حکم الْقَهَّارِ شکننده منازعان
و مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند الْيَوْمَ
تُجْزَى امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز تا ثواب
کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بوقت حساب داوری شانی از شانی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که به بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را
که بدوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا انرا ادا بکنم پس این آیه برخواند که الیوم تجزی تا آخر نظم
در روز اهل ظلم حالی عجب است ۰ و در زیر ظلم را وبالی عجب است ۰ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ۰ لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است
وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافرانرا و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید هر چه آینده
باشد نزدیک است برسیدن إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرهای ایشان بود
یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحبان ایشان
بیاسایند و نه برایند تا خلاص یابند و اصحاب چنین قلوب باشند كَاظِمِينَ غمناکان و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست
مر ستمکارانرا یعنی کافرانرا در آن روز مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ
يُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد يَعْلَمُ میداند خدای خَائِنَةَ
الْأَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیة و عدم رؤیة امام قشیری
قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را پیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده
دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآید چشم او بخواب رود نظم من نام عشق نام عنه وصالیا ۰
خواب را بادیدهٔ عاشق چکار ۰ چشم او چون شمع باشد اشکبار ۰ چشمهای عاشقانرا خواب نیست ۰ یک نفس آن چشمها بی آب نیست
وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و اسرار همه را می شناسد وَاللَّهُ يَقْضِي
و خدای حکم میکند بِالْحَقِّ براستی در جزای محسن و مسیء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میپرستند یعنی مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز
خدای لَا يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جماد اند ایشانرا قدرت بر آن نیست و اگر حیوانند مخلوق
و مملوک اند و مملوک را تحکم در زمان نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای گفتار بندگان
الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن
و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجارت قریش است كَانُوا بودند پیشینیان

هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر از ایشان قُوَّةً از جهت نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان
فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای و عقوبت
کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ
هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذَلِكَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدندی بایشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است و متمکن در هر چه خواهد
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرك وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا
بمعجزات ما که تسع آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم
و تعظیم است یا آیات دعوت است بحق سبحانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم اورا إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ
و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشانرا بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا
پس گفتند سَاحِرٌ جادوست که خارق عادات بما می نماید و در دعوی نبوت كَذَّابٌ دروغ گوی است در آنکه میگوید خدای هست
و من رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا
گفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنانرا که گرویده اند مَعَهُ با موسی یعنی بنی اسرائیل فرعونیان قبل از ولادت موسی
فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی
نبوت کرد باز امراء فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند
وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده گذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ
و نیست مکر کافران بنسبت انبیا و مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در تباهی و بیهودگی یعنی زیانی بدیشان نبود و وبال
آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون درباره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت
گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از آن خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست
کرد او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحرانرا طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد
و میدانست که او پیغمبر است از قتل او می ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي و گفت فرعون
بگذارید مرا تا بخوادی أَقْتُلْ مُوسَى بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو او بخواند خدای خود را تا قتل من از وی باز دارد
إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ
یا آشکارا کند بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و دو گروه حفص بضم یا و کسر ها و نصب
دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَى
و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من
و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بسبب تعظم لَا يُؤْمِنُ نمیگرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را
نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین
و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان
که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان را

ومی پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید
رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خدا است وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وحال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر او باشد دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر و باشد وبال دروغ او و آن او را
هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد
یعنی میگوید عذاب دنیی و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه نمی‌نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذرنده است
در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدایی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا
پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید بعد از
آنکه او را بازدارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ
ننمودم شما را إِلَّا مَا أَرَى مگر آنچه می‌بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ
و نمی‌نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی خربیل این سخن استماع نمود و دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمده
و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرد تخویف قوم را اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که
ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من بدرستی که من می‌ترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی علیه السلام و تعرض او
مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنگه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ
قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند
وَثَمُودَ و قوم ثمود که ببانگ صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که
شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا
لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما ظلم مکنید تا معذب نگردید يَا قَوْمِ إِنِّي ای گروه من
بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می‌ترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روزی که یکدیگر را خوانند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را بخوانند
باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح
موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان
نیکبختی شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشت که تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانید شما روی از موقف
حساب و بروید مُدْبِرِينَ بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه‌دارنده
که توانند در پناه گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه
نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از
موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای هویدا گفته‌اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف
اسپی قیمتی او را که بمرد بعد از نه کرده‌اند و فرعون ایمان بوی آورد و چون یوسف در گذشت فرعون از دین برگشت و تا بزمان
موسی عمر یافت پس مؤمن گفته که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بمعجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت طفل ببراءت او
و بعضی گفته‌اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال
در میان ایشان بود و معجزات بایشان نمود و بعد نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ

پس همواره بودید فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او در گذشت
قُلْتُمْ گفتید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز نخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودید
دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او رد نکنیم كَذَلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ خدای گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب
میگوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای خدای و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ
بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرگ است جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ
آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده‌اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن دارند كَذَلِكَ
همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می‌نهد خدای عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان بردار جَبَّارٍ که خود
خود را از دیگران برتر داند عدا در اثنای مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر نکند
و ذبح خود را طلبید و خود را و مردم را بامری دیگر مشغول کرد اینه وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان
بنا کن برای من صَرْحًا بنای برافراشته لَعَلِّي شاید که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها یا راهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهای
آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی فَأَطَّلِعَ پس در بیرون روم و نگرم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای موسی یا مشرف گردم
باحوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان می‌برم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت یا آنکه او را خدایی هست که
آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و به بین که من با او
چه کنم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَكَذَلِكَ و همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ
آرایش داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق
صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در تباهی و نیستی
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم من پی روی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را
سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راستی و هدایت يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ
برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند و نامه معاشرانش را دست ابطال برکشند
بباغ دهر که بس تازه رنگ و خوش بو بیست • مباش غره که بیخ خزان زبی دارد • زمان زمان بجهد بادنکبت و باد •
چه رنگ و بو که نشانی زباغ نگذارد • وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که
او را زوال نیست و از و انتقال متصور نی مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَى پس پاداش داده نشود إِلَّا
مِثْلَهَا مگر مانند آن را و این محکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته کاران مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
از مردو زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت
و حفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن از فواکه پاکیزه
و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بی‌شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از
دری فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که چرا شیوه نداری که
از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آری خربیل تنبیه ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند
و از مستی نکرت هشیار گردند پس گفت وَيَا قَوْمِ وای گروه من مَا لِي چیست مرا و چه رسید و چون است که من أَدْعُوكُمْ
میخوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای بایمان آوردن و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي و میخوانید مرا بدین خود

إِلَى النَّارِ بسوی آتش که پرستش فرعونست تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و برای آنکه شریک کردانم بوی مَا لَيْسَ لِي آنچیزی که نیست مرا بِهِ بربوبیت او عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم استیعنی من غیر از وی خدای نمیدانم پس دیکری را چگونه باوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ وحال آنکه من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدایی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب شرکان الْغَفَّارِ آمرزنده است و محو کننده گناه مؤمنان لَا جَرَمَ هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه میخوانید شما مرا بسوی او یعنی به پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر وی را دعوتی باجابت رسیدن یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در آن سرای دیکر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستی که بازگشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی خداست و مالجزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که گزاف کاران و انحیه وز شدکان در ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان دیگر آغاز تهدید بکردند و قصد قتل او نمودند گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه میگفتم شما را وَأُفَوِّضُ و باز میگذارم أَمْرِي کار خود إِلَى اللَّهِ بخدای و برو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ تحقیق خدای بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ بامور بندگان آورده اند که فرعون فرمود تا ویرا بکشند او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را برانگیخت تا گرد وی در آمدند آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض بوی در وی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیاورند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نمازی و نگهبانی سباع را مشاهده کردند ترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال را باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکردد و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد که فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه اندیشیده بودند درباره وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بکرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و بعضی برانند که سوء العذاب آتش است و گفته اند مراد از آل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان النَّارُ فرو گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان می نمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه هست و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشانرا گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ درآیید ای کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ سخت‌ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر میکند ملائکه را که درآرید فرعونیانرا بعذاب سخت‌تر از آنچه در آن بودند وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون بیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان متبوعان را گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان‌برداران دراینچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یک را بجایی که در خور او و سزا فرستاده وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش‌اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا تخفیف کند و بردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ

از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوا گویند خزنه جهنم ایشانرا که در دنیا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود که آمدندی بشما رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای هویدا و شما را بخدا دعوت کردند قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فَادْعُوا پس بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعا ناگرویدگان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی درین سرای نصرت میکنیم با هلاک دشمن ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم مُوسَى الْهُدَى موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هُدًى راه نماینده وَذِكْرَى و پند دهنده لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت انبیا و هلاک اعدا حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از وی امت را و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن امت را که بحضرت تو امیدوارند

کو لب بگشایی از نکویی ° حرفی ز برای ما بگویی
یعنی که بعذر خواهی ما ° از حالت بد گناهی ما
نزدیک خدا کنی شفاعت ° ما را برهانی از شناعت

آورده اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال کنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقل إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینه‌های ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سرامیری یا حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشانرا الْبَصِيرُ بیناست با فعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری از مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسان تر است قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف مسیح بن داود یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشد و پادشاهی ما باز گردد و او آیتی است از آیتهای

[illegible]

حق سبحانه این آیة نازل کرد که آنانکه منازعت میکنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر است یعنی
هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند چنانچه او اعظم است
از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی
از مخلوقات منست و باید دانست که او آدمی است از آدمیان بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است و ظهور او یکی از
علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی
بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویانیدی ثلثی نگاه دارد و در سال دوم
دو ثلث باز گیرند و در سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی نهر و ثمر
بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان نزد او متمثل شوند بصور
آدمی پس یکی را گوید که اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او
متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که او پروردگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که
ملایکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را علیه السلام از آسمان فرو فرستد
تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی مستاصل گردانند و شمه از نزول عیسی علیه السلم در سوره زخرف
مذکور خواهد شد وما يستوي الأعمى والبصير و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم والذين
آمنوا وعملوا الصالحات و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده • ولا المسيء و نه بدکار یعنی کافر
مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند و در قیامت یکی ساکن درجات
بود و یکی مقیم درکات قليلا ما تتذكرون اندک پند می پذیرید چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در
ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد باشد از سرای دیگر که در آن پاداش این و آن در قیامت خواهد
بود وإن الساعة و بدرستی که ساعت قیامت لآتية هر اینه آینده است لا ريب فيها شک نیست در آمدن آن چه
تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند ولكن أكثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا يؤمنون نمیگروند بقیامت و تصدیق
نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وقال ربكم و گفت پروردگار شما ادعوني بخوانید مرا أستجب لكم اجابت کنم
شما را یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم اغلب علما دعا را درین آیه بر عبادت حمل کرده اند و مؤید آنست آنکه خدای میگوید
إن الذين يستكبرون بدرستی آنانکه سرکشی نمایند عن عبادتي از پرستش من سيدخلون جهنم زود در آورده شوند
بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند داخرين خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است
یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه
رحمت من مالامالست و کرم من بخشنده اما کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج
زبان سؤال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم نظم بر آستان ارادت که سر نهاد شبی •
که لطف دوست برویش هزار در نگشاد • و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا
بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چون تایب خدای را میخواند بوقت رجوع با او و اجابت
پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم • گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم • و انگه ز سر جریمه ات در گذرم •
الله خدای بحق الذي جعل آنست که بیافرید لكم الليل برای شما شب تاریک و بمزاج بارد لتسكنوا فيه تا ساکن شوید
در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را

و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إن الله بدرستی که خدای لذو فضل هر اینه خداوند فضل بزرگ و بسیار است على الناس
بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بر آنست ولكن أكثر الناس
و لیکن بیشتر مردمان لا يشكرون سپاس داری نمیکنند ذلكم الله آنکه این کارها کند خدایست ربكم پروردگار شما
خالق كل شيء آفریننده همه چیزها لا إله إلا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فأنى تؤفكون پس چگونه و بچه
وجه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او كذلك همچنانکه برگردانیده شدند این قوم يؤفك الذين برگردانیده
میشوند آنانکه كانوا هستند که از روی عناد بآيات الله يجحدون آیتهای خدای را انکار میکنند و از پذیرفتن آن
ابا می نمایند و باز می ایستند الله الذي جعل آن خدایی که بساخت لكم الأرض برای شما زمین را قرارا موضع آرام تا بر وی
میروید و می نشینید والسماء بناء و گردانید آسمان را بنای برداشته و بر افراشته وصوركم و بنگاشت شما را ای آدمیان
فأحسن صوركم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و رویهای شما پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید
ورزقكم و روزی داد شما را من الطيبات از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات
در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که مرآت جهانماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری
و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعه او لامع نظم
ای صورت تو آینه سر وجود • روشن ز رخت پرتو انوار شهود • مجموعه کون نیست جز تو • در مملکت صورت و معنی موجود
ذلكم الله آنکه چنین تصویری کرد خدایست ربكم آفریدگار شما فتبارك الله پس برتر است خدای و بزرگوارتر رب
العالمين پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحي اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا إله إلا هو نیست
معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصين در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدين
برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگویید الحمد لله رب العالمين همه سپاسها و ستایشها مر خدایرا است
که پروردگار عالمیانست قل بگو ای محمد مر این مشرکانرا که میگویند بدین آبا و اجداد خود در آی إني نهيت بدرستی که من
نهی کرده شده ام أن أعبد الذين از آنکه می پرستم آنانرا که تدعون می پرستید شما من دون الله بجز خدای لما جاءني البينات
آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات من ربي از پروردگار من وأمرت و مامور شده ام أن أسلم آنکه گردن نهم و انقیاد کنم
لرب العالمين مر آفریدگار جهانیانرا هو الذي اوست آنکسی که خلقكم بیافرید شما را آدم را من تراب از خاک ثم
پس شما را ای فرزندان وی من نطفة از آب منی ثم من علقة از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثم
يخرجكم پس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میدارد شما را لتبلغوا تا برسید أشدكم
بغایت قوت خود که منتهای شبابست ثم پس از زمان ترقی بالا می برد لتكونوا شيوخا تا گردید پیران ومنكم من يتوفى
و از شما کس باشد که میرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید
أجلا مسمى بمدتی نام برده شده که وقت موتست ولعلكم تعقلون و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود از درجه
بدرجه هو الذي يحيي ويميت اوست آنکه زنده گرداند و میمیراند فإذا قضى أمرا پس چون خواهد که حکم کند کاری را فإنما
يقول پس جز این نیست که گوید له كن مر آن مراد را که بباش فيكون پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج
بآلتی و علتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست • متوقف بهیچ آلت نیست •
از خم زلف کاف و طره نون • هر زمان شکلی آورد بیرون • ألم تر آیا نمی نگری إلى الذين بسوی آنانکه يجادلون
جدال و نزاع میکنند في آيات الله در رد آیتهای خدای یعنی حجج و قرآنرا منکرانند أنى يصرفون چگونه و چون

بر کرد اینمی میشوند از صرف بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب
آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا وبآنچه فرستاده ایم بِهِ باآنچه رُسُلَنَا پیغمبران خود را از احکام شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود
بدانند وخامت عاقبت تکذیب وانکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهای آتشین باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ
و زنجیرها نیز در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فِي الْحَمِيمِ در آن آب جوشان
که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی با نواع عذاب
از آتش و آب معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنانکه بودید شما که انباز میگرفتید
ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ از فرود خدای قَالُوا گویند و زخیال که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را
و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ
پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیدیم بلکه ایشان که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند
و ما ایشان را چیزی می پنداشته ایم كَذَلِكَ همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ گمراه فرو میگذارد
خدای کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی
بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان می بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ
بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و تکبر میکردید
ادْخُلُوا در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفهٔ بدر که
در آیید خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان انکار زده را آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاه هست گردن کشان را دوزخ
فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد بر اذاء قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست
و راستست و لابد واقع شود فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنماییم تو بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را
از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما
باز گردید خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه
در دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات
ایشان در عقبی خواهد بود نظم دوستانت در دو عالم شاد و خرم میزیند ٭ دشمنانت در محنت و غم این سرا و آن سرا
آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد
بآسمان مخصوص ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق
فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم
قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصهٔ ایشان نخوانده ایم
عَلَيْكَ بر تو اما نام دانستهٔ چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانستهٔ و نه قصهٔ ایشان شنیدهٔ
جمعی برانند که مجموع انبیا هشت هزار بود مانند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزهٔ که نشانهٔ نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن که
آن امر من و من حکمت در علم و وقوع آن می بینیم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات

بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ
و زیان کند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر
معجزه میطلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست که بیافرید برای شما چهارپایان را چون شتر و گاو و گوسفند
لِتَرْكَبُوا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی
آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر
و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشان را آفریدیم تا برسید عَلَيْهَا بمسافت یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ
بحاجتی که در دلهای شماست از سود و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا
تُحْمَلُونَ برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و می نماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ
پس کدام آیه را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تُنْكِرُونَ انکار میکنید
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند بیشتر از ایشان از
روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزونتر از جهت باز ماندهای ایشان
در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب را از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که
میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان
یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده اند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب
و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه
ایشان را هلاک ساخت وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرد بدیشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه بودند که بدان استهزا
میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آن هنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما را در دنیا قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ
بخدای و به یکتایی وی وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشان را إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن هنگام که دیدند عذاب
ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یأس
سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ در بندگان
وی از امم ماضیه که ایمان یأس بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ
الْكَافِرُونَ آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگر چه در خسران بودند همیشه

سورة السجدة | بسم الله الرحمن الرحیم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفیست و هر کس را استخراج آن دست رس نیست و گفته اند حا اشارت
بحکمت است و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منتست بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که
حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرفست

در وسط اسم رحمن و میمین و حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بهر حرفین درین قسم یاد میکند که این قرآن **تنزیل** فرو فرستاده
شده است **من الرحمن الرحیم** از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان بتنویر قلوب خواص و از اضافه تنزیل بدین
دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآنست و این فرو فرستاده **کتاب**
فصلت کتابیست بیان کرده شده **آیاته** آیتهای وی و بسی گشته با امر و نهی و وعد و وعید **قرآنا عربیا** در حالتی که قرآنیست
تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است **لقوم یعلمون** برای گروهی که دانند
از اهل دانش و شناسند که نزول آن من عند الله است **بشیرا** مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند **ونذیرا** و بیم کننده
آنها را که بوی بگروند **فأعرض** پس روی برتافتند از قبول آن یعنی نپذیرفتند **اکثرهم** بیشتر مشرکان **فهم لا یسمعون**
پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند **وقالوا** و گفتند اهل شرک که همواره **قلوبنا** دلهای ما **فی اکنة** در پوششهاست
مما تدعونا از فهم آن چیزی که میخوانی ما را **الیه** بآن یعنی قرآن را در نمی یابیم **وفی آذاننا** و در گوشهای ما **وقر** گرانی است
آنچه میخوانی نمی شنویم **ومن بیننا وبینک** و میان ما و تو **حجاب** پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجزیست که
ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و رسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخت
و گفت تو از آنجانب و ما ازینجانب **فاعمل** پس عمل کن بر دین خود **اننا عاملون** که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه
می توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای
دنیی خود عمل میکنیم **قل** بگو **انما انا** جز این نیست که من **بشر** آدمی ام **مثلکم** مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما
سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را از او کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه **یوحی**
الی وحی کرده میشود بسوی من **انما الهکم** آنکه خدای شما **اله واحد** خدائیست یگانه **فاستقیموا** پس توجه کنید
الیه بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم باشید **واستغفروه** و از وی آمرزش جوئید مر گناهانرا که بعد از اسلام
کنید در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی با یکدیگر نهان و آشکارا
یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کند از دوستان که در تحمل گناهی بزرگ و خطایی عظیم آ
وویل و سختی عذاب **للمشرکین** مر شرک آرندگانراست **الذین** آنانکه **لا یؤتون الزکوة** نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه
لا اله الا الله که زکوة انفس است تکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه
زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسانست و بذل او مر نفس را
سخت تر باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتیست بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم
رذایل است و اکبر ذمایم و گفته اند که هر توانگر که او را سخا نبود چون تنیست که او جان ندارد یا چون درختی که بر ندارد
منعم ممسک شجری بی برست ٭ سرو و بخل بلند بخت بر است ٭ بخل که سرمایه ناکامی است ٭ در دو جهان موجب بدنامی
وهم و مشرکان **بالآخرة** بسرای دیگر **هم کافرون** ایشان ناگروندگانند و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات
آن سرا را باور ندارند **ان الذین آمنوا** بدرستی که آنانکه گرویدند **وعملوا الصالحات** و بکردند کردارهای ستوده
لهم اجر مر ایشانراست مزدی **غیر ممنون** ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیه در شان بیماران و عاجزان
و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از اداء عبادت باز مانند و حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته الله
بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است گوید بنویس

برای او مانند عمل او وقتی که رها بوده است از بند مرض تا وقتی که او را باز رهانم یا بخشش خود برم **قل ائنکم** بگو آیا شما **لتکفرون**
کافر میشوید و نمی گروید **بالذی خلق الارض** بآنکسی که بیافرید زمین را **فی یومین** در دو روز امام ابو اللیث رحمه الله
آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید **وتجعلون له** و میسازید برای او بزبان خود **اندادا**
همتایان **ذلک** آن خداوندی که زمین را بیافرید **رب العالمین** پروردگار عالمیانست **وجعل** و بیافرید **فیها** در زمین
رواسی کوههای بلند پایدار **من فوقها** از زبر زمین تا از زیر آن ناظران نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند **وبارک فیها**
و برکت کرد در کوهها یا در منافع و معادن آفریدیا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار **وقدر فیها** و تقدیر کرد
در زمین **اقواتها** روزیهای اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما
و ذرة و دخن و کوشنه و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلدیست و تقدیر این روزیها کرد **فی اربعة ایام**
در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه بود **سواء** یکسان شد یکسان شدنی **للسائلین**
می پرسندگانرا از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیاده و نقصان گفته شد **ثم استوی**
پس قصد کرد **الی السماء** بآفرینش آسمان **وهی دخان** و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در تاج الاسیر گفته
حق سبحانه آب را بیافرید باد را بر وی گماشت تا او را بادر شورش آورد و بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمانرا از وی آفرید
و در عین المعانی آورده که جوهری سبزی بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و در وی شد آتش را بر وی مسلط کرد
تا بجوش آمد کفی و بخاری از وی پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد کفی را منبسط ساخت که این فرشیست بس لایق
بخاری را برافراخت که این سقفیست پس زیبا ٭ از آن سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر ٭ و زین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا
فقال لها پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان مر ورا **وللارض** و مر زمین را که هر دو **ائتیا** بیائید بآنچه شما را میفرمایم **طوعا**
از روی فرمانبرداری **او کرها** یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار
کمال قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمانرا گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر سازد
و زمین را فرمود که انهار خود را بشکافد و ثمار خود را بیرون آرد **قالتا** گفتند آسمان و زمین **اتینا** آمدیم ما بهرچه فرمودی
طائعین فرمانبرداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمین سخن گفت پس
آنچه در برابر او بود از اجزاء آسمان ازین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا
بشکافت **فقضاهن** پس بپرداخت آنرا **سبع سموات** هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا **فی یومین** در روز پنجشنبه
و جمعه **واوحی** و وحی کرد **فی کل سماء** بهر آسمانی **امرها** فرمان آنرا یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت بچه وجه کنند
یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید **وزینا السماء الدنیا** و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را **بمصابیح** بچراغها یعنی
ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشان باشند **وحفظا** و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از
شیاطین که داعیه استراق سمع کنند **ذلک** آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش **تقدیر العزیز** آفریدن و اندازه کردن
خداوند غالبیست که در ملک خود تصرف هر چه خواهد کند **العلیم** دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد
فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان **فقل انذرتکم** پس بگو که بیم
کردم شما را و بترسانیدم **صاعقة** از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده **مثل صاعقة عاد** مانند عذاب
قوم عاد که باد صرصر بود **وثمود** و عذاب قوم ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم جهت آنست که
قریش در سفر رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق

صاعقه وصیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برأفت و رغبت و نصیحت و فضیحت در آمدند
و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا بانکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدا
خواستی که رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که
فرستاده شده اید بآن بزعم خود كَافِرُونَ ۞ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر
شرکان نه دیدند صورت انبیا ماندند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند **نظم** چند صورت بینی ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست ۰ دیده صورت پرستی را به بند ۰ تا شوی از نور معنی بهره مند ۰ انگه تفصیل قصه
ایشان میکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد
یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی
استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سختر از ما از جهت توانایی عادیان مغرور شدند
بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند
آن مغرور شدگان بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدایی که بیافرید است ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او
سختر است و بسیارتر از ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی توانایی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانایی نیست وَكَانُوا و بودند
قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۞ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال
از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم
ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر اینه عذاب آن سرای أَخْزَى سخت تر است از روی رسوایی وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ ۞ و ایشان یاری داده نشوند
در آن روز به دفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه
و شر به ایشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینایی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى
بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب خوار کننده
یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب
صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنانرا که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن روزی را که حشر کرده شود أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی
آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ ۞ پس ایشان را نگاه داشته شوند بر دوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان
برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ
گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشد وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشد وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی
جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف راست بود و گفته اند فرج ایشان گواهی دهند
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را
لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که ما برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان
که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت
کامله خود أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ
نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۞ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ
گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید
و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ آنرا که خدای نداند
كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ۞ بسیاری از آنچه میکنید در ثنا المیسر فرموده که کفار میگفتند هر چه آشکارا کنیم خدای داند اما
پنهان را از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذَلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که شما در
دنیا ظَنَنْتُمْ گمان بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ پس گشتید از زیان کشتگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبایی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ
پس آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ قرارگاه هست مر ایشانرا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق سبحانه جویند فَمَا هُمْ پس
نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ ۞ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای
مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و برایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان
برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ
و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی و وعد و وعید تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی
کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که
همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده
چون خدای به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده
بدی خواهد او را برفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حقش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت
و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ ۞ زیان زدگان در هر دو جهان **نظم**
ز نقد معرفت امروز مفلس ۰ ز سود آخرت فردا تهی دست ۰ آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند
چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرآن
خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بهم کوفتندی
و شعرهای ناخوش خواندی آیه نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب بهمدیگر که
لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش منهید لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآنرا که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و حشو
در آن فکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ۞ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن
باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه اند یا عامه کافران عَذَابًا
شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر اینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین کاری که بودند
که از روی جهل و عصبیت يَعْمَلُونَ ۞ میکردند ذَلِكَ آن عقوبت جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدا است
النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزا لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان
باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ ۞
انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا

اضللانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این
دو کس را نجعلهما تا در آریم ایشان را تحت اقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین
تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند یا از همه فروتر باشند ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله
پروردگار ما الله است ثم استقاموا پس بر آن بایستادند صدیق اکبر گفت که شرک نیاوردند فاروق فرموده که بامر و نهی
بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین تفسیر کرده که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند و مرتضی علی توجیه فرموده
فرایض را ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب نمودند و گفته اند از دنیا
اعراض نمودند و برای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا
اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یگانه گوئی و توحید معرفت آنکه او را یگانه شناسی یعنی از همه جهت بوحدانیت او
بنا کردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست ط نه جهت میگنجد اینجا نه صفت ・ نی تفکر نی بیان نی معرفت ・
انتفی از سر وحدت بر فروخت ・ غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت ・ تتنزل فرود آیند علیهم الملائکة بر ایشان یعنی
بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد با آنکه ایشان را گویند الا تخافوا مترسید از آنها
در پیش دارید از امور آخروی که بر شما آسان خواهد گشت ولا تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشتید از اهل و ولد که
حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت وابشروا بالجنة التی و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون
بودید که بآن وعده داده میشدید بزبان پیغمبر نحن اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت میکردیم وفی الآخرة و دوستان شمائیم
در آن سرای بتکریم و تعظیم و در خواست ولکم و مر شما راست فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای
شما از لذاید یا از کرامات ولکم فیها و مر شما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده من غفور
از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه نعمتهای اهل اقامت نسبت با آنچه
ایشان را عطا خواهند کرد ما حضری بیش نیست و این کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت
نهایت کرامتست چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که استقامت
نگاه داشتن سر است از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم سر بار ندهد
امیر و نعم مراد در دل جز یار نمیگنجد ・ کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد ・ ومن احسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن
ممن دعا از آنکس که بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کار شایسته وقال و گوید اننی بدرستی که من
من المسلمین از گردن نهادگانم حکم خدا را آیه در شان حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که خلق را بخدا دعوت کرد
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند
بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه
بدیشان رسانند از مکاره و گفته اند ائمه و مشایخ درین آیه داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که من میبینم این آیه را
الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضی الله عنه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ
ندا میکند و بنماز نمیخوانند و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح
ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگزارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیستند نیکی و بدی
در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند

حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل
رسول است صلی الله علیه وسلم و سیئه دشمنی ایشان ادفع دفع کن سیئه را بالتی بآن خصلتی که در نفس الامر هی احسن آن نیکوترست
یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو تغافل کن فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکس که باشد بینک
وبینه میان تو و او عداوة دشمنی هر آینه دوست گردد کانه گوییا که او ولی حمیم دوستی کارساز بوده و خویش
مهربان در آخفا از امام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون کسی بمن بدی میرساند که مرا بد میگوید من در شان او سخن نیکو
میگویم تا وقتی که خبر می یابم تا آنکه او هم نیکی من میگوید وما یلقیها و نمیدهند این خصلت را که مقابله بدیست به نیکی
الا الذین صبروا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وما یلقیها و عطا نکنند این عادت و صفت را
الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانکه بهره مندی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر
یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است واما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از دیو نزغ
وسوسه تباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای این صفت را که مذکور شد در هم شکند فاستعذ پس پناه
جوی بالله بخدای از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوای استعاذه تو العلیم دانا به نیت تو
ومن آیاته و از نشانهای قدرت الهی اللیل والنهار شب است و روز که متعاقب یکدیگر اند و روز بجهت آرایش و شب از برای
آسایش والشمس والقمر و دیگر آفتاب و ماه که بسیر متعدد و اندازه مقرر میروند و می آیند لا تسجدوا سجده مکنید
للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما واسجدوا و سجده آرید لله مر خدای را الذی
خلقهن آن خدایی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را ان کنتم اگر هستید شما که از روی یگانگی ایاه تعبدون
مر و را می پرستید چه سجود محض عبادتست و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند
تا سجده متعرض امرها شده و این روایت مسروق است از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند
از سجده کردن خدای را از آن جز زیان فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان
یسبحون له نماز میگزارند برای او یا تسبیح گویند مر او را و می ستایند باللیل والنهار بشب و روز یعنی پیوسته
بطاعت او مشغولند وهم لا یسامون و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام
اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن عمر است رضی الله عنهما و این سجده
یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته و فرموده که
اگر آخر آیه اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارنست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیه دوم سجود
روند سجده نشاط و محبت بود چه مقرونست بدین کلمات که وهم لا یسأمون ومن آیاته و از نشانهای قدرت الهی
انک تری الارض آنست که تو بینی زمین را خاشعة فسرده و خشک شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها
الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و وربت و بر دمد و افزون گردد
بگیاه ان الذی احیاها بدرستی که آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لمحیی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست انه علی
کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماته قدیر تواناست و قدرت او نسبت به همه مقدورات یکسانست
ان الذین بدرستی که آنانکه یلحدون میل میکنند و از نهج استقامت منحرف میشوند فی آیاتنا در آیتهای کتاب ما یعنی
در و طعن می نمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق صواب باز میگردند لا یخفون پوشیده نمیشوند علینا بر ما یعنی
همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد بدیشان میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران

مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهتر است أم من یأتی یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز
که آن حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وگفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر و عثمان یا عمار رضی الله عنهم اجمعین
اعملوا امر تهدید است کفار را میگوید بکنید ما شئتم هر چه میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید
بصیر بیناست و بدان جزا خواهد داد نظم حیله و مکر دها کن که خدا میداند • نقد مغشوش بیا و رکه معامل بیناست
ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یاد کردیست لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان
که معاندان و ستیزه کنان شدند وانه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر اینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار
نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز
آورده برای امت عزیز یا آنکه نامهٔ دوست است نزدیک دوست و نامهٔ دوستان نزد دوستان عزیز باشد نظم
ز نام و نامهٔ تو یافتیم عز و کرامت • هزار جان گرامی فدای نامه و نامت • لا یأتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطل
من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بروی متطرق نشود یا زیاده و نقصان
بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود تنزیل فرو فرستاده شده ایست من حکیم از خداوند
حمید ستوده • ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
گفته اند للرسل مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی سید حبیب خود داد که از سخنان کفار اندوهناک
مباش که پیش از این هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو
لذو مغفرة هر اینه خداوند آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب الیم • و خداوند عقوبت دردناک
مر منکران و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از و عربی بود و بعضی عجمی
تا هر دو قوم از و بهره برند آیه آمد که ولو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا
هر اینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پیدا و هویدا نکردند آیاته آیتهای کتاب بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی
آیا کلام عجمی وعربی و مخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند هدی راه نماینده است
وشفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگروند بان فی آذانهم وقر در گوشهای
ایشان گرانیست وهو علیهم عمی و حقیقت او بر ایشان پوشیده بود و بر ایشان پوشیده گشت تا جلوه جمال و کمال آنرا
نه بینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیت آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید
از جای دور مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور دور بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود
پس او را از ان ندا چه نفع رسد نظم نادی اقبال میگوید ای ناقابلان • ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور
ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریه فاختلف فیه پس اختلاف کردند در ان همچنانچه در قرآن
یعنی بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک از
پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تأخیر عذاب مکذبان لقضی هر اینه حکم کرده شدی بینهم
میان اهل تکذیب و مستأصل شدندی وانهم و بدرستی که مشرکان عرب یا یهود لفی شک در گمانند منه از توریة یا از آن
مریب گمانی با اضطراب آورنده من عمل هر که بکند صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن
بوی رسد ومن اساء و هر که بد کند فعلیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام و نیست
آفریدگار تو ستم کننده للعبید • مر بندگان خود را که فرا خور عمل مکافات نفرماید الجزء الخامس والعشرون من اجزاء التنزیل

الیه بسوی خدای یرد باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حوالت
او میباید کرد که کسی جز او نداند وما تخرج و بیرون نیاید من ثمرة هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل
و بار نگیرد من انثی هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وما تضع و ننهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی
چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاصهٔ اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ
گوید این شرکاءی کجااند انبازان من بزعم شما قالوا آذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما من
شهید • هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل و گم شد عنهم از مشرکان ما کانوا یدعون
آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان که در دنیا میپرستیدند در ان روز نه بینند یا از ایشان مددی نیابند
وظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول
نمیشود آدمی من دعاء الخیر از خواهش نیکیها چون نعمت و صحت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد او را
چون تنگدستی و بیماری فیؤس پس نا امید است از راحت قنوط • امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران
و گمراهانست ولئن اذقناه و اگر ما بچشانیم آن کافر را رحمة منا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری
من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد لیقولن هر اینه گوید هذا لی این خیر و عافیت برای منست
و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وما اظن الساعة و گمان نمیبرم قیامت را قائمة برخاسته
یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است ولئن رجعت و اگر باز گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار من یعنی اگر
بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند ان لی عنده بدرستی که مراست نزد او للحسنی
آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا و خواه در عقبی ذهی تصور باطل و محال
امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نقل میکند که کافر را دو تمنا عجب است یکی در
دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام از ین
دو تمنی وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذین کفروا پس هر اینه خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بما عملوا بآنچه کرده اند از کفر
و تکذیب و اخبار بتعذیب خواهد بود ولنذیقنهم و هر اینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ • از عذابی
درشت و بزرگ و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت واذا انعمنا و چون انعام کنیم
و در عافیت بخشایم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر ونأی بجانبه و دور شود بخود را ندا
یا خود را بر یکطرف کشد از سپاسداری واذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض
پس خداوند دعاء بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعاء بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت سعت و کثرت آن
قل بگو ای محمد ارأیتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای ثم کفرتم به
و شما کافر شدید بدان بی تأمل در ان من اضل کیست گمراه تر ممن هو از انکس که او فی شقاق بعید •
در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد بود وضع موصول
بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث که مذکور است که ابوجهل مر حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بما نمای و آن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرده شما با اطراف
و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیتی حقست
و اگر نه سحر محمدیست پس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از رؤیت آن خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی است

بهمه آفاق رسید حضرت عزت آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ گواه هست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایتست بعضی برانند که دلایل آفاقی اخبار آن حضرتست بود از حوادث آتیه و وقایع کاینه چون فتح روم و عجم و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شد از قحط و خوف و قتل و مقهور بیت در معالم آورده که آفاق دیار امم ماضیه است که ایشانرا خبر دادند و انفسی واقعه روز بدر و در فضول محمد بن کعب نقل کرده که آفاق غلبه دین اسلام بوقت ظهور محمدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی غفیر را راجع با دمیان دارند یعنی بنمائیم مردمانرا دلایل آفاقی که هدم بنیان است و آیات انفسی که هلاک ابدان است یا در آفاق ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعاتست از آسمان و زمین و فرستادگان و اتحاد فانها در اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع است و در حقایق آورده که آفاق عالم کبیرست هر چه را آن در عالم صغیر هست وتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشاء انسان مجمل است عالم انسان کبیرست و عالم انسان صغیر نظم ای آنکه ترا است ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی سیم و درم عالم همه در تست و لیکن از جهل بشناخته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیه بعون مالک قادر در تفسیر جواهر کذارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از پروردگار خود بعث جز أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ به همه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا دانند هر چه خواهد که در ملک خود بکند علم نه جهل و قدرت نی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم پادشاهی باست

سُورَةُ الشُّورَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم عسق حروف مقطعه اشارتست بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را می شناخته از حمعسق گفته انه حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف اثار اندوهی انجبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوات المصلین ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کرد تا خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و سمیع و علیم و قدیر است یا اشارتست بصفت حلم و مجد و علم و سناء و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمایست بآن عطا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه ارزانی داشته حا حوض مورود او و سین یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب کرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب منتصر فست او و در این و عین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی او بوده و سین سناء مشهور او که مرتبه هیچکس برفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی است

در روز قیامت که شفاعت کبری است نظم مقام تو محمود و نامت محمد • بدینسان مقامی و نامی که دارد • كَذَٰلِكَ مثل آنچه درین سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند پیوسته بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است با نانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب که هیچکس انزال وحی او را بازنتواند داشت الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر وی لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مخلوقات علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کواین سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر که رفعت شان او راست الْعَظِيمُ بزرگتر که عظمت و سلطانی مر او راست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی نخست آسمان بلندتر بشکافد پس از آن یک یک منشق گردند در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملائکه پس ابتداء انفطار از آنجا دلیلی بر دلالت است بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی نا سزاست و یکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه ایشان و از غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار گناهکاران فرموده وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و اندادی که بدوستی ایشان آرامش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگاهبانست عَلَيْهِمْ بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ کماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد اگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدانرا و مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمانرا يَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال را با عمال یا هر کسی را بمثل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشانرا فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مؤمنان و موحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ و لیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سر کردانان بوادی غوایت و ضلالت و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام در لاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستانرا دست گیرد وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگانرا نه معبودان بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا است و اصنام ایشانرا توانایی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او جمله عاجزاند و زبون عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل ازین کار خانه آگه نیست

وما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه در آن چیز با کافران من شیء از هر چیزی از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم
آن مفوض است الی الله بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذلکم آنکس که حکم بحق صفت اوست الله خدای بحق آ
ربی پروردگار و آفریدگار من علیه بر وی نه بر غیر او توکلت توکل کرده ام در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نموده ام
والیه انیب ● و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض
آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جعل لکم پیدا کرد برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان و من الانعام
و خلق کرد از چهارپایان ازواجا صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه در تزاوج و تناسل یا درین نوع
از خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زایدی باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم
یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید مثل را بر حقیقت خود گذاشتن چه مودی باشد بتناقض
که اثبات مثل و نفی آنست ط ذات ترا صورت و پیوند نه ● تو بکس و کس بتو مانند نه ● جل المهیمن ان تدری حقیقته
من لا له المثل لا نقض له المثل ● وهو السمیع و او شنواست بجمیع مسموعات البصیر ● بیناست بهمه مبصرات
له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است
و گنجینه زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضای اراده ویقدر
و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از قابل استحقاق قبض و بسط علیم
داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی
آنچه فرموده بود به بآنچیز نوحا نوح بن لمک را علیه السلام والذی اوحینا و آنچیزی که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل
شرایع از دین که میان تو و نوح بوده وما وصینا به و آنچه که امر کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی این پیغمبران را
از اصول دین ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد
و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید
و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کبر بزرگست و گران و دشوار
علی المشرکین بر شرک آرندگان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشانرا الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی خدای
میکشد و جمع میکند الیه بسوی خود آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست من یشاء هر کرا میخواهد یا میگزیند بر
دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند ویهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب
هر که باز گردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید نظم
نخست ار طالبی از جمله بگذر و بدو آور ● که از حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک ● وما تفرقوا و پراکنده
نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین الا مگر من بعد ما جاءهم العلم
از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبری را
از آیات توریه و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است بغیا و این برگشتن از روی ستمکاری و حسد
بود که واقع است بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند
ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن
ایشان الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب
مبطل و خلاص محق وان الذین و بدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب داده شدند آن کتاب یعنی توریه را من بعدهم از پس ایشان

گذشته مراد کافران زمان حضرت اند صلی الله علیه و سلم که قرآن بدیشان دادند و ایشان لفی شک هر آینه در شک اند
منه از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مریب ● شکی در تهمت افکننده فلذلک پس برای این تفرق
که از ایشان واقع شد فادع پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوت کما
امرت بنحو آنکه فرموده شدی بآن در تبیان آورده که ولید مغیره با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که از دین و دعوی
داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که اگر ازین بدان باز آیی دختر خود
در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوت خود مستقیم باش ولا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای
باطله ایشانرا وقل آمنت و بگوی که گرویده ام بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر رسل
و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت
و فرموده شده ام لاعدل بآنکه عدل کنم و سویه نگاه دارم بینکم میان شما یعنی اشراف و ارذال را بحق دعوت کنم
و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما و شماست لنا اعمالنا ما راست
جزای کردارهای ما ولکم و مر شما راست اعمالکم پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم
میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از عناد و ستمکاری خواهد بود الله یجمع
خدای جمع کند بیننا میان ما بقیامت والیه المصیر ● و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم احتجاج بآیه
السیف منسوخست والذین یحاجون و آنان از کفار که خصومت کنند و جدال آورند فی الله در دین خدای عز و جل
من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له مر قول خدا را یعنی در روز میثاق ایمان آورده اند بربوبیت یا مراد
یهودند که سخن خدا را اجابت نموده اند در توریة و بمصطفی صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند یا آنکه مجادله میکنند پس
از آنکه خدای اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او حجتهم داحضة حجت ایشان
باطلست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان از عناد محض است وعلیهم
غضب و بر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم و مر ایشانراست بر کفر ایشان عذاب شدید
عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آنکس است که فرو فرستاد از آسمان کتاب را بالحق
براستی و درستی والمیزان و منزل کرده است ترازو که موزونات بآن سنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم
نورزند و محققان بر آنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی میزان کنایت کرده که آلت عدلست
و از انزال عدل عبادت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی فرموده که مراد از میزان محمد است صلی الله علیه و سلم
که قانون عدل بوی تمهید می یابد یا انزال او ارسال اوست وما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة
شاید که وقت قیام قیامت قریب ● نزدیک بود اما مرزا هد رحمه الله فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که
در آن قیامت قایم شود نزدیکست یستعجل شتاب میکنند بها بساعت یعنی بآمدن آن الذین آنانکه لا یؤمنون بها
نمیگروند بآن یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتی معین کند تا آن
وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشانرا بر وی حجت بود والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او مشفقون
ترسانند منها از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه میکند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود ویعلمون و میدانند
انها الحق آنکه آمدن ساعت راستست الا ان الذین یمارون بدانید بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند فی الساعة
در آمدن قیامت لفی ضلال بعید ● هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف خدای داناست یا نیکوکار

بعباده به بندگان خود یرزق من یشاء هر کرا خواهد روزی دهد وهو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت
العزیز غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف جهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری رحمه الله فرموده
که از لطف اوست که پیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی با آن برابر کند که
بندگانرا بخود اضافه فرمود سیوم باریک دان و در بین خفیات امور دانا و اسرار صدور بر وی پوشیده نماند
جهارم پوشنده کار کس بر قضا و قدر او راه نبرد و در کار او وجه و چون دخل نداد طه کس چون و چرا درو نمی تواند زد
که نقش کون حوادث ورای چون و چراست چرا که چرا دست بسته قدر است ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم کذارد در ترجمه کشف فرموده که
لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهرش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار
معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدرت خود دهد و شکر بقدر بنده خواست درین آیه نکات بسیار و فواید بی نهایت است
و حواله اطلاع بمطالعه جواهر التفسیر میرود من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت آن
سرای یا پاداش آنرا نزد له بیفزاییم مر ورا فی حرثه در زرع خیر او در ثواب آخرت تا ثواب آن جهان بیکی تجرد داد
از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی را زان بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون
میکردد تا حدی که یک ذره برابر کوه احد شود ومن کان و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا کشت دنیا و سعی کند در
حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وما له و نیست مر ورا فی الآخرة در آن سرای
من نصیب هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض
ایشان غنیمت بودی و بس پس درین آیه فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند
و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد نظم دنیا طلبی بهره دنیات دهند
عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ام لهم شرکاء آیا مر ایشانرا انبازانند یعنی بتان یا
دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بار استه اند در دل ایشان من الدین از
کیش جاهلیت ما لم یأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بآن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای
دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن ولولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتأخیر مکافات ایشان
لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا و هر یک جزا سزا یافته بودندی اما وعده فصل
میان ایشان در قیامت است وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لهم مر ایشانراست در آن روز عذاب الیم
عذابی دردناک دایم و بی انقطاع تری الظالمین به بینی مشرکانرا در قیامت مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای
آنچه ایشان کرده باشند وهو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بایشان والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند
وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کرده اند فی روضات الجنات در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت
افزای ترین آن لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مهیا شده عند ربهم نزدیک
پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان
تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیر است و فرومایه ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست که
مژده میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته
کرده و تقدیم خبر این کار نه جهت ازدیاد سرور مؤمنانست و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد

نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی کز جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند
کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور باندازه کردار دهند اما ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که
گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند که هیچ در یافته اید که محمد بر عملی که باشر آنست از دعوت و ابلاغ مزد
میخواهد یا نی آیه آمد که قل لا اسئلکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ پیغمبر از امت بر
دعوت مزد نخواسته در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بمدینه آمد اکابر انصار رحمت سیما احیا را آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو
بسیار از مداخل فزونست اگر خواهی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه
علیه بسپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد این آیه نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام
از کسی مزدی طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند
برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابت هست
پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد
مودة ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله
عنهما منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدامند فرمود که علی
و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد بقربی تقرب است
بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف و هر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی طاعت
و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر کرا آن باشد نزد له زیاده کنیم مر ورا فیها در آن حسنه
یعنی برای آن حسنه حسنا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
نیکوکارانرا شکور پذیرنده طاعت فرمان بردارانرا ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که برنهاد و بر بافت محمد
در می بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی
قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش کرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا از آزار
و جفای ایشان متضرر نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی
بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل و محو میکند خدای کج
و ناراستی ویحق الحق و اشکارا میکرداند حق را بکلماته بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد
انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان نسبت بتو بر وی مخفی نیست
در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر گروهی
خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه
السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیه و حضرت رسول با ایشان گفت گفتند
یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راستگویی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیه نازل شد که وهو الذی و اوست
آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون روی باز گردند و از گناه توبه
کرده اند ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد ویعفو و فرو گذارد عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از

جرمها را از ایشان درگذراند وَيَعْلَمُ ومیداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنند بعد از ان از نیکی وبدی وحفص تا یعنی میخواند
خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا واجابت کند خدای در خواست آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ وزیاده کرداند مسئول ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا
آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از ثوبت وسلام وَالْكَافِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست
عذاب سخت که ذل حجاب ودوام عقابست وهیچ عقابی بتر از مذلت حجاب نیست ز هیچ رنج تو مطلق دلم نیاید تنگ
جز آنکه بندگی در حجاب حرمانش اصحاب صفه رضی الله عنهم اجمعین که بفقر وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان
گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم ومال خود بفلان وفلان خیر تصدق کنیم این آیه آمد که وَلَوْ واگر بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ بگشادی
خدای روزی لِعِبَادِهِ برای بندگان خود وبر ایشان فراخ کردانیدی لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین
وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی واین بحسب غالب است چه ذوالنورین وعبد الرحمن بن
عوف رضی الله عنهما مالدارترین قوم بودند وهرگز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بمثابه باران است
که بر تمام زمین بارد واز هر قطعه از ان گیاهی روید باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس
وچون اغلب طباع خلق بجانب هوا وهوس مایل است وپرورش صفات سبعی وبهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا [illegible] قوی
ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر یاغی وباغی بودندی اما بحکمت قسمت فرمود چنانچه فرمود
وَلَٰكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر اندازه مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستیکه
او به بندگان خود خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ بیناست یعنی میبیند ومیداند که هر کس را چه باید وچند باید وَهُوَ
الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ واوست آنکسی که میفرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وَيَنْشُرُ
رَحْمَتَهُ وپراکنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرداند در کوهها وبیابانها وَهُوَ الْوَلِيُّ واوست دوست مومنان
وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبانها ستاینده سپاس داران
وَمِنْ آيَاتِهِ واز دلایل قدرت ونشانهای فطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها وزمینها ست وَمَا بَثَّ
وآفریدن آنچه پراکنده کرد فِيهِمَا در آسمان وزمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملایکه وجن وانس وسایر
حیوانات وَهُوَ واو یعنی خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر إِذَا يَشَاءُ هر گاه که خواهد قَدِيرٌ
تواناست وتمکن ذات وغیر او عاجز [illegible] وَمَا أَصَابَكُمْ وهر چه رسید مر شما ای مومنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبتی
بمال یا تن واهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی از شامت معاصیست هر چند
بقضای منست اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُو وعفو میکند ودر میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان واگر
بی گناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه
مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم وروی ان کریم تر است که گناهی که یکبار عفو کرد در وقتی دیگر باز عقوبت کند
بران در عقبی وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدا را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق
فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار ساز دردی ولا نصیر
ونه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ واز نشانهای توانایی او کشتیهای روانست فِي الْبَحْرِ در دریا
كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن کرداند بادرا که سبب رفتن کشتی است

وچون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس کردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت آن واهل کشتی در
کرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح واجرای سفاین لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ
مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند
کشتیها را یعنی اهالی آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از معاصی وَيَعْفُ ودر میگذراند عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری
از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنانرا واگر خواهد هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان
وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ وتا بدانند آنها که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست
مر ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون
مال وفرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از ان تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ
وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَىٰ وپاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسان که
گرویدند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وبر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ وبرای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند یا بیکسو میشوند
كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ واز کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب
زبانی ومکروهی که بدیشان رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند آنرا وعفو میکنند در کتاب آورده که
آیه در شان صدیق اعظم است رضی الله عنه که او را بمکه دشنام میدادند وچون در خشم میشد فرو میخورد وتعرض ایشان
نمیکرد ودر تبیان فرموده که در باب ابی بکر صدیق است رضی الله عنه که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند وبشتم رسانیدند
واو حلم ورزید ومتعرض ایشان نمیگشت نظم مستغرق کار خود چنانم که دگر پروای ملامت کر بیکار ندارم
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع ورغبت قبول کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را
یعنی ادا کردند بشرایط وارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورَىٰ با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان
هر کاری که کنند بصوابدید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ وبرای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون رسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ
ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصاف از کفار فرض است وجهاد کردن
با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ وپاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه
نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که
مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ وباصلاح آرد میان خود وظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خداست
وعلی مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکنند که روز قیامت ندا
خواهند کرد که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز ونستانند برخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم
عفو از گناه سبی تا اهل فتوتست بی حلم وعفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم وکرم کن که گفته اند
در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا
یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه
بر وستم کرده باشند فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راه عتاب
وملامت با ایشان گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه ومعاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا بظلم يَظْلِمُونَ النَّاسَ

ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی و حجتی أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف
بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار دیدن
وَغَفَرَ و در گذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران او لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین
کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید از کارهای مردان مردانست و هر کس با این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند نظم
قفا خوریم و سلامت کنیم و خوش باشیم ٭ که در طریقهٔ ما کافریست رنجیدن ٭ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدا
فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِّن بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای مر ورا وَتَرَى الظَّالِمِينَ
و ببینی تو ستمکارانرا لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست
بسوی بازگشتن بدنیا مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره که برویم و تدارک ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ و ببینی کافرانرا که ایشان بودند يُعْرَضُونَ
عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود
خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوایی يَنظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ
از نگریستن پنهان یعنی بکرانهٔ چشم بدوزخ می نگرند از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که
وقتی که ایشانرا بدوزخ رانند در دیده می نگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دلست
چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان در دنیا حالات مختلفه فهم کنند وَقَالَ
الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشانرا برین حال ببینند گویند آنکسانکه ایمان آورده اند یعنی چون زیان کاری ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ
بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز زیان در نفسها آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آنکه در دوزخ اند
با آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم مانند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید که بدرستی که
ستمکاران یعنی مشرکان فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُم و نباشد
مر این کافرانرا مِّنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب يَنصُرُونَهُم یاری کنند ایشانرا مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدا
یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز ندارد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه
سازد خدای فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُم مر پروردگار
خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن
نیست مر ورا مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود مَا لَكُم نیست شما را مِّن مَّلْجَإٍ
هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُم و نیست شما را مِّن نَّكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را
منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بران گواهی دهند فَإِنْ أَعْرَضُوا
پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاهبان که
از عمل بد ایشانرا نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیدهٔ وَإِنَّا و بدرستی که ما
إِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان
و شادی کند وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده اند
دستهای ایشان از اعمال ناشایست فَإِنَّ الْإِنسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرویده
و می شاید که مراد از انسان جنس باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی

فرموده که کفران مؤمن آنست که ترک شکر کند لِّلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ می بخشد لِمَن يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط علیه
السلام وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ و می بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُورَ پسران نه دختران چون ابرهیم علیه السلام أَوْ يُزَوِّجُهُمْ
یا جفت کرداند ایشانرا ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم اینجا بمشیت بازنبست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا که دختر دهد شاید الدنیا
داعیهٔ پسر باشد و ایشانرا از روی ختم باشد پس بمشیت خود باز بست یعنی هر چه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع
داده و مادر را امیدی نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ و میگرداند مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون
یحیی علیه السلام إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ توانا بر آنچه میسازد دانایی او دلیل
مقدس و مبرا او توانایی او از عجز منزه و معرا ط علم او بر طرف از شائبهٔ جهل و نقص و قدرتش پاک از لاانش نقصان و قصور
آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه و سلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید یا در و نگری چنانچه
با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید
آیه آمد که وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آن
او را پیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت در یابند بطریق الهام
یا بالقا در منام أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علیه السلام
و او در پس پرده حجاب بود در طور و در خبر آورده که خدای با پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن گفت از ورای حجاب یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید میان
هر دو حجاب هفتاد ساله راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی را آنکس از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند
ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برتر است از صفات
مخلوق و غالب است در ایصال وحی حَكِيمٌ داناست بتکلیم با بشر اندر وی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِّنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآنرا روح
گفت زیرا که دلها بدو زنده کرده چنانچه تنها بروح حیات یابد مَا كُنتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا الْكِتَابُ
چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشتهٔ ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود
وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمانرا یعنی
معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم کتاب یا ایمانرا نُورًا نَّهْدِي بِهِ روشنائی که
راه نماییم بدان مَن نَّشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ
لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست دعوت از تو عام است
و هدایت از من خاص است هر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رسا
صِرَاطِ اللَّهِ و آن راه خدایست الَّذِي لَهُ آن خدایی که مر وراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها
و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان
بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال نخصیص است و بار تفاع حجب و وسایط مشاهدهٔ این معانی دست دهد
صورت کثرت حجب وحدتست ٭ غیبت مانع نور حضور ٭ دیدهٔ دل باز کشا و به بین ٭ ستر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف

بسم الله الرحمن الرحيم

حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند و قول تعالی که در لغت قلد و آ
تا بیا این بحث میکند انجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض لا پس اینجا حا و میم تنبیه میکند بر استماع کلام
عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی
انتقال خود والکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده
طریق هدایت جواب قسم چیست انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم
تا شاید که شما که تازیانید تعقلون دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه و سلم با آنکه شاهد
کنید درو انوار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت وانه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب در اصل همه
کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لدینا نزدیک ما لعلی هر اینه بزرگوار است حکیم محکم کرده شده
که درو نقص نیست یا نا بخست که رقم قلم نسخ بر و کشیده نشود افنضرب آیا ما باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر
از شما قرآنرا صفحا باز داشتنی ان کنتم بانکه شما هستید قوما مسرفین گروهی شرک آرندگان یعنی بانکه شما اعراض کنید
از قرآن و تکذیب او نماییم ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه باز میخواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که
بسبب شرک شما قرآنرا با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند
وکم ارسلنا و چه بسیار فرستاده ایم من نبی فی الاولین پیغمبری در میان پیشینیان که سرهنگ و مسرف بوده اند
و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وما یاتیهم و نیامد بکفار گذشته من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا
به مگر آنکه بودند معاندان قوم که با او یستهزءون استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو میکنند
فاهلکنا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت تر از ایشان بطشا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را
هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت ومضی و گذشته است در قرآن بچندین موضع مثل الاولین
وصف و خبر و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در اینجا وعده پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت ولئن سالتهم و اگر بپرسی قوم خود را که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان
و زمین را لیقولن هر اینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آنها را خدای غالب در حکم و فرمان العلیم دانا با حوال
بندگان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود درین آیه اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مقرند با فریننده او را
دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض برای
شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وجعل لکم و بیافرید و ظاهر کرد از برای شما فیها سبلا در زمین
راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طرق بسوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل
و وی آن خدایی است که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی باندازه حاجت و مصلحت نه بسیار که سبب غرق شدن
باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فانشرنا به پس زنده کردانیم بدان آب
بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین مرده افسرده خشک شده را با خراج گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص وی است بدین
فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج

و آن خدایی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کلها همه را بی یاری و مددکاری وجعل لکم و ساخت برای شما
من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید در خشکی و تری لتستووا تا راست
شوید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم
علیه چون راست شوید بروی وتقولوا و بگویید سبحان الذی سخر پاکست آن خدایی که رام کرد اینرا و زیر دست ساخت
لنا هذا برای ما این کشتی و این چارپا را تا بمدد کوب بر ایشان قطع بر و بحر کنیم وما کنا له و نیستیم ما مر این مرکوب را
بقوت خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وانا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون
باز گردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست هشدار و عنان کشیده دار که آخر کار
بر مرکب چوبین از جهان نخواهی رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پای مبارک در رکاب
کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما
کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت
یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم بانکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارتست
بانکه در وقت سواری از حمد غافل نباید شد وجعلوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند که مر خدای را من عباده
از بندگان او یعنی ملایکه جزءا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران او یند این تعجب است از جهل کفار که بعد از اقرار
بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفت اجسام است و او خالق همه جسمهاست
ان الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین ناسپاسیست آشکارا کفر او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از
انواع جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که ام اتخذ
آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از انچه می آفریند بنات دختران که اخس و انقص اند واصفاکم و شما را برگزید
و خاص کردانید بالبنین به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا
بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بما ضرب با آنچیزی که میسازد
للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختر که آنرا اسناد بحق می نمایند و فی الحقیقه آن وصف آنست
مر خدای را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را
خبر دهند که ترا دختر متولد شد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده از غایت غم و اندوه وهو کظیم
و او پر است از کرب و فزع یعنی او غم بمبالغه فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدای چون نسبت میدادند
اومن ینشؤ آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشؤ خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده
کردد فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وهو فی الخصام و او
در وقت مجادله و سخن گذاری غیر مبین نا آشکارا کننده حجت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در غالب
زنان از این دو حلیه عاطل می باشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی که اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت
جهل ایشانرا بیان میفرماید که وجعلوا الملائکة و نام نهاده اند فرشتگان را الذین هم آنانکه ایشان عباد الرحمن
بندگان خدای اناثا دختران یعنی ملایکه را که مجاوران صوامع عبادت ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند
اشهدوا آیا حاضر بوده اند و دیده خلقهم آفرینش خدای مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان

در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث‌اند گفتند از پدران شنوده‌ایم
و گواهی میدهیم که آبای ما دروغ گوی نبوده‌اند حق تعالی فرمود ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی ایشان
ویسألون و پرسیده شوند روز قیامت از آن وقالوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستی
خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد بغلبه مشیت حق بر مشیت
عباد که از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود ما لهم نیست ایشان را بذلک بآنچه میگویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن
از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی ان هم نیستند ایشان الا یخرصون مگر
آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان
راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام
آتیناهم نه چنین است که ایشان میگویند آیا داده‌ایم ایشان را کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان
فهم پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشان را
کتابی نداده‌ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه میگویند انا وجدنا آباءنا بدرستیکه
ما یافته‌ایم پدران خود را علی امة بر طریقه و سیرتی وانا علی آثارهم و ما بر پیهای ایشان مهتدون راه یافتگانیم
یعنی مستدل ایشان تقلید پدران را دانست وکذلک و همچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در
دیهی و مجمعی من نذیر هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود الا قال مگر
گفتند مترفوها متنعمان و توانگران و سروران آن دیه که انا وجدنا بدرستیکه ما یافته‌ایم آباءنا پدران خود را علی امة
بر کیشی و آئینی وانا علی آثارهم و ما بر عقب ایشان مقتدون اقتدا کنندگانیم بدیشان قل بگوای محمد و حفص قال
خوانده یعنی گفت آن پیغمبر که اولو جئتکم آیا متابعت پدران جاهل میکنید و اگرچه آورده‌ام بشما باهدی دینی راست‌تر
مما وجدتم از آنچه یافته‌اید علیه بر آن دین آباءکم پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا
گفتند انا بما ارسلتم به ما بدانچیزی که شما فرستاده شده‌اید بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شامت کار ایشان بمکابره
و معانده کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد، که دو صد لعنت بران تقلید باد، گرچه عقلش سوی بالا میپرد
مرغ تقلیدش به پستی می برد فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم منهم از مقلدان معاند باستیصال ایشان
فانظر کیف کان پس درنگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام تکذیب کنندگان در این سخن تسلیه آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای شماست
واذ قال ابراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لابیه وقومه مر پدر و قوم خود را چون دید که
بت می پرستیدند اننی براء بدرستیکه من بیزارم مما تعبدون از آنچه شما می پرستید آنرا الا الذی فطرنی لیکن
آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس او مرا ثابت دارد بر هدایت وجعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه
توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در ذریه خود و از پس که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا
وعلیه السلام موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته‌اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه وسلم
یا امت مرحومه او بعضی برآنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لعلهم یرجعون شاید که کافران
از شرک برگردند بدین وی در آیند بل متعت بلکه برخوردار گردانیدم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلی الله
علیه وسلم وآباءهم و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن راست

یعنی قرآن یا دین اسلام ورسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات ولما جاءهم
الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در
انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که او آورده یعنی قرآن سحر جادوئیست وانا به و بدرستیکه ما بدان کافرون
ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن از نزد خداست وقالوا و گفتند دیگر بار لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد هذا القرآن
این قرآن که از پیش خداست علی رجل بر مردی من القریتین از یکی از دو دیه که مکه و طایف است عظیم مردی بزرگ
که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن
عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی
نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیست
و استحقاق آن تحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با اینهمه اختصاص یابد بفضلی خاص از نخصی تعالی واهب
العطیات مصرع تا دوستان از آن میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون
آیا ایشان بخش میکنند رحمت ربک رحمت پروردگار تو را که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست
تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند نحن قسمنا ما بخش کرده‌ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان را یعنی
آنچه بدان زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیات دنیوی و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجزند پس کجا در امر رسالت
اعلی مراتب انسانیه است دخل می‌نمایند ورفعنا و برداشته‌ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق بعض زبر بعضی
درجات درجها در دنیا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که
یکی فاضل است و دیگری مفضول در حقایق سلمی رحمه الله آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است هر کس
نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضا بعضی دیگر را
سخریا کارکنان یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون
دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود ورحمت
ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر بهتر است مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام
دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند ولولا ان یکون الناس و اگر نه آنستی که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه
مجتمع بر حرص بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر اینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمیگرود بخدای
لبیوتهم مر خانهای ایشان را سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج و نردبانها که بدان علیها بر بام آن
خانها یظهرون برآیند و خود را نمایند ولبیوتهم و میساختیم مر خانهای ایشان را ابوابا درها وسررا علیها
و تختها که بران یتکئون تکیه کنند از نقره در این آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدری و قیمتی
نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن
از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه سقف خانها و نردبانها و درها
خانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی وزخرفا و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا آن کردمی که آنها
از طلا ساختندی وان کل ذلک و نیست همه آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری و زندگانی
این سرای یعنی در صدد زوال و انتقالست والآخرة و نعمت آخرت و گفته‌اند بهشت عند ربک نزدیک پروردگار تو
یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده‌اند یا از دوستان

فانی و تنعمات این جهانی اجتناب نموده ط هر کس که رخ از متاع فانی برتافت، و اندر طلب دولت باقی بشتافت
آنجا که کمال همتش بود رسید، و آن چیز که مقصود دلش بود بیافت، وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند
عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد
نُقَيِّضْ لَهُ بر گماریم بر وی شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو بود لَهُ قَرِينٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز
در دنیا و پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم قصری قدس سره
با یکی از مؤمنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بود جنی گفت ای شیخ مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را
در خواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشان است می بینی گفت نی چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر هر کسی غرابی
نشسته است بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بر فرو میگذارد و گاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت
نخوانده که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا این ها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر
غفلت وی استیلا یافته نظم دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ام، و زین معامله با دیو همنشین شده ام
ببارگاه فلک بوده ام رشک ملک، نجو رنفس جفا پیشه این چنین شده ام، وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ
هر اینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند گمراهان آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و دین پنداشته باشند حَتّٰى
إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیاید بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض و قراة بکر اظهار است
جه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه
نقل فرموده که چون کافر را بر انگیزند بمحشر کاه آن دیو که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت
نکند تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاشی مر شیطان را يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاش
میان من و تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده که مراد
مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را گوید که کاشکی تو از من
و من از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو پس گویند با ایشان که وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود
نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ مر این که شما هستید
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انباز یعنی با یکدیگر در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک
بوده اید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب
از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانچه
بشرایط دعوت بیشتر اقامت می نمود عناد و انکار ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد
تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران را یعنی آنانکه گوش دل کر است سخن توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا توانی که راه
دادی که راه نمایی کوران را یعنی کوردلان را بطریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر
ما ببریم ترا با جوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نماییم دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان
مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا بنماییم ترا الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنرا که وعده کرده ایم ایشانرا
از عذاب در دنیا فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستی که ما بر ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بر حال ایشان عذاب خواهند شد

در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی که وحی کرده شده است
إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستی که تو عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی که زود برو بمنزل توان
رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر اینه شرفیست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش مجاهد رحمه الله
گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را که تو
از ایشانی و عز اخص مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته اند مراد از قوم امتست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده
شوید از این نعمت و قیام بسپاس داری آن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم
یعنی احوال ایشان استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که أَجَعَلْنَا آیا گردانیده ایم
مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان که پرستیده شوند یعنی پیچ کس هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ
ملت از ملل ایشان پرستش کسی بجز خدای منفرد نبوده مراد باین کلام استشهاد است باجماع انبیا بر توحید در معالم
فرموده که شب اسری برای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمع کردند انبیا را علیهم السلام و گفتند بپرس از ایشان
آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید و صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل علیه السلام
از میکائیل علیه السلام پرسید که سید عالم صلی الله علیه و سلم این سوال کرده از انبیا میکائیل فرمود که یقین او کاملتر
و ایمان او از آن محکمتر است که این سوال کند نظم آنکه در کشف دارد استقلال، کی توجه کند باستدلال،
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسٰى و هر اینه فرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا با معجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت او
إِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسی علی نبینا و علیه السلام مر ایشانرا إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان نشانهای ما چون عصا
و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند
و استهزا می نمودند و اول مشاهده بی تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما نمی نمودیم ایشانرا هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنکه او
أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ أُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بود بنوعی از اعجاز که بجهت آن
خاصه مفضل بود بآن دیگری مراد وصف همه است بزرگی وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد
و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را
معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسی علیه السلام يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم
کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر
و غالب بر تمام سحره یا بمواده موسی را علیه السلام بدین نام میخواندند و در وقتی نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر
ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست عِنْدَكَ
نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آوریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا
پس آن هنگام که برداریم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان
ایشان بشکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی علیه متردد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را
جمع کرد چون جمع شدند به بلندی بانگ وَنَادٰى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود بعد از
کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ

مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل
بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگتر از آن نهر الملک و نهر طولان و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ
او میرفته و از زیر قصرهای او بیرون گذشته پس او بدین جویها فخر کرده و گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ
آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَذَا الَّذِي از این کسی که در ملک
هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند بجهة درد
زبان او و بستگی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعای او که واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته
بود اما بر قوم پوشیده چه پیش از رسالت او را بآن وجه دیده و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نیفکندند اند بر و
أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر رسم آن زمان چنان بود که هرکرا مهتری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا
در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده
چرا او را خدای دستوانه زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان
بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستند بجانب جمعی از خواص بخدمت او نامزد میکنند تا خیل او بسیار
گردد و در همه حال ممد و معین او باشند پس این چگونه باشد که خدای مرد درویش را بکسی از پیش خود برسالت فرستد
فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی این فریب دادا ایشان را تکرد فَأَطَاعُوهُ
پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ
گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده
موسی را علیه السلام بچشم حقارت دیدند و ندانستند که نظم فرعون و عذاب ابد و دیش مرصع
موسی کلیم الله و جوبی و شبانی فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون در غضب کردند ما را بافراط تکابر و اسراف در کبایر
یا بخشم آوردند رسول ما را انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه ایشانرا غرقه
ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشانرا پیشرو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم
ایشانرا تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی
برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست و از
جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه ساخت و بآنچه از زیر بفر یاد او نرسید نظم
در سرداری که باشدت سرداری اندر سر آن روی که در سر داری در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بجز خدای می پرستند جمعی گفتند نه که عیسی علیه السلام
معبود ترسایانست من دون الله تو گمان نمی بری که او بنده صالحست پس در وی هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد بر کشیدند
و گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ملزم شد آیه آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد
به پسر مریم مثلی إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل فرح کنند و آواز بردارند قول دیگر در سبب نزول
آیه آنست که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه میکردند که
چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بجز خدای می پرستند هرگاه که عیسی در آتش باشد ما
و بتان ما نیز در آتش باشیم و موید این قول است آنچه میفرماید وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند

أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که در او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشید مَا ضَرَبُوهُ نزدند این مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا
مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان زد دیم اموکر و هی اند خَصِمُونَ
خصومت کنان و لجاج کنندگان إِنْ هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهاده ایم عَلَيْهِ بر وی به نبوت
و رسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیده ایم او را مثلی و امر عجیبی لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت وی بی پدر
قصه ایست از غرایب چون مثل سایر وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم ما لَجَعَلْنَا هر آینه سازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً
فرشتگانرا یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملایکه آریم که ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین بجای شما
شما را وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بعو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از
علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلط دجال بر اهل زمین از آسمان فرود آید نزدیک
مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و دو جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود بر بالهای دو فرشته نهاده
و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی وی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها
بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس
در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج
بیرون آیند و عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید و جدل منمایید بِهَا
بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع رسول مرا هَذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که
کس بدو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه
خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما راست عَدُوٌّ
مُبِينٌ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى و آن هنگام که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل
یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت
قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ همه آنچه اختلاف میکنید
در آن از امور دین یا احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه
فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ
پس او را بپرستید به یگانگی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکاییه و مرقوسیه و شمعونیه
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که درد ناک است
عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً
آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیی
الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ
مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که
ویلعن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در
تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت تامه حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بود
به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسنادا این بتناسب

اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان با مشایخ و این دو
نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و ثمر فواید و نتایج صوری و معنویست سیوم محبت عقلیه که
مستند است بتحصیل اسباب معایش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب
حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه است و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس دو قسمت
که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشند آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و غرض و غایت
بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان بغرض آمیز شد ۰ دوستی دشمنی انگیز شد ۰
مهر که از هر غرضی گشت پاک ۰ راست چو خورشید بود تابناک ۰ یا عباد منادی در آن روز ندا کند بر متقیان که
خدای میفرماید ای بندگان من لا خوف تهی طاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از نقاء سکاره و لا انتم تحزنون
و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بآیاتنا بندگان ما آنانند که
ایمان آورده اند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین ۞ و بوده اند گردن نهادگان فرمان خدا را انگه منادی گوید ادخلوا
الجنة در آیید در بهشت انتم شما و ازواجکم و زنان مؤمنه شما تحبرون ۞ شاد کرده شدگان یا گرامی داشته
یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بر بندگان بهشت در آن مکان بصحاف کاسهای پهن من ذهب از زر در آن انواع
طعام و اکواب و کوزهای بی دسته بی گوشه پر از اصناف شراب و فیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهی الانفس
آنچه آرزو بود نفسهای ایشان او را بدان خوش برآید و حفص تشتهیه الانفس خوانده و تلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها
وا ازان لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اجمالا ذکر کرد از جمله نعیم اهل بهشت جمیع نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است
یا بهره عین در دو کلمه فرموده است که اهل نظر گفته اند که لذت عین در جهان بی تعب نبود چشم با که عشاق اعتزال بر نظر
بصیرت طاری گشته یا لمعان انوار انجم ستم دیدگان بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارت
از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست نظم
پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را ۰ لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست ۰ امام قشیری قدس سره فرموده که
لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد و از ذو النون مصری
روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر است در زبور
آمده که ای داود بهشت من از برای مطیعانست و کفایت من جهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من
بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تایبان و من خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی
و انا الیهم اشد شوقا ۰ دلم از شوق تو خون شد تمام چون نشست ۰ درد دوری شوق جمال تو دیدار نه پرورد نیست ۰ در دلم شوق تو هر روز بود افزون میکرد
دل شود بین من بین که چه بود و افزون نشست ۰ انکه برای لذت بهشتیان نعمتها بیکه و انتم فیها و شما در بهشت خالدون ۞
جاوید باشندگان بعد کمال نعمت دانستن که او دایم و زوال نباشد و تلک الجنة التی آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث
داده شده آن را آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بما کنتم تعملون
بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خاص است و باستحقاق بدست آید
لکم فیها مر شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تأکلون ۞ از آن میخورید پیوسته در معالم فرموده که
در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بروید ان المجرمین
بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون ۞ در عذاب دوزخ اند جاویدماندگان لا یفتر عنهم سست نکنند و سبک

گردانند عذاب از ایشان و هم فیه و ایشان در عذاب مبلسون ۞ نا امیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات وما
ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین ۞ ایشان ستمکاران که
شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن
دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم
از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز و روزهای
آن سرای که هر روزی هزار سال باشد انکم ماکثون ۞ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نه بخواهید مرد و نه
عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که
آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن راست و درست بزبان پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون ۞
مر سخنان حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در رد حق
و ابطال آن با کید برای پیغمبران فانا مبرمون ۞ پس ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در
ابطال کید کافران و نصرت انبیا ام یحسبون یا می پندارند ما کافران که انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن
نهانی که در دل خود میگویند و نجواهم و آنچه با یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری میشنویم آن را و رسلنا و فرستادگان
ما که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون ۞ می نویسند آن را بفرمان ما و بعد از آنکه نهانهای
ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگو ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد
مر خدای را ولد فرزندی چنانچه گمان می برید فانا اول العابدین ۞ پس من اول پرستندگانم مر خدای را به یگانگی
بایستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که
اگر خدای را فرزند بودی و برهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس من اول تعظیم کنندگان بودمی او را یعنی که من پیوسته
تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد
رحمه الله آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در کعبه خود نشسته بود و اعراب از صنادید عرب نزد وی بودند
در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره در آن وقت میلی باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن
میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله
الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید
و آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمد و این آیه بخواند و گفت
خدای محمد مرا تصدیق کرده درین آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا
تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده مر خدای را فرزند انگه فرموده که بگو که من اول موحدانم
سبحان پاکست و بی عیب رب السموات و الارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش خداوند عرش عما
یصفون ۞ از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی دروغ میگویند او را فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا
تا سعی میکنند در باطل و یلعبوا و بازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که به بینند یومهم الذی یوعدون ۞
روز خود را که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت و هو الذی و اوست خدای که باستحقاق فی السماء
اله در آسمان معبود ملایکه است و فی الارض اله و در زمین پرستیدگان زمینیان از جن و انس و هو الحکیم و او
راستکار در تدبیر خلق العلیم ۞ دانا بمصالح ایشان و تبارک الذی و بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات

وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روانست وَعِنْدَهُ
و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردید شما
همه خلایق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و در آن روز مالک نباشند آنانکه يَدْعُونَ می پرستند کافران ایشانرا مِنْ دُونِهِ
بدون خدای الشَّفَاعَةَ در خواستکردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان
امیدوارند آن دو نتوانند شفاعت کردن إِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر
علیهم السلام که ایشانرا رتبهٔ شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند
بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مؤمنان کنه کار را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان
یا معبودانرا که مَنْ خَلَقَهُمْ که بیافرید ایشانرا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی توانند
کرد فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خداست
دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی معاندان
قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان
یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگوی تسلیم شما که از شما مطلوب منست این حکم بآیهٔ قتال منسوخست فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب برایشان فرود آید در بدر و روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان — بسم الله الرحمن الرحيم

حم امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که
در سور مقصود بحروف مقطعه مجتمع است در آن حروف جمع کرده مجملا و جز آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت
پس برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند حُمَّیت
المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و گویند معنی او آنست که حم ای قضی کاری ساخته شد و هر چه بودنی
کشته وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بکتاب هویدا که قرآنست که بمحض کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرو فرستادیم او را
فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی با دولت و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی
و دنیوی است و واسطهٔ میامن صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرستادن اول در آن داشت إِنَّا كُنَّا بدرستی که
هستیم ما مُنْذِرِينَ بیم کنندگان باتزال قرآن در این شب جمعی بر آنند که لیلهٔ مبارکه شب براتست و آن شب نیمهٔ شعبان
باشد و برکت او در نزول ملایکه و اجابت دعوت و فصل القضیه و تقسیم نعم است فِيهَا در این شب يُفْرَقُ جدا کرده
و فیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی
فاضله است که بدین است داده اند در حدیث آمده که در این شب بیامرزند از کنه کاران بعدد هر موی که بر گوسفندان
بنی کلب است و در این شب آب زمزم زیاده میشود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که در این شب صد رکعت
نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک او را بشارت دهند به بهشت و سی فرشتهٔ دیگر
او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی ملک دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید
شیطان دفع کنند از وی و در این شب وظایف نعمت برسند کان قسمت نمایند أَمْرًا فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا در این

مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ فرستنده ترا که محمدی رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از پروردگار
تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است
خلق را ز بخشش اش آسایش است خواجه چون در مدیح خویش سفت انما انا رحمة مهداة گفت
یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملایکه را در این شب بسلام مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که حق
شنواست جمیع سخن بندگانرا الْعَلِيمُ داناست بهمه نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها
و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس بدانید آفریدگان إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید
شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده میگرداند
وَيُمِيتُ و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردگار پیشینیان شما بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک اند از قرآن يَلْعَبُونَ
بازی و استهزا میکنند با آن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش بلای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیارد آسمان
بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابیست که نازل گردد بر ایشان در عین
المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند زمان قحط و جوع کافران بود
بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دود
عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان هیات دخان چیزی می بیند و در
تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین بر انگیخته میشود بشکل دود و لهذا قحط را
سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیهٔ عام الرماد همین است و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت
خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعه آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق
تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمانرا و چهل روز بود و مؤمنانرا از و مثل زکام حالتی واقع شود اما کافرانرا
بیهوش و سراسیمه سازد و ملایکه ایشانرا میگویند هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذابی دردناک که حق سبحانه
وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را
إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان آریم حق سبحانه
میفرماید که أَنَّى چگونه بود لَهُمُ الذِّكْرَى مر ایشانرا پند گرفتن بعد از نزول عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بر ایشان رَسُولٌ
مُبِينٌ فرستادهٔ آشکارا کنندهٔ معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند
عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است دماغ او
مختبط شده است و با وجود این همه جنون وعدهٔ ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارندهٔ عذابیم از ایشان
قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را برگیریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان ما هیچ فایده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما
باز گردیدگان اید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دادند و آن حضرت دعا فرموده بلاء قحط مندفع شد و ایشان همچنان بکفر راسخ بودند و بقول دیگر که دخانرا
از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان
حالها که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى یاد کن روزی را که بگیریم کافرانرا گرفتن بزرگ یعنی
روز قیامت و در تفسیر میاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکانرا در آن روز که بگیریم شما را

بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشنده ایم ازیشان ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم
قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبط را از ملازمان فرعون وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب
یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام ان ادوا الی بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بمن سپارید عباد الله بندگان خدای
یعنی بنی اسرائیل را انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم بکردن نیکوخواهی خلق
وان لا تعلوا و آمده ام بآنکه سرکشی مکنید و کبر میارید علی الله بر خدای و اهانت وحی او منمایید انی آتیکم بسلطان بدرستی که
من آورنده ام بشما حجتی مبین روشن بر صدق دعوای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام
کردند فرمود که وانی عذت و بدرستی که من پناه بردم بربی وربکم بآفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا
سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و وی نگهدارنده منست وان لم تؤمنوا لی و اگر باور ندارید سخن مرا و عیب کرده بمن
فاعتزلون پس کرانه کنید از من و میازارید مرا ع مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان ایشان سخن آنحضرت قبول
نکرده آغاز جفا کردند بدو سنه زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بآنکه این گروه قبط قوم
مجرمون گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که شرک آرند حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فاسر
بعبادی لیلا پس ببر بشب بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما از پی درآمدگانید یعنی چون شما بروید فرعون
و قوم او خبر شنوند از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و بعد از آن راهها پدید آید پس که بگذرانی
بگذرد واترک البحر و بگذار دریا را رهوا ساکن و آرمیده بهمان وجه که راهها بعضا بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن
تا با حال اول نرود و بگذارش تا قبطیان بوی درآیند و مترس انهم بدرستی که ایشان جند مغرقون گروهی غرقه شدگانند
یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنات بوستانها
پر درخت وعیون و چشمه‌های آب روان وزروع و کشتهای رسیده ومقام کریم و منزلهای نیکو آراسته ونعمة کانوا
و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فیها در آن نعمت فاکهین متنعمان و شادیکنان کذلک کار ما با مکذبان همچنین است
واورثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قوما آخرین بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست
علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود در معالم فرموده که
چون موسی علیه السلام بمرد چهل روز آسمان و زمین بر وی بگریستند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او
از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و بر وی بگریند عطا رحمه الله میگوید که
گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بر وی بگریست و گریه او
آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و درین باب گفته اند نظم این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست کین چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست
و گفته اند گریه آسمان و زمین بجهت گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن
و اسف همچون گریه که در اغلب الست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی که بآسمان رود نبود و بر روی
زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما کانوا و نبودند منظرین مهلت دادگان تا تدارک
بوقتی دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بیگار
فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع من فرعون از فرعون انه کان عالیا بدرستی که بود فرعون سرکشنده خود را

و بلند ساخته من المسرفین از کافران که متجاوز بودند از حد در ایمان ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و مؤمنان
بنی اسرائیل را علی علم بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بدانکه برگزینیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان
ایشان وآتیناهم و دادیم مر ایشان را من الآیات از نشانهای قدرت ما فیه بلاء مبین آنچه در وی نعمت آشکارا
بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لیقولون میگویند ان هی
نیست کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا بعد از زندگانی نیست وما نحن و نیستیم ما
بمنشرین زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر جایز بود وقوع آن از جهت
بوقتی خاص لازم بود ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرتست اگر در دنیا واقع نشود
کس را بر و تحکم نرسد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع
حمیری که لشکری بودند با عدت و اهبت و در غایت کثرت والذین و آنان که بودند من قبلهم پیش از قوم
تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگویند اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان
مجرمین گروهی کافران و منکران بعث و حشر و از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر
کنیت او ابوکرب و نام او اسعد بن ملکیکرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند
بقول اشهر وی ساخت و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که
تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عایشه رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و
حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده است که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او
بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیدند نزدیک وی رفتند
و گفتند این حرکت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمانست و تعریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و او از سر
قتل و اسر و غارت مدینه در گذشت و [illegible] بود بر دست آن حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد
نفری چند از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجیست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست
گفتند در مکه غرض ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد
گفتند ای ملک زینهار که آن شهر بهترین بقعه است بر روی زمین و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود
تا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربانی کرد و از آنجا بیمن تشریف
فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خداپرستی بر ایشان خواند و ایشان
در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی
در آن آتش درآمدندی مبطل بسوختی و محق را آفت نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود در آتش درون رفتند
و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان درآمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله سعیهم به ثبوت پیوسته
که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابی بدو رسانی و الا باولاد
سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزندان پیوسته یکی از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را
بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از [illegible]
رحمه الله نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت آنحضرت بهفتصد سال

ودر درج الدرر آورده که بعد از هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وما خلقنا
السموات والارض ونیافریدیم آسمانها و زمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم
نه به بازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیانرا معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب
ما خلقناهما نیافریدیم ایشانرا اهل ارض و سما را الا بالحق مگر برای حقی که آن مثوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولکن
اکثرهم ولیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان یوم الفصل بدرستی که
روز جدا شدن همه آدمیان از باطل بحق یا جدایی مؤمن و کافر و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن
آدمیانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی از عذاب
یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشند از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله
مگر کسی که بر وی بخشوده باشد خدای یعنی مؤمنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستی که خدا
غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد
ان شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم خوردنی گناه کار است یعنی ابوجهل و این زقوم چون بخورند
کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم بغایت
پاره پاره کند رودهای ایشانرا و بگدازاند معاذ الله احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این کینه کار را فاعتلوه
پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا آنگاه بریزید فوق راسه بر زبر سر او من عذاب
الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بدن او بپزد و بدان آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذب است و گویند مر او را که
ذق بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود
ابوجهل میگفته که من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من بزرگتر و عزیزتر نیست در آن روز حق سبحانه و ملائکه
او را گویند عذاب بچش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی ان هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بودید شما که
بآن تمترون شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در
جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در آنجا آفات و مخافات نبود فی جنات در بوستانها و عیون و سرچشمها یلبسون
می پوشند من سندس و استبرق حریرهای نازک و سطبر متقابلین در حالتی که متقابل باشند در مجالس با یکدیگر و با هم
مستانس باشند و در تیسیر سور آبادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنانرا بر
یک خوان بنشاند و همه رویها یکدیگر می بینند کذلک همچنین برین حالی باشند بی تغییر و تبدیل وزوجناهم و قرین میسازیم
متقیانرا بحور بزنان سفید روی عین گشاده چشم و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیی باشند یا حورا و عیناء بهشت
یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو میکنند آمنین در حالتی که ایمن اند از ضرر یا انقطاع
آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ پیشین که در دنیی چشیده اند و چون معهود
نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگی در پی می باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست ووقیهم و نگاه داشت
حق سبحانه بهشتیانرا و از ایشان دفع میکند عذاب الجحیم عذاب دوزخ را فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که
واقع است از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ
فانما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون
شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان چون متذکر نشوند فارتقب پس چشم دار بچیزی را که بدیشان فرود آید

انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه بتو نازل شود اما آنچه بتو از نصرت الهی خواهد بود و از ایشان عذاب نامتناهی
دوستانرا هر دم فتحی تازه و خصمانرا هر زمان رنجی بی اندازه تابعانرا وعده حسن المآب منکرانرا هیبت ذوقوا العذاب

سورة الجاثیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه مختصر از اسماء الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم کنایت از ملک و مجید و در لطایف
آورده که حا حکمت ازلیست و میم ملک ابدی یعنی بهر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرو در آمدن قرآن من الله العزیز
از نزدیک خدایست بر همه غالب الحکیم دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها
از نجوم سیاره و ثابته والارض و در زمینها از جبال و اشجار و جوانات لآیات للمؤمنین نشانهاست مر گروندگانرا
بر وحدت و قدرت صانع وفی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی وما یبث و آنچه پراکنده
میسازد در زمین من دابة از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامتهاست برای استدلال
بر حکمت حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه
استدلال متیقن گردند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وما انزل الله و در آنچه
فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده
کرد بآن مطر زمین را بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها با اختلاف
جهات و تفاوت احوال آیات دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را
تعقل کنند تلک این دلیلها آیات الله دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیک
میخوانیم آنرا بر تو بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله بعد از سخن خدای که قرآنست
وآیاته و دلایل قدرت او تؤمنون ایمان می آرید و حفص بیا میخواند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن
نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغ گوی را اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع می شنود
آیات الله آیتهای خدا را که تتلی علیه خوانده میشود بر او ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت می نماید بر کفر خود
مستکبرا در حالتی که گردن کش است از ایمان بدان کان لم یسمعها گویا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده
و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب الیم بعذابی دردناک در دوزخ
بشارت بطریق تهکم است واذا علم و چون بشنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد
سخنی و داند که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا مسخره یعنی بآن افسوس کند بصورتی باز نماید که از حق
وصواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده من
ورائهم از پیش روی ایشان جهنم دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ
خواهد بود ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شیئا چیزی از عذاب خدا
ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان ولهم
ومر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی راه نماینده است
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت لهم عذاب

مر ایشانراست عذاب من رجز الیم ۝ از سخت‌ترین عذابها الم رساننده الله خدای بحق الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما
دریا یعنی سطح او را هموار کردانید تا چیزها تخلل مانند چوبها بر بالای او با یستند و گفته‌اند تسخیر او آنست که منع نمیکند
از غوص در وی و سیر بر وی لتجری الفلک تا سیر کند کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید
من فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون ۝ و تا باشد که شکر گویید
خدای را برین نعمتها وسخر لکم و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از
شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها منه از وست
ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون ۝
برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که در صحایف مبدعات ظاهر است و از صفایح مکونات باهر
در جمله جهان ز مغز تا پوست ۞ هر ذره گواه قدرت اوست ۞ آورده‌اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه
دشنام داد و او را آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیه آمد که قل بگو ای محمد للذین آمنوا مر کسانی را که
گرویده‌اند یغفروا که در گذرانند و عفو کنید للذین لا یرجون مر آنان را که نمی ترسند ایام الله از روزهای هلاک و عذاب
خدای عرب از وقایع با یام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیه آنست که در گذرانند از قومی که تامل نمیکنند در
روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما بما کانوا یکسبون ۝ گروهی را بآنچه هستند که
کسب میکنند از اسائت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که ما در پیش فاروق رضی الله عنه نشسته
بودیم قاری این آیه بخواند عمر فرمود لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول این قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است
و شمه‌ای از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بدان تقدیر آیه را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکیست و در تفسیر
امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که بعد از نزول آیت من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر
محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید برجست و شمشیر کشید روی بجست و جوی او نهاد تا
هرجا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیه بیاورد رسول خدای صلی الله علیه و سلم بطلب عمر فرستاد
و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و آیه بر وی خواند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت
یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب در روی من نبینند و در معنا بله گناه جز صفت عفو
از من مشاهده نکنند ۞ چو بد بینی ز خلق و در گذاری ۞ ترا زیبد طریق بردباری ۞ اگرچه دامنت را میدرد خار ۞
توکل باش و دهان بر خنده میدار ۞ و گفته‌اند این حکم بآیه قتال منسوخ است من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته
فلنفسه پس مر نفس او راست ثواب آن عمل ومن اساء و هر که کاری بد کند فعلیها پس بر وست وزر و وبال آن ثم الی ربکم
پس بسوی آفریدگار خود ترجعون ۝ باز کردانیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار ولقد آتینا و بتحقیق که ما
دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریة والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم
از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهما السلام
ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال و گفته‌اند مراد من و سلوی است وفضلناهم
و تفضیل دادیم ایشان را علی العالمین ۝ بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینات دلیلهای روشن
من الامر از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمد صلی الله علیه و سلم تا او را بحق بشناسند و امر او بیان
محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بایشان دانش

یعنی تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبر است که در توریة مذکور شده و امر او را پوشیدند بغیا بینهم
از روی عداوت و حسدی که در میان ایشان هست ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان
یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون ۝ اختلاف کردند یعنی در کلمات بینه در توریة
که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا
یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را
و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون ۝ نمیدانند حقیقت
توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک
از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را که خواهد بتو وان الظالمین و بتحقیق که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی
از ایشان دوستان برخی دیگرانند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی
آرزوی ایشان مرو و مصلحت از جنس خود طلب کن والله و خدای ولی المتقین ۝ دوست پرهیزکارانست تو هم ایشان را
دوست دار هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان به بینند راه
حق را وهدی و راهنمونیست از ضلالت ورحمة و بخششی از خدای لقوم یوقنون ۝ مر گروهی را که بی گمان شوند
یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را گفتند که آنچه شما در
باب بعث و حشر میگویید اگر راست باشد و ما را بعالم دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه در این عالم
هستیم آیه آمد که ام حسب نه چنین است آیا پنداشته‌اند الذین اجترحوا السیئات آنانکه کسب کردند بدیها را چون
کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی ایشان ومماتهم
و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که با ایمان زیست با ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد گشت
ساء ما یحکمون ۝ بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند نیست یکسان لای زهرآمیز با آب حیات
وخلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمانها و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان
محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی و دیگر آنکه پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنچه کسب کرده
باشد از خیر و شر وهم و ایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ۝ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار
وقوع نیابد بلکه هر کسی را فراخور عمل او جزا دهد افرأیت آیا چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هویه خدای خود را
هوای خود یعنی هوای خود را الهه دور فرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود با آرزوی خود گیرد یعنی
بتی می پرستد چون بتی نیکوتر بیند آنرا بگذارد و این را بخدایی بردارد واضله الله و چون می بینی تو آنکه گمراه ساخته خدا
و فرو گذاشته او را علی علم بر دانشی که حضرت او راهست بعاقبت آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود
وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب
شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن
خدای مر او را افلا تذکرون ۝ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وقالوا و گفتند منکران بعث ما هی نیست
زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که ما در وییم نموت ونحیی می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی از ما
میزایند و احتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که میرد روح او بجسد دیگری

تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگری باز میرد و دیگری باز نزاید از شاکمونی که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند که گفت
من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و
کهنگی و پیری وَمَا لَهُم و نیست کافرانرا بِذَٰلِكَ باینکه نسبت مرگ بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که منقلب دهر و
مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیاری نیست نظم دهر ترا دهر پناهی ترا •
حکم ترا ابد و شاهی ترا • دور زمان کار نسازد بخود • چرخ فلک سر نفرازد بخود • این همه فرمان ترا بنده اند
در ده امر تو شناسنده اند • إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ ◉ مگر که گمان می برند و بمجرد تقلیدی بی تمسک
بدلیلی سخن میگویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن
الدلاله باشند در باب بعث و نشر مثل قل يحييها الذي انشاءها اول مرة و مانند ان الذي احياها لمحيي الموتى مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ
نباشد برهان ایشان إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ◉ اگر هستید
راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بعضی سخن و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیای موتی موقت است
بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر وقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدا
زنده میکرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند شما را در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آمدن آن روز وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ◉ زیان کنند تباه کاران
و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ و بینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده گفته اند
جثو خاصه کفارست واصح آنکه عام دارد چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند
إِلَىٰ كِتَابِهَا بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشانرا گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ ◉ بآنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده
بودیم يَنطِقُ عَلَيْكُم سخن گوید یعنی روشن سازد بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ
بدرستی که ما نسخه گرفتیم مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ◉ آنچه بودید که کردید بدر معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان بآسمان برند حق
سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثوابی و عقابی بر آن مترتب شود و لغو و بیهوده را محو کند و گفته اند استنساخ
از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویدند بخدای
و بآنچه نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذَٰلِكَ آن ادخال در رحمت هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ◉ آنست رستگاری
آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویدند ایشانرا گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده
میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان
ابا نمودید وَكُنتُمْ و بودید قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ◉ گروهی شرک آرندگان وَإِذَا قِيلَ و چون گفته میشد نزدیک شما که
ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت
هیچ شک نیست در آن قُلْتُم مَّا نَدْرِي میگفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِن نَّظُنُّ گمان نمی بریم بقیام
ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ◉ و ما نیستیم

بیقین دانان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا
بدیهای آنچه کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِم و فرود آید بایشان مَّا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ◉
افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند مر ایشانرا که امروز نَنسَاكُمْ فرو میگذاریم شما را در آتش
نوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را كَمَا نَسِيتُمْ چنانچه شما نیز دست باز داشته اید
و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه
شما آتش است وَمَا لَكُم و نیست شما را مِّن نَّاصِرِينَ ◉ یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذَٰلِكُم فرود آمدن
عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای کلام خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مسخره
یعنی افسوس میکردید بآن و تفکری نمودید در آن وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بحیات
فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا
از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ◉ و نه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذر خواهی
کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دورست فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثناها و ستایشها
رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ و خداوند زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ ◉ پرورنده و تربیت کننده عالمیان
وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر وراست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بهمه خلق الْحَكِيمُ ◉ دانا در همه کار

الجزء السادس والعشرون من اجزاء الثلثين

سورة الاحقاف — بسم الله الرحمن الرحيم

حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارتست بحلم الهی و میم بملکیت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم کامل و مجد شامل خود
عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آرد در لطایف [illegible] آورده که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضات حق از ایشان
مع المزید که آن عبارتست از نظر بوجه الله المجید تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
از خداوندی قوی غالبست الْحَكِيمِ ◉ حکم کننده یا صواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بوجهی که مقتضای حکمت و عدالتست وَأَجَلٍ مُّسَمًّى و نیافریدیم آنها را مگر با اندازه زمانی
نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
بآخرت عَمَّا أُنذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ ◉ روی گردانندگان اند
نه در آن فکر کنند و نه وقوع آنرا مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد کافرانرا که شما أَرَأَيْتُم خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ آنچه می پرستید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای چون ملایکه و اصنام و جز آن أَرُونِي بنمایید مرا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ
از زمین أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشانراست شرکتی فِي السَّمَاوَاتِ در آفرینش آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما
عاجزند و ایشانرا در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش او شریک میسازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن
کتابی که بشما آمده باشد مِّن قَبْلِ هَٰذَا پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ یا بیارید
بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت بر استحقاق عبادت ایشان کند إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

اگر هستید راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت عاجز ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که
ومن اضل و کیست گمراه‌تر ممن یدعوا از کسی که بخواند و بپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند
دعای او را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند او را اجابت ننماید و ظاهر نخواهد
شد وهم و بتان عن دعائهم از خواندن بت‌پرستان غافلون بیخبرانند و چون نمی‌شنوند دعاء ایشان را پس چگونه اجابت کنند
بدبختی کسی که از عبادت خدای شنونده اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد **نظم**
بی‌بهره کسی که چشمهٔ آب حیات • بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات • واذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند آدمیان کانوا
باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را اعداء دشمنان برخلاف آنچه گمان می‌بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری
وکانوا و باشند معبودان باطل بعبادتهم به پرستش عابدان مر ایشان را کافرین ۝ ناگرویدگان یا عابدان باشند به پرستش معبودان
منکر یعنی بتان گویند ایشان ما را نپرستیدند کما قال ویوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت‌پرستان گویند ما بتان را پرستش
نکرده‌ایم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات
در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده‌اند للحق مر آن سخن حق را لما جاءهم آنهنگام که
آمد بدیشان هذا سحر مبین ۝ اینست جادوی آشکارا ام یقولون بلکه بهمین بسنده نمیکنند که آن را سحر خوانند میگویند
افتریه بربسته است محمد بر خدای و از خود گفته آن را قل ان افتریته بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت
بزرگ بود و هر آینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود فلا تملکون پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیئا
از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با استظهار
کدام مددکار این کار را سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون بآنچه شما خوض میکنید فیه در آن یعنی طعن میزنید
در قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی وبینکم میان من و شما برای من گواهی
دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد وهو الغفور و او آمرزنده است کسی را که از
شرک توبه کند الرحیم ۝ مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگو ای محمد نیستم بدعا من الرسل نو بدعی
از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده‌اند پس نبوت مرا چرا منکرید وما ادری ما یفعل
و نمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم و نمیدانم که بشما چه کنند از خسف
و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدا
یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله است بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد
کرد آیه آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در آب و درخت و نخلستان بود صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند
و چون تعبیر در تراخی واقع میشد و آزار مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بجهت استعجال میگفتند این آیه
نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر آنچیزی که وحی کرده
میشود الی بسوی من و از آن در نمی‌توانم گذشت وما انا و نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین
آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور خبر ندارم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال **نظم** ای از تکی فضولی و بوالعجبی
از من چه نشان عاقبت میطلبی • سرگشته بود خواه ولی خواه نبی • در وادی ما ادری ما یفعل بی • قل بگو ای محمد
ارایتم خبر دهید مرا ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به و شما کافر شدید بآن وشهد

و گواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبدالله سلام و گفته‌اند
یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است بآن از مسروق
رحمه الله منقولست که این شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در
مدینه بوده و آل حم بمکه فرود آمده بلکه آیه در محاجه ایست که میان رسول صلی الله علیه و سلم و قریش واقع شده
بوده و شاهد موسی کلیم است علی نبینا و علیه السلام و مثل قرآن توریة است و معنی آیه این که اگر قرآن از نزد
خدا بود و شما بدان نگروید و موسی علیه السلم گواهی داده بر توریة که او نیز از نزدیک خدایست و او ایمان بدو
آورده واستکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده اید نه که شما ستمکاران باشید بر خود درین کار
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین ۝ راه نمی‌نماید ستمکاران را و در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد
آورده‌اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند
بر ایشان و آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا
برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اضراب ایشان لو کان خیرا اگر خیر بودی و راستی و درستی داشتی ایمان ما سبقونا
پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی الیه بسوی او این اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق بودیمی چه رتبهٔ ما از اینها
بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد میگوید
که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست واذ لم یهتدوا
و چون راه نیافتند کفار یهود به بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک
قدیم ۝ این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این میگفته اند ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب
موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة بوده و گردانیده بودیم آن را اماما پیشوای اهل دین ورحمة و سبب رحمت
باورداران کان وهذا کتاب و این قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریة را یا جمیع کتب منزله را لسانا
عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنان را که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری و قرآن
مژده دهنده است للمحسنین ۝ مر نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله
آفریدگار ما خداست ثم استقاموا پس بایستادند بران و عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که
خلاصهٔ علم است و استقامت که منتهی عملست در بحر الحقایق فرموده که استقامت در زینت جوارح بر تعهد ارکان
شریعت و نفوس بر تأدب بآداب طریقت و قلوب بر تصفیه از تعلقات و ارواح بر تجلیه از انوار صفات
و سر بمحض توحید و تخلی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و بباید دانست که بی همراهی استقامت
وصول بسر منزل کمال فکریست باطل و خیالیست بغایت محال **مصرع** کرامت نیابی مگر ز استقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در آن جهان ولا هم یحزنون
و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در آن جهان اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت
اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدین فیها جاوید بودگان در آن و پاداش داده شده جزاء بما کانوا یعملون ۝
بآنچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا با پدران و مادران خود نیکویی
کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج و سختی ووضعته کرها و بنهاده یعنی بزاده است او را
بمشقت و محنت وحمله و مدت حمل او وفصاله و زمان از شیر باز کردن او ثلثون شهرا سی ماه است اگر کسی خواهد

جزاء پاداش دادنی

مدت رضاع کامل باشد واز اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ
تا وقتی که برسد آدمی اشده بکمال قدرت خود که سی وسه سالگیست وگفته اند از هژده تا چهل وبلغ اربعین سنة
وبرسد بچهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیة خاص است بامیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بوده
ودو سال تمام شیر خورده وهژده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده وآن حضرت بیست ساله بوده
در سفر وحضر رفیق وقرین وی بودی وچون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث شد
وصدیق رضی الله عنه سی وهشت ساله بود ایمان آورد وچون چهل سال شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی
الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتك التی آن نعمتی را که بکرم عمیم خود انعمت علی انعام کرده
بر من که نعمت اسلام است وعلی والدی ونعمتی که به پدر ومادر من داده که حیاتست وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند
از مهاجر وانصار کسی که پدر ومادرش هردو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل ودیگر
الهام ده که عمل کنم صالحا عمل ستوده که ترضیه تو پسندی آنرا واز آن خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید
وتوفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید وآزاد کرد واز جمله بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی
ودیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آور برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این
دعا نیز بشرف اجابت رسید دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
مشرف شد وپسرش عبد الرحمن مسلمان گشت وپسر او نیز ابو عتیق بدولت خدمت پیغمبر علیه الصلوة والسلام سعادت
یافت ودر وسیط آورده که از صحابه بجهاد مسلمان که جد وپدر ونبیره وپسر نبیره باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
ندیده بودند مگر ابو قحافه وابوبکر وعبد الرحمن وابو عتیق رضی الله عنهم اجمعین ونسبی قابل بزرگ از اولاد صدیق
رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم وصلاح آراسته انی بدرستی که من تبت الیك باز گشتم بحضرت
تو از هرچه رضای تو در آن نیست وانی من المسلمین ودین از گردن نهادگان فرمان ترا اولئك آن گروه که با مادر
وپدر نیکویی کرده اند وشکر نعمت بجای آورده الذین نتقبل آنانند که قبول کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا
نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان بدرجه قبول یابد ونتجاوز ودر گذرانیده
شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان
ودر گذرانیم سیئات ایشان ومعدود باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای وعده
راست در قبول نیکی وتجاوز از بدی الذی کانوا وآن وعده که بوده اند در دنیا یوعدون وعده داده شده بآن وآن وعده
درین آیتست که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیه والذی قال وآنکس که گفت لوالدیه مر مادر وپدر خودرا
وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهت وتنگی مر شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه
بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند وزنده از قبر برآرند وقد خلت القرون وبدرستی که بگذشته اند
قرنهای بسیار من قبلی پیش از من ویکی باز نیامده اند وهما یستغیثان الله وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدا
ومیگفتند ویلك آمن وای بر تو ایمان آور بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در بعث وحشر حق راستست
فیقول پس آنکس میگفت ما هذا نیست این که شما مرا بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان
واباطیل واکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیه در شان عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه فرود آمده قبل از اسلام او
وعایشه رضی الله عنها این قول را منکر است وصحیح آنست که در باب کافری که در والدین عاق بوده نازل شده اولئك آن گروه

هود ع

عاق ومنکر الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب وباشند فی امم قد خلت با گروهها از
کفار که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستی که ایشان وآنان کانوا هستند
خاسرین زیان زدگان ولکل وهر یک را از دو فریق درجات پایها ومنزلهاست مما عملوا از جزای آنچه کرده اند
پایهای اهل خیر بجانب علو وپایهای ارباب شر بطرف سفل ولیوفیهم وچنین مقرر کرد خدای تا تمام کند ایشان را
اعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان ودر عقاب بزیادت
ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض
کنند آتش را بر کافران ومواقف ایشان در دوزخ برایشان نمایند تا الم وحسرت ایشان بیفزاید وایشان را گویند
اذهبتم ببردید وبخوردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید واستمتعتم
وبرخورداری یافتید بها بآن لذاید یعنی استیفاء لذات کردید وهیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون
پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری ورسوایی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که
تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل وبنا وجه وبما کنتم تفسقون
وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید یعنی کبر میورزیدید وپای از دایره امر بیرون می نهادید وسر بر خط فرمان نمی نهادید
تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پای از حدود شرع برون می نهی منه
خود را اسیر نفس وهوا میکنی مکن بی حبل شرع نیست خلاصی زچاه طبع این سررشته را ز دست رها میکنی مکن
واذکر اخا عاد ویاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود است علی نبینا وعلیه السلام
میفرماید که حال او وقوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای تعالی
بالاحقاف بموضع احقاف وآن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن وگویند میان عمان ومهره وقد خلت
النذر وحال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام ومن خلفه وپس از وی
آمده اند یعنی نه نخست پیغمبر بود بخلق پیش از وی وپس از وی انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد
ایشانرا الا تعبدوا بآنکه نپرستید الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم
بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ وپر هول قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده تو
لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما بتهدید ووعید فاتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی
از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در وعده خود قال گفت هود علیه السلام شتاب
مکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست ومرا در آن مدخلی نیست
وابلغکم وبشما میرسانم ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن وبر من غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم ولیکن من
می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید ونزول عذاب وحلول عقاب تعجیل می نمایید در سوره
اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبید سه ابر برآمد ومنادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار
کنید ایشان ابر سیاه اختیار کردند وبا ایشان می آمد تا دیار را بپوشاند فلما راوه پس آن هنگام که دیدند آنچه را که
موعود بود از عذاب عارضا ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند
هذا عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده مارا هود علیه السلام فرمود که بل هو این نه ابر باران دهنده است
بلکه او ما استعجلتم به آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این باد بوده است فیها عذاب الیم درو ست

عذابی دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد کُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را از نفس و اموال

و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان

ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افکند فَأَصْبَحُوا

پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک

شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه

سکدبان مکه فرا را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ در آن چیزی که ممکن نساختیم شما را

ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ و تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را

سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا به بینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند ایشان گوش سخن حق نشنیدند و عبر

دلایل قدرت ندیدند و بدلها در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ

از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُم و نه دلهای ایشان مِّن شَيْءٍ چیزی را از عذاب

خدای إِذْ كَانُوا چون بودند از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر وَحَاقَ

بِهِم و بگردید بدیشان را مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا

و بدرستی که ما هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُم آنچه گرداگرد شما بود مِّنَ الْقُرَىٰ از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا

الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند

و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را

مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را خدای گفته بودند جهت تقرب چرا

یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُم از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد

رجای ایشان از نصرت بتان وَذَٰلِكَ و گرفتن بتان بخدایی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا

يَفْتَرُونَ و آنچه هستند که برمی بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و دعوی تقرب از خالق و ادعی تا

یعنی از نوعی که تا فت دیگر آب دو بیانفت • ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت

از طایف ببطن النخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میگذشتند

آنجا رسیدند آواز قراءة شنودند و خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا و یاد کن

آنگاه که بگردانیدیم و میل کردیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین

یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر • ناصر • دش •

مس • ازد • انیان • احقم • گویند نه عدد بودند و زوبعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و دوازده هزار

گفته اند و در کتاب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیش و بر همه تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآن را

و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم قَالُوا گفتند بعضی

مر بعضی را که از روی ادب أَنصِتُوا خاموش باشید تا بشنویم در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر

یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قراءة و با تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و چیزها پرسیدند

و رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِم بسوی قوم خود

مُّنذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنودیم کتابی را

از نزدیک خدای أُنزِلَ فرو فرستاده شد مِن بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را

که پیش از و بوده از کتب یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند

آن را چه مشتمل بر احکام یهود است تا ان گفتند انزل من بعد موسی يَهْدِي راه می نماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق

یعنی آنچه درست و راستست وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ و براهی راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما

اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را

يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدای شما را مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُم و برهاند

شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک وَمَن لَّا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده بخدای یعنی محمد را صلی الله

علیه و سلم فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو

نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدا را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدا

دوستان و مددکاران أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی

بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه

فرموده و يُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و از سفیان ثوری رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند

بر مثال بهایم و امام اعظم رحمه الله برین رفته و امام مالک رحمه الله با جمعی بر آنند که ایشان را باحسان ثواب هست چنانچه

بر اسائت عقاب خواهد بود و از ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و از امام

نقاش رحمه الله پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر

الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنو آدم از نعمتهای بهشت و در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب پرسیدند که

مؤمن جن را ثواب هست فرمود آری لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ بخواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن

و در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربضها خواهند بود نه در بهشت

و قاضی در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و ندانسته اند

منکران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه آن خدایی که بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را

وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و رنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ توانا است عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کند

مردگان را چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیه آنست که آیا خدا با قدرت چنین کامل از

و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلَىٰ آری هست إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بی عجز

و تعب وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی آتش را

بر ایشان عرض کنند و این قلبیست که بر خلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد میکنند پس ایشان را گویند

أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ براستی و شما باور نمیکردید قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حقست پس سوگند خورند

وَرَبِّنَا و به پروردگار ما که راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید

عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبر را ور نمیداشتید فَاصْبِرْ

پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کرده اند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات و جد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران

و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام و مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و محادات

طاعنان و آزار و ایذاء منکران شکیبایی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و امام

رضی الله عنه گفته اولوا العزم آنها اند که بتخصیص ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح الآیة ودوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیه وبمانا اصحاب شرایع اند
با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قولی آنست که ایشان نجباء رسل هژده تن اند که نام ایشان در سوره انعام هست وپیغمبر ما را
صلی الله علیه وسلم امر شد که فبهداهم اقتده در نار المسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم ویونس وسلیمان
علیهم السلام وگفته اند غیر یونس وبسر جهاء تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت وحضرت عزت پیغمبر ما را صلی الله
علیه وسلم فرموده که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبایی ورز ولا تستعجل وطلب
شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود کأنهم یوم یرون گوییا ایشان روزی که
به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی هول ونزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که
لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روزی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا وبرزخ از هیبت
وعقوبات دوزخ بلاغ این گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب
وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از جاده فرمان

سورة القتال — بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا وباز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در
اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل ونضر وعتبه یا مطعمان روز بدر وایشان دوازده تن بودند از صنادید
عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را که از مکارم می شمردند چون صله رحم وفک اسیر وحفظ جوار وحسن
ضیافت والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته از اطعام طعام وصله رحم
وآمنوا وگرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبری بنیکی ستوده شده یعنی قرآن وهو الحق وقرآن
راست ودرستست یا محمد صاحب حق وحقیقت آمده من ربهم از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله
علیه وسلم کفر درگذرانید خدای وبپوشید عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را واصلح وبصلاح آورد بالهم
حال ایشان را در دین ودنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اضلال واصلاح بأن الذین کفروا بآنست که
آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وان الذین آمنوا وآنانکه گرویدند اتبعوا الحق
در پی رفتند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک همچنین یضرب الله بیان میکند خدای
للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که به بینید
ای مؤمنان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس زنید گردن ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم
تا چون بسیار بکشتید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری وبند کنید محکم
تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی وآزاد کنید بی عوض واما فداء ویا فدیه بگیرید
از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال تمام
وآن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی وامام احمد
رحمهما الله برآنند که امام مخیر است میان قتل واسترقاق واطلاق وفدا بمال یا باسیری مسلمانان وامام اعظم رحمه الله بر

این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر بوده وحالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک اینست کار کار ها را یا این کار را
ولو یشاء الله واگر خواهد خدای لانتصر منهم هر اینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن ولیکن امر کرد
بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزماینده کان کند مؤمن را بکافر مبتلا کرد اند
تا جهاد کنند وثواب عظیم یابد وکافر را بمؤمن آزمایش دهد تا گوشمال یابد واز کفر باز ایستد والذین قاتلوا وآنانکه
کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای وبحفص قتلوا میخوانند یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای باطل وضایع
نکرد اند اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق بجهانند راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب
ودر آخرت بدرجات فوز وثواب ویصلح بالهم وبصلاح آرد کارهای ایشان را ویدخلهم الجنة ودر آرد ایشان را
بهشت عرفها لهم بهشتی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند جهت ترویج ایشان
بهشت را یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدا را وپیغمبر او را ینصرکم یاری کند
شما را تا بر اعدا مظفر گردید ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید
والذین کفروا وآنانکه نگرویدند فتعسا لهم پس خواری ونگونساری وهلاکت واندوه ونا امیدی مر ایشان راست واضل
وگم وتباه ساز خدای اعمالهم عملهای ایشان را ذلک این خواری وبطلان عمل ایشان را بأنهم بسبب آنست که ایشان
کرهوا کراهت داشتند وناخواهان بودند ما انزل الله آنچیزی که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم
از امر بتوحید وقیام باحکام شرع فأحبط پس باطل وضایع کرد ایزد تعالی اعمالهم کردارهای ایشان را که
از احسانی داشتند چون عمارت مسجد الحرام وطواف خانه ومهمانداری واعانت مظلومان ونوازش یتیمان
أفلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراد
بلاد ثمود وعاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار روزگار
حال آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر وتکذیب وعصیان دمر الله هلاک کرد خدای وعذاب استیصال
فرستاد علیهم بر ایشان وللکافرین ومر ناگرویدگان را امثالها مانند آن عقوبات خواهد بود ازین کفار مکه
ذلک آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان ونصرت دوستان بأن الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست
آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند وان الکافرین وبسبب آنست که ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی
نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که گرویدند
وعملوا الصالحات وکردند کارهای پاکیزه از ریا وغرض جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان آن جویها والذین کفروا وآنانکه کافر شدند یتمتعون بهره برداری می یابند بمتاع دنیا ویأکلون ومیخورند
کما تأکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن وعاقل باید که خوردن او برای
زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویه قوای نفسانی طعام خورد ونظر او بر آنکه بدن تحمل داشته باشد وقوتهای
نفسانی را استدلال بتدبرهای بی ممد ومعاون بوده نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد ودر معنی ذرهم یأکلوا
ویتمتعوا مانند چهارپایان که جز خورد وخواب مطمح نظر ایشان نباشد ونعم ما قیل خوردن برای زیستن وشکر کردن است
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است والنار وآتش دوزخ مثوی مقام وآرامگاهست لهم مر کافران را
وکأین من قریة وچندین از اهل دیهها که بهر حال هی آن دیهها اشد قوة سخت تر بودند از روی قوت من قریتک
از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن دیهها را

فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد ایشان رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن
من ربه از آفریدگار او و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم کمن زین باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است
له برای او سوء عمله بدی کردار او را از شرک و معصیت واتبعوا و پی روی کرده اند اهواءهم آرزوهای خود را چون
ابوجهل و مشرکان مثل الجنة از اینجا بر خوانیم صفت بهشت است التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده اند بدان پرهیزکاران
فیها در آن بهشت انهار من ماء جویهاست از آبی غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و طعم او نگردیده از حال خود مانند آبهای دنیا که تغیر
پذیر باشد وانهار من لبن و جویهاست از شیری که هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی ترش نشده
بطول مکث وانهار من خمر لذة و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت للشاربین مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار نی
وانهار و جویهاست من عسل مصفی از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه مصفی آفرین شده از موم و فضلات ولهم
و مر متقیان راست فیها در بهشت با وجود این همه اشربه من کل الثمرات از همه میوها که خواهند در لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش
ومغفرة و مر ایشان راست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده شد ذنوب ایشان را نه بران معاقبه کنند و نه بدان
معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بر زیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین
دل عارف بر زیر شجرهٔ طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت
و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی **نظم** آب صبرت آب جوی خلد شد
جوی شیر خلد مهر تست و ود ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و ذوق تو جوی خمر بین در بحر الحقایق فرموده که آب
اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که بمخوضه هوا و تفاهت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر بخشش محبت الهی
و عسل مصفی حلاوت تقرب و ثمرات عبادات از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
پندار وجود ما گناهیست عظیم لطفی کن و این گنه ز ما در گذران بعد از ذکر تنعم بهشتیان احوال دوزخیان
دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد کمن هو خالد مانند کسی که او جاودانست فی النار در آتش دوزخ
وسقوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند آن آب امعاءهم
رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون
آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که ومنهم
و بعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع آنها اند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حتی اذا
خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنان را که دانش داده اند از صحابه چون
عبدالله مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که من هم از ایشانم که منافقان
از ایشان می پرسیدند که ماذا قال چه گفت پیغمبر آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه میگفتند اولئک الذین
آن گروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک واتبعوا و در پی رفته اند
اهواءهم هواهای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام والذین اهتدوا و آنانکه
راه یافته اند یعنی مؤمنان زادهم زیاده میکرد ایشان را استماع سخن پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدی بصیرت و یقین وآتاهم تقواهم
و میدهد ایشان را جزای تقوی یا مدد میکند در ازدیاد تقوی و دوام بران فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر
نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی که آمده و ظاهر شده
اشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون

بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده نخواهد داد
فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان را دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری
و دانسته که معبودی بحق نیست مگر خدای قدر حقایق سلمی آورده که چون عالم را گویند اعلم مراد آن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته
در موضح آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر و آمرزش طلب لذنبک برای
ذنب خود در معالم فرموده که آن حضرت مأمور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در این سنت بدو اقتدا کنند
و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وللمؤمنین والمؤمنات و آمرزش
طلب برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و این کرامتیست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار گناهان ایشان
امر کرده و از امام علام رحمه الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن
حضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم تراست که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود **نظم**
هر کرا چون تو پیشوا باشد نا امید از خدا چرا باشد چون نشان شفاعت کبری یافت بر نام نامیت طغرا
امتان با گناه کار دیها بتو دارند امید وا دیها والله یعلم و خدای میداند متقلبکم جای رفتن و گردیدن
شما در دنیا ومثواکم و آرامگاه و موضع قرار شما در عقبی یا میداند هرجا میروید در روز و هرجا می باشید در شب
ویقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة
چرا فرو فرستاده نشد سورهٔ در باب قتال با کفار فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محکمة سورهٔ از قرآن
روشن که در او متشابهی نبود وذکر و یاد کرده شود فیها القتال در آن سوره امر بقتال و جهاد رأیت الذین ببینی
آنان را که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاق یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو
نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بوی بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرگ یعنی پریشان و متحیر و غمناک
شوند فاولی لهم پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشان راست طاعة کار ایشان فرمان بردار دیست وقول معروف
و سخن نیکو مثل سمعنا واطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه بر جهاد ایشان
خلاف ورزیده باز نا ز در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد
لکان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را فهل عسیتم پس آیا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان
ان تولیتم اگر بگردید یا امر مردمان را یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض در زمین بسبب جاه
و بجهت انتزاع تباهی از شما واقع گردد وتقطعوا ارحامکم و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا اگر شما ای
اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء
اولئک آن گروه مفسدان و معرضان الذین لعنهم الله آنانند که رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فاصمهم
پس ایشان را کر گردانیده تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم و کور ساخته دیدهای ایشان را تا دلایل قدرت و عبرت
نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی باز ایستند
ام علی قلوب یا بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزلهٔ قفلها باشد مر دلها را و آن
ختم و طبع الهیست بیان در که خدا بسته بود عباد هیچ کلیدش نتواند گشاد قفلی که او بر در دلها نهد
کیست که بر دارد و در وا کند در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در توریة خوانده بودند

وصحت نبوت آن حضرت معلوم کرده وقبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میکفتند واز ظهور او خبر میدادند چون
سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث شد وبمدینه آمد ایشان برکشتند از وی وخدای تعالی آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ
ارْتَدُّوا بدرستی آنانکه برکشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِم برادبار خود یعنی بس باز شدند وکافر کشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ از بس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضرت وبدلایل واضحه دانسته بودند الشَّيْطَانُ
دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد وبیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار وعناد را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ وخدای مهلت داد ایشانرا وتعجیل
نفرمود بعقوبت ایشان تا در کناه بیفزایند ذَٰلِكَ این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که کفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا
مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ آنچه خدای فرستاده از قرآن واحکام دین یعنی منافقانرا آنست که یهود
مر اهل نفاق را کفتند به پنهانی سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم
با پیغمبر جنگ کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانی ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا
تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتکان يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان که از حق کردانیده اند
وَأَدْبَارَهُمْ وپشتهای ایشانرا که بر اهل حق کرده اند ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان برین وصف بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان
متابعت کرده اند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آن چیزی که بخشم آرد خدای را یعنی موجب غضب وی کردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم ومعاونت
منافقان ومشرکان وَكَرِهُوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد
چون اظهار نعت پیغمبر واقرار بدو وفرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ
بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان تصور کردند أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نکرداند
خدای أَضْغَانَهُمْ کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر ومؤمنان وَلَوْ نَشَاءُ واکر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ بنماییم بتو
ایشانرا یعنی علامتها ونشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُم پس تو بشناسی ایشانرا بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ وهر اینه بشناسی ایشانرا فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در کردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض وتوریه وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای
میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را ومناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیه هیچ
منافق بر حضرت پیغمبر او را نشناخت بسیما وسخن ودر تفسیر مطلع وعین المعانی از انس رضی الله عنه نقل کرده اند که در بعضی
غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند وبامداد که برخاستند بر جبهه هر یکی نوشته بود هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
وهر اینه بیازماییم شما را بامر جهاد وسایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندکان میکنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدان
یعنی ظاهر کردد بر خلق که جهاد کنندکان کیانند مِنكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ وصبر کنندکان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ
وتا بیازماییم خبرهای شما را که میکویید در ایمان یعنی تا صدق وکذب شما آشکارا شود وحفص در افعال ثلثه بنون میخواند
یعنی ما می‌آزماییم تا بدانیم وبیازماییم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه نکرویدند یعنی یهود قریظه ونضیر وَصَدُّوا
وباز داشتند مردم خود را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ ومخالفت کردند با رسول مِن بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ از بس آنکه روشن کشته بود وظاهر شده لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشانرا راه حق در توریه خوانده ودانسته بودند لَن يَضُرُّوا اللَّهَ
زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی از کفر وصد ایشان از نصرت دین خدای وبه پیغمبر او نرسد بلکه ضرر آن بایشان
عاید کردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ وزود باشد که خدای حبطه سازد ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان برید
رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ وباطل وبیهوده مسازید عملهای خود را بریا وسمعه یا بعجب که کردار عجب

مردود ومذموم است
در هر عملی که عجب ره یافت ... روش زده قبول بر تافت
ای کشته بکار خویش مغرور ... از در که قرب مانده مهجور
معجب مشو از طریق تلبیس ... کز عجب بچه فتاد ابلیس
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه
نکرویدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوا ومنع کردند مردم را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته کشتند
در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ناکرویدکان بودند فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرکز نیامرزد خدای مر ایشانرا نزول آیه
در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد وشامل است هر کرا کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَتَدْعُوا
إِلَى السَّلْمِ ومخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب مکنید از ایشان که نشانه ضعف وذلت شما بود وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنست که
شما برترانید یعنی غالب آیید وَاللَّهُ مَعَكُمْ وخدای با شماست بنصرت وعون وَلَن يَتِرَكُمْ وضایع نکند وکم نکرداند خدای
أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندکانی دنیا لَعِبٌ بازیست ناپایدار وَلَهْوٌ وشغلی
بی اعتبار وَإِن تُؤْمِنُوا واکر بکروید بخدا ورسول وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای
شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ ونمیخواهد خدای بمزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یا خواسته نمیخواهد همه مال
بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر است ونصف عشر وربع عشر إِن يَسْأَلْكُمُوهَا اکر بخواهد از شما مالهای شما را
فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن یعنی کوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی میکنید ونمیدهید بخوش دلی وطیب نفس
وَيُخْرِجْ وظاهر میکرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینها وکدورتهای شما را هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ شما آن کروه
ای کروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید وفرموده شده لِتُنفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد مصروف سازید فَمِنكُم پس از شما هست مَّن يَبْخَلُ کسی که بخیلی کند بزکوة یا بنفقه غزو وَمَن
يَبْخَلْ وهر که بخل ورزد بآنچه برو واجبست از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل می ورزد عَن نَّفْسِهِ بر نفس خود که او را
از ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وخدای بی نیاز است از صدقات ونفقات شما وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وشما محتاجانید بآنچه
نزدیک اوست از موائد نعمت وفواید کرامت پس امروز یکی بدهید وفردا در عوض آن ده بستانید چه از خزانه کرم او
هیچ کم نشود وشما بمرادات ومقاصد خود فایز کردید وَإِن تَتَوَلَّوْا واکر روی بکردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از
انفاق یا اعراض کنید از اسلام وقبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ کروهی دیکر جز شما یعنی شما را هلاک کند
وقوم دیکر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُم مانند شما در فرمان برداری بلکه فرمان بردارتر باشند
وپرهیزکارتر سوادی کنند وبنی نخع اند وانصار آنست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اینها کدام کروه اند
وسلمان رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وکفت هذا وقومه ودر خبر آمده که
اکر دین مرتفع شود تا ثریا فرا کیرند آنرا مردان از فارسیان ودر لباب آورده که ابو الدردا رضی الله عنه
بعد از قراءة این آیه کریمه میکفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیان اند

سُورَةُ الْفَتْحِ مَدَنِيَّةٌ — بسم الله الرحمن الرحیم

بصحت رسیده که سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله
شرفا رفت وعمره کزارد یاران بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید وسید عالم
صلی الله علیه وسلم بکار سازی مشغول شد روز دوشنبه غره ذی القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره کرفت

و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و چون توجه آن حضرت بمشرکان مکه رسید بر منع آن حضرت
از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمدند در بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه خبردار شد
بحدیبیه فرود آمد از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد تا سبب آمدن آن حضرت معلوم کند
و بعد از وی حلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آن حضرت داعیهٔ حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده
اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب بمکه در آیند
و پیغمبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاد و ایشان او را باز گرفتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع
چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شدند سهیل بن عمرو را فرستادند میان آن حضرت و اهل
مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار حرب نبود نهان و آشکارا یکدیگر را و حلفای یکدیگر تعرض نرسانند
و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمرهٔ قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آن حضرت
هم آنجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان بتراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیهٔ اسلمی بمکه فرستاد
تا در مروه بکشتند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و بعضی
صلی الله علیه و سلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آن حضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود که امشب سوره بمن نازل شده که دوستر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند
و ایشان را تهنیت گفت و اصحاب نیز او را مبارکباد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَكَ از برای تو فَتْحًا مُبِينًا
حکم پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از آن حضرت پرسیدند که افتح هو جواب فرمود که نعم و در نفس الامر آن صلح مقدمهٔ
فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سر گذاشتند با کفار مجاهره کردند و قرآن بر ایشان خواندند
و بسیار کس مسلمان شدند و فتح مکه نیز بهمان بود و از این است که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما گشادیم برای تو شهر مکه را
تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ تا بیامرزد
مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه موجب عتاب تو تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است
پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب
آدم و حواست و آینده حرام است یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت تو و بیامرزد گناه امت را بشفاعت تو و سلمی رحمه الله فرموده
دست آدم را بوی اضافه کرده چه در وقت زلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی اسناد فرموده که او پیشرو و کاردساز
ایشان است وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد یا با علاء دین یا بانعام
نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بر آن
وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب
شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ
فرستاد آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گروندگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِيمَانًا گرویدنی مَعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن
ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بایقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با ایمان بفروع شرع
وَلِلَّهِ و مر خدای راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لشکرهای آسمان از ملایکه و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس اهل ایمان
جهاد کنند و بنصرت الهی واثق باشند که هر گاه لشکر آسمان و زمین در حکم او بود بلکه ذرات کون سپاه او باشند اولیاء خود را
در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد نصرت او طلبکه بمیدان قدرتش * هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست

وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گروندگان فرستاد
لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاودانه در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ
و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را یعنی محو کرده اند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضهٔ رضوان درآیند
وَكَانَ ذَلِكَ و هست این وعده مر ایشان را عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و فوز
عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا
عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مکه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ
بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد پس حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر این گمان برندگانست
دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای
بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد باز گشتیست دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین
یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه مملوک و مسخر ویند چنانچه لشکریان مر سردار خود را اگر این سخن جهت وعده مؤمنانست
تا بنصرت الهی منتظر باشند و برای وعید کافران و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال
و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانکه سکینه بر دلهای ایشان نازل شد وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانکه
گمان بد برده اند پس توامت را بگو که فرستادن و بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را
وَرَسُولِهِ و مر فرستادهٔ او را وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید پیغمبران او را وَتُسَبِّحُوهُ و پاکی
یاد کنید مر او را یا نماز بگزارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه
عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم خدای است
چه با مر او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم حضرت حق سبحانه نیز هست و خود که یارا دارد که
شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد در حرم سر تعظیم تو کس را راه نیست * و از کمال احتشامت هیچکس آگاه نیست
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای
چه مقصود بیعت اوست و برای رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام
جمع است و حق سبحانه مرتبهٔ جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه احص و اشرف موجوداتست و از همین مقام است
من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللَّهِ قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود و ثواب لطف یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
زبر دستهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر
میگرفتند و یدالله زبر دستهای ایشان بود در مبایعه فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند
عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و پس ورد موضح آورده که سه چیز راجع با هل آن میشود یکی مکر و لا یحیق
المکر السیئ الا باهله و دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض عهد و من نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند

پیمان شکن که هر که پیمان بشکست از پای درافتاد و برون رفت از دست آنرا که در دست بود پیمان است شکست هیچ حال اهل عهد که
ومن اوفى و هر که وفا کند بما عاهد بآنچه عهد کرده است عليه الله بران با خدای فسيؤتيه پس زود بدهد خدای مر ورا
اجرا عظيما مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون متوجه مکه
شد به نیت عمره بعضی اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار را پیغام فرستاد که درین سفر همراه شوند و موافقت کنند ایشان
از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی سيقول لك
المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا بازپس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که
شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع میشد واهلونا و زنان و فرزندان ما که از بی کسی
و بی نوایی و بی برگی ماندند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین که تخلف کردیم در مرافقت و موافقت نمودیم
يقولون بالسنتهم میگویند بزبانهای خود ما ليس آنچه نیست في قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان
میکنند و در دل ایشان را از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن يملك لكم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند
از شما من الله از حکم خدای شيئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بكم ضرا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل
یا عقوبتی بر تخلف او اراد بكم یا اگر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشتن اموال و اهالی بل كان الله
بلکه هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید خبيرا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال
و فرزند نداشتید بل ظننتم بلکه گمان بردید ان لن ينقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند
مؤمنان الى اهليهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل کرده اند وزين ذلك
و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد في قلوبكم در دلهای شما وظننتم
و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وكنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا
گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت ومن لم يؤمن بالله و هر که نگرود بخدای ورسوله و بفرستاده او
و بدل تصدیق نو حکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للكافرين مر کافران را سعيرا
آتشی افروخته ولله ملك السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور علوی و سفلی در
قبضه قدرت اوست يغفر می آمرزد گناهان بزرگ را لمن يشاء هر کرا میخواهد ويعذب و عذاب میکند بگناه خرد من يشاء
هر کرا اراده میکند وكان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان را رحيما مهربان بر ایشان سيقول
المخلفون زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه
که بروید الى مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعكم تا پی روی
کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزو
خیبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین حرکت اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد
جماعت متخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم يريدون میخواهند متخلفان ان يبدلوا آنکه تغییر دهند
كلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پی روی نخواهید کرد
ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیایید كذلكم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن
بمدینه فسيقولون پس زود باشد که ایشان گویند خدا این حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بما تا در غنیمت شریک
شما نشویم و نه چنین است که متخلفان میگویند بل كانوا لا يفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قليلا مگر اندک چیزی را

قل للمخلفين بگو مر این پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الى قوم بحرب گروهی
اولي باس شديد خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از تابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند
مخلص آیه آنکه شما را بجنگ مردی محارب بسیار در خواهند خواند که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید شان او يسلمون
یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتلست یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتالست یا جزیه و بدین تقدیر
اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطيعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن گروه يؤتكم الله بدهد
شما را خدای اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر دعا
کنید كما توليتم چنانچه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه يعذبكم عذاب کند خدای شما را عذابا اليما
عذابی دردناک و چون در حق متخلفان این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز
و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما بچه جا انجامد آیه آمد که ليس على الاعمى حرج نیست بر نابینا گناهی که بحرب نرود
ولا على الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه که از جهاد تخلف کند ولا على المريض و نه بر بیمار حرج گناهی که بحرب نرود چه اینها
معذورند ومن يطع الله ورسوله و هر که فرمان برد خدای و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يدخله جنات در آرد خدای
او را ببهشتها و آن جان بوستانها که پیوسته تجري میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها ومن يتول
و هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول يعذبه عذاب کند او را خدای عذابا اليما عذابی که درد آن منقطع نگردد
و الم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان نتیجه مخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور دوری فرمانی رسول از سعادت شفاعت
محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان ط مسوز ز آتش محرومیم که هیچ عذاب ز دوری سوزناک تر چون عذاب حرمان نیست
آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند
آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را آزار کردند و بعضی کردن منع کردند آنحضرت عثمان را ذو النورین
رضی الله عنه فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را طلبید و با ایشان
بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب نگریزند و او در زیر درخت
سمره نشسته بود در کشاف آورده که چون در زیر شجره سمره قرار گرفت و شاخی از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد عبدالله بن مغفل
رضی الله عنه میگوید که من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت تا آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی بر داشتم و صحابه بیعت
کردند بر موت و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید
در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره
بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضي الله
بتحقیق که خدای خشنود گشت عن المؤمنين از گرویدگان صحابه اذ يبايعونك وقتی که بیعت کردند با تو تحت
الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس میداند خدای ما في قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و صدق و صفا
فانزل السكينة پس فرو فرستاد آرامش عليهم بر ایشان واثابهم و پاداش داد ایشان را فتحا قريبا فتحی نزدیک
که فتح خیبر است یا مکه یا هجر ومغانم كثيرة و غنیمتهای بسیار از خزینه و نقود و ضیاع و عقار ياخذونها که میگیرند آنرا
وكان الله و هست خدای عزيزا غالب و غلبه دهنده دوستان حكيما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وعدكم الله وعده
کرده است خدای شما را ای امت مغانم كثيرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تاخذونها

فا میگیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هٰذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ
دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا حلفاء یهود نرسیدن بمدد
نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهٔ مر مؤمنان را
بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل الهی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی آورده اند
رحمهم الله بآنکه چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا کار
حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان
شد سحری بود که از طریق وادی حرضه میان قلعهای خیبریان در آمد و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و
ادوات زرع بحدایق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد
والخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
القصه یهود حصاری شدند دل بر قتال بنهادند مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن
حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را
بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقمشه و اسلحه و اطعمهٔ ایشان بدست
مسلمانان افتاد بعد از آن بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه وسلم صداعی طاری شد و بخود سوار
نمی توانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود و ایام محاصره فراوان وقوع یافت و بالاخره بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح
گشت و در آن قلعه مرحب خیبری کشته گشت و در آهنین که کندن بر خود ساخت و یهود زینها بخواستند و غنایم بسیار از آن
بصحابه افتاد و کنز ابی الحقیق باز یافتند و آنحضرت را زهر دادند بره زهر آلود با وی سخن آمد که یا رسول الله از من مخور
مرا بزهر آلوده اند ز خوان معجز او کر نواله طلبی حدیث بره بریان شنو که ما حضر است وَأُخْرَىٰ و وعده کرد
خدای شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بران و عدها بدان آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ
بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِهَا بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گفته که مراد
هر فتحی که تا قیامت مر این امت را دست دهد در این داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح
مداین و اعطاء غنایم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه
و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی منهزم گشتندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیابندی وَلِيًّا
کارسازی که ایشانرا نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ایشانرا مددکاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای
سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غلبه کردند
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا تغییری هر چه در ازل مقرر و مقدر شد لا محاله کاین خواهد بود
و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید **نظم** تغییر بحکم ازلی راه نیابد
تبدیل بفرمان قضا کار ندارد ۰ در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد ۰ با سر قدر چون و چرا کار ندارد ۰ آورده اند
بوقتی که آنحضرت در حدیبیه بود و هشتاد تن بودند از اهل مکه که هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون
آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشانرا بگرفتند و آنحضرت ایشانرا
آزاد کرد آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست خدای که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ

از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ
أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم
خانهٔ خدا بَصِيرًا بینا و شما را بران جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند
شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند اشترانی که از برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا
در حالتی که باز داشته بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصهٔ معنی آنست که کفار
مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را
درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت کهتر و بهتر که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان
گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشانرا ندانسته اید و آن هفتاد و دو تن مرد
بودند که کتمان ایمان کرده حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان از ایشان
زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل اشتمال است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما
ایشانرا در اثنای قتال لگدکوب میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ پس برسیدی شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان
مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق است بان تطؤهم یعنی
میکشتید ایشانرا بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما را از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه بجهت
نگاه داشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیر است و گفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران
و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی مولم موجع در دنیا بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ
در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری باز دارد
یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه ایشان پدران و برادران ما را کشته اند بلات
و عزی که منات ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار
خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شدند چه معاودت نمودند
و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله
کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنانرا كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادت است
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نبشتن آن با محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند
مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست
نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیه آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست کرد خدای و محقق
ساخت رَسُولَهُ برای فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال
آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید بمسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ چون خواسته باشد خدای و گفته اند استثنا
حکایت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم در وقت تعبیر رویا فرمود که بمسجد الحرام در آیید ان شاء الله آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید

از اهادی مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی از سر یعنی بعضی بتراشید و بعضی بچینید
لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت
یعنی مقرر کرد مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که
فتح خیبر است تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که
فرستاد رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَى براه نمودن خلق به بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست که اسلام است
لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل
بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا
و علیه السلام وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسیم هم محمود
ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خداست بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با اویند از مؤمنان أَشِدَّاءُ سخت دل و غلیظ اند
عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ مهربان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر تَرَاهُمْ می بینی ایشان را رُكَّعًا رکوع آرندگان سُجَّدًا سجود
کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح فرموده که این مناقب جامع است همه صحابه را رضی الله عنهم اما دین
ایمانیست باختصاص هر یک از خواص بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه که بقربت و رفاقت و معیت
در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه که در نهایت شدت و غلظت بوده با اهل
شرک و نفاق و همه علما را اتفاقست که رحماء بینهم نعت ذو النورین است رضی الله عنه که در رأفت و حیا و دلنوازی و وفا
مشهور و معروفست و نزد خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف و رکعا سجدا شرح حال مرتضی است
رضی الله عنه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام
از خلوت او باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید يَبْتَغُونَ میطلبند این بزرگان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ افزونی از خدای
یعنی زیادتی ثواب میجویند وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سِيمَاهُمْ علامتهای ایشان فِي وُجُوهِهِمْ
در رویهای ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن در کتاب آورده که اثر نماز در جبین ایشان لایح بود
روی نمازگزاران در نظر دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکور است که
چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر گردد درویش را گواه چه حاجت که عاشق است
رنگ رخش زرد و روبه بین و بدانکه هست ذَلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در
کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریه مذکور شدند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشانست در انجیل
یعنی همین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور و یا صفت ایشان در انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتیست که در اول أَخْرَجَ
شَطْأَهُ بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس قوی کرد آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ
پس سطبر شود فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاه ضعیف با آخر درختی گردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ
آرد مر زارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او این مثلیست و ممثل وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران وی رضی الله
عنهم که با اول دعوت اسلام ضعیف بود هر چند بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این مثل فرمود لِيَغِيظَ تا خشم گیرند
بِهِمُ الْكُفَّارُ بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که این آیه در شان صحابه است پس هر که با ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنها را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای
ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است مَغْفِرَةً آمرزش گناه وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ

سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تُقَدِّمُوا پیش مبرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ پیش از قول خدا
و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وحی یا در معنی
کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بیان دانا تراست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم بروی قولا و فعلا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِيمٌ داناست بافعال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان
لَا تَرْفَعُوا بلند مکنید أَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر ایشان را تعلیم مراسم ادب میدهد یعنی
چون سخن گویید آواز خود را بلندتر از آواز او بر میارید وَلَا تَجْهَرُوا و آشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای وی سخن را یعنی او را
بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا خواندن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرمتر سازید بنا بر مراعات
لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیه مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه بگویید یا نبی الله و یا رسول الله و خطاب
کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید که عملهای شما
حبطه شد بترک ادب بندگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی
ضایع شد نظم نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقت تمام او ادبست آورده اند که
ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون این آیه
نازل شد بخانه نشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت
یا رسول الله در گوش من گرانی است و من در مجلس شما با آواز بلند سخن میگویم ترسم که عمل من حبطه شده باشد حضرت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشت
ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی که
آنانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای بادب و آنکه سخن میگویند
أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لِلتَّقْوَى برای قبول تقوی
در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن یعنی پاک کردن است چنانچه زر را
در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گوییا این زر آزموده است در بوته امتحان گوهر یکدانه را
منت دارم که بغشم میسازی لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزد بزرگ
بی کران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستاد بحوالی بنی العنبر و آن سریه اسیری چند بمدینه آوردند
قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند
نزدیک نیمروز بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بودند ایشان بدر حجرات آمدند
میرفتند و نعره میزدند که ای محمد بدرآی تا اسیران ما بسازی آنحضرت بیدار شد و بیرون آمد یکی را از ایشان حکم ساخت
وآنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیر و نصفی را آزاد کن حضرت چنان کرد و آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی که
آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ درنیافتند
ندانند و مراعات ادب بجای نیارند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّى تَخْرُجَ تا بیرون آیی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان

لَكَانَ هر اینه بودی خَیْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی‌ادبی رَحِیمٌ مهربانست بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست و موجب طلب نعمت سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سود ابد آیدش بدست آورده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی قائم بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبت بجدید انداختند و مردم بسیار از ذوی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتلهٔ او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شدند قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و کسی میان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آن کس دید که بانگ نماز میگویند و جماعت میگزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید و آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِنْ جَاءَکُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغ گوئی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خواطر باشد فَتَبَیَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو در یابید أَنْ تُصِیبُوا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نَادِمِینَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امورها وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ و بدانید که در میان شماست رَسُولَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای و تعظیم او اقتضا میکند که سخن دروغ و بیهوده محضرت او عرض نکنید لَوْ یُطِیعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر اینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلَٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانید است إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ بشما گرویدن را وَزَیَّنَهُ و آراسته است ایمانرا فِی قُلُوبِکُمْ در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَکَرَّهَ و مکروه گردانید است إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ بشما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْیَانَ و نافرمانی کردن أُولَٰئِکَ آن گروه که تحقیق ایمان کردند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فَضْلًا برای فضلیست مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حَکِیمٌ محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که تحقیق اخبار میفرماید که انخبرهای نا راست انواع فتنها می‌زاید

هر کز سخنان شبهه آمیز مگو وان راست که هست فتنه انگیز مگو
خاشاک ز کرجادهٔ نداری سخن شوخی مکن و تند مشو تیز مگو

آورده‌اند که میان عبد الله رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر جماعتی مدد ایشان آمدند و بهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروندگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان به نصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر آن دیگری و از صلح سر باز زند و بفرمان خدای راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکنند حَتَّىٰ تَفِیءَ تا باز گردند إِلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای و بر کردن گیرند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه خود ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید وَأَقْسِطُوا و داد کنید در همه کارها إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد

عدل کنندگانرا که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار مملکت و دین بر عدلست

عدل را شکر نیست جان افزای عدل شاطه ایست ملک آرای عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب‌اند باصل واحد که آن ایمانست فَأَصْلِحُوا پس بصلاح آرید بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ میان برادران شما هرگاه که خلافی و شقاقی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس‌اند یا مراد ابناء اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید آورده‌اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لَا یَسْخَرْ باید که افسوس نکند و استخفاف ننماید قَوْمٌ گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَىٰ أَنْ یَکُونُوا شاید که باشند افسوس کرده شدگان خَیْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها به یهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان عَسَىٰ أَنْ یَکُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شده‌اند خَیْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از صحابه کرد گفت از آنچه منی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَکُمْ نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابهٔ نفس واحدند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد

عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز

و ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را رضی الله عنهما گفت یا نصرانی او در جواب فرمود که یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانید یکدیگر را بِالْأَلْقَابِ بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا بیهودیه و نصرانیه ملقب سازید یا مؤمن را فاسق و منافق خوانید بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْإِیمَانِ بعد از دخول در ایمان وَمَنْ لَمْ یَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می‌آرند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اجْتَنِبُوا بپرهیزید و یکسو روید کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری از گمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از گمان إِثْمٌ بزه است و گناه بران متفرع میشود و باید دانست که گمان چهار قسمست اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و مؤمنان و در خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنان و آنست موجب اثم سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشتی درین صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده‌اند که امثل

بد نفس مباش و بد گمان باش وز فتنهٔ خلق در امان باش

آورده‌اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستادند که ادامی یا طعامی طلبید و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان آن صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدحی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا بامانعل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می‌بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده‌ایم آن حضرت فرمود که گوشت خورده نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیه نازل شد وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بد گمان شده بتجسس کردید وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان کردید و غیبت آنست که

غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیل سخن میفرماید برای زشتی غیبت بدین وجه أَيُحِبُّ آیا دوست میدارد
أَحَدُكُمْ یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ گوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن
تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا و بخود نپسندید پس چنانچه گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید
آنکس که لوای غیبت افراخته است از گوشت مردگان غذا ساخته است وآنکس که بعیب خلق پرداخته است از آنست که عیب خویش نشناخته
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند
از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست برآنکه باز ایستند از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بودند که
بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از ایشان گفت آن بود
آیا محمد هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا
خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریده ایم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر باشید پس بنسب
فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر: الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء
نسب آدمیانی که تفاخر ورزند از ره دانش و انصاف در افتادند نسب فخر کنی را نسب دگری چونکه در اصل بنی آدم و حوا زادند
و آنکه بقبایل و عمایر می نازد باید که داند که شعوب و بطون برای تعارف رفته نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَقَبَائِلَ و قبیلها منشعب از شعوب لِتَعَارَفُوا
تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام سمی باشند بقبیله تمییز میشوند چنانکه زید تمیمی از زید تغلبی و باید
دانست که شعوب مشتمل باشند بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمایر
اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنیست از قریش و پس از آن
افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد چون آل عباس و اهل بیت است
چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب
و بر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگوارترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست چه بتقوی
نفوس برتبه کمال حاصل گردد هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل پیشتر الشرف بالفضل والادب لا بالاصل
والنسب ط با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب
شما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند
یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کرده اند ما عنان کشیده
داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند اهل
بادیه از اسد و غطفان که ما آمَنَّا ایمان آورده ایم و گرویده ایم قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار زبانست
با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نیست مگوئید که ایمان آورده ایم وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بگوئید که اسلام
آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و در آمدن در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ
و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را با خلاص و از سر نفاق در گذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نگرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ
از مزد کردارهای شما شَيْئًا چیزی بلکه تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان
مطیعان را در شان باشد رَحِيمٌ مهربانست بتوفیه اجر ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان بحقیقی الَّذِينَ

آمَنُوا آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او بخلوص و صفای نیت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از
اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند
یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای أُولَئِكَ آنگروه
مؤمنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستگویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه بنی اسد که آمدند سوگند خوردند که
ما مؤمن صادقیم آیه آمد که قُلْ بگو ایشانرا أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید
بایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنست که خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمین است از حوادث سفلی وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای به همه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بروی پوشیده نیست پس
محتاج اعلام و اخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا
بگو منت منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه
نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راستگویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة ق مكية — بسم الله الرحمن الرحيم

ق حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این نثر بجای نسیب است
مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس در ایراد
این حروف رد جماعتی است که قرآنرا شعر میگفتند و در این حرف بعینه گفته اند نامیست از نامهای خدای یا نام قرآنست
یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است و یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل
بآنچه مامور شدۀ امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی ق آنست که الله قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست محیط
بکرۀ زمین که حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که
سر و نحن اقرب در این سوره از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ
و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث نگروید بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ
از آن که آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر
در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هَذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است
و کار عجب دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ما را بعالم باز خواهند گردانید و روح با جسد
رجعت خواهد کرد ذَلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ باز گشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی
رد ایشان کرد قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرده اند زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان
ایشان بعد از مردن ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را یعنی
آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا نیز فراموش
نمیکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند
و نگرویده اند بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان و معجز نمود و حجت الزام کرد

فهم في امر مريج ○ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم بر آمده و با اضطراب آورنده در شان قرآن که گاهی آنرا سحر میگویند
وگاهی شعر وگاهی افسانه و در باره پیغمبر وقتی او را مجنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران
بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم آنرا
طبقه بر زبر طبقه وزیناها و بیاراسته ایم آنرا بستارگان وما لها من فروج ○ و نیست آنرا هیچ شکافها و فرجها
پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و نهایت علم و دانش و حکمت
والارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و افکنده ایم در روی رواسی کوههای
بلند استوار بر جای وانبتنا فیها و برویانیده ایم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج ○ نیکو و آراسته و
فزاینده و این همه کرده ایم تبصرة از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار در استدلال نگریستن وذکری و از برای یاد گرفتن
لکل عبد منیب ○ مر هر بنده را باز گردنده بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا
آبی بسیار منفعت فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید ○
و دیگر دسته کرده ایم بار آن دانه که از شان او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات
و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لها مر آن خرما بنان را طلع نضید ○ غلاف خرما در هم دسته مراد از آن
طلع است یا بسیاری میوه در او و این همه برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی بندگان واحیینا به و زنده کردانیدیم
بدان آب بلدة میتا زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمین پژمرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج ○ همچنان
است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که بما
مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفا دور نیست که بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد نظم
کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز ○ چرا بدانه انسانت این گمان باشد ○ فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر ○ غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر
میدهد و میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح قوم نوح علیه السلام که بنی شیث
قابیل بودند مر نوح را واصحاب الرس واصحاب چاه یمامه یا بیر معطله یا حبل فتح مر حنظلة بن صفوان را علیه السلام
وثمود و قوم ثمود صالح را علیه السلام وعاد و قوم عاد هود را علیه السلام وفرعون و قوم فرعون موسی را
علیه السلام واخوان لوط و برادران لوط مر لوط را علیه السلام واصحاب الایکة واصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام
وقوم تبع و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار دیگر انبیاء مذکوره مرسل در کل
مسطور شده کل همه ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبرانرا زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان
تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید ○ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی انجه وعید
کرده بودم از عذاب افعیینا آیا ما عاجز شده ایم و درمانده بالخلق الاول بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش
ثانی منکران مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده
و مدت چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات بآن و دفع شبهه ما بآن توفت داریم بل هم بلکه کافران
فی لبس در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی من خلق جدید ○ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر چه آنرا
مخالف عادت می بینند و در خلق جدید تحقیقا نکتهای نازک و سخنان لطیفه فرو هست و بر بعضی از ان در تفسیر
آیه انجام التفسیر اطلاع توان یافت ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم و میدانیم ما توسوس به

انچیزی که وسوسه میکند مر او را بدان نفسه نفس او از اندیشهای بد ونحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم بسوی او من حبل
الورید ○ از رگ جان وی یعنی نزدیکی بعلم و قدرتست نه بمکان و مسافت ماوردی رحمه الله فرموده که حبل الورید رگیست
متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و گفته اند مراد آنست که ما بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل
الورید بوی صاحب بحر الحقائق فرموده که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست بوی پس در نحن ایمائیست بآنکه
حق سبحانه از آن اقرب به بنده اقربست پس جناب انسان هرگاه که خود را طلبد یا بحق را نیز هرگاه که جوید بیابد و اذا
سالک عبادی عنی فانی قریب در زبور آمده است که الا من طلبنی وجدنی نظم نحن اقرب گفت من حبل الورید ○
تو فکندی تیر فکرت را بعید ○ ای کمان و تیرها برساخته ○ صید نزدیک و تو دور انداخته ○ و باید دانست که
قرب حق بی چون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جانرا که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق باکه از کیفیت
مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است نظم قرب حق بی چون است جان را بتو
قرب حق را چون بدانی ای عمو ○ قرب نه بالا نه پستی رفتن است ○ قرب حق از قید هستی رستن است ○ در کشف الاسرار آورده
که قرب بنده بحق آنست که فرموده که واسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل
و این قرب اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده کان تعبد الله کانک تراه و قرب حق
مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص بر و شواهد لطف که
ونحن اقرب الیه من حبل الورید و لا و لا قربی ده غیبی تا از جهانش برهاند پس قرب بخشد حقیقی تا از آب و گلش
باز برد از هستی موهوم بنده میکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد
اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق بحکم
و بخود باقی موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه ○ غرقه گرداند دران بحر چه درویش و چه شاه ○ خرمن هستی موهوم چنان سوزاند
آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه ○ اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال
و افعال مکلفانرا و بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی وعن الشمال قعید ○ و از جانب چپ همنشینی
یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند ما یلفظ بیرون نه افکند از دهن خود من قول
هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی الا لدیه مگر که نزدیک او رقیب نگهبانی بود عتید ○ آماده که فی الحال بنویسد
در لباب آورده که در حکمت اول مذکور است که عجب میدارم از بنی آدم که دو ملک موکل بر دندانهای او کرده اند و نشسته اند
زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگویند و بسیار میگویند و در حدیث
آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم الهی ادمی فرزند مسکنی ○ صبر کم گفتار کن از مسکنی
مصلحت نیست زبان زیر کام ○ تیغ بپسندیدن بود در نیام ○ ملکین برین نوع نگهبان مردم اند و نیک و بد او بقید
کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد وجاءت سکرة الموت و بیاید بیهوشی مرگ بالحق بامر خدای که در دست
و گویند مر او را ذلک این مرگست ما کنت منه آنچه بودی تو که از او تحید ○ میگریختی و می ترسیدی از او و انکار
ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت سوم برین نفخه مردگان زنده شده از قبرها برآیند و ملائکه میگویند
ذلک این روزیست یوم الوعید ○ روزی که خلقانرا بدان وعید میکردند یعنی می ترسانیدند وجاءت و بیاید
در آن روز بعرصه محشر کل نفس هر کسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وشهید ○
و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او و نیز از سائق قرار دیگر و نیز پیش شاهد

انکار متصور و بهر کس از حق خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو یعنی فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَذَا ازین روز
فَكَشَفْنَا پس برداشتیم عَنْكَ از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا همه شنوده بودی معاینه بهبینی
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب ازو حَدِيدٌ تیز است و گفته اند بینای آنجا یعنی دانا میبینی
یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید همنشین او یعنی
ملکی که برو موکل بوده هَذَا اینست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک منست عَتِيدٌ حاضر است یعنی دفتر اعمال او و این خطاب بسایق
و شهید که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافری ستیزه کر کردنکش مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ
منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیه در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین
اسلام است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفتی دیگرش
مُعْتَدٍ در گذرنده از حدود الهی مُرِيبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه کردانید یعنی شریک ساخت
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت
جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا این که هست دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد و او را
حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا بوی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ
من گمراه نکردم او را و در باده او ادخال نکذاشتم وَلَكِنْ كَانَ و لیکن او بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دود را
وا ازان باز نگشت قَالَ گوید حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست
وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستی که پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ بشما وعید خود را بالسنه رسل خود و حالا شما را هیچ
حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغیر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعد و وعیدی که
کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و نیستم من ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندکان که بی استحقاق ایشانرا
عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوییم و حفص بنون میخواند یعنی گوییم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ
آیا پر شدی یعنی وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدی یا نی خدای این گوید وَتَقُولُ و میگوید دوزخ هَلْ
مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سوال یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافری فرستد تا پر شود
و قول آنست که یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط آن قدم حق را بود که نار کشد
غیر حق کمال نار کشد و امام ناهد و بعضی دیگر از محققان برانند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی
پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر متقیان را غَيْرَ
بَعِيدٍ بهشت بدیشان نزدیک بود نه دور و این پیش از ان باشد که ایشان را به بهشت برند اول بهشت را بدیشان
نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گوید خدای هَذَا اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر باز گردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا از
کسنده از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگهدارنده نفس از معصیت
یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد
اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس ترا پایت بیندیش در هر دو عالم که جانت بی خدا دم
مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پنهانی و بپوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند
نهان و آشکارا او یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده

از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آیید به بهشت بِسَلَامٍ با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام
خدای و فرشتگان ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقای جاودیست یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت راست
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده هست
از آنچه میخواهند و اکثر برانند که مراد از مزید رویت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش ایشان یعنی
از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرنی که بحسب واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون
عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند تجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست
آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای بمعنی که قضا نازل شد هیچ چیز دستگیری
ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَى هر آینه پندی و یادکردیست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که
باشد مر او را قَلْبٌ دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میفرماید
که موعظه قرآن از دلی میباید حاضر با خدای که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا دارد
و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب
قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب که گواهی داد در بعثت محمد صلی الله علیه و سلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده
که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان میباید که گویا از پیغمبر می شنود پس درد فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبریل علیه السلام
استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است
و برود در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که حاضر باشد از گوینده شنونده از خبر دهنده هم
غایب از مخبر نشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا از متکلم
شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی
رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از
استماع استراحت یوم السبت متغیر شد آیه آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن
مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه در باره تو از ایشان صادر گردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بآنچه در حق
من میگویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز کن بِحَمْدِ رَبِّكَ با مر پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن
آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگر است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در
بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن پس از سجدها امام زاهد رحمه الله
از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند نوافل است بعد از عشا یا نوافل
بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو ندا را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهژده میل نزدیکتر است بآسمان و
گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضع دور نشود در خبر است که اسرافیل علیه السلام
بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده
خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است
بِالْحَقِّ با چیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور

إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردمانرا یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و می‌میرانیم ایشانرا در دنیا وَإِلَيْنَا
الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد دار روزی را که
بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی نداکننده
ذَٰلِكَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست و برانگیختنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا
يَقُولُونَ بآنچه میگویند کفار از انکار قیامت و افتراء در حق تو و سخنان مکروه در بارهٔ تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ
بر ایشان بِجَبَّارٍ متسلطی که بقهر و جبر ایشانرا با ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ
قرآن مَنْ يَخَافُ کسی را که ترسد وَعِيدِ از وعید من چه پند نگیرند مگر ترسکاران

سورة الذاريات — بسم الله الرحمن الرحيم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و غیر آنرا
پراکندنی و دانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه که برانگیزندگان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان
بارگران یعنی ابرها که بباران گران باشند یا ملائکه که ابرها بردارند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان يُسْرًا در رفتنی آسان
یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور
امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یکی بمهمی نامزد شده اند جبرئیل
بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند
جواب این که شما إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ
هر آینه راستست و درستست و در آن هیچ خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست بی شک
و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند بآسمانی که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو
و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که
مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در کفتار
مختلفید نسبت با پیغمبر یعنی گاهی شاعرش میگویید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف
او را سحر میخوانید و شعر و کهانه و مفتری و اساطیر الاولین يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا از قرآن
مَنْ أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای هست که
محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است ط دلها همه خون و جگرها خون نیست تا حکم ازل در حق هر کس چون نیست
قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ گویان یعنی اصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ مقتسمانند که در وقت ورود وفود
بر عقبات مکه بنشستندی و هر یک از ایشان حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر با آینده و رونده باز گفتندی
و مردمانرا از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان
فِي غَمْرَةٍ در جهالتی که نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از اوامر و نواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می‌پرسند از پیغمبر
و مؤمنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد که وان الدین لواقع و این سخن از روی
تکذیب و استهزا میکنند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ

سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا این است
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید شما در دنیا که باک یعنی به پرسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می‌نمودید و میگفتید متی هذا الوعد
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ و چشمهای
روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فرا گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه پروردگار بفضل
خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ
پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب
مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان عشا و مغرب
بتطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بر ایشان گذشتی مگر که نماز گزاردندی در اول
یا در اوسط یا آخر آن و اشهر آنست خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی و وقت آنرا در یافتندی
وَبِالْأَسْحَارِ و بودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت
بسیار چون طلیعهٔ صبح ظاهر شدی استغفار کردندی بدان وجه که گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند
این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حسابی برنداشته ط طاعت ناقص با موجب غفران نشود
را ضم کرده علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود لِلسَّائِلِ مر خواهنده را
وَالْمَحْرُومِ و نصیبی بود مر محروم مستحق را باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی
ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری که بمخزن آن مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد
و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ
نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر بی‌گمانانرا و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که
انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع
و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانهاست
در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات
کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونهٔ از آن در نهاد شما بود و با وجود آن
متفرد بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه
و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صنع وجود آثار
آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی بهره نیابد نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی
مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو درا ز صدف برون آ که تو بس گران بهایی
وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست
در لوح در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند
از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار
آسمان و زمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ
مانند آنکه شما سخن میگویید یعنی چنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ
بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابرهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط

علی نبینا و علیه السلام فرود آمدند و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و دردائیل علیهم السلام
الْمُكْرَمِينَ گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابرهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان
إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابرهیم علیه السلام فَقَالُوا پس گفتند سلام کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی
قَالَ گفت ابرهیم سَلَامٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ مُنكَرُونَ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام
در صورت و قامت مرا بگویید چه کسانید گفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس باز گشت ابرهیم إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی اهل خود بوجهی که
ایشان ندانستند که بکجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کرد آنرا
إِلَيْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد و ایشان بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمیخورید یعنی بخورید ایشان
گفتند نمیخوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل ابرهیم ترسناک شد از آنکه مبادا دزدان باشند
و قصد وی کنند چه آن بود کاره که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه اثر خوف در ابرهیم علیه السلام مشاهده
کردند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابرهیم علیه السلام فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا من این گوساله
نمی کشتم و از مادر جدا نمیکردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بران گوساله بریان مالید زنده شد و برجست و فریاد کنان روی
بجانب مادر نهاد و ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده بود این حال مشاهده نمود و ابرهیم علیه السلام از آن صورت متعجب
بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند مر ورا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی متولد شود پسری
اسحق نام از ساره که چون ببلوغ برسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی در ایستاد فِي صَرَّةٍ در صیحه
و می گفت اللیتا اللیتا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد وَجْهَهَا
روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیر زنی نازاینده قَالُوا كَذَٰلِكِ گفتند راست
فرشتگان که همچنین بشارت دادیم قَالَ رَبُّكِ گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده
بولد مر ترا الْعَلِيمُ داناست بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر اینه قادر باشد بر اصلاح تو **نظم**
کسی کو بکار تو دانا بود ٭ برانجام آن هم توانا بود ٭ بخرد کهش رو مکن سوی کس ٭ مراد دل خویش از او جوی و بس

الجزء السابع و عشرون من اجزاء الثلثین

چون ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه دانست که
ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار
بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده شدگان قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ
مُجْرِمِينَ بهلاک کردن گروهی گناه کاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
بعد از هلاک ایشان نه نیروزبر کردن ایشان حِجَارَةً مِّن طِينٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مُسَوَّمَةً
نشان کرده شده عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که
آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سپید یا نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد
بعد از هلاک ایشان واضح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهرها نبودند و همه کس بدان سنگ باز آن هلاک شدند
و چون ابرهیم علیه السلام معلوم فرمود که مؤتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام دل مبارک بجهت برادر زاده
متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا
پس ما بیرون خواهیم آورد مَن كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیههای مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم
یافت فِيهَا در آن قری غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دختران او و گفته اند

یک کس از آن قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاشتیم فِيهَا در دیههای آيَةً علامتی
از عذاب لِّلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ترسند از عذاب دردناک و آن علامتها سنگهای سیاه و تقلیب
دیار قوم لوط است وَفِي مُوسَىٰ و در قصه موسی آیتیست مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم اورا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب
آنچه متقوی بود بدان از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادت
می نماید أَوْ مَجْنُونٌ و یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام
دلیل کمال جهل و سفه او را بدو چیز متضاد طعن زد و منزه است که سحر با عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن
باید و دیوانگی دلیل زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن متضادانند پس چون فرعون برگشت از موسی و برو طعن زد
و قوم وی با وی در آن متفق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم اورا بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بفگندیم
ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا
اعراض کردم از موسی و برو طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت به بنو اسرائیل وَفِي عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی
و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر را
یعنی بادی که آبستن نکند درختان را و برندارد ابر را مَا تَذَرُ نگذاشت آن باد مِن شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیزیرا که بگذشت عَلَيْهِ
بران إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیزرا كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزنده وَفِي ثَمُودَ
و در قصه قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام
و عقر ناقه که تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن
سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنظُرُونَ و ایشان انتظار آن می بردند
و مراد از عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه غیر مرة گذشته فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِن قِيَامٍ
برخاستن کنایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام
نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری
دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِّن قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون روندگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ
بَنَيْنَاهَا و آسمانرا بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند بقوتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما
توانائیم بر بناء آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمانرا وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگسترده ایم
زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانندگانیم ما وَمِن كُلِّ شَيْءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقْنَا
زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب
تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق تخالف چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر
و شقاوت و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند
اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح
و غم و موت و حیات و هلم جرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست

زیرا که تعداد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات و واجب الذات از تعداد و انقسام نیست ذاتش از قسمت و تعدد پاک
وحدت او مقدس از اشتراک، از عدد دم مزن که او فرد است، کی عدد بهر فرد در خورد است اهل سنت و شما را از و منزه
صمدانست و بیانا از و مهر نزول فَفِرُّوا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او
یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق
آورده که ای کسانی که بگریخته اید از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و بحر امام قشیری رحمه الله راجع با نسبت
از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید ط هیچ تن در تو نیاویخت که از خود نگریخت
هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام
آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ معبودی دیگر
إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ هویدا و پیدا كَذَلِكَ همچنانکه
قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده
إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمودی و دعوی خواندندی و اگر
از بعث و حشر خبر دادی قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردندی أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر این پسینیان را
بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند
نافرمانان و از حد بیرون برندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان
تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان در معالم
آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب
نزدیک رسید تا این آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَى پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند مؤمنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار در بحر حقایق
برتذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بی شمار در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل
باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدا یاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم محنت و بلا ذکر کند تا در
شکیبایی ورزند سوم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید وساوس شیطان بیان
فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال دنیا عبارتی دینی بر ایشان روشن کند تا دل در و ننهند ششم مرگ را
پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع
عقوبات آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم
بناء کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریا و عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت
و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل بدین سخنان است سبب منفعت مؤمنانست وَمَا
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدم
مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الله مجاهد گفته که نیافریدم ایشان را
مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند اما معنی آنکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و قاین
این آیه و حقایق این اشارت حواله بجواهر التفسیر است مَا أُرِيدُ نمیخواهم مِنْهُمْ از ایشان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا
أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق و اطعام صفت منست پس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای

هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ خداوند توانایی استوار در قدرت خود
در کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت ظاهر اثر دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت
و در کار رسانیدن نه نشان نقش را قصوری و نه در روزی رسانیدن توانایی قدرتش را قصوری رساند رزق بر وجهی که شاید
بسازد کارها نوعی که باید بروزی هیچ گدا یا نوا نوازد برحمت هر کسانرا کار رساند فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی که
مر آنانرا است که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران
ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان نیز خواهد رسید آنچه بدانها رسید فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمْ از عذاب روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شدند بآن که روز بدر است یا قیامت

سورة الطور بسم الله الرحمن الرحیم

وَالطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق
کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه
گشاده کرده در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز
بود که لوح از زمرد است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم می شنید
یا کتاب توریة که در آن نعت سید عالم صلی الله علیه و سلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه
نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه که معمور است بزیارت
حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه
مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است
یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است از آن دریا
چهل صباح بر قبور خواهد بارانید بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از آن برآیند یا بحر مسجور جهنم است
و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بدان با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور
قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی
آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع الدرجاتست که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست که باتش محبت تافته
جواب قسم جملیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست و فرود آمدنی مَا لَهُ
نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد
آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید چنانکه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند در هوا
چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگانراست که بوده تکذیب خدا
و رسول را بدروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآنست و تکذیب
نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ
در رسید از روزی که میافکنند کافرانرا یعنی میکشند بعنف و قهر إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی
آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشانرا به پشت پای ایشان زجسفانند و بدوزخ افکنند

وگویند هذه النار التی این آن آتشی است که در دنیا کنتم بها بودید که با آن تکذبون ۞ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید
و وحی پیغمبر را سحر میدانستید افسحر هذا آیا سحر است این که می بینید ام انتم یا شما لا تبصرون ۞ نمی بینید اینجا چنانچه
در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند اصلوها در آیید در دوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر
مکنید و جزع نمایید سواء یکسانست علیکم بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود
انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون ۞ بآنچه که عمل میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که
پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها اند و چه بوستانها و نعیم ۞ و در نعمتها و چه نعمتها فاکهین شادمانان
و لذت یابندگان بما آتاهم بآنچه عطا کرده است ایشانرا ربهم پروردگار ایشان از کرامتهای جاودانی ووقاهم و بازداشت و آنکه نگاه داشت
ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم ۞ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند کلوا بخورید از طعامهای
بهشت واشربوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداشت مر شما را بما
کنتم بسبب آنچه بودید که در دنیا تعملون ۞ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند وعده بکردار بندهاست اما از
فضل اوست و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود نظم ندارد فعل ما آن زور بازو ۞ که با عدل تو گردد هم ترازو ۞
بفضل خویش فضلی کن سزاوار ۞ بعدل خود مکن با فعل ما کار ۞ متکئین تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده
باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای بافته بزر یا بعضی بعضی پیوسته وزوجناهم و جفت کردانیم ایشانرا بحور زنان
سفید روی عین ۞ گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول واتبعتهم و از پی در آمد ایشانرا
ذریتهم فرزندان خرد ایشان بایمان در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریه در روز میثاق الحقنا در رسانیم بهم بدیشان
ذریتهم فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه را
نیز مانند آن بلند کردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وما التناهم و ما کم نکنیم پدرانرا بسبب این الحاق من عملهم
از ثواب کردار ایشان من شیء چیزی یعنی فرزندانرا بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل
و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمه الله نقل
میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وصول بهشت و درجات وی جز بایمان و عمل نیست
و وعده بایمان و عمل جز بفضل معبود لم یزل نیست ظ در فضل خدا ببند دل خویش مدام ۞ تا فضل نباشد نشود کار تمام ۞
کل امرئ هر مردی مکلف عاقل بالغ بما کسب بآنچه کرده باشد رهین ۞ در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش
کردار خود از آن رهایی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وامددناهم بفاکهة و مدد دهیم و افزاییم
متقیانرا یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشانرا میدهیم هر نوع خواهند از میوها ولحم مما یشتهون ۞ و گوشت از آنچه
آرزو برند یتنازعون با یکدیگر داد و ستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند کأسا کاسها مملو از خمر بهشت
و اصح آنست که اینجا کاس خمر است تسمیه شیء باسم محل آن یعنی هم را بنوشانند خمری که لا لغو فیها هیچ سخن بیهوده نباشد
در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند ولا تأثیم ۞ و نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود
موجب اثم باشد ویطوف و طواف کنند علیهم بر گرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشانرا هست بشکل
پسران آفریده شده کانهم گوییا ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ مکنون ۞ مروارید پوشیده اند در صدف که دست
کسی بدیشان نرسیده و باد تصرف هر ناکس بدیشان نوزیده در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند که کسی گفت یا رسول الله
خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر است شب

بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان
با پدران خود بر همان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است واقبل و روی آوردند بعضهم بعضی از بهشتیان
و اقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون ۞ می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند ایشان که
بدرستی که ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود در دنیا مشفقین ۞ ترسندگان از عذاب خدای یا از
سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمه حال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت
ووقانا و نگاه داشت ما را عذاب السموم ۞ از عذاب آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است
انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدایرا و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ میطلبیدیم
پس روی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار به بندگان الرحیم ۞ مهربان بر ایشان آورده اند که
جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم نزد واردان از عرب بکهانت و جنون
و سحر و شعر منسوب میساختند و آنحضرت اندوهناک میشد آیه آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را
و ثابت باش بران و بسخنان مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک بانعام پروردگار خود یعنی بنعمت او سبحانه
بکاهن کاهن که خبر میدهد از غیب به نزول وحی برو ولا مجنون ۞ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا خلل او را
فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر او شاعر است نتربص به انتظار می بریم بوی ریب المنون ۞ حادثه
روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شعرای دیگر مردند یا امیدواریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود
بمیرد و به پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم پس بدرستی که من با شما من المتربصین ۞
از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم یا میفرماید ایشانرا احلامهم
عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و جنون
با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر با کلامی متسق محل یابد و آن با جنون میسر نمیگردد پس این سخنان نه بر
مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون ۞ از حد در گذشتگان در مکابره و عناد ام یقولون
بلکه میگویند تقوله بر بافته است قرآنرا از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون ۞ بلکه ایشان
از استکبار و حسد نمیگروند فلیأتوا پس گو بیارید بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا اگر هستید صادقین ۞
راست گویان در آنکه قرآنرا از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند
گو مانند او حدیثی انشا کنید ام خلقوا آیا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آنست که
ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شدند
بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون ۞ یا ایشان آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است
معدوم وجود تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات والارض یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمینها را نه چنین است
بل لا یوقنون ۞ بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و بر کرد گمان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن ربک
خزینهای آفریدگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست
ام هم المصیطرون ۞ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شده که هر چه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشانراست سلم
نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه می شنوند در وی کلام ملائکه اخبار غیب را نها وحی کرده میشوند
و اگر چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان بر آمده و پیغام غیب شنیده بسلطان

مُبِینٍ حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدایراست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را
پسران درین سخن تسفیه و تجهیل ایشانست و غیر مر گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی ایشانرا بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی
تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ گرانبار شوند و روی از تو بتابند
أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند
از آن که خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطلست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه
میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در بارهٔ تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویده‌اند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن
مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ یا ایشانراست إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای بحق که
عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می‌آرند
بوی یا شریک میگیرند برای وی نظم بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک • با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند
هر طرح کان کنند بوصفش خیال و وهم • دست کمال غیرتش آتش در آن زند معاندان قریش میگفتند مر حضرت
رسول را صلی الله علیه و سلم فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره پاره از آسمان بر سرها فرود آر اگر در وعدهٔ عذاب راست گویی
حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند
از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعهٔ آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست در هم بسته و بر هم چسبیده
یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی‌ایستند فَذَرْهُمْ پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز
قتال را مأمور نیستی و مکافات ایشانرا حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند و ملاقات کنند يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ
هلاک کرده شوند از نفخهٔ اولی یا بیهوش گردند يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان
شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند یعنی هیچ یاری دفع نکند از ایشان عذاب را مراد از چنین روز
روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که آنانرا که ستم کردند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ
عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت دادن ایشان
و بمشقت کشیدن تو از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه مایی و ما می‌بینیم ترا و محافظت تو میکنیم وَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ و نماز کن ستایش‌کنان آفریدگار خود را حِينَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا بگوی سبحانك اللهم و بحمدك
زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك
در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد هر لهو و لغوی که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ
اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورتر است و بر نفس سخت‌تر
وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز کن در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفاء ایشان بضوء صبح
مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برآنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران
و خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَى چون طلوع کند یا غروب نماید مراد ستارگانند که بآن
نمای راه یافته در بر و بحر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که
رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته‌اند مراد نجوم قرآنند و هوی
بمعنی نزول یعنی سوگند بسوره و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط
و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستارهٔ وجود محمد است صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب
معراج و در لباب گوید که مراد بنجم حضرتست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان
سوگند یاد کرده بستارهٔ دل محمد صلی الله علیه و سلم که بر فلک توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ گمراه نشد
صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مأمور بود بصحبت کفار بجهت دعوت
ایشان وَمَا غَوَى و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الْهَوَى از هوای نفس خود
یا بآرزوی نفس خود یعنی باطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای نفس او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه
بدان ناطق میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى مگر وحیی که فرود آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید ویرا این وحی و آورید بوی
شَدِيدُ الْقُوَى فرشتهٔ سخت باقوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع
کرده ببال خود گرفت و بآسمان نزدیک رسانید و بیک صیحهٔ او قوم ثمود تمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَى
پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مأمور است بدان یعنی مستقیم شد بدرگاه خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ و او
بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى بکنارهٔ بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل را در صورت ملکی
ندید غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و او دو نوبت دید در نوبت اول که او را بر هیأت اصلی خود دید بیهوش
شد و چون با خود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه
از این خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود
فَتَدَلَّى پس بهره فرود آورد بجهت سخن کردن با وی فَكَانَ پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم قَابَ
قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَى بلکه نزدیکتر از آن فَأَوْحَى پس وحی کرد جبرئیل علیه السلام إِلَى عَبْدِهِ بسوی بندهٔ خدا
محمد است صلی الله علیه و سلم مَا أَوْحَى آنچه وحی کرده خدای یعنی با جبرئیل گفت و بقولی بعضی ضمیرها راجع بحق است و بعضی به پیغمبر
بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه و سلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت
نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجدهٔ خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود دیگر باره
در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب
قوسین او ادنی کنایتست از تأکید قرب و تقریر محبت و بواسطهٔ تقریب بافهام در صورت تمثیل مودی شده چه عادت عظماء
عرب آن بوده که چون تأکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان
خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن
بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت ما صلح
بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط هر یکی آن دیگریست پس گویا درین آیه باعتبار آن معنی مودی شده که محبت
و قربت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه بمثابهٔ تأکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی

مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارتست بمکان نفس مقدس او ست و تدلی عبارت از دل مطهر او و کان
قاب قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او
در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جایی که
جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت ❊ خیمه برون زد ز حدود جهات ❊ پردهٔ او شد تتق نور ذات
تیرگی هستی او دور شد ❊ پردگی پردهٔ او نور شد ❊ کیست کز آن پرده شود کارساز ❊ زمزمه گوید از آن پرده باز
فاوحی الی عبده پس وحی کرد خدای به بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی علما گویند اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم و در
پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبر یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایات بسیار
وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که
دوست میدارم معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا وانت وماسوی ذلک
خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا رب انت وانا وماسوی ذلک ترکته لاجلک سوم آنکه امت تو طاعت من
بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان
صادر شود اگر چه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر چه بزرگ و بسیار
در گذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای ❊ آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل است علیه
السلام و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برآنند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدا را در شب معراج دیده و در معالم
آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر محمد را در دل وی نهاد تا ببینهٔ دل مشاهده نمود ❊ خداوند جهان را بی جهت دید
کلام سرمدی بی نقل بشنید ❊ در آن دیدن که حیرت حاصلش بود ❊ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ❊ أفتمارونه
آیا مجادله میکنید با محمد علی ما یری ❊ بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که کفار قریش صفت بیت المقدس و خبر کاروان
خود پرسیدند ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او نزلة اخری ❊ بکار دیگر عند سدرة المنتهی
نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدان جا میرسد و برمیگذرد
و تفسیر مشهور معنی آنست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما مؤید اینست که
فرمود پیغمبر خدا را بدیدهٔ دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در آن شب عروجها
بوده برای درخواست نماز شاید که این دو نوبه باشد در بعضی عروجها بوده باشد عندها نزدیک سدره است جنة المأوی
بهشتی که آرامگاه متقیان است یا ماوای ارواح شهیدانست پیغمبر دید جبرئیل یا خدا را اذ یغشی السدرة آنهنگام که پوشیده شده
بود سدره را ما یغشی ❊ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی یکی بود و گویند بر حوالی آن
فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی چپ
و راست باز ننگریست وما طغی ❊ و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن را در این آیه ستایش آنحضرتست بحسن
ادب و علو همت که در آن شب بتوالی نفحات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال الهی
در دیده کشید کحل ما زاغ ❊ نی باغ نگاه کرده نی راغ ❊ میراند براق عرش پیمای ❊ تا جلوه دلا ز پردهٔ ناز
پس پرده ز پیش دیده برخاست ❊ بی پرده بدید آنچه دل خواست ❊ لقد رأی بخدای که دید محمد در شب معراج من آیات
ربه الکبری ❊ از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل را با ششصد هزار پر که
از شرق تا غرب در فرو گرفته و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه أفرأیتم اللات والعزی

خبر دهید مرا که لات و عزی ومناة الثالثة الاخری ❊ ومنات سوم دیگر میتوانند کرد اینها که خدای کرده است لات
بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا میپرستیده اند و منات صخرهٔ که هذیل
و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی مشلشل که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد کفار آن بوده که در دنیا
هر یک جنی است و این جنیان با ملایکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود ألکم الذکر آیا شما راست فرزند نرینه باشد وله الانثی
و مر خدا را ماده تلک این قسمت اذاً آنهنگام که چنین باشد قسمة ضیزی ❊ قسمتی بود ناراست و بی اعتبار که
چیزی را که از آن ننگ دارید باخالق خود نسبت میدهید ان هی نیست این بتان باعتبار الوهیت الا اسماء مگر نامی
چند که بدان سمیتموها نام نهاده اید ایشانرا انتم شما وآباؤکم و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان
اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشانرا هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من
سلطان ❊ هیچ حجتی که حجت دارند بر خصم مسلط شوید ان یتبعون پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان الا الظن
مگر شک و گمانرا یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وما تهوی الانفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد
نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابعت میکنند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان ولقد جاءهم و هر آینه آمده بدیشان
من ربهم الهدی ❊ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند أم للانسان آیا هست مر انسان را یعنی
کافر را ما تمنی ❊ آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فلله الآخرة پس
خدای راست ملک آخرت والاولی ❊ و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد کس را بر وی حکم نرسد وکم من ملک
وبسیاری از فرشتگان فی السموات در آسمانها امیدوارند کافران بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند
درخواست ایشان شیئاً چیزیرا الا مگر من بعد ان یأذن الله پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء
برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند
ویرضی ❊ و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمیگروند
بالآخرة بسرای آخرت لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگانرا تسمیة الانثی ❊ نام نهادن ماده گان یعنی میگویند
بنات الله وما لهم و نیست ایشانرا به بآنچه که ایشان آنرا اناث میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمیروند
بدین گفتار الا الظن مگر گمانرا وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدارد من الحق از حق شیئاً چیزیرا
یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فاعرض پس روی بگردان عمن تولی
از آنکس که روی بگردانیده اند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآنست ولم یرد و نمیخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی
دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدگی ایشانست من العلم از دانش و از آن تجاوز نتوانند
نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مقصور است و بعضی علما حکم اعراض را بآیه القتال منسوخ دانند ان ربک
بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلام است وهو
اعلم و او داناتر است بمن اهتدی ❊ بکسی که راه یافته است بحق و هر یکرا جزا فراخور او خواهد داد ولله و مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک
همه است و قادر بر جزاء ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساؤا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بما
عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ ویجزی الذین احسنوا و پاداش دهد آنانرا که نکویی کردند و بتوحید قایل شدند
بالحسنی ❊ بپاداش نیکو که بهشتست الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون پرهیز کنند و با یکسو شوند کبائر الاثم

از کبیرها کناه یعنی کناه کبیره را که در ان باب وعید واقع شده یا برای آن حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشهای بزرک را یعنی
زنا بخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ لیکن اکر کسی بکند آنچه خرد بود از کناه یا بخاطر او کذرد و از قوت بفعل
نیاید او معفو است إِنَّ رَبَّكَ تحقیق که آفریدکار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه کناهان را
کر بار کناه ما کرانست • بحر کرم تو بی کرانست • ما را کنه ار ز حد برونست • عفو تو ز جرم ما فزونست • هُوَ أَعْلَمُ
بِكُمْ خدای دانا تر است باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک
پدر شما را آفرید دانست احوال و اقوال و افعال شما را وَإِذْ أَنْتُمْ آن وقت که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
در شکمهای مادران خود عالم بود احوال شما را فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را به بی کناهی و بسیاری خیر
و خوبی اوصاف در کتاب آورده که هرگاه که کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
شنید فرمود که یهود دروغ میکویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که او دانا
باحوال شما در مبدا خلقت و وقتی که کودک خرد بید در شکم مادر پس خود را مستایید قولی آنست که بعضی مردم گفتند نماز
و روزه ما و حج ما آیه آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او دانا تر است بِمَنِ اتَّقَى بکسی که تقوی ورزد و در عمل
مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میرفت و استماع کلام وی میفرمود در تکان
وی را سرزنش کردند که دین پدران بیکذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که حکیم از عذاب خدای میترسم
یکی از کفار گفت این مقدار از مال بمن ده من اکر عذابی متوجه تو شود بر دارم ولید شرط کرد و بعضی از مال بداد و باقی بخل
کرد و این آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکسی را که از پی روی حق تَوَلَّى روی بکردانید وَأَعْطَى قَلِيلًا و بداد اندکی از مال
خود برای رشوت تحمل عذاب انرو وَأَكْدَى و باز داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست
عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او بر خواهد داشت
أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى
و در صحف ابرهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام کرده چیز است یعنی آن
آنست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه در صحف ابرهیم و موسی است و آن کدام است أَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده
وِزْرَ أُخْرَى بار کناه نفسی دیکر پس و چکونه بار خود بدیکری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ و دیکر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
إِلَّا مَا سَعَى مکر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی بکناه دیکری نمیکیرند ثواب دیکری نیز شاب نمیکردانند و در تبیان گفته که
این آیه منسوخست بر در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا درجه کرامت میکنند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی
خود را یعنی عملی که در ان سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد که به بیند در میزان عمل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش
دهند مر ورا الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداشی تمام از خیر که خیر و از شر که شر وَأَنَّ و آنکه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردکار
تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او بخندانید وَأَبْكَى و او میکریانید یعنی شاد
و غمکین میکرداند یا بخندانید اهل بهشت را در بهشت و بکریانید اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را به نبات خندانید و
ابر را بباران کریانید و نزد بعضی خنده و کریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بر حق و اعراض از وی وَأَنَّهُ
و آنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او می میراند وَأَحْيَا و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماته او است پس او می میراند بوقت اجل
در دنیا و زنده میسازد در قبرها او است سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافرانرا بنکرت و زنده
میکند مؤمنانرا بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس

یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که بمیراند نفوس زاهدانرا بآثار مجاهده و زنده کرداند قلوب عارفانرا بانوار
مشاهده یا هر کرا مرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند نظم هر کرا از بود او فانی کنی
پر ز کوهرهای روحانی کنی • کشتکانرا شربت حیوان دهی • بعد کشتن جان جاویدان دهی • وَأَنَّهُ و آنکه در صحف
ابرهیم و موسی است علیهما السلام آنست که خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر
و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آبی إِذَا تُمْنَى وقتی که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام از ین مستثنی اند
وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفرینش دیکر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى و آنکه اوست آنکه
توانکر کند بمال نقد وَأَقْنَى و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی کرداند بدان وَأَنَّهُ و آنکه خدای
هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى او است آفریدکار شعری شعری نام دو کوکب اند یکی را غمیصا کویند و او شعری شامیه است و دیکری
عبور و او یمانیه است و مراد این شعری او است و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بوده او را
می پرستیده و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میکفتند بجهت خلافی با ایشان
وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام
و قومی از ایشان که بنو لقیم میکفتند در وقت هلاک در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشانرا عاد اخری
کویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَا أَبْقَى پس باقی نکذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را
مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى و از حد برنده تر در شرک
و عدوان چه نوح را علیه السلام بسیار رنجانیدند و در مدت نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ
و شهرستان قوم لوط را أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید
آن شهرها را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید یعنی سنکهای نشان دار که بران باران بارید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای
آفریدکار تو تَتَمَارَى شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نعمی که در معدودات هست آنرا
نعم کفت بجهت آنکه در و پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و سبب تقویه دل مؤمنانست هَذَا این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم نَذِيرٌ پیغمبریست بیم کننده مِنَ
النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران نخستین همان پیغمبرها که ایشان فرموده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد
نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
كَاشِفَةٌ پیدا ظاهر کننده أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شکفت میدارید وَتَضْحَكُونَ
و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمی کریید از خوف وعیدی که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندکان
یا غافلان یا تغنی کنندکان که کفار در وقت قرائت قرآن سرود میکفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده
کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این
سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از خواندن این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس سجده کردند این سجده واز دهم است از سجدات قرآن
در فتوحات این سجده را سجده عبادت گفته که ادراک الهی بذلت و مسکنت تعزز نیست بوی جز سالکان طریق عبادت و عبودیت

سورة القمر مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند و آن حضرت ماه را برای ایشان دو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان
هر دو فلقهٔ قمر بدیدند در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۞ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و برین وجه در
کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رحمه الله آورده که شبی ابوجهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و
ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای والا سر تو بشمشیر برمیدارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل خاموش بود و داشت نگریست
تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق
میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت مبارک برآورد
و اشارت فرموده ماه را بشکافت فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بجای خود قرار گرفت و یکی دیگر برفت باز گفت بگوی تا ملتئم
شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند ط شق گشته ماه چاردهٔ بر لوح سپهر چون خامهٔ دبیر ز تیغ بنان او
یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت چشم ما را بسحر بسته و قمر را منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف
آفاق برسند سؤال کنیم تا ایشان دیده اند یا نی و چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را
دو نیمه دیدیم با وجود این نگرویدند و گفت جادوی او بغایت قویست جناب حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران
آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر که دلیل صدق مدعای وی باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان آوردن
بگردانند از تأمل در آن وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۞ این جادوییست دایم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا
و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته
باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مقدر کرده شده مُسْتَقِرٌّ ۞ واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت
مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد با اهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان
یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۞ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ
و آن حکمت تمام است رسیده بسرحد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۞ پس منع نکنند ایشان را و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغمبر
و مواعظ قرآنی اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر
باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ ۞
بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فرو افتاده چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون آیند
مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ۞ ملخهای پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بر آیند
و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او
می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند کافران هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۞ این روزی دشوارست بر ما كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بندهٔ ما نوح را
وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ ۞ و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید
خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ
پس بخواند نوح آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانْتَصِرْ ۞ پس انتقام
کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ۞
بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بدوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ بگشادیم در زمین

عُيُونًا چشمها تا از روی زمین آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۞ بر کاری که قضا
شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار
کردانیدیم ایشان را عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار وَدُسُرٍ ۞ و خداوند میخها
و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ۞
برای کسی که نگرویده بود و یا ناسپاسی کرده بود بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که ما بگذاشتیم
این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین یا قردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که
اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۞ پس هیچ پندگیرنده هست که در آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود
عَذَابِي عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ ۞ و بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان کردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۞ پس هیچ
موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود
عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَنُذُرِ ۞ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان
إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ۞ در روز
نحس استحکام یافته شامت آن و آن روز چهارشنبه بوده آخر ماه صفر تَنْزِعُ النَّاسَ میکند آن باد مردمان را
كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ ۞ برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود عذاب دنیوی بود
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت وَنُذُرِ ۞ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۞ پس آیا هیچ پند
گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ ۞ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان
ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما او را
هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ ۞ و در جنون
أَأُلْقِيَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا القا کرده اند بر او وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم ما او را اختصاص داده اند بَلْ هُوَ
نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گوییست أَشِرٌ ۞ خود پسند و ستیزه که میخواهد که بر ما تفوق کند حق سبحانه فرمود که
سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ۞
کیست دروغ گوی با ستیزه چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر إِنَّا مُرْسِلُو
النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرندهٔ ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده
و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاهبان ایشان باش ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ ۞ و شکیبایی ورز بر آزار قوم
وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کردان ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن
ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ ۞ حاضر کرده شده است مر صاحب او را
یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن
سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه بکمین نشست فَعَقَرَ ۞ پس پی کرد ناقه را و محرک
عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوف و سبب آن بعضی مذکور شده صدوف ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال
خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه

از آب برگشت او را بصداع رسید و تیری بیفکند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را
پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کرد و در میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو برآمد و سه بانگ کرد
و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود
عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هول آن آواز
کهشیم المحتظر مانند گیاه خرد هم شکسته که سازنده حظیره گوسفندان آنرا بهم نهاده باشند و زیر روز بر شده
ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآنرا للذکر برای یاد کردن که بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر
پس هیچ یاد کننده هست مر انرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط مر و را بالنذر به بیم کردن و بیم دادن
وی مر ایشانرا انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک
کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران او را نجیناهم برهانیدیم ایشانرا از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع میشد
نعمة من عندنا با نعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت
و رحمت من شکر هرکه سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتابست و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم
و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا پس شک آوردند بالنذر
بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان او که ملائکه
بودند یعنی گفتند ایشانرا بما تسلیم کن لوط علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشانرا پنهان میداد ایشان در خانه شکسته
در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشانرا و با روی ایشان هموار کردیم در خبر است که جبرئیل علیه السلام
پر خود بر دیدهای ایشان زد نابینا شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملائکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا
ونذر و آنچه بیم میکرد لوط مر شما را بآن ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط را بکرة در اول روز یعنی
بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشانرا هلاک کرد
وگفتیم بدیشان که فذوقوا عذابی پس بچشید و بکشید عقوبت مرا ونذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بدان بیم
میکردند شما را ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان کردانیدیم قرآنرا مر جمیع خلق را تا بخوانند للذکر
برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد
ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علیهما
السلام یا آیتها که موسی علیه السلام قبطیانرا بدان بیم کرد و آن نه آیه بود کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها
بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در
گرفتن مقتدر توانا بر هلاک شرکان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت ترند من اولئکم
ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند
و آنانرا عذاب فرا رسید اینها نرا چرا نرسد ام لکم یا الکه شما را است ای شرکان براءة فی الزبر برائتی در کتابهای
سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون نحن یا میگویند کفار عرب که ما جمیع
منتصر گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت
کرده شوند جمع ایشان ویولون الدبر و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی همه پشت بگردانند

از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیه یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق
اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیه فرود آمد بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم نمی بود که معنی این را بیندانم که چیست
ناگاه در روز بدر دیدیم که آن حضرت زره می پوشید و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیه چه بوده و بهمین قتل و هزیمت
و اسیر ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة
و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر وامر و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که
شرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا وسعر و در عناد و شقت یا آتش سوزان در آخرت یوم
یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشانرا بر روی ایشان
میکشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا
انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز آفریده ایم بقدر باندازه مقرر مرتب بر مقتضای حکمت یا هرچه آفریده ایم
مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدل دور است
قضی الله امرا وجف القلم • سر بر خط لوح ازل دار و خموش • کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد • وما امرنا
و نیست فرمودن ما هر چیزرا که تکوین او خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعله کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن برپا کنیم
ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه در این
سوره شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت گیرد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که
کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه
اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است و نامهای ایشان بدست حفظه است وکل صغیر وکبیر
و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است
و بران پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فی جنات در بوستانها اند بروز قیامت
ونهر و در جویها و چشمها یعنی بوستانهای مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی کشادگی و روشنی است یعنی
اهل تقوی در بهشتها باشند در سعت و ضیا برخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی مقعد
صدق در مکانی پسندیده که در وی نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه آن
مکانرا بصدق وصف کرد پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست گفته
در آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز
صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیه متحقق شود در کشف
الاسرار آورده که کلمه عند در تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرای بدان اختصاص خواهند داشت
و حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه امروز درین سرا مخصوص بدان بود که ابیت عند ربی و چون رتبه که
خواص فردا بدان نازند امروز پایه ادنی وی بوده پس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد

ای محرم ستر لا یزالی • مرآت جمال ذو الجلالی • مهمان ابیت عند ربی •
صاحب دل لا ینام قلبی • از قربت حضرت الهی • هستی بمثابه که خواهی •
قربی که عبارتش نسنجد • در حوصله خرد نگنجد • کم گشته بود عبارت آنجا • بلکه نرسد اشارت آنجا

سورة الرحمن مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافرانرا از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم این سوره نازل شد و گفته‌اند اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن بمحمد می‌آموزند این سوره آمد که الرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشش که رحمت او جز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را بمحمد و بیاسانید یعنی آسان کرد این مر وی را و دیگرانرا آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت انسانرا دو کردانیدن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم و بیاموزانیدش بیان آنچه بوده و هست و باشد مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین از این خبر میدهد الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده مسیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد یعنی بروی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که آنرا ساق باشد و بدان قائم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ فرمان برند خدایرا بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایه ایشانست و گفته‌اند مراد بسجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت رحمن آسمانرا بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید یا بنزل کرد ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیه اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدنرا بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید میزانرا یعنی کم مپیمائید این همه تاکید اهل ترازو بوقت داد و ستد جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند

هر جو و هر حبه که بانوی تو * کم کند از کیل و ترازوی تو * هست کلیک همه برجای خویش * دو زنجره جمله بیارند پیش * با تو نمایند نهانیت را * کم دهی و بیش ستانیت را *

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرما بنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوند غلاف یعنی اوعیه خرما جمع خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل او ست و مشابهتی که بانسان دارد در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک و مراد از دانه آن چیزیست که از و قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهست که دانه از و جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانست که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شمارا نعمتها داده‌ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمائید که از و نیست سی و یک جا درین سوره این کلمات تکرار یافته جهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ را فرمود تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته‌اند این تکرار از برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سوره را تا آخر بر ما خواند و بعد از آن فرمود که مرا حالیست که شما را خاموش می بینم هر بار که بجن بگوترانرا از شما در جواب من هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ستایش و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر انس است مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست بروی زنند آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جانرا که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج از آتش آنست که سرخ و زرد و سبز بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی در فتوحات مذکور است مارج آتشیست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب و چون خاک و آب بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش بهم مختلط کردند آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق آفتاب یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصلی تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با هم او يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ فرو نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نیامیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار درین دو بحر متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می‌آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از این دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید ریزه و این جواهر هاست که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت او فواید یابید و این نعم ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام از این نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید و گفته‌اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند و برزخ حاجزیست که منع میکند دریای آسمانرا از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می‌آید و از آن لآلی منعقد میگردد امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت حق علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که خوف و رجا عامه مسلمانانراست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط مؤمنانرا و از آن جوهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانرا و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید

در قعر بحر فنا گوهر بقا یابی * اگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی *

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدایراست ناودن کشتیهای نو دوننده و حفص بفتح شین خوانده یعنی نو بر فتن آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر که بر زمین است از ذوی الروح فَانٍ هالک است

یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت
وَالْإِكْرَامِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از
نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار سازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا
رجوع بحضرت او کنید و بغیر او اعتماد ننمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند از وی یعنی میطلبند
از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را همه بدو احتیاج دارند در ذات
و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در ساختن و پرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سایل را
عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادمان کند و بیمار را صحیح سازد و توفیق توبه دارد و گروهی را بیامرزد
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار شما از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنید ابن عیینه رحمه الله فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روز است یک روز مدت دنیی و شان او در آن
روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان او در آن
روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن است در بحر الحقایق آورده
مراد تجلی حق است در هر آنی بحسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست

نظم

کل یوم هو فی شان چه نشانست چه شان یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان
جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان

سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم شما را فراغ اینجا بمعنی قصد است
و مجاز است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید
باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید قصد حساب
شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آنرا ثقل گویند
انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بتکلیف گران بارند یا بار گناه گران بارند فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم وعد
امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید
أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمینها و بگریزید از قضای من تا
از نزول مرگ فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمایید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط
و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه
گرداگرد محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید اما
نتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینست و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام نعمتهای پروردگار که شما را خبر کرد
شما عاجزید در دنیی و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرای جز او یار و مددکار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید
تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید يُرْسَلُ فرستاده شود عَلَيْكُمَا بر هر که مشرک و عاصی باشد از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِنْ نَارٍ
از آتش وَنُحَاسٌ و دود سیاه یعنی یک نوبت دود سیاه فرستد و یک کرت زبانه آتش و گویند نحاس روی گداخته است که
بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت نتوانید که دهید یکدیگر را و منع نتوانید که عذاب را از هم فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا با ناشایسته از نافرمانی بپرهیزید و بطاعت
اشتغال نمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون منشق شود آسمان برای نزول ملائکه

فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل كَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام نعمت آفریدگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال
بوی پناه جویید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ
وَلَا جَانٌّ نه آدمی و نه پری یعنی از ایشان استعلام نکنند که چها کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا گناهکاران را
بعلامت بشناسند حاجت سوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و الحق سبحانه فرموده که لنسئلنهم اجمعین
در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خویش که از هول
آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت باشید که سبب نجات شما انست تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ
شناخته شوند گناهکاران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان
فَيُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بمویهای پیشانی یکبار وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی
گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشانرا گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُكَذِّبَانِ انکار میکنید
و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا گویند هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخ است که از روی عناد يُكَذِّبُ
تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بآن مشرکان و باور نمیداشتند يَطُوفُونَ طواف میکنند دوزخیان بَيْنَهَا میان
دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب گرم آنٍ که بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی
کنند و در میان چنین آبی اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و بایمان
متصف شده از آن نجات یابید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن
پیش خدای جَنَّتَانِ دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند
جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن را در موضح آورده که دو باغ دهند ایشانرا زیاده از
بهشت که هر یکی از ایشانرا صد ساله راه طول و عرض باشد و در میان نهر باغی سبزهای خوش و حوران دلکش محیی حکیم
قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهیست و دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خایفانست و دیگری برای
خدم و متعلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای اداء طاعت و ترک
معصیت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستانند خداوند شاخها یعنی در آن درختان
بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل
بر اشجار و اثمار به بندگان عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا در این دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه تَجْرِيَانِ
میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از
آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت
و لذت شما روان میکند تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید فِيهِمَا درین دو جنت مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر میوه زَوْجَانِ
دو صنف یکی معروف که دیده باشید در دنیی و دیگری غریب که کس ندیده و نشنیده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از
نعمتهای آفریدگار خویش که اصناف ثمرات و فواکه به بندگان عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُتَّكِئِينَ ترسندگان
در بهشت تکیه کنندگان باشند عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا بر فراشها که آستر آن مِنْ إِسْتَبْرَقٍ از دیبای محکم باشد از بزرگی

پرسیدند که بطاین آن دیباست ظهارا آن چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته است که ظهار آن داخلست در آنکه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم **وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ** و میوهٔ درختان این دو بهشت **دَانٍ** نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه داده و میوه آرزو کند شاخ سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن او در آرد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشاند و میوهای لطیف و لذیذ میدهد **تُكَذِّبَانِ** انکار میکنید **فِيهِنَّ** در قصور و منازل این دو بهشت **قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ** کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران **لَمْ يَطْمِثْهُنَّ** نسوده باشند ایشان را **إِنْسٌ** آدمیان **قَبْلَهُمْ** پیش از ازواج ایشان در بهشت **وَلَا جَانٌّ** و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر شده دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقررند جنی نیز در آن تصرف نکرده بود **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید و باور نمیدارید **كَأَنَّهُنَّ** گوییا هستند آن حوران **الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ** یاقوت صافی و مروارید پاکیزه **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفرید **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید و باور نمیدارید **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ** آیا جزای نیکی کردن در عمل باشد **إِلَّا الْإِحْسَانُ** مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزاء هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد رسول الله نیست او را مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعت را درجات و مکافات و گفته اند شکر را بزیاده و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیی را با من آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده که جزاء فنا فی الله الا البقاء بالله هر که در راه محبت شد فنا یافت از بحر لقا در بقا هر کرا شمشیر شوقش سر برید میوهٔ وصل از درخت ذوق چید **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید و باور نمیدارید **وَمِنْ دُونِهِمَا** و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان **جَنَّتَانِ** دو بوستان دیگر است و گفته اند دو بوستان اول از زر است برای متابعان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند **تُكَذِّبَانِ** منکر میشوید **مُدْهَامَّتَانِ** دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زنند **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است **تُكَذِّبَانِ** انکار میکنید **فِيهِمَا** در این دو بهشت **عَيْنَانِ** دو چشمه باشند **نَضَّاخَتَانِ** جوشنده بآب یعنی هر چند از و آب برد دیگر بر جوشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید **فِيهِمَا فَاكِهَةٌ** درین دو بهشت میوه بسیار بود **وَنَخْلٌ** و خرمابان **وَرُمَّانٌ** و انارها و تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میدارد **تُكَذِّبَانِ** انکار میکنید **فِيهِنَّ** درین چهار جنت **خَيْرَاتٌ حِسَانٌ** زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می نمایید **حُورٌ مَقْصُورَاتٌ** حوران پنهان شده **فِي الْخِيَامِ** در خیمها که از در مجوفست و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانهٔ بود آراسته برای داماد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام

٤١٠

از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد **تُكَذِّبَانِ** منکر میگردید **لَمْ يَطْمِثْهُنَّ** نسوده است مر ایشان را **إِنْسٌ** آدمی **قَبْلَهُمْ** پیش از شوهرانی که بدیشان نامزد شده اند **وَلَا جَانٌّ** و نه جنیان نیز بدیشان رسانیده بلکه همه بکرانند **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند **تُكَذِّبَانِ** انکار میکنید **مُتَّكِئِينَ** اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند **عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ** بر فرشها یا بالشهای سبز **وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ** و بساطهای قیمتی در غایت نیکویی **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس کدام از نعمتهای پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید **تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ** بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن نام بروی پس تو ان دانست که بزرگی ذات در چه درجه و مرتبه خواهد بود و از نیست که هیچکس از عظمت او نشان نداده و نمی تواند داد بر لب بحر چنین واماند اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی **ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** در ترجمهٔ کشف معنی این اسم را برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنجا اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس او از آن منزه و مبراست و اکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریاست و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و ازینست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیا ذا الجلال و الاکرام موید این قولست

سورة الواقعة

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت **لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا** نیست در وقوع شدن و آمدن او **كَاذِبَةٌ** دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از وی خبر میدهد صادقست و آن روز **خَافِضَةٌ** فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل **رَافِعَةٌ** بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاقست و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میدارد آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و برمی آرد جمعی را که در دنیا فروتنی کرده اند **إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ** یاد کن چون جنبانیده شود زمین **رَجًّا** جنبانیدنی بدان وجه که هر بنا که بروست منهدم گردد **وَبُسَّتِ الْجِبَالُ** و رانده شود کوهها **بَسًّا** راندنی یا شکسته و پاره پاره گردد **فَكَانَتْ** پس باشد **هَبَاءً** غباری که دیده شود در شعاع آفتاب وقتی که از روزنه در آید **مُنْبَثًّا** پراکنده و منتشر گشته **وَكُنْتُمْ** و باشید شما ای مکلفان در آن وقت **أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً** اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه **فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ** پس اصحاب دست راست **مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ** چه اند یاران دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گویی فلان قوم بزرگانند و چه بزرگانند و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنهااند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر دست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشتی روند که آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنت یعنی یمن و برکت یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند **وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ** و اصحاب دست چپ **مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ** چه اند اصحاب دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ می برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشأمه را از تشاءم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند **وَالسَّابِقُونَ** و پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت **السَّابِقُونَ** پیشی گرفتگانند بایمان چون

مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی رضی الله عنهم یا آنانکه بدو قبله نماز گزاردند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل
قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک کرده
شدگان برحمت و کرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ گروهی
بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَقَلِيلٌ و اندکی مِّنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه
دیدند و بخدمت ایشان رسیدند بر ایشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت تابع پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
از تمام امم بیشتر خواهد بود چنانچه فرموده انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر میدهد در حدیث بریده رضی الله
عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و این تنافی ندارد
اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها مَّوْضُونَةٍ بافته بزر و شبک بدر و یاقوت و زبرجد مُّتَّكِئِينَ
تکیه زدگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ روبروی یکدیگر یعنی بروی یکدیگر تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند
يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُونَ جاویدمانندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خردان
زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفرین باشد برای خدمت بهشتیان
و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال اهل شرک اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند
بِأَكْوَابٍ بکوزها وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ و جامها از شرابی که روانست در بهشت با خمر پاک صافی چون
آب زلال لَّا يُصَدَّعُونَ دردسر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی آن می با خمار نباشد وَلَا يُنزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش
شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند وَلَحْمِ طَيْرٍ و گوشت مرغان که
الطف لحوم است مِّمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو برند یعنی بهر چه که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر ساقیان
در جنت طوف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند
مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار در و ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش دهیم
ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت
لَغْوًا سخنان بیهوده یا باطل و فریاد یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و
دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن می شنوند سخنی که آن کلام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر
پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ
و مکرم اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان
نظر بوج انگندند و آن وادی است از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که
اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ و درخت موز بود میوهای آن بهم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت
همه میوه باشد وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود مراد از ظل راحتست وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ
و آب ریزان یعنی از جنت عدن میریزد بر بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهای بسیار لَّا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده
یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده
یعنی از خوردن بهیچ نوع باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَّرْفُوعَةٍ برداشته
با قیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایتست از زنان مرفوعه یعنی بر تختها نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنشَأْنَاهُنَّ

بیافریدیم ابتداء بی سبب ولادت زنان دنیا را إِنشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که
پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیم ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان
آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند یا غنج و ناز یا شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان
همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیه را به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند
و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن و اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعض اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد
اما شوهر او از اهل بهشت نباشد چون امراه فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود با زن او اول
دادند و اگر زیادت از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِّأَصْحَابِ
الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست گویا سائلی میپرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ
گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین
فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویده ایم و تصدیق کرده ایم و از ما نجات یابند اندک اند
این آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیه بروی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود که رضینا
عن ربنا حضرت صلوات الله وسلامه علیه گفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و در حدیث
آمده که ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن
امت من خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت که متابعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرده باشد در
دوزخ جاوید نخواهد ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر، کسی را که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ
الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدار خواهند بود
باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آب گرم
متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چاه گرم
گرمانند که آن در دنیا آب بطلبند چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه که از آن
سایه خبر میدهد وَظِلٍّ و سایه مِّن يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان
بسایه او پناه می برند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده
و این عذابها ایشان را بدان جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ
بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان از محرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار
می نمودند عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند بدروغ میخوردند
با آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگانیم
تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران پیشین ما مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد
در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و پسینیان از شما و غیر شما
لَمَجْمُوعُونَ هر اینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که آن قیامت است
یا همه مجموع شوند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب از زمان حساب که روزی
معلوم است نزد خدا ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان

مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که شما فردا لآکلون هر اینه خورندگانید من شجر
از درختی من زقوم که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و نان در دخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگان
باشید منها البطون از میوه آن درخت شکمها را فشاربون پس آشامندگان باشید علیه بر بالای زقوم
من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند پس برسانند شکمها را از زقوم پس تشنگی
بر ایشان غلبه کند انگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فشاربون پس آشامندگانید همچنان شرب
الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستانی که هر چند آب خورد اثر
بروی پیدا نیاید یعنی دوزخیان چندان که حمیم بخورند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و مشروب نزلهم
پیش کش ایشانست یوم الدین در روز جزا همچون ما حضری که برای مهمانان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول
و مشروب خواهد بود ایشانرا که شرح حسرت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا
و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور ندارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر است که
هر که بر ابتدا تواناست بر اعاده نیز توانا خواهد بود افرأیتم خبر دهید ما تمنون از آنچه میریزید در رحم زن
ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید کودکان را از آن ام نحن الخالقون یا مائیم آفرینندگان آن و شما معترفید بانکه
خالق منیم چه شما بان وجه و بدان نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نحن
قدرنا بعد از آفریدن شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کسی و ما نحن
بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقدر شده نتواند گریخت
و ما این مرگ تقدیر کردیم علی ان نبدل برای آنکه بدل کنیم از شما امثالکم کسانی را که مانند شمااند یعنی شما را بمیرانیم
و دیگرانرا بیاریم و ننشئکم و بیافرینیم دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورتی و هیاتی که نمیدانید مرو یعنی
کافرانرا در زشت ترین صورتی و مؤمنانرا در بهترین هیاتی و لقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الاولی
آفرینش نخستین را که نطفه بودید علقه شدید تا آخر و بدان نیز اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید که توانا
حق بر نشأه اخری چه هر که بران قادر است ازین عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود میکشد با بجلوه گاه وجود
بار دیگر که از سموم هلاک دوی پوشیم زیر پرده خاک هم تواناست امر کن فیکون کار ما را ز گوشه لحد بیرون
افرأیتم اخبار نمائید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید و تخم بر زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید
آن تخم را ام نحن الزارعون یا ما رویاننده ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده است که نگوید
یکی از شما که زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القاء بذر در وی از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لو نشاء
اگر خواهیم لجعلناه هر اینه گردانیم آن چیز را که کشته اید حطاما کاه خرد شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه
فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن قضیه و بلیه که در شگفت مانید یا بر آفت او اندوهناک شوید یا از
جهت سعی خود پشیمان گردید و میگوئید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم و محض تاوان از بطریق تخم یعنی بدرستی که
ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره گانیم از روزی افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون
از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا
من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده ایم آب شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم
گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از او منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگوئید خدا را برین نعمت

افرأیتم اخبار کنید النار التی تورون از آتشی که بیرون می آید ءانتم آیا شما انشأتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را
که آن مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریننده آنیم اهل بوادی شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند بر شاخی
از درخت عفار که انثی میگویند می سایند حق سبحانه از آن میان دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتش بیرون آرد نحن جعلناها
ما گردانیدیم آتش را تذکرة یاد کردی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آنرا نمودار ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که
قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن
نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن و متاعا و ما ساختیم آتش را برخوردار یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین
مر مسافرانرا و مقیمانرا اکتفا کرد باحد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم
بنام پروردگار تو و او را بپاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم قرآنی یعنی
اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب
دلیل زوال آنست و بر زوال آن استدلال توان کرد بر موجب موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب ما بجاری آن
و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال صلی الله علیه و سلم اصحابی
کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور بن رجم
شیاطین شده اند و آن وقت مولد پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله فرموده که
مراد بنجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار
بود هر نجمی را موقعی و قراة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که بموقع خوانده اند مؤید این قولست و نزول قرآن بر قلب
مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و انه و بدرستی که آنچه خدای بدو سوگند خورد لقسم
سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معترض جواب قسم جملیست انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بر شما میخواند لقرآن کریم هر اینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع مشتمل است بر اصول
علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد خدای و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و قاری او معزز
و مکرم است و این قرآن نوشته شده است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک
خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکان
یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات اوصاف و در دیده کلبی رحمه الله گوید مراد سفره اند و کرام برره بعضی ضمیر را عاید بقرآن
دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیه نفی است و معنی نهی یعنی جنب
و محدث باید که مس مصحف نکند فقهاء مالکی و شافعی رحمهم الله محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند مس مصحف و حمل
و حنابله گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و جنب
و حایض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل از وی و در نوادر مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله
جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده بر کنار و نزد محمد رحمه الله بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را بحمل بر قراه
کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که دوست ترین در من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل
رحمه الله گوید که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخوانند و ابن عباس رضی الله عنهما
نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراة قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی
معتقد نباشند قرآنرا مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقرآن یعنی نگاه داشتن احکام قرآنی نکنند مگر جمعی که از

شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید
قدس سره فرموده که پاکی سر بنفی ما سوی الله است حکیم سنایی روح الله روحه فرموده · جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا · در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود اسرار قرآنی مگر کسی که پاکیزه گردد از
لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفناء شاهد و شهود در مشهود
چون تجلی کند اوصاف قدیم · پس بسوزد وصف حادث را کلیم · تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب
العالمین ۞ از نزدیک آفریدگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآنست انتم مدهنون ۞ شما ای اهل
مکه تاکرویدگانید یا مداهنه کنندگانید یا منکران وتجعلون و میسازید رزقکم روزی یعنی بهره خود را از قرآن انکم
تکذبون ۞ آنکه تکذیب کنید و وی را یا میکردانید شکر روزی خود را که نسبت باران با نوا کنید و این تکذیب سخن
خداست فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما آن هنگام
تنظرون ۞ می نگرید بمیت ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون و لیکن شما
نمی بینید و نمی دانید که آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت است فلولا ان کنتم پس چرا نه اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا
داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین ۞ اگر هستید راستگویان و محصل آیه
آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راستید میگویید پس چرا باز نمیگردانید روح را در وقتی که بحلق رسید فاما ان کان
پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مرو را است
راحت یا آسانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فتح و این همه در قبر بود یا قیامت وریحان و روزی حلال یا بوی خوش یا تحفه
ملایکه یا ریحان مشموم و این همه در بهشت باشد وجنة نعیم ۞ و دیگر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان
و اگر باشد آن وفات کرده من اصحاب الیمین ۞ از اصحاب سعادت است فسلام لک پس سلامت تراست که هستی من اصحاب
الیمین ۞ از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد از ایشان
یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفتها واما ان کان و اگر باشد مرده من المکذبین از تکذیب کنندگان مر خدا و
رسول را الضالین ۞ گمراهان از طریق حق فنزل پس مرو راست پیش کش در قبر من حمیم ۞ از آب گرم کرده در
دوزخ یا دود آتش دوزخ وتصلیة جحیم ۞ و در آوردن بعد قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی که آنچه گفته شد
شان این سه گروه لهو حق الیقین ۞ هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست فسبح پس تسبیح گوی
باسم ربک العظیم ۞ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه
لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر پروردگار خود و قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم
و در خبر آمده است که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید — بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدا را ما فی السموات والارض هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است
از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدا را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از فلک و ستاره و مهر و ماه و
وآنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید

بعضی مسبح بود کما قال تعالی و ظلالهم بالغدو والآصال وهو العزیز و خدای غالبست در هر چه خواهد الحکیم ۞ دانا
بهر چه فرماید له ملک السموات والارض مرو راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و منعم و متصرف در آن یحیی زنده
میگرداند ویمیت و می میراند در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماته و احیا قدیر ۞ تواناست هو الاول
اوست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه موجودات
یعنی باقی ابدیست که آخر او را نهایت نیست · اول او اول بی ابتدا · آخر او آخر بی انتها ·
بود و نبود آنچه بمبدا است و نیست · باشد و آن نیز نباشد که هست · والظاهر آشکارا بوجود و بکثرت دلایل
والباطن نهان بحقیقت ذات و از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حد و عد
تجاوز کرده بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار
فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید که ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال
ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دستگیر تو اند چون اولاد و احفاد سوم زمره آشکارا انس
باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید
اعتماد بر اینها مکن و کار ساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو
بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیکوتر وجهی بیاراستم باطن منم سرایر خفایای تو در دل تو ودیعت نهادم نظم
اول و آخر تویی کیست حدوث و قدم · ظاهر و باطن تویی چیست وجود و عدم · اول بی انتقال و آخر بی ارتحال
ظاهر بیچون و چند باطن بی کیف و کم · در بحر الحقایق آورده که اولست در عین آخریت و آخر است در عین اولیت
و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطنست در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند که
خدا را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه فرو خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد
الا از حیثیت واحد و اعتبار واحد در آن واحد · اولی و هم در اول آخری · باطنی و هم در آن دم ظاهری
تو محیطی بر همه اندر صفات · وز همه پاکی و مستغنی بذات · وهو بکل شیء و او بهمه چیزها علیم ۞
داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هو الذی خلق السموات والارض
اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث
آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت
یعلم میداند ما یلج آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وما یخرج منها
و میداند آنچه بیرون می آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت
وما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون باران و برف و برق و تگرگ و ملایکه و احکام وما یعرج
و آنچه بالا رود در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که عملهای بندگان می نویسند وهو معکم و خدا
با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اینما کنتم هر جا که شما باشید یعنی معیت علم و قدرت هیچ حال از شما
منفک نشود و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن منکشف در یابد · این معیت در نگنجد در بیان ·
نه زمان دارد خبر زو نه مکان · والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید بصیر ۞ بیناست و بدان جزا خواهد داد
له ملک السموات والارض مرو راست حکم گزاری و فرمان روایی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که
اول تعلق با بداع دارد و ثانی با عاده چنانکه میفرماید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور ۞ باز گردیده شود عواقب

کارها یولج اللیل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید ویولج النهار و در آرد روز را فی اللیل
در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه وهو علیم و او داناست بذات الصدور
بانچه در دلها پوشیده است آمنوا بگروید ای کافران بالله بخدای و او را یگانه دانید ورسوله و بفرستادهٔ او که محمد است صلی
الله علیه وسلم و تصدیق وی نمایید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده است شما را مستخلفین خلفاء گذشتگان
بتصرف فیه در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدای بذل کنید
فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول منکم از شما وانفقوا و نفقه کردند مالهای خود را بر وجوه خیرات
لهم مر ایشان راست اجر کبیر مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم است وما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که
نمیگروید بالله بخدای و بوحدانیت او معترف نمیشوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستادهٔ اوست یدعوکم میخواند شما را
بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان
شما را در روز الست باقرار بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان مر آن میثاق را
هو الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه وسلم آیات بینات
آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا بدعوت پیغمبر من الظلمات از
تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت در فتوحات
آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدای بکم بشما لرءوف مهربانست که قرآن و پیغمبر فرستاد رحیم
بخشاینده است که رسول را بدعوت فرستاده وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید الا تنفقوا
در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله و حال آنکه مر خدای راست میراث السموات والارض
میراث آسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست
و لیکن خلق در آن تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شدنی است سبحانه باز کرد و درین کلام ترغیب است
بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدا بر آن نگاه دارید
و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من
قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق
و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد
اولئک آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بلندترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا
از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال می نمایند پیش از فتح و پس
از فتح وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون
بانچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیه در شان ابو بکر صدیق است
رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اهل اشارت بدین معنی در صفتش گفته اند
ثابت قدم مقام تجرید، سرور فرق جملهٔ اهل توحید، در جمع متقیان سابق، حقا که جز او نبود صادق
من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بی امید عوض چه طالب عوض بآن نمی
قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فیضاعفه تا زیاد گرداند خدای تعالی آن قرض
او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر او راست اجر کریم مزدی گرامی که بهشت است یوم تری المؤمنین

یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده را والمؤمنات و زنان مؤمنه را بر صراط در آن زمان یسعی میرود و میشتابد نورهم
روشنی توحید و اسلام ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا بآسانی میگذرند وبایمانهم و از جانب راست ایشان تا
ایشان را بهشت راهنمونی میکند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کس بقدر عمل وی بود نوری
از صنعا باشد تا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را
ببیند باری که هیچ مؤمنی بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را بشراکم الیوم مژدهٔ شما امروز جنات
در خولست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما
خالدین فیها جاویدان در آن ذلک این بشری بجنت جاوید هو الفوز العظیم رستگاری بزرگ است
چه از اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می بینید هزار جان مقدس فدای دیدارش
ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند و منافقان را نیز که ایشان را روشنی بگذارند و مؤمنان
هر گاه روی باز پس میکنند همه صراط روشن میشود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد
کما قال تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه
للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی
من نورکم از نور شما چون بما نگرید قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه منافقان را که وا گردید
وراءکم باز پس خویش یعنی بمنا روید فالتمسوا نورا پس بجویید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد و از
دنیا با خود باید آورد

کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی
آب اینجا بر که در دریا بسی شور و شر است

منافقان فهم این سخن نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی بلا
بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان و مؤمنان بسور دیواری بزرگ یعنی باره شهری له باب مر و را دری باشد
که مؤمنان بدر درآیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان روی میروند فیه الرحمة در و رحمت بود
زیرا که نزدیکی بهشتست وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان
شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده از آن در بنگرند مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان بسوی
ریاض جنان اند ینادونهم بخوانند ایشان را بزاری و گویند ای مؤمنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیا
بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی گویند مؤمنان که بلی بظاهر با ما بودید
ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار
عقوبت گشتید وتربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز در پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی
بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یا دنیای
ناپاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید
تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویدند مأویکم النار جای شما و ایشان دوزخ
بود هی آتش مولیکم سزاوار تر است بشما وبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه
با فقر و فاقه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست ایشان آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد

اما در نمود و قصور در وظایف عبادت ایشان ظاهر گشت آیة آمد که الم یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنان را که گرویده‌اند
ان تخشع قلوبهم آنکه ترسنده و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل و برای آنچه فرو فرستاده من
الحق از کلام خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیه نازل گشت یا اصحاب به التماس موعظه
کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیه در شان منافقانست میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده‌اند
به زبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند ولا یکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین اوتوا
الکتاب مانند آنانکه ایشان را کتاب داده‌اند من قبل پیش از این یعنی جهود و نصاری مباشید که ایشان را توریة و انجیل دادند
فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل در و پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم
دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج‌اند از دین خود و تارک‌اند مر احکام
کتاب خود را از فرط قسوت و گفته‌اند نتیجه سختی دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت دلی کز نور معنی نیست روشن
مخوان آن دل که آن سنگست و آهن دلی کز گرد غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اعلموا
بدانید ای منکران بعث ان الله آنکه خدای یحیی الارض زنده میکند زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی او
و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الایات برای شما نشانهای قدرت را
لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات
و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست داشتند و حفص بتشدید نخوانده یعنی مردان و زنان صدقه دهنده
واقرضوا الله و حال آنکه وام داده‌اند خدای را قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی از اطیب اموال یضاعف زیاده کرده شود
لهم برای ایشان مزد ایشان را از ده تا هفتصد و زیاده ولهم و مر ایشان راست اجر کریم مزدی گرامی و پاداشی پسندیده یعنی
بهشت والذین آمنوا و آنانکه گرویده‌اند بالله ورسله بخدا و فرستادگان او و تصدیق نموده در اخبار و احکام ایشان
اولئک آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند در روز قیامت
عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقولی که والشهداء مبتداست معنی آیه آنست که آنها که شهید شدند
در راه حق نزدیک پروردگار در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان که وعده کرده‌ایم ونورهم و روشنی روز
حشر برای ایشان بود والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب نمودند
آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه و سلم فرو فرستادیم اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ‌اند اعلموا
بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا آنست که زندگانی این سرای لعب بازیچه‌ایست ولهو و بیهوده و رنج کشیدن
در طلب متاع چون تعب کودکانست در بازیچهای بی‌حاصل **نظم** بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی‌عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وزینة و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش
و مراکب راهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسب عالی یا جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات
بر بسیاری مالها والاولاد و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی این از میان برطرف شود و لهو و فرح بغم و رنج
مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال
و دوری اضمحلال کمثل غیث همچون مثل بارانست که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وی است نمو دهد و بروید و قایم گردد پس
از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد مر زارعان را نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج پس خشک گردد بسبب
از آفات سماوی یا ارضی فتریه مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی

حطاما درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وفی الآخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت است مر دشمنان
خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند ومغفرة و آمرزش است من الله از خدای ورضوان
و خشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرا کردند **نظم** ای طالب دنیا تو بسی مغروری
وی مایل عقبی تو بکلی مزدوری وی آنکه ز سیل هر دو عالم دوری تو طالب نوری بلکه عین النوری وما الحیوة
الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که
دنیا را دستمایه تحصیل نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار دارد آن سرا نپردازد و اما گر صاحب دولتی
مدد توفیق رفیق او شد و کار دنیا را باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد
بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح **نظم** مال را کز بهر حق باشی حمول
نعم مال صالح گفته رسول سابقوا پیشی گیرید و بشتابید الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع من ربکم
از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا اداء فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول
یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته وسیلهٔ مغفرت متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پس حق سبحانه
میفرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش است وجنة عرضها و پیشی گیرید به بهشتی که پهنای آن
کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف دقیقه سازند و بیکدیگر وصل
کنند اعدت آماده کرده شده است این چنین بهشتی للذین آمنوا بالله برای کسانی که گرویده‌اند بخدای ورسله
و بفرستادگان او ذلک آن گرویدن یعنی توفیق بران فضل الله فضل خدایست و کرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود
من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان همه در دنیا
بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسید و نخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده از
انواع مصایب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ
من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدورات
بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسانست در ازل این حکم فرموده و از روی بافت جهت
آنکه در نفوس قرار گیرد و دانسته که احکام ازلی مندفع نمیگردد میگوید این همه بر شما نوشته‌ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین
نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید
بما آتیکم بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنیا چرا که دانست که هیچ یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال او مسرور مشوید
نه آن را قراریست و نه این را اعتباری گر دست دهد کرای شادی نکند ور فوت شود نیرزد بغمی
و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیه کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهد
تمام باشد چه زیبا گفته است **نظم** مال دنیا تو رو بهل مشو شاد از آن ور فوت شود مشو بفریاد از آن
بند نیست پسندیده بکن یاد از آن تا دنیی و دینت شود آباد از آن والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد
کل مختال هر متکبری را که بسبب دنیا بر دیگران تطاول کند فخور نازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران
پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون بخیلان و فخر کنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل
کنند و در راه خدای صرف ننمایند ویأمرون الناس و با وجود بخیلی خود امر کنند مردمان را بالبخل به بخیلی کردن

در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیه یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا پوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان امر کردند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق
مال یا از ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم فان الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او
الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعداء دین ویرا زیان نکند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
رسلنا فرستادگان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزاتست یا بشریعتهای واضح
وانزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بوده والمیزان و منزل
کردانیدیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی با تسویه حقوق کنند در میان
یکدیگر بوقتی که معاملات نمایند و انزال المیزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد
انزال اسباب اوست و امر بساختن وانزلنا الحدید و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلم ماوردی رحمه الله فرموده که
آدم علیه السلام چون از بهشت بیرون آمد سه وصله آهن با او همراه بود انبر و بتک و سندان و در معالم
آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن بأس شدید کارزار
سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و غیر
و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس و در آهن است سودها
مردمانرا چه تمام صناعت و حرفه با آهن وابسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در و دخلی ندارد و نفع کلی آنست که
کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد
تا اعداء دین منزجر کردند و ترازو فرستاد تا معاملات در وزن براستی فیصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق
از باطل متمیز شود ولیعلم الله و تا به بیند خدای من ینصره آنکس را که یاری دین او میکند ورسله و نصرت
میدهد فرستادگان او را باستعمال الاسلحه در جهاد کفار و مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را بالغیب بپوشیده
یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مدد کاری می نمودند و در غیبت باز
رهوادار نبودند ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست بر هلاک دشمنان عزیز غالب است بر همه بحکم در
ولقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم نوحا نوح نجی را به بنی قابیل وابرهیم و ابرهیم خلیل را بنمرودیان وجعلنا
و ودیعت نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان النبوة پیغمبری را والکتاب و وحی کردیم بدیشان کتابی را که
نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از آنها که انبیا بدیشان آمدند مهتد راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب
و نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی بگرویدن بکتاب و رسل ثم
قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح و ابرهیم و اتمام ایشان برسلنا فرستادگان خود چنانچه بعد از
نوح هود و صالح را علیهما السلام و پس از ابرهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وقفینا و از پی
در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم علیه السلم وآتیناه الانجیل و عطا کردیم
مر ورا انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی را رأفة مهربانی
ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی تابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان کردانیدیم ورهبانیة و ایشان پیدا
کردند طریقه رهبانیت را و از پیش خود ابتدعوها نو در آورده اند آنرا ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم علیهم بر ایشان و آن
چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر ایمان

دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و ملبس و مشرب و نکاح
اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیه پیش گرفتند
فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشتن آن بود بلکه به تثلیث
قایل گشته قرآن و محمد را صلی الله علیه وسلم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف ننموده حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند حق سبحانه در باره
ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعت رهبانان یعنی آنها که بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وکثیر منهم و بسیاری از ترسایان
فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وآمنوا و بگروید برسوله بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم و یکی برای ایمان
بسایر انبیا ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط ویغفر
لکم و بیامرزد مر شما را گناهان والله غفور و خدای آمرزنده است مؤمنانرا رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که
با مید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیه نازل شد که
خدای ایشانرا دو بخش از نور و رحمت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویده اند
الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که
برای مؤمنان ایشان مذکور شد هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد وان الفضل و بدرستی که فضل خدا یعنی افزونی ثواب
و جز آن بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا من یشاء هر کرا خواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم
خداوند فضل بزرگست و نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسید فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف
هستند پیش کرم نوال تو بهره مند دارند نیک و بد بعطاء تو اعتراف الجزء الثامن والعشرون من اجزاء الثلثین

سورة المجادلة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود نموده خوله از آن استمتاع امتناع کرد
اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت مآب آمد در
باب استفتا نمود حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تو بر او حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد
حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر او حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه
بغایت غمناک شد دیگر باره سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گردانید همان جواب شنید روی باز آسمان کرده گفت
اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیه آمد که قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک سخن آن زنی را که جدال
میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی و ناله کرد و شکایت خود برداشت الی الله بخدای والله یسمع و خدای
می شنود تحاورکما پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر او حرام شدی و او میگفت مرا طلاق نداد
ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست اقوال مردمانرا بصیر بیناست باحوال ایشان یعنی گفتن این کلمه زن کسی

مادر او نمیشود الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْکُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود وگویند تو بر من چون پشت
مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ
نیستند مادران ایشان فی الحقیقه إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که زاده اند ایشان را و ازواج نبی صلی الله علیه و
و مرضعات حکم مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته یعنی و نادانسته
وَزُورًا و دروغی که هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را ازین
قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را با یجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند مار آن از زوجه یا تشبیه جزء
شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدو از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانکه گوید پشت تو بر من چون ظهر
مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر و یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا اشوه بدین کلمات مظاهر میشود
وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند
یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند مر او را بر زوجیت در عقب ظهار را که جه لحظه باشد
یا امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله و نزدیک وی عود بوطی باشد
و بس و بر هر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت آنست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد بر زوجیت
یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروی است آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه ذمیه و خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام
اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس
کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایه از جماعست و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذَلِكُمْ این
حکم بکفارت که مامور شدید بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید بدان تا باز ایستید از تلفظ چنین الفاظ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست در پوشیده نما فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او
محتاج است یا او را ثمن هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعیست رحمه الله و امام مالک رحمه الله
الزام اعتاق بنده میکنند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد آزاد باید کرد هر چند بخدمتش محتاج بود و اما اگر ثمن
بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروی است روزه دو ماهه پی در پی که در میان آن افطار نکند
بی عذری و اگر افطار کند روزه باز گیرد و اگر عذر دارد در آن خلافست و این روزه باید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه
بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروی است طعام دادن
شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و نزدیک امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد
ذَلِكَ این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق کنید مر خدای را وَرَسُولِهِ و پیغمبر او را بقبول
اوامر و ترک نواهی وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را که
فرمان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناکست در آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت
و دشمنی میکنند با خدا و رسول او یعنی از حد امر و نهی او تجاوز می نمایند كُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ
چنانکه ذلیل و خوار و رسوا شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را
بهر وقتی و زمانی عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند بدر ایشان راست چنین عذابی در آخرت
يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن روز برانگیزاند خدای ایشان را از قبور جَمِيعًا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ

پس خبر کند ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوهُ و ایشان
آن را فراموش کرده باشند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِيدٌ
گواهست و مناسب آن عمل جزا خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد   حاکم که حکم مردم بی نکر گواه نیست
حاکم که خود گواه بود قصه مشکلست   در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن
امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت
اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیه آمد که أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی تو که خدای
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست
از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ نباشد از سه تن راز گوینده با هم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر خدای
چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخن ایشان
وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست بدانش و بینش یعنی ایشان را ششم ساخته
وَلَا أَدْنَى و نه کمتر باشند مِنْ ذَلِكَ از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم
أَيْنَمَا كَانُوا هر جا باشند در اقطار سموات یا در زوایای زمین چه علم او باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه
تفاوت کند   این معیت در نیابد عقل و هوش   زین معیت دم مزن بنشین خموش   تو بحق از بنده دوری استی ازو
بر قیاس خود منه آنرا اساس   ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر
ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیز از گفتارها و کردارها عَلِيمٌ داناست
و نسبت او بهمه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانها چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور
بر آن وجه احاطه کند که بجلیات آن   نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت   نه این را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی
در تفسیر امام زاهدی رحمه الله آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر سریه فرستادی و خبر ایشان
دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان یا نزدیک ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن
سریه کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمز در میان آوردندی و مؤمنان را گمان افتادی که مگر لشکر را کاری افتاده
یا آفتی رسیده و اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید و ایشان را از آن نهی کرد دو سه روز
اجابت کردند و دیگر باره بر همان منوال تناجی نمودن آغاز کردند آیه آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شدند عَنِ النَّجْوَى از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس
باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدان چیزی که نهی کرده شدند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را اثم
میسازد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ
الرَّسُولِ و نافرمانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که جهود نزد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم آمده گفتندی السام علیک و حضرت فرمود که و علیکم و عایشه رضی الله عنها بشنید و گفت السام علیکم
و لعنکم الله و غضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه فرمود که یا رسول الله
مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان
و کلام من در باب ایشان مستجابست نه از آن ایشان در باره من پس حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ و چون
بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بآنچیزی که تحیت نگفت ترا بِهِ اللَّهُ بآن خدای یعنی

خدای تراکفت وسلام علی عباده الذین اصطفی وایشان میکویند السام علیک وسام بلغت عرب مرک است یا قتل شمشیر
ویقولون ومیکویند یهود فی انفسهم درمیان یکدیکر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول
بانچه میکوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اکر او نبی بودی بایستی که بدین اذیات که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم
جهنم بس است ایشانرا دوزخ برای عذاب یصلونها در آیند در آن فبئس المصیر و بد جایکاهیست دوزخ یا ایها
الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اذا تناجیتم چون راز کویید با یکدیکر فلا تتناجوا پس راز مکویید بالاثم والعدوان
بکناه و بیداد ومعصیت الرسول و نافرمانی رسول چنانچه منافقان وجهودان میکنند وتناجوا و راز کویید
بالبر به نیکوکرداری والتقوی و پرهیزکاری و ترسکاری واتقوا الله وبترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی
آن خدایی که شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد وشما را بکردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این
نیست که راز کفتن باثم وعدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم شما می آراید و بران میدارد لیحزن الذین
آمنوا تا اندوهکین کرداند مؤمنانرا ولیس و نیست شیطان یا تناجی بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی
الا باذن الله مکر بدستوری خدای یعنی بمشیت وقضای وی وعلی الله و برخدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق کذارند و از راز کفتن جهودان ومنافقان حسابی برندارند که کردار ایشانرا
مقداری و اخبار ایشانرا اعتباری نیست   دکر با سخن خصم تند کوی مکوی * که اهل مجلس ما را از ان حسابی نیست
جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر آمدند و بعضی از صحابه کرد اکرد پیغمبر فرو کرفته بودند
بدیشان سلام کرده در میان مجلس بپای ایستادند و کس ایشانرا جای نداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند وجای باهل بدر کذاشتند منافقان مجال یافته در این باب آغاز کله و شکایت
کردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون کفته شود شما را که جای فراخ کنید
فی المجالس در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای کشاده کنید بر مردم یفسح الله تا کشاده کرداند
خدای لکم مر شما را در قبر یا در بهشت منزلهای با سعت یا همه بادهای شما را منشرح کرداند با ذائقه تضایق و تزاحم واذا
قیل و چون کفته شود انشزوا برخیزید و برتر روید فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم نشستندی و چون یکی از ایشان به بهره بهی طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیه نازل
ودر تفسیر ماوردی مذکور است که چون کویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله تا بردارد خدای تعالی
در درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که کرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم
با ایمان درجات درجها بالای درجهای مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم در کشف الاسرار
از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که او ناعی را در خواب دیدم کفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم
کفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از کذشتن آن درجه اندوهناکان این خواب موافق آیتست و علما دین را
درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف وراثت انبیا علیهم السلام وهم در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا
از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن
اسبی تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شب
بدر باشد بر سایر کواکب   مصابیح الانام بکل ارض * هم العلماء و ابناء الکرام * و نعم ما قیل   رفعت آدمی بعلم بود *
هر کرا علم بیش رفعت بیش * قیمت هر کسی بدانش اوست * سا از فزون بعلم قیمت خویش * والله بما تعملون و خدای

بانچه شما میکنید خبیر داناست درین سخن بیم و امید و وعده و وعید است   آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و راز بسیار میکفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا بهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت
به تنک آمد این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز کویید
با رسول فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز کفتن خود صدقة صدقه بمستحقان
ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است شما را زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه کناهان
محو کردد فان لم تجدوا پس اکر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این کناه کند
یعنی بی صدقه راز کوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق نمی آید در خبر است که این منع ده شبانروز بود تا
و مرتضی علی را رضی الله عنه دیناری بود آنرا باده درم کرد و هر روز یکدرم صدقه دادی و با رسول صلی الله علیه وسلم
راز کفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که حکمی که نازل شد و جز علی
رضی الله عنه کسی بدان کار نکرد این بود و این از جمله مناقب اوست و کویند این حکم یکساعت از روز بیش نبود و علی
کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیه آمد ءاشفقتم آیا ترسیدید ان تقدموا آنکه به پیش بدهید بین یدی
نجویکم صدقات پیش از راز کفتن خود صدقها فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم و باز کشت
خدای بشما بتوبه یعنی در کذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را
واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدا و رسول را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند والله خبیر و خدای
داناست بما تعملون بانچه شما میکنید در خبر است که عبدالله بن نبتل منافق بود با رسول خدای صلی الله علیه وسلم نشست
و خاست کردی و سخنان آن حضرت با یهود کفتی روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات طاهرات
و جمعی از صحابه به آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل وی سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناکاه ابن
نبتل در آمد حضرت فرمود که چرا مرا دشنام میدهی تو و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوکند خورد و یاران خود را
آورد تا سوکند خوردند که ما هرکز با تو بدی نکرده ایم این آیه نازل شد که الم تر آیا نمی نکری الی الذین تولوا بسوی آنان
یعنی منافقان که دوست کرفتند قوما غضب الله کروهی را که خشم کرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی جهود ما هم
نیستند منافقان منکم از شما که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون و سوکند میخورند علی الکذب
بر دروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میکویند اعد الله لهم آماده کرده
خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستیکه ایشان
ساء بد است ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند و بیان امر ایشان میفرماید اتخذوا فرا کرفتند ایمانهم سوکندان خود را که
میخوردند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان باشد فصدوا پس باز داشتند مردمانرا بوقت ایمن خود
عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انکیزی و سخن چینی یا ایشانرا بد دل میساختند تا از جهاد دست باز کشند فلهم
پس مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم
خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزیرا اولئک آن کروه منافقان
اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانند که منافقان نیز در خلود
حکم کافران اند بلکه در که ایشان از مشرکان نیز فروتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن
آن روز را که بر انکیزد خدای همه منافقانرا از قبور با ایشان فیحلفون له پس سوکند خورند برای خدا با سلام و اخلاص

خود كما يحلفون لكم بجهت آنكه سوكند ميخورند براى شما ويحسبون وآن روز مى پندارند انهم آنكه ايشان على شىء بچيزى اند
وكارى ميكنند كه سوكند ميخورند وخداى سپرها ايد الا انهم بدانيد بدرستى كه ايشان هم الكاذبون ايشانند دروغ كويانند
ودروغ ايشان بغايتى رسيده كه با داناى نهان وآشكارا دروغ ميكويند استحوذ مستولى شده وغلبه كرده عليهم
الشيطان بر ايشان ديو وبوسوسه ميل داد ايشانرا بمعاصى فانسيهم پس فراموش كردانيد بر ايشان ذكر الله ياد كردن
خداى تا نه بدل ياد كنند ونه بزبان اولئك آن كروه فراموش كاران حزب الشيطان لشكر ديواند وتابع او الا ان
حزب الشيطان بدانيد بدرستى كه سپاه ديو هم الخاسرون ايشانند زيانكاران كه نعيم مؤبد را از دست داده اند در
عذاب مخلد افتادند ان الذين بدرستى كه آنانكه يحادون الله ورسوله خلاف كنند خدا ورسول ورا اولئك آن كروه
مخالفان فى الاذلين در جماعت خوارترانند وبا ايشان در دنيا خوارى قتل وسبى كه نقاد نند وعقبى رسوا وسياه روى
ودر اعتبار كتب الله نوشت خداى در لوح محفوظ وحكم كرد كه بهمه حال لاغلبن انا هر اينه غالب شوم من ورسلى
وفرستادكان من وغلبه رسل اكر مامور بحرب اند بقهر وزجر اعاديست واكر مامور نيستند بدليل وحجت ان الله قوى
بدرستى كه خداى تعالى تواناست بر نصرت انبيا عزيز غالبست در حكمى كه خواهد وكسى بر منع آن قادر نباشد
حكمى كه آن زبانكه كبريا بود * كس را در ان مجال لم وكجا بود * حق سبحانه بعد از ذكر منافقان ودوستى ايشان
با دشمنان خداى صفت مخلصان ميكند كه مطلقا با هيچ دشمن دوستى نكنند واكرچه قرابت قريبه واقع باشند چنانچه فرمود
لا تجد قوما يؤمنون نيابى ونشانيابى كه بيابى كروهى را كه ميكروند بالله واليوم الآخر بخدا وبروز باز پسين كه ايشان
يوادون مودت ورزند ودوست دارند من حاد الله ورسوله هركرا كه خلاف كند با خدا ورسول او يعنى مؤمنان
كافران ومنافقان را دوست ندارند ولو كانوا واكرچه باشند آن مخالفان خدا ورسول آباءهم پدران ايشان چون
ابو عبيده بن جراح رضى الله عنه كه پدر خود جراح را در روز احد بكشت او ابناءهم يا پسران ايشان چون ابو بكر صديق
رضى الله عنه كه روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبيد وپيغمبر صلى الله عليه وسلم صديق را نكذاشت كه بحرب وى
رود او اخوانهم يا برادران ايشان چون مصعب بن عمير كه برادر خود عبيد را روز احد بقتل رسانيد او عشيرتهم
يا خويشان ايشان چون فاروق رضى الله عنه كه در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل كرد وچون مرتضى على وحمزه وعبيده
رضى الله عنهم كه اقرباى خود را چون عتبه وشيبه ووليد را در جنك بدر بكشتند اولئك آن كروه كه با دشمنان خدا
دوستى نكنند كتب نوشته است خداى يعنى ثابت كرده فى قلوبهم الايمان در دلهاى ايشان ايمان را يا جمع كرده است آنرا
با لوازم آن از اخلاص واستقامت وايدهم وتقويه كرد ايشانرا بروح برحمتى يا بنصرتى يا بنور هدايتى منه از نزديك
خود وكويند مدد داده است ايشانرا بجبرئيل يا بقرآن ويدخلهم ودر آرد ايشانرا در وز حشر جنات تجرى در بهشتى كه
جريان دارد من تحتها الانهار از زير درختان آن جويها از آب وشير وخمر وعسل خالدين فيها جاويد بودكان باشند
در آن رضى الله خشنود شد خداى عنهم از ايشان بطاعتى كه در دنيا ميكردند ورضوا وخشنود شدند ايشان عنه
از خداى بكرامتى كه وعده كرده است ايشانرا در عقبى اولئك حزب الله آن كروه لشكر خدا وناصران دين ويند الا ان
حزب الله بدانيد كه سپاه خداى هم المفلحون ايشان رستكارانند امام ثعلبى رحمه الله از جرجانى نقل ميكند وى
از مشايخ خود شنيده كه داود على نبينا وعليه السلام از حق سبحانه پرسيد كه حزب تو كيست خطاب آمد كه الغاضة
ابصارهم والسليمة اكفهم والنقية قلوبهم اولئك حزبى وحول عرشى هركه چشم او از محارم فروبسته بود ودست او
از آزار خلق واخذ حرام كوتاه باشد ودل خود را از ما سوى الله پاك كرده اند از جمله حزب الله است ودرين باب كفته اند

از هرچه ناروا است از نو ديدها به بند * وز هرچه نا پسند بود دست باز دار *
لوح دل از غبار تعلق بشوى پاك * تا باشدت بحلقه اهل قبول بار *
بشنو نصيحتى نفقير خود اى عزيز * تا آيدت بدين وعقبى ترا بكار *

سورة الحشر مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح تسبيح كفت وپاكى ستايش كرد لله مر خداى را كه مستحق ستايش است ما فى السموات وما فى الارض انچه در
آسمانها وزمينهاست وهو العزيز واو غلبه كننده است بهمه در حكم وفرمان الحكيم صواب كار درست وراست كردار او
آورده اند كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعى از خواص اصحاب بجهت ديه دو عامرى كه
در عهد پيغمبر بودند وعمرو بن اميه ضميرى رضى الله عنه ايشانرا كشته بود بمنازل يهود بنى النضير رفت ودر وقتى كه
پشت بديوار خانه ايشان نهاده بود سنكى بر بام بردند تا بر ان حضرت افكنند فى الحال جبرئيل عليه السلام مهتر عالم را
صلى الله عليه وسلم خبر داد كرد اينجا آن حضرت بمدينه باز آمد كس بديشان فرستاد كه غدر شما ظاهر شد از ديار من
بيرون رويد وده روز ايشانرا امان داد ايشان بتهيئه سفر اشتغال كردند وابن ابى پيش ايشان فرستاد كه از ديار خود
بيرون مرويد وبقلاع خود تحصن باشيد كه من با دو هزار كس از قوم خود معاون شمايم ويهود بنى قريظه از آن منافق يا غى
كشتند وخبر بان حضرت رسيد با جمعى بر سر ايشان رفت ويازده روز ايشانرا محاصره كرد وايشان جلا قبول كردند
بواسطه ترس وبيمى كه خداى در دل ايشان افكند وچون جلا قبول نمودند حضرت فرمود كه بشرط آنكه اسلحه خود بكذارند
وآن مقدار اموال كه دواب شما بر تواند كرفت با خود ببريد بدين وجه قرار يافت وحق سبحانه آيه فرستاد كه هو الذى
اوست آن خداوندى كه از روى اذلال اخرج الذين كفروا بيرون كرد انانرا كه نكرويدند من اهل الكتاب از اهل توريه
يعنى بنى النضير را من ديارهم از سراها ومنزلها كه در زمين مدينه داشتند لاول الحشر در اول بار انداز ايشان از جزيره
عرب وحشر ثانى ايشان از خيبر خواهد بود يا اول حشرى كه مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشى از جانب مشرق
بيايد ومردم را بزمين شام راند وانجا قيامت قائم كردد وآن حشر دوم است وچون بنى النضير قبل از ساير مردمان
بشام محشور شدند پس خروج ايشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما كمان نداشتيد اى مؤمنان ان يخرجوا آنكه
بيرون روند بنى النضير از مدينه بجهت بسيارى مردم ومدد وشجاعت وشوكت ايشان وظنوا انهم وكمان بردند
آنكه ايشانرا مانعتهم حصونهم منع كننده ويا باز دارنده است حصارهاى استوار ايشان من الله از نفوذ امر
قضاى خداى بديشان فاتيهم الله پس بيامد بديشان عذاب خداى من حيث لم يحتسبوا از انجا كه كمان نبردند
وقذف وبيفكند خداى فى قلوبهم الرعب در دلهاى ايشان ترس وبيم تا دل بر جلا نهادند وچون حكم جلا شد
يخربون خراب ميكنند بيوتهم خانهاى خود را بايديهم بدستهاى خود وايدى المؤمنين وبدستهاى مؤمنان يعنى
نقض عهد كردند تا خانهاى ايشان بدست اهل ايمان خراب شد پس كانه كه خود بدست خود خراب كردند ديكر
چون يهود دل بر جلا نهادند ودانستند كه منازل ايشان بدست مؤمنان افتد خانها را ميكندند وهرچه ايشانرا
خوش مى آمد از درها وچوبها وسنكهاى تراشيده از محل آن بركندند ميخواستند كه با خود ببرند پس ششصد شتر بار كردند
خود را بيار استند واظهار جلادت نموده دفها ميزدند وسرود كويان از بازار مدينه كذشتند بعضى بولايت شام
رفتند وجمعى بخيبر فاعتبروا پس عبرت كيريد يا اولى الابصار اى خداوندان ديدها يعنى به بينيد احوال ايشانرا

و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ
بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن و برده
کرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ این عذابها که
مر ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدا و رسول و مخالفت فرمان وی ورزیدند
وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمن دارد خدای را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر وی را
و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرما بنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و عبد الله سلام و ابی
ما ذنی رضی الله عنهما بدان مهم مامور کشتند ابو لیلی اجود انواع تمر را می برید و میکفت بدین دل منافقان را می شکنیم
و ابو عبد الله احسن آن را قطع نمیکرد و میکفت میدانم که خدای این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است آن را
برای ایشان میکذارم حق سبحانه آیه فرستاد مَا قَطَعْتُمْ آنچه برید مِنْ لِينَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بکذاشتید
قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست و به پسندوی برای آنکه شما را یاری دهد
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای آنکه خوار کرداند جهودان را که بیرون رفتکانند از دایره ایمان آورده اند که بنی النضیر
جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام
خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم پس آن حضرت از اسلحه هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم
بخشید و اکثر روایات ناظر بآنست که از آن خمس نساخته و امام شافعی رحمه الله برین رفته حق سبحانه درین باب میفرماید
وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز کردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی
داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار
آمدید و زیاده جنکی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
و لیکن خدای بنصرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِيرٌ تواناست کاه بسبب ظاهر چون
قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و کاه بسبب پنهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز کردانید
خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب کرفته نشود فَلِلَّهِ
پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وَالْيَتَامَىٰ و مر بی پدران محتاج را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و راه کذریان را که بی مال باشند علما بر آنند
که فی خاصه پیغمبر بوده صلی الله علیه و سلم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنه اهل و عیال خود
از آن میفرموده و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیه کرده بشش
بخش منقسم سازند و سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی کویند نام خدای جل ذکره
برای تعظیم است و آن را بپنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بعضی کویند مصرف آن
امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم
آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی کرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی
و آن را صفی کفتندی و باقی را با قوم کذاشتندی و توانکران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از
اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته کفتند یا رسول الله شما ربع و صفی غنیمت را بردارید و بکذارید تا ما باقی را

قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر کردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم
كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فی دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ کردان دست بدست میان توانکران مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند
و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را رسول
در فی و غنیمت فَخُذُوهُ پس بکیرید وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن
محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه فرماید پیغمبر این آن را فرا کیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی او نخواسته هر که مرتکب امر او کردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ
هلاکت افتد **نظم** آنکس که شد متابع رای تو رفت بجا ٭ و آنکو خلاف امر تو ورزید فتاد هلاک ٭ وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر مخالفان فرمان
پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِينَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از
مالهای خود يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بخشش و بخشایش از خدا و نیز خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای خدا بودند و بدوستی خدا و رسول او ترک
دیار و اموال نمودند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ و یاری میکنند دین خدا را بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را
بیاری و هواداری أُولَٰئِكَ آن کروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بعمل
وَالَّذِينَ و دیکر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای کرفتند در سرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام
ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که
اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که هجرت
کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ
در دلهای خود حَاجَةً حسد و حقدی و دغدغهٔ مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانه و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود
پس کفت ای کروه انصار اکر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طایفهٔ مهاجران بر قرار سابق در
مساکن شما ساکن باشند و اکر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت
امور معیشت خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما کفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت
نمایی و ایشان بهمان در خانهای ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایشان را دعا کرد و حق سبحانه در شان ایشان فرماید که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم می نمایند مهاجران را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میکیرند و بایشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اکر چه هست ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه
ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند آن را
بدرویشی دیکر که از و محتاج تر بود فرستاد و او بدیکری ایثار نمود بهمین نهج تا از فقرا بیکدیکر ایثار کردند و این آیه در
شان آن درویشان توانکر دل نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که جود مشتملست بر آن صفت ایثار اکمل
و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیکری مستحق آن بیند از خود باز کیرد و بوی بخشد

کویی که سال آنرا می شناسیم اندرین دوران ◦ که گرانی رسد از آسیای چرخ گردانش ◦ ز استغنای همت با وجود فقر و فنی به
نخود و اکیر دو سازد شاد بی‌نوایانش ◦ وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند
نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند یا پیروزی یابندگان بثنای
عاجل در دنیی و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند و می‌آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را در دین که
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسد
و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویدند اندیش از ما یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ
رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان
گفته اند هر کرا کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنان را
بر سه مرتبه فرود آورده مهاجران انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت
نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه
در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و امثال ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما ایم
در حرب که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را از دیار
اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند
لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
از اهل توریه که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم ما مَعَكُمْ با شما
از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در باب شما أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان را
در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ
هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ در وعده دروغ گویانند
لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند
وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر بفرض یاری دهند اهل
نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردند یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان یعنی
بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید
أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند
از خدای ذَٰلِكَ آن خوف و خشیه از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند
عظمت خدا را جل سلطانه و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی
جهودان و منافقان إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیههای استوار کرده بخندق و برج و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از
پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی با روی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی
ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب کنند شَدِيدٌ سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول
حرب کند بد دل و ترسناک گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دل ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنست که دلهای ایشان

پراکنده است و پریشان زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذَٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشان راهست بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی‌یابند آن چیزی را که صلاح ایشان در آنست
پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچون مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا
بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی جزای معصیت یا مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه
یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری دنیی عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطانست
إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بران
ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو
إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است
و از انسان ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه
که رئیس کنانه بود بوی گفت ای ابوالحکم مترس من یار توام و چون به بدر رسید ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام
نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان
ابیض پسر ابلیس است و انسان برصیصاء راهب و ابیض ورا بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد و انوار این حکایت
بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدا را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض هم
اغوا و اضلال او بر خود گرفته بیامد بصورت آدمی در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد را از شدت
مجاهدت او متعجب ماند مرید او گشت ابیض عزیمت دفن کرد کلمه چند جهت شفاء مرضی و عافیت اهل بلا بوی
آموخت پس بشهر آمد شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعاء
برصیصا میسر نیست آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند و برصیصا دمی برو دمید و شیطان دست از و باز
گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و مختل میساخت و به برصیصا ارشادی نمود و بکلمات او
میگذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت و زاهد را
وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادران زن را بران مطلع ساخت
و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم
زاهد سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی‌سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار شد
غافل مشو که مرکب مردان مرد را ◦ در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند ◦ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار
آن شیطان و انسان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانندگان
در آن وَذَٰلِكَ و خلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید
اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای و بعد باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ
آنچیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده شکر گزاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیآت فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از سطوت
الهی تکریر امر بتقوی برای تاکید است یا اول در اداء واجبات است بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل
میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید در کشف الاسرار فرموده که اول تاکید

باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محارم و دوم تقوی خواص و آن اجتناب
بود از هرچه ما دون حق است نظم اصل تقوی که نهاد این راه هست ترک مجموع ما سوی الله است ولا تکونوا
و مباشید ای مؤمنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیٰهم
پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند در توفیق
بر ایشان در بست و سهل بن عبد الله قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان
فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان برداری لا یستوی
برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة
و یاران بهشت که در آراستن کمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة اصحاب بهشت یعنی سالکان راه
هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر فرو فرستادیمی ما
هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لرأیته هر آینه میدیدی او را خاشعا ترسنده
و فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت و عظمتی که در وی است
یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی تن بترسیدی و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشود
این دل سنگین تو یکذره سوی هان کیر نیست و تلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای
مؤمنان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند و از آن بهره بردارند هو الله آنکه قرآن فرستاد خدا است
الذی آن خدایی که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده
و آشکارا و گفته اند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود
هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقهٔ او احاطهٔ جمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشش که
رحمت خاصهٔ او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیة و رضوان هو الله اوست خدای الذی آن خدایی که
بهیچ وجه لا اله نیست خدای سزای پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج منزه است
و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقص و معایب و منزه از تطرق آفات و نوائب
السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المؤمن ایمن کنندهٔ مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق
بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجز و برهان المهیمن گواه راست بر همه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قائم
بعلل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العزیز
غالب در حکم یا بخشندهٔ عزت الجبار بند کوار یا شکنندهٔ کامها یا باصلاح آرنده کارهای در هم شکسته المتکبر
مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت
قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار
یعنی ظاهر کنندهٔ اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشندهٔ صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست
نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له بپاکی یاد میکنند مر او را ما فی السموات والارض
آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست عزیز در ملک خود
مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کردار و گفتار خود که هر چه گوید و کند بر وجه حکمت بود در
عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر

دیگر باره پرسید همین جواب داد دقایق و حقایق این اسما در خطبه ای از هر یکی بسبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید جست و من الله الاعانة والتایید

سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت و حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه
مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آن حضرت را خبر فرمود و مرتضی و زبیر و مقداد
رضی الله عنهم حکم شد تا بروضهٔ خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولای ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند
حضرت حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدای سوگند که مؤمنم بخدا و رسول و از دین اسلام
برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر
مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظهٔ آن محافظه مردم من کنند حضرت
فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت فاروق رضی الله عنه در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این
منافق بزنم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت ای عمر او را مرنجان که اهل بدر را حق سبحانه بدین بشارت داده که
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگه این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید
عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون میفرستید و القا میکنید الیهم بسوی
دشمنان من و شما اخبار رحیل مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید وقد کفروا و حال آنکه ایشان
دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بآنچه که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام
یا سزاوار متابعت که پیغمبر است یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج می نمایند
ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون
میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی
از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم راز میگویید یعنی پنهان میدهید
بدیشان پیغام میفرستید بالمودة بدوستی چه دوستی راست نصیحت وانا اعلم و من دانا ترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان میکنید
از مودت اعدا و ما اعلنتم و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و من یفعله منکم و هر که بکند این کار را از شما
یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القاء خبر کند بدیشان فقد ضل پس براستی که گم کرده است سواء السبیل
راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند بر شما یکونوا
باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا الیکم ایدیهم
والسنتهم و بگشایند دستها و زبانهای خود را بشما بالسوء به بدی یعنی بدشنام و کشتن و ودوا لو تکفرون
و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان
شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان
نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم میان شما و اولاد و اقربا یعنی
کافران را بدوزخ فرستد و مؤمنان را بهشت برد والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر
بیناست و بر آن جزا خواهد داد قد کانت بدرستی که هست لکم مر شما را ای مؤمنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان

اقتدا باید کرد فی إبراهیم در سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان إذ قالوا لقومهم
یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجویید إنا برآء بدرستی که ما بیزاریم
منکم از شما که بت پرستید ومما تعبدون و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا بکم
کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وبدا و آشکارا شد بیننا وبینکم میان ما و شما العداوة دشمنی بدل والبغضاء
و دشمنی بدست یعنی محاربه أبدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی تام خواهد بود میان ما بدستور دل حتی تؤمنوا تا وقتی که
ایمان آرید بالله وحده بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهد مؤمنان را که در تبرا از اهل
شرک اقتدا با ابراهیم کنند إلا قول إبراهیم مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لأبیه مر پدر خود را که بوعده استغفار که
با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده لأستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وما أملک و مالک
نیستم ای پدر لک برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ چیز اگر بخدای نگروی
خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد با ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان
که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا
ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وإلیک أنبنا
و بسوی تو بازگشتیم وإلیک المصیر و بتست بازگشت ما در آخرت و قولی آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم
علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مؤمنان را بعد از نهی موالاة کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه
صورت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم
از همه باز آمدیم و با تو نشستیم هر چه نه پیوند با تو بود بریدیم هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا
ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل برگماشتن للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما
محکم و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما إنک أنت
العزیز بدرستی که تو غالبی و حکیم پس شر ایشان را دفع کن الحکیم دانایی در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان
بدرستی که هست لکم مر شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او أسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید
تکرار از برای تاکید است در اقتدا با براهیم علی نبینا و علیه السلام یا در اول اقتداست با قوال او و دوم ثانی بافعال او
و این اقتدا هست لمن کان یرجو الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای را والیوم الآخر و یاد داشتن روز
یا ترسد از خدای و روز باز پسین ومن یتول و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فإن الله هو
الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الحمید
ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند
در مکه حق سبحانه وعده فرمود که عسى الله أن یجعل شاید آنکه خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین و میان آنکه
عادیتم دشمنی داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و آن چنان بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن
حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پدید آمد
والله قدیر و خدای تواناست بآنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است مر کسی را که موالاة
کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع محبت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با
پیغمبر صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره

فرمود که لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای تعالی شما را ای مؤمنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند
با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من دیارکم از شهرها و منزلهای شما یعنی خزاعه که
در معامله و اخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست پیغمبر که
خدای تعالی باز نمیدارد شما را أن تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان وتقسطوا إلیهم و از آنکه عدل کنید با ایشان
قسطی و بهره برای ایشان إن الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را إنما
ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در
دین خدا وأخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما وظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی
علی إخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد نحو آمدند و برخی در اخراج کردند و جمعی یاری ساعیان بودند
باز میدارد خدای شما را أن تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فأولئک
پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی
با خدای باید و با دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بگسل ز دوستان دغا تا نجیله سازم
یاری طلب که طالب نقش وفا بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمانی که
از مکه بمدینه رود آن حضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بتافته جانب مکه شتابد قریش
او را باز نگردانند هنوز آن حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه
اسلمیه و در عقب او شبیعه شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بوده که هر که از ما بتو آید باز رد
کنی جبرئیل علیه السلام آمد گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شد نه بر زنان و روا نیست که مؤمنات را بمشرکان
باز دهید و این آیه نازل شد یا أیها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان إذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما
گرویدگان مهاجرات هجرت کنندگان از دار کفر با ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ایشان را تا بیرون آمدن ایشان در دار
شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی باز بسته نیستند بلکه خاص برای دوستی
خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند الله أعلم خدای داناتر است بإیمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر
ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فإن علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه
ظن که مؤمنانند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را إلى الکفار بشوهران نا گرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی
این زنان حل لهم حلال اند مر آن کافران را ولا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را چه تباین
دارین جدایی افکنده است میان ایشان وآتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما أنفقوا آنچه خرج آن زن کرده باشند
از کابین ایشان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بود داده بود گرفته باز داد
و آیه آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أن تنکحوهن آنکه بخواهید آن زنان مهاجره را إذا آتیتموهن
چون بدهید ایشان را أجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را بخواست و دیگر آیه آمد که
ولا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه
طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که واسألوا و بجویید
از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ما أنفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او برو ولیسألوا و باید که بجویند کافران
از شما ما أنفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر زوجه مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره

ومیان کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که بصاحب خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خداست
یحکم حکم میکند خدای بآن بینکم میان شما والله علیم وخدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده بآنچه محض حکمت است
بعد از نزول آیه مؤمنان اداء مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از اداء مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که
وان فاتکم واگر فوت شود از مؤمنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب رود
و مهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین
ذهبت پس بدهید آنانرا که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهرها فته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه
نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده
نزد کفار رفتند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران داد واتقوا الله و بترسید از عذاب
خدای الذی انتم آن خدای که شما به مؤمنون بدو گرویده گشته اید حکم این آیه تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع
این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و سلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان
نیز بمبایعه میل کردند آیه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو زنان گرویده
یعنی به نیت گرویدن یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شیئا با خدا
چیزی را ولا یسرقن و دزدی نکنند ولا یزنین و زنا نکنند ولا یقتلن و نکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه زنده
در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند ولا یاتین و نیایند ببهتان به بچه که از دیگری جهل
یفترینه بربافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن میان دستها و پایهای خود آورده می پیوندند ولا یعصینک
و عاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه بفرمایی از نیکویی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن چون
بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با زنان
بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن نسود و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست
مبارک در آن آب برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله
و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت میکنند
رحیم مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان یعنی
تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوفست برحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت
ایمان نرسد
توفیق عزیز است بهر کس نمیدهند
بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت دوستی با جهودان
میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید
قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم کرده خدای بر ایشان قد یئسوا هر آینه نومید شده اند یعنی یهود من الآخرة از ثواب آخرت
چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی الله علیه و سلم ایشانرا هیچ نوع حظی از ثواب آخرت نخواهد بود
لاجرم نا امید اند از آن کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی
از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچو کافران مرده که بعیان حال خود دانسته اند نعیم آنجهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است
از سفلیات وهو العزیز و او غالبست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحکیم درستکار که خلل با فعال او راه نیابد
در معالم آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند ایا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان
و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الآیه حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از محن رهایی بخشد و با علی علیین فرود آرد
ایمان و جهاد است صحابه از موت کراهت داشتند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون
چرا میگویید ما لا تفعلون آن چیزی که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای
ان تقولوا آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه بجا نمیآرید و نزد بعضی علما آیه عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید
و نکند در بن عقاب داخلست و با آن علما که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض
آتشین می بریدند

از من بگوی عالم تفسیر گوی را ٭ که در عمل نکوشی نادان معتبری
بار درخت علم ندانم بجز عمل ٭ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند
فی سبیله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم کانهم گوییا ایشان در استحکام بنیان مرصوص
بناها اند ریخته از ارزیز که پیوسته از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب بیکدیگر باز چسپیده اند واذ قال موسی
و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من لم تؤذوننی
چرا میرنجانید مرا با نشنودن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله الیکم که من فرستاده خدایم
بسوی شما و بر رسالت خود بمعجزات ظاهره و اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول
باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله
علی نبینا و علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام
ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی
القوم الفاسقین راه ننماید بشناخت خود بیرون رفتگانرا از راه فرمان واذ قال و یاد کن آنرا که
گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که
من فرستادهٔ خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچه را که
پیش منست من التوراة از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست
ومبشرا و مژده دهنده ام برسول یاتی بفرستاده که می آید بدینی کامل و شرعی شامل من بعدی از پس زمان من
اسمه احمد نام او احمد یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام بدین وجه است که انی ذاهب الی ربی
و ربکم و الفارقلیط جاء و معنی فارقلیط احمد است در تبیان آورده که اسم آن حضرت بسریانی منحمنا است
و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان
بالبینات بمعجزات روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند بنی اسرائیل هذا این که او بما مینماید
سحر مبین جادوییست آشکارا که بهیچکس پوشیده نیست که سحر میکند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث

کفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای را و شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست
ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وَهُوَ يُدْعَى وحال آنکه آن مفتری خوانده میشود
یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا
و عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بر ستمکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را ❁ در لباب آورده که چند
روزی وحی بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرود نیامد کعب بن اشرف کفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را
فرو نشانید و کار او را باتمام نخواهد رسید این سخن بجناب نبوت مآب عرض نمودند غبار ملال بر آیینهٔ دل بی غل بار کس نشست
جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن آیه آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را
بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی دبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام کردانندهاست نُورِهِ نور دین
در وشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ❁ واگر چه کراهت دارند کافران از اتمام آن
و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ شرع صدق و صفا بجهت آنکه خفاش که غیر ستر است در نابودن آفتاب
شب پرک خواهد که نبود آفتاب ❁ تا به بیند دیدهٔ او مرز و بوم ❁ دست قدرت هر صباحی شمع مهر ❁ بر فروزد کوری خفاش شوم
هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَى بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ
الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنیفه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملتی بوقت نزول عیسی
علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ❁ و هر چند کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمد را که
مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى
تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ❁ از عذاب دردناک پس آن تجارت میکنید که تُؤْمِنُونَ
خبرست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ
و جهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید وَأَنْفُسِكُمْ
و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از معاملات
مربحه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ❁ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که
غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله التستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و کفت سبوی روغن
داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد کفت ای پسر همه مایهٔ خود آن ساز که تمام
بدرستی والله که بدر تا هیچ نیست در دنی و آخرت عبد الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که بدرستی
تو بسوی اشارت بمرتبهٔ فناست در باختن سود و مایه در بازار لقا **نظم** تا جذبهٔ راز خودی نیست نشوی
نشتاب که از جام فنا مست نشوی ❁ از مایه و سود دو جهان دست بشوی ❁ سود تو همان به که تهی دست شوی ❁ پس اکر
ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ کناهان کذشتهٔ شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در
عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه
واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای جاویدانی که در آن اقامت نیست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستکاریست بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتست از خدای
بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ❁ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصر توحید است و فتح
ظفر بجمال ملک مجید نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بر ترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه باشد و همه سازنده

درین مرتبه شرکت نیست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ❁ و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان
هفتاد تن بودند یا خطاب عام است جمیع مومنان را میفرماید که كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدا
و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و کفت
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ
أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت دین خدای یا کیانند اعوان من
در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ کفتند حواریان که دین را نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مائیم ناصران دین خدا
و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند
فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ کروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را
بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شد موافق همان مومنان کفت عیسی عبد الله و رسوله آن کروه تقویت یافتند
و حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنان را که کرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او
عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس کشتند مومنان ظَاهِرِينَ ❁ غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة — بسم الله الرحمن الرحيم

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه می نماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک وی ثابت و دایم بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت
اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل ندارد الْحَكِيمِ ❁ حکم کنندهٔ که راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکه بر انگیخت
فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ
فرستادهٔ از جملهٔ ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آنحضرت بجهت آنست که در
کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی
ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکتهاست اینجا به بیت اختصار
میرود **نظم** فیض ام الکتاب پروردش ❁ لقب امی خدا از آن کردش ❁ لوح تعلیم ناگرفته ببر
همه اسرار لوح داده خبر ❁ بر خط او ست انس و جان سر ❁ کر نخواندست خط از آن چه خطر ❁ پس صفت
ثنا می میکند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای کلام خدای را با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ
و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن
وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و اگر چه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دانایان‌اند
مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ❁ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ
و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بایشان که سابقان اند
اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از عالم با برادر حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که ابنا عجم اند

واصح اقوال آنست که هرکه باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم همه درین آخرین داخلند
وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در امر بعث هرکرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت است در اختیار
هر پیغمبری برای هر امتی ذَٰلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدا است يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ
هرکرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر
مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شد مانند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام
توریة را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود
کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون مثل درازگوشیست که بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج برد در حمل آن
و از آن نفع ندارد همچنین یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نمیشوند نظم گفت ایزد یحمل اسفاره،
بار باشد علم کان نبود ز هو، علمهای اهل دل حمالشان، علمهای اهل تن احمالشان، علم چون بر دل زند یاری بود
علم چون بر گل زند باری بود، چون بدل خوانی ز حق گیری سبق، چون بگل خوانی سیه سازی ورق،
بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای
خدایرا که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اهل
گروه ستمکارانرا که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباؤه ولاف میزنند که لن یدخل
الجنة الا من کان هودا قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا بگوای محمد ای کسانی که دین یهودیت دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان می برید أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ انکه شما دوستانید مر خدایرا مِنْ دُونِ النَّاسِ بجز مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو
برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه شما دوستان خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه
برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه
از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت مصطفی صلی الله
علیه وسلم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ
بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد با یهود إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگی که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از وی
و تمنا نمی برید و از وقوع آن کراهت دارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و ترهیب او
بخشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد
شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا بدهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
باحکام شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید
إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید
خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اولست در روز
آدینه که موذن متعدد باشد ذَٰلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی
باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان
خیر و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گزارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین
برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود و امر اباحتست یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و بجوئید
مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است و گفته اند انتشار دوم در زمین [illegible]

جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیمار است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و آنچه بدین
مانند چه جستن بیان فضل الهی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدایرا كَثِيرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال
کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر
و باطن و سبب نجات دینی و اخرویست نظم از ذکر خدا مباش یکدم غافل، کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل،
ذکرست که اهل شوق را در همه وقت، آسایش جان باشد و آرامش دل، آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیة الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی
بود و کاروان که بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باسماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام از مجلس برون
آمده متوجه کاروان شدند و غیر دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر ایشان نیز در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی
شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیه نزول اجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی
أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق گردند و از مجلس بروند إِلَيْهَا بسوی
تجارت تا بیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو آنچه نزدیک
خدایست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خَيْرٌ بهتر است و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ
از نفع تجارت استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم
وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی از آنکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت
باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفاء بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز
تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو
ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سوم معلوم ندانی که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست این همه
میداند و بحکمت کامله بمن میرساند دیگر شاید که برمن غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز ندارد
خدای که او ساخت از نیست هست، بعصیان در رزق بر کس نبست، از او خواه روزی که بخشنده اوست، بداند که از هر بد و نیک اوست

سورة المنافقين — بسم الله الرحمن الرحيم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی میان سنان بن وبر جهنی که
حلیف عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد و هر یک بدیگری التجا
بیان مهاجر و انصار رفته قایم کردند ابن ابی منافق در آن محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدد
تا از مدینه بروند و از هم پراکنند و دیگر چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است
و زید بن ارقم رضی الله عنه بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده ازین صورت حال اخبار نمود آنحضرت اغضا فرموده
جهت تسکین فتنه در گاه روز بکوچ کردن امر نمود و اسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسید و مضمون حال بعلو
فرموده در تسلی خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر بابن ابی رسید بحضرت
آمده در نفی آن خبر سوگندان خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند

حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل کردانید که إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی
و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم که إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستی که تو فرستادهٔ خدایی یعنی ما منافق نیستیم و بدل
رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ وخدای میداند که تو لَرَسُولُهُ هرآینه فرستادهٔ اویی چه او ترا فرستاده وَاللَّهُ يَشْهَدُ
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ وخدای گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان
موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بآنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت
قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد در رسالت تو وخدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان
سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد عملیست مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند ذَٰلِكَ این بدی اعمال ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان آمَنُوا گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شماییم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر
نهاده شد عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرارست بزبان
و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود جمعی دیگر از منافقان نزدیک
بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه
آیه فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون ببینی منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا أَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از تری و نازکی
وَإِن يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان را باور کنی و حال آنکه در عدم عقل
و قلت تدبر كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از
علم و نظر يَحْسَبُونَ می پندارند و گمان می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی را که برآید و هر آوازی که در مدینه برکشند که آن صیحه
و صدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بیدلی و بیکمالی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق
ایشان بر پیغمبر و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنانند ترا و مر مؤمنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن
از غایلهٔ ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند که این آیتها در بارهٔ تو
نزول شده برو نزدیک رسول خدای صلی الله علیه و سلم تا برای تو آمرزش خواهد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید
ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
و چون گویند مر منافقان را که بیایید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای لَوَّوْا
بپیچند رُءُوسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی تابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و ببینی
ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ و ایشان گردن کشانند سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا طلب آمرزش نکنی برای
ایشان لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ راه فلاح ننماید گروه بیرون روندگان را از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند
مر انصار را که شما لَا تُنفِقُوا نفقه مکنید عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ برکسانی که نزدیک رسول خدااند از فقراء مهاجران
حَتَّىٰ يَنفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان نیز خواجگان زر و زیوران بپیدان بپیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران

منع میکنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن
بدست قدرت اوست هرکرا خواهد روزی دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق
علی الاطلاق حق سبحانه و تعالی است نه آدمیان ظ خواجه پندارد که روزی او دهد • لاجرم بر این و آن منت نهد •
زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر • حکم روزی بر سببهای نهد • بی سببها نیز روزی میدهد
يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لَئِن رَّجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هرآینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس خبیث او بود و غرضش
از اذل اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست عزت قدرت
و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گروندگان را عزت ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی
بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبدالله نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید
شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که در مدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت منقبت برسید و ازان حال
اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را
أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَن ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که
دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیی و مجموع نعم آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول
در هیچ کدام ننگرد نظم چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ایم • مقصود ما ز دنیی و عقبی تویی و بس •
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هرکه بکند آن کار را یعنی مال و فرزند او را از حق باز دارند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی وَأَنفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید
مِمَّا رَزَقْنَاكُم از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیرهٔ آخرت سازید مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
یکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکندی یعنی
تاخیر نکردی موت مرا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُن مِّنَ
الصَّالِحِينَ و باشم از نیکمردان و شایستگان وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را از مرگ
إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسید بجز یک آن نیز امهال آن نکند وَاللَّهُ
خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنند آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر

سورة التغابن | بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی ارض و سما و آنچه مابین آسمان و زمین است وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او
آنکسست که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده است بخالق خود چون دهریان و طبیعیان

وَمِنكُم مُؤمِنٌ و بعضی از شما باور دارنده استاند بیکانکی او را چون اهل اسلام و ایمان وَاللّٰهُ و خدای بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیرٌ
بآنچه میکنید بیناست و معامله با بندکان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضَ بیافرید آسمانها
و زمین را بِالحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمهٔ کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر میشود
وَصَوَّرَکُم و بنکاشت شما را فَاَحسَنَ صُوَرَکُم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال الخلقت امام قشیری
رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلی کرد بجمال قربت نزد محققان حقیقت حسن انسان
آنست که بصفوة اوصاف کاینات آراسته کردانید و بخلاصهٔ خصایص مبدعات نر فی اختصاص بخشید تا نمودار
جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری **نظم**
بدو دون تست مصری که تو بی شکرستانش • چه غمست اکر زبیرون مدد شکر نداری • شده غلام صورت بمثال بت پرستان
تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری • بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی • بت خویش هم تو باشی بکسی نظر نداری
وَاِلَیهِ المَصِیرُ و بسوی اوست بازکشت همه یَعلَمُ میداند بعلم کامل مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف
مکونات وَالاَرضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَیَعلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه می پوشید آن را وَمَا تُعلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار اَلَم یَأتِکُم
آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِن قَبلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب
ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ اَمرِهِم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و بریح صرصر و صیحه و عذاب
یوم الظله وَلَهُم و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک بی انقطاع ذٰلِکَ این عقاب مر ایشان را
بِاَنَّهُ کَانَت تَأتِیهِم بسبب آنست که بود بدانکه آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس ایشان کفتند اَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما یَهدُونَنَا راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق
سبحانه وحی بآدمی میفرستد فَکَفَرُوا پس کافر شدند وَتَوَلَّوا و روی برکردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدا
ایشان را هلاک کرد وَّاستَغنَی اللّٰهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللّٰهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدکان
حَمِیدٌ ستوده بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا کمان بردند آنانکه کافر شدند اَن لَّن یُّبعَثُوا از آنکه برانگیخته
نخواهند شد قُل بَلٰی بکو آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّی لَتُبعَثُنَّ سوکند بپروردکار من که هر آینه مبعوث کرده شوید در قیامت
ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس هر آینه خبر داده شوید بِمَا عَمِلتُم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِکَ و این
و جزا دادن عَلَی اللّٰهِ بخدای یَسِیرٌ سهل و آسانست فَاٰمِنُوا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید بکروید بخدای وَرَسُولِهٖ و بفرستادهٔ او
یعنی محمد صلی الله علیه و سلم وَالنُّورِ الَّذِیٓ اَنزَلنَا و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلوات الله و سلامه علیه مراد قرآنست
و آنرا نور کفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است وَاللّٰهُ بِمَا تَعمَلُونَ و خدای
بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خَبِیرٌ داناست یَومَ یَجمَعُکُم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لِیَومِ الجَمعِ برای
آنچه در وی جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع کفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم
یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس ذٰلِکَ آن روز یَومُ
التَّغَابُنِ روز زیان زدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث کیرد و کافر را در دوزخ بمقام مؤمن نزد یکدیکر
غبن ظاهر شود و کفار دانند که زیانکار بوده اند و کویند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را ببیند بتقصیر در
احسان یا روز زیان جستن هر کس سود خود طلبد و زیان دیکری وَمَن یُّؤمِن بِاللّٰهِ و هر که بکرود بخدای وَیَعمَل صَالِحًا

و بکند کار شایسته یُکَفِّر بپوشد خدای عَنهُ سَیِّاٰتِهٖ از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید وَیُدخِلهُ و در آرد وی را جَنّٰتٍ
تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الاَنهٰرُ در زیر قصور یا اشجار آن جویها خٰلِدِینَ فِیهَآ در حالتی که جاوید باشند
در آن اَبَدًا تاکید است در خلود ذٰلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ آن عفو کناه و در آوردن بهشت رستکاری بزرکست
وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نکرویدند بوحدانیت وَکَذَّبُوا بِاٰیٰتِنَآ و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست و معجزاتی که بر دست
پیغمبر ما ظاهر شد اُولٰٓئِکَ اَصحٰبُ النَّارِ آن کروه ملازمان دوزخ اند خٰلِدِینَ فِیهَا باقی مانندکان در آن یعنی همیشه اند
وَبِئسَ المَصِیرُ و بد جای بازکشتیست دوزخ مَآ اَصَابَ نرسد بهیچ کس مِن مُّصِیبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت
مرض و مرک اهل و ولد اِلَّا بِاِذنِ اللّٰهِ مکر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است اکر خواهد آنرا بدیکاری
از آن سالم دارد اما برای صلاح حال بندکان و امتحان ایشان بصبر و اندیاد ثواب و تطهیر از کناه مصیبت را بایشان
میرساند وَمَن یُّؤمِن بِاللّٰهِ و هر که تصدیق میکند و میداند که مصیبت باذن و مشیت اوست یَهدِ قَلبَهٗ راه نماید
دل او بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بآن قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید
بزرکان کفته اند بلا آیینهٔ جمال مولی است پس آیینه را بجهت مشاهدهٔ نور جمال او دوست باید داشت **نظم**
هر چه از دست تو آید بخوش بود • که همه دریای بر آتش بود • زخم کز دست تو می آید بود • کوبریا زسینهٔ مجروحی
وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدای بهمه چیز عَلِیمٌ داناست صابر و شاکر را میداند وَاَطِیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در فرض
وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و طاعت کنید رسول را در سنت فَاِن تَوَلَّیتُم پس اکر روی بکردانید از اطاعت پیغمبر او را چه زیان
فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ماست البَلٰغُ المُبِینُ رسانیدن ظاهر پیدا و هویدا و او تبلیغ رسالت
کرد و آشکارا وظیفهٔ ابلاغ بجای آورد اَللّٰهُ خدای اوست مستحق عبادت لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی سزا نیست اِلَّا هُوَ
مکر او وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که ایمان اقتضای آن
میکند که کار خود بحق واکذارند در کفایت مهمات تکیه بکرم او کنند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که بعد از
هجرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمعی مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت کردند بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع
و زاری و ناله و کریه و بیقراری ایشان را نمیکذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان و امانی بود
حق تعالی در بارهٔ ایشان فرستاد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوٓا ای کروه کرویدکان اِنَّ مِن اَزوَاجِکُم بدرستی که بعضی از زنان
وَاَولَادِکُم و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَّکُم دشمنانند مر شما را فَاحذَرُوهُم پس از ایشان حذر
کنید و بکریه و نالهٔ ایشان فریفته شده ترک هجرت منمایید این آیه بدیشان رسید هجرت کردند چون یاران
مهاجر را دیدند بهر یک در احکام دینی فقیهی کامل و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما
ایشان از علم و فضل بی بهره ماندیم و بدین سبب نفقه از ایشان باز کرفتند و مراسم مرحمت فرو کذاشتند
حق سبحانه فرمود که وَاِن تَعفُوا و اکر عفو کنید آن جرائمها که کرده اند وَتَصفَحُوا و در کذرانید وَتَغفِرُوا و بپوشید
آنرا و عذر ایشان بپذیرید فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَّحِیمٌ آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله
کند اِنَّمَآ اَموَالُکُم جز این نیست که مالهای شما وَاَولَادُکُم و فرزندان شما فِتنَةٌ آزمایش الهی که تا ظاهر کردد که
از شما کدام برایشان ایثار میکنید و کدام دل بمال و ولد بسته از محبت الهی کرانه میکیرید وَاللّٰهُ و خدای عِندَهٗ
نزدیک اوست اَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرک مر کسی را که محبت او بر خدا و رسول او غالب باشد بر محبت مال و فرزند
فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا استَطَعتُم آنچه توانید این آیه ناسخ

آن حکم است که فاتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یکی اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق
واجب امر باید و واجب حق بار قهر نیز برکشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند تا فعل وی در
دایره عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد
بی نیازی بین و استغنا نگر، خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر، واسمعوا و بشنوید سخن خدا را واطیعوا و فرمان
برید او را وانفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود
چه فواید آن بشما میرسد ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی توفیق خدا او را مساعدت کند
و در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ● ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات
و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدا را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرضا حسنا
قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یضاعفه زیاده گرداند خدای آن را که داده اید لکم برای شما یکی را
ده تا هفتصد یا هزار دو چهار صد یا بغیر حساب ویغفر لکم و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک
و ترک انفاق والله شکور و خدای جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حلیم بردبار
است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة دانای نهان و آشکاراست میداند
آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه نهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالب است انتقام تواند
کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم ● حکم کننده بمکافات آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بگوی
امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله
نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در مدت ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آن را از عدت
و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن
مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات
بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رحمهما الله معتبر است پس اگر در
طهری بی مباشرت سه طلاق دهد بمذهب امام شافعی رحمه الله سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق
واقع شود باتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجز اند
یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق
لاتخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت
منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة
مبینة بعمل زشت هویدا کرده شده و بعضی گفته اند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بد کرداری
مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و مراد آنکه برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل

آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق خویش وتلک و این حکم که
مذکور شد حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرموده ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای
فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لاتدری نمیدانی تو ای طلاق
دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید که خدای نو گرداند بعد ذلک پس از این طلاق امرا کاری یعنی شاید که
مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل مرد پیدا آرد تا رجوع کند فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود
یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید بمعروف به نیکوی
که حسن معاشرت و لطف مرافقتست و دیگر باره طلاق مدهید بجهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید
از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکی یعنی آنچه حق طلاقست از متعه و صداق ادا کنید واشهدوا و گواه گیرید
ذوی عدل دو خداوند عقل را منکم از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر برای سنت و امام شافعی رحمه الله
گوید واجبست واقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب و رضای
خدای ذلکم این شهادت و اقامت شهادت یوعظ به پند داده میشود بدو من کان یؤمن هر که هست که میگرود بالله
بخدای بیاگر وی فرموده والیوم الآخر و بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است ومن یتق الله و هر که بترسد از خدای
و مرتکب مناهی نشود یجعل گرداند و پیدا آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه آخرت
یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال ویرزقه و روزی دهد او را من حیث لا یحتسب از آنجا که
گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد ط از سببها بگذر و روزی طلب ● تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جایی بخشدت رزق حلال ● که نباشد در گمان و در خیال ● سبب نزول این آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را
اسیر کرده بودند و پدر وی نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله پسرم باسیری گرفتار شده و مادر
وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و با هیچ دسترس توانم بود قدرت نیست آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگویید لاحول ولاقوة الا بالله
العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم عمل نمودند تا اندک فرصتی پسر عوف از قید اهل
شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را با خود بمدینه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی
حلال یابد ومن یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار خود بدو گذارد فهو حسبه پس خدای بسنده است او را
در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای بالغ امره رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه
باشد از او فوت نشود قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر و غنا
قدرا ● اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نیفتد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آن را فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت
کند پس آیه ومن یتق الله یجعل له مخرجا برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکلست تقوی نتیجه
بوستان قربت و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل با نتیجه گلزار کفایتست و از وی بوی
محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و بر این دو صفت قدم در طریق تحقیق توان نهاد سلوک راه معنی توکل باید و تقوی
توکل مرکب راهست و تقوی توشه ره رو ● در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء
صحابه پرسیدند که عدت زنان که حائض نشوند چیست آیه آمد که واللائی یئسن و آن زنان که ناامید گشته اند

مِنَ الْمَحِيضِ از حيض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جملهٔ زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشك افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید
فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماهست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وعدهٔ انانکه حايض نشده اند
از صغر سن همچنین بسه شهر مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ وخداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ
مدتهای زمان عدهٔ ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه وخواه متوفی عنها
زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بترسد از خدای ومراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ پدید کرداند خدای لَهُ
مر آن متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۝ از کار او آسانی یعنی کار او را بر او آسان سازد ذَٰلِكَ این که گفته شد أَمْرُ اللَّهِ
أَنْزَلَهُ حکم خداست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بپرهیزد از عذاب حکم
وفرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ وبزرگ سازد لَهُ
برای او أَجْرًا ۝ مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن کردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ
سَكَنْتُمْ از انجا که شما ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود یعنی سکنای ایشان بقدر طاقت وتوانایی خویش سازید
وَلَا تُضَارُّوهُنَّ ورنج مرسانید مطلقات را در سکنی ونفقه لِتُضَيِّقُوا برای انکه تنگ کردانید عَلَيْهِنَّ بر ایشان
مساکن ایشان وخروج ضرورت شود ایشانرا وَإِنْ كُنَّ واگر باشند طلاق داد کان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار
یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را
واز عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح لَكُمْ فرزندان
شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشانرا بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا ومشاورت کنید
بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکویی در باب ارضاع واجرت آن فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد
لَهُ برای فرزند أُخْرَىٰ ۝ زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع ومادر را با کراه واجبار نفرماید لِيُنْفِقْ
باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی وتوانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانایی خویش بر
مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ وهرکه تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر وتنگدست است
فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از انچه خدای داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا
هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که
بپدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری وتنگدستی يُسْرًا ۝ آسانی وتوانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وبسا از اهل دیهی
از روی جهل وعناد عَتَتْ سر باز زدند واعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ
واز سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در و
استقصا ومناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا وعذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذَابًا نُكْرًا ۝ عذابی زشت وبا هول
یا عذاب کنیم ایشانرا در دوزخ بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را
وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا وبود عاقبت کار ایشان خُسْرًا ۝ زیانکاری وکدام زیان از ان بتر که از جنت
جاویدی ولقای الهی محروم شوند وبزندان جحیم وعذاب الیم درمانند أَعَدَّ اللَّهُ اماده کرده است خدای لَهُمْ برای
مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرای فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا انانکه گرویده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تحقیق که فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی
یا شرفی که قرآنست فرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که محمدست صلی الله علیه وسلم وقرآنرا شرف گفت زیرا که شرف دین

وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر دشوار کنید ومضایقه نمایید با یکدیگر ... [illegible]

و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او وعمل کردن بدو وگفته اند ذکر قرآنست وفرستاده جبرئیل علیه السلام
ویقولی رسول بدلست از ذکر وذکر بمعنی رسولست یعنی ذاکر واشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شد ورسولا منصوب
بنحو فیست وتقدیرش این که متابعت کنید رسولی را که پیوسته يَتْلُو میخواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرآنرا
مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده وحفص بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده وحق سبحانه ذکر ورسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ
آمَنُوا تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای شایسته
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
وهرکه بگرود بخدا وتصدیق کند او را وَيَعْمَلْ صَالِحًا وبکند کار ستوده وپاك یعنی خالص از شوب ریا وتصنع وغرض
يُدْخِلْهُ درآرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ساکنان آن جویها
خَالِدِينَ جاویدباشندکان فِيهَا در بهشت أَبَدًا همیشه بی زوال وانتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ تحقیق که نیکو
آماده کرده است خدای در بهشت لَهُ برای آن مؤمن عامل رِزْقًا ۝ روزی وجه روزی اللَّهُ خدای بحق الَّذِي
خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ وبیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند
آسمانها بعضی در تحت بعضی ومثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
فرو می آید فرمان خدای وقضای او از طبقات ارض وسما امر بیت وخلق وهمه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
تا بدانید انکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریده همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ وبدانستی که خدای فرمان خود را
بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید انکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ۝ بهمه چیز
از روی علم یعنی قدرت او محیطاست بهمه اشیا واز موجودات علوی وسفلی هیچ چیز از دایرهٔ علم وقدرت وی خارج نیست
در مرتبت زبر قدرتش کن فیکون با دانش او یکسانست وذره در غیب ونهاده ذره نتوان یافت از دایرهٔ قدرت وعلمش بیرون

سُورَةُ التَّحْرِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت
وهرگاه که آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه بخانهٔ وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی وآن حضرت را
در خانهٔ وی توقف بیشتر افتادی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه وحفصه رضی الله عنهما اتفاق
نموده مقرر کردند که آن حضرت بعد از اشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی بنزدیک هر کدام که در اید گوییم که از تو بوی
مغافیر می شنویم ومغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند ورایحهٔ کریهه دارد وحضرت بوی خوش را دوست
میداشت واز روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از
رایحهٔ مغفور می آید ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند
جرست نحله العرفط زنبور آن عسل از شکوفهٔ عرفط چیده بوده امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت
مکرر وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا واین سوگند از بهر آن خورد تا دیگری
دیرا از آن عسل نباید این آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ آنچه حلال کرده است خدای
لَكَ مر ترا یعنی عسل ودر روایت اشهر آنست که روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانهٔ وی وقتی که وی باجازت آنحضرت بدیدن

بود در خانه بود ماریهٔ قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز کرد این حفصه بران مطلع شد اظهار ملال کرد و حضرت
فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را برخود حرام کردانم گفت هستم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن نزد تو امانت
باید که با کس نگویی وا و قبول کرد چون حضرت از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد
و مژده داد که ما را از قبطیه خلاصی یافتیم و چون آن حضرت بخانهٔ عایشه آمد از ین حکایت بکنایت در سخن گفت و این آیه
نازل شد که چرا برخود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجك
خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم مهربانست که کفارت سوگند مقرر
کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو کشادن سوگندهای شما را
بکفارت یعنی آنچه بسوگند به بندند بکفارت توان کشاد و بیان آن در سورهٔ مایده است والله مولیکم و خدای دوست
شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در آنست وهو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم
صواب کار در هرچه کوید و کند بنسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت
الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین
رضی الله عنهما بعد از آنکه با حفصه سر گفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه
مر عایشه را به بآن حدیث واظهره الله و آشکارا کردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از
حفصه عرف شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخن را تو گفتم
و تو این قدر را از ان ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه واعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عن بعض از بعضی دیگر
یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه همه
سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
حفصه را به بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأك هذا که خبر داد ترا باین که من با زن
ترا آشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه وسلم نبأنی العلیم خبر داد مرا خدای دانا بخفیات ضمایر الخبیر
خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدا و در از اردل مبادرت
آن حضرت تم نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از صواب که محافظه
سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله پس بدرستی که خدای هو
مولیه او یار و مددکار پیغمبر است و بر انصرت کند وجبریل و جبرئیل رفیق و مددکار دین کار آرد وصالح المؤمنین
و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان وی مراد صحابه اند و بقول صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه
و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند مجاهد رحمه الله گفته که صالح المؤمنین
مرتضی علی است رضی الله عنه والملائکة و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلك با وجود این که خدا و جبرئیل و صحابه
یاران وینند ظهیر مددکار و معاون هم پشت حدیثا دیگر عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر
او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی بفرض که طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل دهد او را بجای شما
ازواجا خیرا منکن زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد
پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت خدای یا گردن نهادگان بامر مؤمنات باور دارندگان
یا اخلاص آرندگان قانتات نماز گزاران یا فرمان برداران تائبات باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه الله

عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان
وابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی که
حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحبالهٔ ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آرد یا ایها
الذین آمنوا ای کروه کرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی واهلیکم نارا و کسان
خود را از آتش وقودها الناس از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ
کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا کنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل منشأ
او سنگست نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید • اندرین سنگها مبند امید • دلی از سنگ سخت تر باید
که ز سنگ کیش راحت افزاید • دل ازین سنگ گر تو بر نکنی • سر حسرت بسی بسنگ زنی • علیها بر آن
آتش ملائکة فرشتگان اند یعنی زبانیه که موکلند بروی غلاظ درشت سخنان شداد سخت گیران و توانایان
که دوزخیان را با ایشان قوت ستیزه و از خشم ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدا یرا
ما امرهم در آنچه فرماید ایشانرا یعنی بهیچ فریفته نشوند که مخالفت امر با یکرد ویفعلون و میکنند
ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ
اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بگذارند در دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده در غیبه
خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ملایکه که بگویید یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم
عذر مگویید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جزین نیست که پاداش داده میشوید
ما کنتم تعملون آنچیزی که در دنیا بودید که میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویدید توبوا الی الله
بازگردید بخدای توبة نصوحا بازگشتی خالص یعنی توبه کنید و بازگشت گناه مروید معاذ جبل رضی الله عنه فرموده که
توبهٔ نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری رحمه الله گفته که
توبهٔ نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته و دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم
توبه چه باشد پشیمان آمدن • بر در حق نو مسلمان آمدن • خدمتی از سر گرفتن با نیاز •
با حقیقت روی کردن از مجاز • عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید ثابت ان یکفر عنکم آنکه در گذراند
از شما سیئاتکم گناهان شما را ویدخلکم جنات تجری و در آرد در بوستانها که پیوسته میرود من تحتها
الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند
خدای پیغمبر را یعنی نه نفس وی را عذاب کند و نه شفاعت او را در بارهٔ عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه
و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با او یعنی درخواست ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند
نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای مؤمنانرا عطا کرده یسعی میشتابد و میرود بین ایدیهم
در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن محل نور منافقان فرو میرد
یقولون ربنا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما اتمم لنا تمام گردان برما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت
بر صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز
از اتمام انوار و مغفرت تا دارد قدیر توانایی • یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر
جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی کن بریشان

عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر هردو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام بازگشت کافر و منافق اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند
جَهَنَّمُ دوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای
مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت
وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلام که واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم
دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق
زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط
خبردار کردی فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا از این دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را
زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته
خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که در آیید در دوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان دیگر از کافران
حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر است با وجود کفر هیچ فایده
نمیدهد وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ
و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار من بنا کن
برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند
که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملائکه را فرمود
تا بر گرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه
وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون
وَعَمَلِهِ و از کردار وی یعنی از عذابی که مرا میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه
ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و در
اکثر تفاسیر هست که خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرده و سنگ بر جسدی نهادند که روح نداشت
و حق سبحانه وی را باسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان
اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه و سایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران را الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت
فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِيهِ در گریبان جامه او مِنْ رُوحِنَا از روحی که
آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی
صحف منزله قبل از انجیل یا بوعدهایی که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که أَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا
وَكِتَابِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی
و حفص بجمع میخواند و مراد تمام کتب الهی است وَكَانَتْ و بود مریم رضی الله عنها مِنَ الْقَانِتِينَ
از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات تذکیر برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت
و عبادت مریم رضی الله عنها از طاعت و عبادت مردان کامل بوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری
بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون رضی الله عنهما

سورة الملك

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَارَكَ بزرگ و برتر است و ثابت و بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور
ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ
آن خداوندی که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند
مرگ را آفرید بصورت کبش املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او هیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت
مادیان ابلق و او بر هیچ چیز نگذرد و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات یعنی
دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود در دار تکلیف أَيُّكُمْ
کدام از شما أَحْسَنُ نیکوتر است عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام نیکوترند از روی عقل
و پرهیزگارترند از محارم و شتابنده ترند در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تراند مرگ را و ترسان تراند و کار سازند
برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الْغَفُورُ آمرزنده خطیات ایشان آنچه توبه کنند
الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بالای دیگری در معالم آورده که آسمان
دنیا موجیست محکم شده و دوم مرمر است سفید و سوم آهن است و چهارم روی است و گفته اند مس و پنجم نقره است
و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ مَا تَرَىٰ نمی بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفرینش خدای مر آسمان را مِنْ تَفَاوُتٍ
هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا دریابی هَلْ تَرَىٰ هیچ
می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی
می یابی یعنی اگر یکبار نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را يَنْقَلِبْ باز گردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا دور
از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ و او مانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد
عیبی نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین آرایش دادیم
بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
راندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا و آماده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان بعد از
سوختن ایشان بشهب در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنانراست که کافر شدند
از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست
دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند کفار از دوزخ شَهِيقًا آوازی مانند
آواز دراز گوش که انکر اصوات است یعنی چون کفار در آیند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ و او میجوشد و ایشان را بر می آورد
و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیکست که پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا
أُلْقِيَ هرگاه که در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ
از روی سرزنش که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند
و از عذاب بترساند قَالُوا بَلَىٰ گویند آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم
قول او را وَقُلْنَا و گفتیم فرستادگان را که هیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید

از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إن أنتم نیستید شما ای رسولان إلا فی ضلال کبیر مگر در خطایی بزرگ که با وجود
سمت بشریت دعوی نبوت میکنید وقالوا و گویند کافران که در دوزخ لو کنا نسمع اگر می بودیم ما که بشنودیم سخن پیغمبران را
بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أو نعقل یا تعقل میکردیم در معانی
کلام ایشان و تفکری نمودیم در انوار حکمتی که از اقوال و افعال ایشان معاینه می نمود ما کنا نمی بودیم امروز فی أصحاب السعیر
در عداد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بگناه خویش و در آن وقت اعتراف سود ندارد فسحقا
پس دوری باد از رحمت مر لأصحاب السعیر مر ملازمان دوزخ را إن الذین یخشون بدرستی که آنانکه میترسند ربهم از عذاب
پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و گریه کنند و در عین المعانی گوید مراد
از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان وأجر
کبیر و مزد بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مژده ترسندگان امان باشد از هرچه می ترسند
لا تخافوا نشانه ترسیدن است • هر که می ترسد بما دلیل بنده است • خوف و خشیت خاص دانایان بود • هر که دانا نیست کی ترسان بود
ترسکاری رستگاری آورد • هر که درد دارد عوض درمان برد • آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و سر در کشیده
در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنان گفتندی چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد
با یکدیگر تدبیر کردند رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گوییم تا خدای وی نشنود و ویرا از آن آگاه نکند آیه
آمد که وأسروا و پنهان دارید قولکم سخن گفتن خود را در باره پیغمبر أو اجهروا به یا آشکارا کنید آنرا هر دو نزدیک او
یکسانست إنه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بر ضمیر
واقفست اگر تعبیر از آن بر کند یا بجهر یا بپوشیدن نخواهد بود ألا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکس که بیافریند
دلها را وهو اللطیف و او داناست ببواطن اشیا و حقایق آن الخبیر آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن
هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الأرض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران
فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب وی وکلوا و بخورید من رزقه از روزی خدا که برای شما مقرر کرده
وإلیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاسداری او بجای آورید أأمنتم آیا ایمن شده اید شما
من فی السماء از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بعذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آنکه
ایمن شده اید أن یخسف بکم الأرض از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان زمین فرو برد شما را بزمین فإذا
پس آنگاه زمین پس از فرو بردن شما بوی تمور میگردد در اضطراب که آن شما را زیر تر می افکند أم أمنتم آیا ایمن شده اید من
فی السماء از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل أن یرسل علیکم آنکه فرو فرستد بر شما حاصبا سنگ ریزه
چنانچه بر قوم لوط فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را
سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان
از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان
بانزال عذاب أولم یروا آیا نمیدانند و نمی نگرند إلی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر ایشان در هوا صافات صفها برکشیده
میگشایند بالهای خود را ویقبضن و فراهم گیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یا در حال
قبض و بسط ایشان إلا الرحمن مگر خدای بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبعی خاص داد
و اسباب طیران بجولان ایشان در هوا مهیا ساخته إنه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست أمن

آیا کیست که توان گفت که هذا الذی این آنکسست که از روی حمایت هو جند لکم او مددکار و دستگیر لشکر شما را ینصرکم
یاری میدهد شما را من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی إن الکافرون نیستند کافران إلا فی غرور مگر در فریبی
مگر در فریبی که شیطان میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد أمن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است
از محض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را إن أمسک اگر بازگیرد خدای رزقه روزی خود از شما بامساک مطر یا بابطال
اسباب که حصول و وصول رزق را وسایل و وسایط اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را
روزی تواند داد و کفار دیدند که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند
فی عتو در عناد و سرکشی ونفور و در رمیدگی از حق و نفرت از راستی أفمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه بروی فرو
افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و چپ و راست خود نمی بیند أهدی راه یافته تراست أمن یمشی یا آنکس که
میرود سویا راست ایستاده و بهمه اطراف خود را مشاهده میکند و رفتن او واقع است علی صراط مستقیم بر راه
راست رساننده بمقصد و مقصود و این مثلیست برای کافر گمراه که در بیدای غوایت سرگردان و حیران میرود و مومن
راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند فرقست میان آنکه از روی یقین • با دیده بینا رود و اندر ره دین
تا آنکه دو چشم بسته بدست کسی • هر گوشه میرود بظن و تخمین • قل بگو ای محمد که خدای که شما را بعبودیت میخواند
هو الذی او آنکس است که بقدرت أنشأکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع و پیدا کرد شما را شنوایی تا سخنان حق شنوید والأبصار
و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والأفئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات او
تفکر و تامل نمایید شما بسیار می شنوید و می بینید قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگویید بر این نعمتها را قل هو
الذی ذرأکم بگو خدای آن خداییست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الأرض در زمین یعنی هر یک را مسکنی
و مکانی و راهی و کاری داد تا تعیش کنید و فرمان برداری نمایید وإلیه تحشرون و بسوی او باز گردید خواهید شد
تا جزای کردار و گفتار را بیابید ویقولون و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یاران ویرا متی کی باشد هذا الوعد این وعده حشر
و یافتن جزا إن کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان قل بگو ای محمد در جواب ایشان که إنما العلم جز این نیست که
دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عند الله نزدیک خداست و غیر او بران اطلاع ندارد وإنما أنا و جز این نیست که من
نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی آمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن آن دانا نیستم فلما رأوه پس آن
هنگام که به بینند موعود را که قیامتست زلفة نزدیک بخود سیئت بگردد و زشت شود وجوه الذین کفروا رویهای
آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بچهرهای ایشان پیدا گردد وقیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هذا
الذی کنتم این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون بدو تمنا میکردید و استعجال می نمودید امام زاهد رحمه الله
فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند و آرزوی هلاک وی داشتند حق سبحانه حبیب خود را
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که قل أرأیتم بگو خبر کنید مرا إن أهلکنی الله اگر هلاک کرد خدای مرا ومن معی و آنانکه
با منند از مومنان أو رحمنا یا بخشد بر ما و اجل در تاخیر افکند فمن پس کیست که یجیر الکافرین زینهار دهد کافرانرا
من عذاب ألیم از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که
نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قل بگو آنکه ایمان بوی
سبب نجاتست هو الرحمن اوست خدای بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی وعلیه و بر وی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم
و کار خود را بوی باز گذاشته فستعلمون پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر

مَنْ هُوَ کیست از شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد
مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و دست بدو نرسد فَمَنْ
پس کیست آنکه يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند و تا بدان رسد که بعد از تلاوت
این آیه باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که
فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بمیتین و سرکاران ستین آب را باز آرند شبانه نابینا شد
و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی
فلسفی منطقی مستهان • میگذشت از سوی مکتب آن زمان • چونکه بشنید آیت او از ناپسند • گفت آریم آب را ما بر بلند
ما بزخم بیل و تیزی تبر • آب را آریم از پستی زبر • شب بخفت و دید او یک شیرمرد • زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد
گفت هان از چشمه چشم ای شقی • با تبر نوری بیار ار صادقی • روز برجست و دو چشمش کور دید • نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة ن مكية — بسم الله الرحمن الرحيم

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت ملک این امت از شمار آن توان دانست
اما هر کس بدان نرسد و بر هر بود بعضی از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت
و بعضی علما آن را مفاتیح اسماء الهی دانند چنانکه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گفته آخر است
حروف الرحمن و گفته اند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت مؤمنان یا نام آنست که
نون اسم ماهیست و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد
خود از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای بیافرید
قلم بود پس نون را بیافرید آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و هست و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد
وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نور است و طول او ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در
مصالح دین و دنیا بسیار است وَمَا يَسْطُرُونَ و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان را
فرمایند در تبیان از ابن هیصم نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند
حق سبحانه بدینها سوگند خورد و جواب قسم اینست که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاه داشتن پروردگار خود مَجْنُونٍ
دیوانه جواب ولید مغیره است که آن حضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی
مندرج در احدیت ذاتیه جمعیت و قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی
کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه
و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب این که تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو نه پوشیده اند اسرار ازل
و ابد را وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت نانهاده
یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از او منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بدوام که هرگز انقطاع بدان
راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوی بزرگ که بخوبی آن کس نبود
چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست گفته اند مراد آدابست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود

از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود
فی السلسلة الذهب نظم بود بیم بحر مکرمتم کان • گوهر شرکان خلقه القرآن • وصف خلق کسی که قرآنست
خلق را نعت او چه امکانست • محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او مشیت خود را
باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت
و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدا نبود و شمه از حقایق اخلاق آن حضرت در رساله مرآة الصفا فی
صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد وَيُبْصِرُونَ
و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ
بکدام است از شما فتنه و بلا یا بکدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانکه دیوانه تویی یا ایشان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که راستست و چنان کسی فی الحقیقه
دیوانه بود وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ
پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت نمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی
کنی با ایشان و سهل فراگیری بر شرک فَيُدْهِنُونَ تا ایشان نیز چرب نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ
و فرمان بردار مباش كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خواره را به دروغ که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث
و اصح آنست که ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَهِينٍ سست رای یا خوار و بیمقدار هَمَّازٍ عیب کننده
در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مَشَّاءٍ رونده بِنَمِيمٍ بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مَنَّاعٍ
باز دارنده لِلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده و از حد درگذرنده أَثِيمٍ بسیار گناه یا
زناکار عُتُلٍّ سخت روی درشت خوی بَعْدَ ذَلِكَ پس از ین همه عیبها زَنِيمٍ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد
آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد مذکور است که
چون رسول صلی الله علیه وسلم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بر هر عیبی که رسید در خود باز یافت مگر حرامزادگی
با خود گفت من سید قریشم و پدرم بمهتری معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید چگونه این مهم را بسر آرم شمشیر کشید نزد مادر
آمد فی القصه تهدید بسیار داد و اقرار کشید گفت پدر تو در قصه زنان جرأتی نداشت و او را برادرزاده ای بود که در خشم
میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بنزد گرفتم و تو فرزند اویی و دلیلی روشن بر صدق قول آن حضرت
خصومت ولید است و ستیزه او با آن حضرت و درین باب گفته اند نظم چه گناه مدعی از فعل مادر است •
کورا خطای مادر او خاکسار کرد • أَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست و حفص بیک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او
ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران چنین کسی را فرمان می بری إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا
بر وی آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید این افسانهای پیشینیانست سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم
بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشانید و در انوار آورده که
روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزموده ایم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت
كَمَا بَلَوْنَا همچنانکه آزموده ایم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت
یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که از آن
و دست بوی نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک حاصل نیز بایشان

قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ
گردد صباحی که درویشانرا خبر نباشد برویم میوه ببریم و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن چون سوگند
خوردند وارثان باغ که پنهان از فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا ببرند میوه آنرا مُصْبِحِينَ در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی
بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله در شبی که این نیت کردند
و بخفتند قضای ازلی نازل شد فَطَافَ پس بیامد عَلَيْهَا بر ان باغ طَائِفٌ بلایی طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَهُمْ
نَائِمُونَ و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه آن
چیده و بریده باشد بوجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ
در آمدگان بصباح یعنی بوقت صبح بخواندند یکدیگر را و گفتند أَنِ اغْدُوا آنکه بامداد بیرون آیید عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بسوی درود کشت
خود یعنی تا آنچه کشته اید إِنْ كُنتُمْ اگر هستید شما صَارِمِينَ برندگان میوه و آن باغ مشتمل بوده بر خرما و انگور در پنهان
برداشته روی بباغ نهادند فَانطَلَقُوا پس رفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و ایشان سخن نرم و آهسته میگفتند تا کسی نشنود
و مضمون سخن أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ آنکه باید که در نیاید آن روز عَلَيْكُم بر شما یعنی در باغ شما مِّسْكِينٌ درویشی تا بهره نگیرد
از حصه ما گر نشود وَغَدَوْا و بامداد برفتند بجانب باغ عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد منع ساکین قَادِرِينَ توانایان باعتقاد خود
بر چیدن و بریدن میوه فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ
بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و این باغ از میوه تهیست بعضی از ایشان تامل کردند و در دانستند
بنشانهای درو دیوار که آن باغ ایشانست گفتند بَلْ نَحْنُ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما مَحْرُومُونَ بی بهره گانیم از محصول و میوه
این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر پس یا صایب تر برای أَلَمْ أَقُل
لَّكُمْ آیا نگفتم شما را دی بعد لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدا را بپاکی و نیکو بیان ان شاء الله قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا
پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود بمنع
درویشان فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ملامت میکردند این آنرا
میگفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قَالُوا
گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِينَ از حد برگذرندگان که استثنا نکردیم و درویشانرا
محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم أَن يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا بهتری مِّنْهَا از آن
إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان
بخشود و باغی بد از انگور حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود در معالم آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در ان باغ
خوشه انگور دیدیم بر مرد سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که بلایی مبتلا گردد و مال و منال او عرصه تلف شود
و او تامل نماید دانکه باستحقاق او بر و نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند بهتر و خوشتر از آنچه
ستاده باشد بعد هد چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان وپیر رومی قدس سره ازین خبر میدهد آنجا که میفرماید
اولم خم شکست و سر که بریخت ∙ من نگفتم که این زیانم کرد ∙ صد خم شهد صافی از پی آن ∙ عوضم داد و شادمانم کرد ∙
كَذَٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ عذابی که از خدای در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر اینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ بزرگتر است ازین
این عذاب زوال پذیرد و آن ابد الآبدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند همه آن که بدانند هر آینه از موجبات عذابیم پرهیزند
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ

بوستانهای با نعمت کافران گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهد
داد و چنانچه در دنیا از مسلمانان خوش حال تریم در عقبی نیز همچنان سؤال خواهد بود حق سبحانه رد قول ایشانرا میفرماید
أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم کرد امید مسلمانانرا كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات مَا لَكُمْ
چیست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از کلام
تعجب و استبعاد است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در ان کتاب تَدْرُسُونَ
میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که شما راست در ان کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچه
خواهید و برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای موکد بسوگند عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم
بَالِغَةٌ رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز إِنَّ لَكُمْ بتحقیق آنکه مر شما راست در ان عهد لَمَا
تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکانرا که أَيُّهُم کدام از شما بِذَٰلِكَ باین
حکم زَعِيمٌ پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید أَمْ لَهُمْ آیا ایشانرا شُرَكَاءُ انبازانند درین قول یا هستند
مر ایشانرا انبازان که شریک من میسازند فَلْيَأْتُوا پس گو بیایند بِشُرَكَائِهِمْ بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود
إِن كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند گویان در آنکه جنات النعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ یاد کن روزی که
برداشته شود پرده عَن سَاقٍ از کاری پر هول عامی صعب مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش
یا تجلی کند حق سبحانه وَيُدْعَوْنَ و خوانده شوند مردمان إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را در لباب از ابو موسی
اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه در ان روز نوری عظیم بنماید خلق
بسجده در افتند و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مؤمن و مؤمنه و باقی مانند آنکه در دنیا سجده را بسمعه و ریا
کرده باشند چون ایشان خواهند که سجده کنند پشت ایشان یکپاره گردد و نتوانند و در خبر هست که پشت کافر و منافق
چون مهره گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فروتن بوده چشمهای
ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری
وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ سَالِمُونَ
و ایشان تن درست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز بجز حسرت و ندامت بهره ندارند نظم
مده فرصت از دست گر بایدت ∙ که گوی سعادت ز میدان بری ∙ که فرصت عزیز است چون فوت شد ∙
بسی دست حسرت بدندان بری ∙ فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَن يُكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن که
قرآنست یا بحدیث بعث و حشر درین آیه تسلیه حضرت رسولست صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُم
زود بود که بگیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ایشان
ندانند یعنی هر بار که خطایی کنند ایشانرا عطایی دهیم و ایشان آنرا تفضیل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشانرا
در دنیا تا غره شوند آنگاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهیچ چیز دفع نشود و گرفتن من
سخت است کس را طاقت آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی ایشانرا أَجْرًا مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُم پس ایشان مِّن مَّغْرَمٍ
از تاوان زرگی یعنی از غرامت آن اجر مُّثْقَلُونَ گران بار اند و بدان سبب روی از تو میگردانند أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ
یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در انست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از انجا که حکم میکنند در خود

مؤمن و کافر فاصبر پس شکیبا باش لحکم ربک مر حکم آفریدگار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار ولا تکن و مباش در دلتنگی
و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذاء قوم و بی فرمان از میان ایشان
برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین وهو مکظوم و او پر بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آنست که دریافت او را نعمة
من ربه نعمتی از نزد پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر اینه افکنده شدی بالعراء بصحرای خالی از گیاه وهو مذموم
و او ملامت کرده شده بودی فاجتباه ربه پس برگزید او را پروردگار او فجعله من الصالحین پس کردانید او را
سزاوار یعنی پیغمبران گفته‌اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخواست که بر ثقیف دعای بد کند
حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود **نظم** کارها از صبر گردد دلپسند •
خرم آن کز صبر باشد بهره‌مند • چون در افتادی بگرداب حرج • صبر کن الصبر مفتاح الفرج • آورده‌اند که گروهی
نظران قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشته اختیار کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند
تا پرتو جمال سید عالم را بآسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه از برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد
وان یکاد الذین کفروا و بدرستی که نزدیک بود آنانکه کافر شدند لیزلقونک هر اینه بلغزانند و سست کنند ترا بابصارهم
بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی ویقولون و میگفتند انه لمجنون بدرستی که
آن مرد دیوگرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر مگر پندی
للعالمین مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مگر شرف عالمیان **نظم** ای شرف جملهٔ عالم بتو •
روشنی دیدهٔ آدم بتو • اما م حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت

سورة الحاقة
بسم الله الرحمن الرحیم

الحاقة حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست ترسیدن از آن ما الحاقة چه حالتست چه ساعتی وما ادریک
و چه چیز دانا کرداند ترا که ما الحاقة چه چیزست ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامتست و حاقه یکی از
اسماء اوست کذبت تکذیب کردند ثمود وعاد قبیلهٔ ثمود و عاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده
مردمانست فاما ثمود اما قبیلهٔ ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بجهت فرقهٔ طاغیه
از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی
جبریل علیه السلام واما عاد و اما قبیلهٔ عاد فاهلکوا پس هلاک کشتند بریح صرصر ببادی سخت سرد عاتیة از حد
در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبرست که ذره از باد و قطره از آب فرو نهاده نشود بدنیا الا بوزن و مقدار
معلوم مگر بر قوم نوح و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین نمودند و در تفسیر هست که ملائکه
باد در بود را ضبط نتوانستند کرد و خدای سخرها مسخر کردانید باد را علیهم بر قوم عاد سبع لیال هفت شبانه وثمانیة ایام
و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما روزها و شبهای متوالی یا شوم بر عادیان
فتری القوم پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها در آن اوقات صرعی مرده و بر زمین افتاده کانهم گویا ایشان
اعجاز نخل بیخهای درخت خرما اند خاویة بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فهل تری لهم

پس هیچ می بینی مر ایشان را من باقیة کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند مقرر است که بودند شاهان
شهان تخت نشین و خسروان شاه نشان چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید شدند خاک و از آن خاک نیز نیست نشان
وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آمدند آنها که پیش از او بودند والمؤتفکات و اهل دیهای مؤتفکه بالخاطئة
بگناه یعنی بشرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستادهٔ پروردگار خود را فاخذهم پس گرفت خدای ایشان را
اخذة رابیة گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم انا بدرستی که ما لما طغی الماء آن هنگام طغیان کرد آب یعنی
از حد گذشت بوقت طوفان حملناکم برداشتیم پدران شما را فی الجاریة در کشتی روان بر آب یعنی سفینهٔ نوح علیه
السلام لنجعلها تا کردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وتعیها
و نگاه دارد این پند را اذن واعیة گوش نگاه دارنده که نفع گیرد با نچه شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم مر علی را رضی الله عنه گفت من از خدای درخواستم که گوش ترا اذن واعیه کند پس گفت علی رضی الله عنه
بعد از آن هیچ چیز فراموش نکردم **نظم** گرچه ناصح را بود صد داعیه • پند را اذنی بباید واعیه •
گوش بودی گوشهای غیب‌گیر • وحی را وردی کردون یک بشیر [?] • فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور
نفخة واحدة یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است وحملت الارض و برداشته شود زمین والجبال و کوهها از اماکن خود
بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فدکتا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دکة واحدة
یک شکستنی و مانند هبا کردند فیومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم
گردد وانشقت السماء و بشکافد آسمان از نظر مجره فهی پس آسمان یومئذ در آن روز واهیة سست و ضعیف
بود پس از قوت و استواری والملک و فرشتگان علی ارجائها بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند
ویحمل و برداشته عرش ربک عرش پروردگار ترا فوقهم بر زبر ملایکه که بر ارجاء آسمانند یومئذ آن روز ثمانیة
هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند و در معالم آورده که در آن روز حملهٔ عرش هشت باشند بصورت بز کوهی
از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته‌اند هشت صنف از ملایکه بر دارند که
ایشان را ندانند الا خدای یومئذ تعرضون در آن روز عرضه کرده شوید بخدای برای محاسبه لا تخفی پنهان نماند
بر خدای منکم از کردار و گفتار شما خافیة پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض و حساب
نه برای اطلاع است بران بلکه برای عدلست و افشای احوال بر خلایق فاما من اوتی پس اما آنکه داده شود کتابه نوشتهٔ
عمل او بیمینه بدست راست او فیقول پس گوید از روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید کتابیه کتاب مرا که
در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم و در تبیان آورده که این کتاب دیگرست بغیر کتاب اعمال که نوشته در وی بشارت
جنت است و نسخهٔ کتاب بحفظه میان بنده و خداوندست و کسی آن را نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید انی
ظننت بدرستی که من بیقین دانستم انی ملاق آنکه من بیننده‌ام حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که مرا
حساب خواهند کرد و آن را آماده شدم فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده
صافی از کدورت و مقرون بحرمت و خدمت فی جنة عالیة در بهشتی بلند قطوفها میوه آن دانیة
نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گویند کلوا بخورید از میوه‌ها واشربوا و بیاشامید
شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید فی الایام الخالیة در روزهای
گذشته یعنی در دنیا یا بواسطهٔ آنکه روزه داشتید در روزهای گرم واما من اوتی و اما آنکس که دهند کتابه بشماله

نامهٔ اورا بدست چپ او وا او بدیهای خویش بیند فیقول پس گوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت کتابیه ای کاش داده نشدی مرا
نامهٔ من کتابیه کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی ولم ادر و کاش ندانستمی هرگز ما حسابیه
چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت یا لیتها کاش مرگ که بدان مردم در دنیا کانت القاضیة بودی
مرا حکم کننده بفنا ابدا تا بعد از آن زنده نشدمی ما اغنی دفع نکرد عنی از من عذاب را مالیه آنچه مرا بود از مال و منال
هلک عنی گم گشت از من سلطانیه تسلطی بر مردم و فرمان کنندگی یا حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم
پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه پس در غل کشید و برابر یعنی دستها و پاهای او ببندید
ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیری از آتش ذرعها که درازی آن
سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است با عی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را
در آن یعنی بر جسد او بپیچید تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار گفته که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن
یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقهٔ از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد انه بدرستی که آن کس کان
لا یؤمن بود که ایمان نیاورد بالله العظیم بخدای بزرگوار ولا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد
و حرص نداشت علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له او را الیوم امروز ههنا اینجا
حمیم خویشی که حمایت کند ولا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر از غسالهٔ دوزخیان یعنی ریم
و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لا یأکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناه کاران و سرکشان از حق
فلا پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن بافته و ساختهٔ محمد است اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه مینگرید
از مشهودات وما لا تبصرون و آنچه نمی بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح
یا انس و جن یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ و نزول جبرئیل یا آثار رسالت جیب من و امثال آن و جواب
قسم این که انه بدرستی که قرآن لقول رسول هر اینه خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله
علیه و سلم و گفته اند جبرئیل علیه السلام وما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگفت قلیلا
ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عتبة بن
ابی معیط گمان می برد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من
رب العالمین از پروردگار عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بهم دروغ بندد علینا
برما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر اینه بگیریم منه بالیمین او را بقوت و توانایی ثم لقطعنا پس ببریم منه
الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد هیچکس یعنی نیستید شما عنه حاجزین
از وی دفع کنندگان آن هلاک را وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر اینه پندیست للمتقین پرهیزکاران را تا ایشان بدان منتفع اند وانا لنعلم
و بدرستی که ما میدانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند مر قرآن را وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر اینه سبب حسرتست علی الکافرین
مر کافران را که در روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وانه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین درستیست که آن یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده
فسبح پس تسبیح کوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و ثنای بزرگ یاد کن

سورة المعارج
بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه او میگوید از نزد تست پس بفرست
باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که سأل سائل در خواست خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بود
للکافرین برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابو جهل بود که گفت فاسقط علینا
کسفا و قولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواست و استعجال عذاب ایشان نمود و بر هر تقدیر لیس له نیست
مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد آنرا من الله از جهت خدای چه ارادهٔ ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله متخلف
نگردد پس در صفت الله میگوید که ذی المعارج خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود
مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان والروح
و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه الیه بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که هست
مقداره اندازهٔ او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی از بنی آدم که سیر کند از دنیا تا آنجا
محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
مراد روز قیامتست که بر کافر بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند که در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد
بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان موقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که
هر اسمی را از اسماء الهی دوریست خاص که تعلق بعباد دارد و در قرآن دو روز از ایام مذکور است یوم الرب که هزار سال است
و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان اسما و سنین ایشان و شرح آن در سطور این اوراق نگنجد مصرع
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی کردن نیکو
یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند
نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می نماید ونریه و ما میدانیم قیامت را
قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت
یعنی تلک بگدازد وتکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه
ولا یسأل حمیم و پرسیده نشود هیچ خویشی حمیما از کار خویش یعنی هر کس را از کردار او سوال کنند یبصرونهم
بینا کرده شوند ایشان بخویشان یعنی هر کس از خویشان خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد در آنکه هر یک
بعمل خود مؤاخذ اند یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی آنکه فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب
آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بود نزد وی تا ایشان عذاب
کشند و وی خلاص یابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده واخیه و برادر خود را که
هم پشت و مددکار او است وفصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی
پناه گاه وی بوده اند ومن فی الارض و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همهٔ ایشان را یعنی هم خلایق را
خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا نمی رهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که
مجرم را در فدا میخواهد لظی زبانه ایست خالص نزاعة کشنده است للشوی مر دست و پای مشرکان را یا پوست
سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله راه زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب میکند
تدعوا میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانیه او را میخوانند در عالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر
کسی را که پشت بر حق کرده وتولی و روی بگردانید از فرمان الهی وجمع و گرد کرده است مال دنیا را فاوعی پس در بار دان

کرده نگاه داشته وحق خدا ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر جمع مال
فانی و بخیل از اداء حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا
از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می‌آشامد و در کوه ماوی‌ها صبر ندارد و هر شب در اندیشه است که
فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی‌صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند ط جانوری را که بجز آدمی نیست
معده چو پر شد سبب بی‌غمیست • آدمی است آنکه نه سیری بود • بوسه سیری غم روزی خورد • خورده همه عمر و پیش وجه کرد
روزی هر روزه نخوان کرم • ورده حرص و اماش بجهان • هیچ غمی نیست بجز فکر نان • إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد
او را بدی مانند فقر و حرص جَزُوعًا جزع کننده و فریاد زننده باشد وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت
و توانگری مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق و همه آدمیان بدین سوال مخلوق شده‌اند
إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نماز گزارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته‌اند یعنی هیچ شغل
از آن باز نمانند و گفته‌اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و جهت التفات نمی‌نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه
در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده
وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کنند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و نشانه
تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش
مُشْفِقُونَ ترسانند و علامت ترس الهی اجتنابست از ملاهی و مناهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار
ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ مامون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان نخواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا آنچه مالک
شده أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ
ملامت کرده‌گان نیستند بر ترک ضبط فروج نسبت با زنان و کنیزکان فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جز این که
گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد در گذرندگانند و وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا
بید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را
رَاعُونَ رعایت کنندگانند خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی است
و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در آن فرهنگ داشتنی • اگر می‌باید ادانش امانت • فرو مگذار قانون امانت •
به عهدی که می‌بندی وفا کن • دسوم حق گزاری را ادا کن • وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود
قَائِمُونَ ایستادگانند یا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و حفص شهادات بجمع میخواند
بجهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی آداب
و شرایط آن قیام می‌نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات
و گفته‌اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها
روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگانند بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیه مشرکان گرد آکرد حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم
پیش از ایشان بیابیم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است آنانرا که نگرویدند از این صفتها که مذکور شد
قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ

عِزِينَ گروه گروه أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مؤمنان جَنَّةَ
نَعِيمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکانرا داعیه آنست که بی نقد ایمان ایشانرا در چهاربالش روضات جنان دخول دهند
كَلَّا نه اینچنین است و کافر فردا در بهشت راه نیابد إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده‌ایم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند
یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نکرد و باخلاق ملکی
متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ
الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب را در دور سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع می‌نماید وَالْمَغَارِبِ و خداوند مغربها
آفتاب که هست و هر روز بنقطه دیگر غروب میکند و گفته‌اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا
محل شروق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما
توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان
و فرمانبردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده آمدن
کنیم و مغلوب نتواند ساخت در آنها را آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشانرا يَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا
و بازی مشغول شوند در دنیی حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز که
وعده داده شده‌اند که بعدازان است یا قیامت حکم این آیه باید قتال در قرن سخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان
مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان نا اجابت دعوت اسرافیل علیه السلام كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ
بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ می‌شتابند چنانچه سپاه برا کنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتابکان روند
خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خدا و ندان دیدها سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد
ایشانرا یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذَٰلِكَ این الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیی كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که ایشان وعده کرده میشدند

سُورَةُ نُوحٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنْذِرْ آنکه بیم کن قَوْمَكَ
گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب
آخرت قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستی که من شما را بیم کننده‌ام مُبِينٌ آشکارا بیم
می‌رسانم بشما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که
قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی
شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس
افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود نظم یعنی که اجل در آید از پیش و پست • شک نیست که مهلت ندهد یک نفست •
یادی نرسد دران دم از هیچکست • بر باد بود جمله هوا و هوست • لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعْلَمُونَ
بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح علیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را
دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذاء او تقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام

قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز
یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن من و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن
از ایمان و طاعت و انی و بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی
مر ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و رهگذر سماع را
از استماع دعوت بربستند و استغشوا و سر در کشیدند ثیابهم جامههای خود تا مرا نه بینند و اصروا و ایستادند
بر کفر و معصیت و استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم انی پس بدرستی که من
با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس تحقیق که من اعلنت
لهم آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را و اسررت لهم و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر
از ایشان را اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات سر و علانیه
ایشان را بحق خواندم و چون قهاری نو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند
فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه بدرستی که خدای کان غفارا
هست آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا بارنده پی در پی
و یمددکم و مدد دهد شما را باموال بمالها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را و یجعل لکم و پدید
شما را جنات بوستانهای مشتمل بر میوه و یجعل لکم و پدید آرد جاری گرداند برای شما انهارا جویهای آب ما لکم
لا ترجون چیست شما را که امید نمی دارید یعنی نمی شناسید لله مر خدای را وقارا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که
اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید وقد خلقکم و حال آنکه بیافرید
شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیلست
بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف آیا نمی بینید که چگونه خلق الله بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمانرا
طباقا طبقه بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی و در بعضی تفاسیر
هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمانها تا بحدی که در زمین می تابد و آنها را روشن میسازد و جعل
الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میبرد آفتاب تیرگی شب را از
عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور وی تاریکی کفر و نفاق را از
عالم زایل گرداند **نظم** چراغ چشم و دل چشم و چراغ جان رسول الله • که شمع ملت است از پرتو احکام او درخشان
درین ظلمت سرا گر نی چراغ افروختی شرعش • کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان • والله انبتکم و خدای پدید آورد
شما را یعنی نهال وجود پدید شما آدم را من الارض از زمین پس برست آدم از خاک نباتا رستنی و چون پدید آمد آدم از
خاک آفرید پس همه را از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر
و یخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و خدای گردانید لکم الارض
برای شما زمین را بساطا مانند فرشی گسترده که آرام را در وی و رفتن بهوش شاید لتسلکوا تا سیر و بپویید منها از زمین
سبلا فجاجا راههای گشاده بعد از ین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل شدند و خواص
و روسا ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بیشتر و جفاکار تر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح
گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده این حال رب انهم ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه امت من عصونی

عاصی شدند من و اتبعوا و پی روی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد مر ورا ماله و ولده مال و فرزند او الا خسارا
مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من بنهادند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند و مکروا و مکر
کردند بزرگان قوم مکرا کبارا مکر بزرگ که سفله و ادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و بر ایذاء من تحریض کردند
و قالوا لا تذرن و گفتند دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود و لا تذرن و مگذارید ودا بت ود را که آن
صنمی بود بر صورت مردی ساخته و لا سواعا و نه سواع را و آن بر صورت زنی بوده و لا یغوث و نه یغوث را
و آن بصورت شیری بوده و یعوق و نه یعوق را و آن بر صورت اسبی بوده و نسرا و نه نسر را و آن بر صورت
کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیهما السلام بودند و مردم بدیشان
اعتقادی تمام داشتند بعد از رحلت ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند
و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را به پرستش ایشان
فرمود و قبیله بنی کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را
مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع
القصه نوح علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم مرا صاغرها گفته که دست ازین بتان باز مدارید و قد
اضلوا و حال آنست که گمراه کردند روسای قوم یا این بتان کثیرا بسیاری را از ضعفه و ادانی و لا تزد الظالمین و میفزا
یا رخدایا مر ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرقه
شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند بآتشی یعنی دوزخ و گفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند
برای خود از آنها که بخدایی گرفته بودند من دون الله بجز خدای انصارا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد
آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که
ایمان آورد هم متولد نخواهد شد پس نوح علی نبینا و علیه السلام مناجات کرد و قال نوح رب و گفت نوح ای آفریدگار من
لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از کافران دیارا دور کننده یعنی کسی که آید و رود و مراد
هلاک عام است یعنی هیچکس از کافران زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک
گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند و لا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر فجور کننده کفارا
ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر باشند رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا و لوالدی و مر پدر و مادر مرا
والد نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ بوده و مادرش باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست
نمود که ایشان را بیامرزد و لمن دخل و هر کسی را در آید بیتی بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن بود
و للمؤمنین و المؤمنات و بیامرز مردان و زنان گرویده اگر باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند
از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هیچنانچه دعای نوح علیه السلام در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان
نیز بعز اجابت رسید و دیگر دعا فرمود که و لا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران یعنی کافران را الا تبارا مگر هلاک سختی

سورة الجن | بسم الله الرحمن الرحیم

قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن ببطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسیدند و استماع قرآن نموده

ایمان آوردند ماوردی گوید که آن حضرت سوره اقرا میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار
از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست
و این گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که
قل بگوای محمد اوحی الی وحی کرده شده بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که از ده کمتر و از
سه بیشتر بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنودیم
قرآنا عجبا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد یهدی راه مینماید
الی الرشد براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن و لن نشرک و هرگز شرک نیاوریم و انباز
نگیریم بربنا به پروردگار ما احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم و انه تعالی
و بدرستی که بزرگ است جد ربنا ملک آفریدگار ما یا برتر است عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ
فرا نگرفت صاحبة زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند و لا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد
کنند و انه کان یقول و بدرستی که هست که میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای
شططا سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی و انا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند
آدمیان و الجن و جنیان علی الله کذبا بر خدای دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم
دانستیم که او دروغ میگوید بر خدای بربسته و انه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی
امکنه یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناک
رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی از شر سفیهای قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شخص سالم
و مأمون بماند و اهل مکه در موطن ها بگفتندی اعوذ بعزیز [illegible] من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند
آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رهقا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما
پناه می برند و انهم و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما گمان برده اید ای جنیان
ان لن یبعث الله آنکه برنه انگیزد خدای احدا یکی را از مردگان برای حساب و جزا و انا لمسنا السماء و بدرستی که
ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی رسیم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده
شده حرسا شدیدا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملایکه که بمنع جن نامزد شده اند و شهبا و از ستارگان درخشنده
آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته اند و انا کنا نقعد و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد
در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل بعث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد
خالی از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود
شهابا ستاره درخشان آتش بار رصدا نگاه دارنده و منتظر ایستاده یعنی برای سوختن وی و انا لا ندری
و بدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما ان بمن فی الارض بکسانی
که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم آفریدگار ایشان رشدا خیری و صلاحی و انا
منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما شایستگانند یعنی مومنان نیکوکار و منا دون ذلک و از ما فرود
از این هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قددا و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرق و مختلفه در کتاب معالم
از امام حسن بصری رحمه الله نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضه

در میان جن نیز هستند و انا ظننا و بدرستی که ما نیز دانستیم ان لن نعجز الله آنکه ما عاجز نمی توانیم ساخت خدای را هر جا
باشیم فی الارض در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را در آن عاجز نمی توانیم کرد بواسطه سکون و ثبات در مقام خود
برای مقاومت و لن نعجزه و عاجز نسازیم او را هربا از دوی که بجهیم باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف و انا و بدرستی که ما
لما سمعنا الهدی آن هنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمنا به گرویدیم بوی یا بکسی که از وی شنودیم
یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلوات الله و سلامه
علیه که انس و جن را دعوت فرمود [illegible] استغراق تبلیغ در نظر خاص و عام کشیده داخل اند در دعوت او جن و انس
تا قیامت امتش هر نوع و جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و خیل او همه فمن یؤمن پس هر که
بگرود بربه بآفریدگار خود فلا یخاف پس و نترسد بخسا از نقصان در جزای او و لا رهقا و نه از ظلم و رسیدن
عیب بدو و انا منا المسلمون و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و متدین بدین اسلام
و منا القاسطون و از ما بیدادگرانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فمن اسلم پس هر که گردن نهاد امر خدای را
همچنانکه ما کرده ایم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان تحروا رشدا قصد کرده اند راه راست را و از آن راه بمقصد
خواهند رسید و اما القاسطون و اما ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم آتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان
افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته میشود و ان لو استقاموا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند
اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر اینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آب بسیار یعنی
بعد از قحط و تنگی سال روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی
داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این بزرگتر و بسیارتر نعمتیست و جمعی اعم گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند
بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم فیه تا بیازماییم ایشان را در آن زندگانی که بوظایف شکر
چگونه قیام نمایند و من یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری نکند یسلکه
در آرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح و راحت در او نبود و ان المساجد و دیگر وحی بمن آمده که
مسجدها لله مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود
و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت
الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد
حضرت سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه و سلم جعلت لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیگری
نیکو نباشد نظم دل را بجز از یاد خدا شاد مکن، با یاد وی از کس دگر یاد مکن، و انه لما قام و بدرستی که
آن هنگام که برخاست عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در بطن نخله یدعوه میخواند خدا را و نماز میگزارد
و جن قرائت او می شنودند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی حشیه گان از غایت ازدحام
و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکته ها بسیار است در آثار آمده که آن حضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامد
چه بشرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آن حضرت قیام نموده هیچکس را قدرت قیام بران نبوده لاجرم در وقت عروج
آن حضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد سبحان الذی اسری بعبده و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بدین
نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده ط آن بنده شعار بندگی درست، کز جمله بندگان گزین او است
دادند ز بندگیش راهی، کان راه ندید هیچ شاهی، کفار مکه مر حضرت را صلی الله علیه و سلم گفتند عجب کاری در پیش گرفته

و در بزرگ مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و از این امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قُلْ بگو یا مشرکان که
بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که میخوانم یعنی می‌پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و انباز نمیگیرم به او أَحَدًا
یکی را قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَا أَمْلِكُ مالک نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرر را وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیری
و صلاحی را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردگار است قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي در پناه نگیرد و زینهار
ندهد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ
و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است
مِنَ اللَّهِ از نزد خدای وَرِسَالَاتِهِ و میرسانم پیغامهای فرستاده وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پیغام
وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر وراست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند
در آن أَبَدًا همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا
تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودند در بیشتر واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون
عذاب موعود به بینند مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد معلوم
شود که ناصر کی قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیه گفتند این موعود کی خواهد بود
آیه آمد که قُلْ بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیک است
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای من مر وی را أَمَدًا زمانی دور
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم او
أَحَدًا یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مگر آنرا که بپسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی
بود و مراد از این رسول محمد است صلی الله علیه و سلم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میسازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی رَصَدًا نگاهبانان از ملایکه که ویرا پاس میدارند لِيَعْلَمَ
تا بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول وحی بدو می باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار
خود را بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرو گرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک رسل و ملایکه است وَأَحْصَىٰ
و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن مراد کمال علم او
و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست ◦ هر چه دانستنی است در دو جهان ◦ نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مبادی بعثت نماز گزاردی و بگلیمی خود را پوشیدی و از خدیجه رضی الله عنها منقول است
آن شب جامه شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نیمی رسول صلی الله علیه و سلم پوشیدی و بوی نماز کردی حق
سبحانه با وی خطاب کرد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند زمل یعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت
قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی نماز إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر آن مخیر بوده اند
چنانچه حق سبحانه فرمود که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا
اندکی تا بثلث باز آید و از این کمتر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
و بتأنی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آن تواند
کرد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که
وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن
بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران
و تعقل در آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صعوبت
بود که آن سرود مثل صدای درای شنودی و آن مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طرق معتاد
خارج می نمود و از این جهت در آن حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عایشه رضی الله عنها
منقول است که در روزی که سرما بغایت بودی میدیدیم که وحی بدو فرود می آید و از جبین مبارکش قطرات عرق می چکید و در
حین نزول وحی بان حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران
یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در این محل روی گلبرگش برافروختی ◦ بسان گل که از فیض چمن برافروزد ◦
و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب سماویه
صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق آنهاست که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان
صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب
جامعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار تست ◦ کار کسی نیست که این کار تست ◦ کس نتواند زدن اینجا نفس ◦
قوت این کار تو داری و بس ◦ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که طاعت شب یا عبادتی که ناشی شود در شب یا بقیام شب
هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است
از روی فراغت چه در روز دلها متصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر کونی فارغ شده
متوجه محراب عبادت توانند شد ◦ خاموش شد عالم زانش یا جست باشی در طلب ◦ زیرا که بانگ و غریو تشویش خلوتگاه است
وَأَقْوَمُ قِيلًا و راست تر است قیلا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در وی بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان
با دل موافقت نماید بر آن زبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا
تا صبح عایشه رضی الله عنها فرموده ناشئه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا
طَوِيلًا آمد شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باداء تهجد
اولی باشد وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را و با سماء حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببر و بپرداز از خلق
و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او و بعبادت تَبْتِيلًا بریدن کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز
و بهمگی روی بدو آر نظم دل در و بند و ز غیرش بگسل ◦ هر چه جز اوست برون کن از دل ◦ رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند شرق و مغرب است لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی
سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کار ساز خود در مهمات یا او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار در مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا
بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم با آیه قتال منسوخ است وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان نعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را
قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب ایام نا اهل چرا آورده که میان نزول

وحرب بدر و هلاکت سروران عرب بوده مکر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنكَالًا بندهای کران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتشی بزرک افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت در کلوکرفتن یعنی در حلق کیرند چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا ۞ و عذابی درد ناک غیر از اینها که کنه آنرا نشناسد مکر خدای در تبیان آورده که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزد در این زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و کردند کوهها با عظمت كَثِيبًا تلهای ریک مَهِيلًا ۞ پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریک روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ کواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت کواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ۞ بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس کرفتیم اورا أَخْذًا وَبِيلًا ۞ کرفتنی سخت یعنی با آتش غرق کردیم و از راه آب با آتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیه مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چکونه نکاه دارید ای نفسهای خود را إِن كَفَرْتُمْ اکر بمانید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشانرا سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر کرداند و می نماید که مبالغه باشد در دراز کی آن روز السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ آسمان شکافته باشد بِهِ بسختی و هیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُولًا ۞ بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَن شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فراکیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدکار خود سَبِيلًا ۞ راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز کزاردندی تا حدی که پای مبارکش ورم کرد و نحافت بر جسد مبارکش غالب شد و منکران نداء أَمَّا هَٰذَا فَقَدْ شَقِيَ فِي رَبِّهِ در افکندند حق سبحانه بعد از یکسال آن بار کران از مؤمنان برداشته آیه فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پرورد کار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از چهار دانک شب وَنِصْفَهُ و نماز میکزاردی نیم شب وَثُلُثَهُ و سه یک از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند همین منوال کروهی مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای أَن لَّن تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیرات اوقات را و نکاه نمی توانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازکشت بشما بعفو و تخفیف رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بکزارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَن سَيَكُونُ داند خدای آنکه باشد مِنكُم از شما مَّرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیکر آنانکه سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِن فَضْلِ اللَّهِ از فضل و کرم خدای یعنی تجارت می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیکر آنانکه کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بسبیل فریضه است و کفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق سنت و استحباب است و در مقداری که بخوانند آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیه است یا صد

یا دویست یا ختم در ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ویرا فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی کفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی بیشتر می توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز باز کفت مرا قوت زیادت هست فرمود که بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند ویرا از غافلان ننویسند و اکر صد آیه تلاوت کند او را از فرمان برداران نویسند و اکر دویست آیه خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اکر بقراءة پانصد آیه اشتغال نماید بنویسند برای او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز فرض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو اشارتست بانفاقات مستحسنه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار با زاء آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود مِّنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ یابید آنرا عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او بهتر وَأَعْظَمَ و بزرکتر أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه حال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزکار است بندکان را رَّحِيمٌ ۞ مهربانست بر ایشان

سورة المدثر

بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناکاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز کشتم و کفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۞ ای جامه در پوشیده کفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قُمْ برخیز از خوابکاه خویش یا قیام نمای یا دای پیغام نبوت فَأَنذِرْ ۞ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اکر غیر او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۞ و پروردکار خود را بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۞ و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامت بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و کفته اند که پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی قدس سره نقل میکنند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم و مرا کفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند کردی بمدد و تایید خدای در هر نفسی کفتم یا رسول الله ثیاب من کدام فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظر وی خرد نماید هر چیزی و هر که خدای را بیکانکی بداند بوی شریک نیاورد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن کردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف شود در خدای عاصی نشود و اکر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله کوید از اینجا دانستم معنی قول خدای را که وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ **نظم**

خلعتی از صفات روحانی ٭ در تو پوشید لطف یزدانی

دارش از لوث خشم و شهوت دور ٭ تا بپاکیزکی شوی مشهور

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۞ و از همه کناهان کناره کن

یعنی بهمین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ وعطا مده تَسْتَكْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت منه برخدای بعمل خود تا اکرا
بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّكَ واز برای رضای پروردکار
خود فَاصْبِرْ صبر کن یا در تحت موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِي النَّاقُورِ در صور یعنی
نفخهٔ ثانیه فَذَٰلِكَ پس آن دمیدن يَوْمَئِذٍ دران روز يَوْمٌ عَسِيرٌ روزیست دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ بر نا کرویدکان
غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان بر ایشان اکرچه هول وهیبت وشدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم دشواری از مؤمنان
بردارد وبا کافران بماند ودر حساب با ایشان مناقشه کنند وروی ایشان سیاه کردد ونامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند
آورده اند که ولید مغیره لعنه الله انحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سورهٔ حم مؤمن شنیده بمیان قوم باز آمد وکفت
بخدای که از محمد حالا کلامی شنیدم که سخن جن وانس نیست مر ورا حلاوتی وعذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد وبرو طراوه
ورونقی است که هیچ حدیث را نبوده اعلاء این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادت کلیه واسفل این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل
وحکم علیه بسمت استحکام تمام پذیرفته واین کلام غالب آید ومغلوب نکردد واز بلندی به پستی نکراید قریش بعد از
استماع این سخن کمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل ورا بانواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر کفت
وآن سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده بغایت ملول کشت وحق سبحانه آیه فرستاد که ذَرْنِي بکذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ
وانکه آفریدم اورا وَحِيدًا تنها بی مال وولد وانصار واعوان وقولی آنست که اورا وحید القوم کفتندی یعنی یکانهٔ ایشان
وَجَعَلْتُ لَهُ ودادم اورا مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود ومیان
مکه وطایف شتر بسیار داشت وبساتین واسعه وعبید واماء او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا ودادم اورا پسران
حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی وپیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند
او را ده پسر بود واز جمله خالد وعماره وهشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ وبکستردم لَهُ برای او بساط جاه
وریاست تَمْهِيدًا کستردنی تا ریحانهٔ قریش لقب یافت یا بساختم کارهای اورا ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد
أَنْ أَزِيدَ که زیاده کنم عطیات خود را دربارهٔ وی كَلَّا نکنم چنین ونعم خود را بدو افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام مارا عَنِيدًا منکر ودران ستیزنده وبسحر نسبت دهنده ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول
این آیه مال وجاه او روی بنقصان نهاد وفرزندان او برکشتند وبعضی بمردند واو محتاج ورسوا وهلاک شد
سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم اورا صَعُودًا بصعود وآن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند
وفی الحال که بنهند آن رسند باز بزیر افتند ودر تبیان آورده که تکلیف کنم اورا بصعود بر صعود واین صخره ایست ملساء
در دوزخ که بر بالای آن باید رفت پس اورا در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند واز عقب کرزهای آتشین میزنند
تا بر آنجا رود واین وعید عظیم برای ولید بجراست إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند در قرآن وَقَدَّرَ
واندازه با خود راست کرد که چه کوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرده چون قریش اورا ملامت کردند کفت
شما محمد را مجنون میکوئید وتعیین میدانم که عقل وکامل است ودیو را بدو دست نیست وخیال می‌بندید که او کاهن است
واما رات کهانت از وظاهر نمیشود وکمان می برید که کذابست وهرکز بکذب متهم نبوده ومی پندارید که شاعر است
وسخن او بشعر نمی ماند کفتند تو فکر کن که اورا چه توان کفت وسخن اورا بچه چیز نسبت توان داد ولید با خود فکر کرد
وخیال بست فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چکونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ قَدَّرَ
چکونه اندازه کرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیکر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد وَبَسَرَ وبیشتر

درهم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بکردانید از حق یا پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ وکردن کشی کرد از متابعت
او فَقَالَ پس کفت إِنْ هَٰذَا نیست این که محمد میکوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مکر جادوئی که تعلیم کرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا
نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مکر سخن آدمی یعنی از فکیهه وجبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که در افکنم ولید را سَقَرَ
در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقر است وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ وچه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که
باقی نکذارد کوشت وپوست وعروق واعصاب وعظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند وباز حق سبحانه نو باز دهد
اورا وَلَا تَذَرُ ودست باز ندارد دیکر باره تا نسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوستهای کافران را
عَلَيْهَا بران آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان که موکل اند در تبیان از براء بن عازب رضی الله
عنه روایت کرده که کروهی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از خزنهٔ دوزخ آنحضرت ده بار
باصابع یدین اشارت کرد ودر کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد واین آیه مصدق قول آنحضرت که نازل شد
ویهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریت است ودر تخصیص این عدد مفسران ومذکران تکلفات کرده اند
از جمله آنکه تسعه اکثر احاد است وعشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل واقل کثیر وبواقی وجوه در
جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابوجهل کفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند
آیا ده تن از شما یکی از ایشان را دفع نتوانند کرد ابو الاسد بن کلده الجمحی کفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را
بشکم شما دو باقی را کفایت کنید ودر روایتی آنست که کفت من پیش شما بر صراط بروم وده را بدست راست ونه را بدست چپ
دفع کنم وبکذریم بسلامت وبهشت در آئیم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا وما نکردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را
إِلَّا مَلَائِكَةً مکر فرشتکان که قوی ترین خلق اند در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک است عبا او هجده تن اند
چشمهای ایشان چون برق درخشنده وانیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهٔ آتش از دهن ایشان بیرون
می آید ومیان دو دوش ایشان مسافت مسیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر کوشهٔ از
دوزخ که خواهد بیفکند وذکر ملائکه برای دفع سخن کلده است یعنی او میکوید که من همه را کفایت میکنم وغیر اند که
ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتکان اند وتمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا
وناساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارهٔ ایشان را که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مکر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا
که کافر شدند یعنی استهزا کنند واستبعاد نمایند که نوزده تن چکونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ
تا بی کمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب چه قرآن را یابند که مصدق توریت است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ
آمَنُوا وتا بیفزاید آنانرا که کرویده اند إِيمَانًا کرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ
وشک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند بتوریت وَالْمُؤْمِنُونَ وکرویدکان از اهل اسلام دران عدد
وَلِيَقُولَ الَّذِينَ وتا بکویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک ونفاقست وَالْكَافِرُونَ وبکویند
نا کرویدکان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب است مثل كَذَٰلِكَ همچنین
يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میکذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي وراه نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
آورده اند که ابوجهل کفت ای معشر قریش حالا محمد را نوزده یار وسپه کار بیش نبود حق سبحانه فرمود که وَمَا يَعْلَمُ
ونمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردکار ترا از ملائکه که ممد ومعاون پیغمبر او بند إِلَّا هُوَ مکر همو که عالم است بهمه
معلومات وَمَا هِيَ ونیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مکر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که

کسی انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ وسوگند بماه که معرفت اوقات واحوال بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ وبحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز وحفص اذ بی الف خواند وادبر بصیغه ماضی اناد بار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ وسوگند بصبح چون روشن کرد این عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا کردانیدیم او را چیزی که بدان بیم کنند در کتاب آورده که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که قم فانذر برخیز بیم کننده لِلْبَشَرِ مر آدمیانرا تا بترسند که قصد از گناه بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری وبقول اول دوزخ نذیر است مر آنکسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر وطاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شرک ومعصیت یعنی بیم طوایف را بند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است ومحبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که ایشان رهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناه ایشان آمرزیده شده است وگفته‌اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت برغرفها باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می‌پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان ومیگویند مَا سَلَكَكُمْ چه آورد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ نبودیم از نمازگزاران وَلَمْ نَكُ ونبودیم ما که بمال نکوئی نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا وَكُنَّا نَخُوضُ وبودیم ما که شروع میکردیم در شان محمد وبغیبت او مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ وبودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا وباور نمیداشتیم حَتَّى تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرگ ومعذب ماتا او وبر همان حال مردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکرد ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشان شفاعت کنند وآن خود محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتی که اعراض کنندگانند كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان حُمُرٌ خران وحشی‌اند مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ رمیدگان که گریخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا از بیمان دام یا مردم تیرانداز کما اشار فی المثنوی المعنوی نظم

از کجا این قوم وپیغام از کجا • از جمادی جان کجا باشد رجا • فهمهای کهنهٔ کوته‌نظر • صد خیال بد درآرد در فکر
راز جز با رازدان انباز نیست • راز اندر گوش منکر راز نیست •

از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده که هر که از بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه یافتی گناه او وکفارت آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هریک از ما کاغذی بیابی از آسمان ودر وی مکتوب باشد که این نامه‌ایست از خدای بفلان کس که متابعت کند محمد را آیه آمد که ایشان کرانها نهاده‌اند از استماع کلام ما ومیگویند بدان بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ ازیشان أَنْ يُؤْتَى آنکه داده شود صُحُفًا نامها مُنَشَّرَةً سرگشاده وبی‌مهر ودر آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را كَلَّا نهند ایشانرا این صحیفها واگر بدهند هم نگروند بس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتاء صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمی‌ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پندیست ویادکردی فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد پند گیرد وَمَا يَذْكُرُونَ ویاد نکنند او را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بانکه خدا خواهد که یاد کنند هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى اوست سزاوار آنکه ازو ترسند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وسزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القيمة | بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ لاء نافیه در فعل قسم برای تاکید است پس معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ والبته قسم یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت‌کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصر را ملامت کند بر تقصیر طاعت که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات واگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادت یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده‌اند که عدی بن ربیعه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید وبعد از اخبار آن حضرت گفت که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم جمع شود آیه آمد که أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می‌پندارد آدمی یعنی عدی أَلَّنْ نَجْمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای پراکنده او را مراد نفس او ست که عظام قالب اوست بَلَى آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قَادِرِينَ توانا عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ برآنکه راست کنیم بَنَانَهُ سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر ولطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ انکه دروغ گوید أَمَامَهُ بآنچه او را در پیش است از بعث وحساب يَسْأَلُ می‌پرسد باستهزا که أَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ وتیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وجمع کرده شود آفتاب وماه یعنی ایشانرا با یکدیگر مجتمع ساخته در نار افکنند يَقُولُ الْإِنْسَانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن كَلَّا نیست مفری لَا وَزَرَ پناهگاهی نباشد کافرانرا إِلَى رَبِّكَ بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاه خلق یعنی تمشیت(?) خود مقر هر کسی از بهشت ودوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از عمل وَأَخَّرَ وبآنچه از پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بحران(?) ومال از پس بگذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند ومال را بصدقه پیش فرست تا بماند

که فرستی ز پیش به باشد • که بحسرت ز پس نگاه کنی •

بَلِ الْإِنْسَانُ بلکه آدمی عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود وگواهست بر افعال یا اقوال خود وَلَوْ أَلْقَى واگرچه القا کند مَعَاذِيرَهُ عذرهای خود را یعنی هرچند برگناه عذرها انگیزد وبدانچه مقصود است در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود وعذرهای دروغین وحیلهای باطل خود را خواهد دانست

ط چه چندین عذر انگیزی وچندین حیلها سازی • چو میدانم که میدانی ومیدانی که میدانم •

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون جبریل علیه السلام وحی برسید الم علیه الصلوة والسلام خواندی آنحضرت بزبان با وی میخواندی تا فراموش نکند آیه آمد که لَا تُحَرِّكْ مجنبان بِهِ بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری وَقُرْآنَهُ واثبات قرائت آن بر زبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبریل بر تو فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن او را وتامل فرمای در آن ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو كَلَّا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده‌اید در دوام عقبی بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما دنیای شتاب کننده را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ودست باز میدارید آخرت پاینده را وکار بر عکس می‌باید وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ در آن روز که قیامتست نَاضِرَةٌ تازه وتابان باشند یعنی وجوه انبیا واولیا ومومنان إِلَى رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده از روی عیان ابن عمر رضی الله عنهما گفته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بباغها ونعمتها وزنان وخدمتکاران خود تا هزار ساله راه

وگوای تین نزد خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی با مداد و شبانگاه یعنی بمقدار این دو وقت پس این آیه برخواند که وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اورا دهر یکبار از او بار داین کلمات است اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم
هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق، جز آرزوی دیدن دیدار ندارد • ووجوه یومئذ و رویهای آن روز باسرة
ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی
بشناسد ان یفعل بها فاقرة ● که رسیده خواهد شد بلایی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کاینست از روی
عذاب عظیم بود و بقول اصح آن بلا حجابست از دیدار رب الارباب که از فراق تر در جهان بلایی نیست
کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی باستخوانهای
سینه و گردن وقیل و گفته شود یعنی محتضر با ملایکه گویند من راق ● کیست افسون کننده و شفا دهنده
وظن و یقین کند محتضر انه الفراق ● که آنچه بروی نازل شد سبب جداییست از دنیا و ملاذ آن والتفت الساق
و به پیچد ساق محتضر بالساق ● بساق دیگر یعنی پایهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت
موت بشدت آخرت الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق ● آن روز بازگشت باشد همه کس را
اغلب مفسران برانند که ابو جهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم واقع بود در شان او
نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود ولا صلی ●
و پیروی ننمود پیغمبر را یا نماز نگزارد برای خدای ولکن کذب و لیکن تکذیب کرد دین را وتولی ● و برگشت از نظر
حق ثم ذهب پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی ● بخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری
کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لک سزاوار است مر ترا ای ابا جهل مرگ سخت فاولی ● پس سزاوار است ترا
عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک سزا است ترا هول قیامت فاولی ● پس بغایت سزا است ترا خلود در دوزخ
آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ابو جهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت
اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا می ترسانی ای محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه آن
چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفته وای بر تو ایحسب الانسان آیا می پندارد انسان ان یترک آنکه فرو گذاشته شود
سدی ● مهمل و معطل و ضایع که بر وی تکلیف و بعثی و معذب نگردد الم یک نطفة آیا نبوده است آدمی قطره آبی
من منی یمنی ● از منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده است خونی بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزا و اعضای
او را فسوی ● پس راست کرد صورت او و روح در وی دمید فجعل منه پس کرد از آن منی الزوجین دو صنف الذکر
والانثی ● نر و ماده الیس ذلک آیا نیست آنکه چنین آفرید بقادر توانا علی ان یحیی الموتی ● بر آنکه زنده کند مردگان را در خبر
آمده که در آخر این سوره باید گفت بلی و بروایتی دیگر سبحانک اللهم بلی شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر | بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتی آیا آمد استفهام تقریر است یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم علیه السلام حین هنگامی من الدهر از زمانی که
در آن لم یکن نبود شیئا مذکورا ● چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی
و کسی نمی شناخت او را یا یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و مبدا انسستند که نام او چیست و فایده خلقتش چه خواهد بود و این معنی

معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر اشعه مفاتح غیب باشد در اقصی مراتب ظهور و خلافت
کبریایی را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود با وجود او آشکارا شود
شد ظهور او و بکلی بود نبود • گنج مخفی از وی آمد در ظهور • گنج مخفی بود در زیر خاک کرد • خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی بد زبس جوش کرد • خاک را سلطان اطلس پوش کرد • انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را
اولاد وی را من نطفة از آبی اندک که منی است و چون بهم یکی از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام
و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه ممتزج است بجمع صفت که دو فرمود که امشاج آمیختها یا مراد الوانست که منی مرد سفید
و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه میشود
پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر خلق کردیم انسان را و با مر و نهی نبتلیه میآزماییم او را فجعلناه
پس گردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا ● بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات انا بدرستی که ما
هدیناه السبیل نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات تا باشد اما شاکرا یا سپاسدار نعمت یعنی
مومن سعید واما کفورا ● یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین برای کافران
سلاسلا زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند واغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند وسعیرا ● و آتشی
افروخته که در آن پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمان بر یشربون بیاشامند
در آخرت من کاس کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا ● آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند
تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و سفید و بجهت شباهت با کافور
او را بدین نام خوانند و موید این قولست آنکه بدل از کافور آورده که عینا کافور چشمه ایست یشرب بها می آشامند
از آن عباد الله بندگان خدای یفجرونها رانند آن چشمه را هر جا خواهند تفجیرا ● راندنی آسان جمهور مفسران
برانند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید
و علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند
حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزدکاری
ستده و آرد کرده نان پختند و بنماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد که یا اهل بیت النبوة
مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید که حق سبحانه شما را از موائد بهشت عوض بدهد علی رضی الله عنه
نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشادند و شب گذرانیدند و دیگر
روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامی که بود ایثار کردند و شب سیوم اسیری
بر وقت ایشان رسید و خود دینها بدو دادند حق سبحانه این آیتها فرستاد که یوفون وفا می نمایند بالنذر
بنذری که در طاعت کنند ویخافون و می ترسند یوما کان از روزی که هست شره بدی یعنی محنت و شدت او
مستطیرا ● فاش و آشکارا و در رسیده بهمه ویطعمون الطعام و میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدا
یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار می نمایند و میخورانند مسکینا
درویشی بیمایه را ویتیما و خرد سال بی پدر را واسیرا ● و اسیری را که از کفار گرفته اند در خبر است که چون اسیری
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردندی او را ببعضی مسلمانان سپردی تا رای با او کنند و برامر در شان او قرار
باید و گفتی احسن الیه و بعضی علما برانند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما

حکم اساری دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میگویند انما نطعمکم جز این نیست که
میخورانیم شما را این طعامها لوجه الله برای طلب رضا و لقاء خدا لا نرید نمیخواهیم منکم جزاء از شما پاداش و مکافات
ولا شکورا و نه سپاسی و آزادی چه احسان داشتن نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند **نظم**
هرچه دهی بی منت و منت منه ، و آنچه بمنت دهی آن خود مده ، منت و مزدی که در احسان بود ، وقت جزا موجب نقصان بود
انا نخاف بدرستی که ما می ترسیم من ربنا از آفریدگار ما یوما عبوسا از عذاب روزی ترش یعنی روزی که روی نهاد در ترش بود
از شدت و اهوال قمطریرا روزی سخت و کریه از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله
چه سخت است نام روز قیامت و او سخت تر است از نام خود فوقاهم الله پس نگاه دارد خدای ایشان را شر ذلک الیوم از بد
و رنج و هول آن روز ولقاهم و پیش آرد ایشان را نضرة تازگی و خوبی روی وسرورا و شادی و فرح در دل وجزاهم
و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب آنکه صبر نمودند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام جنة بوستانی که از میوه او
خورند وحریرا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها در بهشت علی الارائک
بر تختهای آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب که حرارت بیابند ولا زمهریرا و نه سرما مراد
آنست که هوای بهشت معتدل بود و در و زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد متاذی گردند ودانیة
و پاداش دهد خدای ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود علیهم ظلالها بر ایشان سایهای درختان آن وذللت و رام کرده
شده باشد قطوفها چیدن میوهای آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند
ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة من فضة جامهای خرد از سیم واکواب کانت و جامهای بزرگ که
قواریرا مانند آبگینهها قواریر من فضة آبگینهها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفا آبگینه که از خارج
داخل آنرا توان دید قدروها اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فرا خور سیرابی بهشتیان تقدیرا
اندازه کردنی یعنی هر کسی را فرا خور حوصله او جامی دهند که بآن سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود
ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کاسی خمری که باشد مزاجها زنجبیلا آمیزش آن زنجبیل یعنی
بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عینا فیها و آن زنجبیل چشمه است
در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده است بسلسبیل و آن منقاد بود در روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد
و گویند آسان در حلق رود و زود بگوارد ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان ولدان مخلدون پسران گوشواره داده
یا جاوید مانده بر حال طفولیت اذا رایتهم چون ببینی ایشان را ای بیننده حسبتهم پنداری از صفای لون و درخشندگی
چهره ایشان را لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست بدان نرسیده است
و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده واذا رایت و چون بنگری و نظر کنی ثم آنجا یعنی در بهشت رایت نعیما ببینی
نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت نظر
کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه مینماید و بعضی گفته
ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهند میسر گردد یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن بر ایشان و در فصول آورده
نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار دار بی دیدار بهیچ کار نیاید
الجار ثم الدار ، زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار ، عالیهم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثیاب
سندس جامهای دیبای نازک خضر سبز است واستبرق و دیبای محکم سطبر وحلوا و پیراسته شوند اساور من فضة

بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است وسقاهم و بیاشاماند
ایشان را ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و ثقایل گویند
طهور چشمه است بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کند دل را
از میل بماسوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی ماند ببقاء او والبقاء فی اللقاء تمام العطایا و باید دانست که جوی
کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر ازان
متقیانست آب و شیر و خمر و عسل و شرح از صفات آنها در سوره محمد صلوات الله و سلامه علیه مرقوم قلم بیان شد
و دو چشمه از ان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار
چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرارست و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در
سوره مطففین مذکورند و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور
از آن ایشانست و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته بزداید
عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال ورا چنان صافی سازد که مطلقا اثر اثنینیت و شوایب غیریت در
مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل گرداند جام و مدام را یکرنگ سازد **نظم** همه جام است و نیست گویی می
یا مدام است و نیست گویی جام ، عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار را بر آید سرود و سرود
شراب طهور خواهند چنانچه مدام روز باده نوشان میخانه افضال را از آن نصیبی تمام داده اند **نظم**
از سقیهم ربهم بین جمله ابرار مست ، و ز جمال لا اله الا هفت و پنج و چار مست ، تر جو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان
در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست ، پس برایشان گویند ان هذا بدرستی که این کرامتها کان هست لکم جزاء مر شما را
پاداش کردار شما وکان سعیکم و هست سعی شما در دنیا مشکورا پسندیده و لایق مکافات انا نحن بدرستی که ما
نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس آیتی
بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در تاخیر فرموده از تبلیغ رسالت یا بر
حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر منهم از ایشان آثما گناهکار را که ترا باثم خواند چون
عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که بکفر دعوت کند چون
ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة
واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش ومن اللیل و در بعضی از شب فاسجد له سجود
مر او را یعنی نماز گزار و بعضی گفته اند بکره وقت نماز بامدادست و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب
مراد مغرب و عشاست معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت کن وسبحه و نماز گزار برای خدای لیلا طویلا
شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه یحبون العاجلة دوست میدارند
سرای شتابنده را یعنی دنیا را ویذرون وراءهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود یوما ثقیلا
روز گرانرا که قیامتست و نمیگروند و برای وی عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما پیدا کردیم ایشانرا از آبی سست وشددنا
و محکم کردیم اسرهم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب بر هم بستیم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل
کنیم ایشانرا امثالهم مانند ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاة ثانیه بمانند همین
صورت و هیات باز آریم یا ایشانرا بر هم بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار ان هذه بدرستی که این سوره

تذکره پندی و موعظهٔ ایست یا معاملهٔ اهل بیت رضی الله عنهم در بذل و ایثار عبرتیست مر مؤمنان را تا مثل آنها عملی کنند
و از مثل این جزاها بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه بقربت آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر
و طاعت کو فرا گیر وما تشاؤن و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را ان الله کان
علیما بدرستی که خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت
یدخل من یشاء در آرد هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود والظالمین
و ستمکاران یعنی شرکان را اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک

سورة المرسلات

بسم الله الرحمن الرحيم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا به نیکویی یعنی با بهره یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد
صلی الله علیه وسلم بهر نیکویی یا بادهای در پی شده پی در پی فالعاصفات پس سوگند بملایکه که بتعجیل روند
عصفا بسخت رفتنی در داشتن امر الهی یا احکام کلام که برندگان و محوکنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان
متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عقوبت قومی والناشرات و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگان اند شرایع و کتب را
یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خواص و عوام یا بادهای جهنده
جهت راحت جمعی فالفارقات پس سوگند بملایکه که جدا کنندگان اند میان حق و باطل از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات
قرآن که جدا کرده اند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فالملقیات پس بفرشتگان که افکنندگان اند به پیغمبران
ذکرا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند مشاهدهٔ هبوب ایشان
موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القاء ذکر عذرا برای عذر مخالفانست او نذرا و تخویف کردن
مبطلان و جواب قسم این باشد که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق
بها لواقع هر آینه بودنیست فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان برود
واذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته کرده و اذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت برکنده شوند از اماکن خود
واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند که
لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گویند
لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز ماست جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی تا شد در مکافات یا روز حکم
کردن میان خلق وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه آنرا
نتوان دانست ویل وای یومئذ آن روز للمکذبین مر آنها را که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین
آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الآخرین پسینیان را
که مانند ایشانند چون کفار مکه کذلک مثل این کار نفعل میکنیم بالمجرمین بهمه گناهکاران ویل یومئذ مکروهی
در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان این وعید را الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آبی
خوار و بیمقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر
تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادتست فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون

پس نیک توانایم ما ویل یومئذ مکروهی نزدیک در آن روز للمکذبین مر باور ندارندگان این قدرت را الم نجعل
الارض آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا زندگان و مردگان را یعنی احیاء را
بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود در آرد وجعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی شامخات کوههای بلند
و سرافراز واسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و ینابیع آن در زمین ویل یومئذ
وای در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را
در آن گویند انطلقوا بروید الی ما کنتم به تکذبون بسوی آنچه بودید که تکذیب میکردید انطلقوا الی ظل بروید
بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایهٔ خنک و دایم که در وی راحت باشد ولا یغنی و دفع نکند
از دوزخی من اللهب از حرارت زبانهٔ آتش چیزی را مراد سایهٔ دود دوزخ است که از سیاهی و بزرگی متفرق میشود
بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود در معالم آورده که دخانی که از دوزخ بیرون آید از و سه شعبه منشعب گردد یکی نور
و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص و آن بالای کافران
بایستد و در انوار آورده که سه شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال او و گویند
بین عذاب قوة واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که از آن دخان که
ظل بی تحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت
ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن ۝ که از دود آن چشم دل تیره گردد ۝ غضب چون در آید رود عقل بیرون ۝
هوا چون شود چیره جان خیره گردد ۝ انها بدرستی که دوزخ ترمی بشرر میافکند در آن روز شررها کالقصر
مانند کوشکی عظیم کانه گوییا که آن شرر جمالات صفر شتران زرد اند برنگ آتش و بعضی گویند صفر یعنی سود است
و چون آتش دوزخ سیاه هست شرارهٔ او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمتست و بشتران زرد یا سیاه
جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت ویل یومئذ مشقت بسیار آن روز للمکذبین مر دروغ
زنان راست که صفت دوزخ و شرارهٔ آنرا باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزیست که کافران
سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا نطق نشوند بحجتی بر خدای ولا یؤذن لهم و دستوری ندهند ایشان را
فیعتذرون تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد ویل که بلا و اندوه یومئذ للمکذبین آن روز
آنانراست که تکذیب کنند این خبرها را هذا یوم الفصل این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جمعناکم جمع
کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که تکذیب رسل کردند فان کان پس اگر
هست لکم کید مر شما را کیدی و حیلهٔ چنانچه در دنیا نسبت مؤمنان بکار میبردید فکیدون پس بیچاره کنید
با من تقریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و بمکر و دستان از عذاب او خود را
نتوانند کرد ۝ بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود ۝ نیاز باید و اخلاص و ناله سحری ۝
توان خریدن بیک آه ملک هر دو جهان ۝ از این معامله غافل مشو که حیف خوری ۝ ویل یومئذ
غم و اندوه آن روز للمکذبین مر منکران راست که بحیله از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران
از شرک و عصیان فی ظلال در سایهای درختان بهشت باشند و عیون و بر کنار چشمهای آب و فواکه و در میان
میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشان را میگویند کلوا بخورید از ثمرات واشربوا و بیاشامید
از این آبها هنیئا خوردن و آشامیدن گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که میکردید در دنیا انا کذلک

بدرستی که ما جنین **نجزی المحسنین** جزا میدهیم نیکوکارانرا **ویل یومئذ للمکذبین** وای در روز برای مکذبان که ... بیان است که بنعیم بهشتی میکروند **کلوا** بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا **وتمتعوا** و برخوردار شوید **قلیلا** زمانی اندک **انکم مجرمون** بدرستی که شما شرک آرنده اید و عاقبت شما عذاب الیم است **ویل یومئذ للمکذبین** وای آن روز مر مکذبانرا از عذاب الیم **واذا قیل لهم ارکعوا** و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گزارید **لا یرکعون** نگزارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است **ویل یومئذ للمکذبین** وای آن روز مکذبانرا مردود نماز را است که بشرف اسلام نمیرسند **فبای حدیث** پس بکدام سخن **بعده** پس از قرآن **یؤمنون** میگروند اگر بقرآن نگروید ندکه معجز بینست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه در خبر آمده است که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

سورة النبأ

بسم الله الرحمن الرحیم

الجزو الثلثون

چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بر قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را می پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه فرمود **عم یتساءلون** از چه چیز می پرسند کافران **عن النبإ العظیم** از خبر بزرگ یعنی قرآن **الذی هم فیه** آن خبری که ایشان در آن خبر **مختلفون** اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانه نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند و بقولی نبأ عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نیست و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلقا آنرا منکر بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع آن بل هم فی شک منها **کلا سیعلمون** حقا که بدانند در قیامت یا نزدیک مرگ آنچه در آن اختلاف میکردند **ثم کلا سیعلمون** پس زود بود که بدانند در قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را **الم نجعل الارض** آیا ما نساختیم زمین را **مهادا** فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود **والجبال** و مگردانیدیم کوهها را **اوتادا** میخهای زمین تا بدان استوار باشد **وخلقناکم** و بیافریده ایم شما را **ازواجا** از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت **وجعلنا** و گردانیده ایم **نومکم** خواب شما را **سباتا** راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی ایشان زایل شود **وجعلنا اللیل** و ساخته ایم شب را **لباسا** پوششی تا بظلمت همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل است ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محادثه یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود بر خوردار یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگانست و روز بازار سیاه دلان سحرگاه **نظم**

اللیل للعاشقین ستر ... یا لیت اوقاته تدوم ... چون در دل شب خیال او یار منست ... من بنده شب که روز بازار منست

وجعلنا النهار و گردانیدیم روز را **معاشا** وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند **وبنینا** و بنا کرده ایم **فوقکم** زبر سر شما **سبعا شدادا** هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در آن رخنه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست **وجعلنا** و بیافریده ایم در آسمان **سراجا** چراغی **وهاجا** افروخته و تابان یعنی آفتاب **وانزلنا** و فرو فرستادیم **من المعصرات** از ابرهای فشارنده باران **ماء** آبی **ثجاجا** ریزان **لنخرج** تا بیرون آریم

به بدان آب **حبا** دانه که قوت را شاید چون گندم و جو **ونباتا** و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند هر چه آدمی از در باد اند در وار زمین گیاه **وجنات** و درختان بوستانها **الفافا** در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک **ان یوم الفصل** بدرستی که روز حکم کردن یعنی روز رستخیز **کان** هست در حکم خدای **میقاتا** وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان **یوم ینفخ** روزی که دمیده شود **فی الصور** در صور بنفخه ثانیه **فتأتون** پس بیایید شما **افواجا** گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بصورت بوزینگان و بعضی بر هیات خوکان و برخی نگونساران که بروی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و برخی میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از ان در کراهت باشند و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی بر دارهای آتشین آویخته و بعضی گنده تر از مردار و بعضی جبها پوشیده باشند از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بود و دست و پای بریدگان همسایگان رنجانندگان و آویختگان از دار غمازان و سعایه کنندگان بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند تابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش **وفتحت السماء** و شکافته شود آسمان در آن روز **فکانت** پس باشد از بسیاری شکاف **ابوابا** درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گوییکه تمام او در است **وسیرت الجبال** و روان شود کوهها در هوا **فکانت** پس باشند **سرابا** مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند و بسبب تفتت اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نمانند **ان جهنم** بدرستی که دوزخ **کانت** باشد **مرصادا** کمینگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا کمینگاهی که زبانیه در وی منتظر ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه نگاهبانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد **للطاغین** مرکافرانرا که از حد در گذشتگانند **مآبا** بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه **لابثین فیها** درنگ کنندگان در آن **احقابا** روزهای دراز در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید تا ابد الآبدین **لا یذوقون** نمی چشند **فیها** در دوزخ یعنی نمی یابند **بردا** خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خواب است یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند **ولا شرابا** و نه آشامیدنی شرابی **الا حمیما** مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود **وغساقا** و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت می بارند یا زمهریر **جزاء** پاداش داده میشوند پاداشی **وفاقا** موافق کردار خود **انهم** بدرستی که ایشان **کانوا لا یرجون** بودند که نمی ترسیدند **حسابا** از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای **وکذبوا** و تکذیب میکردند **بآیاتنا** بآیتهای ما که انبیا بر ایشان نمودند **کذابا** تکذیب کردنی **وکل شیء** و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن **احصیناه** شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم **کتابا** نوشتنی

وخواهیم گفت مشرکان را که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فلن نزیدکم پس نیفزاییم شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی
بر بالای عذابی و در خبر آمده که این سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران راست مفازا
رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق باغهاست در وی درختان میوه دار واعنابا و درختان انگور
تخصیص تفضیل است وکواعب و ایشان راست دختران نار پستان اترابا همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان
شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله
خواهند بود وکاسا و مر ایشان راست جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون نمی شنوند متنعمان
فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت
سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزا داد
ایشان را جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضای وعده خود عطاء عطا کرد ایشان را از فضل خویش عطایی حسابا
وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمان و زمین وما بینهما و آنچه
میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه از خدای خطابا
سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری وی یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند
بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک سخن نتواند بود یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح
والملائکة صفا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی بزرگتر
از وی نیست در قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه بود
و در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار
تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان و فردا ایشان صفی باشند
و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که فرشتگان صف بر کشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن
مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر ورا خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وقال
و گفته باشد او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی جز مؤمنان را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روزیست بودنی
البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس هر آنکس که خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار خود مآبا بازگشتنی
با یمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست
و قرب او بجهت تحقق اوست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه در آنچه پیش فرستاده است دو دست او
یعنی پاداش بنگرد کارهای خود را از خیر و شر ویقول الکافر و گوید ناگرویده در آن روز یا لیتنی ای کاشکی من کنت ترابا
بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را
خاک سازند کافران این تمنا کنند و قولی آنست که مراد از کافر ابلیس است و آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده
و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده نماید و عذاب و
شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه
خاکیان راست هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست

خاک را خوار منگر ای ابلیس ، کرد انکار شرف آن حسود خسیس
ماند غافل ز نور باطن او ، نشد آگه ز سر کامن او
بهر گنجی که هست در دل خاک ، این صدا داده اند در افلاک
خاک شو خاک تا بروید گل ، که بجز خاک نیست مظهر گل

سورة النازعات

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند والناشطات
و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنان را نشطا بیرون بردنی نرم والسابحات سبحا و بملائکه شناه
کنندگان شناه کردنی یعنی آمد شد در آن در رفتن و شتافتن چون اهل سباحت فالسابقات سبقا پس بفرشتگان
پیشی گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات پس سوگند بملائکه تدبیر کنندگان امرا کار دنیا یعنی جبرئیل که
موکلست بر ریاح و جنود و اسرافیل که نازلست بامور اقضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق باوست و عزرائیل
که قبض ارواح شان اوست و گفته اند مقسم به نجوم اند که شتابان می روند از شرق بغرب و روندگان از برجی ببرجی
و سباحت میکنند در فلک و بر هم پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امری را که بدیشان باز بسته است باذن الله چون
اختلاف احوال یا اسبان غزاة اند که عنان کشیدگان روندگان دار اسلام و سبق نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف
جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در سباحات
انتقال سباحت نمایند و بتحصیل کمالات سبقت نمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هم تقدیر
جواب قسم اینست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده
یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند
و زندگان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی در آید آنرا از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند
قلوب یومئذ دلها آن روز واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهای خداوندان دلها خاشعة
فرو خوابیده باشد یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا که ائنا لمردودون آیا ما باز گردیده شدگانیم فی
الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیاتی که داشتیم رد خواهند کرد ائذا کنا آیا چون گردیم ما
عظاما نخرة استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند قالوا گفتند از روی استهزاء که
اگر چنین باشد تلک اذا آن بازگشتن آنگاه کرة خاسرة بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر
پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی
جز این نیست که آن زجرة واحدة یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم
پس آنگاه ایشان بالساهرة بروی زمین هموار باشند یعنی بر زمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده
باشند و گفته اند ساهره نام زمینیست نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا خواهد بود خدای
آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای از نقره خام بیافریند طول و عرض آن چهل برابر
زمین دنیا باشد هل اتیک آیا آمد بتو یعنی آمد حدیث موسی سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب
قوم و خبر فرمای از وعده مؤمنان و وعید کافران اذ ناداه ربه یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بالواد
المقدس بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده
شد که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از حد درگذشته است در تکبر فقل
پس بگوی مر او را که ای طاغی هل لک هیچ هست ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر

وعصیان وَأَهْدِيَكَ وهیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او
وحذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی علی نبینا وعلیه السلام بحکم خدای نزدیک فرعون رفت وتبلیغ رسالت کرد
واو معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس نمود موسی علیه السلام الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ پس
تکذیب کرد فرعون موسی را وَعَصَىٰ وعاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزد خدای نیست
بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از و بگردانید يَسْعَىٰ می شتافت با بطال امر او وگفته اند
بترسید از اژدها و پشت کرد و اینجا می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَىٰ پس ندا کرد مر ایشان را
بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایان اند و من از
همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف فرموده که ابلیس این سخن شنید وگفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی
خیریة کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای
نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است وَالْأُولَىٰ وبعذاب دنیی که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذت ساخت
کلمهٔ اولی این وکلمهٔ اخری انکه ما علمت لکم من اله غیری ومیان این دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله
قدس سره فرموده که وقتی مرا حال کرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی
یافتم در علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح
حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را
گم کرد وحسین همه ما را دید وخود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است وفی المثنوی
گفت فرعونی انا الحق گشت پست ٭ گفت منصوری انا الحق و برست
این انا را لعنة الله در عقب ٭ وان انا را رحمة الله ای محب
زانکه او سنگ سیه بد وین عقیق ٭ وان عدو نور بود و وین عشیق
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در ذکر قصه فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پندیست واعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ
مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد أَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ
سختر و دشوارترید خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با این عظمت بَنَاهَا بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رَفَعَ برداشت
سَمْكَهَا سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست کرد بی فطور و قصوری
وَأَغْطَشَ وتاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ وبیرون آورد ضُحَاهَا روز آنرا اضافه شب و روز بآسمان
جهت آنست که ظهور ایشان بسبب اوست امام زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب را بآسمان نسبت کرد بسبب آفرینش آفتاب
وماه بروی وَالْأَرْضَ وزمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما
برانند که آفرینش زمین قبل از خلق آسمانهاست وگستردن او بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا
آب او را به تفجیر ینابیع وعیون وَمَرْعَاهَا وبیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها را ازو وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا
وکوهها را محکم و پایدار ساخت و در خود زمین و اثبات کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَكُمْ از برای
برخورداریست مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلیه
بزرگتر و باهول‌تر که از همه بلایای رستخیز سختر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را
ببهشت برند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد آرد
انسان مَا سَعَىٰ آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر کرده
شود دوزخ لِمَنْ يَرَىٰ کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رویة باشد به بیند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس اما

هر که از حد برده باشد در نگرویده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وبرگزیده زندگانی دنی را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش
کرده وکار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جای بازگشت اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ واما هر کس که
ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهی
کرده باشد و باز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و نابایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که
بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرامگاه اوست در فصول آورده که آیه در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت
وبران قادر بود خلاف نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد
گر نفسی نفس بفرمان تست ٭ گفتش بپا ور که بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی پست ٭ هر که خلافش نفسی زد برست
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن و در چه زمان باید
فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن عایشه صدیقه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسول علیه
صلی الله علیه وسلم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه آیه فرستاد که ترا از دانستن قیامت چه چیزیست یعنی
آن حق تو نیست و ذیتها إِلَىٰ رَبِّكَ بپروردگار تست مُنْتَهَاهَا منتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر نداده
چه اطلاع بران خاصهٔ حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هر کرا بترسد از
قیامت كَأَنَّهُمْ گوییا کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ
نکرده اند در دنیی یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه آن روز أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روز که عشیهٔ آن مذکور شد
یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند وچنان پندارند که بوده اند در دنیی مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية — بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و آن حضرت بدعوت صنادید
قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست وسخن بر حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه قطع
کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیه آورد که عَبَسَ
ترش کرد روی خود را وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر نابینا
اشعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام وَمَا يُدْرِيكَ وچه چیز ترا دانا کرد اید لَعَلَّهُ
شاید ابن ام مکتوم يَزَّكَّىٰ پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ پس سود دارد او را پند دادن تو
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکس که توانگری دارد یعنی پروا نمیکند از ایمان فَأَنْتَ پس تو لَهُ برای او تَصَدَّىٰ
روی می آری یعنی بدو اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكَّىٰ در آنکه
آن مستغنی پاک نشود با سلام چه بر تو بلاغست و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما آنکه می آید بسوی تو يَسْعَىٰ می شتابد
در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشَىٰ و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ
پس تو از و تَلَهَّىٰ مشغول میشوی منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیه میخواند و بشرهٔ مبارک آنحضرت متغیر میشد
ودر لباب آورده که یکساعت نکس دید آن جویبار رسالت از کدورت عتابیه که میرفت و راه راغب نزدیک بود که
ذلت مبارکش دیوارهای مکه را مشرق سازد امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله علیه وسلم از عقب عبد الله رفت

واورا باز کردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بکسترانید و برآن نشاند و بعد ازان هرکاه ویرا دیدی کفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دوبار اورا در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطا نبوده چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورده و کاهش او از سؤال ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد **کلا انها** حقا که این آیات قرآنی **تذکرة** پندیست مر خلق را **فمن شاء** پس هرکس که خواهد **ذکره** یاد کند آنرا و بدان متعظ کردد و آن آیتها ثبت کرده شده است **فی صحف** در صحیفها **مکرمة** کرامی کرده شده نزد خدای **مرفوعة** برداشته و بلندقدر **مطهرة** پاکیزه از مس عیبها **بایدی سفرة** در دست نویسندکان یعنی فرشتکان که از لوح محفوظ انتساخ کرده اند **کرام** بزرکان نزد خدای پاکیزکان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار میکنند مرایشانرا **بررة** نیکان **قتل الانسان** لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و آخر دختر آن حضرت را طلاق داد و کفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اورا نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نکذشت که شیری سر اورا بکند و در دین باب حسان بن ثابت رضی الله عنه قصیده دارد حق سبحانه اورا لعنت کرده میکوید **ما اکفره** چه کافر خلق است هیچ می اندیشد که خدای تعالی **من ای شیء** از چه چیز **خلقه** بیافرید اورا **من نطفة** از [illegible] آب منی **خلقه** بیافرید اورا **فقدره** پس اندازهٔ او پیدا کرد از اعضا و اشکال و هیآت در بطن مادر **ثم السبیل یسره** پس راه بیرون آمدن آسان کرد اورا تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید **ثم اماته** پس بمیرانید اورا بوقت انتهاء عمر او **فاقبره** پس بخاک در آورد اورا تا [illegible] بر سر راهها نیفکنند **ثم اذا شاء** پس چون خواهد خدای **انشره** زنده کرداند اورا و وقت باز بسته بمشیت اوست **کلا لما یقض** حقا که نکزارد انسان [illegible] **ما امره** آنچه خدای فرموده اورا یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت یاکردن ننهاد و کفته اند مراد همه آدمیانند و هرکز هیچ آدمی از ادای حقوق و امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمد

بنده همان به که ز تقصیر خویش ... عذر بدرکاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش ... کس نتواند که بجا آورد

فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان **الی طعامه** بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود **انا صببنا الماء** با آنکه ما ریختیم آب را از ابر **صبا** ریختنی **ثم شققنا الارض** پس شکافتیم زمین را **شقا** شکافتنی **فانبتنا** پس برویانیدیم **فیها** در زمین **حبا** دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن **وعنبا** و تاکهای انکور **وقضبا** و [illegible] **وزیتونا** و درخت زیتون **ونخلا** و خرمابنان **وحدائق غلبا** و باغهای دیوار بسته بزرک درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار **وفاکهة** و میوهای تر **وابا** و میوهای خشک یا چراکاه این همه کردیم **متاعا لکم** برای برخورداری شما **ولانعامکم** و برای تمتع چهارپایان شما **فاذا جاءت الصاخة** پس چون بیاید آواز کوبنده یعنی صیحه که هر که بشنود کر کردد مراد نفخهٔ ثانیه است جواب اذا آنکه به بینند اهوال و شداید بسیار **یوم یفر المرء** روزی که بکریزد مرد **من اخیه** از برادر خود با وجود موانست و مهربانی **وامه** و از مادر خود با کثرت حقوق که اوراست **وابیه** و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از وی دیده **وصاحبته** و از زن خود با آنکه مونس و دوستکار او بوده **وبنیه** و از فرزندان با [illegible] بدیشان **لکل امرئ** مر هر مردی را **منهم** از اهل قیامت **یومئذ** آن روز **شان یغنیه** کاریست که مشغول میدارد اورا از مهم دیکران و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم ساخته

کشتی آورد در دریا شکست ... تختهٔ زان جمله بر بالا نشست
کربه و موشی بر آن تخته بماند ... کارشان با یکدکر بیخته ماند
نه ز کربه سوی موش [illegible] ... نه بموش آن کربه را چنکال تیز
هر دوشان از هول دریای عجب ... در تحیر مانده با خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود ... یعنی آنجا این نوع سودا بود

وجوه رویها باشد **یومئذ** آن روز **مسفرة** تابان و درخشان **ضاحکة** خندان **مستبشرة** فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بجنت جنان **ووجوه یومئذ** و رویها باشد آن روز **علیها غبرة** بر آن غبار و تیرکی **ترهقها** فروکیرد آنرا **قترة** تاریکی و سیاهی **اولئک** آن کروه که روی سیاه و کرفته و کرد آلود دارند **هم الکفرة** ایشان کافرانند **الفجرة** دروغ کویان و بدکاران

سورة التکویر — بسم الله الرحمن الرحیم

ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده که هرکه دوست دارد که بنکرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند اذا الشمس کورت **اذا الشمس** چون آفتاب **کورت** درهم پیچیده شود یعنی بساط نور او از بساط آفاق زایل کردد و مراد آنست که بی نور شود **واذا النجوم انکدرت** و آنکاه که ستارکان تیره شوند **واذا الجبال سیرت** و آنکاه که کوهها از اماکن منقطع شده روان شوند در هوا چون هبا **واذا العشار** و چون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان کذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است **عطلت** فرو کذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند **واذا الوحوش** و آنکاه که جانوران وحشی **حشرت** جمع کرده شوند و بیکدیکر مختلط شده متعادیان را مجال اضرار یکدیکر نباشد **واذا البحار** و آنکاه که دریاها **سجرت** آمیخته کردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود یا خشک شود یا کرم کنند و بتفسانند در فتوحات مکی آورده است که عبدالله عمر رضی الله عنهما هرکاه که دریا بدیدی کفتی یا بحر متی تعود نارا **واذا النفوس** و آنکاه که نفسها **زوجت** جفت کرده شوند یعنی هر کس را با مثل او جفت کنند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کردانند و کافرانرا با شیاطین یا ارواح را با ابدان **واذا الموؤدة** و آنکاه که دختر زنده در خاک کرده **سئلت** پرسیده شود یعنی از کار وی قاتل را سوال کنند که **بای ذنب** بکدام کناه **قتلت** کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختر را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرموده که از قتیلهٔ او سوال کنند و فرق آنست که از وی پرسند که چرا کشته شدی و فایدهٔ این سوال آنکه کودک جواب دهد که بی جرم کشتند تا قاتل وی محجوج کردد **واذا الصحف** و آنکاه که نامهای اعمال که بوقت مرک بندکان طی کرده باشند **نشرت** بازکشاده شود **واذا السماء** و آنکاه که آسمان **کشطت** برکنده شود و در هم پیچد **واذا الجحیم** و آنکاه که دوزخ **سعرت** افروخته کردد یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر **واذا الجنة** و آنکاه که بهشت **ازلفت** نزدیک کردانیده شود ببوستان خدای **علمت نفس** بداند هر نفسی **ما احضرت** آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی زین دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنکه بداند ببیند که با هر چیزی که امتی و عطایی است و با هر نهری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکرد و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم و آن حسرت و ندامت هیچ فایده ندهد

تا امروز فرصت غنیمت شمار ... که فردا نتواند بکار
بکوش ای توانکر که فرمان بری ... که در ناتوانی بسی غم خوری

فلا اقسم پس سوکند میخورم **بالخنس** باز کردندکان [illegible] پنهان شونده در روز **الجوار الکنس** فرو روندکان در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده که مراد ستاره‌

یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استتار و گفته اند خنس
گاو کوهیست و کنس آهو وَاللَّيْلِ و سوگند بشب إِذَا عَسْعَسَ آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرداند یا روی در پس
و ظلمت زایل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند
و تنفس او ابتداء طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن فرستاده است
كَرِيمٍ گرامی نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام در تبیان آورده که مراد محمد است صلی الله علیه و سلم و بقوله
ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل است یعنی خداوند قوت بود در قطع مؤتفکات و صیحه ثمود عِندَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک
خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت مُّطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثَمَّ آنجا
در آسمان أَمِينٍ با امانت بود در وحی گزاردن و اگر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه و سلم پس او صاحب قوت
در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکانت است و مطاع است یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب
وَمَا صَاحِبُكُم و نیست صاحب شما یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانکه گمان می برید
وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب
وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده و آنچه بوحی بدو رسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ننهد و از
شما بپوشد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ سخن دیو رَّجِيمٍ رانده شده فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ
پس کجا میروید بجز این راستی و درستی چرا از وی اعراض می نمایید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مگر زینت اهل عالم لِمَن شَاءَ بدل است از عالمین یعنی قرآن موعظه است
هر کسی را که خواهد مِنكُمْ از شما أَن يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول
آورده که ابوجهل چون این آیه شنید گفت چون این کار در اراده و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر
نخواهیم نشویم این آیه آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان نسبت شما را شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا در همه
وصفها عاجز ساخته است تا نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و نرهی مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او
پس توجه فعل داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست ، تو تا با همه هیچیم در هیچ ، چو با جسم همه هیچیم در هیچ ،

سورة الانفطار — بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ و آنگاه که کواکب فرو ریزند
در تبیان آورده که کواکب بمثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند و آن سلاسل بدست
ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که
دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا کردند وَإِذَا الْقُبُورُ و آنگاه که گورها
بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها بشورانند تا مدفونات که در او است و غیر آن ظاهر کردد و مردگان زنده
شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَّا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ و آنچه باز پس گذاشته
از ترک عمل و توبه و گفته اند آنچه کرده است اول عمر و آخر عمر آنکه خطاب بکافر کرد يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ

ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود گویند فریبنده او مسلط بود یعنی
شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا   آورده اند که نزول این آیه در شان ابوالاشدین است که حضرت رسول را
صلی الله علیه و سلم بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا میگوید که چه چیز ترا غره کردانید تا از عذاب ایمن شدی و او بامهال الهی
مغرور شده بود جمعی از علما برآنند که این خطاب عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخته تا غافل
شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده که اگر خدای از من این سوال کند گویم
غرنی کرمک و در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند یاد اسم کریم از همه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را
تا گوید فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژده لا تقنطوا ، من چرا ترسم ز عصیان و ز عتو ،
چون کرم را شکسته را سازی درست ، پس خطاها را بسی عفو تست ، الَّذِي خَلَقَكَ آن خدایی که بیافرید
ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ پس کرد آنید ترا از خلقت غیر تو
از حیوانات و تمییز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ در هر صورتی که خواست
رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا و در هم بست كَلَّا نیست چنانچه گمان برید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید
بِالدِّينِ روز جزا را از روی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاهبانانند
از ملائکه كِرَامًا بزرگان نزد خدای كَاتِبِينَ نویسندگان روز جزا و افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ میدانند
مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیک و بد از روی دانش می نویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران
لَفِي نَعِيمٍ در بهشتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ يَصْلَوْنَهَا در دوزخ
درآیند بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ و نیستند ایشان عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ
گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ
چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس تو چه دانی مَا يَوْمُ الدِّينِ که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم
شان آن روز است یعنی کنه آنرا هرکس در دنیا نبیند يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِّنَفْسٍ برای نفسی شَيْئًا چیزی را از منفعت یعنی هیچکس
نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ و حکم و فرمان آن روز مر خدای راست شفاعت در هدایا را که خواهند

سورة المطففين — بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از مکه هجرت نموده
متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که وَيْلٌ وای لِّلْمُطَفِّفِينَ مر کاهندگان در کیل و وزن گویند
در مدینه مردی بود که او را ابوجهینه گفتندی و دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود در خریدن و یکی که خردتر بود در فروختن
حق سبحانه در شان او آیه فرستاد که الَّذِينَ آنانکه إِذَا اكْتَالُوا چون می ستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود
يَسْتَوْفُونَ تمام می ستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون بپیمایند برای ایشان أَو وَّزَنُوهُمْ یا سنجند حقوق ایشان را يُخْسِرُونَ
بکاهانند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هرکه در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ
در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کیل را و زنها را این سخن را میسوزد تو گردی و پیش ستانی بکاه و وزن
روزی بود که از گور بپشت خبر کنند ، أَلَا يَظُنُّ آیا نمیدانند أُولَئِكَ آن گروه که پیش ستان و کم فروشند أَنَّهُم آنکه ایشان

مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین
مر حکم او بیکار عالمیانرا یعنی از پای ننشینند تا فرمان برسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال
ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف
محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامهٔ اعمال کافران لفی سجین در سجین بود و
و آن صخره ایست مجوف بر زبر دوزخ پوشیده و جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان را در آن بود از کعب الاحبار رحمه الله مرویست
که فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین باز آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع
ابلیس و لشکر اوست بنهند وما ادریک ما سجین و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جایی با هول و هیبت
و کتاب فجار کتاب مرقوم کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست ویل کلمهٔ
جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت یومئذ للمکذبین آن روز مر مکذبانراست الذین
یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا را و باور نداشته اند وما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را
الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم بزه کاری ناپاک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا
بر وی آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست
کلا نه چنانست که میگوید بل ران بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از زنگ
انکار بران نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی بنا متسیات دلهای ایشان زنگ
خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده که هر گاه که بنده گناهی کند نقطهٔ سیاه در دل وی پیدا آید تا بجایی رسد که دل وی
سیاه گردد کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم از رحمت و کرامت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود یومئذ
آن روز لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و محجوب و محروم و محجوب باشند از امام مالک رحمه الله
معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار روی نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا
وی را بینند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوب بودن دشمنان کفار که در شان کفار وارد شده دلالت میکند بر آنکه
مؤمنانرا دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند نظم

کوی بهشت مبهمانیست • بی دید نیست بار چه باشد
گر دشمن و دوست را حجابست • پس فرق در آن میان چه باشد

ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آینده گانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه
ایشانرا گویند هذا این عذاب الذی کنتم به آن عذابست که بودید شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان
کتاب الابرار حقا بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند
آن قائمه یعنی پایهٔ عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک و چه دانا ساخت ترا با بدانکه ما علیون
چه چیز است علیون یعنی محلیست بلند با مکانت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که
هر که مشاهده کند داند که در وی خیر است یشهده المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکهٔ مقرب که ساکنان
علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و در قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که
نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت با نعمت اند علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون می نگرند بجمالها
از آن شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تعرف بشناسی
تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت طراوت لذتهای آن

یسقون آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شراب خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده آنیهٔ او
ختامه مهر او بجای گل مسک مسکست و گفته اند ختم آشامیدن او برایحهٔ مشک است و مهر بجهت آن کنند تا کسی
بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وفی ذلک و در این شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند
رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم
از آب تسنیم است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد
و آن اشرف اشربهٔ بهشتست عینا یشرب یعنی چشمهٔ که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان
بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار دهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول
بما سوی نشده اند یعنی محبت حق بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج باید نظم ما شراب عیش میخواهیم بی درد غم • صاف نوشان دیگرانند و درد نوشان دیگرند
در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین و اوانی مختومهٔ وی قلوب اولیا
و اصفیا که ختام او مسک محبتست و تسنیم علی مراتب محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فناء فی الله و بقاء
بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس در ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب بچشد بوی از
سر این سخنان بمشام جان او نرسد • سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشقست • آنها که ازین می بچشیدند چه دانند
آورده اند که صنادید قریش هر گاه که فقرای صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان بدیدندی
با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیه آمد که ان الذین اجرموا بدرستی که آنانکه شرک آورده اند کانوا من الذین آمنوا
هستند آنانکه گرویده اند یضحکون میخندند واذا مروا و چون بگذرند بهم بمؤمنان یتغامزون
غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی رضی الله عنه با نفری مسلمان
میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته
گفتند راس او رئیس اصلع بوده یعنی مرتضی علی کرم الله وجهه و بریشخند بسیار بخندیدند و هنوز علی بمسجد نبی
صلی الله علیه و سلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند
واذا انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فکهین باز میگردند شادمان و خرم
بدانچه کرده اند واذا راوهم و چون ببینند کافران و منافقان مؤمنانرا قالوا میگویند با یکدیگر ان هؤلاء بدرستی که
این گروه که متابع محمد اند لضالون هر آینه گمراهانند وما ارسلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر
و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم پس روز قیامت
الذین آمنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختهای آراسته
ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب اند در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در یا آنکه
آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیانرا گویند بیایید به بهشت روان شوند چون بدان در رسند فی الحال
در بروی ایشان در بندند و ایشان مهموم و مغموم بقعر دوزخ باز گردند و مؤمنان از آن حال خندان شوند هل
ثوب الکفار آیا جزا داده شده اند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها را که بودند
در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مؤمنان دشمنان ایشانرا پاداش دادیم
تا بعوض خندهٔ کافران بر ایشان امروز میخندند بر حال پریشان ایشان

سورة الانشقاق

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَأَذِنَتْ و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را
وَحُقَّتْ و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ و آنگاه که زمین مُدَّتْ کشیده شود
یعنی کوهها و دریاها را از میان بردارند و او را بهن باز کشند وَأَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه در درون وی است
از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ
و او را سزا باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که ببیند ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ
كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نماینده إِلَىٰ رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد
فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود را یعنی پاداش آنرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او
بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه
وَيَنْقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور
العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ
نامه کردار او را وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او آن چنان بود که دست راست او را بگردن او ببندند و دست چپ او را
بر پس پشت وی و از آن طرف نامه در دست وی نهند چنین کسی فَسَوْفَ يَدْعُو زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا
هلاکت را یا گوید واثبوراه و این کلمه هم طلب هلاک است وَيَصْلَىٰ و در آید سَعِيرًا باتش افروخته إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که این کس بوده است فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادمان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار
إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلَىٰ آری او را باز گشت
خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که خدای او هست بِهِ باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر
خواهد آورد و جزای سزای او بدو خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که
بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت او علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام
احمد و صاحبین رحمهم الله اما امام اعظم رحمه الله فرموده که آن بیاضیست که بر عقب آن حمرت نماید و جمعی بر آنند که آن
بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد
وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدر رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه برسید شما و ملاقی
شوید طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست و شدائد قیامت و مواطن
اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه
بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و حالم و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال
فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیان را که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدا و بروز جزا وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده
میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کنند و
در آخر سوره ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلی الله علیه و سلم سجده کرده ام این
سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات

تنزیه و تقدیس را و سجده نا کردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده اند
يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناست بِمَا يُوعُونَ بآنچه
نگاه میدارند در دل خود و می پوشند از کینه مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سورة البروج

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر یا درهای سموات
وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است همه را
می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم
و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح
کنندگان یا جمعه یا نماز گزارندگان و یا آدم علیه السلام و ذریه او و یا عیسی علیه السلام و امت او و یا ایام و لیالی
و عمل کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ هلاک شدند و مردود و ملعون گشتند أَصْحَابُ
الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند تا اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او
ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بدو بودی چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام
و ضعف کلی بقوای من راه یافته **نظم** دیده از مهر شعاع تیره شود • گوش وقت سماع حیره شود •
نه زبان را مجال گویایی • نه تن خسته را توانایی • صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تعیین نمی سازی
تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد
و بران منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر
راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده خدای پرست گشت
در روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل مستجاب الدعوة
قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهایی بر سر راه آمده و ره بر مردم فرو بسته و خلق
از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالیده گفت از راه
برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان
سخنی در گوش وی گفت او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای وی مرادات حاصل
شدی تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا فرمود جوان فرمود که اگر تا بعث من گنی
و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب قبول کرد جوان او را کلمه شهادت تلقین فرموده دعا کرد
تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزدیک ملک آمد ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه به شد گفت
خدای صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو ملک بطریقه حیله گفت که
این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب از شعفی که باسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را

طلبید بر عقیدهٔ وی اطلاع یافت وچند انچه جهد کرد جوان بر نکشت وحکم شد که اورا بدریا غرق سازند جمعی ویرا بلب بحر بردند واو دعا کرد همه غرق شدند واو بسلامت باز کشت خبر بملک رسید که وهی را نامزد کرد تا اورا بر کوهی برند وبپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی بیامد وموکلانرا از کوه در افکند ووی سالم ماند ملک بفرمود تا در اتش افکنند القصه دیکران بسوختند واورا ضرری نرسید پس انداختند ونیر باران کردند هیچ تیری بروی کار نکرد جوان کفت ای ملک بکو بدان خدای که این همه اثار قدرت او مشاهده کردی

مبدع هر چیز که بودیش هست • مخترع هر چه وجودیش هست •

ملک عنا دورزید کفت میخواهم الا قتل تو جوان کفت اکر مراد تو اینست تیری بر کمان نه وبکوی بنام خدای این غلام وبیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد وتیر بر مقتل آمد جوان شربت شهادت چشید وحضار مجلس بیکبار کفتند امنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد بفرمود تا چند جا زمین را کو کردند ودر هر کوی اتش بر افروختند وبر کنار کوها نشسته هر کرا آوردندی می پرسید اکر بخدا کرویده بودی سوختندی حق سبحانه ایشانرا میکوید اصحاب الاخدود واند یعنی اصحاب حفرها در زمین **النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ** خداوندان آتش با هیمه یعنی فروخته بهیزم **إِذْ هُمْ** چون ایشان بودند **عَلَيْهَا** بکنارهٔ آن آتش **قُعُودٌ** نشستکان **وَهُمْ** وملک واصحاب او **عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ** بوانچه میکنند **بِالْمُؤْمِنِينَ** بکرویدکان **شُهُودٌ** حاضران ومشاهده کنندکان **وَمَا نَقَمُوا** وانکار نکردند اصحاب اخدود **مِنْهُمْ** از مؤمنان چیزی **إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا** مکر انکه میکرویدند **بِاللَّهِ الْعَزِيزِ** بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید **الْحَمِيدِ** ستوده که برحمت او امیدوار باید بود **الَّذِي لَهُ** آن خداوندی که مرور است **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی اسمانها وزمینها **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** وخدای بهمه چیزها از اقوال وافعال مؤمن وکافر **شَهِيدٌ** کواهست **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنانکه **فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** در فتنه افکندند مردان وزنان کرویده را یعنی عذاب کردند باتش **ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا** پس باز نکشتند بخدای واز کفر توبه نکردند **فَلَهُمْ** پس مر ایشانراست **عَذَابُ جَهَنَّمَ** عذاب دوزخ **وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ** ومر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان اتش از اخدود ارتفاع کرفت بمقدار چهل ذراع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی که آنانکه بکرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وکردند کارهای شایسته **لَهُمْ** مر ایشانراست **جَنَّاتٌ تَجْرِي** بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر انجا در یا مساکن ایشان جویها **ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ** آنست رستکاری بزرک که دنیا وما فیها در جنب او خرد ومختصر است **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ** بدرستی که کرفتن آفریدکار تو **لَشَدِيدٌ** سخت است آنانکه بعذاب بکفر کیفت هر کز ویرا نجات نیست **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ يُبْدِئُ** او اشکارا کند بطش خود را بکافران در دنیا **وَيُعِيدُ** وباز کرداند همانرا بدیشان در آخرت واین نشانهٔ عدلست **وَهُوَ الْغَفُورُ** واوست آمرزنده آنانکه توبه کنند **الْوَدُودُ** دوست مر انانکه فرمان برد واین علامت فضلست بعدل بکذارد نابود سازد وبفضل بنوازد ویرا فراز دهد

فضل او دلنواز غمخواران • عدل او سینه سوز جباران •

ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش یا مالک سلطنت **الْمَجِيدُ** بزرکوار در ذات وصفات **فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ** کننده انچه خواهد **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد بتو **حَدِيثُ الْجُنُودِ** سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا علیهم السلام بیرون آمدند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نکرویدند **فِي تَكْذِيبٍ** در باور نداشتن اند **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ** وخدای از ورای ایشان **مُحِيطٌ** عالمست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است واز فوت نتوانند شد

وچنان نیست که کمان بردند در حق قرآن که سحر وشعر وکهانتست **بَلْ هُوَ** بلکه او **قُرْآنٌ مَجِيدٌ** قرآنی شریف وبزرک کست نوشته شده **فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** در لوحی که محفوظ است از تغییر وتحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین وعرض او از مشرق تا مغرب کنارهای او یاقوتست واو در کنار فرشته ایست بر یمین عرش

سورة الطارق

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناکاه ستارهٔ بدرخشید وشعلهٔ آتش عظیم از وظاهر شد ابو طالب بترسید وکفت این چه چیز است حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند ونشانه ایست از قدرهای الهی فی الحال جبریل علیه السلام نازل شد بدین سوره **وَالسَّمَاءِ** سوکند بحق آسمان **وَالطَّارِقِ** وکوکب پیدا شونده بشب **وَمَا أَدْرَاكَ** وچه چیز ترا دانا کرد تا دانی که **مَا الطَّارِقُ** چیست طارق **النَّجْمُ الثَّاقِبُ** ستارهٔ درخشنده فروزان چون شعلهٔ اتش جواب قسم جلیست **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ** نیست هیچ نفسی **لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ** الا که بر وی رقیبیست نکهبان که قول وعمل او نکاه میدارد واحصا مینماید **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ** پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی را که منکر بعث وحشر است باید که در نکرد که در اصل ایجاد **مِمَّ خُلِقَ** از چه چیز آفریده شده **خُلِقَ مِنْ مَاءٍ** مخلوق کشته است از آبی **دَافِقٍ** ریخته شده در رحم **يَخْرُجُ** آبی که بیرون می آید **مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ** از میان پشت مردان **وَالتَّرَائِبِ** واستخوانهای سینهٔ زنان **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **عَلَىٰ رَجْعِهِ** بر باز کردانیدن آب بصلبی که از ان بیرون آمده **لَقَادِرٌ** تواناست یا بر بعث واعادهٔ انسان بعد از موت قادر است **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را یا طیب او از خبیث تمییز کرده یا فرایض اعمال را عرض کنند یا روزه وغسل جنابت ووضو که کس بران اطلاع ندارد واز عمل آن قائل بوده ونکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان وبسی رسوایی بران مترتب کردد

نظم

کر پرده زروی کارها بردارند • آن کیست که رسوای دو عالم نشود •

وردان وقت که پوشیدها پیدا شود **فَمَا لَهُ** پس نیست انسانرا **مِنْ قُوَّةٍ** هیچ توانایی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد **وَلَا نَاصِرٍ** ونه یاری که بمدد کاری او بلا منع کردد **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ** وسوکند بآسمان با باران **وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ** وبزمین با شکاف که از ان نبات وآب بیرون آید **إِنَّهُ** بدرستی که قرآن **لَقَوْلٌ فَصْلٌ** هر آینه سخنیست راست ودرست یا جدا کننده میان حق وباطل **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** ونیست او باطل وبازی وفسوس وسخریه **إِنَّهُمْ** بدرستی که معاندان قریش **يَكِيدُونَ** مکر میکنند **كَيْدًا** مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر این خبر سبق نزولست بر همه یعنی حق سبحانه میفرماید که کفار در این مکر خواهند کرد **وَأَكِيدُ كَيْدًا** ومن جزا میدهم مکر ایشانرا باستدراج جزاء مناسب آن **فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ** پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان **أَمْهِلْهُمْ** فروکذار ایشانرا **رُوَيْدًا** اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم این امهال منسوخست بآیه قتال

سورة الأعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد ملحدان و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه
و گویند اسم صله است و معنی آنکه پاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی
الاعلی و در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ
آن خدایی که بیافرید همه چیزها فَسَوَّى و راست کرد خلق هر یک را بآنکه اعطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید
آدمی را و راست کرد اعضا و اجزاء او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدایی که تقدیر کرد روزیها را فَهَدَى
پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود
در رحم را و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را
یعنی برویانید چیزی که چهارپایان بخورند فَجَعَلَهُ پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَاءً خشک و ریزیده
أَحْوَى سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیاست چه اول تازه و سیراب و سبز
و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب بادخزان حوادث تیره و بخطر او تخواهد بود ط اگرچه خرم و تازه است گلشن دهر
ولی به نکبت بادخزان نمی ارزد ، بگرد خود و قرص قمر نجای مرو ، که نان نجح به یکبای نان نمی ارزد ، آورده اند
چون جبرئیل علیه السلام بآیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همانرا اعاده
فرمودی و هنوز جبرئیل باخر نرسیده آن حضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا که فراموش کند حق سبحانه آیه
فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی
آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی تا حفظ این همه سور و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو
در این آیه بشارتست مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد
فراموش کنی بآن وجه که تلاوت آن منسوخ گردد از صحف و صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای
میداند آشکارا را از احوال خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیم
و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَى برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نماییم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ
پس پند ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى بدرستی که سود کند پند دادن مومنانرا و گفته اند اگر نکند یعنی تو
دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود **نظم** من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَى کسی که ترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا
الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الَّذِي آنکه يَصْلَى النَّارَ
الْكُبْرَى در آید باتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث
آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزء از آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است
که جای فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنه کاران
امت مصطفی است صلی الله علیه و سلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا پس آن بدبخت ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید
وَلَا يَحْيَى و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکاری یافت مَنْ تَزَكَّى
آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّى پس نماز گزارد
که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر
داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما برمیگزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را خطاب

با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و آخرت بهتر است وَأَبْقَى
و پاینده تر إِنَّ هَذَا بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که
قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ در صحیفهای ابراهیم که بیست بود وَمُوسَى و در صحیفهای موسی یعنی الواح

سورة الغاشية — بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامتست و بپوشد خلایق را باهوال
هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها
ذلیل باشند و پیشتر عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی در دنیا عملی کنند که
از آن رنج بدیشان رسد شکل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض بودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات
دوزخ تَصْلَى در آورده شوند نَارًا حَامِيَةً در آتشی بنهایت گرم رسیده و حفص بفتح تا خواند یعنی در آیند
آتش تُسْقَى آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیاشامانند ایشانرا مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه آبی بغایت گرم
و گفته اند از آن روز که آتش را آفریده اند این آب را میجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیانرا طَعَامٌ خوردنی إِلَّا
مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند و چون خشک
شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که چون ابو جهل
این آیه شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیه آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع
دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچکدام
دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشند از نعمت بران پیدا یعنی ارباب وجوه
متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسندکننده یعنی پسندند کاری که کرده باشند و راضی شوند
از عمل خود چون ثواب آنرا ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان
وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا در آن جنت لَاغِيَةً بیهوده فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن جنت چشمه
روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آنجا تختهاست مَرْفُوعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر مکلل
بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید
و چون برو قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله
مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر هم دیگر وَزَرَابِيُّ و فرشها
مَبْثُوثَةٌ گسترده امام زاهد رحمه الله آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود
نشاید و اگر واقع باشد پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار دشوار بود وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند بسی
فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نمی نگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما
كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن بلندی و بزرگی بهشته مسخر کودکی میشود تا برو بار نهند و فرود آید
پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر
چه بزرگست بارگران برتابد و منقاد است همه کس را فرمان برد و قانع است از هر گیاه هیزم خورد و متحملست در تشنگی شکیبایی و رنج

وبدین جهتست که بیابان بی‌آب قطع کند و هرچه مطلوبست از حیوان مثل نسل و لحم و شیر و در کوب همه از و حاصل است
پیر رومی قدس سره فرموده **نظم** برخوان افلا ینظرون تا قدرت ما بینی • یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی •
در خار خوری قانع در بار کشی راضی • این را تو اگر جویی در اهل صفا بینی • در تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر
ایشان اهل بریه باشند و مال ایشان شترانست و هر طرف که می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از
شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمی‌نگرند بآسمان که بحکمت كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی‌ستونی
وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم
گشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی‌نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند
گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان
بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه قتال این را نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر
وَكَفَرَ و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدای او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت در دنیا بقحط
و قتل و اسیر معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در محشر

سورة والفجر — بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست و بقول بعضی مراد بود نا اول محرم است
که سال از و منفجر میشود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر متصل بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که
وظایف دعا و ثنا حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست با نفجار
آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره
صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا و علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت
از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بشب دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست
یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع همه تر تضاد اوصاف مخلوقانست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت
و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عزت بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف
و حیات بی موت یا شفع خلق‌اند که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول جمعی جفت و طاق
عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجد ایلیا و مکه
و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر
و در عین المعانی فرموده که شب مزدلفه و اضح آنستکه عام گیرند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست در این سوگند که یاد کردم قَسَمٌ
سوگندی پسندیده لِذِي حِجْرٍ مر خداوند عقل را تا اعتبار کنند و دانند که سوگندیست محقق و سوگند جوابش این که عذاب
خواهم کرد مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا نمی‌بینی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی
ابن عاد اولی عاد را ارم میگفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه
السلام و گفته اند ارم نام بلده ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد را صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ

خداوندان تا منهای بلند یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در
درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنستکه ارم نام بلده عاد بوده است و ذات العماد صفت او
یعنی شهر ارم خداوندان بنای بلند که چنان بنایی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که
عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحاری عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ محکم داشت و بر حوالی
آن قصور بسیار بود عبد الله بامید آنکه کسی را ببیند و احوال شتر خود پرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو مصراع
مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای
زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها همین و ترم و بجای سنگ ریزها مروارید
ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنهای آن از زمرد و برگها
از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعدها المتقون این چه منزلست بهشت و چه مقامست اینجا
پس قدری از آن جواهر برداشت و در پشت بست و بیمن باز آمد مردمان آن گوهرها بدیدند و ببستند و حمل و با
کنج کرده و قصه او در زبانها افتاد تا حدی که حال او را بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه
وی را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرموده پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که
در دنیا شهری باشد که بناء او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه
در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد ط شهری چو بهشت از نکویی • چون قصر فلک بتازه رویی •
و آنرا شداد عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده است و نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم زری و جوهری
بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاده تا شهر ارم ساختند و بسیصد سال با تمام رسید
ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر
متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بناها مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه
بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز
چشم که بر روی او خال است بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بآنجا رسد و آنرا ببیند پس باز نگریست ابن قلابه را
دید گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می‌بریدند
کوهها را برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی القری وَفِرْعَوْنَ و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک
قوی و لشکرهای بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند یا بطریق جاریح تعذیب می‌نمود الَّذِينَ
آنان از این سه گروه که بجهل و غوایت طَغَوْا از حد بندگی در گذشتند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند
فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری
بخلق فَصَبَّ پس بریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون غرق و صیحه و باد
تازیانه را سخت‌ترین عذابها دانسته‌اند هر گونه عذابی را سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای
خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است بانکه عذاب دنیوی بنسبت عذاب آخرت چون زدنی است بتازیانه
بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوندیست در کمین گاه یعنی چنانچه فوت نشود چیزی
از آنکس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگانست هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می‌بیند و می‌شنود
و برو پوشیده نیست یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست • هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد •

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند مر ورا رَبُّهُ پروردگار او یعنی آزمایش کند
بتوانگری و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند تن بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهدش و معیشت بروی فراخ کرداند
و بآسانی کار او بسازد فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ مرا بزرگ داشت پروردگار من و با من این کرامتها فرمود وَأَمَّا إِذَا
مَا ابْتَلَاهُ و چون او را بیازماید بدرویشی و تنگی فَقَدَرَ پس تنگ سازد عَلَيْهِ رِزْقَهُ بر وی روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي
پس گوید پروردگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور
نظر و قلت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرایش درویشان فزون از عدد است ای دل اگر ببین تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری كَلَّا نه چنانست که گمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعتست و ذلت بمعصیت
ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما
بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریض نمیکنید یکدیگر عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ
بر دادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید
میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید
مال را حُبًّا جَمًّا دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ حقا چون شکسته شود زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی
بعد از شکستنی یا پاره پاره کردد وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ
و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث
رحمه الله مذکور است که اهل هر آسمان علی حده صفی باشند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم در حدیث
هفتاد هزار زمام باشد هر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد
و میخروشد تا بعرصات ایشانرا برچپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت
بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم میگوید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید
یا محمد ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کردانیده است يَوْمَئِذٍ آن روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند انسان کردار
خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَأَنَّىٰ و کجا باشد لَهُ الذِّكْرَىٰ مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن
چه محل پند گرفتن دنیا بوده نه عقبی و چون بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت يَقُولُ میگوید يَا لَيْتَنِي کاشکی من
قَدَّمْتُ پیش میفرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي برای زندگانی من درین عالم فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُعَذِّبُ عذاب نکند کسی
عَذَابَهُ مثل عذاب خدای أَحَدٌ هیچ یک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس وَثَاقَهُ مانند
بند کردن خدای أَحَدٌ یعنی قادر نبود کسی بر بند کردن و معذب ساختن کسی را بدان روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید
خدای در دنیا نزدیک مرگ مؤمن يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر
نمودی در محنت ارْجِعِي باز گرد از دنیا إِلَىٰ رَبِّكِ بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده آنچه
بتو داده اند مَرْضِيَّةً پسندیده نزدیک خدای و چون در قیامت شود گوید فَادْخُلِي پس در آی فِي عِبَادِي
در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من با زمره مقربان

سورة البلد

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ سوگند میخورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنْتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین
شهر با آنکه مکه موضع امن و شایه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بوی مقید ساخت بحلول حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است ای کعبه را ز یمن قدمت نو صد شرف
وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا • بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ • یثرب ز خاک پای تو با رونق و نوا •
و گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد
بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در روز و از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل وَوَالِدٍ و سوگند به پدر
آدم یا ابرهیم علیهما السلام وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند والد
محمد است صلی الله علیه و سلم و ما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و امت او و جواب قسم اینکه لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که آفریدیم آدمی را فِي كَبَدٍ در سختی و رنج یعنی آنچه بوی رسد از ولادت و رضاع و فطام
و معاش و حیات و موت بتعب رسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت و او چنان بود که ادیمی در زیر
پای نهادی و ده تن تا آن را کشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که هیچ کس
بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بیازردی و جفا کردی حق سبحانه فرمود که أَيَحْسَبُ آیا می پندارد
ابو الاشدین أَنْ لَنْ يَقْدِرَ آنکه قادر نشود عَلَيْهِ أَحَدٌ بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر بکشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ
میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مَالًا لُبَدًا مالی بسیار بعد شوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند أَيَحْسَبُ
آیا می پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ آنکه ندیده است او را أَحَدٌ یکی در وقت نفقه کردن او تا از وی سوال کند که چرا چنین
میکنی یعنی خدای وی را دیده و بدان نفقه مجازات خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا ندادیم وی را عَيْنَيْنِ
دو چشم که بدان می بیند وَلِسَانًا و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را می پوشاند
و بر نطق و اکل و شرب معاونت می نماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم وی را راه در پستان تا بعد از
ولادت در آن جستن و بر شیر خوردن اشتغال نماید یا او را نمودیم راه حق و باطل با تابع کتاب و ارسال
رسول فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس بگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلست
تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا
مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا کرد ترا مَا الْعَقَبَةُ
چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مددکاری کردن
در ثمن مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام
به دشواری یابند و بخورانند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا
یا مسکینی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت از احتیاج و درویشی
و درماندگی است و چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیماری بیخواستار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ و باشد این
آزاد کننده و طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول خیرات بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا
و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بانواع مشقت
وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان
صابر مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش بهشت روند یا خداوندان

یمن و برکت اند والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیاتنا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هم
اصحاب المشئمة ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جهت عرض بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند علیهم
نار مؤصدة آتشی پوشیده یعنی سر آن در که کرده در آنجا محبوس باشند بطبقی پوشند و محبوس سازند که هرگز دود و بخار دایره نزدیک بر ایشان نرسد دوزخ

سورة الشمس

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس سوگند باَفتاب وضحیها و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر و بماه اذا تلیها
چون از پی در آید آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیله هلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر
والنهار و سوگند بروز اذا جلیها چون روشن کند زمین را یا بنماید این زنگ تاریکی شب را واللیل و بشب
اذا یغشیها چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را والسماء و سوگند باسمان وما بنیها
و کسی که او را بنا کرده است والارض و بزمین وما طحیها و کسی که او را گسترده است ونفس و سوگند بنفس آدم
علیه السلام وما سویها و کسی که تسویهٔ اعضای او فرموده است فالهمها پس الهام داده و اعلام فرموده
مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاکی و بدی یا گناه او وتقویها و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را
یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب سوگند چیست قد افلح بدرستی که رستگار شد من زکیها
هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضایل وقد خاب و بدرستی که بی بهره ماند
من دسیها هر که گمرو کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبهٔ او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نزدیک تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت
نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دل است
هرگاه که نفس از شوایب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد تا نفس مبرا از مناهی نشود
دل آینهٔ نور الهی نشود کذبت تکذیب کردند ثمود قبیلهٔ ثمود بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را
علیه السلام اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه
و قصد آن فقال لهم پس گفت مر ایشان را رسول الله فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام ناقة الله
دست بدارید ناقهٔ خدا را وسقیها و گرد مکردید بمشرب او را یعنی آبی که می آشامد روز نوبت خود تا عذاب بشما
فرو نیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را فدمدم
پس هلاکت یکبارگی فرستاد علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسویها پس یکسان
کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند ولا یخاف و نترسد خدای عقبیها
عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر و دست نیست و تبعات را بر و راه نه

سورة اللیل

بسم الله الرحمن الرحیم

واللیل اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار و سوگند بروز اذا تجلی چون آشکارا

شود و ظلمت شب را زایل گرداند وما خلق و سوگند بکسی که بیافرید الذکر والانثی نر و ماده یعنی آدم و حوا را علیهما
السلام یا مذکر و مونث را از جمیع حیوانات جواب قسم آنکه ان سعیکم بدرستی که جزای سعی شما در کردارها
لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل یعنی بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت
پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا
واتقی و پرهیز داد از شرک و کبایر وصدق بالحسنی و تصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد
رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان
سیرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نازل شده و بعضی در صفت امیة بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار
آورده است که در بارهٔ دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست از این امت یعنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که بشب و روز قسم یاد میکند
اشارتیست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را ان گراهی نبود که ابو جهل شقی را و در روز
دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر تقی را **نظم** سر دوشن دلان صدیق اعظم
که شد اقلیم صدق نقش مسلم ، ز مهرش روز دین را روشنایی ، بود با اهل یقین را آشنایی ، آورده اند که
امیة بن خلف بلال را رضی الله عنه که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان در دل
او آتش محبت الهی افروخته تر بود ، آنجا که منتهای کمال ارادتست ، هر چند جور بیش محبت زیادتست
روزی صدیق دید که امیه وی را بر خاک گرم افکنده بود و سنگهای ثقیل بر سینهٔ وی نهاده و او در این حال
احد احد میگفت ابو بکر را رضی الله عنه دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی
امیه گفت ای ابا بکر اگر دلت بر وی میسوزد از من بخر گفت بخرم میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی
را و غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار را استعداد داشت صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که
تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق از وی ملول بود چون این کلمه را از امیه شنید غنیمت شمرده
نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال او را بجهت ثواب آخرت و برا آزاد کرده حق سبحانه
این سوره فرستاد و از سبب تصدیق رضی الله عنه خبر داده فرمود که هر که مال نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق
نمود فسنیسره پس زود باشد که آسانی دهیم وی را للیسری برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد
یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسر و روح در وست واما من بخل و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ
توحید واستغنی و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود وکذب
بالحسنی و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعدهٔ حق را با ور نداشت فسنیسره
پس مهیا گردانیم مر او را للعسری برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد
وما یغنی و دفع نمیکند عنه از وی عذاب را ماله مال وی که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا سر در اید یعنی
بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید
وان لنا و بدرستی که ماراست للاخرة آن سرای عقبی والاولی و این سرای نخستین که دنیاست چون مالک
هر دو مائیم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم فانذرتکم پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نارا تلظی با آتشی که
زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا الاشقی مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب آنکس که

تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلَّىٰ و روی گردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى
پرهیزکارتر یعنی ابوبکر الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود را يَتَزَكَّىٰ میجوید بدان پاکی و نیک نامی کافران گفتند بلال را
حقی داشت در ذمهٔ ابوبکر که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرمود وَمَا لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِنْدَهُ نزد
ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ منتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ لیکن این کار کرد برای طلب رضای
پروردگار او که برتر و بزرگتر است وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود اوست

سورة الضحى — بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن
بگشادند که خدای محمد او را فروگذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد ایشان را فرستاد که وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه
که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور نهار مستوی گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای در آن وقت با موسی علیه
السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون در آن وقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ
و سوگند بشب آنگاه که تاریک گردد و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است
صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت
انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی صلی الله علیه وسلم و کنایتست از سیاهی موی وی نظم
والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفاست ، معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست ، حق سبحانه بدینها که مذکور شد
قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ فرونگذاشته است ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلَىٰ و دشمن نگرفته ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد
بحوزهٔ تصرف و تسخیر ایشان در خواهد آمد آن حضرت بدان خرم و مسرور گشت و آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی
کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی ترا ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است از مروارید و خاک آن مشک اذفر
و در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود خَيْرٌ بهتر است لَكَ مر ترا مِنَ الْأُولَىٰ
نخستین که محل بلا و اشتیاست یا نهایات مرتبهٔ تو بهتر است از بدایات چه ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت متصاعدی و بر کمال منزلت
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ و زود باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ آنچه کار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنهکاران امت
فَتَرْضَىٰ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله
عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ و ما اهل
بیت میگوییم که امیدوارترین آیه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ است چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که
یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو ، که دارد چنین سیدی پیشرو ،
عطای شفاعت چنانش دهند ، که امت تمامی ز دوزخ رهند ، در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل
کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میداشتم آنرا که نپرسیدمی
گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملکی عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد
أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافت پروردگار تو ترا يَتِيمًا کودکی بی پدر فَآوَىٰ پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم و در حقایق

آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد پس که غواص گرد در تک دریای قدم غوطه زند تا بکف آورد چنین در یتیم
یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه نسبت از ما سوی متوجه تو تمکین
ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست وَوَجَدَكَ و یافت ترا خدای تو ضَالًّا راه گم کرده بودی در دره‌های
مکه وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجدت سپارد فَهَدَىٰ پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بسر تو رسانید یا در
راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر ترا از راه بیرون برد فرشته جبرئیل را فرستادیم تا زمام شتر گرفته
براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام تا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکور است که ترا یافت دوستی
مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ عَائِلًا و یافت ترا درویش و عیالدار
فَأَغْنَىٰ پس توانگر ساخت بمال خدیجه یا بآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی در حقایق القرآن فرموده که
فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ انوار جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ
قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ و اما سائل را فَلَا تَنْهَرْ بانگ بر مزن
و محروم مساز که درد بی نوایی و تنگدستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار تو که نبوتست
فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره
آورده که نعمت چیزیست محبوب بالذات و منعم را اغلب مشکوری باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله
علیه وسلم فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند
و او را دوست دارد پس بجهت تحدیث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشان را دوست میدارم

سورة الم نشرح — بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو صَدْرَكَ سینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی
گنجد یا آیا دل ترا گنجایش نداده ایم که هر چه از اسرار وحی بر تو در شود در قبول توانی کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست
بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم و چنان معلوم شد که شق صدر آن حضرت
متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعهٔ آن حضرت وی را برده بود
یا در نوبت ثانیه و توجیه هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در
حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل
طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورد
و بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته باز بجای او
نهادند و نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کردند چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود
می یابم نظم دلش خزانهٔ اسرار بود و دست قضا ، درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ، وَوَضَعْنَا و برگرفتیم
عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ آن بار که گران ساخت ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار
بود و اصرار ایشان بکفر و تحریض آن حضرت و گفته اند مراد غم گناه امتست که بدان گران بار بودی ما بر گرفتیم
و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا و برداشتیم لَكَ برای اظهار قدر تو ذِكْرَكَ

ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون
مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو در فواتح معنی
قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارتست بآنکه همه انبیا بر حوالی عرش جولان می‌نمودند طایر همت آنحضرت بالای عرش
پرواز میکرد ❊ سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت ❊ آنجا که تو با بال کرامت پریدهٔ ❊ هر یک بقدر خویش بجایی رسیده‌اند
آنجا که جای نیست تو آنجا رسیدهٔ ❊ ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستی که با دشواری يُسْرًا آسانیست
در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی که با دشواری که در مکه هست آسانی بود در مدینه در موضح آورده که یا عسری
که در مدینه باشد یسر بهشت در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس
رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ شوی جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار
ادنا راست مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می‌آرد که شیخ ما ابومدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه فرموده که
چون فارغ شوی از شاهد اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بدعای پروردگار
خود فَارْغَبْ رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی از او خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست
دست تو بدرگاه قرب معول است و دعوات طیبات ترا محل قبول ❊ چو مقصود کونین مکان تو بوده است ❊ خدا است هر آنچه مقصود تست

سورة التين مكية
بسم الله الرحمن الرحيم

وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر
میوه پاکست و بی فضله و غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین
و دافع ریگ مثانه است مفتح سدد جگر و سپرز و مسمن بدن در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون
میوه است و نان خورش و دوا روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوهست در
ارض مقدس یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس در معالم فرموده که
تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا در تبیان گفته که جبل جودی و بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم
یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی زبیر که محل مناجات کلیم الله علیه السلام بوده وَهَٰذَا الْبَلَدِ
الْأَمِينِ و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک سید عالم است صلی الله علیه و سلم در بحر الحقایق آورده که
بزبان اهل اشارت قسم است بشجره تینیه قلبیه که ثمر نمره علوم دینیه است و شجره زیتونیه سریه که روشنی بخش
مصباح دلست و طور سینا روح معلاست که تجلی الهی محلاست و بلد امین خفی که محل امن و امانت از هجوم آفات تعلقات
اکوان و جواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین نگاه داشتنی
یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات تا مخلوق
ساختیم او را مظهر اتم و محل اعم اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم او را
أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا ذنب گردانیدیم بوی آثار ظهور در اطوار شهود
و اشعار در جویند دقایق حقایق این آیه در جواهر التفسیر بسط داده‌ایم هر که تحریر یافته اطلاع بر آن خواهد بمطالعه آن رجوع کند
و گفته اند معنی آنست که آفریدیم انسانرا در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که ارذل عمر است و در آن وقت هیچ کار نتواند

و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده بایسته
فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده و کم ناشده یعنی هر چه آنکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان
می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابتست فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا تکذیب
میدارد ای منکر بعث بَعْدُ بعد از ظهور دلایل تا منکر میشوی بِالدِّينِ بجزا و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ
حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق
بسم الله الرحمن الرحيم

جمهور علما برآنند که اول چیزی که از قرآن نازل شده پنج آیتست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر گشت و گفت
ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بدین امت آنگه گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل وی را بگرفت و بیفشرد
چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت
و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه السلام از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت
منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در این نامه نیز چیزی نوشته
نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را
گذاشته این آیه بخواند که اقْرَأْ بخوان قرآنرا در وقتی که افتتاح کنی و باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ
آن خدایی که بیافرید همه چیزرا یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمیانرا مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته
اقْرَأْ بخوان تکرار از برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان نیکوکاری او زیاده
از کرم همه کریمان الَّذِي عَلَّمَ آن خدایی که بیاموزانید نوشتن بِالْقَلَمِ بقلم تا علم را ضبط کنند و دوران را
بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که
خط نوشت ادریس بود علیه السلام عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت خدای انسانرا مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد را
صلی الله علیه و سلم تعلیم داد از احکام شرعیت آنچه بدان دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ حقا بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل
لَيَطْغَىٰ هر اینه از حد می برد و گردن کشی میکند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی
توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق را فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست
الرُّجْعَىٰ باز گشتن همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال ❊ توانگری نه بمالست نزد اهل کمال
که مال تا لب گورست بعد از آن اعمال ❊ آورده اند که ابوجهل میگفت اگر ببینم محمد را در سجده بر زنم گردن او را بقدم خود
روزی آنحضرت نماز میگزارد و او را خبر کردند بشتاب بجانب آنحضرت روان شد و بی نام سید باز گشت رنگ از
روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه میشود گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی دهن
باز کرده مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملایکه ربوده بودندی او را عضو عضو
و این آیه آمد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَىٰ آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلی الله علیه و سلم
إِذَا صَلَّىٰ بوقتی که نماز میگزارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِنْ كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست

أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوَى به پرهیزکاری او را باز توان داشت أَرَأَيْتَ مگر دیدی تا کیست آیا می‌بینی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا وَتَوَلَّى و روی بگرداند از ایمان و برگردد از فرمان بردار که مستحق
نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى با آنکه از روی تحقیق خدای
می‌بیند قصد او را بزرگان گفته‌اند که این کلمه أَنَّ اللَّهَ يَرَى هم وعد مندرج است و هم وعید ای عابد پرستش نمای که ترا می‌بیند
ای فاسق توبه کن که ترا می‌بیند ای مرایی اخلاص ورز که ترا می‌بیند ای زاهد در خلوت از قصد گناه هش دار که ترا می‌بیند
درویشی بعد از گناه توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چند گریی خدای عفو است گفت هر چند عفو کند خجالت
آن را که او دیده است چگونه دفع کنم گیرم که تو از سر گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم نماز
آورده‌اند که نوبتی دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد ابوجهل برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده‌ام از نماز
آن حضرت او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا می‌ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی
بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر آیه نازل شد که كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذاء محمد
صلی الله علیه و سلم لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ گوی
خَاطِئَةٍ خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ
گو بخوان ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود که ما بخوانیم زبانیه را برای بردن او بجهنم
كَلَّا نه آنست سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بمخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده کن
بدوام خدا را وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار
اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهاردهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده طلب قرب گفته

سُورَةُ الْقَدْرِ   بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد
اصحاب تعجب کردند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد که
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت ضمیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف
مستغنی است از تصریح بآن دیگر آنکه انزال آن را بخود اسناد فرمود در وقتی شریف چنانکه گفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
در شب قدر یعنی ابتداء نزول در آن شب بوده از لوح محفوظ با سمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده‌اند
روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بنبی آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا
دانا کرد اند تا بدانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شبی با عزت و شرف که هر که در او طاعت کند عزیز
و شریف گردد یا عملی که در او واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته‌اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصیل کنند
هر کاری مشحون بحکمت که منقص یا بعد او نبود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری که بزمین
آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی اسرائیلی در آن جهاد کرده مرکسی را که
در یابد و بطاعت بعد آرد و شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله در سال دایر است و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاخر دیده‌ام و بیشتر در رمضان یافته‌ام و اغلب علما برآنند که در ماه رمضانست

و در دهه اخیر در شبهای وتر امید وارتر است و اصحاب امام شافعی رحمهم الله شب بیست و یکم و بیست و سیوم را اختیار
کنند و حنفیه را رحمهم الله شب بیست و هفتم را و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات
سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت
ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان
بزمین یا باسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل با ایشان فِيهَا در این شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح
نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بموافقت ملایکه و در تفسیر
حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرود آید و در بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام
با فرشتگانی که ایشان را با زمینیان علاقه آشنایی هست فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه
کند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود برای شرف این شب است که ملائکه
و روح بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار ایشان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از بهر هر کار بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است
یا بهر کاری از خیر و برکت سَلَامٌ سلامت است از همه آفات هِيَ شب قدر حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده
صبح اسرار علما و عرفا در این سوره بسیار است و در جواهر التفسیر تتمه از آن مذکور و الی الله ترجع الامور

سُورَةُ الْبَيِّنَةِ   بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از
مشرکان عرب مُنْفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رَسُولٌ
مِنَ اللَّهِ فرستاده از خدای که محمد است صلی الله علیه و سلم يَتْلُو میخواند بر است خود صُحُفًا مُطَهَّرَةً پاکیزه از کذب
و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِيهَا در آن صحیفها كُتُبٌ
قَيِّمَةٌ نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود از این آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان
بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیامد و ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق بدولت ایمان
رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه و سلم الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ آنانکه داده شده‌اند کتاب را إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَةُ پیغمبری
یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند
بوی و بعضی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا و امر کرده نشدند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر آنکه پرستش کنند خدا را
مُخْلِصِينَ پاک کنندگان لَهُ الدِّينَ برای خدای کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان
از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر مامور بودند بآنکه بگزارند نماز مفروضه را در اوقات آن
وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذَلِكَ و آنچه مامور شده‌اند بدان دِينُ الْقَيِّمَةِ دین ملت
درستست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ
و از مشرکان یعنی بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن
أُولَئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای پاک وستوده أُولَئِكَ هُمْ آن کروه ایشانند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین همه آفریدکان
جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خَالِدِينَ پاینده کانند ایشان فِيهَا
در آن بهشتها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است رَضِيَ اللَّهُ خشنود باشد خدای عَنْهُمْ از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد
وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بی حساب ایشان و ایشان را بمنتهای مرادات و عطایا
الغایات تعیین و لذت لقا که مطلب اعلا و مقصد اقصی باشد رسانیدن نظم دادند هر کس از تو مرادی و مطلبی
مقصود ما ز دنی و عقبی لقای تست ذَلِكَ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ برای
آنکس است بترسد رَبَّهُ از عقوبت پروردکار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدن وی که مقرر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و بدان
در هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و بیرون آرد زمین أَثْقَالَهَا بارهای کران خود را که اجساد و اموات
و دفاین و کنوز است یعنی هر چه اندر و اندرون خود دارد بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ و کوید انسان یعنی کافر و کویند
عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال کویند مَا لَهَا چیست زمین را که پوشیدهای خویش را آشکارا میکند
يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ سخن کوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را بسخن آرد تا بکوید أَخْبَارَهَا خبرهای
خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه
پروردکار تو أَوْحَى لَهَا امر کند مرورا و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده يَوْمَئِذٍ
آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ باز کردند مردمان از موقف حساب أَشْتَاتًا پراکندکان یعنی کروه کروه بعضی بدست راست
و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده شوند أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی
سایل را بلقمه و کسره نمی نواخت و میکفت این اندک چیزی بسیار نیست که تا بران مزد دهند و دیکری کناه خرد را
خوار میداشت و میکفت ما را برین نظر و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان
این دو کس آیه فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنک مورچه خرد خَيْرًا نیکی يَرَهُ به بیند پاداش آنرا
وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن نمله صغیره شَرًّا بدی يَرَهُ ببیند مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مکر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیات مومن را
بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیات معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که
محکم ترین آیتی در قران اینست و پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنرا جامعه فاذه کفتی در عین المعانی آورده که صعصعة بن
ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و کفت از آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان
آن حضرت این آیه برو خواند کفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از ذره و حبه
و نقیر و قطمیر نخواهند پرسید و هیچ کونه فروکذاشتی نخواهد بود هر اینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت
و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خواهد ساخت نظم حساب کار خود امروز کن که فرصت هست
ز خیر و شر بنگر تا چه هات حاصل تو اکر بنقد نکویی توانکری خوش باش ور دست بغیر بدی نیست وای بر دل تو

سورة العاديات بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرموده
فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان چنان کردند و در باز آمدن
بسبب عبور بر مانعی بزدک توقف افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیکر میکفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه
هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان رسید اندوهناک شدند حق سبحانه برای
خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که وَالْعَادِيَاتِ سوکند باسبان دونده که
بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدنی با آوازی که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس بیرون آرندکان آتش از
سنک بسمهای خویش یعنی بیم و بسنک زیر سم آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی فَالْمُغِيرَاتِ پس قسم بغارت کنندکان
صُبْحًا در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَأَثَرْنَ پس بر انکیختند آن اسبان بِهِ بوقت صبح دم نَقْعًا
غباری در کار آن قبیله فَوَسَطْنَ پس میانه در آمدند بِهِ بدان وقت جَمْعًا کروهی را از دشمنان دین إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که انسان لِرَبِّهِ مر پروردکار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است و کویند آیه در شان ابو حباحب است امام ابو اللیث
رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یکانه بوده اند هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم
در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب بخیل است و اهل خیر و کفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد
و از نعمت یاد نکند و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند
وَإِنَّهُ و بدرستی که خدای عَلَى ذَلِكَ بر بخل و کفران او لَشَهِيدٌ هر اینه کواهست بجهت ظهور اثر آن از و وَإِنَّهُ و بدرستی که
انسان لِحُبِّ الْخَيْرِ برای دوستی مال لَشَدِيدٌ سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
اکر مال را دوست میداری بره تا بتو باز دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال بیمان به که بیاران دهی
کر بدهی به که بخاک شنهی زر دنی منفعتست ای حکیم بهر نهادن چه سفال و چه سیم أَفَلَا يَعْلَمُ آیا نمیداند انسان
إِذَا بُعْثِرَ چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در کورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ و حاضر کرده
شود مَا فِي الصُّدُورِ آنچه در سینهاست یعنی پایان آرند خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدا پاداش خواهد داد إِنَّ
رَبَّهُمْ بدرستی که آفریدکار ایشان بِهِمْ باقوال و افعال ایشان يَوْمَئِذٍ آن روز لَخَبِيرٌ دانا است و بر جزا دادن توانا

سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةُ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که مَا الْقَارِعَةُ
چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بکوبد دلها را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از رستخیز
كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم برمی آیند و پایمال و پریشان حال میشوند
وَتَكُونُ الْجِبَالُ و کردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ مانند پشم رنکین الْمَنْفُوشِ زده شده بکمان ندافی

یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا بمثابهٔ پشم رنگین زده باشد که رنک مرپشم راست کند و در زدن زود متفرق و منتشر کردد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس اما دان روز هر کو کران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای اعمال او یعنی متعاد برانواع حسنات او راجح بود فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ در زندکانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ واما آنکه سبک بود مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بانکه حسنه ندارد یا راجح است سیات او فَأُمُّهُ پس جای او هَاوِيَةٌ هاویه است و آن درکیست زیر ترین درکها وَمَا أَدْرَاكَ وچه چیز دانا کرد ترا مَا هِيَهْ چیست جای او نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بغایت سوزان

سُورَةُ التَّكَاثُرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیکر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیلهٔ بنی عبد مناف بیشتر آمدند و بنی سهم کفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانه واده و حق سبحانه این آیه فرستاد که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا وقتی که آمدید بکورستانها و مردکان را شماره کردید و کفته اند معنی آیه اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشی کشتید تا آنکاه که بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنین است بایکه همت عاقل مصروف نشود و از آخرت فراموشی نکند که اجل ناکاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد نظم روزی که اجل کند شبیخون البته باید از جهان رفت آسان ز دو آن جهان توان رفت کر دل بنود اسیر دنیی سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرک ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که نعمت بدانید جهت خطای را خود در وقت نشور كَلَّا نه چنان باید که بر ننده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اکر شما بدانید که چه در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست بکار زهر اینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که بخواهید دید دوزخ را از دور وقتی که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر اینه بخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر اینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتها بدان مشغول شدید از عبادت و این خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و کفته اند مخاطب کفار اند و فاسق اعم دارند هم کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند با آب سرد و رطب یا سایهٔ خنک یا لذت نوم یا اعتدال الخلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغت چه در حدیث آمده دو نعمت اند که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلوات الله و سلامه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید نظم چه نعمتیست بزرك از خدای بر ثقلین سپاس داری این نعمتست فرض العین

سُورَةُ وَالْعَصْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که ابوالاشدین مر صدیق را رضی الله عنه کفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بکذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول را شنود و عمل خیر بجای آید بلکه زیان کار آنکست که

بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوکند بعصر دوزکار یا بروزکار که مشتمل است بر عاجیب بسیار یا بنماز دیکر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که ابوالاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر اینه در زیان اند بسبب صرف نا عمار در مطالب ناپایدار نظم سرمایه عمر عزیزین نقد ز دست که پس زیان کنی و مرترا ندارد سود پس این مشرکان یا ضایع کنندکان عمر در زیان کاری اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مکر آنانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردارهای پسندیده کرده وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیکر را بِالْحَقِّ بعمل راست و درست که آن ثابتست بطریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران کویند لفی خسر کنایتست از حال ابی جهل و آمنوا ایما میکند بصفت صدیق رضی الله عنه و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبر است از کفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حاکیست از سیرت مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین

سُورَةُ الْهُمَزَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله صلی الله علیه و سلم میکفت در حضور و ولید بن مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرستاد که وَيْلٌ وای لِكُلِّ هُمَزَةٍ مر هر غیبت کننده لُمَزَةٍ عیب کوینده یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي جَمَعَ آنکس که کرد کرد مَالًا مالی را وَعَدَّدَهُ و شمرد آنرا یا شمار آنرا نکاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع کردهٔ او أَخْلَدَهُ جاوید خواهد ساخت او را در دنیی كَلَّا نه چنانست که او می پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر اینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نام درکه ایست که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته کردد وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا بر افروخته و هر چه حق برافروزد دیکری نتواند که فرو نشاند چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی که بر آید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها و بیان آنکه در آید و تخصیص بن آتش بدلها از جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشا اخلاق ناپسندیده است إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی بکانان عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان فرو بسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز یعنی درهای آن درکه در بسته اند و ستونها باز زده و محکم ساخته که هرکز نتواند کشود و این اشارتست ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بر دلها رسد آتش عشق است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقده در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد تا کاه شرری از عشق انا الحق بیرون جست و در ان آتش سوخته افتاد اکنون سوخته با یکه از سوزش ما خبر دهد نظم ای شمع بیا تا من و تو زار بکریم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سُورَةُ الْفِيلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کتب سیر منقول‌های معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از
اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد
داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای بساخت
قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین کرد و اینجا طوایف خلق را از ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود
و این صورت که بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شد
رتبه مجاورت یافته شبی آن بیت را بحدث ملطخ و آلوده ساخته فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت طبایع
مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه از این حال متأثر گشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی پیکر مهیا بقصد تخریب
حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود ◦ هیکل قوی داشت چون کوه قاف ◦
جوشیش عزیمت جانب اندر مصاف ◦ با خود برد و بر حوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه
بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر برنشاند و پیلان را برانگیخت روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار
شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب مکه کنند میسر نشد و پیلان دیگر
نیز بجهت اعراض او از آنجا پیش نمی رفتند ابرهه درین حال فرو ماند و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که
آیا حال بچه منوال کنند که ناگاه از کنار دریا فوجی مرغان سیاه منقارها سبز پیدا آمدند و حمله آوردند بران لشکر
سنگ باران کردند و بیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ
کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند
كَيْدَهُمْ مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ ۝ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ و فرستاد عَلَيْهِمْ
بر ایشان از طرف ساحل دریا طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ ۝ گروه گروه منقار ایشان چون منقارهای مرغ و پنجهای
ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ
می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۝ بسنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدا
ایشانرا بدان سنگها كَعَصْفٍ چون برگ گاه مَأْكُولٍ ۝ خورده شده یعنی خورد در ریزه افتاده و نابود گشته
کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و برهر عضوی
از بدن کافری که زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگ نام یکی از آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتند
نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ که بنام ابرهه موسوم
بود و برای هلاک او مقرر بوده در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون
ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین بلا رسانیدند تا هلاک ساختند
ابرهه درین حال نظر بان مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند
و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیه عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت ◦ نوشته تقدیر بر جبین عدو ◦ خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة قريش
بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت
داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس که از عرب نسب او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علماء
انساب برآنند که قریش لقب فهر بن مالکست که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره
فرستاد و گفت شگفت نمایید و تعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای پیوستن قریش با یکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان
رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ ۝ و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که
من ایشانرا این دو نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا
پس باید که بپرستند رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ
آن خداوندی که طعام داد ایشانرا بدین دو رحلت و سیر کرد مِنْ جُوعٍ ۝ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ و ایمن
کرد ایشانرا بجهت این حرم محترم مِنْ خَوْفٍ ۝ از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سورة الماعون
بسم الله الرحمن الرحيم

مفسران برآنند که نیمه اول این سوره در شان کافرانست و نصف آخر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل
لعین تکذیب قیامت میکردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود بزدی و براندی
و بوسوسه مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی تو و دانستی الَّذِي يُكَذِّبُ آنکسی که
تکذیب میکند بِالدِّينِ ۝ بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذَلِكَ الَّذِي پس او آنکس است که بعنف و ستم
يَدُعُّ الْيَتِيمَ ۝ دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از و
نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میراند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریض نمیکند و برغبت
نمی نماید اهل خود را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ بطعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کس را میفرماید
بلکه از احسان منع میکند **نظم** چون ز کرم سفله بود بر کران ◦ منع کند از کرم دیگران ◦
سفله نخواهد کرمی را بکام ◦ خس نگذارد مگسی را بجام ◦ پس در شان منافقان میگوید فَوَيْلٌ پس سختی عذاب
لِلْمُصَلِّينَ ۝ برای نماز گزارندگان ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود
سَاهُونَ ۝ بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگزارند که اهل نفاق در
خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرایط و آداب میگزارند ◦ کلید در دوزخ است آن نماز ◦
که در چشم مردم گزاری دراز ◦ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۝ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود با بینندگان از مردم
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۝ و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را
معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الكوثر
بسم الله الرحمن الرحيم

در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیک بنی سهم ملاقات کرد و زمانی با هم سخن گفتند حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی

پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی ازو عقب نخواهد
ماند و در آن ایام پسر آن حضرت طاهر نام که از خدیجه رضی الله عنها داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد که
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ ما عطا دادیم ترا الْكَوْثَرَ بسیاری این لفظ فوعل است از کثرت یعنی عطا کرده ایم ترا خیر بسیار و فرزند
بسیار و علم و عمل بسیار در عین المعانی آورده که بسیاریست و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات
یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان
هفتم جویی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام
پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم از حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله نقل کرده که کوثر جوییست در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او
خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرهٔ مدت یکماهست آب او
سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه
نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدتست در عین کثرت و این نهریست
در بوستان معرفت که هر که ازو سیراب شد ابدا از تشنگی جهل ایمن است این نعمت خاصهٔ حضرت رسالت و اکمل
اولیای امت اوست فَصَلِّ پس نماز گزار لِرَبِّكَ برای پروردگار خود خالص از برای رضای او وَانْحَرْ و شتر قربان کن
برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر دست چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع بند است
از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربانی کردن إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هُوَ الْأَبْتَرُ
اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریه بسیار و حسن صیت اشتهار تا روز فصل و تا قیامت
باقی خواهد بود

آثار رافت دار تو تا حشر متصل • خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سورة الكافرون — بسم الله الرحمن الرحيم

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بزبان عباس رضی الله عنهما پیغام فرستادند بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن که ما نیز یکسال بعبادت خدای تو بجای آریم پیغام بدانحضرت
رسید و متعاقب آن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که قُلْ بگو يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ای کافران
مراد ازیشان جماعت اند که مذکور شد و خدای دانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو لَا أَعْبُدُ نخواهم پرستید
مَا تَعْبُدُونَ آنچه شما می پرستید وَلَا أَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ آنرا که من می پرستم
وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده در حال مَا عَبَدْتُمْ آنچه شما پرستش میکنید وَلَا أَنْتُمْ و نباشید شما عَابِدُونَ پرستندگان
در استقبال مَا أَعْبُدُ آنرا که پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست کیش شما که بر آن معتقد اید و دست باز نخواهید داشت
وَلِيَ دِينِ و مراست دین و آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست
و این آیه بآیة السیف منسوخ شد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره‌ای نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر
ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او ثواب قرائت ربعی از قرآن باشد

سورة النصر — بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ چون بیاید نَصْرُ اللَّهِ یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش وَالْفَتْحُ و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان امت
وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ و ببینی مردمان را که در می آیند فِي دِينِ اللَّهِ در دین خدای که اسلام است أَفْوَاجًا گروه گروه
در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکاء و بنی هلال و بلی و تجیب و دارم
و غیر ایشان از اطراف بخدمت آنحضرت آمدند بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ پس تنزیه کن خدا را [illegible]
بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این
سوره ندیدیم که پیغمبر نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن با حمد
وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب ازو یعنی هضم نفس و استصغار عمل کن و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت
خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست تَوَّابًا قبول کنندهٔ توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره
قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه و سلم و در وقتی که نازل شد پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه برخواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی عباس گفت خبر دادند ترا
از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این سوره دو سال
بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمد اینست و صحابه این سوره را سورهٔ تودیع میگفتند و در کشاف آورده که
چون این سوره فرود آمد رسول خدای صلی الله علیه و سلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند یعنی
نامه رسید از جهان بهم راجعت بر عزم رجوع میکنم رخت بجهت می برم فاطمه بگریست آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل بیت که بمن رسی

سورة تبت — بسم الله الرحمن الرحيم

چون آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا بر آمد ندا کرد که یا صباحاه رؤسای قریش
نزد وی جمع آمدند فرمود که من اگر شما را اعلام کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیهٔ آنکه بر شما شبیخون کرده
دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشدی حضرت فرمود
انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و در روایتی هست که
بهر دو دست سنگ برداشته خواست که بر آن حضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که تَبَّتْ هلاک و نابود باد
يَدَا أَبِي لَهَبٍ هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند ابولهب عم رسول بود و عبد العزی
نام داشت و بواسطهٔ بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه و سلم برو نفرین واقع شد و بعضی معنی این نفرین
وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ و هلاک شد و ناچیز گشت خبر است بعد از دعا آورده اند که
ابولهب این شنید و گفت اگر آنچه برادرزادهٔ من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را
آیه آمد که مَا أَغْنَى عَنْهُ دفع نکند ازو خلاصی این نفرین را مَالُهُ خواستهٔ او وَمَا كَسَبَ و آنچه کسب کرده است
یعنی فرزندان او عتبه یا مراد مکسوب او ستانده از ارباح تجارات و منافع معاملات سَيَصْلَى زود باشد که در آید نَارًا

ذات لهب ۞ با آتشی پر زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وامرأته و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو
سفیان نیز با او در آید حمالة الحطب ۞ بردارندهٔ هیمه و کشندهٔ هیزم و آن چنان بود که ام جمیل در همسایگی
رسول صلی الله علیه وسلم خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ریختی تا خار در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت که بنماز بیرون آمدی آنها را از
سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکنید ۞ میریخت درره تو خار و با همه
چون گل شکفته بود همه گلستان تو ۞ و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت در میان دو کس افروزد
میان دو کس جنگ چون آتش است ۞ سخن چین بدبخت هیزم کش است ۞ کنند این و آن خوش دگرباره دل ۞ وی اندر میان خاکسار و خجل
میان دو تن آتش افروختن ۞ نه عقلست خود در میان سوختن ۞ وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم
بود که جهت معادات رسول صلی الله علیه وسلم بار گناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر وی هیزم میکشید برای
خود جا به دیم زنان عرب بست روزی پشتهٔ هیزم در پیش داشت مانده شد رسن هیزم در گردن انداخته بر سنگی
نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو کشانید رسن در گردنش بماند خفه شد
و بدوزخ برفت حق سبحانه خبر داد فی جیدها حبل در گردن او رسنی من مسد ۞ از لیف خرما که
هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسلهٔ آهن است و در دوزخ است که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص | بسم الله الرحمن الرحیم

جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدایی را که پرستش او و دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود
گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است
چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفتن این سوره نازل شد که قل بگو ای محمد
آنکس که از من می پرسید هو الله او ست خدای احد ۞ یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات الله الصمد ۞
خدایی که بی نیاز است از همه و او ست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده ایست که فانی نشود ماوردی آورده که
هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع
بر کیفیت او نا امید باشند ۞ کمالش بوی هر اندیشه برنست ۞ خرد را پشت ازین اندیشه بشکست
لم یلد نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست ولم یولد ۞ و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گفتند
عیسی خداست ولم یکن و نیست و نبوده له مر او را کفوا احد ۞ همتایی هیچکس رد مجوس و مشرکان عرب است که
گفتند او را کفو هست شیخ ابو علی پور باری قدس سره فرموده که شرکت دایر است بر عدد و تقلب و علت و حلول
و شکل و ضد حق سبحانه نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود به الله الصمد
و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد ولم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا احد و ازین
جهتست که او را سورهٔ اخلاص میگویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت
متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابهٔ معلول مثل ولد یا متقدم بود در آن
بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بمثابهٔ مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که بقل هو الله احد تقدیم یافت

لم یلد که مقتضی نفی صفت اولست ولم یولد که نفی صفت دوم میکند ولم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صفت سوم است
تمام شد و امام جمال الدین سلجی رحمه الله فرموده که معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست
اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند
یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل
بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت و چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون
بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد ولم یولد بخواند از یهود و ترسا بیزاری کرد
و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد
و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس
از تعقل لم یلد ولم یولد منتفع گردد و شخص از معنی ولم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو فهم
و الهامست و لفظ الله بهرهٔ دانش و دانستن نام احد حظ محبانست گفتار الله الصمد نصیب عارفانست
و کلمات لم یلد ولم یولد بخش عاقلانست و الفاظ ولم یکن له کفوا احد از عامهٔ مؤمنانست هر که بشنود هو
واله است و هر که الله را داند عالم است و هر که احدیت را بیند محب است و هر که صمد شناسد عارفست و هر که
لم یلد ولم یولد را اعتقاد کند عاقلست و هر که ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مؤمن است هر که این همه
معانی را جمع کند موحد خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت

سورة الفلق | بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود دختران لبید بن اعصم او را فریب داده
بسیل از مشاطهٔ راس آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آن حضرت بر رسنی سحر کرده در چاه
ذروان بزیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی را رضی الله عنه
فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره بران زده بود حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل که
قراءة فرمود بهر آیتی عقده از آن بگشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه
روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل بگو اعوذ پناه میگیرم برب الفلق ۞ بآفریدگار
صبح و گفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون
آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت من شر ما خلق ۞ از بدی آنچه آفریده
از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام ومن شر غاسق و از شر شب تاریک اذا وقب ۞ چون درآید
ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون باید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت
اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام ومن شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات
سحر میگویند و میدمند فی العقد ۞ در گرهها مراد دختران لبید اند ومن شر حاسد و از بدی حاسد اذا حسد
چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید اگر پوشیده دارد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت
سید ما صلی الله علیه وسلم حسد داشتند و ختم کردیم این سوره را بر حدیثی که صفتی است ابن عباس رضی الله عنهما

فرموده که اگر در عالم بد تر از حسد چیزی بودی ختم این سوره بران کردی و اول خطیه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس
بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل حسد آتشی دان که چون بفروخت
حسود لعین را ایمان لحظه سوخت • کرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس به پروردگار عالمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس
معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس پنهان وقتی که یاد خدا کنند عادت شیطان
آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الذی یوسوس آنکسی که
وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی
شیطان الانس والجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد باول
اطفالند و معنی ربوبیت دالست بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد شاهد است بآن و بثالث
پیران و اسم الله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب با آن و برابع صالحان که وسواس مولع باغوای ایشان و بخامس
مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بران محققان برانند که عدد پنج که مراتب کلیه کرا نها حضرات خمس اند
منحصر در وست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین او را دایره گویند و دوران اشارت بآنست که هر چند او را در
نفس وضرب کنند و حاصل را باز در وضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و عدد نهایت
آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسانست حدود وی
بدیع منظرش به پنج عضو منتهی شود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از ینها باز به پنج انتها یافته و در یدین
و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد و ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و
باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قولست آنکه در معوذه ثانیه که سوره قرآن بدو منتهی میشود پنج بار
لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر
یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سری عزیز است چه این دو حرف که باشد
عرب گویند بس یعنی چنین باشد که حسبک من الکونین انا اعطیناک بسم الله الرحمن واز نوادر آنها آنست که
این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی قدس سره اشارت بدین معنی فرموده
اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین • یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس • حسبنا الله وکفی سمع الله لمن دعا
لیس وراء الله المنتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی والصلوة والسلام علی حبیبه المصطفی وعلی آله مفاتیح آلاد
العلی واصحابه مصابیح انوار التقی • والسلام علی من اتبع الهدی • بعون و عنایت الهی جل و علا و روحانیت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم تفسیر مواهب علیه بر نام خجسته فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار
خیرات و احسان مطرح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بمقرب الحضرة • **نظم**
نظام دولت و ملت علی شیر آنکه بیت لمعه • بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تاثیرش • وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد
که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش • جعل الله رایات دولته علی ذری الدوام منصوبة و آیات حشمته

علی صحایف الایام مکتوبة با تمام رسید • و فرزند ارجمند لا زال قدره علیاً و قلبه صفیاً در تاریخ
اتمام آن رباعی انشا فرمود و آن را در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا **نظم**
با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت • و انجام بخیر یافت الفال نوشت • گفتم مه و روز و سال تاریخ نویس • فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت
٨٩٦

لکاتبه فی تاریخ کتابته

شکر حق را که بفضل بیحساب • داد توفیقم بکتب این کتاب • بنده را از ختم آن دلشاد کرد • وز غم و اندوه دل آزاد کرد
داد از غم خاطرم را رستگی • یافت بار از خسته دلم پیوستگی • بود مرا ز محنت فرسوده دوگ[illegible] • چون کمانی تا ختم کردم این خم
سر بپا نو با ندم بودم دو تو • وز نوشتن دیدمی رنج و تعب • که قلم بودی لبی کند و خراب • که هر یک گشته بودی بیحو آب
گاهی از غلطت بره نشناختی • غصه و غم ده بخاطر یافتی • گاهی از کرمی و تندی هوا • آمدی خط بی هوا و بی صفا
شکر باری هر غم و محنت که بود • گشت آخر چونکه ختمش رو نمود • بهر چه خو بچه زنج تندرگ[illegible] • گر کتاب اندر حرم می‌بود گشت
هست این گنج دُرر و گوهر بسی • لی بسوی او نبرده هر کسی • تا طریق علم ظاهر نسپری • کی بگنج معنی او ره بری
تا نگردد صافی و روشن دلت • می نگردد معنی آن حاصلت • هست نیکو و عجب گفتارهاش • هست زیبا و لطیف اسرارهاش
نکتهایش خوشتر از در ثمین • بل کنان بهتر بنزد اهل دین • هر چه کار آید ترا از امر دین • هست آن مجموع در وی مستبین
بشنو انها را بدانها کار کن • سینهٔ خود مخزن اسرار کن • گر بود بر موجبش کار تمام • جای تو باشد یقین دار السلام
چون بصدق دل ببو بشتافتی • مقصد و مقصود کلی یافتی • لیکن آن گنج لطیف ایچنین • نیست پیدا در همه روی زمین
اینچنین گنج لطیف بدل • گر از و نیکو شود علم و عمل • گر بکف آید ترا از کف منه • یاد و صد گنج زرش از کف بده
هر کجا آید چنین گنجی بکف • کی بماند رایگان او رایگان [illegible] • صد هزاران گنج زر بادا فداش • نیست گنج جملهٔ گیتی بهاش
این نسخه که تعبیر کلام ازلیست • توضیح و بیان سر آیات جلیست

گر دانم اوندانی ای یار عزیز • میدان بیقین که احمد ابن علیست